

تاریخ تمدن اسلام

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ تمدن اسلام

تألیف

جُرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۷۲



زیدان، جرجی
تاریخ تمدن اسلام
ترجمه و نگارش علی جواهرکلام
چاپ ششم: ۱۳۶۹
چاپ هفتم: ۱۳۷۲
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهرا
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

فهرست مندرجات

سرآغاز: مقدمهٔ مترجم، نظریات جرائد، شرح حال جرجی‌زیدان،
فهرست مندرجات وفهرست تصاویر ومآخذکتاب

جلد اول

تمدن عرب پیش‌از اسلام ـ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات و مؤسسات وارتش وبیت‌المال ممالک اسلامی

	از صفحه	تا صفحه
مقدمهٔ مؤلف	۱	۶
عرب وتمدن	۸	۱۹
دعوت اسلامی	۲۰	۳۱
انتشار اسلام	۳۲	۳۹
خلفای راشدین	۴۰	۵۵
بازگشت به خلفای راشدین	۵۶	۶۲
دولت امویان	۶۲	۶۹
دولت عباسیان	۷۰	۷۴
دولت اموی دراندلس	۷۵	۷۶
آمارکشور اسلام	۷۶	۸۵
ادارات دولتی‌اسلام	۸۶	۹۰
خلافت، ماهیت وشرایط وحقوق‌آن	۹۱	۱۰۸
استانداری یاولایت	۱۰۹	۱۲۲
ارتش وتوابع‌آن	۱۲۳	۱۵۵
شهرهای مرزی ودژهای‌آن	۱۵۶	۱۶۵
بیت‌المال	۱۶۶	۱۸۴

	از صفحه	تا صفحه
برید، داوری، دیوان انشاء، دربانی	۱۸۵	۲۰۷

جلد دوم

ثروت دولتهای اسلامی - ثروت رجال دولتی و خلفای اسلام - موجبات پیدایش آن ثروتها و ازدست رفتن آن - ثروت اهالی شهرها و ده‌ها

مقدمهٔ مؤلف	۲۱۳	۲۱۷
حقیقت تمدن وظاهر آن	۲۱۸	۲۱۹
ثروت دولت اسلام	۲۱۹	۲۴۳
ثروت عباسیان	۲۴۴	۲۴۷
اوضاع جغرافیائی ممالك اسلام	۲۴۸	۲۵۹
مالیات زمان عباسیان	۲۶۰	۲۶۸
صورت مالیات دورهٔ عباسیان	۲۶۹	۲۷۸
هزینهٔ دولت عباسی	۲۷۹	۲۸۴
موجبات ثروت عباسیان	۲۸۵	۳۰۲
موجبات کمی هزینه	۳۰۲	۳۱۱
ثروت دولت عباسی دردورهٔ انحطاط	۳۱۲	۳۳۳
موجبات زیادی هزینه	۳۳۳	۳۴۲
حقوق کارمندان وسپاهیان	۳۴۲	۳۵۸
مخارج بیعت گرفتن و سوءاستفاده‌ها	۳۵۸	۳۷۶
ثروت عمومی کشور عباسی	۳۷۷	۳۸۲
شهرهای معروف اسلامی	۳۸۳	۳۸۹

جلد سوم

علوم وادبیات عرب وعلوم وادبیات اسلامی - علوم وادبیات بیگانه - پزشکی، ستاره شناسی، ریاضیات، طبیعیات و غیره - مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اسلامی

مقدمهٔ مؤلف	۳۹۵	۴۰۰

	از صفحه	تا صفحه
علوم عرب پیش‌از اسلام	۴۰۱	۴۴۳
مقدمات لازم	۴۳۴	۴۵۸
علوم اسلامی	۴۵۹	۴۷۵
مقام علماء نزد خلفا	۴۷۶	۴۸۵
بلاغت درانشاء	۴۸۶	۴۹۴
تاریخ	۴۹۴	۵۰۵
جغرافیا	۵۰۶	۵۰۹
ادبیات	۵۱۰	۵۱۳
شعر بعداز اسلام	۵۱۴	۵۲۹
علوم دخیل	۵۳۰	۵۵۰
عرب وعلوم بیگانه	۵۵۱	۵۹۰
خلفا وامراء و علم	۵۹۱	۵۹۷
تأثیر تمدن اسلام در علوم بیگانه	۵۹۸	۶۱۸
حساب وجبر وهندسه	۶۱۹	۶۲۴
مدارس دراسلام	۶۲۵	۶۳۰
کتابخانه های اسلامی	۶۳۰	۶۴۰

جلد چهارم

سیاست دولتهای اسلامی - وضع حکومت خلفای راشدین، امویان، عباسیان، امویان اندلس، فاطمیان وسیاست هریك دراستحکام مبانی فرمانروائی ورفتارآنان بامردم

مقدمهٔ مؤلف	۶۴۵	۶۵۰
دورهٔ اول استیلای عرب	۶۵۱	۶۶۹
سیاست خلفای راشدین	۶۶۹	۶۸۹
سیاست دولت در عصر امویان	۶۸۹	۷۴۸
نفوذ واستیلای ایرانیان برممالك اسلامی	۷۴۹	۷۵۴
سیاست عباسیان درپیشرفت‌کار خودشان	۷۵۵	۷۶۴
ذمیان درروزگار عباسیان	۷۶۵	۷۸۳
بدبختی وزیران ایرانی	۷۸۴	۸۰۴
دورهٔ اول حکومت ترکان	۸۰۴	۸۱۶

	از صفحه	تا صفحه
پول در آوردن	۸۱۷	۸۲۰
دولتهای کوچك ایرانی زیر نظر عباسیان	۸۲۰	۸۲۱
دولتهای کوچك ترك زیر نظر عباسیان	۸۲۱	۸۲۴
دولتهای کوچك کرد تحت حکومت عباسیان	۸۲۴	۸۲۶
خلافت وسلطنت یادین وسیاست	۸۲۶	۸۲۹
خلفا و فقها	۸۳۰	۸۳۴
دورهٔ دوم عربی	۸۳۵	۸۴۴
دولت فاطمیان	۷۴۵	۸۵۱
دورهٔ مغول و تاتار	۸۵۲	۸۶۰
دورهٔ عثمانیان تا امروز	۸۶۱	۸۶۲

جلد پنجم

نظامات اجتماعی وطبقات مردم و عادات و رسوم اجتماعی وزندگی خانوادگی وتمدن وتجمل وآثار عمران درممالك وشهرها و دستگاه فرمانروایان اسلامی

مقدمهٔ مؤلف	۸۶۷	۸۷۰
نظامات اجتماعی درممالك اسلامی	۸۷۱	۸۷۸
نظام اجتماعی دردورهٔ خلفای راشدین	۸۷۹	۸۹۳
طبقات عامه	۸۹۴	۹۱۴
عادات ورسوم اجتماعی در ممالك اسلامی	۹۱۵	۹۴۲
خانواده درتمدن اسلام و زندگی خانوادگی	۹۴۲	۹۵۲
ثروت وتجمل وتمدن ممالك اسلامی	۹۵۳	۹۳۱

* * *

فهرست عام: اعلام اشخاص، اماکن وکتب	۹۳۳	...X

فهرست تصاویر

جلد اول

۱	مسجد سلطان محمد فاتح (استانبول)	صفحه ۷
۲	منبر مسجد علاءالدین (قونیه)	» ۲۸
۳	گلدستهٔ مسجد جامع درشهر موصل	» ۳۶
۴	مسجد رستم‌پاشا (استانبول)	» ۵۷
۵	داخل مقبرهٔ مولانا (قونیه)	» ۶۰
۶	مدرسهٔ مستنصریه در بغداد	» ۶۸
۷	شمعدان مسی منقش از آثار قرن هشتم	» ۷۲
۸	مدخل سرای سلطان (قیصریه)	» ۷۷
۹	دختر دهاتی مصری	» ۸۴
۱۰	منظرهٔ کاخ المسناة در سامرا	» ۹۳
۱۱	سکهٔ ایرانی- سکهٔ رومی	» ۱۰۰
۱۲	سکهٔ معاویه - سکهٔ خالد	» ۱۰۱
۱۳	سکهٔ عبدالملك مروان - سکهٔ العزیز بالله	» ۱۰۳
۱۴	مسکوکات عباسیه	» ۱۰۵
۱۵	نمای محراب مسجد جامع‌الکبیر (موصل)	» ۱۱۱
۱۶	داخل مسجد سلطان احمد (استانبول)	» ۱۱۴
۱۷	درمنبت‌کاری بقعهٔ جرجیس (موصل)	» ۱۲۰
۱۸	داخل مسجد علو (بروسه)	» ۱۲۲
۱۹	ظرف مسی که روی آن آب نقره داده‌اند	» ۱۲۹
۲۰	ظرف آب با نقش شعر عربی کار «باربوتن»	» ۱۳۸
۲۱	مقبرهٔ مصطفی چلپی، مرادیه (بروسه)	» ۱۴۲

۲۲	سپر غرناطه	صفحه ۱۴۵
۲۳	زره ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس	« ۱۴۵
۲۴	کلاه‌خود ابوعبدالله	« ۱۴۶
۲۵	کلاه‌خود یکی‌از سلاطین مصر	« ۱۴۶
۲۶	منجنیق رومی- منجنیق سنگی	« ۱۴۷
۲۷	قوچ رومی جنگی	« ۱۴۸
۲۸	نفت اندازان	« ۱۴۹
۲۹	اسبسوار نفت‌انداز	« ۱۵۱
۳۰	مقبرهٔ مولانا (قونیه)	« ۱۵۷
۳۱	مدخل مسجد سبز (بروسه)	« ۱۶۱
۳۲	هاون برنجی بانوشته‌ها بخط کوفی	« ۱۶۸
۳۳	ظرف‌آب بانقش ونگار (کار: باربوتین)	« ۱۷۲
۳۴	مسجد مرادیه (بروسه)	« ۱۷۶
۳۵	محراب مسجد سبز (بروسه)	« ۱۷۹
۳۶	مسجد سلطان (سنگاپور)	« ۱۸۳
۳۷	نوشت‌افزار	« ۱۹۵
۳۸	نمونهٔ خط حمیری	« ۱۹۶
۳۹	فرمان فتقر حاکم دست‌نشانده شاه‌اسمعیل روی‌سنگ سیاه(بغداد)	« ۱۹۸
۴۰	مقبرهٔ سلطان بایزید (بروسه)	« ۲۰۱

جلد دوم

۴۱	درگاه مولانا ومقبرهٔ او (قونیه)	صفحه ۲۲۰
۴۲	نمونه‌ای ازپرچم واسلحهٔ ترکان	« ۲۲۴
۴۳	افسر ترك وزیردستان‌او	« ۲۲۸
۴۴	شمعدان برونز ازقرن ۶ یا۷ ه (قصرگلستان تهران)	« ۲۳۷
۴۵	ملك حسین پادشاه سابق حجاز	« ۲۵۱
۴۶	نقشی برروی بشقابی سفالین	« ۲۵۵
۴۷	محراب مرمر (پنجه‌علی، موصل)	« ۲۶۳
۴۸	شمعدان مطلای مخصوص دربار خلفا	« ۲۶۷
۴۹	دورنمای مسجد جامع‌قدیمی علویه (سامرا)	« ۲۷۷
۵۰	پنجرهٔ سنگی‌مسجد جامع (موصل)	« ۲۸۴

۵۱	نمونهٔ گچ‌کاری قرن سوم (سامره)	صفحه ۳۰۰
۵۲	ابریق سفالین از آثار قرن ششم	« ۳۰۷
۵۳	یکی از نوازندگان قرن سوم هجری	« ۳۱۰
۵۴	طاق‌نمای گچ‌بری قرن سوم (سامره)	« ۳۲۴
۵۵	قطعه‌ای از محراب کاشی‌کاری	« ۳۳۰
۵۶	کوزهٔ سفالی ساخت خوزستان قرن دوم یا سوم	« ۳۳۵
۵۷	مسجد سلطان‌احمد (استانبول)	« ۳۳۷
۵۸	مسجد صاحب عطا (قونیه)	« ۳۳۹
۵۹	تنگ نقره‌کوب - قرن ششم هجری	« ۳۴۳
۶۰	ابریق سفالی - قرن هفتم	« ۳۴۷
۶۱	ایوان جنوب شرقی گوهرشاد «مشهد»	« ۳۶۲
۶۲	ظروف برنجی ساخت قرن چهارم هجری	« ۳۶۴
۶۳	ظروف طلا کاری ساخت ایران	« ۳۶۸
۶۴	مسجد سلیمیه (ادرنه)	« ۳۷۴
۶۵	نمونهٔ نقاشی دیواری قرن ششم هجری	« ۳۷۶
۶۶	مجسمهٔ سفالین ساخت کاشان یا ساوه در قرن ۷ ه	« ۳۸۲
۶۷	نقشی سفالین مربوط به قرن ۵ ه	« ۳۸۵
۶۸	کاسهٔ سفالین ساخت قرن ششم هجری	« ۳۸۸

جلد سوم

۶۹	ایوان شمال شرقی گوهرشاد «مشهد»	« ۴۰۳
۷۰	مسجد سلیمانیه در استانبول	« ۴۱۴
۷۱	قلمدوات با گل و بوته و نوشته‌ها	« ۴۱۷
۷۲	کلاه خود فولادین ساخت دمشق	« ۴۲۲
۷۳	قلعه بم	« ۴۳۲
۷۴	نقشهٔ مصر	« ۴۳۷
۷۵	ظرف لعابی از آثار قرن هفتم هجری	« ۴۴۱
۷۶	دوشمعدان برنجی متعلق به قرن ششم	« ۴۵۰
۷۷	مسجد سلیمیه در ادرنه	« ۴۵۴
۷۸	کنده‌کاری آفتابه برنجی از آثار قرن دوم	« ۴۶۰
۷۹	منارهٔ جفت	« ۴۶۴

۸۰	ظروف برنجی ساخت مصر	صفحهٔ ۴۸۷
۸۱	نقشی برروی شیشهٔ کهربائی رنگ	« ۴۹۱
۸۲	ظرف برنزی ازصنعتگران هرات	« ۴۹۸
۸۳	مسجد با منارهٔ سه‌طبقه (ادرنه)	« ۵۰۰
۸۴	مجموعهٔ ازکاشی‌های الوان	« ۵۱۹
۸۵	یك سجاده نفیس بافت تبریز	« ۵۳۴
۸۶	مسجد سلطان‌احمد در استانبول	« ۵۴۴
۸۷	مسجد سلیمانیه دراستانبول	« ۵۶۱
۸۸	پیشوایان مذهبی یهود و نصارا واسلام	« ۵۶۴
۸۹	طریقهٔ عرق‌گیری نزداعراب	« ۵۶۸
۹۰	اسطرلاب عربی	« ۵۷۴
۹۱	ساختمان دانشگاه پیشاور	« ۵۷۹
۹۲	سرباز عرب و سرباز یهود	« ۵۸۱
۹۳	فرمول شیمیائی ازیك کتاب شیمی عربی	« ۵۸۲
۹۴	شهر بیت‌المقدس	« ۵۸۴
۹۵	داخل مسجد سلطان‌احمد دراستانبول	« ۵۸۹
۹۶	محراب کاشی‌کاری مسجدشیخ‌لطف‌الله اصفهان	« ۵۹۳
۹۷	نمونهٔ گچ‌بری‌های قرن سوم هجری ـ در سامره	« ۵۹۶
۹۸	یك‌دختر عرب دهاتی	« ۶۰۳
۹۹	ابوالقاسم طبیبی‌دان وجراح بزرگ اسلام	« ۶۰۹
۱۰۰	مقایسهٔ مناره‌ها	« ۶۱۱
۱۰۱	نقشه عالم از رساله ابن‌حوقل	« ۶۱۴
۱۰۲	تنگ در کوهی ، خلفای فاطمی	« ۶۱۵
۱۰۳	کعبهٔ معظمه	« ۶۲۰
۱۰۴	یك‌ابریق برنجی بانقوش نقره	« ۶۲۲
۱۰۵	زن ومرد مسلمان قفقازی	« ۶۳۵

جلد چهارم

۱۰۶	شب‌نشینی درکاخ خلیفه	« ۶۴۹
۱۰۷	مدرسهٔ‌سپرچالی ـ قونیه	« ۶۵۶
۱۰۸	مقبرهٔ مرادیه	« ۶۵۸

۱۰۹	زن عرب مراکشی باکودکش	صفحهٔ ۶۷۱
۱۱۰	دمشق ، داخل مسجد اموی	« ۶۷۴
۱۱۱	مدرسهٔ کاراتای ، قونیه	« ۶۸۸
۱۱۲	مدخل سرای‌خان ، آق‌سرای	« ۶۹۷
۱۱۳	ابن‌سینا درحضور فرماندار اصفهان	« ۷۰۳
۱۱۴	محمدبن زکریای رازی	« ۷۰۷
۱۱۵	ابن‌رشد فیلسوف‌بزرگ را از مسجد میرانند	« ۷۱۰
۱۱۶	دروازه و قلعهٔ دهلی	« ۷۱۳
۱۱۷	مسجد شاهزاده ، استانبول	« ۷۱۶
۱۱۸	قبر تیمور در سمرقند	« ۷۲۰
۱۱۹	مسجدشاه ، لاهور	« ۷۳۰
۱۲۰	دختر مسلمان قفقازی	« ۷۳۴
۱۲۱	یك‌عرب شترسوار	« ۷۳۸
۱۲۲	یك‌مرد عرب	« ۷۴۱
۱۲۳	قابهای سفلی قرن یازدهم	« ۷۴۶
۱۲۴	کلاه‌خود و زرهی‌که نام شاه‌عباس برآن نقش است	« ۷۶۰
۱۲۵	مسلمان بنگالی	« ۷۶۲
۱۲۶	ابریق سفالی ازآثار قرن	« ۷۶۶
۱۲۷	دروازهٔ قلعهٔ آکره	« ۷۶۷
۱۲۸	فقیر هندی	« ۷۶۹
۱۲۹	زن سلحشور عرب در زمان [illegible]	« ۷۷۱
۱۳۰	مسجدبزرگ دمشق	« ۷۷۴
۱۳۱	دوظرف لعابی ساخت سلطان‌آباد اراك	« ۷۷۸
۱۳۲	مسجد سلطان حسن در قاهره	« ۷۸۰
۱۳۳	مسجد حضرت زینب در قاهره	« ۷۸۸
۱۳۴	گنبد قابوس قرن۴ ه	« ۷۹۶
۱۳۵	بلوچ مسلمان پاکستانی	« ۸۰۰
۱۳۶	جلد قرآن ازچرم با طلا	« ۸۱۹
۱۳۷	صحن دانشگاه الازهر	« ۸۲۲
۱۳۸	اسطرلاب متعلق به‌سلطان حسین صفوی	« ۸۲۸
۱۳۹	مقبرهٔ خواجه پارسا در بلخ	« ۸۳۲

۱۴۰	مسجد جامع دهلی	صفحه ۸۳۷
۱۴۱	مسجد مروارید دردهلی	« ۸۴۲
۱۴۲	رواق مسجد سلطنتی مروارید	« ۸۴۶
۱۴۳	طلبهٔ مسلمان چینی	« ۸۵۶
۱۴۴	هولاکو دراطراف بغداد	« ۸۵۹

جلد پنجم

۱۴۵	ملای ازبك	« ۸۸۸
۱۴۶	مدخل مسجدسبز، بروسه	« ۹۰۰
۱۴۷	جام سفالین باالوان طلائی وغیره	« ۹۲۶
۱۴۸	کوزهٔ لعابی ساخت شهرری	« ۹۳۵
۱۴۹	بانوی مسلمان چرکس	« ۹۴۳
۱۵۰	ابریشم‌کاری مخملی بافت ویلیام موریس	« ۹۴۸
۱۵۱	مسجد دهلی «هندوستان»	« ۹۶۰
۱۵۲	یکی ازبانوان حرمسرا	« ۹۷۸
۱۵۳	رقاصهٔ حرمسرا	« ۹۸۴
۱۵۴	پیشخدمت حرمسرا	« ۹۹۶
۱۵۵	شاهزاده خانم مسلمان	« ۱۰۰۹
۱۵۶	نوازندگان ایرانی	« ۱۰۱۸
۱۵۷	شاهزادهٔ ایرانی موقع شکار	« ۱۰۲۸

مقدمهٔ ناشر

ریشه‌های تاریخی شرق‌شناسی و توجه مغرب‌زمین به فرهنگ و تمدن شرق، خاصه کشورهای اسلامی، به‌قرن هفدهم میلادی، یعنی دورهٔ گسترش ناگهانی سرمایه‌داری تجاری اروپا بازمی‌گردد. درست از آن هنگام که سوداگران اروپایی به‌اندیشهٔ سلطه بر بازار تجاری شرق افتادند، کوششی نسبتاً جدی و گسترده، برای شناخت و معرفت بر احوال و خصایص قومی، ملی و مذهبی شهروندان شرق را نیز آغاز کردند. علاقه به‌چنین معرفتی برای بازرگانان اروپایی و دربارهای حامی ایشان، به‌دلیل تفنن و گرایشهای علمی نبود، بلکه ریشه در تداوم و تعمیق سیاستهای تجاری و استعماری آنان داشت. مطالعهٔ آثار تألیفی در باب مشرق‌زمین و بخصوص شرق اسلامی، نشان می‌دهد که دانشمندان اروپایی که عمدتاً ابزار پژوهشی سوداگران مغرب‌زمین بودند، تقریباً در همهٔ زمینه‌های مربوط به‌جوامع اسلامی، به‌تحقیق و تفحص و تألیف پرداخته‌اند، تا از طریق این آثار به‌سوداگران اروپایی، روش صحیح پیوند با مسلمین را بیاموزند و با بهره‌گیری از سنن و فرهنگ و تمدن ایشان مناسبات خویش را هرچه دقیق‌تر و هوشیارانه‌تر تعقیب نمایند.

علی‌رغم مبانی مغرضانهٔ پژوهشهای شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی، نمی‌توان دو نکتهٔ اساسی را در این راستا نادیده گرفت: نخست آنکه، این پژوهشها به‌دلیل دقت و توجه فراوانی که در برخی از آنها بکار رفته است، می‌تواند برای محققان خودی نیز مفید و سودمند باشد، و دیگر اینکه در میان آثار مربوط به‌شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی، هستند آثاری که مؤلفان ایشان نه در راستای خدمت به‌مغرب‌زمینیان، بلکه به‌لحاظ علاقه‌ای که به‌دلایل خاصی به‌مشرق و مسلمانان داشته‌اند به‌وادی تحقیق و تألیف در این زمینه افتاده‌اند. «تاریخ تمدن اسلام»، اثر جرجی زیدان، نویسندهٔ مسیحی، یکی از همین آثاری محسوب می‌شود که عمدتاً با انگیزه‌های مثبت و مبتنی بر تعهد پژوهشی و تحقیقی تألیف گردیده است. با اینکه این اثر نسبتاً قدیمی است و سالها از زمان تألیف آن می‌گذرد و نیز اینکه پس از انتشار این اثر، تألیفات عدیدهٔ تازه‌ای دربارهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته شده است؛ اما به‌دلیل گستردگی و عمق پژوهشهای جرجی زیدان و همچنین گستردگی منابع پژوهشی او، این اثر هنوز نیز از بسیاری از آثار بعدی در این زمینه بهتر و خواندنی‌تر است. این کتاب تاکنون به‌زبانهای

مختلف ترجمه شده است: پرفسور مارگلیوث، استاد عربی آکسفورد، به‌انگلیسی و پرفسور افوکاتواسحق در تونس به‌فرانسه و در امرتسد هند شیخ غلام محمد مدیر روزنامهٔ «وکیل» به‌زبان اردو و استاد زکی‌بک مفاخر در استانبول به‌ترکی. درایران نیز بخشهایی از این کتاب، قبل از ترجمهٔ کامل آن، ترجمه شده بود—چنانکه جرجی زیدان در مقدمهٔ جلد دوم همین کتاب می‌نویسد: «فروغی خان ذکاءالملک» [مقصود میرزامحمدحسین ذکاءالملک است] ترجمهٔ جلد اول را در مجلهٔ «تربیت» شروع نموده، ولی ظاهراً آن ترجمه به‌اتمام نرسیده است.

تا آنکه در سال ۱۳۲۹ هجری قمری ترجمهٔ جلد اول اثر مزبور توسط عبدالحسین قاجار در ۱۹۲ صفحه به‌قطع بزرگ در چاپخانهٔ «حبل‌المتین» تهران به‌طبع رسید و پس از آن در سال ۱۳۴۳ هجری قمری (۱۳۰۴ شمسی) ترجمهٔ جلددوم توسط میرزا ابراهیم قمی (از نمایندگان مجلس شورای ملی) انتشاریافت و از ترجمه و انتشار دیگر مجلدات کتاب خبری نشد.

تا اینکه در سال ۱۳۳۳ ه.ش. مرحوم علی جواهرکلام توانست ترجمهٔ کامل این اثر سودمند، یعنی تمامی پنج جلد «تاریخ تمدن اسلام» را از عربی به فارسی ترجمه کند. از جمله مزایای ترجمهٔ فارسی کتاب اینکه اصل عربی کتاب بیش از پانزده تصویر نداشت، اما برای اینکه ترجمه فارسی آن از هر جهت کامل و آراسته باشد، تعداد تصاویر به بیش از ده برابر یعنی به‌۱۵۷ عدد افزایش یافت[1].

آنچه، بر اهمیت و ارزش کتاب می‌افزاید، روح انصاف و واقع‌بینی نویسنده در اعتراف به برخی از ارزشهای اسلامی و یا مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن اسلامی است. درسراسر کتاب موارد عدیده‌ای می‌توان یافت که جرجی زیدان، علیرغم تفاوت دیانتش با مسلمانان به‌ارزشهایی که ایشان درگسترهٔ تاریخ و تمدن بشری آفریده‌اند، اعتراف می‌کند.

وی از جمله در بخشی از بحث خویش در دورهٔ خلفای راشدین، هنگامی که به‌فتوحات مسلمین درسرزمینهای دیگر از جمله بیزانس اشاره می‌کند، ذیل عنوانی به‌نام «دادگستری و پرهیزکاری و خوشرفتاری مسلمانان» اعتراف می‌کند که: «رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان درمی‌آمدند، از دوزخ جور و ظلم به‌بهشت عدل و انصاف انتقال می‌یافتند و هرگاه که سپاهیان اسلام برای کشورگشایی از پایتخت خود (مدینه) بیرون می‌آمدند، توشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان دربارهٔ خوشرفتاری با زیردستان بود». جرجی‌زیدان پس از چنین اعترافی، به‌عنوان نمونه به‌قسمتی از سفارش ابوبکر، به اسامةبن زید به‌هنگام اعزام او به شامات اشاره کرده و می‌نویسد:

«ای اسامه، تو و سپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید. نباید نادرستی کنید. نباید بیدادگر و ستمگر باشید. کشته‌ها را گوش و بینی نبرید، پیرمردان و زنان و کودکان را نکشید، درخت خرما را ریشه‌کن نکنید، درخت باردار را نکنید، گاو، گوسفند و شتر را جز برای خدا سر نبرید، در میان راه به‌مردمانی برمی‌خورید که از این جهان دست‌کشیده گوشه گرفته‌اند و به‌پرستش خدا روز می‌گذرانند، زنهار و زنهار آنها را میازارید و بگذارید به‌گوشه‌نشینی خود باشند». و می‌افزاید: «برابری در مقابل اجرای احکام، از اصول مسلم صدر اسلام بود که

---

۱. این اطلاعات از مقدمهٔ چاپهای گذشته اخذ شده است.

با هرکس، از هر طبقه بطور مساوات رفتار می‌شد. از آن جمله داستان جبلةبن ایهم پادشاه غسان است که بهترین برهان دوباره مساوات اسلام می‌باشد...»

علی‌رغم نکات قوت و مثبت «تاریخ تمدن اسلام»، خواننده باید به هنگام مطالعهٔ این اثر به‌موارد زیر توجه داشته باشد:

۱. آنچه در این کتاب تحت عنوان «تمدن اسلام» آمده، به‌این معنی نیست که ریشهٔ مستقیم در اسلام دارد. فی‌المثل بسیاری از رسوم دارالخلافه، مباحث مربوطه سیاست و اقتصاد و اجتماعات دوره امویان، عباسیان، ترکان وغیره نه‌تنها ربطی به‌اسلام ندارد، بلکه بسیاری از آنها با اساس اسلام و مبانی قرآنی در تضاد است. بنابراین، نباید واژهٔ «تمدن اسلامی» این تصور را پدید آورد که همهٔ آنچه به‌نام تمدن اسلام شهرت یافته و در این کتاب نیز معرفی شده است، شالودهٔ اسلامی دارد. در حقیقت باید گفت که واژهٔ تمدن چه در این کتاب و چه در آثار مغرب‌زمینان، به‌معنی مجموعه دستاوردها و میراثی است که در چهارچوب کشورهای اسلامی شکل گرفته و به همین جهت است که عنوان فرهنگ تمدن اسلامی یافته است.

۲. جرجی زیدان و بسیاری از پژوهشگران و اسلام‌شناسان غربی به‌دلیل منابع مورد استفاده عمدتاً، مسائل اسلامی را از زوایای مطروحه درکتابهای اهل سنت دیده‌اند. اگرچه این آثار نیز به‌جای خود ارزشمند است؛ اما حاصل چنین بینش یکطرفه، مانع از آن شده است که محققانی چون جرجی زیدان بتوانند، دستاوردهای علما و محققان شیعی را نیز ببینند و معرفی کنند.

۳. از آنجا که جرجی‌زیدان پژوهشگری مسیحی است و نیز اینکه هیچگاه یک محقق علی‌رغم ادعای مطلق بی‌طرفی — به‌دلیل عدم رشد در درون یک ایدئولوژی نمی‌تواند، ارزشهای مربوط به‌آن و قوانین منبعث از آن را به‌صرف مطالعه و تحقیق لمس و درک کند؛ بنابراین بایدگفت که وی آنگاه که به‌توضیح و تفسیر و معرفی برخی از قوانین، سنن و ارزشهای اسلامی می‌پردازد، تصویری ناقص وگاه ناروا از آنها به‌دست می‌دهد که اگر بخواهیم آن را خوش‌بینانه تفسیر کنیم، باید بگوییم جرجی‌زیدان، علی‌رغم طبع پژوهشی، چون مسلمان نبوده و در درون ارزشهای اسلامی تبالیده است، نمی‌تواند درک روشن و درستی از ارزشهای اسلامی داشته باشد. مضافاً اینکه او گاه در این راستا به‌این ارزشها از زاویهٔ ظهور ناقص آن در میان مسلمانان و نه از زاویهٔ وجودیشان در مبانی شریعت اسلامی می‌نگرد. بحث خانواده در تمدن اسلامی و مباحث مطروحهٔ وی در باب حجاب و تعدد زوجات در اسلام وکلیهٔ بحثهای او دربارهٔ آنچه به‌طور مشخص، قوانین، آداب، سنن و ارزشهای اسلامی می‌شود، نمونه‌ای از واقعیتی است که بدان اشاره شد...

ناشر

تابستان ۶۹

مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که تاریخ اسلام یکی ازمهمترین تواریخ عمومی جهان میباشد. زیرا تاریخ مزبور عبارت ازتاریخ تمدن سراسرجهان درقرون وسطی است و یا بهتر بگوئیم تاریخ اسلام مانند حلقه‌ای است که تاریخ دنیای قدیم را بتاریخ جدید وصل میکند. ازتاریخ اسلام، تمدن جدید سرزده وتمدن دنیای قدیم بآن پایان یافته است. سالها بود که ما بمطالعهٔ تاریخ اسلام مشغول بودیم وهمینکه ازامور مجلهٔ الهلال فارغ میشدیم بتاریخ اسلام میپرداختیم وبرحقایق تاریخی اسلام تعلیق وحاشیه مینگاشتیم ویادداشت میکردیم باین امید که تاریخ مفصلی درآن باره بنویسیم. مکرر درمکررنیت خودرا درآن خصوص اعلام داشتیم وهنوزهم بایاری خداوند بهمان عزم ونیت هستیم.

ما معتقد بوده و هستیم که خوانندگان عرب زبان (مسلك و مذهبشان هرچه باشد) بمطالعه وانتشار تاریخ اسلام نیازمند میباشند زیرا تاریخ اسلام عبارت ازتاریخ زبان وملت و ممالك آنان میباشد بلکه تاریخ اسلام چیزی جز تاریخ تمدن وآداب وعادات ملل عرب زبان نمیباشد ونظر بهمان عقیده، هرموقع که فرصتی بدست میآمد مطالبی ازتاریخ اسلام با تناسب موقع وزمان منتشرمیساختیم واذهان عمومی‌را بادرنظر گرفتن اختلاف طبقاتی وتفاوت مراتب علم وفهم آنها برای شنیدن‌وخواندن تاریخ اسلام آماده میکردیم. نشریات مزبور عبارت از داستانهائی بود که ازتاریخ اسلام ساخته وپرداخته ما بود وضمیمهٔ مجلهٔ الهلال انتشار میبافت مخصوصاً ماحقایق تاریخی اسلام را بصورت داستان منتشر میکردیم تامطالعهٔ آن آسان باشد چون برای عامهٔ مردم مطالعهٔ حقایق تاریخی خستگی‌آورمیباشد، بخصوص درممالك عربی که علم وتمدن دوران کودکی خودرا طی میکنند پس ناچاربایدتدبیری بکار برد ومردم را وادار بمطالعه کرد والبته بهترین وسیله همان انتشارحقایق تاریخی بصورت داستان می‌باشد.

تا کنون شش داستان از مهمترین وقایع تاریخ اسلام منتشر کرده‌ایم که مربوط بآغاز تمدن اسلامی تا واقعهٔ قتل ابن زبیر و انتقال خلافت بعبدالملك مروان میباشد خوشبختانه

خوانندگان باین نشریات توجه خاصی پیدا کردند وبرای درك حقایق تمدن اسلام، اشتیاق بسیار نشان دادند بعلاوه نویسندگان دانشمند عرب زبان ارتباط تمدن اسلام را با تمدن جدید غرب متوجه شدند ومتوالیاً دراین موضوع با مامکاتبه کرده نظرمارا خواستند ازآنرو درصدد برآمدیم که ضمیمهٔ سال دهم الهلال راکتابی ترتیب دهیم که ازتاریخ اسلام وارتباط آن باتمدن جدید غرب درآن بحث شود.

مسلم است که تاریخ یك ملتی تاریخ جنگها و پیروزیها وشکستهای آن ملت نیست، بلکه تاریخ یك ملت، عبارت ازتاریخ تمدن وفرهنگ آن ملت میباشد. متأسفاً مورخین عرب در صدد برنیامده‌اندکه علل وقایع وارتباط علت ومعلول را ذکر کنند وفقط جریان واقعه را نگاشته‌اند ازآنرو خواننده نمیتواند بامطالعهٔ آن‌مطالب‌حقیقت‌تمدن‌ملل اسلامی‌را درنظر بگیرد وعلل وموجبات‌وقایع را درك کند ولی‌بایدنویسندگان‌ومورخین عرب را معذورداشت‌زیراذکر علل تاریخی‌مستلزم آنست که مورخ ازیکطرف‌جانبداری کند، تا بتواندحقیقت‌قضیه‌را شرح‌دهد و مورخین مزبور نمیخواستند خودرادچار طرفداری بکنند وشاید عذرهای‌دیگرهم داشته‌اند.

ولی اکنون، آن موانع برطرف شده ومورخ بیطرف میتواند علل و موجبات وقایع را تشریح کند. بسیاری ازخاورشناسان ازمدتها پیش‌بفکر آن بودندکه مجموعه‌ای ازتاریخ‌تمدن اسلام تألیف کنند، امابقدری حقایق اسلامی را پراکنده وازهم گسیخته دیدندکه خواه‌ناخواه ازآن اقدام منصرف شدند وبهمان نظر موقعی‌که ماتصمیم خودرا درآن باره منتشر کردیم، خاورشناسان ازاین اقدام دشوارمادرشگفت ماندند. براستی موقعی‌که ماتصمیم خودرا دربارهٔ تألیف تاریخ تمدن اسلام منتشر کردیم، انتظارنداشتیم که بیش از (۱۶۰) صفحه مطالب مهم مربوط بدست‌آوریم، ولی باکوشش بسیارموفق شدیم مطلب زیادی درکتب خطی وچاپی،علمی وادبی وسیاسی وتاریخی اسلام بدست‌آوریم.

قسمتی ازکتابهائی‌که بدان مراجعه نموده‌ایم عبارت است از :

۱ـ قسمت تاریخی :

تألیفات ابن‌اثیرـابن‌خلدون ـ ابن‌خلکانـ مقریزی ـ بلاذریـ ابوالفداء ـ جهبزـ مسعودی ـ مقری ـ فخری ـ سیوطی ـ ابن‌خرداذبه ـ یاقوت ـ اصطخری وغیره .

۲ـ قسمت ادبی :

اغانی ـ عقدالفرید ـ ابن عبدربه ـ کشکول ـ مستطرف ـ سراج الملوك و غیره .

۳ـ قسمت تفسیر و فقه وحدیث :

تفسیر رازی ـ تفسیر زمخشری ـ صحیح بخاری ـ مشکاةالمصابیح ـ هدایه وغیره .

۴ـ قسمت اداری وسیاسی:

کتاب الخراج ابویوسف ـ کتاب الخراج وصنعةالکتابه تألیف قدامةبن‌جعفر، احکام السلطانیه ماوردی ـ عقدالفرید ملك سعید ـ مقدمهٔ ابن‌خلدون.

علاوه برمطالعهٔ کتب مزبور کتابهای دیگری را مطالعه کردیم که شاید بسیاری ازمردم مطالب آنرا مربوط بموضوع ما نمیدانند ولی ماتوانستیم حقایق مهمی ازآن کتب بدست‌آوریم ـ کتب مزبور عبارت است‌از :

حیوةالحیوان دمیری ـ عجایب المخلوقات قزوینی ـ وغیره .

همچنین‌ازکتب لغت وفهرستها، مانندکشف‌الظنون ـ کلیات‌ابی‌البقاء ـ کشاف‌اصطلاحات فنون تألیف تهانوی وغیره مطالب مفیدی‌اقتباس کردیم.

باید یادآورشدکه تمام تألیفات مزبوربزبان عربی بوده واما تألیفات دانشمندان‌غرب که مورد توجه ومطالعهٔ ما بوده عبارت است از :

۱ـ کتاب تمدن العرب تألیف دکتر گوستاولوبون بزبان فرانسه

La Civilisation des Arabes, Par Dr. Gustave Le Bon

۲ـ تاریخ مملکت روم شرقی تألیف لبو بفرانسه

Hist. de Bas_Emqire, qar Lebeau 30 vols.

۳ـ دورهٔ مجلهٔ‌آسیائی بفرانسه Journal Asiatique, Series

۴ـ تمدن وفرهنگ شرق دردورهٔ‌خلفاء تألیف فون‌کرمر‌آلمانی

Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, von A. von Kremer.

۵ـ تاریخ اسلام تألیف مولر‌آلمانی

Der Islam im Morgen _ und Abendland, von Dr. Müller.

۶ـ دولت‌های اسلام تألیف ستانلی‌لین پول بانگلیسی

The Mohammadan Dynasties, by S. Lane _ Pool.

۷ـ تاریخ امپراتوری روم تألیف گیبون بانگلیسی

Roman EmPire, by Gibbon, 2 vols

و غیره و غیره .

خلاصه اینکه برای تألیف تاریخ تمدن اسلام ، بیش از دویست‌کتاب بعربی و زبانهای اروپائی مطالعه کردیم. بعلاوه بفرهنگها وانسیکلوپدیهای متعددی مراجعه نمودیم وخود نیز ازسابق مطالعاتی‌دربارهٔ تاریخ شرق داشتیم وپس ازانجام‌این مطالعات مبسوط ومفصل‌ناگهان متوجه شدیم‌که خلاصهٔ مطالعات ما ازنظر سیاسی واداری وعلمی‌وادبی واخلاقی، دربارهٔ‌تاریخ شگفت‌آورتمدن اسلام، خیلی بیش ازآن است‌که دریك‌کتاب جمع‌آوری گردد ، لذا نتیجهٔ

مطالعات خودرا بچند قسمت تقسیم کردیم واینك قسمت اول آنرا منتشرمیسازیم و امیدواریم که قسمت‌های دیگر آنرا نیز هرساله بعنوان ضمیمهٔ الهلال منتشر سازیم، انشاءالله.

اینك قسمت اول را شروع میکنیم. این قسمت‌اساس وپایهٔ قسمت های دیگراست. قسمت مزبور مشتمل برمقدمات زیرمیباشد :

تمدن واوضاع مردم عرب پیش ازاسلام تاظهور اسلام وکمی قبل‌ازآن ـ حکومت عرب در دورهٔ‌جاهلیت ـ اوضاع کعبه وقریش تاظهور اسلام ـ چگونگی دعوت اسلام ـ انتشاراسلام ـ فتوحات اسلامی ـ خلفای اموی ـ خلفای عباسی ـ خلفای اندلس (اسپانی) خلفای فاطمی وغیره. نگارش ما دربارهٔ مطالب فوق، کاملا ازنظرانتقادی وتحقیقی بوده است وکلیهٔ وقایع‌مهم را باذکر مدارك واسناد علت وقوع آن ونتایج حاصلهٔ ازآن واقعه وارتباط آن واقعه با وقایع بعدی را به‌تفصیل‌ذکر کرده‌ایم مخصوصاً علل پیشرفت وپیروزی‌اعراب را برایرانیان ورومی‌ها کاملا شرح داده‌ایم، که چگونه باکمی عده وناچیزی وسایل توانستند دو امپراتوری بزرگ روم‌وایران را ازمیان بردارند. تاآنجاکه‌خود میدانیم کسی تاکنون‌غیرازما این مبحث عالی فلسفی را به‌هیچ‌یك از زبانهامتعرض نشده است، فقط بعضی‌از دانشمندان غرب، مختصری‌دراین باب نگاشته‌اند که نمیتوان‌از آن‌استفادهٔ کامل برد. البته‌دانشمندان‌غرب برای کوتاه آمدن‌در تحریر تاریخ تمدن اسلام، مورد ملامت‌نیستند چه‌که‌تمدن‌اسلام‌بادین‌واخلاق و تاریخ وآداب ورسوم آنان چندان‌ارتباطی نداردواگرهم‌مربوط‌باشد ارتباط‌آن مختصراست ودرهرحال اگرکسی باید ملامت بشود بیش از همه خودما(عربها) بایدمورد ملامت‌باشیم، که‌آنقدر بزبان و تاریخ‌و آداب‌واخلاق‌ورسوم‌خود بی‌علاقه‌ماندیم‌تاغربی‌ها پیشدستی کرده‌دراین‌موردهم‌ازماجلوافتادند.

پس‌ازذکراین‌مقدمات بشرح‌اوضاع‌ممالك‌اسلامی‌دردورهٔ‌عظمت وترقی آن‌پرداختیم‌ویکایك آن‌ممالك‌را بتفصیل نگاشتیم، سپس‌حکومتهای‌اسلامی‌ودستگاههای‌دولتی آنرا مانند‌خلافت، وزارت استانداری، خزانه‌داری، ارتش وسایرمؤسسات‌را شرح‌دادیم وتاریخ تأسیس‌این‌دوائر وشعب‌و ملحقات وچگونگی‌پیدایش آنرا ذکر کردیم وبرای‌پیداکردن‌ودریافتن‌حقایق‌مربوطه‌دشواری‌های‌بسیاری متحمل‌شدیم چه‌بسا که تمام‌یك کتاب ضخیم را برای‌دریافت یك یادوحقیقت‌تاریخی مطالعه‌کردیم وگاه‌هم میشد که برای‌کشف یك‌حقیقت مجبور بمطالعهٔ دویاسه جلدکتاب‌میشدیم.

منباب مثال میگوئیم، بعد از اینکه مطالب مربوط به قضاة واستانداران را جمع‌آوری کردیم درصدد برآمدیم حقوق قضاة واستانداران را درزمان خلفای راشدین تعیین نمائیم، ناچاربچندین‌کتاب مراجعه‌کردیم، درفتوحات‌البلدان بلاذری این مطلب رایافتیم.

« عمربن خطاب عمار یاسر را مأمور آرتش‌کوفه کرد همین قسم امامت نماز را باو واگذارد وعبدالله مسعودرا مأمور دارائی وداد گستری‌کرد وعثمان بن حنیف را برای تعیین حدود اراضی گماشت...»

ازاین چندجمله سمت مأمورین زمان عمرتعیین میشد ولی مقدار حقوق آنهامعین‌نبود.

سپس در کتاب سراج الملوك طرطوشی درقسمت مربوط برفتار پادشاهان درمورد انفاق مال و رفتار حکام این مطالب را بدست آوردیم :

« خلیفهٔ دوم موقعی که عمار یاسر را بکوفه فرستاد، حقوق اووسایرمأمورین را تعیین کرد وتا آنزمان حقوق مأمورین تعیین نشده بود عمر ماهی ششصد درهم برای عمار تعیین کرد که هم بابت حقوق خودش باشد وهم ازمبلغ مزبور حقوق اذان گوها ومنشی‌ها و فرمانداران زیر دست خود را بپردازد وماهی صد درهم برای عبدالله بن مسعود مقررداشت ...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف سراج الملوك سمت و منصب عمار ومسعودرا تعیین نکرده فقط آنهارا گفته ومؤلف فتوح البلدان تنهاسمت راگفته وازحقوق نام نبرده است. ولی مابعد ازمطالعهٔهردوکتاب دریافتیم که درزمان عمر حقوق استاندار، ماهی ششصد درهم وحقوق‌قاضی ومأمور دارائی ماهی صد درهم میشده است وهمین قسم ازقرائن دریافتیم که هرکس سرپرست آرتش وامام جماعت بوده بنام عامل (استانداریافرماندار) خوانده میشده است.

بهرحال درجلد دوم تاریخ تمدن اسلام، مطالب ذیل مورد بحث خواهد بود :

ثروت مملکت اسلامی - ثروت اهالی - تمدن وفرهنگ اهالی[1] - روابط دولتهای‌اسلامی بادولتهای معاصر ومجاور - اوضاع واحوال خلفاء - مجالس‌آنان - تفریحات‌آنان - توجه‌آنان بعلم وعلما - بشعر وشعراء وترتیب‌آمد وشدآنان‌نزدخلیفه - کاخ‌های خلفاء - حکونگی‌پذیرائی آنان ازمردم درمواقع‌رسمی - تجملات خلفاء - سوارشدن‌آنها - مهمانیهای‌آنان - بذل‌وبخشش آنها - ساختمانهای اسلامی - شهرهای اسلامی وغیره .

واما مطالب جلد سوم ازاینقرار است :

علم وادب وصنعت وشعر درشام وعراق پیش‌ازاسلام وچگونگی وتاریخ پیشرفت‌آن در اسلام ومیزان ترقی‌آن.

درجلد چهارم، راجع باوضاع وعادات اجتماعی عصر درخشان با رعایت تناسب مقام گفتگو خواهد شد .

جلد پنجم، یعنی‌آخرین مجلد این‌کتاب، در ارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت می شود ، بدیهی است پس از مطالعهٔ چهار جلد سابق، موضوع مزبورکاملا روشن‌خواهد بود.

بنا براین ملاحظه میشودکه انجام این مهم تاچه اندازه سنگین ودشوار است بخصوص که درزبان عربی تاکنون چنین تاریخی نگاشته نشده وازهرجهت تازگی دارد. این مطالب را برای‌آن یادآور شدیم که اگر نقیصه‌ای درتألیف مادیده شود عذرمارا بدانند وبپذیرند ودر عین حال ازدانشمندان واهل تحقیق خواهشمندیم باماهمراهی کنند ونظر وعقیدهٔ خودرامرقوم دارند تادرمجلدات‌آینده مورد استفاده واقع گردد ، انشاءالله .

---

۱ - منظور ازتمدن‌وفرهنگ همان سیویلیزاسیون وکولتوردرزبانهای‌غربی است Civilizsation Culture مترجم

چند مقدمهٔ لازم

اگر بخواهیم از تمدن یك ملتی صحبت بداریم باید از وسعت ممالك آن ملت وعظمت و ثروت آن ملت وفرهنگ آن ملت و نتایج ووسایل پیشرفت آن فرهنگ گفتگو کنیم وخواه ناخواه تاریخ علم وادب وصنعت ولوازم آن ازقبیل آموزشگاهها وکتابخانه‌ها و اجتماعات و مقامات دولتی و آسایش عمومی جزء مبحث ماخواهدآمد وهمچنین باید دانست که تأثیرات آن فرهنگ وتمدن درهیئت اجتماعی آن ملت تا چه اندازه بوده است، ازآنرو بایدآداب و رسوم اجتماعی آن ملت را شرح بدهیم وعوامل وعلل وموجبات شیوع آن آداب و رسوم را ذکر کنیم.

مطالعات ومباحثات ما درموضوع‌های بالاموقعی کامل خواهدبود ، که اوضاع اجتماعی ملت مزبور را پیش از ورود بدایرهٔ تمدن بخوبی دانسته باشیم و همچنین باید بدانیم که آن ملت چگونه پا بدایرهٔ تمدن گذاشت وعوامل و وسایل آن چه بوده است، این مطالعات درمورد هر تمدنی لازم است و درمورد تمدن اسلام لازم‌تر میباشد زیرا عوامل مخصوصی در پیشرفت تمدن اسلام مؤثر بوده که درسایر تمدن‌ها آن عوامل موجود نبوده است .

نظر بمراتب مزبور ناچار هستیم که مقدمات لازمی درابتدای این مجلد ترتیب دهیم. مقدمات مزبور در بارهٔ اوضاع عرب قبل‌ازاسلام گفتگومیکند وحالات اجتماعی آنانرا پیش‌از اسلام شرح میدهد ، همین قسم در بارهٔ وضع اجتماعی مردم جزیرةالعرب ـ مردم ایران ـ مردم امپراطوری روم پیش ازظهور اسلام بحث میکند وعوامل پیروزی عرب را (باکمی عدد وناچیزی وسایل) بر آن دوامپراطوری بیان میکند. در ضمن این مقدمات اوضاع سیاسی ومذهبی مسلمانان در زمان خلفای راشدین ، بنی‌امیه ، عباسیان و خلفای فاطمی شرح داده شده است . پس‌از شرح این مقدمات لازم دربارهٔ وسعت ممالك اسلامی و تشکیلات ومؤسسات آن گفتگومیداریم. اینك میگوئیم :

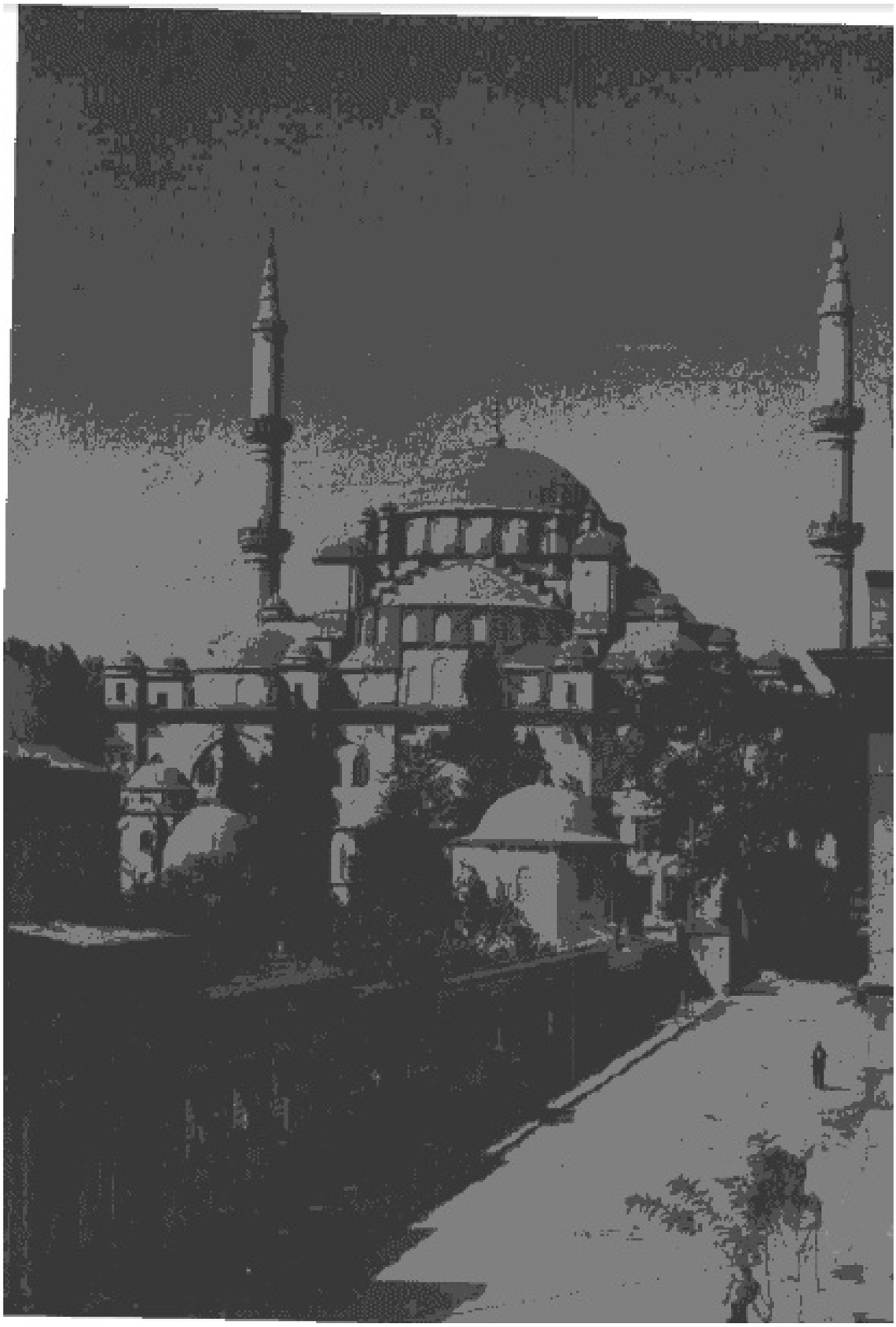

استانبول مسجد سلطان محمد فاتح

پاره‌ای از تاریخ‌نویسان غرب تصور کرده‌اندکه عربها درایجـاد تمدن اسلامی عامل مؤثری نبوده‌اند وتمدن اسلامی برمبانی ازهم‌ریختهٔ تمدن روم وایران ایجادگشته وتعدیلاتی درآن شده است.این دسته ازتاریخ‌نویسان معتقدندکه عربها طبیعاً ازتمدن و شهرنشینی دور بوده‌اند وچه پیش ازاسلام وچه بعد ازآن خودتمدن وفرهنگی‌نداشته‌اند اما بعقیدهٔ مااستعداد عرب برای ایجاد تمدن وادارهٔ امورکشور ازملتهای متمدن قدیم وجدیدکمتر نبوده وبرای اثبات گفتهٔ خود میگوئیم :

مردمان شبه جزیرهٔ عربستان بدوقسمت عمده تقسیم میشوند :

۱ـ **قحطانی‌ها** که درخاك یمن و زمینهای مجاورآن سکونت داشته‌اند و نسب‌آنان بهقحطان یا یقطان‌بن عامر و ارفخشاد وسام منتهی میگردد .

۲ـ **اسماعیلی یاعدنانی** که درحجاز ونجدواراضی میانهٔ جزیرهٔ عربستان سکونت دارند ونژادشان بابراهیم وهاجرمیرسد اینهارا عدنانی ـ مضری ـ معدی نیزمیگویند . چون نام یکی ازنیاکان‌آنان عدنان ـ مضر ـ معد بوده است .

وچون خاك یمن حاصل‌خیز بوده قحطانی‌ها زودترازعدنانی‌ها متمدن شده‌اند دولتهای حمیر ـ سبا ـ کهلان وغیره ازمیان اقوام قحطانی برخاسته وبا فرعونهای مصر و پادشاهان بابل وآشور همزمان بوده‌اند . ازشهرهای نامی‌آنان مارب ـ صنعاء ـ سباء میباشد . دولت نبطی‌ها (یا انباط) ازمیان اسماعیلی‌ها در اطراف فلسطین تأسیس شده است .

علاوه براین دولتها ملل ودول دیگری ازمیان اعراب پدیدآمده‌که فقط اسمشان‌باقی مانده است ومشهورترین‌آنان قوم عاد ـ ثمود ـ طسم ـ جدیس وعمالقه میباشد و نژاد آنان بهلاووذبن‌سام پایان میپابد (به جلد بیستم الهلال سال پنجم رجوع شود).

بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن‌ملت عرب‌نبوده وپیش ازتمدن اسلام مردم‌حمیر ـ کهلان ـ سبا واسطهٔ‌تجارتی شرق و غرب بودند زیرا کشور یمن در آنموقع میان چندکشور متمدن واقع‌شده‌بود، بازرگانان هندکالای خودرا ازدریای هند بهیمن وحضرموت میآوردند وبازرگانان یمن‌آنرا به حبشه ومصر وفنیقیه وفلسطین وشهرهای مدین وعمالقه وادوم وکشور مغرب حمل میکردند وعربهای اسماعیلی همان کالاهارا از راه خشکی تاآخرین نقطهٔ‌آباد

دنیای آنروزمیرساندند .

علت عمدهٔ پیشرفت عرب در امور بازرگانی آنزمان یکی موقع جغرافیائی آنان بود که میان چندکشور متمدن قرارداشت، بعلاوه زبان اعراب بازبان غالب ملل مجاورخودشان نزدیك بود و از یك اصل سامی‌ریشه میگرفت و چنانکه امروز مشاهده‌میشود. درآنروز هم زبانهای عربی ـ کلدانی ـ آشوری ـ عبری ـ حبشی ـ فنیقی باهم شبیه هستند وتقریباً نسبت این زبانها بیکدیگرمانند نسبت زبان عربی عوامانه بازبان عربی فصیح میباشد . درآنموقع اگرعربی ازحجازبعراق ویاحبشه وفنیقیه میرفت محتاج بمترجم‌نبود وزبان‌کلدانی وآشوری و حبشی را می‌فهمید همینطورکه اکنون عرب شامی بمصر میآید واحتیاجی بمترجم ندارد .

وازهمین نظر ابراهیم درقرن بیستم پیش ازمیلاد ، ازکشورکلده به‌کشور سوریه وفنیقیه وعربستان‌آمد و باآنان‌آمیزش‌کرده واحتیاجی هم بمترجم نداشت . همینطوربنی‌اسرائیل در قرن پانزده قبل ازمیلاد ، مدت چهل سال درصحاری عربستان بدون‌مترجم بسربردند .

بطورکلی علتی نداردکه عرب متمدن نباشد ، برادران هم نژاد عرب یعنی کلدانیها آشوریها، فنیقی‌ها ، دارای تمدن عالی‌بودند. عربهادارای همان استعداد ومیزات میباشند واگر تمدن وفرهنگ مردم عربستان مانند تمدن‌کلدانیهاوآشوریها پیشرفت‌نکرده بود برای آن بودکه شبه جزیرهٔ عربستان بواسطهٔ‌کم‌آبی و هوای ناملایم استعداد ترقی وپیشرفت زیاد نداشت برعکس‌کلدانیها وآشوریها دربهترین نقاط خاورمیانه سکونت داشتند وازحاصلخیزی زمین خود استفاده‌کـرده تمدن عظیمی ایجاد نمودند . و همینکه عربهای ساکن شبه جزیره بعراق دست یافتند ، تمدنی مانندتمدن‌آشور وکلده وبلکه بهتر ازآن ایجاد نمودند . شگفت اینکه عربها باوجود خشکی وبی‌آبی وبدی‌آب وهوای‌کشورخود ، موفق شدند تمدن‌بالنسبه مهمی تشکیل دهند ، مثلا اعراب یمن دارای تمدنی بوده‌اندکه آثار آن ازخرابه‌های روی خاك و زیرخاك درمهره ـ حضرموت ویمن پدیدار است وازمردم عاد وثمودوسایر طوایفی‌که فقط اسمشان باقی مانده تمدن و فرهنگی نقل می‌شودکه در عصر حاضر بیشتر آنرا افسانه می‌پندارند . مثلا در بارهٔ شهر ارم وستونهای‌آن چنین میگویند :

«شداد پسرعاد شهری دراحقاف بناکردکه مساحت‌آن ده‌فرسخ درده فرسخ بوده است ستونهای‌آن ازسنگهای سیاه وسفید یمن و روپوش ستونها از لوحه‌های نقرهٔ زراندود ساخته شد ، درمیان شهرصدهزارکاخ‌بناشد وهرکاخی‌ستونهای زبرجد ویاقوت داشت درازی‌هرستون صد ذرع بوده است جویهای بسیار درآن‌کاخها جاری میشد ریگ ته‌آن جویها دانه‌های طلا وجواهر ویاقوت بوده است .»

البته این گزافه‌گوئیها مبتنی‌براساس‌بوده و حد اقلش‌آنست‌که پاره‌ای از عمارات قوم عاد وثمود ، باجواهرگرانبها تزیین میشده این خود نشان تمدن عالی وریشه‌داری میباشد.

عربهای حمیر وسبا (قحطانی) که بعد از عاد وثمود بودند ، تمـدن بزرگی داشتند و

اکنون پاره‌ای ازآثارآن تمدن ازخرابه‌های عدن ـ صنعاء ، حضرموت ،کشف شده که ازآن جمله الواح خط حمیری است وغالب‌آن ادعیه دینی میباشد والبته اگر تحقیقات بیشتری بشود آثارمهم‌تری ازتمدن اقوام قحطانی بدست میآید ، علاوه براین آثار اخبار و مطالب زیادی دربارهٔ تمدن اقوام قحطانی ، زبان بزبان نقل شده و تاعصرحاضر نیزآمده وتمام این‌قرائن بریك تمدن ثابت ومهمی‌دلالت میکندکه ازتمدن‌آشوریها ـ مصریها ـ فنیقی‌هادست‌کم‌ندارد. همین اقوام بودندکه‌آرتش‌های منظم ترتیب دادند، معدن استخراج کردند، شهرها وکاخها ساختند، باغهاآباد ساختند، مجسمه‌ها تراشیدند، کشورهاگشودند، بازرگانی را توسعه دادند وچگونه است‌که با این همه آثار ، متمدن نباشند ؟ هیرودت جهانگرد نامی یونان در قرن پنجم میلادی میگوید : کندر ودارچین ولادن فقط درکشورهای عرب یافت میشود .

سد مارب‌که هنوزهم نام‌آن برسر زبانهاست ، از آثار تمدن عرب میباشد و آنرا در قرن دوم پیش از میلاد ساخته‌اند . سد مزبور مانند سدهای محمد علی پاشای مصری موسوم به «قناطرخیریه» بوده است با این‌فرق‌که سد مارب پل نداشته وعبارت ازدیوار بلندی بوده که میان دوکوه‌کشیده شده بود وآبی‌راکه ازقلهٔ‌آن دوکوه سرازیر میشده در وسط دوکوه جمع میکرده وتا ارتفاع قلهٔ‌کوه بالامیآورده است . میگویندکه درازی آن سد یك فرسخ‌در یك فرسخ بوده ودارای شعبه‌ها ودریاچه‌هائی بوده‌که هفتاد سرزمین را مشروب میساخته‌است شکی نیست‌که سازندگان این‌سد بزرگ ازعلم هندسه اطلاع‌کامل داشتند ودارای همتی عالی بودندکه‌توانستند چنان سدی بسازند. سد مزبورقرنها باقی‌بود وبالاخره دراثر مرورزمان محتاج بتعمیرشد ولی دولتهای وقت ازترمیم‌آن عاجزماندند و همینکه خرابی آنرا دانستند خواه ناخواه ازیمن رفتند. عرب‌های غسان، بشام ـ عربهای متدز، بعراق ـ عربهای اوس، بمدینه ـ عربهای ازد، بمنا ـ عربهای خزاعه، بمکه‌آمدند . در اواسط قرن دوم میلادی سد مارب خراب شد وآب ازکوه به‌یمن سرازیر شده شهرها و دهها را ویران ساخت وبقیهٔ مردم نیز ازسرزمین بومی‌خود رفتند واین‌همان واقعه‌ایست‌که به‌سیل عرم شهرت دارد وشاید دولت سباء بواسطهٔ همین پیش‌آمد منقرض گشت .

سترابون جهانگرد نامی روم درقرن اول پیش‌از میلاد میگوید شهر مارب شهرعجیبی بوده زیرا سقف عمارات‌آن ازعاج ساخته شده وبا لوحه‌های زراندود وجواهرات تزیین‌شده بود ظروف زیبائی در شهر مارب‌که انسان را متحیر میساخت .

آری این‌گفته‌های سترابون میرساندکه‌آنچه دربارهٔ تحملات عاد وثمود وشهر ارم و کاخ ارم ذکرشده براساس صحیحی مبتنی بوده است .

بعقیدهٔ ما اگر درخرابه‌های مارب، صنعا وسایر پایتخت‌های اقوام حمیر وسبا حفاری بشودآثارمهمی بدست میآید وحقایق‌تاریخی تازه‌ای‌کشف میشود ، همانطورکه پس ازحفاری درمصر وعراق‌آثارمهمی ازتمدن فرعون‌ها وپادشاهان‌آشور وبابل بدست‌آمد واین ازوظایف

دولت «عثمانی» است که اقدام لازم بعمل آورد .

دیگر از ملت‌های متمدن عرب (قبل از اسلام) ملت نبطی است که نژادش به نبایوط فرزند اسماعیل میرسد شهر پترا (petra) واقع میان فلسطین و شبه جزیرهٔ سینا از بناهای آن ملت است . کشور آنان ازشبه جزیرهٔ سینا تاحجاز امتداد می‌یافت وروابط بازرگانی شرق وغرب محسوب میشد . رومی‌های معاصر نبطی‌ها در جنگها ازآنان کمك میگرفتند وپیش از آنکه دولت غسان در شام پدیدآید ملك حارث از پادشاهان نبطی مدت کوتاهی درقرن اول میلادی بر شام فرمانروائی میکرد . دولت نبطی‌ها تا اوایل قرن دوم میلادی باقی بود و از آنموقع جزء امپراطوری روم درآمد وآثار تمدن آنان درپترا باقی است وخط نبطی که از آنان برجا مانده مانند خط حمیری خوانده میشود .

عمالقه نیز ازملتهای متمدن عرب (پیش ازاسلام) بشمارمیآیند . این مردم سلحشور و سختگیر با اقوام مجاورخویش می‌جنگیدند ومشهوراست که مصر را فتح کرده قرنها درآنجا حکومت میکردند .

عربهای قحطانی پس ازواقعهٔ سیل عرم بعراق وشام آمدند وشهرهای مهمی بنا کرده‌اند که ازآن جمله : شهر بصری درحوران وحیره درعراق ازآثار پادشاهان غسان و پادشاهان مندز میباشد .

حال با چنین دلایل وآثار شایسته نیست گفته شود که عربها پیش ازاسلام دارای تمدن نبودند واستعداد متمدن شدن را نداشته‌اند .

با این‌همه ما منکر نیستیم که تمدن اسلام برآثار درهم ریختهٔ تمدن فارس و روم بناشده است ولی اعراب هم درآن تمدن عامل مؤثری بودند همانطور که ایرانیان ورومی‌ها ویونانی‌ها تمدن خود را ازملل دیگر اقتباس کرده وچیزهائی برآن افزودند مثلا یونانیها از مصریها و رومی‌ها ازیونانیها وایرانیان ازآشوریها وبابلی‌ها وکلدانیها تمدن خود راگرفته و به‌تناسب اوضاع واحوال چیزهائی برآن افزوده آنرا جرح و تعدیل کردند ، با این فرق که اقوام مربور پس ازمدتهای متمادی تمدن جدید خودرا تشکیل دادند . برعکس اعراب که فوری دولت مهمی تأسیس کرده ، تمدن تازه‌ای ایجاد نمودند . ونتایج افکارخودرا بروز دادند و درقرن دوم وسوم‌هجری سراسرجهان‌را ازعلوم وآداب خویش بهره‌مند ساختند ، درصورتیکه ژرمن‌هادرمدت چندین قرن (قبل ازاسلام وبعدازاسلام) بممالك روم حمله‌آوردند وفتوحاتی کردند اما نتیجهٔ کشورگشائی آنان چیزی جزقتل وغارت نبود . همین قسم اقوام هون درقرن پنجم میلادی شمال و مشرق مملکت روم وکشورهای هنگری (مجارستان) رومانی اروپای ترکیه را فتح کردند ودویست سال تمام دولتی بنام دولت خاقان درآن ممالك تشکیل دادند وبا آنکه خیلی بیش از عربها بمراکز تمدن یونانی نزدیك بودند معذلك تمدن و فرهنگ جدیدی تأسیس نکردند . اقوام اسلاو درقرن ششم میلاد، قسمت شرقی کشور روم‌را گشودند

وتانزدیك قسطنطنیه رفتند اما متمدن نشدند .

ملتهای دیگرمانند تاتار ومغول کشورگشائی میکردند اما نمیتوانستند تمدنی تشکیل بدهند . مثلا سپاهیان تیمورلنگ ممالك عرب‌را فتح کردند وپادشاهان عرب‌را ازتخت بزیر آوردند ولی نه‌تمدن جدیدی تشکیل دادند ونه تمدن اعراب را نگاهداشتند .

آیا این همه دلیل و برهان کافی نیست‌که بدانیم عربها استعداد برای تشکیل هرنوع تمدن وفرهنگی‌را دارا هستند ؟ .

دورهٔ جاهلیت در حجاز

مردمان شمال و جنوب شبه جزیرهٔ عربستان چنانکه گفته شد از خود تمدنی داشته‌اند ولی مردم حجاز که در وسط عربستان میزیستند بحال بدوی باقی ماندند زیرا سرزمین آنان خشك وبدآب وهوابود وبواسطهٔ سختی وبدی راه بامردمان متمدن آنزمان مربوط نبودند ، بقسمی‌که جهانگشایان بزرگ دنیا مانند رامسیس دوم درقرن ۱۴ پیش از میلاد و اسکندر مقدونی درقرن چهارم پیش ازمیلاد وایلیوس گالوس درزمان اوگوست امپراطورروم (قرن اول میلادی) ازتسخیر حجازعاجز ماندند . همینطور پادشاهان ایران موفق نشدند بر حجاز دست بیابند ازآنرو مردم حجاز باخاطری‌آسوده بزندگانی بدوی بی‌آلایش خویش ادامه دادند واین خود طبیعی است‌که تا انسان خودرا درخطر نه‌بیند بفکرچاره نمیافتد و از طرف‌دیگر انسان طبعاً خودخواه‌وطالب نام‌وجاه ومقام میباشدوناچار بمبارزه‌می‌پردازد وحون عربهای حجازکه با مردم دیگرمربوط نبودند بجان یکدیگرافتادند وکاری جز قتل وغارت داخلی نداشتند ودرعین حال مردانگی، گذشت، سخاوت ، ازصفات برجستهٔ این‌مردم‌جنگجو بود وهمین صفات برجسته‌آیندهٔ درخشانی برای‌آنان درپیش داشت .

عربهای حجاز سالهای بسیاری‌که شمارش‌آنرا خدا میداند بهمین حال بدویت زندگی میکردند وچیزی‌ازفرهنگ وتمدن نمیدانستند، تا اینکه یهودیان از زمان‌موسی وبعد ازآن بواسطهٔ تعدیات‌رومیها وپس‌ازخرابی اورشلیم بحجاز مهاجرت کردند وشاید نبطی‌ها هم دراین آمدوشدبایهودیان‌بودند ودرشهرهای مکه‌ومدینه وطائف اقامت‌کردند. بخصوص یهودیان‌بیشتر بمدینه‌آمدند زیرا هم‌کیشان‌آنان یعنی‌طوایف اوس وخزرج درمدینه بودند .

آمدن یهود به‌حجاز در وضع اجتماعی اعراب‌آن منطقه تأثیربسیار داشت. مراسم‌حج، قربانی، نکاح، طلاق، برگزاری رسومات عید ، انتخاب کاهن و امثال‌آن مطالبی بودکه حجازیان از یهودیان‌آموختند . همین قسم داستانهای توراة وتلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد وهمینکه سد مارب خراب شد مردم یمن بحجازآمدند و تدریجاً اعراب بدوقسمت بادیه‌نشین وشهرنشین‌تقسیم گشتند وشهرنشینان حجاز همان مردم‌مکه ومدینه و طائف میباشند. مکه مهمترین شهرهای حجاربود. زیرا از دورترین نقاط عربستان برای زیارت کعبه‌بمکه میآمدند . مکه درعین‌حال‌که زیارتگاه بود ، مرکز بازرگانی هم شد وطبعاً قبایل نیرومند

عرب برای تسلط برشهرمکه بتکاپوافتادند . درابتداء فرزندان اسماعیل یعنی خود حجازیها پرده‌دارکعبه وفرمانروای کعبه بودند . امابزودی طایفهٔ خزاعه ازیمن بمکه‌آمدند و درقرن دوم میلادی فرمانروائی مکه را ازفرزندان اسماعیل گرفتند ولی‌ناموس طبیعت ، کارآنها را ساخت و در مدت کوتاهی در برابر زورمندی طایفهٔ عدنان (حجازی) از پا درآمدند قبیلهٔ کنانه ازشاخه‌های عدنان وقبیلهٔ قریش ازشاخه‌های عدنان پدیدآمد وفرمانروائی‌مکه دردست قریش باقی ماند .

درقرن پنجم میلادی سرخاندان قریش قصی‌بن‌کلاب بن مره بودکه بواسطهٔ هوش‌وعقل وفکرصائب خویش شهرت بسیاری داشت . درآنزمان فرمانروائی مکه با طایفهٔ خزاعه بود قصی بن‌کلاب دختر فرماندار مکه راگرفت تامگر پس از مرگ پدرزن خود فرماندار مکه گردد. از این ازدواج پسری بدنیاآمدکه بازرگان ثروتمند مشهوری شد. دراین‌اثناء پرده دارکعبه وفرماندارکعبه درگذشت وپیش ازمرگ دخترخود(زن‌قصی)را جانشین خودساخت، ولی‌آن زن ازقبول چنان‌منصب مهمی عذرخواسته اظهار داشت‌که: توانائی گشودن وبستن در کعبه‌را ندارد. فرماندارمکه، سپس‌آنمقام را به‌پسرناتوان‌خودموسوم به(محترش) واگذارد، اما محترش بقدری نادان وناتوان بودکه مقام خودرا درمقابل دریافت یك خیك شراب‌به‌قصی ابن‌کلاب شوهرخواهر خود واگذارد.

این پیش آمد برطایفهٔ خزاعه‌گران آمد وباطایفهٔ قریش بجنگ و ستیز برخاستند سرانجام کار بحکمیت واگذار شد وچون حکم‌آنها مردی از قریش بود لذا حق را به قصی ابن‌کلاب داد و قصی بن‌کلاب و فرزندانش تاظهور اسلام ، پرده‌دارکعبه و فرماندار مکه گشتند .

قصی‌بن‌کلاب، اقوام خودرا از اطراف بمکه آورد وزمینهای بسیاری بآنان واگذارد تا دراطراف‌کعبه برای خود جا ومنزل بسازند جانشین قصی پسرش عبد مناف شد، عبدمناف چندین پسر داشت واز آن جمله هاشم وعبد شمس بودند. عبد مناف درموقع مرگ هاشم را جانشین خود قرارداد امیه پسرعبد شمس برعموی خود هاشم حسد ورزید و مطابق معمول آنزمان شرط بندی‌کرده برای محاکمه واثبات حقانیت خود نزدکاهن خزاعی مقیم (عسفاء) رفتند وجریان را گفتند، کاهن بحقانیت هاشم حکم داد وچون امیه شرط‌کرده بودکه در صورت محکومیت پنجاه شتر بعموی خود بدهد وبیست سال تمام ازحجاز هجرت‌کندناچار بشرط خود عمل‌کرده شترهارا داد واز حجاز بشام رفت واین نخستین دشمنی واختلافی بود که میان خاندان بنی هاشم وبنی امیه اتفاق افتاد ومدتی بعد ازظهور اسلام نیزادامه داشت.

پس‌ازمرگ هاشم پسرش‌عبدالمطلب حد پیغمبر (ص) اسلام جانشین‌پدرگشت درآنزمان طایفهٔ قریش‌نسبت بسایرطوایف حجاز، مزیت های زیادی داشتند همانطورکه لاوی‌ها درمیان یهود، وکشیشها درمیان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند .

طایفهٔ قریش باج وخراج نمیپرداختند وبرمردم دیگر حکومت میکردند. کسی بر آنان حکومت نداشت ازهر طایفه‌ای که میخواستند بدون‌قید وشرط دختر میگرفتند وبهر طایفه‌ای که دختر میدادند شرط میکردند که بدین قریش دربیاید. مراسم حج را طایفهٔ قریش مقرر داشته ومردم حجازرا بپیروی ازآن مراسم مجبور ساختند.

حکومت عرب دردوران جاهلیت

مقصود ما ازعرب در این فصل ، عرب حجاز وبخصوص مردم قریش میباشد زیرا تمدن اسلام از میان مردم حجاز و طایفهٔ قریش پدید آمد .

حکومت سرزمین حجاز مانند حکومت سایر نقاط بادیه نشین بودیعنی وظایفی راکه درممالك متمدن دهها مردم انجام میدهند درمیان مردم بادیه‌نشین بعهدهٔ یکنفر است که اورا امیر میگویند بنابراین امیر هم پادشاه، هم فرمانده قوا، وهم قاضی و هم رئیس دارائی بود وطبعاً بدون هیچگونه دسته بندی وزمینه‌چینی عاقلترین وهوشیارترین افرادقبیله امیر میشد و هرگاه افراد عاقل هوشمند متعدد بودند مسن‌ترین آنان انتخاب میگشت و هرگاه چند قبیله برای جنگ باقبایل دیگرهمدست میشدند ازروی قرعه فرمانده کل را از میان رؤسای قبایل انتخاب میکردند، خواه جوان و خواه پیر، همان کسیکه قرعه بنام اودر- آمده بود فرمانده میشد .

این وضع حکومت بادیه نشینان حجاز بودکه ذکرشد اما حجازی‌های شهرنشین یعنی مردم مکه تابع اوامر پرده دار مکه بودند وهمینکه پرده دار کعبه شدند طبعاً حکومت مکه نیز بدست‌آنها افتاد .

کعبه ـ قریش بازرگانی

همانطورکه گفته شد طایفهٔقریش‌شهرنشین وبازرگان بودند، بازرگانی آنها درموقع‌آمدورفت زوارکعبه‌انجام میبافت وازآنروبرای‌پیشرفت بازرگانی خویش راههارا برای توسعهٔ بازرگانی ازهرنظر هموارو آماده میساختند تازوار بیشتری بمکه بیایند و سود زیادتری عاید آنان گردد. چیزدیگری که موجب‌آمدن سایرقبیله‌ها بمکه میشدآن بودکه هرقبیله‌ای درکعبه بتی داشتند. شمارهٔ این بتها ازسیصد بیش‌بود بعضی ازاین بتها شکل انسان بعضی‌شکل‌حیوان وپاره‌ای شکل گیاه داشتند.

علاوه برمکه درنزدیکی‌شهرطایف بازاردیگری بود، که بنام عکاظ شهرت داشت.قبایل حجاز درماه‌های حرام(ماههائی‌که درآن جنگ نمیشد) بآنجا میآمدند ودرنخلستانهای‌عکاظ جادر میزدند ومشغول داد وستد میگشتند. طایفهٔ قریش برای اینکه مردم بیشتری‌را ببازار عکاظ بیاورندآنجارا نمایشگاه شعر وادب وخطابه سرائی قراردادند ودرنتیجه هرسال عدهٔ زیادی ازگویندگان و خطیبان عرب برای اظهار فضل وشهرت به عکاظ میآمدند واگرکسی اسیری داشت در بازار عکاظ اسیر خودرا میخرید و هرکس داد خواهی پیدا میکرد برای

دادرسی به عکاظ میآمد وپیش ازاینکه بازار افتتاح شود شخصی را برای سرپرستی و ادارهٔ امور انتخاب میکردندکه غالباً از مردم بنی تمیم بود همینکه نمایشگاه عکاظ پایان میبافت ازآنجابعرفه میآمدند واز عرفه بمکه کوچ کرده مراسم حج را انجام میدادند وبه قبایل خود باز میگشتند .

طایفهٔ قریش علاوه برشرکت دربازارعکاظ،سالی دومرتبه یعنی زمستانها به یمن وتابستانها به بصری(شام) میرفتند وازآتروشهرمکه رابط تجارتی شام ویمن میشد وباآنکه درآن روزها راههای تجارتی پرخطر بودکسی ببازرگانان قریش تعرض نمیکرد،زیراقریش فرماندارمکه وپرده دارکعبه وطبعاً ازهرتعرضی محفوظ بودند.

بازرگانان قریش تاایران وحبشه هم میرفتند وازایران موم وشکر وچیزهای دیگر و ازشام خواربار وپارچه حمل میکردند.

کعبه سرچشمه وممرمعاش مردم مکه بود ودرغیرآنصورت زندگی در آنسرزمین خشك امکان نداشت. طایفهٔ قریش بواسطهٔ مسافرتهای دور ونزدیك وآمیزش بامردم شام و عراق از سایراعراب آگاه تروآزموده تر بودند وچون کعبه یگانه سرچشمهٔ درآمدآنان بود، برای ادارهٔ امورکعبه نهایت اهتمام را بخرج میدادند وتسهیلاتی جهت آمد و شد زوار مقرر میداشتند ، مثلا برای آب دادن وخوراك دادن بمسافران جاهای معینی درست کرده و مؤسساتی تشکیل داده بودندکه شمارهٔ آن مؤسسات تاپیدایش اسلام قریب به بیست مؤسسه میشد و ریاست هریك ازمؤسسات بارئیس یکی ازتیره‌های قریش بود ومهمترین تیره‌های قریش که شمارهٔ آن بده میرسید عبارت بودند از :

تیرهٔ هاشمیان ـ امویان ـ نوفل ـ عبدالدار ـ اسد ـ تیم ـ مخزوم ـ عدی ـ جمح ـ سهم، وغیره که هریك سرپرست یك یادومؤسسه بودند واینك نام آن مؤسسات وتیره‌هائی که برآن سرپرستی داشتند .

۱ـ دربانی و پرده داری کعبه ـ وظیفهٔ دربان وپرده دارآن بودکه درکعبه را میگشوده ومی بسته است. عربها این رسم را ازیهودآموختند چه که آنان برای گشودن وبستن هیکل (معبدیهود) پرده‌دار ودربان مخصوص داشتند.

مؤلف کتاب عقدالفرید پرده برداری ودربانی کعبه را دومنصب شمرده است.

۲ـ آب دادن به حجاج ـ چون آب درمکه کم بود لذا سرپرست آب یا باصطلاح امروز میرآبهای شهرمکه حوض‌های بزرگی ازپوست و (جرم) ساخته و در حیاط مکه می ـ گذاردند وباه‌شك ازچاه های دور ونزدیك آب گوارا حمل کرده ، درآن حوض ها میریختند و همینکه چاه زمزم را کندند ازآنجاآب می‌آوردند و در هرصورت این کار در دست بنی‌هاشم بود .

۳ـ رفاده یامهماندار ـ باین قسم که طایفهٔ قریش درمواقع معین مبالغی پول از

میان خود جمع می‌کردند و برای اطعام فقراء بمتصدیان مهمانخانه (رفاده) میدادند. باید دانست که این رسم مهمانداری از ابتکارات قصی بن کلاب بوده و ابتداء توسط بنی‌نوفل و بعدها توسط بنی‌هاشم اداره میشده است.

۴ـ پرچم داری ـ وتفصیل آن حنان‌است که طایفهٔ قریش پرچمی بنام عقاب داشتند ودرموقع جنگ آنرا بیرون‌آورده‌بدست یکی ازسران سپاه ویابخودپرچم دارتحویل میدادند اما اساساً پرچم داری با امویان بوده است.

۵ـ ندوه ویاخانهٔ شوری ـ قصی بن کلاب در نزدیکی کعبه خانه‌ای بنام دارالندوه بناکرد وبزرگان قریش در مواقع مهم برای مشورت بدانجا میرفتند وکسی که کمتراز چهل سال داشت نمیتوانست درآنخانه راه بیابد. مراسم زناشوئی، آماده ساختن پرچم جنگ در آن خانه انجام میپافت. همین قسم انجام تشریفات برای‌تملك جاریه های (کنیزان)قریش درخانهٔ شوری وقوع می‌یافت وبرای دختران قریش‌که بحد بلوغ میرسیدند، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد.

واداره این مؤسسه باتیرهٔ عبدالدار بوده‌است.

۶ـ سرداری یا (قیاده) ـ این منصب، عبارت ازسرپرستی وسرداری کاروان های بازرگانی ویانفرات جنگی‌بوده که بعهدهٔ بنی امیه واگذار میشد و دراوایل اسلام ابوسفیان پدر معاویه‌آنرا اداره میکرد.

۷ـ مؤسسهٔ مشورتی ـ این مؤسسه دردست تیرهٔ بنی‌اسد بود و کارهای مهم قریش با صوابدید ومشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت.

۸ـ مؤسسهٔ پرداخت دیه وغرامت ـ این مؤسسه بدست تیرهٔ تیم اداره میگشت و وظیفهٔ‌آن ترتیب پرداخت دیه‌ها وغرامتها بود واگررئیس این مؤسسه پیشنهادی درآن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند.

۹ـ قبه یااسلحه خانه ـ عبارت ازچادری‌بودکه هنگام‌جنگ برپا میگشت ومهمات ولوازم جنگی را درآن جمع میکردند.

۱۰ـ اعنه ـ یا اداره کردن ستوران قریش هنگام جنگ.

۱۱ـ سفارت ـ ومقصود ازآن روانه‌کردن نماینده‌ای برای انجام مذاکرات صلح‌و جنگ ویااظهارمفاخرقریش دربرابر اقوام دیگربوده است وآخرین سفیرقریش عمربوده‌است (قبل ازآنکه مسلمان شود).

۱۲ـ ایسار ـ یامؤسسهٔ قمار وفالگیری‌که‌آنرا ازلام[1] نیز میگفتند و بوسیلهٔ آن فال

۱ـ ازلام جمع زلم است. بزبان عربی نوعی تیررا میگویند که پرندارد. مردم قریش برای فال گرفتن ده تیر انتخاب میکردند. روی سه تیر مینوشتند بکن و روی سه تیر مینوشتند نکن و چهار تیررا ننوشته میگذاشتند و همین که میخواستند بکاری اقدام کنند ودر انجام آن دو دل بودند-

میگرفتند ویاجیزهائی‌را میان خود قسمت میکردندکه تقریباًشبیه به‌لاتاری وقرعهٔ امروزبوده است وادارهٔ‌آن بدست تیرهٔ بنی جمح بوده‌است.

۱۳ـ دادرسی یاحکومت‌که باختلافات وکشمکشها رسیدگی میکرد.

۱۴ـ اموال مصادره شده ـ یعنی جمع‌آوری واداره‌کردن پولها وزرو زیورهای بتهای‌کعبه‌که بدست تیرهٔ بنی‌سهم اداره میشد.

۱۵ـ نگاهبانی مسجدالحرام ـ (عماره) وبامراقبت باینکه‌کسی درآن محل‌مقدس یاوه سرائی وبدگوئی نکند وفریاد نزند.

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی‌ازمؤسسات اسم بی‌مسمی‌بوده وازهیچ نظراهمیت‌نداشته اما بزرگان قریش از دو نظرآنرا ایجادکرده بودند: اول برای اینکه تیره های قریش را به یك عنوان وسمتی راضی سازند. دوم‌اینکه مقام‌کعبه را عالی جلوه دهند وازآن رامبرای خود استفاده ببرند.

نکتهٔ دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور لشکری و کشوری و سیاسی و مذهبی درآن گنجانیده میشد و باسازمانهای دولتی امروز هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه آنرا نوعی حکومت جمهوری یا مشروطه بدانیم در صورتیکه حکومت مشروطه و یاجمهوری باید پادشاه و یا رئیس جمهور داشته باشد و در حکومت قریش چنان مقامی‌دیده نمیشدوفقط پرده دار و نگاهبان‌کعبه ورئیس مشورت خانه‌یکنوع ریاستی داشتند[1].

نهضت عرب پیش‌ازاسلام

مطالعهٔ تاریخ عرب (پیش از اسلام) باتمام پیچیدگی و ابهام آن مشتمل برمطالبی است‌که جالب توجه وقابل دقت وتفکر میباشد. از آن‌جمله اینکه‌تاقرن اول پیش ازهجرت، میان‌قبایل وطوایف‌مختلف عرب، شاعر وخطیب ویا دانشمند نامداری پدید نیامده است و این

این ده تیر را در ظرفی گذارده برهم میزدند و یك یك در میآوردند اگر قسمتهای مثبت (بکن) زودتر در میآمد بآن‌امر اقدام میکردند واگرمنفی(نکن) حلوتربوداز اقدام کارصرف نظرمیکردند.

دیگرآنکه برای هریك ازآن ده تیر، اسمی تعیین میکردند وآن اسم را روی تیر مینوشتند وتیرهارا در کیسه یاظرفی میریختند وده نفر باهم شریك شده شتری میخریدند و آنرا میکشتند سپس باسم هریك از شرکاء یك تیر ازظرف درمیآوردند ونام‌آن تیررا میخواندند پاره‌ای ازآن تیرها سه سهم میبرد وپاره‌ای یك سهم وپاره‌ای هیچ سهم نداشت واین یك نوع قماری بود که قرآن مجید آنرا نهی کرده فرمود یاایهاالذین آمنو انماالخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل‌الشیطان فاجتنبوه ـ سورهٔ مائده. مترجم

۱ ـ جرجی زیدان مؤلف کتاب. مؤسسات پانزده‌گانهٔ فوق را بربان عربی مصلحه خوانده‌است ودراصطلاح اداری عربهای امروز مصلحه همان است‌که مابفارسی آنرا اداره میگوئیم.

مثلا ترجمهٔ مصلحة البرید بزبان فارسی ادارهٔ پست میباشد ولی‌چون‌کلمهٔ مصلحه فعلا بادارات دولتی اطلاق میشود و مؤسسات آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یادآورشده مؤسسهٔ دولتی نبوده‌لذا ماآنرا به مؤسسه وبنگاه تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسهٔ فال گیری (ایسار ـ ازلام) مناسب‌تر ازادارهٔ فال گیری وقماربازی میباشد. (مترجم)

پیش‌آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد.

شاید پاره‌ای تصورکنندکه بواسطهٔ مدون نبودن تاریخ عرب اسامی شعراء وسخنوران ودانشمندان سابق عرب از بین رفته باشد ولی این تصور اشتباه است، چه‌که افسانه‌های عاد وثمود وهودکاملا درمیان عرب محفوظ مانده واگرشعراء ودانشمندانی میان‌آنها بوده، البته نامشان باقی میمانده‌است.

وآنچه‌که ما دردیباچهٔ این مقال (نهضت عرب پیش ازاسلام) یادآورشدیم عبارت از دانشمندان و سخنوران مشهوری است‌که یك قرن قبل از اسلام درمیان اعراب پدید آمدند ومهم‌تر ازهمه‌آنکه نهضت مزبور محدود بشعر وادب نبوده، بلکه جنبهٔ دینی هم داشته است، بقسمی‌که درآن عصر، ازنظردین، یك نوع هیجان وتشویش خاطرمیان اعراب پیدا شده‌بود ودرمیان‌یك قبیله، عده‌ای‌آتش وعده‌ای خدای‌یگانه پرستش میکردند وهمان‌کسی هم‌که میان آنان خداپرست‌بود درعین حال‌برای بت‌نیز قربانی میبرد، گروهی‌شراب را تحریم‌میکردند، دسته‌ای بت میپرستیدند ودستهٔ دیگرازپرستش‌بت بیزاری می‌جستند وهمین‌انقلاب فکری‌جامعهٔ عرب را متوجه راه نجاتی میکرد ودرهرمجلس ومحفلی صحبت ازظهورنجات دهنده‌ای‌میشد. در نتیجه اشخاصی ادعای نبوت‌کردند وهمان ادعای‌آنان مردم را متذکر ساخت‌که راجع بدین ومذهب وپایان‌کارها تفکر کنند .

چه شدکه این‌نهضت پدیدآمد ؟ - سابقاً اشاره شدکه عربهای عدنان ، مردم روشن فکرتیزهوشی بودند ولی چون روزگار خودرابجنگ وجدال میگذراندند واز دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش وفکرخویش را در راه ترقی وتعالی‌بکاربرند.

آنچه مسلم است افراد عادی تادرفشار فقر واقع نشوند، برای معاش تلاش نمیکنند و تا خواری نکشند برای ترقی خود نمیکوشند وکمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس با مردم متمدن وبدون اینکه تحت فشار قرارگرفته باشد برای پیشرفت وترقی‌خود بکوشد.این وضع افراد مردم است واما هیئتهای‌اجتماع غالباً بعدازجنگهای خارجی ویاانقلابات داخلی به هیجان میآیند وبرای ترقی وتعالی‌خویش میکوشند والبته جنگهای خارجی در این مورد مؤثرتر است زیرا درزمان جنگ ملتها بایکدیگر تماس پیدا میکنند ومحسنات‌ومعایب خودرا درك مینمایند وبالطبع درصدد اصلاح نقیصه‌های خود برمیآیند. دلایل تاریخی‌برای صحت‌این گفتار بسیاراست .

اتفاقاً در دوقرن قبل ازاسلام، همین وقایع برای اعراب پیش‌آمد وآنان را تکان داده بفکرترقی وتعالی انداخت باین معنی‌که درآن اوقات سپاهیان حبشه‌بریمن دست یافتند ودر اواسط قرن اول پیش ازهجرت حبشی‌ها بقصد تسخیرمکه وکعبه بحجازآمدند .

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه و قریش تـا آن روز چنـان خطری را پیش‌بینی

نمیکردند زیرا هرچه دیده وشنیده بودند احترام وستایش سایرقبایل ازکعبه ومکه بوده است ولی‌همینکه عبدالمطلب جد پیغمبر اکرم (ص) پرده‌دار ونگاهبان کعبه ازآمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی خبردارشد خود وقومش (قریش) ناگهان دانستندکه چه خطر بزرگی‌متوجه آنان گشته است ومطابق قانون طبیعت قوای روحی وجسمی‌خویش‌را جمع‌آوری کرده مهیای دفاع شدند وهشیاری وخردمندی نهانی خودرا آشکار ساختند وبقدری این پیش‌آمد دراوضاع مردم حجازتأثیر داشت‌که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداده سال پیل (عام‌الفیل)[1] خواندند. تأثیراین واقعه نه تنها موجب نهضت‌ادبی ودینی‌حجازیان گشت بلکه درنتیجهٔ‌آن سیاستمداران ونابغه هائی میان‌آنها ظهورکردکه در پیشرفت اسلام وخود آنان مؤثر واقع شد همچنانکه پس ازانقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدیدآمدند و در پیشرفت سیاست فرانسه عـامل مهمی بشمارآمدند .

باری واقعهٔ (عام‌الفیل) آغازنهضت اعراب حجاز محسوب نمیگردد، بلکه‌فتح‌یمن‌پیش درآمد وعام‌الفیل متمم‌آن نهضت میباشد ودرهرحال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب‌نهضت اعراب حجازباشد وچه‌آمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی بطرف مکه باعث جنب وجوش آن مردم گشته وچه موجبات دیگری برای‌آن نهضت بوده درهرحال پیش ازظهور اسلام ، یك نوع غلیان فکری ازنظردین وادبیات میان اعراب پدیدآمده بودکه برای پیشرفت‌اسلام مقدمهٔ لازم وطبیعی محسوب میشدوغالباً دعوت‌های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد، یعنی ابتداء یك نهضت دینی وادبی دراجتماع‌ایجاد میگردد وسپس‌زمینه، برای‌انتشار وتأییددیانت جدید فراهم میشود .

---

۱ ــ اهمیت عام‌الفیل در وقوع معجزه‌ایست کـه پرندگان (ابابیل) سپاه ابرهه را متلاشی کردند (ناشر)

دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص) صاحب شریعت اسلامی دعوت خودرا شروع فرمود وضع جامعهٔ عرب چنان بود که درصفحات پیش شرح دادیم . پیغمبر اسلام(ص) درسال ۶۰۹ میلادی درسن چهل سالگی دعوت خودرا آغاز نمود . شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم در این مختصر نمیگنجد وفقط بمختصری ازآنچه با موضوع ما ارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل وعواملی که موجب انتشاراسلام ومساعد برای توسعهٔآن بوده معلوم گردد .

پیغمبر اکرم (ص) هنگامی بدنیا آمدکه پدرش درگذشته بود و همینکه شش‌ساله شد مادرش نیز وفات کرد وجدش عبدالمطلب اورانگاهداری‌نمود .آنموقع مؤسسهٔ آب دادن بمردم (سقایه) ومؤسسهٔ مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد وازآنرو عبدالمطلب بسیار معزز و محترم میزیست . پیغمبر اکرم (ص) هشت ساله بودکه جدش رحلت کرد و عمویش ابوطالب که او نیز شخصیت محترمی بود برادرزاده را نزد خود برد و او را مانند سایر فرزندان خویش گرامی داشت .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش به‌تجارت میرفت وپیغمبر(ص)را باخود میبرد رسول اکرم (ص) ازهمان ایام‌جوانی که باعمویش ابوطالب سفرمیرفت اخلاق وکردارش طوری‌بود که اورا استوار (امین) میخواندند و هوش وعقلش را تمجید میکردند .

این نیکنامی حضرت‌رسول(ص) سبب‌شدکه‌خدیجه دخترخویلدار زنان ثروتمندقریش، حنابش را بعنوان عامل خود انتخاب‌کند وامور بازرگانی خویش‌را بوی بسپارد وسرانجام بقدری ازامانت وصداقت‌این‌عامل (بزرگوار) خوشش‌آمدکه‌راضی شدبا وی‌ازدواج‌کند. این زناشوئی‌برای پیغمبر اکرم(ص)موجب گشایش وآسایش گشت، چه‌که‌ازثروت خدیجه‌بهره‌مند شد وطبعاً چنین شخص درستکار دست و دل‌باز ثروتمندی، مورد احترام ومحبت عموم میباشد.

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل ساله شد ، بگوشه‌گیری از مردم متمایل گشت ومانند مردان تارك دنیا (ناسکان[1]) بکوه‌ها وغارها پناهنده شد ودرماه رمضان همان سال، باخدیجه بکوه موسوم‌به‌حراء واقع‌درسه میلی‌مکه‌مقیم‌شد وهمانموقع‌رؤیای‌نخستین بروی‌پدیدار گشت[2]

---

۱ ــ محتکفین .

۲ ـ مقصود ازرؤیای‌نخستین که مؤلف مسیحی(جرجی زیدان) اظهار داشته همان وحی‌الهیست .

و نزد همسر خود خدیجه آمده باو خبر دادکه جبرئیل برمن ظاهر شد ومرا فرمان داد این آیه را بخوانم :

«اقرأ باسم ربك‌الذی خلق» بخوان بنام خدای توکه آفریننده است .

من آنرا خواندم وبمیان کوه شتافتم . درآنجا ازآسمان آوازی شنیدم که میگفت :

ای محمد ! توپیغمبر خدا هستی ومن جبرئیل هستم .

خدیجه عموزاده‌ای بنام ورقة بن نوفل داشت. ورقه کتابهای بسیار خوانده بود و با یهود ونصاری معاشرت داشت ومردم مکه او را بدانشمندی شناخته، در علوم دینی وغیبگوئی ممتاز و برجسته میدانستند. خدیجه نزد ورقه رفت وآنچه را که از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگوکرد .

ورقه گفت: ای خدیجه اگرآنچه میگوئی‌راست است ، بخدائی‌که جانم دردست اوست این‌مرد پیغمبر(ص) مردم خواهدشد وآنچه‌که باموسی بوده با او نیزخواهدبود .

خدیجه نزد پیغمبر(ص) بازآمد وآنچه از ورقه شنیده بود برای شوهر گفت : پیغمبر اکرم (ص) با اطمینان خاطر بمکه بازگشت ولی از اظهار دعوت علنی خودداری مینمود ، زیرا ازعلاقه‌مندی قریش به‌بت‌های خودشان مطلع بود و بخوبی میدانست‌که دعوت بخدای یگانه وچشم‌پوشی ازبت‌ها برمردم قریش‌گران میآمد چه‌که بارفتن بت‌ها سود بازرگانی وجاه و مقام قریش نیز از میان میرفت باین لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه سال بطور کج دار ومریز بنزدیکان خود دعوت رسالت را ابرازمیکرد ودرظرف‌آن مدت عدهٔ کمی باو ایمان‌آوردندکه ازآن‌جمله جوان نورسیده علی‌بن‌ابیطالب(علیه‌السلام) پسرعموی‌پیغمبر(ص) بود ودیگر ابوبکر صدیق ازبزرگان قریش وابوعبیدهٔ جراح وچند نفردیگربودند .

ازآن پس پیغمبر(ص) بدعوت‌آشکار پرداخت و از عموزادهٔ خود علی(ع) خواست‌که میهمانی‌ترتیب‌دهدوعموهاونزدیکان‌پیغمبر(ص)رابطعام دعوت‌کند.علی(ع) چنان‌کرد وتنزدیك چهل‌مرد ازفرزندان عبدالمطلب بخانهٔ‌پدرش(ابوطالب) فراخواند همینکه مهمانان ازخوردن غذا فارغ‌شدند پیغمبر(ص) دعوت‌خودرا شروع‌نمود ومهمانان‌که ازدعوت پنهانی‌پیغمبر(ص) آگاهی داشتند ، دانستندکه موضوع ازچه قرار میباشد و درصدد خاموش‌کردن پیغمبر(ص) برآمدندکه مبادا به‌بت‌های‌آنان اهانتی‌واردآید عموی پیغمبر(ص) ابولهب بیش ازدیگران برای خاموش ساختن پیغمبر(ص) میکوشید وآنحضرت را تحقیرمیکرد . پیغمبر (ص) درآن مجلس خاموش شد ومهمانان رفتند ولی این‌پیش‌آمد ذره‌ای از عزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست ودوباره همان عده‌را برای صرف غذا دعوت‌کرد وپس‌ازصرف غذا بآنان چنین‌فرمود:

«حتم دارم‌که درتمام ملت عرب‌کسی بهترازآنچه من برای شماآورده‌ام نیاورده‌است. من بشما میگویم خداوند فرموده شمارا دعوت‌کنم حال‌کدام یك ازشما آمادهٔ همراهی‌بامن

ـ که درکوه حرا بر سید انبیاء نازل شد.(مترجم)

هستید تا برادر وجانشین ووصی من میان مردم باشد ».

پس از این گفتار عمهٔ مهمانان خاموش ماندند وبیشتر ازآن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند . فقط علی(ع) پیش‌آمده گفت : ای پیغمبرخدا من تورا یاری میکنم .

پیغمبر(ص)هم فرمود علی(ع) برادر وجانشین ووصی من‌است اراوفرمانبرداری کنید.

مهمانان که این‌را شنیدند خنده‌کنان ازجابرخاسته بابیطالب گفتند :

«محمد دستورمیدهدکه فرمانبردارپسرت باشی» وسپس ازآنجا رفتند .

این توهین وتحقیرهم پیغمبر اکرم (ص) را ازارادهٔ خود بازنداشت و اورا ازکسانش دورنساخت وبجای‌آنکه ازآنان کناره گیرد وازدعوت‌آنان بازایستد ، آشکارا بت‌های‌آنان‌را بدگفت وخود قریش وپدران‌آنان راگمراه وکافرخواند . قوم قریش چاره‌ای جز بردباری نداشتند زیراپیغمبراکرم(ص) درپناه ابوطالب بود وهمهٔ‌آنان بابوطالب احترام میگذاشتند. سرانجام جمعی ازآنان‌که ابوسفیان (پدر معاویه) نیز باآنان بود پیش ابوطالب‌آمده گفتند:

«برادر زادهٔ‌توآئین مارا پست میشمارد وپندارهای ما را دیوانگی میخواند وخودمان راگمراه میداند ، اورا ازاین رفتار بازدار ویا دست از اوبردار».

ابوطالب‌آنانرا بخوشی روانه ساخته وعدهٔ همه‌نوع مساعدت داد .

اما همینکه قوم‌قریش پیغمبر(ص)رادردعوت ازاسلام وبدگوئی‌ازخدایان خود پابرجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند :

« اگر برادر زاده‌ات را ازاین‌کار بازنداری با تو واوآنقدر ستیزه خواهیم‌کرد تا یکی ازدوطرف هلاك گردد ».

پیغمبراکرم (ص)که این سخن عمو را شنید ، گمان‌کرد عمو اورا رها میسازد وطبعاً این پیش‌آمد براوگران‌آمد اما باعزمی ثابت گفت :

« ای عمو! اگرقوم قریش‌آفتاب را دردست راست من وماه را دردست چپم‌بگذارند ، دست ازاین‌کار برنمیدارم ».

سپس بگریه افتاده ازجابرخاست‌که ازپیش‌عمو برود اما عمویش اورا بازداشته گفت:

« هرچه میخواهی بگو بخدا تورا بآنان نمیسپارم ».

در این میان دعوت پیغمبرآهسته‌آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی‌آئین اسلام را می‌پذیرفتندکه ازآن جمله ابوبکر و عثمان و زبیربن عوام و عبدالرحمن‌بن عوف وحمزه (عموی پیغمبرص) وعمربود والبته اسلام‌آوردن این مردان نامی‌که در تاریخ اسلام مقام بلندی دارندبرای پیغمبر(ص)پیشرفت بزرگی‌بود بخصوص اسلام‌آوردن عمر وحمزه‌که درمیان قریش نرومند ومحترم بودند وپیغمبر(ص)آنان را بسیار گرامی میداشت .

سایرعموها و اقوام پیغمبرکه از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدند و بفکر افتادندکه مگر پیغمبر (ص) را بخوشی از دعوت باز دارند، ازآنرو بزرگان قوم در

مشورت خانه (ندوه) گرد آمده دنبال پیغمبر (ص) فرستادند ومقدم اورا بامهربانی واحترام پذیرفته گفتند :

« ای محمد ! ما آمده‌ایم تا باتو سخن گوئیم ، توکاری باما کرده‌ای که هیچکس باقوم خود نکرده است . توپدران مارا بدگفتی ، توآئین مارا پست شمردی ، توبخدایان ما ناسزا گفتی، تومارا دیوانه خواندی ، توجمع مارا پراکنده ساختی . خلاصه آنکه کاربدی نبود که نکردی، حال اگر این کاررا برای پول میکنی ما ازمیان خودپول جمع می کنیم وبتومیدهیم تا پولدارترین ما باشی ، اگر خواهان جاه و مقام هستی ما تورا پادشاه وآقای خود قرار میدهیم و اگر آنچه که میگوئی در اثر کسالت روحی است بازحاضریم پول جمع کنیم وتورا نزد بهترین پزشکان برای معالجه ببریم اگر خوب شدی چه بهتر وگرنه عذرتورامی‌پذیریم.

پیغمبر اکرم (ص) بآنان فرمود :

« من هیچ کسالتی ندارم وبرای پول وجاه ومقام دعوت نمیکنم، خداوند مرا به پیامبری برگزیده وکتاب برمن فرستاده ومرا فرموده که شمارا مژده وبیم بدهم ، من پیغام خدا را بشما میرسانم وشمارا پند واندرز میدهم ، اگر سخن مرا بپذیرید در هر دوجهان نیك بخت خواهید شد واگر نپذیرید شکیبائی پیشه‌میکنم تا خدا میان من وشما داوری کند. »

همینکه قریش ازآن اقدامات خود سودی ندیدند بآزار مسلمانان پرداختند. مسلمانان بابردباری رنج میکشیدند وهمینکه کارسخت شد ومسلمانان بیش ازاندازه مورد عذاب وتوهین واقع گشتند ، پیغمبر(ص) دستورداد: مسلمانانی که قوم وقبیله ندارندتا درپناه آنان باشند از مکه به‌حبشه بروند، ازآنرو هشتاد و سه مرد باعده‌ای زنوبچه به حبشه رفتند واین هجرت، هجرت نخستین اسلام بشمارمیاید . بدیهی است که این مسافرت درآنزمان بسیار دشواربوده چه که مهاجرین باید ازبیابان‌های خشك ودریا بگذرند وبازن وبچه این سختی‌هارا بگذرانند وهمین اقدام آنان بهترین گواه است که پیروان پیغمبر(ص) به‌پیشوای خود ایمان کامل داشتند وبدستور وامر او رنج سفررا برخود هموارمیساختند .

اینك شایسته است که آنچه دربارهٔ دعوت اسلام پس از مطالعات بسیار بنظرما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم .

پاره‌ای ازنویسندگان غیرمسلمان ، گمان کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین کارمهم دست زد .

ولی ما معتقدیم که این گمان آنها بی‌پایه ومایه میباشد زیرا تاریخ دعوت اسلام گواهی میدهدکه پیغمبر(ص) ازروی کمال خلوص وایمان وبدون هیچ نظردنیوی بدعوت مبادرت نمود . پیغمبر اسلام(ص) به‌نبوت خود ایمان واطمینان قطعی داشت و مسلم میدانست که از طرف خداوند برای دعوت مردم برانگیخته شده است واگراین ایمان قطعی وکامل نبودآن همه رنج وآزار را تحمل نمیتوانست چه که حضرت رسول(ص) پیش ازدعوت بواسطهٔ زناشوئی

باخدیجه دارای جاه ومقام‌و ثروت‌بود ومردم‌اورا دوست داشته احترام میگذاشتند وزندگانی آسوده‌ای می گذراند وبرعکس پس ازدعوت دچار رنج بسیارشد ، تاآن اندازه‌که بخاطراو مردم مکه با بنی‌هاشم‌از درستیزه وارد شدند و چون پیغمبر(ص) از بنی‌هاشم بود، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون‌کعبه نهادند و بموجب آن پیمان برخود حتم‌کردندکه با بنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) داد وستدنکنند وازآنان دخترنگیرند وبآنان دخترندهند. بنی‌هاشم دراثر این پیمان ، مدت سه سال شهرمکه را ترک‌گفته بکوهها وغارها پناهنده شدند و اگر هم بمکه میآمدند پنهانی میآمدند و فقط‌کسانی آشکارا در مکه‌آمد وشد میکردندکه مانند ابولهب (عموی پیغمبر) بامحمد (ص) دشمنی سخت داشتند .

شاید پاره‌ای تصورمیکنندکه استقامت‌پیغمبر اسلام(ص) در دعوت خود بواسطهٔ‌پشتیبانی ابوطالب عموی اوبوده است .

ولی این نیزاشتباه میباشد ، زیرا پیغمبرپس ازمرگ ابوطالب بیش ازپیش دردعوت خود پابرجا ماند . ابوطالب وخدیجه سه سال پیش‌ازهجرت درگذشتند وپس‌ازمرگ‌آنان‌کار بر رسول اکرم دشوارشد وقوم‌قریش ازهرسو بر وی‌تاختند. بخصوص ابولهب وحکم‌بن‌عاص وعتبة‌بن ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر ازسایرین اورا آزارمیدادند وغالباً هنگام نماز شکمبه برسروروی پیغمبراکرم(ص) خالی‌میکردند وخوراکش راآلوده‌میساختند. پیغمبر(ص) ازمکه به‌طایف رفت ، تامگر درآنجا یار ویاوری‌بیابد . ولی درآنجا نیزچیزی جزدشنام وآزار ندید تا آنجاکه مردم طایف دسته‌ای ازنادانان وارادل خودرا بطرف حضرت رسول میفرستادندکه با اوستیزه‌کنند وبرویش داد زنند وهمینکه پیغمبر(ص) ازآنان‌کناره میگرفت وبگوشه‌ای پناه میبرد، عده‌ای میآمدندوفرومایگان را میراندند . پیغمبر(ص) تمام این‌رنجها را تحمل میکرد ودعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش ازنادانی‌مردم شکوه میکرد . باری حضرت رسول (ص) ازطایف بمکه برگشت ودشمنان خویش‌را بدتر ازسابق دید بقسمی‌که هرکس از دور ونزدیك با اوبستیزه برمیخاست واورا تهدید میکرد پیغمبر با ارادهٔ ثابت و محکم براین مصیبت‌ها صبر میکرد ، در صورتی‌که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با اوهمراهی و مهربانی خواهد شد. ولی رسول خدا از دعوت باز نمیگشت چون به‌نبوت خود ایمان کامل داشت ومیدانست از طرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد .

همینکه پیغمبر(ص) ازاسلام نزدیکان واقوام خود نومیدگشت ، هنگام حج بر سرراه مسافران‌آمده‌آنها را باسلام دعوت میکرد و درآنجا هم از تعرض باز نمی‌ماند ، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت :

« ای مسافران! سخن برادرزادهٔ مراگوش‌ندهید، اومیگوید ازلات وعزی(نام‌دوبت) دست بکشید وگمراهی‌های تازهٔ اورا بپذیرید ، زنهار ازمحمد نشنوید».

البته این اعتراضات از تصمیم و ارادهٔ پیغامبر نمی‌کاست و مرتباً مسافران وحجاج را بدین اسلام میخواند . سرانجام چند مرد از اهل مدینه دعوت اورا پذیرفتند وهمینکه بشهر خویش (مدینه) رفتند ، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام درمدینه، بودن یهود درآنجا بود زیرا یهودیان برعکس کفارمکه خدا شناس واهل کتاب بودند و از وحی آسمانی وپیغامبری رسولان آگاهی داشتند . ودیگر آنکه میدانستند دیانت اسلام به‌بازرگانی آنها زیانی نمیرساند ، برخلاف مردم مکه‌که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت‌های کعبه از اعتبار می‌افتد و تجارت مکه ساقط میشود. یهودیان[1] و اهل مدینه‌که بامردم مکه رقابت داشتند ، طبعاً خواهان آن بودندکه آئین تازه ، در مدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر بازآید تاعربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند و یهودیان‌که مردمان تاجر پیشه وپول‌طلب هستند بیشتر این فکر را دنبال میکردند . ازاینها گذشته مردم مدینه ،که ازنژاد قحطان (اعراب‌یمن) بودند بامردم مکه (اعراب‌عدنانی) همه‌حور رقابت میکردند ودرنتیجهٔ این عوامل اهل مدینه پیغمبر را بشهر خود دعوت‌کردند و پیغمبر در۶۲۲ میلادی از مکه بمدینه رفت واهل مدینه مقدم اورا گرامی داشتند ازآن هنگام پیروان پیغامبر را بدو نام خواندند مهاجر یعنی‌آنکه با او ازمکه بمدینه‌آمد و انصار یعنی‌آنکه در مدینه او را یاری نمود وبعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شدکه تا امروزهم مبدأ تاریخ میباشد .

اسلام درمدینه پیشرفت‌کرد ومردم مدینه به‌کمك مسلمانان برخاسته ودرصدد انتقام از اهل مکه برآمدند وگاه وبیگاه برکاروانهای مردم مکه‌که بشام میرفتند ویا ازشام میآمدند، هجوم‌آورمیشدند واین‌حملات وهجوم‌ها، همان‌است‌که درتاریخ‌اسلام به(غزوه) شهرت دارد.

مهمترین غزوه‌های اسلامی غزوهٔ بدربودکه سرآمد پیروزی‌های اسلام بشمار میآید و ازآن به‌بعد مسلمانان درهمه‌جا جلو رفتند ، تا آنکه تمام شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنها درآمد وشهرمکه را گشودند وطایفهٔ قریش همگی خواه‌ناخواه اسلام‌آوردند و پیغمبر (ص) بکشورهای خارج عربستان توجه‌کرده بپادشاهان نامه نوشت وآنها را باسلام دعوت‌کرد و این وقایع درتاریخ اسلام ذکرشده ومانیز درآن باره گفتگوخواهیم‌کرد .

روم‌وایران هنگام پیدایش اسلام

آنطورکه تاریخ نویسان میگویند ، شهر روم در سال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد وازهمان هنگام دولت روم پدیدآمد ومدت ده قرن ونیم پایدارماند وسراسرجهان‌آنروزرا گشود وشهر روم درتمام‌آن وقایع‌پایتخت‌بود ودرسال ۳۳۰میلادی پایتخت ازروم‌به‌شهر (بیزانس) انتقال یافت وقسطنطین بزرگ بآن شهر درآمده‌آنجارا قسطنطنیه نامید،که هنوزهم بآن نام

---

۱ ــ یکی از بزرگترین علل هجرت پیامبر به یثرب (مدینه) و پذیرفتن مردم این شهر اسلام را بخاطر پیمانی بود کــه مردمش پیش از هجرت با پیامبر کــردند و قول پذیرش دین و مساعدت بسیار را به‌او دادند، بیعت عقبه (ناشر)

خوانده میشود.[۱]

پس از مرگ قسطنطین (۳۳۷ میلادی) امپراتوری روم میان سه‌پسرش تقسیم شد و سرانجام یکی از آنان برتمام کشور دست یافت و همینکه او در سال ۳۶۰ درگذشت ، ژولین وپس از ژولین ژوئین پادشاه شد و او نیز بعد ازچند ماه وفات کرد و رومی‌ها شخصی‌را بنام والنتین بامپراتوری خود برگزیدند .

والنتین بزودی برادر خودرا امپراتور شهر روم قرار داد و ازآن تاریخ ،کشور روم بدوقسمت شرقی‌وغربی تقسیم گشت‌که پایتخت اولی ، شهرقسطنطنیه وپایتخت دومی، شهرروم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشترپائید وشهر قسطنطنیه مرکز سیاسی وفرهنگی ودینی دنیای متمدن شد .

درقرن پنجم میلادی روم شرقی ازمغرب بدریای‌آدریاتیك، ازجنوب به‌حبشه، ازشرق بفرات ودجله وازشمال به‌سرزمین تاتار، محدودبود . نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی‌پس‌از قسطنطین بزرگ ژوستنیان بود که از۵۲۷ تا۵۶۵ میلادی (۳۹سال) فرمانروائی‌کرد وقسمتی ازاوایل سالهای امپراتوری خودرا درجنگ باساسانیان گذرانید واین جنگ باپیمانی‌مشهور بصلح جاویدان پایان پذیرفت ، اگرچه‌آن صلح جاویدان نماند .

ژوستین‌را بخت یارشد و سردار بزرگی درآرتش او بوجودآمدکه از سرداران نامی جهان بشمارمیآمد. این‌سردار بزرگ بلیزار نام داشت وبادلیری وتدبیر اوشمال‌آفریقابتصرف روم شرقی درآمد وپرچم امپراتوری آنان بردروازه‌های شهر روم برافراشته‌شد. بلیزار در پیشرفت نفوذ وفتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده و از هر جهت در تقویت آن امپراتوری کمك‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران و روم (یونان) تازگی نداشت و شاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغازشده بود. علت عمدهٔ این‌کشمکش‌آن بودکه دو دولت مزبور (ایران و روم) هرکدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند و دیگری را زیر دست خود قرار دهند.

این‌کشمکش‌تازمان‌اسکندرکبیر، میان ایران ویونان بودوازآن‌پس تاظهوراسلام، بین ایران و روم دوام یافت .

---

۱ ـ مقصود از قسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آنراکنستانتینوپول‌یعنی شهر قسطنطین می‌نامند . Constantinopole

اما همینکه سلطان محمدفاتح در۱۴۵۳ میلادی‌آنشهررا گشود ،آنجارا اسلامبول‌یااستامبول (شهر اسلام ویا بندرگاه) نامید. اسلامبول بیش ازپنج قرن مرکزخلافت اسلامی بود وپس ازپایان جنگ اول بین‌الملل ، دولت عثمانی ازمیان رفته . حکومت جمهوری ترك ، جانشین‌آن دستگاه شد وپای‌تخت ازاسلامبول بآنکارا انتقال یافت. اکنون استامبول ، شهر دوم ترکیه محسوب میشود، اما بواسطهٔ موقع‌نظامی (کناربسفر ومیان‌آسیا واروپا واقع شده است) مورد توجه و دارای اهمیت شایان نظامی وسیاسی وبازرگانی میباشد . (مترجم)

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب‌بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان‌صلح جاویدان را نادیده گرفته، برورمیان تاخت وبزودی سوریه راگرفته انطاکیه را آتش‌زد وآسیای‌صغیر را بباد یغما داد. ژوستین سردار نامی خود بلیزار رابجنگ انوشیروان فرستاد وچندین‌بار طرفین غالب ومغلوب گشتند تاآنکه پس‌ازبیست‌سال جنگ هردو پادشاه‌خسته وپیر وفرسوده شدند وپیمان آشتی بستند، بااین شرط‌که مرز هردو کشور مانندپیش‌باشد ودولت روم‌سالی سی‌هزار دینار بدولت ایران بدهد.

ژوستیان در تاریخ روم، مقام بلندی را دارا شد زیرا سنگرها و دژها و کلیسا های زیادی بامر او ساخته‌شد وقوانین ونظاماتی وضع گردیدکه اکنون اساس وپایهٔ قوانین‌حقوقی دنیای جدید محسوب میشود. ژوستیان نخستین‌کسی‌بود که‌صنعت حریر بافی‌را از شرق‌بغرب منتقل‌کرد، کلیسای مشهور ایاصوفیه که اکنون جامع‌ایاصوفیامیباشد از بناهای این‌امپراتور میباشد[1].

باری درممالك استبدادی اوضاع کشور ومردم تابع خوبی وبدی پادشاهان میباشد. اگر پادشاه دادگر و درستکار باشد زندگانی‌مردم بخوبی میگذرد وگرنه کارهارو بخرابی میگذارد. در مورد امپراتوری روم نیز همینطور بود تاژوستیان حیات داشت، مردم روم آسوده بودند وپس از مرگ او چون جانشین های لایقی پیدا نشد و اوضاع مملکت در هم وبرهم گشت ژوستین دوم جانشین وبرادر زادهٔ ژوستینیان نتوانست کارهای سودمندعمو را تعقیب‌کند. همین قسم تی‌باریوس که پس‌از وی امپراتور شد لیاقت و کفایت مهمي نداشت موریس یا موریگوس جانشین تی‌باریوس بامید اینکه جنگ باایران رونقی بکارش میدهد، ناگهان باانوشیروان در افتاد و هفت سال تمام این گیرودار ادامه پیدا کرد ودرآن اثنا انوشیروان درگذشت وپسرش هرمز چهارم به تخت نشست. در زمان این پادشاه، هیاطله از شمال وشرق بایران حمله آوردندو رومی ها تانزدیك پایتخت آمدند، ولی «بهرام چوبین» سردار نامی ایران هردو دشمن‌را عقب‌نشاند وایران را از سقوط حتمی نجات‌داد، پس‌ازاین پیروزیها بهرام چوبین، برضد هرمز اسباب‌چینی کرد وبزرگان ایران هرمز راکورکرده بگوشه‌ای نشاندند وخسروپرویز پسرهرمز را بپادشاهی‌برداشتند. بهرام‌چوبین که‌همهٔ‌اسباب‌چینی‌ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود بپادشاهی‌خسرو تسلیم‌نشده اورا مجبوربفرار کرد، پرویز از بیم بهرام‌به قسطنطنیه آمد وازموریس‌کمك‌خواست‌موریس سپاهیانی‌بهمراهی پرویز فرستاد و اورا مجدداً بایران برگردانید.

پرویز پیوسته ازموریس‌سپاسگزار بود وتا موریس‌حیات‌داشت پرویز بارومیان‌نجنگید. در سال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی انقلابی ظهورکرده موریس‌کشته شد و فوکاس بجای او

۱ـ کلیسای ایاصوفی که توسط سلطان محمد فاتح تبدیل بمسجد شد، در زمان آتاتورك یعنی بعد از انقراض خلافت‌آل‌عثمان مبدل بموزه‌گشت واکنون نیزموزه است. (مترجم)

امپراتور گشت. رومی‌ها بسلطنت فوکاس تن نمیدادند و از هرقل والی روم در افریقا کمك خواستند هرقل پسر خودرا با ناوهای جنگی به قسطنطنیه فرستاده ، فوکاس‌را مغلوب‌و مقتول کرد وخودش (هرقل) امپراتور روم شد (۶۱۰ میلادی) .

خسروپرویز که از مدتی پیش در صدد حملهٔ به‌روم بود و از موریس ملاحظه میداشت، پس‌از این پیش‌آمدها بهانه‌ای بدست‌آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود(موریس) به

ت ـ قونیه منبر مسجد علاءالدین

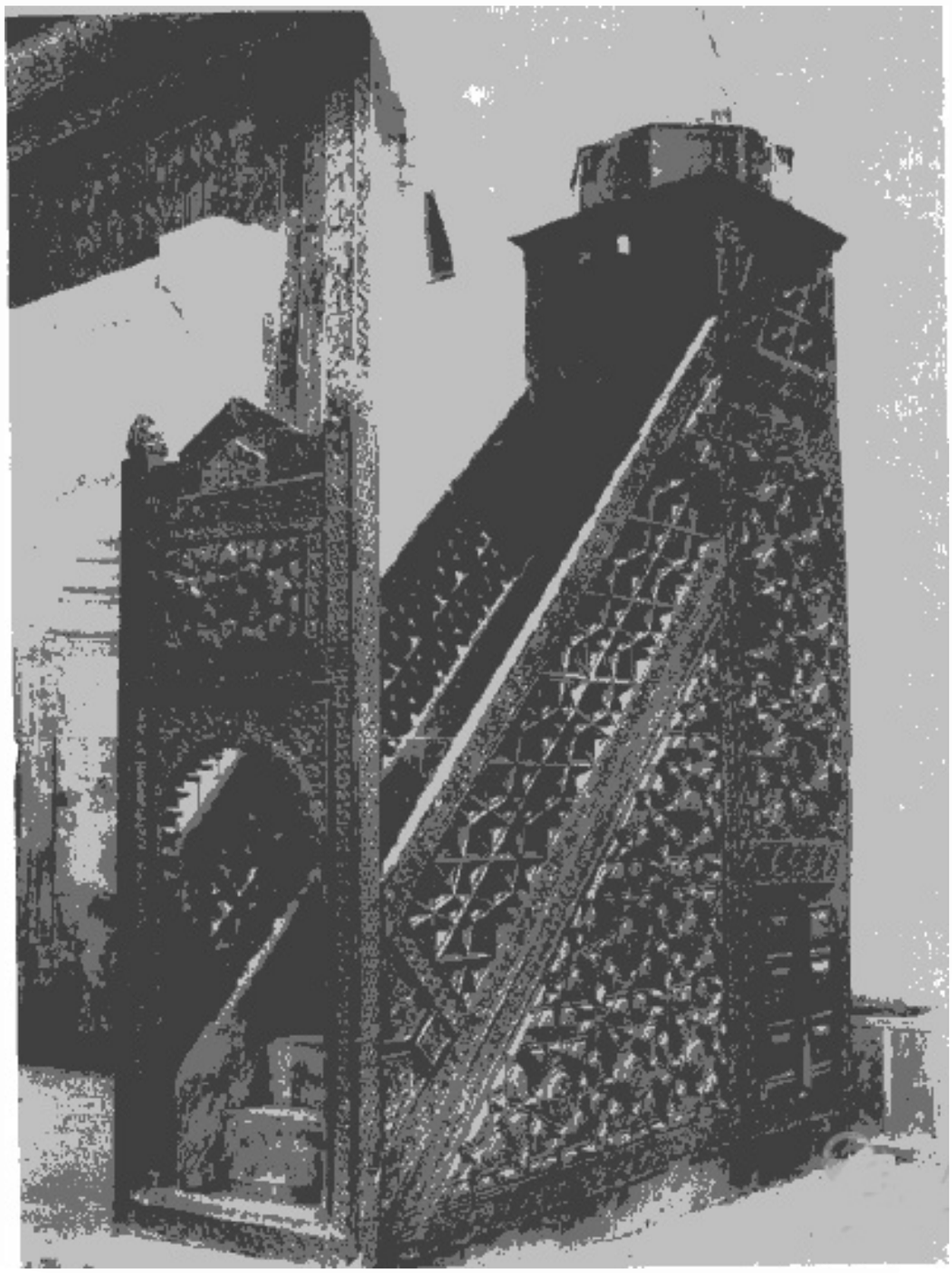

رومی‌ها حمله آورد ودرسال۶۱۴ میلادی باکمك یهودیان، مصر و افریقا وشام وفلسطین را فتح کرد وسپاهیان خویش‌را بغارت اورشلیم فرمان داد. سپاهیان ایران، کلیسای‌قیامت ومزار مسیح راآتش زدند وشهرها را غارت‌کردند وموجودی خزانهٔ کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس وکشیش بزرگ شهر اورشلیم‌را باخود بایران آوردند ومطابق اظهار بعضی‌از مورخین نودهزار مسیحی در این زدوخورد کشته‌شد، خسرو پرویزازاین‌پیروزی‌ها دلیر گشته‌بآسیای صغیرلشکر کشید و تاکنار «بسفر» پیش رفت .

در تمام این‌جریان،هرقل امپراتور روم،آسوده‌وفارغ درکاخ‌خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت. اما همینکه سپاهیان ایران نزدیك پایتخت‌رسید، هرقل خطر را حتم دانست و برای دفاع آماده گشت ولی چون نقدینهٔ کافی در دست نداشت ازکلیساها وام‌گرفت و بآنان شرط نمودکه پس ازجنگ، وام را با سود پس بدهد. هرقل با دشواری بسیارباپول وسپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد و از راه دریا خود را بکلیکیا در آسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و با ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها را شکست داد ۶۲۲ میلادی ـ و این همان سالی است‌که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت‌کرد .

هرقل مجدد درسال ۶۲۷ میلادی سپاهیانی گردآورده، روبایران‌آمد و برای‌اولین مرتبه‌رومیها شهر نینوا پایتخت سابق‌آشور را گرفتند وایرانیان‌را مغلوب‌ساختند. درآنموقع خسروپرویز پیرشده بود وکاری از دستش برنمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضدپدر وبرادرقیام‌کرده‌تمام‌برادران وبرادرزادگان خودراکه شمارهٔ آنان به‌هیجده میرسید پیش‌چشم پدرکشت و پدرخود خسروپرویز را در زندان‌افکند. خسرو در زندان وفات‌کرد وپسرش‌شیرویه هشت‌ماه پس‌ازمرگ پدر درگذشت وبامرگ خسروپرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت، بقسمی که درمدت چهارسال ۹ پادشاه (زن ومرد) بتخت نشسته و از تخت بزیرآمدند و در چنین وضع هرج ومرج و درهم و برهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند[1].

اوضاع امپراتوری روم شرقی ، در آن زمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران نبود ، زیرا هیاطله از طرف شرق، وگوت‌ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم پایتخت امپراتوری پیش میرفتند .

علاوه‌بر اوضاع سیاسی واداری اوضاع دینی واجتماعی واخلاقی‌روم وایران درآن‌ایام از هرجهت روباختلال می‌رفت وطبعاً خرابی اوضاع اداری وسیاسی‌نیز بواسطهٔ فساد اخلاق جامعه وپریشانی عقاید وافکار عمومی بوده‌است .

---

۱ ـ در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسروپرویز یا خسرو دوم در زندان نمرد بلکه بمدار شکست ایرانیان وپیشرفت رومیها سران‌سپاه ایرانی برخسرو پرویزشوریدند وفرمانده پادگان تیسفون خسرو راگرفته درمحلی‌موسوم «به‌تاریك‌خانه» زندانی کرد،ابتدا فرزندانش راکشت وسپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید . مترجم

کمی پیش از ظهور اسلام، یعنی درقرن ششم میلادی، ده‌ها مذهب و مسلک مختلف دینی در روم شیوع داشت وسرچشمهٔ همهٔ اختلافات را پاره‌ای الفاظ پوچ وبی‌اساس تشکیل میداد . از آن‌جمله امپراتوران روم ورجال سیاسی میگفتند: مسیح دوطبیعت ودومشیت داشته ولی مسیحیان یعقوبی که بیشتر درشام ومصر میزیستند، برای مسیح یك طبیعت ویك مشیت قائل بودند. در زمان هرقل اثناسیوس اسقف یعقوبیان مقیم شهر (مونباك) درصدد برآمد تا حدی این اختلاف را برطرف سازد وباپیروس اسقف قسطنطنیه که اصلا اهل شام بود قبلا مذاکره کردو او راقانع ساخت که مسیح دارای یك مشیت ودوطبیعت بوده است، سپس موضوع را باهرقل درمیان گذارد. هرقل باخوشوقتی این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی دراین باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم واسقف عمان وپاره‌ای از اسقف‌های دولتی این فرمان را ردکردند، ودر نتیجه کشمکش شدت یافت. هرقل واسقف قسطنطنیه واسکندریه وانطاکیه معتقد بدوطبیعت ویك مشیت شدند، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر وحوران و سوریه) عقیدهٔ دیگری داشتند ومسیحیان عراق (نسطوریان) چیز دیگری میگفتند.

گذشته از این اختلاف، کشمکش‌های دیگری میان مسیحیان وجود داشت ازآن‌جمله طایفهٔ خیالی‌ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت و کسی دیگر را بجای او دار زدند و طایفهٔ دیگر بنام (آکی‌فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می‌دانستند و هریك ازاین طوایف بشعبه‌ها ودسته‌های متعددی تقسیم می‌شدند .

چون درآن اوقات دین وسیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشد که کشمکش‌های مهم سیاسی نیز واقع گردد . مثلا هنگامیکه فرمان یك مشیت و دوطبیعت را صادر نمود، ارمنی‌ها آنرا نپذیرفته، بعقیدهٔ سابق خود راجع بیك مشیت و یك طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه، مورد تعقیب هرقل وکلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه کار برآنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده به‌پناه دولت ایران درآمدند. همین قسم مسیحیان مصر که ازمظالم پیشوایان سیاسی و مذهبی روم بتنگ آمده، با سپاهیان اسلام همدست شدند و عمرو عاص را کمك کرده، آنکشور را بمسلمانان دادند .

درعین‌حال که خود مسیحیان بایکدیگر اختلاف داخلی داشتند، یهودیان امپراتوری روم نیزشب وروز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطهٔ تعصب مذهبی با یهودیان بدرفتاری میکرد آنهاهم درشهر انطاکیه برضد مسیحیان برخاسته اسقف بزرگ شهر را بطور هولناکی مثله کردند (مثله کردن یعنی درآوردن چشم وبریدن دماغ وگوش ولب وغیره مترجم) هرقل ازاین رفتار ناهنجار برآشفته یهود انطاکیه را قتل‌عام کرد. سپس یهودیان شهر «صور» (پایتخت فینیقیه) والی رومی خود راکشته، بایهود فلسطین همداستان شدند که دریکشب تاریك بشهر «صور» بتازند و تمام مسیحیان آنشهر را بکشند. کشیش شهر ازاین توطئه باخبر شده، دربانان وسپاهیان رومی را آگاه ساخت وبااین پیش‌بینی ازحمله بشهر جلوگیری شد.

اما یهودیان، که از تصرف شهر صور نومید شدند، دیرها و کلیساهای بیرون شهر و دههای مجاور را بادقتل وغارت گرفتند و پس اراندکی سپاهیان روم بتعقیب یهود پرداخته، عدهٔ بسیاری از آنها راکشتند، در شهر قیصریهٔ فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقل برادر خود تا دوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

دراین‌ضمن ستاره‌شناسان برومیان گفتندکه بنا باحکام نجوم در همین ایام دولت روم بدست مردمان مختون منقرض میشود.[1] رومیان از این‌پیشگوئی بهراس افتاده، بیش‌ازپیش بآزار وکشتار یهودیان پرداختند، یهودیان هم برای کینه‌جوئی هشتادهزار اسیرمسیحی‌رومی را از ایرانیان خریده مثل گوسفند سر بریدند.

کینه‌توزی یهود ونصاری، منحصر به‌اهالی‌روم نبود، بلکه درآن‌اوقات وپس‌ازآن‌هرجا دولتی‌مسیحی‌تشکیل میبافت همین‌دشمنی بایهود را باشدت‌اجراء میکرد، گوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها بایهودیان رفتار نمیکردندویهودیان‌ساکن‌اسپانی را در پرونده‌های رسمی دشمن ملك وملت ثبت میکردند و هرقانونی‌که وضع مینمودند مواد مخصوصی‌راجع بتحقیر یهودیان در آن میگنجاندند وبالاخره مقررداشتند، که دین‌یهود در اسپانی ملغی باشد ویهودیان ازبرگزارکردن مراسم دینی واعیاد مذهبی محروم باشندتاخواه ناخواه مسیحی‌بشوند. یهودیان، بظاهر مسیحی میشدند اما دردل بامسیحیان کینه میورزیدند، گوت‌های اسپانی هم‌که از این موضوع آگاه بودند بایهودیان (مسیحی‌شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمیکردند وبیش‌ازپیش بآنها سخت‌میگرفتند تاحدی‌که یهودی‌نژاد اگرچه‌ظاهراً آئین مسیح راهم پذیرفته بود حق خواندن ونوشتن نداشت وازخریدکنیز و غلام‌ممنوع بود.

آری درچنین‌وضعی سپاهیان‌اسلام باسپانی رسیدند وباکمك‌داخلی(یهود) برحکمرانان مسیحی غالب‌آمدند.

وضع اجتماعی واخلاقی ایرانیان‌پیش ازاسلام بمنتهای‌فساد رسیده بود، دین‌رسمی کشور بچندین‌شعبه تقسیم‌شده وهرشعبه باشعبهٔ‌دیگرستیزه‌وجنگ‌داشت علاوه برمذهب‌زرتشت، مذهب‌های دیگری‌بنام‌آئین‌مانی ومزدك در ایران پیدا شده بودکه‌آنهم مزید برنفاق وتفرقه میشد وتعلیمات عجیب وغریبی میان ایرانیان شیوع یافته بود، از آنه جمله پیروان مزدك‌میگفتند که همه‌چیزحتی‌زن میان‌مردم مساوی‌تقسیم شود، زیرا همه فرزند یك‌پدر میباشند عجب‌آنکه قباد پادشاه ساسانی‌آئین مزدك‌را پذیرفت و جمعی نیز از پادشاه‌پیروی کردند وهمینکه‌پادشاه دیگر پدیدآمد آئین‌مزدك را تحریم‌نمود وپیروان مزدك را کشت وطبعاً خلاف ونفاق داخلی افزوده گشت وفساد عمومی روبازدیاد گذارد.

هنگامیکه ایران وروم، دراین‌وضع اسفناك‌بسرمیبردند، وازهرجهت روبزوال‌میرفتند

---

۱ ـ مسیحیان‌یهودی‌ها ومسلمانان راملت‌های‌مختون یعنی ختنه‌شده میخوانند. عربهای‌صدراسلام کمکشور روم‌را گشودند معتقدبودند که پیشگوئی ستاره‌شناسان مربوط بآنهابوده است. مترجم

نهضت اسلامی درعربستان، رو بتوسعه وترقی گذارد و مردمان ستمدیدهٔ روم و ایران، برای تحصیل آزادی وفرار ازتعدیات فرمانروایان ایران و روم بشبه جزیرهٔ عربستان پناه آوردند.

انتشار اسلام

تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . درآنموقع مسلمانها از آزار وشکنجهٔ کفارمکه بستوه آمده روبمدینه آوردند وچون شمارهٔ آنان کم بود نمیتوانستند ازخود دفاع کنند. مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوشرفتاری نموده آنان را کمك میکردند. بیعت معروف به بیعت عقبه که موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد، پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را بهجرت تشویق میکرد.

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس از ورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان مسلمانان مکه و مسلمانان مدینه بود، چون تاآن هنگام میان اهل مکه واهل مدینه رقابت و خصومت شدت داشت پیغمبر (ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میان آنان منعقد نمود .

«ابن‌هشام» متن این پیمان را درتاریخ خود ذکر نموده ومطابق مندرجات آن پیمان، مسلمانان مکه ومدینه اعتراف کرده‌اندکه هردو تابع یك فکر ویك عقیده میباشند. سپس پیغمبر میان مهاجروانصار، عقد برادری اجراء نمود واین نخستین شالودهٔ اتحاد اسلام بود که بدست پیغمبر (ص) طرح شد. شمارهٔ مسلمانها درآن روز ازصد تجاوز نمیکرد وبلکه بصدنمیرسید، اما همان عدهٔ کم احکام مهم اسلام مانند نماز، روزه، زکوة وغیره را اجراء میکردند و بااین اقدام بآئین اسلام رسمیت واهمیت میدادند. کم کم عده‌ای از بزرگان مدینه بدین اسلام درآمدند واسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . همانطورکه اسلام آوردن حمزه و عمر در مکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت.

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند بفکر مغلوب ساختن دشمنان ومخالفان خود یعنی اهل مکه افتادند و درصدد جنگ باآنان برآمدند ومانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشورگشائی مشغول شدند. این جنگ‌های داخلی را غزوات میگویند ومهمترین آن غزوهٔ بدر کبری است که آن جنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوهٔ بدر کبری

«بدر» نام چاههای منزلگاهی میان مکه ومدینه است وکاروانهای مکه وشام ناچار برای بدست آوردن آب دراین محل بار می‌انداختند. در سال دوم هجرت مسلمانان خبرشدند، که ابوسفیان باسی مرد دیگر ازشام بمکه میرود وکاروان بزرگی ازکالاباخود میبرد. پیغمبر (ص) که این را دانست یاران خود را برای جنگ بااین دسته ازقریش وغارت اموال آنان دعوت کرد ابوسفیان تا ازاین خبر آگاه گشت بکفارمکه پیام فرستاد، صدسوار و هشتصدوپنجاه پیاده ازمکه بیاری ابوسفیان آمدند ومسلمانها نیز برای کارزار آماده گشتند .

شمارهٔ مسلمانان در آن غزوه ۳۱۳ نفر میشد که هفتاد نفرشان مهاجر و بقیه از انصار بودند تمام این عده فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند. مسلمانان با شتاب بسیار از مدینه در آمدند و چاه های منزلگاه بدر را تصرف کرده در انتظار ورود قریش نشستند و برای پیغمبر (ص) سایه‌بانی «عریش» ساختند پیغمبر (ص) با ابوبکر، در آن سایه‌بان نشست و پیروان خود را برای مبارزه آماده فرمود :

دیری نپائید که قافلهٔ قریش سررسید. بسیاری از بزرگان قریش و دشمنان پیغمبر مانند ابوجهل وغیره میان آنان بودند. پیغمبر (ص) بخوبی میدانست که پیروزی یا شکست در این جنگ کار رایکسره میسازد چه درصورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر میآید ولی اگر مسلمانان پیروز میشدند البته زودجلو می‌رفتند. پیغمبر (ص) همینکه از شمارهٔ زیاد سپاهیان قریش آگاه شد، سر بآسمان برآورده فرمود :

«خدایا اگر این گروه کوچك نابود شود کسی در جهان تورا پرستش نخواهد کرد.»

مطابق مرسوم اعراب جنگ تن به تن شروع شد. مسلمانان ابوجهل را کشته سرش را بحضور پیغمبر (ص) آوردند . پیغمبر (ص) سجدهٔ شکر بجا آورده فرمان یورش داد و درمدت کوتاهی کفار قریش شکست خورده گریختند. در این جنگ از مسلمانان شش مهاجر و هشت انصار کشته شد درصورتی که شمارهٔ کشتگان قریش به هفتاد رسید و بیشترشان از اشراف و تیره‌های بنی‌امیه، مخزوم، بنی‌اسد وغیره بودند. مسلمانان هفتاد نفر هم اسیر گرفتند که از آن جمله: عقبة بن ابی معیط ازدشمنان سرسخت پیغمبر (ص) بود و چون پیغمبر (ص) از عقبه آزار بسیار دیده بود، فرمان داد سرش را بریدند. علی بن ابیطالب (ع) و حمزه عموی پیغمبر (ص) در این جنگ بیش از دیگران رشادت بخرج دادند، عده‌ای از بزرگان قریش مانند ابوسفیان و عمرو عاص بمکه گریختند و اتفاقاً همانها که از میدان بدر بمکه فرار کردند، در آتیه از سرداران نامی اسلام شدند.

باری نزدیك بود سر تقسیم اموال میان مسلمانها نزاع در گیرد ولی پیغمبر (ص) غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم کرد و چیزی برای خود برنداشت و با این تدبیر، از کشمکش مسلمانان جلوگیری شد. پس از آن کفار قریش اموال زیادی به مدینه فرستاده ، بعادت آن زمان اسیران خودرا خریدند و از این راه گشایش مهمی برای مسلمانان حاصل شد.

دیگر از پیروزی‌های مسلمانان در آن روز، اینکه ابولهب عمو و دشمن خونین پیغمبر (ص) درواقعهٔ بدر، شرکت نکرد و بعادت معهود اعراب شخص دیگری را از طرف خود مأمور جنگ کرد. ولی همینکه خبر شکست قریش را شنید، بسیار متأثر شد و چندروزی پس از واقعهٔ بدر، درشهر مکه در گذشت .

جنگ احد

«قریش» یکسال بعداز شکست بدر، سه‌هزار سپاهی گرد آورده، بسرکردگی ابوسفیان برای جنگ با مسلمانان ازمکه بیرون آمدند. در این لشکر کشی هفتصد شتر سوار و دویست اسب سوار و بقیه پیاده بودند.

زنهای قریش نیز بادایره همراه سپاهیان آمده وآواز میخواندند. دایره میزدند و مردان را بخونخواهی و تلافی شکست بدر ، تشویق می‌نمودند. خالدبن ولید، که بعدها از سرداران نامی اسلام شد، جزء این سپاهیان بود .

همینکه پیغمبر(ص) ازلشکر کشی قریش آگاه گشت ، باياران شور نمود که آیا درمدینه بمانند ویاازشهر بیرون آمده، حلوی دشمن رابگیرند، خودحضرت وعبدالله بن ابی بن سلول (ازیاران) نظر داشتند، که درمدینه باشندوازشهر دفاع کنند، اما اکثریت یاران راعقیده آن بود که از شهر خارج شوند. پیغمبر(ص) ازنظر خود منصرف شده رأی اکثریت را پذیرفت و باهزار سوار وپیاده ازمدینه بیرون آمدند، ولی در وسط راه، عبدالله بن ابی بن سلول بایك سوم همراهان از پیروی پیغمبر(ص) دست کشیده برگشت وقریش این خبر را باخبر دروغین کشته شدن پیغمبر(ص) منتشر کرده باعث تضعیف روحیهٔ مسلمانان شدند .

سپاهیان قریش و لشکر اسلام در نزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدند و شروع بمبارزه کردند، ولی چون روحیهٔ مسلمانان بواسطهٔ بازگشت عبدالله و یك سوم همراهان ضعیف شده بود، کفار قریش پیروز شدند. حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته شد و سر پیغمبر(ص) شکسته خون ازآن روان گشت .

کشته شدن حمزه، شکست بزرگی برای مسلمانان بودهمانطور که اسلام حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمار میرفت. شمارهٔ کشتگان اسلام ، در این جنگ به هفتاد رسید. کفار قریش بطرز وحشیانه کشته‌های اسلام را مثله کردند . هند دختر عتبه مادر معاویه و زن ابوسفیان شکم حمزه را پاره کرد و جگر او را درآورده و بدهن گذارد ولی نتوانست آن را فرو بدهد .

گرچه شکست احد برای مسلمانان، بسیار گران بود اما چون مزهٔ پیروزی راچشیده بودند ازاین پیش آمد ناگوار نومیدنشده شکست خود را ازخیانت ابن سلول دانستند وآمادهٔ پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش آمد.

جنگ خندق

قبیله‌های عرب که از پیروزی قریش در جنگ احد آگاه گشتند ، دسته دسته باهل مکه پیوستند که ازآن جمله قبیلهٔ غطفان و سایرین بودند. قبیلهٔ بنی نضیر وقبیلهٔ بنی قریظهٔ یهودهم جزء آنان درآمدند، زیرا مسلمانان بپاره‌ای جهات این دو طایفهٔ یهودی راکه درنزدیك مدینه جاداشتند ازمحل خودشان کوچانده بودند، این عدهٔ مختلط یهود و عرب که بجنگ مسلمانان شتافته بودند درتاریخ اسلام بنام احزاب خوانده میشوند (حزب بمعنای دسته واحزاب جمع آن است) شمارهٔ احزاب از پانزده هزار بیشتر بود، که هزارشتر وچهارصد اسب همراه داشتند در صورتی که عدهٔ مسلمانان بسه هزار نمیرسید و چون ازجنگ احد تجربه آموخته بودند این بار از مدینه بیرون نیامدند .

میان یاران پیغمبر(ص)، مردی بنام سلمان از اهل ایران بود وهمینکه ازقصد هجوم کفار بمدینه خبر یافت به پیغمبر(ص) یادآور شدکه خندق بکنند سلمان گفت کندن خندق‌از تدابیر سودمند جنگی است ودر ایران آنرا بکار میبرند. پیغمبر(ص) گفتهٔ سلمان‌را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه‌خندق‌حفر کنندولی‌چون‌عدهٔ‌کافی نداشتند ازیهود بنی‌قریظه‌نفرات کرایه‌کردند وخود پیغمبر(ص) بازحمت و رنج یاران همراه شده‌بدوش خودخاك میکشید و زمین می‌کند ودر ظرف پانزده، شانزده روزخندق‌کنده‌شد .

احزاب‌که بمدینه رسیدند وخندق‌را دیدند در شگفت ماندند، چون نمیتوانستند بمدینه هجوم‌آورند وآنرا تدبیر تازهٔ‌جنگی دانستند. قریب‌یك‌ماه، احزاب پشت‌خندق ماندند وفقط باتیراندازی وپرتاب‌سنگ‌گاه‌گاه مبارزه‌میکردند یکی‌دوتن‌ازآنان‌کوشیدند بااسب ازخندق بگذرند، اما اسبشان لغزیده افتادند وگردنشان خردشد واین واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت وبالاخره یکی ازآنان بمیدان آمده مبارز طلبید.علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) از مدینه‌خارج شده جنگ تن به‌تن‌کرد وحریف‌خود را ازپا درآورد.

دراین‌هنگام، باد وباران تندی درگرفت. چادرهای احزاب را ازجا درآورد، دیگ های آنانرا واژگون‌کرد. اما اهل مدینه‌که درمنزلها و خانه های خویش‌بودند، از باد و باران زیانی ندیدند. احزاب این‌سوء اتفاق را بفال‌بدگرفته روبمکه‌گریختند وبااین‌گریز کفار، شکست مسلمانان در واقعهٔ بدرجبران‌شد .

این دوبه پیش‌آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفاع می‌باشد و نخستین پیروزی (فتح) مسلمانان تصرف اراضی بنی‌نضیر یهود میباشد باین قسم کـه پیغمبر بنـا به مصلحتی به یهـود بنی‌نضیر فـرمـان داد از مسکن خـودکـه در اطراف مـدینـه بودکوچ‌کنند. یهودیان این دستور را ردکردند. پیغمبر(ص) شش‌روز آنانرا محاصره کرد یهودیان‌حاضر بکوچ شدند ولی پیغمبر(ص) باآنان شرط‌نمودکه تمام‌دارائی‌خود رابگذارند و فقط هرکس‌آنچه‌که یك‌شتر میتواند حمل کند بارگیرد وببرد (اسلحه ازاین‌قسمت‌مستثنی بود) و همانطـور رفتار شد، پیغمبر (ص) پس ازکوچ دادن یهود، بقیهٔ اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم‌کرد (سال ۶ هجری) و همین قسم با یهود بنی‌قریظه و یهود خیبر رفتارشد و چون خیبر قلعه‌های مستحکمی داشت مسلمانان آنرا با شمشیر گشودند.

کفار قریش، پس‌از جنگ خندق، خواه ناخواه با مسلمانان پیمان بسته آشتی‌کردند باین قسم‌که‌اهل‌مدینه برای‌آمدوشد بمکه وادای حج‌وعمره و مسافرت‌بطایف و یمن آزادانه از مدینه و حوالی آن بگذرند وبشام و سایر ولایات شرقی بروند و این پیمان در سال ششم هجری بسته شد.

مسلمانان پس‌از این معاهده بادل آسوده،مشغول تبلیغ شدندوچون‌کفار درجنگ‌خندق شکست‌خورده‌بودند عربهاازدور ونزدیك‌بمدینه میآمدند وخودرا بمسلمانان می‌رساندند ازآن

جمله: خالدبن‌ولید وعمروعاص درآن ایام بمدینه آمده‌مسلمان شدند واین دومرد نامی‌جزء سران‌سپاهیان اسلام در آمدند، مسلمانان از این آمد و شدها دلگرمی پیداکردند و روحیهٔ

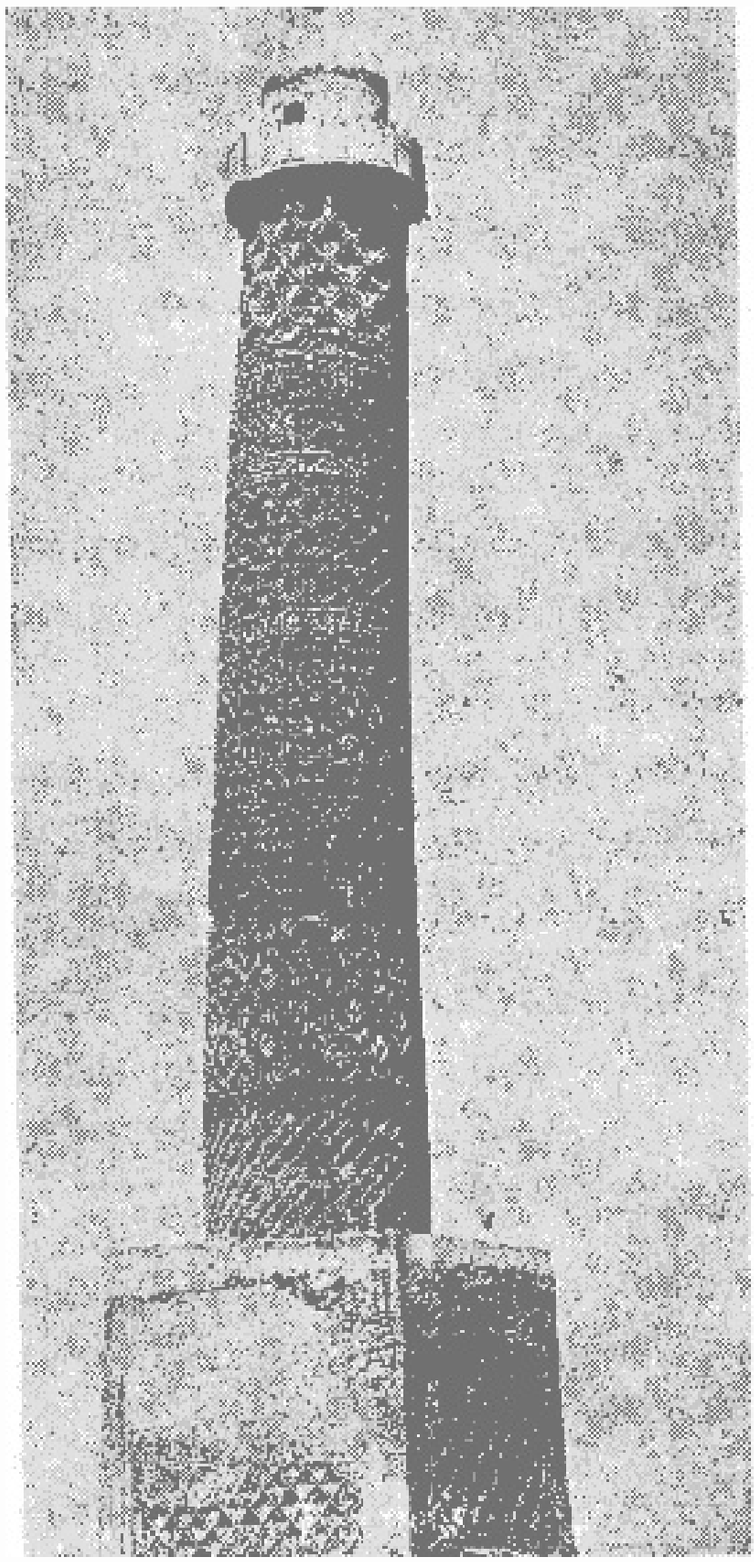

ع- گلدستهٔ مسجد جامع در شهر موصل
این‌مسجد را اتابك نورالدین زنگی درسال ۵۶۸ هجری بنا کرد

آنان قوی شد.

سال بعد، پیغمبر(ص) بپادشاهان آنروز جهان نامه نگاشته آنهارا بپذیرفتن آئین اسلام فرا خواندودسته‌ای ازسپاهیان اسلام برای جنگ بارومیان بطرف شام رهسپار شدودر دهکده‌ای موسوم به(موته)ازده‌های حوران (شام) باپیشقراولان روم نبرد دادند واین نخستین نبردروم وعرب می‌باشد. ولی چون سپاهیان اسلام بجنگ بالشکریان منظم عادت نداشتند، از رومیان شکست خورده بمدینه برگشتند، دراین نبرد چندتن از بهترین یاران پیغمبر (ص) از آن جمله: «جعفر بن ابی طالب» کشته شدند.

فتح مکه

دراین اثناء اتفاقاتی رخ داد که پیمان مسلمانها و قریش برهم خورد و ابوسفیان که از نیرومندی مسلمانان آگاهی داشت، شخصاً برای تجدید پیمان بمدینه آمد، مسلمانان هم این ضعف آنهارا دانسته ظاهراً به ابوسفیان روی خوش نشان دادند و او را بمکه باز گرداندند وتاابوسفیان باز گشت باشتاب تمام آمادهٔ کارزار شده پیش ازاینکه قریش خود را مهیا سازند از مدینه بمکه‌رو آوردند سپاهیان اسلام در آن موقع ، مرکب از مهاجران و انصار و بسیاری از قبیله‌های هم پیمان با مسلمانان بود و شمارهٔ آنها به ده هزار میرسید . ابوسفیان که از نزدیك شدن مسلمانان خبردار شد برای تحقیق اوضاع و احوال از مکه بیرون آمد ودر خارج شهر مکه، با عباس عموی پیغمبر (ص) ملاقات کرد ، عباس مراتب نیرومندی مسلمانها را بابوسفیان فهمانید و اورا اندرز دادکه نزد پیغمبر (ص) بیاید و امان بخواهد . ابوسفیان گفتهٔ عباس را تصدیق کرده گفت:

«آری کاربرادر زاده‌ات بالا گرفته است.»

آنگاه بهمراهی عباس خدمت پیغمبر(ص) آمد وامان خواست حضرت اورا امان داد و مسلمانان راکه قصدآزار ابوسفیان راداشتند ازآن کار منع فرمود واز این بالاتردر موقع فتح مکه خانهٔ ابوسفیان‌را پناهگاه قرارداد واین اظهارمحبت‌در آن موقع افتخار بزرگی بود که نصیب ابوسفیان میشد. ابوسفیان از اردوگاه مسلمانان بمکه آمده قوم قریش راازآنچه‌دیده وشنیده بود، خبردار کرد مردم مکه بگفته‌های ابوسفیان ریشخند کرده ، اورا دشنام دادند . بخصوص زنش هند سبیل‌های او راگرفته میگفت :

«این مردك ناستودهٔ ناهنجاررا بکشید، بدا بحال قومی که پیشاهنگ آنان چنین کسی باشد» اما ابوسفیان بگفتهٔ آنان اعتنانداشت .

پیغمبر(ص) شهرمکه رافتح کرد ویکسر بکعبه رفته بت‌های درون وبیرون واطراف کعبه راشکست وتصویر فرشته‌ها وشیاطین وغیره راکه بردیوارهای کعبه بود تماماً بزدود و ازآن روز بت‌پرستی درعربستان پایان پذیرفت وبتخانهٔ کعبه تبدیل بمسجد گشت. اهل مکه همه اسلام آوردند ابوسفیان وپسرش معاویه سرخاندان بنی‌امیه نیز بادیگران اسلام آوردند .

مؤلفة قلوبهم (کسانی‌که دلشان را بدست‌آوردند)ـ پیغمبر (ص) پس از فتح‌مکه، بزرگان قوم را که در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفة قلوبهم می‌خواند و این گفته، کنایه از آن بودکه باآنان مهربانی شود و دلشان نرم‌گردد تا آنان نیز نزدیکان خود را باسلام در بیاورند، درسیرهٔ حلبی این دسته بسه قسمت تقسیم گشته‌اند :

دسته‌ای‌که بآنان مهربانی میشدتا مسلمان شوندمانند صفوان‌بن‌امیه.

دسته‌ای‌که بآنان مهربانی میشد تادر اسلام پایدارباشند مانندابوسفیان.

و دستهٔ‌دیگری‌که‌برای جلوگیری ازبدکاری آنها باآنان مهربانی میشد .

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بـردباری و بزرگواری این دسته از دشمنان را رام میساخت و بآنان بیش از دیگران مال میبخشید .

پس‌از فتح‌مکه، پیغمبر(ص) کسانی‌را باطراف مکه‌فرستاد تامردم آن نواحی‌راباسلام بخوانند، سپس‌حنین وطایف‌را گشود والبته ورود پیغمبر (ص) بطایف دراین‌بار باورودبطایف پیش‌از هجرت اختلاف بسیار داشت. آن‌بار پیغمبر (ص) بطایف‌رفت وازمردم‌آنجایاری‌جست و آنان او را آزار دادند، ولی این بار پیغمبر (ص) با پیروزی وارد طایف شده آنجا را گشود، غنیمت مسلمانان درفتح طایف عبارت از چهل هزار گوسفند، بیست‌وچهارهزار شتر و چهارهزار اوقیه نقره بود[1].

پیغمبر (ص) درموقع تقسیم این‌غنیمت‌ها سهم‌بیشتری «بمؤلفه» داداز آن جمله:صدشتر بمعاویه، صدشتر به‌یزید برادرمعاویه وصدشتر بابوسفیان پدر معاویه بخشود و مقداری نقره نیز بر آن افزود بقسمی‌که سهم‌معاویه ودو پسرش ازغنیمت‌های طایف سیصد شتر و بیست اوقیه نقره شدابوسفیان‌که این‌بزرگواری رادیدبه پیغمبر(ص) گفت :

«پدر و مادرم فدای تو شوند تو در هردو موقع جنگ و آشتی شخص‌کریمی هستی».

پیغمبر(ص) نسبت بصفوان بن‌امیه و حارث بن‌هشام برادر ابوجهل مشهور نیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری بآنان داد. این رفتار پیغمبر (ص) برمهاجران‌و انصار، که هستهٔ مرکزی اسلام بودند بسیار گران‌آمد چه‌که آنان از روی دل و جان ایمان آورده بودند ولی اینان‌که سهم بیشتری دریافت میداشتند، از روی ناچاری وپس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند آنها میگفتند : «از شمشیرهای ما خون قریش می‌چکد، ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانان گشته است».

پیغمبر (ص) که این‌رادانست، آنهارا نزدخود خواسته‌چگونگی راجویا گشت‌وهمینکه آنان گفتهٔ خودرا تصدیق کردند پیغمبر (ص) بآنان‌فرمود :

«اینان تازه مسلمان‌هستند، من‌بآنان بهرهٔ بیشتری میدهم تا مسلمان بمانند و نزدیکان خودرا باسلام درآورند. آیااین‌برای شمابرتری‌نیست که‌باپیغمبر خدابخانهٔ خودبازمیگردید

۱ـ هراوقیه هفت‌مثقال است. (مترجم)

وآنها با شتر و گوسفند بمنزل خودمیروند».

انسار ومهاجرین که این بیان پیغمبر (ص) راشنیدند، بسهم خودراضی شدند.

در سال نهم هجری که پیغمبر (ص) و مسلمانان از این پیروزی باز گشته بمدینه آمدند، نام اسلام در سراسر عربستان بلند شد و عربها دسته دسته برای قبول اسلام بمدینه روآور شدند.

مسلمانان که تمام عربستان را ازآن خوددیدند بفکر افتادند که جاهای دیگر رانیز بگشایند وقلمرو خودرا توسعه دهند، لذادر همانسال نهم هجرت پیغمبر (ص) فرمود که: سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند وبارومیان بجنگند و سی هزار لشکر ازآن جمله: ده هزار سوار برای این حمله آماده شد وتاآنروز مسلمانان چنان تفراتی و چنان تجهیزاتی تهیه ندیده بودند. سپاهیان اسلام درمیان راه از بی آبی رنج بسیار دیدند و بدهکده‌ای موسوم به تبوك واقع میان شام ومدینه ورود کردند و گمانشان این بود که رومیان باقبایل لخم و جذام، بآن دهکده فرود میآیند، ولی فرماندار ایله (ایله نام شهری در کناردریای قرمز در نزدیکی خلیج عقبه بوده است) نزدسپاهیان اسلام آمده باآنان صلح کرد وجزیه‌ای با نها پرداخت.

درهمان موقع بود که خالدبن ولید، برحکمران دومة الجندل واقع میان مدینه و دمشق (و در هفت منزلی دمشق) تاختن آورد و برادراو را کشته، قبای ابریشم زربافت مقتول را بمدینه آورد ومسلمانان که تاآنروز چنین لباس فاخری ندیده بودند، از دیدن آن قبا درشگفت ماندند. بایددانست حکمران دومة الجندل ازاعراب مسیحی و ازطایفهٔ کنده بوده است ودرهر حال، مسلمانان بدون اینکه دراین لشکر کشی شهری از شهرهای ممالك روم را بگشایند، بمدینه باز گشتند.

رحلت صاحب شریعت اسلام، درسال یازدهم هجری واقع شد وکسانی که ظهور اسلام بزیان آنان بود ویا ازپیشرفت نفوذشان کاسته بود، وفات حضرت پیغمبر (ص) را فرصتی دانسته برای ازبین بردن این آئین تازه قیام کردند ودرنتیجه باستثنای مردم مکه ومدینه وطایف ساپرقبایل عرب از دین بر گشتند[1] و دیانت اسلام که تازه پدیدآمده بود درخطر افتاد ولی باحسن تدبیرابوبکر این خطر مرتفع شد چنانکه تفصیل آن بیاید:

۱ - مطابق روایات مذهب شیعه بس از رحلت حضرت رسول همه مسلمانان بجز سه تن (عمار یاسر سلمان فارسی ابادر) مرتد شدند وظاهراً مقصود از این ارتداد روگردان جانشینی حضرت امیرمؤمنان بوده است. مترجم

خلفای راشدین

پیغمبر(ص) درزمان حیات فرمانده آرتش مسلمانـان ـ پیشوای نمازـ حکمـران و دادرس آنها بودوپس ازرحلت چون پسری نداشت وکسی را هم بجانشینی تعیین نکرده بود[1] لذا اختلاف مهمی دراین موضوع میان مهاجران و انصار پدیدآمد ، مهاجران میگفتند ما ترك یارودیار کردیم‌وبا پیغمبر(ص) بمدینه آمدیم سزاوارتر از دیگران هستیم وبایدجانشین پیغمبر از ما باشد وخودپیغمبر (ص) ازما بوده است، اظهار انصار این بود که اگر همراهی ویاری‌مانبود اسلام پیشرفت نمیکرد. دراین‌ضمن ابوبکر حدیثی راکه‌از پیغمبر (ص) شنیده بود برای انصار نقل کرد وآن حدیث این‌است که فرمانروای مسلمانان باید از قریش باشد، انصار که این‌راشنیدند ازادعای‌خود چشم‌پوشیدند.

اما میان خودمهاجران اختلاف روی‌داد که کدام یك‌ازآنان خلیفه (جانشین) باشد و تدریجاً کاردشوارترمیگشت، دراین‌موقع عمر، که‌اززجال بزرگ اسلام بود باابوبکر بیعت کرد، مردم هم ازاوپیروی نمودند وباابوبکر بیعت‌کردند زیرا بیم داشتند مبادا عمرکه مرد سخت‌گیر نیرومندی است بخلافت برسدوکار برآنان دشوار شود ولی‌همینکه عمربـاابوبکـر بیعت‌نمود، مشکل آنان آسان گشت.

حال‌باید دید چرا بابودن علی‌وعباس وسایر نـزدیکان پیغمبر(ص)، باابوبکـر بیعت کردند؟ پاسخ این‌پرسش رامیتوان درنکات زیردریافت:

۱ـ بطوری‌که عمروسایرین اظهار میداشتند، نظرمسلمانان براین بودکه‌منصب ومقام ظاهری‌خلافت را باجاه‌وجلال نبوت نیامیزند وتیرهٔ بنی‌هاشم‌را درهمان حدود نبوت معـزز داشته، آلودهٔ امور دنیوی نسازند وشاید دراجرای این‌نظر از خودپیغمبر(ص)پیروی‌نمودند که خواهش عموی‌خودعباس را برای اشغال مقام‌رسمی ردکرد بعلاوه‌موقعی‌که‌امام حسن(ع) با معاویه صلح‌کرد بیاران ودوستان گفت:

«خداوند مقدرنفرموده که خلافت ونبوت‌هردو درخاندان ما باشد».

---

۱ ـ مؤلف مسیحی‌کتاب که‌درجامعهٔ‌مسلمانان سنی‌میزیسته ازموضوع غدیرخم وتعیین‌حضرت امیر بخلافت چشم پوشیده‌است والبته بی‌انصافی است. عجب اینکه خودجرجی زیدان تصریح‌میکنـد که‌پیغمبر فرمود علی(ع) وصی‌وجانشین من‌است. به‌صفحهٔ ۲۰۲ همین کتاب‌رجوع‌شود. مترجم

۲ـ شاید علت دیگر برای انتخاب ابوبکر بخلافت ومقدم داشتن وی برعمروعثمان و طلحه وزبیر آن بوده که ابوبکر پیش ازهمهٔ آنان اسلام آورده بود[۱].

۳ـ جهت دیگری که ازسایر جهات اقوی بنظرمیرسد موضوع سن وپیری است که در میان اعراب چه پیش ازاسلام وچه بعداز اسلام مورد توجه واحترام بسیار بوده است وکلمهٔ شیخ (پیر) درزبان عربی بمعنای آقا میباشد این رسم ازدیرزمان میان اعراب بوده که اگردو ویا چندنفر درهمه چیز برابر می‌شدند آنکه سالش از دیگران فزونتر بود ازآنان برتر میشد. ابن اثیر درتاریخ خودمیگوید: هنگام جنگ فجار(دوم) همهٔ تیره‌های قریش گردآمدند و حرب بن امیه‌را برخود پیشوا ساخته چه که حرب نزدیکترین افرادقوم به‌عبدمناف بودودرعین حال ازنظر سال برآنان فزونی داشت.

در موردابوبکر نیز باید تصدیق کرد که ازنظرسال ووجهه‌مقدم برسایرین بود.

۴ـ جهت چهارم که‌ازتمام این‌جهات مهم‌تراست آنست که پیغمبر(ص) درمرض موت ابوبکررا بجای خودبمسجد فرستادتاامام جماعت باشد ومسلمانان پشت‌سراو اقتداء کنند ودر واقع بااین اقدام بابوبکرحق‌امامت‌را واگذارد.

ابوبکر بعدازبیعت گرفتن این‌خطبه را اداء نمودواگر درمفاد این‌خطبه دقت شودسر پیشرفت اسلام وسرعت انتشار و حقایق عالی برجستهٔ آن آئین مکشوف میگردد واینك آن‌خطبه: (ترجمه)

«ای‌مردم گرچه من‌برشمافرمانروا شدم‌ولی نیکوتر ازشما نیستم اگرنیك‌رفتارشدم‌مرا یاری‌کنید واگررفتارم ناپسندبود مرا براه راست‌بیاورید. ای‌مردم راستی، درستی و دروغ نادرستی‌است نیرومندترین شمانزدمن ناتوان است‌تاحق‌مردم راازاو بستانم وناتوانترین شما نزدمن‌تواناست تاحقش‌را ازدیگران‌بخواهم‌بیاری خداوند.

ای‌مردم هیچ‌یك ازشمانباید ازجهاددست بردارد چه‌مردمانی که‌ازجهاد دست بردارند خوارو بیچاره میشوند تاآنجاکه من‌فرمانبردار خداوپیغامبر هستم ازمن‌فرمانبرداری‌کنید و اگرخدارا نافرمان‌شدم ازمن‌پیروی‌نکنید».

هنگامیکه ابوبکر فرمانروا شد بواسطهٔ مرتدشدن بسیاری ازمسلمانان ارکان‌اسلام‌سست شده‌بود وگذشته‌ازمرتد شدن جمعی‌ازمسلمانان پاره‌ای ازقبایل‌اعراب پس‌ازرحلت‌پیغمبر(ص) بخیال‌افتادند ازخود پیغمبری بیرون‌بیاورند. آنهامیگفتندچگونه است که‌تیرهٔ‌قریش‌پیغمبر(ص) داده‌وماکه بیشتر ونیرومندتر ازقریش‌هستیم‌پیغمبری بیرون‌ندهیم ازآن‌رو چندین نفر ادعای

---

۱ ـ دراینجانیز مؤلف مسیحی (جرجی‌زیدان) که درمیان سنی‌ها اقامت‌داشته رعایت‌محیط را کرده وحق‌تقدم حضرت‌امیر دراسلام‌را اغماض‌کرده است، چه‌بتصدیق شیعه وسنی‌اولین‌مردی‌که‌بحضرت رسول گروید واسلام‌آورد شاممردان امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. اتفاقاً خود جرجی‌زیدان درصفحات‌قبل این کتاب اسلام ابوبکررا بعدازاسلام علی(ع) مینویسد. مترجم

نبوت کردند، از آنجمله طلیحه از بنی‌اسد، سجاح از بنی‌تمیم، مسیلمه از بنی‌حنیفه در یمامه وغیره وغیره بودند و هریك از آنان از طایفه و کسان خویش یاری میجست، و در نتیجه وضع مسلمانان پریشان گشت.

پاره‌ای از اسلام بازگشته دنبال آن پیغمبران دروغین را گرفتند پاره دیگر فقط از دادن زکوة خودداری کردند و البته این پیش‌آمد برای اسلام زیان بسیار داشت چه که زکوة بمنزلهٔ مالیات بود و دولتی که درآمد ندارد پایدار نمی‌ماند، دسته‌ای از عربها زکوة را مانند باج ایام جاهلیت تصور کردند و از ادای آن عار داشتند.

بهرحال کار بالا گرفت و مرتدان نیرومند شدند بقسمی که بعضی از آنها بمدینه پایتخت اسلام هجوم آوردند و اگر ابوبکر از مدینه دفاع نمیکرد مدینه بدست آنان می‌افتاد ولی خردمندی و دانائی ابوبکر سبب شد که مرتدان شکست خوردند ابوبکر سرداران نامی با تدبیری مانند عمرو عاص ـ عکرمة بن ابی‌جهل و خالد بن ولید را برگزید و آنها را بدفاع مرتدان مأمور کرد و ده لشکر در زیر ده پرچم و هریك تحت نظر یك سردار بزرگ کاردان آماده ساخت و با مرتدان سخت جنگید و پس از دو سال سراسر عربستان مجدد بزیر فرمان اسلام در آمد ابوبکر که از اصلاح امور داخلی فارغ شد به پیروی از رفتار پیغمبر سپاهیانی بشام و عراق فرستاد تا با رومیان و ایرانیان بجنگند و در سال ۱۳ هجری مسلمانان در یرموك به پیشرفت کرده رو بشام رفتند. فتح یرموك مانند بدریکی از عوامل اصلی فتوحات اسلامی بشمار میآید.

ابوبکر در همانسال درگذشت و عمر را که پس از خودش مسن‌ترین افراد مهاجرین بود بجانشینی تعیین کرد و در زمان خلافت عمر مهمترین فتوحات اسلامی در مصر و شام و عراق و افریقا واقع گشت.

فتوحات اسلامی در آغاز اسلام

نویسندگان و اهل انتقاد را دربارهٔ وسایل و جهات پیشرفت عرب در ممالك ایران و روم گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری است و درمیان خود جدال و نزاعی بر سر این موضوع بر پا ساخته‌اند که چه باعث شد عربها توانستند شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم را شکست بدهند در صورتی که تمام سپاهیان عرب کمتر از پادگان یك شهر از شهرهای ایران و روم بوده است عربها علاوه براینکه عدهٔ آنان نسبت بسایرانیان و رومیان ناچیز بود از حیث سادگی زندگانی و نداشتن مهمات لازم و تنگدستی و کمی تجربه در امور جنگی بمراتب از دشمنان خود عقب‌تر بودند و شگفت‌تر آنکه عربها با این سادگی و تنگدستی بکشورهائی هجوم آوردند که در آنجا یار و یاوری نداشتند و از اوضاع داخلهٔ آن ممالك بی خبر بودند: در صورتی که ایران و روم بزرگترین دولت‌های آنروز جهان بشمار می‌آمدند و مهمات و استحکامات و رجال عمده‌ای در دستگاهشان یافت میشد و تعجب در این است که عربها در مدت کوتاه یعنی کمتر از بیست سال این دو امپراتوری را درهم شکستند.

مشهورتر بین حجت اهل انتقاد آنست که علت اساسی پیشرفت اعراب در ایران وروم برای آن بوده که این دو کشور دراثر زد و خورد با یکدیگر (چنانکه درفصل سابق گفتیم) ناتوان شده بودند بقسمی که باحمله و هجوم اعراب از پا درآمدند. بعقیدهٔ ماموجب پیشرفت اعراب تنها اختلال اوضاع ایران و روم نبود چه اگرچنان بود باید یکی از این دو دولت بر دیگری فایق آید و فرصت ندهد که یك ملت کوچك ناتوانی از صحراهای خشك برآنان بتازد وکارشان را بسازد.

چه شد که این پیشرفتها برای اعراب بدست آمد؟

آری اختلال اموردا خلی ایران وروم یکی ازعلل پیشرفت اعراب بودولی پیشرفت آنان جهات عمدهٔ دیگری داشت که آنرا بیان خواهیم کرد.

چه چیز اعراب را برفتح ایران و روم دلیر ساخت؟ این را همه میدانند که اعراب چادرنشین صحرا گرد قرنها بانظر احترام وبیم بایران وروم نگاه میکردندواز نام این دو امپراتوری بزرگ وحشت داشتند تا حدی که عظمت وقدرت ایران وروم میان عربها ضرب المثل بود! پس چگونه این گروه تنگدست باچندهزارتن ژنده پوش باین دو کشور بزرگ هجوم آورشدند؟

درصورتی که خوراك آنان مخلوطی از جو وذرت و آلات جنگی آنان از پیکانهای کوچکی تشکیل می یافت که برسر نی فرو کرده بودند وشمشیرهای خودرا باکهنه وطناب بکمر میآویختند چه شد که چنین مردمی بچنان کار خطرناکی دست زدند! وچرا پیش از اسلام بآن کارمبادرت نکردند؟.

پاسخ این پرسش آنست که عربهای بعد ازاسلام باعربهای پیش از اسلام تفاوت زیادی داشتند.

عربهای پیش ازاسلام دسته‌های پراکندهٔ پریشان حالی بودند وبعداز اسلام چنان با هم متحد شدند که همگی یکدل ویکزبان گشتند گرچه اتحاد اعراب تنها برای اقدام بآن کار بزرگ کافی نبود.

عربها بهتر ازهرچیز بمبادی دینی خویش ایمان داشتند آنهاازته دل معتقدبودند که بفرمان خدابرای پیشرفت دین اسلام بجنگ می روند اگر کشته شوندشهید خواهند بود والبته نعمتهای آخرت ازلذات دنیا بهتروپایدارتر است. همین ایمان محکم واعتقاد راسخ بود که عربها را برای واردشدن بآن میدان پرخطر دلیر وبی باك ساخت ودیگراینکه عربها در زمان پیغمبر(ص) مزهٔ شیرین پیروزی را چشیدندودنبال آنرا گرفتندواین خودطبیعی است که اگر بازرگانی یکی دوبار سودبرد همهٔ سرمایهٔ خویش رادرآنراه بکارمیبرد.

موضوع اتحاد مسلمانان نیز موضوعی است که ازهمهٔ گفتارها و کردارهای آن پدیدار میباشدوچنانکه گفته شد پیغمبر اسلام درآغاز کار مسلمانان راباهم متحد ساخت ودرسال اول

هجرت آنان‌را باهم برادر نمود.

خلفاء وبزرگان اسلام درتمام خطبه‌هاوبیانات خود مسلمانان راباتحاد ووحدت‌دعوت کردندوبآنان یادآور شده‌اند که‌چگونه پیش‌از ظهور اسلام بایکدیگر اختلاف داشتندواز آنروپست وخوار بودند، بعلاوه دین‌اسلام دین‌توحید است وقرآن واحادیث‌نبوی‌همه‌ازوحدت وتوحید واتحاد(یکی بودن‌ویکی شدن)حکایت دارداجتماع مسلمانان روزی پنج‌مرتبه برای ادای‌نماز وپیروی آنهاازیك پیشوا دریك‌محل(مسجد)نمونه‌ای ازتوجه و علاقه‌مندی صاحب شریعت‌اسلام باتحادمسلمین میباشد. علمای اجتماع بخوبی میدانندکه دراثرهمین تمرین و ممارست‌روزانه چه‌اتحاد بزرگی‌میان مسلمانان ایجادمیشد وچگونه حس‌اطاعت ازپیشوا و پیروی‌از «امام»میان‌آنان تقویت‌میگشت.

بلاذری‌میگوید: پیش‌ازآنکه ابوسفیان مسلمان شود روزی بمدینه‌آمد ومسلمانان‌رادر حال نمازدیدکه به‌پیغمبر(ص) اقتداء نموده وبااو به‌رکوع‌وسجود وقیام‌وقعود می‌پرداختند، ابوسفیان‌بعدازمشاهدهٔ آن متحیر گفت:

«بخدا تاکنون مردمی‌راندیدم که این‌قسم‌ازرفتارپیشوای‌خودپیروی کنند. نه‌شاهنشاهان بزرگ ایران ونه‌امپراتوران‌روم هیچ‌کدام چنین‌پیروانی‌مطیع ندارند.»

این‌نیزمسلم است که‌عربها بیشتر برای‌آخرت ونه برای دنیاکوشش و فداکاری داشتند ورفتار وگفتارآنان گواه این‌ادعااست. مثلاهمینکه رستم‌سپهسالار ایران بمغیره سردار عرب ازروی طعنه میگویدکه‌شما جان‌خودرا سر این‌کارمیگذارید و بمقصدنمیرسید مغیره باایمان و اعتقاد کامل‌پاسخ‌میدهدکه‌هر کس ازماکشته‌شود به‌بهشت‌میرودو کشتگان شما درآتش هستند و اگریکنفر ازماباقی‌بماند برشماچیره‌خواهدشد.

در جای دیگر موقعی که سردار رومی عبادة‌بن صامت فرمانده لشکریان عرب را از فزونی سپاه روم میترساند عباده بوی‌میگوید:

«ای‌مرد بخودت ویارانت غره‌مشو، مارا ازفزونی سپاهیان‌خود وکمی‌لشکریان مابیم مده، بخدا سوگند نه فزونی سپاهیان شما ونه‌کمی لشکریان ما هیچکدام ازپیشرفت این‌کار نخواهدکاست اگرهم آنچه‌را میگوئی درست‌باشد و ماکشته شویم بخدا سوگند برای‌ماچیزی بهتراز کشته‌شدن در راه‌خدا نیست.

اگرهمهٔ ماکشته‌شویم همه در پرتو پذیرش‌پروردگار خویش‌در جهان دیگر خشنود و شادمان خواهیم زیست.

ماکشته‌شدن در راه‌خدا را ازجان ودل‌دوست‌داریم واگر پیروز گردیم در این‌جهان خوشبخت میشویم، وهمه‌چیز شما ازآن‌ما خواهد بود واگر کشته... آن‌جهان سعادتمند میباشیم. خدای‌بزرگ‌در کتاب‌خود بما میفرماید «چه‌بسا که‌یك گروه باذن‌خدا برجمع انبوهی فایق می‌آیند وخداوند با بردباران می‌باشد».

هرمردی‌از ما بامدادان وشامگاهان خدا را میخواند وازاو میخواهدکه شهادت‌روزی او بگرداند واورا زنده بسرزمین و خاندان وکسانش بازنفرستد. ماکوچکترین توجهی به بازماندگان خود در وطن نداریم تمام نیرو و توجه ما رو به‌پیش‌است ما کسان وفرزندان خود را بخدا سپرده‌ایم باخاطری آسوده از سرزمین خویش بیرون آمده‌ایم اما آنچه در بارهٔ تنگدستی و ناداری ما گفتی آنهم اشتباه است چه ما خود را از همهٔ مردم بی‌نیاز میدانیم ، اگر سراسر جهان از آن ما باشد چیزی بیش از آنکه اکنون داریم نمیخواهیم ...»

اینگونه مطالب در اسلام فراوان است، مرد مسلمان اگر پدر وبرادر خود را مشرك میدید با او می‌جنگید و ایمان قطعی داشت که این کار نزد خدا پسندیده است این ایمان و عقیده در سایر ادیان نیز بوده است . مسیحیان هم اینگونه فداکاری‌ها داشته‌اند و بسیاری ازآنان وپیروان ادیان دیگر جان‌ومال وهمه‌چیز خودرا روی عقاید دینی بخطرمی‌انداختند.

عربها که میدانستند ممالك شام وعراق حاصلخیز و پرنعمت است پس‌از ظهور اسلام متوجه‌آن‌کشورها شدند بخصوص‌که سرزمین خودشان خشك و بی‌آب وعلف بود روی همین نظر بسیاری ازطوایف عرب‌که پیرو اسلام شده بودند برای بدست آوردن روزی وزندگانی بهتر بجنگ میآمدند و تنها نظرشان غارت و غنیمت بود چنانکه درجنگ‌حنین وطایف این موضوع مسلم گشت .

دراین دو جنگ‌غنیمت‌های فراوانی بدست مسلمانان افتاد وهمینکه جنگ پایان یافت واسیران رد وبدل‌شدند ، بنا بگفتهٔ ابن‌هشام پیغمبر (ص) سوار شد ومردم دنبال‌آن حضرت‌را گرفته داد میزدند: ای پیغمبر خدا زود باش بهرهٔ مارا از شتر وگوسفند بده ـ آنقدر مردم فشار آوردند که پیغمبر(ص) کنار درختی‌متوقف شده ردای آنحضرت بدست مردم افتادآنگاه فرمود :

«ای‌مردم ردای مرا بدهید اگرغنیمت‌های امروز باندازهٔ درختان تهامه‌باشد همه‌را میان شما تقسیم میکنم، همه میدانید من‌ترسو ودروغگو ولئیم نیستم.»

چه‌عواملی‌در پیشرفت اسلام مؤثر بود؟

آنچه‌که گفتیم عوامل و جهاتی بودکه عرب را برتسخیر ممالك ایران وروم دلیر ساخت . حال‌باید دید چه‌عواملی درپیشرفت‌آنها مؤثر بود و برای پیروزی آنان زمینه را فراهم میساخت . واینك جهات مزبور را بتفصیل مینگاریم :

۱ـ اعراب سبکبار وچابك بودند. عربهای صحراگرد بزندگانی سخت وساده خوی‌گرفته بودند ازتشنگی وگرسنگی بیم نداشتند اگر بجنگ میرفتندسبکبار میرفتند، نه خودشان نه‌شترشان بارسنگینی نداشتند، گاه‌میشدکه خوراکی هم‌باخود نمی‌بردند وهرچه‌در راه می‌یافتند میخوردند.

شترکمك زیادی به‌پیشرفت عرب‌میکرد، این چهارپای بردبار برای عرب‌سودمندتر ازاسب واستر رومیان وایرانیان بود. عرب‌سوار شترمیشد زیرسایهٔ شتر استراحت‌میکرد از شیر آن مینوشید وبارخود راپشت شترمیگذاشت درصورتی‌که خود شترحز خارخشك بیابان چیزی برای خوراك خود نمیخواست و روزها بدون آب بسر میبرد. برعکس ایرانیان و رومیان همینکه به‌میدان جنگ میآمدند بارهای سنگینی باخود میآوردند، این‌بارها را در ارابه‌ها میگذاردند و ارابه‌ها را چارپا میکشید و چارپا (اسب واستر) آب و علیق میبخواست.

خودما در سال ۱۸۸۴ اختلاف این‌دونوع لشکرکشی را در موقع جنگ انگلیس و اعراب سودان دیدیم انگلیسها برای نجات ژنرال گوردون‌پاشا بشهرخرطوم لشکرکشیدند[1] ومهمات و خواربار وعلیق خود و چارپایان خود را برپشت چارپایان گذاردند. قند، جای گوشت محتوی پخته، ظرف‌های آب، شمع ، چادر و سایه‌بان وبسیاری‌کالاها و لوازم دیگر بارهای‌سنگینی بودکه انگلیسها باخود برمیداشتند بقسمی‌که ۱۵۰۰ مرد چهارهزار شتربان وعده‌ای خدمتگزار این بارهارا میکشیدند وبالا وپائین میآوردند درصورتی‌که عرب‌سودانی انبانی‌از ذرت‌بوداده زیربغل‌خود میگذاشت وبمیدان کارزار میآمد .

۲ ـ ایمان‌بقضاء وقدر. عربها معتقدبودندکه‌انسان‌درموقع معین‌خواهدمرد اگرچه دربستر نرم غنوده باشد واگراجلش‌نرسیده باشدزیرشمشیر وپیکان زنده می‌ماند واین‌اعتقاد آنان‌را دلیر میساخت‌ودر میدان جنگ‌پایدار مینمود .

۳ ـ عربها در تیراندازی واسب سواری زبردست بودند. گذشته از اینکه عربها درتیراندازی واسب‌سواری ماهرتر ازایرانیان‌ورومیان بودند اسب‌عربی بمراتب‌رونده وراهوارتر ازاسب دیگران بود عربها بجنگ‌تن به‌تن(سواره) عادت داشتند ومطابق مرسوم آنزمان همینکه دو سپاه روبرو میشدند لز هرسپاهی یك‌سوار به‌میدان میآمدومبارزهٔ دو بدو شروع میشدوسوار هرطرف‌که غالب‌میشد سپاهیان‌طرف دیگراز میدان میگریختند عربها در این‌نوع‌مبارزه غالباً فایق میآمدند وحه‌بسیارکه یك‌تیراز ترکش یك تیرانداز بیرون‌میجست وفرمانده سپاه دیگر یا رئیس قبیلهٔ دشمن را ازپا می‌انداخت وبا همین هنرنمائی‌تمام‌سپاهیان دشمن راازمیدان می‌گریزاند .

ما در فصل اسلحه مفصلا دراین‌موضوع صحبت‌میداریم .

---

۱ ـ در سال ۱۲۹۸ هجری شخصی بنام احمد مهدی از اهالی سودان ادعای مهدویت کرد و جمعی را دور خود گرد آورده بخرطوم پایتخت سودان حمله‌آورد و ژنرال گوردون حاکم انگلیس سودان را کشت انگلیسها کیچنر معروف را بجنگ مهدی فرستادند و پیش از آنکه کیچنر بسودان برسد احمد مهدی بمرض تیفوس درگذشت کیچنر با پیروان مهدی جنگیده آنها را مغلوب ساخت و بدل مهدی را از گور درآورده سرش را جدا کرد و بلندن‌فرستاد عجب‌آنکه اکنون یکی ازفرزندان مهدی‌حربی در سودان تشکیل داده و از سیاست بریتانیا در آن کشور حمایت میکند. (مترجم)

۴ ـ توجه کامل بانتخاب فرمانده سپاه. همینکه لشکریان حبشه بقصد خراب کردن کعبه بمکه روی آوردند عربها متوجه خطر گشته واز روی غریزه قوای درونی واستعداد ذاتی خود را بروز دادند همانطور که در دورهٔ ناپلئون سرداران بزرگی میان فرانسویان پدید آمد همین قسم در آغاز اسلام درحال لشکری وکشوری زبردستی درمیان عربها ظهور کرد عربها بانتخاب فرمانده سپاه خیلی اهمیت میدادند وتاکسی را ازهرجهت شایستهٔ آن مأموریت خطیر نمیدیدند بفرماندهی انتخاب نمیکردند واز آنروست که مردان باهوش وتدبیر ودلیری مانند خالدبن ولید ـ خالدبن سعید ـ وابوعبیدهٔ جراح وسعدوقاص و یزیدبن ابوسفیان وحمزه و علی بن ابی طالب(ع) بفرماندهی سپاه اسلام تعیین میشدند وبااندك مطالعه در شرح حال این مردان بزرگ مراتب شجاعت وخردمندی وکاردانی آنان معلوم میگردد، مثل اینکه خداوند برای پیشرفت اسلام این مردان بزرگ در آن موقع ازمیان اعراب برگزید.

علاوه براین سرداران بزرگ و عربها در آن موقع سیاستمداران وفرمانروایان پاکدامنی داشتند درپیشرفت آنان عامل مؤثری بودند مثلا عمروعاص ـ معاویه، مغیرة بن شعبه، زیادبن ابیه[1] از سیاستمداران نامی وابوبکر وعمردر تاریخ اسلام از رجال کاردان وپاکدامن وبااراده وبرجسته بشمار میآیند.

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی این مردان بزرگ درترقی وتعالی اسلام تأثیر زیاد داشت وچنانکه پیغمبر (ص) هنگام مسلمان شدن حمزه فرمود خدایا اسلام را با مسلمان شدن حمزه مؤیدفرما وهمینکه بعدازحمزه عمر مسلمان شد پیغمبر(ص) فرمود بااسلام عمر وحمزه اسلام نیرو گرفت وهمانطور که فرنگیان بوجود کرمول ـ بیسمارك ـ گلادستون ـ باناپارت ومانند آنان می بالند وترقی وعظمت خودرا مرهون آنان میدانند اسلام هم درآغاز کاربوجود علی وابوبکر وعمروعاص ومعاویه و خالد وامثال آنان سربلند شد واز دلیری و سیاستمداری آنان استفاده برد.. اگر اسلام امروز هم چنان مردان پاکدامن فداکار باتدبیر دلیری پیدا میکرد البته عظمت خودرا بدست میآورد.

باری درزمان خلفای اموی وعباسی نیز مردان بزرگی میان مسلمانان پدید آمده وموجب ترقی وتعالی اسلام شدند.

۵ ـ بردباری وپایداری. عربها درجنگ پایدار و بردبار بودند وهمین صبر و

---

۱ ـ زیادبن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش و علت نامیدن زیاد بآن عنوان این بود که سمیه مادر زیاد زن بدکاری بود و همینکه بزیاد آبستن شده اورا زائید چندین مرد از جمله ابوسفیان را پدر آن فرزند میخواند ولی هیچ یك از آنان زیر بار نمی‌رفتند لـذا زیاد را پسر پدرش میخواندند اما در اواخر معاویه بفکر افتاد که این ننگ را از زیاد بردارد و از هوش و تدبیر او بنفع خود بهره‌مند گردد و از آنروز زیاد پسر ابوسفیان و برادر خود خواند و تا زمان عمربن العزیز آل خود را از اولاد ابوسفیان میدانستند ولی این خلیفه نسبت دروغین آنها را از خاندان اموی رد کرد باید دانست که عبیدالله والی کوفه وعامل مؤثر شهادت حضرت سیدالشهدا فرزند همان زیاد میباشد. (مترجم)

پایداری پیروزی‌را برای آنـان آسان میساخت ، مثلا هنگامی که مسلمانان درجنگ موته شکست‌خوردند وبرتری سپاهیان روم رادیدند ودانستندکه جنگ‌باسپاهیان روم غیرازجنگ باقبایل بیابان گرد میباشد ، بردباری و پایـداری را پیشهٔ خود ساختند عربها میتوانستند بردبار باشند چه‌که باخوراك‌ساده وپوشاك کم قناعت میکردند و اگر در میدان جنگ‌توشهٔ آنان تمام میشد شترهای خودرا میکشتند ومیخوردند و یامشتی گندم بدست آورده سدجوع میکردند .

عربها همینکه برای فتح شام و عـراق ازعربستان بیرون آمدند قصد جنگ و گریز داشتند واین‌رویه را تاپایان فتوحات خود ادامه دادند ، باین‌قسم‌که ابتداء عده‌ای را برای بازدید وتحقیق اوضاع و احوال بخارج شهرها میفرستادند سپس‌دستهٔ دیگر راماًمور غارت میکردند وهمینکه طرف‌را ناتوان می‌ساختند بحمله میپرداختند مثلا موسی‌بن‌نصیر درسال۹۲ هجری طارق‌را برای جپاول ویغما بکرانه‌های اسپانیا فرستاد وطارق ابتداء مشغول جپاول ویغماشد وسرانجام وارد اسپانیاشده آنجا را مسخر کـرد وهمینکه موسی‌این خبر را شنید از پیشرفت طارق تعجـب کرده براورشك برد وطارق‌را فراخواندکه این پیروزی بنام او نباشد[1] و پیش از این هم مسلمانان در افریقا وسایرنقاط بهمین‌رویه پیش‌میرفتند.

۶ ـ برتری‌دادن‌عرب . اسلام نهضتی بودکه از میان اعراب پدید آمد وعرب و مسلمان دوکلمهٔ مترادف شدند وکمترکسی میان عرب ومسلمان فرق‌میگذاشت.عربها زودتر ازسایر مردم مسلمان شدند، چون‌اسلام مزایا وافتخاراتی بآنان‌داده بود واین‌خود یکی از عوامل مؤثر بودکه عربهارا برای‌ترقی وتوسعهٔ‌اسلام آمادهٔ هرنوع فداکاری میساخت‌بخصوص موقعیکه عمر تمام مردمان غـیرمسلمان را از شبه جزیرهٔ عربستان اخراج‌کرد عربها حس استقلالی درخود دیدند واسلام را از آن‌خویش‌دانستند اتفاقاً تاامروز نیزغیرمسلمان درشبه جزیرهٔ عربستان یافت نمیشود[2] سپاهیان اسلام (ویا بهتر بگوئیم لشکریان اعراب) باکمك همزبانان وهم‌نژادان خویش‌برشام وعراق‌تاختند وآن‌نواحی‌را ببادقتل وغارت گرفتندطایفهٔ غسان‌که درحدود شام(بصری ـ حوران) ازطرف رومیان فرمانروائی داشتند گرچه مسیحی بودند ولی نژاد وزبانشان عرب بود . همین قسم قبیلهٔ منذر که تحت‌نظر شاهنشاهان ایران در نواحی عراق حکومت میکردند باوجود مسیحی بودن بعربهای مسلمان عربستان بیشتر

---

۱ ـ طارق‌بن‌زیاد سردارنامی اسلام‌درسال۹۲هجری‌تنگهٔ واقع‌میان افریقا واسپانیا راگشود واز آنروز تاکنون‌آن تنگه بنام جبل‌طارق خواند، میشود و فرنگیان‌آنرا Gibraltar میگویند.
اکنون جبل‌طارق دارای ۲۰ هزار جمعیت‌است وسه‌هزار سرباز و ششصدتاوی انگلیس در آن اقامت‌دارند انگلیسها درسال۱۷۱۳ جبل‌طارق‌را تصرف‌کرده‌اند وهنوز در دست آنهاست‌ارتفاع‌صخرهٔ جبل‌طارق از ساحل افریقائی به ۱۳۹۶ یامیرسد.

۲ ـ برخلاف‌گفتهٔ جرجی‌زیدان اکنون عدهٔ زیادی‌امریکائیان مسیحی و همکاران یهودی آنهادر مؤسسان‌شرکت نفت (آرامکو) درشبه جزیرهٔ عربستان اقامت‌دارند. (مترجم)

بستگی داشتند زیرا از نژاد همان عـربها بودند و زبانشان باهم تفاوت نداشت، این طوایف عرب قلباً از رومیان وایرانیان متنفر بودند واز روی ناچاری اطاعت آنهارا میکردند.

خسروپرویز پادشاه ایـران در اواسط سلطنت خود نعمـان بن منذر ملقب بابوقابوس رئیس قبیلهٔ منذررا کشت وعربهای منذر ازاین پیش آمد خشمگین شده با ایرانیان جنگیدند و آنهارا درمحلی موسوم به(ذوقار) شکست دادندو اتفاقاً درهمان موقع مسلمانان مدینه بر کفار قریش درواقعهٔ بدرغلبه کردند وبهرحال عربهای مقیم عراق ازایرانیان کینه داشتند و همینکه خالدبن ولید سردارنامی اسلام بآن حدودآمد وبآنان پیشنهاد جنگ وجزیه نمـود عربهای منذر بروی هم نژادان خودتیغ نکشیدند وبپرداخت جزیه راضی شدندهمین قسم اعراب مسیحی که میان شام وعراق میزیستند باعربهای مسلمان هم پیمان شده بپرداخت جزیه تن دادند که از آن جمله طایفهٔ کنده وطایفهٔ ایادمقیم عین التمر وضدوداء وطایفهٔ بنی کلب(قراقر) بودند. همین قسم عربهای یمن ازایرانیان خوششان نمی آمد، چون سپاهیان ایران یمن را گرفته مستعمرهٔ خودساخته بودند وسپس از یمن دورشده فقط در بحرین ماندندیکی ازقبایل دیگر عرب که در بلاد جزیره (اراضی واقع میان شام وعراق) اقامت داشتند، طایفهٔ ربیعه بودندکه نیز پنهانی با عربهای مسلمان سازش کرده بر ضد ایرانیان دست بکارشدند.

بعضی ازاین اعراب برای آنکه جزیه نپردازندبا مسلمانان همدست میگشتند و عربهای مسلمان هم ازروی سیاست وحسن تدبیر پیشنهاد آنانرا می پذیرفتند چنانکـه حبیب بن مسلمه فهری باطوایف مقیم کوهستان (لکام) همین قسم رفتار کرد ومقررداشت از آنان جزیه نستانند ودرعوض اعراب مزبور بامسلمانان هم پیمان وهمدست باشند وبرای آنان خبر بیاورندو نه تنها اهالی لکام مشمول این پیمان میشدند بلکه هربازرگان ویا مزدور و یادهاتی ازقبیلهٔ انباط وغیره که واردنواحی لکام میشد ازاین دوستی مسلمانان بهره مند میگشت واین دستهٔ اخیر را (روادیف) میگفتند چنانکه خود اهالی لکام به حراجمه یامرده مشهور بودند.

۷ـ خط بازگشت. عرب هادر تمام میدانهای جنگ خط بازگشت را ازدست نمیدادندیعنی برای خودراه گریز میگذاردند. باینقسم که بیابان پشت سرآنها و پناه گاه آنها بود وهیچگاه از آن حدود یعنی ازخط صحرا تجاوز نمیکردند و همینکه ازایرانیان یا رومیان شکست میخوردند بصحرای خودپناه میاوردند. رومیان وایرانیان هم نمی توانستند آنهارا دنبال کنند ویا اینکه به تعقیب آنها اهمیت نمیدادند ولی عرب ها ازاین عقب نشینی نومید نمی شدند ودوباره ازپناهگاه بیرون جسته بقتل وغارت میپرداختند وآنقدرجنگ وگریز را ادامه میدادند تااورا خسته کنند همانطور که درجنگ بوئر جنگجویان غیرمنظم افریقائی وغیره سپاهیان منظم انگلیسی را باجنگ وگریز مغلوب میساختند وگاه وبیگاه ازکوهستانها بیرون آمده برانگلیس ها می تاختندومجدد بکوه پناه میبردند وازدستبرد انگلیس ها محفوظ میماندند[1].

---

۱ درسال ۱۸۹۹ عده‌ای از هلندیها (بوئرها) که درجنوب افریقا (ترانسوال) دو جمهوری

سرداران مسلمان باین‌موضوع توجه‌کامل داشتند و یکدیگر رابه پیروی از این رویه تشویق مینمودند حتا نکه‌ثنی بن‌حارث شیبانی‌ازسرداران نامی عرب هنگام جنگ مسلمانان و ایرانیان درعراق بسپاهیان‌اسلام چنین دستورداد:

«باایرانیان درنزدیکترین سرحد ایران وعرب‌بجنگید وزنهار زنهار که دردرون‌خانهٔ آنهاواردکار زارشوید، بکوشیدکه میدان‌جنگ درنزدیکترین نقطهٔ سرحدی‌باشدحه‌اگرپیروز شدیدآنچه که گرفته‌اید پشت سرشما وازآن‌شماخواهدشد واگرشکست خوردید بآسانی بخانهٔ خود بازمیگردید وراه آمدوشدخودرا بخوبی‌میدانیدو جنگ‌وگریز خودرا ادامه میدهید تا خداوند فرصت‌مناسبی بدهدو حملهٔ‌خودراتجدیدکنید».

عمر نیز درتأیید این‌نظر پیوسته دستورمیدادکه سپاهیان اسلام از دریا نگذرند و خط بازگشت راتا شهر مدینه‌که مرکز خلافت‌است محفوظ بدارند وهمینکه سعد وعمروعاص مصر وعراق‌راگشوده دراسکندریه وتیسفون (مداین)مقیم‌شدندعمر این‌وضع‌رابرخلاف سنت‌باستانی عرب دیدچون‌برخلاف مرسوم‌میان آنان و مدینه رود دجله ورودنیل فاصله‌بودلذاعمربهردو سردارخودچنین‌نوشت:

«جائی نباشید که میان من و شما آب باشد در محلی اقامت کنیدکه هرگاه خواستم بتوانم سوارشتر خودبشوم ونزدشما بیایم.» عمروعاص وسعدکه این‌نامه را دریافت داشتند ازاسکندریه ومداین درآمده درصحرای فسطاط وکوفه چادرزدند وآنجارا اردوگاه‌ساختندو بعداً این‌دومحل هردوشهرشد.

جنگ یرموك

یرموك، نام‌محلی است‌درنزدیکی‌بصری(شام)که ازکنار آن رودی میگذرد وبدریاچهٔ طبریه‌میریزد، نام یونانی این محل هیروماکس Hieromix بوده و عربها آنرا معرب‌کرده یرموك نامیدند. جنگ هولناك یرموك، ازمهمترین‌کارزارهـای اسلام است، چه‌پس‌ازآن جنگ خطرناك، مسلمانان بنشاط‌آمده فتوحات خودرا درشام‌دنبال‌کردند ورومیان ازاین شکست، نومید ودلسردگشته عقب‌نشستند.

حال‌اگر درجریان این‌پیروزی اعراب، دقیق‌شویم خواهیم‌دیدکه خردمندی‌و تدبیر عمروعاص ودلیری خالدبن‌ولید عامل مؤثردرشکست رومیان‌بوده است. مثلاموقعیکه رومیان ازهجوم وحملهٔ‌متوالی اعراب‌بمرزشان آگاه‌شدند، درصدد برآمدند نیروی مهمی تهیه‌کرده بیکبارکارعربهارا بسازند، وباین‌منظور سپاهیان‌بسیاری در حـدود شام متمرکـز نمودند در صورتی‌که درآنموقع سپاهیان‌اسلام دراطراف‌شام وعراق پراکنده شده‌بـودند وهمینکه وضع راچنین دیدند، سران‌سپاه اسلام‌بمشورت‌و مکاتبه مشغول‌شدند، عمروعاص‌که سردارخردمندی

←مستعمل تشکیل داده بودند باکمك افریقائی‌ها برضد انگلیسها برخاستند و تا ۱۹۰۲ با آنها جنگ کردندسرانجام انگلیس‌ها آنهارا شکست‌دادند ولی‌اکنون مجدداًافریقای جنوبی برضدانگلیس قیام‌کرده وموفق‌شده است. مترجم

بودچنین اظهار کرد:

«دراین‌موقع‌ما باید همه دریك محل متمرکز شویم‌چه اگر همه‌جمع‌شدیم‌بواسطه کمی‌عده مغلوب نمیشویم، ولی هرگاه جدابجنگیم دشمن که‌شماره‌اش افزون‌است بردسته‌های کوچك‌ما پیروزمیگردد».

سپس‌به‌ابوبکر نامه‌ای‌نوشته مشورت کردند اتفاقاً ابوبکرهم مانند عمروعاص نظرداد.

ازآن روسپاهیان که در حدودشام و عـراق پراکنده بودند در محل موسوم به یرموك جمع شدند.

ابن اثیرمیگوید: رومیان ۲۴۰ هزارو مسلمانان پنجاه هزارمیشدند. خالدبن ولید، فرمانده‌کل قوای اسلام‌خطبه خواندوآنان رابه‌ثبات وفداکاری تشویق کردولشکریان رابچند دسته‌تقسیم‌کرده وبرای‌هر قسمت فرماندهی معین نمـود واز قـرار معلوم، این رویهٔ اخیر راخالدبن ولید ازجنگجویان رومی‌آموخته بود، جه‌که تاآن هنگام عـربها از تقسیم‌بندی سپاهیان‌خبر نداشتند.

خالد دانسته‌بودکه مسلمانان ازکمی‌عدهٔ خود وفزونی‌شمارهٔ دشمن‌بیمناك‌میباشندوحتی اززبان آنان‌این‌را میشنیدلذا سپاهیان‌را دلداری‌داده گفت: هرلشکری که پیروز گـرددطبعاً شماره‌اش افزون میگردد وبرعکس، سپاهیانی که شکست‌بخورند ناچیزخواهند شد. سرداران اسلام دروسط کارزار، خبرمرگ‌ابوبکر راشنیدندولی آن را فاش‌نکرده باخردمندی‌و دلیری بیسابقه جنگیدند حتی زنهای مسلمان باچوب بمیدان آمدند و بامردان رومی جنگ‌کردند ودرنتیجه‌سپاه‌بزرگ روم رادرهم شکستند وهمین پیروزی‌یرموك سبب شدکه رومیان ازمیدان گریختند و سراسر شامات بتصرف مسلمین درآمد. همانطورکه جنگ قادسیه‌کار ایرانیان را ساخت و دراثر بردباری و دلیری عربها شاهنشاهی ایران درهم شکست.

۸ـ نفاق واختلاف‌داخلی مردم‌ایران و روم. اوضاع اجتماعی‌روم‌وایران در موقع‌حمله اعراب‌بمنتهی‌درجهٔ‌فساد وانحطاط‌رسیده‌بودو گذشته‌ازکشمکش‌های مذهبی‌وسیاسی که‌میان‌خود ایرانیان‌ورومیان شدت‌داشت، مردم‌ممالك‌مستعمره‌نیز از جورو تعدی مأمورین استعماری‌بستوه آمده‌بودندوطبعاً هرملتی که برضدایران‌وروم‌قیام‌میکردموردتمایل‌ملل‌مستعمره درمی‌آمد. مثلاقبطی‌های مصریعنی اهالی‌بومی‌آن‌کشور ازمدتی‌پیش‌تحت استیلای‌ایـرانیان و رومیان‌در آمده‌بودند وباسادت‌وانتقال ازیك نوع استعماربنوع دیگرخوگرفته‌بودند وبرای رهائی ازجورو ظلم‌واستعمار بهروسیله‌ای متوسل‌میشدند. همین‌قسم مردم‌شام که‌مخلوطی‌ازنژاد آرامی وسریانی‌ونبطی ویهودبودند ومانندهمسایگان مصری‌خویش، امیدی‌باستقلال نداشتندو میان‌حکومتهای رومی‌یاعربی ازحیث‌ماهیت‌فرقی نمیدانستند وآنچه‌راکه میخواستند رهائی‌از ستم‌وتعدی حکمرانان‌خویش بودوشایددر این میان‌عربهارابردیگران ترجیح میدادند، چون خون وزبانشان بآن‌ملت‌نزدیکتر بود.

بعلاوه این طبیعت انسان است که از آیندهٔ مجهول بیش از وضع معلوم امید دارد و از دور- نمای ندیده بیش از منظرهٔ نزدیك دل خوش میدارد بخصوص که میان حال و آینده ما نند روم و عرب تفاوت محسوسی هم احساس بکند. در آن ایام حکومت و جامعهٔ رومی بی اندازه فاسد شده بود، بر عکس جامعهٔ عرب که بواسطهٔ پیدایش اسلام، رو به ترقی و تعالی میرفت، رومیها ستمگری و تعدی پیشه داشتند، و عربها دادگستری و برابری ترویج میکردند. اختلافات مذهبی شدید، که میان رومیان و مصریان و شامیان وجود داشت، بیشتر مزید بر علت شده بود بقسمی که مردمان مستعمرهٔ روم، برای اطاعت از هر دولتی غیر از دولت روم کوشش داشتند.

۹- یهود . رومیها اگر در هر چیز اختلاف نظر داشتند در یك موضوع باهم متحد بودند و آن آزار یهودیان بود و این آزار و شکنجه باندازه‌ای یهودیان را بجان آورده بود که با وجود علاقهٔ شدید بپول و ثروت حاضر میشدند همه نوع کمك مالی به مسلمانان بکنند و بدست آنان از رومیان انتقام بکشند و علاوه بر کمك مالی هر کمکی که ممکن باشد برای کوبیدن رومیان انجام دهند. مثلا سپاهیان اسلام، هفت سال تمام، شهر قیساریه را محاصره کردند و از تصرف آن عاجز ماندند. زیرا هر شب، صدهزار سپاهی، برج و باروی آن شهر را نگاهداری میکرد. معاویه سردار سپاهیان اسلام از یهودیان کمك خواست و یکی از یهودیان بنام یوسف از راه آب مسلمانها را بداخل شهر هدایت کرد و در ازای این راهنمائی برای خود و کسان خود امان گرفت و در واقع فتح قیساریه پس از هفت سال محاصره، بکمك آن مرد یهودی صورت گرفت .

و همین قسم ابوعبیده، سردار دیگر اسلام با اهالی مامره که همگی یهودی بودند، پیمان دوستی منعقد کرد و آنان را از پرداخت جزیه معاف داشت مشروط بر اینکه راهنما و کمك مسلمانان باشند و برای آنان خبر بیاورند .

خلاصه اینکه در نتیجهٔ بیدادگری رومیان نسبت به یهود، قوم یهود برای کینه جوئی از رومیان بمسلمانان کمك مؤثر میکردند.

۱۰- دادگستری و پرهیزکاری و خوشرفتاری مسلمانان . چه کسی میتواند منکر تأثیر این صفات پسندیده باشد و چه کسی میتواند منکر شود که بزرگان اسلام در آغاز کاردارای این صفات نبودند. رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان درمیآمدند، از دوزخ جور و ظلم به بهشت عدل و انصاف انتقال می‌یافتند و هرگاه که سپاهیان اسلام برای کشور- گشائی از پایتخت خود (مدینه) بیرون میآمدند، توشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان دربارهٔ خوشرفتاری بازیردستان بود و اینك برای نمونه بخشی از پیام ابوبکر را مینگاریم که هنگام بیرون آمدن اسامه از مدینه برای گرفتن شامات بوی گفته بود:

«ای اسامه[1] تو و سپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید. نباید نادرستی کنید، نباید بیدادگر

۱- و نمونه‌هائی والاتر و کاملتر از این تعالیم را در تمامی فرامین حضرت رسول پیش از هر جنگ می‌توان دید (ناشر)

وستمگر باشید، کشته‌ها را گوش و بینی نبرید. پیرمردان و زنان و کودکان را نکشید، درخت خرما را ریشه کن نکنید، نسوزانید، درخت باردار را نکنید، گاو و گوسفند و شتر را جز برای خدا سر نبرید، درمیان راه بمردمانی برمیخورید، که ازاین جهان دست کشیده، گوشه گرفته‌اند و به پرستش خدا، روز میگذرانند؛ زنهار زنهار آنهارا میازارید و بگذارید بگوشه نشینی خود باشند».

برابری درمقابل اجرای احکام، ازاصول مسلم صدراسلام بود که باهرکس، از هر طبقه بطورمساوات رفتارمیشد. از آن جمله: داستان جبلة بن ایهم پادشاه غسان است، که بهترین برهان دربارهٔ مساوات اسلام میباشد. این پادشاه درزمان عمر مسلمان شد و باخدم وحشم خویش بمدینه آمد، اهل مدینه برای تماشای موکب جبله، ازشهر بیرون آمدند، جبله تاج مرصعی برسر داشت و سوارانی گرد وی بودند که گردن اسبهایشان، طوق زرین بود و دم آنهارا بهم بافته گره زده بودند.

جبله بااین جاه و جلال برای ادای حج بمکه رفت و درمواقع طواف، مردی ازقبیلهٔ فزاری ردای اورا لگد کرد. پادشاه ازاین رفتار رنجیده چنان به بینی فزاری مشت کوبید، که بینی اودر هم شکست. مردفزاری نزدعمر شکوه آورد، عمر پادشاه را احضار کرد و بدون اینکه حشمت و جلال اورا درنظر بگیرد، ازوی بازخواست نمود. جبله گفت، آری چون عمداً ردای مرا لگد کرد بینی اش را خرد کردم واگرجائی جز کعبه بود اورامیکشتم. عمرسری تکان داده گفت:

«بسیار خوب خودت اقرار داری که بینی اش را شکستی. اکنون دو راه هست یا او را راضی میکنی و یا دستور میدهم بیاید و بینی ات را بشکنند.»

جبله از این گفتار عمر پریشان گشته گفت: ای امیر مؤمنان چگونه چنین میشود. من پادشاه هستم واو مردی بازاری است. عمر پاسخ داد: که تو واو در اسلام برابر هستید و اگر امتیازی میان تو واو باشد امتیاز پرهیزکاری وسلامت نفس است.

جبله که میدانست سخن عمر تغییر نمی پذیرد ومساوات اسلام قابل تخلف نیست، ازمدینه بقسطنطنیه گریخت و بممالك اسلامی برنگشت.

همین قسم هنگامی که پسر عمروعاص والی مصر مردی قبطی (از بومیان مصر) راکتك زد و مردك نزد عمر آمده، دادخواست، عمر دستور داد: عمروعاص و پسرش را حاضر کردند و همینکه قضیه ثابت شد، عمر تازیانه را بدست مرد کتك خورده داد و گفت: انتقام بگیر. مردخواست عمروعاص را بزند ولی عمروعاص باو یادآور شد که پسرش اورا زده و خودش بی تقصیر است.

گفتار عمر دراین مورد خطاب بعمروعاص دلیل محکمی در رعایت آزادی و برابری میان مسلمانان میباشد. عمر رو بعمروعاص کرده وپس از ملامت گفت:

«ای عمروعاص از چه وقت مردم را بندهٔ خودتان قرار داده‌اید؟ مگر نمیدانید اینها آزاد بدنیا آمده‌اند» شکی نیست که این دادگستری و پرهیزکاری، عامل مؤثری در تسریع

فتوحات اسلامی بوده است. چه که مردم شام وعراق ، بیش‌از هرچیز از بیداد و جور عمال رومی‌وایرانی رنج میبردند وهمینکه عدالت ومساوات اسلام‌را دیدند بکمك‌مسلمانان‌شتافتند.

۱۱ـ مردم‌را بحال خودمیگذاشتند. عربها همینکه کشوری‌را میگشودند،متعرض دین و معاملات و عادات و رسوم آنها نمیشدند و آنها را بحال خـود میگذاشتند و همینکه عمروعاص مصر را گشود کار قبطی ها را بخود آنان واگذارد . بقسمی کـه قضاة قبطی ، میان قبطی‌ها مانند گذشته حکومت میکردند، رفتار عربها در بیشتر ممالکی که گشودندبهمین طرز بوده است .

در واقع سپاهیان اسلام، کشوری را که فتح میکردند فقط آنجا را تحت‌نظر گرفته وبرای حفظ وحمایت مردم آنجا مالیاتی بنام «جزیه» میگرفتند و کاری بکارهای داخلی‌آن مردم نداشتند، اتفاقاً رومی‌ها وایرانی‌ها بپرداخت این‌نوع مالیات عادت داشتند باین‌معنی که‌عربهای‌غسان مقیم‌شام از رومیان وعربهای عراق از ایرانیان اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر، کمك‌کنند وهم اکنون‌نیز دولتهای‌بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها بقبایل وطوایف مجاورمیپردازند، چنانکه دولت عثمانی‌نیز بنام (خوه) اعاناتی‌بطوایف‌مجاورمیدهد.

عربها علاوه‌بر دریافت جزیه بموجب نص‌قرآن‌مجید، اطاعت و تسلیم محض‌ازآنها میخواستند ، زیرا قرآن میفرماید :

حتی‌یودوالجزیه عن‌یدوهم صاغرون [۱] ـ تااینکه بدست خود جزیه بپردازند وفرمانبردار شما باشند .

ودر مقابل این توهین، اعراب متعهد میشدندکه جان‌ومال اهل جزیه را حفظ‌کنند و وآنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگذارند و منظور از این تشویق آن بود که مردم بامیل ورغبت وبدون واهمه از زیر سلطهٔ روم وایران‌بیرون بیایند .

این‌موضوع، ازاظهارات عبادة‌بن‌صامت‌آشکاراست. وی هنگامی‌که مقوقس فرمانروای مصر وسایر قبطی‌ها را باسلام میخواند، بآنان چنین میگفت: اگر نمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بما «جزیه» بدهیدو فرمانبردار ما باشیدوتا ماباشیم و شما باشید همه ساله رفتاری باشما خواهیم‌کردکه هم ما وهم‌شما خشنود بمانیم. ما باشما هم‌پیمان میشویم ، جان ودارائی وزمین وخانهٔ شما را نگاهبان میشویم ، هرکس با شما کارزار و ستیزه کند باآنان کارزار و ستیزه‌جوئی‌میکنیم ...

نامهٔ خالدبن ولیدبابن نسطونا درعراق‌نیز دارای همین مطالب بوده است وپیمانهای بسیاری میان مسلمانان و اهل دمه بسته شده‌که همگی‌ازهمین روش حکایت دارد.

مثلا هنگامی‌که مسلمانان برای کارزاریرموك گرد آمدند آنچه جزیه از مردم حمص

---

۱ ـ متن آیهٔ‌مبارکه چنین‌است «حتی‌یعطوا‌الجزیة‌عن‌یدوهم‌صاغرون» سورهٔ‌توبه‌آیهٔ‌سی‌ام‌ونظاهراً مؤلف‌در نقل‌آن اشتباه‌کرده‌است مترجم

(شام) گرفته بودند به‌آنان باز پس داده گفتند : آنچه داده‌اید بستانید و مارا ازهم‌پیمانی خود آزاد سازید .

مردم‌حمص درپاسخ گفتند :

«هرگز ازشما جدا نمیشویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از بیداد رومیان است. ما با شما میمانیم وبهمراهی فرماندار شما باارتش هرقل میجنگیم...»

مسلمانان درپاره‌ای جاها پناهندگان خود را از پرداخت جزیه معاف میداشتند و از آنان میخواستند که در برابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند وبیشتر این‌رفتار باعربهای مسیحی اجراء میشد، گرچه بامردم غیرعرب مانند جراجمه نیز این نوع رفتار میشد. چنانکه شرح آن گفته شد .

بااینوصف، حکومت اسلامی برای مردم بارسنگینی نبود بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را برحکومت های دیگر ترجیح میدادند وجزیه‌ای که مسلمانان میگرفتند خیلی‌کمتر از مالیاتهای سنگینی‌بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت میداشتند .

خلاصهٔ کلام آنکه : دین و ایمان و اطمینان به پیروزی موجب پیشرفت و دلیری اعراب در جنگ‌ها و فتوحات بود، بعلاوه عربها اسب سواری و تیراندازی نیك میدانستند، نیرومند و چابك بودند ، زندگی سادهٔ بیابان گردی آنها را بانشاط میساخت . درجنگ وگریز مهارت داشتند .

سران لشکری وکشوری آنها خردمند، دلاور وبا اراده بودند . بامردم باعدالت و مساوات رفتار میکردند. پرهیزکاری را برتر از هرچیزمیدانستند. و بعلاوه، اوضاع‌داخلی واجتماعی روم وایران فاسد ودرهم وبرهم‌بود .

این‌موجبات سبب شدکه درمدتی‌کمتر ازبیست سال، در زمان عمر، شام و فلسطین و مصر و عراق و ایران راگشودند و در زمان عثمان وپس‌ازآن فتوحات خودرا ادامه دادند.

بازگشت به خلفای راشدین

فتنه و آشوب

در زمان خلافت عثمان، آشوبی برپا شد که در سال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردید و مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه در سال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کارد زد و همینکه عمر مرگ خود را نزدیک دید، چند نفر از یاران پیغمبر (ص) (علی ـ عثمان ـ طلحه ـ زبیر وغیره) را خواسته گفت بروید در خانهٔ عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) بنشینید و مشورت کنید و یکی را از میان خودتان پس از من بخلافت برگزینید. عمر درگذشت و عثمان که مسن‌ترین آن اشخاص بود به خلافت رسید.

بنی‌امیه، چنانکه میدانیم از حیث نیرو و شماره برترین تیره‌های قریش بشمار می‌آمدند ولی بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شدند و ابوسفیان (پیشوای) آنان همانموقع اسلام آورد و از آنرو در هیچ‌یك از غزوه‌ها (جنگهائی که با حضور پیغمبر (ص) می‌شد) که اساس اسلام بر آن استوار شد همکاری نداشتند. همینکه ابوبکر خلیفه شد منصبی بآنها نداد و شاید برای آن بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت. بنی‌امیه از ابوبکر میخواستند که شغل و مقامی بآنان واگذارد، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید و در میدان کارزار برادران خودرا یاری کنید و آنها را برای جنگ با مرتدان روانه کرد و عمر هم آنها را بجنگ رومیان فرستاد [1] بنی‌امیه از این حربان خشنود نبودند، زیرا خودشان را از حیث جاه و مقام و شمارش برتر از بنی‌هاشم میدانستند و چنانکه گفته شد سرداری جنگ در زمان جاهلیت با آنان بود و پس از مرگ ابوطالب نفوذ بنی‌امیه در قریش افزایش یافت.

خلاصه اینکه میان امویان و هاشمیان، رقابت سختی بود که از دوران جاهلیت سرچشمه میگرفت، همینکه عثمان خلیفه شد امویان نیرو یافتند و عثمان با اینکه مرد نیکی بود تحت تأثیر کسان خود میرفت و آنان را بر دیگران برتری میداد و فرمانروائی ممالك اسلامی و منصب‌های عالی دولتی را بآنها واگذار میکرد. این پیش‌آمد بر یاران پیغمبر (ص) گران می‌آمد و

---

۱ ـ مؤلف میگوید عمر و ابوبکر به بنی‌امیه مقام و شغل ندادند و آنها را بجنگ رومیان فرستادند درصورتیکه یزید بن ابی‌سفیان و معاویة بن ابی‌سفیان (برادر یزید بن ابی‌سفیان) از طرف ابوبکر و عمر والی شام شدند و چه‌بسا که اگر آنها را والی شام نمیکردند معاویه بخیال خلافت برنمی‌آمد و خلافت دموکراتیك اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی‌امیه تبدیل نمیشد. مترجم

علاوه‌براین جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که‌شرح‌آن مفصل است وخلاصه‌اینکه: مردم از اطراف (اهل‌مصر واهل‌کوفه و اهل بصره) بمدینه آمدند واز عثمان خواستندکه کنار برود. عثمان نپذیرفت و شورشیان عثمان را در موقعی‌که قرآن میخواند کشتند و جامه‌اش

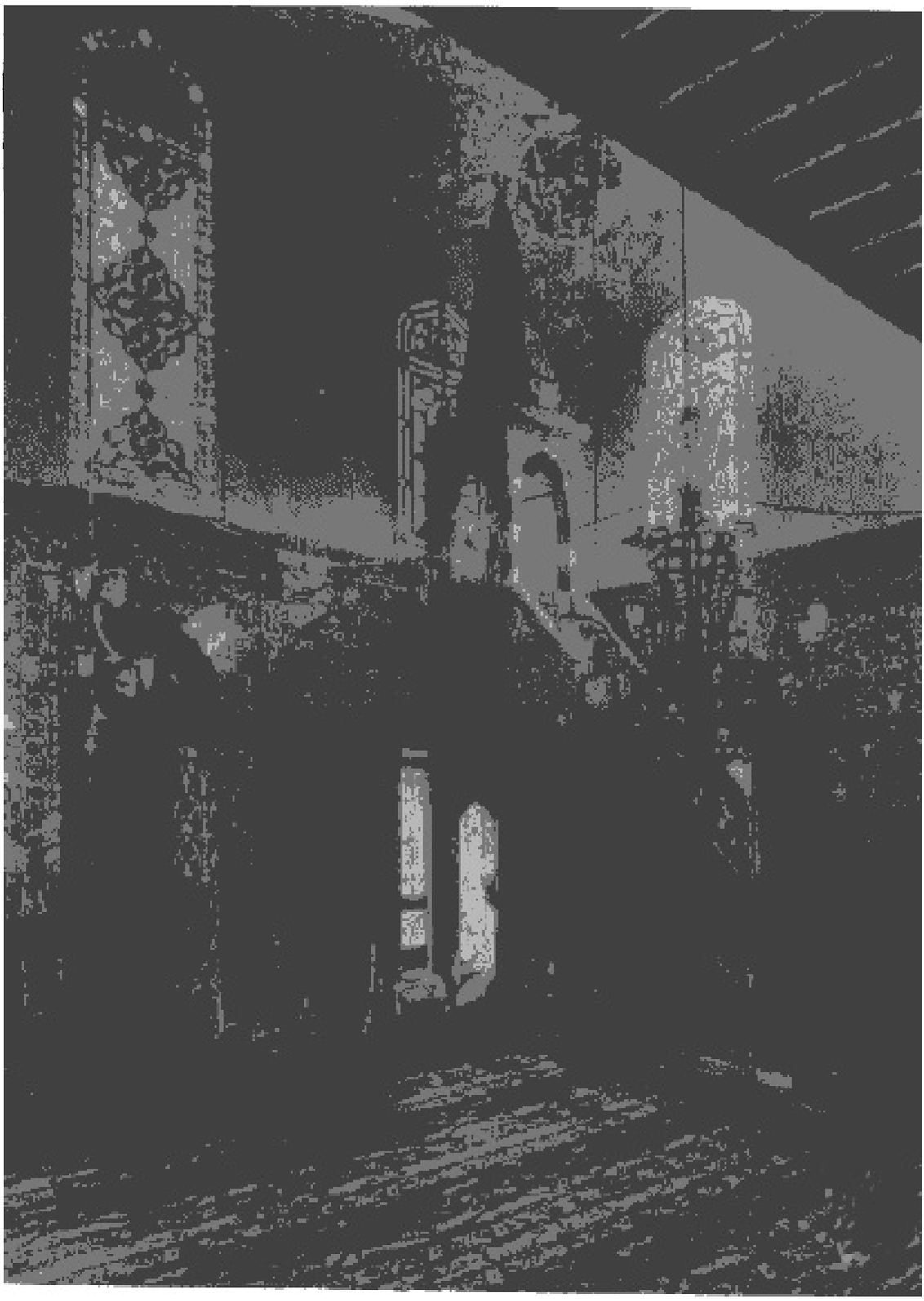

ت ـ استانبول : مسجد رستم پاشا

بخونش آغشته شد. گرچه این اقدام موجب هتك حرمت مقام خلافت است ولی درعین‌حال ثابت میکندکه عربها مردمان آزادی‌خواه، بلند همت و دارای‌شخصیت میباشند.

بهرحال، پس‌از قتل‌عثمان دربارهٔ جانشین او اختلاف پدید آمد. مصریان‌علی، مردم بصره‌طلحه ومردم‌کوفه زبیر را میخواستند، و در واقع این سه‌نفر بیش‌ازدیگران طالب‌مقام خلافت بودند ودرهرصورت بیشتر مسلمانان شام از بنی‌امیه بودند وخلافت‌را برای‌عثمان و یایکی دیگر از بنی‌امیه تقاضا داشتند واما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدار خاندان رسالت بودند از علی‌بن‌ابیطالب طرفداری میکردند. قبیلهٔ ربیعه ومردم یمن وغیره نیز در هواخواهی علی(ع) بامردم مدینه پیوستند.

گرچه هواداران‌علی(ع) بیش‌از دیگران‌بودند ولی از طوایف وقبایل مختلف‌تشکیل می‌یافتند وبیشترشان هم از اهل‌مدینه بودند وچنانکه میدانیم میان مردم مکه ومدینه رقابت وکینه‌توزی دیرین بودچه‌که پس ازهجرت، مردم مدینه به‌پیغمبر(ص) یاری‌کردند وباکمك آنان مکه فتح‌شد ومدینه، مرکزوپایتخت اسلام‌گردید و بازرگانی و نفوذ و قدرت درمدینه استوارگشت و شهر مکه ازهرحیث عقب افتاد و همینکه اهل مدینه باعلی(ع) بیعت‌کردند، طلحه وزبیر نیز خواه‌ناخواه بیعت‌کردند، اما بزودی ازمدینه بمکه رفته، از اهل‌مکه‌یاری جستند ومردم مکه برای‌کینه‌جوئی ازمردم‌مدینه طلحه و زبیر راکمك‌کردند. طلحه وزبیر سپس بعراق شتافتند تااز عراقیان‌کمك بگیرند، علی(ع) سپاهیانی گردآورده، بدنبال آنان رفت ودرنزدیکی‌بصره‌جنگ مشهور به‌جمل‌واقع‌شده‌طلحه‌وزبیر کشته‌شدندو خلافت‌برای‌علی(ع) هموارگشت[1]. علی(ع) پایتخت را از مدینه بکوفه انتقال داد و این‌کار، بزیان علی (ع) تمام شد چون از دوستان صمیمی خود (مردم مدینه) باز ماند وبعراقیان(بی‌وفا) اعتمادکرد.

پس‌از این‌وقایع علی(ع) گمان‌کرد، مدعیان خودرااز میان برده وکارروبراه است، غافل ازاینکه مردجاه‌طلب نیرومندی‌یعنی معاویه درشام‌نشسته وبرای خود خلافت میخواست[2] این‌رامیدانیم که ابوسفیان وپسرش تاازشکست قطعی کفارقریش نومید نشدند اسلام‌نیاوردند معاویه‌هم برای دنیا وجاه‌وجلال دنبال‌خلافت افتاده بودوعدهٔ زیادی ازمردم‌نیرومند دنیاطلب

۱ـ این‌جنگ رااز آنروجنگ جمل (شتر) میگویندکه عایشه زوجهٔ‌پیغمبر (ص) برای دشمنی‌با حضرت امیر همراه خواهرزادهٔ خودزبیر ازمدینه‌بعراق آمدودرمیدان کارزار میان هودجی نشسته‌هودج‌را برپشت‌شتر گزارد ومیان هودج به‌تیراندازی و جنگجوئی مشغول شد و همینکه علی علیه‌السلام پیروزگشت باحترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فراوان از میدان جنگ بخانه‌اش مدینه برگردانید.

۲ـ جرجی‌زیدان دریکی دومورد برخلاف انصاف‌بمولای‌متقیان نسبت‌اشتباه داده‌غافل‌ازاینکه حضرت‌مولی، حق‌وعدالت‌را برسیاست ترجیح‌میداد چنانکه‌خود آن‌بزرگوار فرموده‌است:

لولاالتقی لکنت ادهی‌العرب(اگر پرهیزگاری درمیان‌نبود، ازتمام مردم‌باهوش‌تربودم.)

آری باید حقیقت علی‌علیه‌السلام رادرك کرد.

نوبناریکی علی‌را دیده‌ای زین‌سبب غیری براو بگزیده‌ای. مترجم

(طایفهٔ بنی‌امیه) درشام ازمعاویه حمایت میکردند تاخلافترا درخاندان بنی‌امیه‌مستقر سازند. بعلاوه برنفوذ وقدرت بنی‌هاشم که صاحب مقام نبوت بودند، حسد میبردند . همینکه پیغمبر اسلام بابنی‌هاشم بمدینه آمد مکه بدست بنی‌امیه افتاد وباتمام قوا درجنگ بدروسایرجنگ‌ها به‌پیشوائی ابوسفیان برضد بنی‌هاشم(خاندان‌نبوت) جنگیدند. درزمان ابوبکر بنی‌امیه‌مأمور میدان کارزارشدند ویزیدبن ابی‌سفیان بفرمانروائی‌شام منصوب‌شدوپس‌ازمرگ‌یزید، برادرش معاویه جای‌اورا گرفت وعمروعثمان او را برآن منصب‌مستقرداشتند وبدین‌ترتیب ریاست و خلافت بخاندان بنی‌امیه(عثمان‌ومعاویه ازبنی‌امیه) منتقل گشت ومانند روزهای پیش‌از اسلام سرپرست قریش بنی‌امیه شدوبنی‌هاشم بامرنبوت وآخرت‌پرداخته، ازدنیاکناررفتند.

پس‌ازکشته شدن عثمان، معاویه بهانهٔمناسبی برای خلیفه شدن بدست‌آورد و پیراهن خون‌آلودعثمان رادرجامع دمشق برده، مردم‌را بخونخواهی عثمان دعوت کردوعلی(ع)را بقتل عثمان متهم‌ساخت ودرضمن متوجه جنگ‌علی(ع) باطلحه وزبیرشدواميدداشت که‌مخالفت آن دوکارعلی(ع) رایکسره میسازدولی همینکه علی‌درآن جنگ پیروزگشت، معاویه‌مجددر صددخونخواهی‌عثمان برآمدودسته‌ای ازرجال کاردان دنیا طلب رادورخود جمع کردکه از آن جمله عمروعاص بود. این‌مرد زرنگ هشیار درزمان عمر، برکشور مصر حکومت میکرد اما عثمان اورا معزول‌نموده بود،معاویه‌اورا نزدخود خواسته وعدهٔ حکومت مصربوی داد و با پشتیبانی بنی‌امیه وکاردانی عمروعاص بجنگ علی(ع)آمدودرسال۳۷هجری‌میان علی(ع) ومعاویه، جنگ مشهوربه‌صفین (میان شام‌وعراق) واقع شدوسپاهیان علی(ع) از هرجهت پیش میرفتند. عمروعاص که‌این رادید فوری بسپاهیان معاویه فرمان‌دادقرآنهارا برسرنیزه کرده فریاد بزنند که‌ماوشما اهل‌قرآن هستیم، بروی‌قرآن شمشیرنکشید، وبا قرآن درمیان ما حکومت‌کنید. سپاهیان علی(ع) که‌قرآنهارا سرنیزه دیدند دست ازشمشیر بازداشتند واز پیشوای خودخواستند،که دست ازجنگ‌بردارد. علی(ع) ناچارخواهش‌آنان‌را پذیرفت وکار به‌حکم‌کشید. معاویه عمروعاص‌را حکم‌قرارداد ویاران‌علی (ع) ابوموسی اشعری را انتخاب کردندکه‌اولی (عمروعاص) سرتاپامکرو خدعه وزیرکی‌بودودومی (ابوموسی) ازهوش‌عادی هم بهره‌ای‌نداشت. این دوحکم به‌مشاوره پرداختند وقرارشد که در روز معینی‌نظر خود را بطرفین بگویندوآنچه آنان گفتندعلی(ع) ومعاویه بپذیرند. عمروعاص به‌ابوموسی فهماندکه علی(ع) ومعاویه هیچ‌کدام شایستهٔامر خلافت نیستندوچه‌بهترکه هردورا خلع‌کنیم‌ومسلمانان را بحال خودگذاریم، تا هرکس‌را بخواهند بخلافت برگزینند، ابوموسی‌این‌نظرراپذیرفت ودرروز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن‌گفتهٔ آنان گردآمدند. عمروعاص به‌ابوموسی‌که از وی مسن‌تر بود پیشنهادکرد اول سخن بگوید ابوموسی‌هم فریب او راخورده گفت :

ای‌مردم من‌وعمروعاص مدتی درکار شما مطالعه‌کردیم وشایسته چنان دیدیم‌که برای رفع این اختلاف علی(ع) ومعاویه را خلع کنیم وکاررا بدست خود شما بدهیم تا هرکس

را بخواهید بخلافت انتخاب کنید، اکنون من علی (ع) را خلع کردم، هر کس را میخواهید



ت ـ قونیه : داخل مقبرهٔ مولانا

بجای او برگزینید».

پس‌ازابوموسی‌عمروعاص آمده گفت:

«البته شنیدید که اوچه گفت. اوعلی(ع)راخلع کرد.من‌هم‌علی(ع) راخلع‌میکنم‌ومعاویه را بخلافت برقرار میدارم،معاویه ازهرکس بعثمان‌نزدیکتر است،باید خونخواهی اورابکند وجانشین اوباشد».

گرچه‌هرکس میدانست حیله‌ای بکاررفته است امابرای علی(ع) بدپیش‌آمدزیرایاران اونیز دودسته شدند، دسته‌ای اورا ملامت میکردند که‌چرا به‌حکمیت راضی‌شده است.این دسته‌راخوارج میگویند، زیرااز زیرفرمان علی(ع) خارج شدندودرهرحال علی(ع) گرفتار دودشمن شدیکی معاویه ودیگری خوارج واین دومی‌ها خطرناکتر بودندحه‌که یکی‌از همین خوارج درسال ۴۰هجری درمسجد کوفه‌علی(ع) راشهید کرد [۱].

پس‌ازقتل علی(ع)مردم باپسرش حسن (ع) بیعت‌کردند امامعاویه دست برنمیداشت‌و خلافت‌را حق خودمیدانست‌وامام‌حسن(ع) که ازنیرومندی‌معاویه اطلاع‌داشت، برای‌جلوگیری ازخونریزی بامعاویه صلح‌کرد وخلافت‌را باوواگذارد وبدین ترتیب معاویه دردمشق ازمردم بیعت‌گرفت وپایتخت ازکوفه بدمشق‌رفت ودوران خلفای‌راشدین پایان‌یافت.

دورهٔ خلفای راشدین

بطوریکه مشاهده‌شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیاد پرهیزگاری استوارگشت وبا دادگستری بلندشد. خلفا بازندگانی ساده آمدندو رفتند. خلافت دردورهٔ آنان بیشتر بمقامات روحانی‌شبیه بودو کروفر دولتی وسلطنتی نداشت، خلیفه لباس کرباس می‌پوشید، نعلین پوست درخت خرما درپاداشت‌وبندشمشیرش‌ازپوست درخت‌خرما بود. ومثل‌مردم‌عادی‌درکوچه‌وبازار میگشت‌وباپست‌ترین‌مردم‌هم‌سخن‌میشد وسخت‌ترین‌حرف‌اورا می‌شنید. حکومت خلفاء از روی پرهیزکاری و دادگستری وسرمشق نیك بود، چه‌که‌آنها خوشرفتاری بامردم‌را ازاصول‌مسلم دین میدانستند.

خوراك خلفاء باخوراك فقیرترین مردم یکسان بودوالبته ازناداری وناتوانی آنطور گندران نمیکردند بلکه بـرای دلجوئی وبرابری بامردم فقیر بخود سختی میدادند وگرنه درآمد علی‌بن‌ابیطالب (ع) از عایدات املاك شخصی بالنسبه زیاد بود و تمام آن‌را بمصرف فقراء میرسانید. [۲]

۱ـ جرجی‌زیدان عمداً یاسهواً جنگ‌خوارج نهروان را ذکر نکرده‌است. مختصراین‌تفصیل آنکه پس‌ازپایان حکمیت جمعی‌از اصحاب حضرت امیرخروج‌کردند وبرمولای خودجبره‌گشتندوهر قدرشاه مردان آنان‌را نصیحت فرمودنتیجه نبخشید ناچاردرمحلی موسوم‌به نهروان‌درنزدیکی‌کوفه‌میان یاران حضرت‌وخوارج نهروان جنگ درگرفت‌و آن منافقان مغلوب شدند. جنگ نهروان سومین و آخرین‌جنگی است که‌در زمان خلافت حضرت امیر روی‌داد. مترجم

۲ـ ای‌کاش جرجی زیدان‌سند روایت‌خودرا ذکرمیکردکه ازکجانقل‌شده وچه‌کسی‌گفته‌است‌که‌

خلفای راشدین بملك ومال اعتنا نداشتند همین قسم سایر اصحاب پیغمبر (ص) درزمان خلفای راشدین باتقوی وزهد زندگی میکردند وشاید این برای آن بود که عمرمان با پیغمبر (ص) نیزیستند وهرقدر که از زمان سعادت دورمیشدند، بدنیا نزدیکتر می گشتند وآن ملاحظه ای که از مقام نبوت داشتند روبکاستن میرفت وازقرارمعلوم دراواخردورهٔ خلفای راشدین کم کم دنیاخواهی یاران پیغمبر (ص) پدیدار گشت چنانکه مسعودی مورخ مشهور چنین مینویسد:

«درزمان عثمان یاران پیغمبر (ص) ملك ومال جمع کردند وروزی که عثمان کشته شد یك میلیون درهم وصدوپنجاه هزار دینار پیش خزانه دار خود ذخیره داشت ودرحنین ووادی القری املاکی بهم زده بود که صدهزار دینار می ارزید وشتر وگاو وگوسفند زیادی متعلق بسوی بود. همین قسم زبیر که پس ازمرگ هزاراسب وهزار کنیز، باقی گذارد وبهای یکی ازمتروکات او پنجاه هزار دینار میشد وعایدی طلحه درعراق بروزی هزار دینار میرسید ودرناحیهٔ سراة بیش از آن دریافت میکرد.

دراسمٰعیل عبدالرحمن بن عوف، هزاراسب وهزار شتر وده هزار گوسفند یافت میشد و چهاریك دارائی او پس از مرگش هشتاد وچهارهزار دینار شد. زیدبن ثابت بقدری طلا ونقره از خود باقی گذارد که پس ازمرگش آنرا باتبر خرد میکردند، بعلاوه صدهزار دینار بهای املاك ومزرعه های او میشد. زبیردرمصر وبصره وکوفه واسکندریه خانه ها بنا کرده بود. طلحه نیزدر کوفه خانه ای ساخت وخانهٔ مدینه اش را باگچ وآجر وچوب گران بها بالا برد. سه دو قاص درعقیق خانه ای بنا کرد که فضای وسیعی داشت، سقفش بلند ودارای ایوانها بود. خانهٔ مقداد، درمدینه از بیرون وتو باگچ اندود شده بود. یعلی بن منبه پنجاه دینار نقد ومقداری املاك باقی گذارد که بهای آن سیصدهزار درهم میشده.

خلاصه اینکه مدت حکومت خلفای راشدین روی هم سی سال طول کشیده و دردورهٔ آنان فتوحات اسلامی ازمغرب تاافریقا وازمشرق تاانتهای خراسان ادامه یافت وازرود جیحون گذشته بسمرقند رسید.

دولت امویان

درفصل پیش گفتیم که چگونه خلافت از خلفای راشدین به امویان انتقال یافت ونخستین خلیفهٔ آنان معاویه پسر ابوسفیان است. ازممیزات این خلافت آنکه برعکس دورهٔ خلفای راشدین اساسش بر حکومت دنیوی بود ومرد باهوش وتدبیری آنرا اداره میکرد. ازطرفی مردم را میترسانید وازطرف دیگر بذل وبخشش مینمود وشاید اگر آن همه ثروت ونعمت درشامات نبود نمیتوانست چنان بخشش هائی بکند ودر هرحال مؤسس دولت اموی کاری باآخرت نداشت وهرچه میکرد برای دنیا بود وهمینکه بر خلافت

← مولای متقیان وامیرمؤمنان (ع) املاك زیادی داشت. چون امیرمؤمنان مکرردرمکرر فرمود: ای دنیا بروهمسر دیگری بیاب، من ترا سه طلاقه دادم.

آیا چنین سروری بدنیا واملاك دنیا اعتناء می فرماید که ملك زیاد جمع کند؟ مترجم

دست‌یافت شروع بانفاق کرد و بیش‌از هر کس به‌بنی‌هاشم می‌بخشید تا بدان وسیله‌از خشم آنان بکاهد، چه‌بنی‌هاشم بواسطهٔ خلافت ازدست‌رفتهٔ خود خشمگین بودند، معاویه‌این‌را میدانست و اگر کسی از بنی‌هاشم براووارد میشددراکرام واحترام اومیکوشیدوحاجتش راروا میساخت‌و چه‌بسا که‌بنی‌هاشم درحضور خودمعاویه، راجع بخلافت‌تندی‌میکردند وآنرا حق‌خوددانسته‌بر معاویه‌اعتراض‌میکردند ولی معاویه، چنانکه‌شیوهٔ او بود بابردباری و بذل‌وبخشش زبان‌آنان‌را کوتاه میساخت.

معاویه، ازدستگاه‌سلطنتی رومیان‌تقلیدکرده، برای‌خود وسایل‌تجمل و نگهبانان مسلح فراهم‌ساخت وبخوشگذرانی مشغول گشت و هـر گاه‌که برای نماز یاکاردیگر بیرون میآمد نگهبانان مسلح همراه او بودند، معاویه برای خودکاخی‌بناکرده وتختی ساخت و دربان در کاخ‌خویش‌قرارداد ودرمسجد مقصوره (غرفهٔ مخصوص) ترتیب‌داد که موقع‌نماز تنها در آنجا باشد وشایداین‌کار رابرای آن‌کرد که‌مبادا اورا مثل علی(ع) درمسجد ضربت‌بزنند و اتفاقاً برای‌معاویه همان پیش‌آمد روی داده بود ولی اوجان‌دربرد[1]. دیگراز چیزهائی‌که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خز وحریر بود . معاویه اول خلیفه‌ایست‌که برسم‌ایرانیان ورومیان پست دولتی ومهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه‌شرح آن برودی‌خواهدآمد .

معاویه‌نخستین خلیفهٔ اسلامی است کـه خلافت‌را ارثی ساخت وبرای پسرخود یزید بعنوان ولیعهد بیعت‌گرفت اگرچه‌بعد ازعلی(ع) مردم با امام‌حسن پسراوبیعت‌کردند ولی آن‌بیعت بمیل‌خود مردم بود وعلی(ع) پسرخودرا ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

چه شد کـه امویان برخلافت‌دست‌یافتند

این‌موضوع‌نیز شایان توجه‌است‌که چگونه خلافت ازخاندان نبوت باموبان منتقل‌شددرصورتی‌که هم مردم وهم‌معاویه اعتراف‌داشتندکه خاندان‌نبوت برای خلافت شایسته‌ترهستند. البته موجبات بسیاری برای این‌اتفاق‌بوده که‌قسمتی‌از آنرا قبلا گفته‌ایم‌واینك‌قسمت‌دیگر آن

---

۱ ـ مختصر تفصیل آنکه پس‌ازقضیهٔ حکمیت (عمروعاص وابوموسی) سه‌تن‌از خوارج یعنی عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی. برك‌بن‌عبدالله تمیمی وعمروبن‌بکر تمیمی‌هم‌پیمان‌شدندکه دریك‌شب‌معین (شب‌نوزدهم رمضان) به‌ترتیب علی‌علیه‌السلام ومعـاویه وعمروعاص‌را درکـوفه ودمشق‌ومصر بقتل رسانند واختلاف میان‌مسلمانان‌را بدان‌وسیله برطرف‌سازند. اتفاقاًدرآن‌شب عمروعاص‌معذلابدل‌دردشده برای‌ادای‌فریضهٔ صبح‌بمسجد نرفت وکسی‌دیگـر رابجای خـود فرستاد وآن‌شخص‌کشته شد . معاویه گرچه بمسجدآمد ولی شمشیر ضارب به‌تیر محراب برخورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه‌را مجروح ساخت. می‌گویند پـزشکان بمعاویه گفتند بـرای معالجهٔ زخم‌باید آن‌محل‌را داغ‌کنیم وگرنه دارو‌ئی بنومیدهیم‌که آنرا بنوشی وزخمت‌بهبودیابد اما درآن‌صورت‌پس‌ازآن عقیم‌خواهی ماند معاویه گفت‌طاقت داغ‌ندارم ونورچشمی یزیدمرا کافی‌است.

درهرحال فقط‌عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی‌ضربتش کاری‌شد وحضرت امیرعلی‌علیه‌السلام‌بدرجهٔ شهادت‌رسید . مترجم

را می گوئیم از آن جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران ومردان کاردان عرب راتطمیع کرده باخودهمراه سازد که از آن جمله عمروعاص میباشد ومعاویه اورا باوعدهٔ حکومت مصر جلب کرده ازفکرش استفاده کرد ودیگر زیادبن ابیه مرد بی پول ولی باهوش وکاردان و زیرك بود که معاویه اورا بدروغی برادرخویش خواند وزیادبن ابوسفیان لقب داد . زیادهم از جان ودل برای استقرار حکومت معاویه کوشش نمود ودرعراق وسایر نقاط اقدامات مهمی بنفع معاویه انجام داد. عبیدالله پسرزیاد همان است که وسایل قتل حسین بن علی(ع) را فراهم ساخت. آل زیاد بواسطهٔ این خوش خدمتی ها مدتی خودرا ازقریش وبنی امیه میدانستند تا آنکه درسال ۱۵۹ هجری خلیفه مهدی نسب آل زیاد را ازقریش رد کرده به عبید نامی ازطایفهٔ ثقیف منتهی کرد دیگر از کسانی که بامعاویه همراهی کردند و معاویه از کاردانی آنان استفاده کرد یکی هم مغیرة بن شعبه است این شخص معاویه را برای انتخاب یزید بولایت عهد تشویق کرد وزیادبن ابیه را بدستگاه معاویه نزدیك ساخت .

تاریخ نویسان این چهار نفررا از بزرگترین رجال باهوش عرب میدانند ویکی از آن تاریخ نویسان دربارهٔ آن چهارتن چنین میگوید :

«بردبارتر وصبورتر ازمعاویه وچابك تر وسخی تر ازعمروعاص ویك دل ویك زبان تر از زیادکسی راندیده ام. درون وبیرون این مرد اخیر ازهرجهت یکسان بود، امامغیره اگر شهرهشت دروازه ای باشد وازهیچ دروازهٔ آن بدون فریب وفسون کسی بیرون آمدن نتواندمغیره ازتمام آن هشت دروازه بیرون می جهد» .

موجب دیگر پیشرفت معاویه آن بود که علی(ع) از حیله بازی های سیاسی وافسون و فسانه های دنیوی برکنار بود ودرجمیع امور راستی و درستی پیشه داشت. مثلا همینکه مردم بااو بیعت کردند، مغیره نزدعلی(ع) آمده گفت: زبیرومعاویه وطلحه وسایر حکام راهمانطور که عثمان تعیین کرده بود برسرکارهایشان باقی بدار تااینکه کارت ثابت شود ومردم دورت گرد آیند آنگاه هرچه خواهی بکن. البته ازنظرسیاسی وحیله بازی های عادی این نظر عاقلانه بود . اماعلی(ع) که جز راه راستی نمی پیمود این پیشنهاد راکه نوعی مکاری بود رد کرد. عبدالله بن عباس، پسرعموی علی(ع) نیزهمین نظررا داشت اماعلی(ع) حرف اورانپذیرفت، مغیره هم که اسرار علی(ع) را درآن کار دید روز دیگر پیش او آمده نظرعلی(ع) راتمجید وتحسین کرده، دنبال کار رفت. آری اگرعلی(ع) بسیاست بازی وحیله گری تن در میداد نه یارانش ازگردش پراکنده میشدند، نه مغیره وغیره ازنزدش میرفتند، نه جنگ جمل وصفین در میگرفت ونه خلافت به امویان میرسید.

بااین همه عامل اصلی ومؤثری که معاویه وسایر امویان برای پیشرفت سیاست خود بکار بردند بذل وبخشش اموال واملاك بود که بدانوسیله برعلی(ع) وفرزندانش غالب شدند چون آل علی(ع) حق وحقیقت رابهترین پناه ویارخود میدانستند وبذل وبخشش اموال عمومی رابرای

پیشرفت سیاست خویش‌پستی و نابکاری میشمردند. البته در اوایل ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر، میان مردم شدید بود، این فکر و نظر بنی‌هاشم کاملا درست درمیآمد ولی کم کم پس از رحلت پیغمبر و در گذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس طبیعت اقتضاء میکند، حب جاه و مال بر فضایل اخلاقی، فایق آمد و افکار و آراء آل‌علی(ع) درمیان جنان مردمی بی‌اثر ماند چنانکه مردم کوفه بخاطر جاه و مال ببعتی را که با حسین بن علی(ع) کرده بودند درهم شکستند و باین نیز اکتفا نکرده اورا کشتند و همین عمل با عبدالله بن زبیر انجام شد چه اگر عبدالله پول خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند و به بنی‌امیه نمیرسید. عبدالملک از دشمنان سرسخت عبدالله این موضوع را صریحاً درموقع مرگ تصدیق کرده میگوید:

«هیچ کس در کار خلافت از من نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله زیاد نماز میخواند و بسیار روزه میگرفت اما چون مرد بخیلی بود بدرد سیاست نمیخورد».

مصعب برادر عبدالله برعکس عبدالله، بسیار سخاوتمند بود برای خود و کسانش اموال زیادی مصرف میکرد، مثلا در عروسی سکینه[1] دختر امام حسین(ع) یك میلیون درهم خرج کرد و همانموقع سپاهیان پول میخواستند و مصعب از پرداخت پول بسپاهی دریغ میکرد. عبدالله همان بدان مناسبت این ابیات را برای عبدالله بن زبیر فرستاد.

ترجمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان از روی نصیحت میگویم سزاوار نیست که برادر تو یك میلیون درهم برای مهریهٔ زنی بدهد و سرداران و سپاهیان تو شکم گرسنه بخوابند.»

عبدالملک سخی‌ترین پادشاهان بنی‌امیه بود و در راه سیاست‌بازی و پیشرفت سلطنت خویش اموال بسیاری صرف می‌کرد. مثلا موقعی که عبدالله زبیر به خانهٔ کعبه پناه برد حجاج بن یوسف ثقفی عامل عبدالملک کعبه را محاصره کرده و فرمان داد حرم کعبه را بامنجنیق ویران سازند. در ابتداء تیراندازان از اجرای این دستور اباء داشتند ولی حجاج بآنان گفت: «ای یاران کعبه را تیرباران کنید و از هدایای عبدالملک بهرمند شوید».

تیراندازان که سخاوت عبدالملک را میدانستند فوری دست بکار شدند. وچه بسیار که عبدالملک باپول جمعیت‌ها را پراکنده میساخت و آزار آنان را از خود دفع میکرد از آنجمله موقعیکه عمرو بن سعید بن اشدق بر عبدالملک خروج کرد و حکومت شام را برای خود خواست عبدالملک باحیله و مکر عمرو را بدیوانخانهٔ خود برده اورا کشت و سرش را میان یارانش که

۱ـ حضرت سکینه دختر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از بانوان نامی و شاعرهٔ زمان خویش بوده است. شاعران معاصر از اطراف بخدمتش می‌شافتند و حضرت سکینه از پیش برده اشعار آنانرا می‌شنید و بآنان جایزه میداد و پاره‌ای از اشعار آنها را انتقاد میکرد. گویند موقعی که دختر عثمان از روی مباهات بحضرت سکینه گفت من دختر خلیفه‌ام. حضرت تأمل فرمود تا طهیره مؤذن گفت اشهد ان محمدرسول‌الله حضرت سکینه بدختر عثمان فرمود اگر تو دختر خلیفه هستی این نام پدر من است.

وفات حضرت سکینه درسال ۱۱۷ هجری درمدینه اتفاق افتاد. مترجم

اطراف دیوانخانه اجتماع کرده بودند پرتاب کرد ودر عین‌حال که سررا میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملك پول‌زیادی میان همان‌مردم پخش کرد، جمعیت که سروپول‌را دیدند بخود مشغول‌شده درهم ودینار جمع کردند وپراکنده‌شدند.

این‌سیاست بذل وبخشش در زمان عباسیان نیز رایج بود ودر ضعف وقوت آنان اثر بسیاری داشت و به‌نسبت پخش‌کردن پول میان سپاهیان، کار عباسیان بالا و پائین میرفت.

بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هر خلیفه‌ای بنام‌حق بیعت مبالغی پول‌میگرفتند وگاه میشدکه حقوق یکسال یابیشتررا بنام‌حق بیعت پیش‌پیش‌میگرفتند وهمکاری باخلیفه‌را درمقابل دریافت پول بوی میفروختند.

بنی‌امیه، علاوه برپول ازحیله ومکر وسیاست‌بازی بانواع واقسام استفاده میبردند و دراجرای این‌سیاست بدین وآداب ورسوم دین‌واهل‌دین‌اعتناء وتوجهی‌نداشتند، چنانکه‌پسر دختر پیغمبر(ص) (امام‌حسین‌ع) راکشتند وکعبه‌را بامنجنیق ویران‌ساختندوداماد وپسرعموی پیغمبر (علی‌ع)را برمنبرها لعن‌کردند وهرکس‌از لعن‌علی(ع) سرباز میزد ببدترین‌طرزی اورا میکشتند وامثال این‌عملیات زشت در تاریخ خلفای بنی‌امیه بسیار دیده میشود.

خلفای بنی‌امیه

گفتیم که معاویه خلافت‌را درخاندان‌خود موروثی نمود اماجزیزید که در زمان زندگی برای اوبیعت گرفته بود، کسی‌دیگر ازنسل‌معاویه بحکومت‌نرسید مدت خلافت یزید دوسه‌سال بیش‌نشد و درظرف آن مدت‌کارهای ناهنجاری ازاو سرزدکه ازآن‌جمله قتل حسین‌بن علی (ع) بود، پس‌ازمرگ یزید، پسرش معاویه بخلافت رسید اما اوخلافت را حق‌خود ندانسته‌کنار رفت‌وپس ازچندی درگذشت. بنی‌امیه پس‌ازآنان باپیرمردی ازامویان‌که از خاندان معاویه نبود بیعت‌کردند واین‌پیرمرداموی‌همان‌مروان‌بن‌حکم است (۶۵ هجری)، مروان بعداز چند ماه خلافت مرد و حکومت درخاندان وی باقی ماند و مشهورترین خلفای این خاندان عبدالملك پسراوست که ازسال ۶۵ تا ۸۶ هجری خلافت‌کرد.

عبدالملك درتاریخ تمدن اسلام نام‌نیکی‌دارد چه‌که تا زمان او دفاتر اسلامی بخط و زبان مردمان محلی‌نوشته‌میشد، مثلا مصری‌ها بقبطی‌وشامی‌ها بیونانی وعراقیها بفارسی‌دفترهای دولتی را مینگاشتند وطبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی مسیحیان‌شام وقبطیان مصر وایرانیان عراق بودند. عبدالملك این‌رسم را برانداخت ودفاتر دولتی را از زبانهای مختلف بعربی برگردانید وآن را بدست اعراب سپرد وبااین‌اقدام زبان عربی را زبان‌رسمی دولتی قرارداد و طبعاً اهالی‌کشورهای اسلامی زبان خود را فراموش‌کرده عربی آموختند وزبان‌عرب‌که زبان دین‌بود زبان دولت‌هم شد ورفته‌رفته مسلمانان‌عرب مآب‌شده‌نژاد وملیت خود را ازدست دادند وجزء گروه اعراب درآمدند.

دیگر از اقدامات برجستهٔ‌عبدالملك در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بودکه برای

مسلمانان سکه‌های طلای عربی واسلامی رایج ساخت و شعار (طراز)های رومی را بعربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی از سرداران نامی عبدالملك است و با تدبیر وسیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملك مسلم گشت و همین حجاج بود که کعبه را بامنجنیق ویران ساخت و عبدالله را که در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته کشت.

عمر بن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی‌امیه میباشد (۹۹-۱۰۱) نسب این خلیفه از مادر بعمر بن خطاب میرسید ودر زهد وتقوی وپرهیزکاری و دادگستری شباهت زیادی بجد خود عمر داشت عمر بن عبدالعزیز لعن علی(ع) راکه نیاکان او (بنی‌امیه) مرسوم داشته بودند ملغی کرد وکسان خود (بنی‌امیه) را بشیوهٔ جدش عمر از جمع آوری مال ومنال بازمیداشت. بنی‌امیه طبعاً ازاین رفتار عمر آزرده شدند واز بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش‌ازموقع کارش را ساختند.

پس‌از عمر، عمویش یزید بن عبدالملك بخلافت رسید وبکاری جز باده پیمائی وزن بازی توجه نداشت، شب و روز بزم عیش ونوش برپا میساخت و با دوکنیزك ماهروی بنام سلامه وحبابه خوش میزیست سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را برکنار ساخته ، عقل وجان خلیفه را در اختیار خویش گرفت ودر واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد هرکس را میخواست بکار میگماشت ویا ازکار میانداخت وخلیفهٔ از همه‌جا بی‌خبر درکنار حبابه مینشست مسلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت :

بدبختانه پس‌از عمر بن عبدالعزیز که آن‌همه دادگستر وپرهیزکار بود تو خلیفه شدی که جز باده گساری وشهوترانی کار دیگری انجام نمیدهی وامور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریاد میکشند وجمعیت‌ها از اطراف آمده درآستان تو منتظر ایستاده‌اند وتوازهمه‌جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته‌ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق کرده از آمیزش باحبابه دست کشید وتصمیم گرفت ازآن پس بکارها برسد حبابه از این جدائی برآشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود او را آگاه سازند. کنیزان چنان کردند حبابه‌عود بدست گرفته دربرابر خلیفه آمد وباآواز دلکش خویش این شعر را خواند :

ترجمه: «اگر عقل وهوش از سردلداده رفته او را ملامت مکن ـ بیچاره ازشدت اندوه صبور شده است» خلیفه که دلبر خود را بآن حال دید وآن نوای دلنواز را شنید دست خودرا مقابل صورت گرفته گفت بس است حبابه چنین نکن اما حبابه بساز وآوازخود ادامه‌داده این بیت راخواند .

ترجمه: «زندگانی جزخوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست ـ گرچه مردم تورا سرزنش و توبیخ کنند .»



مدرسهٔ مستنصریه در بغداد

این بنا در زمان المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی در سال ۶۳۰ هجری بنا شده

یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد :

«ای جان جانان درست گفتی خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام برو ببرادرم مسیلمه بگو بجای من مسجد برود و نماز بخواند».

حبابه و یزید فوری بعیش گاه خود رفتند و جریان سابق را ادامه دادند و سرانجام هم یزید و حبابه در کنار هم جان دادند، مختصر آن تفصیل اینکه هر دوی آنها برای خوشگذرانی بمحلی موسوم به بیت رأس (در نزدیکی دمشق) رفتند و یزید بملازمان خود چنین گفت: که مردم پنداشته اند هیچ عیش و نوشی بی رنج و نیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنانرا آشکار سازم واز اینرو به بیت رأس میروم و با حبابه در آنجا میمانم و تا من آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی نیش بماند .

یزید و حبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت رأس فراهم ساختند و بعیش و نوش پرداختند اما بناگاه دانهٔ انار بگلوی حبابه جست واورا خفه کرد. یزید سه روز و سه شب، تن بی جان حبابه را در آغوش گرفته، اجازه نمیداد اورا بخاك بسپرند و با اینکه لاشهٔ حبابه بو گرفت و رو بفساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشهٔ گندیده را با آب دیده تر میساخت و بو میکرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار و ابرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند اما یزید فقط پانزده روز بعد از مرگ معشوقه زنده ماند و کنار او بخاك رفت (۱۰۵ هجری).

بعداز مرگ یزید برادرش هشام از ۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد، هشام مرد دانا و کاردانی بود اما گذشت و بخشش نیاکان خود را نداشت و دولتی که روی بذل و بخشش استوار گشته بود ناچار با امساك و بخل باقی نمی ماند ـ بعداز هشام ولید بن یزید، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پدر، باده پیما و عیاش و خوشگذران بود و از آن گذشته شعر هم میسرود و در ستایش باده پیمائی و خوشگذرانی اشعار بسیاری سروده است. این خلیفهٔ عیاش در ایام خلافت هم برویهٔ دیرین ادامه داد و کار مملکت را رها کرده مجلس بزم و عیش و طرب را پی در پی مرتب ساخت و بقدری در عیاشی کوشید که کسانش بر وی تاختند کارش را ساختند و یزید بن ولید بن عبدالملك را بخلافت برداشتند. یزید مردی با اراده و با حزم بود و نظر داشت که کارهای پریشان را سر و صورتی بدهد اما اوضاع بنی امیه در آن اوقات بمنتهی درجهٔ پریشانی رسیده بود و تدبیر و سیاست یزید سودی نداشت بخصوص که دعوت عباسیان رو به پیشرفت داشت بقسمی که در زمان خلافت مروان بن محمد بن مروان (جانشین یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد .

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس

درمـورد خلافت ابوبکر گفته شد کـه چون مسلمانان نمی‌خواستند خلافت و نبوت در خاندان هاشمی باشد، لذا باابوبکر که ازقریش وغیر هاشمی بود بیعت‌کردند بااین وصف، از همانروز ، خلافت را حق‌خود میدانستند وباین‌نظر و فکر تن درنداده برای‌بدست آوردن خلافت‌کوشش میکردند ازآن جمله علویان کـه بدو دسته تقسیم شدند دسته‌ای خلافت را بـرای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند و دستهٔ دیگـر ، برای محمدبن حنفیه پسر دیگر علی (ع) از نسل ابی‌طالب (مادرش حنفیه بـود) دعوت میکردند . فرزندان عباس عموی پیغمبر(ص) هم برای‌خاندان‌خودمیکوشیدند. مردم هم درپنهانی‌بااینان بیعت‌میکردند،اماچون کارهیچ‌کدام‌ازاین دو دسته نیرو نمیگرفت، بیعت‌مردم آشکار نمیشد ولی همینکه بنیادبنی‌امیه رو بسستی گذارد. مردم بطرف بنی‌هاشم گرویدند چه‌که پیروی‌آنان از بنی‌امیه فقط از روی‌بیم وامید بود ودر باطن‌بیشتر به هاشمیان دلبستگی داشتند در این ضمن، عباسیان بمرد باهمت کاردان توانائی دست یافتندکه بنام‌عباسیان دعوت میکردومردم را بطرف‌آنان میخواند. این نابغهٔ سیاسی‌نامش ابومسلم واز مردم خراسان (ایران) بود، ابومسلم درخراسان که دور از مرکزخلافت واقتدار امویان بود دست‌بکارشد و بطورشگفت‌آوری باجرای نقشه های خویش توفیق‌یافت ابومسلم آنقدر جنگید وکوشید تا خلافت را بدست‌عباسیان سپرد ونخستین خلیفه سفاح را در ۱۳۲ هجری بخلافت رسانید گرچه عمروعاص‌هم برای‌خلافت‌معاویه بسیارکوشید ولی مزیت ابومسلم برعمروعاص آنست‌که دومی‌فقط بارأی وتدبیرخویش معاویه‌را یاری‌کرد، اما اولی بارأی‌وتدبیر وجنگ‌وشمشیر وهمدستی اقوام وکسان خود سفاح‌را بخلافت‌رسانید.

دولت عباسی

دولت بنی‌امیه هرچه بود، عربی محض‌وخالص بود وبجز پزشکان و پاره‌ای نویسندگان همه‌کارگردانان‌کشور (حکام - قضاة - سرداران وغیره) همه ازمیان‌عربها انتخاب میشدند، برعکس درزمان عباسیان عنصرایرانی ازعربها جلوافتاد، چه‌که ایرانیان عباسیان را بخلافت رساندند وطبعاً همه‌کارهٔ عباسیان گشتند. عباسیان نخستین خلفای اسلام هستندکه تعیین منصب وزارت را ازایرانیان آموخته و بایرانیان وزارت دادند حنانکه تفصیل آن بیاید .

نخستین خلیفهٔ عباسی، ابوالعباس مشهور بسفاح، (خونریز) برادران و عموهای فراوان داشت، که درموفق شدن سفاح مؤثر بودند، سفاح از آغاز خلافت که بیش از دوسه سالی طول نکشید تا هنگام مرگ در شهر انبار واقع در مغرب فرات اقامت داشت و پس از مرگ سفاح برادرش ابوجعفر منصور از ۱۳۶ تا ۱۵۷ خلافت کرد. وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند ودلاور اسلام بشمار میآید در نزدیکی شهر کوفه، شهری بنام هاشمیه ساخت، اتفاقاً در آنشهر باجماعتی موسوم به راوندیه جنگ کرد وازآنرو هاشمیه را رها کرده بغداد را بنا گزارد و شاید بیشتر ازآن جهت هاشمیه را ترك کرد که این محل نزدیك کوفه بود و کوفیان در قتل حسین بن علی(ع) نسبت به بنی هاشم خیانت کردند. منصور وجود ابومسلم را برای خلافت خویش خطرناك دانسته برای از بین بردن وی تصمیم گرفت، چه که میدانست هیچکس مثل ابومسلم نمی تواند دستگاه خلافت را درهم بکوبد وهمانطور که خلافت را بعباسیان واگذارده ازآنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی ساخته ابومسلم را باحیله ومکر کشت وعذرش این بود که با بودن وی خلافت عباسی برقرار نخواهد ماند.

این رفتار منصور مانند رفتار محمدعلی پاشا نخستین والی مستقل مصر، نسبت به طایفهٔ ممالیك ورفتار سلطان محمود دوم پادشاه عثمانی به ینی چریها میباشد [۱] که درست بعدازیازده قرن بهمان وضع خاص تکرار شده است.

روزگار منصور بجنگ وفتح گذشت. پس ازوی فرزندان ونوادگانش محمدمهدی وموسی هادی وهرون الرشید وامین ومأمون بخلافت رسیدند، درزمان هرون و مأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت ارتقاء یافت وفرهنگ وتمدن اسلامی بحد کمال رسید. کتابهای بسیاری بزبان عربی ترجمه شد وسرچشمه های بیکران ثروت برای مسلمانان پدیدآمد و نیز قدرت دولت اسلامی عباسیان بطور بی سابقه پیشرفت کرد.

گرچه ابومسلم ایرانی بدست منصور کشته شد، اما هم منصور وهم جانشین های او ایرانیان را در کارهای مملکت جلو آورده، امور مهمی را بدست آنان سپردند که از آن جمله: مقام وزارت عالی ترین منصب های دربار عباسی باایرانیان بود ودر نتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دورهٔ عباسی) درزمان هرون الرشید دارای قدرت و نفوذ بسیاری شدند هرون که این دانست برمکیان را سرکوب کرده، ازمیان برداشت.

پس ازمأمون، معتصم بالله در ۲۱۸ هجری خلیفه شد و ترکان را مقرب درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت درآغاز خلافت عباسیان عمال خلیفه مقیم ترکستان کودکان ترك را برسم هدیه بدربار خلفاء میفرستادند خلفاهم قویترین وزیباترین آن کودکان را برای انجام امور درباری تربیت می کردند و آنها را مملوك (زرخرید) میگفتند.

---

۱ ـ ینی چری نام یکدسته از سپاهیان نامنظم عثمانی ها بوده است که غالباً برضد سلاطین عثمانی شورش میکردند. مترجم



ع - شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هائی دیده میشود

از آثار مدرسهٔ مرجانیهٔ بغداد اواسط قرن هشتم هجری

کم کم عدهٔ این مملوکان زیادشد و هر خلیفه‌ای که بمقام خلافت میرسید درازدیاد این زرخریدان برسلف خود سبقت میجست تا اینکه زمان معتصم شمارهٔ آنان از بیست هزار افزون گشت. ممالیك البته مسلمان میشدند و تربیت می‌یافتند و پارهٔ آنان در نتیجهٔ حسن تربیت نبوغ خودرا بروز میدادند و بمنصب‌های عالی ارتقاء می‌یافتند و بدرجهٔ امارت و سرداری میرسیدند و رفته رفته قدرت و قوت دربار عباسیان در میان ترك‌ها و ایرانیها تقسیم و تجزیه میشد معتصم علاوه بر علاقه‌ئی ترك و ایرانی، عده‌ای سپاهیان مصر و فرغانی هم برای خود ترتیب داده بود که دستهٔ اولی از اهالی خوف (شرقیه و دقهلیه مصر) و دستهٔ دومی از مردمان سمرقند و اشروسنه و فرغانه بودند و آنان را فراغنه میگفتند و البته علاوه بر آنان سپاهیان عرب نیز در خدمت معتصم بودند. پس از معتصم خلفای دیگر هم همان رویه را داشتند بعلاوه از جاهای دیگر سپاهیانی تشکیل دادند و همینکه اقوام و طوایف مختلف بعنوان سپاهی در بارگاه خلفاء راه یافتند اختلافات سخت شد قدرت خلفاء رو بضعف گذاشت و هر قسمتی از امپراطوری بزرگ اسلام، بدست شخص مقتدری افتاد تا آنکه قلمرو خلیفه ابتداء بسواد (زمین‌های میان دجله و فرات) و سپس بشهر بغداد محدود گشت و در پاره‌ای اوقات خلیفه در بغداد هم اقتداری نداشت.

اینك صورتی از تقسیم ممالك اسلامی در زمان خلافت الراضی بالله در ربع اول قرن چهارم هجری.

نام سرزمین	نام فرمانروایان خودمختار آن نواحی
بصره	ابن رائق
خوزستان	سلسلهٔ بریدی
کرمان	ابوعلی محمد بن الیاس
فارس	عمادالدولهٔ دیلمی
ری ـ اصفهان و عراق عجم	رکن‌الدولهٔ دیلمی و غیره
موصل ـ دیاربکر و مضر و ربیعه	آل حمدان
مصر و شام	اخشید
خراسان و آنطرف جیحون	سامانیان
گرگان و مازندران	دیلمی‌ها
بحرین و تمامه	قرامطه

بدبختی خلفای عباسی بیشتر از آن شد که سپاهیان و ملازمان درباری اختیارات بسیاری پیدا کردند و از آنرو خلفاء را شکنجه داده همه نوع توهین و تحقیر میکردند. مثلا در سال ۲۵۵ هجری المعتز خلیفهٔ عباسی، حقوق سپاهیان ترك را کم کرد. آنها هم بسرای خلیفه ریخته کتك‌های اورا بستند و با پاروی زمین کشیده بزندان انداختند و در آنجا لباسهای خلیفه را در آورده چماق کوبش کردند. سپس اورا در آفتاب گرم سوزان سر برهنه و پا برهنه نگاهداشتند، بقسمی که خلیفهٔ

تیره‌روز یك‌پارا بزمین‌میگذاشت وپای‌دیگررا برمیداشت وباچنین‌حال‌وروزی ازترکان‌سیلی میخوردوبادو دست‌صورت خودرا میگرفت. سرانجام ترکان‌المعتز را باطاق مخصوصی برده، ابن‌ابی‌الشوارب قاضی بغدادرا آوردند ودرحضورقاضی و عدهٔ دیگر اورا خلع‌کرده سه‌روز و سه‌شب بی‌آب‌ونان حبس کردند وآخرکار اورا بسردابی برده گچ گرفتند واززندگی راحت‌ساختند.

باهمهٔ این‌بدبختی‌ها که برسر خلفاء میآمد، نه‌ترك‌ها نه‌ایرانی‌ها نه‌فراغنه‌ونه‌منار به‌و نه‌دیگران هیچکدام بفکرآن نمیشدند که خلافت‌را ازعرب‌قریش (عباسیان) بازستانند.وباین ترتیب‌خلافت درخاندان عباسیان ماندتاآنکه مغول‌ها ازصحراهای چین‌روبعراق آورده‌در سال ۶۵۶ هجری بغداد راگرفتند وخلیفه (مستعصم)راکشتند، بازماندگان آل‌عباس ازبغداد بمصر گریخته به‌مملوك‌ها که‌آنزمان درمصرحکومت داشتندپناه آوردند آنهاهم بازماندگان خلیفهٔ‌عباسی را بامهربانی‌پذیرائی‌میکردند تاابنکه سلطان‌سلیم عثمانی در سال ۹۲۳ هجری بمصرآمدوخلافت‌را ازعباسیان گرفت[1] شمارهٔ خلفای‌عباسی‌پنجاه‌وچند نفربود، ۳۷ نفرآنهادر عراق حکومت‌کردند که اولشان سفاح وآخرشان مستعصم‌است وبقیهٔ خلفای عباسی در مصر اسماً خلیفه‌بودند.

---

۱ ـ موقعیکه سلطان سلیم‌عثمانی مصررا گشود، پسرك تیره‌روزی بنام متوکل عباسی به‌عنوان خلیفه درمصر اقامت داشت وتمام‌کارهای کشوربدست ممالیك اداره‌میشد. سلطان سلیم پس‌ازسرکوب ساختن‌ممالیك خلیفهٔ دروغین عباسی‌را باخود بمصر برده‌ودرآنجاکارش‌را ساخت واسم بی‌مسمای‌خلافت عباسی‌ازبین‌رفت. مترجم

دولت اموی در اندلس (اسپانی)

نخستین مرد مسلمانی که باندلس رفت، طارق بن زیاد و پس ازوی موسی بن نصیر بود، این دوسردار درسال ۹۲ هجری درزمان حکومت امویان قسمتی ازاسپانی رامسخر کرده وازطرف خلفای بنی امیه در آنجا فرمانروا گشتند. همینکه عباسیان بخلافت رسیدند، بنی امیه را قتل عام کردند جوانی ازآنان جان دربرده بافریقا رفت وازآنجاسوار کشتی شده دراندلس پیاده شد و برفرمانروای آنروز اندلس عبدالرحمن بن یوسف فهری فایق آمده حکومت اندلس را بدست آوردوابتدا بنام سفاح خلیفهٔ عباسی خطبه خواندامابعباسیان این جوان راازحکومت اندلس معزول ساختند اوهم بفرمان بنی عباس اعتناء نکرده دراندلس ماندوخود فرمانرواشد. این جوان اموی عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك است که قرطبه را پایتخت قرار دادو خودرا امیر اندلس خواند ۱۳۸ هجری. پس ازعبدالرحمن عده‌ای ازجانشین‌های او نیز خودرا امیر میخواندندتا آنکه نوبت به عبدالرحمن سوم رسیداین مرد بزرگترین فرمانروای اموی اندلس میباشد. عبدالرحمن بجای امیر خودراخلیفه گفت و بافرنگیان جنگهای بسیار کرده، آنانرا شکست داد. پس ازاوچندتن دیگردراندلس فرمانروا شدند ولی هیچیك بپای عبدالرحمن سوم نرسیدنددرقرن پنجم هجری حکومت اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب تقسیم گشت که مشهورترین آنان طایفهٔ عبابده فرمانروایان اشبیلیه میباشند. این دسته پس از چندی ناتوان گشتند و برای جلوگیری ازهجوم فرنگیان بسلاطین شمال افریقا (مرابطین) پناه آوردندولی اینان که بکمك آمده بودند اندلس را برای خود گرفته دست فرنگیان وفرمانروایان (عبابده) عرب را ازاندلس کوتاه ساختند وبالاخره درسال ۱۴۹۲ میلادی فرنگیان باندلس هجوم آوردند وآن کشور را بیکباره ازچنگ مسلمانان درآوردند.

اتفاقاً کشوراندلس سهم بزرگی درتاریخ تمدن اسلام داراشد بناهای عالی اسلامی در اندلس برپاگشت آموزشگاه‌های مهم تأسیس یافت ودانشمندان وسخنوران نامی ازآن سرزمین اسلامی برخاستند.

دولت فاطمی در مصر

این دولت درخاك مغرب (افریقا) تأسیس شد وچون فرمانروایان آن خودرامنتسب بحضرت فاطمهٔ زهرا (ع) دختر پیغمبر (ص) میدانندلذا آنها را فاطمیان میخوانند و چون نخستین فرمانروای آن سلسله

عبیدالله مهدی بوده آنان را عبیدیان هم میگویند. در اواسط قرن چهارم هجری اینان ازوسط افریقا بمصر آمدند و جوهر سردار آنان کشور مصر را که تحت استیلای عباسیان بود فتح کرده شهر قاهره را در سال ۳۶۰ هجری بنا کرده بنام المعزلدین‌الله خلیفهٔ فاطمی قاهرهٔ معزیه نامیدالمعزلدین‌الله اولین خلیفهٔفاطمی بخاك مصر پیاده شد. پس‌ازآن خلفای دیگری ازاین خاندان درمصر حکومت کردند و سرانجام مانند عباسیان بدست سپاهیان کرد وترك و غیره ازپادرآمدند ودرسال ۵۶۷ هجری سلطان صلاح‌الدین ایوبی دولت فاطمیان را منقرض ساخت. فاطمیان آثار بزرگی ازخوددرمصر باقی گذاردند که ازآن حملهشهرقاهره وجامع ازهرمیباشد.

پس ازصلاح‌الدین پسران و برادران اوحکومت کردند وآنگاه نوبت بسلاطین مشهور به مملوك رسید و درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانی مصررا گشوده حکومت مملوك‌ها را منقرض‌ساخت. قلعهٔ مشهورقاهره ازبناهای صلاح‌الدین ایوبی‌میباشد.

شمارهٔ دولت‌های اسلامی و نام پادشاهان وفرمانروایان اسلام، بسیاراستودرسال‌چهارم شمارهٔ دوم‌الهلال جدولی ازنام‌ونشان آن‌ممالك وپایتختها وفرمانروایان وسالهای حکومت آنان انتشار دادیم. خلاصه اینکه ازآغاز پیدایش اسلام تاکنون(یعنی تاموقع تألیف کتاب‌در سال ۱۹۰۲ میلادی مترجم) ۱۰۴ دولت اسلامی‌پدیدآمده و۱۱۹۵ خلیفه وپادشاه وامیر و اتابك واخشید وخدیو وشریف وبیگ‌ودایه وغیره(مسلمان) برممالك اسلامی حکومت کرده‌اند که‌ازملت‌ها ونژادهای مختلف‌مانندترك وعرب وایرانی وچرکس‌وکردوهندی وتاتار ومغول وافغان وغیره برخاسته‌اندوپایتخت آنان‌مدینه وکوفه‌ودمشق وبغداد وقیروان‌وقرطبه‌واستانبول وصنعاء وعمان ودهلی وغیره‌بوده است.

این بود مقدماتی ازچگونگی تأسیس دولتهای اسلامی و پیدایش تمدن اسلام که بطور اختصار نگاشته شد و برای دانستن تاریخ تمدن اسلام اطلاع براین مقدمات ضرورت داشت.

اینك فهمیدیم که مسلمانان در ادوار مختلف دولتهای بزرگی تشکیل دادند وغالب آنان دارای تمدن‌های گوناگون بودند وچون دولت عباسیان دراین‌قسمت (تمدن اسلامی) ازهرجهت مقدم برسایر دولتها میباشند لذا بیشتر ازتمدن اسلامی دورهٔ عباسی‌صحبت‌میداریم.

آمار کشور اسلام

کشور اسلامی درسال اول‌هجرت، در مدینه تأسیس یافت. شمارهٔ مسلمانان، درآن‌روز، ازده‌ها فزون‌نبود وحدود کشورشان‌ازدروازهٔ مدینه نمیگذشت چون هرچه بیرون مدینه بود بدشمنان اسلام تعلق داشت وهرکس غیرازیاران پیغمبر(ص)، دشمن اسلام شمرده میشد ولی رفته‌رفته حدود این کشور اسلامی تانواحی مدینه وسعت یافت.

درآن روزها مرکز فرمانروائی و دادگستری مسلمانان : مسجدویا خانهٔ پیغمبر(ص) ویا خانهٔ یکی ازیاران پیغمبر (ص) بودتاآنکه‌مسلمانان درسال‌چهارم‌هجری سرزمین‌بنی‌نضیر

را باین کشور کوچك اسلامی اضافه کردند .

سپس مسلمانان: خیبر ـ فدك ـ وادی‌القری ـ تیماء وسرانجام مکه وطائف و تبالعوجرش

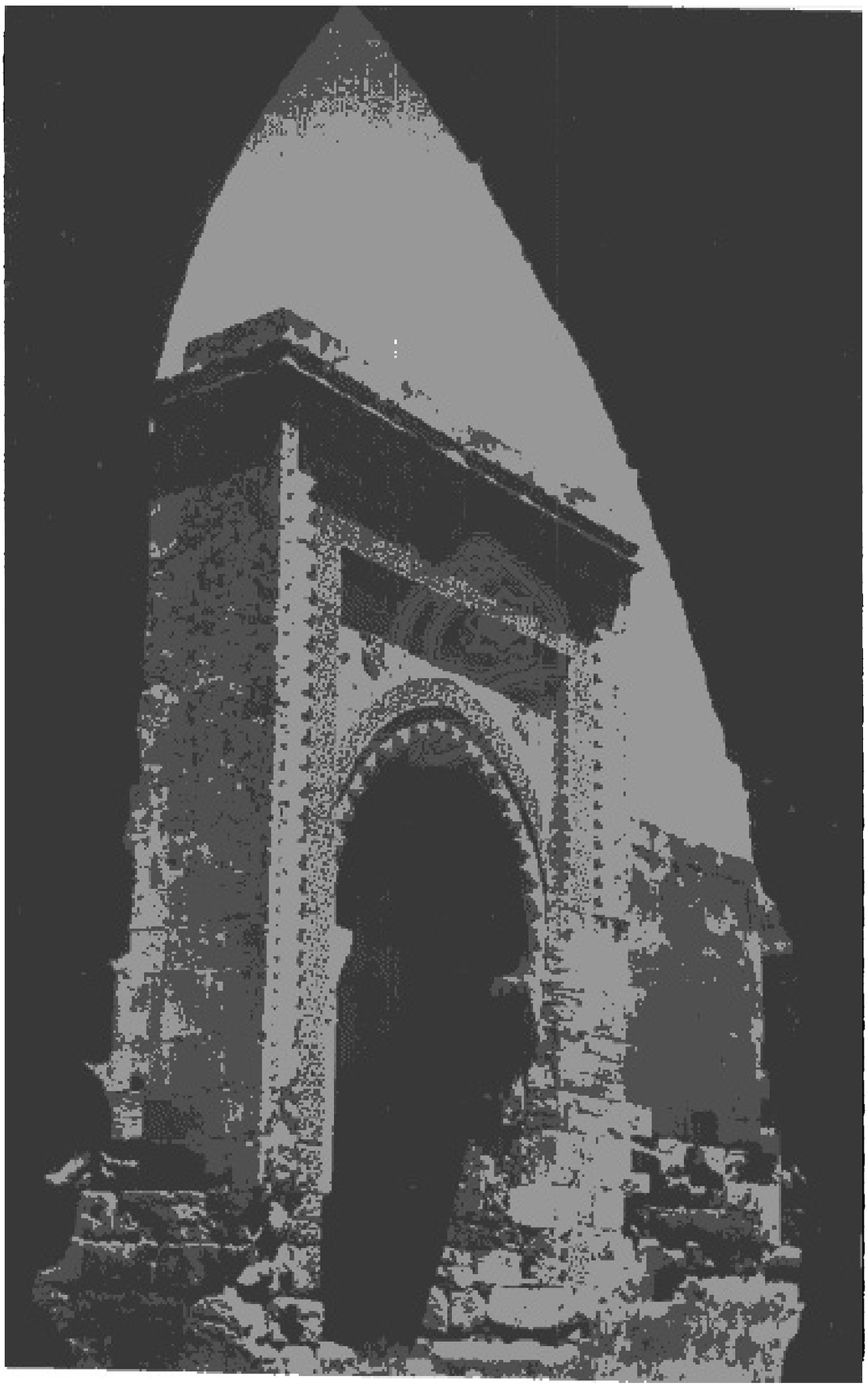

ت ـ قیصریه : مدخل سرای سلطان

راگشودند وازشمال تا تبوك وایله وازجنوب تانجران ویمن وعمان وبحرین ویمامه پیش رفتند.

همینکه درسال ده‌هجری پیغمبر (ص) درگذشت، سراسر شبه جزیرهٔ عربستان تحت نفوذ مسلمانان بودوپیغمبر (ص) درزندگی خود مشاهده فرمود که حکومت اسلام‌از شمال به‌تبوك وایله وازجنوب بکرانه‌های یمن وازمشرق بخلیج‌فارس وازمغرب بدریای‌قرمز توسعه یافته‌است.

ابوبکر نخستین خلیفهٔ پیغمبر همینکه ازکارمرتدان فارغ‌شد، بشام‌وعراق‌لشکر کشیدو دررمان عمر فتوحات شام‌وعراق ومصر پایان یافت وبیشتر فتوحات اسلام‌درزمان عمرواقع شد عثمان نیز ممالکی راگشودوپس‌از قتل‌عثمان مسلمانان تامدتی دچار جنگ داخلی‌شدند واز کشورگشائی بازماندند تااینکه دورهٔ خلفای راشدین سررسید وخلافت بمعاویه واگذارشدو درزمان اوشامات ومصر ونوبه وقسمتی ازافریقای‌شمالی وعراق‌وفارس وارمنستان‌وآذربایجان وگرگان‌ومازندران وخوزستان وغیره بزیرپرچم اسلام‌درآمده‌بود.

خلیفه درمدینه یاکوفه می‌نشست وفرمانروایان خود را باطراف میگماشت. درآنموقع مهمترین کشورهای اسلامی شام‌بود، سپاهیان درحمص- قنسرین- اردن - فلسطین وسرحدات این‌کشور میزیستند. پس‌ازشام کشورعراق مهم‌بود واراضی‌سواد (میان دجله وفرات) جزء عراق‌محسوب میشد مرکزعراق شهرکوفه، کنار فرات‌بود شهرها وایالت‌های دیگر مانند: بصره، قرقیسیه، ری، اصفهان، نهاوند، آذربایجان، حلوان، همدان، مازندران، پس‌ازعراق بحساب میآمدند.درعربستان شهرهای مکه، طایف، بحرین، عمان، صنعاء ودرافریقامصرونوبه وبلادمغرب جزء متصرفات اسلامی‌بود.

حکام وفرمانداران جزء وکل این‌نقاط مستقیماً ازمدینه‌و(کوفه) تعیین میشد فقطوالی شام‌میتوانست حکام‌زیردست خویش راتعیین نماید وهمین‌قسم والی‌مصر غالباً فرمانروایان جزء نوبه‌وسایر ممالك افریقارامعین‌میکرد.

معاویه درزمان عمروالی شام‌شد وتاشهادت علی(ع) درآن‌مقام باقی ماند وپس‌ازآن خلیفه‌گشته پایتخت اسلام‌را بدمشق انتقال‌داد. اماجزیرةالعرب ازاطاعت‌معاویه سرباز زده بعلی(ع) وفرزندان اووفادار ماندوپس‌از قتل‌حسین‌بن‌علی(ع) شبه‌جزیرهٔ عربستان بدست عبدالله زبیرافتاد وهمینکه عبدالله زبیردرزمان عبدالملك‌بن مروان بدست‌حجاج کشته‌شد، شبه‌جزیرهٔ عربستان هم‌ضمیمهٔ قلمرو بنی‌امیه گشت(۷۲هجری.)

درزمان بنی‌امیه : امپراتوری اسلام وسعت بیشتری یافت واندلس نیز بتصرف آنان در آمد . سپاهیان اموی ازاسپانی گذشته بکوه‌های پیرنه رسیدند واز آنجا بخاك فرانسه تاخته تارود رن پیش رفتند ۱۱۴ هجری - فرنگیان که این را دیدند بلرزه درآمدند چه بیم‌آن داشتند که کشورآنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد . لذا باهم متحدگشته باتمام قوا در محلی‌میان تورس‌وپواکتیه بااعراب‌جنگیدند. این‌جنگ‌درزمان شارل‌مارتل‌سردارنامی‌فرانسه

وجد شارلمانی امپراتور نامی فرانسه اتفاق افتاد و مدت چند روز طول کشید مورخین فرنگ شرح مفصلی از این جنگ تاریخی نگاشته ودرضمن برای اهمیتدادن به پیشرفت خود از دلیری و جنگجوئی اعراب بسیار سخن گفته اند اما تاریخ نویسان عرب داستان این جنگ را بطور اختصار بیان کرده اند .

مثلا فرنگیان میگویند: درسال ۷۳۲ میلادی رزم سختی میان شارل مارتل و عرب ها در گرفت، عربها شکست خورده باسپانی گریختند و سردار آنان عبدالرحمن در این جنگ کشته شد .

اما ابن اثیر راجع بواقعهٔ مذکور مینویسد : « که عبدالرحمن به عبدالله غافقی امیر اندلس درسال ۱۱۴ هجری (تقریباً برابر سال ۷۳۲ میلادی میشود) برای کشور گشائی ببلاد فرنگ تاخت وخودش با گروهی از سپاهیان اسلام بشهادت رسیدند . » وبایستی این جنگ همان جنگ شارل مارتل باشد .

نکتهٔ مهم اینکه اگر عربها فرانسه رامیگرفتند، سراسر اروپا بدست مسلمانان می افتاد زیرا فرانسه قویترین کشورهای آنروز اروپا بود واگر آن کشور فتح میشد زبان ودین وآئین اروپائیان تغییرمی یافت، همه مسلمان میشدند وبه مربی صحبت می کردند همانطور که بیشترمردم آسیا وآفریقا چنان شدند والبته دراین شکست اسلام وفتح اروپا حکمتی بوده که ماازفهم آن عاجزیم بهرحال درزمان بنی امیه فتوحات اسلامی ازفارس وخراسان تجاوز کرده تامرزهند رسید وتقسیمات کشورهای اسلامی درزمان امویان چنین بود :

۱ ـ شام که بچهار بخش تقسیم میشد .
۲ ـ کوفه .
۳ ـ بصره که فارس وسیستان وبحرین وعمان نیز ضمیمهٔ آن بود .
۴ ـ ارمنستان.
۵ ـ مکه .
۶ ـ مدینه .
۷ ـ قسمت افریقا .
۸ ـ مصر .
۹ ـ یمن .
۱۰ ـ خراسان .

واما تقسیمات کشورهای اسلامی درزمان عباسیان چنین شد :

۱ ـ کوفه وسواد (اراضی میان دجله وفرات) .
۲ ـ بصره ومهرگان قباد تانواحی دجله تابحرین وعمان .
۳ ـ حجاز ویمامه .
۴ ـ یمن .

۵ ـ اهواز (خوزستان وشوش) .
۶ ـ فارس .
۷ ـ خراسان .
۸ ـ موصل .
۹ ـ جزیره (عراق عرب) ارمنستان ـ آذربایجان .
۱۰ ـ شام .
۱۱ ـ مصر وقسمتی از آفریقا .
۱۲ ـ سند درحدود هند .
۱۳ ـ اندلس .

درزمان عباسیان وسعت ممالك اسلامی به منتهی درجه رسید. وگرچه درپاره‌ای از این ممالك وسیع حکمرانان مختلفی مانند طاهریان ـ سامانیان ـ غالبیان ـ خانوادهٔ طولون ـ امویان حکومت داشتند ولی همهٔ آنان (باستثنای امویان) اسماً خود را تابع خلیفهٔ عباسی میدانستند وبنام او خطبه میخواندند ودرهرحال ممالك مزبوراز کشور های اسلامی بود وفرمانروایان آن ممالك همگی مسلمان بودند .

حدود ممالك اسلامی ازشمال بانتهای ترکستان (درآسیا) وکوههای پیرنه وشمال اسپانی دراروپا میرسید وازجنوب بدریای قرمز واقیانوس هند وصحرای افریقا منتهی میشد وازشرق بکشور سند وپنجاب محدود میشد وازمغرب تا اقیانوس اطلس پیش میآمد و مساحت آن دو برابر تمام اروپا بود .

اینك برای پی بردن بوسعت آن ممالك اسامی استان‌های (اعمال) ممالك اسلامی را ذکر میکنیم :

سواد	کوفه	قزوین	ارزن ومیافارقین	بخش فرات
اهواز	بصره	زنجان	طرون	قنسرین وتوابع
فارس	همدان	قومس	ارمنستان	حمص
کرمان	ماسبذان	گرگان	آمد	دمشق
مکران	مهرگان قذق	مازندران	دیارمصر	اردن
اصفهان	اینارین	تکریت		فلسطین
سیستان	قم وکاشان	شهرزور		مصر
خراسان	آذربایجان	سامغان		مکه ومدینه
حلوان	ری	موصل		یمن
		دیار ربیعه		یمامه وبحرین
				عمان

استانهای فوق تحت اختیار بنی عباس بود و بنی امیه در اندلس حکومت داشتند بعلاوه جزایر مالت وسیسیل وجزایر دیگری در مدیترانه بدست مسلمانان فتح شد . هریك ازاین استانها استاندار ویافرمانداری داشت که خلیفه یاوزیر ویانایب خلیفه اورا می گماشت وشمارهٔ این استانها به چهل وچهار میرسید وهراستانی بیت‌المال ودیوان محاسبات وقاضی ومأمورین دیگری داشته است .

سکنهٔ این ممالك‌وسیع که‌جزء اعظم متمدن آنزمان را تشکیل میدادند، ازاقوام مختلف فارس ، عرب ، ترك ، کرد ، مغول ، تاتار ، افغان ، هندی ، ارمنی ، سریانی ، کلدانی ، رومی ، گوتها ، قطبی ، نوبی، بربری وغیره ترکیب شده بود ، وبزبانهای عربی، فارسی، پهلوی ، هندی ، رومی ، سریانی،کلدانی ، ترکی، کردی ، ارمنی ، قبطی ، بربری وغیره سخن میگفتند. بعضی ازاین مردم زبان بومی خودرا (مردم شام ، مصر ، عراق ، افریقا) از دست داده ازحیث زبان عرب شدند وبعضی دیگر مانند ایرانیان ، ترکها ، هندی‌ها ، افغانها وغیره زبان عربی را بازبان خود مخلوط کردند ودرهرحال ، بیشتر ملتهای بزرگ‌آسیا و افریقاتاکنون باحروف عربی مکاتبه میکنند واین خود نمونه‌ای‌کامل واثری واضح از تمدن عظیم اسلام میباشد .

آمار نفوس

اتفاقاً عربها بسرشماری نفوس اهمیت نمیدادند و ازآنرو آمارکامل و جامعی از تعداد نفوس این ممالك در دست نیست ، ولی برای بدست آوردن میزان تقریبی از شمارهٔ نفوس ممالك سابق اسلام نام وشمارهٔ نفوس ممالك مزبور را درحال حاضر بیان میکنیم‌تا بدانوسیله میزان (تخمینی) ازتعداد نفوس آنروز ممالك اسلامی معین گردد .

نام کشور	وضع فعلی (در ۱۹۰۲ میلادی)	شمارهٔ تخمینی نفوس (در ۱۹۰۲ میلادی)	ملاحظات مترجم
ایران	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	چنانکه اشاره شده جمعیت ممالک
افغانستان	»	۴۰۰۰۰۰۰	مزبور در سال ۱۹۰۲ میلادی موقع
بلوچستان	تابع بریتانیا	۵۰۰۰۰۰	تألیف کتاب آنقدر بوده است و
سند	» »	۳۰۰۰۰۰۰	حالا بیشتر شده است .
ترکستان	» روسیه	۴۰۰۰۰۰۰	بلوچستان فعلا جزء ایران و
قفقاز	» »	۵۰۰۰۰۰۰	پاکستان است .
ارمنستان و کردستان	» ترکیه	۲۵۰۰۰۰۰	سند جزء پاکستان است .
عراق و جزیره	» »	۲۵۰۰۰۰۰	ارمنستان و کردستان جزء ایران و ترکیه و شوروی است .
سوریه و فلسطین	» »	۲۷۱۱۰۰۰	عراق مستقل است . سوریه و فلسطین هر دو مستقل
عربستان	» »	۵۰۰۰۰۰۰	شده‌اند .
مصر	» »	۱۰۰۰۰۰۰۰	عربستان مستقل است .
نوبه و قدری از سودان	» سودان	۱۰۰۰۰۰۰	مصر مستقل است .
طرابلس	» ترکیه	۱۰۰۰۰۰۰	نوبه تابع بریتانیا است .
الجزایر	» فرانسه	۴۴۲۹۰۰۰	طرابلس اسماً مستقل شده است .
تونس	» »	۱۵۰۰۰۰۰	
مراکش	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	مراکش تابع فرانسه است .
اسپانی	»	۱۷۰۰۰۰۰۰	
قبرس	تابع بریتانیا	۲۰۹۰۰۰	
کریت	» ترکیه	۲۹۴۰۰۰	کریت تابع یونان است .
	جمع کل	**۷۲۶۴۳۰۰۰**	

ممالک مزبور که آنروز جز نقاط آباد و پرجمعیت دنیا بوده ، امروزه قسمت عمدهٔ آن بایر مانده است مثلا بغداد و بصره و کوفه در آن ایام چندین برابر امروز جمعیت داشته و آباد بوده است. اصطخری راجع بآبادی شهر بصره در آنروزها مطالبی نوشته که انسان را دچار حیرت میکند که از آن جمله است :

« بصره شهر بزرگی است که زمان ایرانیان نبوده و عربها آنرا بصورت شهر در آورده‌اند آب این شهر از رودخانه است . پاره‌ای از مورخین نوشته بودند که در دوران بلال بن ابی برده

شهر بصره بیست‌هزار جوی قابل کرجی رانی و صدهزار جوی عادی داشت . من(اصطخری) ابتداء نوشتهٔ آنان‌را قبول نداشتم ولی‌همینکه خودم ببصره آمدم وآبادی وبزرگی‌آنرا دیدم دانستم آنچه مورخین نوشته بودند درست است . چون خود من (اصطخری) در مسافت یك تیرانداز حندین جوی کوچك وبزرگ میدیدم که کرجیهای کوچك‌در آن‌آمد وشد میکرد و هرجوی بزرگ‌یاکوچك باسم کسی خوانده‌میشدکه آنراحفرکرده بود» .

حال اگر گفتهٔ اصطخری را در نظر بگیریم ودر مساحت یك‌تیر پرتاب چندین جوی مشاهده کنیم، پس‌باید حدس‌بزنیم که صدوبیست‌هزارجوی‌در چه مساحت زیادی‌کنده‌شده‌بود !

همین‌قسم راجع بآبادی بغداد «دارالسلام وپایتخت ممالك‌اسلامی» مطالب بسیاری گفته ونوشته‌اند .

ازآن جمله اصطخری که درقرن چهارم هجری‌آن‌شهر رادیده چنین مینویسد:

«مسافت‌کاخها وباغهای خلیفه ، ازبغداد تارود «بین» دوفرسخ‌است‌که بوسیلهٔ یك‌دیوار بهم متصل میشود وازرود «بین» بدجله میرسد ، سپس‌عمارتها بدارالخلافه وصل‌شده از دجله رو بارتفاع میگذارد وتا شماسیه بمسافت پنج میل‌امتداد مییابد و از روبروی شماسیه تاطرف غربی حربیه جلو میرود وازآنجا ساختمان‌ها پائین‌میآید وبکرخ می‌رسد...»

سپس اصطخری میگوید که آبادی میان بغداد وکوفه (یامیان دجله و فرات) بهم‌متصل است وفقط‌از میان این آبادی‌ها جویهای بسیاری از فرات ، کنده شده‌که شبیه به‌پنجره‌های متعدد میباشد .

این آبادی بغداد وبصرهٔ آن‌روز بوده اما اکنون (تاریخ تألیف‌کتاب۱۹۰۲ میلادی) استان بصره دارای ۲۰۰ هزارجمعیت واستان بغداد دارای ۸۵۰ هزار جمعیت میباشد وشاید بلکه حتماً تنهاشهر بغداد آنروز بیش از دو استان امروز جمعیت داشته است وهمین‌قسم شهر دمشق وسایر شهرهای اسلامی آنروز که اکنون روبویرانی‌گذارده است، بلکه فقط اسمی از آن‌باقی‌مانده‌مانندکوفه‌درعراق،فسطاط درمصر،قیروان‌درشمال افریقا، بصری‌درشام وغیره که درحال‌حاضر دهکده‌ای بیش نمیباشند. اینك‌مختصری ازآبادی‌مصر آنروز و اوضاع‌مصر فعلی بگوئیم، آنچه از نوشتهٔ تاریخ‌نویسان اسلام‌برمیآید همینکه‌عربها مصررا گشودند شمارهٔ‌مردان جوان آن‌کشور (بضمیمهٔ جوانان‌جهارده پانزده‌ساله) بالغ‌برهشت‌میلیون میشده که تنها سیصد هزار مرد دراسکندریه بوده‌اند و هرگاه شمارهٔ پیرمردان وزنان وکودکان‌را نیز بهمان‌نسبت برشمارهٔ هشت میلیون مرد جوان بیفزائیم ، شمارهٔ اهالی مصر در آن روز قریب سی میلیون میشده درصورتی‌که فعلا (موقع تألیف‌کتاب‌سال ۱۹۰۲ میلادی) کشور مصر بیش‌از ده میلیون نفوس‌ندارد .

شاید بعضی‌ها برای مصر آنروز سی میلیون نفوس‌را زیادبدانند ولی‌اگرآسایش ورفاه آنروز مصررا درنظر بگیریم، یقین‌خواهیم‌کردکه آن‌شمارش‌حقیقت داشته‌است واینك‌نمونه‌ای

ازشرح آبادی آنروز مصر :

مقریزی مینویسدکه در سال ۱۰۷ هجری هشام بن‌عبدالملك ، بوالی مصر عبیدالله بن‌حبحاب فرمان داد زمین‌های زراعتی مصر را مساحی کند و از آن مساحی معلوم شدکه سی میلیون جریب درمصر زراعت‌می‌شود وازآب‌نیل مشروب میگردد ودرحال حاضر باوجود سعی



دختر دهاتی‌مصری

و کوشش دولت و کشاورزان مصری کمتر ازشش میلیون جریب از زمین‌های مصر قابل زراعت است حال یك نکته‌ای محتاج بتوضیح است که باید بدانوسیله رفع اشتباه شود و آن اینکه مساحت سراسر درهٔ نیل ازقسمت بحری وسعید (در دوطرف رود) کمی بیش از شش میلیون جریب میباشد دراینصورت چگونه دراوایل حکومت اسلامی سی میلیون جریب در کشور مصر زراعت میشده است ؟

توضیح این موضوع چنان است که مساحت تمامی کشور مصر (باصحرای لیبی ـ واحه‌های متعدد ـ زمین‌های واقع میان رود نیل ودریای قرمز ودریای مدیترانه وعریش) بیش از چهارصد هزار میل ۱۸۷ میلیون جریب میشود ودر دوران حکومت اسلامی ، اراضی زراعتی محدود بدرهٔ نیل نبوده است واز آن رو میتوان باور کرد که از ۱۸۷ میلیون جریب اراضی سی میلیون جریب زراعت میشده و مردم مصر هم سی میلیون بوده‌اند .

گفته‌ها و نوشته‌های دیگر مورخین عرب واسلام این نظر را تأیید میکند از آن جمله اینکه مقریزی راجع بآبادی آنروزهای مصر چنین مینگارد :

«آخرین مرتبه‌ای که دربارهٔ مصر تحقیقات شده اوضاع واحوال زراعتی مصر را چنین شرح داده‌اند. مساحت سراسر مصر ۱۸۰ میلیون جریب است ودر دوران حکومت ابن مدبر (اواسط قرن سوم هجری) ۲۴ میلیون جریب آن زراعت میشده ومدت دروکردن وتخم کاشتن دوماه طول میکشیده و ۴۸۰ هزار برزگر مرتب در آن مدت مشغول کار بوده‌اند ....»

آبادی آنروز ممالك اسلامی را باید بهمین نسبت مقایسه کرد شهرهای بزرگ و آبادی مانند غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله در اسپانی بوده ودرشام وعراق شهرهائی پدید آمده بوده که اکنون یادهکده ویاشهر ویرانه‌ای شده و یا بکلی ازمیان رفته است .

بادر نظر گرفتن این مراتب میتوان اطمینان داشت که شمارهٔ نفوس ممالك اسلامی از ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون میشده که مساوی باجمعیت تمام اروپای امروز (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) میشود مامجدد راجع باین موضوع درقسمت ثروت ممالك اسلامی گفتگو خواهیم کرد.

ادارات دولتی اسلام

دولت اسلام

دولت اسلام سال اول هجرت در مدینه پدید آمد، مسلمانان یعنی یاران پیغمبر در آن روز بیش از چنده نبودند و ازمهاجرین و انصار، تشکیل می یافتند این عده معدود از همان آغاز، اساس کار خودرا برهمکاری، برادری، برابری نهادند وچنانکه گفتیم پیغمبر، میان آنها عقد برادری بست تا آن درجه که دارائی هر یك متعلق به همه و خیر و مصلحت فرد فرد آنها خیر و مصلحت دسته جمعی آنها بود. بطوریکه از گفتهٔ پیغمبر همین موضوع مستفاد میشود پیغمبر فرمود: هر یك ازما دینی ازخود باقی گذارد ازما باشد واگر اموالی باقی بماند از ورثه است وهمین وحدت نظر درسود و زیان آنهارا باتحاد بیشتری جلب میکرد مؤسسات و ادارات دولتی اسلام در آن روز درشخص پیغمبر (ص) محدود میشد وسیاست و ادارهٔ اموراجتماعی ودین را شامل میگشت همانموقع نماز وزکوة وسایرواجبات دین مقرر گردید واینك از نظر تأسیس دولت اسلام دراین واجبات گفتگو میداریم:

امانماز جماعت برای آن وضع شدکه نتیجهٔ دنیوی آن اتحاد واطاعت پیشوا میباشد زکوة پایهٔ دولت اسلام واساس تشکیلات بود، یعنی باوضع زکوة بیت المال پدید آمدکه همان وزارت دارائی امروز است.

بدیهی است که هردولتی رژیمی دارد. دولتها یامشروطه یامستبد ویاجمهوری میباشند وهر یك اراین رژیمها تابع قوانین ومقررات خاصی میباشندکه شرحش در اینجا مورد ندارد. ولی هر رژیمی وهر دولتی خواه ناخواه بایددو مؤسسه داشته باشد این دو مؤسسه عبارت ازدارائی و آرتش است وهیچ دولتی بدون این دو مؤسسه باقی نمیماند یعنی بوجود نمیآید وچه بسا که نیازمندی باین دو مؤسسه و سازمان در ابتدای کار، بیش از هرموقع دیگراست، اما ارتش در دولت اسلام چنان بودکه تمام مسلمانان سپاهی بودند و نظامات این آرتش بانماز و رکوع و برادری تقویت میگشت وزکوة امورمالی این ارتش را اداره میکرد. در واقع اساس تشکیلات دولت اسلام، درطی این آیه درج شده است:

«واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین» سورهٔ بقره آیهٔ ۴۱.

ترجمه: نمازبخوانید، زکوة بدهید وباآنانکه برکوع میروند برکوع بروید.

منظور دیگر از زکوة، تقویت روح اتحاد است که همان اتحاد اساس تشکیلات اسلامی

میباشد. زکوة‌را از دولتمندان میگرفتند و بعنوان‌صدقه بفقراء میدادند. این‌موضوع از بیانات پیغمبر(ص) بخوبی آشکار است که هنگام فرستادن معاذبه یمن باوچنین میفرماید :

«تو پیش مردمی میروی که دارای کتاب‌میباشند آنانرا دعوت کن که به‌یگانگی‌خدا و به پیغمبری‌محمد(ص) گواهی بدهند اگر اینرا پذیرفتند بآنان بگو تا بدانند که خداوند در شبانه‌روز، پنج‌نماز بر آنان فرض کرده است اگر اینرا پذیرفتند ، آنانرا آگاه ساز که باید دولتمندان آنها صدقه (بدهند) تا بفقرای‌آنان داده‌شود اگر اینرا هم‌پذیرفتند مبادا بدارائی‌آنان چشم بیندازی. ازستمدیدگان‌پشتیبانی کن‌چه که میان‌ستمدیدگان‌وخداوند هیچ پرده‌وحجابی نیست.»

گرفتن زکوة از دولتمندان‌ودادن بفقیران‌متضمن حکمتهای بسیاری‌است این‌کارفقیران را (که‌اکثریت مردم‌هستند) خشنودمیسازد بخصوص‌در روزگارجاهلیت ودوران‌استبدادوسختی اثرات نیکومی‌بخشد. اسلام برای یاری‌ناتوانان وبرابری میان‌آنان وزورمندان‌پدید آمد .

از اینرودشمنان‌پیغمبر(ص)، بزرگان قوم‌بودندکه ازشرکت‌فقیران در دارائی خودشان وبرابر شدن باآنهابخشم میآمدند .

پس‌از جنگ بدرکبری، درسال دوم هجرت‌موضوع‌غنیمت وجزیه نیز اضافه‌شد وتفصیل آن برودی خواهدآمد .

در زمان پیغمبر وابوبکر، امورمالی دولت‌منحصر باین‌سه درآمد بود .

۱ ـ زکوة که از دولتمندان میگرفتند وبفقیران میدادند .

۲ ـ غنیمت‌هائی که در جنگ بدستمیآمد ومیان سپاهیان تقسیم میشد .

۳ ـ جزیه که ازیهود و نصارای عربستان دریافت میداشتند .

پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر این‌درآمدها را میگرفت وبطورتساوی میان‌مرد وزن وکوچك وبزرگ وبنده وآزاد تقسیم‌میکرد واگرچیزی ازخارج بمدینه میرسید درمسجد بدست‌پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر بدون قید وشرط تقسیم‌میشد وچیزی‌از آن باقی‌نمیماند .

همینکه در زمان‌عمر، ممالك‌روم وایران گشوده شد وکشوراسلام، توسعه یافت عربها و رومیان و ایرانیان باهم مخلوط گشتند . درآمد اسلام زیادشد وناچار برای ثبت و ضبط‌آن و تعیین دخل وخرج‌محتاج بدفترشدند عمر برای تنظیم‌امور مالی، دفاتری تعیین کرد که درآن واردات ثبت میشد ومیزان حقوق مستحقان در آن قید میگشت و بقیهٔ درآمد نیزدر آن دفاتر نوشته میشدکه در موقع لزوم ، ازروی آن حساب موجودی را بمصرف معین میرساندند ، و بروایتی درسال بیستم وبروایتی پانزدهم هجری، این‌دفاتر، تأسیس گشت واین همان است که ایرانیان ورومیان آنرا دیوان میخوانند .

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان آنها را ازنظر تأثیر در تأسیس دولت اسلام و توسعهٔ دادن قلمرو اسلام بدرجات مختلف تقسیم بندی کرد و برای پرداخت حقوق آنان ، خدمات وسابقهٔ آنها راملاك عمل‌قرار داد بعلاوه نزدیکی‌آنها باپیغمبر (ص) مورد توجه عمر

بود چنانکه تفصیل آن بیاید .

عمر ازطرف خود مأموری تعیین کرد که این جریانات را در دفتر قید کند واورا کاتب یا مأمور دیوان میخواندند .

همینکه درآمد و بفزونی گذارد عمر خزینه‌ای درمدینه دایرساخته آن‌را بیت‌المال نامید ونخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال تأسیس کرد عمر بود واگر نامی از بیت‌المال از زمان ابوبکر برده می‌شود ازروی قیاس است چه که درآن‌دوره چیزی‌از واردات نمیماند تادرمحلی موسوم به‌بیت‌المال باقی بماند .

در سال ۴۰ هجری ، حکومت خلفای راشدین پایان یافت . در زمان آنان مأمورین دولت‌اسلام عبارت بودند از :

۱ ـ خلیفه. ۲ـ حکمران وعمال خلیفه درممالک‌اسلامی . ۳ ـ کاتب که دیوان یادفاتر جمع وخرج مالی‌را اداره میکرد . ۴ ـ گماشتهٔ مخصوصی که اورا حاجب میخواندند . ۵ ـ خزانه‌دار یامتصدی بیت‌المال . ۶ ـ قاضی که مأمور دادرسی بود .

پس از آنکه امویان بخلافت‌رسیدند و دولت اسلام ، جنبهٔ سلطنتی وسیاسی پیدا کرد و آمیزش مسلمانان‌عرب باسایر مسلمانان روبفزونی گذارد، طبعاً سازمانهای دولتی وتشکیلات آن‌توسعه یافت وشاخ وبرگ بسیاری برهم‌زد و بنا بقانون ارتقاء ، سازمان سادهٔ دولت اسلام تشکیلات جدیدی از رومیان و ایرانیان اقتباس کرد از آن جمله : پادشاهان اسلام ، برای ازدیاد جاه وجلال خود وارعاب مردم ، دربان ونگهبان و ملازمان وگماشتگان مخصوص ، استخدام کردند وعلاوه برآن دیوان خاتم (مهرداری)، دیوان‌خراج (مالیات زمین وغیره)، دیوان برید (نوعی بازرسی وجاسوسی وخبرنگاری) در زمان بنی‌امیه تأسیس‌یافت و بزودی شرح‌یکایک‌آن خواهدآمد .

در زمان عباسیان، آمیزش اعراب باسایر ملل‌زیادترشد وخلفای عباسی‌نیز بهمان‌نسبت بآسایش وخوشگذرانی متمایل گشتند وبرای رفاه حال خودشان ، اشخاصی را معین کردند که بجای‌آنان بکارها رسیدگی کنندواز آنرو منصب وزارت وحسبه یاشهرداری وغیره پدیدآمد و تدریجاً مؤسسات سادهٔ سابق دولت اسلام دارای شعبات و توابعی‌شد و در هریکی از دولتهای اسلامی مطابق مقتضیات محلی‌سازمانهای مختلفی ایجادگشت . مثلا تشکیلات دولتی بغداد با قرطبه و قرطبه باقاهره اختلاف بسیارداشت .

سازمانهای دول اسلامی‌شاخ‌وبرگ پیدا میکنند

در اوایل ظهور اسلام خود خلیفه بهمهٔ کارها میرسید دفتراموال را نگاهداری میکرد و چون عمال و مأمورین خلیفه مردم پرهیزکار و درستکاری‌بودند عملیات‌آنان تحت مراقبت نبود وچون خلیفه اموال واملاك شخصی نداشت برای حفظ دارائی خود به‌کسی نیازمند نبود ودفترومحاسباتی‌جداگانه برای‌اموال خلیفه ضرورنبود، نامه‌هائیکه

ازطرف او بمأمورین مینگاشتند شخصاً بآن مهر میزد و گاه هم خودش آن نامه را مینوشت. اما همینکه ممالک اسلامی توسعه یافت خلفای اسلام بتقلید شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم درصدد آسایش و خوشگذرانی برآمدند و برای اینکه ازانجام مهام مملکتی فارغ باشند و بآسودگی مشغول عیش ونوش بشوند، کارهای دولتی را میان مأمورین متعدد تقسیم کردند، از آنرو کسانی را برای انجام مهام دولتی بجای خود گماشتند که همان وزیران هستند و کسانی را مراقب عملیات حکام ولایات قرار دادند و آنرا صاحب البرید (بازرس کل) خواندند ومؤسسه‌ای برای مهر وامضاء نامه‌ها تشکیل دادند که نامش (دیوان توقیع وخاتم) بود. اشخاصی را برای رسیدگی باموال واملاک خودشان (خلفاء) مأمورساختند و آنرا دیوان ضیاع نامیدند و کسانی را جهت حسابداری وپرداخت حقوق گماشتگان وملازمان خصوصی معین کردند و آنرا عمال دیوان خاص (مأمورین دفتر مخصوص) خواندند بالاخره همینکه تمدن اسلامی روبکمال رفت چنین مقتضی شد که دولت اسلام ازخود سکه بزند وشمار وعلائم مخصوص داشته باشد وطبعاً برای این دو قسمت هم مؤسساتی مانند ضرابخانه وغیره احداث کردند ، همین قسم مؤسسه‌ای برای دریافت نامه‌ها و امثال آن ترتیب دادند که بنام دیوان مراسلات ودیوان عریز وغیره موسوم بود وپاره‌ای ازتشکیلات آن به تشکیلات باب عالی (دولت عثمانی) شباهت داشت .

در زمان عمر، فقط یك نویسنده نامه‌های رسمی را مینگاشت ودر عین حال، حسابداری هم بعهدهٔ او بود ودرآمد وهزینه را در دفتر محاسبات قید میکرد وحقوق سپاهیان و مأمورین کشوری وقضاة رامیپرداخت، اما همینکه دولت‌های اسلام توسعه یافت، همان یك دیوان (مراسلات ومحاسبات) بچندین شعبه تقسیم شد ازاینقرار :

۱ ـ دیوان خراج مخصوص درآمدهای مربوط بجزیه ومالیات زمین ومحصول .

۲ ـ دیوان زمام، مخصوص محاسبات لشکری .

۳ ـ دیوان نفقه، مخصوص محاسبات کشوری .

۴ ـ دیوان معادن واقطاع، مخصوص املاك دولتی ومعدنها .

۵ ـ دیوان جند، مخصوص ثبت اسامی لشکریان ودرجات آن .

واز همین مؤسسهٔ اخیر، دوسه مؤسسهٔ دیگر مانند دیوان یا ادارهٔ نیروی دریائی و ادارهٔ امور مرزی و غیره پدید آمد و دفتر و مؤسسهٔ مخصوصی برای ارسال مراسلات تعیین کردند که آنرا دیوان رسائل وانشاء میگفتند .

همین قسم بیت المال که در زمان خلفای راشدین خزانه‌داری کل محسوب میشد وتمام درآمدهای مختلف در آنجا گرد میآمد در زمان امویان و عباسیان برای هرنوع درآمد یك خزانه داری جداگانه‌ای تشکیل دادند باینقسم که مرکزی برای جمع آوری و نگاهداری زکوة ومرکز دیگری برای اموال ارثیه ومرکزی برای اموال «مظالم» تعیین شد وباین ترتیب هریك از مؤسسات دولتی چندین شعبه پیدا کرد. مثلا مؤسسهٔ قضائی شعبه‌ای ازامور حسبی ومظالم

ونظمیه وامثال آنرا بدنبال داشت .

حال باید گفت که موضوع تاریخ تمدن اسلام عبارت از، شرح چگونگی مؤسسات مزبور وشرح موجبات پیدایش آن وتاریخ تأسیس آن میباشد وطبعاً برای دریافتن حقایق مربوط باین مؤسسات تابعه باید ابتدا ما تأسیسات اصلیه راشرح بدهیم تابدانیم که این شاخ و برگها چگونه از آن مؤسسات اصلی اولی پیدا شد . لذا ابتدا از مقام خلافت و توابع وملحقات آن شروع میکنیم ، سپس باستانداریها ومأمورین درجهٔ اول میپردازیم ، آنگاه از وزارت که در دورهٔ عباسیان پدید آمدسخن میگوئیم و برای هریك از این مؤسسات فصل جداگانه‌ای ترتیب میدهیم .

خلافت

ماهیت وشرایط وحقوق آن

خلافت چیست ؟ خلافت یك نوع حکومتی است که مخصوص اسلام میباشد و در سایر اجتماعات یافت نمیشود، چون خلافت خلیفه در عین حال که یك نوع حکومت مطلقه است تنها در امور دنیوی مردم از نظر فکر ورأی پادشاه (خلیفه) حکومت نمیکند، بلکه خلیفهٔ اسلام از نظر مقررات شرع اسلام، امور دینی ودنیوی مسلمانان را در دست دارد واز آنرو میتوان گفت که حکومت خلیفه هم مشروطه و هم مستبده است .

اگرچه بظاهر حکومت خلیفه وحکومت پادشاه (چه پادشاه مشروطه وچه پادشاه حکومت مستبده) باهم فرق دارد اما در واقع هردو از یك سرچشمه نیرو میگیرد زیرا کسی که امور یك جامعه‌ای را در دست گرفته و بر آن حکومت میکند اگر مطابق میل و نظر شخصی خود سلطنت دارد چنین کسی پادشاه حکومت مطلقه است واگر امور جامعه را از روی قوانین ومقرراتی (که بزرگان و عقلای قوم تدوین کرده‌اند) اداره مینماید چنین پادشاه را پادشاه (یا رئیس جمهور) حکومت مشروطه میخوانند واز این طرز حکومت در ایران وروم ودر ممالك غرب امروز معمول میباشد، خلیفه نیز مانند پادشاه (یا رئیس جمهور) حکومت مشروطه جامعهٔ مسلمانان را از روی قوانین ومقررات خاصی اداره میکند، منتها قوانین حکومت مشروطه توسط بزرگان وعقلای ملت (نمایندگان ملت) وضع میشود و قوانین اسلامی که خلیفه مجری آن است از روی مبانی دینی ومذهبی میباشد ودر واقع خلافت یعنی حکومت وسلطنت ظاهری باامامت که یکنوع ریاست مذهبی است، توأم میباشد واز آن جهت خلیفه را امام هم میخوانند.

شرایط خلافت خلافت چهار شرط دارد: علم، عدالت، لیاقت، سلامت روحی وجسمی[1] عده‌ای قرشی بودن را نیز شرط پنجم قرار داده‌اند ومستند آن حدیثی است که پس از رحلت پیغمبر(ص) نقل کرده‌اند که فرمود خلافت باید

---

۱ ـ شیعیان اثنی‌عشری که مؤلف مسیحی کتاب از آنان اسمی نبرده مقام خلافت را منصوص میدانند ومعتقدند که پیغمبر اکرم بامر خداوند خلیفه (جانشین) خودرا در روز غدیر ودرموارد دیگر صریحاً تعیین نمود وآن بزرگوار علی علیه‌السلام بود وحضرت امیر نیز بفرمان خدا فرزند ارشد خود امام حسن(ع) راخلیفه وامام قرار داد وجانشین امام حسن برادرش حضرت سیدالشهداء و پس از وی نه فرزند امام حسین(ع) امام وخلیفهٔ پیغمبر میباشند وشرط اصلی امامت وخلافت عصمت میباشد. مترجم

درقریش باشد و بنا بر آن هر کس در قریش بوده است ولذا اگر چه در اواخر ایام عباسیان دستگاه خلافت به منتهی درجهٔ ضعف رسید اما هیچ یك از زورمندان و سرکشان معاصر خود را خلیفه نخـواندند بلکه باسم سلطان و ملك و امثال آن اکتفاء کرده فقط حکومت دنیوی را از خلیفه گرفتند و به عنوان و مقام مذهبی خلیفه متعرض نشدند که از آن جمله : دیلمیان و غزنویان و سلجوقیان و طاهریان وغیره میباشند ، که هرچند برخود خلیفه نیزدست یافته‌اند ، ولی عنوان خلافت را نگاهداشته و خودرا ازطرف اوفرمانروا میدانستند .

صلاح‌الدین ایوبی که در واقع صاحب اختیار مصر بود خود را قائم‌مقام خلیفهٔ فاطمی میخواند و بعداً نام خلیفهٔ فاطمی را ازخطبه انداخته باسم خلیفه عباسی خطبه خواند ولی در حقیقت پادشاه مطلق مصر بود. بااین حال نخستین کسی که ازغیر قریش، خودرا خلیفه خواند ، سلطان سلیم عثمانی (۹۲۳ هجری) بود و پیشوایان مذهب حنفی[1] راجع باثبات حقانیت سلطان سلیم باین چهار حق که وی دارا بوده استدلال کردند :

۱ ـ حق شمشیر، باین معنی که خلیفه بایدبرای رسیدن بمقام خلافت باشمشیر قیام کند ومدعیان خود را ازمیان بردارد، چنانکه سلطان سلیم پس ازفتح مصر، درسراسر ممالك اسلامی مدعی دیگری نداشت[2].

۲ ـ حق انتخاب، یعنی پیشوایان مذهبی و بزرگان قوم، بایدخلیفه را انتخاب نمایند . آنان میگویند این جریان ابتداء در مدینه وسپس در دمشق و آنگاه دربغداد و قاهره انجام میبافت وچون قابل انتقال بود به قسطنطنیه نیز رسید وهمینکه سلطان سلیم، مصر را گشودعده‌ای از علمای جامع ازهر قاهره را باخود باستامبول آوزد و آنان باموافقت علمای ترك مقیم استامبول سلطان سلیم رابخلافت انتخاب کردند و شمشیر خلافت را بگردن او افکندند واین تشریفات بعداً نیزمعمول شدکه پیشوایان مذهبی پس‌از مرگ یك خلیفه شمشیررا بگردن خلیفه میآویختند ومعمولا درجامع ایوب این مراسم اجراء میگردد .[3]

۳ـ حق وصایت، باین قسم که خلیفهٔ پیشین پیش‌ازمرگ خود، خلیفهٔ بعدی راتعیین میکند.

---

۱ ـ اصل سنت، چهارمذهب دارند: مالکی، شافعی، حنبلی حنفی. ومذهب رسمی اهل‌تسنن همان حنفی است که مؤسس آن ابوحنیفه ازمردم ایران (کوفه) ومعاصر حضرت جعفرصادق میباشد . مترجم

۲ ـ این اشتباه است زیرا پادشاهان مسلمان صفوی (ایران) هیچگاه تسلیم سلطان سلیم وسایر خلفای عثمانی نشدند وجنگهای شاه اسماعیل باسلطان سلیم برای همین بود که سلطان سلیم را خلیفه نمیدانسته است . مترجم

۳ ـ جامع ایوب واقع در کنار بسفر (استامبول) میان ترکها بایوب مزاری معروف است . در اوایل سلطنت امویان، دسته‌ای ازسپاهیان اسلام بقصد تسخیر قسطنطنیه عازم شدند ولی چون آن هنگام مسلمانان نیروی دریائی کافی نداشتند کاری از پیش نبردند و ابوایوب انصاری از یاران پیغمبر (ص) که میان لشکریان اسلام بود در کنار بسفر شهید شده بخاك رفت و اکنون همان محل بایوب مزاری یا جامع ایوب شهرت دارد. مترجم

چنانکه متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصر حق خلافت را درموقع فتح بسلطان سلیم واگذارد.



منظرهٔ کاخ المناة درسامرا

که درسال ۵۷۶ هجری بامر الناصر خلیفهٔ عباسی بنا شده و اکنون موزه است

۴ـ حمایت حرمین (مکه ومدینه)ـ خلفای عثمانی اززمان سلطان سلیم به بعد که خودرا خلیفه خواندند حمایت حرمین را بعهده داشتند باستثنای چهارده سال، که هفت سال آنرا پادشاهان یمن (درقرن دهم هجری) وهفت سال دیگر راوهابیان برمکه ومدینه حکومت کردند.

۵ـ امانت داری، خلفای عثمانی میگویند: پاره‌ای ازمخلفات نبوی ازدستبرد تاتار، محفوظ مانده وخلفای عباسی آنرا[1] باخود ازبغداد بقاهره آوردند وسلطان سلیم آنرا ازقاهره بقسطنطنیه برده درصندوق نقره‌ای درخزینه سرای، واقع درکنار بسفر محفوظ داشت.

بیعت گرفتن برای خلفاء وچگونگی آن

درزمان خلفای راشدین، موضوع خلافت با مشورت بزرگان قوم حل میشد چنانکه ابوبکر پس از مشورت با رجال مهم (مهاجر و انصار) عمررا جانشین خود ساخت وعمر قدری بیشتر ملاحظه کرده برای احتراز ازهرا ختلاف عده‌ای را نامزد آن مقام کرد تا بامشورت

۱ـ ظاهراً دراین مورد حرجی زیدان اشتباه کرده. چه که اولا استدلال علمای حنفی را درخلافت سلطان سلیم بچهار حق مستند کرده واکنون به پنج حق رسانیده است. مترجم

یکدیگر خلیفه را تعیین کنند و هیچ یك از خلفای راشدین نظر نداشتند که خلافت را ارثی نمایند حتی عمر پسر خود عبدالله را جزء هیئت شوری قرارداد ولی مردم را از انتخاب او بخلافت منع نمود شوری هم عثمان را انتخاب نمود و پس از قتل عثمان علی(ع) بدون انجام آن مراسم بخلافت رسید[1] جه بسیاری از صحابهٔ پیغمبر(ص)، در آنموقع درمدینه حضور نداشتند و عده‌ای از آنان باعلی(ع) بیعت کردند وعدهٔ دیگر بیعت نکردند ومنتظر تصمیم اکثریت وشورای جامعهٔ مسلمانان شدند ودر نتیجه آن انقلابات پیش آمد .

پس از قتل علی(ع) شیعیان او میخواستند خلافت را دراولاد علی که فرزندان پیغمبر(ص) بودند، برقرار دارند لذا هنگامی که علی(ع) در بستر مرگ بود از او پرسیدند آیا با پسرت حسن بیعت کنیم ؟ علی(ع) در جواب آنان گفت نه میگویم بکنید ونه میگویم نکنید خودتان بهتر میدانید[2] .

شیعیان باامام حسن (ع) بیعت کردند وامام حسن ، بامعاویه صلح کرده از خلافت کنار رفت واز آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شده درمیان امویان برقرار ماند .

بنابر آنچه که گذشت، طریقهٔ انتخاب خلیفه دردورهٔ خلفای راشدین طریقه‌ای بود که تاکنون هم دنیای متمدن امروز نتوانسته است بهتر از آن راهی بیابد ، زیرا طریقهٔ مزبور مزایای سلطنت مشروطه ومستبده وحکومت‌های جمهوری را باهم جمع کرده بود .

طریقهٔ مزبور جمهوری بود زیرا ازمیان مردم قریش بدون توجه بشخص معین انتخاب میشد و در عین حال مشروطه بود چون بدون شرایط لازم ونظر بزرگان قوم انجام نمیگرفت وبااین حال حکومت مطلقه هم محسوب میگشت . چون خلیفه ، همه نوع اختیارات داشت . واین مسلم است که چنین خلیفه‌ای اگر دارای شرایط چهارگانه (سابقاً ذکر شد) باشد و پرهیزگاری هم بر آن اضافه گردد و بااختیارات تامی حکومت کند طبعاً بهتر از هر فرمانروائی باصطلاح امور جامعه موفق میگردد ، چنانکه خلفای راشدین هم همانطور بودند . پس از خلفای راشدین ، دستگاه سلطنت بمیان آمد ومعاویه از دربار ایران وروم چیزهائی اقتباس کرد که از آن جمله:

---

۱ ـ موضوع شوری چنان است که برگزیدگان عمر ، دوسه روزی بایکدیگر مشورت نمودند وسرانجام علی علیه‌السلام وعثمان را نامزد خلافت کردند ابتداء بعلی علیه‌السلام پیشنهاد نمودند که باید ازروی احکام قرآن وسنت پیغمبر(ص) وپیروی از رفتار ابوبکر وعمر برمردم حکومت کنی وچون علی علیه‌السلام فرمود که ازروی قرآن وسنت پیغمبر وفکر ونظر خود حکومت خواهم کرد برگزیدگان عمر که ازمیان طرفداران عثمان . انتخاب شده بودند همان موضوع را بعثمان پیشنهاد کردند واوفوری نظر آن دونفر را پذیرفته خلیفه شد .

دراینجا نکتهٔ مهم اساسی که وقتی حضرت رسول اکرم علی علیه‌السلام را بخلافت انتخاب فرموده دیگر شوری چه معنی دارد چنانکه خود حضرت امیر می‌فرماید شوری برای چه وروی چه وبچه جهت تشکیل شد واصلا معنی نداشت . مترجم

۲ ـ برعکس اظهار جرجی زیدان مطابق اسناد معتبری که از خاصه وعامه روایت شده حضرت امیر فرزند ارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود . مترجم

سلطنت ارثی بود. معاویه ابتداء ازمردم بیم داشت که سلطنت را ارثی نماید چه که میدانست، این اقدام باروبهٔ خلفای راشدین مغایرت دارد، ازآنرو بامحارم خوددراین باب مشورت کرد ومغیرة بن شعبه اورا تشجیع نمود، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس ازمرگ وی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه برسر خلافت جنگ وجدال روی دهد و بنی‌امیه ازخلافت دست نکشند وکار مملکت اسلام ازاین اختلاف ونفاق، روبخرابی گذارد. لذا درصدد برآمد پسرخود یزیدرا ولیعهد سازد و ازنظر استحکام سلطنت بزید، درزمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تاعکس‌العمل آنرا دریابد، سایرخلفای اموی نیز باواقتداء کردند فقط عمر بن عبدالعزیز بفکر آن افتادکه ازرفتار خلفای راشدین پیروی کند ولی بواسطهٔ مخالفت کسان خود موفق نگشت ومجدداً همان طریقهٔ معاویه‌مرسوم گشت.

مأمون‌عباسی نیز بهمان فکر بود وعلی‌بن‌موسی‌بن جعفرصادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد ودراین‌مورد هم عباسیان براوشوریدند وبیعت مأمون را شکسته باعمویش ابراهیم‌بن مهدی بیعت کردند واگرمأمون اقدام خودراجبران نمیکرد[1] خلافت ازدستش میرفت وخلاصه اینکه باستثنای این دومورد، خلافت دربنی‌امیه و بنی‌عباس‌وفاطمی‌های مصروغیره پس‌ازخلفای راشدین ارثی گشت.

بیعت وسوگندآن

بیعت پیمانی‌بود که میان فرمانروا وفرمانبردار بسته میشد ودومی تمام اختیارات زندگی‌خود را به‌اولی میداد وتعهد میکرد فرمان اوراچه بسود وچه‌بزیان اوباشد بپذیرد وبااودرنیاویزد، کلمهٔ بیعت مصدرفعل «باع» میباشد وبمعنای فروختن‌میآید وهمانطورکه خریدار وفروشنده برای گرفتن کالاوبهادست بدست هم میگذارند دربیعت‌هم فرمانروا وفرمانبردار دست دردست‌هم‌میگذارند. نخستین بیعت‌دراسلام‌بیعت عقبه است که باپیغمبرانجام گرفت و سوگندآن تامدت زمانی برای بیعت گرفتن میان خلفاء معمول بود وآن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد.

متن سوگند بیعت، گرچه بنابمقتضیات زمان تغییرمیکرده ولی اساس‌آن همان سوگند بیعت عقبه است که انصار درموقع بیعت باپیغمبر(ص) چنین گفتند:

«ای پیغمبر خدا! تاتوبخانهٔ ما درنیائی ازپیمانی که باتوداشتیم آزاد هستیم ولی همینکه بخانهٔ مادرآمدی تودرپناه ماهستی‌وهمانطورکه ازجان‌خودوفرزندان وزنان خوددفاع میکنیم ازتونیز دفاع خواهیم‌کرد».

ومتن‌دیگری نیز ازسوگند بیعت عقبه دردست است که زنها درمحل موسوم به عقبه بآن سوگند باپیغمبر بیعت‌کردند باینقسم:

---

۱ ـ مقصودازجبران مافات. که حرجی‌زیدان ذکر کرده‌همان‌مسموم‌شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد. مترجم

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زنا ندهیم ، فرزندان خود را نکشیم ، بکسی بهتان وافتراء نزنیم ، ازکار های نیك سر نپیچیم » .

ابومسلم خراسانی، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

«باشما بکتاب خدا وسنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم وخشنودی خاندان رسول ـ صلی‌الله علیه وسلم بیعت میکنیم واگراین پیمان رابشکنیم ، زن مامطلقه وبنده هـای ماآزاد باشند ومجبور باشیم پای‌پیاده بخانه‌کعبه برویم، سوگند میخوریم که پیش‌ازفرمانروایان نمال وخوار بار دست نیازیم » .

معمولا بزرگان قوم به تناسب مقام پیش‌ازدیگران باخلیفه بیعت میکردند . در زمان عباسیان امرای‌ارتش‌وقضاة بغداد قبل‌ازسایرین بیعت می‌نمودند ، باینقسم که دبیرآرتش (کاتب جیش) پیش میآمد وارتشیان را بنام می‌خواند وسوگند میداد سپس‌وزیریاقائم‌مقام وزیرجلو میرفت وعمامه بسرخلیفه مینهاد وببرده، بروی‌می‌پوشانید وهمینکه بیعت تمام میشدالقابی بر خلیفه عرضه میشد واویکی‌ازآن القاب را انتخاب میکرد این‌القاب دراسلام تازگی دارد و تازمان هرون ساده بود وبه‌کلمات امین ومأمون ورشید تمام میشد امااززمان معتصم نام خدا برآن افزوده شد مانند المعتصم‌بالله وغیره . همینکه مراسم بیعت انجام می‌یافت، سواران با لباسهای فاخر براسب‌های راهوار ، میآمدند وخلیفه را سوارکرده ، بدارالخلافه میبردند . در دوطـرف راه ، سپاهیان صف مـی‌کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد، نمایندگان پایتخت وممالك دیگراسلامی‌دردارالخلافه با دارالعامه برای تبریك بحضورخلیفه بار می‌یافتند .

چنانکه گفته شد، متن‌سوگندوطریق انجام بیعت، درممالك مختلف اسلامی‌تغییرمیکرد امااساس‌آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی‌را بخلیفه می‌دادند تا از روی کتاب وسنت رفتارکند، درآغازکاربیعت زبانی‌انجام‌می گرفت و باکلمات مختصری‌آغازگشته پایان میبافت اماکم‌کم بنا بمقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب وستایش وامثال آن متن بیعت مفصل‌گشت وتدریجاً ازشفاهی به‌کتبی وآن‌هم مطالب طولانی وعبارات پرطمطراق تبدیل‌شد وچنانکه در اواسط قرن هشتم هجری، صورت بیعتی‌که برای الحاکم بامرالله عباسی درمصر ترتیب‌دادند چهارصفحهٔ بزرگ‌میشد .

بیعت‌گرفتن برای ولیعهد

همینکه خلافت در زمان معاویه ارثی شد،خلفاء درزمان حیات خود برای فرزندان یا کسان خویش بیعت میگرفتند و مراسم وتشریفات آن‌بیعت‌ها مانند مراسم بیعتی بودکه برای خلیفه گرفته می‌شد ودر بیشتر موارد، خلفاء قبلا از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور درصدد بیعت‌گرفتن برای پسرش مهدی برآمد ازبزرگان خانواده نظر خواست و

جعفر باین عمل اعتراض کرده آنرا حق خود دانست ، منصور ، مجلسی از گویندگان و شاعران ترتیب داد و موضوع را مطرح کرد وچون بیشتر شاعران در ستایش مهدی شعر سرودند منصور ، مهدی را ترجیح داد .

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیك خلیفه بواسطهٔ صغر سن یا جهت دیگر شایستهٔ ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت ودرضمن بااو شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعداز آنکه شایستهٔ خلافت شد بخلافت برگزیند. مثلا یزید بن عبدالملك، برادر خود هشام را ولیعهد کرد وبااو شرط نمود که پس از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید اورا ولیعهد سازد و چه بسا که خلفاء شرایط بیعت ولیعهد را (پس از مدتی) نظر ببارهای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم خلیفه یکی از فرزندان خود را ولیعهد مینمود وفرزند دیگررا ولیعهد آن ولیعهد قرار میداد چنانکه هرون پسرش امین را ولیعهد ساخت وقاسم را ولیعهد امین نمود واختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواند قاسم را ازولایت عهد خلع کند یا برقرار دارد .

پیمان ولایت عهد را خود خلیفه یامنشی مخصوص اومینگاشت ومهر میزد وسران خانوادهٔ خلافت هم آنرا مهر کرده بولیعهد ویانگاهبان ولیعهد میدادند تادرموقع لزوم بکار ببرد واین پیمان معمولا در جای امنی مانند مسجد یا خزانه و یا کعبه حفظ میشد، چنانکه هرون پیمان ولایت عهد فرزند خود امین ومأمون وقاسم را درکعبه محفوظ داشت .

علائم خلافت

سه چیز علامت خلافت شمرده میشد : برده ، خاتم ، عصا. - برده روپوشی بود که چندی پیغمبر(ص) آنرا برمیکرد تااینکه کعب بن زهیر ابی سلمی، شاعر مشهور آن برده را ازدوش پیغمبر برگرفت. این شاعر در مکه پیغمبر را هجو میکرد وهمینکه اسلام نیرو گرفت ، پیوسته فراری بود وپس از فتح مکه برادرش جبیر باوچنین نوشت :

« پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم بسیاری از مردانی که او را آزار داده ویا هجو کرده بودند کشت و باقیماندهٔ شعرای قریش فرارکردند ، اگر در دلت حاجتی داری پروازکن و خدمت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم برس. زیرا او کسی راکه باتوبه خدمتش برسد نمیکشد.»

کعب پس ازدریافت این نامه از روی ناچاری بمدینه آمد وقصیده‌ای درمدح پیغمبر(ص) گفت که مطلعش این است :

بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول متیم اثر هالم یفدمکبول

پیغمبر(ص) کعب را گرامی داشت و پاره‌ای از یاران که میخواستند اورا بکشند، آنها را منع کرد وبالاتر ازهمه اینکه برده را ازدوش مبارك گرفته بشاعر صله داد[1]. این برده نزد

---

۱ - مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس سخنگو ودانشمند عالی‌مقام دراین باره چنین گفته‌است :

بودشاعری لقمه‌ای بس بزرگ نه‌هرخرد این لقمه‌را خورده است
به بین قوت دست مرد سخن ز دوش نبی بسرد را برده است

کسان کعب باقی ماند و معاویه در موقع خلافت آنرا بچهل‌هزار درهم (قریب ۱۶۰۰ لیره) خرید ودست بدست‌از امویان بدست‌عباسیان رسید. ابوالفداء درتاریخ‌خود میگوید : که‌برده از عباسیان به‌تاتار منتقل‌شد اماچنانکه گفتیم، برده باسایر متروکات نبوی در سرای کهنه در استامبول میباشد[1] وشاید ابوالفداء چنین تصورکرده‌که مغولها پس از خرابی بغداد برده‌را جزء سایر اموال ازکاخ خلیفه به‌یغما برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان همراه خود بمصر آوردند وسلطان‌سلیم موقع فتح مصر آنرا باستامبول برد .

خاتم - مهر

همینکه پیغمبر (ص)، درصدد نامه‌نوشتن بشاهنشاه ایران وامپراطور روم برآمدبحضرتش‌یادآورشدندکه اگر نامه‌بی‌مهرباشدایرانیان‌آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر(ص)مهری‌ازنقره‌تهیه‌فرمودکه‌روی‌آن جملهٔ‌محمد رسول‌الله نقش‌شده‌بود پس‌از رحلت پیغمبر(ص)، ابوبکروپس‌از وی‌عمر وپس‌ازعمر عثمان آن مهررا دردست داشتند درزمان عثمان‌آن‌خاتم درچاه اریس‌افتاد وپیدا نشد عثمان دستور داد برای‌اوچنان‌مهری بسازند و بعدازآن‌نیز خلفای دیگراین‌رویه راپیروی‌کردند، وبالاپائین نامه‌را باگل ویامرکب‌مهرمیزدند تاآنکه‌درزمان‌معاویه، برای‌محکم‌کاری‌نامه‌هارا تامیکردند وسرش‌را باموم مهرمیزدندکه درآن دست‌نبرند وموجب این احتیاط کاری آن بودکه معاویه بعامل‌خود زیادبن‌ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت‌که صدهزار درهم، بعمربن زبیر بدهد ونامه را توسط عمر ارسال داشت عمربن زبیر رقم صدرا دویست‌کرد وپول را از زیادگرفت و همینکه معاویه ازاین نیرنگ‌آگاه شد، مقررداشت نامه‌هارا تاکرده باموم‌مهربزنند. بلاذری‌میگوید اول‌کسی‌که از عرب ، دیوان زمام (ادارهٔ مهرداری) ترتیب داد، زیاد والی عراق بود واو آنرا ازایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چندحور مهرداشتند: مهرمحرمانه - مهر مربوط به‌املاك دولتی، مهرمالیات، مهرنامه‌ها وغیره وکسی که‌همهٔ این‌مهرهارا در دست‌داشت زمامدار خوانده میشد .

دیوان خاتم یادیوان زمام‌از زمان معاویه تااواسط عباسی برقرار بود و در آن موقع ملغی‌شد. چون مهرها را بوزیران وامیران وسلاطین و امثال آن تحویل میدادند و همینکه هرون میخواست جعفربن یحیی را بجای برادرش فضل بن‌یحیی بوزارت منصوب نماید به‌یحیی‌بن‌خالد پدرآنان چنین گفت :

«پدرجان میخواهم این‌خاتم (مهر- انگشتر)را ازدست‌راست بدست‌چپ بدهم.»

وبا این‌کنایه وزارت‌را بخاتم تعبیرکرد .

در هرحال برای خاتم خلیفه احترامات و تشریفات بسیاری قائل بودند و هرگاه که وزیران خاتم‌را برای مهرزدن نامه میگرفتند ازنظر احترام خلیفه بپامیخاستند ومعمولاموقع

---

۱ . در زمان خلافت آل عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفه بسرای کهنه و بزیارت خرقهٔ شریف میرفت که‌همان بردهٔ مشهور بوده است والبته اکنون چنین مراسمی‌درترکیه اجرا نمیشود . مترجم

مهر کردن نامه موم یا گل یا مرکبی را روی کاغذ میگذاردند و بر آن مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه در بالا و گاه در پائین نامه زده میشد. مهر خلفاء غالباً از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر (ص) و نام خلیفه و امثال آن تشکیل می‌یافت. خاتم خلفاء را علامت هم میگفتند و اگر نامه‌ای بدون مهر بود اصلا اعتبار نداشت.

وقتی که سلطنت از خلافت منشعب شد و فرمانروایانی بنام سلطان پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای خود علامتی ترتیب دادند که آنرا طغراء نامیدند. طغراء خطوط درشت و زیبائی بود که القاب سلطان در آن درج میگشت و بجای امضای وی در فرمانها و نامه‌ها بکار میرفت. سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفتر ارسال مراسلات) را دیوان طغراء میخواندند.

گفته میشود که طغراء از نام حسین طغرائی گویندهٔ قصیدهٔ مشهور لامیة العجم[1] وزیر سلطان مسعود سلجوقی اقتباس شده است. این وزیر، خط نیکوئی داشت و نخستین کسی است که طغراء نوشته است. قتل این وزیر در سال ۵۵۱ هجری واقع شد.

در شمارهٔ ۱۱ الهلال سال دهم از قول لامارتین و گوانین (خاورشناسان فرانسوی) نقل شده که طغرای آل عثمان، تصویر کف دست سلطان مراد میباشد. اما حق آنست که طغرای عثمانی از همان کلمهٔ طغرا اقتباس شده است خلفاء نام خود را معمولا روی مهر نمی‌نگاشتند بلکه پاره‌ای پند و اندرز در آن درج میشد. روی خاتم ابو بکر چنین نوشته بودند:

نعم القادر الله ـ خدا بهترین توانایان است.

خاتم عمر چنین بود: کفی بالموت واعظاً یا عمر (ای عمر مرگ بهترین و شایسته‌ترین پند است برای تو.)

خاتم عثمان چنین بود: (لتصبرن او لتندمن) البته صبر کن و گرنه البته پشیمان میشوی.

خاتم علی (ع) چنین بود: (الملك لله) پادشاهی خدا را است.

خلفای اموی و عباسی نیز همین روش را ادامه دادند و روی خاتمها مطالب مناسبی مینگاشتند گاه هم میکوشیدند که مضمون خاتم با نام آنان متناسب باشد. مثلا مأمون که نامش عبدالله بود مهرش را اینطور کندهٔ بودند:

عبدالله یؤمن بالله مخلصاً ـ بندهٔ خدا بخدا ایمان خالص دارد.

مهر الواثق چنین بود:

الله ثقة الواثق ـ خدا تکیه گاه واثق است.

---

۱ ـ دو قصیدهٔ اخلاقی بنام لامیه (چون آخر اشعار آن لام است) میان عرب زبانان مشهور میباشد یکی لامیة العرب از شنفری ازدی که مطلعش چنین میباشد،

اقیموا بنی امی صدور مطیکم فانی الی قوم سواکم لامیل

و دیگر لامیة العجم از حسین طغرائی با این مطلع: اصاله الرأی صانتنی عن الخطل ـ و حلیة الفضل زانتنی لدی العطل. و بتصدیق اهل فن لامیهٔ عجم از لامیهٔ عرب فصیح‌تر میباشد. مترجم

مهر متوکل : علی‌الله توکلت ـ بخدا توکل دارم .

مهر معتمد ـ اعتمادی علی‌الله وهو حسبی ـ تکیهٔ من بخداست وهمین مرا بس .

متروکات پیغمبر (ص) که بمخلفات نبوی مشهور است و اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) درعمارت مشهور به کهنه سرای محفوظ میباشد عبارت است از :

برده ، دندانی از دندانهای پیغمبر (ص)، تار موئی از موهای پیغمبر (ص) ، نعلین پیغمبر (ص)، تکه‌ای از پرچم پیغمبر (ص)، دو کاسهٔ آهنی که ازقرار مشهور ابراهیم خلیل با آن آب زمزم میآشامید ، جبهٔ ابوحنیفه، ذراع حضرت یحیی .

معمولا هرسال درنیمهٔ ماه رمضان اعلیحضرت سلطان بارجال و بزرگان طبق تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند واین اشیاء متبرکه را زیارت میکنند .

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این موقع هر خلیفه‌ای که بمسند خلافت جلوس میکند عصای خلافت را بدست او میدهند و برده و خاتم برایش میآورند .

نشانه‌های (اشارات) خلافت هم سه چیز است و آن خطبه وسکه وطراز میباشد

خطبه ـ یکی از نشانه‌های مهم خلافت ، خطبه‌ایست که درطی آن وقت هنگام نماز روی منبر دعا میکند ودر ابتدا رسم چنین بود که خلیفه خودش امام جماعت میشده وپس از انجام نماز، پیغمبر و یاران او را دعا میکرده و بر آنان درود میفرستاده است و همینکه ممالك بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد ، عمال و والیان خلیفه در سایر ممالك پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی که خلیفهٔ عمر را دعا کرد ، عبدالله بن عباس، والی حضرت امیر در بصره بود که برفراز منبر بصره رفته گفت: خدایا علی را یاری کن وپس از آن این رسم معمول شد که دعای به خلیفه یکی از نشانه‌های قدرت وقوت وی محسوب شود. درایامی که خلفای بغداد ضعیف شدند، سلاطین وامراء دراین رسم خود راشریك کرده اسم خودشان را بااسم خلیفه بالای منبر ذکر میکردند وبعداً چنین شد که فقط نام سلاطین را میبردند ودرهرحال تاامروز دعای خلیفه درموقع نماز مرسوم است .

سکه ـ دیگر از نشانه‌های خلافت یاسلطنت و پادشاهی، بطور مطلق سکه است باین معنی که هردولتی نام پادشاه و یا خلیفه را روی فلزات سکه میزند و هیچ دولتی بدون سکه نمی‌ماند.

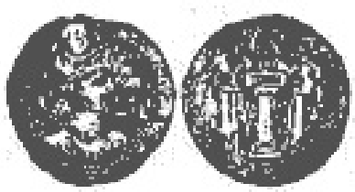

سکهٔ ایرانی



سکهٔ رومی



سکهٔ ایرانی



سکهٔ رومی

عرب‌های قبل ازاسلام بادرهم ودینار ایران وروم معامله میکردند .

پول رایج‌عرب پیش از اسلام

دینار ازطلا ودرهم ازنقره بود همانطورکه فعلا درمصر لیره (جینه) طلاوریال ونقره‌است‌عربها ازپول طلابه«مسین» تعبیر میکردند وپول نقره را ورق میخواندند وپولهای مسی‌راحبه ودانق‌میگفتند. دینار، سکه‌ای بودکه روی آن نام وصورت پادشاهی‌که آنراسکه زده بودنقش میشد ویك‌مثقال وزن داشت. درهم راواقی‌نیز میگفتند وآن سکه‌ای بودکه یك‌درهم نقره‌داشت. یك دینار، ده‌درهم بودوگاه‌هم‌بهای آن‌ازده درهم تاسیزده وپانزده‌درهم‌میرسید. یکدینار مساوی‌باده‌فرانك ویك درهم‌برابریك‌فرانك است ودر واقع، یکدرهم نقره‌تقریباً باچهارغروش‌مصری‌برابر میشود[1].

مؤلف احکام‌السلطانیه میگوید: درهم ایرانی سه وزن داشت. یکی‌بیست قیراط (قیراط مثقالی) که‌آنرا درهم بغلی‌میگفتند . دیگر دوازده قیراطی ودیگرده قیراطی. پاره‌ای مؤلفین نوشته‌اندکه درهم‌های ایرانی شش مثقالی وپنج مثقالی بوده ، اولی راسمری سنگین ودومی را سمری سبك میخواندند .

عربهای پیش ازاسلام‌دونوع دینار داشتند: دینارهرقلی رومی ودینارکسروی ایرانی. همین‌قسم درهم‌آنان ایرانی ورومی‌بوده ، امابیشترمعاملات عربها بادینار رومی ودرهم‌ایرانی انجام میشد . ازآنرو دینار رومی نزدآنان گرامی‌تر شمرده میشد وآنرا مرغوبتر ازدینار فارسی میدانستند. تاآنجاکه زیبائی ودرخشندگی دینار رومی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

اساساً دیناریك‌کلمهٔلاتینی است ومساوی بایك سکهٔ نقره‌ای بوده‌که ده‌آس قیمت داشته وآس نام درهم رومی‌است . دیناراز کلمهٔ Deni (ده) میآید وزن دینار رومی هفت اوقیهٔ نقره یایك‌صدم پوند (رطل ـ لیبر) بوده، باین قسم‌که صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند وایرانیان دینار ودرهم را ازرومیها اقتباس‌کردند .

پول در ممالك اسلامی

چنانکه گفتیم‌عربها باپول ایرانی و رومی معامله میکردند و همینکه دولت اسلامی تأسیس و توسعه یافت بفکر افتادندکه از خود تمدنی ایجادکنند وازآن‌جمله سکه زدن پول بودودر ابتداء پول‌هائی سکه زدندکه میان‌رومیان و ایرانیان مشترك بود . خالد بن‌ولید در سال



سکهٔ معاویه



سکهٔ خالد

۱۵ هجرت دـطبریه دیناری‌سکه زدکه عیناًمثل دینار رومی دارای‌صلیب وتاج وچوگان بود.

۱ ـ شرلیره یاجینهٔ مصری صد غروش میباشد . مترجم

فقط روی دوطرف سکه بحروف یونانی کلمهٔ خالد و(Bon) نقش بود وبعقیدهٔ دکتر مولر مورخ آلمانی که تصویر مزبور ازاو نقل شده کلمهٔ Bon مخفف ابوسلیمان، کنیهٔ خالد میباشد .

سکهٔ دیگری نیز موجود است که زمان معاویه، بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی آن نقش است واین تصویر نیز، ازدکترمولر نقل شده است .

دیمری میگوید که رأس البغل سکه‌ای بـرای عمر زد که شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که روی تخت نشسته است وزیر تخت پادشاه ، این عبارت فارسی نگاشته شده بود : (نوش خور) .

جودت پاشا میگوید : سکه‌هائی را دیده‌ام که درزمان خلفای راشدین بامر والیان و حکام اسلامی زده شده وقدیمی‌ترین آن را درسال ۲۸ هجری درقصبه هرتك (مازندران) سکه زده‌اند ودورادور آن سکه نوشته‌اند بسم‌الله ربي ـ وهم چنین سکهٔ دیگری را باهمین اوصاف دیده بود که تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکهٔ سومی راکه جودت پاشا خود دیده در سال ۶۱ هجری دریزد ضرب کرده‌اند وبخط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله بن زبیر، امیرالمؤمنین .

ولی درهرحال، این سکه‌هادرممالك اسلامی رسمیت نداشت، ومعاملات معمولی بادینار ودرهم رومی وایرانی انجام می‌یافت . تا آنکه عبدالملك بن مروان (۶۵ـ۸۶ هجری) درصدد برآمد دطراز، رومی رابعربی تبدیل کند . (تفصیل آن بیاید) امپراتور روم که این راشنید، بسیار برآشفت وعبدالملك راتهدید کرد که اگر چنان کند اونیز فرمان میدهد روی دینارهای رومی ناسزا به حضرت پیغمبر سکه زنند . عبدالملك ازاین تهدید، بهراس افتاد وازبزرگان اسلام چاره خواست: یکی ازآنان گفت : ازحضرت امام محمد باقر (امام ششم شیعیان) چاره بخواهد واگرچه این پیشنهاد ، بر عبدالملك گران آمد که از رقیب هاشمی خود استمداد کند، اماخواه وناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت کرد وبعامل خـود درمدینه چنین نگاشت : «محمدبن علی بن الحسین راباکمال احترام بدمشق روانه کن صد هزار درهم برای خرج سفروسیصدهزار درهم برای مخارج خانوادگی اوبپرداز ووسایل راحتی اووهمسفرانش را فراهم کن . » همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملك موضـوع را عرضه داشت حضرت فرمودند داهمیتی ندارد... همین‌الان استادان ماهررا بخواه ودستور بده سکه های درهم ودینار تهیه کنند وروی آن کلمهٔ توحید ونام رسول صلی‌الله علیه وسلم رانقش نمایند ودر اطراف آن نام شهری که درآن سکه زده‌اند باتاریخ سال بنگارند وبرای تهیهٔ سکه‌های درهم ازسه نوع، حاضرساز، که ده تای آن ده مثقالی ودہ تای آن شش مثقالی ودہ تای آن پنج مثقالی باشد، بقسمی که مجموع آن بیست ویك مثقال بشود وآنرا بسه قسمت تقسیم کنند که هرقسمتی هفت مثقال شود . سپس قالب‌هائی ازشیشه بسازند ودرهم‌هارا دهمثقالی ودینارهارا هفت‌مثقالی بسازند .

عبدالملك دستوررا اجراء کرد وبعمال خودفرمان داد که بجای درهم ودینار رومی وایرانی

درهم ودینار اسلامی رایج سازند وهر کس تخلف کند باید اعدام شود. درضمن درهم ودینار رومی وایرانی راجمع آوری کنند وبسکه‌های اسلامی مبدل سازند».

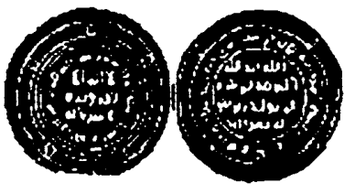

سکهٔ عبدالملک مروان

این روایت دمیری است . اما ابن اثیر این رأی را بخالدبن یزیدبن معاویه نسبت میدهد ومورخان دیگر بدیگران منسوب میسازند ، بهرحال دینارهای عبدالملک را دینار دمشقی میگویند. عبدالملک بعامل خود درعراق فرمان داد درهمهائی بوزن ۱۵ قیراط ، از قیراطهای نقره سکه بزنند وسایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه‌هائی ضرب کرده ورایج ساختند .

روی یك طرف ، سکه‌های اموی (چه درهم وچه دینار) لااله‌الاالله وحده‌لاشریك‌له و اطراف آن بسم‌الله بانام شهری که درآن سکه ضرب شده وتاریخ سال نقش بود ودرطرف دیگر دروسط الله‌احد، الله‌الصمد لم‌یلد ولم یولد ولم یکن له‌کفواً احد» نوشته میشد .

ودراطراف آن چنین میتگاشتند :

«محمد رسول‌الله، ارسله‌بالهدی و دین‌الحق‌لیظهره علی‌الدین کله ولوکره‌المشرکون» (محمد (ص) پیغمبرخدا است اورا برای راهنمائی وآئین درستی وراستی فرستاد تا برهمهٔ آئین‌ها پیروزآید اگرچه مشرکان آنرا نخواهند) .

ازآنموقع که سکه‌های اسلامی رایج شد، درهم ودینار رومی وایرانی درممالك اسلامی ازاعتبار افتاد .

بهترین سکه‌های اموی سکهٔ هبیری بوده که عمربن هبیره آن راضرب کرد، ودیگری سکه های خالدی ، منسوب بخالدبن عبدالله بجلی ویوسفی منسوب به یوسف‌بن عمر که هرسه ازعمال اموی درعراق بودند وبقدری این سکه‌ها عالی بودکه منصور خلیفهٔ عباسی دستورداد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند .

پول‌های رایج ممالك اسلام ، تاریخ مفصلی داردکه ذکر آن دراینجا بی‌مورد است ولی درکتاب مصرالحدیث خود (مصرتازه) بیشترپولهای رایج ممالك اسلامی رانگاشته‌ایم ونام کسانی که آنرا سکه زده‌اند، ذکرنموده‌ایم واینك بطور اختصارمیگوئیم که سکه های اسلامی درپایتخت‌های اسلامی ودرشهرهای مهم‌شام وعراق واندلس وخراسان وهند وغیره ضرب میشد وبمقتضیات زمان ومکان وسلاطین وامراء حجم وشکل آن تغییر می‌یافت .



سکهٔ العزیز بالله

درابتداء سکه‌ها باحروف کوفی نقش میشدسپس درزمان العزیز محمدبن صلاح‌الدین ایوبی پادشاه مصر بسال ۶۲۱ هجری بخط نسخ عادی تبدیل شد.

ظاهراً تااوایل قرن دوم هجری نام شهر را روی سکه نمی‌انگاشتند وفقط تاریخ سال (سنه) را میگذاشتند، آنگاه کلمهٔ

(سنه) به (عام) تغییر یافت و غالباً چنین مینوشتند: شهور سنه(ازماه‌های سال فلان) ویاشهور عام (ازماه‌های سال فلان) درزمان سلطنت (خلافت) فلان .

تاریخ ضرب سکه ، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد؛ سپس تاریخ را بارقم نگاشتندقدیمی‌ترین‌سکه‌ای‌که باتاریخ‌ارقام بدست‌آمده متعلق‌بسال ۶۱۴ هجری میباشد.

ضرابخانه

درآن ایام هم مثل‌حالا هردولتی‌ضرابخانه‌ای‌داشت ودولتهای اسلامی درغالب شهرهای‌مهم مانند بغداد ـ دمشق ـ مصر ـ قرطبه ـ قاهره وغیره ضرابخانه‌هائی‌دایر کرده بودند واز بابت ضرب سکه مالیات مهمی دریافت میداشتند و آنرا بهای هیزم ومزد سکه زدن میگفتند . معمولا مالیات صددرهم یك درهم بود وگاه بیشتر یا کمتر دریافت‌میداشتند .

اگرچه میزان درآمد ضرابخانه‌های اسلامی بطورکامل معین نیست ولی درهرصورت درآمد مزبورکم نبوده‌است ، مثلا درکتاب نفح‌الطیب (تاریخ اندلس) مذکسور است درقرن چهارم هجری در زمان بنی‌مروان درآمد سالانهٔ ضرابخانهٔ اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد و هردیناری هفده درهم صرف میگشت .

حالا اگر مطابق حساب بالا ، مالیات ضرابخانه را صدیك بگیریم تنها در اندلس‌که یکی از ممالك اسلامی بود سالی بیست میلیون دینار سکه میزده‌اند واین مبلغ مساوی باده میلیون لیره میشود، در صورتیکه دولت بریتانیا در حال حاضر (موقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) که به منتهای عظمت وقدرت رسیده سالی پنج میلیون لیره سکه میزند [۱] واگرمبلغ بیست میلیون دینار درضرابخانه‌های اندلس سکه میخورده ، البته دربغداد پایتخت عباسیان وقاهره پایتخت فاطمیان وسایرشهرهای بزرگ اسلامی‌نیز مبالغی پول ضرب میشده ومجموع پولهائی‌که سالانه درسراسرممالك اسلامی سکه میخورده ، ازده‌ها میلیون دینار افزون‌میشده است‌که طبعاً ازتمدن عظیم و باقدرتی حکایت داشته است . این‌را نیز بگوئیم که گاه میشد دولتی دراسلام‌پدید میآمد ومدتی بدون تأسیس‌ضرابخانه باپول دولتهای دیگرمعامله میکرده وبعداً سکه میزده‌است وبعضی‌اوقات ، درپایتخت پول سایر شهرستانها وپول خود پایتخت بمصرف میرسیده است ودرهرحال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهائی‌که درممالك اسلامی سکه میخورده فعلا مقدور نیست . عمل سکه زدن درآن اوقات، خیلی بـدوی و عادی انجام میگرفت، باینقسم‌که روی‌تیکه‌آهن،عبارات مطلوب را وارونه حك میکردند، سپس طلاونقره رابمقدار معین(دینار ـ درهم) تقسیم مینمودند وآهن‌را روی‌آن گذارده باچکش میکوفتند تا نقش سکه برطلا ونقره منعکس‌شود، نام‌آن تیکه‌آهن بزبان عربی‌سکه بوده سپس نقشی‌راکه ازسکه روی پول میافتاد، بنام سکه خواندند وبعد ازمدتی‌عمل ضرب سکه طلاونقره ونظارت

---

۱ ـ جرجی‌زیدان، فراموش‌کرده‌که درممالك بریتانیاوسایرممالك متمدن دنیا بیشترمعاملات باحواله وبااسکناس انجام می‌یابد ونه پولهای فلزی چندان احتیاج نیست . مترجم

درانجام آن عمل وشرایط ولوازم آنرا نیز سکه گفتند واین عنوان بسرای آن عمل علم شد در ضرابخانه‌های اسلامی کارمندان وکارگران متعدد مشغول بودند که از آن جمله مأمورین وزن، مأمورین سنجش عیار، مأمورین ضرب وامثال آنان بشمار میآمدند .

ع - مسکوکات عباسیه

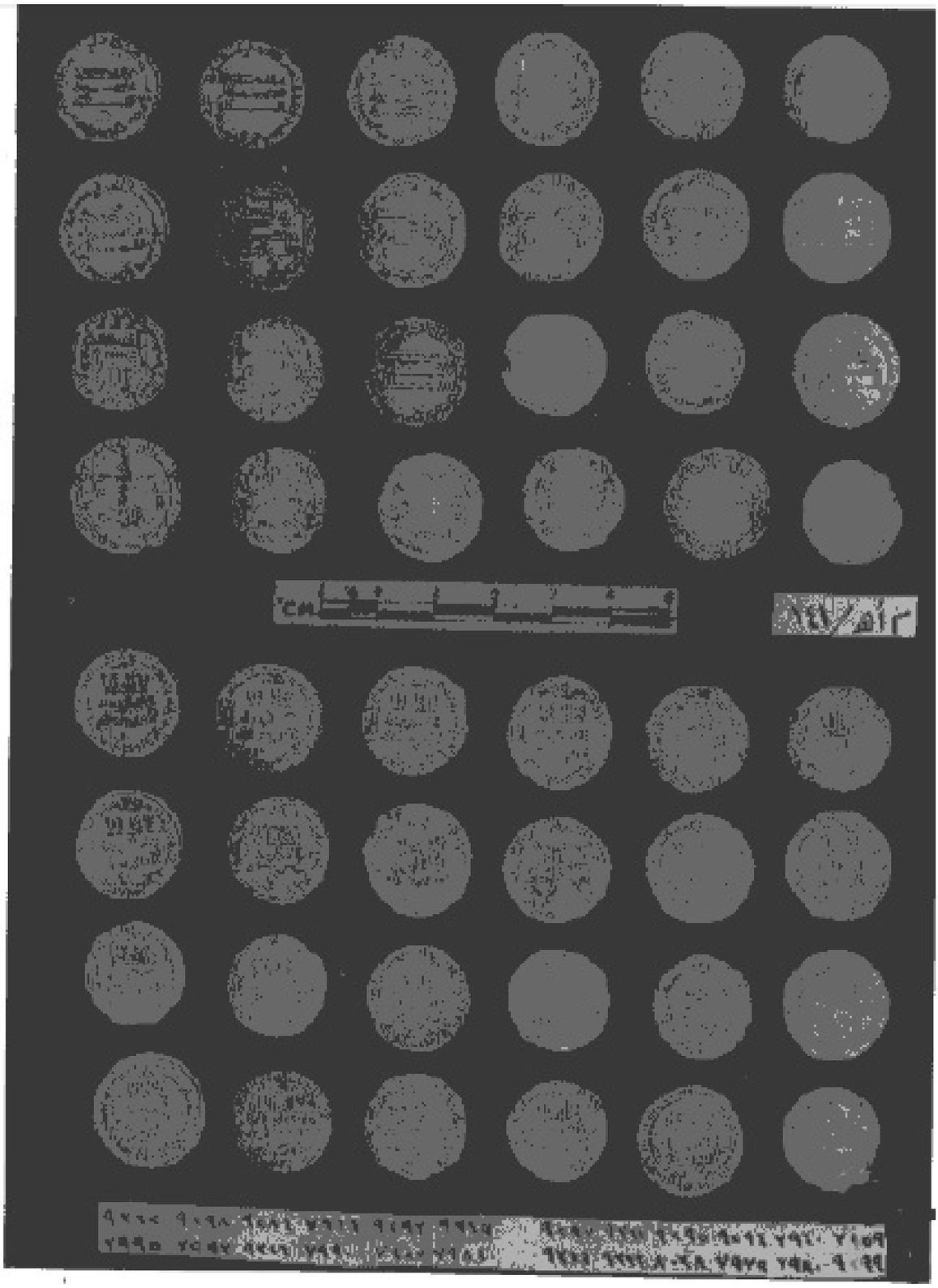

یکی از نشانه‌های دیگر خلافت طراز بود که قبل از اسلام نیز در ایران

طراز یا علامت رسمی و روم معمول میشد ، باینقسم که امپراتوران و شاهنشاهان روی لباسهای ابریشمی و حریر و پشمی مستخدمین دولتی نام پادشاه و یا علامت مخصوص آن دولت را می‌نگاشتند. یعنی تار و پود منسوجی را با رشته‌های طلا و یا نخ‌های رنگین (غیر از رنگ پارچه) بهم بافته و روی لباس مستخدمین میگذاردند تا معین شود که پوشندهٔ لباس، مستخدم کدام دولت و پادشاه میباشد، چنانکه امروزه هم این رسم درمیان ممالك متمدن معمول است و کارمندان لشکری و کشوری هر دولتی بوسیلهٔ تاج، ستاره، شمشیر، تکمه، باند و امثال آن بخوبی شناخته میشوند بعلاوه درجات و مقام آنان نیز بدان وسیله مشخص میگردد .

در ایران و روم، غالباً این علامات (طراز) را با تصویر پادشاه و تصویرهای دیگر تعیین میکردند و همینکه خلفای اسلام بر تخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم برآمدند بفکر افتادند که موضوع طراز را نیز از آنان تقلید کنند. اما چون نگاشتن تصویر مطابق پاره‌ای از احادیث نبوی حرام بود، لذا بجای تصویر نام خود و یا بعضی کلمات دیگر را که دلالت بر دعا و یا فال نیك داشت بجای تصویر روی پارچه‌ها نگاشتند و آنرا طراز اسلامی نامیدند .

نخستین خلیفه‌ای که طراز اسلامی را معمول داشت، عبدالملك بن مروان اموی بود، چه که خلفای راشدین باسادگی آمدند و رفتند اما خلفای اموی که با رومیان و ایرانیان آمیزش داشتند بسیاری از رسوم درباری آنها را اقتباس کردند، که از آن جمله یکی هم طراز بود و با آن پرده‌ها و لباسها و ظرفها و امثال آنرا زینت میدادند. اتفاقاً مسلمانان طراز را تا مدتی با همان خطوط رومی استعمال میکردند و بیشتر طرازها بخصوص قرطاس (یك نوع کاغذ الوان پر نقش و نگار مصری که با آن ظرف‌ها و لباسها را تزیین میکردند) در مصر ساخته میشد و چون غالب مردم مصر ، در آن اوقات بدین مسیح باقی مانده بودند طرازها را بخط رومی و با این عبارت مینگاشتند: (بنام پدر و پسر و روح القدس) و این جریان همچنان دوام داشت تا آنکه روزی در مجلس عبدالملك قطعه قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش رسید که معنی کلمات روی قرطاس را بداند و همینکه ترجمهٔ عربی آنرا دانست ، بسیار برآشفت که چگونه مسلمانان ندانسته با آن شعار مسیحی دمساز گشته‌اند لذا فوری نامه‌ای به برادر خود عبدالعزیز بن مروان والی مصر نگاشت که بکلیهٔ طراز نگاران دستور بدهد بجای طراز رومی مسیحی بزبان عربی (لااله‌الاهو) بنگارند .

عبدالعزیز آن دستور را اجراء کرد و قرطاس‌های سایر ممالك نیز بهمان ترتیب بکار افتاد ولی در اصل و ماهیت آن تغییری داده نشد .

عبدالملك پس از معمول داشتن طراز اسلامی بتمام ممالك تابعهٔ خود دستور داد، که طراز‌های رومی را باطل کنند و بجای آن طراز اسلامی بکار برند و متخلفین را با زندانهای طولانی و و تازیانه‌های دردناك کیفر دهند .

بزودی قرطاس‌های اسلامی بروم رفت و امپراتور روم از ترجمهٔ آن آگاه گشت بی‌اندازه

درخشم شد و نامه‌ای بدین مضمون نگاشته باهدیه‌های فراوان، نزد عبدالملك فرستاد واینك متن نامه :

«کارگاه‌های قرطاس‌سازی مصر وسایر شهرها و ممالك تاکنون باطراز رومی نگاشته میشده وخلفای پیشین بآن‌اعتراضی نداشتند اگر آنها خطا نکرده‌اند، پس‌توخطا کرده‌ای واگر توخطا نکرده‌ای، پس‌آنها خطا کرده‌اند . حال‌اختیار باتواست، که‌هریك ازاین دو راه را برگزینی» .

فرستادهٔ امپراتور، باهدیه‌ها ونامه‌نزد عبدالملك‌آمد، وازوی درخواست‌کرد که اجازه دهد طرازها بحال‌سابق برگردد، عبدالملك هدیه‌های امپراتور روم را برگردانیده گفت : نامه‌جواب ندارد وخواهش‌امپراتورپذیرفته نمیشود.امپراتور مجدداً نامه نگاشته و هدیه‌های بیشتری فرستاد اماخلیفه از رأی خود برنگشت و هدیه‌ها را پس فرستاده نامه‌هارا بی‌جواب میگذاشت.امپراتور روم که‌این‌را دید، خلیفه‌رابموضوع سکه‌های رومی ونگاشتن‌ناسزا برروی سکه‌ها تهدیدکرد وچنانکه گفته شد ، خلیفهٔ اموی بجای سکه‌های رومی‌سکه‌های اسلامی را ضرب‌کرده رایج ساخت .

ظاهراً پس‌ازمعمول‌شدن قرطاس‌های‌اسلامی خلفابفکر طرازافتادند ونام ولقب خودرا روی لباس سپاهیان و کارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های رسمی‌خلافت قرار دادند بقسمی‌که تاآن علامت‌های رسمی‌روی لباس مستخدمین وپرچمها باقی بود، قدرت و حکومت خلیفهٔ وقت‌رسمیت داشت وبرانداختن آن علائم، نشانهٔزوال حکومت خلیفه ، یانشانهٔ خروج برخلیفه بود. چنانکه مأمون‌پس ازاطلاع برنقض عهد برادرش امین‌دستور داد طراز خلافت وی‌را ازپرچمها ولباسهای رسمی (در خراسان) برانداختند .

خلفاء ادارات مفصلی برای تهیهٔطراز تأسیس‌کرده بودندکه‌آنرا «طرازخانه» ومدیر آن‌را «صاحب‌طراز» میگفتند صاحب‌طراز حقوق کارگران طرازخانه‌را می‌پرداخت ودربافت وتهیهٔ طراز وجزئیات‌کار آن‌نظارت میکرد ودرزمان امویان و عباسیان طرازخانه به‌منتهای عظمت وشکوه رسید وصاحبان طراز (مدیران‌کارخانهٔ طرازسازی) ازمیان مأمورین مقرب و دوستداران‌مخصوص‌خلیفه‌انتخاب میشدند. خلفای‌فاطمی‌مصر- خلفای اندلس- پادشاهان ممالك اسلامی ایران وغیره‌که معاصر خلفای اسلام‌بودند طرازخانه‌های مفصل وباشکوهی برای‌خود ترتیب‌داده بودند .

خلفای فاطمی برای تهیهٔ لباسهای رسمی و خلعت‌هائی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه برطرازخانه جامه‌خانه‌ای تشکیل‌داده‌بودندکه آنرا دارکسوه‌میخواندند بهای‌لباسهائی که‌ازجامه‌خانه خارج میشد، بسالی‌ششصد هزار دینار میرسید، خلفای‌فاطمی معمولا لباسهای حریر وعمامهٔ زربفت باطراز طلاکاری‌بکارمندان خویش‌خلعت میدادند وتنها بهای‌عمامهٔمزبور پانصد دینارمیشد. گذشته ازخلعت‌های عادی‌خلفای‌فاطمی، سالی‌دوبار لباس(زمستانی) بملازمان

و خدمتگزاران درباری خود میدادند و ایـن ملبوسات از عمامه شروع میشد و بزیر جامه منتهی میگشت و بطوریکه مورخین نوشته‌اند : درسال ۵۱۶ هجری ۱۴۳۰۵ تیکه لباس از جامه‌خانهٔ قاهره بیرون آمد. مقریزی فصل‌جداگانه‌ای راجع‌بلباس‌های جامه‌خانه وانواع آن نگاشته است. تادولت‌های اسلامی قدرت وعظمت‌داشته‌اند طرازخانه باوضع‌مجلل و باشکوهی اداره میشدوهمینکه ممالك اسلامی روبانحطاط گذارد ، طرازخانه ازرونق افتاد و بیشتر آن مؤسسات تعطیل‌شد، اماتشریفات‌معمولهٔطراز برجاماند، منتهی‌بجای‌اینکه طراز را درطراز‌خانه تهیه‌کنند، بکارخانه‌های بافندگی عمومی دستور میدادند ، نام ونشان سلطان یاامیر را باابریشم ویازر وسیم‌روی پارچه نقش‌کنند واین همان است‌که باسم پارچه مزرکش (ازکلمهٔ فارسی‌زر) خوانده‌میشد چنانکه سلاطین (ممالیك) مصرنیز این رسم‌را داشتند و امنای دولت عثمانی‌نیز رسم‌طغراء ونوارهای مزرکش افسران وسایرکارمندان رسمی و علامت‌های دولتی دیگر درکارخانه‌های عمومی تهیه میکنند .

واما هلال‌دولت عثمانی تاآنجاکه مامیدانیم ارتباطی‌باطراز خلفاء ندارد چون‌خلفای سابق اسلام علامتی بشکل هلال و یا مانندآن نداشتند، فقط پرچمهای رسمی‌آنان رنگهای مخصوصی داشت‌که تفصیل آن خواهدآمد وظاهراً نام‌ولقب‌خلیفه همانطورکه‌روی سکه‌ها نقش‌میشده، روی پرچم واسلحه نیز نگاشته‌می‌شده است .

پارچه‌های‌که‌نام‌سلطان روی‌آن‌بافته‌شده‌است

جنانکه ابن‌خلکان درشرح حال‌العزیز بالله خلیفهٔفاطمی میگوید که‌کشوروی‌وسعت یافت وشهرهای حمص، حماة، شیزر، حلب بتصرف‌او درآمد ومقلدبن‌مسیب فرماندار موصل‌بنام العزیز خطبه خواند واسمش را روی سکه وپرچم‌ها(بنود) نگاشت .

ونیز ابوالفداء ، راجع باستیلای بجکم بربنداد میگوید، که وی‌بخدمت ابن‌رایق‌رسید وخود را بوی منصوب ساخت، تاحدیکه روی پرچم خویش(رایقی) نگاشت از آنرو میتوان گفت، که دراوایل اسلام‌فقط روی پرچم‌خلفا نام‌مینگاشتند وسپس‌هرامیر وصاحب قدرتی مثل خلیفه پرچم‌نگاری مخصوصی پیداکرد .

وعلاوه برپرچم وبیرق عنبر وتخت وصندلی وحتی‌موسیقی نیزاز نشانه‌های رسمی‌خلیفه شناخته‌میشد وبزودی تفصیل آن‌خواهد آمد .

استانداری یا ولایت

استانداری پیش از اسلام

مقصود از استانداری (ولایت) فرمانروائی ازطرف پادشاه بر کشورهای تابعه بود. این نوع فرمانروائی ازدیرزمانی معمول بوده‌است، هنگامی که مسلمانان شام را گشودند آن کشور یکی از استانهای روم بود و به‌استان شرقی نامیده میشد و ازیازده شهرستان (اقلیم) تشکیل میبافت و هرشهرستان چند شهرویك مرکز (قصبه) داشت. اینك نام استان شام و تقسیمات آن :

شام یا استان شرق

نام شهرستان	شماره شهرهای آن	نام حاکم‌نشین آن
۱ ـ سوریهٔ اول	۹	انطاکیه
۲ ـ سوریهٔ دوم	۷	حماة
۳ ـ سوریهٔ سوم	۱۳	مونبوگ
۴ ـ فنیقیهٔ اول یادریائی	۱۲	صور
۵ ـ « دوم یا لبنانی	۱۳	دمشق
۶ ـ عربیه : حوران	۱۴	بصری
۷ ـ جزیره یابین‌النهرین	۱۳	دیاربکر
۸ ـ اسروانا	۱۲	اورفا
۹ ـ فلسطین اول		قیساریه
۱۰ ـ « دوم	«	ساریه
۱۱ ـ « سوم		پترای‌سنکی

هر شهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته‌که غالباً آنرا بطریق میگفتند و البته بطریق غیر ازپاتری‌آرك (رئیس‌روحانی) است چون بطریق یا(پتریك) عنوان‌دسته‌ای از اشراف‌روم بوده‌که ازموقع تأسیس شهر روم‌دارای نفوذ وقدرت بوده‌اند و همینکه‌کشور روم، بدوقسمت تقسیم شد این دسته‌از اشراف تقریباً بیکاره شدند و بعد از آنکه رومی‌ها در افریقا و شرق مستعمره‌هائی یافتند این اشراف قدیمی راکه دارای شأن و شوکت خانوادگی بودند برای حکومت‌های مستعمرات بشام ومصر واطراف فرستادند. استاندار شام برای هرشهرستانی یك

فرماندار تعیین‌میکرد که باسپاهیان درسنگرها میزیستند، ولی‌استاندار کل شامات در انطاکیه میزیست واختیارعزل ونصب فرمانداران‌باوی‌بودهمین‌قسم‌مالیات تمام‌شامات‌را استاندار جمع میکرد وازآن‌عایدات، بکارمندان‌لشکری‌وکشوری قلمروخود حقوق‌میداد، مصر نیز مانندشام استاندار کل داشت که‌دراسکندریه اقامت‌میکرد وبرای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد.

استان‌عراق وممالک‌فارس (ایران) نیز دارای همین‌تقسیمات بود، منتهی استاندارعراق وفارس که‌در نزدیکی پایتخت میزیست اختیاراتش بالنسبه محدود میماند.

استانداری در اسلام

مسلمانان که بکشورگشائی برخاستند، معمولا فرماندهان سپاه را استانداران تعیین میکردند وبجنگ‌میفرستادندکه اگر آن‌کشور راگشودند، استاندارآنجا باشند. واز زمان حضرت رسول (ص) این رسم معمول‌بود چنانکه در سال‌هشتم هجری‌حضرت‌رسول(ص) ابازیدانصاری وعمروعاص را با نامه‌ای برای‌دعوت وتبلیغ دین‌اسلام مأمورنموده‌فرمودند:

«بروید ومردم‌را براه راست وخدای‌یگانه و پیغمبر(ص) برحق دعوت‌کنید وهرکجا دعوت شمارا پذیرفتند عمروعاص، فرمانروای آنجا باشد و ابازید بمردم‌آنجا احکام دین بیاموزد و پیشوای نماز باشد» و همینطورهم شد. در زمان خلافت ابوبکرنیز مرسوم بودکه هرکس‌را برای‌فتح‌قسمتی ازشام میفرستادند وپرچم بدست اومیدادندفرمانروائی آن‌قسمت‌را نیزپیشاپیش‌باو واگذارمیکردندکه اگرآن ناحیه‌راگشود، فرمانروای آن‌محل‌باشد، باینقسم که‌در آغازکار ابوبکر، سه‌دسته سپاهی‌روانهٔ شام ساخت، اول بسرکردگی عمروعاص مأمور فتح‌فلسطین از راه‌ایله.

دوم: بسرکردگی یزیدبن‌ابی‌سفیان مأمورفتح دمشق ازراه تبوك.

سوم: بسردگی شرحبیل‌بن‌حسنه مأمور اردن ازراه تبوك.

درعین‌حال، فرمانداری نواحی‌مزبور نیزبآنان واگذارشد وابوبکر گفت: هرجائی راکه گشودید فرماندار آنجاخواهیدبود.

اماعمر استانداری تمام‌شامات‌را (مانندزمان‌رومیان) بابوعبیدهٔ جراح‌دادکه درزمان صلح وجنگ فرمانروای‌کل باشد و اختیارعزل ونصب‌حکام جزء، نیز در دست‌ابوعبیده بود بااین‌فرق‌که استاندارکل رومی‌در انطاکیه میزیست واستاندارکل مسلمانان در دمشق‌ماند. چه‌که بدستورعمر، مسلمانان نبایستی درجائی‌اقامت‌کنندکه میان‌آنها ومدینه‌آب‌بادریا باشد.

در ابتدای کارفرمانداران واستانداران‌اسلامی همان‌فرماندهان سپاه بودند وباسپاهیان خویش‌در اطراف شهرها بعنوان پادگان میزیستند و چنانکه‌گفته شد، سپاهیان اسلام مطابق دستور خلیفه ازآب نمیگذشتند ودرنقاطی میماندندکه بصحرای عربستان ازراه خشکی‌متصل میشد. مسلمانان در شامات چهارلشکر داشتندکه در دمشق وحمص واردن و فلسطین اقامت میکردند وازآنرو آن‌شهرستانها بنام اجناد (لشکرگاه) خوانده میشد. اماسپاهیان اسلامی

عراقدر بصره وکوفه اقامت میکردند وسپاهیان‌مصر در فسطاط واطراف اسکندریه میزیستند

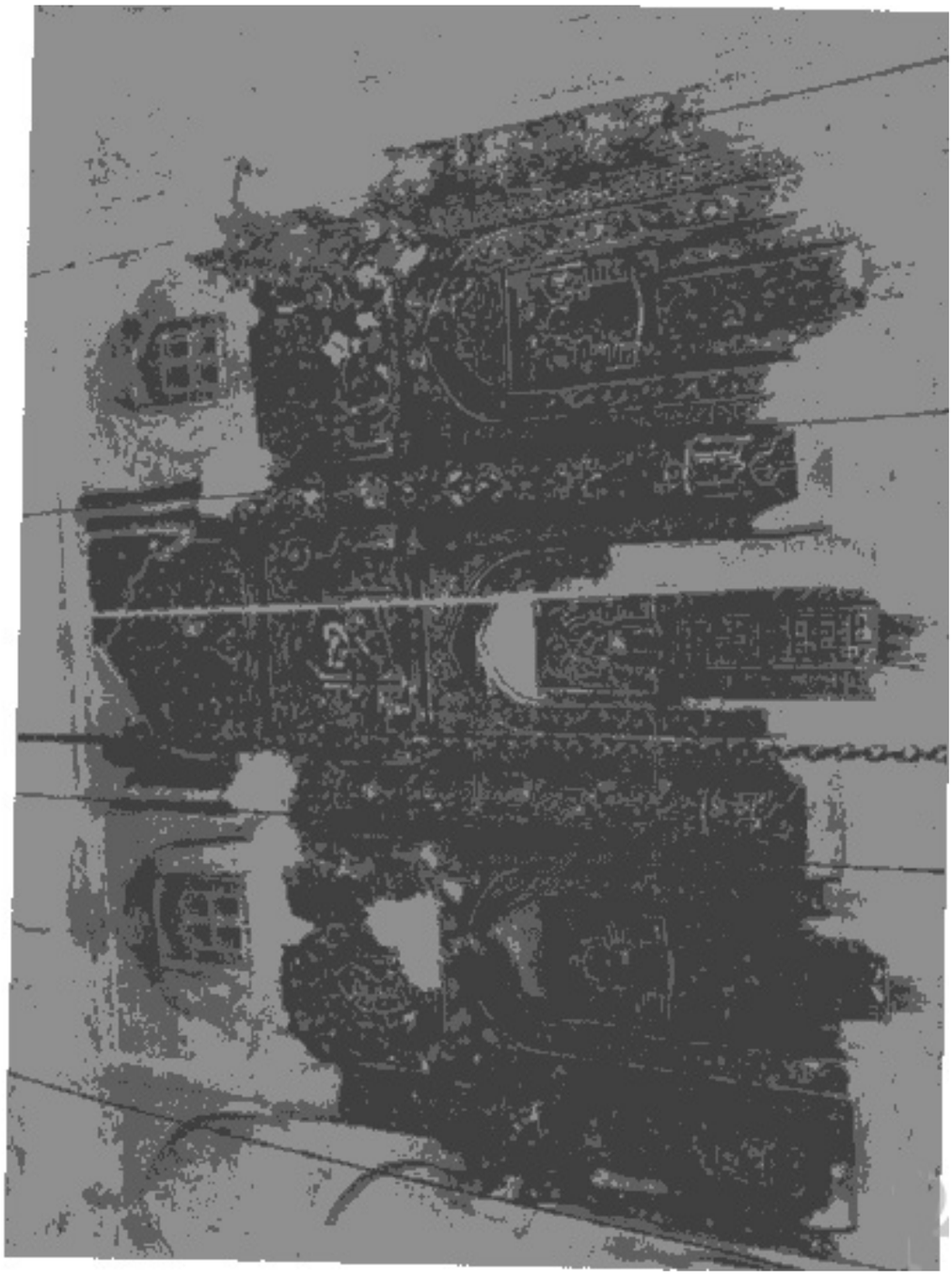

الموصل — نمای محراب مسجد جامع الکبیر

کلیهٔ این‌سپاهیان‌دراطراف‌شهرهامیماندندوازسکونت در ده‌هاوشهرهااحتراز میکردند وبامردم بومی‌آمیزش نداشتند چون‌عمر بسختی آنهارا منع‌کرده بودکه بشهرها وده‌ها نروند و بامور زراعت‌نپردازند ازآنرو همینکه‌بهار میرسید سپاهیان، چارپایان خود را بامأمورین‌زیردست وچندسرکرده بچراگاه‌های نزدیك روانه میساختند زیرا به‌پرورش وفربه ساختن چارپایان اهمیت بسیار میدادند، ازآنجمله عمروعاص، بسپاهیان‌خود درمصر میگفت :

«بدانید که من اسبان را مانند سواران رژه میبینم و اگر سواری اسبش لاغر و خودش (بدون جهت) فربه شده باشد از حقوق و رتبه‌اش میکاهم».

هر سال هنگام بهار عمرو عاص بسپاهیان خود درمصر اجازه میداد در دهها واطراف شهرها بچرای اسبان و گردش بپردازند اما بامردم آن نواحی آمیزش نکنند. در آن هنگام بیشتر دهاتیان مصر قبطی و رومی بودند وسپاهیان مسلمان که غالباً در اطراف سمنود ـ منوف ـ اهناس طحا درحرکت میآمدند بامردم آن نقاط معاشرت نمیکردند، چه که اکثریت باغیر مسلمانان بود واگر اختلافی روی میداد، قبطیان ورومیان بمسلمانان صدمه میزدند وآرام ساختن شورشیان دهاتی کار آسانی نبود وباین جهات همیشه مسلمانها ودهاتیان بومی دور دور میزیستند وحتی تاقرن دوم هجری در دههای مصر مسجد وجود نداشت، تاآنکه در سال ۲۱۶ هجری، مأمون خلیفهٔ عباسی بآن وضع خاتمه داد واسلام را در دههای مصر منتشر ساخت.

وضع اندلس نیز چنین بود که مسلمانان پس ازفتح آن کشور، درسال ۹۲ هجری متعرض امور اداری وسیاسی ودینی مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهی کل قوا وفرمانروائی عمومی را برای خود حفظ کردند باستثنای شام وعراق که درزمان امویان و عباسیان نزدیك پایتخت اسلام قرار داشت اوضاع کلیهٔ ممالك تابعهٔ اسلام همینطور بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور میپرداخته وازمداخله در اوضاع اجتماعی مردم خودداری میکردند.

درزمان خلفای راشدین، استانداران همان فرماندهان قوا بودند و بیشتر از هرچیز مراقبت داشتند که مالیات جمع آوری شود ومسلمانان نمازجماعت بپادارند و چنانکه گفته شد اموردا خلی مصروشام وعراق، پس ازفتح اسلام تااواسط امویان قبل ازاسلام اداره میشد وتدریجاً از اواخر دورهٔ خلفای راشدین امور اداری این کشورها از دست کارمندان بومی بکارمندان عرب منتقل گشت، تاآنکه در زمان عبدالملك بن مروان، کلیهٔ ادارات ودفاتر ممالك اسلامی بدست مسلمانها (اعراب) افتاد وسلطنت اسلامی درتمام شئون اجتماعی مستقر گشت وازآن موقع فرمانروائی ممالك (استانداریها) بنا بمقتضیات زمان ومکان تغییر یافت. اما بطورکلی دونوع استانداری (فرمانروائی باامارت) معمول بود که یکی را امارت عامه ودیگری را امارت خاصه میخواندند.

و امارت عامه نیز بردوقسم بود یکی را استکفاء ودیگری را امارت استیلاء می گفتند.

امارت استکفاء چه بود؟

امارت استکفاء چنان بود که خلیفه مردی را که شایستهٔ همه کار میدید و اورا با اختیارات تام وتمام بفرمانروائی میگماشت واین اختیارات تام عبارت بود از:

۱ ـ ادارهٔ آرتش ازنظر مالی و جنگی (مگر اینکه خلیفه حقوق آنان را تعیین کرده بود). ۲ ـ تعیین قضاة وفرمانداران. ۳ ـ نظارت در دخل وخرج مأمورین لازم. ۴ ـ حمایت از دین اسلام ودفاع از ناموس مسلمانان. ۵ ـ اجرای احکام شرع (حدود). ۶ ـ پیشوائی در

نماز . ۷ ـ سرپرستی حجاج . واگر آنکشور بادشمن هم مرز بود فرمانروای کل، علاوه براین هفت مأموریت باید بادشمن بجنگد و غنائم جنگی‌را جمع آوری کرده ، پنج یك را بمستحقان بدهد. (تفصیل این موضوع درقسمت آرتش ودارائی خواهدآمد) بیشتر ممالك اسلامی که(مانند شام در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان وخراسان در هردو دوره) ازمرکز خلافت دور بودند بهمین ترتیب اداره می‌شدند .

مشهورترین این استانداران (امیران)درزمان امویان درعراق عبارتند از :

زیادبن‌ابیه، پسرش عبیدالله‌بن‌زیاد ، بشربن مروان، حجاج‌بن یوسف، یزیدبن‌مهلب، مسلمة‌بن‌عبدالملك، عمربن هبیرة، خالدبن‌عبدالله‌قسری، یوسف‌بن‌عمر ثقفی، عبدالله‌بن‌عمربن عبدالعزیز، یزیدبن‌عمربن هبیره .

اینان‌را امیر عراقین (بصره وکوفه) نیزمیخواندند واختیارات آنها نامحدود بوده،مثل پادشاهان مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند . فرمانداران را عزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان لشکری وکشوری میدادند اصلاحات عمرانی (مانندساختن پل ویاکندن ترعه)انجام میدادند وبقیهٔ درآمد را بشام برای خلیفه میفرستادند .

درمصر نیزچنین استاندارانی میفرستادند که نامی‌ترین آنها عمروعاص میباشدوچه‌بسا که عامل(استاندار) مصر ازسایرهمرتبه‌های خود مستقل‌تر بود. چنانکه معاویه بعداز استفاده از تدبیر عمروعاص درشکست دادن علی(ع) اختیارات واستقلال زیادتری بعمروعاص‌داده اورا امیرمصر کرد وهمین‌قسم زیادبن‌ابیه را بااختیارات فوق‌العاده بخراسان ومغیرة‌بن شعبه را با همان‌وضع بکوفه مأمورکرد تابدانوسیله این‌مردان‌کاردان‌باتدبیر تطمیع‌بشوندوبرای معاویه خوش خدمتی کنند .

عباسیان این‌رویه‌را ادامه‌دادند، منتهی استان عراق‌راکه نزدیك بغداد بود برای خود نگاهداشتند واستانداران (صاحب‌اختیار) کل‌را باستانهای دور دست‌مانندشام، مصر، خراسان وممالك‌ترك وماوراءالنهر فرستادند .

در زمان هرون‌الرشید خاندان برامکه نفوذکلی یافتند، باینقسم‌که هرون فرمانروائی نواحی‌غربی کشور را (ازشهر انبار تاافریقا) به‌جعفربن‌یحیی برمکی واگذارد و فضل برادر جعفررا بفرمانروائی قسمت شرقی(از شیروان تاآخر بلادترك) گماشت (۱۷۶هجری) جعفر درمصر میزیست‌وبرای شام‌وافریقا وسایر نقاط عرب‌مأمور میفرستاد. امابرادرش فضل‌ازبغداد بطرف خراسان‌عزیمت‌کرد ودرسراسرقلمرو خویش‌فرمانداران معین‌کرده بعراق برگشت، گاه‌خلیفه‌یکی‌از خواص‌خودرا باستانداری‌مملکتی میگماشت‌وآن‌شخص‌ازطرف‌خودقائم‌مقام‌کل تعیین‌میکرد وبیشتر درزمان عباسیان، این‌نوع مأموریت‌ها انجام میبافت ودرهرحال امارت استکفاء (استانداری تام‌الاختیار) سبب‌شدکه رفته رفته ممالك اسلامی عباسیان بحال تجزیه افتد وهرقسمتی برای خود مستقل‌شودچه‌که والی‌یاامیر، درقلمرو خود استقلال‌کامل داشت .

فقط برای خلیفه‌روی منبر خطبه میخواند وبنام اوسکه میزد واگرمختصردرآمدی باقی میماند به‌بغداد میفرستاد. ودراین‌صورت اگر والی مردباهوشی میبود ونقاط ضعف خلیفه را درمییافت، استقلال خودرا تحکیم میکرد وبافرستادن مختصروجهی‌به‌بغداد ویاباشرایط آسان دیگراز هرجهت خود مختارمیشد و بهمین‌ترتیب طاهریان درخراسان و خاندان طولون در

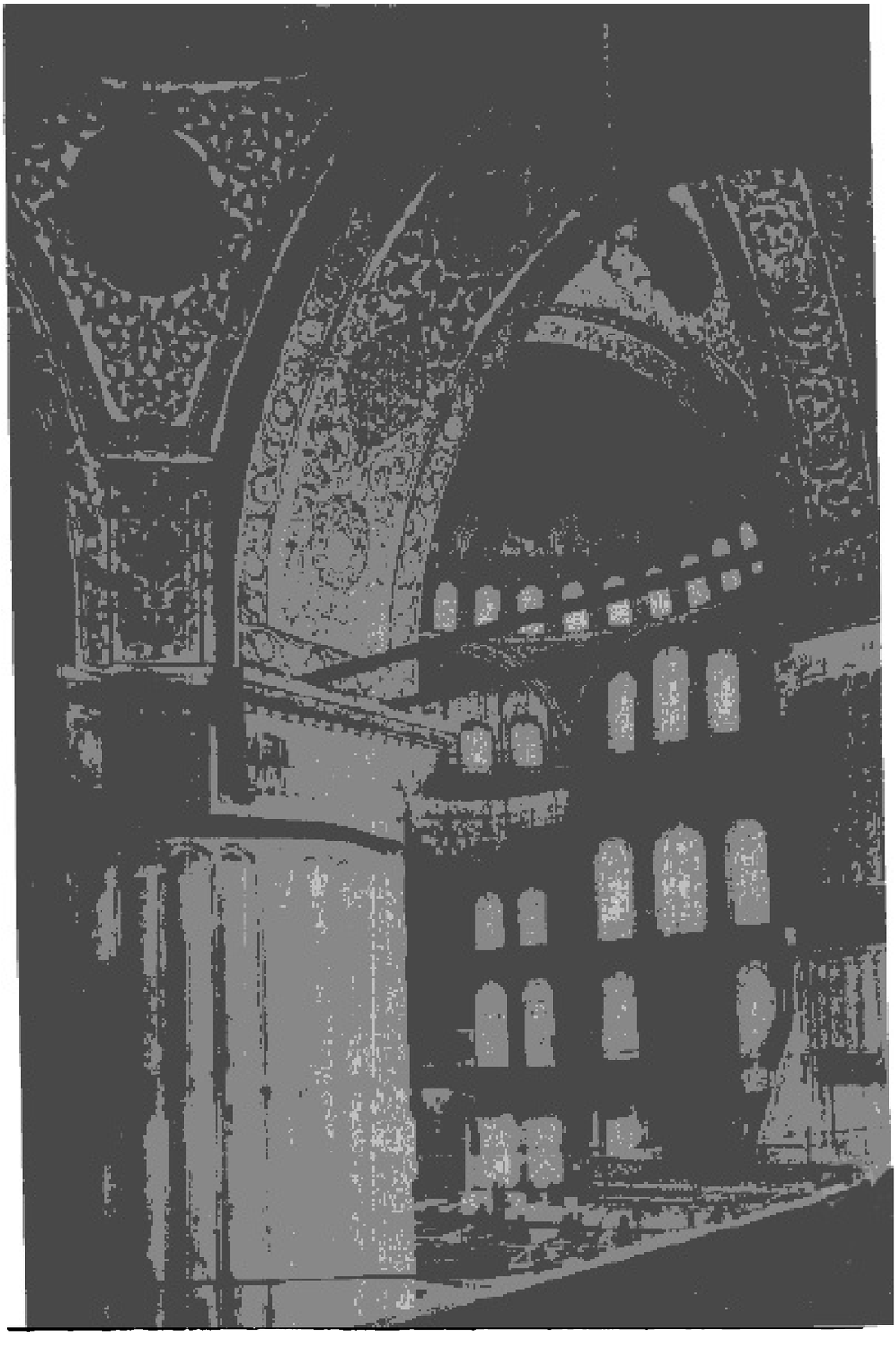

ت - استامبول : داخل مسجد سلطان‌احمد

مصر واغالبه در افریقا استقلال یافتند و در هرصورت این نواحی را استانهای دولت عباسی میخواندند منتهی این نوع امارت بامارت استیلاء شهرت داشت .

امارت استیلاء چه بود؟

گاه میشد که خلیفه ازروی ناچاری، کسی را امیر یك ناحیه میکرد ، بدیهی است چنین امیری هیچ گونه شنوائی ازخلیفه نداشت وفقط از نظر مذهب و دین از خلیفه اطاعت میکرد و در امور سیاسی و اداری خود همه کاره بود. شرایطی که امیر مزبور دربرابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود:

۱ ـ خلیفه را پیشوای دین وامور دینی وجانشین پیغمبر میدانست. ۲ ـ از خلیفه اطاعت مذهبی میکرد. ۳ـ درپیشرفت اسلام باخلیفه همکاری داشت. ۴ـ اوامر مذهبی درسراسر قلمرو امیرجاری ومعاملات وعقود مذهبی نافذبود. ۵ـ حقوق شرعی، مطابق شرع استیفاء میشد. ۶ـ در تمام قلمرو امیر، حدود شرعی اجراء میگشت. ۷ـ امیر ازدین اسلام، باتمام قواحمایت میکرد.

امیر میتوانست برای خود وزیروامثال آن استخدام نماید و چنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیها دولت عباسیان را به تجزیه کشانید و دولتهای کوچکی مانند دولت های آل بویه ، طاهریان ، غزنویان ، حمدانی ، طولونی، اخشید وغیره دردولت بزرگ عباسی پدیدآورد، چه که این دولت ها همه خود مختار بودنـد . فقط مبلغ معینی مطابق قرار داد سالانه بـرای خلیفه میفرستادند و بنام اوسکه میزدند وخطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل ، امارت را در خاندان خود ارثی میساختند چنانکه خـدیوان مصر با دولت عثمانی این نوع رفتار میکنند . (میکردند مترجم) .

امارت خاصه ـ امیر خاص ازخود استقلال چندانی نداشت وفقط درحدود معینی میتوانست درکارهای آرتش وسیاست محلی وحمایت ازاسلام ودفاع ازناموس مسلمانان اقدام کند و در امور مالی وقضائی تابع خلیفه بود حتی درقسمت پیشوائی نمازهـم ازخود اختیار نداشت وچه بسا که قاضی برچنان امیری مقدم بود. مأمورین دارائی ازطرف خلیفه تعیین میشدند ومالیاتهای مربوط راجمع آوری کرده بخزانه داری مرکزی (بیت المال کل) میفرستادند وحقوق کارمندان لشکری و کشوری را خود مأمورین می پرداختند . در دورهٔ عباسیان امـارت خاص چندان معمول نبود .

حقوق کارمندان

همینکه عمر برای ثبت خرج ودخل مملکتی دیوان (دفتر) تأسیس کرد وحقوق افراد آرتش را معین نمود برای کارمندان کشوری هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عمار یـاسررا بکوفه فرستاده ، پیشوائی نماز وفرماندهی آرتش را بوی سپرد وماهی ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد، بعلاوه برای نویسندگان واذان گوها وهمراهان عمار نیز ماهانه معین نمود . ازآن جمله ، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی و عبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضائی

کوفه وشریح را برای امور قضائی بصره گماشت . حقوق و جیرهٔ دومی ماهی صد درهم و یك ربع گوسفند در روز بود وسومی (شریح)ماهی صد درهم‌وده جریب گندم میگرفت [۱] وحنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیرهٔ‌عمار یاسر ازهمه بیشتر بود چه که‌وی پیشوای نماز وفرمانده‌آرتش بوده ودرواقع امیرمحسوب میشد . معاویه والی شام سالی هزار درهم حقوق (درزمان عمر) داشت. عمردرامور مالی بسیار سخت میگرفت واگرمیفهمید که‌مأمورین‌وی سودی میبرند از آن سود سهم میگرفت وبه بیت‌المال میداد .

درزمان امویان ، حقوق وامتیازات استانداران (عمال) زیاد شد . مخصوصاً معاویه باآنها بذل‌وبخشش فراوان میکرد ، تادردوستی اوپابرجابمانند مثلا زیادبن ابیه را استاندار بصره - خراسان و سیستان کرد وآنچه خواست بوی داد وهمین‌قسم با عمروعاص رفتار کرد. عباسیان‌هم مانند امویان‌امتیازات بسیاری بمأمورین‌خودمیدادند ودرهرحال‌مقرری استانداران تابع وسعت‌استانداری‌ونوع کارواهمیت آنان بود چنانکه فضل‌بن سهل‌استاندار استانهای شرقی سالی سه میلیون درهم مقرری میگرفت .

مقام وزارت‌امیرالامراء سلطان

وزارت ـ وزارت ، بالاترین مقامات دولتی است عربها چیزی ازاین‌مقام ومنصب نمیدانستند و در زمان عباسیان این منصب راازایرانیان اقتباس کردند ، ولی اگرمقصود از وزیر کسی را بدانیم که طرف شور وهمدست فرمانروای کل باشد البته پیش از عباسیان هم چنین اشخاصی دردستگاه‌های دولتی اسلام یافت میشدند ، چه که حضرت رسول درجزئی وکلی امورحتی درکارهای خصوصی خود بااصحاب مشورت میفرمود ومخصوصاً ابوبکررا بامور معینی‌اختصاص میداد، تاآن درجه که عربهای معاشر بارومیان و ایرانیان ابوبکررا وزیر[۲] پیغمبرمیخواندند، همین قسم عمررا وزیرابوبکر وعلی وعثمان را وزیرعمر میگفتند منتهی کلمه وعنوان وزیر درابتدای اسلام معروفیت نداشت .

همینکه امویان بخلافت رسیدند وخلافت را بسلطنت تبدیل کردند، ناچار برای ادارهٔ امور قبیله‌ها ودسته بندی‌ها وبند وبست‌ها متوسل بسیاست بازی شدند طبعاً اشخاصی را مورد شور قراردادندکه دارای شم سیاسی بودند ودرواقع همان اشخاص وزیران بنی‌امیه محسوب میشدند ، بااین فرق که آنهاعنوان ومقام وزارت نداشتند، فقط کار وزیران راانجام میدادند.

درزمان عباسیان، امپراتوری اسلام‌وسعت گرفت وادارهٔ امور مملکتی اهمیت یافت ،از آنرومقام وزیربالارفت بسیاری ازوظایف‌خلیفه به‌اووا گذار گشت که از آنجمله نظارت دیوان

۱ـ هرجریب ۳۶۰۰ متر مربع است ومقصود مقدارگندمی بوده‌که درآن مساحت کاشته میشده وبدست می‌آمده است . مترجم

۲ـ در بسیاری از اخبار عامه «برادران اهل تسنن» روایات متعدد داریم کـه حضرت رسول شخص علی (ع) را وزیر و وصی خود قلمداد کرد و نسبت اورا بخود نسبت هارون به موسی دانست (جـز اینکه پس از او پیامبری نخواهد بود) و چـه بسا گفت، انت وزیـری و خلیفتی و وصیی...

محاسبات- اجرای احکام خلیفه - نظارت درارسال مراسلات از نظرحفظ اسرارخلیفه وامثال آن بود ودرواقع مقام وزارت شمشیر وقلم را دردست داشت .

نخستین وزیر بنی‌عباس ابوسلمه حفص‌بن سلیمان همدانی‌وزیرسفاح عباسی بود که برای اولین بار، بعنوان وزیردردولت اسلامی معرفی‌شد. [۱] ابن‌خلکان میگوید : پیش‌ازابوسلمه نه درزمان امویان و نه‌قبل‌ازآن کسی بعنوان وزیر دردولتهای اسلامی‌معرفی نشده بود . ابوسلمهٔ همدانی‌را وزیرآل محمد وابومسلم خراسانی را امیرآل محمد میگفتند وهردوی آنها ایرانی بودند، عباسیان نخستین‌فرمانروایان اسلام هستند که وزارت راتأسیس کرده وآنرا بایرانیان واگذاردند . مهمترین وزیران عباسی‌آل برمك بودند واینان چنان درکارهای مملکتی نفوذ وقدرت واستبداد برهم زدند، که هرون ازروی ناچاری ریشهٔ برامکه رابرانداخت بقسمی که بدبختی این خاندان کاملا مشهور است .

اوضاع وزارت دردورهٔ عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه درقرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیرافزوده شد، اسماعیل‌ابن‌ابی‌الحسن عبادبن عباس وزیرمؤیدالدولهٔ دیلمی نخستین وزیری است که دارای آن عنوان (صاحب) شد وپس ازوی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند، نفوذ وقدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذ وقدرت خلفاء بود و همینکه خلفاء ناتوان گشتند وزیران آنها نیز بیکاره ماندند وکسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند ، که آنها را امیرالامراء میگفتند .

امیرالامراء - ازقرن چهارم هجری به بعد خلفای عباسی بفرمانروایان دولتهای کوچك مانند (آل بویه وحمدانیان) عنوان امیرالامرا میدادند امیرالامرا درواقع پادشاه و بامثل پادشاه بود . اولین کسی که باین عنوان معروف شد ، ابن رائق از بنی حمدان امیر بصره بود .

درسال ۳۲۴ هجری‌الراضی امورمملکت را بابن‌رائق واگذارده بوی خلعت داد وبنام اوپرچم بست ودستور داد روی منبر باسم ابن‌رائق خطبه بخوانند واورا امیرالامراء بگویند. ابن رائق را سلطان بغداد و یاملك بغداد هم میخواندند، پادشاهان آل بویه تاسال ۴۴۹ نیز این‌لقب را داشتند وازآن‌پس‌این عنوان بطغرل بیك‌پادشاه سلجوقی و جانشینان اومنتقل گشت و الب ارسلان بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای‌آن لقب بوده است سرانجام در سال ۵۴۷ هجری دولت سلجوقیان دربغداد سقوط کرد ، سلاطین آل بویه در موقع اقتدار خود شخصی رابنام رئیس‌الرؤساء خوانده اورانایب‌خلیفه میگفتند وعنوان «امیرالامراء» را خودشان بهر

---

۱ - ابوسلمهٔ همدانی راخلال هم میگویند ، چون درمحلهٔ خرما فروشان منزل داشته ویااز خاندان خرما فروشان بوده است وخلال بزبان عربی بمعنی خرما هم‌آمده است. ماشرح حال مفصل این‌وزیروسایر وزیران‌شیعه را درجلد دوم آثارالشیعه (فارسی) نگاشته‌ایم . طالبان بآن‌کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

کدام ازاعضای خانواده که شایسته میدیدند اعطاء میکردند . پس از سقوط آل بویه وپیدایش سلجوقیان دوباره تعیین امیرالامراء باخلفای عباسی شد. اگر دراوضاع خلافت عباسیان مطالعاتی بعمل آید معلوم میگردد که یکی ازموجبات سقوط آنان همین تأسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذارد و خـود کنار میرفت وبتدریج ازادارهٔ امورمملکت عاجز میماند .

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله میباشد ۳۶۳ هجری خلفای اموی ـ اندلس مانند خلفای اموی ـ شام درابتداء کسانی را برای مشورت وهمکاری درامور مملکتی انتخاب میکردند و آنهارا حاجب میگفتند سپس همان حاجب راوزیر خواندند. وزارت امویان اندلس مانند وزارت عباسیان درخانواده‌های معینی بارث باقی میماند، چنانکه برمکیان دربغداد نیزهمان امتیاز را داشتند .

وزارت تفویض ـ وزارت تنفیذ

وزارت در ممالك اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض ـ وزارت تنفیذ .

وزیر تفویضی ، همهٔ کارها را با فکر و نظر خویش تسویه میکرد و جز سه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود ، در همهٔ کارها از خود اختیار تام داشت وآن سه موضوع چنین بود :

۱ ـ حق تعیین ولیعهد که وزیر درآن مداخله نداشت ومخصوص خلیفه بود .

۲ ـ خلیفه میتوانست هر کس راکه وزیر بکار گماشته ، برکنار سازد ، ولی وزیر آن حق را نداشت .

۳ ـ خلیفه میتوانست پیش خود ازامامت استعفاء دهد . اماوزیر آن حق را نداشت .

وزرای برامکه ـ یحیی بن اکثم ـ ابن فرات ازوزیران تفویضی عباسی بودند وبسیاری از فرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی ، همین نوع اختیارات را دارا شدند ، خلفای عباسی درپاره‌ای مواردمهر خلافت را بوزیران(تفویضی) میدادند وخود ازهرجهت برکنار مینشستند. موضوع مهر گرفتن هرون ازجعفر وسپردن اوببرادرش فضل نمونه‌ای ازنفوذ واقتدار وزیران تفویضی میباشد .

ونیز حکایت زیرین درجهٔ قدرت ونفوذ وزیران تفویضی را میرساند .

شبی جعفر برمکی دربزم نشسته وسرگرم خوشگذرانی بود ، که ناگاه عبدالملك بن صالح پسرعموی هرون بر وی ورودکرد جعفر از روی مستی وسرخوشی بعبدالملك گفت : اگر حاجتی داری ازمابخواه تا بپاداش همراهی‌های پیشین آنرا انجام دهیم وازانواع نعمتها که بدست ماافتاده تورا بهره‌مند سازیم .

عبدالملك گفت : ظاهراً خلیفه ازمن رنجیده میل دارم ، آن رنجش برطرف شود .

جعفر، بدون تأمل پاسخ دادکه خلیفه ارتوراضی شد دیگرچه .

عبدالملك گفت : ده هزار دینار وام دارم .

جعفر جواب‌داد، که خودم ده هزار دینار وام تورا دادم وخلیفه‌هم ده هزار دینارداد دیگر چه ؟

عبدالملك گفت: دوست‌دارم که باداماد‌ی‌خلیفه‌مقام وجاه‌من‌برتر گردد ودختر خلیفه‌را برای پسرم ابراهیم خواستارم .

جعفر بوی پاسخ‌داد که‌ازطرف خلیفه غالیه دختر خلیفه‌را بعقدپسرت درآوردم‌دیگرچه؟

عبدالملك گفت: چه خوب است که‌استانداری (ولایت) هم براین نعمت‌ها افزوده شود.

جعفر گفت : ازطرف خلیفه حکومت مصررا باودادم .

عبدالملك رفت‌وبزم جعفر تاسحر گاهان‌ادامه داشت وهمینکه جعفرفردای‌آنروز بخدمت خلیفه‌آمد ، خلیفه گفت : دیشب چه گذشت ؟ جعفرداستان مجلس عیش را ازسرتاته بیان‌کرد وهمینکه بموضوع عبدالملك رسید خلیفه‌که تکیه داده بود راست نشسته پرسید : جعفرتورا بجان پدرت ، بگوبه‌بینم عبدالملك ازتوچه خواست ؟

جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست ـ توچه پاسخ‌دادی؟ گفتم خلیفه از توراضی‌شد وآنگاه چه خواست ؟ ـ ده هزار دینار وام داشت ، آنرا ازمال خودم دادم وده هزار دینار ازکیسهٔ خلیفه برآن افزودم ـ سپس چی؟ آرزو داشت‌که باداماد‌ی وانتساب بخلیفه برجاه و مقامش افزوده شود ویکی از دختران خلیفه را برای پسرش ابراهیم خواستگاری میکرد ـ توچه‌کردی ؟ من غالیه دختر خلیفه را بااجازهٔ خلیفه بـرای پسرش ابراهیم نامزدکردم ـ آنگاه چه ؟ استدعا داشت‌که داماد خلیفه (ابراهیم پسرعبدالملك دارای مقام استانداری هم باشد). توچه‌کردی ؟ من گفتم‌که خلیفه حکومت مصررا باوداده است .

خلیفه پس‌ازشنیدن این اظهارات ، فوراً تمام وعده‌های جعفر را تنفیذ واجراء‌کرد . بسیاری ازخلفای عباسی بیك‌وزیر چند منصب ومقام میدادند . چنانکه فضل‌بن سهل هم وزیر وهم فرمانده سپاهیان بود وازآنرو ذوالریاستین لقب داشت .

وزیر تنفیذ ـ وزیر تنفیذی ، ازخود اختیاری نداشت وفقط اوامرخلیفه را اجراء میکرد ودرواقع رابط میان مردم وخلیفه محسوب میشد وعرایض اهالی را بخلیفه رسانیده ، جواب میگرفت ویاعزل و نصب مأمورین عالی را ابلاغ میکرد در صورتی‌که وزیـرتفویض هرکس را میخواست بهرکاری میگماشت یا ازآن‌مقام برمیداشت. خلیفه میتوانست، دو وزیر تنفیذ داشته باشدکه یکی درامور مالی ودیگری درامور نظامی رابط باشد اماوزیر تفویض‌در هرحال یکی بود .

حقوق وزیر ـ حقوق وزیران بتفاوت اشخاص ومقتضیات زمان تغییر میکرد کسان واطراف ونزدیکان وزیرهم علاوه برخود وزیر، حقوق‌هائی‌ازخلیفه‌می‌گرفتند اینك نمونه‌ای از میزان حقوق وزیران وکسان آنها دردورهٔ خلفای فاطمی:

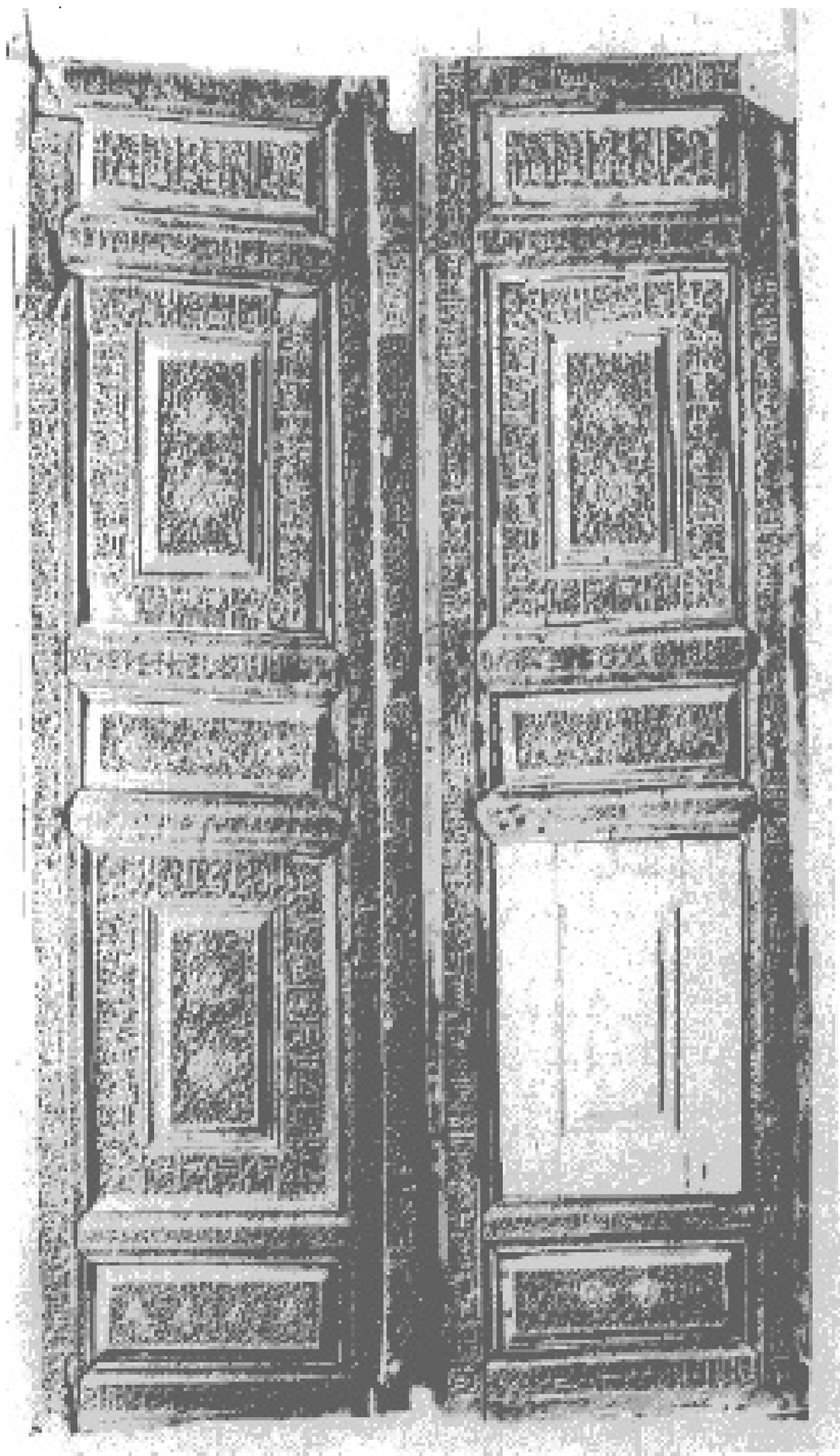

۴ - در منبت کاری بقعهٔ جرجیس پیغمبر در موصل
از آثار قرن ششم هجری

وزیر	ماهانه	۵۰۰۰ دینار
هر یك از پسران و برادران وزیر،	ماهانه	۲۰۰ـ۳۰۰ دینار
هر یك از گماشتگان آنها	ماهانه	۳۰۰ـ۵۰۰ دینار

گذشته از این حقوق ماهانهٔ وزراء و کسان و بستگان آنان املاکی را تیول خود میکردند و در مواقع معین عیدی و خلعت و هدیه دریافت میداشتند ، بطوری که یك وزیر در ظرف سال بیش از صد هزار دینار نقد و جنس برای خود و کسانش برداشت میکرد .

سلطان ـ در ابتداء وزیران عباسی را از نظر احترام و تجلیل سلطان میخواندند ، (چنانکه قبلا اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفر بن یحیی را سلطان میگفتند و آنچه از مطالعهٔ تاریخ خلفاء برمیآید، ظاهراً والی بغداد ، رئیس کل شهربانی ، والی شام را نیز سلطان میگفتند و گاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتند و البته این عنوان ، برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته واز روی مجاز اطلاق میشده است . تا آنکه برای اولین بار در تاریخ اسلام محمود بن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی سلطان ملقب شد و مثل اینکه در اواخر قرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید ولذا آنرا بسلطان تبدیل کردند (درسابق هم ذکر شد) پس از آن عنوان سلطان ، بفرمانروایان و پادشاهان ترك و کرد و چرکس و سلجوقی و ایوبی و ممالیك (یك سلسله از پادشاهان مصر) و عثمانی نیز اطلاق شد .

مقام وزیر و وزارت تا آنزمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت ، اما همینکه عنوان سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه گشت و هر سلطانی پیش از مرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود .

ابن خلکان در شرح حال رازی پزشك نامی (ایرانی) میگوید که سامانیان پادشاه خود را سلطان السلاطین میگفتند و چون سامانیان پیش از غزنویان میزیستند بنابراین باید گفت که عنوان مزبور قبل از سلطان محمود هم معروف بوده است و از آنرو غزنویان، این لقب را از سامانیان گرفته اند با این همه قرائنی در دست هست که نظر اول (پیدایش لقب سلطان در اولین بار برای سلطان محمود) درست تر میآید ، غیر از این باشد باید گفت که سامانیان پیش از قبول اسلام این لقب را داشته اند و سلطان محمود اولین سلطان دورهٔ اسلام میباشد .

عنوان سلطان ، از طرف خلیفه اعطاء میشد و آنرا از نظر مذهبی اهمیت میدادند چه که از نظر سیاسی و اداری اشخاصی که ملقب بلقب سلطان میشدند، همه نوع نفوذ و قدرت داشتند.

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیار مجلل بود باین قسم که خلیفه هفت خلعت بسلطان میپوشانید و گردن بند و تاج و دو بازوبند بوی میبخشید و بکمرش شمشیری می بست و بنام او پرچم می بست و باسمش خطبه میخواند و یکی از آن مراسم باشکوه در زمان خلافت المستظهر بالله ، برای سلطان محمد بن ملکشاه ، باحضور سنجر برادر محمد در بغداد انجام یافت باین قسم که خلیفه در تالار تاج ، روی تخت خود جلوس کرد ، بردهٔ مبارك حضرت رسول را بدوش

انداخت وعصای خلافت را بدست گرفته عمامهٔ خلافت بر سر نهاد وچندین خلعت ، بسلطان محمد پوشانیده . یك تاج ودو بازوبند ویك گردن بند بسرو گردن وبازوی سلطان بست وبا دست خود دوشمشیر بکمروی آویخت وپنج اسب بازین وبرگ بوی داد و پرچم سلطنت اورا

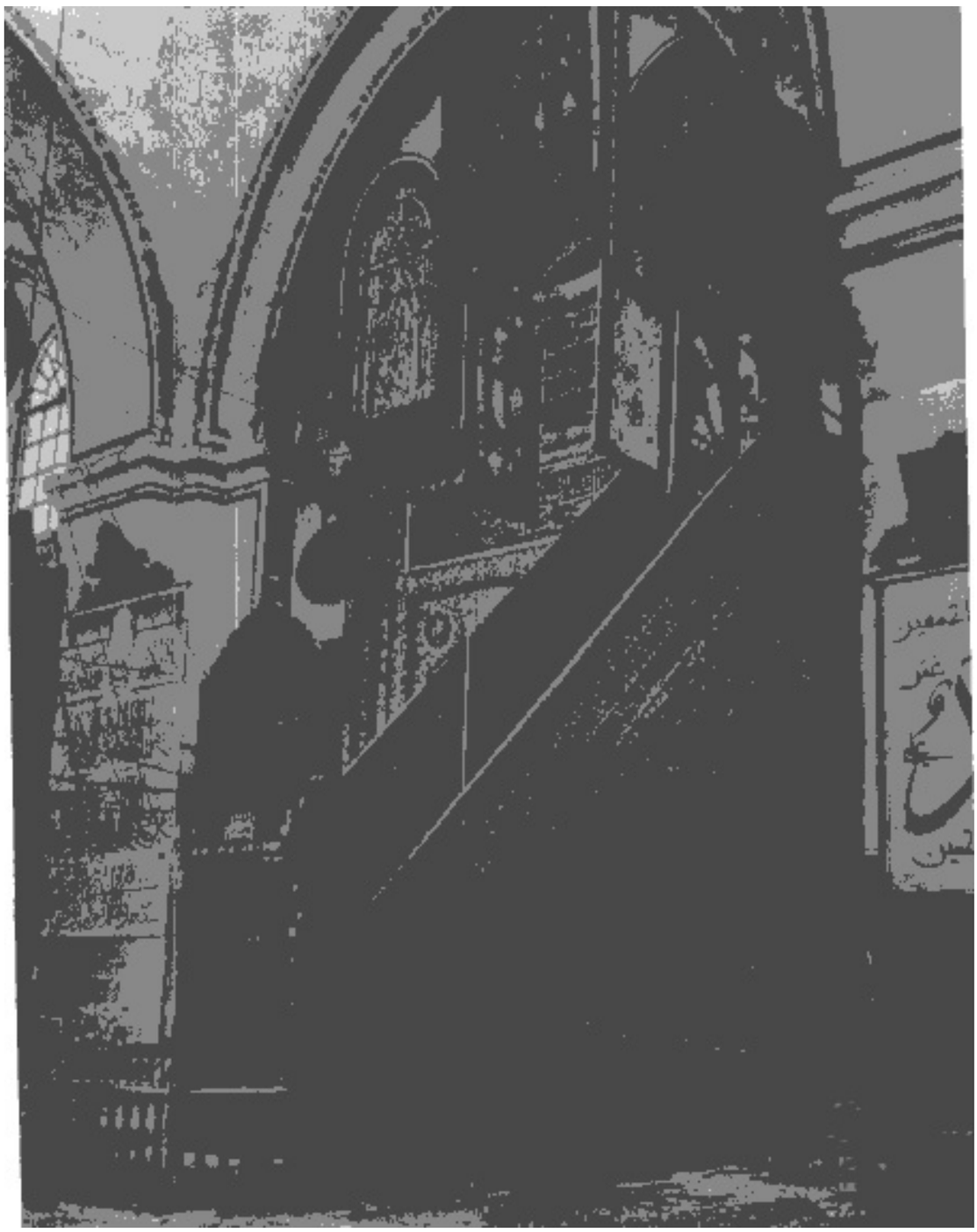

ت ـ بروسه : داخل مسجد علو

بادست خویش (خلیفه) آراست ودرجامع بغداد بنام سلطنت وی خطبه خواندند .

معمولاروزی که لقب سلطانی اعطاء میشد. القاب دیگری که حاکی از توجه مقام خلافت بسلاطین بود، مانند عضدالدوله ـ سیف الدوله ـ ناصرالدوله وامثال آن بسلطان داده میشد .

آرتش و توابع آن

تاریخ آرتش

اساس آرتش در آغاز تاریخ بشری تمام مردان یك قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کار زار ، همهٔ مردان بجنگ رفته هر کس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم و ترتیبی رعایت نمیگشت وهمینکه بشر ، متمدن (شهر نشین) شد وکارهای اجتماعی را تقسیم کرد پیش ازهر چیز درصدد بر آمد کاهن داشته باشد وسپاهی منظم راه بیندازد و نخستین دولتی که سپاهی منظم آراست دولت فرعونی مصر بود. فراعنهٔ مصر درحدود دوهزار سال پیش از میلاد از زنگیان وحبشیان آرتشی فراهم ساخته نواحی کنار دریای قرمز را بدست این سپاهیان برای خود گشودند سپس آشوریان، بابلیان، فنیقی‌ها، یونانیان، رومیان و بالاخره مسلمانان، سپاه منظم آراستند .

سپاهیان قدیم مصر ازصف‌هائی تشکیل می‌یافت که پشت سرهم می‌ایستادند، در خرابه‌های مصر قدیم تصویر این نوع سپاهیان بسیار است یونانی‌ها باحرح وتعدیل مقتضی این رویه را از نظام مصر قدیم آموخته تشکیل (کتیبه) دادند که بزبان یونانی آنرا حناح Phalanx میخواندند باین قسم که صف سپاهی پشت سرهم قرار میگرفت و هر حناح یا کتیبه ازچهار هزار سپاهی تشکیل می‌یافت وهر سپاهی بفاصله چندقدم پهلو و پشت سرهم می‌ایستادند. فیلیپ مقدونیه شمارهٔ (کتیبه)را دوبرابر کرد واسکندر پسرش آنراچهاربرابر ساخت فاصلهٔ سپاهیان را کمتر ساخت، بقسمی که تقریباً نیزه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم وصل میشد، اسکندر نیزه‌هائی برای سپاهیان تهیه کرد که درازی آن ۲۴ پا میشد نیزهٔ صف اول کوتاه، ودومی بلندتر میشد وهمینطور طول آن افزوده میگشت تابحدی که صف پنجم سه پا جلوتر ازصف اول ظاهر میشد فیلیپ رسته سوار نظام ترتیب داد وپسرش اسکندر پاره‌ای آلات جنگی ازآن جمله منجنیق برای آن رسته تهیه کرد وبااین نظام جدید، درقرن چهارم پیش ازمیلاد دنیا را مسخر ساخت .

آرتش روم ــ رومی‌ها قسمت کتیبه را از یونان اقتباس کردند ، آرتش رومیان در موقع قدرت آنان ازلشکرها تشکیل میشد و شمارهٔ هر لشکر (فرقه)شش هزار بود که بسه دسته تقسیم میگشت .

۱ ـ جوانان درصف اول می‌ایستادند. ۲ـ میان‌سالان درصف دوم بودند. ۳ ـ مردان مجرب وکارديده درصف سوم قرار داشتند باهر لشکری عده‌ای تیرانداز وسنگ‌افکن بود که دشمن رامشغول‌دارد وازجنگ باپیاده‌نظام بازدارد.

سپس‌رومیان، بدون‌توجه بصف‌آرائی لشکرهای خودرا بدسته‌های دهگانه تقسیم‌نمودند وهردسته یاهنگ سه‌قسمت میشد وهرقسمتی دو دسته‌بود و در هردسته‌ای‌صدمرد می‌ایستادند. فرق‌این‌نظام جدید بانظام سابق روم ویونان آن بود که دراینجا «بصف» نمی‌ایستادند. بلکه سپاهیان به‌لشکرها وهنگ‌ها تقسیم میشدند. چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی بافتوحات اسلامی بهمان‌ترتیب باقی‌ماند.

درزمان پیدایش اسلام، شمارهٔ سپاهیان‌روم ۱۲۰ هزار بود وسرکردهٔهرده هزار یك فرمانده بود که‌غالباً ازبطریق‌ها انتخاب میشد وهردو بطریقی‌دوفرمانده زیردست‌داشت که‌آنرا طومرخان میگفتند وهریك‌ازآنان برپنج‌هزار سپاهی فرمانروا بودند وهریك‌از طومرخانها پنج فرمانده را اداره میکردند که آنرا درونگری Drungri میخواندند و هردرونگری هزارمرد زیردست داشت، هردرونگری بنوبهٔخود پنج‌افسرجزء را اداره میکرد که نام آنها کومس Comes بود وهرکومس ۲۰۰ سپاهی رازیردست میگرفت. فرمانده زیردست‌کومس کیمطرخ Centuriones بود که صدمرد را اداره میکرد زیر دست کیمطرخ دامرخ یعنی دهباشی بود که ده‌سپاهی‌زیر نظر میگرفت‌واین نظامات‌با نظامات آرتش‌امروز شباهت‌بسیاردارد.

آرتش ایرانیان ـ آرتش ایران، ازچهار طبقه تشکیل می‌یافت: فرماندهان کل که آنان‌را میر میران‌میخواندند وزیر نظرهرکدامشان چهارفرمانده‌بود که‌آنرا سپهبدمیخواندند وهرسپهبدی چهارمرزبان دراختیار داشت وهرمرزبان‌چهار سالاررا اداره‌میکرد وهرسالاری فرمانده ده‌سوار وپنج‌پیاده بود.

آرتش عرب ـ عربها پیش‌از اسلام، بدوی بودند وآرتش مرتبی نداشتند وهرگاه جنگی‌پیش‌میآمد عده‌ای سوار وپیاده با نیزه وشمشیر بمیدان میفرستادند فقط یکی‌دوحکومت عرب‌مانند تبابعه پادشاهان حمیر، ومنذریان، پادشاهان حیره پیش‌از ظهور اسلام، بواسطهٔ آمیزش باممالك متمدن دارای آرتش‌منظم بودند و ازقرار مذکور پادشاهان منذری دوکتیبه داشته‌اندکه یکی‌را دوسر ودیگری‌را شهباء میگفتند ولی‌عربهای حجاز چنانکه گفته شدبحال بدوی میزیستند.

پس‌از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) ازسایر اعراب‌جدا شدند وزیرپرچم دین دارای یك‌هدف ویك‌مرام گشتند وازآنرو درجنگها تمام افرادشان بصورت‌سپاهی درمیآمدند. نخستین سپاهیان اسلام مهاجرین بودند وهمینکه مهاجرین بمدینه آمدند باانصارهمدست‌شدند وهردو دسته یك‌سپاه‌تشکیل‌دادند که‌رابط میان‌آنان برادری وبرابری بود وباآنکه شمارهٔ آنان‌بسیار کم‌بود از نیروی اتحاد و وحدت تقویت میشدند و فرمانده‌کل این جمع قلیل، خود رسول

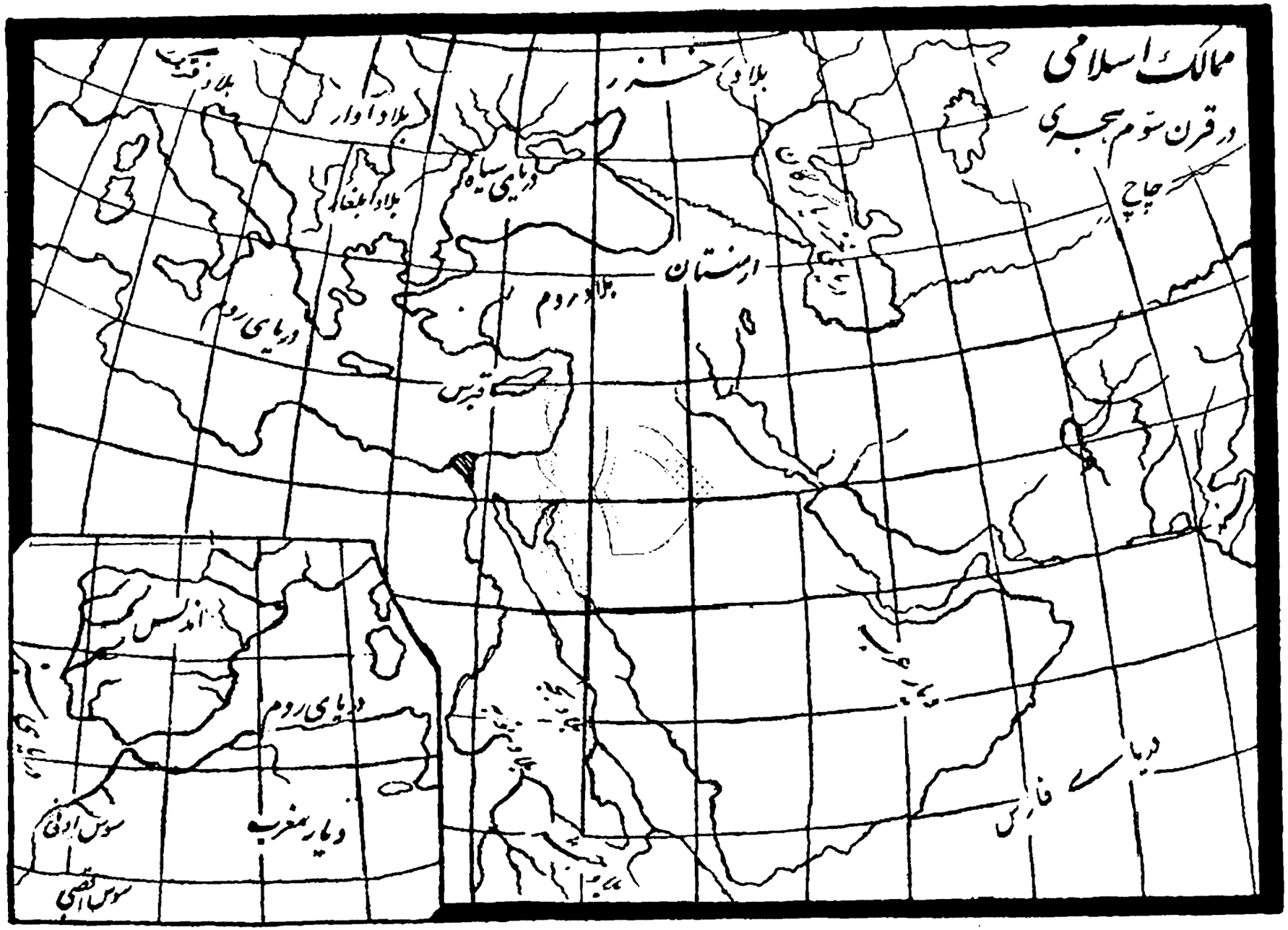
ممالک اسلامی
در قرن سوم هجری
بلاد خزر
بلاد قبچاق
بلاد آوار
بلاد بلغار
دریای سیاه
چاچ
ارمنستان
بلاد روم
دریای روم
قبرس
اندلس
دریای روم
دیار مغرب
سوس ادنی
سوس اقصی
دریای فارس

اکرم (ص) بود .

بعداز آنکه در زمان پیغمبر (ص) وابوبکر فتوحات اسلامی فزونی یافت، بسیاری ازقبایل عرب در حجاز و نجد و یمامه بمسلمانان پیوستند و پس از آنکه عدهٔ آنان زیادتر شد بشام وعراق و مصر حمله بردند وشهرهای مهمی گشوده شهرهائی تازه ساختند وسپاهیان خود را بچند دسته تقسیم کرده درنقاط معینی در مصر وشام وعراق جا دادند وهرقبیله وتیره‌ای جای مخصوصی را گرفتند مثلا استان بصره به پنج قسمت تقسیم شده بود ودر هرقسمت یکی از پنج قبیله‌های اسلامی : ازد، تمیم، بکر، عبدالقیس، واهل عالیه اقامت داشتند (قریش کنانه ـ ازد؛ بحیله، خثعم، قیس عیلان، مزینه) واهل عالیه وکوفه را اهل مدینه میگفتند وهریك از آن قبایل پنجگانه ازخود امیری داشتند، سایر سپاهیان مسلمین در کوفه وفسطاط وسایرشهرهای عراق وشام ومصر بهمین وضع متفرق شده دراطراف ونواحی منزل گزیدند .

ودرهرحال مسلمانان مانند سپاهیان جنگجو میزیستند وبهیچ کاری جز جنگ نمی‌پرداختند وعمر، آنان را از زراعت در آن اراضی منع میکرد، مثل اینکه مسلمانان پس از آن همه فتح و پیشرفت کم کم بفکر تن آسائی افتاده بودند ومیخواستند در آن ممالك حاصلخیز باستراحت مشغول شوند وهمینکه عمر این را دریافت بمنادی خود فرمان داد، پیش فرماندهان سپاه برود وبآنان بگوید که حقوق ومقرری افراد سپاهی مرتب میرسد وخواربار وحیره ومواجب خانوادهٔ آنان نیز برقرار میباشد . بنابراین نباید بزراعت بپردازند وشاید هم نظر عمر این بوده که سپاهیان در یك محلی پابند ودلبستهٔ آب وخاك نشوند چه که ممکن بود درنقاط دیگری بوجود این سپاهیان احتیاج مبرم پیدا میشد وحرکت دادن آنها درصورت پیدا کردن علاقه مشکل مینمود .

بهرحال تازمان عمر، تمام مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند، ولی همینکه خلیفهٔ دوم برای سپاهیان دیوان مخصوصی ترتیب داد، سپاهیان ازسایر افراد متمایز گشتند واین جریان تازمان امویان تکمیل شد وازقرار معلوم دراواسط حکومت بنی امیه نظام اجباری دراسلام شروع شد، چه تا آنموقع مسلمانان بنام جهاد وفریضهٔ مذهبی بجنگ میرفتند و غنیمتهائی بدست میآوردند. تا آنکه پیش آمد قتل عثمان (۳۵ هجری) وحوادث بعداز آن مسلمانان را بخود مشغول داشت و هردسته‌ای حق را بطرف خود دانسته با آن دستهٔ دیگر مبارزه داشت و بالاخره امویان فایق آمده یك حکومت مرکزی تشکیل دادند ودسته‌های مختلف را ازمیان برداشتند وچون مردم را آمادهٔ کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری را اجراء کردند وشاید نخستین کسی که باین عمل اقدام کرد حجاج بن یوسف عامل عبدالملك بن مروان میباشد .

در آنموقع دولت اموی به منتهای قدرت وشوکت رسیده بودند وبعمران وآبادی وتجارت وزراعت پرداختند کسی هم مثل عمر از آنها ممانعت نمیکرد بقسمی که حتی در زمان معاویه سپاهیان مهیای جنگ نمیبودند ، اما معاویه بابذل و بخشش و سیاستمداری سپاهیانی بمیدان میفرستاد، پس ازمعاویه یزید ومعاویهٔ دوم ومروان حکم خلیفه شدند وهیچ کدام از آنان نتوانستند

سروصورتی بامور آرتش بدهند تا آنجاکه درزمان حکومت عبدالملك سپاهیان اسلام، بکلی خودسرشده بدستورخلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه(عبدالملك) ازاین‌وضع برئیس گاردمخصوص (صاحب‌الشرطه) روح بن‌زنباع شکوه کردکه افراد سپاهی بامن فرود نمی‌آیند و بامن کوچ نمیکنند ... رئیس گارد اظهارداشت‌که درمیان نفرات‌ما مردی‌است‌که اورا حجاج‌بن‌یوسف میگویند. اگرخلیفه اورا بسرپرستی سپاهیان معین‌سازد بخوبی‌این مشکل را آسان میکند. عبدالملك حجاج‌راکه مرد سرسخت‌وبی‌باکی‌بود بآن کارگماشت . ازهمانموقع تمام‌سپاهیان باخلیفه سوار شده و باخلیفه پیاده میشدند فقط افراد ونفرات روح‌بن زنباع (رئیس گارد) بنافرمانی باقی‌بودند تاآنکه‌یك‌روز خلیفه وهمراهان براه افتادند وافراد روح‌بن‌زنباع‌بخود مشغول‌بوده غذا میخوردند حجاج‌که اینرا شنیدسروقت آنان آمده، گفت : چرا باخلیفه‌راه نیفتادید آنهاهم باشوخی وبی‌اعتنائی گفتند: مادربخطا آرام باش‌توهم بیا وباما هم‌کاسه بشو، حجاج‌سری‌تکان داده، در پاسخ گفت اشتباه‌کردید آنچه تصور میکردید گذشت سپس دستور داد، تمام افراد نافرمان‌را بتازیانه‌بستند وچادرهای‌روح‌بن زنباع رئیس‌آنان راآتش‌زدند . روح‌بن‌زنباع گریه‌کنان نزد عبدالملك‌رفته گفت :

کسی‌که دیروز فراش‌من‌بود مأمورین مرا تازیانه‌زده وچادرهای مرا سوزانده است عبدالملك‌حجاج‌را خواسته‌ماجرا راپرسید حجاج گفت من‌این‌کارنکردم بلکه‌خودخلیفه‌آنرا بجاآورد چه‌که‌دست‌من‌دست‌خلیفه وتازیانه‌من‌تازیانهٔ خلیفه است‌هرگاه‌خلیفه بخواهدمیتواند بجای‌هرچادر دوچادرو بجای‌یك‌فراش،دوفراش‌بروح‌بن‌زنباع‌بدهد. امااشایسته نیست‌که‌قدرت مرا درهم بشکند .

خلیفه گفتهٔ اورا پسندید وخسارات‌روح‌بن‌زنباع راجبران‌کرد اماکفایت ولیاقت‌حجاج رادرك‌کرده، اورامقرب ساخت وشاید ازاین‌تاریخ موضوع نظام‌اجباری دراسلام‌آغاز گردید وبتدریج رسمیت یافت‌بقسمی‌که ازآن به‌بعد سپاهیان اسلام بدو دستهٔ داوطلب واجباری تقسیم شدند وهردو دسته ازاعراب(قحطانی‌یمنی یاعدنانی‌مضری) بودند. اگرچه غیرعرب‌وبندگان زرخرید نیزمیان آنان پیدا میشد .

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام

درزمان سلطنت عباسیان، نیازمندی بایرانیان‌شدت‌یافت ودسته‌هائی ازسپاهیان ایرانی جزء لشکر اعراب‌واسلام درآمدند ونخستین‌دستهٔ آنان‌خراسانیان‌بودندکه آنان‌بسرکردگی ابومسلم برای اولین‌بار بیاری عباسیان‌قیام‌کردند وآنانرا بخلافت رسانیدنداز آنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود: یمنی، مضری ، خراسانی و بالاخره دستهٔ چهارمی برآن دسته افزوده شدکه‌آن گارد مخصوصی‌بودکه مأموریتی حزحفظ وحراست‌خلیفه وجلوگیری ازشورش‌های داخلی‌نداشتند وعجب اینکه‌همین دستهٔ‌اخیر، باعث ضعف وبیچارگی خلفای عباسی گشتند .

همینکه درسال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیرعرب درسپاهیان خلیفه فزونی‌یافت

بقسمی که خلیفه ازسپاهیان خود بیمناك شد وگارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ‌خود از اهل حوف(شرقیه ودقهلیه مصر)تشکیل‌داد که آنهارا مغربی‌هم‌میگفتند وشایدمیان آنان‌ازمغربی‌ها هم بوده‌اند ودستهٔ دیگری نیزاز مردمان فرغانه وسمرقند واشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دستهٔفراغنه یاترك‌ها بردسته‌های سابق‌افزودند. این‌دستهٔ اخیرخطرناکترین سپاهیان خلیفه شدند ، چه که ذره‌ای از اهانت برجال دولتی و سپاهیان عرب فروگذار نمی‌کردند ومردم بغدادرا همه‌جورآزار میرساندند. ازآن‌جمله اینکه درکوچه‌ها وبازارهای بغداداسب‌تازی‌کرده، مردان وزنان وکودکان‌را زیرپا میگذاردند. مردم ازبیدادآنان‌بخلیفه شکایت‌کردند وخلیفه‌ناچار شهر سامره را درسال ۲۲۱ ساخته، خود بااین‌دسته از سپاهیان بدانجارفت وازآن‌زمان عربها ازخلیفهٔ خودمتنفر شده نسبت بوی بدبین‌گشتند.سپاهیان‌خلیفه درآن‌موقع همه‌پیاده بودند ودستهٔ اعراب راحربیه ودستهٔغیرعرب راجند میخواندند .



ع ــ ظرف‌مسی‌که روی‌آن آب‌نقره داده‌اند ودارای‌گل وبوته ونوشته میباشد

اماسپاهیان داوطلب، غالباًبرای جهاد درسر مدات‌میرفتند، تاسگر غنیمتی بدست‌آورند در هرصورت‌سپاهیان خلفاء بچنددسته تقسیم میشدند ازاین‌قرار :

نفت‌اندازان وآتش‌افروزان که سنگرهای‌دشمن را آتش‌میزدند .

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند، سنگ‌اندازان که بافلاخن سنگ پرتاب میکردند و آنهارا عیار میخواندند . پزشکان وداروسازان بسیاری در لشکریان اسلام خدمت میکردند، که چه‌در زمان جنگ و چه‌در زمان‌صلح باسپاهیان‌بودند ، همانطورکه اکنون در ممالک‌متمدن‌هم این‌رسم معمول است، بعدها ازمیان سپاهیان ترك، دستهٔ‌تازه‌ای بنام شاکریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود بادیگران زد وخورد داشتنداینان درزمان مهدی بوجود آمده‌ودر دوران مستعین کارشان بالاگرفت‌وهمان اوقات، دستهٔ تازه‌تری‌بنام غلامان سنگی‌در دربار خلیفه راه یافتند و خلفای فاطمی مصر نیز چنین غلاماتی برای دستگاه خویش فراهم ساختند . دیگردستهٔ معروف به‌ساجی که سرپرست آنان ابن‌ساج‌ازعمال‌مقتدر خلیفهٔ‌عباسی بود ودسته‌ای ازلشکریان پیادهٔ عرب‌بنام دستهٔ مصافی بوجود آمدند و همین‌قسم دسته‌های معروف به‌بلالی ومسعودی وغیره وغیره که هریك برای پیشرفت‌خود بادسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند . این‌زد وخوردها وکشمکشها که‌درمیان دسته‌های مختلف ومتعدد سپاهیان روی‌میداد کم‌کم حکومت را ازدست عرب و قریش گرفته ، آنانرا بگوشه‌ای افکند وترکها در هرکار صاحب‌اختیار گشته‌دولت‌های مقتدری تشکیل دادند .

دیوان آرتش

عمر، دیوانی (دفتری) برای‌ثبت اسامی‌سپاهیان ومقرری آنهاتشکیل داد که گرچه دیوان سپاهیان نامیده‌نمیشد وتنها آن رادیوان‌میگفتند ولی‌همهٔ مسلمانان درآنروز سپاهی‌بودند. لذا دیوان مطلق هم‌دیوان آرتش‌بود. درآن‌دیوان‌نام‌مهاجرین وانصار وپیروان‌آنان ومقرری‌آنها بارعایت‌خویشاوندی باحضرت رسول وسابقهٔ اسلامی آنان ذکرشده بود وبرای هرمسلمان وخانواده و فرزندانش حقوقی معین‌شده بود . درآن‌موقع پیش‌از هرچیز حق‌تقدم اسلامی و نزدیکی باپیغمبر (ص) رعایت میگردید ولی پس از درگذشت طبقات اولیه شجاعت و میدان داری در جنگ مورد توجه شد .

البته‌پذیرفتن افراد برای خدمات جنگی شرایطی داشت واز آن‌جمله اینکه داوطلب بایدمسلمان وتندرست وآزاد وبالغ ودلیر باشد و همینکه داوطلب بدیوان آرتش درخواست میداد ابتداء تحقیقاتی دربارهٔ وی انجام میگرفت وهمینکه‌پذیرفته میشد، نام‌ونام‌خانوادگی ورنگ‌چهره وقد وسایرمشخصات برای رفع هرگونه اشتباه‌در دفتر قید میشد .

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی‌که عمر تعیین‌کرده بود پرداخت میگشت . مثلا اگر سپاهی عرب و از قبیلهٔ نزدیك بحضرت رسول(ص) بود، بردیگران مزیت داشت، از آنرو سپاهی‌عرب قحطان‌برعرب‌عدنان وعرب‌مضر بربیعه وقریش‌برغیرقریش وبنی‌هاشم بربنی‌امیه مقدم میشدند. چه‌که‌آنان به‌پیغمبراکرم(ص) نزدیکتر بودند وباین‌ترتیب بنی‌هاشم مرکزیت داشتند وهرکسی بنسبت‌دوری ونزدیکی باهاشمیان‌درقسمت‌حقوق ومزایامقدم‌ومؤخرمیگشت . این‌ترتیب دربارهٔ سپاهیان عرب اجراء میشد ولی‌اگر داوطلب‌عرب‌نبود وافراد ترك، هند ،

خراسانی یافرغانی یامغربی داوطلب خدمت میشد در آنصورت سابقهٔ خدمات جنگی و سابقهٔ خدمت به خلیفهٔ وقت مراعات میگردید و در صورت تساوی‌این مراتب درجهٔ اطاعت آنان‌را رعایت میکردند. برای دیوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات ـ فوق‌العادهٔ سربازان و افسران ـ هزینهٔ اداری وغیره تشکیل داده بودندکه باقتضای زمان ومکان تغییرمی‌یافت .

مقرری سپاهیان

مقصود از مقرری حقوقی بودکه در موقع معین سال بآنان پرداخت میشد. درزمان حضرت‌رسول اکرم(ص) این مقرری مشخص‌نمیشد و بسته بغنائمی‌بودکه بدست مسلمانان‌می‌افتادکه خمس آن‌را حضرت رسول برای خود برمیداشت وبقیه‌را بدون رعایت سابقه ونسب میان یاران تقسیم میفرمود . درزمان ابوبکر، نیزهمین رویه ادامه یافت‌ولی‌عمر، دیوان‌منظمی تشکیل‌داده بامراعات‌سابقه و نزدیکی به‌پیغمبر برای هریك ازمسلمانان مقرری سالانه معلوم نمودکه نمونهٔ آن صورت ذیل میباشد :

۱ ـ هریك‌ازمهاجرین وانصارکه درواقعهٔ بدرکبری‌شرکت‌داشتند سالی ۵۰۰۰ درهم
۲ ـ هریك‌که شرکت نداشتند سالی ۴۰۰۰ «
۳ ـ هریك‌از زنان پیغمبر(ص) « ۱۲۰۰۰ «
۴ ـ عباس‌عموی پیغمبر(ص) « ۵۰۰۰ «
۵ ـ حسن و حسین « ۳۰۰۰ «
۶ ـ عبدالله پسرعمر « ۲۰۰۰ «
۷ ـ هریك‌ازفرزندان (پسر) مهاجرین وانصار « ۸۰۰ «
۸ ـ هریك ازاهالی‌مکه « ۸۰۰ «
۹ ـ سایرمسلمانان « ۳۰۰-۵۰۰ «
۱۰ ـ زنان مهاجرین وانصار « ۲۰۰-۶۰۰ «

بطورکلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) درزمان عمر بهمان‌قراربود واگرهم درروایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان‌کلی‌نیست، حال اگر مقرری آن‌روز سپاهیان را بامقرری امروز آرتش‌ممالك متمدنه مقایسه‌کنیم خواهیم‌دیدکه درصدراسلام‌حقوق وجیرهٔ‌افراد سپاهی بمراتب بیش‌از حقوق سربازان امروزبوده وبرعکس افسران وفرماندهان آن‌روز اسلام‌کمتراز افسران دولت‌های‌متمدن امروز حقوق‌میگرفتند .

مثلا هرگاه یك‌درهم بطور تخمین‌مساوی بایك‌فرانك بدانیم حقوق بزرگترین‌سردار اسلام (ازآنجمله) خودعمر، از سالی پنجهزار فرانك (یادویست لیره) تجاوز نمیکرد ، اما مقرری نفرات (که‌ازآنان بسایرافراد مسلمین تعبیرشده) از ۳۰۰تا ۵۰۰ درهم‌تعیین شده بود. علاوه برآن، جیره و حقوقی هم بخانوادهٔ نفرات پرداخت میشدکه ازآن‌جمله‌ماهی دو جریب گندم‌بود (بایددانست‌که هرجریب ۳۶۰۰ ذرع مربع‌است ومنظور از هرجریب گندم

مقدار گندمی است که در آن مساحت از زمین بدست می‌آید) .

درزمان معاویه، این مقرری دوبرابر شد که معاویه سپاهیان را باپول زیاد بخود جلب میکرد واز آنرو بشصت هزار سپاهی سالی شصت میلیون درهم حقوق می‌پرداخت که بطور متوسط هر کدام هزار درهم میگرفتند . چون قبایل یمن بیش از سایر قبایل بامعاویه همراهی میکردند معاویه یك هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داده حقوق بالنسبه گزافی برای آنان مقرر داشت چه که بعداز خلفای راشدین شور جهاد وعقاید دینی بتدریج خاموش شده بود وبیشتر برای پول وغنیمت جنگ میکردند. معاویه که این را درك کرده بود برمیزان حقوق آنها می‌افزود تا مردم بدور او جمع آیند . بهرحال معاویه هنگ یمنی را مقرب ساخت و بآنان حقوق بیشتری پرداخت. سران آنهارا مورد مشورت قرار داد هنگ یمن ازاین نوازش خلیفه مغرور شده بادستهٔ سپاهیان مضر (بنی‌امیه جزء آنان بودند) درآویختند معاویه برای رفع این اختلاف هنگ تازه‌ای بنام قیسیه تشکیل داده وبا آنان نیز مثل یمنی‌ها رفتار کرد وآنانرا بکار زارهای صحرائی فرستاد ویمنی‌هارا مأمور جنگ دریائی کرد . امامجدد میان یمنی‌ها و قیسی‌ها (که ازمضر و بنی‌امیه بودند) اختلاف درگرفت ومعاویه خواه ناخواه هردو دسته‌را باهم بجنگهای دریائی وصحرائی میفرستاد .

معاویه تنهاسپاهیان‌را باپول ومزایا بخودجلب نمیکرد بلکه دشمنان ومخالفین خودرا نیز بدین وسیله رام میساخت ومخصوصاً دوستان علی(ع)را بیشتر با پول میفریفت وگاه میشد که مأمورین معاویه هدف وی راتشخیص نداده دراجرای دستورش قصور میکردند . مثلامعاویه به نعمان بن بشیر والی کوفه دستور داد که ده دینار برحقوق مردم کوفه بیفزاید چه که میدانست مردم کوفه ازدوستان علی(ع) هستند امانعمان منظور اصلی معاویه‌را درك نکرده از اجرای دستور سرباز زد .

یزید ومروان وعبدالملك ، نیز روش معاویه را ادامه دادند . بخصوص عبدالملك که برای مبارزه بامخالفین خویش، مقرری وفوق‌العادهٔ هنگفتی بسپاهیان میپرداخت، ازآنجمله: حجاج والی کوفه ، بااجازهٔ عبدالملك چهل هزارسپاهی به «رت‌بیل» مأمور ساخته وگذشته ازمقرری وفوق‌العادهٔ سرداران دومیلیون درهم میان افراد تقسیم کرد وروزی که ولیدبن یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود ، چه که خود ولید نیز مرد خوشگذران وکج‌رفتاری بود رفته رفته از حقوق سپاهیان کسر شد تا آنکه دراواخر امویان حقوق آنان به پانصد درهم تنزل یافت .

خلفای عباسی مانند اوایل بنی‌امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هر پیاده درماه هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) وبهر سواری ماهی صد وشصت درهم مقرر داشتند که نصف آن مبلغ را برای اسب خود مصرف کند ، پس‌ازچندی حقوق سپاهی کم شد ودرزمان مأمون به بیست درهم برای پیاده وچهل درهم برای سواره ثابت ماند ودرسال ۲۰۱ هجری سپاهیان

عیسی‌بن محمد که ۲۵هزارسواره وعده‌ای پیاده بودندبهمان میزان حقوق میگرفتند . بعلاوه این راهم باید درنظرداشت که درزمان‌مأمون بهای طلا افزایش یافت ودیناری‌که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید .

بنابرآنچه گذشت، معلوم‌میشودکه حقوق سپاهیان‌درزمان خلفای راشدین کمتراززمان بنی‌امیه بودودرزمان عباسیان هم نسبت بزمان‌امویان نقصان یافت زیرا بنی‌امیه برای مبارزه بامخالفین‌خود سپاهیان را بوسیلهٔ پول جلب میکردند ولی‌عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه‌درزمان‌آنان مردم غیرعرب نیزوارد خدمت نظام شدند و باحقوق ومقرری کمتری‌راضی بودندبااین حال وبنابگفتهٔ ابن‌خردادبه ، کمترین‌حقوقی‌که خلفای عباسی‌بسپاهیان میدادند ازمقرری عادی سپاهیان رومی بیشترمیشد چه‌که سپاهی رومی بیش از ۱۲–۱۸ دینارحقوق (سالانه) نداشت وازآن گذشته سپاهیان‌اسلام بطورسالانه یاماهانه یاسالی دوبار وسه باربطور مرتب حقوق میگرفتند . بر عکس سپاهیان روم که‌سه سال یاچهارسال یکمرتبه بحقوق خود می‌رسیدند.دراواخردورهٔ عباسیان‌که دستگاه خلافت رو بانقراض و انحطاط میرفت در آنجا نیز مانند همهٔ دستگاههای فاسد ، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد و هر خلیفه‌ای‌که میتوانست حقوق‌آنانرا بپردازد بیشتر برمسند خلافت می‌نشست.

تازمان سلجوقیان ، حقوق سپاهیان نقداً پرداخت میشد ، ولی نظام‌الملك طوسی (درسال ۴۸۵هجری درگذشت) وزیرخردمند وکاردان سلجوقی‌برای اولین بارحقوق نقدی رابه تیول تبدیل‌کرد وپاره‌ای املاك را بجای حقوق‌برای سپاهیان معین نمود. نظام‌الملك اصلاحات مهمی درامورمملکت انجام دادکه ازآن جمله: تأسیس مدرسهٔ مشهور نظامیهٔ بغداد میباشد . این وزیرلایق، مدت‌بیست سال وزارت‌الب‌ارسلان وملکشاه‌سلجوقی را عهده داشت ودرواقع فرمانروای حقیقی محسوب می‌شد چه‌که سلطان جز بشکار وخوشگذرانی وتشریفات رسمی بکار دیگری نمی‌پرداخت . نظام‌الملك‌که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای‌سپاهیان منصرف شده وچنانکه گفتیم اراضی دولتی‌را بآنان تیول داد تابدانوسیله قری وقصبات‌آباد گردد وصاحبان تیول‌برای ازدیاد محصول خویش بتوسعهٔ کشاورزی مشغول شوند چه درغیراینصورت دهات ویران می‌ماند ودرامورکشور اختلال وارد می‌آمد. پیش‌بینی نظام‌الملك عملی گشت ودرمدت کوتاهی محصول کشور افزایش یافت وازآنرو سایر پادشاهان و وزیران همان رویه را تعقیب‌کردند وتا قرن گذشته موضوع تیول در ممالك اسلامی رایج بود .

شمارهٔ سپاهیان

گفتیم‌که درآغاز اسلام همهٔ مسلمانان‌سپاهی بودند وشمارهٔ‌مسلمانان با سپاهیان برابر مینمود . در سال اول هجرت شمارهٔ مسلمانها و سپاهیان ازصد تجاوز نمی‌کرد و همهٔ‌آنها در مدینه اقامت‌داشتند. تدریجاً پاره‌ای از قبایل عرب مسلمان شدند و بر شمارهٔ سپاهیان افزوده شد بخاری در

صحاح خود نقل میکند: که حضرت رسول فرمودند شمارهٔ مسلمانان را برای من بنویسید و همینکه نوشتند هزار وپانصد نفر میشد اما درسال نهم هجرت هنگام جنگ تبوك که آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شمارهٔ مسلمانان (سپاهیان) بده هزار سوار وبیست هزار پیاده رسید ودرزمان ابوبکر وعمراین عده بعدوپنجاه هزار بالغشد ودراواخرایام خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان بسیصد هزار رسید واوایل بنی‌امیه شمارهٔ سپاهیان بصره ۸۰ هزار وسپاهیان کوفه ۶۰ هزار شد و این عده جمعاً دویست هـزار زن وبچه همراه داشتند،شمارهٔ سپاهیان مقیم مصر درآنموقع بدون زن وبچه چهل هزار بود البته درشام وممالك ایران نیز سپاهیان جداگانه‌ای اقامت داشتند. حضرت رسول (ص) در آغاز اسلام مرتب ازمسلمانان سر شماری می‌فرمود ودرزمان خلفای راشدین نیزاین‌رسم جریان داشت بقسمی که هرروز صبح‌مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها میآمدند و می‌پرسیدند دیشب نوزادی (پسر یادختر) برای شما پیدا شده است؟ ویامهمانی برای شمارسیده واگررسیده چند نفربوده‌اند؟

سپس نام ونشان نوزادان ومهمانان‌را بادقت یادداشت‌کرده دردفترکل ثبت میکردند. این‌ترتیب درعربستان بود ودرسایر ممالك نیز هرچند وقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام میگرفت. مثلا عمروعاص برای اولین مـرتبه درمصر سرشماری‌کرد وعبدالعزیزبن مروان (از۶۵تا۸۶هجری درمصرحکومت‌کرد)قرةبن شریك(از ۹۰ تا۹۶) وبشربن‌صفوان (۱۰۱) به‌ترتیب درمصرسرشماری انجام‌دادند وآخرین سرشماری (اعراب) درزمان‌هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵-۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری ها مانند سایـرآثار امویان در نتیجهٔ شورش‌های داخلی‌ازمیان رفت‌واکنون دردست نیست. بنی‌عباس‌آنقدرها باعراب اهمیت نمیدادند وبیشترمأمورین‌آنها(لشکری وکشوری) ازایرانیان وترکان وغیره بودند وهمینکه معتصم در۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود درتمام ممالك اسلامی فرمان داد نام عربها را ازدفتر بیاندازند وحقوق‌آنها راحذف‌کنند و اگرچه عربها دربرابر ایـن بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی‌کاری ازپیش نبردند وازآن هنگام دولت عرب سقوط‌کرد وسپاهیان اسلام ازایرانیان وموالی[1] شدند وحون‌معتصم‌مردووائق جای اونشست. دعبل خزاعی شاعرمشهور[2] که‌آن موقع درسمیره میزیست بمناسبت مرگ معتصم وجلوس واثق این اشعار را سرود:

ترجمهٔ شعر: سپاس‌خدا راکه اندوهی‌نداریم خلیفه‌ای مرد وخلیفه‌ای‌آمد. نه‌ازمردن

---

۱ - موالی‌که جمع مولی است درزبان عرب چند معنی داردکه ازآنجمله بمعنای زرخرید و بنده‌میباشد. خلفای اموی برخلاف اساس دیانت اسلام که برمساوات استوار گشته مسلمان غیر عرب وبخصوص ایرانیان را ازروی نصب نژادی مولی یعنی بنده میخواندند.

۲ - دعبل خزاعی ازشعرای مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر باحضرت امام رضا بوده. درمدح‌آن‌امام بزرگواروررثاء حضرت سیدالشهداء (ع) اشعاربسیاری سروده‌که ازآنجمله مرثیهٔ مشهور میباشد ومطلعش‌چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و موقف وحی مهبط العرصات مسرجم

او کسی غمگین شد و نه از آمدن این کسی شاد گشت.» درهرحال شمارهٔ سپاهیان بطور دقیق در زمان امویان وعباسیان معلوم نیست اما ازقرائن موجود چنان برمیآید که عدهٔ آنان زیادبوده است، مثلا یزیدبن مهلب برای فتح گرگان و مازندران ۱۲۰ هـزار سپاهیان منظم وعده‌ای داوطلب وموالی همراه داشت وشمارهٔ نظامیان مرتب هرون هنگام جنگ بارومیان باستثنای داوطلبان وموالی ۱۳۵ هزار نفر بود و سپاهیان محمدبن طغج مؤسس سلسلهٔ اخشیدی مصر (۳۲۳ـ ۳۳۴) بچهار صد هزار میرسید بعلاوه هشت هزار زرخرید جزو گارد مخصوص او بودند که هرشب دوهزار نفر آنان درکاخ سلطنتی کشیك میدادند. ابن خلدون می گوید هنگامی که معتصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نهصد هزار سپاهی باخود برد وهیچ بعید نیست که این ارقام درست باشد چه که مسلمانان سپاهیان بسیاری در مرکز خلافت و در مشرق ومغرب و مرزهای دور ونزدیك نگاه می‌داشتند وعلاوه برآنان هنگام جنگ داوطلبان وموالی وافراد غیر نظامی وهنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه وغیره نیز بمیدان میرفتند وبطوری که مورخین نوشته‌اند: شمارهٔ ملازمین و گماشتگان مأمون (ازبنی‌عباس) بسی وسه هزار میرسید.

درجات آرتش اسلام

پیش ازاسلام عربها با درجات نظامی آشنا نبودند فقط هرقبیله‌ای امیری داشت واگر خود امیر بجنگ نمیرفت کسی رابفرماندهی تعیین می کرد که اورا منکب می گفتند عریف زیر دست منکب و نفیر یانفرتحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند ومعمولا شمارهٔ عریفان پنج بود.

درآغاز اسلام نیز همین رویه ادامه داشت و شخصی باسابقه بفرماندهی سپاه انتخاب میگشت وچندین عریف نیز زیردست اوبودند وهر عریفی بر ده سپاهی نظارت میکرد شمارهٔ عریفان تاصد فزونی یافت وزیر نظر هر عـریفی بنابمقتضیات و سابقه ازبیست تاچهل سپاهی قرارگرفت بعلاوه مأمورین بنام امیر (مشرف امورمالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد و عریف آنرا میان افراد تقسیم میکردواین ترتیب تادوران بنی‌امیه نیزدوام یافت ولی درزمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد:

عریف فرمانده ده سپاهی بود.

خلیفه فرمانده پنجاه سپاهی بود.

قائد فرمانده صد سپاهی بود.

سپس آن ترتیب تغییر کرده هرصد سپاهی بده عریف وهرده عریف بیك نقیب و هرده نقیب بیك قائد (فرمانده) وهرده قائد بیك امیر (فرمانده کل) سپرده شد وگاه هم با تغییر اوضاع این نظامات عوض میشد.

امادربارهٔ نشان وعلامت رتبه‌های آرتش، اطلاع صحیحی جز آنکه دربارهٔ «طراز» گفته شد بدست نیامده است فقط ایـن مسلم است که ستوران دولتی باعلامت داغ از سایر ستوران مشخص میشدند وستوران دولتی بنی‌امیه راباکلمه (عده) داغ میزدند وترتیب داغزدن ستوران

پیش از اسلام هم میان اعراب مرسوم بوده و هرقبیله‌ای ستور خودرا داغ مخصوص میزد .

رژهٔ آرتش

پیش از اسلام درممالك متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است. اسکندر مقدونی شخصاً افراد آرتش واسلحه و مهمات وستوران آنها را رژه میگرفت. ایرانیان هر سال موقع معین آرتش را سان میدیدند باینقسم که سواران درحه دار بااسب وگماشته‌ای که یدك میکشید بازره وکلاه خود و سپرونیزه وشمشیر وگرز وزانوبندوزره اسب (برگستوان) وکارد وطناب وتوبره و زنجیر آهن وکمند وگلولهٔ نخ ودرفش وقبچی وپتك وگازانبر وقمقمهٔ آب وسوزن ونخ وشال ونمد اسب ودوکمان بازه ودو زه یدکی (که مبادادرمیدان یافت نشود) ودوجعبه‌تیر یکی باخودش ویکی باگماشته‌اش ازجلوی پادشاه رژه‌میرفتند. همینکه عرب‌ها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این‌رسم را ازایرانیان گرفتند ومعمول داشتند . گرچه ازقراری که مورخین نوشته‌اند پیش ازفتوحات اسلامی نیزحضرت رسول (ص) سپاهیان معدود خود را شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدرکبری (سال دوم هجرت) حضرت رسول (ص) تیری بدون پر دردست گرفته سپاهیان اسلام را باآن مرتب مینمودند وصف آنهارا میآراستند وهمان هنگام بمردی سواد نام برخوردندکه صف را برهم زده بود پیغمبر (ص) مشتی بشکم وی نواخته فرمودند راست بایست ای سواد پسرغزیه و همینکه ازصف‌آرائی فارغ‌شدندبه‌سایه‌بانی که برای ایشان آماده شده بود بازگشتند .

خلفای راشدین وخلفای‌اموی‌نیز آرتش‌را سان میدیدند، حجاج‌والی کوفه ازهرسپاهی نام ونام خانوادگی اورا می‌پرسید واسلحه‌اش را بازدید میکرد .

عباسیان بطریقهٔ ایرانیان سان میدیدند باینقسم که خلیفه یا وزیر خلیفه بسرای دیدن رژه جلوس می‌کردومانند سرداری که آمادهٔ جنگ است کلاه خودوزره میپوشید سپس جارچی فرماندهان را بنام میخواند وآنان مسلح ومکمل سوار براسب از جلوی خلیفه میگذشتند و اگرهمه چیزشان مرتب بود جایزه می‌گرفتند وغالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خودقسمت میکردند. درزمان عمرولیث (ایام معتمد عباسی۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می‌شد معتمد عمرولیث را بسپهسالاری سپاهیان خود گماشت واورا مأمورآرتش‌ساخت هرسه ماه یکبار خلیفه یانایب اودرموقع معین برای‌سان جلوس میکرد وکیسه های زر وسیم آماده میشد وتمام سپاهیان را احضار میکردند واول از همه جارچی مخصوص نسام عمرو را میخواند عمرولیث سوار براسب ازبرابرآن مأمور(که خود خلیفه یاجانشین اوبود)میگذشت وپس ازآنکه خودش‌واسلحه‌اش‌واسبش بازرسی میشد یك کیسه محتوی سیصد درهم برای عمرو می‌آوردند عمروآنرادرچکمهٔ‌خود نهاده می‌گفت سپاس خدایرا که مرا بفرمانبرداری خلیفه یاری‌نمود تاآنجاکه مورد مرحمت اوقرارگرفته‌ام ـ آنگاه گماشته‌ای که چکمهٔ عمرو را در می‌آوردآن مبلغ را بعنوان انعام برمیداشت ، سپس سپاهیان پیاده وسواره حلومی‌آمدند و

همه چیز آنان بادقت بازرسی میشد واگر کم وکسری داشتنداز دریافت جایزه وحقوق محروم میماندند ودراین بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه دریکی از آنروزها عمرولیث اسب سربازی را بسپارلاغر دید وازروی اعتراض بوی گفت : چرا چنین است پول مارامیگیری و بجای اینکه اسبترا نگاه داری کنی زنترا فربه میسازی درصورتیکه بااین اسب بایدبجنگ بروی وپیروزی بیابی. بروکه چیزی بتو نمیرسد ـ مرد سوار درپاسخ عمرو گفت : ـ قربانت گردم اگر اجازه بدهی زنم را برای رژه بیاورم تابچشم خود به‌بینی که این اسب‌لاغر چقدر اززن بی‌نوای من فربه تراست .

عمرو ازاین حاضرجوابی خندید وجایزهٔ وی‌را داده گفت چارپایترا عوض کن .

اردوگاه سپاهیان اسلام

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنا بدستور عمر درکنار شهرها میماندند وجائی‌را اردوگاه نمیساختندکه میان آنان وشهر «مدینه» دریا ویارودخانه‌باشد وهمینکه‌مصررا گشودندبجای‌اینکه‌دراسکندریه پایتخت مصر بمانند درچادرهای خویش نزدیك‌قلعهٔ بابل اردو زدند وبعداً آن محل به‌فسطاط موسوم گشت. همینقسم آرتش عراق درتیسفون پایتخت کسری اقامت نکردند ودرکرانهٔ فرات که بصحرای‌شام وکوفه وبصره متصل‌میشد چادر زدند وچنانکه گفته شد همه‌جا همین‌رسم را رعایتمیکردند اماچون زنان وفرزندان خویش‌را نیز باخودبمیدان جنگ‌می‌آوردند وباآنان درچادر میزیستند تدریجاً اردوگاه‌های اسلام شهرمیشد .

پس‌از چندی‌که عربها متمدن شدند ازبردن زن‌وبچه بمیدان جنگ خودداری‌کردند اماهمچنان دربیرون شهرها اردو میزدند واین اردوگاهها کم‌کم شهر میشد چنانکه بصره و کوفه وفسطاط بهمین‌صورت درآمد.فسطاط ابتداء اردوگاه عمروعاص فاتح مصربود سپس‌شهر آبادی‌شدکه نام اوفسطاط بود وپس‌از صدوچند سال که عباسیان دعوت خلافت‌کردند مروان آخرین خلیفهٔ اموی از شام بمصر گریخت. عباسیان صالح‌بن علی را باسپاهی انبوه به‌تعقیب مروان فرستادند صالح دراطراف فسطاط اردو زد ونام‌آن محل به‌عسکر یامعسکر مشهور شد وتدریجاً شهری‌بهمان‌نام درآن محل‌ایجاد گشت وبعدازصد وچندسال‌دیگردرسال۲۵۷هجری احمدبن طولون برمصر دست یافت وچون شهر فسطاط برای مسکن گماشتگان وملازمان وی کوچك مینمود‌احمد درکنارکوه‌المقطم اردوگاهی ترتیب‌داد وهمانجا برای‌خودکاخی ساخت سپس ملازمان خودرا فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند و کم‌کم آبادی این اردوگاه به‌فسطاط پیوست وشهرتازه به‌قطایع موسوم‌شد وهمینکه صد وچندسال دیگری ازاین واقعه‌گذشت «جوهر» سردار خلفای فاطمی مصررا فتح‌کرد ودر دامنهٔ‌کوه‌المقطم اردوگاهی ترتیب‌دادکه بعداً شهرقاهره‌شد واکنون هم‌باقی‌مانده است وهمین‌قسم سایر فرمانروایان‌اسلام که هریك‌بمناسبتی برای خود شهری‌ساختند از آن جمله منصور برای خود ولشکریانش قلعهٔ بغداد راساخت که‌بعداً شهرشد وپسرش‌مهدی درخارج‌آنشهر اردو زد وبطورکلی اردوگاههای



ظرف آب از کارهای کوزه‌پز معروف به «باربوتن»

روی این ظرف علاوه برگل وبوته دوشمر عربی نیز دیده میشود

اسلامی درکنار شهرها بوده‌است و همینکه حجاج بعداز واقعهٔ (دیرجماجم) سپاهیان خودرا بشهر کوفه درآورد مردم آنشهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج‌را بیدادگری وناروا دانستند بخصوص که پس‌ازحجاج نیز جانشینهای او همان رویه را تعقیب کردند وبیشتر نسبت به‌ایرانیان این ستم‌را روا میداشتند .

پرچم و بیرق

تاریخ پرچم لواء ورایت (علم وپرچم وبیرق) درواقع یك‌مفهوم دارد وشاید یکی‌از دیگری‌کوچك‌تر باشد ویااینکه لواء همان‌رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء میخواندند که باصطلاح امروزی پرچم وبیرق ونظایر آن مینامند در هرحال پرچم‌از روزگار باستان معمول بوده و مصریان درجنگ وصلح پرچم داشته‌اند ودیگران ازآنها گرفته‌اند[1]. عربهای‌پیش‌از اسلام‌نیز پرچمهائی داشته‌اند وهرپرچمی مخصوص به‌یك‌قبیله‌ای بوده‌است .

اهمیت‌پرچم در میدان‌کارزارمسلم‌است. حتی‌اگرپرچم‌بیفتد سپاهیان‌از میدان‌میگریزند، درقسمت مربوط باعراب جاهلیت گفتیم که یکی از منصب‌های معمول میان قریش پرچمداری بود وآنروز پرچم‌خود راعقاب میگفتند وهنگام جنگ آنرا بیرون آورده به‌پرچمدار تازه یا پرچمدار دائمی میدادند . معمولا پرچم قریش گاه دست تیرهٔ اموی وگاه در دست تیرهٔ عبدالدار بود ظاهراً قریش‌نام‌عقاب‌را از رومیان گرفته‌بودند، چه‌که‌علامت رسمی دولت روم عقاب بود وآنرا روی پرچمها و ساختمانهامی‌نگاشتند وعربها ازآنان گرفتند.درسیرهٔ حلبیه روایت‌شده‌که درجنگ بدرکبری‌سه‌پرچم داشتند یکی‌سفید ودوسیاه، حضرت رسول(ص)پرچم سفیدرا به مصعب‌بن عمیر دادند ویکی از پرچمهای سیاه را بمردی ازانصار واگذارکردند واماپرچم سوم‌سیاه‌که نامش عقاب وار مرط عایشه تهیه‌شده بود بعلی‌بن‌ابی‌طالب (ع) دادند (مرط پارچهٔ پشمی یاتیکهٔ خزی است‌که زنان بسر می‌اندازند و یابخود می‌پیچند . مترجم) ابوسفیان‌هم پرچم رؤسا راکه عقاب‌نام‌داشت درصف‌مخالفین بدست‌گرفته بود و ظاهراً عقاب نام‌یك‌نوع ازپرچمها بودکه یکی‌ازآنهارا بدست رؤسا میدادند .

پس‌ازظهور اسلام وآمیزش عرب با مردم مصر و شام وایران ، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی و تیره‌ها وشعبه‌های مختلف متنوع و متعدد شد و از حیث رنگ وشکل و درازی وغیره جور بجور درآمد مثلا هنگامی‌که ابومسلم خراسانی برای دعوت عباسیان قیام کرد مهدی‌عباسی‌پرچمی بنام‌ظل(سایه) برای وی‌فرستادکه نیزهٔ‌آن ۱۴ ذرع‌بود ونیزپرچم دیگری ازطرف مهدی برای ابومسلم ارسال شدکه نامش‌سحاب (ابر) بود ودرازی آن۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند و موقعی‌که متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهرکدامشان دوپرچم یکی سیاه‌بنام ولایت‌عهد ودیگری سفید بنام فرمانروائی‌اهداء

---

۱ ـ درفش‌کاویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده ودرجنگها پیشاپیش برده میشد وسرانجام در شکست‌نهاوند بدست عربها افتاد . مترجم

میکرد مأمون نیزموقعی که فرمانروائی تمام‌شرق (قسمت شرقی‌امپراتوری اسلام) را بفضل‌بن سهل داد پرچمی برای اوبست که روی‌نیزه دو شاخه بود وفضل‌بن‌سهل را ذوالریاستین لقب داده امور لشکری وکشوری شرق را بدست اوسپرد، خلاصه اینکه رفته‌رفته خلفا و سلاطین اسلام فزونی پرچم‌را نشانهٔ قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ حوربجور ترتیب دادند وهمینکه العزیزبالله فاطمی برای‌فتح شام‌حرکت‌کرد پانصد پرچم وپانصدبوق (شیپور) همراه‌داشت وچه‌بسا که خلفا وسلاطین واشخاصی که بفرماندهی سپاه انتخاب میشدند نامشان راروی‌پرچم می‌نگاشتند. حنانکه روی‌پرچم‌ابن‌بجکم‌کلمهٔ رایقی‌نگاشته‌شده بود وخودرا‌بن رایق نسبت میداد .

رنگ پرچم

معلوم‌نیست که درجاهلیت رنگ‌پرچمها چه بوده وفقط این‌مسلم است که پرچم عقاب‌سیاه رنگ وپرچم‌حضرت رسول نیز رنگ‌سیاه‌داشته است.صاحب‌آثار الاول می‌نویسدکه پاره‌ای ازپرچمهای پیغمبر(ص) سفیدرنگ بوده‌است پس‌ازآن پرچم امویان‌سرخ شد وکسانی‌که بنام‌علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند وطرفداران بنی‌عباس پرچم سیاه دستمیگرفتند وبطورکلی شعار عباسیان رنگ‌سیاه بوده وآنرا نشانهٔ سوگواری شهیدان بنی‌هاشم و اعلام قتل‌عام امویان میدانستند و در هرحال عباسیان را سیاه‌پوشان میخواندند و پس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند ومیان هاشمیان جدائی افتاد پرچم‌تبرهٔ اخیر سفیدبود وازآنرو آنان‌را سفیدپوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبز رنگ داشته‌اند چه‌که مأمون پس از بیعت باامام رضا(ع) سپاهیان‌خود را فرمان دادکه لباس‌سیاه راکنده لباس‌سبز بپوشند وپس‌از برهم‌زدن آن‌بیعت، مجدد شعار رسمی عباسیان سیاه‌شد .

واما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی‌ترتیب‌داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین‌ترك، منگوله‌ای ازمو داشت‌که‌آنرا بترکی چترویاشالش می‌خواندند وآن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد ومتنوع گشته وآنرا «سنجق» خواندند .

پرچم بستن

در آغاز ظهور اسلام هرگاه‌که خلفا می‌خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم‌آماده میساختند وهرپرچمی‌رابفرمانده یاامیر قبیله میدادند وبرای‌آنان دعا میکردند وآنهارا به‌بردباری ودلیری وفداکاری سفارش مینمودند. عمرهرگاه پرچم می‌بست چنین میگفت :

«بنام خدا وبرای خدا وبیاری خدا بروید دست خدا باشماپیروزی منوط بیاری‌خدا وشکیبائی ودرستکاری شماست، در راه‌خدا باکافران بجنگید وزیاده‌روی نکنیدکه خدا زیاده روان‌را دوست ندارد وهمینکه دشمنی را دیدید نهراسید وهنگام توانائی گوش وبینی نبرید و در پیروزی تندرو نباشید . پیران سالخورده و زنان و کودکان را نکشید وقتی‌که دولشکر

بهم افتادند وهنگام یغما ومقابلهٔ بادشمن اشخاص مذکور را بقتل نرسانید .

هریك ازخلفا به‌نحوی سپاهیان‌را دعامیکردند وپندمیدادند ولی‌هدف ومنظورهمه‌شان یکی بود .

همینطور موقعی‌که استانداری رابکشور میفرستادند برای او نیز پرچم می‌بستندچه‌که استانداران اسلام فرماندهان آرتش‌هم بودند. پرچم‌بستن‌ساعت وموقع معینی‌داشت وبنابگفتهٔ ستاره شناسان ساعات سعد برای این‌کار انتخاب میشد خلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم‌ها بسته آنها را باشکوه و جلال از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات‌کم وبیش باتشریفات خود خلیفه شبیه بود بااین فرق‌که پرچمها و طبل‌های موکب خلیفه بیشتر بود وشایدرنگ‌پرچم‌های استاندار باپرچمهای خلیفه تفاوت داشته‌است .

خلفای فاطمی مصر، ادارهٔ مخصوصی‌برای تهیهٔ‌پرچم وبیرق وامثال‌آن داشتند ومدت صدسال سالی ۸۰ هزار دینار هزینهٔ آن اداره بود وعلاوه برپرچم همه‌نوع اسلحه و زین و برگ‌طلاکاری ونقره‌کاری وغیره درآن‌اداره روی‌هم ریخته بودند سرانجام این مخزن آتش گرفت‌وبیش ازهشت میلیون دینار اثاث واسلحه ومهمات آن‌سوخته شد وفقط مقدارکمی از ذخایرآن مخزن سالم ماندکه‌از آن‌جمله پرچم موسوم به‌لواء الحمدبود .

موسیقی

از روزگار باستان موسیقی‌درمیان‌سپاهیان معمول بود تابدان‌واسطه احساسات‌جنگجویان‌را برانگیزندوفکرشان‌را ازمخاطرات‌احتمالی منصرف سازند، آواز ورجزخوانی درمیدان‌نیز نوعی موسیقی بشمار می‌آمده است. عربهای‌جاهلیت جزطبل چیزی‌از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم‌که‌از این‌تجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق گذرانیدند ولی‌بعد از آنان خلافت بسلطنت تغییر یافت وعربها باایرانیان ورومیان (موالی) آمیزش یافتند و آنان وسایل تجمل وزندگانی پرنعمت را بمسلمانان نشان دادندکه ازآن‌جمله یکی هم استفاده ازموسیقی بود . کم‌کم خلفای اسلام باموسیقی آشنا شده و بمأمورین لشکری وکشوری دستور دادند که از موسیقی استفاده‌کنند وچه‌بساکه دریکدسته ازسپاهیان‌صدها بوق (شیپور) وطبل‌دیده میشدکه جزاین دو، چیزی‌از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه

عربهای‌دوران جاهلیت‌ازمهمات واسلحه‌فقط‌باشمشیرونیزه وتیروکمان وسپر آشنا بودندو آنرا خوب بکار میبردند چه‌که بااین اسلحه‌ها روزی خود را درمی‌یافتند وازخودشان دفاع‌میکردند .

تیر وکمان ـ عربها تیراندازی را نیکو می‌دانستند چه که بیش از سایر اسلحه‌ها به‌تیر وکمان‌نیازمندی داشتند ودیگرآنکه‌چشمان تیزبین عربها مانند تمام‌مردم صحراگرد برای این‌کار مناسب‌بود، عربها گذشته ازموقع جنگ‌تیروکمان را برای شکارآهو وغیره نیز بکار می‌زدند وبطوری‌در تیراندازی مهارت یافته بودندکه میتوانستند یکی ازدوچشم آهورا

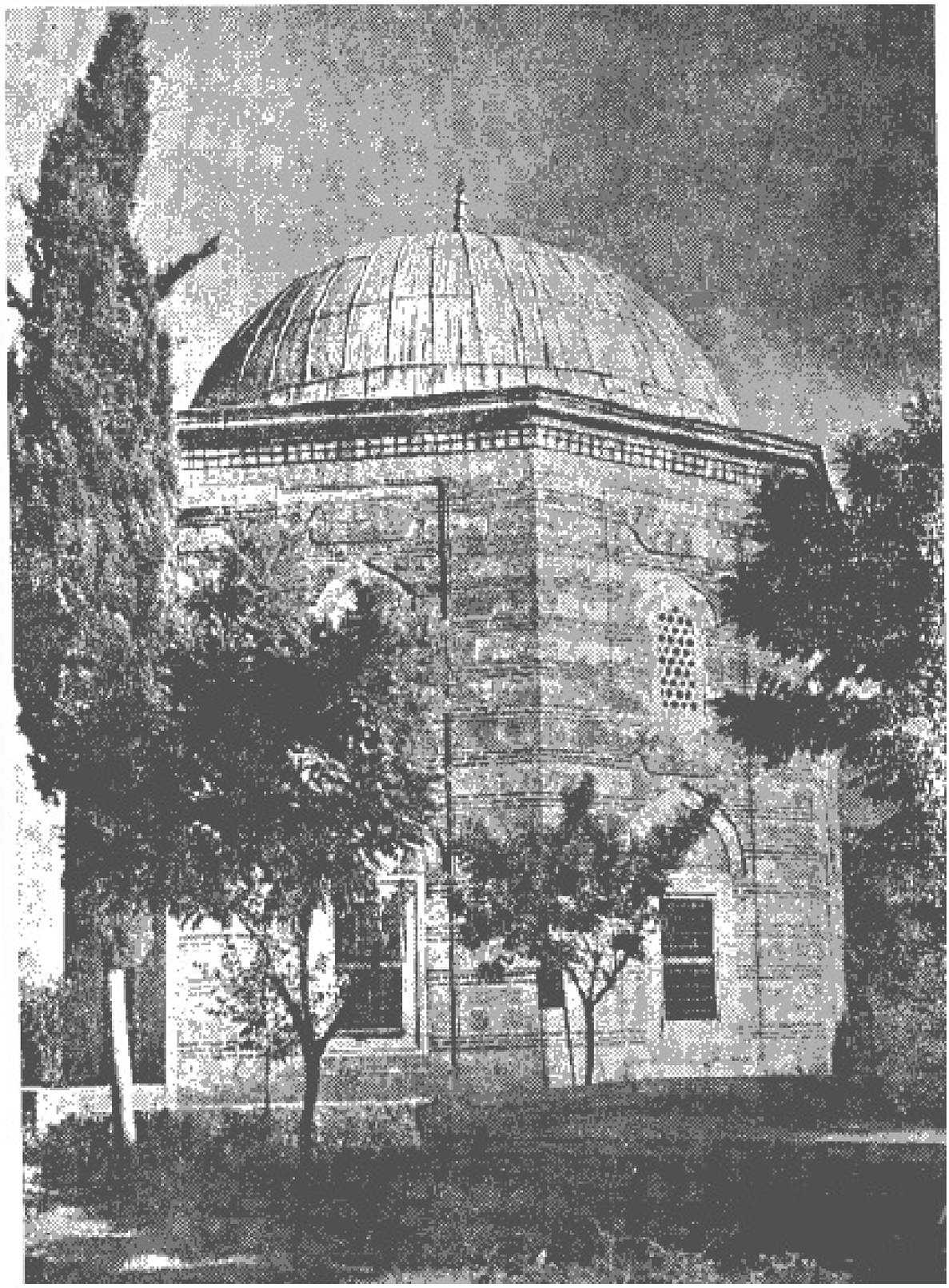

ت ـ بروسه : مرادیه، مقبرهٔ مصطفی چلپی

نشان کرده تیر بزنند و چشم دیگرش را آسیب نرسانند. واز آنرو آنها را تیراندازان حدقهٔ چشم میخواندند .

بعضی ازآنان باندازه‌ای درتیراندازی چابك بودندکه سوسماری را بدرختی آویخته هرعضوی راکه نشان میکردند تیرمیزدند و این‌نشان‌گیری وتیراندازی طوری دقیق بودکه مهره‌های پشت سوسمار را دانه‌دانه نشان‌کرده تیرمیردند ویکی‌ازآن‌تیرها خطا نمیرفت .

یکی‌از موجبات غلبهٔ لشکریان اسلام (اعراب) برروميان همین مهارت آنان‌در تیر- اندازی بود. چه‌که‌رومیان ازتیراندازی عاجز بودند واین‌موضوع‌درفتوحات اسلام ذکرشد . سرداران اسلام‌به‌اهمیت تیراندازی واقف بودند و مردان خودرا بآن کار تشویق میکردند، حضرت رسول(ص) میفرمودند :

«سواری وتیراندازی‌بیاموزیداما‌من‌بیشتردوست دارم‌تیرانداز باشیدتاسوارکار بشوید.»

ونیز آنحضرت فرموده‌اند :

«تفریح وخوشی مرد باایمان‌درسه‌چیز است: تیماراسب ـ تیراندازی وشوخی بازنش، بدرستی‌که خداوند بایك‌تیر دونفر را به‌بهشت میبرد اول‌کسی که تیررابه‌نیت جهاد میتراشد ودوم‌آنکه‌در راه‌خدا تیر می‌اندازد. درجای دیگرنیز فرموده‌اند: هرچه میتوانید نیروآماده سازید وآگاه‌باشیدکه نیرو درتیراندازی است ـ آگاه‌باشید تیرو درتیراندازی است ـ آگاه باشید نیرو درتیراندازی است.»

پس‌از رحلت رسول اکرم خلفاء و سرداران اسلام مردان خودرا به‌تیراندازی وتیمار اسبان سفارش‌میکردند، چه‌که‌عرب سوارکار است واسبان تازی بچابکی وتیزهوشی وآرامی بنام میباشد وچنانکه‌سابقاً گفتیم سرداران‌اسلام بمردان خودتوصیه‌میکردندکه ازاسبان‌خویش مانند همسران‌خود پرستاری وسرپرستی کنند .

مسلمانان درقرون وسطی اختراعاتی در تیراندازی پدید آوردند و ازکمان چیزهای تازه‌ای ساخته‌اند وشاید آنرا ازایرانیان آموخته‌اند، چه‌که ایرانیان درموقع‌جنگ باتاتار به‌محراة آشناشدند[1] واین‌اسلحه عبارت ازلولهٔ آهن ویاچوبی است‌که درآن سوراخی تعبیه کرده‌اندو باآن‌تیر می‌اندازند والبته تیرهای‌آن‌کوتاه‌است‌اماما نند گلولهٔ‌امروز ازکمان‌میجهد وباشدت به‌نشانه میخورد ودرهرصورت عربها کمتر آنرا بکار میبردند .

شمشیر ـ شمشیر، گرامی‌ترین اسلحهٔ عرب بود عربها شمشیرهای خودرا از ممالك خارج مانند یمن ، هند ـ شام ، خراسان وارد میکردند و آنرا شمشیر عتیق میخواندند و هریك از این شمشیرها علامت و مزیت جداگانه‌ای داشت ، مثلا شمشیر یمن که در زمان جاهلیت ساخته میشد دوسوراخ در دستهٔ شمشیر داشت و یکی‌از سوراخها وسیع‌تر ازدیگری بود ویااینکه هردو سوراخ یك‌اندازه بود اما وسط سوراخ تنگتر میشد. بعضی ازشمشیرهای یمن را «محفوره» می‌گفتند که در تیغهٔ آن مانند جوی آب کنده‌کاری شده بود و آنرا با سوهان‌گرد تراشیده بودند بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی لبه‌دار

1 ـ فارسی سادهٔ محراة. فوتك‌است .

بودند وبطورکلی شمشیرهای یمن رگه‌هائی داشته است .

گاه هم‌روی شمشیر تصاویری مینگاشتند یاچیزهائی مینوشتند . امااین نوع شمشیرها چندان برندگی نداشت واگر به‌آهن یاچیز سختی برمیخورد خردمیشد برعکس شمشیرهای رومی از شمشیرهای دیگر محکم‌تر بود زیرا رومیان‌آهن شمشیر را آب میدادند وطرزمحکم ساختن آنرا میدانستند . این بودکه اگر عربها شمشیر برندهٔ محکمی میدیدند قصهٔ آنرا گوش‌بگوش وزبان بزبان نقل میکردند . از شمشیرهای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی‌بن‌ابی‌طالب[1] ودیگرشمشیر(صمصامه)عمرو معدی کرب‌میباشد وشایداین‌دوشمشیر رومی‌بوده‌است . ذوالفقار علی(ع) درتاریخ‌اسلام مقام‌مهمی را دارد ومدتی‌درخاندان آل‌علی‌دیده میشدتااینکه مهدی‌عباسی آنرا گرفت وازمهدی بدست‌هادی وهرون‌رسید. میگویند این‌شمشیر هجده‌دندانه (فقره) داشته ازآنرو بذوالفقار مشهور شده بود.

نیزه ــ عربها بیش‌از هرموقع درسواری نیزه بکار میبردند اگرچه بیم شکستن آن‌نیز زیاد بود. عربهادستور زیادی‌دربارهٔ استعمال نیزه داشته‌اندکه‌ازآن‌حمله گفتهٔ صاحب‌آثارـ الدول میباشد. اومیگوید :

«نیزه بازی‌درمیدان وپیشگاه پادشاهان بااستعمال نیزه درمیدان جنگ‌تفاوت دارد. هنگام جنگ‌باید بدشمن‌حمله‌کنی، نیزه‌را زیربغل بگیری وسرآن‌را از میان دوگوش اسب بگذرانی ومستقیماً روبدشمن بروی تابا‌ونزدیک‌شوی اگر اوبطرف‌راست نیزه‌افکند توبطرف چپ نیزه بینداز وبرعکس‌بکوش‌که تو حمله‌ور شوی ونیزه‌را راست وچپ بگردانی تادشمن بهراس‌افتد وندانند ازچه‌سمتی بطرف‌اومیروی وهمینکه باورسیدی ازآنطرف جلوبروکه نیزهٔ اومتوجه تو نیست آنگاه تەنیزه را بدست راست بگیر و سرنیزه را روبهوا نگاه‌دار و آنرا بطرف شانهٔ راست بالابر و باقوت هرچه تمامتر حمله‌کن بقسمی‌که نداند ازچه‌طرف با او روبرو میشوی ...

اگردشمن دونفر بودند واز هم جدا شدند بآنکه نزدیکتر است حمله‌کن اگر هردو نزدیک‌بودند بیکی از آنان چنان وانمودکن‌که برفیقش‌حمله میکنی ولی بخودش حمله کن اگرهردو یک‌جابودند بآنکه‌ضعیف‌تر است‌حمله نکن اورا بترسان وبدیگری حمله‌کن اگر دشمن‌متعدد بود جلوی آنان حرکت‌کن تادنبال‌تو بیایند وهرکدام نزدیکتر شدند باونیزه بزن‌اگر به‌تنگنائی افتادی وسوارنیزه‌دار بتوحمله‌کرد مبادا سواره باوحمله‌کنی باید پیاده شوی واورا نیزه بزنی‌اگر به‌تنگنائی رسیدی ودوسوار نیزه‌دار بتوحمله‌کردند ازاسب پیاده شو اسبت‌را سپرکن وبآنکه نزدیکتراست حمله‌آور ...

۱ــ باسناد معتبراز حضرت‌رسول اکرم روایت‌شده‌که فرمودند: لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار ــ درمیان تمام‌مردان اسلام مردی، بجوانمردی علی (ع) و شمشیری به برندگی ذوالفقار نیست. صدق رسول‌الله(ص) . مترجم

نوك نیزه گاه سه شعبه گاه پهن گاه راست بود و سرپاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان گود شده بود .

سپر ـ عربها چندین نوع سپرداشتند که هریك برای دفاع ازیك نوع اسلحه بکارمیرفت ازآن حمله سپر مسطح دراز اندامی که میانش گود بود ودیگر سپری که اطرافش منحنی ووسطش برجسته است . این نوع سپر برای دفاع در مقابل تیر تهیه میشد اما نیزه بآن سپر کاری بود ودر آن حامیگرفت سپر دراز ـ اندام (مستطیل) در موقع تیرباران شدن استعمال میشد و مرد سوارکار سرخود را با آن می‌پوشانید وبادو چشم ازمیان سپر بدشمن نگریسته مواظب حرکات او بود اما سپر مسطح ازضربهٔ نیزه جلوگیری میکرد وگاه میشد که دو نفر در مبارزه شرکت میکردند و یکی از آنها با سپرهمرزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپر ذوق بکار میبردندوروی سپرهای خود آیات قرآن مجید وشعرهای مناسب وکلمات پند واندرز مربوط بجنگ مینگاشتند وکنده کاری میکردند، سپرهر کشوری ازطرز ساخت آن مشخص میشد مثلا سپر دمشق از سپرساخت عراق وسپر عراق ازسپر ساخت غرناطه (از شهرهای اندلس ـ اسپانی) بآسانی تشخیص داده میشد .



سپرغرناطه

زره ـ عربها زره‌های آهنی، فولادی وکتانی بکار میبردند وزره کتان را (دلاص) میگفتندممولاسواران عرب زره میپوشیدند زره‌های اعراب غالباً ساخت روم ویاایران بود . بعضی اززره‌های عرب بقدری مشهور بودکه نام مخصوصی داشت مانند زره خالدبن جعفر که آن رازره تکمه‌دار (ذات‌الازمه) میگفتند چه که آن زره تکمه داشت وهروقت میخواستندداما‌ن زره را بالازده تکمه‌هایش را می‌بستند . زره چندین قسمت بود وهرقسمت نامی‌داشت ازآن جمله زره تن را جوشن وزره سررا (بیضه ـ خوذه ـ مغفر) میخواندند . پاره‌ای زره‌ها برای پوشاندن بازو وکف دست وساق پا بود .

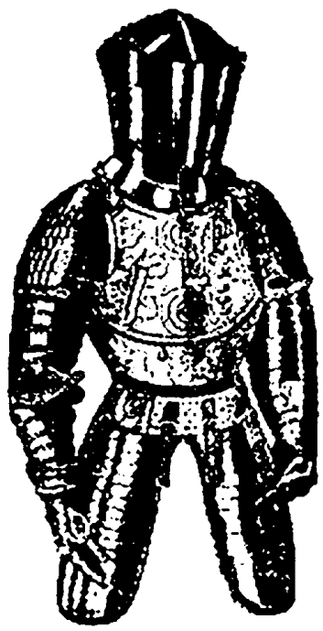

زره ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

اسلحهٔ عرب دراوایل اسلام همانهائی بودکه گفتیم، سپس خنجر وتبرزین وچکش رااز ایرانیان گرفته براسلحه‌های خودافزودند ودرشکل اسلحه تغییراتی‌دادند وباقتضیات زمان ومکان آنرا جور بجورساختند مثلا شمشیر دمشقی باشمشیر عراقی وزره مصری بازره اندلسی یك جور نبود و چنانکه در تصویر مشاهده میشودکلاه خود مصری باکلاه‌خود اندلسی اختلاف

دارد وهمین‌قسم سایر اسلحه‌ها که‌یك جور نبودند وشرح وتفصیل آن دراینجا مورد ندارد.



کلاه خود یکی ازسلاطین مصر

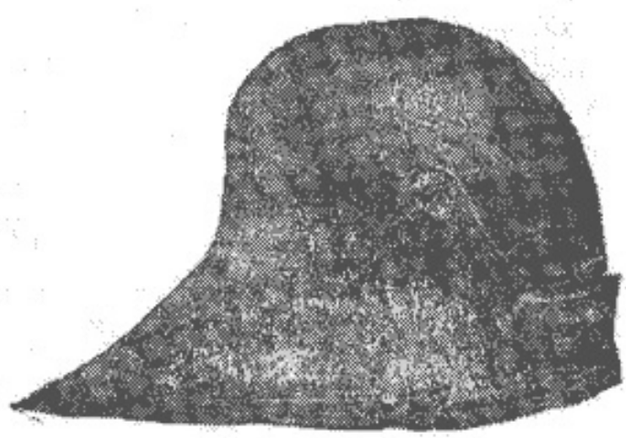

کلاه خود ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

آلات مخصوص محاصره

عربها چیزی ازمحاصره ووسایل ولوازم آن نمیدانستند زیراشهرهای آنان درودروازه نداشت وهمگی درچادر میزیستند. نخستین خندقی که درعربستان کنده شد درسال پنجم هجری موقع جنگ احزاب وچنانکه گفتیم بانظر واشارهٔ سلمان فارسی بوده‌است ، پس‌ازآنکه عربها باایرانیان آمیزش پیدا کردند وچیزهائی ازآنان گرفتندکه ازآن جمله آلات مخصوص محاصره بوده ومهمترین‌آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی وآتش یونانی میباشد .

منجنیق ـ منجنیق آلتی‌است که باآن‌سنگ وچیزی دیگر بسنگردشمن پرتاب‌میکنند. نخستین بارفنیقی‌ها آن را بکار بردند سپس یونانی‌ها ویهودی ها نیزاستعمال آن راآموختند چنانکه چندین مرتبه درتوراة (سفرمکابیان) ازمنجنیق‌نام برده‌اند ولی‌سایر دولتهای قدیم مانند ایرانیان وغیره‌استعمال منجنیق را از یونانیان یادگرفتند وعربها از ایرانی‌ها اقتباس کردند. مشهوراست‌که عربها فقط دراواسط قرن‌اول‌هجری پس ازآمیزش بارومیان وایرانیان بامنجنیق آشنا گشتند ، اما در کتاب سیرهٔ حلبیه ذکرشده‌که بااشارهٔ سلمان فارسی درموقع محاصرهٔ طایف منجنیق استعمال شد وحتی مذکور است‌که سلمان بدست خود منجنیقی برای مسلمانان ساخت ودرحصار طایف بکار بردوبنابقول مورخ مذکور هنگام جنگ خیبرمسلمانان منجنیق ودبابه (نوعی‌تانك) همراه داشتند .

منجنیق چند قسم است : بعضی‌بزرگ بعضی‌کوچك ، بعضی باقلاب وبعضی باکمان بسته میشد وبعضی مانند فلاخن چرخ میخورد ومعمولا برای پرتاب‌کردن سنگ ، ظرف نفت ،

عقرب یا سایر مواد زیان‌آور بکار میرفت ودرهرحال اگرچیزی که باید پرتاب شود ازچیزهای سبك وزن بود آنرا باسرب سنگین میکردند واگرچیز مایعی بود (مثل نفت وغیره) آنرا در ظرفی ریخته بازنجیر می‌بستند .



منجنیق رومی

در تصویر روبرو منجنیق رومی را می‌بینیم که بادوستون (ب ـ ج) بطرف دشمن بسته شده‌ودومرد ایستاده‌قرقرهٔ (د) بزرگ‌را میگردانندوآن‌قرقرهٔ بزرگ‌قرقرهٔ دندانه‌دار (ن) را میگرداند وطنابی که ازستون (۱) کشیده شده بقرقرهٔ (س) و دوقرقره (ف) می‌پیچند بقسمی که ستون بطرف عقب برمیگردد. این‌ستون ازقطعات چرم وآهن بهم وصل شده و مانندکمان نرم وکش دار است بقسمی که اگر بعداز بستن وکشیدن‌آنرا بگشایند به‌ته تیرها خورده باشدت هرچه تمام تر تامسافت زیادی پرتاب میکند .

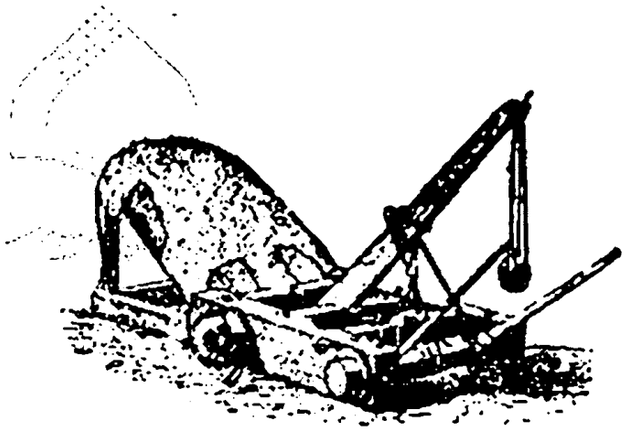

منجنیق سنگی

در شکل روبرو منجنیقی است که مخصوص‌پرتاب‌سنگ میباشد وآن‌عبارت ازستونی‌است که‌چیزی شبیه فلاخن بسر آن بسته‌اند واین‌ستون راباطناب‌بطرف عقب وصل کرده‌اند وته‌آنرا باکمان‌نرم محکم ساخته‌اند وهمینکه اورامحکم‌به‌بندندوناگهان بگشایندستون بسطح‌مایل تصادف میکند وسنگ را تامسافت‌دوری پرتاب مینماید .

معمولا منجنیق را برای خراب‌کردن قلعه‌ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی درآن گذارده با قوت وشدت به‌برج‌وباروی دشمن‌می‌انداختند ویااینکه با منجنیق دشمن‌را تیرباران مینمودند وگاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نفت‌کرده مشتعل میساختند و بامنجنیق بطرف دشمن‌می‌افکندند. منجنیق ازحیث شکل مختلف بود و درپاره‌ای مواردنامی برای‌منجنیق انتخاب‌میکردند که پاره‌ای اوصاف‌آن رابرساند، همانطورکه برای کشتی‌ها وتوپهای بزرگ‌در عصر حاضر نام‌گذاری میکنند . حجاج بن یوسف والی‌کوفه منجنیقی داشته که‌آن را (عروس) میخواندند وپانصد مردآن را میگردانید . محمدبن قاسم در سال ۸۹ هجری با آن منجنیق بجنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه‌های آنان را ویران ساخت .

دبابه یاتانك ـ دبابه را ازچوب سخت صاف میساختند وآن رابانمد یاچرمی که در سرکه خوابانده شده بود مستور میکردند واین برای آن بود که دربرابر آتش تاب بیاورد و سپس آنرا روی چرخهای گرد گذارده میکشیدند، گاه هم دبابه را بشکل برجی ساخته بآن قرقره‌ها میبستند و مردان جنگی بوسیلهٔ آن قرقره‌ها بالای برج رفته سنگر وقلعهٔ دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل آن خواهدآمد). دبابه یاتانك ازمنجنیق قدیمی‌تر است. مصریها وآسوریها ویونانی‌ها ورومی‌ها وایرانی‌ها ومسلمانها بترتیب ازدبابه یا(تانك چوبی) استفاده میکردند ودرواقع دبابه قلعه‌ای بوده که باگردونه‌های مخصوصی حرکت میکرده وبوسیلهٔ آن برباروبرج دشمن میتاختند وبامردمانی که درمحاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب کردن باروها بکار میبردند باین‌قسم که مردانی توی دبابه رفته درپناه دیوارهای آن پنهان میشدند وسرتیز دبابه را بدیوارهای برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوچ جنگی ـ قوچ جنگی نیز نوعی دبابه بوده بااین فرق که چیزی‌مانند سرقوچ داشته‌ومردان جنگی درداخل آن جا میگرفتند. قوچ جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین قسم که سرقوچ بوسیلهٔ طناب وقرقره هائی که بسقف آویخته بود محکم بسته میشد ومردانی که درتوی قوچ جنگی جا داشتند وآنها که درپشت بودند سرقوچ راجلو وعقب برده بدیوار برج میزدند تاآنرا خراب کنند. تصویر بالا قوچ‌جنگی رومی را نشان

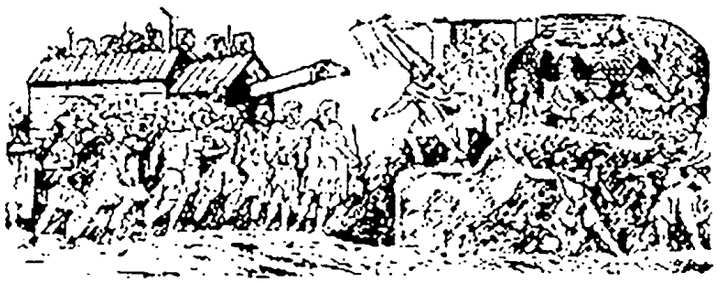

قوچ رومی جنگی

میدهد که برج وباروی برتن‌ها راهدف قرار داده‌اند ومردم برتن [1] باپرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند.

مسلمانان‌قوچ‌جنگی‌ودبابه (تانك‌چوبی) دربسیاری‌از جنگها بکارمیبردندوباآن برجها وباروها وقلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم که مردان جنگی‌سوار دبابه (تانك چوبی) شده آن را بطرف قلعه ویابرج میغلطاندند واگرسرراهشان خندقی بود روی‌آن را ازچوب پل میساختند واگرخندق پهن بود باخاك وخاشاك وهیزم وچیزهائی که برای همین‌کار دردبابه

---

۱ ـ برتن Bretons مردمانی بودندکه درشبه جزیره‌ای بهمان‌نام‌واقع‌درشمال ومغرب فرانسه می‌زیستند. مترجم

نهاده بودند خندق راپرمیکردند ودرعین حال مردان جنگی که درد رون دبابه بودند باتیر وکمان کارگران را حمایت میکردند تاازحملهٔ دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند. سپس تانك را بطرف برج و بارو برده حملهٔ خودرا شروع میکردند و سوراخهائی در دیوار ایجادکرده با چوب آنرا وسیع‌تر میکردند و اگر ممکن میشد با نردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند وگرنه جنگ را ادامه میدادند.

آتش یونانی

ازجمله حیزهائی که عربها ازرومیان فراگرفتند یکی‌هم آتش‌یونانی است و ظاهراً از اختراع اینان ترکیباتی را بهم‌آمیخته و در موقع جنگ‌آن را مشتعل‌کرده بسمت دشمن می‌افکندند. اروپائیان فقط در قرن هفتم میلادی از این اختراع بهره‌مند شدند. در آن‌موقع عربها بقسطنطنیه وسایر شهرهای آسیائی و اروپائی روم حمله میبردند و شهر قسطنطنیه را مکرر محاصره کردند اما نتوانستندآن را بگشایند چون رومی‌ها در مقابل اعراب آتش یونانی‌بکار میبردند وآنان را عقب میزدند و از قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کالینیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود. رومیان تامدتی اسرار این اختراع‌را پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها برآن دست یافته ودانستندکه‌آتش یونانی ازگوگرد وپاره‌ای املاح شیمیائی و مواد روغنی است‌که آنرا بشکل مایع در آورده در استوانه‌های دراز اندامی میریختند و در جلوکشتی میآویختند و همینکه بدشمن میرسیدند آن مواد را آتش زده بشکل‌کره‌های نورانی پرتاب میکردند و بااینکه پارچه های کتانی رادر نفت فرو برده‌آتش میزدند وبخانه‌ها وکشتی‌های دشمن‌می‌انداختند. ظاهراً حصین‌بن نمیر که درسال ۶۴ هجری برای دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش زد از همین آتش یونانی بکار برده بود.

(شکل زیر) عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند.

درکتابخانهٔ ملی‌پاریس‌تصویری ازمردان‌سواره وپیادهٔ عرب دیده میشودکه‌پارچه‌هائی را باآتش یونانی‌آلوده ساخته مشغول‌آتش افروزی شده‌اند



اختراع باروت

فرنگی‌ها اختراع مهمی را بخود نسبت میدهند در صورتیکه این اختراع ازعربها بوده‌است.

بنابگفتهٔ فرنگیان‌شخصی بنام شوارتزدرسال ۱۳۲۰ میلادی (۷۱۹ هجری) باروت‌را اختراع‌کرده است. امابك راهب‌انگلیسی موسوم به‌راجربا کن‌که درقرن

۱۳ میلادی میزیسته به‌ترکیباتی‌اشاره کرده که‌درزمان وی معمول بوده و به‌باروت شباهت‌داشته است. حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت رامیدانستند واگر آنها باروت‌را اختراع‌نکرده باشند، لااقل باروت توسط آنان بمردم‌قرون وسطی‌منتقل‌شده است. کوندی خاورشناس اسپانیولی که در سال ۱۸۲۰ درگذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ‌سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحهٔ آتشین بکار بردند ازآن گذشته مورخین عرب نیزدرضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا) ازاسلحهٔ آتشین نام برده‌اند، چنانکه ابن‌خلدون راجع بجنگ‌ابویوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (۶۷۲ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید :

«همینکه‌سلطان ابویوسف‌بلادمغرب (افریقا) راگشود شهرها ودژهای‌آنرا بزیرفرمان درآورد وبرمرکز خلافت خاندان عبدالمؤمن دست یافته آثار آنهارا برانداخت وشهرهای طنجه و سبته لنگرگاه وسرحد مغرب راگشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه‌کرده، مصمم‌شد سجلماسه[1] را ازفرمانروایان عبدالواد بستاند ودعوت‌آنان‌را برانداخته بنام‌خود دعوت‌کند، لذا درماه‌رجب ۶۷۲ لشکربدانجا کشید وسپاهیانی‌ازعرب وبربر وزناته‌گرد آورد ومنجنیق وتانك چوبی وگردونه‌های نفت جهنده (آتش‌یونانی) باریگ‌های آهنین واندام[2] نفت‌انداز همراه برد واز انباری‌که باآتش وباروت بطور شگفت آوری مشتعل شده بود بدشمن آتش می‌افکند وقدرت خداوند ازاین عملیات هولناك ظاهر میگشت.

خلاصه یکسال‌تمام شب وروز آنجارا حصارداده جنگید تااینکه‌روزی دیوارهای برج براثر سنگباران‌کردن ازمنجنیق‌فروریخت وسوراخی درآن پدید آمد وسپاهیان‌ازآن‌سوراخ بشهر هجوم‌آوردند».



این گفتهٔ‌ابن‌خلدون گواهی میدهدکه پیش ازشوارتز عربها باروت داشتند، چه‌که شوارتز (مخترع باروت بقول فرنگی‌ها) در سال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته و عربها در سال ۱۲۷۳ درجنگ مذکور باروت استعمال کرده‌اند. ازآن گذشته عربها درقرن سیزده میلادی درکتب مربوطه توصیفی از باروت کرده‌اندکه‌کاملا شبیه باروت میباشد.

در کتابخانهٔ پترزبورگ (لنین‌گراد) تصویر دومرد عرب‌است (شکل‌بالا) که اسلحهٔ آتشین بکار میبرند و آنکه در سمت راست است چیزی مانند تفنگ در دست گرفته آنرا نزدیك آتش میبرد تاگلولهٔ آن منفجر شود.

---

۱ ـ سجلماسه شهری‌بوده درنزدیکی فاس‌بندرمعتبر مراکش واکنون وجودندارد. مترجم

۲ ـ اندام یاهندام یك‌نوع اسباب‌جنگی بوده‌است. مترجم



شکل روبرو صورت اسب سواری را نشان میدهدکه نیزه‌ای بدست دارد ونیزه‌را باپارچهٔ ریشه دار آلوده به‌نفت کرده‌اندکه هنگام لزوم بدشمن بیندازند. در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده‌میشوند لباس‌آن دوپیاده وجل‌مرد سواره از پارچهٔ ریشه داری است‌که در موقع مقتضی به نفت‌آلوده میشود.

نظامات لشکریان اسلام‌هنگام‌جنگ

درفصل تاریخ آرتش گفته شدکه آرتش‌کشورهای متمدن به‌صف‌ها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت ازاین نظامات بهره‌ای نداشتند وجنگهای آنان بصورت کروفر (حنگ وگریز) بود . یعنی بدشمن هجوم می‌آوردند واگر ناتوان میشدند میگریختند و دوباره حمله میآوردند و هیچ قانون وقاعده‌ای درکارشان نبود. پس‌از ظهوراسلام قوانین‌و مقرراتی برای‌جنگ ایجادشدکه از آن جمله‌صف‌بندی لشکریان میباشد ، چنانکه در سورهٔ«صف» راجع‌بآن‌موضوع میفرماید : «ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله صفاکانهم بنیان مرصوص» خداوند آن‌کسانی را دوست داردکه در راه او صف بسته مانند پایه‌های سرب ریخته شده می‌جنگند، یعنی بیکدیگر پیوندخورده وبسته شده‌اند، بنابراین در زمان رسول‌اکرم (ص) لشکریان اسلام باصف بجنگ‌میرفتند وهمانطورکه برای نماز صف‌آرائی میشد یك‌پا ویك‌جا بطرف دشمن میتاختند وچون‌عربهای بدوی جز جنگ وگریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته برآنها چیره میگشتند. اتفاقاً فاتحین بزرگ جهان مانند : اسکندر ، سلطان‌سلیم، بناپارت وغیره بواسطهٔ نظامات‌تازه واسلحه‌های تازه توانستند بردشمنان خود غلبه‌کنند .

عربهای جاهلیت شترها و زنان و فرزندان و بارها را پشت سر خود قرار میدادند و بدانوسیله ازفرار جنگجویان جلوگیری میکردند. مسلمانها باآنکه‌صف‌آرائی داشتندوکمتر ازصف‌خارج میشدند، معذلك برای مزید پایداری و فداکاری افراد زنان و بچه‌ها وشتران و بارها راعقب‌صف‌ها میگذاردند .

درزمان پیغمبراکرم(ص) سپاهیان‌اسلام یك‌صف یادوصف میشدند (بسته بکمی وزیادی افراد) وهمینکه زمان خلفای‌راشدین شمارهٔ سپاهیان زیاد شد برعدهٔ صف‌ها هم‌افزوده گشت وبمناسبت اسلحه واوضاع و احوال صف‌های‌نظامیان جلو وعقب می‌ایستادند چنانکه حضرت امیر(ع) در روز صفین (۳۷هجری) بسپاهیان خودچنین دستور میدهد :

صف‌های خودرا مانند پایه‌های ریخته‌شدهٔ از سرب مرتب و محکم سازید ، زره‌پوشان جلو وبی‌زره‌ها پشت سرآنان بایستند، دندانها رابهم بفشاریدکه اگر شمشیر بربدن‌شما وارد آیدکندی‌گیرد ، سرهای نیزه را بازگردانیدکه سنان آن محفوظ بماند، دیده برهم‌گذارید که خاطرتان آسوده‌گردد، آهسته صدا برآریدکه از شکست دور می‌شوید . .

دسته‌ها

(کرادیس) - پس‌ازآنکه درزمان امویان‌عربها باغیرعرب‌ها مخلوط شدند، سپاهیان اسلام بصورت دسته وهنگ قرار دادند (چنانکه در تاریخ آرتش گفته‌شد) چه‌که رومیان‌هنگام جنگ‌سپاهیان خویش را به‌هنگ‌ها تقسیم میکردند و آنرا کورتیس Kortis میخواندند و هرهنگ و دسته‌ای را به صفهای‌منظم ترتیب میدادند. مثلاشاه، یافرمانده‌کل راباپرچمها وملازمان در وسط‌قرارداده، آن‌راقلب‌لشکر میگفتند. جلوی این‌دسته دستهٔ دیگری بودکه‌غالباً ازسواران تشکیل‌می‌یافت و آنرا مقدمةالجیش یا پیشآهنگ مینامیدند. طرف دست راست پادشاه میمنه، طرف چپ میسره و پشت سرساقه نام داشت باین ترتیب :

مقدمه

میمنه ——— قلب ——— میسره

ساقه

و باین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت. ایرانیان علاوه بر این پنج دسته، تعداد زیادی فیل در پشت میدان جا میدادند، پشت این فیل‌ها برجهای چوبی بارکرده ودر این برجها همه نوع اسلحه وپرچم ریخته بودند وچنان بنظر میرسیدکه با این اقدام روحیهٔ خود را تقویت میکردند.

گاه‌هم سراپردهٔ پادشاه را پناهگاه میساختند باین قسم‌که پشت‌میدان جنگ برای‌شاه تخت‌میگذاردند وشاه وفدائیان وی‌باملازمان خاص‌دور تخت را میگرفتند واطراف آن‌پرچم می‌افراشتند و تیر اندازان و پیاده‌ها گرداگرد تخت حلقه میزدند و بااین تشکیلات تقریباً سنگری در پشت جبهه ترتیب میدادند و چه بساکه ایرانیان هم مثل عربها بجنگ وگریز می‌پرداختند و چندین سنگر و پناهگاه به نمونه‌های فوق، در پشت میدان تهیه میکردند.

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند، مانند آنان لشکریان را بدسته‌ها و صف‌ها مرتب ساختند چنانکه خالدبن ولید در سال ۱۳ هجری در واقعهٔ یرموك سپاهیان اسلام را مانند ایرانیان به ۴۰-۳۶ دسته تقسیم‌کرد و ابوعبیده را در قلب و عمرو عاص و شرجیل‌بن حسنه را در میمنه و یزید بن ابی سفیان را در میسره قرارداد و برای اولین مرتبه عربها را باآن ترتیب آشنا ساخت و پس از وی سعد وقاص در سال ۱۴ هجری همان نظامات را اجراء کرد.

ازقرار معلوم «خالدبن‌ولید» و «سعدوقاص» در عین حال‌که برای‌جنگ بارومیان و ایرانیان سپاهیان خود را مانند آنان بدسته‌ها تقسیم‌کردند از صف‌بندی و صف آرائی دست برنداشتند و نظام صف‌بندی تا سال ۱۲۸ هجری برقرار ماند و درآن تاریخ مروان‌بن‌محمد

آخرین خلیفهٔ اموی ترتیب صف‌بندی را بکلی برهم زده با ضحاك خارجی و خبیری از روی اصول دسته بندی جنگ کرد . از آنموقع به‌بعد اصول قدیمهٔ جنگجوئی عرب فراموش شد و چون سپاهیان عرب با تجملات روم و ایران آشنا شدند، از بردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف گشتند.

پاره‌ای ازسران اهل‌بیت رسول(ص) که برای‌خود دعوت‌میکردند مانند زمان پیغمبر اکرم(ص) بصف‌بندی درجنگ‌ادامه دادند وترك‌آنرا بدعت‌میدانستند وگاه هم بواسطهٔ همین عقیده درمیدان شکست‌میخوردند. مثلا : «ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن‌علی‌بن ابی‌طالب» در زمان خلافت «منصورعباسی» قیام‌کرد ودر محلی موسوم به«اخمرا» درشانزده فرسخی‌کوفه با«عیسی‌بن‌موسی» سردار خلیفهٔ عباسی جنگید . پیش‌از شروع بکارزار یاران ابراهیم بوی گفتند: بهتر آنست‌که سپاهیان خود را بچند دسته تقسیم‌کنیم‌که اگر یك‌دسته گریخت دستهٔ دیگر بماند ولی‌اگر صف‌بندی‌کنیم وپاره‌ای ازافرادصف بگریزند طبعاً صف‌بهم میخورد وبقیه نیز میگریزند .

ابراهیم گفت: اهل‌اسلام‌فقط‌درصف می‌جنگند وهمینکه سپاهیان‌صف دستهٔ‌ابراهیم‌بااصول قدیم بمیدان آمدند، دربرابر نظامیان مرتب عیسی‌مقاومت نیاورده شکست خوردند. بهرحال مسلمانان (عربها) کم‌کم شهرنشین شده بااصول ومقررات نظامیان ممالك متمدن آشنا گشتند وکتب علمی وفنی‌سایرین را ترجمه‌کرده، مطالب تازه‌ای آموختند. ازآن‌جمله اینکه برای سپاهیان‌خویش‌هفت نوع‌نقشهٔ جنگی‌طرح‌کردند واگرچه تمام‌آن‌هفت نقشه‌را بکار نمی‌بردند اما درنظامات جنگی خود آنرا حفظ‌کردند وشرح‌مختصر آن‌نقشه‌ها وسازمانها چنین‌بود .

ظاهراً این دونقشه‌را ازایرانیان گرفتند .

۱ ـ سپاهیان را بشکل هلال(ماه‌نو) منظم میساختند .

۲ ـ » » » دوماه‌نو (مانند دوکمان) بمیدان‌می‌آوردند .

۳ ـ » » » مربع‌مستطیل

۴ ـ » » » هلال وارونه

۵ ـ » » » مربع منحرف

۶ ـ » » » مثلث

۷ ـ » » » دو دائره یکی در درون دیگری.

این طرح اخیر را موقعی بکارمیبردندکه سپاهیان‌آنان خیلی‌کمتر از سپاهیان‌دشمن بود . اتفاقاً بناپارت نیز با همین نقشه می‌جنگید و از آنرو این نقشه بنام مربع بناپارت شهرت دارد وتاکنون (زمان تألیف‌کتاب۱۹۰۲ میلادی) نقشه‌ای‌کاملتر ازآن تهیه‌نشده‌است.

بنابر آنچه‌گفته شد: سپاهیان‌اسلام پس‌از آشنائی بافنون جنگی سایر ملل بامراعات اوضاع زمان و مکان دسته دسته بشکل هلالی یا مربع یا مثلث بمیدان میرفتند.

اردوگاه

درزمان جاهلیت اردوگاه عرب تابع نظامات مخصوصی نبوده ودر اوایل اسلام نیز بهمان وضع جاهلیت باقی‌ماند باینقسم‌که چادر امیر در وسط و چادر سایر بزرگان در اطراف چادر امیرقرار داشت و اگر زن و بچه همراه داشتند پشت اردوگاه میگذاردند و در اواخر که از بردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف شدند، مانند رومیان و ایرانیان بمقتضای روز اردو میزدند. تدریجاً دستگاه تحمل مسلمانان توسعه یافت و علاوه بردسته‌های مختلف‌سپاهی پزشکان و نویسندگان و قاضیان و شیپورچیان و طبالان وپرچمداران و غیره نیز جزء سپاهیان درآمدند و در آن‌موقع بود که اردوگاه مسلمانان بصورت یك شهری درآمد چنانکه تصویر ضمیمه اردوی اسلام‌را در عالی‌ترین دوره‌های پیشرفت آن نشان میدهد.

فرمان جنگ و شعار جنگجویان

فرمان جنگـ دراوایل‌اسلام، فرمان جنگ‌چنین‌بود (النفیر النفیر) (آماده ـ حمله ـ هجوم) چنانکه درمصر درایام‌حاضر فرمان‌جنگ را چنین میگویند:ـ (هجوم حاضر ـ ال ـ هجوم) فرمان بازگشت نیز کلمهٔ رجعت (بازگشت) اجراء میشد. فرمان سواری (الخیل ـ الخیل) بود (خیل‌بزبان عربی بمعنای ستور است) در آرتش‌مصر برای بازگشت (حریه) و برای‌سواری (بین‌مایه حاضر ـ ال) میگویند واین‌کلمات ترکیبی ازترکی وعربی میباشد. برای‌پیاده شدن عربها کلمه ـ الارض ـ الارض (زمین) بکارمیبردند ومصریها چنین میگویند:

این‌مایه حاضرال ـ این[1].

فرمانهای سادهٔ فوق دراوایل‌اسلام اجراء میشد وپس از اینکه مسلمانان متمدن شدند برای‌هرحرکتی ازحرکات سپاه‌فرمان مخصوصی ترتیب‌دادند ازاینقرار:

۱ ـ میل‌یعنی بطرفی برگشتن.
۲ ـ انقلاب‌یعنی برهم‌خوردن صف.
۳ ـ انفتال‌یعنی جداشدن.
۴ ـ تسویهٔ‌انفتال یعنی‌راست‌نمودن صف جدا شده.
۵ ـ استدارهٔ صغری قلعهٔ‌کوچك درست‌کردن.
۶ ـ استدارهٔ‌کبری یعنی‌قلعهٔ بزرگ درست‌کردن.
۷ ـ تقاطر یعنی‌قطار شدن.
۸ ـ اقران یعنی بهم پیوستن.
۹ ـ رجوع‌الی‌الاستقبال یعنی‌دوباره روی‌آوردن.
۱۰ ـ استدارهٔ مطلق یعنی بحال‌دایره مانند مرتب‌شدن.

---

۱ ـ این‌اصطلاحات ترکی موقعی‌در مصرمعمول بودکه آن‌کشور تحت‌الحمایهٔ عثمانی بود واکنون چنان نیست. مترجم

۱۱ ـ اضعاف یعنی دوچندان شدن.
۱۲ ـ اتباع میمنه یعنی به‌راست.
۱۳ ـ اتباع میسره یعنی بچپ.
۱۴ ـ جیش‌منحرف‌یعنی‌منحرف شدن.
۱۵ ـ جیش‌مستقیم یعنی‌مرتب‌شدن.
۱۶ ـ جیش‌مورب یعنی‌اریب‌شدن.
۱۷ ـ رض‌یعنی مشق کنید.
۱۸ ـ تقدم‌یعنی قدم به‌پیش.
۱۹ ـ حشو یعنی بهم‌درآئید.
۲۰ ـ رادفه یعنی پشت‌سرهم.
۲۱ ـ ترتیب‌بعد ترتیب‌مرتب بایستید.

فرمانده سپاه باادای این‌کلمات فوری‌سپاهیان رابترتیب مطلوب‌منظم میساخت والبته لشکریان‌کاملامشق‌کرده ومجرب بودند وبمحض‌شنیدن این‌فرمانهامطابق‌دستور عمل‌میکردند.

در پاره‌ای موارد فرماندهان دستورهای خود را باختصار اداء میکردند وسپاهیان‌که بدهان وچشم فرمانده توجه‌داشتند، ازهمان‌کلمات‌مختصر واشارات‌مفادفرمان‌را درک‌میکردند وآنرا انجام میدادند ازآنجمله : دوکلمه (هوجوا) و (هوبرا) بمعنای روبرو ـ پشت‌به‌پشت بود وباختصار تمام اداء میشد .

شعار میدان جنگ

عربهای زمان جاهلیت درمیدان‌کارزار شعارهائی میدادندکه مناسب بااوضاع روز بود مثلادر جنگ‌احد سپاهیان مخالف‌اسلام بنام‌دوبت خود، عزی ـ هبل‌فریاد میزدند وقبیلهٔ تنوخ درحیره (یاآل‌عبادالله) میگفتند. پیغمبراکرم شعارمهاجرین‌را(یابنی‌عبدالله)وشعار اوس‌وخزرج (انصار)رایابنی‌عبدالله ویابنی عبیدالله قرار داد وسپاهیان اسلام را (خیل‌الله) میخواندند و بعداً نیز بمقتضیات روز شعارهائی ساخته‌بکار می‌بردند .

شهرهای مرزی و دژهای آن

ثغور ـ عواصم

مقصود از ثغور وعواصم حدود دریائی وصحرائی ممالك اسلامی و دژها ومراکز آن نقاط می‌باشد .

مسلمانان چنانکه قبلا اشاره شد ابتداء فتوحات خود را از قسمت صحرائی‌شام ازطرف حوران شروع کردند . زیرا بیشتر نیروی رومیان درکرانه ها و شهرهای مجاور آن بود وعربها ابتداء قسمت‌های صحرای شام که مسکن اعراب بود فتح کردند وبطرف دریا ورومیان‌روآوردند وهنگامیکه ابوعبیده دردمشق اقامت داشت، معاویه وبرادرش یزید باعده‌ای‌ازسپاهیان شهرهای ساحلی‌بیروت، صیدا، جبیل را بآسانی‌فتح کرد ولی‌رومیان آنرا باز گرفتند چه‌که نیروی دریائی‌آنان زیاد بود . آنگاه درزمان عثمان معاویه والی‌شام ازخلیفه اجازه خواست که‌برای گشودن شهرهای ساحلی بطرف‌دریا عزیمت کند عثمان که گفتهٔ عمررا درنظرداشت نمیخواست چنین‌اجازه‌ای بدهد ولی‌دراثر اصرارمعاویه اجازه‌صادر گشت ومعاویه شهرهای ساحلی شام را طرابلس وبالاتر ازآنرا بـرای مسلمانان گشود و در زمان خلفای راشدین مرز دریائی مسلمانان درشام شهر انطاکیه شد وهرون‌الرشید این شهرهای مرزی ساحلی را بنام عاصمه موسوم ساخت . مسلمانان‌کم‌کم روبساحل حلو میرفتند ورومیان بطرف اسکندرونه (حالاآنشهرمتعلق به ترکهاست وآنراهاتای میگویند . مترجم) وطرسوس عقب میزدند . تاآنکه درزمان امویـان تمام‌آن فتح شد ودرایام عباسیان دژها وپادگان‌های نیرومند درآن نقاط قرار دادند تاازهجوم‌گاه وبیگاه رومیان حلوگیری‌کنند . مسلمانـان هرشهرمرزی راکه میگشودند دژهای سابق‌آنرا ترمیم‌کرده ودژهـای تازه‌ای درآن نواحی میساختند ومردم‌آن نقاط رامجهز کرده‌آماده دفاع میکردند وهمین قسم درنقاط وسرحدات صحرائی اقدامات‌لازم بجا میآوردند .

ممالك اسلام ازطرف دریا وصحرا یافقط ازراه دریا ریـاصحرا بخاك وآب رومیان و ایرانیان اتصال میبافت واینك نام مرزهای دریائی شام و مصر ومرزهای دریائـی وصحرائی عراق وغیره وشهرهای مهم‌آن :

آ ـ مصر .

ا ـ اسکندریه ـ دمیاط ـ عریش ـ رفح .

ب ـ شام .

۱ ـ قسمت شمالی :

طرسوس، اذنه ، مصیصه ، عین‌زربه ، کنیسه ، هارونیه ، بیاس ، نقابلس . درآمداین نقاط سالی‌صدهزار دینار بود که تمام‌آن بمصرف استحکامات محلی میرسید وبلکه ازبیت‌المال نیزمبالغی باین نقاط می‌آمد وبرای پرداخت حقوق افراد مصرف میشد .

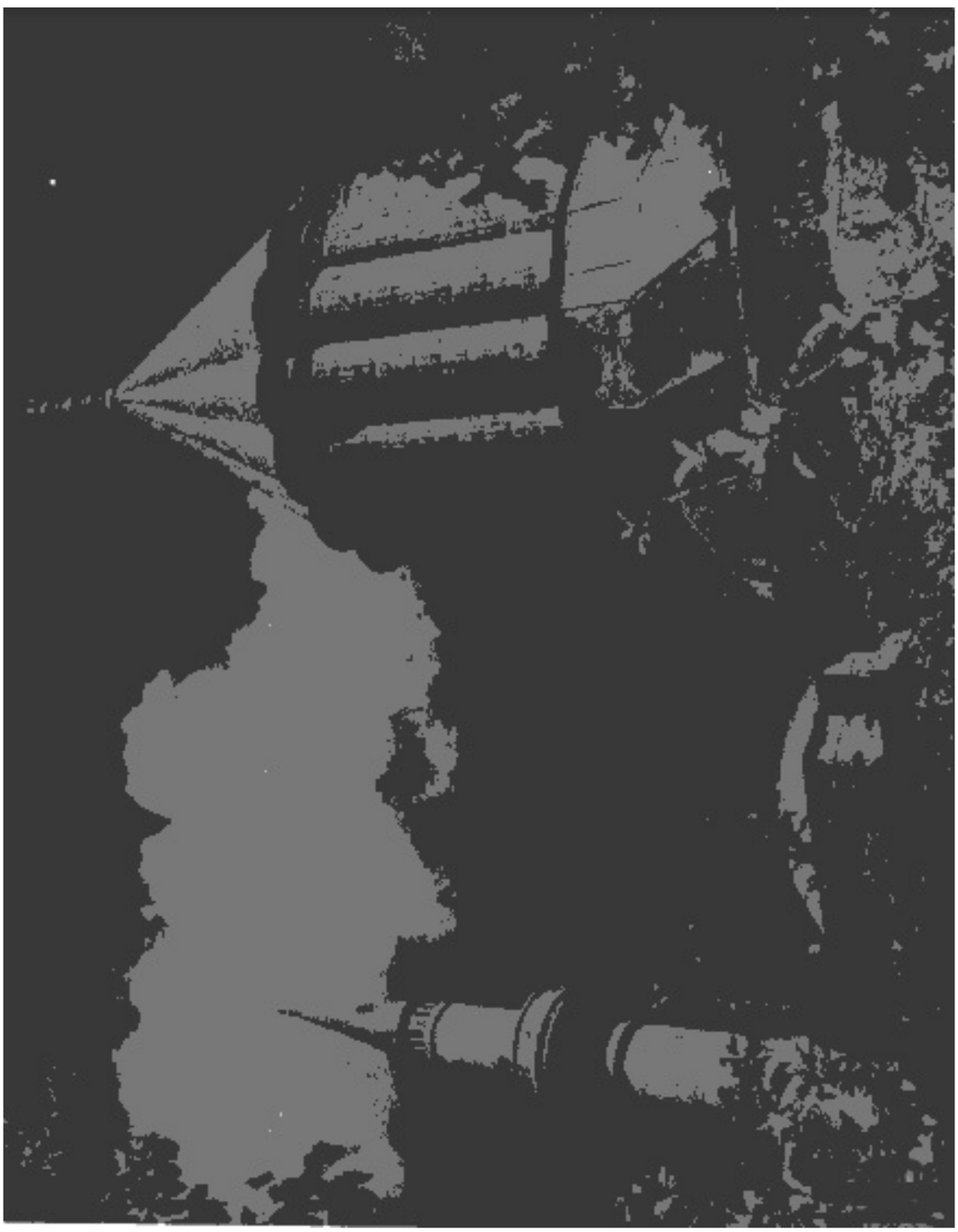

ت ـ قونیه : مقبرهٔ مولانا

۲ـ مرزهای مجاور شام

عراق که بواسطهٔمجاورت باجزیرةالعراق(زمین‌های میان‌دجله وفرات را جزیره میگویند)به‌جزریه موسوم بود ازاین قرار:

مرعش ـ حوث وازاین دو نقطه استحکامات سرحدی تاشمیشاط وملطیه ادامه مییافت درآمد این نقاط ، بسالی ۷۰ هزار دینارمیرسید که چهل‌هزار دینار آن مخصوص نگاهداری استحکامات بودوصد هزار دینارازبیت‌المال مرکزی بسی‌هزار دینار بقیه اضافه میگشت وصد وسی‌هزار دینارحقوق پادگان‌ها وافرادپرداخته میشدوبطورکلی‌هزینهٔ‌نگاهداری این نواحی سالی‌دویست هزار دینار بود این‌مصارف‌مربوط بایام عادی بود ودر اوقات‌جنگ‌مبالغ‌بیشتری بمصرف میرسید .

شهرهای مرزی این نواحی عبارت بود از : دلوك ، رعبان ، مونبوگ.

علاوه‌براین‌نقاط مرزی دولت‌های اسلامی درنواحی‌هندنیزاستحکامات مرزی داشتند.

غزوات یاحمله‌های جنگی

در سال ۱۷۰ هجری «هرون‌الرشید» نقاط مذکور فوق را ازجزیره و قنسرین جداکرده آنها را عواصم (جمع عاصمه یعنی‌کرسی‌نشین) نامیده و هرساله سپاهیان اسلام بعنوان جهاد از استحکامات دریائی و صحرائی بیرون ریخته برومیان حمله میآوردند واین حملات در اصطلاح اسلامی‌غزوه[1] نام‌دارد. جهاد یکی ازپایه‌های مهم دین‌اسلام‌است پیغمبر اکرم وخلفا مرتب مسلمانها را بجهاد دعوت میکردند و همانروزی که ابوبکر بر مسند خلافت نشست بمسلمانان چنین گفت :

«ازجهاد دست برندارید قومی‌که جهاد را فراموش‌کنند خوار میشوند » .

نیروهای دریائی اسلام‌که از ۸۰ـ۱۰۰ کشتی تشکیل میبافت ازکرانه‌های شام ومصرتا جزیرهٔ قبرس لنگر می‌انداخت و فرمانده‌کل نیروی دریائی در مرز های ساحلی شام اقامت میکرد ومجموع ناوگان جنگی را اسطول میخواندند و هرگاه‌که نیروهای دریائی بجنگ میرفتند صد هزار دینار (سالانه) هزینهٔ‌آنان میشد .

حمله‌های مسلمانان درسه موقع‌بهار، تابستان ، زمستان انجام میگرفت . روزدهم ماه مه [2] حمله‌های‌بهاری‌آغازمیشد وتادهم ژوئیه (یك ماه) دوام داشت. درآنموقع جارپایان‌آنها ازچراگاه بهاری بازآمده بودند و چون اراضی شام درماه ژوئیه نیزقابل چرا بود سپاهیان اسلام در دهم ژوئیه از میدان بازآمده چندی استراحت میکـردند و ستوران را مجدد بچرا میفرستادند حمله‌های تابستانی ازپنجم ژوئیه تااواخرآن ماه ادامه می‌یافت ودرپاره‌ای سالها درهرتابستان دومرتبه بجنگ می‌پرداختند وآنرا حملهٔ تابستانی راست وچپ میگفتند .

حمله‌های زمستانی بیست روز بیشتر نبود وازاواخر فوریه تااوایل مارس طول میکشید

---

۱ ـ درایام سعادت یعنی‌زمانی‌که حضرت رسول اکـرم درمیان مسلمانان بـودند جنگ‌هائی‌که بفرماندهی خودشان واقع میشد غزوه نام داشت واگرخود حضرت حضور نمیبافتندآن جنگ راسریه میگفتند .

۲ ـ ماه مه میلادی مطابق است باماه اردیبهشت خورشیدی وژوئیه باتیروفوریه بابهمن ومارس بافروردین . مترجم

وبمناسبت پیش‌آمد بهار وفصل چرا ازمیدان بسنگرها برمیگشتند .

بطوری که ملاحظه میشود خلفای اسلام نه تنهادرحفظ مملکت خودکوشش داشتندبلکه ازجهاد دست بر نمیداشتند ومرتب ممالك مجاور را فتح میکردند ، عباسیان بیش‌از سایر خلفا باین نوع رزمها اهمیت میدادند وهمینکه ازاستقرار فرمانروائی خود فارغ شدند بجنگ و جهاد دست زدند وهمانطورکه هرساله درموقع معین مردمی به حج‌میرفتند، دسته‌های جنگی نیز در موقع مخصوص بممالك مجاور حمله میاوردندگاه خـود خلفا شخصاً در این جنگها شرکت می‌جستندچنانکه در سال ۱۶۳ هجری مهدی خلیفهٔ عباسی شخصاً بجنگ رومی‌ها رفت و در سال ۱۶۵ هجری‌پسرخود هرون را بانود وپنجهزار ونهصد وسی سواره وپیاده مأمور سرحدات روم ساخت. هرون ازسنگرها واسنحکامات رومیان گذشته تاخلیج قسطنطنیه رسید وفرماندهان رومی‌نقاط میان راه باهرون صلح‌کرده یکصد ونود وسه هزار وچهارصد وپنجاه دینار وبیست ویك میلیون ویکصد وچهل هزاروهشتصد درهم جزیه یامال‌المصالحه پرداختند.

همینکه هرون به قسطنطنیه نزدیك شد، ایرینی امپراتریس روم بوحشت افتاد وبارشید صلح‌کرده متعهد شد سالی‌هفتاد هزار دینار بدولت اسلام باج بدهد وسرراه هرون اردو بازار و راهنما آماده سازد،این مصالحه سه سال تمام طول‌کشید ومسلمانان علاوه برآنچه گفته شد صد هزارگوسفند وگاو وبیست هزار اسب وپنجهزار وششصد وچهل‌وسه اسیرگرفتند وپنجاه وچهار هزار رومی راکشتند وهمین پیشرفتها سبب میشدکه مسلمانان بیشتر بجهاد بروند .

دریا پیمائی ـ ناوگان جنگی عربهای حجـاز مثل تمام عربهای بدوی از دریا بیم داشتند چنانکه امروز نیز بهمان حال هستند ولی عربهای حمیر و سبا در زمان تبابعه باکشتی‌های بازرگانی بدریا میرفتند چون در صحرا ودریا بتجارت مشغول بودند پس ازظهور اسلام وفتح مصر وشام مسلمانان‌کشتی‌هـای رومی را دیدند ومعنی جنگهای دریائی رادریافتند وبفکردریانوردی افتادند. نخستین‌کسی که ازسرداران عرب باین‌کار دست زد علاءبن حضرمی‌والی‌بحرین درزمان عمربودکه بدون اجازهٔ خلیفه برای تسخیرسواحل خلیج فارس بدریانوردی پرداخت اماکاری ازپیش نبرد . عمرکه ازآن ماجرا خبرشد علاء حضرمی‌را ازآن سمت (امارت بحرین) عزل‌کرد وبپاداش این خطااورا زیردست سعدوقاص بکوفه فرستاد . معاویه والی شام‌که مرد جاه طلب ودوراندیشی بود، مکرر ازعمردرخواست میکرد بوی اجازه‌دهدکه‌بارومیان در دریا دست وپنجه نرم‌کند اماعمرسخن‌اورا نمی‌پذیرفت وهمینکه اصرار معاویه ازحد گذشت، عمر، بعمروعاص والی‌مصر شرحی نوشت وازوی‌تقاضاکرد دریارا برای عمرتوصیف‌کند، عمروعاص در جواب نگاشت : «ای‌خلیفه دریامخلوق بزرگی‌است‌که مردمان‌کوچکی برآن سوارمیشوند وجزآب وآسمان چیزی نمی‌بینند اگردریاآرام باشد دلهارا غمگین میسازد واگر طوفانی‌شود عقل و هوش رامی‌رباید، یقین انسان درروی‌دریا کم وشکش‌زیاداست، کسانی‌که دریانوردی میکنند

مانند کرم‌هائی هستند که روی شاخهٔ چوبی مانده‌اند اگر کج بشود غرق میشوند».

عمر عین این نامه را برای معاویه فرستاده گفت: «سوگند بخدائی که محمد را براستی فرستاده هیچ مسلمانی را بدریا نمیفرستم».

پس از قتل عمر، معاویه که آن موقع نیز والی شام بود از عثمان اجازهٔ دریانوردی خواست و پس از اصرار زیاد موفق باجازه شد. با این شرط که دریانوردی اجباری نباشد و هر کس از مسلمانان که مایل بود همراه معاویه بدریا برود. معاویه در سال ۲۸ هجری به قبرس رفت و مردم آنجا را مجبور کرد که سالی ۷۲۰۰ دینار جزیه بدهند و این نخستین پیروزی مسلمانان در دریا بود، پس از این پیروزی مسلمانان دلیر شده در تابستان و زمستان و بهار بجنگ دریائی میپرداختند. (سابقاً اشاره شد)

مسلمانان (عربها) که از کشتی‌سازی و کشتی‌رانی اطلاعی نداشتند در

ناوگان جنگی اسلام ابتداء از رومیان مقیم ممالک اسلامی برای این عمل کمک گرفتند و با کمک آنها ناوگان جنگی ساخته اسلحه و مهمات در آن ریختند و باسربازان دریانورد مجهز کردند و مجموع این کشتی‌ها را اسطول نامیدند (اسطول کلمهٔ یونانی است و به‌معنای ناوگان می‌آید). مرکز کشتی‌رانی اسلام دریای مدیترانه بود و اهالی شام و افریقای شمالی و اندلس جزء دریا نوردان اسلام در آمدند نخستین دارالصناعه یا مرکز کشتی سازی مسلمانان در زمان عبدالملک بن مروان در افریقا تأسیس یافت و حسان بن نعمان والی افریقا بدستور خلیفه (عبدالملک) کشتی‌هائی ساخته با مهمات و تجهیزات و افراد جنگی به سیسیل فرستاد اما کاری از پیش نبرد تا آنکه اسد بن فرات در زمان زیادة‌الله بن ابراهیم بن اغلب از فرمانروایان اغالبه سیسیل را فتح کرد جزیرهٔ قوصره نیز بدست اسد بن فرات گشوده شد و مسلمانان از این فتوحات بشوق آمده و در شهرهای ساحلی افریقا و اندلس و مصر و شام دارالصناعه تأسیس کردند و کشتی‌های بسیار بآب انداختند بقسمی که در زمان عبدالرحمن در اواسط قرن چهارم هجری ناوگان اندلس از دویست کشتی تشکیل می‌یافت و فرمانروایان اسلامی افریقا نیز بهمان مقدار کشتی داشتند، هر کشتی خانه (دارالصناعه) دوسرپرست داشت یکی قائد که لوازم و مهمات و افراد جنگی را فراهم میساخت و دیگری بعنوان رئیس که وسایل حرکت و بادبان و پاروزنی را تهیه میدید و همینکه یك کشتی یا چند کشتی آمادهٔ کارزار میشد یك فرمانده کل که از رجال درجهٔ اول بود برای فرماندهی دریائی تعیین میگشت و عازم دریا میشد. مهمترین بنادر اندلس یکی بجایه و دیگری مریه بود که در این دو نقطه کشتی خانه‌های متعدد تأسیس کرده بودند.

نخستین دارالصناعه (کشتی‌سازی) مصر در اواخر قرن اول هجری تأسیس یافت چنانکه تفصیل آن بیاید و اول کسی که ناوگان (اسطول) در مصر دایر ساخت عنبة بن اسحق والی مصر از طرف متوکل عباسی بود، چه در سال ۲۳۸ هجری رومیان از راه دریا به دمیاط (از بندرهای مصر) فرود آمده آنجا را گرفتند. و عده‌ای از مسلمانان را کشته، عده‌ای را اسیر گرفتند، ولی

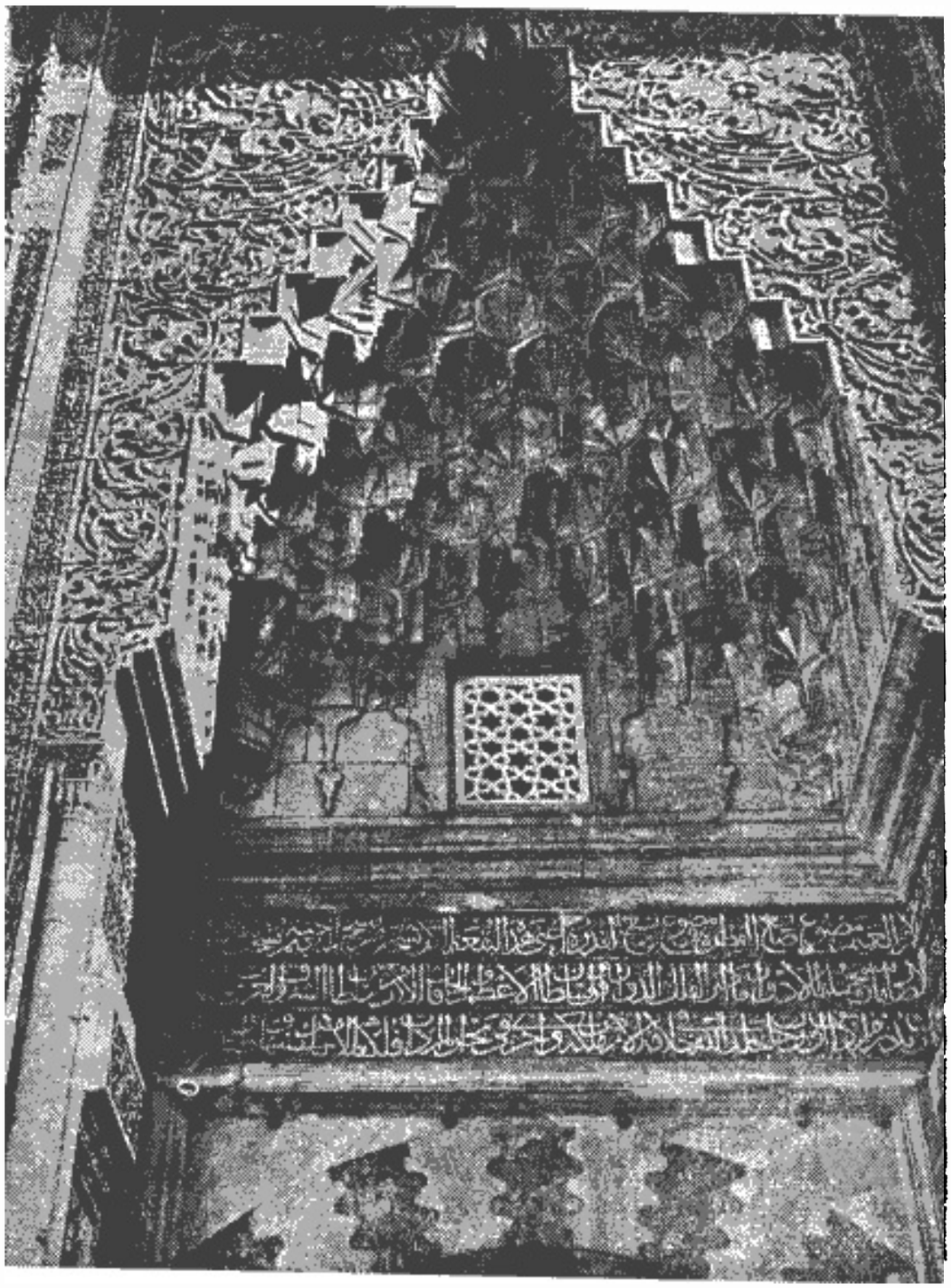

ت ـ بروسه: مدخل مسجد سبز

عصر ازاین‌پیش‌آمد نگران گشت وناوگان دایر کردومسلمانان فرزندان خویش راتیراندازی و فنون جنگی آموختند و فرماندهـان زبردستی برای ناوگان مصری تعیین‌کرده همه نوع

تجهیزات ومهمات فراهم آوردند وباناوگان اندلس وافریقا وشام بجنگ رومیان رفتند و تا مدتی رومیان ومسلمانان باهم جنگ داشتندوازیکدیگر اسیرمیگرفتند ودرنتیجه خلفا مجبور شدند اسیران اسلام را باپول بخرند واین عمل راباصطلاح آنروز (فداء) نام گزاردند .

اولین خلیفه‌ای که اسیران اسلام را بـاپول آزاد ساخت هرون‌الرشید بود، که درسال ۱۸۹ بآن عمل کرد وپیش‌ازآن اسیران مبادله میشدند، خریداری اسیران بطورکلی درزمان عباسیان اتفاق‌افتاد وبیش‌ازسیزده مرتبه باین‌کار مبادرت شدکه آخرین‌آن بروزگارالمطیع‌لله خلیفهٔ عباسی‌درسال۳۳۵ هجری واقع شد. خلفای عباسی قریب پنجاه هزار اسیرادرظرف آن‌مدت باپول‌خریدند معمولا دربندرلامش درنزدیکی طراسوس ازبنادر مدیترانه خریداری اسیران انجام میپذیرفت‌وبیش‌ازدوسه‌هفته طول میکشید ودرمرتبهٔ اول نیم میلیون ازسپاهیان وبزرگان‌اسلام‌که بابهترین اسلحه ولوازم جنگی‌مجهز بودند درمحل حاضرشدند. عدهٔ آنان وخیل وحشم‌آنها بقدری زیاد بودکه‌کوه وصحرا ودره وبالا وپستی مملوشد . درهمانموقع کشتی‌های جنگی رومیان باسازوبرگ‌کامل به‌کنارآمدند واسیران مسلمان را باخودآوردند وسه هزار وهفتصد اسیرمسلمان درآن واقعه خریداری شده‌آزادگشت .

مروان‌بن‌ابی‌حفصه درآن‌مورد چنین میگوید : ترجمهٔ شعر :

تواسیرانی را آزادکردی‌که درزندان بیکس‌بودند .

ومسلمانان از آزادی‌آنان نومید بودند ومیگفتند زندان .

کافران‌گور آنها خواهد شد .

همینکه مصربتصرف خلفای فاطمی‌درآمد دراسکندریه ودمیاط ناوگان ساختند وشمارهٔ ناویان به‌پنجهزار رسیدکه هریك‌حقوق مرتبی داشتند . ده‌فرمانده نیروی دریائی میان‌آنان بودکه‌هرکدام ازده‌تابیست دینارحقوق دریافت میکردند ومیزان حداقل‌حقوق آنها دو دینار میشد وعلاوه برحقوق، املاکی بعنوان تیول دراختیار داشتندکه‌آنرا ابواب‌الغزاة میگفتند. هنگام عزیمت‌بجنگ یکی‌ازآن فرماندهان دریاسالار میشد وامر ونهی ناوگان را بدست او می‌سپردند ویکی‌ازامرای مهم دولت‌نیز باآنان بجنگ‌میرفت وبرای اینکه احترام بیشتری بناوگان منظور شود شخص خلیفه باوزیراعظم حقوق ناوی‌ها را تأدیه میکردند . در زمان المعزلدین‌الله اولین خلیفهٔ فاطمی (مصر) شمارهٔ کشتی‌هـا به‌ششصد رسید وتدریجاً کم‌شده بصد کشتی تنزل کرد .

موقعی‌که ناوگان برای‌جنگ‌عزیمت میکرد، خلیفه درجایگاه مخصوصی کنار رودنیل درمحل‌موسوم به‌مقس (بیرون‌قاهره) جلوس‌مینمود، فرماندهان نیروی‌دریائی باجهازات‌جنگی مسلح ازبرابر خلیفه‌میگذشتند، کشتی‌ها باپرچم‌های گوناگون‌تزیین‌شده بود، قبل‌ازحرکت مانور شروع میشد ومنجنیق‌ها وسایرآلات جنگی‌بکارمی‌افتاد وعیناً موقع‌جنگ نمایش‌میدادند آنگاه مقدم ورئیس ناوگان بحضورخلیفه میآمدند واجازهٔ حرکت‌میخواستند، خلیفه صددینار

بمقدم وبیست‌دینار برئیس‌جایزه میداد و آنها را مرخص میکرد. هنگام بازگشت نیز چنین مراسمی اجراء میشد. درزمان صلاح‌الدین اداره‌ای بنام‌دیوان اسطول برای‌رسیدگی بامور نیروی‌دریائی تأسیس‌شد وبودجهٔ هنگفتی‌برای آن‌اداره تخصیص‌داده شد. نیروی‌دریائی برای توسعهٔ ممالک‌اسلامی‌عامل مهمی‌بود. جزایرسیسیل، ساردنی، کرت، مالت وغیره بوسیلهٔ‌نیروی دریائی‌فتح‌شد وعلاوه بر آن شهرهای ساحلی اروپا نیز بتصرف‌مسلمانان درآمد وناوگان‌آنان ازسیسیل تاشبه‌جزیرهٔ ایتالی‌آمد وشد میکرد وکار را برپادشاهان فرنگ دشوار میساخت. خاندان بنی‌حسن که‌ازطرف فاطمیان‌در سیسیل حکومت‌داشتند مرتب برشهرهای ساحلی‌اروپا میتاختند وناوگان دول اروپا را تعقیب‌کرده بطرف شمال شرقی‌مدیترانه میراندند و سیادت حکومت‌های اسلامی را در دریا مانند صحرا مستقر میساختند. حکومت‌های اسلامی اندلس (امویان) ومصر (فاطمیان) تامدتی‌برمدیترانه و اطراف مسلط بودند تاآنکه مطابق نوامیس تاریخی دوربرگشت. مسلمانان رو بانحطاط رفتند، فرنگیان برآنان حیره شدند و نه‌تنها شهرهای خود را پس گرفتند بلکه در جنگ‌های صلیبی بسیاری از ممالک اسلامی بتصرف فرنگیان درآمد.

مسلمانان رفته‌رفته از ادارهٔ نیروی‌دریائی بازماندند وآنرا نادیده‌انگاشتند وناوپایی که بغداکاران دین‌وسلحشوران راه‌خدا ودشمن‌دشمنان‌خدا معروف‌شده‌بودند ازاهمیت واعتبار افتادند تاآنجاکه‌کلمهٔ ناوی(اسطولی) درمصر ناسزاشمرده شد ومردم‌از خدمت‌در ناوگان‌عار داشتند. درزمان ملک‌ظاهر بیبرس‌قنداری‌که بنام سلطان‌الممالک معروف بود اقداماتی جهت تقویت‌ناوی وناوگان بعمل‌آمد ولی‌البته بحاه ومقام‌سابق خود برنگشت.

ناوگان‌شام نیزمانند ناوگان مصر بحال‌تباه‌افتاد، ولی‌در اندلس وافریقا تامدتی بعد ناوگان نیرومند ماند. بخصوص دولت‌های مغرب (مراکش و الجزایر وغیره) یکی دو قرن ناوگان آبرومندی‌داشتند وآنطورکه ابن‌خلدون‌می‌نویسد شمارهٔ کشتی‌های‌آنان بصدمیرسید. درقرن ششم‌هجری احمدسقلی‌که از دریاداران نامی‌جهان‌بشمار میرود فرمانده نیروی‌دریائی ناوگان غرب(دولتهای اسلامی‌افریقا) شد وبااقدامات وی نیروی دریائی اسلام بمقامی‌رسید که‌پیش‌از آن‌وبعداز آن‌تاریخ چنان‌مقامی راپیدا نکرد. اماپس‌از انحلال وانحطاط‌حکومت اسلامی درافریقا واندلس‌ناوگان اسلامی بکلی‌ازبین‌رفت.

دارالصناعه

امروزه‌دارالصناعه‌را بزبان‌عربی‌ترسانه‌وترسخانه میگویندوریشهٔ‌اصلی ابن دوکلمهٔ اخیر همان‌کلمهٔ دارالصناعه است زیرا پس‌ازفتح ممالک اسلامی بدست فرنگیان دارالصناعه نیز بتصرف اروپائیان درآمد و همانطورکه‌مسلمانان‌فن‌کشتی‌سازی وتأسیس دارالصناعه‌را ازنیاکان‌فرنگیان(رومیان) آموخته بودندفرنگیان‌آنرا ازعربهایادگرفتندوکلمهٔ‌دارالصناعه‌بزبان‌اسپانیولی دارسینا Darcinah شد ودارسینا ازاسپانیولی بسایرزبانهای فرنگی منتقل‌گشته بآرسنال Arsenal تبدیل‌یافت

وعربها آنرا ازطریق ترکها و ترکها ازفرنگیان اقتباس کرده ترسانه یا ترسخانه گفتند و گمان کردند که این دو کلمه اصلا ترکی است درصورتیکه اصل آن همان دارالصناعهٔ عربی است وهمین قسم کلمهٔ امیرال Amiral دریاسالار که تحریف شده امیرالبحر عربی میباشد .

چنانکه گفته شد دارالصناعه در ممالك اسلامی شام ، مصر، افریقا، اندلس زیاد بود. نخستین دارالصناعهٔ مصر درقرن اول هجری درحریرهٔ روضه مقابل فسطاط تأسیس شد و احمدبن طولون بروسعت آن افزود ودرزمان حکومت اخشیدیان دراوایل قرن چهارم هجری دارالصناعه را ازروضه بفسطاط منتقل کردند تامیان دارالصناعه وفسطاط دریا فاصله نشود. خلفای فاطمی درمحل موسوم به(مقس) نزدیك شهر قاهره دارالصناعهٔ جدیدی بنا کردند که در آن کشتی جنگی وکشتی های بارکشی میساختند. کشتی های بارکشی از بالای سعیدیه تامصب رود نیل آمد وشد میکردند وگندم و سایر جیزها حمل مینمودند اما کشتی های جنگی مخصوص کارزار بود و مجموع آنها را اسطول میخواندند .

شکل کشتیها وتجهیزات آنان

کشتی های جنگی را باشکال وترتیبات مختلف میساختند از آن جمله کشتی های بزرگی که در آن برج وبارو تهیه میکردند و آن نوع کشتی را شونه میگفتند و دیگر کشتی حراقه که منجنیق های نفتی در آن میگذاردند وکشتی های دشمن را با آن آتش میزدند. طراده نام کشتی های تندرو کوچك بود، عشاریات کشتی های کوچکی بود که فقط در نیل آمد وشد میکرد، شلندات ومسطحات وغیره نیز نوعی از کشتیهای باربری وجنگی بوده که برای منظورهای مختلف بکار میرفتند، بطورکلی عربها کشتی سازی را ازیونانیان ورومیان آموخته پاره ای اصلاحات در آن انجام دادند .

واما تجهیزات کشتیهای جنگی عبارت بود از : عراده (منجنیق)، زره، سپر بزرگ ، سپر کوچك، کلاه خود، نیزه قلاب وباسلیق. این حربه اخیر از زنجیری تشکیل میبافت که سر آن گلولهٔ تیز آهنی میگذاردند و علاوه براین اسلحه ها دربالای دکل کشتی صندوقهای در گشاده ای مینهادند که آنرا تابوت میخواندند وپیش از آنکه بادشمن روبرو شوند ، مردانی درون صندوق میرفتند ودر دیوارهٔ صندوق مقداری سنگهای کوچك وفلاخن قرار داشت که با آن دشمن را سنگباران میکردند وخودشان از تعرض محفوظ میماندند حون توی صندوق حاداشتند گاه هم ظرفهای نفت سوزان(مشتعل) را از آنجا بیرون می انداختند و یا ظرفهای پر از نوره (آهك وزرنیخ نرم کوبیده) را برتاب مینمودند تا باغبار آن چشم دشمن را کورسازند ودر پاره ای موارد گرد نوره ایجاد حریق میکرد. بعضی اوقات ظرفهای پر ازمار وعقرب بدشمن می افکندند ویا آب صابون می پاشیدند تا دشمن پایش بلغزد.

برای جلوگیری ازحریق کشتی اطراف آنرا (ازبیرون) باپوست ویا نمدی که در سرکه، آب، زاج، نیتریك خیسانیده بودند مستور میداشتند وگاه هم برای احتیاط دیواره های کشتی

را با گل مخلوط به بوراکس و تیتریك وختمی وسرکه اندود میکردند تادر برابر آتش نفت مقاومت ورزد .

دیگر ازاقدامات احتیاطی آنان این بود که شب هنگام در کشتی آتش نمی‌افروختند و خروس نگاه نمیداشتند وبازهم برای احتیاط کاری بادبانهای آبی رنگ اطراف کشتی میکشیدند. تاازچشم دشمن محفوظ بماند .

در جلو کشتی‌های جنگی آلتی بنام (لجام) میساختند که باآن کشتی دشمن را سوراخ کنند این آلت میلهٔ آهن دراز توك تیزی بود که ته آن را (مجوف) میکردند وبچوبی مانند چوب نیزه متصل میشد واین قسمت را (اسطام) می نامیدند. لجام واسطام مانند نیزه در جلوی کشتی بود وهمین که کشتی دشمن نزدیك میآمد این آلت نیزه مانندرا بآن زده سوراخش مینمودند وطبعاً همینکه کشتی سوراخ میشد آب در آن میریخت وسرنشینان کشتی از بیم غرق شدن تسلیم میشدند .

اما فایدهٔ قلاب‌ها این بود که آنرا مانند کمند باطناب‌های محکم بکشتی دشمن پرتاب میکردند وکشتی را بطرف خود میکشیدند سپس تخته‌هائی میان کشتی خودشان وکشتی دشمن میگذاردند وازروی آن تخته‌ها (مثل پل) گذشته توی کشتی دشمن میرفتند و در آنجا جنگ میکردند اما اگر کشتی دشمن را نیرومند می‌یافتند ازقلاب چشم پوشیده با تیشه و تبر سنگین فولادی طناب را می‌بریدند که مبادا کشتی دشمن کشتی آنهارا بطرف خود بکشد.

بیت‌المال

تحت عنوان بالا راجع بکلیهٔ عایدات دولتی مسلمانان صحبت میشود واین عایدات عبارت است از :

صدقه ـ اعشار (ده‌یك)، اخماس (پنج‌یك)، جزیه‌وچیزهای دیگر. اما بیت‌المال، محلی‌بوده که هرمال مجهول‌المالکی که بدست مسلمانان میرسیده بآنجا (بیت‌المال) میرفته وهر حقوقی که بایستی برای ادارهٔ امور مسلمانان مصرف شود ازآنجا پرداخت میشده است. اموالی‌که مسلمانان استحقاق دریافت‌آنرا داشته‌اند یعنی‌آنرا میگرفتند، بسه قسمت عمده تقسیم میشده: صدقه، غنیمت، فیئی و تفصیل هریك از این سه‌قسمت گفته خواهدشد. هزینه‌ای که بیت‌المال می‌پرداخته دوقسم بوده‌است : یکی حقوق سپاهیان ودیگر بهای اسلحه و امثال‌آن‌که برای ادارهٔ امور مسلمین خریداری میشده است.

صدقه

صدقه وزکوة دواسمی‌است که یك‌معنی‌دارد وچنانکه گفتیم ازمسلمانان متمول گرفته میشد وبفقرای اسلام داده‌میشد. صدقه یازکوة درمرکز (دارالخلافه) دیوان‌مخصوص داشته وشعبات‌آن درتمام ممالك(شهرها وده‌ها) دایر بوده‌است ومأمورین مخصوص آنرا جمع وتفریق میکردند.

آنچه‌که زکوة بآن تعلق میگیرد چهارچیزاست: چارپایان، زروسیم، میوه، محصول کشت‌و کار. زکوة چارپایان به‌شتر و گاو وگوسفند تعلق میگیرد وحضرت رسول اکرم (بامرخدا) میزان‌آنرا تعیین فرموده‌اند واینك(ترجمهٔ) متن‌نامه‌ای‌که ابوبکردرمورد زکوة به‌انس‌بن‌ـ مالك هنگام اعزام او ببحرین نوشته‌است :

بنام خدای‌بخشایندهٔ مهربان . این‌صدقه فریضه‌ایست‌که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه(وآله)ـ وسلم بفرمان خدا برمسلمین فرض فرموده وچیزی ازآن نباید کم و زیاد بشود وآن فریضه چنین است :

تا ۲۴ شتر وکمترازآن برای هرپنج‌شتریك گوسفند ـ از۲۵شتر تا۳۵شتر یك‌شترمادهٔ دوساله ـ از۳۶ تا۴۵شتر، یك‌شتر سه سالهٔ ماده ـ از۴۶ تا ۶۰ شتر، یك‌شترنر پنج‌ساله ـ از ۶۱تا۷۵شتر، یك‌شتر پنج‌ساله ـ از۷۶تا ۹۰دوکره شترماده ـ از ۱۲۰ ببالاازهرچهل‌شتر یك کره شتر ماده واز هر پنجاه شتر یك شتر نر پنجساله. هرکس چهارشتردارد زکوة نمیدهد

وهمینکه پنج شتر پیداکرد بایدیك گوسفند زکوة بدهد. اما زکوة گوسفند چنین‌است: اگر درصحرا میچرد وآب سحرا میخورد از ۴۰ تا ۱۲۰ گوسفند یك گوسفند ـ از ۱۲۰ تا ۲۰۰ گوسفند دو گوسفند ـ از ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند۳ گوسفند، از ۳۰۰ گوسفند ببالا برای هرصد گوسفند یك گوسفند و اگر از چهل یکی‌کم بود زکوة ندارد و اگر گوسفند دستی آب و علوفه میخورد از هردویست گوسفند یك گوسفند و صد ونود گوسفند زکوة ندارد .

فقیهان راجع به‌زکوة کتابهای مفصلی نگاشته‌اند و در هر صورت اسب واستر والاغ زکوة ندارد . زکوة نقره ، از دویست درهم ببالا برای هر صد درهم دو درهم‌ونیم در سال (۱ـ۴۰) و ازدویست درهم بپائین زکوة ندارد.[1]

زکوة طلا در هر بیست مثقال نیم مثقال در سال و هرچه مقدار بالا برود زکوتش همان نیم مثقال در بیست مثقال میباشد و از بیست مثقال بپائین زکوة ندارد. سایر کالاهای تجارتی نیز بهمین میزان تسعیر میشود و زکوة میدهد. زکوة میوه بسته بطریق آبیاری‌آن است. باین قسم‌که اگر باآب‌رودخانه یا باران (بدون زحمت‌آب‌کشی) آبیاری شده زکوتش ده یك است و در غیر آن ده نیم میباشد و در هرحال باید مقدار محصول میوه به پنج وسق برسد تا زکوة واجب بشود . هر وسقی شصت صاع است و هر صاع پنج رطل و ثلث[2] رطل عراق است. خرما وانگور نیز مانند سایر میوه‌ها مشمول همین احکام میشود.

حکم زکوة جو وگندم وبرنج ونخود ولوبیا عیناً مانند احکام زکوة میوه میباشد.

مصرف زکوة صریحاً درقرآن مجید بیان شده چنانکه درسورهٔ توبه میفرماید :

صدقه برای فقیران،مسکینان ومأمورین‌جمع‌آوری‌آن ودل‌بدست‌آوردگان وبرای‌آزاد کردن بندگان وبدهکاران ودر راه خدا وآوارگان است.[3]

بنابراین زکوة به‌هشت سهم تقسیم میشود ازاین‌قرار :

۱ـ سهم فقیران یعنی‌کسانیکه هیچ ندارند .

۲ ـ سهم مسکینان کسانیکه هزینهٔ آنان بیش‌ازدرآمدشان‌است.

سهم این دوطایفه بارعایت اوضاع واحوال نباید از ۲۰۰درهم افزون شود چه در آن صورت خودشان باید زکوة بدهند ومستحق‌الزکوة نمیشوند وبنا بروایت قاضی ابویوسف در کتاب موسوم به(خراج) فقرای اهل ذمه (یهود و نصاری) بگفتهٔ عمر جزء مساکین بشمار میآمدند اما کلمهٔ فقرا فقط مشمول فقرای اسلام میشده‌است .

۳ ـ حقوق مأمورین جمع وتفریق زکوة مطابق خدمت واستحقاق‌آنان واگرسهم هر

---

۱ ـ جرجی‌زیدان بطورکلی مأخذ زکوة را ازفقه اهالی تسنن گرفته‌که در پاره‌ای موارد با رأی علمای شیعه اختلاف دارد.

۲ ـ هر رطل ازیك‌کیلوگرم‌کمتراست.

۳ ـ متن آیهٔ مبارکه چنین‌است، انماالصدقات‌للفقراء وللمساکین والعاملین‌علیها والمؤلفة قلوبهم وفی‌الرقاب والغارمین وفی‌سبیل‌الله وابن‌السبیل . مترجم



ع ـ هاون برنجی که نقش و نگار و نوشته‌هائی بخط کوفی دارد

یك از آنان بیش‌ازمیزان حقوق واستحقاق آنان‌بود مازاد را بسهم دیگران می‌افزایند .

۴ ـ سهم دل‌بدست‌آوردگان ـ اینان‌کسانی بودند که حضرت رسول و خلفا سهمی از زکوة بآنان میدادند تا مسلمانان را آزار نرسانند ویا دراسلام خود پایدار بمانند ویاکسان خودرا بمسلمان‌شدن تشویق کنند واگراین دسته خودشان مسلمان نبودند از زکوة مسلمانان سهم نمی‌بردند بلکه ازغنیمت و فیئی سهم میگرفتند .

۵ ـ سهم مخصوص برای خریدن بندگان وآزادکردن آنها .

۶ ـ سهم مخصوص برای پرداخت وام وام‌دارانی‌که توانائی پرداخت‌آنرا ندارند.

۷ ـ سهم مخصوص هزینهٔ جنگجوئی در راه خدا .

۸ ـ سهم‌مخصوص هزینهٔ راه‌آوارگانی‌که ازوطن‌دورمانده‌اند ووسیلهٔ بازگشت‌ندارند.

مأمورین صدقه(زکوة) ازخود اختیاراتی داشتندکه مطابق احکام فوق زکوة را جمع کنند وبمستحقین بپردازند مگراینکه دستورمخالف‌آن ازطرف خلیفه صادر شده‌باشد ، ولی مأمورین اموال غنیمت وفیئی فقط با اذن صریح خلیفه ویا جانشین اومیتوانستند درآن‌نوع اموال تصرف‌کنند.

غنیمت

غنیمت : یعنی‌آنچه‌که مسلمانان با جنگ بدست می‌آوردند وآن بر چهار قسم بود :

۱ ـ مردانی‌کـه درمیدان جنگ اسیر میشدند و با گرفتن‌فدیه‌آزاد میشدند . فدیه یعنی پـولـی‌کـه درمقابل‌آزادی اسیرگرفته میشد و جزء غنیمت درمیآمد .

۲ ـ زنان وکودکانی‌که پس‌ازجنگ اسیرمیشوند وممکن‌است بادادن فدیه مثل مردان آزاد شوند .

۳ ـ زمینی‌که بدست مسلمانان می‌افتاد وآن نیز سه‌نوع بود بدین‌ترتیب :

آ ـ زمینی‌که با قوهٔ جنگ بتصرف‌درآمده‌است ومردمانش اخراج شده‌اند.

ب ـ زمینی‌که اهالی‌آن ازترس‌گریخته باشند .

پ ـ زمینی‌که بموجب پیمان درتصرف مسلمانان درآمده‌است.

و هرکدام ازاین انواع مالیاتهای مخصوصی دارد .

۴ ـ اموال منقول مانند : چارپا وغیره که ابتداء برای تقسیم آن مقرراتی نبود و حضرت رسول مطابق نظرخودشان تقسیم میفرمود، چنانکه درسال دوم هجری پس‌ازپیروزی درجنگ بدر حضرت رسول(ص) غنیمت‌هارا بطورتساوی میان مهاجر وانصار تقسیم فرمودند وخود نیز مانند یك فرد عادی سهم‌گرفتند. سپس این‌آیهٔ شریفه نازل شد :

«واعلموا انما غنمتم من شیء فللّه خمسه وللرسولو لذی‌القربی والیتامی والمساکین وابن‌السبیل» (سورهٔ‌انفال) یعنی هروقت‌که غنیمتی بدست آوردید به‌پنج قسمت کنید : چهار قسمت‌آن مخصوص امورجنگی‌است ویك‌قسمت‌آن پنج‌قسمت میشود ومیان پیغمبروکسان او و

یتیمان ومسکینان وآوارگان تقسیم میشود .

نخستین مرتبه غنیمت جنگ با یهود بنی قینقاع طبق مقررات فوق تقسیم شد ، باین تفصیل که یك سهم آنرا پیغمبر اکرم(ص) برداشتند تا بمصرف خودشان و همسرانشان ومصالح عمومی مسلمانان برسانند .

سهم دوم مخصوص نزدیکان پیغمبر بود (هاشمیان ، خاندان عبدالمطلب ، خاندان عبدمناف وکسی جزقریش سهمی ازآن نمیبرد). سهم سوم مخصوص یتیمان(پسرودختر)درمانده میشد وسهم چهارم بمسکینان وسهم پنجم بمصرف هزینهٔ بازگشت آوارگان میرسید .

لباس واسلحهٔ کشته‌شدگان جزء سایرغنیمت‌ها میان قاتلان آنها تقسیم میشد .

درصدراسلام نظرفاتحین برآن بود که اراضی متصرفی‌را نیزمانندسایراموال میان خودشان تقسیم کنند ولی عمر این نظررا ردکرد ودرنامه‌ای که راجع بآن موضوع بعد از فتح عراق بسعد وقاص نگاشته تکلیف اراضی متصرفی‌را تعیین کرده‌است واینك(ترجمه) نامهٔ عمر:

«اما بعد نامهٔ تو رسید نوشته بودی که مردم میخواهند زمین‌های متصرفی مانند سایر اموال میان آنان قسمت شود، بمحض اینکه نامهٔ من بتورسید تمام اموال منقولی که بدست شما افتاده میان مسلمانان تقسیم کن امازمین‌ها ورودخانه‌ها را بدست کشاورزان وکارکنان مزارع بسپار، چه اگرآنرا میان حاضران قسمت کنی برای آیندگان چیزی نمیماند.»

سرداران وجنگجویان اسلام نمیخواستند زیر بار این فرمان بروند ولی عمرآنها را مجبور باطاعت کرده گفت : ما از زمین ومردم مالیات میگیریم وبشما میدهیم اما خود زمین باید بدست اهالی بومی باقی بماند واز آنموقع جزیه (مالیات سرشماری) وخراج (مالیات زمین) مقرر گردید ومسلمانان مانندایرانیان ورومیان دفاترمخصوص جمع وخرج پیدا کردند.

فیئی

فیئی عبارت از بقیهٔ اموالی بود که دربیت‌المال میماند و در اصطلاح فقهای اسلام فیئی یعنی مالی که از کفار بدون جنگ و لشکرکشی (مانند جزیه ، ده یك و غیره) بدست بیاید، حضرت رسول(ص) از فیئی نیز سهمی میگرفتند و پس‌از رحلت آن حضرت سهم رسول جزء بیت‌المال شد[1]، چهار سهم دیگر فیئی درصدراسلام میان مهاجران وانصار توزیع میشد اما همینکه عمردیوان خرج و دخل ترتیب داد وبرای مسلمانان حقوق مقررنمود فیئی را به‌بیت‌المال میداد وحقوق را ازبیت‌المال می‌پرداخت ، بنابراین مستحقان صدقه غیر ازگیرندگان فیئی وغنیمت بودند چه که فیئی وغنیمت به جنگجویان ومهاجران داده میشد اما صدقه اختصاص بآنان نداشت .

معمولا کسانیکه صدقه میگرفتند نه‌مهاجر ونه‌مردجنگی بودند، مهاجر بکسی گفته میشد که

---

۱ ـ فتوای علمای شیعه برآنست‌که سهم حضرت‌رسول‌اکرم پس از رحلت آن بزرگوار باید به‌سادات مستحق برسد ولی اهل تسنن برآنند که سهم مزبور پس از رحلت حضرت رسول جزء بیت‌المال درمیآید . (مترجم)

ازوطنش بمدینه میآمد واسلام میآورد . اگر یك‌قبیله‌ای سراسرمسلمان میشدند، آنانرا بره میگفتند واگر قسمتی از آنان مسلمان میشدند آنانرا خیره میخواندند ، از آنرو مهاجران خیره وبره بودند. پس‌ازفتح‌مکه احکام هجرت طبعاً ملغی‌شد، کسانیکه غنیمت(فیئی)میگرفتند به‌مهاجرمعروف شدند وکسانیکه صدقه میگرفتند اعراب بودند. چنانکه شاعر در این مورد گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«مرد دلیرشجاع وکسیکه مهاجراست واعرابی نیست».

خلفای صدراسلام مراقب بودندکه این دو دسته از هم متمایز باشند وهرکدام سهم خودشان‌را ببرند وهیچگاه ازاموال غنیمت باعراب نمیدادند مگراینکه مصالح عمومی آنرا ایجاب کند. حکایات‌بسیاری‌ازدقت عمردراین‌موضوع گفته‌شده‌که ازآن‌جمله یکی‌هم این‌است:

عربی نزد خلیفه (عمر) آمد واشعاری باین مضمون برای وی خواند : (ترجمه)

ای‌عمر خدا بتودر بهشت پاداش بدهد، مارا نگاهداری‌کن .

تورا بخدا سوگند دخترانم ومادرشان‌را جامه بده .

عمرگفت : اگر نکنم چه میشود ؟ اعرابی گفت هیچ میروم ، عمرگفت : اگر بروی چه‌میشود ؟

اعرابی گفت :

در روز بازپرس (قیامت) که‌تورا برای محاسبه بیاورند از تو بازخواست میکنم آنروز هدیه وبخشش درکارنیست، نیکوکاران به‌بهشت وبدکاران بدوزخ می‌روند .

عمرکه این‌را شنید طوری گریست‌که ریشش ترشد. سپس‌بغلام‌خودگفت: آن‌جامهٔ مرا باو بده، نه‌برای شعرش‌بلکه بخاطر آن‌روز ـ بخدا چیزی‌جز آن جامه ندارم .

عمر بااین اظهارات خود تأکید میکردکه صلهٔ شاعر آن‌هم برای شعری‌که دربارهٔ خلیفه‌گفته شده نباید از اموال‌عمومی پرداخت‌شود .

یکی‌از اعتراضاتی‌که مردم بعثمان داشتند آن بودکه وی آن‌دقت‌را نداشت وازاموال عمومی بشاعران صله میبخشید ، همینکه خلافت بسلطنت تبدیل یافت طبعاً آن مراقبت و دقت سابق ازمیان رفت وازهرنوع درآمد بهرمصرفی‌که میخواستند میرساندند والبته باتوسعهٔ ممالك اسلامی برمیزان و مقدار ونوع غنیمت (درآمد) افزوده شد . ده‌یك وپنج یك‌کشتی‌ها ومعدن‌ها وچراگاه‌ها و ضرابخانه‌ها و مستغلات وجزیه و مالیات وزکوة وامثال آن بخزانهٔ دولتی‌وارد میشد. بهرحال گفتگوی‌ما دربارهٔ‌صدقه‌تمام شدواینك‌ببقیهٔ‌موارد عایدات‌میپردازیم:

جزیه

جزیه و خراج هردو باهم شبیه است ، چه‌که هردو مالیات را از نامسلمانان سالی‌یکبار درموقع معین دریافت میکنند منتهی جزیه از افراد گرفته میشود وبااسلام آوردن افراد ساقط میگردد اما خراج

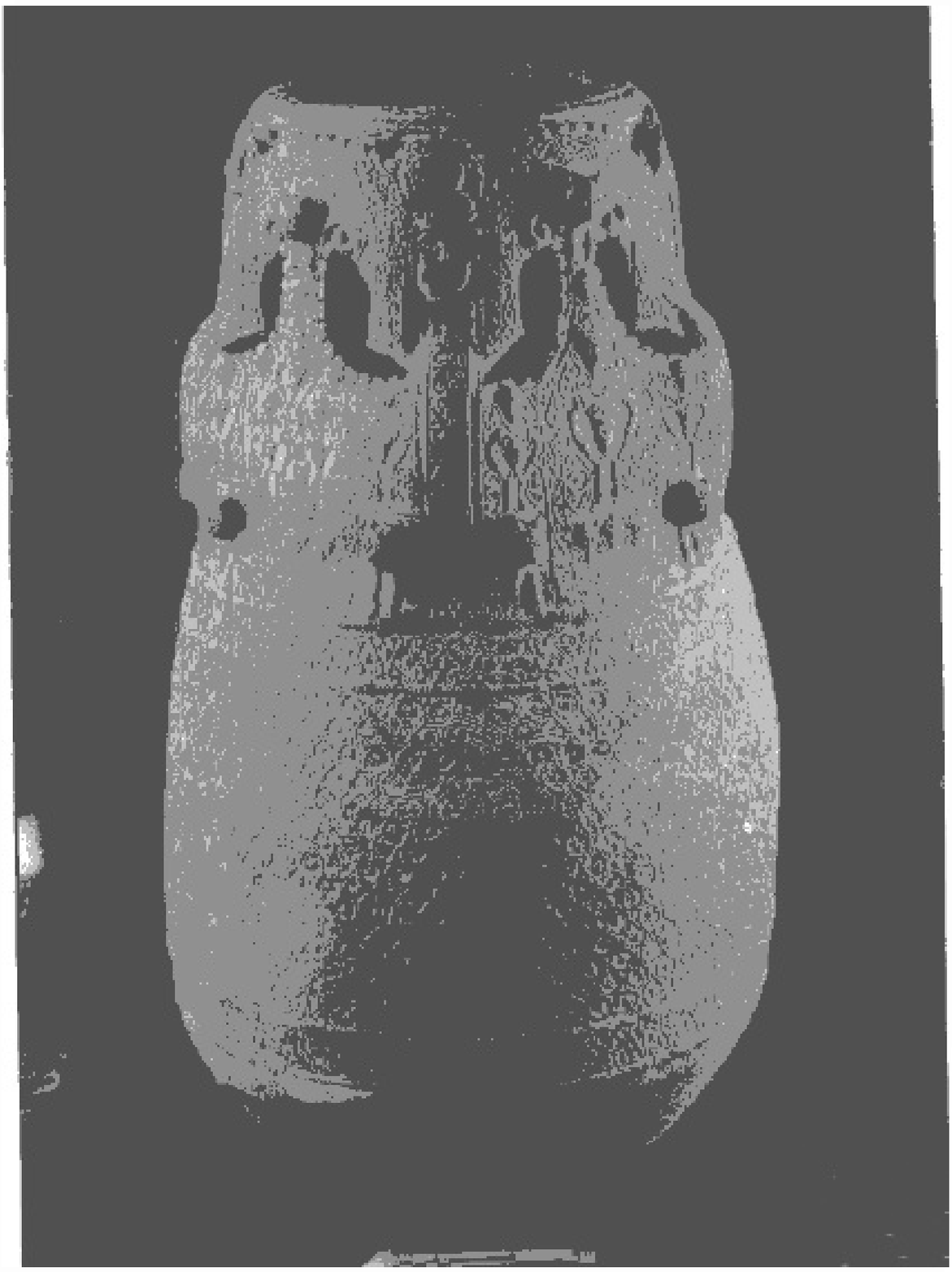

ع ـ ظرف آب ازکارهای کوزه‌پز معروف (باربوتین)
که روی آن سرآدم وسرشیر نقش و نگار است

همان مالیات‌ارضی است‌که باقبول اسلام نیزباقی میماند .

تاریخ جزیه ـ جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده وچیزی نیست که اسلام آن‌را پدیدآورده باشد. همینکه مردم آتن (یونان) بکرانهٔ آسیای صغیررسیدند وآن نواحی راگشودند مالیاتی براهالی آن نواحی مقرر داشتند تاآنها را از هجوم فنیقی‌ها (آنروزها فنیقیه جزء ایران‌بود) محفوظ بدارند والبته پرداخت آن‌مالیات درمقابل حفظ جان‌چندان گران‌نمیآمد. رومیها هرجا راکه میگشودند برمردم آن‌نقاط مالیات وضع میکردندومیزان مالیات‌آنان خیلی بیشترازمالیات (جزیه)اسلام‌بود، مثلا همینکه رومیان‌کشورگل (فرانسه) را مسخرکردند برای‌هریك ازاهالی سالی نه‌تا پانزده لیره معین‌کردندکه هفت‌برابر جزیهٔ مسلمانان میشد. البته میزان مالیات رومیان در همه‌جا باین سنگینی نبود ودرمورد فرانسه چنین میگفتندکه این مالیات بلااستثناء از تمام طبقات اشراف و متوسط وزرخریدان وغیره دریافت میشده است.

ایرانیان نیز از رعایای‌خود جزیه میگرفتند. دوست‌دانشمند هندی‌ماشبلی‌نعمانی[1] در رساله‌ای‌که بزبان‌انگلیسی درسال ۱۸۹۴ تألیف و منتشر ساخته چنین اظهارنظر کرده است که‌کلمهٔ جزیه ازگزیت فارسی گرفته شده است. مؤیداین قول شبلی گفتهٔ ابن‌اثیر است که در بارهٔ مالیات وآرتش ایران‌چنین مینویسد:

«کسری انوشیروان برمردم ایران پرداخت «جزیه» مقرر داشت‌این جزیه دوازده ـ هشت ـ شش وچهار بود و باستثنای‌کارمندان دولتی ـ مرزبانان ـ نویسندگان ـ اشراف و سپاهیان وسایر مردم‌آنرامی‌پرداختند».

از اینرو معلوم می‌شودکه عربها لفظ ومعنای‌جزیه‌را از ایرانیان گرفتند و همانطورکه در ایران اشراف وسپاهیان ونویسندگان ازپرداخت جزیه معاف بودند عربها نیز جزیه را ازمسلمانان (که‌تقریباً جزء طبقات‌فوق بحساب می‌آیند) مطالبه نمیکردند.

مقدار جزیه در اسلام ـ در زمان حضرت رسول(ص) میزان جزیه بارعایت‌زمان ومکان بامر خود پیغمبر تعیین‌میشد وهمینکه حضرت رسول با نصارای نجران صلح‌نمود سالی سه‌هزار حله برای آنان جزیه معین‌کردکه دوهزار آن‌را در ماه صفر وهزار آن‌را در ماه رجب بدهند. بهای هرحله یك‌اوقیه وهر اوقیه‌چهل درهم‌بود وجزیهٔ اهل‌اذرح سالی‌صددینار معین‌شد وجزیهٔ اهل فقنا یك‌چهارم چوبها ومیوه‌ها وزره‌ها وپشمها وکالاهای آنان‌شد.

ابوبکر نیز جزیه‌را بطور مختلف‌دریافت میکرد تااینکه‌در زمان‌عمر فتوحات اسلامی فزونی‌یافت و خلیفهٔ دوم بعمال خود دستور دادکه از هرمردی‌که موی‌زنخش درآمد چهل درهم ازنقره‌داران وچهار دینار از دارندگان طلا در سال دریافت دارند بعلاوه برای‌کمك

---

۱ ـ شبلی نعمانی ازنویسندگان مسلمان مشهورهند در ۱۸۵۷ در اعظم‌گرهند متولدشد و در۱۹۱۴ وفات‌کرد. مدتی‌هم استاد دانشگاه علیگربوده است. قریب‌بیست تألیف از اوباقی است.
مترجم

بخواربار مسلمانان ازهریك ازاهل ذمهٔ مقیم شام و عراق ماهی دومدگندم وسه قسط روغن گرفته شود.

سپس این‌وضع تغییریافته مقرر شد: مردم ثروتمند سالی ۴۸ درهم‌از قرار ماهی چهار درهم، مردم متوسط سالی ۲۴ درهم ماهی دو درهم و مردم فقیر ماهی یك درهم سالی دوازده درهم جزیه بدهند والبته‌زنان و کودکان ورهبانان و مردم ناقص‌الاعضاء جزیه نمیدادند. این مقررات‌کلی استثناء هم داشت چنانکه‌عمروعاص ترتیب‌جزیهٔ مردم مصررا چنین‌مقرر داشت :

هرمرد بالغ قبطی سالی دو دینار بدهد واگرمسلمانی بمصر وارد شود سه‌روز مهمان قبطی باشد.

زنان وسالخوردگان و کودکان ازجزیه معاف میشدند .

در بسیاری از موارد جزیه‌را ازروی درآمد اشخاص معین میکردند باینقسم‌که درآمد وهزینهٔ سالانهٔ آنهارا مشخص میساختند ومازاد عایدی آنها رابعنوان جزیه میگرفتند . مثلا همینکه جزیره (درعراق) فتح‌شد سالی یك‌دینار برای هرنفر ازاهل ذمه جزیه قرار دادند . اماعبدالملك بعامل خود دستور دادآن‌ترتیب‌را برهم بزند. ابتداء اهل‌ذمه‌را سرشماری‌کند سپس‌خرج ودخل آنهارا بسنجد واعیاد وتعطیلات آنان‌را محسوب دارد وآنچه بقیه‌است بنام جزیه‌بگیرد وباآن‌قرار بهرنفر سالی‌چهار دینار جزیه‌تعلق گرفت .

چنانکه گفته شدجزیه‌پس ازاسلام ملغی میگشت ، فقط حجاج والی عبدالملك برخلاف مقررات اسلام از تازه مسلمانها نیز جزیه میستاند ، عبدالملك‌که اینرا شنید به‌برادر خود عبدالعزیز والی مصر شرحی در این‌باره‌نوشته از وی خواست مانند حجاج رفتارکند، او با عبدالعزیزبن حجیره مستشار خود راجع بآن موضوع شورکرد و او درپاسخ اظهار داشت‌که این‌کار ناپسند است ونباید بآن‌دست یازید چه‌که اهل ذمه‌جزیهٔ راهبان خودرا میدهندچگونه ما برتازه مسلمانهای مصرجزیه تحمیل‌کنیم. والی‌مصر گفتهٔ مستشار خودرا پسندید واز تازه‌مسلمانان مصر جزیه نگرفت ولی تازه مسلمانان عراق‌همچنان جزیه میدادند تااینکه عمربن عبدالعزیز یعنی آنمرد پرهیزکار نامی خلیفه شد وجزیهٔ تازه مسلمانان‌را موقوف ساخت واز آن به‌بعدکسی بآن عنوان ازتازه مسلمانان‌جیزی نگرفت. ازعربهای مشرك ومرتد جزاسلام ویاشمشیر وجنگ پیشنهادی نمی‌پذیرفتند ولی نصاری ویهود ورزتشیان میان جزیه وجنگ و اسلام مخیر میشدند .

منظور از این عمل‌آن‌بودکه‌تمام اعراب در ظل‌کلمهٔ اسلام متحد شوند. چنانکه‌پیغمبر در زمان حیات‌خود بت‌پرستی‌را ازشبه جزیرهٔ عربستان برانداخت وعمر عربهای غیرمسلمان (یهود ونصاری) را از شبه جزیره‌اخراج‌کرد، بطوری‌که گفته شد جزیه از مردان تندرست بالغ‌گرفته میشد ومفهومش این بودکه چنین شخصی نه‌بدست مسلمانان‌کشته میشود ونه‌برای مسلمانان می‌جنگد ودر عین‌حال آزادی مذهبی دارد چنانکه ایـن ایام (زمان مؤلف‌کتاب)

مسیحیان مقیم امپراتوری عثمانی برای معاف شدن از خدمت نظام مبلغی بعنوان عسکریه می‌پردازند .

خراج

تاریخ خراجـ قدیم‌ترین مالیاتها مالیات زمین ومحصول زمین است که آنرا بعربی خراج مینامند و اصل پیدایش آن از این‌روست که در روزگار پیشین زمین را ملك پادشاه میدانستند و در توراة به‌این موضوع تصریح شده چنانکه درفصل ۴۷ سفر تکوین میگوید :

«هنگام خشکسالی که مصریان گرسنه ماندند زر وسیم و چارپا و آنچه داشتند بیوسف فروختند، تنها چیزی که مانده بود، زمین بود آنرا نیز بیوسف فروخته نان گرفتند .»

درتمام ممالك‌قدیم وضع‌چنین بود که زمین‌ملك‌پادشاه بود ومردم ازمحصول آن بهره‌مند میشدند ودولت‌بنام مالیات‌سهمی ازآن‌سود میگرفت. تاتارهامعتقدندکه‌چارپا ملك‌انسان‌میشود ولی‌انسان‌مالك زمین نخواهد شد ، ژرمنهای قدیم سالی یکمرتبه قطعه زمینی ازرئیس قبیله میگرفتند و درآن زراعت میکردند وهرسال‌آن قطعه زمین بدیگری منتقل میشد تایك زمین درمدت دو سال بدست یکنفر نماند ودست‌بدست بگردد وهنوز این رسم میان‌بعضی ازطوایف بلغار معمول میباشد .

رومیان نیز ازروی همین موازین ازمستعمرات خود (مصروشام) مالیات میگرفتند و درهرشهرومملکتی دفترهای جمع وخرج داشتند وایرانیان نیز بهمان قسم رفتار میکردندچه که بیشتراین تشکیلات را ازیونانیان ورومیان‌آموخته بودند .

همینکه مسلمانان آن ممالك راگشودند دفاتر و مؤسسات مربوط را همچنان بدست مسیحیان وزرتشتیان‌باقی گذاردند، بقسمی که دفاترمصر به‌قبطی ودفاترشام برومی ودفاترایران بفارسی‌تدوین‌ونگاشته میشد و مسلمانان (عرب‌ها) که درآن ایام به‌امور دنیا توجهی نداشتند، فقط سرپرست کلیات‌بودندو واردجزئیات‌نمیشدند، اماهمینکه مسلمانان (عربها) ازحال بدوی بصورت شهری (متمدن) درآمدند وازمیان خودشان نویسندگان وحسابداران ماهرپدیدآمد دفاتررابعربی‌منتقل کردندوابتداء درسال ۸۱هجری بفرمان عبدالملك‌این تغییرانجام گرفت وازقرارمعلوم این عمل تدریجاً تکمیل شد، چه‌که دفاترمصرتاسال ۸۷ هجری ایام خلافت ولیدبن عبدالملك به قبطی نوشته میشد .

امادیوان‌حجاز چنانکه گفتیم درزمان عمر تأسیس‌شدودرآن نام صحابهٔ پیغمبر ومقرری آنان وسایرین ثبت میشد . وهمچنین هرچه از درآمد مصر وشام وعراق پس‌ازوضع مخارج محلی بمدینه میرسید درآن دفترضبط میشد . در واقع دفتر مزبور دفترثبت اسامی‌سپاهیان ومقرری وحقوق‌آنان بود.

تازمان بنی‌عباس خلفاشخصاً مراقب امور مالی بودند، اماسفاح اولین خلیفهٔ عباسی‌یك دیوان‌کل درمرکز خلافت تأسیس‌کرد وشعبات‌آنرا درشهرستانها دایرنمود وخالدبن برمك

جد برمکی‌ها را دررأس امورمالی قرار داد واین نخستین‌مداخلهٔ برمکیان درامور مملکتی

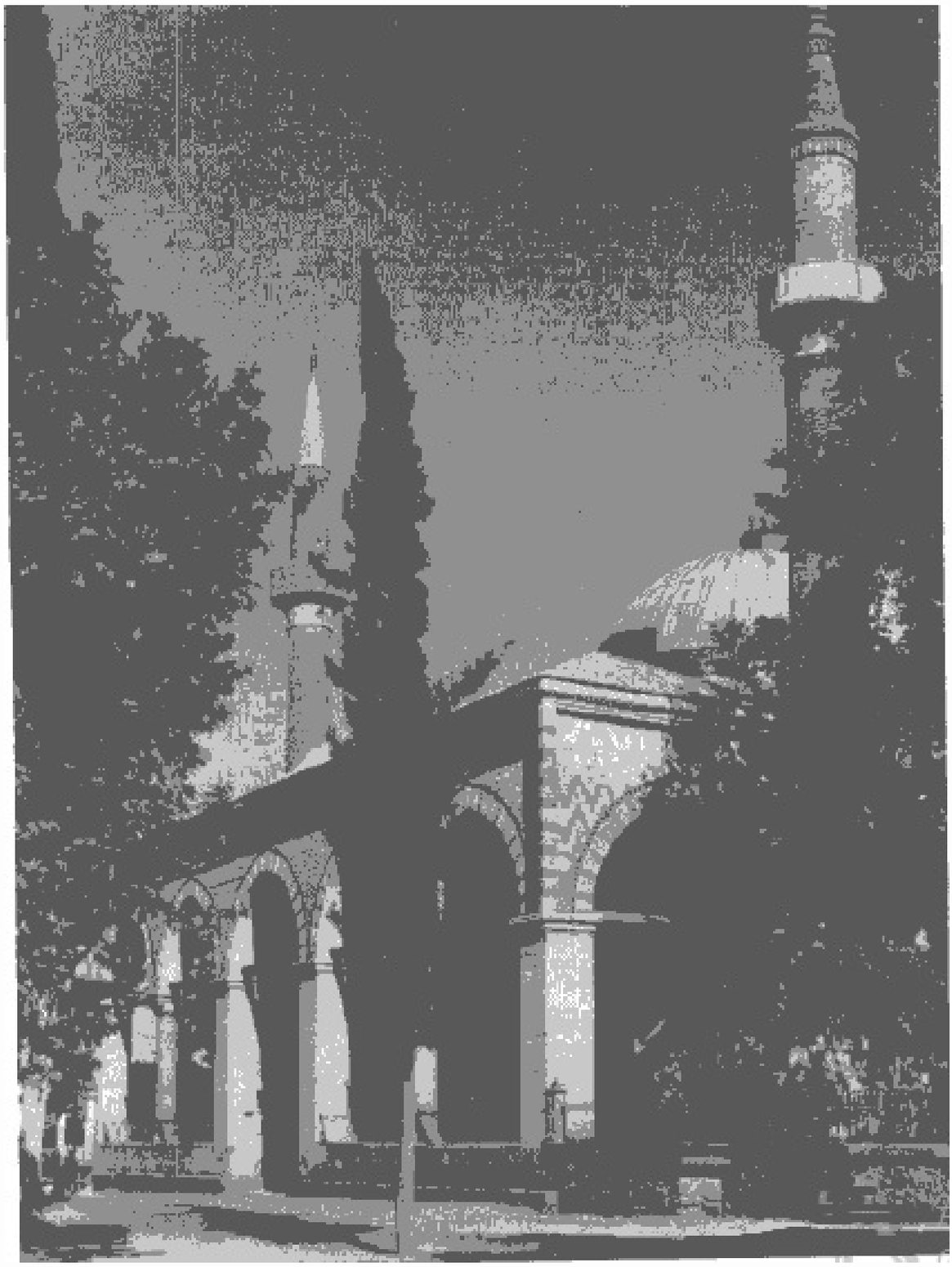

ت ـ بروسه : مسجد مرادیه

بود ، برمکیان وصول مالیات ممالك تابعه را بفرزندان خود واگذار میکردند وسالانه بطور مقاطعه مبالغی بخزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند . چنانکه یحیی‌بن برمك مالیات فارس را

بمقاطعه برداشت ومبلغی باقی‌دار شد . خلاصه اینکه امورمالی‌مانند سایرامورکشور درزمان عباسیان ازتحت نظرمستقیم خلفادرآمده بدست وزیران آنها افتاد . وهمینکه عباسیان ضعیف شدند امراء بجای وزیران متصدی‌امور مالی‌شدند وبهمان مناسبت درزمان‌الراضی‌بالله دیوان مالی درسراسرکشور برهم خورد .

میزان مالیات‌ارضی

گفتیم که‌عرب‌ها(مسلمانان)مانند ایرانیان‌ورومیان اززمین ومحصول زمین مالیات میگرفتند وآنطورکه مقریزی[1] مینویسدرعایت خرابی وآبادی ده میشده است. باینقسم‌که اگرده یامزرعه روبآبادی میرفت برمالیات‌آن می‌افزودند وبرعکس ـ واین نوع مالیات بستن را مقاسمه میگفتند .

درایران وشام پیش ازاسلام همین ترتیب مقاسمه تامدتی‌معمول بود تااینکه قباد پسر فیروز پادشاه ساسانی‌ترتیب مقاسمه رابرهم زد ومقرر داشت‌که ، ازهرجریب درهرمورد یك درهم ویك‌قفیزمالیات بگیرند (جریب۳۶۰۰ ذرع مربع وقفیزعشرجریب یا۳۶۰ ذرع مربع میباشد) ولی‌مسلمانان‌که بایران‌آمدند ترتیب مساحی را ملغی‌داشته ، مقررات ذیل‌را بطور کلی اجراء کردند :

۱ ـ اززمینهای بابری‌که خود مسلمانان‌آن رادایرکرده‌اند یك دهم .

۲ ـ اززمینهائی‌که مردم‌آن اسلام‌آورده‌اند یك دهم .

۳ ـ اززمینهائی‌که باشمشیرآن راگرفته‌اند یك دهم .

۴ـ اززمینهائی‌که مردم‌آن طبق پیمان باسلمانان صلح کرده‌اند ، طبق پیمان مالیات میداد واگرمردم‌آن سرزمین مسلمان هم‌میشدند درمیزان مالیات‌زمین تغییری حاصل‌نمیشد. ودرصورت خرابی‌وآبادی ده وکمی وزیادی محصول درتعیین مالیات مراعات میشد. وهمینکه درزمان عمرعراق فتح شد ، میزان مالیات بهمان میزان مقرر قباد(برای هرجریب یك‌درهم ویك قفیزدرسال) باقی‌ماند .

ولی در پاره‌ای نقاط میزان مالیات تابع محصول‌آن قرارگرفت ، چنانکه عمر به عثمان‌بن حنیف دستور داد باغ‌ها وسزرعه‌ها را مساحی‌کند و مالیات مناسب بامحصول‌آن ترتیب دهد، عثمان پس‌ازمساحی ترتیب ذیل‌را پیشنهادکرد وعمرآن راپذیرفت، بدینقرار:

ازهرجریب تاکستان ودرختان میوه دار ده درهم ـ ازهرجریب‌نخلستان هشت درهم ـ ازهرجریب نیشکرشش درهم ـ ازهرجریب یونجه پنج درهم ـ ازهرجریب گندم چهاردرهم. از هرجریب جو دودرهم .

این ترتیب تازمان عباسیان دوام داشت ودر بعضی نقاط بمیزان محصول ودرپاره‌ای نواحی ازروی مساحت‌زمین‌مالیات میگرفتند . اماچون درآنموقع نرخ‌ها تنزل‌کرد وپاره‌ای

---

۱ ـ تقی‌الدین مقریزی ازمشاهیرعلمای قرن نهم هجری درمصر تألیفات مهمی راجع بتاریخ اسلام وتاریخ مصر ازوی باقی‌است . مترجم .

ازمزارع ویران شد ، میزان مالیات بطورمقاسمه مقرر گردید وموکول بنظر خلیفه شد. ولی درهرحال حداکثر آن نصف وحداقل آن خمس محصول بود .

مالکیت زمین

اماملکیت زمین هم چنان باقی ماند واراضی مزروع متعلق بامام (خلیفه) بود وکشاورزان بااجازهٔ دولت در آن زراعت میکردند ، وسهمی از محصول بدولت میدادند ، ولی پاره‌ای اززمین‌ها بنام اراضی اواسی یارزقه تابع مقررات دیگری‌میشدکه فعلا مورد گفتگوی ما نیست .

بالاخره در قرن نوزدهم میلادی اصلاحاتی دراین موارد بعمل آمد . وازآنجمله در مصرکه جزء امپراتوری عثمانی بودمقررات تازه‌ای راجع باراضی وضع شد . بخصوص‌محمد علی‌پاشا [۱] مؤسس خاندان سلطنتی‌مصرکه مرد دور اندیشی بود ترتیب سابق رامناسب ندید ، چه‌که باآن وضع کشاورز مالك زمین نمیشد وچون مالك نمیشدتوجهی بامرزراعت نداشت، ومردمان بانفوذ ومتمول ازاین جریان سوء استفاده‌کرده مبلغی بدولت مالیات میدادند و کشاورزان رابیدترین طرزی استثمار میکردند . محمدعلی پاشا اراضی دولتی (خالصه) را میان‌کشاورزانی‌که توانائی زراعت داشتندتقسیم‌کرد وکشور مصررا ازنظرمالیات‌وکشاورزی بقطعات‌کوچك و بزرگ تقسیم نموده برای جمع‌آوری مالیات مأمورین دولتی گماشت، و تعهدات‌سابق رالغوکرد واراضی رامیان‌کشاورزان تقسیم نمود ، بقسمی‌که هرکشاورزی بقدر توانائی‌کارخود دارای زمین باشد .

وهمینکه سعید پاشا والی‌مصرشد [۲] بموجب‌فرمان مورخ پنجم اوت ۱۸۵۸ تمام اراضی مزروعی (دولتی) رامیان‌کشاورزان تقسیم‌کرد ، بقسمی‌که اختیار خرید وفروش‌آن راداشته باشند وپس‌ازمرگ بورثهٔ قانونی‌آنها منتقل شود، باب عالی (دربار خلیفهٔ عثمانی) این اقدام سعید راپسندیده درتمام امپراتوری عثمانی اجراء نمود .

مقدار و مبلغ مالیات در سال

البته تعیین میزان قطعی درآمدکلیهٔ ممالك اسلامی فعلا مشکل است، چه باختلاف زمان‌ومکان‌مقدارومبلغ‌آن تغییرمیکرده، بعلاوه مورخین عرب درآمدهای مختلف راتحت عنوان مالیات ذکر نموده‌اند، در صورتی که جزیه چندان ثابت نبود و هرقدرکه اهل ذمه مسلمان میشدند جزیه‌کم میشد ولی مالیات درآمد ثابتی بوده‌است . اشکال دیگراینکه مورخین‌اسلام ده یك‌گمرك وغیره را نیزمالیات میدانستند .

---

۱ ـ محمدعلی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی‌سابق مصر درسال ۱۷۶۹ در شهرکوله (آلبانی) ازیك خانوادهٔ نظامی بدنیاآمد، سپس واردخدمت نظام دولت عثمانی سابق شده بمصرآمد ودرنتیجهٔ لیاقت وکاردانی در۱۸۰۵ ازطرف باب‌عالی والی‌مصرشد وحکومت مصربالارث درخاندان اوماند. محمدعلی در۱۸۴۹ وفات‌کرد .

۲ . محمد سعید پسرمحمد علی در سال ۱۸۲۲ درقاهره بدنیاآمد . پس‌ازمرگ برادرش ابراهیم وبرادرزاده‌اش عباس‌والی‌مصر شد (۱۸۵۴) ودر۱۸۶۳ دراسکندریه درگذشت . مترجم

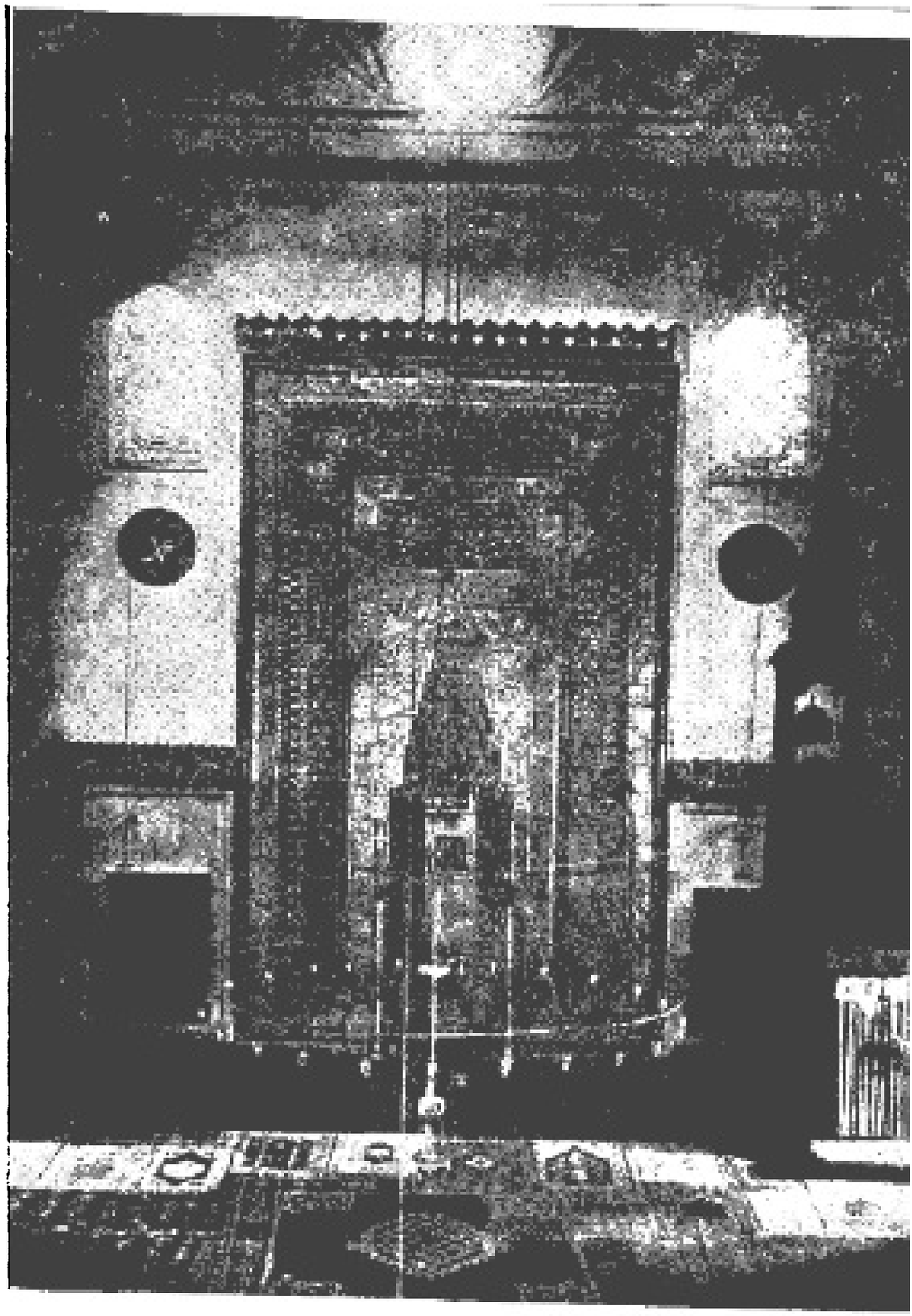

ت ـ بروسه : محراب مسجد سبز

بااین همه اینك صورتی ازمالیات ارضی‌نقاط مختلف ممالك اسلامی :

۱ ـ عراق درزمان عمر (۲۰ هجری) ۱۲۰ میلیون درهم مالیات میپرداخته است.

۲ ـ درزمان عبیدالله بن زیاد (۶۲ هجری) ۱۳۵ میلیون درهم .

۳ ـ درزمان حجاج (۸۵ هجری) ۱۸۸ میلیون درهم .

۴ ـ درزمان عمر بن عبدالعزیز (۱۰۰ هجری) ۱۲ میلیون درهم .

۵ ـ درزمان ابن‌هبیره صد میلیون درهم بعلاوه خواربارسپاهیان وهزینهٔ ایام جنگ .

۶ ـ در زمان یوسف‌بن عمر ۶۰ـ۷۰ میلیون درهم . بعلاوه ۱۶ میلیون درهم بابت هزینهٔ نگاهداری سپاهیان شام مقیم عراق و ملازمان یوسف‌بن عمر بعلاوه ۴ میلیون درهم بابت هزینهٔ برید (شرح برید خواهدآمد) بعلاوه دومیلیون برای اتفاقات وحوادث بعلاوه برای هزینهٔ خانواده‌های جدید وقدیم ده میلیون. وخلاصه اینکه درزمان عمر بن یوسف سالی صد میلیون درهم ازعراق مالیات میگرفتند .

وامامصردرزمان عمروعاص دوازده میلیون دینار مالیات میداد . ولی‌ازگفتهٔ مقریزی چنان برمی‌آیدکه مبلغ مزبور بابت جزیه پرداخت میشده ـ مقریزی چنین میگوید :

«پس‌ازعمروعاص عبدالله‌بن سعدبن ابی‌سرح ۱۴ میلیون دینار مالیات ازمصرمیگرفت، این مبلغ تدریجاً کم‌شدتا آنکه هشام‌بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷ هجری) متوجه این موضوع شده‌بوالی‌خوددستورداد‌زمین‌های مزروع مصررا مساحی‌کند ونتیجهٔ‌آن چنین‌بود: زمین‌هائی که‌آب‌نیل بر آن سوار میشد، باستثنای زمین‌های بلند و شن زار سی میلیون‌فدان‌شدوبر آن سی میلیون فدان در موقع ارزانی سالی چهار میلیون دینار مالیات‌بستند . اسامة بن‌زید در زمان سلیمان‌بن عبدالملك(۹۷ هجری) ۱۲ میلیون‌درهم ازمصرمالیات میگرفت،ولی‌بتدریج این‌مبلغ‌کم شد . ودردورهٔ عباسیان، که مصر ازمرکز خلافت دوربود، میزان‌مالیات تا ۸۰۰ هزار دینارتنزل‌کرد، وعمینکه ابن طولون‌فرمانروای مصرشد درآبادی مزارع‌کوشید و با آنکه نرخ ارزان بود مالیات مصربه‌چهارمیلیون وسیصدهزاردینار بالغ شد ودرآن تاریخ‌ده اردب‌گندم به‌یك دینار معامله میشد وتامدتی میزان مالیات بهمین ترتیب مقرر بود .

مالیات شام درزمان عبدالملك‌بن‌مروان ۱۲۰۰۰۰۰۰ دینارمیشدکه ۱۸۰۰۰۰ دینار ازاردن و۳۵۰۰۰۰ دینار ازفلسطین و۴۰۰۰۰۰ دینار ازدمشق وبقیه را ازحمص و قنسرین وشهرهای ساحلی میگرفتند .

مقاطعه دادن مالیات ـوآن بردوقسم بود :

۱ ـ استانداران وفرمانداران مالیات قلمروخود را بطورمقاطعه می‌پرداختند وآنچه میخواستند ازمردم میگرفتند واین بسرخلاف شریعت اسلام است چه‌که استاندار یا فرماندار وکیل وامین‌خلیفه است وآنچه دریافت میدارد باید بی‌کم وزیاد بپردازد . درصدر اسلام‌این نوع مقاطعه بکلی‌ممنوع بود و هرکس چنین پیشنهادی میداد بشدت مجازات میشد .

مثلا شخصی نزد ابن‌عباس آمده پیشنهاد دادکه مالیات ابله رابصد هزار درهم مقاطعه کند. ابن‌عباس اورا صدتازیانه زد و برای عبرت دیگران زنده بدار آویخت ، اما همینکه

دورهٔ خلافت پایان یافت، مقاطعه‌کاری مالیات معمول شد. و نه تنها مالیات بلکه ادارات قضائی و حسبی و انتظامی را نیز مقاطعه میدادند. چنانکه یحیی بن برمك و دیگران بآن عمل مبادرت کردند.

۲ ـ نوع دوم مقاطعه‌کاری این بود که مردمان متنفذ و پولدار بطور مزایده با مأمورین جمع‌آوری مالیات قرارداد می‌بستند و مبلغ مقرر را نقد می‌پرداختند. سپس آنچه میخواستند از اهالی آن شهر یا ده یا استان میگرفتند.

این نوع مقاطعه‌کاری برای جمع‌آوری مالیات در یونان قدیم معمول بوده واز یونان به‌روم واز روم به‌عربها انتقال یافت.

سایر مالیاتها ـ مسلمانان علاوه برجزیه ومالیات زمین وزکوة در آمدهای دیگری داشتند. از آن‌جمله ده‌یك از کشتی‌ها و پنج‌یك از معدنها وچراگاه‌ها و ضرابخانه‌ها وراه‌ها، و آب‌بها واملاك و بیشه‌ها وجنگل‌ها وکشتی‌رانی وغیره که مثل خراج بشمار میآمد.

مالیات کشتی چنان بود که:

ازکالای هر کشتی که از سرحدات دریائی اسلام میگذشت بمقدار ده یك (نقد یا جنس) عوارض میگرفتند، مثلا کشتی‌های هندی که از کرانه‌های یمن میگذشت ومشك وعنبر وکافور و صندل ودارچین وامثال آن می‌آورد بمقدار ده‌یك از عین جنس عوارض میداد ودر زمان الواثق بالله این عوارض بمبلغ ومقدار هنگفتی رسیده بود.

مسلمانان اندلس نیز از کشتی‌های فرنگیان وغیر آنان عوارض میگرفتند، اتفاقاً عوارض مزبور درشهری بنام طریف Tariff واقع درانتهای کشور اندلس تأدیه میگشت. وتاکنون نام آن شهر (بندر) Tarifa طریفه است وبنابعقیدهٔ محققین اروپا کلمهٔ تاریف کنونی که در زبان فرنگیان بمعنای تعرفه (نرخ عوارض گمرکی) استعمال میشود مخفف کلمهٔ عوارض طریف (شهر طریف) میباشد. وکلمهٔ تعرفه معمول درزبان عربی‌هم تحریف همان کلمات میباشد.

واما عوارض معدن چنین بوده است: که از معدن‌های روی زمین مانند نمك ـ سرمه ـ قیر ـ نفت هیچ‌نوع مالیات وعوارضی نمیگرفتند. چون مطابق قوانین اسلامی محصول این نوع معادن مانند آب برای افراد مسلمان مباح میباشد وهرکس بآن دست یابد ازآن استفاده میکند، اما معادن زیرزمینی مانند: مس ـ آهن ـ سرب ـ طلا ـ نقره که باسعی وعمل محصول آن بدست میآمد ازطرف دولت باشخاص واگذار میشد که محصول آنرا استخراج کند وعوارض آنرا پنج‌یك به‌بیت‌المال بپردازند.

عوارض ضرابخانه صدیك بوده. وچنانکه سابقاً اشاره شد مالیات ضرابخانهٔ اندلس در زمان آل‌مروان تاسالی دویست‌هزار دینار میرسید.

دیگر ازمالیاتهای غیر مستقیم عوارض گمرکی بوده که درخشکی از تجار میگرفتند وآنرا بزبان عربی مکس یامکس میگفتند و پیش از اسلام نیز معمول بوده و از بازرگانان قبطی وایرانی درمدینه ده‌یك دریافت میشد. عمر این مالیات را تصویب کرده بسه درجه تقسیم

نمود از این‌قرار :

مسلمانان دو ونیم‌درصد، اهل‌ذمه پنج‌درصد، سایرین ده درصد.

اما این‌نوع‌مالیات چندان‌رواج نیافت زیرا مردمان پرهیزکار آنرا مکروه میداشتند ودر هر حال مالیات گمرك هنگامی‌دریافت میشد که مال‌التجاره ازیك‌کشور اسلامی به‌یك‌کشور دیگر منتقل میشد. مثلا بازرگان شام‌در سراسر شام گمرك نمیداد ، ولی‌اگر بمصر یاعراق میرفت ناچار گمرك می‌پرداخت .

مالیات املاك خالصه وتیول نیز جزء در آمدهای دولتی بوده است،

تیول وخالصه موضوع تیول وخالصه در ممالك قدیم‌نیز معمول بوده ، باین قسم که پس‌ازگشودن ممالك جدید پاره‌ای املاك و مستغلات آن ازطرف پادشاه فاتح بسرداران واگذارمیشد ودر واقع‌پاداش ومزدی بود که درنتیجهٔفداکاری آنان درتسخیر ممالك تازه‌اعطاء میگشت. دلیل براین‌مطلب آنکه‌در زبان‌های اروپائی‌کلمهٔ تیول وخالصه بمعنای مزد آمده است[1] . بهرحال سرداران نیز بنوبهٔ خود اراضی خالصه و تیول را میان افسران جزء وافراد سپاهیان تقسیم میکردند. درضمن‌پادشاهان حق‌داشتند که درصورت بروز خیانت آملاك تیول وخالصه را ازسرداران‌خود پس‌بگیرند، وهمچنین افسران جزء وسربازان اگر درموقع‌جنگ یاصلح خیانت میکردند املاك‌خالصهٔآنان بسردار وافسر مافوق منتقل میگشت باین‌معنی‌که اراضی واملاك خالصه همیشه‌تحت‌نظرپادشاه بود وشرایطی برای واگذاری‌آن مقررمیشد که ذکرش دراینجا مورد ندارد. وخلاصه اینکه شاه و سپاهیان وسرداران ورعایابرای نگاهداری‌وآبادی‌کشور بموجب آن شرایط اشتراك مساعی‌میکردند، موضوع تیول وخالصه درمیان حکومت‌های‌کوچك اروپا معمول شد، وبدانوسیله رومی‌ها را ازخود راندند.

موضوع تیول وخالصه در اسلام طور دیگری انجام میگرفت. اما ابویوسف درکتاب خراج میگوید: زمینهای بی‌صاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به‌محالفینی‌که درجنگ‌کشته شده‌اند ویا اراضی‌که اززیرآب بیرون‌آمده بود.) که بدست مسلمانان میافتاد اختیارش باخلیفه‌بود، وخلفای‌راشدین این‌زمینهارا بطورخالصه باشخاص میدادند وازمحصول آن ده یك یاکم‌وبیش برای بیت‌المال برداشت میکردند. ودرزمان عمرهفت میلیون درهم‌از این‌بابت ازاراضی‌عراق عاید بیت‌المال میشد، ودرزمان‌عثمان به‌پنج‌میلیون درهم تنزل یافت، وسرانجام درسال ۸۳هجری‌که فتنهٔ عبدالرحمن‌بن اشعث (عام‌الجماجم)[2] درگرفت تمام

---

۱ - ظاهراً مقصود جرجی‌زیدان‌کلمهٔ Recompensation میباشد.

۲ - مختصر این‌تفصیل آنکه درسال ۸۳ هجری عبدالرحمن‌بن محمدبن اشعث برعبدالملك خلیفهٔ اموی شورید حجاج والی عراق مأمور سرکوبی ابن اشعث شد ابن اشعث بیش‌ازسه ماه با لشکریان حجاج مقاومت‌کرد وبالاخره روز۱۴ جمادی‌الثانیه سال ۸۳هجری درجائی بنام دیرجماجم (درنزدیکی‌کوفه) شکست خورده به‌سیستان‌گریخت. مترجم

دفاتر بسوخت و هر کس هرچه در دستش بود مالك شد.

امویان وعباسیان نیز املاکی را بعنوان خالصه و تیول واگذار میکردند و ده یك و ده نیم از آنها نمیگرفتند. حقوق سپاهیان و غیره از مالیات های معمولی پرداخت میشد، و اگر چیزی باقی میماند به بیت‌المال میرسید، و خالصه‌ها و تیول‌ها دردست متصدیان باقی بود.

همینکه قدرت خلفا کم شد و سلاطین (غیر عرب) نیرومند شدند، املاك خالصه وتیول‌را چنانکه گفتیم عمومیت‌دادند. برای‌اولین‌بار خواجه نظام‌الملك طوسی‌مقرر داشت که بجای حقوق‌املاك‌خالصه بکارمندان دولتی

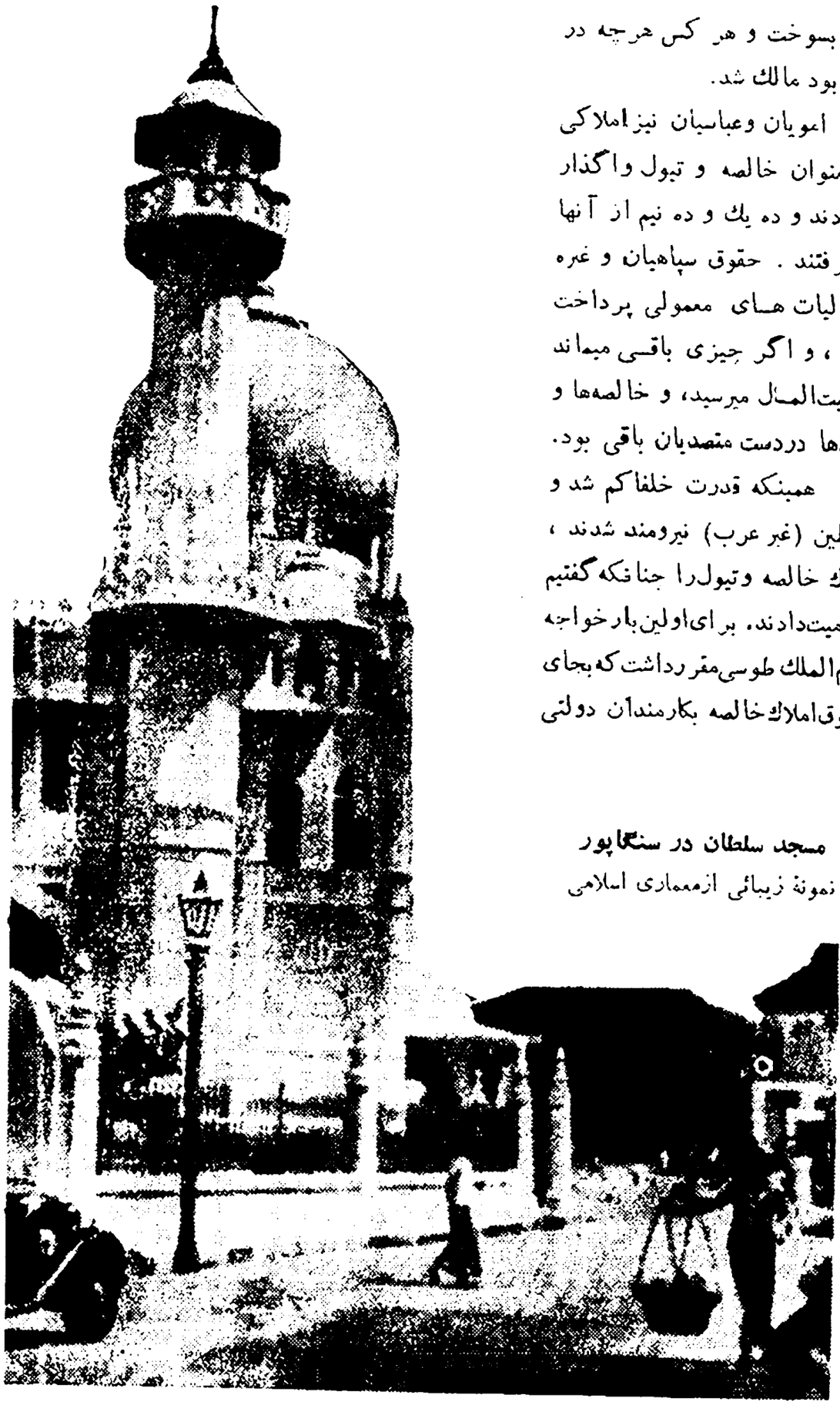

مسجد سلطان در سنگاپور
نمونهٔ زیبائی ازمعماری اسلامی

بدهند، پس از وی سایرین نیـز باو اقتداء کردند از آنجمله صلاح‌الدین‌ایوبی [۱] کلیهٔ املاك دولتی را تیول سرداران وسپاهیان قرارداد ، سپس‌این موضوع تعدیل شده پاره‌ای ازاملاك خالصه تبدیل بوقف و بعضی تبدیل بملك (قابل خرید وفروش) شد. وپاره‌ای بحال خالصه ماند. مقریزی‌که در قرن نهم هجری در مصر میزیسته املاك واراضی‌آن کشوررا بهفت‌نوع تقسیم میکند:

۱ـ تیول سپاهیان و امیران.

۲ـ وقف‌مساجد ومدارس وخانقاه اولاد واقف.

۳ـ حبس مؤبد بتصدی خدام مساجد وغیره.

۴ـ ملکی‌که ازبیت‌المال خریده‌بودند وقابل‌هرنوع انتقال بود.

۵ـ بایر بواسطهٔ عدم استطاعت مالك درآباد ساختن آن.

۶ـ بایرچون‌آب رود نیل برآن سوارنمیشود.

۷ـ املاك اختصاصی سلطان .

تیول وخالصه نیز بردوقسم‌بوده: قسمت‌اول‌که فقط ازمنافع‌ومحصول‌آن استفاده میشده. وقسمت‌دوم‌که عین‌آن نیز بملکیت متصرف درنیامده است، وبطورکلی نظرخلیفه ورعایت زمان ومکان واوضاع واحوال جنگ وصلح دراتخاذ هرگونه تصمیم راجع بخالصه وتیول رعـایت میشده است .

بخواست خداوند درجلد دوم‌کتاب، درقسمت‌جمع‌آوری مالیـات، دردورهٔ عباسیان و ارتباط آن با ثروت‌عمومی ملل اسلامی‌بطور تفصیل درموضوع خالصه وتیول وانواع‌آن نیز صحبت میداریم .

---

۱ ـ صلاح‌الدین ایوبی اصلا اهل‌کردستان بوده ودرخدمت عموی خود نورالدین بمصر آمد . ابتداء وزیراوبود سپس‌خود بسلطنت مصررسید و ازسلاطین نامی قرن ششم اسلامی میباشد. مترجم

ادارهٔ جاسوسی و خبرنگاری و کارآگاهی

امروز ادارهٔ پست را برید میگویند[1]. ولی درسابق برید مفهوم دیگری داشته‌است. ورئیس برید درآن ایام رئیس کارآگاهی، یا رئیس کل بازرسی خلیفه محسوب میشده‌است، واخبارومطالب لازم را بشخص خلیفه گزارش میداده‌است واگر بهتر بگوئیم ادارهٔ برید بمنزلهٔ ادارهٔ کارآگاهی وزارت جنگ بشمارمیآمده‌است، از آنرو ادارهٔ برید درزمان خلفا باشخاص بسیارمطمئن، بافکروتدبیرواگذارمیشد چه‌که روابط خلفا با مأمورین عالی‌رتبه‌دوستان ودشمنان آنها دردست ادارهٔ مزبور بوده‌است. وچنانکه میگویند سلاطین ایران (کسری) فقط فرزندان خودرا برياست آن اداره می‌گماشتند.

ادارهٔ برید

ادارهٔ برید اززمان‌قدیم میان ایرانیان ورومیان معمول بوده وبرای نخستین مرتبه معاویه آنرا درمیان مسلمانان رایج ساخت. و این اقدام بنابه پیشنهاد مأمورین وی درعراق و مشاورین او درشام انجام پذیرفت. و ابتداء برای آن بودکه دمشق (پایتخت) باسرعت هرچه‌بیشتر از جریان کارهای عراق و فارس و مصر مطلع شود، سپس آن اداره توسعه‌یافته و مراقبت درکارهای مأمورین و ملازمین خلیفه‌نیز بآن واگذار شد و همینکه طاهرنام مأمون را درمنبرهای خراسان جزء خطبه‌گذارد، رئیس ادارهٔ برید محل بوی (بطاهر) اعتراض‌کرد. طاهر عذرآوردکه اشتباه شده وخواهش‌کردکه خلیفه‌راآگاه نسازد واین جریان سه بار تکرارشد، درمرتبهٔ سوم رئیس برید بطاهر گفت‌که بازرگانان خراسان مرتب بابغدادمکاتبه دارند واگر آنها این‌خبررا بخلیفه برسانند نان من‌قطع میشود، آنگاه طاهرباو اجازه داد که بوظیفهٔ خود عمل‌کند.

از وظایف مهم ادارهٔ بریدآنکه اخبارمحرمانهٔ خلیفه‌را بمأمورین عالی‌رتبه میرساند وازوضع آنان خبرمیآورد و دربارهٔ اوضاع مالی ـ لشکری ـ کشوری وغیره گزارش های

---

۱ ـ مشهوراست‌که چون ایرانیان برای چاپکی دم اسب چاپاری را میبریدند. لذا آن‌را بریده دم میخواندند. عربها که بایران آمدند کلمهٔ برید را بجای بریده دم برای قاصد راهوار (پست) استعمال‌کردند. مترجم

مرتب بخليفه ميداد. ويكى ازعلامات تيرگى روابط خليفه وعمال وى آن بود كه روابط (بريد) قطع ميشد ، مثلاموقعى كه امين برخلاف بيعت سابق پسر خود موسى را وليعهد كرد وبراى او بيعت گرفت، مأمون كه آن هنگام والى خراسان بود، ازاين پيمان شكنى برادر رنجيده ونام او (امين) را ازصُراز برداشته ورابطهٔ (بريد) را قطع كرد. عباسيان بموضوع بريد علاقهٔ بسيارداشتند وبآن اهميت ميدادند تاآنجاكه درپاره‌اى موارد خودشان جزء ادارهٔ بريد در ميآمدند، واوضاع واحوال افراد ومملكت را شخصاً تفتيش ميكردند.

گاه هم اين بازرسى علنى بود باين‌قسم كه خليفه مأمورمخصوصى براى مراقبت وزير يا قاضى يا استاندار وامثال آن تعيين ميكرد تا بدون حضور اوهيچ‌كارى انجام نيابد. وآنچه واقع ميشود توسط آن‌كارآگاه بخليفه گزارش شود.

منصور خليفهٔ عباسى ميگفت بيش‌ازهركس بچهار مأمور نيازمندم: اول قاضى بى پروا وبى‌باكى كه‌جز خدا وعدالت چيزى درنظر نياورد. دوم رئيس‌پليسى كه داد ستمديده ازستمگر بستاند، سوم تحصيلدارى كه مالیات عادلانه بگيرد وبمردم آزار نرساند.

سپس منصور سه‌مرتبه سبابهٔ خودرا گزيده گفت: آه ـ آه ـ آه .

وهمينكه سبب را پرسيدند گفت: چهارم كارآگاه وبازرسى كه اخبار وعمليات اين سه نفررا بدرستى گزارش دهد.

آرى اينها اركان مملكت هستند وبدون اينان كشورمنظم نخواهد شد.

با اين وصف معلوم ميشود كه‌كارمندان بريد جاسوسان وكارآگاهان خليفه بودند و بلاواسطه باخليفه ارتباط داشتند، و همينكه رئيس‌آن اداره بخدمت خليفه ميآمد همهٔ حضار متفرق ميشدند، ورئيس بريد گزارش خودرا ميگفت وراجع بكتمان يا انتشار آن از خليفه دستور ميگرفت .

دربسيارى از موارد پادشاهان وامراء با مأمورين بريد علامات ورموزى را ميان ميگذاردند كه‌كسى‌جز خودشان برکشف آن قادرنبود، چه‌بسا كه فرمان يا گزارشى به مهر و امضاى مربوط ميرسيد اما رمز و علامت آن مخالف مفهوم بود، زيرا پاره‌اى مطالب بايد بنا بمقتضيات نوشته شود. ولى برخلاف آن عمل گردد. مثلاهنگامى كه منصورابومسلم‌را به‌بغداد احضاركرد، ابومسلم مالك‌بن هيثم را بجاى خود بسرپرستى سپاه گماشته بدو گفت : اگر نامه‌هاى من با مهر نيمه بتو رسيد بدان‌كه از من است و اگر مهرش تمام بود از من نيست.

پس‌ازقتل ابومسلم درمداين منصورنامه‌اى ازقول (ابومسلم) بمالك نوشت‌كه هرچه از ابومسلم باقى‌مانده براى خليفه بفرستد. وخودش هم بمداين بيايد. مالك‌كه مهرنامه را تمام ديد دانست‌كه نامه ساختگى‌است.

ادارهٔ بريد بودجهٔ هنگفت ومأمورين متعدد وكارآزموده داشت، ويكى ازوظايف مهم اين اداره (ادارهٔ بريد) امن‌كردن راه‌ها وعمليات ضدجاسوسى ودفع‌شر راهزنان ومراقبت

وترمیم وتوسعهٔ راه‌های دریائی وصحرائی بود. از آنرو نامه‌ها و گزارش‌های مهم استانداران و مأمورین مرزی بادارهٔ برید سپرده میشد تا هرچه زودتر ازکوتاه‌ترین وبا بهترین وسایل بخلیفه برسانند.

راه‌های برید

مأمورین برید از راه‌های مخصوصی آمد وشد میکردند این راه ها از مرکز خلافت تاتمام نقاط مرزی اتصال می‌یافت، در میان راه بفاصله‌های معین چاپارخانه دایر کرده بودندکه در آنجا اسب یا شتر برید عوض میشد. عربها بیشتر باشتر میرفتند وایرانیان اسب و استر سوار می‌شدند. درزمان عباسیان ۹۳۰ حادهٔ مخصوص چارپا احداث شده بود وسالی ۱۵۹۱۰۰ دینار بمصرف مأمورین وچارپایان برید میرسید. درصورتیکه امویان سالی چهارمیلیون درهم یعنی دوبرابر مبلغ فوق برای تنظیم اموربرید خرج میکردند، واین موضوع درشرح مالیات ومخارج کشور عراق درزمان امویان ذکرشد. درهرصورت گفتهٔ مارا تأیید میکند که خلفای بنی‌امیه برای استحکام مبانی سلطنت خود بیش‌ازخلفای دیگرپول خرج میکردند.

کاروان برید ازیك تا پنجاه چارپا تشکیل میبافت وبیشتراوقات کسانی‌راکه بایدخدمت خلیفه‌برسند با این‌کاروان حرکت میدادندکه هرچه زودتر بمقصد وارد شوند. سرعت سیر برید باقتضای زمان ومکان ونوع چارپاتغییرمیکرد. معمولا زنگوله‌ها وزنجیرهائی بگردن‌آن ستوران میبستندکه صدای مخصوصی‌داشت‌وآنرا آهنگ چارپا میگفتند. گاه هم برید باکشتی حرکت میکرد، گاه هم اخباررا باپیك‌پیاده میفرستادندکه سه منزل یکی‌میرفتند وآنرا ساعی میگفتند، وبیشترساعیان مردم صحرانشین بودند، چه‌که آنان راهوارترهستند. نخستین کسیکه پیك پیاده بکارانداخت معزالدولهٔ دیلمی‌بود تابدانوسیله هرچه‌زودتراخباربغدادرا ببرادرش رکن‌الدولهٔ دیلمی‌برساند، درزمان معزالدوله دوساعی فوق‌العاده بنام فضل ومرعوش پدید آمدندکه روزی چهل‌وچند فرسخ یاقریب ۱۴۰ میل پیاده میرفتند.

کبوترنامه رسان‌که‌پیش‌ازاسلام نیز برای رسانیدن اخبار مورد استفاده بود، درمیان مسلمانان بیش ازدیگران مرسوم گشت و درشمارهٔ هفتم سال دهم‌الهلال شرح مبسوطی در آن باره نگاشته‌ایم.

دیگرازوسایل رسانیدن اخبار این‌بود که: نامه را درتی نهاده میان‌گیاه می‌گذاردند وآنرا روی آب رودخانه میانداختند، وگیرنده‌که منتظروصول‌آن نامه بود نامه را ازآب میگرفت. گاه هم نامه را بوسیلهٔ ترپرتاب میکردند، والبته این‌عمل بیشتردرموقع جنگ و هنگام محاصره انجام میبافت.

دسته‌ای ازمأمورین (برید) را شعوذی ودستهٔ دیگررا کوهبانی میگفتندکه دستهٔ اول پیام امیران را بادارهٔ برید میرساندند. ودستهٔ دوم خبرگزار Reporter بودند، عده ای مأمورگشودن‌کیسه‌ها بودند، چون معمولا نامه‌هارا درانبان چرمی‌گذارده، سرآن‌را مهرو

موم میکردند و مهر کیسه درحضور گیرندهٔ نامه‌ها ویا جانشین او توسط مأمورین مخصوصی گشوده میشد .

داوری قضاء

داوری پیش از اسلام ـ منظور از داروی قطع منازعات میباشد واین کارسوابق بسیارقدیمی‌دارد و درروزگارپیشین ریش سفیدان و عقلای قوم داور بودند و عربهای زمان جاهلیت نیزچنان رفتار میکردند، وداوری‌های خودرابسران‌قوم وپیرمردان قبیله ارجاع میکردند. وهرقبیله‌ای یك یاچند داورداشت، مشهورترین آنان حاجب‌بن ذراره ـ اقرع‌بن حابس ـ ربیعة‌بن مخاشن در قبیلهٔ تمیم ـ غیلان‌بن مسلمه درثقیف ـ هاشم‌بن عبدمناف ـ عبدالمطلب‌بن هاشم ـ ابوطالب‌بن عبدالمطلب ـ عاص‌بن وائل درقریش ـ ربیعة بن حذار دربنی‌اسد ـ سلمی‌بن‌نوفل درکنانه ، بداوری مشهور بودند. و عدهٔ دیگری مانند عامر بن ظرب و اکثم‌بن صیفی بقدری شهرت داشتندکه در تمام قبایل حق داوری داشتند .

عربها نزد کاهنان (غیب‌گویان) وعرافان نیزداوری میبردند.

داوری (قضاء) در اسلام

نخستین داوراسلام حضرت رسول اکرم بود وپس‌از وی خلفا داوری میکردند. وچون این‌کار ازوظایف مهم داخلی بود، خلفا شخصاً بآن میرسیدند. پس ازاینکه اسلام توسعه یافت وکارها فزونی گرفت، خلفاء مجبورشدند داوری بجای‌خود برگزینند و اول خلیفه ای‌که باین‌عمل مبادرت نمود عمربود چه‌که وی ابودرداء را در داوری میان مردم مدینه با خود شریك ساخت‌وشریح را ببصره وابوموسی‌را بکوفه فرستاد. ونامه‌ای دراین‌خصوص بابوموسی نوشت‌که اساس امور قضائی اسلام (البته اهل تسنن. مترجم) برآن استوارگشت و بسیار مشهورمیباشد. واما درمصر ابتدا چنان شدکه عمر درصدد برآمد قاضی مصررا نیز مانند قضاة مدینه وکوفه وبصره‌ازطرف‌خود برگزیند. لذابعمروعاص دستورداد که کعب‌بن‌یسار‌بن‌فنه‌قاضی ایام جاهلیت راکه آنموقع مسلمان شده‌بود برای داوری مصر بگمارد. ولی کعب آنرانپذیرفته گفت: من پیش ازاسلام داوری‌کرده ودیگر بآن رغبت ندارم، عمروعاص ، عثمان‌بن قیس‌بن ابی‌العاص‌را بجای وی برگماشت. وتازمان عباسیان قاضی مصر ازطرف والی‌مصرمعین میشد، خلفای عباسی برای استقرارنفوذ خود درمصرمقرر داشتند تعیین‌قاضی‌آن‌کشورباشخص خلیفه باشد. ومنصور عباسی درسال ۱۵۵ هجری عبدالله بن‌لمیعهٔ حضرمی را بآن منصب گماشت. وتا کنون (موقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) قاضی‌مصرازطرف خلیفه تعیین میگردد.

ابتدا برای هرشهرستانی یك‌قاضی میفرستادند، وسپس برای هرشهریك یا چند قاضی تعیین میشد وتمام آنان بفرمان خلیفه سرکار میرفتند. تاآنکه درزمان هرون ابویوسف قاضی که از فقهاء و دانشمندان نامی اسلام است ، در بغداد پدید آمد و هرون وی را قاضی‌القضاة (سرداور) تعیین‌کرد . ابتداء عزل ونصب قضاة بغداد وبعداً کلیهٔ بلاد اسلامی را باووا گذارد

وپس‌ازآن خلفای‌اموی‌اندلس وخلفای فاطمی‌مصر نیزهمان رویه را معمول داشتند ، ابویوسف نخستین کسی‌است که دراسلام بنام قاضی‌القضاةمشهورشد، وی خدمات بزرگی دراصلاح امور قضائی انجام داد . واول کسی‌است که برای قضاة لباس مخصوصی مقررداشت ، چه‌که پیش‌از اوقاضیان مانند سایرمردم لباس میپوشیدند .

درآغازکار قضاة اسلامی‌فقط بحل وفصل دعاوی میرسیدند ، سپس‌که تمدن اسلام رواج گرفت و دایرهٔ امور توسعه یافت رسیدگی بسایرکارها که از وظایف خلیفه و دیگران بود به قضاة واگذارشد. ازآن جمله‌اینکه سرپرستی‌دارائی دیوانگان، یتیمان، مفلسان، محجوران، رسیدگی‌بمصرف موقوفات واجرای وصیتها وازدواج دختران یتیم بی‌سرپرست برعهدهٔ آنان بود . کم‌کم وظایف قضاة روبفزونی گذارد ورسیدگی بامور ساختمانهای عمومی ، راه ها ، جرح وتعدیل شد وتحقیق در بارهٔ اطلاعات و مهارت آنان بقضاة واگذار شد ، پاره‌ای از خلفا قضاة را درموقع جهاد بمیدان میبردند، چنانکه در زمان مأمون یحیی‌بن اکثم قاضی بغداد بمیدان کارزار رومیان رفت . ومنذربن سعید قاضی‌اندلس در زمان عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی جزو سپاهیان اسلام عازم‌کارزار شد . العزیزبالله خلیفهٔ فاطمی‌علی‌بن نعمان را نه تنهاقاضی‌القضاة مصرساخت بلکه امورقضائی شام ومکه ومدینه وبلاد مغرب (ممالك اسلامی درافریقا) ونظارت درعیار زر وسیم وکیل وپیمانه وامامت جماعت را نیز بدست اوسپرد. در سال ۴۴۱ هجری الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصرابومحمد بازوری را قاضی‌مصر نمود و وزارت رانیز بوی داد ، واونخستین قاضی‌اسلام بودکه وزارت راهم بعهده داشت . وپس‌از او دیگران هم چنان‌کردند.

بطوری‌که ملاحظه میشود مقام قضائی از مقامات مهم بوده ، والبته بمقتضیات زمان و مکان بالا وپائین میرفته است،درصدر اسلام خلفاء مقیدبودندکه منصب مزبور را فقط بعرب‌ها یابندگان عرب یادست پروردگان عرب و یاهم پیمانهای عرب واگذارند .

اماهمینکه‌خلافت سلطنت شد، ونظر دینی بسیاسی تبدیل یافت این شرط (شرط عرب بودن قاضی) ازمیان رفت، ویابسیار ضعیف شد، وغیرعرب نیزقاضی گشت، وبتدریج اهمیت قاضی‌کم شد تاآنجاکه مثل‌امروز وظایف قاضی شرعی فقط درمطالعهٔ اوضاع واحوال‌شخصی و منازعات مربوط بآن محدود است .

در ابتدای اسلام قاضی در مسجد می‌نشست و بشکایات مردم گوش داده حکم صادر میکرد .

وچون مسلمانان درآنموقع پابند دیانت بودند حتی‌الامکان ازقاضی شدن میگریختند. چه‌که میترسیدند حکم بناحق بدهند ومسئول خدا واقع شوند ، واز این نظرپرهیزکاران و دانشمندان زیربارآن منصب نمیرفتند ، وهمینکه منصورخلیفهٔ عباسی ابوحنیفهٔ نعمانی‌را قاضی بغداد نمود ابوحنیفه‌آن شغل را ردکرده گفت :

« ازخدا بپرهیز وامانت‌خدا را بدست پرهیزکاران بسپار، بخدا سوگند من در حال غیبتی قابل اعتماد نیستم ، چه رسد درحال خشم ، که ابداً بخود اطمینان ندارم . این را بدان‌که اگرحکمی بر ضرر توازمن بخواهند وحق باآنان باشد من‌آن حکم را صادرمیکنم اگر چه تو مرا بغرق‌کردن در رود فرات تهدید کنی و مرا واقعاً در فرات غرق‌کنی ، من شایستهٔ این منصب نیستم ، میان ملازمان توکه این‌کار را بخواهند وحرف تو را بپذیرند بسیارند » .

وچنانکه گفتیم کعب‌بن یسار نیز فرمان عمررا نپذیرفت وقاضی مصر نشد .

بهرحال معمولا فرمان انتصاب قاضی را درمسجد میخواندند وقاضی شدن اورا جشن میگرفتند .

ازوقتی‌که مذهب شافعی پدیدآمد ، قاضی‌القضاة مصر شافعی بود ، ولی همین قاضی شافعی قضاتی را (ازسایر مذاهب اربعه اهل تسنن) انتخاب میکرد تامطابق مذهب خودشان میان پیروان مذاهب دیگر داوری‌کنند. ودرسال ۵۲۵ هجری ابواحمدبن افضل چهارقاضی ازچهار مذهب مختلف(شافعی ـ مالکی ـ حنبلی ـ حنفی) انتخاب‌کردتاهریك برای پیروان خود قاضی باشد و تا زمان فرمانروائی ممالیك این ترتیب برقرار بود.

حقوق قاضی باختلاف زمان ومکان تغییر میکرد ، چنانکه گفتیم خلیفهٔ دوم شریح را باماهی صد درهم حقوق و مقداری گندم ببصره فرستاده قاضی آنجا نمود، در زمان خلفای راشدین میزان حقوق قضاة بهمین مبلغ‌ها و مقدارها بود ، ودرزمان امویان حقوق قضاة مثل حقوق سپاهیان ومأمورین دیگر افزایش‌یافت . درزمان بنی‌عباس حقوق قاضی‌بماهی سی‌دینار تثبیت شد و اولین قاضی‌که‌آن حقوق راگرفت ابن‌لمیعه قاضی بغداد در زمان منصور بود . سپس‌کم‌کم برمبلغ حقوق قاضی افزوده شد، تا اینکه درزمان مأمون حقوق عیسی‌بن منکدر قاضی مصر بماهی چهار هزار درهم (قریب ۲۷۰ دینار) بالغ شد . والبته این حقوق نسبتاً بسیارگزاف بوده است وشاید بپاره‌ای جهات سیاسی این حقوق را باومیدادند . بخصوص‌که علاوه برماهانهٔ مزبور هزار دینار بوی پاداش دادند ، ازآن تاریخ بـه بعد تامدت بیست و چند سال حقوق قاضی‌مصرسالی‌هزار دینار بود . ونخستین‌کسی‌که چنان حقوقی‌دریافت‌کرد، بکاربن قتیبه درزمان ابن‌طولون درسال ۲۴۵ هجری بود . درزمان فاطمیان حقوق قـاضی افزایش یافت چون قضاة آن‌دوره سالی ۱۲ هزار دینار حقوق و مقداری جیره و مبالغی هدیه و جایزه می‌گرفتند . و از قرار معلوم این ترتیب تا زمان ایوبیان و پس از آنهـا ادامه داشت .

مدارکی راجع بحقوق قضاة بغداد (درزمان عباسیان) بدست نیامد . وآنچه مسلم است قضاة بغداد بجای اینکه حقوق بگیرند مبالغی بخلیفه تقدیم کرده دستگاه قضائـی را باجاره برمیداشتند . وبرای نخستین بارعبدالله بن حسن مشهور بابوالشوارب درسال ۳۵۰ هجری

درایام معزالدولهٔ دیلمی قاضی‌القضاة بغداد شد وسالی دویست هزار درهم ازآن بابت بدولت می‌پرداخت .

پس‌ازآن نه تنها قاضیان منصب خودرا اردولت اجاره میکردند بلکه اموراحتساب و شرطه نیز بهمان روش اجاره میشد .

دیوان مظالم

دیوان مظالم‌آن ایام مانندادگاه پژوهش (استیناف) دراین روزها بشکایت‌های‌واردهٔ ازقضاة رسیدگی‌میکرد، اعراب جاهلیت‌ازآنجمله قریش مؤسساتی شبیه بدیوان مظالم داشتند، جون تیره های قبایل متعدد شده بود وغالباً بایك رسیدگی بدوی نزاع پایان نمییافت ودادخواهان به رأی قاضی نخست قانع نمیگشتند لذاسران قبایل درمکه جمع شده هم قسم شدندکه هرکس بمکه بیاید واز هر دادرسی شکایت‌کند قضاة مکه باید بشکایت او برسند واین پیمان مشترك در تاریخ جاهلیت‌بنام حلف‌الفضول شهرت دارد . ودرآنموقع ۲۵ سال ازعمرشریف پیغمبر(ص) گذشته بود . درصدراسلام که مسلمانان درستکار ازظلم وجور احترازداشتند بدیوان مظالم احتیاجی نبود وکسی ازخلفای راشدین باین‌کار مبادرت نکرد، فقط علی (حضرت امیرع) بمراجعات شاکیان رسیدگی میفرمود . ولی روز و ساعت معینی برای آن تخصیص نمیداد . نخستین خلیفه‌ای که در روز معین بدیوان مظالم جلوس‌کرد عبدالملك بن مروان بود، باینقسم که خلیفه با ابن ادریس قاضی شام بشکایات مردم میرسید ، قاضی حکم میداد و خلیفه اجراء میکرد . و نخستین خلیفه‌ای‌که هم خودش قاضی و هم مجری احکام شد عمر بن عبدالعزیز بود. پس از مرگ عمربن عبدالعزیزآن ترتیب برهم خورد و تا زمان بنی‌عباس مختل‌ماند. از خلفای عباسی اول مهدی سپس هادی آنگاه هرون و مأمون برای استماع شکایات مردم روز معینی‌جلوس میکردند.والمهتدی‌بالله محمدبن واثق آخرین خلیفهٔ عباسی‌بودکه باینکارها رسیدگی میکرد . دیوان مظالم خلفا بمراتب از دادگاه استیناف امروز مؤثرتر و بانفوذتر وسودمندتر بود جه‌که اول شخص مملکت (خلیفه) باکمال دقت بشکایات مظلومین میرسید . وهرستمدیده‌ای بدون واهمه و هراس میتوانست از فرزندان خلیفه ، بزرگترین قاضی‌ها . محترم ترین‌رجال‌کشوری ولشکری درهر باره وهرمورد شکایت‌کند . ودرضمن مطمئن باشد که بحرفش میرسند . وهرقدر طرفش‌نیرومندباشد درمقابل‌حرف حق مجبور به تسلیم‌میباشد. موارد بسیاری درتاریخ اسلام ذکرشده‌که ازعدالتخواهی خلفاء وتسریع‌آنان دراحقاق حق حکایت میکنند . ازآنجمله روزی عمربن عبدالعزیز برای نماز بیرون میرفت مردی ازاهل یمن میان راه باوبرخورده دادخواهی‌کرد ، عمرپرسید چه ظلمی‌بتوشده. مردگفت ولیدبن‌عبدالملك، ملك مرا غصب‌کرده است، عمرهمانطور سرپافرمان داد دفترخالصه را بیاورند و چون‌آوردند نوشته شده بود که ولیدبن‌عبدالملك ملك فلان شخص را باسم خالصه ضبط‌کرده است. عمرگفت این‌ملك را ازدفترخالصه‌حذف‌کنید وبصاحبش ردکنید ودرمقابل‌هزینهٔ شاکی

ازولید بگیرید و بشاکی بدهید .

مأمون روزهای یکشنبهٔ هرهفته دردیوان مظالم می‌نشست و بشکایات مردم می‌رسید ، دریکی ازآنروزها پس‌ازپایان رسیدگی ازجا برخاست ، وبطرف کاخ سلطنتی‌عزیمت کرد . وسط راه زن ژنـده‌پوش ژولیده‌ای سرراه را براو گرفته ازعباس پسرمأمـون شکایت‌کرد ، مأمون همان‌آن پسرخود را احضارکرد . وپس‌ازرسیدگی بنفع‌آنزن ستمدیده حکـم داد ، مهتدی عباسی چنانکه گفته شدآخرین خلیفهٔ عباسی‌بودکه شخصاً بدیوان مظالم میآمد . وپس از وی خلفاء رسیدگی بشکایات را بدست وزیران میسپردند ، چنانکه مـأمون نیزگاهی یحیی بن اکثم قاضی‌القضاة بغداد را بآن‌کار میگماشت . ومعتصم عباسی‌احمدبن داود راماًمور آن عمل نمود .

اول‌کسی‌که درمصر بدیوان مظالم توجه‌کرد احمدبن طولون بود وهمینکه در سال ۲۵۷ حکمران مستقل مصر شد هفته‌ای دو روز بشکایات عمومی میرسید ، پس ازاحمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین میکردند تا بشکایات مردم برسند ، خلفای فاطمی‌پس‌ازفتح مصروبنای قاهره بدیوان مظالم‌توجه‌کردند وجوهرفاتح مصروسردار نامی‌آنان بجای خلیفه دردیوان مظالم جلوس میکرد و احکام رابدست خود امضاء مینمود . پس‌ازآن خلفای فاطمی قاضی‌القضاة مصربایکی ازامرای عالیقدرکشور رابرای مظالم تعیین میکردند ، همینکه قدرت خلفای فاطمی روبضعف گذاشت وامیران ووزیـران همه‌کاره شدند خودآنها (وزیران) بشکایات مردم میرسیدند ومشهورترین‌آنها امیرالجیوش است . این‌وزیر (امیرلشکران) دادگـر روزهای معینی بدیوان مظالم می‌آمد و جـارچیان در دیوانخانه فریاد می‌زدند : ای ستمدیدگان بیائید تا داد شما را بستانیم . ومردم ازاطراف بدیوانخانه می‌شتافتند .

دارالعدل

در زمان پادشاهان ایوبی‌محلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس شد و در روز های معین سلاطین ایوبی بدارالعدل آمـده دادخواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی‌که اصلا ترك بود ، پیش از ایوبیان در شهر دمشق دارالعدل تشکیل داد ، پس از ایوبیان سلاطین ممالیك بدارالعدل می‌آمدند و با احترام و مهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند ، سلاطین ممالیك در روزهای رسیدگی از تخت فرود می‌آمدند و پهلو به‌پهلوی مردم روی‌نیمکت‌هامی‌نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید ، سپس‌قاضی‌القضاةمذاهب چهارگانهٔ اهل تسنن در طرف راست سلطان می‌نشستند . و نمـایندهٔ بیت‌المال و نگاهبانـان و کارمندان و مأمورین دیگر در اطراف سلطان میایستادند ، و یکی از آنان شکایت ها را می‌خـواند ، و سلطان مطابق دستور و نظر قضاة دستور اجرای حکم را صادر می‌کرد .

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیار داشتند و عـرکس از

هر کس ولوفرزندان و نزدیکان آنها شکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند. موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است که صحت این گفته را تأیید میکند، وطوری این موضوع عادی بود که فرمانروایان اسلام آنراجزء فریضهٔ حتمی خود میدانستند واگر خلیفه درموقع معهود برای دادرسی حضور نمی‌یافت صدای مردم بلند میشد وهمه جا آه وناله میکردند که خلیفه یك روزیاچند روز بدیوان مظالم نیامده است. پاره‌ای ازخلفا موضوع تظلم مردم را بچندشعبه تقسیم کرده بودند، مانندشعبهٔ رسیدگی بشکایات ازلشکریان یاماًمورین کشوری وغیره.

امور حسبی ومحتسب

اجرای امورحسبی یك نوع وظیفهٔ مذهبی بوده که مردم را ازانجام پاره‌ای کارهای ناپسند مانند سد معبر و زیاد بارکردن بار برها و کشتی‌ها وغیره جلوگیری میکرد ، و متخلفین را درحدود مقررات شرع کیفر میداد، و متصدی این امور را محتسب میگفتند، دیگراز خرابی ومجبور ساختن مردم به برداشتن خاك وخاکروبه ازسرراه ومؤاخذه ازآموزگارانی بود که کودکان رابی‌جهت ویا بشدت کتك میزدند، همچنین محتسب اوزان ومقادیررا تحت نظرمیگرفت، وازکلاه برداری وتقلب وکم‌فروشی‌ممانعت میکرد. ودر واقع محتسب وظایف شهردار امروز راعهده داشت و اگرچه این نوع کارها ازتکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی چون شأن ومقام قاضی بالاتر ازرسیدگی باین جزئیات میبود لذا محتسب بجای قاضی آن وظایف را انجام میداد . ولی‌خلفای فاطمی مصر و خلفای اموی اندلس بیشتر این وظایف رابقضاة ارجاع میکردند . تااینکه سلاطین اختیارات بیشتری پیداکردند وخلفاء را ازامور سیاسی و اداری برکنار ساختند و برای توسعهٔ اختیارات خود امور حسبی رابه محتسب واگذاردند وقضاة را تاحدی محدودکردند .

بهرحال متصدی امور حسبی پیوسته ازمیان مردان مهم نیکنام انتخاب میشد ، و محتسب کل نمایندگانی ازطرف خود تعیین میکرد . محتسب معمولا هر روز در جامع شهر می‌نشست ونمایندگان خودرا برای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستاد تا اوضاع عمومی‌را بررسی کند . مثلا محتسب قاهره یك روز درجامع قاهره ویك‌روز بتوبت در جامع فسطاط جلوس میکرد ونمایندگان او بکوچه و بازار شهر سرزده قصابی‌ها ، آشپزخانه‌های عمومی ومؤسسات بارگیری را بازدید میکردند . واز اضافه بار کردن جارپایان ممانعت مینمودند. همین قسم سقاهارا مجبورمیساختندکه آبگیرها را با پارچه‌ای بپوشانند وهر آبگیری را ۲۴ دلوآب بریزند (هردلو ۴۰ رطل یاپونداست) وشلوارهای کوتاه آبی پاکنند و بدون شلوار برون نیایند. دیگر آنکه آموزگاران را از آزار رساندن بکودکان منع میکردند ، وازفریب‌خوردن جوانان بدست‌آموزگاران شنا ممانعت میکردند ، و ضرابخانه را تحت‌نظرداشتند که مبادا عیار معمول کم‌وبیش گردد ، ترازو وپیمانهٔ کاسبها را بدقت بازرسی میکردندکه کم‌فروشی نکنند و مردم راگول نزنند .

دراندلس وظیفهٔ محتسب را (خطةالاحتساب) میخواندند ، و متصدی آن معمولا یك‌نفر قاضی بود ، قاضی مزبور با همراهان خویش سواره در بازارها میگشت و ترازوئی همراه داشت تا با آن نان وگوشت وغیره‌را میکشیدند ونرخ گوشت را روی‌کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند . علاوه برآن همه روزه‌کودکان ویا کنیزکانی بطور پنهانی برای خرید خواربار ببازار می‌آمدند وچیزهائی خریده نزد قاضی میبردند واگر ازکاسب‌کاری تخلفی دیده میشد بسختی اورا کیفر میدادند . امور احتساب دراندلس تابع مقررات ومرسوماتی بودکه مانند مقررات شرعی منظماً اجراء میگشت .

شرطه یا شهربانی

وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضاة بود . و در واقع از توابع ادارهٔ قضائی بشمار میآمد ، ادارهٔ شرطه یا شهربانی موظف بود کسانی‌راکه ازمقررات سرپیچی‌میزدند تا حدودی‌کیفر دهد وپیش‌از اثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آورد تا از طرفی وظیفهٔ قاضی در رسیدگی بجرایم آسان‌گردد وازطرف دیگر حکم قاضی مجری شود ، بسیاری ازحدود اسلامی مانند حد زنا و یا میگساری و امثال آن بوسیلهٔ شرطه اجرا میشد وقاضی فقط حکم‌آنرا صادر میکرد . کم‌کم عباسیان وفاطمیان (مصر) واموبان(اندلس) رسیدگی بجرمها واجرای‌حدود را از دست قاضی گرفته بشرطه واگذاردند ومقام قاضی را ازآن آلودگی‌ها منزه دانسته امور شرطه را به‌بندگان خاص خود سپردند . در اندلس دو نوع شرطه بود ، شرطهٔ بزرگ که بامور عامهٔ مردم میرسید ، وشرطهٔ کوچك که باوضاع واحوال کارمندان عالیرتبهٔ دولت ونزدیکان‌آنها میرسید ، ودستشان را ازتعدی وتجاوز بحقوق مردم کوتاه میساخت ، رئیس شرطه معمولا روی تختی در جلوی بارگاه سلطان جلوس میکرد و مأمورین او اطرافش می‌نشستند و اوامر اورا اجرا میکردند.

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یا میرشب میخواندند ، در افریقیه (تونس) نام او حاکم بود . ودر قلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند . درواقع ادارهٔ شرطه از ادارات تابعهٔ قضاة بود ولی از زمان امویان ادارهٔ مستقلی شد و در هر حال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت ویاحاجبی (دربانی خلیفه) میگشت.

دیوان‌انشاء یادفتر ارسال مراسلات

اشخاص باسواد درمیان اعراب جاهلیت بسیارکم‌بود،والبته باحروف عربی امروز نمینوشتند ، حروف‌آنان عبرانی بود ، وخط عبری را مانند سایرچیزها ازیهودگرفته بودند واز کسانی‌که عربی را بخط عبری نوشته‌اند یکی‌هم ورقةبن نوفل پسردائی حضرت خدیجهٔ‌کبری میباشد. وچون درقرن اول میلاد عده‌ای‌ازنبطی‌ها بواسطهٔ تعدی رومیان بعربستان‌آمده‌بودند اعراب قبل ازاسلام خط نبطی را نیز آموختند و باسوادان آنها بخط نبطی چیز مینوشتند . بنظرما خط عربی‌کنونی ازخط نبطی گرفته شده ونمونه‌ای ازخط مزبور را درآغاز کتاب

نگاشته‌ایم، اما خط کوفی از خط سترانجیل سریانی‌ها و کلدانی‌های مقیم عراق گرفته شده و عربها در آغاز اسلام باآن خط کتابت‌میکردند ، و تدریجاً اصلاحاتی در آن نمودند ، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه کوفه ازشهرهای نوساز اسلام (درعراق)میباشد وخط مزبور بعد از ظهور اسلام درآن نواحی معمول گشت .

درآغاز پیدایش اسلام عدهٔ معدودی خواندن ونوشتن میدانستند و همهٔ آنان ازصحابه بودندکه ازآن جمله علی«حضرت امیر(ع)» ـ عمربن‌الخطاب ـ عثمان ـ ابوسفیان ودوپسرش یزید ومعاویه ـ طلحه ودیگران میباشند. علی وعثمان وزیدبن‌ثابت وعبدالله‌بن ارقم‌نامه‌نویس حضرت رسول اکرم (ص) بودند، چه‌که وجود مبارکش خواندن و نوشتن نمیدانست. اینان آیات قرآن را مینگاشتند ونامه‌های پیغمبر اکرم(ص) به‌پادشاهان و همچنین نامه‌های دیگر حضرت رسول‌بخط آنان بود. بعضی‌ازاین‌نویسندگان‌درشهر (مدینه) بعضی‌درخانهٔ مهاجرین وانصار، بعضی درمیان قبیله‌ها وافراد از زن ومرد آمد وشدکرده وبرای انجام امورمربوط کتابت میکردند. همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان‌کاتب او بود، و دستورهای خلیفه را وی می‌نگاشت، و برای مأمورین میفرستاد. کاتب عمر در زمان خلافت، زیدبن‌ثابت و دیگران بودند وهمین‌که ممالك مهمی بدست مسلمانان گشوده شد نویسندگی مورد لزوم وتوجه شد. وپس ازتأسیس دیوان یادفتر بدستور عمردر هرشهری یك‌کاتب‌مأمور نگاهداری دیوان گشت. درابتدا نویسندگان‌فقط در دفترهای مالی ولشکری کار میکردند . تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شمارهٔ کاتب از یك یا دو بیش نبود وبامور مالی وسپاهی میرسید. اما در دوران امویان دیـوان انشاء و کتابت به‌پنج شعبه تقسیم شد از این‌قرار :



نوشت‌افزار

۱ ـ دفتر مراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان، امیران واستانداران .

۲ ـ دفتر مراسلات مخصوص‌امور مالی ورسیدگی بحساب آن .

۳ ـ دفترمراسلات‌مخصوص‌امورلشکری وثبت اسامی وممیزات‌سپاهیان وهزینهٔ ارتش.

۴ ـ دفتر مراسلات مخصوص امورشهربانی وگزارش جریانات مربوط به‌معاملات و دیات وغیره .

۵ ـ دفتر مراسلات‌مخصوص امورقضائی مخصوص ثبت‌احکام وشرایط قراردادها وغیره.

دیوان انشاء

مهمترین نویسندگان دفتری کسی‌بودکه نامه‌های خلیفه را مینگاشت وگـاه او را رازدار (کاتب‌السر) میخواندند . چنین شخصی دست خلیفه و مرکز اسرار وی بود . همانطورکـه عمر برای ابوبکر و

عثمان برای عمر این کار را انجام میدادند . در اوایل اسلام ایـن شغل بنزدیکترین و یـا محرم‌ترین افراد نسبت‌بخلیفه واگذارمیشد،چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد، و جریان‌تازمان عباسیان‌چنان‌بود وازآن‌موقع‌کاتبان‌خودشان‌هم درکارها دخل‌وتصرف‌میکردند. سپس این وظیفه بعهدهٔ وزراء واگذارشد. وزیران عباسی‌خودشان نامه‌ها را نمی‌نوشتند بلکه آنرا امضاء میکردند،همانطور که‌امروز باش‌کاتب(منشی مخصوص) نامه‌ها را مینگارد و وزیر آنرا امضاء میکند. همینکه هرون، یحیی برمکی را در تمام‌کارهای مملکت فرمانروا ساخت امضای نامه‌ها وفرمان‌ها رانیز باو واگذارد. نخستین وزیری که‌بجای خلیفه فرمانهارا امضاء مینمودیحیی‌برمکی بود. واگر کسی‌چیزی میخواست یاشکایتی‌داشت یحیی فرمان‌مربوط باورا امضاء میکرد . پس از وی سایر وزیران نیزهمین مقام را احراز کردند. ودر پاره‌ای موارد تمام امور محرمانه ومراسلات مهم خلفاء تنها در دست یك وزیر باقی میماند .

در اواخر دورهٔ عباسیان دفتر مراسلات خلیفه مستقل شد ورئیس مخصوصی برای آن تعیین گشت که اورا رئیس‌دیوان انشاء ـ رئیس دیوان عزیز ـ کاتب‌السر ـ ویا صاحب دیوان انشاء میخواندند ، واگرپادشاهان ممالك دیگر با خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیهٔ نامه‌ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت‌نظر رئیس دیوان درآنجاخدمت میکردند . و در حقیقت آنچه را کـه در دولت عثمانی بنام باب عالی و وزارت امور خارجه می‌نامند (مینامیدند مترجم) درآنروزها دیوان انشاء میگفتند .

توقیع

در اصطلاح امـروز توقیع بمعنای امضاست امـا در آن ایام توقیع عبارت ازجمله‌های‌کوتاهی بود که بعنوان دستور یا جواب یا هرچه از طرف خلفاء زیر نامه‌های رسیده و یـا عرض حال ارباب رجوع نوشته میشد . معمولا توقیع بـا تقریر خلیفه وخط منشی مخصوص (رئیس دیوان و یـا مأمور دیگری) انجام می‌یافت ، گاه هم توقیع انشای همان مأمور بـود باین‌قسم که مأموری کنار

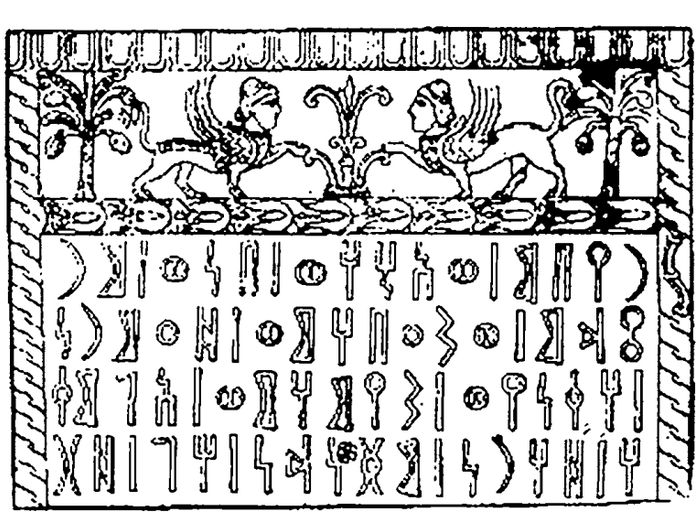

نمونهٔ خط حمیری

خلیفه یا سلطان می‌نشست ومراسلات را میخواند سپس با نظر خلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان و نویسندگان زبردستی بودند وجملاتی که مشتمل بر بهترین مطالب وکوتاه‌ترین عبارات بود درطی آن مراسلات مینگاشتند. میگویند جعفر برمکی کاتب مخصوص هرون ازبهترین توقیع نویسان بوده ، بقسمی که هر قطعه‌ای از منشآت وتوقیع‌های او را ازنظر ادبی درآن‌زمان به‌یك‌دینار میخریدند .

خلفای راشدین شخصاً توقیع را می‌نگاشتند ویا آنرا به‌منشیان مخصوص خویش دیکته میکردند وآنها مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتر اقتباس ازآیات قرآن ویا احادیث نبوی و یا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می‌یافت ، مثلا موقعی که سعد وقاص والی عراق بود شرحی به‌عمر نگاشته اجازه خواست خانه‌ای برای خود بسازد . عمر در زیر نامهٔ او چنین توقیع کرد : «جائی بسازکه تورا ازگزند باران وگرما و سرما نگاهدارد». ونیز عمر یکی از نامه‌های عمروعاص والی مصر را چنین توقیع‌کرد :

«برای فرمانبرداران چنان‌باش‌که آرزو داری فرمانروایان تو برای توچنان‌باشند».

عده‌ای نامه به‌عثمان‌نگاشته ازمروان شکایت‌کردندکه ما را پس‌گردنی میزند. عثمان در زیر نامهٔ آنها این آیه را نوشت :

فان عصوك فانی بری مماتعملون ـ اگرنافرمانی تورا میکنند من ازکردهٔ آنان‌بیزارم.

سپس نامه را برای مروان فرستاد . علی (حضرت امیر) در پاسخ نامهٔ فرزندش امام حسن(ع) چنین توقیع‌کرد :

«رأی و فکر پیر از چابکی جوان بهتر است». سلمان فارسی نامه‌ای بحضرت امیر نگاشته پرسیدکه روز بازپرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود . علی(حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود :

« از روی روزی روزانه حساب آنان‌را میرسند». عبدالله بن عامر نامه‌ای به‌معاویه نگاشته خواهش کرد ملکی‌را در طایف بوی تیول بدهد . معاویه زیر تقاضانامهٔ وی چنین توقیع‌کرد : «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شگفت خواهی دید».

زیاد بن ابیه شرحی به‌معاویه نوشت‌که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معاویه اعتراض میکند. معاویه زیر نامه اینطور نوشت :

«درزمان جاهلیت پدر من و پدر عبدالله یك روح در دو قالب بودند والبته چنان عهد وپیمانی را بداندیشی تو بر هم نمیزند» . حجاج نامه‌ای به‌عبدالملك بن مروان نگاشت که مردم عراق برضد او دسته‌بندی میکنند واو را آرام نمیگذارند وحاره‌ای جزکشتن بزرگان عراق بنظر نمیرسد . عبدالملك در زیر نامهٔ او نوشت :

«ازخوش‌بختی وزرنگی سیاستمدار یکی‌اینکه ناسازگاران سازگار میشوندو بدبختی و ندانم‌کاری او اینکه سازگاران را ناسازگار میسازد».

اشعث نامهٔ تعرض آمیزی به عبدالملك نگاشت وعبدالملك ذیل آن این شعر را نگاشت:

ترجمه .

« شگفت آنکه من میکوشم شکستگی استخوانهای اورا التیام دهم و او از دیوانگی میکوشد استخوان مرا بشکند».

قتیبة بن مسلم نامه‌ای به عبدالملك نوشته او را تهدید بخلع خلافت کرد، عبدالملك این شعر را زیر نامه‌اش نگاشت:

ترجمه :

«فرزدق پیش خود گمان کرده که بزودی مربع را میکشد و همین گمان او گواهی میدهدکه مربع عمر زیادی خواهدکرد».

قتیبه مجدد همان مضمون سابق را تکرارکرد عبدالملك این آیه را توقیع نمود :

«وان تصبروا و تتقوا لایضرکم کیدهم شیئاً - گرشکیبا و پرهیزکار باشیدفریب آنان‌شما رازیان نمیدهد».

یکی از استانداران نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نوشته اجازهٔ تعمیر شهری را خواست . عمر در جوابش چنین توقیع کرد :

«آنشهر را با داد بسازوراهش را از بیداد بزدای».

والی عراق نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نگاشته از بدرفتاری مردم

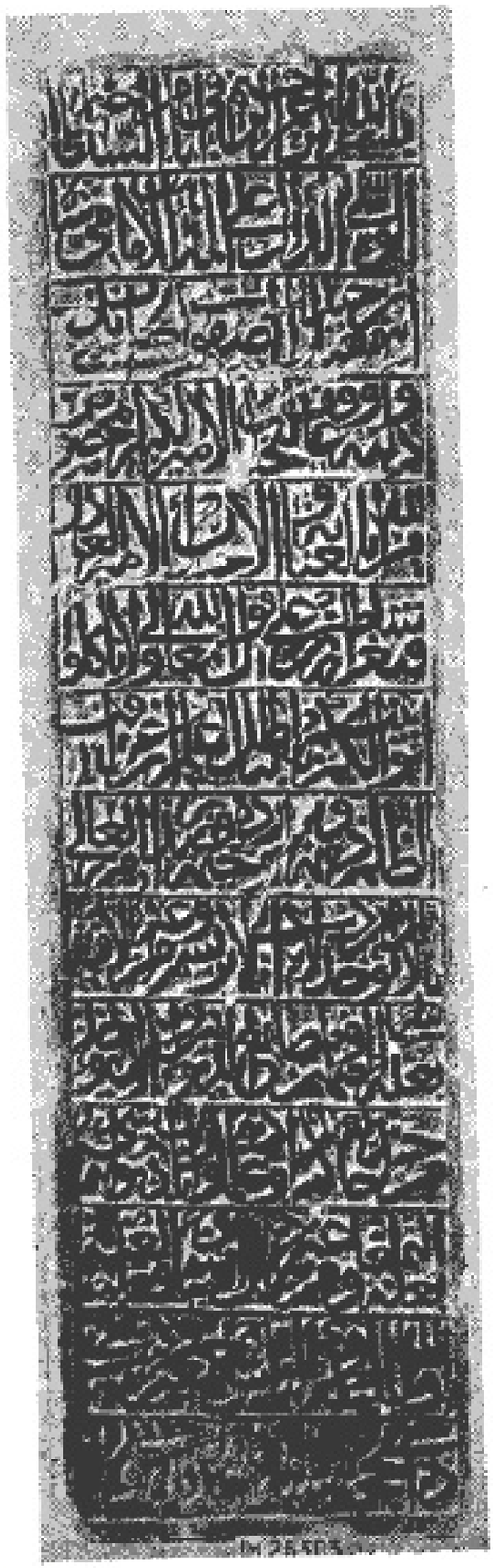

۶- سنگ سیاهی که فرمان فنقر حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بزمان شاه اسماعیل صفوی سال ۹۲۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

آنجا شکایت کرد. عمر درپاسخ نامه چنین توقیع کرد :

«نخست آنچه کـه برای خود می‌پسندی برای آنـان به‌پسند ، آنگاه گناهـان آنانرا بشمار».

از عمربن عبدالعزیز توقیعات زیادی نقل شده است .

شخصی به‌یزید بن عبدالملك نامه‌ای نگاشته از بیداد استانداری شکایت کرد، یزید این آیه را در زیرنامه توقیع کرد : «وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

«ستمگران بزودی خواهند فهمید که دچار چه تشویش‌ها و نگرانی‌ها خواهند شد».

مردم انبار[1] شرحـی بسفاح خلیفهٔ عباسی نگاشته شکایت کردند کـه مأمورین وی خانه‌های آنها را گرفته وجزء ساختمان‌های دولتی کرده وبهای آنرا هم نداده‌اند ، سفاح در پاسخ نوشت :

«این بنائی است که بر بنیاد پرهیزگاری استوار نگشته است».

سپس فرمان داد بهای خانه‌های آنان را بپردازند .

مردم کوفه نامه‌ای بمنصور نوشته از بدرفتاری والی کوفه شکایت کردند . منصور در ذیل آن نگاشت : «همانطور که هستید برشما فرمانروائی میکنند».

شخصی بمنصور نامه نوشته ازتنگدستی شکایت کرد . منصور درپاسخ نگاشت: «از خدا روزی بخواه» نامه‌ای از فرماندار حمص برای منصور رسید که چند اشتباه داشت ، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت «یا کاتب را عوض کن یا تورا عوض میکنم» .

والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفهٔ عباسی نوشته از نافرمانی مـردم آنجا شکایت کرد . مهدی نامهٔ او را بـا این آیـه توقیع کرد : «خذالعفو وأمر بالمعروف واعرض‌عن‌الجاهلین . بخشودن بکار، به‌نیکوکاری فرمان ده واز نادانان کناره گیر».

بعضی‌ها ازلاقیدی والی خراسان بمهدی شرحی نگاشتند؛ مهدی پاسخ نوشت:

«تو خوابی ومن بیدار». وعین‌آنرا برای والی‌فرستاد .

هرون‌الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :

«زخمت‌را معالجه‌کن وگرنه فزونی می‌یابد» .

وبوالی مصر چنین نوشت :

«مبادا خزانهٔ من‌وخزانهٔ برادرم یوسف را برباد بدهی‌وازطرف‌خدا وخلق خدا بدی‌ها بتو برسد» .

ابن‌هشام شرحی بمأمون نگاشت واز ستمی‌که بروی رفته بود شکایت‌کرد. مأمون در درپاسخ وی‌چنین توقیع کرد :

«نشانهٔ مرد شریف‌آنست‌که از زورمندان ستم نکشد و ستم زیردستان را تحمل‌کند .

---

۱ ـ انبار یکی از شهرهای قدیمی ومشهور عراق در کنار فرات بوده است . مترجم

تواز کدام آنان هستی» . وامثال این توقیعات فراوان است .

علاوه برخلفاء امیران و وزیران وبزرگان نیز زیرنامه‌ها توقیع مینگاشتند، زیادبن ابیه، ابومسلم خراسانی، جعفر برمکی و دیگران بتوقیع نامه‌ها مشهورند بخصوص جعفر که توقیع‌های ادبی وی چنانکه گفتیم دست‌بدست میگشت. جعفر موقعی زیر نامهٔ یك زندانی این آیه نگاشت: «ولکل اجل کتاب ـ هرمدتی دفتر معین داردکه درآن ثبت‌است».

موقع دیگری عده‌ای بوی شرحی نگاشته از یکی ازمأمورین او شکایت کردند. جعفر بآن مأمور چنین نگاشت:

«شکر کنندگان تو نایاب، شکوه کنندگان تو بی‌حساب، یارسم عدالت آموز یاازمسند حکومت برخیز» .

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازهٔ مکه‌رفتن خواست، جعفر چنین توقیع کرد :

«هرکه راه خدا رود بی گمان رستگار شود» .

مردی بوی نامه نگاشته درخواست حکومت محلی راکرد ، جعفر بوی نوشت : «که ستمگران را حکومت نشاید.»

مردی دیگرکه مکرر ازجعفر کمك مالی خواسته بود واز وی کمك گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمك کرد ، جعفر در پاسخ وی نوشت: «بگذار ازاین پستان گاوی که مکرر دوشیدی دیگران هم بدوشند» .

فضل‌بن‌سهل و ظاهربن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توقیع شهرت فراوان دارند .

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتندکه نامه‌های خود راکوتاه و پرمعنی بنویسند، تا نمونه‌ای ازبلاغت کلام باشد، مثلاهنگامی‌درمدینه‌قحطی‌شد وعمر بعمروعاص این‌نامه رانگاشته از وی غله‌خواست :

«از بندهٔ‌خدا، امیرمؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصودکلمهٔ عاص‌نام‌پدر عمروعاص است. مترجم) اما بعدچنان فکر میکنم‌که اگر من و همراهان من ازگرسنگی بمیریم تورا باکی نخواهد شد، بدادبرس بدادبرس». عمروعاص درپاسخ عمرچنین نگاشت :

«از بندهٔ خدا عمروعاص لبیك‌لبیك ای امیرمؤمنان، کاروانی ازغله برای توفرستادم‌که یکسرش نزدتو درمدینه وسر دیگرش نزدمن در مصر والسلام» .

واز اینگونه نامه‌ها بسیار است‌که از طرف خلفا و مأمورین آنها صادر میشده است ، خلفا نه‌تنها با عمال‌خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً باپادشاهان وبزرگان نیز همین طورکاغذ مینوشتند .

مثلاهنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدیدکرد که‌باید باجی راکه ازامپراتریس‌روم گرفته پس‌بدهی. هرون‌که آن‌نامه راخواند بخشم در

آمد وقلم ودوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت :

«از هرون امیرمؤمنان به نیسفور سگ روم من نامهٔ تورا خواندم ای پسر زن بی‌ایمان پاسخ من آنست که میبینی نه آنکه میشنوی .»

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامهٔ مفصلی بیوسف بن تاشفین والی مراکش نگاشته ویرا تهدید کرد، یوسف پشت نامهٔ او نوشت :

«جواب آنست که بزودی خواهی دید .

نامه‌نگاری خلفاء

یکی از مقررات حتمی نامه‌نگاری خلفا آن بوده که همیشه نام خلیفه مقدم برهر نامی نوشته‌شود. واگر خلاف آن واقع میشد گناه بزرگی بود که بخشوده نمیشد. و نمونهٔ آن فوقاً درمکاتبهٔ عمر ، عمروعاص مشاهده شد. ویکی از گناهانی که موجب قتل ابومسلم شد این بود که: موقعی نام خود را مقدم بر نام منصور دریکی ازنامه‌ها نگاشته بود واگر در بعضی از مراسلات خلاف این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ وکاتب سهو کرده است .

اما همینکه آل بویه بر بغداد دست یافتند خلفاء را ازبیشترکارها برکنار ساختند . و موضوع نامه‌نگاری آنان محدود شد ، فقط گاه گاهی ببعضی ازحکام خود مطالبی مینوشتند ، ودستگاه نامه‌نگاری بدست وزیران افتاد . واگر در نامه‌های آنان بنابمقتضیات ذکر نام خلیفه‌لازم‌میشد بطور کنایه باعبارات مقام شریف ـ سدهٔ نبویه ـ دارالعزیزه ـ محل‌ممجد ـ و



ت - بروسه : مقبرهٔ سلطان ایلدرم بایزید

امثال آن باسم خلفا اشاره میکردند. البته منظورشان از جای اقامت خود خلیفه بوده است، کم کم برای وزیران نیز چنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات: مجلس عالی ـ حضرت سامی و مانند آن مینگاشتند.

اشاره یا رمز

دیگر از تفنن‌های آنان اینکه بارمز و اشاره کاغذ مینگاشتند ومطالب مبسوطی‌را بایك حرف ودو حرف ادا مینمودند. مثلا بعداز اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت واز وی خواست که بنامش خطبه بخوانند، وسکه بزنند، وهمینکه خلیفه این‌خواهش‌را نپذیرفت نامهٔ دیگری ببغداد باین مضمون نوشت:

«اگر بخواهم میتوانم سنگهای بغداد را روی‌پشت پیلان بغزنه نیاورم».

خلیفه نامهٔ سربمهری درپاسخ محمود فرستاد، محمود نامه راگشود وچیزی درنامه ندید، جزاینکه درآغازنامه بسم‌الله ودرپایان‌درود وستایش برپیغمبر نوشته بودند. اماسرصفحه یك‌الف (آ) مددار وسط آن‌یك‌لام(ل) وآخر نامه حرف‌میم (م) بود، سلطان ومجلسیان در شگفت ماندندکه معنای این رمز چی‌است، وهمانطور متحیر بودند تااینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن‌روز برسلطان وارد شد ونامه‌را دیدلختی بفکر فرورفت وسپس گفت دانستم چه نوشته‌اند، سلطان گفت آنچه میخواهی میدهم شرح معما را بیان‌کن. ابوبکر گفت: تو خلیفه‌را به‌پیلان تهدیدکردی او درپاسخ (الف لام میم) نگاشته و بسورهٔ فیل (الم‌ترکیف‌فعل ربك باصحاب‌الفیل) حواله داده است. سلطان برخود هراسیده این را بفال بدگرفت و از کردهٔ خود پشیمان گشته باخلیفه مهربان‌شد.

حکایت دیگری باین‌مضمون از سدیدالملك نقل میکنند، باین تفصیل‌که سدیدالملك‌بن علی‌فرماندار قلعه (شیزر) ازمردان دلیر هوشیار بی‌باك اواسط قرن‌پنجم هجری باتاج‌الملوك محمدبن صالح فرماندار حلب‌دوستی ومعاشرت داشت. ولی ناگهان میان آنها بهم‌خورد و سدیدالملك ازبیم خشم تاج‌الملوك نزد جلال‌الملك‌بن‌عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت، تاج‌الملوك برای فریب دادن سدیدالملك به‌منشی خود ابونصر محمدبن حسین دستور داد نامه‌ای بسدیدالملك بنویسد واورا بآمدن حلب تشویق‌کند. ابونصرکه ازدوستان سدیدالملك بود ونمیخواست اورا بدام بیندازد مطابق دستور تاج‌الملوك نامهٔ تملق آمیزی بسدیدالملك نوشت ولی‌همینکه بعبارت انشاء الله‌تعالی رسید بجای[1] (ان) (ان) نوشت و برای سدیدالملك فرستاد. جلال‌الملك و سایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تاج‌الملوك به‌سدیدالملك

۱ــ در صحت داستان فوق به دو دلیل جای تردید است، ۱ــ از روی آن نمی‌توان بمفهوم ان‌الملاء پی برد. ۲ــ انا نیز در انا‌الخادم مفرد متکلم است و در انالن ندخلها جمع متکلم و بدین لحاظ از نظر ادبی نادرست است مگر اینکه اولی نوشته باشد انشاءالله و دومی در پاسخ نگاشته باشد انا‌الخادم... که درین صورت میتوان از دو غلط عمدی پی به نکته‌ای برد و انگیزه آن را درك کرد.

ابراز مسرت کردند اما خود سدیدالملك سخن نمیگفت وهمینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من چیزی می بینم که شما نمی بینید، آنگاه قلم وکاغذخواست وپاسخ نامهٔ تاج‌الملوك را باادب نگاشت ودرپایان نامه چنین نوشت: (اناالخادم‌المقر باالانعام) . من بنده‌ای هستم که مراحم عالی را در نظر دارم اماکلمهٔ انا درجملهٔ فوق مشدد و مسکـور (انا) بود جواب نامه بدست تاج‌الملوك رسید وآنرا حسب‌المعمول بابو نصر کاتب خود داد. ابو نصر پس‌ازمطالعهٔ نامه بیاران نزدیك گفت خوشوقتم که سدیدالملك اشارهٔ مرا درك کرده‌است، چون من بانوشتن (ان) اشارهٔ باین آیه کرده بودم:

«ان‌الملاء یأتمرون بك‌لیقتلوك ـ جماعت توطئه میکنند که ترا بکشند».

وسدیدالملك بانگاشتن کلمهٔ انا باین آیه‌اشاره کرده است: «انالن‌ندخلهاابداً ماداموافیها. تاآنها درآنجا هستند پا بآنجا نمیگذاریم».

دیگرازلطیفه‌های ادبی درفن نامه‌نگاری سلاطین وامراء نامهٔ عضدالدولهٔ دیلمی به‌ابی منصور افتکین والی دمشق است، باین‌تفصیل که والی دمشق نامهٔ ذیل را بعضدالدوله نوشت:

«شام بدست من‌افتاده وپادشاه مصررا در اینجا نفوذ وقدرتی نمانده اگر مرا باموال و اسلحه یاری کنی آنان‌را در جایگاهشان میکوبم».

عضدالدوله درپاسخ اونامهٔ زیر راکه شبیه برمز است مرقوم داشت:

«عرك عرك، فصار قصار، دلك‌دلك، فعلك فعلك بهدا ...».

و چنانکه ملاحظه میشود جملات آن کلمات متشابهی است که تانقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. وپس‌از نقطه گذاری چنین میگردد:

«غرك‌عزك فصار قصار ذلك‌ذلك فعلك فعلك تهداً ...»

«جاه تو تورا فریب داده وکوتاه‌بینی‌توبرای تو خواری می‌آورد وازکار بدت بهراس شاید آرام بگیری...»

ومنظور عضدالدوله آن بوده که کسی جز والی دمشق ازجریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست کسی‌افتاد چیزی ازآن‌نفهمد، اتفاقاً چنان‌شد وافتکین مراد عضدالدوله را دریافت وآرام نشست.

لوازم‌التحریر، نوشت افزار

قلم را ازنی‌میساختند ومرکب که آنرا مداد میگفتند ازگرد زغال‌ویا گردسیاه‌دیگرتهیه کرده‌مایع‌لزجی‌مثل‌صمغ‌ومانندآن‌بآن‌میافزودند. اماکاغذ اعراب در ابتداء پوست بود که آنرا رق‌میگفتند. گاه‌هم‌روی پارچه مینوشتند. ومشهورترین‌آن پارچهٔ بافت‌مصر بنام قباطی بودو معلقات‌سبع[1] پیش‌از اسلام برروی‌همان‌پارچه نوشته شده بود. وهرگاه پارچه یاپوست بدست

---

۱ ـ پیش‌از اسلام عادت عربها براین بودکه بهترین اشعار خودرا باآب زر نگاشته بردیوار

نمیآوردند روی چوب یااستخوان یاسنگ یاسفال ومانندآن مینوشتند .

همینکه مصر فتح‌شد پاپیروس یا بردی‌معمول گشت و بیشتر مراسلات بنی‌امیه روی‌بردی یا قباطی بوده است. و درکتابخانهٔ خدیوی مصر نمونه‌هائی هست‌که روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند وگرچه قدری پوسیده است، اما نوشته‌های آن هنوز نمایان میباشد .

همینقسم تیکه‌های سفالی بنظرما رسیده‌که روی‌آن عربی نوشته‌اند و قدیمی‌ترین آن آثار از اواخرقرن اول هجری تجاوز نمیکند وتمام‌آن نوشته‌ها درکتابخانهٔ خدیوی قاهره برای مشاهدهٔ مردم آماده است .

در مـوزهٔ بریتانیای لندن نامه‌ای است کـه بزبان عربی روی پارچه‌ای نوشته‌اند و تصور میرودکه مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد .

درزمان عباسیان بدستورو اشارهٔ فضل‌بن یحیی برمکی کاغذ ساختند وبرای نوشتن‌بکار بردند. وچنانکه میدانیم چینی‌ها پیش ازمیلاد باکاغذآشنا بودند وهمانموقع‌کاغذ میساختند و همینکه سمرقند بدست‌لشکراسلام گشوده شد عربها درآنجا برای‌نخستین باربا کاغذآشناشدند. تا زمان عباسیان استعمال‌کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت، درآن هنگام‌که مکاتبات زیادشده بود و پوست‌کفاف نمیداد ناچار فضل برمـکی دستورکاغذ سازی داد. و در بغداد و دمشق و شهرهای بزرگ دیگراسلامی کارخانه‌های‌کاغذ سازی تأسیس گشت. واین صنعت مهم از دست مسلمانان بسایرنقاط دنیا انتشار یافت وهمینکه غـربی‌ها در قرون وسطی از خـواب غفلت برخاستند، ابتداءکاغذ شامی بکاربردند وآنرا نامهٔ دمشق نامیدند: Charta Damascena

و تدریجاً سایرممالك اروپاکاغذ سازی رااز اعراب اندلس فراگرفتند، چه‌که عربها درشهرهای (شاطبه ـ بلنسیه ـ طلیطله) کارخانه‌های‌کاغذ سازی داشتند وهمینکه اندلس‌بدست فرنگیان افتادآن کارخانه‌ها را نگاهداشتند و سایرممالك اروپا ازآنان‌کاغذ سازی‌آموختند.

خانهٔ کعبه می‌آویختند وتاشعر نیکوتری نمی‌یافتند آن‌دیگری را برنمیداشتند وتانزول قرآن‌مجید مدت‌زمانی هفت قصیده بنام معلقات یامذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینك نام گویندگان آن‌هفت قصیده وشعر اول قصیدهٔ آنان :

۱ ـ امروءالقیس قفانبك من‌ذکری حبیب ومنزل ـ بسقط‌اللوی بین‌دخول فحوملی .
۲ ـ طرفه‌بن عبد ـ اخولةاطلال ببرقة تهمد ـ تلوح‌کباقی‌الوشم فی‌ظاهر الید.
۳ ـ زهیربن ابی‌سلمی ـ امن ام اوفی‌دمنه لم‌تکلم ـ بحومانةالدراج فالمتثلم.
۴ ـ لبیدبن‌ربیعه ـ عفت‌الدیار محلها فمقامها ـ بمناتا بدغولیهافرجامها.
۵ ـ عمروبن‌کلثوم ـ الاهبی بصحنك فاصبحینا ـ ولاتبقی خمورالاندرینا.
۶ ـ عنترةبن شداد عبسی ـ هل‌غادرالشعراء من‌متردم ـ ام هل‌عرفت‌الدار بعد توهم.
۷ ـ حرثبن حلزه یشکر ـ آذننا بینها اسماء ـ رب‌ثاویمل منه‌الثواء.

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف قاضی‌ابوعبدالله حسین‌بن احمدبن زوزنی چاپ‌قاهره مراجعه شود. مترجم

قدیمی‌ترین مکتوب عربی که روی کاغذ نوشته شده نسخه‌ای از کتاب غریب‌الحدیث است که فعلا در کتابخانهٔ دانشگاه لیدن (هلند) دیده میشود. وتصور میرود درقرن سوم هجری نوشته‌شده است، دیگر کتاب دیوان‌الادب متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ بریتانی از آثار اوایل قرن چهارم میباشد.

دربانی ـ حجابه

آنچه راکه امروز ادارهٔ تشریفات میگویند درآن زمان حجابه میگفتند. و رئیس آن اداره متصدی تحصیل اجازهٔ ملاقات مردم از سلطان یا امیر یا وزیر بود ومنظور از آن حفظ ابهت و جلال پادشاه یا امیر میباشد .

و هرقدر که تمدن ملل ودول اسلامی افزایش یافت فاصلهٔ میان پادشاه ومردم وسیعتر گشته حاجب ودربان زیادتر شد. خلفای راشدین دربان ورئیس تشریفات نداشتند وهرکس از گدا و پولدار بدون مانع آنها را ملاقات میکرد .

پس از آنان که دستگاه سلطنت پدید آمد، برای ملاقات خلفا مقرراتی وضع شد که بموجب آن مقام وحسب ونسب اشخاص رعایت میشد. وبرای اولین مرتبه زیادبن ابیه معاویه را باین موضوع متوجه ساخت. باین قسم که برای ملاقات خلفاء بیش از هرحیز نسب مورد نظر بودو اگردو نفر درنسب برابر میشدند سن آنان مقیاس تقدم وتأخر بود. واگردر سن هم مساوی بودند علم وادب مقیاس میشد، ولی چهاردسته از مأمورین گاه و بیگاه میتوانستند خلیفه را ملاقات کنند وآن چهار نفرعبارت بودند از: مؤذن ـ قاصد سرحد ـ خوانسالار ـ پیکی که شب ازجائی میرسید. وبهمین مناسبت زیادبن ابیه بحاجب خود چنین میگوید :

« تو در هرموقع و برای هرکس حاجب من هستی. اما دربارهٔ چهار نفرحق مداخله نداری اول جارچی خدا برای نماز، دوم دهقان که هرگاه خواست باید مرا ببیند، سوم پیک سرحدی که اگرساعتی کارش دیرشود یکسال زیان دارد، چهارم خوانسالار که اگرخوراک را دوباره گرم کنند فاسد میشود.»

درزمان عباسیان که تجملات افزون شد و دستگاه توسعه یافت ملاقات خلیفه دشوارشد و جزدر موارد مهم دیدار آنان میسر نمیشد، واین همان است که ابن‌خلدون آنرا حجاب دوم مینامد. درآنموقع میان مردم وخلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شد که یکی را دارالعامه و دیگری را دارالخاصه میگفتند. وطبق نظررؤسای تشریفات هردسته از مردم دریکی ازاین دوخانه ودستگاه با خلیفه ملاقات میکردند ودرروزگار انحطاط وضعف دولت عباسی حجاب سومی نیز بمیان آمد که ازآن دو حجاب سخت‌تر بود، والبته این سخت‌گیری ازآنرو میشد که خلفا را پشت پرده نگاه داشته ازجریان امور برکنار دارند. وبآنان (بخلفا) میگفتند که برای حفظ عظمت مقام بهتر آنکه پشت پرده بمانید. وکمتر مردم را ببینید، درصورتیکه منظور اصلی کنار گذاردن خلفا بوده است. والبته این اوضاع مقارن باانقراض وانحطاط دولتها پیش میآید .

نقابت یا مقام نقیب‌الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبر را شریف میدانند بخصوص درقرن اول اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاردند. وبرای اینکه این خاندان جلیل بپاره‌ای آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت وحیثیت افراد آن مصون بماند، معمولا شخصی را باسم نقیب‌الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب میکردند. وظایف نقیب‌الاشراف ازاین‌قرار بود :

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جلوگیری ازافساد خاندان از نظرارتکاب پاره‌ای گناهان ویا اشتغال بپاره‌ای کسبها، مطالبه ووصول وایصال حقوق آنان، دریافت‌حقوق مربوط بخاندان پیغمبر از غنیمت وفیئی و تقسیم‌آن میان افراد، مراقبت در زناشوئی زنان و دختران خانواده که فقط با هم‌شأن خودشان همسرشوند، و درواقع نقیب‌الاشراف بمنزلهٔ قیم ووکیل عمومی افراد خاندان بشمارمیآمد. مقام نقیب‌الاشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعد از مقام خلافت اول مقام بود وازآنرو سیدرضی نقیب‌الاشراف وقت به‌قادر عباسی خلیفهٔ خود درطی قصیده چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر:

« توجه داشته باش ای امیرمؤمنان، چه‌که ما دراصل و نسب عالی ازهم جدا نیستیم،

« هنگام فخرآزمائی جدائی وفرقی میان ما نیست».

« فقط امتیاز شماآنست‌که خلیفه هستید ومن نیستم دیگرهیچ مزیتی برمن نداری ».

خلفا پیوسته مقام فخرالاشراف را رعایت میکردند وگاه‌گاه فرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج وامثال‌آنرا که از مقامات‌مهم دولتی بود بنام‌آنان صادر میکردند، و هنوز هم (هنگام‌تألیف‌کتاب ۱۹۰۲میلادی مترجم) دولت عثمانی‌آن‌مراتب را رعایت میکندبقسمی‌که درسلام‌های رسمی نقیب‌الاشراف جلوتر از همه‌رجال حتی‌شیخ‌الاسلام وصدراعظم بحضورخلیفه میآید. (میآمد چون دیگردولت عثمانی باقی‌نمانده است. مترجم)

مشیخه طریقه صوفیه

دیگراز منصبهای دولتی دینی سرپرستی صوفیان است. که پس از پیدایش مسلك صوفیه پدیدآمد. ومتصدی‌آن مقام میتواند راجع‌بتمام طریقه‌های صوفیگری اظهارنظر کند. باینقسم‌که مریدان بدست‌خلفاء اداره میشوندوخلفای صوفیه از طرف شیخ جماعت تعیین میگردد و ریاست‌تمام شیوخ صوفیه‌باشیخ‌المشایخ میباشد. ارشاد مدیران ومراقبت حال‌آنان واجرای امر بمعروف ونهی از منکروتربیت‌افراد با خلفای‌شیخ طریقت است، وشیخ طریقت بنوبهٔ خود از شیخ‌المشایخ شنوائی‌دارد وتا زمان سلطان‌صلاح‌الدین‌ایوبی صوفیان مصرشیخ‌المشایخ نداشتند و هردسته‌ای ازآنان‌خانقاه وتکیهٔ جداگانه‌ای ترتیب داده مستقل میزیستند. والبته این تفرقه موجب پاره‌ای‌مفاسد میگشت، و همینکه سلطان صلاح‌الدین خانقاه سعیدالسعداء را در قاهره بناکردآن‌را(دویرةالصوفیه) سرای درویشان نامید. ورئیس‌آن خانقاه راپیوسته ازبزرگان و

صاحبمنصبان ارشد دولتی انتخاب مینمود. چنانکه مدتی ریاست آن محل را بفرزندان شیخ الشیوخ ابن حمویه واگذارد، وچنانکه میدانیم این خاندان دارای مقام وزارت وامارت وفرماندهی سپاه بودند وهمه از آنان حساب میبردند، چندی هم تقی الدین عبدالرحمن بن بنت الاعز را بریاست آن خانقاه گماشت واین شخص بعنوان ذوالریاستین ووزیر صاحب مشهور بود و درمیان مردم مصر مقام بلندی داشت، خلاصه اینکه صلاح الدین بااین حسن تدبیر (انتخاب مردان بزرگ برای ریاست خانقاه سعیدالسعداء) عملا مقامی بنام وعنوان شیخ المشایخ صوفیه تأسیس نمود، و درقرن نهم هجری پیشوائی عمومی صوفیان مصر بسید محمد شمس الدین بکری مسلم گشت واین مرد از داناترین وپرهیزکارترین مردمان زمان خویش بوده است. چنانه شعرانی در بارهٔ او گفته است. « اگر سید را داناترین مردم هم عصر او بدانیم خطا نرفته ایم ».

پس از شمس الدین ابوالسرور بکری پسرش پیشوای صوفیان گشت واو ازمفسران نامی نیز میباشد. تاکنون منصب مزبور درخاندان صدیقی بکری (درمصر) برقرار است.

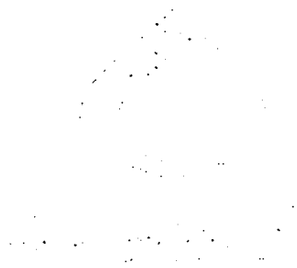

پایان جلد اول تمدن اسلام

جلد دوم

راجع به

پیدایش دولت اسلام ـ تاریخ مؤسسات اداری
و سیاسی و نظامی آن ـ شرح ثروت ممالك
اسلامی وتاریخ علوم وادبیات وبازرگانی و
صنعت و نظامات اجتماعی و آداب و رسوم
ممالك وملل اسلامی

مشتمل بر تاریخ

ثروت دولتهای اسلامی ـ ثروت رجال دولتی
وخلفای اسلام ـ موجبات پیدایش آن ثروت
و از دست رفتن آن ثروت ـ ثروت اهالی
شهرها و ده‌ها

این صفحه دارای تصویر نمایشی نمی باشد لطفا به صفحات دیگر مراجعه

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

سال گذشته درچنین روزی جلد اول تاریخ تمدن اسلام منتشرشد و شور و غوغائی در مطبوعات بپا کرد، چون مباحثه دراین قسم مطالب درزبان عربی سابقه نداشت و بعلاوه موضوع مهم بود، روزنامه‌ها تقریظ وانتقاد بسیار بر آن نگاشتند واز مصر وسوریه وایران و اروپا و امریکا دانشمندان نامه‌هائی فرستاده‌مارا بادامهٔ این کار ومجاهده ومبارزه درتکمیل این‌موضوع تشویق کردند. و حتی پاره‌ای از این فضلا اظهار داشتندکه تصور نمیرفت راجع به‌موضوع تاریخ تمدن اسلام کتاب مخصوص انتشار یابد چه‌که مدارك ومستندات لازم‌برای جمع‌آوری مطالب مربوط بقدرکافی موجود نمیبود وخلاصه آنکه این‌نامه‌ها وآن‌مقاله‌ها مارا بیش‌ازپیش بانجام این‌منظورپسندیده ترغیب کرد.

از اتفاقات عجیب آنکه هنگام تألیف این‌کتاب واعلام مقصود، خود انتظار نداشتیم که مواد موجود بیش از مندرجات یك جلد بشود. اما پس ازشروع بتحقیق وتتبع پاره‌ای مسائل فلسفی وتاریخی مربوط بعوامل‌تمدن اسلام برخوردیم ومطالب‌بسیاری برما کشف‌شدکه بخاطرکسی خطور نمیکرد ودرنتیجه میدان وسیعی برای نگاشتن بدست‌آمد تاحدی‌که چهار برابر تخمین وتصور سابق مطالب لازم جمع‌آوری شد ودر دسترس ما قرار گرفت لذا جلد اول تاریخ تمدن اسلام را انتشار دادیم ومطالب مهم‌آن عبارت‌بود از:

مقدمهٔ لازم راجع بشرح حال عرب پیش‌از اسلام تانهضت اخیراعراب ـ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات ومؤسسات آن ـ آرتش ـ بیت‌المال یادارائی.

در مقدمهٔ جلد اول گفتیم که بقیهٔ مطالب در سه جلد دیگر به‌حجم جلد اول‌مینگاریم.

اما همینکه بنوشتن جلد دوم دست‌زدیم میدان عمل‌را بقدری وسیع دیدیم‌که چهارجلد وپنج‌جلد را نیز برای اتمام مطلب‌کافی نمیدانیم و تصور میرودکه این‌تاریخ در شش یاهفت جلد پایان یابد. و در هرحال تا ازتألیف مطالب فارغ نشویم تعیین شمارهٔ مجلدات عملی نخواهد بود.

اماموضوع این‌جلد عبارت‌است از: ثروت ممالك اسلامی‌که رکن‌مهمی از ارکان‌تمدن مزبور بشمار میآید. موضوع مزبوربدوقسمت تقسیم میشود، ثروت‌دولت ورجال دولت. ثروت ممالك اسلام یعنی ثروت شهرها ومردم آن، درقسمت ثروت دولتی اسلام از نظر فلسفی و

تاریخی وارد موضوع شدیم و از زمان پیغمبر اکرم شروع کرده تاعباسیان پایان دادیم ، و موجبات کم وزیاد شدن آن ثروت را شرح دادیم وارتباط این تغییرات را باوضع دولتها ومقررات جاریهٔ آن ذکر نمودیم وهمینکه بثروت عباسیان رسیدیم آنرا بدو زمان و دوره تقسیم کردیم، دورهٔ ترقی ودورهٔ تنزل، در دورهٔ اول که ثروت بمنتهی درجه رسیده بود، شرح مفصلی در آن موضوع نوشتیم . وپیش از ذکر آن تفصیل مقدمه‌ای دربارهٔ چگونگی پیدایش دولت عباسیان و موجبات پیشرفت آن نگاشتیم ، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسیان پرداختیم و پیش از ذکر موضوع ، مختصری از جغرافیای کشور اسلام در قرن سوم را با نقشهٔ مربوط مرقوم داشتیم . درطی آن نقشه ارتباط و تناسب شهرستانهای اسلامی را نسبت بهیکدیگر بیان کردیم، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسی آغاز کردیم ، وابتداء ازسفاح یعنی اوایل سلطنت عباسی شروع کردیم و بهایام هرون و مأمون رسانیدیم که در آن هنگام دولت عباسی بمنتهای عظمت وکمال رسیده بود. سپس سه صورت مفصل از اوضاع مالی زمان مأمون وپس از مأمون درج کردیم وآن سه صورت را باهم مقایسه نمودیم وچنین نتیجه گرفتیم که : در آنزمان سالانه سیصد میلیون درهم درآمد زیاد برهزینه دربیت المال باقی میماند. واین وضع مساعد مالی تاکنون برای هیچ دولتی فراهم نشده است وبرای کشف موجبات پیدایش این ثروت عنکفت ناچار دراطراف منابع درآمد وارقام هزینه وعلل زیادی رقم اول وکمی رقم دوم مطالعاتی انجام دادیم ودانستیم که موجب زیادی درآمد درآن ایام چهارچیز بوده است: اول وسعت ممالك اسلامی - دوم آبادی دهها وشهرها واشتغال مردم بامور کشاورزی - سوم سنگینی وزیادی مالیاتها - چهارم امانت مأمورین در وصول و ایصال درآمدها و اما کمی هزینه مربوط بسه چیز میباشد: اول کمی کارمندان - دوم نداشتن وام دولتی- سوم اقتصاد خلفای راشدین. و پس از آنکه ثروت عباسی را درزمان ترقی آن دولت شرح دادیم باوضاع مالی در عصر تنزل وانحطاط پرداختیم. وابتداء علل انحطاط را شرح داده مبلغ درآمد آن دوره را ذکر نمودیم. وپس از مطالعهٔ کامل در اوضاع مالی دورهٔ انحطاط باین نتیجه رسیدیم که خرابی اوضاع مالی بواسطهٔ زیادی مخارج وکمی عایدات بوده وعلت نقصان درآمدرا در پنج چیز دانستیم. اول ازدست رفتن قسمتی ازممالك - دوم کم شدن میزان مالیات نسبت بسابق - سوم نادرستی مأمورین در جمع آوری عایدات - چهارم بازماندن مردم ازکار بواسطهٔ آشوبهای داخلی - پنجم ویران شدن دهها وشهرها .

اما فزونی هزینه نیز پنج سبب داشته . اول ولخرجی خلفاء وزنان آنها ودراین قسمت اخیر فصلی راجع بثروت زنان خلفاء اختصاص دادیم . دوم تنوع و ازدیاد هزینهٔ دولت- سوم فزونی مقرری ومستمری کارمندان، برای اینقسمت نیز شرح و تفصیل قائل شده مقرری استانداران، وزیران، نویسندگان، قاضیان، اطرافیان خلیفه، آرتش وغیره را باذکر تاریخ درج کردیم . چهارم هزینهٔ بیعت گرفتن - پنجم پول طلبی و مال اندوزی رجال دولتی و برای توضیح

اینقسمت مبحثی دربارهٔ احوال وزیران دورهٔ انحطاط ذکر کردیم که چگونه درد رشوه‌خواری میان آنان شیوع یافته‌بود. ودرعین حال که خلیفه تهی دست مانده خزانه (بیت‌المال) تهی شده‌بود، وزیران ثروت‌های هنگفتی گرد آورده بودند. و چگونه در اثر این جریانات موضوع مصادره و ضبط دارائی وزیران در آن زمان معمول گشت. دربارهٔ استانداران و فرمانداران ونویسندگان ودربانان نیزمطالعاتی انجام داده مطالبی نگاشتیم. وخلاصه‌ای از این‌موضوع را بعنوان خاتمه (فصل‌ثروت‌های دولتی) درج نمودیم.

آنگاه بقسمت اساسی دیگر یعنی ثروت ممالك اسلامی که عبارت از ثروت شهرها و اهالی شهرهاست توجه نمودیم وبطور اختصار ازاوضاع شهرهای اسلامی مطالبی نگاشتیم که چگونه در دورهٔ انحطاط وتنزل ثروت عمومی درمیان هیئت حاکمه واتباع آنان ومردم با- نفوذ وباقدرت جمع شده بود وتودهٔ مردم در فقر ومسکنت وحشت‌آور بسر میبردند. وخاتمهٔ این‌قسمت‌را درشرح نامی‌ترین شهرهای اسلام‌درمصر، شام، عراق، مغرب مانند بصره، کوفه، فسطاط، بغداد و غیره اختصاص دادیم. وثروت وآبادی آن بلاد را در آن دوره‌ای ازتمدن اسلامی ذکر کردیم. همینکه جلد اول کتاب منتشر شد دانشمندان اهمیت موضوع و دشواری کار مارا دریافتند ونویسندگان در روزنامه‌ها ومجله‌ها از تألیف ما تقریظ و انتقادکردند. وعلاوه برآن دوستان دانشمند ما نامه‌هائی فرستادند وبطورکلی موجب تشویق‌ما شدند، در ضمن پاره‌ای ازانتقادات بعنوان اشتباه وخطای ماعنوان شده بود وعلت‌این اشتباه آنان که برما خطاگرفتند آن‌بود که ازمدارك ومستندات تاریخی ماخبر نداشتند و برآن دست نیافته بودند، ازآنرو ما مدارك موجود خود را برای آنان شرح دادیم و ثابت‌کردیم که آنچه در جلداول نگاشته‌ایم عبارت از مطالبی است که‌کلیهٔ تاریخ نویسان در صحت‌آن متفق هستند (به شماره‌های ۳۷۵۷ و۳۷۵۸ المؤید مراجعه شود.) پاره‌ای ازاین مقالات هم‌در جرایددیگر منتشر شده بود. ونویسندگان پیش‌از آنکه درموضوع دقیق شوند از ما خطاگرفته بودند. در واقع عجله وشتاب آنان خطا بوده است. زیرا آنچه‌راکه مانگاشتیم ازقول مورخین‌مورد اعتماد نقل‌کرده‌ایم واسامی غالب آنان را در مقدمهٔ جلد اول نوشتیم. و اگر نویسندگان مزبور بآن مدارك مراجعه میکردند از زحمت انتقاد آسوده میشدند. هنگامیکه جلد اول کتاب‌را مینوشتیم درصدد بودیم که درپائین هرصفحه مدارك مربوط را نام ببریم ولی چون مطالب ما ازکتب‌ورسالات متعدد نقل میشد لذاجای‌زیادی برای ذکر اسامی تمام آن مدارك لزوم داشت، ازآن‌جهت از ذکر اسامی مستندات درپای‌صفحه خودداری‌کردیم، درصورتیکه اگر صفحه بصفحه مدارك را نام می‌بردیم خود و دیگران را از انتقاد بی‌مورد و جواب آن انتقادات راحت می‌ساختیم.

بهرحال از مطالعهٔ تقریظها چنان دریافتیم که نویسندگان مایل هستند نام مدارك و اسناد را درپای هرصفحه‌ای بخوانند، بسیاری از دانشمندان و علاقمندان بمسائل علمی در

طی نامه‌های خویش این موضوع را تذکر داده انجام آنرا جداً خواستار شدند، که از آن جمله بعضی از دانشمندان هند و ایران میباشند. بخصوص نامهٔ دانشمند بزرگی از دانشمندان هند برای ما رسید که مراتب فضلی او درمیان خوانندگان عرب زبان معروف است. زیرا پاره‌ای از آثار علمی آن مرد بزبان عربی منتشر شده است، آن دانشمند عالی قدر دوست گرامی ما شمس العلماء، شیخ شبلی نعمانی ناظر علوم وفنون حیدرآباد دکن میباشد. این شخص محترم راجع بتاریخ اسلام و آداب ورسوم آن احاطه واطلاع کامل دارد وهمینکه جلد اول تاریخ ما از نظرش گذشت نامه‌ای برای ما نگاشته وآنطور که شایسته بود ازما تقدیر کرد. ولی از عدم ذکر مدارك در پای هرصفحه خرده گیری نموده چنین نوشت :

« بانهایت اشتیاق جلد اول تاریخ تمدن اسلام را دریافت داشتم چه که این موضوع فوق العاده درنظر من مهم می آید وبهر کس آنرا نشان دادم بی نهایت تقدیر کرد، گمانم آنست که این کتاب بزبان اردو (هندی) ترجمه میشود و شکی نیست که کتاب مزبور در سراسر کشورهای اسلامی مورد تقدیر وتحسین واقع میشود اما نکته‌ای هست که نمیتوانم آنرا کتمان کنم و آن اینکه شما عادت کرده‌اید که مدارك تألیفات خودتان را در ابتدای کتاب بطور اختصار نام ببرید درصورتیکه این عمل منضمن مفاسد بسیاری میباشد از آن جمله اینکه بسیاری از خاورشناسان فرنگ اختراعات مهم ومسائل علمی عمده‌ای را بعربها نسبت میدهند و ما را مغرور میسازند تا آن حد که بمطالب مزبور افتخار و مباهات کنیم، اما چون باصل مطلب رجوع نموده موضوع را بررسی میکنیم معلوم میشود خاورشناسان از کاهی کوهی ساخته‌اند، وحقیقت آنکه چیز قابل توجه ومهمی درمیان نبوده است .

ما نمیگوئیم که آنها عمداً دروغ پردازی میکنند بلکه استنباط غلط آنها اینطور نتیجه میدهد، حال اگر آن خاورشناسان مأخذ روایت را مینگاشتند مراجعه باصل موضوع درصورت لزوم آسان مینمود . بعلاوه کتب تاریخی یکسان نیست ، پاره‌ای روایات تاریخی معتبر و پاره‌ای دیگر نامعتبر وضعیف است ومادام که نام کتب ومدارك بتفصیل نگاشته نشود تمیز صحت وسقم روایات مشکل مینماید» پایان .

درنتیجهٔ این تذکرات ما بعقیدهٔ اول خود بازگشتیم که از آغاز جلد دوم مدارك کتاب را درپای هرصفحه بنگاریم وبرای جلوگیری از بزرگ شدن کتاب تاممکن بود باختصار کوشیدیم وبدیهی است که اینکار چقدر دقت و مراجعه لازم دارد . وبرای درك مساعی و مشقت ما در انجام این منظور کافی است که همین جلد دوم را پیش از مطالعه ورق بزنند و یادداشت‌های پای صفحهٔ آنرا بشمارند وچون کتاب ما نخستین کتابی است که درچنین موضوعی باین طرز تألیف میشود لذا زحمت ومشقت آن بسیار است .[1]

---

۱ ـ جرجی زیدان چنانچه خود تذکر داده بنا بسفارش شبلی نعمانی هندی از جلد دوم به‌بعد مدارك ومآخذ را یادداشت کرده است ولی چون کلیهٔ مدارك مزبور کتابهای خطی وچاپی عربی میباشد ...

این‌را هم‌بگوئیم که تاریخ تمدن اسلام برای مشغولیات عامهٔ مردم تألیف نشده و نظیر رمانها وداستانهای فکاهی تهیه نگشته است بلکه عبارت از یك موضوع مهم تاریخی اجتماعی میباشدکه بااصول علمی‌علل وموجبات پیدایش وپیشرفت تمدن اسلام ومـوجبات انحطاط آن تمدن ذکر شده‌است ودرضمن شرح مطالب مربوط به مقالات وبحثهای فلسفی به‌میان آمده که رابطهٔ علل ومعلول وقایع‌را روشن میسازد وبرای خوانندگان بهترین‌پند واندرز میباشد بنابراین تألیف مزبور چیزی است‌که دانشمندان وعلاقمندان به‌مباحث علمی وفلسفی از آن بهره‌مند میگردند .

تألیف‌این‌مجلدات را موقعی‌آغازکردیم‌که ازچند سال پیش باتألیف وانتشار داستان‌های تاریخی (اسلامی) ذهن مردم‌را برای مطالعهٔ این‌تألیف حاضر ساختیم ودر واقع ابتداء حقایق تاریخی‌را ضمن رمانهای عشقی‌که مطلوب خاص و عام است‌گنجانیدیم، سپس بتألیف این‌مجلدات پرداختیم. چون خوانندگان را آمادهٔ درك مطالعهٔ این‌نوع تألیفات دانستیم در واقع تاریخ حقیقی اسلام همین‌تاریخ است وبنا بقول اهل فن وتحقیق تاریخ یك‌ملتی ذکر و درج جنگ‌ها وفتوحات آن ملت نمی‌باشد بلکه تاریخ‌یك‌ملت عبارت است از: تاریخ‌پیدایش و پیشرفت تمدن‌آن ملت، طرزتشکیلات دولتی‌آن ملت، تاریخ ثروت ، تاریخ علوم وآداب ، تاریخ مقررات اجتماعی وجریان‌آن ...

باری آنچه را که از دشواری کار خویش یاد آور شدیم برای آن بود که اگر کـم وکاستی درکار ما دیده می‌شود پیشاپیش پوزش بخواهیم وهرکس میداند گل بی‌عیب‌خداست.

ـ وفارسی‌زبانان از استفادهٔ آن معذور میباشند. لذا مادرترجمهٔ فارسی ازذکرمدارك پای‌صفحه‌که زحمت بیهوده‌ای است‌خودداری کردیم ولی‌کلیهٔ مدارك‌را در مقدمهٔ‌کتاب نگاشتیم تا کسانیکه بزبان‌عربی‌آشنا هستند درصورت لزوم بدان‌کتاب مراجعه‌کنند وبرای تسهیل مراجعه‌ممکن است‌به‌نسخه‌های اصل‌عربی نیز رجوع نموده شمارهٔ صفحات کتب‌مربوطه‌را بیابند. مترجم

حقیقت تمدن و ظاهر آن

در جلد اول این کتاب برای درك حقیقت تمدن اسلام، تاریخ اداری وسیاسی و مالی دولتهای اسلامی را از آغاز تا پایان عباسیان شرح دادیم ، و اینك میگوئیم که هر تمدنی حقیقت وظاهری دارد، ظاهر تمدن را بچشم می‌بینیم وآن عبارت ازثروت ، قدرت، صنعت، تجارت ، قوانین و عادات ورسوم اجتماعی وعلم وادب میباشد، اما حقیقت تمدن که‌درنتیجهٔ مطالعهٔ اوضاع استنباط میشود عبارت از: خوبی یابدی، خوشبختی ویابدبختی کسانی است که در پرتوآن تمدن زندگی میکنند.

پس چنانکه گفته شد، ثروت وعلم وادب وصنعت وتجارت وعادات و رسوم ومقررات اجتماعی جزء ظواهر تمدن‌اسلام بشمار میآید. و اینك بحث خودرا دراین مجلد(جلد دوم) بثروت ممالك اسلامی منحصر میسازیم .

برای درك موضوع ثروت باید ازمصادر ثروت وموجبات پیدایش ثروت از نظر زمان و مکان دولت ها گفتگو بشود ، بعلاوه باید معلوم شودکه ثروت میان عدهٔ معدودی ازطبقهٔ حاکمه و رجال بانفوذ محدود مانده ، یا اینکه میان مردم متفرق میباشد . و طبعاً دانستن این مطالب موکول بآن میشود که اوضاع و احوال شهرها و ساختمانها و امثال‌آنرا نیز دانسته باشیم .

این هم مسلم است که ثروت دولتهای‌اسلامی درزمان عباسیان بحدکمال رسید، حال اگر منظور ما آن بود که ثروت زمان عباسیان را بطور مطلق وکلی ذکرکنیم کافی بودکه مقدار مالیات ها و موجودیهای بیت‌المال را بگوئیم ، ضمناً از تلف کاریها و بذل و بخشش خلفاء واتباع‌آنان نیز مطالبی اظهاربداریم وبسرچشمهٔ‌آن درآمدها نیز اشاره‌ای بکنیم. ولی ازآغاز شروع بتألیف این کتاب نظر براین بود که موجبات هرپیش‌آمدی را با ذکر علت حقیقی ذکر نمائیم وارتباط آن پیش‌آمد را با اوضاع واحوال زمان ومکان بطورکلی وجزئی شرح دهیم ودرآن موارد بشرح وتفصیل بپردازیم.

نکتهٔ جالب توجه دیگر اینکه دولت های اسلامی غیرازممالك اسلامی میباشند، چه‌که اولی ازهیئت دولت ورجال‌آن تشکیل می‌یابد، ودومی عبارت‌ازشهرها ودهها ومردم‌آن نواحی میباشد. وبهمان نظر ثروت اسلامی را بثروت دولت ومملکت تقسیم کردیم وراجع بهریك‌از

آن دو، در دوره‌های مختلف تحقیقاتی بعمل آوردیم.

و اینک که ابتداء از ثروت دولتهای اسلامی صحبت میداریم آنرا به پنج دوره تقسیم میکنیم:

۱ـ عصر پیغمبر اکرم ـ عصر خلفای راشدین ـ عصر اموی ـ عصر عباسی ـ دورهٔ ترقی عصر عباسی، دورهٔ انحطاط ـ ودر هریك ازاین پنج دوره راجع بمواد مخصوصی ازقبیل ثروت دولت، بیت‌المال، ثروت رجال دولت صحبت میداریم و گفتگو دراین مواد مستلزم آن است که موجبات پیدایش آن ثروت وعلت کمی وزیادی آن، تاریخ خراج، وتاریخ جزیه و انواع هزینه‌هارا نیزشرح دهیم.

البته غیر ازدولت عباسی دولت‌های دیگراسلامی درمصر واندلس وغیره نیز بوده‌است که در ضمن شرح ثروت دولتهای عباسی‌ازآنان نیز منباب مثال صحبت میداریم، اما مواد اصلی ما ازتمدن اسلامی همان تمدن اسلامی دورهٔ عباسی میباشد.

ثروت دولت اسلام

۱ـ عصر پیغمبر اکرم از ۱ ـ تا ۱۱ هجری

اگر مقصود ازثروت مقدار مالی است که پس از وضع مخارج باقی میماند و درخزانه میرود، در زمان پیغمبر اکرم دولت اسلام ثروتی نداشته، چه که دارای مالی نبوده و بیت المالی دایر نشده بود و اگرغنیمتی بدست مسلمانان میرسید فوری میان خودشان تقسیم میشد، زکوتی که در زمان پیغمبر جمع میشد، مثل سایر غنیمت‌ها قسمت‌میشد واگرچیزی باقی میماند برای هنگام حاجت آنرا نگاه میداشتند وحضرت رسول خودشان آن باقی مانده‌را حفظ میکردند، بیشتر اموال زکوة و غیره شتروستوران دیگربودکه بامرپیغمبر آنرا داغ میزدند تا ازسایر اموال جدا باشد.

پس ثروت دولت‌اسلام در زمان‌پیغمبر عبارت ازباقی‌ماندهٔ زکوة (شترواسب وچارپایان دیگر) بود وآنرا در چراگاه‌های مخصوصی نزدیك بقیع (مدینه) در محلی موسوم به حمی (پناهگاه) نگاه میداشتند. وپیغمبراکرم خودشان آنرا داغ میزدند. این‌اموال‌درزمان‌پیغمبر به چهل‌هزارشتر وگاو واسب وغیره رسیده وبا اموال نقدینهٔ دیگر بمصرف جنگ‌ها میرسید و یا بابت‌حقوق‌مأمورین وصول‌زکوة پرداخت میشد ویا بمصرف نگاهداری‌فقراء ومانندآن‌میرسید.

۲ـ عصر خلفای راشدین از ۱۱ـ تا۴۱هجری

این دوره دورهٔ طلائی اسلام است، چه‌که تنها عدل وتقوی ودینداری دراین دوره حکومت میکرد، کسی بدنیا توجه نداشت، وهرکس هر عملی انجام میداد ازروی حقیقت بود، مسلمانان این دوره‌را نمونهٔ بهترین حکومت‌های اسلامی میدانند و هرگاه که دولت‌های اسلامی ازجادهٔ حقیقت منحرف میشوند ازآنان میخواهندکه بدورهٔ خلفای

راشدین برگردند وازآنان پیروی کنند. پس ازخلفای راشدین حکومت عادلانهٔدینی بسلطنت ظالمانهٔ سیاسی برگشت وخلفاء وعمال آنان هدفی جز کسب مال وآنهم بهروسیله (مشروع یا نامشروع) نداشتند .

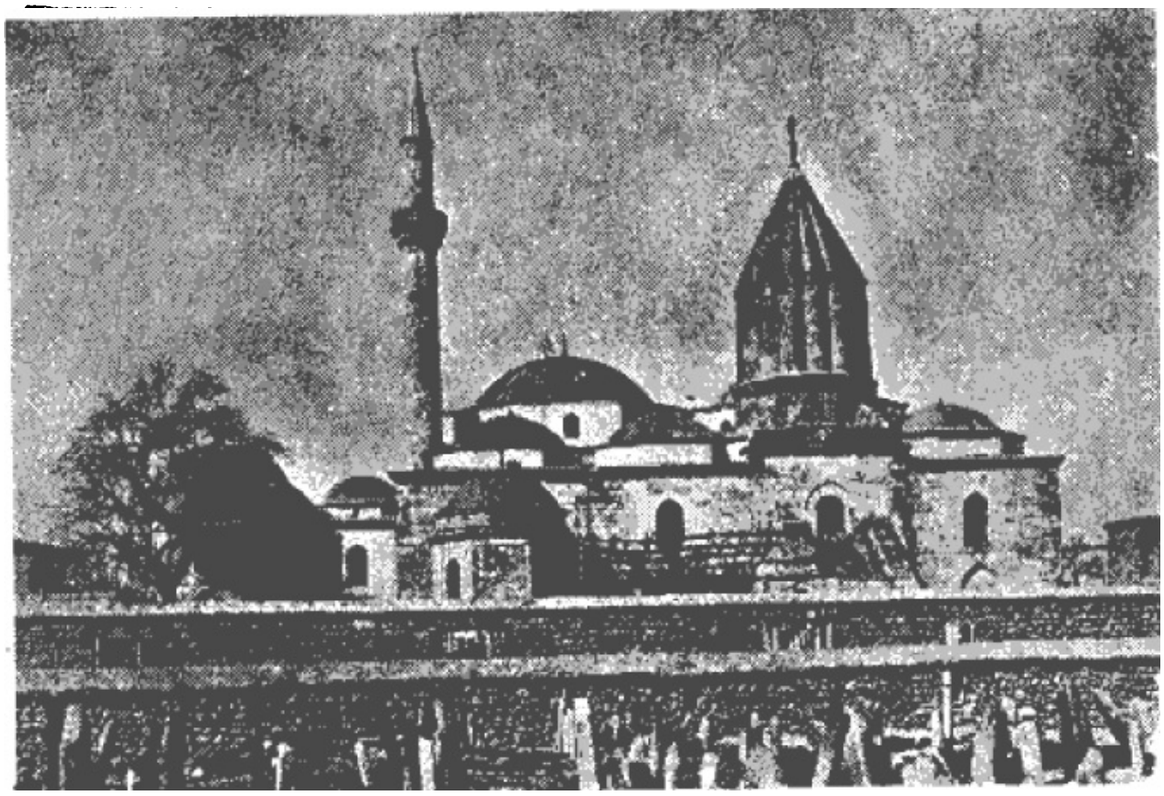

ت ـ قونیه : درگاه مولانا ومقبرهٔ او

بیت‌المالـ موقعیکه پیغمبراکرم رحلت کردمسلمانان چنانکه گفتیم هم افرادآرتش وهم عمال دولت بودند ، بیت‌المالی هم نداشتند واگر مالی بدست میآوردند برای انجام کارهای لازم بمصرف میرساندند، وبیشترداراثی آنان غله وچارپا واسب واستر و امثال آن بود که بابت زکوة یا غنیمت بدست میآمد ودر هرحال پول نقدکم داشتند، اما پس ازآنکه شام و ایران ومصر گشوده شد بقدری زرو سیم بدست مسلمانان افتادکه اززیادی آن بوحشت افتاده نگران گشتند. میگویند اباهریره کـه ازبحرین آمد پول زیادی برای عمر آورد، عمر پرسید چقدر پول آوردی؟ اباهریره گفت پانصد هزاردرهم. عمر که نام پانصد هزاررا شنید باتعجب پرسید آیا میفهمی چه میگوئی؟ اباهریره پاسخ داد! آری، آری، میگویم صدتا هزارتا پنجدفعه آنگاه عمر برمنبر رفته گفت: ای‌مردم مال‌زیادی برای‌ما رسیده اگر میخواهید بشمریم واگر میخواهید با پیمانه پیمان کنیم، همین پیش‌آمدها ودرآمدهای زیاد سبب شدکـه عمردیوان تأسیس کـرد وبرای هریك از مسلمانان مقرری معلوم داشت. وسابقهٔ اسلام وخویشاوندی با پیغمبراکرم را مقیاس قرارداد. ولی ازجمع کـردن مال نهی نمود و همینکه باو گفتند مالی برای روز مبادا وپیش‌آمدها ذخیره کن فریادش بلند شد وبشخصی کـه آن حرف را زده بود

چنین گفت: «این سخن را شیطان دردهان تو انداخت وخدا مرا از گزند آن رهائی بخشود ولی برای آیندگان البته اسباب زحمت وآزمایش میشود، فعلا ذخیرهٔ ما فرمانبرداری ازخدا ورسول خداست وتاکنون با همان ذخیره باین مقام رسیده‌ام».

همینکه اموال زیاد شد عمردیوان تشکیل داد وبرای مأمورین وقضاة مقرری تعیین کرد وگردآوردن مال را نهی کرد ومسلمانان رااز خرید مزرعه وملك وزراعت ومزارعه نهی نمود، وامورزندگانی مسلمانان وکسانشان وبندگان وگماشتگان آنهاازبیت‌المال پرداخت میشد، عمر با این اقدامات خود در نظر داشت که مسلمانان را پیوسته آمادهٔ کارزار و سربازچابك سوارنگاهدارد بقسمی که کشاورزی وخوشگذرانی آنان رااز سلحشوری بازندارد واگرکسی ازاهل ذمه اسلام میآورد اموال منقول و چارپای خودرا تحویل میگرفت ومثل سایرمسلمانها از بیت‌المال حقوق دریافت میداشت واگرملك و زراعتی داشت بکسانش وامیگذاشت که درآن زراعت کنند ومالیاتش را بپردازند.

منظور عمرازآن اقدامات این بودکه اراضی واملاك اهل ذمه برای مصارف جنگی مسلمانان سرمایهٔ جاودانی باشد. در صورتیکه اگرمسلمانان زمین‌دار میشدند سودش را خود برداشت میکردند وبمرور ایام مالك ملك ومزرعه شده ازسلحشوری بازمیماندند، ولی‌همینکه املاك بدست اهل ذمه بودمسلمانان ازمالیات آن بهره‌مند گشته مهمات جنگ راآماده‌میساختند. عمر بن عبدالعزیزاموی قدم به‌قدم کردار عمربن‌خطاب را پیروی کرده میگفت: «هرذمی که مسلمان شود اموال منقولش از آن خودش خواهد شد ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان میباشد وهرقومی که با شما برای دادن جزیه صلح کردند باآنان همین‌طور رفتارکنید یعنی اگرکسی ازآنان مسلمان شد خانه وزمینش بدست‌کسان ذمیش باقی میماند.» وبهمین‌ترتیب مسلمانان ازتجارت وصنعت وغیره مالیات میگرفتند.

ثروت خلفاء و عمال آنان

گفتیم که خلفای راشدین بثروت توجه نداشتند وبرای خود چیزی جمع نمیکردند وهمینکه ابوبکردرگذشت چیزی ازمال دنیانداشت جزیك دینار. زیرا هرچه از اموال عمومی بدست این خلیفه میرسید فوری میان مردم تقسیم میکرد و ابداً بفکر خود نبود. ابوبکر پیش ازاسلام بشغل بازرگانی اشتغال داشت و همینکه مسلمان شد چهل هزاردرهم سرمایهٔ خویش را دراه پیشرفت اسلام مصرف کرد وموقعیکه بخلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تاازبازرگانی دست‌بکشد وبکار خلافت برسد، ابوبکر پیش از مرگ وصیت‌کرد قطعهٔ زمینی که متعلق بوی بوده بفروشند وبهای آنرا بابت حقوقی که در مدت خلافت ازبیت‌المال گرفته مسترد دارند، ابوبکر دوجامه ازمال‌دنیا داشت که وصیت‌کرد اورا درآن دو جامه کفن کنند.

تقوی وپاکدامنی وزهد عمرمشهورتر ازآنست که محتاج بتذکر باشد، بطورخلاصه باید

دانست که عمر مؤسس دولت اسلامی بود و آنرا برمحکمترین پایه‌ای استوارساخت، یعنی اساس دولت اسلام را برپایهٔ عدل، تقوی، زهد، فناشدن درراه حقیقت مستحکم نمود و کمتر در تاریخ چنین کسی یافت میشود که ازهرجهت جامع باشد وشاید درابتداء این همه توصیف راجع بعمر مبالغه‌آمیز تصورشود، اما همینکه بنتایج عملیات اوتوجه شود معلوم میگردد که مردی مثل عمردر تاریخ سابقه ندارد، کافی است بگوئیم که فتوحات دورهٔ عمرطوری بود که اموال ازهر طرف مانندآب ناودان به بیت‌المال مدینه فرومیریخت و عمر کمترین توجهی به‌آن نداشت و جز آن حقوقی که خودش بمقدارحقوق سایرصحابهٔ باسابقه تعیین کرده بود چیزی ازآن همه درآمد برنمیداشت. واگـراحتیاجی بپول پیدا میکرد ازمتصدی بیت‌المال وام میگـرفت ودر اولین فرصت آنرا می‌پرداخت. وهمینکه اورا ضربت زدند ومرگ خود رااحساس کرد به‌پسرش گفت: من هشتادهزاردرهم ازبیت‌المال مساعده گرفته‌ام همینکه مردم ازحقوق فرزندانم بدهید واگرهمهٔ حقوق آنان کفاف این وام رانداد ازآل خطاب (اقوام نزدیك عمر) بقیه رابستانید.

زهد عمردربارهٔ خوراك وپوشاك مشهورخاص وعام میباشد ودرعین همین‌اوصاف ومناقب دربارهٔ زهد وعدل علی (ع) میگویند به‌قسمی که حضرتش درعدل وتقوی وزهد غلومیفرمودو ازکلمات آن بزرگواراست که میفرماید: «همینکه با حضرت زهرا (ع) ازدواج کردم بسترما پوست قوچی بود کـه شب روی‌آن میخوابیدیم وروزها شترآب کش خـود را روی‌آن علوفه میدادیم وغیراز صدیقهٔ کبری کسی نبود که‌کار خانه راانجام دهد».

درزمان خلافت‌آن حضرت اموالی ازاصفهان بمدینه رسید، حضرت‌آنرا به‌هفت قسمت تقسیم کرد وپس ازانجام تقسیم، گردهٔ نانی درآن میان باقی ماند حضرت‌آنرا نیزهفت قسمت نمود وامیران هفتگانه رااحضارکرد ومیان‌آنان قرعه‌انداخت تامعلوم دارد که اولین سهم را بکدام یك واگـذارد، علی(ع) درتمام عمرآجری روی‌آجرو خشتی روی خشت ونی‌روی‌نی نگذارد وخودش شخصاً قـوت وغذای روزانه را درانبان ریخته روی دوش به‌منزل می‌آورد، می‌گویند روزی شمشیرخود را برای فروش ببازارآورده فرمود اگرچهار درهم برای خرید جامه داشتم‌آنرا نمی‌فروختم، مناقب علی (ع) بی‌شمار است[1].

مأمورین‌خلفای راشدین غالباً مردم درستکار و باتقوی وعـدالت خواه بودند وهمین طرزرفتارآنها خلفای راشدین را درتأیید حق وعدالت مساعدت می‌نمود وهرگاه عمرمیشنید یکی ازمأمورین وی عـلاوه برمقرری معهود ازراه تجارت یاغیره سودی برده بدون تأمل قسمتی ازسودآنان رابنفع بیت‌المال ضبط میکرد چنانکه با سعدوقاص والی‌کوفه وعمروعاص والی مصرو ابوهریره والی بحرین ودیگران همینطورعمل کرد.

---

۱ - جـرجی زیدان درجلد اول این‌کتاب اظهارداشته کـه حضرت مولـی‌الموالی دارای املاك زیادی بوده‌است ومادربای صفحه آن اظهار مؤلف را بی‌مـدرك وغیرمعتبر تلقی‌کردادیم اکنون خوشبختانه خود مؤلف نظرما را دراین صفحه تأییدکرده است. مترجم

این طبیعی است که مأمور به‌آمر خود نظر میکند و همینکه خلیفه شخصاً درستکار و پرهیزکار بود و همه چیز خود را در راه صلح عمومی فداکرده بود والیان و عمال او هم‌باو اقتداء میکنند اگر چه قلباً مایل به‌آن عمل نباشند بخصوص اگر خلیفه مراقب جریان باشد و تا کسی را از هر نظرمانند خود فداکارو پرهیزکار نداند بکاری نگمارد وانصافاً عمر چنین بود، وگاه‌بیگاه رفتار مأمورین خود را تفتیش می‌کرد وباکوچکترین تهمتی آنها را معزول میساخت. میگویند وی شخصی را بنام عمیدبن‌سعد والی حمص کرد وهمینکه سرسال شد بوی نگاشت فوری بیا. عمرناگهانی والی خود را دیدکه پای برهنه وپیاده بنزد وی رسید انبانش وکاسه‌اش رابپشت بسته وچوب‌دستی وآفتابه‌اش دردستش میباشد. تاعمراورا دید بوی گفت: آیا دعوت ما رااجابت کردی یااینکه‌آنجا بتوخوش نمی‌گذشت؟ عمید گفت: ای‌عمر مگرخداوند تورااز جروبحث وبدگمانی منع نفرموده؟ من‌تمام دنیا را درجیب خود گذارده به‌پیش توآمدم.

عمر پرسید ازمال دنیاچه‌داری؟ والی گفت عصائی‌دارم‌که بآن تکیه میکنم واگردشمنی حمله‌کند با آن عصا ازخود دفاع مینمایم وانبانی که‌خوراکم را توی‌آن میگذارم.

آنگاه عمر پرسید درآنجا چطورکارمیکردی؟ والی گفت: از شترداران شتر واز اهل ذمه جزیه میگرفتم و بگدایان وآوارگان میدادم، بخدا سوگند اگر چیزی مانده بود میآوردم.

عمر که این‌را شنید بوی گفت، بروسر کارسابقت.

اینك باید مختصر توضیحی داده شود وآن اینکه گفتیم عمرمالی جمع نمیکرد ومردم را ازجمع‌کردن مال بازمیداشت، بنابراین اگر اوهم مانند پیغمبر اکرم و ابوبکر هرچه دستش میآمد میان مردم تقسیم میکرد پس‌چگونه بیت‌المال تأسیس شده و اموال درآن ذخیره میگشت؟ دراینجا باید توضیح داده شودکه درزمان عمربواسطهٔ فتوحات مهمی‌که انجام گرفت مبالغ زیادی اموال ازاطراف بمدینه میرسید وعمربجای اینکه همهٔ‌آن اموالرا یکجا تقسیم‌کند برای مسلمانان مقرری تعیین‌نمود و اموال وغنایم را طبق همان مقرری تقسیم میکرد، وبقیه‌را نگاه میداشت‌که درموقع لزوم به نیازمندان بدهد. وچنین برمیآیدکه عمر گرد آوردن مال‌را برای امورجنگی ناپسند میدانست ولی جمع آوری اموالرا برای رفع حاجت نیازمندان درموقع لزوم جایزمیشمرد.

چگونه مسلمانان بجمع‌اموال پرداختند؟

این را هم بگوئیم‌که رأی عمر درباب پخش اموال با مبادی سیاسی (مربوط بحفظ ملك واستقراردولت) جور درنمیآمد، چه‌که مملکت بدون مال پایدار نخواهدماند. ولی مسلمانان صدر اسلام خلافت را حکومت دینی میدانستند ونظرسیاسی بآن نداشتند اماهمینکه چندی ازرحلت رسول‌اکرم گذشت وبیم وهراس مردم‌از اموراخروی کم شد

طبعاً بفطرت دیرین بازگشتند وبجمع آوری مال وتقویت نفوذ واقتدار خود پرداختند. این وضع درزمان عثمان(۲۳-۳۵هجری) پیش آمد زیرا این خلیفهٔ اموی مانند عمر سخت گیر نبود و بنی امیه ازسهل انگاری او سوء استفاده کرده درصدد برآمدند بزرگی وبرتری خودرا که در زمان جاهلیت داشتند وبواسطهٔ اسلام ازدست داده بودند دوباره بدست آورند چه که پیغمبر اکرم از بنی هاشم بود وبا ظهور آن وجود مبارك بنی هاشم ازبنی امیه برتر شدند. عثمان ازروی محبت بخویشان وکسان خود آنانرا بکارهای مهم میگماشت، درصورتیکه پاره‌ای ازآنان از روی ناچاری پس ازشکست قطعی مشرکان مسلمان شده بودند. اتفاقاً درزمان عثمان نیز فتوحات زیادی شد واموال بسیاری بدست مسلمانان افتاد وعثمان سهم کسان خودرا بیش ازسهم اصحاب رسول اکرم معین مینمود. چنانکه درسال ۲۷هجری مسلمانان بسرکردگی عبدالله بن سعد برادررضاعی عثمان افریقیه را فتح کردند ودومیلیون ونیم دینار غنیمت آوردند، عثمان خمس آن غنیمت را بمروان حکم داده و دختر خودرا برای اوعقد کرد، درصورتی که خمس مزبور متعلق به بیت المال بوده‌است ، عثمان رسیدگی بحساب والیان را موقوف ساخت. زیرا آنان اقوام وی بودند آنهاهم بیش ازپیش برحرص وطمع خود افزودند، بخصوص معاویه والی شام که ازدیگران باهوشتر و طمع کارتر بود واین همان کسی است که قبل ازسایرین دستور عمر را در بارهٔ اشتغال بزراعت وتملك آب وخاك برهم زد .

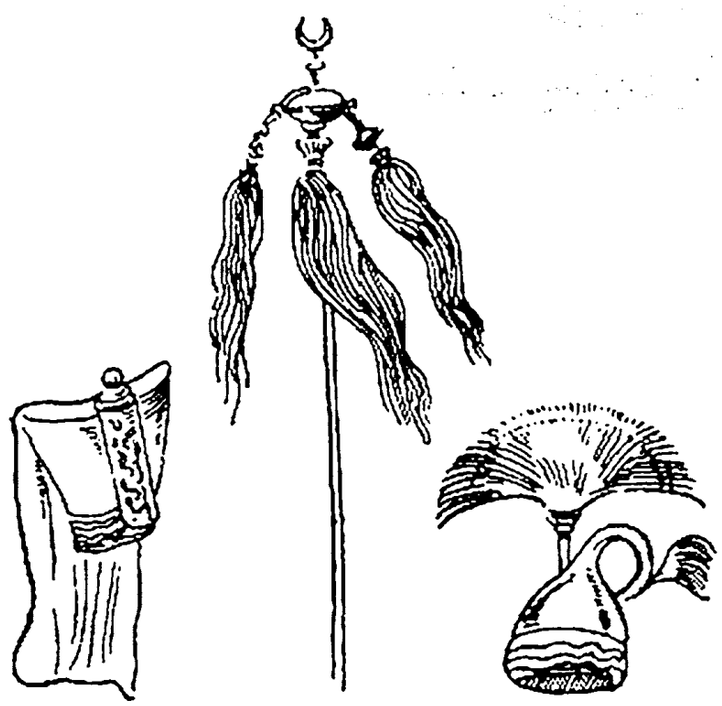

نمونه‌ای از پرچم واسلحهٔ ترکان

وتفصیل آن چنان است که مسلمانان پس از فتح شام مطابق معمول خودشان آب و خاك را دردست مالکین اولیه باقی گزاردند وقسمت عمدهٔ املاك شام متعلق به بطریق‌ها (والیان رومی) بود وچون بطریق ها ازشام گریختند ویا کشته شدند املاك آنان بی صاحب ماند و مسلمانان کلیهٔ آن دارائی را وقف بیت المال ساختند ، و امور آنرا باکمك مباشرین اداره کرده درآمدش را به بیت المال میدادند ، وقتیکه معاویه درشام مستقر شد به تقلید رومیان برای خود دستگاه وگماشته و ملازم فراهم ساخت. چون نقطهٔ ضعف عثمان را میدانست شرحی بوی نگاشت که مرتب ازطرف دولت روم

ومأمورین عالی‌رتبهٔ اسلام برای وی (معاویه) مهمان میرسد وحقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی‌دهد، هرگاه عثمان اجازه دهد ممکن‌است ازدرآمد این املاك بی‌صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی ازآن مخارج تأمین شود. وهرگاه خلیفه موافقت‌کند آن املاك را تیول معاویه قراردهند، درصورتیکه حقوق معاویه مطابق فرمان عمرسالی هزار دینار بود واین مبلغ نسبت به‌آن زمان مبلغ هنگفتی بشمار میآمد.

بهرحال عثمان با این پیشنهاد موافقت‌کرد ، معاویه آن املاك را حبس مؤبد نموده عایدات آنرا بافراد فقیر خانوادهٔ خویش اختصاص داد وهمین یك پیش آمدکافی بودکه در زمان خلافت عثمان سایرین نیز بمعاویه اقتداء کنند، وبهر اسم ورسم که شده برای خود ملك ومزرعه فراهم سازند .

این عمل معاویه سبب شد که طلحه وزبیر وسعدوبعلی وغیره (ازبزرگان صحابه)حتی خود عثمان بفکر جمع‌آوری مال وملك باشند ودارائی فراهم سازند . مثلا موقعی‌که عثمان کشته شد اموال او بقرار زیر بود:

۱ــ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه یك میلیون درهم .

۲ــ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه ۱۵۰هزاردینار .

۳ــ بهای املاك وی در وادی‌القری وحنین ۱۰۰هزاردینار واسبان بسیارعلاوه براین نقدینه جزء ترکهٔ عثمان بشمارآمد. واین خود میرساند که عثمان درنتیجهٔ تشویق وترغیب اقوام خویش بجمع آوری مال و ملك پرداخته مسلمانان نیز در این کار بخلیفهٔ خویش اقتداء کردند .

دیگر از موجبات رواج ملك داری میان مسلمانان اینکه عثمان و جانشین‌های او بسیاری از املاك را درمقابل پرداخت مال‌الاجاره وغیره بمردم تیول دادند وهمینکه درزمان اشعث درسال ۸۲ هجری فتنهٔ جماجم واقع شد ودفترها آتش گرفت هرکس هرچه در دست داشت برای همیشه تصرف‌کرد .

بدیهی‌است‌که مسلمانان ازاین نوع کارها بخصوص رفتار معاویه رضایت نداشته و بر او خرده میگرفتندکه چرا برخلاف قانون اسلام باصل مساوات پشت پا زده‌است . فقها و مردمان پرهیزکار بیش‌از دیگران برمعاویه می‌تاختند، ازآن جمله اباذر غفاری ازصحابهٔ پیغمبراکرم بدستور عمر در بی اعتنائی بمال دنیا اهمیت بسیار میداد وبا معاویه مبارزه مینمود. اباذر میگفت: مرد مسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه‌روزخود ذخیره داشته‌باشد و اگر بیش‌ازقوت یکشب ویك‌روزچیزی بدستش‌آمد باید درراه خدا بدهد وبمصرف کارهای‌نیك برساند، اباذر درکوچه وبازار شام چنین‌فریاد میزد: ای‌توانگران با ناداران بطورمساوات رفتارکنید، کسانیکه زروسیم می‌اندوزند ودرراه خدا مصرف نمیکنند درروزبازپسین باهمان زر وسیم گداخته پیشانی وپهلوی توانگران را داغ میزنند.

اباذر بقدری این سخنان را باز گو کرد که بینوایان بجوش آمده برتوانگران تاختند، آنان نیز بمعاویه شکوه بردند، اتفاقاً معاویه خود نیز از اباذر دل‌خونی داشت چه‌که اباذر بیش ازهمه معاویه‌را برای حرص و آزش سرزنش میداد. ازآن جمله هنگامیکه معاویه کاخی بنام الخضراء (کاخ سبز) در دمشق ساخت از اباذر پرسید : این‌کاخ را چگونه می‌بینی؟ اباذر گفت: اگر از دارائی دیگران ساختی خیانت کردی و اگر از دارائی خودت ساختی اسراف کردی .

معاویه ازاین گفتار رنجیده بفکر انتقام افتاد و شبانه هزار دینار برای اباذر فرستاد تا مگر اوبستاند و بمال اندوزی مانند دیگران آلوده گردد . اما اباذرکه حساب‌کار دستش بود همان شب تمام هزار دینار‌را میان بینوایان پخش‌کرد. بامدادان فرستادهٔ معاویه نزد اباذرآمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای توآوردم پس بده. اباذر گفت همان شب میان بینوایان پخش‌کردم.

معاویه که ازاین‌نقشهٔ خود بهره‌ای نبرد ناچار اباذر را بفتنه انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت: « ازبودن اباذر درشام، کشورشام برتو شوریده است » عثمان بمعاویه پاسخ داد: « اباذر را روی شتر بی جهازبنشان وبرگردان.» همینکه اباذر بمدینه رسید عثمان اورا محاکمه‌کرد ، ولی اباذر از جاه وجلال عثمان نهراسیده همچنان وی را از بیدادگری امویان نکوهش‌کرد، عثمان هم اباذر را به‌ربذه تبعید کرد[1] واودرهمانجا مرد. ویکی ازموجبات شورش مسلمانان بر عثمان وپیش‌آمد قتل اوهمین تبعید اباذر بود.

همینکه عثمان در سال ۳۵ هجری کشته شد وبرای رسیدن بمقام خلافت فتنه برخاست معاویه خودرا نامزدآن مقام کرد و چون نامزدهای دیگری را رقیب خود می‌دیدکه ازحیث سابقه ونسب وغیره براومقدم بودند درصدد برآمد باپول دسته‌بندی‌کند و رقیبان را زمین بزند . این‌تدبیر وفکرمعاویه نتیجهٔ مطلوب بخشید ، زیراازابتداء تاکنون‌پول نیرومندترین وسایل بوده وباآن هرکاری ازپیش رفته‌است ، چنانکه درحال حاضر نیز گردش‌سیاست جهان متمدن روی پول است ، وهرجنگ وصلح ومحاصره وپیروزی وپیمانی‌که پیش‌آمده یا برای بدست‌آوردن پول ویاازدست رفتن پول بوده است .

ازآنرومعاویه بسیاری ازدلیران ونابغه‌های عرب رابازر وسیم خرید وازشمشیر وتدبیر آنان استفاده‌کرد . تاآنکه پس‌ازجنگ صفین تاحدی بمرام خود رسید وسرانجام درسال ۴۰

---

۱ ـ همینکه اباذر بمدینه رسید ومانندگذشته با عثمان درآویخت عثمان‌از روی فریب از اباذر پرسیدکدام سرزمین را بیشتر دوست داری وکدام سرزمین را دشمن میداری؟ اباذرکه براستی گوئی زبانزد همگان بود آشکارا پاسخ داد مدینه را ازهمه بیشتردوست دارم چه‌که بهترین روزهارا باپیغمبر اکرم درمدینه گذرانیدم وربذه را نمی‌پسندم‌چون روزگار خدانشناسی را درآنجا گذرانده‌ام. عثمان برای کینه‌جوئی‌اباذر را به‌ربذه‌که سرزمینی بی‌آب وگیاه ودورافتاده‌ای بودکوچ داد . مترجم

هجری پس‌ازقتل علی (ع) امام حسن از خلافت کنار رفت ومعاویه مستقلا خلیفه شد . مردم اینرا میدانستند که معاویه باپول بر رقیبان فـایق آمده تا آنجاکه حضرت زین‌العابدین (ع) میفرمود : «معاویه باطلا بهجنگ حدم علی (ع) آمده پیش برد.» بنی‌امیه مانند معاویه باپول بجنگ رقیبان خویش (بنی‌هاشم وخوارج وغیره) رفتند وآنانرا شکست دادند وچون پول را اساس کارخود میدیدند برای تحصیل پول باتمام قوا میکوشیدند، چنانکه تفصیل آن بیاید .

بطوری که ملاحظه میشوددرزمان خلفای‌راشدین ثروت وجمع‌آوری‌آن میان مسلمانان ممنوع بود، اما این وضع قابل دوام نمی‌نمود ، چه که اولا بایستی کسی مـانند عمر باآن پرهیزکاری و سخت‌گیری باقی باشد تامردم را از جمع ثروت باز دارد ثانیاً تازمـان عمر مسلمانان (عربها) تقریباً بهمان حـال صحرا نشینی باقی بودند ولی همینکه بـارومیان و ایرانیان آمیزش کردند ازصحراگردی بشهرنشینی گرائیدنـد وطبعاً شهرنشینی مستلزم تهیهٔ پول وجمع‌آوری مال میباشدوالبته اقدامات بنی‌امیه درتحصیل ثروت شوق ورغبت مسلمانان را باین موضوع روز افزون ساخت . دورهٔ خلفای راشدین که عصر طلائی اسلام بود بزودی گذشت ومسلمانان مانندآنرا بعدهاندیدند وپیوسته درآرزوی‌آن بودند . قرنها نام ابوبکر وعمر ازنظرعدل وتقوی زبانزد مسلمانان میشد وهرگاه که ازبیداد خلفا ومأمورین ستمکار آنان بستوه میآمدند ازآنان میخواستندکه ابوبکر وعمر (بخصوص عمر) را بنظر بیاورند و مانندآنها باشند. آنها هم میکوشیدندکه خودرا به ابوبکر وعمرشبیه سازند. حتی‌ظالم‌ترین و باهوش‌ترین امرای بنی‌امیه بفکر این‌افتادندکه مانند عمروابوبکر رفتارکنند . امانتوانستند وبدکرداری‌آنان بیش ازپیش موجب بدبختی وخرابی‌شد ، مثلا زیادبن ابیه درصدد برآمد که ازحیث سخت‌گیری ومراقبت وحزم واحتیاط مانند عمر بشود ولی نتوانست وتندروی او خرابکاری بیشتری‌فراهم ساخت . حجاج‌بن یوسف میخواست مانندزیاد باشد امااوهم خرابی وبدبختی بارآورد .

۳ـ دورهٔ بنی‌امیه از ۴۱ ـ تا۱۳۲ هجری

اختلاف برجستهٔ دورهٔ‌امویان بادورهٔ‌خلفای راشدین‌آنست‌که درزمان خلفای راشدین حکومت اسلامی حکومت‌کاملا مذهبی بوده ودرزمان بنی‌امیه بسلطنت سیاسی تبدیل یافت و فرق دولت بنی‌امیه باحکومت عباسیان‌آنکه امویان یك حکومت عربی متعصب (درعربیت) تشکیل دادند وغیرعرب را ازهرجهت‌پست وزبون ساختند. درنتیجه چه اهل ذمه وچه تازه مسلمانان ازامویان و مأمورین‌آنان ستم فراوان‌کشیدند ؛ چه‌که باآنان مانند بندگان رفتار میکردند وآنها را موالی میخواندند [۱] وخودرا نجات دهندهٔ‌آنان میدانستند (ازکفرنجاتشان داده‌اند ومسلمان ساخته‌اند) واگردرمسجد باتازه مسلمانان نمازمیخواندند این عمل را تواضع نسبت

۱ـ مولی‌که جمع‌آن موالی‌است درزبان عرب‌چندین معنی‌دارد. یکی ازآنها سرور ودیگری بنده است . والبته درمورد تازه مسلمانان معنای دوم منظور بوده است. مترجم

باحکام الهی محسوب میداشتند وهر گاه بعضی ازاعراب بجنازه‌ای برمیخوردند میپرسیدنداین مرده که بوده است ؟ اگر گفته میشد ازقریش بوده میگفتند : (واقوماه ـ آه خویشانم مردند) اگر گفته میشد عرب بوده فریاد میزدند (وابلدتاه هم شهری مارفت) امااگر خبرمی‌رسید که ازموالی بوده میگفتند باکی نیست جزء اموال‌الهی‌است هرچه رامیخواهد می‌برد وهرچه را میخواهد میگذارد .

این موالی درزمان بنی‌امیه کنیه [1] نداشتند وبنام یالقب خوانده میشدند وعربها باآنان دریك ردیف راه نمی‌رفتند وآنان را علوج (جمع علج یعنی خدانشناس ونـادان . مترجم) میگفتند .

جاحظ درکتاب خود موسوم بموالی میگوید : همینکه حجاج‌ابن‌اشعث را شکست داد آن‌دسته ازموالی راکه پای رکاب ابن‌اشعث می‌جنگیدند دستگیرساخت وبـرای‌آنکه‌آنان را باطراف پراکنده سازد وازاجتماع مجددآنها جلوگیری‌کند دستور داد بدست هریك ازآنان نام سرزمینی‌که بآنجا تبعید میشود خال‌کوبی‌کرده داغ بزنندویکی ازقبایل بنی‌عجل متصدی



افسر ترك وزیردستان او

۱ ـ کنیه آن عنوانی است‌که باکلمهٔ (اب)پدر یا(ام) مادر آغازگردد . مثلمابوطالب وام‌کلثوم وخودیك نوع احترامی است‌که عربها اشخاص را بنام پسران یا دختران‌آنها خوانند ونام خودشان را بزبان نیاورند وبرای اینکه تازه مسلمانان را پست دارند آنهـا را از داشتن‌کنیه منـع میساختند .

مترجم

این پیکر نگاری شد . ازاین روشاعر عرب درهجوآن موالیان میگوید :
« توکسی هستی که عجلی کف دست ترا نقش و نگارکرد ، و پیشوای تو از میدان گریخت . »

درجلدآخر این کتاب که صحبت ازاوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بمیان میآید مفصلا دراین باب سخن میگوئیم واینك برای نشان دادن مقدارتعصب اعراب درزمان امویان نسبت بتازه مسلمانان (غیرعرب) اشاره‌ای کردیم .

دیگرازتعصب امویان نسبت بعربها وپست وزبون داشتن‌سایرملتهاآنکه هرکجا گشوده میشدآن‌سرزمین ومردم‌آن وهرچه داشتند روزی‌پاك وپاکیزهٔ فرمانروایان عرب بشمارمیآمد ودلیل برآن گفتهٔ سعیدبن عاص والی عراق است که میگوید : «سراسرعراق بوستان مـامردم قریش است ، هرچه بخواهیم میگیریم وهرچه بخواهیم وامیگذاریم » .

دیگر گفتهٔ عمروعاص بفرماندار اخناست که چون ازوی (از عمروعاص) مقدار جزیه راپرسید، درپاسخ گفت : «شما انبارما هستید اگرهزینهٔ مافزونی یافت از شما بیشتر وگرنه کمترمیستانیم » .

آری برای بدست آوردن پول همین وسائل رابکار میبردند هرچه میخواستند باسامی وعنوانهای مختلف ازمردم میگرفتند. والبته معاویه‌آنان را دراین‌بیدادگری بی‌باك (جری) ساخت ، چه‌که پاره‌ای شهرستانها را رایگان بیاران خود واگذارد وازپـاره‌ای شهرستانها بتقدیمی کمی راضی شده اختیارآن‌را بدست دوستان خود میسپرد، تاازوی پشتیبانی کنند وبا اودمسازشوند !. پس‌ازمعاویه نیز این وضع دوام یافت چه‌که عده‌ای از بنی‌هاشم و خـوارج وغیره بابنی‌امیه‌سرجنگ وستیزداشتند وخلفای بنی‌امیه ازهمان سیاست معاویه پیروی‌کرده با پول وملك ومال ومنصب برای خود پشتیبان وکمك جمع میکردند وطبعاً پول از راه مالیات وجزیه و امثال‌آن بدست میآید، وخلفای اموی برای اجرای این منظورکسانی را برسرکار میگماشتندکه ازقدرت ولیاقت‌آنان درتحصیل وجمع‌آوری مال اطمینان داشتند وبدتـرین و ظالم‌ترین این عمال حجاج‌بن یوسف است‌که درزمان عبدالملك‌بن مروان والی عراق بود و درآن موقع مروان درشام، عبدالله زبیر درمکه ومختاربن ابوعبیده درعراق ودیگران مدعی خلافت بودند ، عبدالملك هم حجاج و امثال‌آن بیدادگران را مأمور ساخت تابحق وناحق ازمردم بستانند وباآن اموال لشکرومهمات تهیه‌کرده بجنگ مخالفین بشتابند .

بیداد مأمورین بنی‌امیه

مأمورین بنی‌امیه برای دریافت‌مالیات زمین‌از اهل‌ذمه بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند، خواه جیزی برای زمین‌دار میماند یا نمی‌ماند ، در آن روزگار زمین را می‌پیمودند (مساحی میکردند). وازآنرو باج میستاندند ، خواه درآن زمین کشت انجام یافته یانیافته باشد و یکی از شرایط باج ستانی آن بود که مبلغی برای زمین داران مساعده

میگذاردند که صرف حوائج لازم واتفاقات غیرمترقبه بکنند، عجب آنکه حجاج نامه‌ای بعبدالملك نگاشته اجازه خواست همان مختصر مساعدهٔ باقی مانده را از زمین‌داران بستاند. ولی این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملك آنرا رد کرده به‌حجاج‌چنین نوشت: «بآنچه گرفته‌ای قانع باش و به‌باقی مانده چشم مدوز، برای این‌بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن جربی جمع‌شود».

ظاهراً همین‌فشارها پاره‌ای از زمین‌داران وروستائیان را بر آن داشت که اسلام‌آورند ودر پناه دین از بیدادگری رها شوند ولی اینکار هم‌آنانرا از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. وباآنکه از ده‌ها گریختند وکشت‌زارهای خود را بکسان خویش واگذارده بشهرها روآوردند بازهم آسوده نماندند. چه‌که حجاج دستور داد آنانرا بروستاها باز آورند واز آنان خراج بستانند!. درآن هنگام مسلمانان درشهرهائی که خودساخته بودند «مانند کوفه، بصره، فسطاط، » میزیستند و مردم بومی کشورهای تازه گشوده بده‌ها میرفتند و بکشت وکار می‌پرداختند واگر کسی ازآنان اسلام میآورد کشتزار وبستان خودرا بکسان نامسلمان خود میداد وخود بشهرهای اسلامی پناه میبرد تااز پرداخت باج و جزیه رهاشود. ولی چنانکه گفته‌شد حجاج این تازه مسلمانها را دنبال میکرد و بفرمانروایان شهرهای اسلامی فرمان میداد هرتازه مسلمانی که در ده‌کشت وکار دارد باید بروستا برگردد وجزیه وخراج را بپردازد، تازه‌مسلمانان که این‌راشنیدند باآه وناله، گریه، فریادیامحمدا میبردند ونمیدانستند بکجا رو آورند وناچار باین‌اشعث پیوسته برحجاج شوریدند.

این بیدادگریها تنها بدست حجاج انجام نمیگرفت. یزیدبن ابی‌مسلم والی یزیدبن عبدالملك در افریقیه وجراح درخراسان ودیگران در بلاد ماوراءالنهر نیز چنان وبدتر از آن میکردند تا آنجاکه مردم سمرقند برای گریز ازپرداخت جزیه اسلام آوردند و چون دیدند اسلامشان سودی ندارد وجزیهٔ آنان گرفته میشود دوباره بدین پیشین‌خود برگشتند.

اگر بخواهیم از حال وروز مسیحیان وسایرین که اسلام نیاوردند خبردار شویم باید حال و روز هم‌کیشان آنانرا (که‌در بالاذکر شد) که اسلام آوردند در نظر بیاوریم وبدانیم برآنان چه میگذشته است، خلاصه اینکه برای جزیه گرفتن آنانرا بسختی آزار میدادند وشکنجه میکردند وهمینکه دانستند اسلام آوردن‌هم آنهارا از رنج وآزار رها نمیسازدبلباس رهبانان درآمدند، چه‌که راهبان‌جزیه نمیدادند. مأمورین‌خلفاء که اینرا دانستند برراهبان نیز جزیه تحمیل کردند ونخستین کسی که‌به‌آن‌کار ناپسند دست‌زد عبدالعزیزبن مروان والی مصر بود که ابتداء راهب‌هارا سرشماری کرد وبرای هریك سالی یك‌دینار جزیه‌مقرر داشت. این‌نخستین جزیه‌ای بود که از راهب‌ها گرفتند. و امثال این ستمگری‌ها در تاریخ بنی‌امیه بسیار میباشد.

بنی‌امیه تنها از این‌راه پول جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال مقدار مالیات را

نیز افزودند، باین‌قسم‌که ابتداء معاویه بهوردان گماشتهٔ عمروعاص‌نامه نگاشته دستورداد یك قیراط بر مالیات قبطی‌های مصر بیفزایند ، اما عمروعاص درپاسخ معاویه نوشت‌که : اجرای این‌دستور امکان ندارد زیرا برخلاف عهد و پیمانی است‌که باآنها بسته‌ایم[1] وشاید عمروعاص برای‌آن ازاین دستورسرباز زدکه مصر طعمهٔ اوبوده ونمیخواسته است چیزی‌از طعمهٔ‌خودش کسر شود. درهرحال پس‌از عمروعاص خلفای اموی‌آنچه خواستند برمالیات مصر افزودند، نامی‌ترین‌آن بیدادگرها عبیدالله‌بن حبحاب مأمور ستاندن‌خراج درزمان هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵- ۱۲۵ هجری) بودکه برهریك دینار مالیات قبطی یك‌قیراط افزود. قبطیان زیربار این بیدادگری نمیرفتند وچون شمارهٔ آنان بسیاربود برمسلمانان شوریدند ومسلمانان گروه بسیاری‌ازقبطیان‌راکشتند.اسامةبن‌زید تنوخی نیزجنان‌کرد وبرمسیحیان بیدادبسیارروا داشته، دارائي آنانرا گرفت، ناچار در روزگار وی (اسامه) مردم بدیرها پناه آوردند . اسامه‌که این‌را دید ازکم وکاست باج وخراج هراسیده دستور داد از دیرها وراهب‌ها شمارش‌کنند و دست هرراهبی‌را باحلقهٔ آهن داغ‌کنند و روی آن حلقه نام راهب ونام دیر وتاریخ آنرا بنگارند وهر راهبی‌که چنان‌داغی نداشت دستش‌را ببرند . و نیز مسیحیان را ملزم نمودکه قبض‌رسید مالیات در دست داشته باشند وبمأمورین نشان بدهند واگر قبض در دست نداشتند بدستور اسامه‌ده دینار ازآنان‌جریمه میگرفتند، سپس‌دیرها وراهب‌ها رابدقت بازرسی‌کردند وهر راهبی‌که حلقه در دست‌نداشت فوری توقیف شده بعضی‌از آنانرا سربریدند وبعضی‌دیگر را زیرچوب هلاك‌کردند .

گرچه این ستمگریها را خلیفه نمیپسندید وهمینکه از رفتار اسامه خبرشد دستورداد بامسیحیان مصر مطابق عهدنامهٔ سابق‌مالیات‌بگیرند. ولی این‌وضع‌دیری‌نپائید وعاملان‌ستمگر دوباره دست بآزار وینما زدند. حنظلةبن‌صفوان نیزیکی ازعاملان ستمگر مصراست، بدستور وی‌مردم وچارپایان را شمردند ومبلغی‌برمالیات‌آنان‌افزودند. وبرمسیحیانی‌که‌جزیهٔ خودرا پرداخته بودند نشانی که نقش شیر برآن بود بیاویخت و هـرکس‌که آن نشانه را نداشت دستش قطع میشد .

خلاصه اینکه عاملان اموی براهل ذمه وموالی مسلمانان غیرعرب جور وستم بیحد روا میداشتند. دیگر از نمونه‌های ستمگری امویان آنکه تازمان عبدالملك مروان جزیهٔ ذمیان عراق سالی یك‌دینار نقد، دو مدگندم، دوقسط روغن، دوقسط سرکه بود، عبدالملك این‌مبلغ ومقدار را اندك دانست ودستور داد سرشماری‌کنند ودرآمد وهزینهٔ آنانرا مانند یك‌کارگر حساب‌کنند و روزهای تعطیل عید و جمعه راکسر نمایند وآنچه برای آنان در آخـر سال باقی‌میماند بعنوان جزیه‌دریافت دارند. مطابق‌آن حساب برای هرکارگری سالی چهاردینار باقی‌میماند، لذا بامرخلیفه همهٔ ذمیان را یکسان دانسته ازهرکدام سالی‌چهار دینار بگیرند.

---

۱ ـ قیراط یك بیستم دینار است . مترجم

ستمگری بنی‌امیه بامسلمانان عرب نیز دامنه پیدا کرد، وهمینکه‌محمد برادر حجاج‌بن یوسف والی یمن شد براعراب مسلمان یمن ستمگری آغازکرد واملاك آنانرا بدون حقوق گرفت ومالیاتی علاوه برده‌یك بنام وظیفه بر آنها تحمیل نمود و این مالیات تازمان عمر بن عبدالعزیز باقی‌ماند تاآن خلیفه دستور ابطال آنرا صادرکرد ومقرر داشت همان ده‌یك‌سابق را بگیرند .

عاملان بنی‌امیه درفارس میوهٔ باغها را ببهای زیادتر ازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانهٔ خود ازآنان مالیات میگرفتند .

دیگر از بیدادگری آنان برای افزایش‌درآمد آنکه‌برزمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، واز ایرانیان هرسال عیدنوروز مالیاتی بنام عیدی میگرفتند ودر زمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد وهرکس زن میگرفت ویامیخواست عروسحال بنویسد بایدمالیات فوق‌العاده بپردازد .

پیمانهٔ آنان درموقع تحویل گرفتن جنس‌غیر ازپیمانهٔ دیگران‌بود وموقع جنس‌تحویل دادن پیمانهٔ دیگری بکار میبردند وبهای‌کاغذ ودفتر و اجرت باربری خواربار را از اهالی میستاندند. وخواربار (عامل)رانقداً یاجنساً علاوه‌برمالیات دریافت میداشتند وکسانیکه‌مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود را از روستائیان میستاندند . و همینکه دهاتیان وجه نقد برای‌پرداخت‌مالیات‌میآوردند مقداری‌ازآن درهم‌هارا بعنوان‌صرف وغیره‌برایگان‌میگرفتند .

عاملان بنی‌امیه غالباً بدستور وبارضایت خلفاء برای تحصیل پول بمردم ستم میکردند و چنانکه ملاحظه شد معاویه نامه‌ای بوردان گماشتهٔ عمروعاص نگاشت‌که بر مالیات قبطیان بیفزاید وچون معاویه برای مبارزهٔ بامخالفین خود (مال) را بهترین وسیله میدانست برای جمع آوری‌مال بهرکاری دست میزد و مأمورین وی نیز اختراعات و ابتکاراتی در آنراه بخرج میدادند . پس از معاویه سایر خلفای اموی‌نیز بهمان روش اقدام‌کردند . بخصوص عبدالملك که‌مانندمعاویه برای‌غلبه‌برمخالفان بمال‌احتیاج بسیارداشت واتفاقاً عامل‌بیدادگری مانند حجاج در دستگاه اوپیدا شدکه در راه تحصیل مال ازهیچ‌گناهی چشم نمیپوشاند .

البته اگرخلفاء میخواستند فرمان جلوگیری ازاین ستمها میدادند وبآسانی مردم‌را آسوده میساختند، چنانکه در زمان عمراگر مأموری ظلم میکرد مورد مؤاخذه واقع میشد، همان ایام عمال‌خوزستان (اهواز) ازحد اعتدال تجاوزکردند وباموال مردم‌دست انداختند .

یزیدبن قیس قصیده‌ای درآن موضوع سروده نام عاملان‌را برشمرده وستمهای‌آنان‌را شرح داده وسودهائی‌که بناحق برده بودند ذکرکرده ازعمرخواست‌که اموال‌آنان‌رامصادره نماید واینك (ترجمهٔ) قسمتی ازآن اشعار:

«کسانم فدای تو ، دارائی آنان‌را قسمت کن ، آنها آنقدر جمع کرده‌اند که بقسمت راضی هستند .

من خود میروم و پنهان میشوم ، مرا بگواهی مخوان ، من منتظرم که احکام عادلانهٔ تورا بدانم».

عمر که این‌را دانست تمام دارائی آن عمال را دوقسمت کرده یك قسمت آنرا مصادره نمود ، حتی یك تای کفش را بآنها داده تای دیگر را برای بیت‌المال برداشت و باین نیز اکتفاء نکرده اموال بعضی ازبرادران آن مأمورین‌را نصف و نیمه کرد و همینکه یکی از آنان اعتراض نموده گفت من مأمور دولت نبودم ، عمر پاسخ داد که : «برادرت متصدی بیت‌المال وعشریه ، ابله بود وتو با پول بیت‌المال تجارت کرده‌ای وسود برده‌ای ناچار باید ده هزار درهم بدهی» واین مبلغ از او بستاند ، معاویه هم اموال عمال را مصادره میکرد و نصف آن‌را میگرفت حتی اگر عاملی میمرد نصف ارثش را ضبط میکرد وعذرش این بود که عمر نیز چنان میکرد، تدریجاً معاویه از گرفتن نیمهٔ دارائی عمال تجاوز کرده دارائی افراد عادی‌را نیز تمام وکمال می‌گرفت وعمال وی نیز رفتار اورا تقلید می‌کردند ، واین مسلم است که مأمورین از کردار فرمانروایان خویش پیروی می‌کنند ، از آن رو همینکه خلفای بنی‌امیه دست بغیما وغارت اموال مردم زدند عمال و مأمورین آنها نیز بدتر از خود آنان بجان مردم افتاده هرچه خواستند گرفتند ، حتی مأمورین جزء مانند نویسندگان و تحصیلداران وامثال آنان بقدرتوانائی خویش بمردم ستم میکردند وبحدی تند رفتند که زمین‌داران بجان آمده ازعاملان خواستند مباشرین وتحصیلداران را ازمیان موالی(غیرعرب) انتخاب کنند وازجمله موالی دهقانان ایرانی بودند که درعراق آب وملك داشتند . ابن‌زیاد والی عراق درسال ۶۴ هجری این‌خواهش روستائیان‌را پذیرفت وچون اورا برای این‌عمل نکوهش کردند ابن‌زیاد گفت: «پیش‌ازاین که عربهارا برتحصیلداری می‌گماشتم کسر میآوردند واگر کسری‌را ازقوم وقبیلهٔ آنان مطالبه می‌کردم بامن دشمن میشدند واگرها مینمودم مال خدا هدر میرفت ولی اکنون که دهقانان‌را مأمور ساخته‌ام آن اندیشه را ندارم چه که اینان مردمان هشیار ودرستکاری میباشند وبهترازعربها مالیات را وصول می‌کنند وبااینهمه اعراب را برآنان مراقب ساخته‌ام که برکسی ستم نرود».

ازگفتهٔ قاضی ابویوسف درضمن صحبت با هرون معلوم میشود که تحصیلداران جزء از جمه راههائی پول درمیآوردند، ابویوسف میگوید «بقرارمسموع در اطراف والیان وعاملان دسته‌ای از اقوام وآشنایان گرد میآیند که هیچکدام مردمان نیك و درستکاری نیستند . والی ازآنان کمك میگیرد وآنها را برای وصول باج و خراج مأمور میسازد، آنها هم جز جمع‌آوری مال برای خود فکری ندارند وآنچه بتوانند از مردم میستانند چه باج وخراج باشد چه اموال خود مردم ، وآنچه را که میستانند برای بیت‌المال نگاه نمیدارند ، ونیز اطلاع یافته‌ام که مالیات را باظلم وزورمیستانند ، باینقسم که مؤدیان مالیات را در گرمای سوزان آفتاب نگاه میدارند وبسختی کتك میزنند وخمره‌های سنگین بر آنان میاویزند و

دست‌وپایشان را کند و زنجیر می‌بندند بقسمی کـه از ادای نماز باز میمانند ، والبته ایـن ستمگری گناهی بزرگ است و مخالف آئین اسلام میباشد».

بنی‌امیه وعاملان آنها بهمین‌نحو ستم میکردند تـا آنکه درسال ۹۹ عمربن عبدالعزیز خلیفه شد ، و چون مرد پرهیزکار با انصافی بـود درصدد برآمد بهرویهٔ هم نام وجد مادری خود عمربن خطاب کارهارا بدرستی باز گرداند . ازآن‌رو بتمام عاملان فرمان داد کـه از ستمکاری دست بکشند وستمگری آنها را یکایك برشمرد وآنان‌را ازآن اعمال برحذر داشت. ودشنام دادن به‌علی(ع) راکه تاآن ایام برفرازمنبرها معمول بود موقوف ساخت. تاآن‌زمان بنی‌امیه‌که ازاقوام عمربن عبدالعزیز بودند املاك واموال بسیاری از ذمیان بناحق گرفته و اندوخته بودند ، عمر در دادخواهی به‌روی‌ستمدیدگان بگشود واعلام دادکه برهرکس‌ستمی رفته بدادخواهی بیاید تا داد اورا بستانم . ستمدیدگان که این شنیدند ازهرکرانه بدرگاه عمر روی آوردند ومیان‌آنان ذمیان (یهود ومسیحی) وموالی وطوایف دیگربودند. یکی از غصب ملکش ناله داشت و دیگری ازتوقیف اموالش شکوه میکـرد ، عمر بدادخواهی آنـان گوش میداد وازروی حق وانصاف دادشان را میداد واموالشان‌را باز میگرفت ، اگرچه در دست فرزندان یاعموها ویاعموزاده‌های خود اوبود. درهمان گیرودار کسی‌بوی گفت توکه‌مالی اندوخته نمیکنی فرزندانت پس‌ازتوچگونه زندگی خواهندکرد؟ عمرازاین سخن متأثرشده بگریست ودرپاسخ‌آن‌مرد گفت : «فرزندان خودرا بخدا میسپارم».

عمر حق مردم وبیت‌المال را همچنان ازعموها وعموزاده‌هـا میستاند وبصاحبان اصلی میرساند وآنرا اموال مظالم می‌نامید .

بنی‌امیه (اقوام عثمان) که وضع را چنین دیدند برزوال سلطنت خویش بیمناك گشتند ، چه‌که سلطنت آنان برپول ومال استواربود ، وآنطورکه اموال امویان بفرمان عمر از دست میرفت خواه وناخواه سلطنت‌آنان نیز تباه میگشت . از این‌رو نزد عمهٔ خلیفه (فاطمه دختر مروان) رفته ازکردارعمرشکایت‌کردند ، فاطمه پیش عمرآمد وشکایت بنی‌امیه را بازگفت . عمر به‌عمه‌اش گفت : «خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان به‌پیغمبری فرستاد !». این دادخواهی وانصاف طلبی عمر بگوش مردم رسید واز هرکرانه بخدمت وی آمده ، از خواری‌ها وستم‌هائی که بآنان وارد شده بود شکایت همی‌کردند . همان روزهـا جراح‌بن عبدالله والی خراسان هیئتی مرکب از دو عرب ویك غیر عرب (ازموالی) نزدعمر بدمشق فرستاد، آن‌دوکه عرب بودند سخنان خودرا گفتند وآن‌دیگری خاموش ماند . عمراز وی پرسید مگر تو جزء این هیئت نیستی واگر هستی چرا سخن نمیگوئی ؟ آن مرد بزبان آمده گفت : ای خلیفه بیست هزار نفر از موالی بدون مقرری جزء لشکریان اسلام بجنگ میروند ، اینان ذمی بودند ومسلمان شدند و هم اکنون جزیه میپردازند وجای تأسف است که والی ما با شمشیری از شمشیرهای حجاج بما ستم روا میدارد .

عمر گفت نیکو گفتی و کسانی مانند تو باید جزء فرستادگان باشند و فوری نامه‌ای بجراح نگاشت «که هر کس با تو نماز میخواند از پرداخت جزیه معاف است». این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آوردند وحاشیه‌نشینان بوالی یادآور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که آنهارا با ختنه آزمایش کنی. جراح این پیشنهاد را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدار جزیه رو به کمی گذارده وبیم آن میرود که بازهم جمعی مسلمان شوند وجزیه ازاین‌هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم. عمر در پاسخ وی نوشت «که خداوند محمد(ص) را برای هدایت خلق فرستاده نه برای ختنه کردن آنها».

همین جریان در مصر پیش آمد و حیان‌بن شریح والی مصر به عمر گزارش داد که عدهٔ زیادی برای گریز ازپرداخت جزیه مسلمان شده‌اند وازآن‌رو مقدار جزیه تنزل کرده تاآنجاکه من برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست هزاردینار از حارث بن ثابته وام ستاندم، اگراجازه دهی از تازه مسلمانان جزیه بگیرم واین وام را پس دهم. عمر درپاسخ او چنین نگاشت: «ای حیان نامهٔ تو رسید همان هنگام که تورا بمصرمیفرستادم ازناتوانی توآگاه بودم هم‌اکنون بفرستادهٔ خود دستور داده‌ام بیست تازیانه برفرق تو بنوازد، این‌را بدان که هر کس اسلام‌آورد ازپرداخت جزیه معاف میشود، لعنت براین فکر پست تو باد، مگرندانستی که خدا پیغمبررا برای راهنمائی‌فرستاده واورا مأمورجمع‌آوری‌مالیات نفرمود، بجان‌خودم سوگند، من درخودآن‌سعادت را نمی‌بینم که همهٔ مردم بدست من مسلمان‌شوند».

عاملان دیگر نیز دست‌کمی ازاین دوعامل نداشتند وعمردسته‌دسته آنان‌را تغییر میداد ومعزول میکرد.ودرنتیجه همهٔ دولتیان با اومخالف شدند چه‌که وی میخواست بناگاه همهٔ کارها را اصلاح کند ولی اجرای این فکر محال مینمود.

همین مخالفت‌ها سبب شد که عمال دولتی وخویشان وکسان عمر بیش از سه سال تاب نیاوردند واورا مسموم ساخته هلاك کردند. تاریخ اسلام عمربن عبدالعزیز را مانند خلفای راشدین میشمارد وهرگاه‌که نام عمربن در تاریخ ذکرمیشود منظور خلیفهٔ دوم و عمربن‌عبدالعزیز میباشد. بنابرآنچه گذشت مسلم میگردد که اساس اسلام برعدل وانصاف ومدارا بوده، ولی خلفاء و عمال آنان طور دیگر رفتار میکردند. اگر عمر بن عبدالعزیز موفق میشد اوضاع خلافت را بدورهٔ عمربن خطاب برگرداند جور وستم امویان برطرف میشد، ولی عمرتوفیق این‌عمل‌را نیافت چه‌که موقع گذشته بود وخواه ناخواه‌کوشش وی هدررفت، زیراپس‌ازمرگ عمر نه تنهاکارهاروبراه نشد بلکه همان دادخواهی‌دوسه سالهٔ عمرعکس‌العمل شدیدی ایجادکرد وبرظلم وجور خلیفه وعمال وی بیش ازپیش افزود وبقدری درجمع‌آوری مالیات سخت‌گیری شدکه بعضی ازملاکین مجبور بالجاء شدند. الجاء یعنی پناه‌آوردن ودر اصطلاح آنروز عبارت از این بودکه مالك زمین ملك خودرا بیکی از خویشاوندان خلیفه یا

عامل یامتنفذ دیگروامیگذارد تاازشر تحصیل داران محفوظ بماند وتفصیل این موضوع بزودی خواهدآمد .

هرقدرکه بیدادوجور عمال افزوده میگشت عیش ونوش وخوش گذرانی خلفاء نیزفزونی می‌یافت ، و نخستین کسی که بیش از دیگران بمی گساری و شهوترانی پرداخت یزیدبن - عبدالملك خلیفهٔ اموی بودکه امورخلافت وسلطنت رابمال‌ستم پیشه واگذارکرده بادوکنیزك ماهروی بنام سلامه وحبابه تاپایان زندگی خوش می گذراند وداستان عشقبازی اوباکنیزکان مشهور میباشد .

پس‌ازیزید برادرش‌هشام خلیفه شد وی مردی بخیل وستم پیشه بود ، چنانکه درزمان وی مالیات مصر بدست ابن‌حبحاب افزوده شد . پس از هشام ولیدبن یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید، اونیزمانندپدر بمی گساری وشهوترانی‌پرداخت وبقدری افراط کردکه کسانش اوراکشته پسرش یزید را بخلافت‌نشاندند (۱۲۶ هجری). یزیدهنگام بیعت گرفتن خطبه‌ای خواند و مراتب اصلاح طلبی خودرا ضمن آن‌خطبه بیان‌کرد وسپس در صدد برآمدکه مثل عمربن عبدالعزیز اوضاع کشور را سرانجام دهد . ولی اوهم مانند عمربن عبدالعزیز توفیق نیافت زیرا محیط واوضاع داخلی‌با اصلاحات‌نمی‌ساخت، پس‌ازیزید مروان‌بن محمدمشهور بمروان‌حمارخلیفه شد ودرزمان خلافت وی عباسیان قیام‌کرده دولت اموی‌را منقرض‌ساختند.

بطوری‌که ملاحظه شد بنی‌امیه غالباً ببادهٔ پیمائی و زن بازی و شهوترانی پرداخته بامورکشور نمی‌رسیدند، وحتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه نداشتند و درتعیین وانتخاب والیان ومأمورین عالی رتبهٔ دولتی دقت‌نمیکردند وچه بسا که بخواهش‌کنیزکی یا درنتیجهٔ دریافت پولی‌بزرگترین ایالت را باشخاص‌نالایق ویاستمکار میسپردند ، مثلا درزمان خلافت هشام‌بن عبدالملك ، جنیدبن عبدالرحمن برای همسرهشام گردن بند جواهرنشانی هدیه برد، هشام‌ازآن گردن بندخوشش‌آمد، جنید گردن بند دیگری برای‌هشام‌فرستاده‌هشام‌در ازای‌این‌تقدیمی‌ها سراسرخراسان‌رابه‌جنید واگذارد(۱۱۱ هجری) هم درایام خلافت امویان بهای‌کنیزکی بنام ذلفا تا ده‌میلیون درهم رسید. عاملان‌که این اوضاع هرج ومرج رامشاهده میکردند تمام مساعی خودرابرای تحصیل مال وگردآوردن غلام بچه وکنیز صرف میکردند واشخاص درستکار باایمان ازقبول مشاغل مهم دولتی امتناع میجستند چه‌که میدانستند خلیفه بهرعنوان‌که باشد ازآنان پول میخواهد مثلا سلیمان‌بن عبدالملك فرمانروائی سراسرعراق رابه یزیدبن مهلب واگذارد یزیدازقبول‌آن منصب بزرگ امتناع‌کرده پیش خودگفت عراق ازبیداد حجاج ویران‌گشته وامید عراقیان بمن است ، اگربعراق بروم ومانند حجاج بغارت مردم بپردازم وزندانهای حجاج را ازنوبازکنم روانباشد ، چه که تازه خداوند ، عراقیان را ازبلای حجاج‌آسوده ساخته است واگرکمترازعمل‌کرد حجاج پول بفرستم سلیمان برمن خشم میگیرد .

بیشتر والیان که مردم خدا ترس پرهیزکاری بودند مانند یزید از قبول شغل عذر



شمعدان برونز ازقرن ۶ یا۷ ه «قصرگلستان تهران»

میخواستند وفقط طمع کاران وستمگران دنبال مقام ومنصب میرفتند . خلفاء که این رامیدیدند برای بدام انداختن عاملان حقوق گزافی برای آنها منظور میکردند بقسمی که مستمری و حقوق یزیدبن عمر بن عبیره والی عراق دراواخر دورهٔ امویان بسالی ششصد هزار درهم رسیده بود . ازطرف دیگر عاملان که میدانستند مقام ومنصب آنان موقت وناپایداراست تامیتوانستند در روزهای حکومت پول و ملك و دارائی بهم میزدند بقسمی که درآمد خالدبن عبدالله قسری والی عراق (درزمان هشام) بسیزده میلیون درهم یعنی یك میلیون دینار رسید . درمقابل خلفاء هم پس ازمعزول ساختن عاملان بحساب آنها میرسیدند ودارائی آنان را توقیف میکردند . و چنانکه گفته شد معاویه این عمل را معمول ساخت وبقول خود ازعمر پیروی کرد. پس ازمعاویه سایر خلفای بنی امیه هم قسمتی ازاموال عاملان رامیگرفتند وآنرا استخراج میخواندند وغالباً استخراج بانهایت شدت اجراء میشد چنانکه باخالد قسری همانطوررفتار شد، باین معنی که منشی وی موسوم به حیان نبطی بهشام (خلیفه) گزارش داد که خالد قریب سی و شش میلیون درهم نفله کاری کرده است، هشام فرمان داد بهر قیمتی که شده معادل آن مبلغ را ازخالد و مأمورین او باز بستانند . این نوع سخت گیریها طبعاً مأمورین مهم دولتی وصاحب منصبان ارشد را ازخلیفه میرنجاند وبارنجش آنان طبعاً دستگاه خلافت متزلزل میشد .

مقدار ومبلغ درآمد خلفای اموی (ازجزیه وخراج ومالیات وغیره) فعلا معلوم نیست کلیهٔ دفترها وفرمانها وصورت حسابهای آنزمان درنتیجهٔ شورشها وانقلابات ازمیان رفته است همانطورکه آثار و اخبار دیگر آنان نایاب گشته است ولی این مسلم است که امپراتوری اسلام درزمان آنان بسیار وسعت یافت (تقریباً درحدود وسعت ممالك عباسیان) . اماتکیه گاه عمدهٔ خلفای اموی بیش ازهرجا عراق وجزیره ومصر وشام بود ودرآمد سایرممالك وایالات غالباً بمصرف مأمورین محلی(والی، کاتب، سپاهی وغیره) میرسید وکمتر چیزی بدمشق میآمد بخصوص که خلفای اموی درآن ممالك دور دست چندان نفوذواقتدار نداشتند.

درآمد سالانهٔ مصروعراق وشام هم بنابمقتضیات زمان وطرز رفتار عمال فرق میکرد ، چنانکه تفصیل آنرا در جلد اول نگاشتیم ، خلاصهٔ کلام اینکه مجموع مالیات ممالك مزبور بطور متوسط از این قرار میشد :

۱ - عراق سالی ۱۳۰ میلیون درهم .

۲ ـ مصرسالی ۳ میلیون دینار .

۳ ـ شام سالی یك میلیون وهفتصد هزار دینار .

مجموع کل عمل کرد هرسه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ میلیون درهم بود که البته مبالغی هم ازدرآمد سایرممالك بآن افزوده میشد ومقدار آن معلوم نیست .

بنابرآنچه گذشت درزمان بنی امیه اموال بسیاری بدست میآمد . اماآن اموال ثروت دولت محسوب نمیشد زیرا بیشتر آن درآمدها برای مبارزهٔ بامخالفین خلفا مصرف میشد و

چیزی درخزانه باقی‌نمی‌ماند وچنانکه گفتیم خلفای اموی باحضرت امیروحضرت امام حسین ومختار وعبدالله زبیر وبسیاری ازسران خوارج جنگیدند وازآن گذشته میان اعراب و موالی واعراب یمنی وحضرمی زد وخورد بودکه البته اسباب زحمت و مخارج برای خلفاء فراهم میساخت بعلاوه خلفاء واعیان دولت مبالغ هنگفتی ازدرآمد عمومی‌صرف تجمل وخوشگذرانی وهوی و هوس خویش میکردند .

۴ـ عصرعباسی

دورهٔ خلافت عباسیان بدوقسمت مختلف تقسیم میشود وهریك ازاین دوقسمت اختلاف بسیاری بایکدیگردارد. دورهٔ نخستین که آنرا عصر طلائی عباسیان میگویند ازآغازپیدایش دولت عباسی(۱۳۲) تامرگ مأمون (۲۱۸) ادامه مییابد . در ایـن مدت دولت عباسیان بـه منتهی درجهٔ عظمت رسید و تمدنی که در آن گفتگو داریم درآن دوره ایجـاد گشت ، ثروت دولت اسلام بحدی رسیدکه پیش ازآن وپس‌ازآن بآن میزان بالغ نگشت واساس گفتگوی ما دراین کتاب مربوط بهمان دورهٔ طلائی است .

اما دورهٔ دوم که روزگار انحطاط وتنزل بشمار میآید از خلافت معتصم (۲۱۸) آغـاز میگردد وباسقوط بغداد بدست مغول منتهی میشود . درظرف این‌دوره ثروت اسلام‌اندك گشت ودولت اسلام روبضعف گذارد وسرانجام دورانش پایان یافته ازمیان رفت .

الف ـ عصرنخستین عباسی ازسال ۱۳۲ هجری تا ۲۱۸ هجری .

موجبات تشکیل دولت عباسی

پیش گفتیم که وجه اختلاف حکومت‌خلفای راشدین‌باحکومت امویان آن بودکه در دورهٔ امویان حکومت دینی ومـذهبی بسلطنت سیاسی تبدیل یافت وعمال این دولت ازخلیفه تامأمورین جزء بگردآوردن مال ومنال‌اشتغال داشتند واماوجه اختلاف‌حکومت امویان باعباسیان آنکه امویان تعصب زیادی نسبت بعرب خرج میدادند وغیرعرب را ازهـرجهت پست وزبون میداشتند . وبامردمی (غیر عرب) که تحت استیلای آنان در آمـده بودند بسختی وبدی رفتار میکردند . مثلا درممالك مصر وشام وعراق و ایران و خراسان که مردمی مـانند ایرانیان ، ترکان ، قبطیان ، نبطیان ، رومیان ، کلدانیان ، سودانیان و امثال آنان میزیستند همه نوع ستم وبیداد نسبت باین ملل‌غیرعرب روا میداشتند . حتی آنهائی که ازاین‌اقوام مسلمان میشدند ازگزند وآسیب محفوظ نمی‌ماندند وبیش ازهرمورد درگرفتن بـاج وخراج بآنان اجحاف میکردند ومسلم است که چنین مردمی ازخلفای بنی‌امیه متنفر بودند و میکوشیدندکه ازتحت استیلای آنان درآیند وازهرکجاکه نهضتی برضد امویان پدید میگشت این مردمان ستمدیده بکمك آنان میشتافتند وبیش‌ازهرکس موالی برای سقوط بنی‌امیه تلاش میکردند، چه‌که اینان پس ازمسلمان شدن‌آب وملك خودراازدست داده بودند وباجبارجزء سپاهیان اسلام (عربها) درآمده پای پیاده بدون مقرری ومستمری‌وحتی‌بدون خوراك مناسب بادشمنان بنی‌امیه مجبور

بجنگ میشدند . ازآنرومخالفان بنی‌امیه در هرموقع ازاین فرست استفاده کرده موالی را مقرری وخوراك وپوشاك داده برضدبنی‌امیه بسیج میکردند . ونخستین کسی که ازاین جریان استفاده نمود مختاربن‌ابوعبیدهٔ ثقفی‌بود که درسال ۶۶ بعزم خونخواهی (حضرت سیدالشهداء) حسین بکوفه‌آمد وگروهی ازموالیان راباخود همراه‌آورد ، عربها ازاین پیش‌آمد برآشفته بمختاراعتراض کردندکه چرا موالی را برچارپایان سوارکرده ومثل عربها بدانها مرسوم ومقرری داده‌است ؟ مختار باعراب گفت : اگرقول بدهیدکه درجنگ باامویان مرا یاری نمائید باشما نیزهمین رفتارکنم . اعراب میان خود بمشورت برخاستند ویکی ازآنان گفت اگرسخن مرامیشنوید بامختار همراه نشوید چه درآن هنگام میان شما اعراب اختلاف روی میدهد ومجبور میشوید باخود جنگ کنید والبته شکست خواهید خورد . چه ازطرفی بادلیران وسواران عرب (که طرفداران بنی‌امیه‌هستند) می‌جنگید وازطرف دیگرموالی که دشمن‌تر از اعراب‌مخالف هستند برضدشما قیام میکنند وگرفتار دشمن عجم وشجاعت عرب خواهید شد.

خلاصه اینکه (موالی) باهرجنبشی که برضد امویان‌راه می‌افتادهمراه میشدند وازآن جهت نهضت‌های بسیاری (بنام خوارج) برپاگشت تاآنجاکه عربها را چنان بخاطر رسید، قرشی بودن شرط خلافت نمیباشد ولی این فکر چند قرن بعد عملی گشت ودرآن روزگار بیشترمدعیان خلافت ازخاندان پیغمبر بر میخاستند یعنی علویان فرزندان حضرت امیر پسر عموی پیغمبر و عباسیان اولاد عباس عموی پیغمبر داعیهٔ خلافت داشتند و بجهاتی که گفته شد خراسانیان بیش ازهمه ازبنی‌امیه متنفر بودند ازآنرو بسرکردگی ابومسلم خراسانی بکمك عباسیان شتافتندومسلمانان غیرعرب نیز باآنان همراه‌شدند والبته نامسلمانان‌مقیم ممالك اسلام هم دراین جنبش شرکت کردند وبنی‌امیه را شکست داده از پادرآوردند . عباسیان پای تخت را ازدمشق بعراق منتقل کردند تابدوستان ویاران خود (ایرانیان) نزدیك باشند . وچون دانسته بودندکه علت‌عمدهٔ شکست امویان ستیزه جوئی‌وآزارایرانیان‌بوده لذاآنان (عباسیان) سپاهیان وهمکاران نزدیك خودرا ازمیان ایرانیان برگزیدند ودرعین حال دولشکر ازقبیلهٔ ربیعه ومضر (اعراب) باقی گذاردند وکوشش بسیار نمودندکه میان عرب وعجم سازش‌دهند، اما سعی آنان بجائی نرسید ناچار از عربها کناره‌گیری کرده به‌ایرانیان مایل‌گشته و مانند آنان کلاه ایرانی (قلنسوه) برسرگذارده سپاهیان خود را مجبور کردندکلاه سر ـ بگذارند . عربها ازاین پیش‌آمد خشنود نبودند وابرازکراهت میکردند . امامخالفت‌آنان نتیجه نداشت . درسال۱۵۳ هجری منصورعباسی فرمان دادگماشتگان وملازمان وی کلاه‌های بلند ایرانی سربگذارند وابودلامهٔ شاعراشعاری درنکوهش‌آن کلاه‌ها سرود ولی‌چنانکه گفتیم حرفش بجائی نرسید . ترجمهٔ قسمتی ازاشعار ابودلامه :

« ماازپیشوای خود (منصور) امید فزونی‌ها داشتیم . ولی اوکلاه بلند برای ماآورد. واقعاً کلاه‌های عجیبی‌است. مثل‌اینکه خمره‌های یهودرا باسرپوش‌های سیاه مسیحیان پوشانیده

بسرمردم نهاده‌اند » .

خلفای عباسی نه تنها گماشتگان نزدیك خویش را ازمیان ایرانیان برگزیدند بلکه با دختران ایرانی ازدواج کردند و فرزندان آنان (زنان ایرانی) بمقام خلافت رسیدند . وزیران عباسی غالباً مانند برمکیان وغیره ایرانی بودند و از هرجهت طرف مشورت واقع میشدند وآنان هم ذره‌ای ازخدمتگزاری وصمیمیت نسبت بخلفای عباسی دریغ نداشتند، چه که میدانستند بابودن عباسیان کشورآنان (ایران) آباد واصلاح خواهد شد .

عرب وبیعت

بااین همه عباسیان نمیتوانستند یکباره ازعربستان چشم بپوشند چه که خانهٔ کعبه درمکه وقبر حضرت رسول درمدینه بود واین دومکان مقدس نزد تمام مسلمانان محترم بوده وهست واساس خلافت عباسی نیز برهمین مبانی اسلامی بوده است . خلفای عباسی بیم داشتند که مبادا اهل مکه ومدینه ازبی‌اعتنائی آنان باعراب رنجیده خاطر گشته با آل علی بیعت کنند، ازآن گذشته فقهای بزرگ اسلام درمدینه اقامت داشتند وجلب رضایت آنان نیز ضروری بود وبسیاری ازخلفای پرهیزکار عباسی درهرامری ازامور مهم مملکتی بافقهای مزبور مشورت مینمودند ونظر آنان رامیخواستند . ایرانیان ازاین جریانات اندیشناك میشدند که مبادا دوباره عربها پیش بیایند وازآنان انتقام جویند از اینرو کوشش داشتند عربها را تاحدود امکان برکنار سازند . وچون حج کعبه از ارکان مهم اسلام بود وخواه ناخواه خلفاء هم می‌بایستی بمکه وکعبه وحجاج توجه داشته باشند لذا ایرانیان بفکر افتادند خلفای عباسی را وادار سازند محلی درمقابل کعبه درعراق بنا کنند ومسلمانان را بزیارت آن محل مجبور نمایند . منصور عباسی این فکر آنان راعملی ساخت وبنائی بنام قبةالخضراء (گنبد سبز) درعراق ایجاد کرد تابدان وسیله ازقدر ومنزلت کعبه بکاهد وازآن گذشته منصور خواربارى راکه ازراه دریا بمدینه میفرستادند قطع کرد . اعراب که این وضع را دیدند عباسیان راکافر وملحد دانسته بیعت آنانرا باطل ساختند و با محمدبن عبدالله بن حسن نوادهٔ امیرالمؤمنین علی(ع) بیعت کردند ومالك بن انس ازفقهای بزرگ آنزمان باین معنی فتوی داد، ازطرف دیگر بازماندگان اموی که باندلس رفته بودند درابتداء بنام عباسیان دعوت میکردند وکم کم نام عباسیان را ازمیان برده باسم خویش خطبه خواندند وچون ازمرکز خلافت عباسی دور بودند کسی معترض آنان نشد وچنانکه درجلد اول این کتاب گفته شد عبدالرحمن بن معاویهٔ اموی باندلس رفته تدریجاً در آنجا استقلال یافت . خلاصه اینکه منصور ازپیشرفت محمدبن عبدالله بهراس افتاده وبازحمت وعشقت بسیار بروی دست یافته اورا بقتل رسانید .

این گرفتاریهای منصور که از بی‌اعتنائی بحرمین (مکه و مدینه) برای وی پیش آمد کرد باعث‌عبرت جانشین‌های اوشد وپس از مرگ منصور پسرش مهدی برعکس پدر متوجه احترام واهمیت حرمین‌شد وهمینکه بخلافت رسید جامهٔ نوینی تقدیم کعبه نمود و خود بمکه

ومدینه رفت وموقعیکه درمدینه بود ۳۰۰ هزار دینار ازمصر و ۲۰۰ هزار دینار ازیمن برای او آوردند وتمام آنرا میان‌مردم مدینه تقسیم‌کرد، بعلاوه سی میلیون درهم از مالیات عراق باخود برده به‌اهل مکه ومدینه بخشود. ویک‌صد وپنجاه هزار جامه بآنان‌خلعت داد ومسجد حضرت‌رسول را وسعت داد وپانصدقراول ویساول از خاندان انصار انتخاب‌کرده و باخود بعراق‌آورد واملاك بسیاری بآنان تیول‌داد ونیز فرمان‌داد نهری بنام(صله) در اراضی واسط کندند تامزارعی ازآن مشروب گردد ومحصول آن املاك‌تازه را وقف‌مخارج حرمین نمود. جانشینان مهدی‌نیزمانند وی نسبت‌بحرمین اکرام واحترام فراوان مبذول میداشتند وهروقت که به‌حج میرفتند ویابرای فرزندان خود بیعت میخواستند هدایای بسیار تقدیم حرمین‌کرده بمردم مکه ومدینه احسان فراوان مینمودند.

چنانکه درسال ۱۸۶ هرون بادوپسر خود امین ومأمون بحج‌رفت وسه‌مرتبه بنام‌خود ودو فرزندش باهل‌مدینه بذل وبخشش‌کرد. وباهل مکه‌نیز احسان‌بسیار نمود بقسمی‌که بخشش‌های وی‌بیك میلیون وپنجاه هزار دینار بالغ شد. سپس‌دو فرمان ولایت‌عهد یکی بنام امین و دیگر بنام مأمون نگاشته درحرم‌کعبه نهاد واز آن پس مخارج حرمین جزء بودجهٔ دولت درآمد. وخلفای عباسی متوجه اعراب شده باآنان مدارا وملایمت میکردند. چون نیرومندی اعراب‌را یکی ازموجبات بقای سلطنت‌خود میدانستند ودرعین‌حال نمی‌توانستند از ایرانیان چشم‌بپوشند چه‌که وزیران ومشیران آنان‌ایرانی‌بودند ودرنتیجهٔ این‌حریان روزبروز رقابت عرب وعجم‌فزونی می‌یافت‌تابالاخره میان‌امین ومأمون اختلاف درگرفت وچون مادر مأمون ایرانی واهل‌خراسان بوداز خراسانیان‌که دائی‌های اومحسوب میشدندکمك گرفت وسپاهیان عرب بطرف امین‌رفتند، زیرا مادر امین هاشمیه (زبیده دختر عموی هرون) و عرب بود. خلاصه اینکه‌میان دولشکر عرب وعجم جنگ‌شروع شد وایرانیان بعربها پیروز گشته مأمون بخلافت‌رسید وطبعاً نفوذ وقدرت ایرانیان فزونی یافت. عربها از این وقایع بخشم‌آمده از گوشه وکنار بمخالفت مأمون برخاستند تامگراورا خلع‌کرده دیگری‌را خلیفه سازند. مأمون طبعاً از این‌جریانات آگاه میشد وبیش‌از پیش درتحقیر وکنار ساختن اعراب میکوشید تا موقعی مأمون‌بشام آمد ویکی‌از اعراب ویرا در تحقیر اعراب ملامت نموده گفت ای خلیفه عربهای شام‌را نیز مانند عجم‌های خراسان‌بنواز، مأمون درپاسخ چنین‌اظهار داشت:

«بخدا سوگند بگزافه گفتی چه‌اگر من قبلهٔ قیس‌را ازاسب بزیرآوردم برای‌آن‌بود که می‌دانستم اگربمانند یك‌درهم در خزانهٔ من‌باقی نمیگذارند واما مردم یمن نه‌آنان مرا دوست‌دارند ونه‌من آنهارا دوست‌دارم، بزرگان‌قبیلهٔ قضاعه نیز درانتظار سفیانی هستند تابدو بپیوندند وازموقعی‌که خداوند پیغمبر خودرا ازقبیلهٔ مضر برانگیخت قبیلهٔ ربیعه بر خدای‌خود خشمناك شده‌اند».

وچون درسال ۲۱۸ معتصم خلیفه شد ترکان و فرغانیان راتربیت‌کرده مقرب درگاه

ساخت واعراب را بیش‌ازپیش خوار وزبون نمود ودست آنان بکلی ازکارهـا کوتاه شده نزد دولتیان ناچیز وحقیر شدند. حتی‌امارت مصرکه تا آن زمان بدست عـربها بود تدریجـاً از اعراب سلبشد وآخرین والی‌عرب مصر عنبسةبن‌اسحق میباشدکه درسال ۲۳۸ واپسین والی عرب‌آن‌کشور بود. معتصم برای اینکه‌کاملا ازاعراب دورشود شهربغداد را رهاکرده، شهر تازه‌ای بنام سامرا، بناکرد وسپاهیان خودرا بدانجا انتقال داد. در همان اوقات پاره‌ای از امیران عرب ازمعتصم اجازهٔ حج‌رفتن خواستند وچون معتصم ازمسافرت آنان بحجازبیمناك بود لذا درشهر سامرا مقدماتی شبیه‌کعبه ومنی وعرفات ایجادکرد و امیران راکه میخواستند بمکه بروند فرمان‌داد در همان نقاط اعمال حج‌بجا آرند و باین‌ترتیب نام عرب بیش‌از پیش پست‌گشت،چنانکه درمثلهای‌آنزمان چنین‌مشهور شدکه عرب‌مانند سگ‌است‌لقمهٔ نانی‌جلویش بینداز ومغزش را بکوب و یا این مثل‌که میگفتند تا پیغمبری مانند محمد (ص) نباشد وسبب پیروزی اعراب نگردد یك‌عرب در دنیا بخودی خود رستگار نمی‌گردد. وزیران وبزرگان لشکری وکشوری عموماً غیر عرب (ایرانی، ترك، دیلم وغیره) بودند وخلفاء توجهی‌باعراب نکرده باپول وشمشیر برقدرت خود می‌افزودند .

عربها هم‌آشکارا برضد این‌جریانات اعتراض داشتند و هرکس بایرانیان ومانند آنان (ترك ودیلم وغیره) اظهارمحبت میکرد موردکینه وحملهٔ اعراب واقع‌میشد اگرچه خودخلیفه بود. چنانکه پس‌از مرگ معتصم وجلوس برادرش واثق‌دعبل خزاعی‌شاعر نامی آنزمان‌که در سمیره اقامت داشت‌راجع بمرگ‌آن خلیفه وآمدن این‌خلیفه اشعاری‌سرود ودرجلد اول‌کتاب نیز بمناسبتی آنرا ذکرنمودیم واینك‌ترجمهٔ پاره‌ای ازآن اشعار :

«سپاس خدایراکه برای مردن‌اهل بدعت عزادار نیستیم وصبر و شکیبائی‌لازم نداریم .

نه‌از مردن‌آن خلیفه‌کسی غم‌خورد ونه‌از آمدن این‌خلیفه‌کسی شادگشت .»

خلاصه اینکه جامعهٔ اسلامی‌در زمان‌خلفای راشدین‌کاملا عربی بود وهدفی جز انتشار دیانت اسلام نداشت واین‌هدف‌را ازآنرو باصمیمیت تعقیب میکردندکه برسالت‌حضرت رسول اکرم حقیقتاً مؤمن بودند ودعوت باسلام را امرمحکم خدای تعالی میدانستند ولی در زمان امویان اگرچه جامعهٔ اسلام بمربیت سابق استوار ماند ولی حکـومت دینی و خلافت‌مذهبی بسلطنت سیاسی استبدادی تبدیل‌یافت وهدف اصلی‌جمع‌آوری مال‌بود ودر زمان‌عباسیان جامعهٔ عربیت ازبین‌رفت وخلفای عباسی برای‌بدست آوردن‌مال بملازمان ومأمورین غیرعرب متوجه شدند وآنانرامقرب ساخته‌بکارها گماشتند وعلاوه‌براین باغیرعرب مزاوجت‌کردند ودرنتیجه خلفائی از عباسیان پدیدآمدکه ازطرف مادرعرب نبودند. ملل‌غیرعرب (ترك، فارس،دیلمی، فرغانی، سندی و غیر) برای تحصیل مقام و قدرت و نفوذ (چنانکه شرح خواهیم داد) بنای مسابقه راگزارده بجان یکدیگر افتادند .

ثروت عباسیان

در دورهٔ نخست

اکنون باصل‌موضوع میرسیم، زیرا ثروت دولت اسلام تاآنزمان بحد کمال نرسیده بود و اساس گفتگوی ما مربوط بهمین دوره میباشد. باید دانست که ثروت هردولتی عبارت از مقدار مالی است که پس‌از وضع مخارج باقی میماند وگرنه فزونی درآمد، ثروت حساب نمیشود. چه‌که ممکن است هزینه بیش‌از درآمد باشد وچیزی برای دولت‌باقی نماند، بااینوصف میگوئیم که عباسیان‌در دورهٔ نخستین ثروت بسیاری بهم‌رساندند واگرچه میزان درآمدوهزینهٔ عباسی در زمان‌پنج خلیفهٔ اول‌آن‌دوره بدست نیامده ولی‌میزان‌ثروت آنان ازاموالیکه ذخیره نموده‌بودند آشکار میگردد. و اما علت معلوم نبودن میزان درآمد و هزینهٔ دوران آن پنج خلیفه این است که بواسطهٔ کشمکش امین ومأمون (پسران هرون) تمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمهٔ‌حریق گشت همانطورکه در واقعهٔ حماجم سال ۸۲ هجری اوراق واسناد بنی‌امیه آتش گرفت.

ثروت‌در اوایل دورهٔ عباسی

اولین خلیفهٔ عباسی ابوالعباس سفاح است که از ۱۳۲-۱۳۶ مدت چهار سال‌فرمانروا بود، وتمام‌آن مدت‌را درمیدان جنگ گذرانیده ثروتی نیندوخت و پس از مرگش در جامه‌خانهٔ وی، ۹جبه، ۴ پیراهن، ۵شلوار، ۴طیلسان، ۳بالاپوش یافتند. پس‌ازسفاح منصور از ۱۳۶ تا۱۵۸ مدت ۲۲ سال خلافت‌کرد. وی‌مرد باحزم واحتیاطی بود و برای مبارزه باحوادث واتفاقات (نه‌از روی لئامت)اموال فراوان گرد آورد وپس‌از مرگش‌ششصد میلیون درهم وچهارده میلیون دینار درخزانه یافتند واگربحساب آنروز هردیناری را پانزده درهم حساب‌کنیم ذخیرهٔ منصور هشتصد ودهمیلیون درهم بوده است (هردرهم مساوی بایك فرانك فرانسه است). منصور هنگام‌مردن بفرزند خود مهدی‌چنین وصیت نموده گفت:«بقدری برای تومال ذخیره‌کرده‌ام‌که اگر ده‌سال‌تمام مالیات وصول‌نشود هزینهٔ‌لشکری وکشوری ومقرری اولاد پیغمبر ومصارف مرزی از این‌اموال پرداخت خواهدشد، این‌اموال‌را بخوبی نگاهدار چه تاخزانه معمور وپرپول باشد تومحترم وگرامی خواهی بود.»

همین‌سفارش و وصیت منصور بـه پسرش میرساند کـه وی مردی بافکر وتدبیر بوده و پیوسته‌فکر روزهای‌سخت وپیش‌آمدهازا داشته‌است. بطورکلی تمام‌عملیات منصور برخردمندی

وهوشیاری او گواه میدهد ودر واقع سلطنت عباسیان باتدبیر ونقشه ومبارزات منصور استقرار یافت چه‌که وی‌برای سرکوبی مخالفان جنگهای سخت‌کرد ومبالغ هنگفت‌مصرف نمود، از آن‌جمله درسال ۱۵۴ ششصد وسی‌میلیون درهم درجنگ باخوارج افریقیه‌خرج‌کرد وازهمین یك‌رقم باید بمصارف عظیم سایرجنگهای وی‌پی ببریم. چه‌که وی‌غالب اوقات خود را بجنگ بامخالفان اشتغال داشته است . منصور علاوه برمصارف جنگی مبالغ گزافی بکسان ونزدیکان خویش بخشش میکرد وچنانکه درظرف یك‌روز ده‌میلیون درهم میان خویشاوندان خودپخش نمود. تنها برای ساختمان بغداد ۴۸۳۳۰۰۰ درهم مصرف‌کرد والبته این‌مبلغ غیراز مبالغ دیگری است‌که صرف آبیاری وساختن پلها وسدها شده است. با این محاسبه میتوان بخوبی پذیرفت‌که درزمان منصور هزارمیلیون (یك‌میلیارد) درهم بخزانه رسیده بوده است وهرگاه آن‌مبلغ رابه‌بیست ودو (سالهای حکمرانی منصور) تقسیم‌کنیم بطور متوسط سالی ۴۵ میلیون درهم میشود وعلاوه براین مالیاتهای معمولی البته منصور مبالغی هم از دارائی عاملان پس‌از عزل‌آنان بنام‌استخراج برداشت میکرد. منصورا موالی راکه بآن‌عنوان ازعمال خودمیگرفت جدا جدا در خزانهٔ مخصوص میگذارد و آن خزانه را بیت‌المال مظالم مینامید . اما همینکه اجلش‌نزدیك‌شد بپسرش مهدی گفت اموالی‌که باین‌طریق از عمال گرفته وجمع‌نموده‌ام پس‌از مرگ‌من بآنان بازگردان تاتو درنزد آنان محبوب ومحترم باشی. مهدی‌هم به‌وصیت پدر عمل‌کرد واموال‌را بصاحبانش پس‌داد، شایدتصور شود قسمت‌عمدهٔ ثروت‌منصور ازاموال‌امویان بوده چه‌که آنان‌نیز ثروت بسیاری بهم زده بودند. امااین تصور اشتباه است، چه‌که منصور ثروت بنی‌امیه رادر خزانهٔ مخصوصی جمع‌کرده وآنراخزانهٔ اموال خانوادهٔ لعنت میخواند. بااین همه‌ثروت منصور دربرابر ثروت هرون ناچیز واندك مینمود چه‌که پس‌از مرگ‌هرون نهصد میلیون وکسری درهم درخزانهٔ وی‌یافتند درصورتیکه وی مانند منصور بیست ودوسال خلافت‌کرد و بواسطهٔ جودوسخائی‌که داشت مبالغ زیادی درایام خلافت بذل وبخشش نمود ، معذلك نهصدمیلیون موجودی او بود، ممکن‌است این‌توهم پیش‌آیدکه ثروت هنگفت هرون باقیماندهٔ ثروت مهدی وهادی میباشد درصورتیکه چنان‌نبوده است. زیرامهدی بواسطهٔ بلندهمتی ودست‌ودل بازی‌که داشت تمام‌موجودی خودرا مصرف‌کرد وهادی‌نیز بیش‌از یکسال و اندی خلیفه‌نبود. مهدی از ۱۵۸-۱۶۹ خلافت‌کرد وآنچه را درآن‌مدت گردآورد بضمیمهٔ موجودی‌پدرخود منصور بذل وبخشش کرد. مثلاعبدالله‌بن‌مالك‌را دریك‌موقع چهارصدباراستر درهم‌بخشید وبااین جود وکرم طبعاً چیزی‌در خزانهٔ آن خلیفه باقی نمانده بودکه به‌رشید برسد وآنچه‌از رشید باقی مانده‌بود قطعاً عمل‌کرد خوداو بوده است. نکتهٔ دیگراینکه اگر چه مدت‌خلافت هرون ومنصور یکسان‌بوده ولی‌منصور مانند هرون بذل وبخشش نداشته است همینکه بخل‌منصور وبذل وبخشش هرون بامیزان موجودی هردو مورد دقت واقع شود معلوم میگرددکه درآمد زمان‌هرون خیلی‌زیادتر از درآمد دورهٔ منصور می‌باشد وازنتایج جود و

سخای هرون یکی میزان درآمد واموال واملاك برمکیان است که در نتیجهٔ سخاوتمندی هرون دارای آنهمه ثروت ومال شدند.

پس از مرگ هرون امین ومأمون پسران وی بایکدیگر جنگیدند، امین در بغداد بود و مادرش زبیده خزانهٔ هرون را باختیار وی گذاشت: جنگ امین ومأمون چندسال ادامه یافت امین درظرف آن مدت قسمتی ازاموال را بمصرف جنگ رسانیدوقسمت دیگر را میان خواجه‌سرایان وکنیزکان وندیمان وملازمان خود تقسیم نمود. چه که وی تمام اوقات خودرا بعیش و عشرت میگذراند واز دیدار وملاقات برادران واقوام کناره میگرفت. اما مأمون در خراسان اقامت داشت وبالاخره در ۱۹۸ هجری امین کشته شد وتمام ممالك اسلامی بتصرف مأمون درآمد والبته خراسانیان بیش ازپیش اقتدار ونفوذ یافتند چه باکمك آنان مأمون برعلیه امین غلبه کرد. خلاصه آنکه پس از استقرار امنیت مأمون بترجمهٔ کتابهای علمی ونقل وانتقال علوم و فنون از دیگر زبانها بزبان عربی پرداخت وشرح این مطالب درجلد آخر کتاب که بعلوم و ادبیات اختصاص داده شده خواهد آمد.

در دورهٔ خلافت مأمون ثروت دولت افزون گشت چه بواسطهٔ پایان جنگهای داخلی و استقرار امنیت مردم بزراعت و تجارت پرداختند. مدت خلافت مأمون مانند مدت خلافت پدرش هرون وجدش منصور بیست ودوسال شد امامیزان موجودی خزانهٔ مأمون درهنگام مرگ معلوم نیست وشاید این موضوع هم مثل سایر مطالب ازمیان رفته است چه که تاریخ نویسان آن ایام باینگونه مطالب اهمیت نمیدادند.

بهرحال اندوختن مال پس از خلفای راشدین (حتی در زمان عثمان. مترجم) میان فرمانروایان اسلام معمول بوده است واز قرار مذکور عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی که از ۳۰۰ تا ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تاسال ۳۴۰ مبلغ بیست میلیون دینار پس انداز داشت، درصورتیکه مالیات اندلس در زمان آن خلیفه بقرار زیر بوده است:

۱ـ مالیات معمولی ۵۴۸۰۰۰۰ دینار
۲ـ مالیات بازار و خالصه ۷۶۵۰۰۰ دینار
جمع کل ۶۲۴۵۰۰۰ دینار

علاوه براین درآمدها ناصر مبالغ زیادی ازبابت خمس غنائم نیز میگرفت وفقط یك سوم کلیهٔ درآمد خودرا بمصرف سپاهیان میرسانید. ابن خلدون میگوید: پس از مرگ ناصر پنج هزار میلیون دینار در خزانهٔ وی موجود بود گرچه این مبلغ بسیار گزاف مینماید اما ابن خلدون علاوه برآنکه مبلغ مزبور برقم ذکر نموده ازروی وزن نیز تأکید میکند ومقدار آنرا پانصدقنطار مینویسد. ودرهر حال اظهار چنین موضوع مبالغه آمیزی ازفیلسوفی مثل ابن خلدون دور از رسم و عادت معمول بنظر میآید ودلیل برگزافه گوئی ابن خلدون آنکه ابن حوقل ارنویسندگان معاصر آن خلیفه میگوید: همینکه ناصر مرد و پسرش حکم بخلافت

رسید مقداری از اموال و دارائی بزرگان را مصادره کرده بخزانه فرستاد و مجموع موجودی پدر او با آنچه که خود حکم مصادره کرده بود بچهل میلیون دینار بالغ میشد و بنا بگفتهٔ ابن حوقل آن مبلغ (چهل میلیون دینار) بسیار زیاد بوده وهیچ دولتی در آنزمان چنین موجودی مهمی نداشته است. واین گفتهٔ ابن حوقل از آن است که در آن ایام دولت عباسی رو بانحطاط گذارده بود و خلفا و امرای عباسی برای بدست آوردن مال کشمکش داشته اموال یکدیگر را مصادره مینمودند .

بهرحال در زمان مأمون بیش از هرموقع دیگر موجودی خزانهٔ دولتی پس از وضع مخارج افزون گشت، بقسمی که پیش از آن موجودی نقدی خزانهٔ دولتهای اسلامی وغیر اسلامی بآن میزان نرسیده بود و مقدار این مالیات‌های هنگفت را از مقدمهٔ ابن خلدون نقل میکنیم که او آنرا ازدفاتر دولتی نقل کرده است وقدیمی‌ترین صورت حسابی است که ازدولت‌های اسلامی بدست ما رسیده است وسپس دوصورت حساب دیگر مینگاریم که یکی از قدامة بن جعفر ودیگری از ابن خرداذبه میباشد وتاریخ هیچیك از این صورت حسابها از اواسط قرن سوم هجری تجاوز نمیکند و اینك هرسه صورت را مینگاریم و بایکدیگر مقایسه میکنیم تامیزان ثروت معلوم گردد .

اما لازم میدانیم که پیش از درج آن صورت‌ها مختصری از اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام را در زمان مأمون بنگاریم تاتناسب شهرستانها نسبت بیکدیگر وتناسب آنان باپایتخت عباسیان (بغداد) معلوم گردد .

اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام
در زمان مأمون

حدود

از طرف مشرق هندوستان وکمی از چین وخلیج فارس ، از مغرب به مملکت روم وباصطلاح امروز دریای سیاه، آسیای صغیر،مدیترانه، روسیه وبلغارستان ، از شمال بلاد سریر ، خزر ، لان (درآسیا) جبال پیرنه (در اروپا) وباصطلاح امروز سیبریه ، دریای خزر ، مدیترانه ـ ازجنوب خلیج فارس وممالك مجاور مصر ونوبه .

مساحت این مملکت و عدهٔ نفوس آن درجلد اول این کتاب ذکر شده است . مملکت اسلام بچند ایالت (استان) تقسیم میشده ومساحت آن ایالت‌ها و روابط و نسبت آن ایالات با یکدیگر بحسب زمان وحکومت‌ها تغییر میکرده است و شرح ذیل عبارت از وضع جغرافیائی مملکت اسلام درزمان مأمون است که ازکتب جغرافیائی آن زمان بخصوص تألیفات استخری وابن‌حوقل نقل شده است .

مملکت مزبور به بیست اقلیم (استان) شرقی و هفت اقلیم غربی تقسیم میشده . از این قرار :

هفت اقلیم یا مملکت و استان غربی :

دیارعرب (عربستان) جزایر ونواحی خلیج‌فارس ، دیارمغرب (ممالك شمالی‌افریقا)، مصر، شام ، جزایر مدیترانه وسواحل آن جزیره .

بیست اقلیم شرقی :

عراق ، خوزستان (اهواز) ، فارس ، کرمان ، مکران ، وبلاد جبل (عراق عجم) ، دیلم (گیلان)، طبرستان(مازندران) ، جرجان(گرگان)، قومس(سمنان و دامغان)،طوران[1] سند ، آذربایجان ، بلاد آران(قسمتی از قفقاز) ، خراسان ، سیستان ، ماوراءالنهر(آنطرف رود جیحون)، خوارزم.

و اینکه مختصری راجع بآن ممالك .

---

۱ ـ مقصود از طوران خاك بلوچستان میباشد که فعلا قسمتی از آن جزء ایران و قسمت بیشترش جزء پاکستان است . مترجم

عربستان

یاجزیرةالعرب که ازجنوب بخلیج‌فارس وآبادان می‌پیوندد و رود دجله درآنجا بدریا میریزد وبحرین‌نیزجزء آنست[1] وازآنجا به‌عمان محدودمیشود وازکرانهٔ مهره وحضر موت وعدن گذشته بسواحل‌یمن وجده میرسد. آنگاه ازمدین گذشته تاایله منتهی میگردد وهرگاه‌نام خلیج‌فارس برده میشود منظور آبهائی است که بلاد عرب را احاطه‌کرده است وآن قسمت که از باب‌المندب تا ایله امتداد دارد به‌دریای قرمز یا قلزم مشهوراست . واما حدود خشکی‌آن ازشمال غربی بشام وفلسطین امتداد می‌یابد وبخط منحنی از ایله تا بحرالمیت (دریاچهٔ بد بو)، شراة، بلقاء ، اذرعات ، سلمیه، خناصره ممتد شده بفرات میرسد. واز ورقه به‌قرقیسیا ورحبه گذشته بکوفه وبطایح وواسط رسیده تاآبادان میآید .

اما تقسیمات دیار عرب چنین است :

۱ ـ حجاز مشتمل برمکه وطایف ومدینه ویمامه وتوابع آن .

۲ ـ نجد ، حجاز که به بحرین میرسد .

۳ ـ عراق و جزیره وشام و یمن (تهامه ونجد ویمن وعمان ومهره وحضر موت وبلاد صنعاء وعدن و توابع یمن نیز جزء این قسمت است) .

بحرفارس، خلیج فارس

مقصود ازخلیج‌فارس درجغرافی اسلام آن قسمت از آبهائی است که بر ممالك عرب نشین احاطه دارد وازمصب رود دجله درعراق آغاز میگردد و به ایله میرسد ، سپس خلیج فارس ، دریای عرب ، خلیج عدن، دریای قرمز، خلیج عقبه نیز جزءآن‌است وشرح آن قسمت‌ها فعلا موردبحث نیست .

دیار مغرب

دراصطلاح جغرافی نویسان اسلام عبارت از سواحل افریقای شمالی واقع درحدود غربی مصر است ومشتمل بر چهارقسمت میباشد :

۱ـ برقه. ۲ـ افریقیه یاتونس. ۳ـ تاهرت یاالجزایر. ۴ـ طنجه، سوس ، زویله یا مراکش واینك تفصیل مختصر هریك ازآن :

برقه شهری است کـه در سرزمین هموار حاصلخیز واقع شده ودرصحاری‌آن طوایف بربر اقامت دارند . طرابلس غـرب واقع میان برقه و افـریقیه ازسنگ بنا شده است سپس مهدیه وآنگاه تونس که شهر بزرگ و پر نعمتی است . آنگاه قیروان بزرگترین شهر واقع درقسمت خشکی میباشد و پایتخت و مرکز تونس است . تاهرت که‌کرسی‌نشین آن تاهرت و

---

۱ ـ تـا ظهور اسلام بحرین وقسمت عمدهٔ عربستان (یمن و غیره) جزء امپراطوری ایـران بوده وانگی پس‌ازخلافت مأمون در زمان آل بویه فارس ومتعلقات آن ازجمله بحرین مجدداً بایران برگشت واکنون نیز جزایر بحرین بموجب مدارك و اسناد مهم تاریخی جزء لاینفك ایران میباشد .
مترجم

سایرشهرهای آن سجلماسه که ازصحرا دورتر واقع شده است .

جغرافی نویسان اسلام اندلس را نیز جزء بلاد مغرب محسوب میدارند چه که در موقع فتح اندلس آن کشور تابع دیار مغرب بوده است . بهر حال اندلس یا اسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است وحدودآن نیز مشهورمیباشد . از شهرهای مهم آن : جیان ، طلیطله ، سرقسطه ، لارده ، وادی الحجاره ، ترحاله ، قوریه ، ماردہ ، باجه ، عافق ، لبله ، قرمونه ، اسنجه ، ریه است . و بنادر آن شنترین ، مالقه و جبل طارق وغیره میباشد .

مصر ـ حدود سابق آن مانند حدود امروزی است ولی درآنزمان بجه ـ نوبه تا دریای قرمز عقبه نیز جزء مصر محسوب میشده است .

شام ـ که آنرا سوریه میگفتند وبه‌هفت قسمت تقسیم میشود از این‌قرار:

۱ـ اردوگاه‌فلسطین. ۲ـ اردوگاه اردن. ۳ـ اردوگاه حمص. ۴ـ اردوگاه دمشق. ۵ـ اردوگاه قنسرین. ۶ـ کرسی‌نشین‌ها (عواصم). ۷ ـ شهرهای سرحدی(ثغور) .

اردوگاه فلسطین اولین اردوگاه شام میباشد ، از طرف مغرب بمصر و رفح محدود میشود . از طرف شمال به «لجون» مشتمل بر یافا ـ اریحا ـ بیت‌لحم ـ غزه ـ شراة ـ بحرالمیت(دریاچهٔ بدبو) گوربیسان ـ نابلس منتهی میگردد . شهرهای عمدهٔ آن رمله‌که حاکم‌نشین فلسطین بوده سپس اورشلیم یا بیت‌المقدس است .

اردوگاه دمشق : شهرعمده‌اش دمشق بزرگترین شهرهای شام‌ومشهوراست.

اردوگاه حمص : کرسی‌نشین‌آن حمص، ازشهرهای مشهور میباشد . سپس‌انطرطوس، مسلمیه واقع در بادیه ، شیزر ، حماه ، که آنموقع ازشهرهای کوچك شام بودند .

اردوگاه قنسرین ، حاکم‌نشین آن حلب که تا کنون بشهرت خود باقی است وچون درسر راه عراق وشهرهای سرحدی واقع شده بسیارمهم بوده است . قنسرین ومعرةالنعمان[1] ازشهرهای کوچك این اردوگاه میباشد. مقصود از عواصم یا کرسی‌نشین‌ها قسمت بالای شام آنطرف حلب بوده وتا اسکندرونه[2] امتداد می‌یافته است. شهرعمدهٔ آن انطاکیه‌که پس‌ازدمشق

۱ . معرة النعمان موطن ابوالعلاء معری است . ابوالعلاء فیلسوف بزرگ عرب و اسلام در سال ۳۶۳ هجری در معره دنیا آمد ودر سال ۴۴۹ در حماتجا در گذشته بخاك رفت . مهمترین تالیفات‌اوسقط‌الزند ـ ازومیات و رسالات‌الغفران‌میباشد. وی‌ازفلاسفهٔ مشائم(بدبین) وبقول فرنگی‌ها Pessimist محسوب میشد .

۲ ـ اسکندرونه که اکنون ترکها آنرا هاتای میگویند ازبنادرمشهورشام درکنار مدیترانه و تا ۱۹۱۸ جزء امپراطوری عثمانی بود سپس بسوریه ملحق شد و موقعی که فرانسه از طرف سازمان ملل فیم سوریه بود بندر مزبور را در ژوئن ۱۹۳۹ بهترکیه بخشید و فعلا جزء ترکیه میباشد و قریب سیصد هزار جمعیت دارد وازآن عده قریب چهل درصد ترك و بقیه عرب و ارمنی و غیره میباشند . مترجم

ازشهرهای باصفای شام بشمارمیآید ودررمان رومیان حاکم‌نشین شامات بوده‌است. اسطخری میگوید : انطاکیه باروی عظیمی داشته بقسمی‌که یك سوار بایستی دو روز راه بپیماید تا اطراف آن بارو را طی کند . دیگرازشهرهای عواصم یکی باش درکنار فرات ودیگر بینج ودرصحرای شام واقع است .

اما ثغور یا شهرهای مرزی پشت عواصم واقع شده بود تاکوههای طورس در آسیای صغیر امتداد می‌یافت وازشهرهای مهم‌آن سمیساط در کنار فرات ، ملطیه بزرگترین شهر مرزی وحصن منصور، حدث ، مرعش، زبطره ، هارونیه، مصیصه ، اذنه ، طرطوس‌میباشد.

پاره‌ای از جغرافی نویسان اسلام ثغور و عواصم را یکجا عواصم میخواندند و چون



ملك حسین پادشاه سابق حجاز ازفرزندان حضرت امام حسن علیه‌السلام

منظور آنان از ثغور شهرهای مرزی است لذا آنرا بدوقسمت تقسیم کرده، ثغورشامی(شهرهای مرزی شام) ثغورجزریه(شهرهای مرزی جزیرةالعراق میگفتند).

مقصود جزایر واقع در آن دریا بوده که مسلمانان آنرا گشودند

دریای مدیترانه واکنون جزء موضوع ما نمیباشد .

جزیره ـ قسمت شمالی بین‌النهرین (اراضی میان دجله وفرات) را جزیره وقسمت جنوبی آنرا عراق میگفتند . تکریت واقع درکناردجله و انباریا (هیت) واقع درکنارفرات میان این دو قسمت قرار داشته است.

پاره‌ای جغرافی‌نویسان شهرهای واقع در آنطرف دجله وفرات را نیز جزء جزیره قرارمیدهند ودرهرحال جزیره ازطرف شمال محدود است بمیافارقین وتوابع آن ازطرف مغرب بهرود فرات تا نزدیکی ملطیه ، ازطرف جنوب بشهر هیت درکنار فرات و تکریت درکرانهٔ دجله وازجنوب‌غربی بصحرای جزیره وازشرق بجبال وآذربایجان منتهی‌میشود.

جزیره مانند عراق شهر حاصل‌خیز پرنعمتی است ، مشهورترین شهرهای‌آن موصل درکرانهٔ غربی دجله ـ سنجار در وسط صحرا (در دیار سبله) بواسطهٔ نخلستانهای ممتاز معروف میباشد . نصیبین باصفاترین شهرهای جزیره میباشد ـ دارا شهر کوچکی میباشد ـ رأس عین در زمین هموار در دیار مضر واقع شده ـ آمد در قسمت بالای دجله ـ جزیرهٔ ابن عمر درکنار دجله ـ رقه ، قرقیسیا ، حدیثه ، هیت در کرانهٔ فرات ، حران شهر صابئی‌ها (صبی‌ها) [1] در وسط جزیره واقع است ـ رها در زمان سریانی‌ها مدارس عالی و دانشمندان نامی داشته است ـ سروج شهر حاصل‌خیزی است و تاکستانهای فراوان دارد.

قبیلهٔ ربیعه درصحرای خرم وسرسبز شمال شرقی وقبیلهٔ مضر در قسمتهای حاصلخیز جنوب غربی اقامت دارند وقبل‌ازاسلام نیز درهمان نواحی بوده‌اند ، هردوقبیله بگله‌داری و تربیت اسب وشتر مشهورند وبحال شهری وایلاتی در ده وشهر وصحرا زندگی میکنند . تکریت‌که بیشتر مردم آن مسیحی هستند آخرین شهر جزیره واقع درکنار دجله‌است.

عراق ـ عبارت ازقسمت جنوبی بین‌النهرین وتوابع آن است واز تکریت درکنار دجله بطور شمالی جنوبی تاآبادان میرسد تا قسمت غربی شرقی آن از قادسیه (کوفه) تا حلوان امتداد می‌یابد واما محیط آن اگرتکریتدرا مبدأ قرار دهیم ازمشرق بشهر زور و ازجنوب شرقی بحلوان و سیروان وصمیرة وحدود شوش تا آبادان میرسد، آنگاه بطرف بصره متمایل میشود ، ازآنجا بطرف شمال غربی بهبادیه و سواد بصره وبطائح[2] تا کوفه میرسد ، سپس از شهر انبار درکنار فرات میگذرد وازشمال بهتکریت میرسد وقسمت واقع

---

۱ ـ صبی‌ها یا صابئین که اکنون نیزدرعراق وخوزستان اقامت‌دارند بقول مشهور ازپیروان یحیای معمدان هستند ومانند یهود انتظار ظهور مسیح را میکشند .

۲ ـ بطائح جمع بطیحه بمعنای مرداب وباتلاق میباشد . مترجم

میان دجله وفرات را سواد میگویند .

حدودی که گفته‌شد مربوط بدوران تمدن اسلام‌بود والبته باحدود فعلی عراق اختلاف دارد ، بخصوص که مجرای رودها تغییریافته‌است ودرهرحال بزودی مفصلا دراین‌باره صحبت میداریم . مشهور ترین شهرهای عراق بغداد است که در دورهٔ باعظمت تمدن اسلام پایتخت کل ممالك مسلمانان بوده و بدست منصورعباسی احداث شد . بصره از شهرهای عربی و اسلامی است که در زمان عمر بنا شد . بصره بطایحی دارد که دربارهٔ آن صحبت میداریم . واسط نیز ازشهرهای عربی است وحجاج آنرا در وسط سواد بنا نهاد. کوفه در کرانهٔ غربی فرات ازشهرهای عربی میباشد . دیگرازشهرهای عراق نهروان در مشرق دجله کنار نهری بهمین اسم بوده که اکنون خشك شده است. حلوان درانتهای حدود شرقی عراق شهربزرگی در نزدیکی جبل (عراق عجم) قرار داشته است . دیگر حیره نزدیك کوفه و ابله نزدیك بصره است .

خوزستان ـ واقع در قسمت شرقی عراق میان فارس و عراق از طرف شمال بعراق عجم(جبال) ازمشرق بفارس واصفهان وازطرف مغرب بعراق عرب وازجنوب بخلیج فارس محدود است . شهربزرگ آن اهواز است وگاه هم تمام خوزستان را بدان مناسبت اهواز میگویند وبچندین شهرستان تقسیم میشود ازاین قرار:

شهرستان اهواز ، گندی شاهپور ، شوش ، شوشتر، رامهرمز ، سرق ، عسکر، مکرم وهریك ازآن شهرستانها کرسی بهمان اسم دارد .

فارس ـ از طرف مشرق بکرمان ، مغرب بخوزستان ، شمال باصفهان و دشت خراسان وجنوب و جنوب غربی بخلیج فارس محدود میباشد . این استان به‌پنج شهرستان تقسیم‌میشود که بزرگترین آن‌شهرستان استخر وکرسی‌آن استخرمیباشد سپس‌شهرستان‌اردشیر-خوره که حاکم‌نشین آن گورمیباشد . شهرشیراز بزرگترین شهرفارس دراین شهرستان‌است. امیرفارس دراین‌شهر اقامت میکرده دفاتردولتی درآنجا بوده‌است. دیگرشهرستان دارابگرد و شهرستان بهبهان (ارگان) کرسی آن شهر ارگان (بهبهان) میباشد و شهرستان شاهپور حاکم‌نشین آن‌کازرون کوچکترین شهرستان فارس است . بیش از صد ایل کرد در صحاری وچراگاههای فارس اقامت دارند ومحل اقامت آنان‌را رسوم میگویند ومجموع آنان بیش‌از پانصد هزار خانوار میباشندکه مانند عربها تابستان وزمستان از محل خود کوچ میکنند . (ییلاق وقشلاق میروند) وگاه دریك‌خانواده ده مرد یافت میشودکه بعضی‌ازآنان مزدور و بعضی جوپان وبقیه صاحب گله هستند واگرمعدل مردان هر خانواده‌ای را پنج‌نفرحساب کنیم جمعیت مردان ایل دو میلیون و نیم میشود با افزایش شمارهٔ زنان وکودکان بهمان تناسب مجموع آنان بیش از ده میلیون میگردد .

کرمان ـ واقع درمغرب فارس ومشرق مکران و سجستان(سیستان) از طرف شمال

بصحاری خراسان و ازجنوب بهخلیج فارس محدود است . مساحت این استان ازفارس بیشتر است . مشهورترین شهرهای آن سیرجان ، بم ، جیرفت دهرمز میباشد .

مکران ــ درمشرق کرمان واقـع شدهاست ــ طوران و قسمتی از سند نیز در مشرق مکران میباشد . ازطرف شمال بهسیستان وهند ، ازطرف جنوب بخلیج فارس محدوداست . این استان ازکرمان بزرگتراست شهرهای نامی آن تیز ، کیز ، درک ، رسک است .

طوران ــ از فـارس کوچکتراست . درمغرب مکران وشمال شرقـی سند وازجنوب بخلیج فارس محدود میباشد . مشهورترین شهرهای آن محالی ، کیزکانان ، قصداراست.

سند[1] ــ آخرین حدود مملکت اسلامی در مشرق میباشد . مشهورترین شهرهای آن منصوره درخلیج رود مهران ودرشبهجزیره واقع شده ، مردم آن مسلمان هستند و بزبانهندی آنجا را برهمن آباد میگویند، دیگرازشهرهای مشهور آن دیبلدرکنار دریا ومیلتان میباشد، استخری ایالت مکران وطوران وسند را جمعاً سند میخواند .

ارمنستان ــ واقع در بالای جزیره ازطرفمشرق بآذربایجان وآران، ازطرف مغرب بهمملکت روم (آسیای صغیر)، ازطرف شمال بجبال قبق (کوههای قفقاز) وازجنوب بجزیره محدود میشود

حاکم نشین آن دبیل و بیشترمردم آنجامسیحی هستند. اخلاط،قالیقلا، ارزن، میافارقین ازشهرهای نامیارمنستان میباشد وعدهای این شهراخر (میافارقین) را جزء جزیره میدانند ومانیزجنان کردیم .

آذربایجان ــ در مشرق جزیره از طرف مغرب بجزیره و ارمنستان ازطرف مشرق بدریای خزر وبلاد دیلم (گیلان) وازطرف شمال به اردن وازجنوب بـه جبال (عراق عجم) محدود است . حاکم نشین آن اردبیل . طول آن دومیل در دومیل است ومرکزحکمرانی و فرماندهیسپاه میباشد.مراغه شهردوم آذربایجان وقبلا حاکمٌ نشین آناستان بوده است.ارومیه (رضائیه) درکنار دریاچه(شراة ــ رضائیه) سلماس،مرند، شبز ازشهرهای مهم آذربایجاناست.

آران ــ شمال آذربایجان از مشرق بدریـای خـزر، از مغرب بارمنستان، از شمال بکوههای قفقاز، ازجنوب بآذربایجان محدود میشود، بردعه، تفلیس، باب، (دربند) بیلقان، شاوران وغیره ازشهرهای نامی آن استان است .

جبال ــ عراق عجم مقصودازجبال قسمت کوهستانی فارساست که بچنداستان تقسیم میشود. مشهورترین آن ماه کوفه که آنرا دینور میگویند وماه بصره که آنـرا نهاوند میخوانند . بلاد جبال ازمشرق بصحرای خراسان و فارس ؛

---

۱ ـ فعلا ایالت سند جزء پنج ایالت کشور پاکستان میباشد از اینقرار:
آ ـ پاکستان غربی: سند جلو ـ بلوچستان ـ پنجاب غربی.
ب ـ پاکستان شرقی : بنگال شرقی وقسمتی از آسام (ناحیهکیسلت). مترجم

ازمغرب بعراق وجزیره ، ازشمال بآذربایجان ودیلم وری وقزوین وازجنوب بخوزستان و عراق محدود است ودارای‌شهرهای‌مهمی‌است‌که ازآنجمله همدان،دینور، ماسبذان، اصفهان، قم،کاشان ، لرستان ، کرج ، قزوین ، شهرزور وحلوان است .



نقشی سفالین (کاشی) روی یك بشقاب‌که درقرن ۷ ه در ری‌ساخته شده

مساحت همدان یك فرسخ در یك فرسخ و باروئی داشته که دروازه های آن از آهن بوده است .

دینور یاماه [۱] کوفه دوثلث همدان است ، اصفهان دوشهر بوده که دومیل میان آن دوشهر مسافت داشته است .

نهاوند یا ماه بصره در دامنهٔ کوه واقع شده و از گل بنا گشته است . حلوان نیز دو دامنهٔ کوهی است که مشرف بر عراق می‌باشد . شهر زور نزدیك عراق است . قزوین برفراز فارس وازشهرهای سرحدی دیلم است . قم برج وباروئی دارد و شهر حاصلخیزی است، کاشان شهر کوچکی میباشد .

دیلم (گیلان) ـ کوهستان مشرف بردریای خزراست ، ازجنوب به قزوین وقسمتی ازآذربایجان و از شمال بدریای خزر واز مشرق به قومس واز مغرب بآذربایجان محدود میباشد . مردم دیلم بعضی در کوهستان وبعضی دردشت اقامت دارند . ری ، البرز، زنجان ، طالقان ، قزوین ، رویان ازتوابع دیلم است .

طبرستان (مازندران) ـ درمشرق دیلم درکناردریای خزر ازمشرق بگرگان واز مغرب بدیلم محدود است . بزرگترین شهر آن آمل ، سپس ساری از شهرهای پرآب ودیگر دماوند یادنباوند است .

گرگان ـ در مشرق وشمال مازندران ازشمال بترکستان وازجنوب بقومس وازمشرق بخراسان وازمغرب بدریای خزرمحدود میشود ، بزرگترین شهر آن گرگان ازآمل بزرگتر است. سپس استراباد درجنوب ودهستان درکنار دریا قرار دارد .

در جنوب گرگان وطبرستان (مازندران) از طرف شمال بآن

قومس(سمنان ودامغان) دواستان محدود میشود وازجنوب ومشرق بخراسان واز مغرب به ری محدود میگردد . حاکم نشین آن دامغان است .

دشت خراسان ـ در وسط بلاد مشرق واقع شده‌است از شمال بقومس ، از جنوب بفارس وسیستان ، و ازمشرق به سیستان و خراسان، از مغرب بجبال وری محدود می‌باشد. جمعیت آن از بادیةالعرب کمتراست ، بعضی ازدشتهای خراسان تابع فارس وکرمان وبعضی تابع خراسان است وچون بی‌آب است عبور از آن دشتها (کویر) دشوار مینماید .

سیستان . واقع درشمال مکران ازمشرق بدشتی منتهی میشود که میان مکران وسند واقع است. ازجنوب بمکران، ازشمال بهند وازمغرب بدشت (کویر) خراسان محدود است. بزرگترین شهر آن زرند ، بست ، طاق وغیره است .

---

۱ ـ ادوارد براون درجلد اول تاریخ ادبیات ایران میگوید کلمهٔ ماه که درکتب جغرافیائی اعراب آمده وبمعانات جمع بسته شده معرب کلمهٔ ماد است وچون شهرهای مزبور (دینور وغیره) درماد قدیم بوده جغرافی‌نویسان عرب آنرا بماه‌کوفه وغیره تعبیرکرده‌اند . مترجم

خراسان ـ بزرگترین وحاصلخیزترین اقلیمهای(استانها) مشرق میباشد، ازشمال شرقی بماوراءالنهر ، از جنوب شرقی بسند و سیستان ، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان) ، ازجنوب بکویر خراسان وفارس وازمغرب بقومس محدود می‌باشد . خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین آن نیشابور، مرو، هرات ، بلخ، کوهستان ، طوس، نسا، سرخس ، اسفراین، بوشنگ، بادغیس، گنج رستاق ، مرو رود، گوزگان ،طخارستان، زم و آمل است .

حاکم نشین آن نیشابور بزرگترین شهر خراسان است وآنرا ابرشهر هم مینامند درجلگهٔ همواری ازگل بناشده ، مساحت آن یك فرسخ دریك فرسخ میباشد . شهرمرومشهور بمروشاه جهان ازشهرهای باستانی خراسان است خلاصه اینکه خراسان شهرهای آباد پر- جمعیت وزمین حاصلخیز دارد ودرآمد مسلمانان ازخراسان بسیار است .

ماوراءالنهر ـ آخرین استان شمال شرقی اسلامی است . ازشمال به ترکستان و هند ، وازجنوب غربی بخراسان ، ازشمال غربی بخوارزم ، وازجنوب به طخارستان محدود است ، رود جیحون میان خراسان و ماوراءالنهر جاری می‌باشد . شهرهای مهم آن عبارت است ازبخارا، سمرقند ،کش ، نخشب ، بیکند ، ساغانیان ، فرغانه ، سغد، شاش (چاچ) ، اشروسنه ، خوقند .

خوارزم ـ استخری خوارزم‌را جزء ماوراءالنهرمیشمارد جه‌که‌آن‌کشور تیکه خاك درازاندامی‌است ودرکرانهٔ شمالی‌جیحون قرارگرفته است . ازشمال بدریاچهٔ (اورال)، از جنوب بخراسان وسند، وازمشرق ومغرب بکویرهای وسیعی محدود میشود . حاکم نشین‌آن خوارزم است .

این‌بود خلاصه‌ای ازجغرافیای ممالك اسلامی درزمان مأمون وارتباط وتناسب پاره‌ای ازاستانهای‌آن بایکدیگر که برای احاطهٔ‌کامل بروضع مالیاتی دورهٔ عباسی دانستن‌آن‌لازم مینمود . وتنهاکشور اندلس که جزء ممالك اسلامی‌بوده درقسمت مالیات مستثنی میشده جه‌که مالیات‌آن‌کشور درزمان مأمون به بغداد نیامده است .

نکتهٔ قابل ذکر اینکه مالیات هریك ازاین ممالك باسم آن مملکت بااستان پرداخت نمیشده زیرا بعضی‌ازآن استانها جزء استانهای دیگر درمیآمدند ودردوره های مختلف این وضع تغییرمیکرده است وچه بساکه درصورت مالیات نام یك اقلیم ذکرشده ومقصود دو یا سه اقلیم بوده‌که جمعاً تحت نظروالی‌اداره میشده است ودرغالب موارد خلفاء بجهاتی‌که تعیین وشمارهٔ‌آن امکان ندارد یك عامل (والی) را برچند اقلیم حکومت میدادند .

اکنون پیش ازآنکه راجع بمالیات این‌ممالك ودرآمدآن صحبت بداریم‌لازم است از ارتباط‌آن‌کشورها با بغداد پای تخت مملکت اسلامی‌ازنظروصول وایصال مالیات بدان مرکز سیاسی ومالی مطالبی بنگاریم .

روابط ممالک عباسی باپایتخت

درجلداول این کتاب هنگام گفتگو از استان وممالك اسلامی گفتیم که وضع حکومت مسلمانان دراین ممالك بیشتر به اشغال نظامی شباهت داشته‌است ودرزمان خلفای راشدین‌والیان (استانداران) درعین‌حال فرماندهان نظامی همان ممالکی بودندکه خودشان آن نواحی را گشوده بودند فقط ازمردم‌آنجامالیات‌های مربوط رادریافت میداشتند وبرای مسلمانان نماز جماعت بپامیکردند وسایرامور داخلی‌آن ممالك مانندگذشته (پیش ازاسلام) اداره میشد. منتهی حکام اسلام نیزدرآن نظارت داشتند. مأمورین وصول وایصال مالیات نیز خودبومیان بودند واگرمالیات وجزیه باهم جمع میشد ازمجموع‌آن درآمد هزینهٔ تحصیل داری وغیره‌را برداشت میکردند و بقیه را بوالی مسلمان میپرداختند. والی مسلمان مقرری سپاهیان و سرداران رامی‌پرداخت ومبالغی‌هم برای ساختن واصلاح پل‌ها وسدها وغیره مصرف میکرد و هرچه میماند بپایتخت (مدینه) میفرستاد.

پس‌ازخلفای‌راشدین همینکه نوبت بمعاویه رسید این‌وضع تغییرکرد. چه‌که وی برای سرکوبی مخالفان ودسته بندی احتیاج بپول وهمراهی اشخاص داشت وخواه وناخواه ممالك اسلامی را طعمهٔ عمال (والیان) قرار داده دست‌آنان را درکارها بازگذارد، سپس مسلمانان درصدد برآمدندکه امور دفتری و مالی ممالك اسلامی را خود اداره‌کنند وازآن رو اززمان عبدالملك دفترها بزبان عربی انتقال یافت ومأمورین دولتی هم از خود مسلمانان (عربها) انتخاب شدند. ولی تحصیل داران مالیه از خود اهالی بومی بودند، یعنی قبطی‌ها درمصر و دهقانان درایران وعراق مالیاتهای مربوط راجمع‌آوری میکردند، باین ترتیب‌که مأمورین بومی مالیات وجزیه وهرچه بود جمع‌کرده هزینهٔ وصول‌آن رابرمیداشتند وبقیه را بحاکم مسلمان میدادند. حاکم مسلمان‌هم پس‌ازبرداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی‌میماند بدمشق میفرستاد واگرکسری‌داشت ازدمشق میگرفت.

در زمان عباسیان نیز چنین بود ولی تدریجاً عمال (والیان) استقلال بیشتری یافته مقاطعه‌کار شدند، بعبارت دیگر خلیفه مبلغ معینی هرسال ازوالی یك یاچند ایالت میستاند و اورا درجمع‌آوری درآمد وپرداخت هزینهٔ آن ناحیه آزاد میگذارد واین حکومت را امارت استیلاء می‌خواندند.

چنانکه هرون‌الرشید باابراهیم بن اغلب والی افریقیه همین معامله‌راکرد وآن‌کشور را بعد بسالی چهل هزار دینار بابراهیم واگذارد. در صورتیکه پیش ازآن سالی صد هزار دینار بابت‌کسر درآمد افریقیه ازمصر بافریقیه حواله میشد و همینقسم هرون یکی ازبندگان خودرا مأمور برقه نمود و درآمدآنجا را ۲۴ هزار دینار تثبیت‌کرد. مأمون نیز مالیات خراسان وتوابع را در سالهای ۲۱۲-۲۱۱ در مقابل دریافت مبلغ معینی بعبدالله‌بن طاهر واگذارد (تفصیل‌آن بیاید) همینطورفضل‌بن مروان درفارس واهواز وعمران بن موسی درسند

رفتار کردند ورفته رفته این نوع مقاطعه رواج گرفته موجب استقلال والیان در نقاط حکمرانی خودشان شد .

درهرصورت مراد از درآمددولت (درزمان عباسیان) مبلغ خالصی بوده که بطورمقاطعه یاغیرآن همه ساله پس‌ازوضع کلیهٔ مخارج بخزانهٔ بغداد میآمده وبمصرف مأمورین دولتی مقیم بغداد وخود خلیفه وملازمان وگماشتگان اومیرسیده است و تفصیل آن بزودی خواهدآمد ، ابن‌خلدون نیزاین موضوع را تصریح کرده میگوید :

«آنچه که من نقل کرده‌ام درآمد خالصی‌است که زمان مأمون ازاطراف ممالك اسلامی به بغداد میرسیده است . »

دراین صورت شکی نیست که منظور ازعایدات‌دولتی همان پولهائی‌است که پس ازوضع کلیهٔ مخارج به بغداد میرسیده است .

مالیات زمان عباسیان

دورهٔ اول

حال بشرح واردات یعنی مالیاتهای خالصی که زمان مأمون ببغداد میرسیده میپردازیم والبته تحقیق این موضوع کار آسانی نبود چه که تاریخ نویسان اسلام غالباً مسائل مربوط بجنگ و فتح وکشتار را جزء تاریخ مینگاشتند وبمسائل مالی و امثال آن توجهی نمیکردند، ولی ما درضمن مطالعهٔ کتب تاریخی بصورت جامع از مالیات‌های عصر عباسی برخوردیم که یکی از ابن‌خلدون و دیگری از قدامه وسومی از ابن‌خرداذبه میباشد .

۱ـ صورت حساب و درآمد و هزینه که از ابن‌خلدون نقل شده است

این صورت ازدوصورت دیگر قدیمی‌تر است وابن‌خلدون آنرا در «مقدمه» خود ذکر نموده میگوید : «آثار هردولتی بنسبت اصل و اساس آن نیرومند میباشد» سپس گفته «که‌این صورت را از «حراب‌الدوله» نقل نموده ومقدار خراج(مالیات) سالانه‌ای که برای‌مأمون میرسیده در آن مذکور میباشد» اینك پیش‌از نگاشتن این صورت حساب اشتباهاتی راکه بمرور زمان دراستنساخ آنرخ داده تذکر میدهیم، چون ازمطالعهٔ نسخه‌های چاپی مقدمهٔ ابن‌خلدون (چاپ‌مصر وشام) چنین مفهوم‌شد که‌در پاره‌ای‌کلمات متشابه اشتباهات خطی واقع‌شده که طبعاً باشتباهات معنوی منجر میشود وبایدتصحیح شود واینك اصلاح‌آن اشتباهات :

۱ـ کنگره که درست آن کسکر یکی‌از نواحی سواد میباشد .

۲ـ طبرستان، رویان نهاوند، اما درست‌آن رویان‌یکی ازنواحی دیلم است ودر جای خودآنرا ذکرنمودیم ونهاوند قصبه‌ای‌ازایالت ماه[1] بصره از ایالات‌جبال(عراق‌عجم) میباشد، اماچون رویان درطبرستان (مازندران) واقع‌شده وبانهاوند فاصلهٔ‌زیادی دارد احتمال قوی میرودکه آن‌نام آخری‌دماوند باشد وچنانکه‌میدانیم دماوند یکی‌ازشهرهای مازندران‌است .

۳ـ مابین‌کوفه وبصره ـ چون در هیچ یك از صورت حسابهای دیگر ایالتی باین نام (مابین‌کوفه و بصره) ندیدیم تصور میرود این نیز اشتباه باشد وبعقیدهٔ بارون‌کرمر مستشرق آلمانی (مابین‌کوفه وبصره) یکی‌ازنواحي سواد واقع‌در ماوراءالنهرفرات میان‌کوفه است .

---

۱ ـ تعبیر و تفسیر کلمهٔ ما بعقیدهٔ براون‌ذکرشد. مترجم

ودرصورتهای دیگر بنام دیگری ذکر شده است .

اما عقیدهٔ ما بر آن است که کلمهٔ ماین تحریف کلمهٔ ماهین (تثنیهٔ ماه) بوده واصلش ماها البصره والکوفه (دوماه بصره وکوفه است) واین دو ناحیه از نواحی جبال است. وچنانکه گفتیم کرسی‌نشین یکی از آنها نهاوند ومرکز دیگری دینور بوده است و دلیل بردرستی گفتار ما اینکه در صورت ابن‌خلدون نامی ازاین دو ناحیه ذکر نشده است .

۴ - ماسبذان ودینار - ماسبذان چنانکه گفته شد یکی از نواحی عراق عجم (جبال) میباشد. ولی دینار تصور میرود تحریف شدهٔ کلمهٔ دینار حاکم‌نشین ماه کوفه است. ولی چون در صورت حساب ابن‌خلدون نام (ماهین) باهم دیده شده ممکن است دینار دراصل ریان بوده وآن ناحیه‌ای در نزدیکی کسکر واقع در عراق است .

دیگر آنکه در مالیات پاره‌ای اشتباهات هست که تصحیح آن آسان بنظر میرسد، مثلا درقسمت مالیات ناحیهٔ دجله چنین نوشته‌اند: «مالیات ناحیهٔ دجله یك میلیون وهشت درهم بوده، درصورتی که معمولا هشت درهم درصورت حساب ذکر نمیشده و صحیح آن باید یك میلیون و هشتصدهزار درهم باشد.» همینقسم راجع بمالیات اهواز رقم ۲۵ هزار درهم ذکر شده ودرست آن بیست وپنج میلیون درهم است. واین رقم در دوصورت حساب دیگر ذکرشده است، مورد دیگر راجع بمالیات قومس است که در نسخهٔ چاپ بولاق میگویند هزار هزار دو مرتبه درهم و پانصدهزار شمش نقره. اما درست آن چنین میباشد یك میلیون و پانصدهزار درهم وهزار شمش نقره ونیز دربارهٔ مالیات موصل نوشته شده بیست میلیون رطل عسل ودرست آن ظاهراً بیست هزار رطل عسل میباشد . وهمین قسم مالیات مصر را هزار هزار . . . ودرست آن دو هزار هزار است که بامالیات آنروز مصر تطبیق میکند. وطبعاً این اشتباهات درموقع کتاب رخ داده است .

دیگر آنکه ابن‌خلدون سال معینی برای صورت مالیات خود ذکر نکرده وفقط گفته است که مربوط بسالهای خلافت مأمون میباشد. وچنانکه میدانیم مأمون ازسال ۱۹۶ تا ۲۱۸ مدت ۲۲ سال خلیفه بوده ودر جنگ امین ومأمون کلیهٔ دفاتر دولتی دربغداد آتش گرفت وازسال ۲۰۴ دفاتر تازه تهیه شد. از آنرو میتوان گفت که صورت حساب منقول ابن‌خلدون مربوط بیکی ازسالهای میان ۲۰۴ تا ۲۰۹ میباشد. وچون مالیات خراسان با آنچه که مأمون برای آن ایالت درسالهای ۲۱۱ و۲۱۲ تعیین کرده وبعبدالله بن طاهر واگذارده اختلاف دارد لذا صورت منقول ابن‌خلدون باید راجع به یکی از سالهای میان ۲۰۴ و۲۱۰ باشد .

ضمناً اینراهم بگوئیم که فون کرمر خاورشناس آلمانی[1] از صورت منقول ابن‌خلدون

---

1 - Alfred Freiherr von Kremer

آلفرد فرایهرفون کرمر ۱۳ ماه مه ۱۸۲۸ دروین متولد شد ودر ۲۷ دسامبر ۱۸۸۹ درگذشت. ازخاورشناسان نامی، زبانهای عربی . عبری. و فارسی را بخوبی میدانسته است. مدتی در قاهره و بیروت کنسول وسرکنسول بوده ودر تاریخ تمدن اسلام به خصوص قسمت مالی تتبعات و تألیفات مهمی دارد . مترجم

انتقاداتی کرده، میگوبندصورت مزبور متعلق بزمان مأمون نیست وباید آنرا ازدورهٔ مهدی یاهادی (سالهای ۱۵۸ـ تا ۱۷۰) دانست؛ دلیل کرمر برگفتهٔ خودآنست که در صورت ابن‌خلدون ازسند وافریقیه نام‌برده شده درصورتیکه این‌دوکشور درزمان‌مأمون ازتحت‌استیلای بغداد درآمده ومستقل شده‌بودند وقدامه وابن‌خرداذبه هم درصورتهای خود از این‌دوکشور (سند ـ افریقیه) اسمی نبرده‌اند، حال‌میگوئیم فون‌کرمر ازخاورشناسان نامی آلمان میباشد ودرتاریخ اسلام تحقیق ومطالعهٔ بسیارنموده است معذلك‌دراین موردانتقاداورا ازصورت‌منقول ابن‌خلدون واهی میدانیم زیرا :

۱ـ مستقل شدن سند و افریقیه از بغداد دلیل برآن نیست‌که هیچ‌نوع باج وخراجی از آن دو ناحیه ببغداد نمیرسیده است، درست است که خاندان اغلبی از ۱۸۴ تا ۲۹۶ مستقلا در افریقیه حکومت میکردند ولی خود مختاری آنان مانع فرستادن مالیات و باج و خراج نمیشده است. چنانکه مصر وخراسان وغیره‌نیز از خود استقلالی داشتند وباج وخراج هم ببغداد میدادند وبنام خلیفهٔ بغداد خطبه‌خوانده اورا پیشوای دینی‌خود میشمردند (مانند امرای طاهری خراسان وخاندان طولون در مصر) منتهی امـوالی‌که از آن نواحی ببغداد میرسیده‌گاه باسم هدیه وگاه‌بنام خراج وغیره‌بوده است، ازاین‌گذشته تاسال ۱۸۱ پولی از افریقیه به‌بغداد نمیآمده وفقط ازآن‌سال ابراهیم‌بن‌اغلب آن‌کشور را بسالی ۴۰ هزار دینار مقاطعه‌کرده وحکمران آنجاگشت وبعیدنیست‌که خاندان اغلب همان مبلغ (۴۰هزار دینار) را هرساله تازمان‌مأمون ببغداد میفرستادند وخلفای‌عباسی پیوسته‌افریقیه‌را جزء ممالك‌خود میدانستند وبرای‌آنجا حکمران تعیین میکردند و خاندان اغلب‌را تحت‌نظر آن حکمرانان محسوب میداشتند .

همینقسم راجع به‌سندگفتهٔ ابن‌خلدون درست‌تر درمیآید جه‌که مأمـون در سال ۲۱۶ حکمرانی بنام عمران‌بن‌موسی عتکی برای سند معین‌کرده بااوشرط نمودکه پس‌از وضع‌کلیهٔ مخارج‌سالی یك‌میلیون درهم ازسند ببغداد بفـرستد واین‌خود دلیل استیـلای مأمون برسند میباشد، اگرچه مبلغ یك‌میلیون درهم خیلی‌کمتر ازمبلغ مالیاتی است‌که ابن‌خلدون برای سندنقل‌میکند وشاید این‌اختلاف مبلغ بواسطهٔ اختلاف حدود سندبوده‌که غالباً کوچك وبزرگ میشده است .

امااینکه اسم‌سند وافریقیه درصورت قدامه وابن‌خرداذبه ذکر نشده شاید از آنروست که‌در زمان آنان مالیات این‌دوکشور قطع‌شده بود وممکن است جهات دیگری‌داشته‌که فعلا معلوم نیست .

در هرحال چون ابن‌خلدون مرد دانشمند بااحتیاط محققی بوده اتهام بروی چندان آسان‌نیست واولی اینکه اورا بادرنظرگرفتن جهات فوق‌حمل برصحت‌کنیم .

۲ ـ ابن‌خلدون چنانکه خودگفته برپاره‌ای از پرونده‌های رسمی دولتی زمان‌مأمون

دست‌یافته بوده وصورت‌مالیات ومطالب دیگری‌را ازآن‌پرونده‌ها درآورده است .

۲ـ چنانکه گفتیم دفاتر دولتی‌درجنگ امین ومأمون بکلی‌سوخته ونابودگشته است و

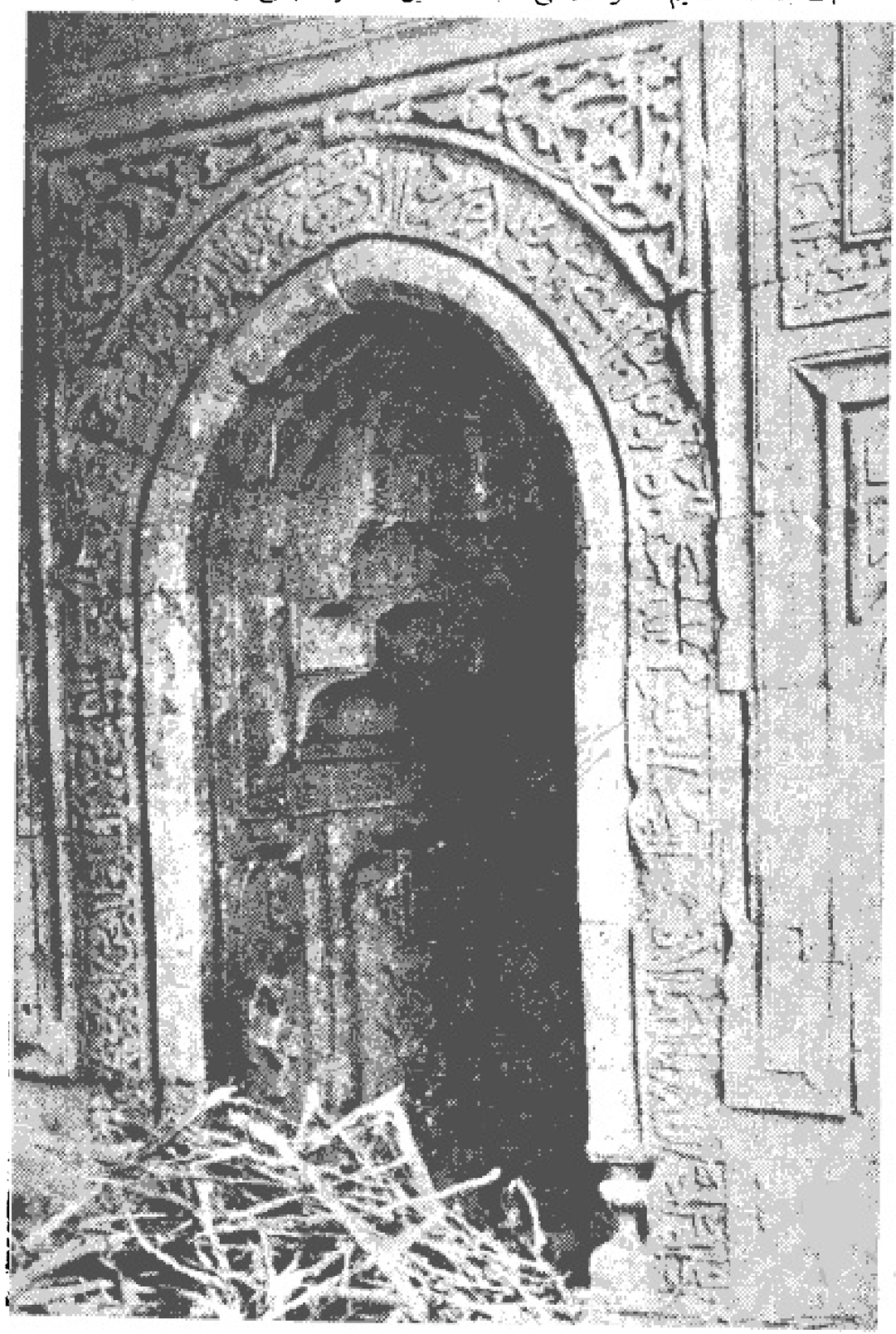

ع ـ محراب مرمر آبی‌که روی آن‌گل و بوته و نوشته‌هائی دیده‌میشود ودرمحلی موسوم به پنجه‌علی در موصل یافت شده متعلق بقرن هشتم هجری‌است

فقط ازسال۲۰۴ هجری دفاتر رسمی تازه مرتب شده‌است و با اینوصف چگونه صورت‌حساب و مالیات‌سالهای خلافت هادی ومهدی محفوظ مانده بوده است .

بنابراین تصور میرود انتقادکرمر واهی و گفتهٔ ابن‌خلدون درست باشد والبته داناتر ازدانا هم یافت میشود .

۲- صورت منقول از قدامه

این‌صورت ازکتاب خراج‌تألیف قدامة‌بن‌جعفرکاتب بغدادی نقل‌شده است. پدرقدامه مسیحی‌بوده ودرزمان المکتفی (۲۸۹-۲۹۵) اسلام آورده و در دستگاه عباسیان جاه ومقام یافته منصبهای عالی داشته است وکتابهای‌بسیاری تألیف‌کرده‌که ازآنجمله‌کتاب خراج میباشد وظاهراً این‌کتاب درحدود سال۳۱۶ تألیف‌شده واز پاره‌ای اوراق رسمی‌که در دسترس وی بوده استنساخ شده است و از متن‌کتاب چنین برمیآیدکه صورت مزبور متعلق بمالیات سال ۲۲۵هجری میباشد. درهرحال قدامه در۳۳۷ هجری‌درگذشته است ومختصری‌ازکتاب وی که درلیدن(هلند) توسط دی‌کویه از خاورشناسان نامی‌هلند چاپ شده بدست ماآمده‌است .

۳- صورت منقول از ابن‌خردادبه - مؤلف‌کتاب فهرست میگوید ابن‌خردادبه رئیس ادارهٔ برید درایالت جبال (عراق‌عجم) بوده است ودر همان اوقات‌که رئیس برید بوده‌کتاب مشهور خود موسوم به(المسالك والممالك)را نگاشته است واین‌صورت نیز در آن‌کتاب ذکر شده است

بعقیدهٔ دی‌کویه هلندی (ناشرکتاب المسالك والممالك) کتاب مزبور در سال ۲۳۲ نوشته‌شده و ازآن پس مؤلف (عبدالله‌بن‌خردادبه) مطالبی برآن افزوده‌که در هرحال تاریخ نگارش‌آن از۲۵۰ نمیگذرد. این بود شرح مختصری از سه صورتی‌که بدست‌ماآمده و اینك هریك‌از آن‌را بارعایت تقدم در تاریخ مینگاریم‌که ابتداء صورت ابن‌خلدون، سپس‌صورت منقول قدامه وآنگاه ازابن‌خردادبه‌میباشد :

صورت مالیات دورهٔ عباسی (زمان مأمون)
نقل از مقدمهٔ ابن خلدون

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
سواد	۲۷/۸۰۰/۰۰۰	دویست جامهٔ نجرانی و دویست وچهل رطل گل مهروموم[1]
کسکر	۱۱/۶۰۰/۰۰۰	

۱ - گل مهروموم شبیه بخلاک امروز بوده است .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
شهرستان دجله	۲۰/۸۰۰/۰۰۰	
حلوان	۴/۸۰۰/۰۰۰	
اهواز	۲۵/۰۰۰/۰۰۰	سی‌هزار رطل شکر
فارس	۲۷/۰۰۰/۰۰۰	سی‌هزار شیشهٔ گلاب ، بیست‌هزار رطل روغن سیاه[1]
کرمان	۴/۰۰۰/۰۰۰	پانصد جامهٔ یمن، بیست‌هزار رطل خرما
مکران	۴۰۰/۰۰۰	
سند وتوابع	۱۱/۵۰۰/۰۰۰	صدوپنجاه رطل عود هندی
سیستان	۴۰/۰۰۰/۰۰۰	سیصدجامهٔ مخصوص و بیست رطل فانید[2]
خراسان	۲۸/۰۰۰/۰۰۰	دوهزار شمش نقره، چهار هزار یابو، هزار برده، بیست‌هزار جامه، سی‌هزار رطل هلیله
گرگان	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	هزار کلاف ابریشم
قومس (سمنان ودامغان)	۱/۵۰۰/۰۰۰	هزار شمش نقره
طبرستان ـ رویان ودماوند	۶/۳۰۰/۰۰۰	ششصد فرش مازندرانی (طبری) دویست عبا ، پانصد جامه ، سیصد جام ، سیصد دستمال
ری	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	بیست‌هزار رطل عسل
همدان	۱۱/۳۰۰/۰۰۰	هزار رطل رب انار ، دوازده‌هزار رطل عسل
ماه بصره و ماه کوفه	۱۰/۷۰۰/۰۰۰	
ماسبذان و رویان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
شهر زور	۶/۷۰۰/۰۰۰	
موصل وتوابع	۲۴/۰۰۰/۰۰۰	بیست هزار رطل عسل
آذربایجان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
جزیره و توابع آن ازشهرستان کرانه فرات	۳۴/۰۰۰/۰۰۰	هزار برده ، دوازده هزار خیک عسل ، ده باز شکاری ، بیست‌عبا ،

۱ ـ ظاهراً روغن سیاه نفت است .
۲ ـ فانید یا پانید نوعی حلوای سفید یا قند میباشد .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
ارمنستان	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	بیست قطعه جوب منبت‌کاری، پانصد وسی رطل پارچهٔ پشم‌وابریشم وخز.
برقه	۱/۰۰۰/۰۰۰	ده هزار رطل پارچه(یاجامه) پشمی سورمه‌ای‌رنگ، ده‌هزاررطل‌بقجه یا چادرشب «رختخواب» دویست استر، سی کره اسب.
افریقیه	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	صدوبیست تکه فرش
جمع کل	**۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰**	
قنسرین	۴۰۰/۰۰ دینار	هزار بار زیت (روغن)
دمشق	۴۲۰/۰۰۰ »	
اردن	۹۷/۰۰۰ »	
فلسطین	۳۱۰/۰۰۰ »	سیصد هزار رطل زیت
مصر	۲/۹۲۰/۰۰۰ »	
یمن	۳۷۰/۰۰۰ »	
حجاز	۳۰۰/۰۰۰ »	جنس آن ذکر نشده است
جمع کل به‌دینار و یا درهم	**۷۲/۲۵۵/۰۰۰**	اگر بحساب آن‌زمان هر پانزده درهم را یک دینار حساب کنیم مجموع دینارهای این ستون ۷۲۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشود.
جمع کل مالیات شهرستانهای شرقی به‌درهم	**۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰**	
جمع کل مالیات ممالک شرقی و غربی به درهم	**۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰**	

بطوری که ملاحظه شد، مالیات ممالک شرق، به درهم ومالیات ممالک غرب(باستثنای برقه وافریقیه) به‌دینار نوشته شده وظاهراً برای آنست که معدن نقره درشرق زیاد ودرمغرب معدن زر افزون بوده است .

درهرحال مجموع مالیات ممالک مشرق (بضمیمهٔ برقه وافریقیه) ۳۱/۶۰۰/۰۰۰ درهم ومجموع مالیات سایرممالک مغرب ۴/۸۱۷/۰۰۰ دینار بوده که ازقرار هردیناری پانزده درهم (به‌نرخ آن ایام) ۷۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشد ومجموع این دو رقم ۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰ درهم میشده است .

نکتهٔ قابل توجه اینکه درنسخه‌ای که فون‌کرمر صورت منقول از ابن خلدون را درج کرده نام دو شهرستان گیلان(جیلان) وکرج ذکرشده‌است و مالیات شهرستان اولی را پنج میلیون درهم و دومی را سیصدهزار درهم نگاشته است . ولی درنسخه‌هائی که در دسترس ما



شمعدان ساخته شده در قرن ۶ یا ۷ ه

قرار گرفته نام این دوشهرستان نیست وشاید فون کرمر آنرا از نسخهٔ فون همر نقل کرده باشد ودرهرحال تحقیق آن موضوع دراینجا مورد ندارد .

بنا بر آنچه گفته شد مالیات یعنی وصولی خزانهٔ مأمون قریب چهارصد میلیون درهم نقد ومقداری هم جنس بوده که بهای تحقیقی آن معلوم نیست . ولی معمولا بهای اجناس را هم در صورت‌حساب‌ها تسعیر وتعیین میکرده‌اند .

چنانکه مؤلف کتاب جراب‌الدوله محصول سواد (حومهٔ بغداد) را که بیشتر آن گندم بوده به‌نقد تسعیر نموده وبهای آنرا مقابل مالیات نقدی قرارداده‌است . درصورت‌حساب قدامه وابن‌خردادبه (بزودی ملاحظه خواهد شد) بهای‌اجناس جریب‌های سواد مقابل مالیات‌نقدی ذکر شده است وباین وصف آنچه به‌بغداد میرسیده مبالغی هنگفت بوده است .

باری چنانکه قبلا نیز گفته شد ، مالیاتی‌که به‌خزانهٔ بغداد میرسیده پس از وضع کلیهٔ مخارج محلی بوده‌است وبه‌مصرف هزینهٔ ادارات بغداد ودربار خلافت وعمال واعضای‌مرکزی میرسیده است .

ممکن است خوانندگان درصحت صورت منقول ابن‌خلدون تردید پیداکنند چه کـه آن مبالغ با مبالغ مالیاتهای معمول این ایام اختلاف بسیار دارد ، بقسمی‌کـه ده یک آن مبالغ‌اکنون درخزانهٔ دولت‌های فعلی باقی نمیماند، ازآنرو دو صورت حساب قدامه وابن‌خردادبه را برای مقایسه با صورت منقول ابن‌خلدون ذیلا مینگاریم .

۲ ـ مالیات دورهٔ عباسیان

در ایام معتصم
مطابق صورت منقول قدامة بن جعفر

در زمان معتصم مالیات نواحی «سواد» بیشتر جو و گندم بوده وقدامة بن جعفر در صورت حساب خود آنرا بدو قسمت شرقی وغربی تقسیم کرده است .

صورت مالیات نواحی (طساسیج) سواد قسمت غربی

اسم ناحیه	گندم به‌مقدار کر	جو به‌مقدار کر	نقد به‌درهم
انبار ونهرعیسی	۱۱/۸۰۰	۶/۴۰۰	۴۰۰/۰۰۰
طسوج مسکن	۳/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
طسوج قطربل	۲/۰۰۰	۱/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
طسوج بادوریا	۳/۵۰۰	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰/۰۰۰
بهرسیر	۱/۷۰۰	۱/۷۰۰	۱۵۰/۰۰۰
رومقان	۳/۳۰۰	۳/۳۰۰	۲۵۰/۰۰۰
کوثی	۳/۰۰۰	۳/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهردرقیط	۲/۰۰۰	۲/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
نهرجوبر	۱/۵۰۰	۶/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
باروسما ونهرملک	۳/۵۰۰	۴/۰۰۰	۱۲۲/۰۰۰
زوابی سه‌گانه	۱/۴۰۰	۷/۲۰۰	۲۵۰/۰۰۰
بابل وخطرنیه	۳/۰۰۰	۵/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
فلوجهٔ علیا	۵۰۰	۵۰۰	۷۰/۰۰۰
فلوجهٔ سفلی	۲/۰۰۰	۳/۰۰۰	۲۸۰/۰۰۰
طسوج نهربن	۳۰۰	۴۰۰	۴۵/۰۰۰
طسوج عین‌تمر	۳۰۰	۴۰۰	۴۵/۰۰۰
طسوج جبه وبداة	۱/۵۰۰	۱/۶۰۰	۱۵۰/۰۰۰

اسم ناحیه	گندم به‌مقدار کر	جو به مقدار کر	نقد به درهم
طسوج سورا و برنسیما	۱/۵۰۰	۴/۵۰۰	۲۵۰/۰۰۰
برس بالا و پائین	۵۰۰	۵/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
فرات بادقلی	۲/۰۰۰	۲/۵۰۰	۶۲/۰۰۰
طسوج سیلحین	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱۴۰/۰۰۰
رودستان و هرمزگرد	۵۰۰	۵۰۰	۲۰/۰۰۰
تستر	۲/۲۰۰	۲/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
ایقاربقطین	۱/۲۰۰	۲/۰۰۰	۲۰۴/۸۰۰
کسکر	۳۰/۰۰۰	۲۰/۰۰۰	۲۷۰/۰۰۰
مالیات نواحی شرقی سواد			
طسوج بزرجسابور	۲/۵۰۰	۲/۲۰۰	۳۰۰/۰۰۰
طسوج راذانین	۴/۸۰۰	۴/۸۰۰	۱۲۰/۰۰۰
طسوج نهربوق	۲۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
کلواذی و نهربین	۱/۶۰۰	۱/۵۰۰	۳۳۰/۰۰۰
جازر وشهرکهنه	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۲۴۰/۰۰۰
روستاد باد	۱/۰۰۰	۱/۴۰۰	۲۴۶/۰۰۰
سلسل و مهرود	۲/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
حلولا و حلتا	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
ذبین	۱/۹۰۰	۱/۳۰۰	۴۰/۰۰۰
دسکره	۱/۸۰۰	۱/۴۰۰	۶۰/۰۰۰
بند نهجین	۶۰۰	۵۰۰	۳۵/۰۰۰
طسوج براز رود	۳/۰۰۰	۵/۱۰۰	۱۲۰/۰۰۰
نهروان بالا	۱/۷۰۰	۱/۸۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهروان وسط	۱/۰۰۰	۵۰۰	۱۰۰/۰۰۰
بادرایا وباکسایا	۴/۷۰۰	۵/۰۰۰	۳۳۰/۰۰۰
ناحیهٔ دجله	۹۰۰	۴/۰۰۰	۴۳۰/۰۰۰
نهرسله	۱/۰۰۰	۳/۱۲۱	۵۹/۰۰۰
نهروان پائین	۱/۷۰۰	۱/۳۰۰	۵۳/۰۰۰
جمع کل هردوناحیه	**۱۱۵/۶۰۰**	**۱۲۳/۹۲۱**	**۸/۸۲۱/۸۰۰**

بنابراین جمع کل مالیات نواحی شرقی و غربی بقرار زیر است :

۱ ـ گندم ۱۱۵/۶۰۰ کر.

۲ ـ جو ۱۲۳/۹۲۱ کر.

۳ ـ وجه ۸/۸۲۱/۸۰۰درهم.

ولی جمع این ارقام با جمع ارقامی‌که بطور تفصیل در صورت حساب قدامه ذکرشده اختلاف دارد چه‌که قدامه درآن‌صورت تفصیل مجموع ارقام مالیات سواد را چنین مینویسد:

۱ ـ گندم ۱۷۷/۲۰۰ کر .

۲ ـ جو ۹۹/۷۲۱ کر .

۳ ـ نقد ۸/۰۹۵/۸۰۰ ـ درهم (باستثنای مالیات بصره) .

وشاید این اختلاف درنتیجهٔ اشتباه کاتب واقع شده ودرهرصورت برای اصل موضوع که مورد نظر ماست این اختلاف چندان اهمیت ندارد .

اینك گندم و جو را مطابق میزان جعفر به‌پول نقد تبدیل میکنیم .

جعفر دو کر گندم و جو را شصت دینار وهردینار را پانزده درهم تسعیر کرده و بهای کلیهٔ غلات را ۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم دانسته ومالیات بصره را شش میلیون درهم گفته است.

وبنابرآن مجموع مالیات سواد وبصره چنین میشود :

۱ ـ مالیات نقد	۸/۰۹۰/۸۰۰ درهم .
۲ ـ بهای جو و گندم	۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم .
۳ ـ مالیات بصره	۶/۰۰۰/۰۰۰درهم
جمع کل	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم

صورت مالیات ممالك شرقی به‌روایت قدامه به‌ضمیمهٔ جمع مالیات سواد

نام مملکت	مبلغ نقد به درهم
سواد	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰
اهواز	۲۳/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۲۴/۰۰۰/۰۰۰
کرمان	۶/۰۰۰/۰۰۰
مکران	۱/۰۰۰/۰۰۰
اصفهان	۱۰/۵۰۰/۰۰۰
سیستان	۱/۰۰۰/۰۰۰
خراسان	۳۷/۰۰۰/۰۰۰

نام مملکت	مبلغ نقد به‌درهم
حلوان	۹۰۰/۰۰۰
ماه کوفه	۵/۰۰۰/۰۰۰
ماه بصره	۴/۸۰۰/۰۰۰
همدان	۱/۷۰۰/۰۰۰
ماسبذان	۱/۲۰۰/۰۰۰
مهرگان قذق	۱/۱۰۰/۰۰۰
ایقارین	۲/۱۰۰/۰۰۰
قم و کاشان	۳/۰۰۰/۰۰۰
آذربایجان	۴/۵۰۰/۰۰۰
ری و دماوند	۲۰/۰۸۰/۰۰۰
قزوین وزنجان وابهر	۱/۸۲۸/۰۰۰
قومس	۱/۱۵۰/۰۰۰
گرگان	۴/۰۰۰/۰۰۰
طبرستان	۴/۲۸۰/۷۰۰
تکریت و تبرهان	۹۰۰/۰۰۰
شهر زور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
موصل و توابع	۶/۳۰۰/۰۰۰
قردی وبذیری	۳/۲۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۹/۶۲۵/۰۰۰
ارزن و میافارقین	۴/۳۰۰/۰۰۰
طرون	۱۰۰/۰۰۰
آمد	۲/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۶/۰۰۰/۰۰۰
نواحی فرات	۲/۹۰۰/۰۰۰
جمع کل مالیات ممالک شرقی	۳۱۱/۵۸۱/۳۵۰ درهم

صورت مالیات ممالک غربی به‌دینار

نام مملکت	مبلغ به‌دینار
قنسرین وعاصمه‌ها	۳۶۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۲۱۸/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۱۱۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۱۰۹/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۲۹۵/۰۰۰
مصر واسکندریه	۲/۵۰۰/۰۰۰
مکه ومدینه (حرمین)	۱۰۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰
یمامه وبحرین	۵۱۰/۰۰۰
عمان	۳۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۵/۱۰۲/۰۰۰ دینار**

واگر دینارهای فوق‌را ازقرار هردیناری پانزده درهم به‌درهم تبدیل کنیم ، رقم زیر بدست میآید ، ۷۶/۷۱۰/۰۰۰ درهم و چون این مبلغ را به‌مجموع مالیات ممالک شرقی اضافه‌کنیم جمع‌کل ، ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم میشود .

دراواسط قرن سوم هجری بروایت ابن‌خردادبه

۳ ـ مالیات دولت عباسی

صورت‌حساب‌قدامه‌وابن‌خردادبه درقسمت‌مالیات سوادیکسان میباشد، جز اینکه ابن‌خردادبه شمارهٔ خرمن‌ها را نیز ذکر نموده‌که مورد احتیاج ما نیست وفقط گندم وجو و نقدینهٔ آنرا باختصار مینگاریم که از این قرار میباشد :

۱ ـ گندم ۶۳/۴۰۰ کر .

۲ ـ جو ۹۱/۸۵۰ کر .

۳ ـ نقد ۸/۴۵۶/۸۴۰ درهم .

واگر دوکر گندم وجو را به شصت دینار و هر دیناری را مانند سابق به پانزده درهم تسعیر کنیم قیمت گندم و جو ۶۹/۸۶۲/۵۰۰ درهم میشود و چون این مبلغ را به‌مالیات نقدی اضافه نمائیم رقم زیر :

۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم بدست میآید .

سپس ابن‌خردادبه مالیات خراسان وتوابع‌آنرا ذکر میکند . وچنانکه میدانیم ازسال

۳۱۲ مالیات خراسان بطورمقاطعه بخاندان طاهریان واگذارشد ودرهرحال مالیات‌خراسان وتوابع مطابق صورت ابن‌خردادبه چنین است :

۱ ـ نقد ۴۴/۸۴۶/۰۰۰ درهم.

۲ ـ اسب سواری۱۳ رأس.

۳ ـ گوسفند ۲/۰۰۰ رأس.

۴ ـ بردهٔ غز ، به‌قیمت ششصد هزار درهم ۲/۰۰۰ نفر.

۵ ـ کرباس کندچی ۱/۱۸۷ قواره.

۶ ـ آهن تخته ۱/۳۰۰ قطعهٔ دوتائی.

درآن ایام پنجاه شهرستان مانند ری ، قومس، گرگان، کرمان ، سیستان ، نیشابور، طخارستان، طالقان، ماوراءالنهر، بخارا، سند وغیره‌جز، خراسان بوده‌است‌وطاهریان‌درآن ممالک مستقلاحکمرانی‌داشته ومالیاتی‌بطورمقاطعه به‌بغداد میفرستادند. درهرحال برای‌اطلاع ازصورت‌ریزمالیات‌سوادوتوابع‌خراسان‌به‌کتاب‌المسالک والممالک ابن‌خردادبه‌مراجعه‌شود.

اینک بطور اختصار صورت مالیات ممالک دیگررا بروایت ابن‌خردادبه‌ذکرمیکنیم:

ممالک شرق

نام	مالیات نقد به‌درهم
سواد	۷۸/۳۱۹/۳۴۰
خراسان و توابع	۴۴/۸۴۶/۰۰۰
شهر زور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
ماسبذان ومهرگان قذق	۳/۵۰۰/۰۰۰
قم	۲/۰۰۰/۰۰۰
اهواز	۳۰/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۳۳/۰۰۰/۰۰۰
قزوین	۱/۲۰۰/۰۰۰
ماه‌کوفه	۳/۸۰۰/۰۰۰
اصفهان	۷/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۵/۶۰۰/۰۰۰
موصل	۴/۰۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۷/۷۰۰/۰۰۰
ارمنستان	۴/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۲۷۷/۷۱۵/۳۴۰ درهم**

ممالک مغرب	به‌دینار
قنسرین وعاصمه‌ها	۴۰۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۳۴۰/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۴۰۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۳۵۰/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۵۰۰/۰۰۰
مصر	۲/۱۸۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۴/۷۷۰/۰۰۰ به‌دینار**

وهرگاه مجموع دینارها را ازقراردیناری پانزده درهم تسعیرکنیم ۷/۱۵۵/۰۰۰درهم بدست میآید ومجموع کل آن چنین میشود :

۱ ـ مالیات ممالك شرق	۲۲۷/۷۱۵/۳۴۰	درهم
۲ ـ مالیات ممالك غرب	۷۱/۵۵۰/۰۰۰	درهم
جمع کل مالیات ممالک شرق وغرب	**۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰**	**درهم**

صورت خلاصهٔ مالیات‌دورهٔ‌عباسی

بنابرآنچه گذشت در تمام دورهٔ خلفای عباسی زمان مأمون از حیث فزونی درآمد مهمتر از هردوره وپس‌ازمأمون بتدریج درآمدکم‌شده و در اواسط قرن سوم هجری چنانکه تفصیل آن بیاید ایـن‌کسری آشکارگشته است و تاپیش از آن چندان محسوس نبوده‌است و البته موجباتی داشته‌که بزودی شرح میدهیم. اینك‌صورت خلاصهٔ درآمد عباسی از روی‌سه‌فهرستی که‌نگاشته شد :

۱ـ درزمان مأمون درحدودسالهای ۲۰۴ و۲۱۰هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم.

۲ـ درزمان معتصم یاکمی‌پس از او تاسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم .

۳ـ دراواسط قرن سوم هجری ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم[1]

ازمقایسهٔ این‌سه‌فهرست معلوم میشودکه درنیمهٔ اول‌قرن سوم‌کسری درآمد شروع‌شده است، بخصوص‌اگرمقدار مالیات‌حنسی فهرست‌ابن‌خلدون را نیزدرنظر بگیریم‌که درآنصورت کسری درآمد بسیارمیشود .

ودرهرحال بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم عایدی خالص بخزانه (بیت‌المال)

---

۱ ـ باید در نظر داشت‌که تاریخهای وقف تقریبی است چه‌که مالیات پاره‌ای از ممالك بمیـه همانطورکه درفهرست ابن‌خلدون ذکر شده ودر فهرست‌قدامه و یاابن‌خرداذبه ویابعکس دیده میشود مؤلف.

بغداد واردمیشده است وتا بحال شنیده نشده است که هیچ دولتی (چه‌قدیم وچه جدید) چنین عایدی داشته باشد فقط بطور ضمنی چیزهائی راجع بمالیات ایران وروم میخوانیم که اگر قابل قبول بدانیم آن دو دولت نیز درآمدهای سرشاری داشته‌اند مثلا گیبون در تاریخ رم[1] مینگارد که مالیات دولت روم سالی چهارصد میلیون درهم بوده وصدوسی وپنج میلیون آنرا از آسیای صغیر میگرفته‌اند وبنابنوشتهٔ ابن‌خرداذبه مالیات ایران در زمان انوشیروان بچهارصد وبیست میلیون مثقال ویاهفتصد وبیست میلیون درهم بالغ میشده است . وبرفرض که صحت این ارقام را بپذیریم بازهم باید بدانیم که هزینهٔ روم وایران چه‌مبالغی بوده است وپس از وضع مخارج که‌مبالغی برای آن‌دو دولت باقی مانده است، چه‌که مالیات بیت‌المال بغداد چنانکه مکرر یادآوری شده عایدی خالص پس از وضع مخارج کلیهٔ نقاط کشور (باستثنای خودبغداد) بوده است. والبته چنان‌درآمد خالصی بسیار زیاد میباشد وتقریباً بی‌سابقه است. مثلا دولت‌عثمانی در زمان سلطان سلیمان قانونی‌در اواسط قرن دهم هجری به‌منتهای عظمت خود رسیده بود معذلك مالیات آن دولت ازهشتصد میلیون دوك یاششصد وپنجاه میلیون فرانك تجاوز نکرد[2] واین‌مبلغ خیلی‌کمتر ازدرآمد خالص‌عباسیان میباشد. وازمیان دولتهای عصرحاضر هم هیچ دولتی تاآن‌مقدار درآمد خالص‌ندارد. واینك مصارف آن‌همه درآمد را شرح میدهیم :

هزینهٔ دولتهای عباسی

از تاریخ نویسان قدیم عرب کسی را نمیشناسیم که راجع ببودجه و درآمد وهزینه جیزی مستقلا نوشته باشد و شاید هم نوشتهٔ آنان از میان‌رفته است واکنون چیزی ازآن‌موضوع در دست نیست ، تاریخ نویسان اسلام نیز تحت‌عنوان (ویامبنای) تمدن اسلام راجع بمقدار دخل وخرج ویااوضاع علمی واجتماعی ویاثروت عمومی مطالب مستقلی ننوشته‌اند مگراینکه درضمن شرح وقایع رزمی و یابزمی اشاره‌ای بآن موضوعات کرده باشند، فقط ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ خودضمن صحبت از تجمل وخلال دولت عباسی صورت درآمد آن‌دولت را ذکر کرده است، قدامه وابن‌خرداذبه هم ضمن گفتگو از (برید) آن‌دوصورت را نقل نموده‌اند و پاره‌ای ازجغرافی‌نویسان نیزصورت‌هائی ازمالیات و درآمد دولتها نوشته‌اند ولی‌هیچ‌یك از آنان صورت‌هزینهٔ آن‌ایام را بتفصیل ذکر نکرده‌اند .

فقط ازروی قیاس میتوان گفت که ازمالیاتهای رسیده به‌بغداد ابتداء حقوق مأمورین لشکری وکشوری و قضاة و جیره‌خواران پایتخت داده میشده. همین‌قسم حقوق مأمورینی که بامرخلیفهٔ بغداد درخارج پایتخت مثل‌مأمورین برید انجام وظیفه میکردند مقرری پرداخت میشد[3] وآنچه‌باقی‌میماند تحت‌نظر خلیفه نگاهداری میشد[4].

۱ـ Gibbon,s Roman Empire -110

۲ـ Porter,s Consc. Hest. of Turkey Ms.

۳ـ ابن‌خرداذبه ص۱۵۳ ۴ـ ماوردی ص۱۷۹ .

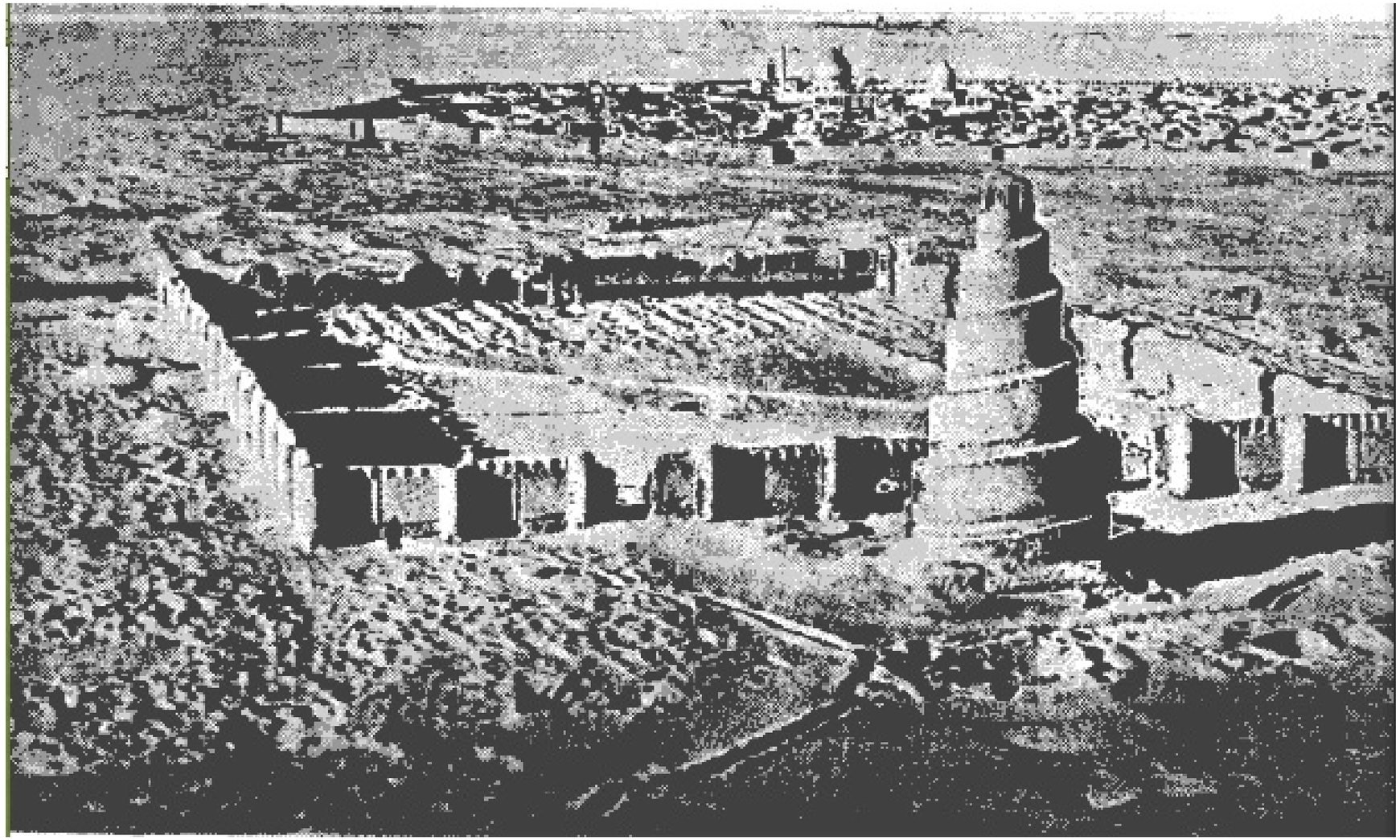

ع ـ دورنمای هوائی جامع قدیمی سامره و گلدستهٔ آن که بنام علویه مشهور است. منظرهٔ شهر سامره و گنبد و بارگاه حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و سرداب حضرت قائم نیز در این عکس نمایان میباشد

در هرحال میزان قطعی این هزینه‌ها معین نیست چه‌که باتغییر خلیفه و تغییر اوضاع میزان ومبلغ پرداختی‌تغییر میکرده است وتاکنون مدرکی‌راجع بآن نوع پرداخت‌هابدست نیامده، فقط باهمت فون کرمر صورتی‌از مخارج‌سالهای اول‌دورهٔ معتضدعباسی (۲۷۹هجری) یافتیم‌که ذیلامینگاریم: این‌صورت حساب بالغ بردومیلیون ونیم دینار بمأمورین لشکری و کشوری پرداخت میشده واحمدبن محمد طائی‌مأمور پرداخت آنروز، تأدیهٔ آنرا از خزانهٔ (بیت‌المال) بغداد تعهدکرده است وسمت‌شغل مأمورین ومیزان مقرری آنان درصوت ذکر شده است[1].

۱ـ Einnahmebudjet des Abbasiden Reiches

صورت هزینهٔ دولت عباسی
در ایام المعتضدبالله بسال ۲۷۹ هجری بطور روزانه

دینار در روز

۱/۰۰۰	مقرری روزانه کشیك‌چیان و نظایر آنان مانند دربانان سفیدپوست ازمردم پایتخت ویابصره وسپاهیان مأمور دربار وامثال آنان ودربانان سیاه‌پوست وغلامان ناصر.
۱/۰۰۰	مقرری غلامان آزادکردهٔ ناصر معروف بغلامان خاصه.
۱/۵۰۰	مقرری سواران ممتازمشهور باحرار.
۶۰۰	مقرری سپاهیان برگزیده که بدلیری ورشادت شهرت‌داشتند.
۵۰۰	مقرری سواراتی که‌از زمان ناصر باقی مانده بودند.
۱۱۰	مقرری‌هفده دسته‌از ملازمان‌مأمور درخانه ونامه‌رسانان وقاریان وخبرگزاران واذان‌گویان و ستاره‌شناسان و فنجامیان و علم‌داران و شبپورچیان ودلقکان و طبالان ومانند آنان .
۵۰	مقرری پلیس‌های بغداد وغیره .
۳۰۰	بهای خوراك بردگان وغیره .
۳۳۳ ۱/۳	هزینهٔ آشپزخانهٔ خصوصی و عمومی ونانواخانه و آشپزخانهٔ حرم وگماشتگان ونانواخانهٔ سیاهان .
۱۰۰	بهای اشیاء ولوازم آبدارخانهٔ عمومی وخصوصی وجامه‌خانه و عطریات‌وحوایج وضو واسلحه‌خانه وغیره.
۴	مقرری سقاهای اطراف قصر وانبارها ونانواخانه‌ها وخانه‌های ملازمان .
۱۶۷	مقرری غلام پیشخدمت‌هائی که فروتر از احرار وبزرگان میباشند و مقرری ملازمان بازنشسته.
۱۰۰ ۱/۳	مقرری ملازمان آبدارخانهٔ عمومی و صندوق‌خانه وصنعتگران مانندزرگران، خیاطان، تکمه‌بندان ،کفشگران، و آهنگران، و رفوگران و پوست‌دوزان و غلاف سازان وصحافان وعطاران و جارچیان و نجاران وخراطان و سبدبافان وامثال آنان .

دینار در روز

۱۰۰ مقرری اهل حرم .

۴۰۰ بهای علیق چهارپایان پنج‌اسطبل ،

۶۶ ۲/۳ مصرف خرید چهارپایان مانند اسب وشتر وغیره.

۳۰ مقرری آشپزان .

۳۰ مقرری فراشان ، دوشندگان شیر، انبارداران فرش و باربران .

۵ مقرری رکابداران ، یدك کشان ، زین داران و خدمتگزاران چارپایان (برید) .

۴۴ مقرری ندیمان ومغنیان وامثال آنان.

۲۳ ۱/۳ مقرری دسته‌ای ازپزشکان‌وشاگردانشان.

۷۰ مقرری شکارچیان مانندبازداران، یوزبانان، توله‌داران، ومانندآنان .

۱۶ ۲/۳ مقرری ناوچیان و ناویان‌جنگی وکشتیهای آتش‌انداز وکشتی‌های‌دیگر .

۴ مقرری‌بهای نفت، نفت‌اندازان ومشعل‌چیان واجرت مشعل‌چیان.

۱۵ مقرری پول صدقه که همه روزه هنگام نماز بامداد در پارچهٔ سیاه آماده میکردند .

۳۳ ۱/۳ مستمری فرزندان متوکل .

۱۶ ۲/۳ مستمری فرزندان واثق .

۱۶ ۲/۳ مستمری فرزندان ناصر

۲۰ مقرری سران بنی‌هاشم وصاحبان رتبه وخطیبان مسجدها .

۳۳ ۱/۳ مقرری عموم افراد خاندان هاشمی (طالبی - عباسی) .

۳۳ ۱/۳ مقرری عبیدالله‌بن سلیمان باضافهٔ مابقی پانصد دینار مستمری فرزندش قاسم در هرماه .

۱۵۶ مقرری رؤسای‌نویسندگان ودفترداران‌ودربانان‌ومدیران‌ومعاونهاوسایرکارمندان دفتری وبهای دفترها وکاغذهای آنان باستثنای نویسندگان دفاترمقرری و جانشینان آنان درمجالس پرداخت مقرری ومعاونان آنها وخزانه‌داران ، زیرا این‌جماعت اخیرمقرری خودرا ازمحل مقرریهای قطع‌شده وغرامت و جریمهٔ سوارانی‌که بچارپایان خود رسیدگی نمیکنندباید دریافت دارند .

۱۶ ۲/۳ مستمری اسحق‌بن ابراهیم قاضی وجانشین اویوسف‌بن یعقوب پدر ابوعمرو وفرزندان آن‌دو و۱۰ فقیه دیگر .

دینار در روز

	مستمری اذان گویان مسجدالحرام ومسجد حضرت رسول‌ومکبران واقامه‌ـ
۳ ۱/۳	گویان وپیشنمازان وبهای روغن چراغ‌های مساجد وحصیر وبوریا وآب و
	بهای‌پرده برای تابستان وتجیر وظروف سفالین واداره‌مساجد درماه‌رمضان.
۵۰ ۱/۳	هزینهٔ زندان وخوراك زندانیان .
۱۰	هزینهٔ دوپل وکشتیهای‌آن‌که عوض وبدل‌میشود ومزد پاسبانان دوجسر.
	هزینهٔ بیمارستان‌صاعدی(غیرازآن‌درآن‌ایام بیمارستانی نبوده‌است) ومقرری
۱۵	پزشکان‌وپرستاران وچشم‌پزشکان ونگاهبانان دیوانه‌ها ودربانها ومرده‌کشها
	وغیره بضمیمهٔ بهای خوراك ودارو وشربت بیماران .

جمع کل ۶/۹۷۴ دینار

بطوریکه ملاحظه میشود این‌ارقام قریب‌هفت هزار دینار بوده‌که روزانه درایام خلافت معتضد (۲۷۹) مصرف میشده وجمع سالانهٔ آن دومیلیون ونیم(دینار) میباشد. حالااگرهزینهٔ ایام خلافت‌مأمون ومعتصم‌را نیز بهمین‌مبلغ‌فرض‌کنیم، بعقیدهٔ ماهزینهٔ آنان‌کمتر بوده چه در اواخرقرن‌سوم شمارهٔ بردگان وزرخریدان بیش‌ازاوایل‌قرن سوم بوده‌است، واگردینارآنرا بحداکثر بیست‌درهم‌تبدیل نمائیم جمع‌میزان سالانهٔ آن‌پنجاه‌میلیون‌درهم میشود وهرگاه‌آنرا ازمعدل مالیات‌سالانه (سالی ۳۶۰میلیون درهم) کسر کنیم‌بقیه ۳۱۰ میلیون‌درهم اضافه‌برخرج باقی میماند ویادست‌کم سیصد میلیون درهم‌خالص عاید خزانه میشده است ودولتی‌که هرساله چنین پس‌انداز بزرگی‌داشته باثروت‌ترین دولتهای روی‌زمین میباشد چه‌که‌تاکنون جزآنچه راجع بایران وروم گفته شد، نشنیده‌ایم‌که هیچ‌دولتی نصف‌این مبلغ ویاچهاریك ویاده‌یك‌آنرا پس‌انداز داشته باشد وعلاوه براین هزینهٔ مزبور،قسمت‌کمی ازمجموع مالیات دولت عباسی بوده چه‌که این‌مقدار معادل اموالی‌است‌که احمدبن محمدطائی ازبابت مالیات نواحی ذیل تعهدکرده بود: زمینهای آب‌خور دجله ـ فرات ـ جوفی ـ واسط ـ کسکرـ جریب‌های نهر بوق ـ ذی‌بین ـ کلوازی ـ نهربین ـ دانین ـ راه‌خراسان .

وتمام این‌نواحی ازکشورهای عراق است وخودجزئی از امپراطوری بزرگ اسلامی شمرده‌میشود. چنانکه‌ازمراجعهٔ بصورت‌حساب قدامه این‌موضوع بخوبی‌روشن‌میگردد.درهر حال‌شکی‌نیست‌که‌هزینهٔ دولت‌عباسی ازبابت‌یك‌قسمت‌ازمالیاتهای‌ممالك‌اسلامی‌تأمین‌میشده‌است.

تطبیق ومقایسهٔ آن ثروت‌باپول امروز

برای‌روشن شدن‌میزان ثروت‌آنروز باتمدن فعلی بایدآن اموال را بپول‌امروز تبدیل‌کنیم. ازآنرو میگوئیم‌که‌یك‌دینار درنیمهٔ اول‌قرن سوم هجری پانزده درهم خرد میشده وثروتی‌که سالانه بطورخالص بخزانه (بیت‌المال) میرسیده بیست میلیون‌دینار بوده است وبحساب

امروز بهای هر لیره (جینهٔ مصری[1]) دو دینار است وازآنرو هرساله ده میلیون لیره (جینهٔ مصری) پس‌انداز خالص‌خلفای عباسی میشده است .

نکتهٔ دیگراینکه ارزش پول برحسب اختلاف کالائی که باآن مبادله میشود ویامردمی که بوسیلهٔآن استخدام میشوند تفاوت میپابد . مثلا فرض‌کنیم دریك‌کشور ، اردب[2] گندم پنجاه قروش [3] ودرکشور دیگرصد قروش میباشد البته درکشور اول ارزش‌هزارلیره باندازهٔ دوهزار لیره درکشور دوم است .

همینقسم دریك‌کشور ارزش پول باختلاف زمان تغییر میکند . مثلا کسانیکه در اوایل قرن‌گذشته چند هزار قروش دارائی داشتند ازتوانگران (مصر) بشمار میآمدند، چه‌که بهای همه چیزارزان بود ولی رفته رفته جمعیت زیاد شد وتجملات زندگی افزون‌گشت وموجبات دیگرنیزپیش‌آمدکه درنتیجه طبقهٔ متوسط همان‌چندهزار قروش سابق‌را فعلا دریك‌ماه مصرف میکنند و چنانکه می‌بینیم بهای زر درکشور مصر در این سالهای اخیر تفاوت بسیارکرده ، حکومت مصر باید متوجه این موضوع باشد زیراکه بهای طلا درحقوق‌کارمندان دولت تأثیر کلی دارد وبهای خوراکی وکرایهٔ خانه قریب یك ربع ازپنج شش سال پیش زیادترشده‌است. مثلاکارمندی‌که درآنموقع ماهی‌هزار قروش خرج زندگی خود وخانواده‌اش میکرده اکنون بزحمت با ماهی هزار و دویست و پنجاه یا ماهی هزار و سیصد قروش زندگی میکند . در صورتی‌که حقوق اوهمان بوده‌که آن موقع می‌گرفته است واین‌تفاوت را ناشی از تنزل‌بهای طلا می‌دانند . و ازآن رو لازم است که بمقدار گرانی نرخ کالاها حقوق کارمندان نیز اضافه شود .

حال برای اینکه ازنظر ارزش پول مقدار ثروت دورهٔ عباسی باثروت امروز تطبیق شود باید بهای کالاهای آنروز و دستمزد کارگران آنروز را با بهای کالاهای امروز و دستمزد مزدوران امروز تطبیق و مقایسه کنیم . اینك میگوئیم‌که در صورتحساب قدامه یك کر ، جو وگندم مخلوط‌آن‌زمان سی دینار می‌ارزیده‌است وکرعراقی مساوی چهل اردب است و بهای یك اردب گندم وجو در عصر حاضر (موقع تألیف کتاب سال ۱۹۰۲ میلادی در مصر) تخمیناً یك لیره است و چهل اردب هشتاد لیره یعنی سه برابر قیمت آن ایام ارزش دارد .

امامزد بنا درزمان منصور یك قیراط نقره و روزکاری یعنی‌کارگر روزانه دوحبه مزد داشته است . ودر عراق‌آنروزقیراط $\frac{1}{20}$ دینار و حه $\frac{1}{60}$آن بوده‌است وازآن قرار مزد بنا با پول امروز مصر سه قروش ومزدکارگر (عمله) یك قروش میشدکه تقریباً یك سوم یایك‌چهارم

---

۱ - جینهٔ مصری‌برابر باپنج‌دلار است (تقریباً) .
۲ - یك‌اردب‌گندم فعلامساوی با ۱۵۰ کیلوگرم میباشد.
۳ - صدقروش یك‌جینهٔ‌مصری است. مترجم

دستمزد کنونی میباشد وازاین مقایسه وتحقیق چنان برمیآید که ارزش پـول درعصرعباسی سه برابر بوده وباآن حساب ده میلیون دینار پس‌انداز آنان، سی‌میلیون دینار ارزش داشته‌است. واین مبلغ هنگفت درتحت اختیار خلیفه بوده که هر نوع صـلاح خود ويامملکت را میدیدآن پول رامصرف میکرد .

بااین وصف اگرشنیده شود که خلیفه برای فلان قصیده صد هزار درهم یاده هزاردینار جایزه داده نباید موجب تعجب گردد، چون در عصرحاضر بچشم خود می‌بینیم فلان توانگر هم برای خرید یك تابلوی نقاشی صد هزار لیره وبرای یك قطعه‌آثار عتیقه نیم میلیون ، یـا یك میلیون‌لیره پول میپردازد ، زیرا این‌نوع بذل وبخشش‌ها وخرید وفروش ها نتیجهٔ مستقیم زیادی ثروت است . بهرحال بااینکه درآمد دولت‌های فعلی بمراتب زیادتـر ازمنابع دولت عباسی‌میباشد معذلك کمتر دولتی درحال حاضرسالی یك میلیون لیره پس‌انداز پیدا میکند . مثلا درآمد دولتهای بریتانیای‌کبیرکه ازدولتهای بزرگ دنیا محسوب میشود وبما(بمصر) از دیگران نزدیکتراست درسال ۱۹۰۰میلادی قریب صد وبیست میلیون لیره میشده وپاره‌ای از ارقام درآمدآن اقلام ذیل است :

۱ ـ رسومات مشروبات الکلی وچای ودخانیات	۲۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره
۲ ـ بهای پروانهٔ فروش این‌کالاها	۳۲/۰۰۰/۰۰۰ »
۳ ـ مالیات بر درآمد	۱۸/۵۰۰/۰۰۰ »
۴ ـ تمبرپست	۱۳/۰۰۰/۰۰۰ »
۵ ـ بهای تلگراف	۳/۰۰۰/۰۰۰ »
۶ ـ بهای تمبراسناد	۸/۵۰۰/۰۰۰ »
جمع کل	**۹۷/۰۰۰/۰۰۰لیره**

بقسمی‌که ملاحظه میشود قریب چهار پنجم این درآمد در زمان عباسیان وجود نداشته است ، ومعذلك درآمدآنان بآن مبلغ عظیم میرسیده است .

دولت‌های امروز چنانکه می‌بینیم خرجشان بدخلشان‌نمیرسد وبااینکه دخل وخرجشان برابر میگردد وکمتر دولتی است‌که پس‌انداز مختصری (درحدود سالی یك‌میلیون لیره و کمتر) پیداکنند بلکه اگر پیشامدهای غیرمنتظره‌ای روی دهد خزانهٔ دولتهای بزرگ امروز از پـرداخت مخارج آن پیشامدها عاجز میمانند ، مثلا در سالهای اخیر دولت بریتانیا بواسطهٔجنگ افریقای جنوبی دچار بحران مالی گشت و بنا بقول مشهور مجبور بوام گرفتن شد . پس فرق میان بودجهٔ دولتهای فعلی و بودجهٔ دولت های عباسی چیست ؟ برای پاسخ باین پرسش‌باید دانست‌که چگونه واز چه راه‌هائی این ثروت درزمان عباسیان جمع میشده است.

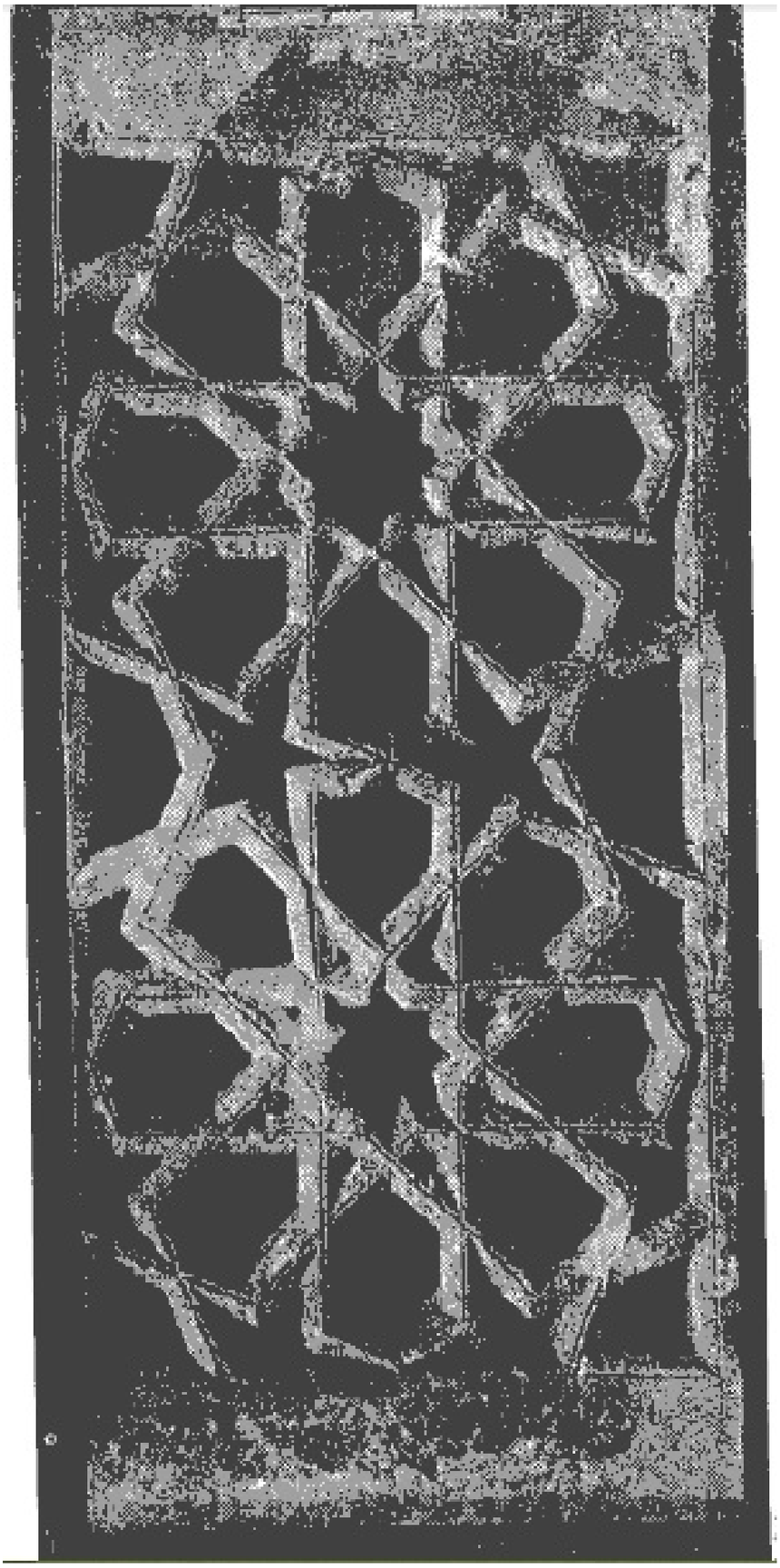

ع ـ پنجرهٔ سنگی مسجد جامع موصل قرن ششم هجری

موجبات ثروت عباسیان

بدیهی است که پیدایش این ثروت دراثر کمی هزینه وفراوانی درآمد است وآنچه درخزانه (بیت‌المال) میماند دخل اضافه برخرج بوده است . بنابراین ابتداء ازمنابع عایدات آنزمان وسپس ازاقلام هزینه صحبت میداریم‌واختلاف درآمد وهزینه را شرح میدهیم وعلل زیادی دخل وکمی خرج رابیان میکنیم .

منابع درآمد

در اوایل هجرت منابع درآمد منحصر به زکوة بود . سپس در واقعهٔ بدر کبری موضوع غنایم نیز برآن افزوده شد . پیغمبراکرم باعده‌ای ازیهود ونصارای مقیم عربستان صلح کرده‌ازآنان جزیه میگرفت از آنرو هنگام وفات حضرت رسول منابع درآمد مسلمانان زکوة وغنایم وجزیه بود .

بعد ازفتح شام ومصر وعراق خراج وده‌یك زمین وگمرك تجارت نیز اضافه گشت وتا پایان دورهٔ خلفای راشدین بهمین قرار رفتار میشد ، درزمان بنی‌امیه علاوه بر درآمد های قانونی فوق پاره‌ای مالیات‌های غیرقانونی نیز ازمردم می‌گرفتند چنانکه شرح آن داده شد. از جمله مالیات هـای مخصوص دورهٔ بنی امیه یکی مالیات مـاهی است که محمدبن مروان (سال۷۲) موقع حکمرانی درارمنستان برقرار ساخت وگمان میرود ده یك کشتیرانی نیزاز مالیات دورهٔ بنی‌امیه باشد ، همچنین مالیات پنج یك که ازمعدن‌ها دریافت میشدازدرآمدهای دورهٔ امویان بشمار میآید وبهمین ترتیب مبلغ عایدات متنوع ومتعدد گشت و تازمان عباسی بیازده فقره رسید از این‌قرار :

۱ ـ صدقه یا زکوة ۲ ـ جزیه ۳ ـ خراج ۴ ـ گمرك داخلی۵ ـ باج ماهی‌گیری ۶ ـ ده یك کشتیرانی ۷ ـ پنج یك معدنهـا ۸ ـ گمرك خارجی ۹ ـ عایدات ضرابخانه ۱۰ ـ مستغلات ۱۱ ـ مالیات صنعتگران وغیره .

موجبات زیادی مالیات اراضی (خراج) چه بود ؟ خراج مالیاتی است که بر زمین و یا محصولات زمین وضع میشود و موجبات زیادی‌آن متعدد بوده‌که مهمترین آن بدینقرار میباشد :

۱ ـ وسعت مملکت عباسیان

چون‌مهمترین اقلام مالیات‌همان‌خراج‌است‌والبته فزونی خراج کشور بسته بوسعت حاصلخیزی اراضی‌آن میباشد . وچنانکه میدانیم ممالك اسلام درزمان عباسیان بسیار وسیع و بلکه وسیع‌ترین ممـالك دنیای قدیم بوده است (بویژه اگراسپانی را نیزجزء آن حساب‌کنیم) . و فقط ممالك اسکندرکبیر شاید بوسعت‌آن امپراطوری بزرگ میرسیده است.

برای پی‌بردن بوسعت ممالك اسلامی درزمان عباسی کافی‌است که وسعت‌آن ممالك رادر حال حاضرذکر کنیم .

مساحت ممالك عباسی در قرن سوم هجری

نام‌کشور	دولت فعلی که در آن حکومت‌میکند	مساحت بمیل مربع	ملاحظات مترجم
ایران تماماً	دولت ایران	۶۲۸/۰۰۰	
افغانستان	مستقل	۲۱۵/۰۰۰	
بلوچستان	انگلیس	۱۳۰/۰۰۰	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی متعلق بایران است
سند	انگلیس	۴۸/۰۰۰	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	۲۵۷/۰۰۰	
قفقاز (تفلیس)	روسیه	۱۵/۰۰۰	
ارمنستان وترکیه	ترکیه	۲۷/۵۰۰	میان روسیه وترکیه وایران وعراق تقسیم شده است
عراق	ترکیه	۱۰۰/۲۰۵	فعلامستقل هستند
جزیره			
سوریه		۱۰۹/۵۰۹	
فلسطین			
عربستان	ترکیه	۲۰۰/۰۰۰	مستقل است
مصر	»	۴۰۰/۰۰۰	» »
نوبه وسودان	سودان	۳۰۰/۰۰۰	سودان مستقل است
طرابلس غرب	ترکیه	۳۹۸/۰۰۰	مستقل است
الجزایر	فرانسه	۱۸۴/۵۰۰	درحال شورش است
تونس	»	۵۱/۰۰۰	مستقل است
مراکش	»	۲۹۹/۰۰۰	مستقل است

جمع کل ۳/۳۲۸/۰۱۴ میل‌مربع

و بنابر این مساحت ممالك در زمان عباسیان (بدون اسپانی) برابر مساحت تمام اروپا بوده است . و اگر مسلمانان مالیات اراضی تمام اروپا را جمع میکردند از مالیات ممالك خودشان بیشتر نمیشد . حال باید در نظر گرفت که اکنون چه ممالك بزرگی دراروپا وجود دارد واگر دولتهای اروپائی فقط بمالیات ارضی اکتفا میکردند طبعاً کارشان راست نمیآمد از آنرو است که مالیات های غیر مستقیم مثل مالیات توتون و مشروب وغیره وضع کرده‌اند .

این راهم باید گفت که تنها وسعت مملکت موجب ازدیاد ثروت نمیباشد زیرا در زمان

سلطان سلیمان قانونی وسعت مملکت عثمانی تقریباً باندازهٔ وسعت ممالك عباسی بود ، معذلك درآمدآن از۶۵ میلیون فرانك تجاوز نکرد (چنانکه گفته شد) وبنابرآن علاوه بر وسعت ممالك عباسی کوشش درامر کشاورزی ، سنگینی مالیات ، حاصلخیزی زمین وامثال آن موجب ازدیاد درآمد دردورهٔ عباسیان میباشد .

۲ - توجه مردم بامور کشاورزی

درفصل مربوط به بیت‌المال اشاره‌ای شدکه خلفای بنی‌امیه وعمال آنان برای وصول مالیات ارضی (خراج) همه نوع جور وستم روامیداشتند وخواه وناخواه مردم ازکشاورزی دست‌کشیدند وزمین‌ها را بایر گذاردند بعلاوه شورش وانقلابات داخلی نیز درعراق وایران وعدم رضایت مردم ازاولیای امور موجب شدکه امورکشاورزی مختل گردد ومردم برای زیان رساندن بدولت دست اززراعت بردارند ودرنتیجه ده‌ها ومزرعه‌ها را بی‌سرپرست رهاکنند . اما درزمان عباسیان قضیه برعکس شد. چون خلفای عباسی بااهل ذمه و موالی خوشرفتاری نمودند وجان آنانرا محفوظ ومحترم داشتند ومردم هم روبده‌هاومزرعه‌ها برگشته وبکشت و کار پرداختند .

خلفای دورهٔ اول عباسی برای آبادی شهرها وده‌ها وحفظ جان ومال مردم مساعی زیاد بکاربردند، مثلا منصور عمال ستمگررا بشدت تعقیب میکرد و اموال آنـان را ضبط مینمود و آنرا در خزانهٔ مخصوصی بنام بیت‌المال مظالم جمع میکرد و مأمورین مخصوصی باطراف روانه‌کرده بهای‌غله راتحقیق مینمودتاازآنراه بمردم تعدی نشود . همین قسم عملیات والیان وقاضیان ومأمورین مالیات را بادقت رسیدگی میکرد واگر بهای غلات کم وزیاد میشد علت را میپرسید واگر درحکم قاضی تردید میشد قاضی‌را سرزنش نموده بازپرسی میکرد. موالی که درزمان بنی‌امیه مثل‌برده وزرخرید بودند ، درزمان عباسیان جزء ارکان دولت درآمدند ومورد توجه خلفاء واقع گشتند بقسمی‌که هرخلیفه بخلیفهٔ دیگـر از آنان سفارش مینمودند بخصوص مردم خراسان‌که بیش‌ازدیگران نوازش میشدند ازآنجمله منصور به پسرخود مهدی دربارهٔ آنان چنین میگوید :

«باموالی خود (ساده تربگوئیم بابندگانت . مترجم) به نیکوئی رفتارکـن ، مواظب حال آنان باش، آنهارا مقرب درگاه بنماکه اگردشواری تورابپیش‌آیدآنان کمك‌کارتوهستند، مخصوصاً مردم خراسان را سفارش میکنم، آنان یاران وشیعیان تـوهستند و در راه استقرار دولت تومال وجان فداکردند» .

همینقسم مأمون وسایرخلفاء ، باموالی بمهربانی رفتار مینمودند . منصور تمام اوقات خودراصرف اصلاح امورملك وملت میکردوبآسایش وراهنمائی مردم توجه بسیارداشت وامور مالی را ازحیث درآمد وهزینه ازروی عدالت رسیدگی مینمود . همین منصور بپسر خود در بارهٔ مدارا وعدالت چنین‌وصیت میکند :

«پسرجان پادشاه بپرهیزگاری ، ورعیت باطاعت ، ومملکت بعدالت اصلاح میگردد».

دلایل بسیاری موجود است که پرهیزگاری ومهربانی وعدالت خواهی خلفای اول دورهٔ عباسی راثابت مینماید . مهدی مرتب دردیوان مظالم جلوس میکرد و بشکایت مردم ازقضاة و مأمورین عالی‌رتبهٔ دولت رسیدگی‌میکرد. داستانهای بسیاری ازعدالت خواهی‌هرون زبانزد عام وخاص میباشد و هرگاه که درحضور وی ازبیداد صحبت میشد بگریه می‌افتاد، ازآنجمله هنگامیکه ابوالعتاهیه رابزندان افکندکسی راماًمور نمود تاگفتاروکردارآن زندانی‌رابرای وی گزارش داده ودر ضمن گزارش روزانه بهرون گفته شدکه ابوالعتاهیه این اشعار را روی دیوارزندان نگاشته است .

ترجمهٔ اشعار :

«بخدا سوگند ستمگری زشت است وستمگر همیشه سرزنش میشود.»

«بزودی پیش‌کردگارخواهیم رفت وآنجا دادرسی می‌شود.»

هرون که اینرا دانست بسیارگریست وزندانی راآزاد ساخت ازاوحلالیت طلبید وهزار دینار باوبخشید . موقع دیگر هرون خوان پرنعمتی گسترده بزم مجللی‌آراست وبزرگان را به‌مهمانی‌فراخواند وابوالعتاهیه را احضارکردکه دروصف‌آن بزم‌اشعاری بگوید، ابوالعتاهیه این ابیات راسرود .

ترجمهٔ اشعار :

«اکنون باپریرویان درکاخ‌های‌آراسته وپیراسته خوش باش.»

«ولی آن هنگام‌که جان بسینه‌ات‌میرسد خواهی دانست‌که خود پسند بوده‌ای.»

هرون ازشنیدن‌آن شعرها گریست. فضل‌بن یحیی بابوالعتاهیه پرخاش‌نموده گفت خلیفه ازتوخواسته‌که اورا شادمان سازی ولی تواورا گریانیدی .

هرون گفت : ابوالعتاهیه را واگذارید، اومارا درکوری ونابینائی دید ودلش نیامدکه گمراهی ماافزون گردد .

این داستان و مانند آن ازهرون ومأمون بسیاراست ، بطوری‌که بیش ازیك جلدکتاب خواهد شد وبنابراین در زیرسایهٔ چنین حکمرانی البته امنیت برقرار میگردد و زراعت و تجارت پیش می‌رود ومردم درخدمتگزاری‌حکمرانان‌آمادهٔ هرگونه فداکاری میشوند والبته مملکت درپرتوعدالت‌آباد میگردد ، چه عدالت ترازوی آسمانی درمیان مردم است . آبادی بدون عدالت میسرنمیشود وزندگی حقیقی‌بدون عدالت محقق نمیشود وبرای پادشاهان، جز باعدالت عزت وجلال فراهم نمیآید . چون ازقدیم گفته‌اند عظمت‌کشور بسته برجال است و پایداری اموردرجال برمال است، ومال باآبادی بدست میآید، وآبادی درپرتوعدالت انجام می‌یابد، پس‌عدل اساس ملك میباشد . دیگرازموجبات‌آبادی‌کشور عباسی‌آنکه خلفای این سلسله علاوه بر اینکه خود سدها وپلها میساختند ونهر میشکافتند با تمام قوا میکوشیدندکه

خرابی‌های دورهٔ بنی‌امیه را ترمیم نمایند و وسایل آبیاری و زراعت را رواج دهند .

سواد ـ ازآنرو مملکت رو بآبادی گذارد بخصوص قطعهٔ سواد (عراق) که از نقاط حاصلخیز جهان میباشد و چنانکه در فصل مربوط بخراج گفتیم مالیات ارضی این کشور (عراق) صدو بیست میلیون درهم ویا قریب یك ثلث خراج، تمام ممالك اسلامی بوده‌است، در زمان سلاطین‌ساسانی نیزمالیات‌سواد بیش‌ازنقاط دیگر بوده،چه‌که درزمان قبادبن فیروزصدو پنجاه میلیون درهم ودرزمان انوشیروان دویست وهشتاد وهفت میلیون درهم ودر زمان سایر پادشاهان ایران یکصد وبیست میلیون درهم از عراق مالیات میگرفتند . وعلاوه برآن سالی سه میلیون درهم بابت خرج‌مطبخ پادشاه‌ایران ازآن‌کشور برداشت میشد.وصول این‌مالیاتهای سنگین‌بزور وظلم‌وبیداد نبوده بلکه بواسطهٔ اهتمام پادشاهان ایران وخلفای عباسی درترویج زراعت و تسهیل وسایل‌آبیاری و اجرای عدالت محصول زیاد میشده است . و چنانکه میدانیم کشورعراق مانند درهٔ نیل (مصر) کشور پرنعمت وحاصلخیزی میباشد ودو رود دجله وفرات زمین حاصلخیز عراق را ازهر جهت مثل اراضی مصر بارور میسازند . با این فرق که چون جریان نیل ازجنوب بشمال میباشد درایام تابستان لبریزمیگردد . برعکس دجله وفرات که ازشمال بجنوب جاری است ودر زمستان سرشارمیشود واز آنرو همه ساله پل‌ها وسدهائی که درنتیجهٔ طغیان زمستانی رود خراب شده محتاج به تعمیرمیگردد .

مجرای رود دجله درسابق غیرازمجرای امروز آن بوده است بقسمی که از بغداد تا مداین بطرف جنوب میآمد وازآنجابدیرعاقول وگرگرومازاریا میگذشت، سپس رو بمغرب گذارده بشکل عمودی تافم‌الصلح وواسط سیرمیکرد وازآن پس درمرداب و باتلاق (بطایح) می‌افتاد،وبفرات می‌پیوست و درنزدیکی بصره بدجلةالعوراء برمیخورد وکنارآبادان بخلیج فارس میریخت . اکنون ازمازاریا بمشرق میرود وبعد بجنوب شرقی برمیگردد . درآن‌ایام فرات دوشاخه داشت یکی ازکنارکوفه و دیگری ازشرق جاری بود وهر دوشاخه از بطایح عبور میکرد .

بطایح ـ زمین‌های گودی که در جنوب عراق میان بصره وکوفه زیرآب مانده بود بطایح یامرداب خوانده میشد وعلت پیدایش‌آن این بودکه درزمان قباد پسرفیروز رودد‌جله درنزدیکی کسکرطغیان‌کرد وچون ازپیشرفت‌آن جلوگیری نشد زمین‌های پهناوری رافرا گرفته زیرآب‌برد. درزمان انوشیروان اقداماتی برای خشکانیدن‌آن اراضی بعمل‌آمد، اما پس‌ازانوشیروان درایام سلطنت پرویز درسال ششم هجری‌فرات‌ودجله هردوطغیان‌کرد بقسمی که نظیرآن تاآن روز دیده نشده بود ، پرویزبرای بستن‌آب‌کوشش بسیار نمود ودریك‌روز بدستور وی چهل بند برروده‌ا بستند ولی‌ازطغیان‌آب محافظت نتوانستند ومرداب‌ها بهمان حال ماند تامسلمانان برای تسخیرعراق هجوم‌آوردند وایرانیان مشغول جنگ شدند و طبعاً ازترمیم سدها غفلت‌کردند والبته ازدهقانان نیزکاری برنمیآمد ورفته رفته مرداب‌ها وباتلاقها

فزونی یافت وبااین همه خراج‌آن اراضی‌هنگفت بود ، چه‌که عبدالله‌بن دراج درزمان معاویه پنج میلیون درهم ازآنجا خراج گرفت ، ودرعین حال باصلاح‌آن توجهی نکرد، در زمان حجاج (والی‌عراق) نیز جنگ‌های داخلی‌مجالی برای اصلاح سدها وپل‌ها نگذارد ودرنتیجهٔ همان غفلت‌هاوطغیان‌های متوالی‌دجله وفرات، مرداب‌ها وسعت یافت سرانجام حجاج شرحی بولیدبن عبدالملك نگاشته هزینهٔ سدبندی و خشکانیدن باتلاقها را سه میلیون درهم برآورد کرد، واین مبلغ درنظرولید بسیار بود، امامسلمه برادر ولید بوی گفت : من این پول را میدهم تابوسیلهٔ مأمورین مورد اعتماد خلیفه مصرف گردد ودرمقابل خراج زمین‌های پستی‌که آب درآن میماند برای من باشد .

ولید این پیشنهاد راپذیرفت ومسلمه مبلغ معهود رامصرف‌کرد ودرنتیجه مزارع‌آبادی پدیدآمد . مسلمه دونهردرآن نواحی‌کنده‌آنرا سیبین نامید وکارگران وکشاورزان بسیاری رابرای‌آبادی‌آن اراضی مأمور نمود ودراثرآن اقدامات سود بسیاری عاید وی و برادرش ولیدگردید وپس ازآنان هشام نیزاستفادهٔ زیادی ازآن اراضی برد وتا اواخر بنی‌امیه‌آن بهره برداری ادامه داشت .

وهمینکه خلافت به عباسیان رسید وسواد (عراق) مقر خلافت‌گشت در احیای اراضی آن‌کشور همت گماشتند ونهرها کنده وسدها بستند بقسمی‌که سدها ونهرها وترعه‌ها بیکدیگر پیوسته میشد ومیان دجله وفرات باغها ومزرعه‌ها چنان متصل شدکه ازیکدیگرمتمایز نمیبود ونهرهای فرات‌آن نواحی‌راسیراب میساخت وسایرقسمتهای خاك عراق نیز بهمین وصف معمور وآبادگشت بطوریکه هیچ موقع آبادی و حاصل‌خیزی عراق مانند دورهٔ عباسیان نشد چه حاصل‌خیزی زمین وعلاقهٔ خلفای عباسی به‌آبادی‌کشور وتوجه مردم بامور زراعت دست بهم داده‌آنهمه نعمت وبرکت را فراهم میساخت .

خراسان ـ دیگر از ممالکی‌که مالیات زیاد میداد خراسان بود ، چون سرزمین آن حاصلخیز ومردمش بواسطهٔ همراهی با بنی‌عباس مورد توجه بودند لذا خراسان بسیار آبادگردید وخراج‌آن به چهل میلیون درهم رسیدکه بضمیمهٔ خراج عراق نصف‌کامل مالیات ممالك اسلامی میشد . درزمان عباسیان سه‌کشور بیش ازسایرممالك اسلامی مورد توجه بود. اول عراق‌که خاك حاصلخیز پرنعمت وبرکتی داشت . دوم خراسان‌که هم خاکش حاصلخیز وهم مردمانش سلحشور وپشتیبان بنی‌عباس بودند . سوم حجازکه ازنظراحترام مذهبی‌وتثبیت بیعت برای خلفاء مهم‌بود . اماآبادی خراسان درآن موقع طوری بودکه ازهمهٔ ممالك‌اسلام برترمینمود . مقدسی درضمن گفتگو ازشهرهای عراق شرح مبسوطی از آبادی‌آن بلادمیگوید ولی‌همینکه بخراسان میرسد اظهارنظرمیکند : «گرچه شهرهای عراق بسیارآباد وپرجمعیت است اماده‌های خراسان خیلی‌مجلل ترازهمین شهرهای پرنعمت عراق میباشد وبسیاری از خلفای عباسی اصلا خراسان را مملکت میدانستند . »

بلادماوراءالنهر نیزجزء خراسان محسوب میشود وآن محل نیزپرنعمت وبرکت‌است.
ابن‌حوقل میگوید : «درهیچ یك ازکشورهای اسلامی‌حائی نیکوترودلکش تر ازبیرون شهر بخاراندیده‌ام، همینکه برفرازکهن دژ(قهندز) بخارا میروی تاچشم‌کار میکند بساط زمردین گسترده است . آسمان مانندگنبد نیلگون برروی‌آن درختها وگل‌ها وگیاهها پرتـوافکنده است وازمیان‌آنهمه سبزی وخرمی‌کاخهای مجلل ستاره‌های‌آسمانی ویاکلاه خودهای پولادین برروی سطح‌آبگون نور می‌افشاند» .

ابن حوقل میگوید : باصفاترین گردشگاههای روی زمین سند وسمرقند ورود ابله و غوطه دمشق است .

و البته بسیاری از ممالك اسلامی در آن عصر درخشان مانند خراسان وماوراءالنهر وغیره خرم وسرسبز وآباد بوده است (بنقشهٔ کتابهای اسلامی ضمیمهٔ این کتاب مراجعه شود.)

مصر ـ این‌آبادی وشادابی وشهرها وده‌ها طبعاً بواسطهٔ عدالت‌گستری خلفای عباسی بود چه اگرفرمانروایان عدالت پیشه ومهربان باشندآبادی وشادابی کشور تعجب ندارد زیرا مردم اگرامنیت وآزادی داشته باشند وحقوق حقهٔ‌آنان تأمین بشود خودبخود باصلاح‌آبادی میپردازند وهمینکه مملکت‌آبادشد خراج افزون میگردد، مثلاکشور مصر بنابگفتهٔ مورخین عرب دردورهٔ‌مسلمانان‌بیست میلیون جمعیت داشته‌است.امامردم امروزاین‌عدد رامبالغه‌میدانند ودراوایل قرن‌گذشته هرگزاین عدد را باورنمیتوانستند بکنند، مثلا دکترکلوت بیك میگوید بیست میلیون جمعیت برای‌کشوری مثل مصر دور ازاحتمال است چه‌کـه زمین مصر توانائی اداره‌کردن بیش ازیك سوم‌آن عدد را ندارد ، این‌گفتهٔ دکترکلوت بیك (درقـرن نوزدهم میلادی) بود ولی‌حالاجمعیت مصرازده میلیون‌هم تجاوزکرده‌است[1] ومرتب روبافزایش میرود ولی چون‌کتاب دکترکلوت بیك‌درسال ۱۸۴۰ نوشته شده ودرآنموقع جمعیت مصر سه‌میلیون بوده‌است ولذاتصور بیست‌میلیون‌نفوس‌زیادتر ازرقم معمول مینموده‌است وسه‌میلیون‌جمعیت‌زمان محمدعلی‌پاشاکه به جمعیت زمان‌ممالیك[2] بسیار بوده درنظردکترکلوت بیك‌عادی‌میآمده‌است.

اما درزمان ممالیك جمعیت مصر ازدومیلیون تجاوز نمیکرده شاید زمین های زراعتی یك‌میلیون فدان ویایك‌میلیون وکسری بیش‌نبود، زیرا فرمانروایان ممالیك‌مردم ستم پیشه‌ای

---

۱ ـ بموجب سالنامهٔ اخیرمصرجمعیت‌آن‌کشور بیش‌از ۲۱ یکمیلیون بوده است .

۲ـ مملوك یعنی‌زرخرید وجمع‌آن ممالیك است . نجم‌الدین ایوبی‌ازپادشاهـان مصر معمولا غلامانی‌میخریدودرجزیرةالروضه‌کنارنیل‌گرد میآوردواز آنرو آنان‌را ممالیك‌بحری(زرخریدان‌دریائی) میگفتند وبالاخره یکی‌ازآن ممالیك برایوبیان تاخته خود فرمانروای مصرشد ویکـی از پادشاهان ممالیك بحری بنام منصور قلاوون مثل‌نجم‌الدین ایوبی‌گارد مخصوصی از زرخریدان خود تهیه کرد و آنان رامحافظ قلعه‌ها وبرجها قرارداد واز آنروایندسته از غلامان به ممالیك برجیه مشهور شدند و سرانجام ممالیك‌برجیه برممالیك بحری شورش‌کردندوقریب‌دوقرن‌فرمانروای مصرشدند. برای‌اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم مراجعه شود . مترجم

بودند وهمینکه آنها رفتند ومحمد علی آمد وآن جورو بیداد برطرف شدوجانشین های محمد علی‌مانند خود او برفاه حال مردم اهتمام ورزیدند مساحت اراضی مزروع تاپنج میلیون ونیم فدان[۱] رسید وعدهٔ نفوس ازده میلیون بالا زده طبعاًمیزان درآمد دولت فزونی یافت چه‌که عدالت‌آبادی میآورد وآبادی برثروت می‌افزاید واگر میزان افزایش وکسری مالیات مصر رادرنظر بگیریم این قاعدهٔ کلی بخوبی‌ثابت میشود که چگونه در دورهٔ بیدادگری درآمد دولت کم بوده وعکس‌آن عکس شده است .

مثلا دردورهٔ خلفای راشدین بیش ازهرموقع دیگرمالیات مصرافزایش داشته است زیرا عمروعاص درزمان عمر دوازده میلیون دینار ازمصرمالیات میگرفت ومساحت اراضی زراعتی به سی میلیون فدان میرسید وعبدالله سعد درزمان عثمان چهارده میلیون دینار (قدری بزورو احبار)ازمصرمالیات گرفت اماهمینکه‌نوبت به‌بنی‌امیه‌رسید جورو بیدادپیش‌آمدمالیات‌مصر بسه میلیون دینارر‌سیدوفقط‌ابن‌حبحاب درزمان‌هشام‌بن‌عبدالملك آنرا به‌چهارمیلیون‌دینار بالابرد.

چون کشور مصردرزمان عباسیان ازمرکزخلافت دور افتاده وکسی بآن توجه نداشت میزان مالیات مثل زمان بنی‌امیه باقی‌ماند وهمینکه دولت عباسی روبانحطاط گزارد، میزان مالیات مصر بیش ازپیش‌کسری یافت ودرپاره‌ای سالها (قرن سوم هجری) بـه هشتصد هزار دینارتنزل یافت ودرزمان ابن‌طولون‌کـه بآبادی کشور توجه میکرد ناگهان بچهار میلیون دینار تجاوزکرد، درصورتیکه‌آنموقع نرخ گندم بسیار ارزان بود (ده اردب یك دینار.) پس از سپری شدن دوران ابن طولون واخشیدیها درسال ۳۶۳ دردورهٔ حکومت فاطمیان جوهر سردارخلفای‌فاطمی‌مالیات مصر به هفت میلیون دینار بالغ شد اماباید گفت‌که جوهر بوسیلهٔ بالا بردن میزان مالیات‌آن مبلغ رابدست‌آورد، ازآن پس بارمالیات مصر بواسطهٔ آمـدن ورفتن پاره‌ای دولتها بالا وپائین رفت. (شرح‌آن دراینجا مورد ندارد)

درزمان ممالیك یعنی دراواخرقرن ۱۸ میلادی میزان مالیات مصر باوجودسخت‌گیری آنان دروصول خراج به منتهی درجهٔ تنزل رسید .

واینك بودجهٔ حکومت مصر درسال ۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸ میلادی) .

درآمد

میده یانصف	
۸۰/۴۶۰/۰۶۸	مالیات دهها وموقوفها .
۱۰/۸۷۰/۷۷۳	مالیات برواردات .
۲۲/۸۱۱/۸۰۵	مالیات خوراکی ومصنوعات .
۲۵/۰۰۹/۰۸۱	مالیات سرانه .
جمع کل ۱۱۶/۵۶۱/۷۳۷	

۱ـ یك فدان مساوی با ۲۴۰۰ مترمربع میباشد . مترجم

هزینه

میده یانصف	
۲/۹۳۹/۲۴۷	حقوق افسران‌ارشد .
۲۹/۸۷۲/۶۵۷	حقوق سپاهیان .
۲/۶۵۳/۵۸۵	مخارج متفرقه .
۸/۴۳۸/۹۹۴	مستمری ملایان وهزینهٔ تعلیمات واوقاف.
۱۳/۸۹۲/۱۳۹	مستمری مبلغین و وعاظ وهزینهٔ مسجدها ومانند آن .
۴۲/۰۷۰/۶۵۴	هزینهٔ حج .
جمع کل ۹۹/۸۶۸/۲۷۶	

جمع کل درآمد	**۱۱۶/۶۵۱/۷۲۷**
جمع کل‌هزینه	**۹۹/۸۶۸/۲۷۶**
باقی‌مانده	**۱۶/۷۸۳/۴۵۱**

این مبلغ باقیمانده باصطلاح آنروز خزانه نام داشت‌که همه‌ساله باستانبول حمل‌میشد اماپس ازچندی حکومت مصر بادولت عثمانی درافتاد و تصمیم گرفت‌که اصلا پولی باستانبول نفرستد وپس‌از شور ومشورت مقرر داشتندکه بیش‌از نیم‌آن مبلغ باقیمانده را بدین شرح در خود مصرخرج کنند .

میده یانصف	
۳/۰۰۰/۰۰۰	مرمت قلعه‌های قاهره .
۱/۵۰۰/۰۰۰	مرمت سایرابنیهٔ مصر .
۲/۰۰۰/۰۰۰	هزینهٔ‌جلوگیری‌ازسیل وبازکردن‌سد .
۲/۷۸۳/۴۵۱	هزینه‌های دیگر باتصویب شهرداری .
جمع کل۹/۲۸۳/۴۵۱	

وهمینکه این نه‌میلیون وکسری‌را از باقیمانده منهاکنیم هفت‌میلیون ونیم ماندهٔ‌بقیه‌را باستانبول میفرستادند .

در هرحال آنچه برای ما مهم است آنست که جمع کل درآمد مصردر زمان ممالیك ۱۶/۶۵۱/۷۲۷ نصف‌یامیده بوده ومیده‌درآن ایام چارسنت(تقریباً) میشده‌یعنی هر۲۸ نصف مساوی‌بایك‌فرانك بوده‌است. وازآنرودرآمد مصردرآن‌سالها سالیانه به۴/۱۵۰/۰۰۰ فرانك بالغ میشده‌است بااین‌فرق‌که بهای‌پول‌درآن ایام بابهای پول این‌ایام تفاوت‌داشته است واین موضوع ازنرخ خوراکی‌ها بخوبی‌آشکار میگردد مثلا بهای‌یك رطل‌گوشت آنموقع نصف و بهای یك اردب‌گندم ۲۴۰ نصف‌بوده واکنون میده یانصف مساوی بانیم قروش مصری میباشد (تقریباً) ودر آن‌صورت درآمد مصر در زمان ممالیك ۵۸ میلیون قروش یا۵۸۰ هزار لیره

میبوده است . ولی همینکه خاندان خدیوی فرمانروا گشتند و بآبادی مصر کوشیدند رفته رفته مالیات فزونی یافت تااینکه درسال ۱۱/۸۵۰/۰۰۰ لیره یابیش از بیست برابر مالیات زمان ممالیك بوده است درصورتی که خاك مصر همان خاك، ورود نیل همان نیل و آب وهوا بهمان وضع سابق میباشد وفقط عدالت وامنیت فرق کرده که درپرتو آن آبادی وثروت اضافه میشده است، این سنت دیرین الهی است که هیچگاه تغییر نمی یابد.

۳ـ مالیاتها سنگین بوده است

در زمان عباسیان خراج (مالیات ارضی) مختلف بود، دربعضی جاها ازروی مساحت و درپاره‌ای نقاط دیگر از روی محصول میگرفتند . درصورت اول چه زمین زراعت میشد وچه نمیشد پرداخت مالیات حتمی بود. ودر شق دوم وصول مالیات موکول بزراعت بود وهریك ازاین نوع مالیات مراتب ودرجاتی داشت که بزودی تفصیل آن بیاید .

اینك چون سواد (عراق) مهمترین کشورهای عباسی محسوب میگشت لذا ابتدا ازخراج آن کشور صحبت میداریم :

سواد ـ هنگامیکه مسلمانان سواد را گشودند مالیات آنجا ازروی مساحی پرداخت میشد یعنی ازهر جریب زمین دولت ایران یك قفیز ویك درهم مالیات میگرفت. جریب عبارت از مساحت شصت ذرع درشصت ذرع ویا ۳۰۰/۳ ذرع مربع بوده است واما قفیز ازحیث مساحت یك دهم جریب واز حیث وزن هشت رطل واز حیث قیمت سه درهم محسوب میشد ، مالیات قفیز درزمان جاهلیت نیز معمول بوده چنانکه زهیر بن ابی سلمی میگوید :

ترجمهٔ شعر: «در دههای عراق ازقفیز ودرهم برای شما جیزهائی میگیرند که برای اهالی آنجا مقدور نیست» .

حال اگر قفیز را سه درهم حساب کنیم جریب سی درهم میشود وایرانیان از هر جریبی جهار درهم یعنی $\frac{۱}{۳}$ ۱۳ درصد مالیات میگرفتند که البته چندان سنگین نیست منتها زمین هائی هم که زراعت نمیشده است بهمان میزان مالیات می پرداخته است .

همینکه در زمان عمر سواد فتح شد و مسلمانان طرز مالیات گرفتن ایران را دانستند بدستور عمر زمین های مزروع را مساحت کردند و برای هر نوع محصول یك نوع مالیات مقرر داشتند. ومالیات گندم مانند زمان ایرانیان بهمان یك قفیز ویك درهم ویاچهار درهم باقی ماند ومالیات تاکستان ازقرار هر جریبی ده درهم ونخلستان هشت درهم ونیشکر شش درهم وپونجه پنج درهم وجو دو درهم وهرانسان ۱۲ یا ۲۴ یا ۴۸ درهم (باستثنای زنان وکودکان) تعیین شد. وجمع کل مالیات سواد درآن دوره صدو بیست میلیون درهم میشد باعتبار اینکه اراضی مزروع آنجارا سی میلیون جریب تخمین میزدند، درزمان خلفای راشدین زمین های سواد بسیار آباد شد ولی پس از قتل عثمان مسلمانان بجنگهای داخلی مشغول شدند و تازمان معاویه وحجاج چنانکه سابق نیز اشاره کردیم بامور کشاورزی عراق توجهی نمیشد وبااین حال حجاج مالیات

عراق را بهمان میزان مالیات زمان عمر میگرفت و البته بمردم اجحاف و تعدی میکرد یعنی اگر زمینی درظرف سال زراعت نمیشد مالیات آن معاف نمیگشت واگر صاحب زمین نمیتوانست آن‌مالیات رابدهد قرض‌دولتی بگردن وی‌میماند وسال بسال سنگین‌تر میشد واز آنرو بیشتر روستائیان ازده خود میگریختند واملاك‌را بایر میگذاردند تاآنکه ناچار مردم بوسیلهٔ‌الجاء خودرا ازشر مأمورین دولت نجات میدادند وتفصیل الجاء راقبلا شرح‌دادیم. دیگراز موجبات خرابی عراق آنکه مردم آنجا از بنی‌امیه تنفر داشتند چون خلفای اموی آنان (مردم غیر عرب)را حقیر وذلیل میداشتند وهمین پیش‌آمدهای نامطلوب‌سبب ویرانی کشور عراق واختلال امور زراعت آنجاشد. ولی همینکه درسال ۱۳۲ عباسیان بخلافت رسیدند توجه خاصی‌نسبت بعراق وآبادی عراق مبذول‌داشتند ونخستین‌خلیفهٔ عباسی‌که بآبادی عراق‌همت گماشت منصور بود چه‌که‌وی طرز مالیات گیری مساحی‌را ظالمانه دید ومالیات‌جو وگندم‌را (بیشترمحصول عراق جو وگندم‌است) بطرز مقاسمه (مالیات‌از نوع محصول بمیزان معین گرفته میشد واگر زمین‌زراعت نمیشد ازمالیات معاف‌میگشت) تعیین‌نمود وفقط مالیات قسمت مختصر باقی‌مانده (حبوبات وخرما ومیوه) محصول را بطرز مساحی‌معین کرد. وگرچه‌میزان مالیات اخیرمعلوم نیست اماهمینقدر مسلم است‌که مهدی‌پسر منصور (۱۵۶-۱۶۹) برای دریافت مالیات‌مقاسمه درجات ذیل‌را تعیین‌کرد :

۱- زمینهای دیمی نصف‌محصول. ۲- زمینهائی‌که بادلو آبیاری‌میشود یك‌سوم وباچرخ یك‌چهارم محصول‌را مالیات بدهند. واما مالیات خرما وانگور وسایرمیوه‌ها ازروی نزدیکی باغ ببازار وبهای‌آن میوه‌ها کم‌وزیاد میگشت واین‌ترتیب باشارهٔ معاویةبن یسار وزیر مهدی انجام یافت ودر نتیجه نصف محصولات عراق بابت مالیات عاید دولت‌شد، چه‌که بیشترمحصول عراق جو وگندم‌بود وآن‌هم بطریق‌دیمی بدست میآمد وبااینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظرمیرسد، امادر آن‌زمان مردم عراق باشادی‌فراوان آن‌را استقبال کردند، زیرا از امویان جور زیاد تحمل‌کرده بودند.

ظاهراً رشید یاهادی ده‌یك‌نیز بر آن‌مقدار افزودند. مالیات عراق‌شش درهم یعنی‌نصف بعلاوهٔ یك‌شد وتاسال ۱۹۲ بدین‌ترتیب ماند ودرآن‌سال رشید عشررا بخشوده همان نصف و نیمه‌را تثبیت‌کرد ودرسال ۲۰۴ مأمون مالیات نصف‌را بیست‌درصد تقلیل‌داد ودرسال ۲۱۰ که به ری آمد چندی در آنجاماند و مالیات آنجارا نیزسبك‌کرد و همینکه این‌خبر بمردم قم رسید آنها هم تقاضای تخفیف‌نمودند ولی مأمون تقاضای آنان‌را نپذیرفت، مردم قم بشورش برخاستند و مأمون آنان را سرکوب ساخته بجای دومیلیون درهم‌مالیات معمول سالانه هفت میلیون درهم از مردم قم مالیات گرفت.

بنابر آنچه گفته شد مالیات عراق نسبت بآنچه درزمان خلفای راشدین ازروی مساحی گرفته میشد بسی سنگین مینمودچه‌که‌درزمان خلفای‌راشدین ازهر جریب‌زمین‌چهاردرهم‌مالیات

میگرفتند و نسبت جریب به فدان مانند نسبت ۴/۲۰۰ تقسیم بر ۱/۲۶۰ یا نسبت ۳۳۳ $\frac{1}{3}$ تقسیم بر ۱۰۰ میباشد، باین‌معنی که اگر مالیات جریب‌چهار درهم‌بوده مالیات فدان ۱۳ $\frac{1}{3}$ درهم میشده‌است. واین‌میزان مالیات نسبت‌باراضی مزروع بسیار کم است اما اگر اراضی‌بایر را نیز بر آن بیفزائیم میزان مالیات مزبور سنگین‌میشود و شاید معدل هردو نوع مالیات یکی بشود ودلیل این مطلب آنکه تفاوت مقدار و مبلغ مالیات خلفای راشدین (از روی مساحی) وبعداز آنکه بطور مقاسمه‌بوده چندان زیاد نمیباشد، ولی‌اگرمالیات‌آنروز عراق‌را بامیزان مالیات امروزی مقایسه کنیم میزان‌آنروز سنگین‌بوده‌است، زیرا حداکثر مالیات ارضی‌عراق فعلا پنج‌یك‌است وقسمت‌عمده‌ای از اراضی‌مزروع بطور ده‌یك مالیات‌میدهد. درلبنان اگرچه ظاهراً ازروی مساحت مالیات میگیرند ولی اساس‌آن‌برمقاسمه است‌چه هرچند درلبنان‌اراضی مساحت‌شده ولی بارعایت نوع محصول‌مالیات فرق‌کرده است . مثلا زمینی‌که محصول‌آن یك کیل زیتون یایك‌باربرگ توت یایك مدگندم تخم افشان دارد ویابهای‌آن‌زمین ۳۶۰ قروش باشد آنرا سهم میخوانند و مالیات هرسهمی بیست قروش و $\frac{2}{4}$ قروش‌ویاشش درصدمیگردد .

مصر- پس‌از عراق از نظر حاصل‌خیزی مصر درجهٔ دوم‌است و خراج آنرا از روی مساحت تعیین میکردند باین‌قسم که زمین‌ها را بفدان تقسیم میتمودند و هرفدان‌را چهارصد قصبه میدانستند وقصبه عبارت ازپنج ذرع نجاری ویاشش ذرع و-$\frac{2}{3}$ ذرع بزازی بوده است و دراصطلاح حکومتی امروزهٔ مصر(زمان جرجی‌زیدان۱۹۰۲ میلادی) فدان-$\frac{1}{2}$۳۳۳ قصبه‌است. قصبه ۳۵۵ مترمربع میباشد وچون آنرا بمتر مربع تبدیل‌کنیم هرفدان ۴/۲۰۰ متر مربع میشود وگاه ازاین مقدارکمتر یازیادتر میگردد وسابقاً گفتیم‌که در دورهٔامویان بمردم مصر جور وستم بسیار میشد ودرنتیجه‌ده‌ها ومزرعه‌ها بحال خرابی‌افتاده بود، مشهورترین‌والیان ستمگر بنی‌امیه عبدالله‌بن حبحاب است‌که‌درایام هشام‌بن عبدالملك والی‌مصرشد وبرهردینار جریهٔ قبطیان یك قیراط افزوده بطوری‌که اشاره شد دراثر این‌تعدی قبطیان شورش کردند و فتنهٔ عظیمی برپاشد. اگرچه در زمان بنی‌امیه بواسطهٔ ظلم وتعدی والیان بنی‌امیه همه روزه مردم‌شورش میکردند وهمینکه عباسیان بخلافت رسیدند آبادیهای مصر بیشتر ویرانه وبایر بود ولی عمال بنی‌عباس درمصر نتوانستند مثل عمال‌عراق نسبت‌بمردم خوشرفتار و مهربان باشند ورعایت حال آنانرا بنمایند چه‌که مصراز مرکز خلافت (بغداد) دور افتاده بود و مأمورین دولتی هرچه میخواستند ازمردم مصر میگرفتند وبر آنان تحمیل مینمودند ، چنانکه موسی‌بن علی‌در سال ۱۵۶ هجری‌در اواخر ایام‌منصور وموسی‌بن‌صعب درزمان مهدی مالیات مصر را افزودند وبرای دریافت آنهمه نوع‌بمردم تعدی‌کردند وشایداین اقدام بدستور خودخلیفه‌بود چه‌که وی آنطورکه گفتیم مالیات مردم عراق را افزود .

امادر زمان مأمون یعنی‌در روزگار عظمت وثروتمندی‌دولت اسلام مالیات مصر ازقرار

هرفدانی ده‌دینار تعیین شد. وهرگاه ارزش پول امروز و آنروز را درنظر بگیریم مالیات آنروز نسبت بمالیات‌امروز سنگین‌بوده است، چه مالیاتی‌که اکنون‌از زمین‌های مالیات بده (اکثر اراضی مصر مالیات بده است) مصر گـرفته میشود از روی حاصلخیزی زمیـن تعیین میگردد واگرچه اسماً اساس‌آن برمساحی است ولی معناً از روی مقاسمه انجام میباید زیرا کشورمصر ازنظر حاصل‌خیزی بچند ناحیه تقسیم شده ومالیات آن بارعایت‌حاصلخیزی‌کم و بیش‌میگردد ومالیات‌حاصلخیز ترین اراضی‌ازهرفدان ۱۸۰ قروش بیشتر نمیشود درصورتیکه این‌قبیل اراضی درمصر آنقدرها زیادنیست وبقیهٔ اراضی (اکثریت اراضی) ازده قروش تاصد قروش مالیات میپردازد. هرگاه میزان محصول زمین را مقیاس قرار دهیم معلوم میگردد که مالیات بیش ازیك‌پنجم نخواهدبود چه فدانی‌که صدقروش مالیات آن باشد به‌شش‌لیره یاپنج لیره اجاره‌میرود.

واگر معدل مالیات مصررا بحساب‌بیاوریم برای‌هرفدان بیش‌از۸۵ قروش‌نخواهد شد زیرا درکشور مصر پنج میلیون ونیم فدان مزروع میباشد و مالیات سال گـذشتهٔ آن اراضی ۴/۶۵۲/۵۷۰ لیره‌شدکه بهرفدان ۸۵ قروش تعلق‌میگیرد ودرجای دیگر این‌کتاب اشاره شدکه یك‌قروش امروز مساوی بایك‌سوم قروش ایام مأمون میباشد واز آنرو دو دینار مالیات زمان مأمون برابر باشش‌دینار امروز است‌که‌مساوی باسه‌لیره‌میشودوباآن‌حساب میزان مالیات درزمان مأمون سه برابر امروز بوده است.

ظاهراً پس‌از مأمون مالیات مصر افزایش یافت وهمینکه دراواسط قرن چهارم هجری جوهرسردار خلفای فاطمی‌کشور مصررا گشود میزان مالیات سه‌دینار ونیم بود وجوهر آنرا به‌هفت‌دینار بالابرد والبته آن مالیات بسیار سنگین‌بوده است.

مقدسی‌درکتاب احسن‌التقاسیم‌مینویسد: «اساساً درمصرمالیات نبوده است بلکه‌کشاورز زمین‌را ازدولت میگیرد ودرآن زراعت میکند وهمینکه محصول بدست آمدآنرا خرمن‌کرده مهر میزند سپس‌نمایندهٔ دولت میآید وکرایهٔ زمین‌را از برزگر دریافت داشته باقی‌را بخود اومیدهد» اما بایددانست‌که این‌نوع‌رفتار مربوط به‌زمینهائی بوده‌که مالك معین نداشته است وکشاورزان آنرا ازدولت میگرفتند وصاحبان آن‌اراضی‌که از مأمورین دولت روم بوده‌اند یاکشته ویافراری‌شده بودند وزمین آنان‌بتصرف بیت‌المال درآمده بودودرنتیجه والی (حاکم شرع آنروز) آن‌اراضی دولتی راکرایه میداد و مال‌الاجارهٔ آنرا جنس یانقد میگرفت.

سایرممالك ـ درپاره‌ای ازممالك اسلامی از روی‌مساحی ودیگر ازروی‌مقاسمه ویا طور دیگر مالیات میگرفتند. مثلادر نقاط مختلف مملکت فارس سه‌نوع مالیات دریافت میشد یکی مساحی ویگری مقاسمه وسومی بطورمقاطعه. اما قسمت‌عمدهٔ اراضی‌فارس ازروی مساحی مالیات میداد ومیزان مالیات درشهرهای مختلف‌فارس تغییر میکرد، مثلاسنگین‌ترین مالیاتها را ازشهر شیراز میگرفتند بدین‌ترتیب:

۱- جو و گندم هرجریبی ۱۹۰ درهم. ۲- بوستان‌کاری $\frac{1}{2}$ ۲۳۷ درهم ۳- پنبه ۲۵۶ درهم وچهار دانگ ۴- تاك ۱۴۲۵ درهم - واگرچه جریب فارس هفتاد ذرع و هرذرعی نه قصبه بوده ودو برابر جریب عراق میشده، معذلك میزان مالیات آن بسیارسنگین بوده‌است. بهرحال این‌مالیات‌دراواسط قرن چهارم‌از شیراز گرفته میشد ولی‌میزان مالیات آن‌در زمان مأمون بدست نیامده است.

مالیات دیارمغرب (شمال افریقا) نیز درهمین حدودها سنگین بوده است. مثلا عباس ابن‌ابراهیم‌بن اغلب‌از هرفدان ۱۸دینار مالیات میگرفت ولی‌تصور نمیرود که پرداخت‌چنین مالیاتی مدتی‌طول‌کشیده است بلکه بمقتضیات اوضاع تغییر کرده است.

خلاصهٔ‌کلام آنکه در زمان عباسیان مالیات سنگین بوده اما مقتضیات زمان واوضاع اجتماعی طوری بوده‌که سنگینی آن احساس نمیشد و مردم هم‌چندان شکایتی از سنگینی آن نداشتند وچه‌بسا که یك‌عامل درظرف چندروزه بآسانی چندین میلیون (درهم) مالیات جمع میکرد، چنانکه معتصم این‌عمل‌را انجام‌داد و هنگامیکه مأمون ازدمشق میگذشت نزد برادر خود معتصم (والی شام) از بی‌پولی شکایت‌کرد معتصم گفت تاهفتهٔ آینده هرچه بخواهی پول تقدیم میدارم - وبعداز چندروز سی‌میلیون درهم برای مأمون گردآورد ومأمون هم‌همانطور که ایستاده بود قسمت عمدهٔ آن پولهارا تقسیم‌کرد.

اینك برای تکمیل موضوع مختصری هم از مالیاتهای متنوعه دورهٔ عباسی میگوئیم وآن‌عبارت بود از:

مالیات‌های‌متنوعه

۱- ده یك کشتی - میزان و مشخصات این مالیات معلوم نیست همینقدر معین‌است‌که مبالغ بسیاری از این بابت عاید میشده است. زیرا بازرگانی‌عراق تا سایر کشورهای جهان حتی هند وچین دامنه داشته است وکشتی‌های بسیار باکالاهای گرانبها بممالك اسلامی آمدوشد میکرده است.

چنانکه‌درپاره‌ای ازکتب تاریخی نام بازرگانی را بنام حسن‌بن‌عباسی ازاهالی بصره ذکر میکنند که‌کشتی های متعددی داشته وکشتیهایش‌بدورترین نقاط هند وچین میرفته‌است وسالی صدهزار دینار (درقرن ششم‌هجری) مالیات‌کشتی میداده است. حال‌اگر یك‌بازرگان دربصره صدهزار دینار مالیات‌کشتی میداده سایر بازرگانان درسایربنادر اسلامی البته‌مبالغ گزافی ازآن‌بابت میپرداخته‌اند چنانکه مالیات‌کشتی دربندر عدن درقرن‌چهارم سالی‌دویست هزار دینار ودرقرن ششم صدوچهارده هزار دینار بوده است. ظاهراً در زمان عباسیان این مالیات آنقدرها زیادنبوده وتدریجاً افزایش یافته‌است چه‌که در صورت حساب علی‌بن‌عیسی (سال ۳۰۶ هجری) که‌برای‌مقتدر خلیفهٔ عباسی‌تنظیم‌شده مالیات‌کشتیهای‌بصره فقط ۲۲/۵۷۵ دینار است، درصورتیکه دویست‌سال بعدیك تاجر اهل‌بصره چندبرابر آن‌مبلغ مالیات‌کشتی میداده است.

۲ـ پنج‌یك‌معدنها ـ درآن‌ایام‌معدنهارادوقسمت میکردندروی‌زمینی‌مانندمعدن نمك، سرمه، قیر، نفت، معدن زیرزمینی مثل فیروزه، طلا، نقره، مس ومانند آن‌که استخراج‌مواد معدنی بعملیات فوق‌العاده احتیاج داشته‌است. عمال‌اسلامی برای معادن قسمت اول هیچ‌نوع مالیاتی نمیخواستند و آنرا مانند آب وهوا جزء اموال عمومی مردم میدانستند و هـر کس میتوانست بآزادی ازمعادن قسمت‌اول بهره بردارد امااز معادن قسمت دوم‌که بهره‌برداری‌از آن مستلزم انجام عملیاتی بود پنج‌یك محصول را دولت میگرفت و چون امپراتوری عباسی وسعت بسیار داشت معادن متنوع در نقاط مختلف مملکت مثل معدن طلاونقره ومس وزیبق و وفیروزه وزبرجد وغیره یافت میشد واینك نمونه‌ای ازآن معادن ونواحی‌آن :

درخراسان‌طلاو نقره وفیروزه وسنگ‌مرمر وگل‌مهر وموم ونشادر وزیبق وجودداشت، در ماوراءالنهر معادن طلا و نقره وزیبقی بوده‌که مانند آن از حیث فراوانی مواد درجای دیگر یافت نمیشد، درفارس معدن نقره وآهن وسرب وگوگرد ونفت ومس و زیبق ودرمغرب اصفهان معدن سرمه بود. درکرمان شهری بنام دمندان بوده‌که‌معدنهای طلا ونقره وآهن و مس ونوشادر آن مشهور بوده است وهمین قسم درسواحل افریقای شمالی نقاط معینی برای صیدمرجان بودکه از یکی از نقاط آن پنجاه‌کرجی مرجان حمل میشد ودرهرکرجی بیست رطل‌مرجان بود: درسوریه ودر نزدیکی بیروت و مقرةالجید در حلب وکوههای سرخ در اطراف شام‌معدنهای آهن فراوان بود، درفلسطین معدن سنگ‌مرمر ودر اغوار معدن‌گوگرد ودرصعید مصر معدن سنگ شب[1] موجود بود، اعراب آن‌سنگهارا از معدن بسواحل اخمیم و اسیوط و بهنسا میبردند وار آنجا در موقع سرشاری رودنیل باسکندریه حمل میکردند و به بازرگانان رومی ازقرار هرقنطاری چهار تاشش دینار میفروختند ومیزان آن معدن تاسالی دوازده هزار قنطار میرسید[2].

در صحرای غربی درهٔ نیل ودرنقاط دیگرمصر نیترون یافت میشد وسالی‌ده هزار قنطار ازآن معادن استخراج میشد وگاه‌هم آن‌معادن را ازقرار سالی ۱۵/۵۰۰ اجاره میدادند. در نوبه موازی اصوان معدن طلای مهمی بوده است، ابن حوقل در آن باب چنین میگوید: «معدن از اراضی مصر نیست و در زمین‌های بجده شروع شده تاعیذاب میرسد، خود معدن زمین‌همواری است‌که پست و بلندی ندارد وسطح آن نرم وشنزار است وتجار درمحلی موسوم به (علاقی) واقع درآن نواحی جمع میشوند».

دربلاد مغرب درنزدیکی سجلماسه وهم‌چنین درماورای‌آن بلاد درسودان معدنهای‌طلا ونقره بوده است. ودرصعید مصر ودر جنوب‌درهٔ نیل (اینطور؟) ودرصحراهای دور ازآبادی معدن زبرجد وجود داشته است.

---

۱ ـ نوعی سنگ معدنی سرخ‌وسفید است.

۲ ـ هرقنطاری ۴۵کیلوگرم است(تقریباً). مترجم.

دربحرین مروارید صیدمیشده، در صنعاء معدن عقیق بوده و میان ینبع ومروه معادن طلا یافت میشده ودر کرانهٔ عدن ومکا عنبر زیاد بوده‌است .

اینها نمونه‌ای بود ازمعدنهای ممالك اسلامی در دورهٔ عباسیان که از آن نقاط مالیات پنج یك گرفته‌میشد و به بیت‌المال میرسید. گاه‌هم این معدنها را کرایه میدادندویا بمقاطعه واگذار مینمودند وپول‌زیادی میگرفتند ازآنجمله در اواسط قرن‌چهارم‌هجری معادن فیروزهٔ نیشابور را بمبلغ ۷۲۰/۷۵۸ درهم اجاره داده بودند .

۳ـ جزیه وزکوة ـ درآغاز پیدایش اسلام مبلغ‌جزیه زیاد بود ولی‌تدریجاً کم‌شد. زکوة عایدی‌مهمی بود اما رفته رفته از اهمیت افتاد و تفصیل آن‌خواهد آمد .

۴ـ حقوق‌گمرك‌داخلی وخارجی ـ در آن ایام چیزی شبیه بحقوق گمرکی از کالاهای رسیده میگرفتند خواه از دریا وخواه ازخشکی آمده بود، این حقوق گمرکی از انواع محصولات، مصنوعات، منسوجات وحتی ازبردگان‌نیز دریافت میشده‌است وعایدی‌زیادی از آنراه بدست میآمد ولی مقدار مشخص‌آن معلوم نیست وآنچه مسلم است آنست‌که بحسب زمان ومکان تغییر میکرده وشاید در یك‌شهر در مواقع مختلف بچندنوع پرداخت میشده‌است. ودر هرشهری جریان خاصی داشته است واینك‌برای نمونه گفتهٔ شمس‌الدین‌مقدسی‌را دربارهٔ حقوق‌گمرکی شهرهای تیس ودمیاط (مصر) ذکر میکنیم که‌مقدسی‌خود دراواسط قرن‌چهارم

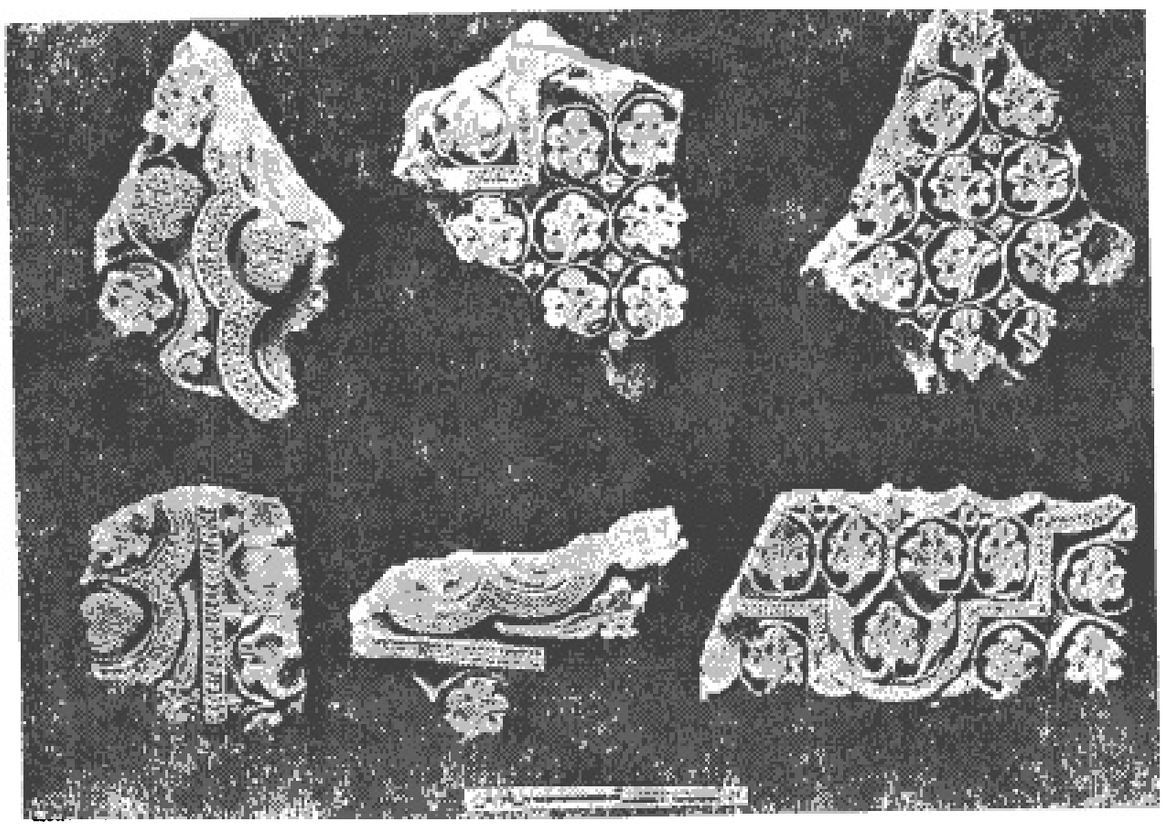

ع ـ نمونه‌ای از گچ‌کاری قرن سوم هجری‌که در خرابهٔ یکی از کاخهای عباسی درسامره بدست آمده

هجری شاهد آن جریان بوده است. مقدسی میگوید :

حقوق گمرکی بخصوص در کرانهٔ نیل وتنیس ودمیاط سنگین است وطرز فروش پارچه‌ها چنین است که: ابتدا مهر سلطان بآن پارچه میخورد و دلالانی که فروش آنرا بامر سلطان عهده‌دار شده‌اند آنرا میفروشند وبهای آنرا در دفتر ثبت میکنند از آن پس پارچه‌را پیش کسی میبرند که آنرا تامیکند بعدشخص دیگری آنرا تسمه‌پیچ مینماید وسومی آنرا درسبد مینهد وچهارمی بارمیگیرد وپنجمی تا کنار دریا میبرد وتمام این مأمورین نام ونشان خودرا روی پارچه قید میکنند وپیش از آنکه بار بکشتی برود مأمورین دولتی بدقت علامت ونام ونشان مأمورین‌را تفتیش میکنند وهریك از این چند مأموری که گفته شد مالیات مخصوصی دریافت میدارد، درتنیس مالیات یك خیك روغن یك دینار است . درکنار شهر فسطاط مجاور رودنیل مالیات گمرك بسیارسنگین است، من درکرانهٔ بندر تنیس باج‌ستانی‌را دیدم که میگفت روزی هزار دینار ازهمین محل باج میگیرم و درکرانهٔ صعید و اسکندریه و غیره مانند آن باج‌خانه بسیار میباشد. دراسکندریه ازکشتی‌های مغرب ودرفرما ازکشتی‌های شام باج میگرفتند. باج کشتی‌ها در دریای سرخ (قلزم) ازقرار باری یك‌درهم بود .

ابن‌حوقل میگوید: «هرسالی یك میلیون درهم ازکالاهای‌صادره از آذربایجان‌بنواحی ری باج میگرفتند واین‌کالاها بیشتر برده وچهارپا وگاو وگوسفند واجناس دیگر بود.»

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن‌مقدار این‌باج‌ها چندان زیاد نبود ولی‌درعصر انحطاط روبفزونی گزارد.

۵ ـ مستغلات و عایدات ضرابخانه ـ منظور از مستغلات کرایهٔ اماکنی است که زمین‌آن متعلق بدولت‌بوده ومردم درآن‌اماکن عمارت‌ساخته‌اند مانندبازار وخانه وآسیاب و غیره. ابن‌خردادبه میگوید: «تنها درآمد شهر بغداد از این‌بابت سالی یك‌میلیون ونیم درهم میشد ومستغلات وعایدی ضرابخانهٔ سامرا بسالی ده‌میلیون درهم رسیده بود .»

عباسیان در دورهٔ‌اقتدار وعظمت‌خویش‌ازاین نوع مالیاتها استفاده میبردند، اما درآمد عمدهٔ آنان‌از مالیات زمینی (خراج) بود وتفصیل‌آن درفصل سابق گذشت .

۴ ـ درستکاری و امانت مأمورین‌در وصول و ایصال مالیاتها

بطوری که قبلا گفته شد درزمان امویان از هرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول‌وایصال یا بااجازهٔ خلیفه ویابدون‌اجازه خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند . مثلا معاویه برای استفاده ازسیاست وتدبیرعمروعاص درمقابل رقیبش علی(امیرالمؤمنین) سراسر مصر را طعمهٔ عمروعاص قرار داد واورا درتمام امور صاحب اختیار کرد، گاه‌هم عمال‌خلفاء بعنوان نیازمندی به‌پول برای‌جنگهای داخلی ازمردم پولهای گزافی میگرفتند. چنانکه حجاج والی عراق همان‌کار راکرد ویا به بهانهٔ ساکت‌کردن شخص متمردی‌پول زیادی جمع میکردند. ودر بعضی‌اوقات والی یاعامل

خلیفه پولهائی گرد میآورد و خودش ضبط میکرد و بخلیفه نمیداد از آن جمله مسلمة بن عبدالملك والی عراق برادر یزید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی تمام مالیات عراق را یکجا برای خود برداشت و برادرش از ترس شورش و طغیان مسلمه چیزی از او نخواست و یا اینکه شرم کرد از وی مالیات را مطالبه کند.

گاهم مأمورین عمل کرد (مالیات غنیمت و امثال آن) خودرا پنهان مینمودند و بخلیفه خبر نمیدادند، گاه هم خبرش را بسمع خلیفه میرساندند اما پولش را نمیفرستادند چنانکه یزید ابن مهلب پس از فتح گرگان در سال ۹۸ هجری اموال بسیاری غنیمت گرفت و شش میلیون درهم سهمیهٔ بیت المال را نزد خودش نگاهداشته خبرش را برای خلیفهٔ بغداد فرستاد و همین پیش آمدها سبب میشد که خلفا اموال عمال را مصادره کنند. (شرح آن گفته شد).

عمال و مأمورین عباسیان ابتدا از کسان خودشان بودند و سپس ایرانیان را بآن سمتها برگماشتند و آنان (ایرانیان که خود دولت عباسی را برپا ساخته بودند) از جان و دل با کمال دوستی بعباسیان خدمت میکردند، عباسیان هم حقوقهای گزافی بآنان میدادند. مثلا همینکه مأمون سهل را بفرمانروائی کلیهٔ ممالك مشرق تعیین کرد سالی سه میلیون درهم حقوق بوی داد در صورتیکه بزرگترین رقم حقوق عمال بنی امیه ۶۰۰ هزار درهم بود که بیزید بن عمر بن هبیره والی عراق پرداخت میشد.

هوش و کاردانی و خردمندی وزیران عباسی بخصوص برمکیان یکی از موجبات و پیشرفت کار خلفای عباسی بود، چه که باحسن تدبیر آنها کارهای دولت مرتب میگذشت مأمورین بدرستی و صداقت انجام وظیفه میکردند، خلاصهٔ اینکه صمیمیت و درستکاری ایرانیان سبب شد که دولت عباسی بمنتهای عظمت و جلال برسد و صمیمیت ایرانیان طبیعی بوده زیرا امویان (مخالفان عباسیان) ایرانیان را بسیار پست و حقیر میشمردند. و آنان را آزار میدادند، موجبات دیگری هم برای ازدیاد درآمد عباسیان بوده که از آنجمله امنیت داخلی و نبودن جنگهای خارجی در زمان مأمون میباشد و هر کس میداند که جنگ و ناامنی مردم را از زراعت و تجارت باز میدارد و درآمد مردم را در میدانهای کارزار بهدر میدهد.

در بخش اول این فصل موجبات ازدیاد درآمد عباسیان نسبت بامویان را شرح دادیم و اینك ببخش دوم یعنی موجبات کمی هزینه پرداخته

موجبات کمی هزینه

۱ـ کمی کارمندان میگوئیم که مهمترین آن موجبات سه چیز بوده است از اینقرار:

شمارهٔ کارمندان هر دولتی با رژیم آن دولت ارتباط دارد و بهمان نسبت کم و زیاد میشود.

در رژیمهای استبدادی شمارهٔ کارمندان زیاد نمیشود، چون حکمرانان مستبد احتیاجی بمراجعه به پرونده و مقررات ندارند و آنچه را که بخواهند بمیل و نظر خود انجام میدهند، برای نمونه محاکم قضائی دورهٔ استبداد و مشروطه را در نظر میگیریم و شمارهٔ کارمندان آن دو

محکمه را مقیاس قرار میدهیم ، همینطور سایر مؤسسات دولتی‌که نظیرمحاکم قضائی میباشد و برای نمونه‌کارمندان دولتی مصر را درزمان سابق ودر وضع فعلی مقایسه میکنیم.

تااواخر قرن ۱۸ میلادی یعنی پیش از آنکه ناپلئون بمصر بیاید اوضاع اداری مصر بهمان‌سیستم معمولی‌که سلطان سلیم وپسرش سلطان سلیمان مقرر داشته بود اداره میشد بدین معنی‌که فرمانروائی بنام پاشا ازاستانبول بمصر میآمد و۲۴ بیك (طلبه‌خانه) همراه وی بود دوازده‌نفر آنان مقامات مهمی‌را عهده‌دار میشدند از اینقرار:

۱ ـ کخیا قائم‌مقام پاشا ومنشی مخصوص‌او .

۲ ـ دفتردار یاوزیر دارائی .

۳ ـ امیرخزانه یامأمور ایصال سهم باب عالی باستانبول .

۴ ـ امیرالحاج‌که حاجیان‌را بمکه میبرد.

۵ ـ سه‌افسر برای ادارهٔ امورمرزی سویس (محل‌سابق‌کانال‌سویز . مترجم) ودمیاط و اسکندریه .

۶ ـ پنج‌فرماندار پنج‌شهرستان جرجا، بحیره، منوفیه، غربیه، شرقیه .

و چهار فرماندار شهرستان قلیوبیه ، منصوره ، جیزه، فیوم‌که آنان‌را مدیر میگفتند. بعلاوه ادارهٔ قضاة وامین‌ضرب واحتساب از ادارات دولتی آنروز بشمار میآمد .

سپاهیان شش‌هنگ بودند وهرهنگی‌را وجاق میگفتند ازاینقرار :

۱ـ وجاق متفرقه مرکب ازگارد مخصوص‌سلطان .

۲ ـ وجاق چاووشان مرکب از افسران هنگ سلطان سلیم کـه مأمور وصول مالیاتها میشدند .

۳ ـ وجاق شترسواران .

۴ ـ وجاق تفنگچیان .

۵ ـ وجاق ینی‌چری مرکب از افراد طوایف مختلف که تحت استیلای دولت عثمانی درآمده بودند و آنانرا مأمورین امنیت (مستحفظین) نیز میگفتند چه‌که حفظ امنیت شهرها بآنان واگذار میشده است .

۶ ـ وجاق عرب .

افراد این هنگها را وجاقی میخواندند . هروجاقی فرماندهی داشت کـه آنرا آغا میگفتند وچندین مأمور بنام‌کخیا ، باش اختیار ، خزانه‌دار ، روزنامه‌چی ، تحت نظر آغا انجام وظیفه میکردند . پاشای بزرگ ، مجلسی بنام پاشا از افسران وجاقها تشکیل میداد و تمام امور با نظر آن شوری حل وفصل میشد .

این بود هیئت مدیره وحاکمیت مصر درزمان سابق که شمارهٔ کارمندان آن باستثنای سپاهیان ازدویست تا چهارصد میشد وامور مربوط بهیئت وزیران ، وزارت‌خانه‌ها ، ادارات

بهداری ، شهربانی ، زندان وغیره را انجام میداد . درصورتیکه کارمندان ومأمورین آن ادارات فعلا بهزاران میرسد .

واینک وضع ادارات ومؤسسات فعلی دولت مصر را ازنظرتعداد کارمندان هم شرح میدهیم، اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲) دونوع مستخدم در ادارات دولتی مصرهست یکی کارمند عالیرتبه مانند وزیر(ناظر) مدیر کل دفتردار ، محاسب وغیره ودیگرمستخدمین جزء مانند دربان وفراش وامثال آن وارقام ذیل مربوط بکارمندان قسمت اول است .

شمارهٔ کارمندان دفتری حکومت مصر در سال ۱۹۰۲

تعداد نفرات		تعداد نفرات	
۱/۱۳۱	کارمندان دربار.	۵۱۰	گمرک.
۱۸	هیئت‌وزیران.	۲۱۸	مأمورین بندری.
۲۶	مجلس شوری.	۱۴	ماهیگیری.
۲۴	نظارت(وزارت) امورخارجه.	۱۳	حمل ونقل.
۴۱۹	دارائی.	۱/۹۳۸	راه‌آهن.
۴۲۴	فرهنگ.	۳۲۷	تلگراف.
۱۸۶	کشور.	۲۹	بندر اسکندریه.
۲/۷۶۰	دادگستری.	۵۵۰	پست.
۶۲۹	مشاغل عمومی.	۱۰۳	قانوس دریائی.
۳/۳۰۶	جنگ.	۶	لنگرگاههای کشتی.
۱/۷۱۵	ادارهٔ امورشهرستانها ومعاونهٔ آن	۱۵	مأمورین‌رسیدگی‌عبارزروسیم.
۶/۶۴۴	شهربانی.	۳۰۱	آموزشگاههای دولتی.
۵۲۶	بهداری.	۱۱	کتابخانهٔ خدیوی.
۱۰۵	زندان.	۴	آنتیک‌خانه(موزه).
۱۵	جلوگیری ازبرده‌فروشی.	۱۴	چاپخانهٔ ملی.
۳۶	دفترخانه.	۹۰	املاك‌خالصهٔ‌مشترك‌ومخصوص
۲۱۸	مأمورین‌مرزی برای‌جلوگیری‌ازقاچاق.	۲۲۷	کمیسیون شهرداری.
۱۴۰	ادارهٔ پروانهٔ‌ورود(تذکره).		**جمع کل ۲۲/۴۵۴ نفر**

پس شمارهٔ مجموع کارمندان دولتی مصر ۲۲۴۵۴ میباشد از این عده کارمند بعضی‌ها فقط متصدی، دریافت پاره‌ای درآمدها میباشند ودرادارهٔ امورمملکت مداخله ندارند مانند:

تعداد نفرات		تعداد نفرات	
۱/۹۳۸	مأمورین راه‌آهن.	۱۰۳	فانوس دریائی.
۳۲۷	تلگراف.	۶	مأمور بندر.
۲۹	بندر اسکندریه.	۱۵	مهردار.
۵۵۰	پست.	**جمع کل ۳/۹۶۸ نفر**	

باضافه ۱/۷۱۵ نفر کارمندان ادارات شهرستانها که جمعاً ۴/۶۸۳ نفر میباشند. وهرگاه این‌عدد را ازعدد اصلی کسر کنیم ۱۷/۷۷۱ نفر باقی میماند یعنی باستثنای سپاهیان متجاوز از هفده هزار کارمند فقط وفقط مأمور انجام مصالح عمومی کشور میباشند والبته با شمارهٔ کارمندان دولتی در زمان عثمانیان اختلاف فاحش دارد و از این‌رو میتوان شمارهٔ ناچیز کارمندان دولتی عباسیان را در نظر آورد وبامراجعه بصورت‌مندرج دراین کتاب بخوبی شمارهٔ کارمندان آن ایام معین میشود ، چه بیشتر کارمندان مرقوم درآن‌صورت افسران سپاه و ملازمان دربار وگارد مخصوص وغلام وپیشخدمتها وفراشان وشکارچیان وامثال آنان میباشند وفقط عدهٔ کمی ازآنها مأمورین واقعی ادارات دولتی هستند باین‌شرح : (سردفتران ومنشیان درجهٔ اول وخزانه داران و دربانان و... وعبدالله بن سلیمان وزیر و اسحق بن ابراهیم قاضی وسواران ومتصدیان زندان واصطبل).

تصور نمیرود که جمع هزینهٔ ادارات واقعی دولتی آنزمان بیش از نصف مبلغ مذکور درآنصورت یعنی یك میلیون و دویست و پنجاه هزار دینار میشده‌است ، در صورتیکه هزینهٔ ادارات دولتی امروز مصر از سه میلیون ودویست و پنجاه هزار لیره افزون است . وچنانکه میدانیم مصر یکی ازممالك بالنسبه کوچك امپراتوری عباسی بشمار میرود ولی نظامات و مقررات کنونی ایجاب میکند که شمارهٔ کارمندان دولتی مصر تا این اندازه افزون گردد .

این‌را هم بگوئیم که کم‌خرجی دولت عباسی تنها بواسطهٔ کمی عدهٔ کارمندان نبوده بلکه سبب مهم دیگری هم داشته وآن اینکه مقرری پاره‌ای از کارمندان دولتی از بودجهٔ دولتی پرداخته نمیشده بلکه ازمحل درآمدهای اتفاقی تأدیه میگشته‌است . مثلا دراین کتاب ضمن صورت هزینهٔ کارمندان نوشته شده که : حقوق روزانهٔ متصدیان دفاتر ومنشیان درجهٔ اول وخزانه‌داران ازقرار روزی $۱۵۶\frac{۲}{۳}$ دینار میباشد واین مسلم است که حقوق کارمندان دفترها ومؤسسات دیگر جزء این رقم نبوده چه‌که درهمان‌صورت باین عبارات برمیخوریم:

«باستثنای مأمورین دیوان عطایا ونواب آنان درمجالس تقسیم عطایا وهمراهان و کمك دستهای آنها وخزانه‌داران بیت‌المال که حقوقشان از دو محل ذیل تأدیه میشود:»

آ ـ اموال مصادره .

ب ـ جریمهٔ کسانی که ستوران خودرا مرتب نگاه نمیدارند .

نکتهٔ دیگر آنکه تنظیم چنین صورت‌حساب مجمل ومبهمی حتی درمیان بازاریان امروز معمول نیست . چه رسد به‌ادارات دولتی کـه ناچار صورت‌حساب دقیق ومنظم تهیه میکنند واگرمأموریـن دولت عباسی واقعاً درصدد تنظیم صورت‌حساب دقیق بودنـد میبایستی مقدار حقوق همان مأموریـن درجهٔ دوم را در صورت هزینه ذکـر کنند ومبلغ اموال مصادره و جریمهٔ ستوران‌را نیز جزء درآمد بیاورند . وشاید هم بهمین نحوه عمل میکرده‌اند وصورت مزبور را ازنظر اختصار ویا جهات دیگر باین احمال تهیه شده است .

۳ ـ دولت عباسی وام نداشت

از نتایج تمدن جدیـد آنکه حکومت های اروپائی امروز هریـك مبالغی وام دار هستند وهرساله مبلغی ازبودجهٔ خودرا صرف‌پرداخت اصل وفرع آن دیون میکنند و ناچار مالیاتهای متنوعی‌که در دورهٔ عباسیان نبوده بـر مردم تحمیل مینماینـد و بـا وجود آن چیزی پس‌انداز ندارند ، ویا پس انداز آنان ناچیز میباشد ، زیرا قسمتی از پس‌انداز بایـد بابت پرداخت اصل‌وفرع وام مصرف شود ، قبلاً گفته‌شدکه درآمد دولت بریتانیا سالی۱۲۰میلیون لیره میشود، $\frac{۴}{۵}$- این درآمد بابت مالیاتهائی است‌که تازه معمول شده معذلك دولت تمام این درآمدها را مصرف میکند زیرا $\frac{۱}{۴}$ کل بودجه بایـد به‌مصرف پرداخت وام برسد و اگـر دولت بریتانیا آن وام را نداشت سالی سی میلیون لیره پس‌انداز میکرد . یعنی ثروت دولت بریتانیا معادل ثروت دولتی عباسیان‌بود ، وام دولتی منحصر به‌بریتانیا نیست وتمام دولتهای اروپائی کم‌وبیش وام دار هستند واینك صورتی از وام دولتهـای بزرگ اروپا در ربع اخیر قرن نوزدهم با حذف مبالغ کمتر از میلیون .

صورت وام دولتهای بزرگ اروپا[1]

نـام	مبلغ وام به‌لیره
فرانسه	۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰
انگلیس	۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰
روسیه	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
اتازونی	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
عثمانی	۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰
اتریش	۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰
مصر	۱۰۳/۰۰۰/۰۰۰
آلمان	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰
هلند	۹۳/۰۰۰/۰۰۰
چین	۵۴/۰۰۰/۰۰۰

1- Statesman,s year book

نام	مبلغ وام به‌لیره
ژاپون	۴۸/۰۰۰/۰۰۰
ایتالی	۲۲/۰۰۰/۰۰۰
اسپانی	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۳/۰۳۰/۰۰۰/۰۰۰لیره**

این وام‌ها بتدریج برای دولت‌های اروپائی پیدا شده وپول آنرا بمصرف جنگ ویا تأسیس مؤسسات عمومی رسانده‌اند . والبته عباسیان نیز چنین مخارجی پیدا میکردند ومحل پرداخت آنرا در دورهٔ ترقی وعظمت خود از پس‌اندازهای بیت‌المال تأمین میکردند. ودر روزهای بدبختی وتنزل که مالیات و درآمد کم شده بود برای این قبیل مخارج دارائی بزرگان و دولتمندان و وزیران را بنام مصادره برمیداشتند وآنان نیز البته بوسیلهٔاختلاس



ابریق سفالین ساخت قرن ششم هجری مجموعه دکتر علی‌پاشا ابراهیم

آنهمه مال را اندوخته بودند .

گاه هم دولت‌های عباسی با تجار بخصوص یهودیان سفته بازی میکردند وحواله‌هائی وعده‌دار بآنها داده پول‌نقد میگرفتند واصل‌وفرع را درسرمدت می‌پرداختند والبته‌یهودیان که در رباخواری شهرهٔ جهان هستند بیش‌ازدیگران مورد معامله بودند و میزان سود این معاملات تا بیست درصد میرسید .

مثلا علی‌بن عیسی وزیرالمقتدر عباسی در اوایل قرن چهارم هجری سفته‌هائی به‌تجار میدادکه وعدهٔ آن نرسیده بود ودرمقابل دریافت پول نقد برای هردینارماهی یك‌دانگ‌ونیم سود میداد و باین ترتیب سود ده‌هزار دینار ماهی ۲/۵۰۰ درهم میشد ، مشهورترین سفته‌بازهای یهودی آنزمان یوسف‌بن فنحاس بغدادی است که از بازرگانان اهوازی بوده است. ودیگر هرون‌بن عمران وجانشین‌های آن دو یهودی که شانزده سال تمام باین‌کار اشتغال داشتند ، بدیهی است که آن وام‌ها غیر از قرضهٔ ملی این ایام بوده است.

۳ ـ حسن تدبیر خلفاء واقتصاد آنان

ازمطالعهٔ تاریخ سیاسی چنین برمیآید کـه پایه‌گذاران دولتهـا و امرای آنان مردم صرفه جو و با تدبیر و میانه روی هستند، اگر غیرازاین باشد اساس دولت‌های تازه استوارنمیگردد . فلاسفه تاریخ این را نوعی امساك میدانند که عبارت از تمایل به‌ذخیره کـردن میباشد وهردولتی خواه ناخواه دورهٔ کودکی وجوانی دارد وسپس به‌سالخوردگی و پیری برمیگردد. مثلا دولت عباسیان در دامـان سفاح نوزاد بود ومنصور عباسی آنرا مانند کودك پرورش داد وبه‌سن جوانی رسانیده ، به‌هرون و مأمون واگذارد وپس‌ازاین دو خلیفه دورهٔ پیری وعقب افتادگی آن پیش آمد .

سفاح پس‌ازچهارسال‌خلافت مرد وجز چند دست لباس چیزی باقی‌نگذارد والبته اگر طمع‌کار بود اموال زیادی جمع‌میکرد ، چه علاوه برمالیات‌های معموله تمام دارائی‌امویان بدست او رسید .

منصور جانشین سفاح بیست و چند سال حکومت‌کرد وچنانکه‌گفتیم۸۱۰میلیون‌درهم درآن مدت ذخیره کـرد وبقدری درجمع‌آوری وذخیرهٔ مال حریص بود کـه او را بخیل میخواندند ، اما او بخیل نبود وفقط درموقعی بذل وبخشش بسیار میکردکه برای استحکام کار خلافت آنرا لازم میدید وهمانطورکه عمر در ابتدای اسلام بـا فکر و تدبیر واحتیاط و سختگیری وعدالت اساس خلافت‌را مستحکم ساخت منصور عباسی نیز باهمان رویه پایهٔ دولت عباسی‌را استوارساخت واین مراتب ازگفته‌های او درموقع مرگ به‌پسرش مهدی کاملاآشکار میگردد وازآن جمله چنین گفت :

«پسرجان بقدری برای تو ذخیره گذارده‌ام‌که اگرده سال تمام مالیات توکسر بیاید و وصول نشود هزینهٔ سپاه ومقرری افراد خانواده وحقوق مأمورین ازهمین ذخایر پرداخت

میشود ، مبادا زنان‌را درکارمملکت مداخله دهی ، ازخودپسندی واسراف اموال مردم‌پرهیز کن ، درمرزها مأمورین وسپاهیان‌لازم نگاهدار، اطراف مملکت وراهها را امن کن، بامردم به‌مهربانی ومدارا رفتار نما ومشکل آنانرا آسان ساز تا بتوانی مال ذخیره کن که کسی از پیش‌آمدها آگاهی ندارد وراه ورسم روزگار ستیزه‌جوئی وناسازگاری میباشد ، اسب وسوار وپیاده برای مبارزهٔ بادشمنان آماده دار ، کار امروز را بفردا میندازکه چاره‌ات ناچار میگردد ، مأمورین مخصوص بکار بگمار تا وقایع روزانه وشبانه را مرتب بتو اطلاع دهند، هرکاری‌را خودت شخصاً رسیدگی کن، هیچگاه ازکارخسته ودلتنگ نشو ، هیچگاه بدبین مباش ، فقط از مأمورین وعمال خویش بدگمانی داشته‌باش ومراقب‌آنها بشو».

در تمام دورهٔ خلافت منصور چیزی از ساز وآواز درسرای وی یافت نشد . گویند روزی جاروجنجالی بگوشش رسید وحماد ترك ملازم خودرا مأمور تحقیق نمود . حماد رفته وبازآمد، گفت: یکی‌ازغلامان طنبور مینوازد وکنیزکان دور او جمع شده‌اند . منصور پرسید طنبورچی است ؟ حماد شرح آنرا داد، منصوردوباره سؤال کرد توازکجا آنرا میشناسی ؟ حماد پاسخ داد: که درخراسان دیده‌ام. آنموقع منصور برخاسته بطرف کنیزکان رفت، کنیزکان تا اورا دیدند ازترس گریختند ، منصور بدست خود طنبور را برسرنوازندهٔ طنبور شکست و فرمان داد آن غلام را اخراج کرده بفروشند .

منصور بقدری صرفه‌جوئی داشت که حتی جامهٔ نیکو نمیپوشید و جز یك جبهٔ هراتی چیزی تن نمیکرد وآنرا نیز پینه میزد وهرکس از او چیزی میخواست نمیداد مگراینکه بخشش را برای تقویت دستگاه خلافت لازم میدیدکه آن هنگام سخاوتمند میشد ، چه بساکه سائل را نیم درهم ندادی‌کسانیکه از وی چیزی نمیخواستند مال فراوان بخشیدی ، گویند روزی مردی بینوا ازآشنایان قدیمی منصور هنگام خلافت نزد وی‌آمد تا مگر به‌نوائی‌برسد. منصور از وی پرسید چند سر نان‌خور داری ، آشنای بینوا گفت : یك زن وسه دختر دارم ، منصور با شادی وشگفتی بوی اظهارداشت که تو ازتوانگران عرب هستی چه‌که چهار دوك پشم ریسی در خانه‌ات بکاراست ، و البته چیزی بآن بینوا نداد . ولی چون عیسی‌بن نهیك مرد ، منصور از ملازم وی پرسید عیسی چه باقی گذارد ؟ ملازم جواب داد : شش دختر و هزار دینار که زنش برای ایام سوگواری مصرف کرد . منصور بهردختری سی هزار دینار بخشید وآنها را شوهرداد، همچنین درظرف یك‌روز ده‌میلیون درهم میان افراد خانوادهٔ‌خود تقسیم‌کرد. پس از منصور پسرش مهدی خلیفه شد وازپاره‌ای جهات بخصوص ازحیث مراقبت درامورکشور مانند پدر بود ، درزمان مهدی دیوان دولتی مرتب گشت وباکمك معاویةبن‌یسار وزیر مهدی مقرراتی‌وضع واجراء شد، مهدی شخصاً بدیوان مظالم میآمد وبشکایات مردم میرسید وبا پرهیزکاری ودرستی حکومت مینمود ولی مانند پدر مقتصد نبود . پس‌ازوی هادی مدت کوتاهی خلیفه شد ، آنگاه نوبت به هرون رسید و امر وزارت بدست برمکیان

افتاد ودرآن دوران اموال فزونی یافت وازهرجهت گشایش حاصل گشت .



یکی از نوازندگان قرن سوم هجری

برمکیان خود مردمان با جود وسخاوت بودند ، خلفاء نیز درجود وکرم با آنان تأسی کردند وبرسخاوت خویش افزودند ، برمکیان اززمان خردسالی، خلفای عباسی‌را بسخاوت وکرم تشویق میکردند .

گویند روزی یحیی ورشید باهم راه میرفتند مردی نزد هرون آمده گفت ای خلیفه چهارپای من سقط شد ، رشید گفت پانصد درهم باو بدهند ، یحیی چشمکی بهرون زد و همین که آن مرد گذشت هرون سبب چشمك زدن را پرسید یحیی گفت مثل تو نباید پانصد درهم بزبان آورد بلکه باید ازپنج میلیون و ده میلیون سخن بگوید . هرون گفت : اگر بار دیگر چنین خواهشی از من شد چه کنم . یحیی گفت دستور میدهی برایش چارپا بخرند

ومانند همکارانش باوی رفتار کنند.

هرون طبعاً سخاوتمند بود وبرمکیان اورا درآن‌کار تشویق نمودند او هم بقدری در بذل وبخشش افراط کردکه ناچار او را محدود ساختند ، پس‌ازهرون خلفای دیگرعباسی در بذل وبخشش و تجمل افـراط نمودند وهمین دو کار از موجبات سقوط آنـان بود چنانکه تفصیلش بیاید .

خلاصهٔ مطلب اینکه زیادی درآمد و کمی هزینه دولت عباسی را ثروتمند نمود امـا موجبات زیـادی درآمد چهار چیز بـود : ۱ ـ وسعت ممالك ۲ ـ پیشرفت تجارت و زراعت بواسطهٔ امنیت ۳ ـ سنگینی مالیات ارضی ۴ ـ درستکاری مأمورین در وصول و ایصال مالیاتها .ـ اماکمی هزینه سه سبب داشت : ۱ ـ کمی کارمندان ۲ ـ نداشتن‌وام دولتی ۳ ـ اقتصاد خلفای نخستین .

ثروت دولت عباسی

در دورهٔ انحطاط

مقدمه در تشریح موجبات انحطاط

هردولتی مانندهرموجود زنده‌ای‌دوران کودکی راتاپیری میگذراند، دولت عباسی جوانی خودرا در روزگار هرون ومأمون گذراند وآن اوقات عصر طلائی عباسیان بود وسپس روبه پستی و ناتوانی رفت. همینقسم روزگارجوانی‌امویان درعهد عبدالملک‌بن مروان وفرزندش ولید بود، خلفای اموی اسپانی درزمان خلافت ناصروپسرش دوران جوانی داشتند ودولت عثمانی درزمان سلطان سلیمان قانونی بآن‌مرحله رسید وهمینطور سایردولت‌ها.

ابن‌خلدون دوران دولتهارابه‌پنج قسمت‌کرده است: ۱ ـ پیروزی. ۲ ـ استبداد. ۳ـ آسایش وراحتی. ۴ ـ قناعت ومسالمت. ۵ ـ اسراف وتبذیر. ولی این تقسیم‌بندی با اوضاع تمام دولت ها تطبیق نمیکند مگر اینکه آنرا تأویل نمایند. اماتقسیم بندی وتشبیه از نظردوران زندگی‌کاملا صریح وآشکار میباشد. درهرحال پیش ازشروع بشرح ثروت عباسیان دردورهٔ انحطاط‌لازم است موجبات انحطاط‌را ذکر کنیم، ازآنرو میگوئیم:

عربها وایرانیان

گفتیم‌که دولت عباسی‌باکمك ایرانیان بخصوص مردم خراسان پدید آمد وایرانیان فقط برای انتقام‌کشیدن ازبنی‌امیه باعباسیان همراه شدند، چون بنی‌امیه نسبت بعرب تعصب شدیدی داشتند وسایرملل‌را اگرچه مسلمان میشدند پست وزبون میشماردند، عباسیان مزایای ایرانیان را دانسته‌آنهارا مقرب ساختند و برای ادارهٔ امورکشور ازآنهاکمك گرفتند، وزیران ووالیان ونویسندگان ومأمورین‌عالی‌رتبه ازمیان‌آنها برگزیدند، طبعاً عربها عقب افتادند ونسبت به‌عباسیان اندیشناك گشتند وچاره‌ای هم نداشتند، درزمان برمکیان قدرت ونفوذ ایرانیان در دستگاه عباسی به منتهی درجه رسید وآنان برای جلب محبت اعراب دست ببذل وبخشش گشودند وشاید بیش ازآن چه‌که میلشان بود سخاوت بخرج میدادند تامگرازآنراه عربهارا رام سازند. اماعربها باآنکه ازنعمتهای برمکیان بهره‌مند میشدندکینهٔ آنانرا بردل داشتند وبرای سقوط آنان تلاش میکردند وسرانجام عربهاویاران‌آنان دربارهٔ برمکیان‌سعایت رابحدکمال‌رساندند وبرمکیان را بداعیهٔ خلافت متهم ساختند ودرنتیجهٔ‌آن فتنه‌انگیزی ها رشیدآل‌برامکه را ازپا درآورد.

فضل بن ربیع با آنکه عرب نبود خودرا از نژاد غلام عثمان میدانست واز آنرو نسبت به برمکیان بدخواهی میکرد و بیش ازدیگران برای آنان توطئه میچید .

پس ازسقوط برمکیان عربها گمان بردند که نفوذ ازدست رفته را بازمییابند ولی در آن اثنا هرون مرد ودوپسرش امین ومأمون برای خلافت بجان هم افتادند ، مادرامین زبیده نوادهٔ منصور عرب و هاشمی بود . در صورتیکه مادر مأمون ایرانی و از مردم خراسان بود و خراسانیان دائیهای مأمون محسوب میشدند و در نتیجه مردم بغداد با کمك سپاهیان عرب (حربیه) طرفدار امین شدند و ایرانیان (مردم خراسان) بیاری مأمون که آن موقع در خراسان میزیست برخاستند، همانطورکه نیاکان مأمون را نیزخراسانیان کمك کردند . سر-انجام ایرانیان پیروز شدند وامین راکشتند وطبعاً بااستقرارخلافت مأمون نفوذ ایرانیان و ناتوانی اعراب بازگشت . بخصوص موقعی که حسن بن سهل ازایرانیان زرتشتی تازه مسلمان بوزارت رسید، عربها بیش ازپیش ناراضی شدند وازگوشه وکناراعتراض داشتندکه باین مجوسی مجوسی زاده تن درنمیدهیم ولی بزودی سرجای خود نشستند چه که مأمون ببغداد آمد وبا کمال قدرت زمام اموررا در دست گرفت وبه ترویج علوم وفلسفه پرداخت ودرنتیجه باین عقیده رسیدکه قرآن مخلوق است گرچه عربها ازاین بابت نیز بدشمنی وی برخاستند ، اما کاری ازپیش نبردند .

ترکان ـ مأمون درسال ۲۱۸ مرد وخلافت ببرادرش معتصم رسید . مادر معتصم زنی ترك از سغد ترکستان بود وطبعاً این خلیفه متمایل به ترکان گشت بخصوص که بعد از قتل برادرش امین بدست ایرانیان ازآنها بدگمان بود زیرا نهضت ایرانیان درهمراهی مأمون و قتل امین نخستین قیام علنی آنان برضد خلفاء محسوب میشد، ازطرفی دیگر معتصم بسپاهیان عرب اعتماد نمیتوانست چون آنان درنتیجهٔ خواری دیدن ازخلفای اول عباسی ناتوان وپست شده بودند و ازآن گذشته برادرش مأمون هنگام مرگ اورا بمبارزهٔ بااعراب سفارش کرده بود لذاچاره‌ای جزآن نداشت که یارانی غیرازاعراب وایرانیان برگزیند . درآن هنگام فتوحات اسلامی بماوراءالنهر (آنطرف رود جیحون) رسیده بود ووالیان اسلام هدیه‌های فراوانی ازبلادترك ببغداد میفرستادندکه ازآن جمله غلامان ترك وفرغانی بود . معتصم گمشدهٔ خود را در آنان دید بویژه که طرف مادرنژادش به آنها می‌پیوست ، لذا هزاران غلام ترك گردآورد وبعضی‌از آنان راخرید وبعضی‌هم جزء هدیه‌های ارسالی بود ودرمدت کوتاهی هیجده هزار سپاهی‌ترك دردربارمعتصم جمع‌شد بقسمی که درشهر بغداد برای آنان جانماندوبغدادیان ازخلاف کاری آنها بتنگ آمدند . معتصم شهرسامره را ساخته ترکان را بآنجا فرستاد وبرای آنان مقرری تعیین نموده ازآنهاافواجی (سپاهی) تشکیل داد، البته این‌سپاهیان ترك معتصم را درمقابل حملات دشمنان رومی‌وترك حمایت کردند وسبب پیروزی وی گشتند اماچون مردمان حریص، طماع، جاه طلبی بودند، موجبات انحطاط وسقوط عباسیان نیزهم آنان شدند زیرا بیت‌المال وخلیفه

ودستگاه‌های دولتی یك‌جا طعمهٔ طمع‌کاری آنان گشته بود .

مأمون مرد دانشمند خردمندی بود وندیمان وی نیز ازهمان سنخ بودند وبااین‌همه ، ازملایمت ومهربانی‌مأمون حکایتهائی‌درمیان مردم ضرب‌المثل شده‌است . ازآنجمله یحیی‌بن‌اکثم میگوید : روزی بامأمون درباغ مونسه دختر مهدی قدم میزدیم طرفی‌که من بودم سایه وطرف مأمون‌آفتاب بود ومن‌طوری میرفتم‌که مأمون از پرتوآفتاب محفوظ میماند وهمینکه بآخرخیابان رسیدیم برگشتیم، من (یحیی‌بن‌اکثم) می‌خواستم طوری قرارگیرم‌که مجدداً سایه‌بان مأمون باشم ولی مأمون مراقانع‌کرد وگفت : حالا من باید سایه بان توباشم ، من اظهارداشتم وظیفهٔ من است‌که در برابر آتش‌جان خود را پناهگاه خلیفه قرار دهم، اکنون هم اجازه میخواهم مثل‌آن مرتبه سایه‌بان بشوم. مأمون گفت: نه‌شرط رفاقت همین‌است‌که‌آن بار توسایه‌بان من شدی واین مرتبه من سایه بان توباشم .

ونیزیحیی‌نقل میکندکه شبی درمحلی بامأمون خوابیده بودم نیمه شب مأمون[1] رادیدم ازبستر برخاسته وبانوك پابطرف‌کوزهٔ‌آب میرود ، تاآب بیاشامد . مأمون‌آن مسافت راکه بیش از سیصدگام بود طی‌کرد وآب نوشیده بهمان طرز برگشت تا مبادا من (یحیی) و دیگران بیدارشویم وبااینکه غلامان اطراف ماخوابیده بودند هیچ یك ازآنانراآواز نداد‌که آب بیاورند .

مهربانی و مدارای مأمون تاحدی بود‌که ملازمانش براو جری میشدند و حرفش‌را نمی‌شنیدند، عبدالله‌بن‌طاهرمیگوید هنگامی‌نزد مأمون بودم غلامی را صدا زد غلام نیامد دفعهٔ دوم صدازد ، غلام ترکی توآمده‌گفت چه خبر است مگرغلام نباید چیزی بخورد و یاآب بیاشامد . مرتب غلام را احضار میکنی ؟ مأمون مدتی سر بزیر افکند من‌گمان‌کردم الآن فرمان میدهد سرغلام را ازتن جدا سازم ولی مأمون سربرآورده گفت: ای‌عبدالله اگراخلاق مابدباشد رفتارملازمان خوب‌میشودوعکسش عکس است. ولی‌بعقیدهٔ‌ماهمان به‌که اخلاق مانیك بماند وبرای خوشرفتاری بندگان خود را بداخلاق نسازیم.

آری این بود صفات برجستهٔ مأمون‌که علم وحلم ومدارا ومهربانی وبلند همتی وفضل وادب وکمال حکایت میکرد. اماجانشین‌اومعتصم مردی بی‌خردوبی‌دانش بود، چنانکه بزحمت خواندن‌میتوانست. کینه‌جوئی‌وتند خوئی را ازحد میگذراند، بیش ازهرچیز بسواری‌وچوگان‌بازی وپهلوانی می‌پرداخت‌چه‌که نیرومندوقوی هیکل بود وهزار رطل رابردوش گرفته چند گام پیاده میرفت .

۱ــ البته درین تردید نیست که مؤلف جنبه‌های بظاهر مثبت اما در باطن ریاآمیز مأمون را در نظر داشته والا این همان مأمون است که در نهایت ناجوانمردی حضرت علی‌بن موسی‌الرضا را کشته، از پای درآورد (ناشر)

اطرافیان‌دولت که اورا چنین‌دیدندبخدمتش همت‌نگماشتند، اوهم بیش ازپیش بسپاهیان ترك وفرغانی خود نزدیك شد. بااین همه ازرأی برادر خود مأمون به مخلوق بودن قرآن پیروی‌میکرد ودرترویج این‌فکر خشونت وشدت‌بخرج‌میداد تاآنجاکه احمدبن حنبل پیشوای بزرگ مذهبی‌راخواسته نظراورا دربارهٔ قرآن خواست وهمینکه احمد برخلاف رأی مأمون راجع بقرآن اظهارنظرکرد اورازیرتازیانه انداخت وآنقدر تازیانه زدکه پیرمرد بینوا، از شدت درد ازخودبیخودگشت وپوست تنش‌کنده شد، سپس اورا بـزندان افکند. مسلمانان و بخصوص عربها ازاین رفتار ناهنجار معتصم بسیار رنجیدندولی‌اوبرنجش مردم اهمیت نمیداد وباپشتیبانی ترکان‌هرجه‌میخواست میکرد. درصورتیکه ترکان مردمی‌تازه مسلمان ونیم وحشی بودند وازجائی میآمدندکه مانند عربستان پیش ازاسلام درجهالت فرومـانده بود ودرنتیجه برای پیشرفت تمدن اسلام مانع بزرگی گشته وازآغازپیدایش‌آنان دردستگاه خلافت ترقی‌و پیشرفت خلفای عباسی‌متوقف گشته ودولتشان روبانحطاط گذارد واخلاق وافکار روبفساد نهاد واوضاع ملك وملت پریشان شد.

مال ــ دردورهٔ خلفای راشدین هدف‌مسلمانان ترویج اسلام وبالابردن مقام عرب بود. خلفای اموی‌که احتیاج مبرمی بمال داشتند هدف اساسی‌خودرا گردآوردن مال قرار دادند ودرعین حال نسبت بعرب متعصب مانده، سایرملل‌را تحقیرمیکردندوبترویج‌احکام دین اهمیت نمیدادند. اماعباسیان ازهواخواهی‌اعراب چشم پوشیده ترویج اسلام رابطور مطلق هدف قرار دادند ودرپیشرفت فرهنگ وبازرگانی وکشاورزی‌وغیره که ازعوامل‌توسعهٔ تمدن است‌کوشش بسیارنمودند وازایرانیان برای اجرای این‌نقشه‌های سودمند یاری جستند وآنان نیز بهترین کمك‌آنها بودند. چه‌کهایرانیان پیش ازاسلام دارای تمدن درخشانی بودند و طبعاً نیزمستعد هرگونه تعلیم‌وتربیت میبودند. ازآن گذشته چون مرکزخلافت عباسی درایران (عراق) بود، ایرانیان ازجـان ودل در تقویت دستگاه خلافت میکوشیدند، چه‌که تقویت خلافت را موجب آبادی میهن خویش میدانستند ودراثر خدمتگزاری صمیمی ایرانیان شهرها آباد شد، ثروت فزونی‌یافت، وازاطراف و اکناف اموال بیکران جمع‌آمد وخزانهٔ خلفاء ازپول لبریزشد. خلیفه واطرافیان‌وملازمان خلیفه‌دستگاه باشکوهی برهم زدندوبه تجمل‌وعیاشی وخوشگذرانی پرداختند، ودرزمان هرون ومأمون دولت عباسی بمنتهی درجهٔ عظمت رسید اماهمینکه معتصم ترکان‌رامقرب‌نمودوکارها راباآنان‌واگذاردکشور روبخرابی‌نهاد، چه‌که مملکت مملکت‌ترکان نبودوامرای ترك جزگردآوردن مال برای‌خودشان فکردیگری‌نداشتند وبآبادی‌کشور اعتنا نمیکردند وشب وروز سعی‌داشتند پولهای بیشتری فراهم ساخته بترکستان بفرستند. رفته رفته خلفاء زیردست ترکان افتاده ازجلوگیری‌آنها عاجزشدند، وعمال دولتی بغـارت ویغما دست زده ازتوجه بمصالح عمومی چشم پوشیدند ودرنتیجه ثروت بیت‌المال بخانهٔ وزیران وامیران وسرداران وبزرگان دولتی منتقل شد. خلفاء برای حفظ مقام خویش بسپاهیان پناه بردند و

سپاهیان از آنان پول میخواستند و آنان که پولی نداشتند، اموال بزرگان را مصادره میکردند ومصادره و ضبط اموال محتاج به نیرو بود و نیرو جز باپول فراهم نمیگشت ودراثراین وضع، محور نیرومندی خلفاء مال بود. تاحدی که خلفاء نه تنها برای بیعت گرفتن از بزرگان و مبارزه با دشمنان، احتیاج بپول داشتند بلکه در داخل کاخ های سلطنتی جان خود را باپول میخریدند، وآن مردانگی وجوانمردی معروف قریش ازخاندان خلفاء رخت بربست وهرجا وهمه جا صحبت از پول بمیان آمد . در اینجا بی مناسبت نیست که برای نمونه داستانی از جوانمردی ومردانگی قریش نقل کنیم :

درسال ۷۱ هجری عیسی پسرمصعب بن زبیر درخدمت پدر برای خلافت عموی خود عبدالله بن زبیر بابنی امیه جنگ میکرد، سرانجام مصعب وپسرش عیسی درمقابل سپاهیان بنی امیه مقاومت نتوانسته مغلوب شدند، محمدبن مروان سردار بنی امیه و برادر عبدالملك مروان خلیفهٔ اموی به مصعب پیشنهاد کرد که خودرا تسلیم نموده درامان بماند، مصعب این پیشنهادرا ردکرد ولی به پسرش عیسی گفت توتسلیم شو ودرامان بمان .

عیسی گفت این کارنکنم چون زنان قریش ازاین پس گویندکه عیسی ناجوانمرد بود ، خود زنده ماند وپدررا بکشتن داد. پدر گفت پس بقیهٔ سپاه رابرداشته بمکه بگریز وعمویت عبدالله را ازبی دفاعی مردم عراق آگاه ساز. عیسی گفت: من خبرخواری ترابقریش نمیرسانم. اماتوازاین میدان فرارکرده به بصره برو زیرا اهل بصره ازیاران توهستند. مصعب گفت: من اهل فرارنیستم واین ننگ را برخود نمی پسندم که قریش مرا مرد فراری بنامند .

خلاصه پس ازمدتی گفتگو پدر وپسر دست بدست هم داده آنقدر جنگیدندکه هردو در کنار یکدیگر کشته شدند .

باری این خودطبیعی است که اگردستگاه دولتی ناتوان وبی نظم گردد مالیات ودرآمد روبکاهش میرود وعکسش عکس است، چنانکه اززمان معتصم به آنطرف دولت عباسی روبضعف و اختلال گزارد وبهمان میزان درآمد دولت تنزل کرد چنانکه ازسه صورت حساب زیر این مطلب بخوبی پیداست :

۱ - صورت ابن خلدون مربوط بسنوات بین ۲۰۴ تا ۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم .

۲ - صورت قدامه مربوط بسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم .

۳ - صورت ابن خردادبه مربوط بسال ۲۵۰ هجری ۲۹۹/۲۵۶/۳۴۰ درهم .

بنابراین در آمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی درآغاز قرن سوم هجری قریب چهارصد میلیون بوده ودرربع اول قرن مزبور مالیات دولت منحصر بپول نقد شده ومالیات جنسی نداشته، معذلك مبلغ نقدی آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافته ودراواسط آن قرن ازآن مبلغ هم کمترشده ودرحدود سیصد میلیون نقد تنزل کرده است وبهمین میزان تا پایان دورهٔ

عباسیان سال بسال کسرشده است . گرچه تعیین این جریان بطور دقیق فعلا میسر نیست، چه مدارکی ازدرآمدوهزینهٔآن سنوات موجودنمیباشد وشاید دولت‌های وقت اصلا بودجهٔ منظمی تدوین نمیکرده‌اند ویااینکه درنتیجهٔ انقلابات‌آن اسناد نابود شده است .

مقدارمالیات در دورهٔ انحطاط

هرگاه مقدار پس انداز (ذخیرهٔ) خلفاء را با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دیدکه درآغاز تأسیس هر سلسله خلفای اولیه بسیار مقتصد بودند واموال زیادی‌ذخیره میکردند و بعد ازآنها ناگهان ذخیره‌ها بیادمیرفت ودر هرصورت میزان پس انداز خلفای نخستین با خلفای بعدی اختلاف بسیار دارد واگرهم درمیان خلفای بعدی (بعدازخلفای مؤسس سلسله) یکی دوخلیفهٔ بافکر وباتدبیر پیدا میشده ومالی ذخیره میگشته اتفاقاً جانشین‌آنان‌کسی میبوده‌که درمدت‌کوتاهی پس‌اندازآنان‌را برباد میداده است .

بهمین مناسبت مورخین اسلام گفته‌اندآنچه راکه سفاح ومنصور ومهدی وهادی ورشید اندوخته‌اند امین‌ازسال۱۹۳ تا۱۹۸ برباددادوآنچه راکه مأمون ومعتصم وواثق گردآوردند، متوکل از۲۳۲ تا ۲۴۷ پراکند وآنچه راکه منتصر ومستعین ومعتز ومهتدی ومعتمد ومعتضد ومکتفی ذخیره نهادند مقتدر از۲۹۵ تا۳۲۰ دور ریخت .

چنانکه گفته شد صورت جامعی از درآمد دورهٔ انحطاط عباسی بدست ما نیامد جز صورتیکه مربوط بسال ۳۰۶ ایا خلافت مقتدر میباشد و آنصورت را علی‌بن عیسی برای رفع مسئولیت خود ونمایاندن کسری درآمد تنظیم‌کرده بخلیفه تقدیم‌داشت. نسخهٔ مزبور پس از زحمات بسیاربدست فون‌کرمر رسید وآنرا درکتاب‌خودموسوم ببودجهٔ دولت‌عباسی‌درج کرد[1].

صورت مزبور بخط عربی غیرمألوف بوده وبارون‌کرمر برای خواندن‌آن زحمات بسیارکشیده است ودر مقدمه‌ای‌که بزبان‌آلمانی برکتاب خود نوشته کلیهٔ این جریانات را شرح داده وملازمات شخصی خویش رانسبت ببودجهٔ مزبور اضافه‌کرده است والبته ذکر تمام آن مطالب بطول می‌انجامد ازآنرو بنگارش بودجهٔ تنها اکتفاء میکنیم .

این بودجه یاصورت عایدات مشتمل‌برچهار قسمت است ازاینقرار :

۱ــ درآمد سواد ونواحی‌آن .
۲ــ « « ممالك واقع درمشرق سواد .
۳ ــ « « « در مغرب سواد .
۴ ــ مالیات املاك خالصه وموقوفه .

۱ ــ مالیات و درآمد سواد

جمع درآمد قطعهٔ سواد ونواحی‌آن وصدقات اراضی غربی واقع در بصره وکشتی‌ها و

۱ ــ Einnahmebudcet des Abbasiden Reiches

سایرملحقات ۱/۵۴۷/۷۳۴ دینار .

واینك شرح جزئیات آن :

دینار	شرح
۱۶۶/۲۸۳	باذوریا ـ کلواذی ـ نهربین.
۱۹۸/۳۱۳	انبار ـ قطر ـ بل ـ سد.
۷۵/۵۷۶	نهر سبر ـ رومقان ـ ایقاربقطین ـ جازر ـ شهر کهنه
۲۵/۰۰۰	کوثی ـ نهر درقیط.
۹/۵۲۶	زاب اعلی ـ نهر گشتاسب.
۱۶/۱۳۶	فلوجهٔ علیاء ـ ارحاء.
۱۳/۵۸۵	فلوجهٔ سفلی ـ نهرین ـ عین‌التمر.
۱۴۰/۲۵۹	سیب‌اعلی ـ سورا ـ بابل خطرینه ـ باروسمای‌اعلی.
۳۸/۳۵۰	نهرالملك مورجا ـ نهرجوبر ـ اساسان ـ مالکیات.
۴۶/۳۳۶	باروسمای اسفل.
۱۱۰/۱۵۴	جریب‌های کوفه ومخزنها .
۵۰/۲۱۹	عمارت درسامراء
۴۰/۵۹۰	نهربوق ودیراسفل.
۲۴/۳۰۰	بزرگ شاپور.
۳۰/۰۳۵	راذانان .
۱۳/۶۶۶	روستاباد.
۴۶/۴۸۰	نهروان اعلی وسمنطای .
۴۰/۳۲۷	نهروان وسط.
۶۰/۵۳۲	نهروان‌اسفل.
۱۵۹/۰۸۹	صلح ومنازل.
۴۲/۴۹۹	بادرایا ـ باکسایا.
۳۱۰/۷۲۰	واسط با املاك خالصه و جدید وعباسیه پس از وضع مخارج معمولی .
۱۲۱/۰۹۵	بصره وشهرهای دجله.
۲۲/۵۷۵	کشتیهای بصره.
۴۲/۷۵۰	مال‌الاجاره‌ها ودرآمد نهرها بموجب ریزجداگانه.
۸۰/۲۵۰	پل هیت .
۱۶/۹۷۵	بازارگوسفند ـ بغداد، بصره، سامرا واسط، بصره، کوفه.

دینار	شرح
۱۶/۰۰۰	ضرابخانه ـ » » » » » جزیهٔ بغداد.
۱۳/۸۷۴	آنچه بخلیفه ازبابت مالیات درخت وتیول وحق ارتفاق عاید میشود .

جمع کل ۱/۸۴۶/۱۸۱ دینار [1]

۲ ـ درآمد ممالك مشرق (فرات)

دینار	شرح
۱/۲۶۰/۹۲۲	مالیات استان اهواز کـه در مقاطعهٔ ابراهیم بن عبدالله مسبع و دیگران میباشد.
۱/۶۳۴/۵۲۰	مالیات فارس باضافهٔ آنچه که مونس خـادم برای خود تجویز میکند وباآنچه‌که مالکین اطراف بعنوان تقدیمی میپردازند.
۲۵۸/۰۴۰	املاك امراء درآن نواحی باضافهٔ درآمدکشتی‌های سیراف .
۳۶۴/۳۸۰	مالیات کرمان باضافهٔ املاك امراء باستثنای اموال عهد ـ درج‌وده‌های کویرو آنچه‌کمونس‌خادم‌برای‌خوداز‌اموال خزانه‌وغیره‌برداشت‌میکند.
۸۰/۰۰۰	بابت مقاطعهٔ عمان باستثنای‌هدیه‌هائی‌که برای خلیفه میفرستند.
۱/۵۷۰/۵۲۵	بابت مالیات وعایدی املاك عمومی (مشرق) بموجب قـرار داد و یا اجاره ویابطور امانت .
۴۵۶/۰۷۸	ده یك و پنج یك ری و دمـاوند، بضمیمهٔ آنچه‌که ابن داودان و احمدبن علی استخراج کرده‌اند .
۱۲۲/۶۴۴	ده‌های‌آن نواحی .

قم ـ

۱۰۱۵/۷۱۰	مالیات .
۸۰/۲۱۹	عایدی‌خالصه .

اصفهان

۴۱۰/۱۷۸	مالیات طبق قراردادتازه بضمیمهٔ باج کردهاوعایدات ایغاروده‌های دولتی .

۱ ـ جمع‌کلی‌که در ذیل ارقام نگاشته شده با جمع‌کل بالای ارقام تفاوت دارد وشاید بواسطهٔ اشتباه در ارقام ریز این اختلاف پیش‌آمده است و درهر صورت ما جمع بالای صورت را مدرك قرار میدهیم . مؤلف

دینار	شرح
۱۸۹/۳۳۴	املاك اصفهان .
	ماه‌بصره وایغارین .
۱۸۵/۳۶۳	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	همدان .
۱۵۰/۴۸۰	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	ماسبذان .
۵۷/۷۴۶	مالیات .
۱۶/۷۵۰	ده‌ها .
۱۷/۶۲۵	ساوه وضرابخانهٔ آن .
۱۰۵/۶۷۸	ماه‌کوفه بابت مالیات ده‌های تازه وچراگاه .
۸۹/۵۰۰	املاك خالصهٔ دولتی کوفه .
۲۲۶/۳۷۰	حلوان عایدی ده‌های خالصه ومالیات .

۳ـ مالیات‌مغرب (فرات) بابت عایدات‌خالصه ومالیات عمومی‌مغرب واردوگاه‌ها، بعداز وضع مخارج که از اصل مالیات‌کسر میشود (مطابق معمول) باستثنای مقاطعه‌ها وبهای غنیمت‌ها بانضمام آنچه‌که بمردم قبرس باید هرسال بپردازند واموال ومالیات نقاطی‌که بعداً ذکر میشود .

دینار	شرح
۴/۷۴۶/۴۹۲	عایدی ممالك غربی واردوگاههای آن .
۲۹۰/۷۷۳	مصر واسکندریه پس‌از وضع مصارف قدیم .
۱/۰۸۰/۰۰۰	باستثنای مصادرهٔ ماذرائیان و درآمدهای متفرقه و بازرگانی و غنیمت‌ها .
۸۰/۷۵۰	اردوگاه فلسطین پس‌از وضع مخارج .
۲۳۰/۶۴۷	نقد .
۴۰/۴۶۰	اردوگاه اردن پس‌از وضع مخارج .
۱۰۲/۰۶۲	نقد .
	اردوگاه دمشق پس‌از وضع مخارج .
۱۱۳/۰۵۷	نقد .
۳۱۵/۳۰۰	اردوگاه حمص پس‌از وضع مخارج .

دینار	شرح
۲۰۰/۴۶۰	نقد .
۱۱۵/۱۱۴	اردوگاه قنسرین وعاصمه‌ها پس‌از وضع مخارج .
۱۳۳/۰۹۷	نقد .
۳۵۲/۵۷۰	دلوك ورعبان .
۱۵/۷۶۵	سرحدات شام باستثنای صلح احمدبن حسین‌کاتب .
۵۲/۹۸۵	شمشاط وقلعهٔ منصور وکیسوم پس‌ازوضع مخارج .
۵/۳۹۷	نقد .
	سمیساط وملطیه پس‌از وضع مخارج .
۱۴/۵۰۱	نقد .
۳۴/۱۲۰	آمدباستثنای آنچه‌از تیول‌ها وکاسه‌جمع میشودپس‌از وضع‌مخارج .
۵/۴۷۸	نقد .
۸۲/۴۲۲	ارزن ومیافارقین پس‌ازوضع مخارج .
۵۶/۷۵۰	نقد .
۸۲/۴۲۲	
۲۵۷/۲۲۵	دیارمضر .
	دیار ربیعه پس‌از وضع مخارج
۲۲/۷۹۷	نقد .
۳۰۴/۰۹۳	
۱۷/۷۵۰	موصل ومردین وبهذرا وده‌های‌کوهستانی پس‌از وضع مخارج.
۴۹۲/۴۳۰	نقد .
۹۶/۵۸۴	راه‌فرات .
جمع کل ۴/۶۵۹/۳۴۱ دینار [1]	

۴ـ درآمد خالصهٔ املاك

مقصود املاك خالصه وموقوفه وغیرآن است

دینار	شرح
۲۸۹/۰۳۶	درآمدهای تازه‌پس‌از آنکه‌جزء اجارهٔ واسط درآمده وجزء اموال خالصه بحساب آمده .

۱ ـ این‌جمع‌کل باآن جمعی که دربالای صورت نوشته شده اختلاف دارد و بنظر ما همان جمع‌بالای صورت درست است . مؤلف

دینار	شرح	
۵۱۶/۴۴۷	درآمدخالصه باستثنای آنچه‌درنواحی واسط است که‌بردرآمدعمومی‌اضافه شده و باآنهاجمع‌شده‌است وجزء بازگیری‌مخارج آن‌نواحی‌درآمده‌است.	
۱۸۵/۴۱۱	عبر (درآمد ساحل‌ها) .	
۱۱۶/۱۲۰	هور یاخلیج‌ها .	
۷۲/۶۶۶	مشرق .	
۱۰۴/۷۰۰	مغرب .	
۱۸/۷۷۸	هیت وتوابع آن باستثنای ده‌های سکر .	
۸/۲۴۰	مالیات ساحل‌ها .	مغرب ۵۸/۴۵۰
۵/۲۶۲	مالیات هورها (خوریا خلیج‌کوچك) :	مشرق ۶۲/۲۰
۱۴۴/۷۶۰	درآمد ده‌های عباسیه باستثنای نواحی واسط .	
۱۴/۷۳۲	درآمد ساحل‌ها .	
۱۴/۲۴۶	درآمد هورها (خور یاخلیج‌کوچك) .	
۳۰/۶۷۲	مشرق .	
۷۵/۱۱۶	مغرب .	
۴/۵۷۰	درآمد موقوفات مسجد باستثنای نواحی واسط .	
۲۴/۸۶۹	مشرق .	
۱۲/۷۶۰	مغرب .	
۶۱۷/۱۲۶	درآمد املاك فرات .	
۱۷۰/۳۲۶	ساحل‌ها .	
۱۲۹/۷۲۴	خورها .	
۹۷/۳۳۶	فارس .	
۹۴/۲۷۸	مشرق .	
۱۱۴/۲۲۵	مغرب .	
۱۰۰/۳۱۸	درآمد املاك متفرقه درسال سیصد وسه .	
۷۶/۹۸۰	درآمد خزن‌وجهبذه باستثنای‌آنچه‌در اجارهٔ واسط است وباستثنای آنچه مونس‌خادم برای املاك‌خود درفارس تصویب‌کرده وباستثنای آنچه مأمورین بااصل واردات جمع کنند .	

جمع کل ۱/۷۶۸/۰۱۵ دینار

صورت خلاصه

مالیات سواد	۱/۵۴۷/۷۳۴
« مشرق	۶/۴۳۹/۶۶۳
« مغرب	۴/۷۴۶/۴۹۲
« املاك خالصه	۱/۷۶۸/۰۱۵
جمع کل به‌دینار	**۱۴/۵۰۱/۹۰۴**

مقایسهٔ این‌درآمد با درآمد دورهٔ نخستین عباسی

جمع درآمد دورهٔ انحطاط چنانچه ملاحظه میشود بیش‌از ۱۴میلیون ونیم دینار است و اگر بدرهم تبدیل شود چیزی از درآمد دورهٔ عباسیان‌کمی ندارد، معذلك اوضاع مملکت ودولت دراین‌دورهٔ اخیر رو بانحطاط بوده است، چه‌که در دورهٔ اول آن درآمد تکافوء تمام هزینه‌ها را میداد ومبالغی هم‌از آن باقی میماند اما درآمد دورهٔ انحطاط نه‌تنها ذخیره نمیشود بلکه مبالغی هم برای پرداخت هزینه‌های لازم کسر میآورد و این ازدیاد هزینه موجباتی داشته‌که شرح‌آن بزودی خواهد آمد. اینك نمونه‌ای ازهزینه‌های تازه‌که درزمان معتضد نبوده ودر بودجهٔ آن ایام ذکر نشده‌بود.

شرح	دینار
۱ ـ هزینهٔ مکه ومدینه وجاده‌های آن	۳۱۵/۴۲۶ ½
۲ ـ « مرزی	۴۹۱/۴۵۶
۳ ـ حقوق قضاة کشور	۵۶/۵۶۹
۴ ـ حقوق مأمورین احتساب ودیوان‌مظالم	۳۴/۴۳۹
۵ ـ « مأمورین (برید)	۷۹/۴۰۲

جمع کل ۹۷۷/۲۹۲ ½ دینار

صورت بالارا فون‌کرمر درکتاب‌خود موسوم ببودجهٔ دولت عباسی‌ازکتاب عنوان‌السیر نقل‌کرده است. وچنانکه مؤلف عنوان‌السیر شرح داده این‌هزینه‌های خصوصی غیراز هزینهٔ عمومی بوده و در زمان علی‌بن‌عیسی وزیر مقتدر مصرف میشده‌است.

علاوه براین قبیل مخارج حقوق لشکریان وعدهٔ آنان افزوده شده‌بود، ودرنتیجه در ایام وزارت علی‌بن‌عیسی بودجهٔ دولت عباسی ۲/۰۸۹/۸۹۴ دینارکسری داشته‌است[1].

ازهمین ملاحظات میتوان باوضاع خراب بیت‌المال درزمان مقتدر وپس‌از وی پی‌برد چه‌که باآمد ورفت خلفاء و وزراء وعمال اوضاع تغییر میکرده است و بطورکلی بایدگفت‌که پس‌از مأمون اوضاع مالی سیاسی خلفای‌عباسی روبپستی گذارد وثروتی‌که عبارت ازپس‌اندازِ

۱ ـ ازعنوان‌السیر درکتاب کرمر (بودجهٔ عباسی). مؤلف

دولتی باشد درکار نبود واگر هم چیزی میماند بسیار اندك بود، مثلا پس‌از معتصم فقط هشت میلیون درهم وپس‌از مستعین (۲۵۱ هجری) نیم‌میلیون دینار و پس‌از مستکفی پانزده میلیون دینار موجودی بود وظاهراً مبلغ اخیر پس‌از آمد ورفت چندین خلیفه گرد آمده بود. وهمینکه مقتدر بخلافت رسید آن پانزده میلیون را مصرف کرد و علاوه بردرآمدهای عادی مبالغی هم ازاموال بزرگان را مصادره کرد وتمام آن اموال را باتلف‌کاری برباد داد وبطوری که تخمین میزنند خلیفهٔ مذکور علاوه برتأدیهٔ هزینهٔ معمول دولتی بیش‌از هفتاد میلیون دینار راصرف هوی وهوس نموده دور ریخت ودرنتیجهٔ این ولخرجیها چنان تنگدست گشت که برای پرداخت حقوق سپاهیان وغلام بچه‌ها وجلب رضایت آنان، املاك وفرش وظروف طلای خویش را فروخته پولش را بآنان داد.

در زمان خلافت المطیع‌لله (۳۶۱ هجری) کار بدبختی و بی‌پولی خلیفه بآنجا رسید که برای پرداخت چهارصد هزار درهم حقوق آرتش درموقع شورش بغداد لباس خلیفه ودر و پنجره خانهٔ اورا حراج کردند. رفته رفته بقدری اوضاع خلفاء بد شد که درزمان الراضی‌بالله جز خطبه وسکه اثری ازنفوذ وقدرت خلفاء باقی نماند. (۳۲۲ هجری).

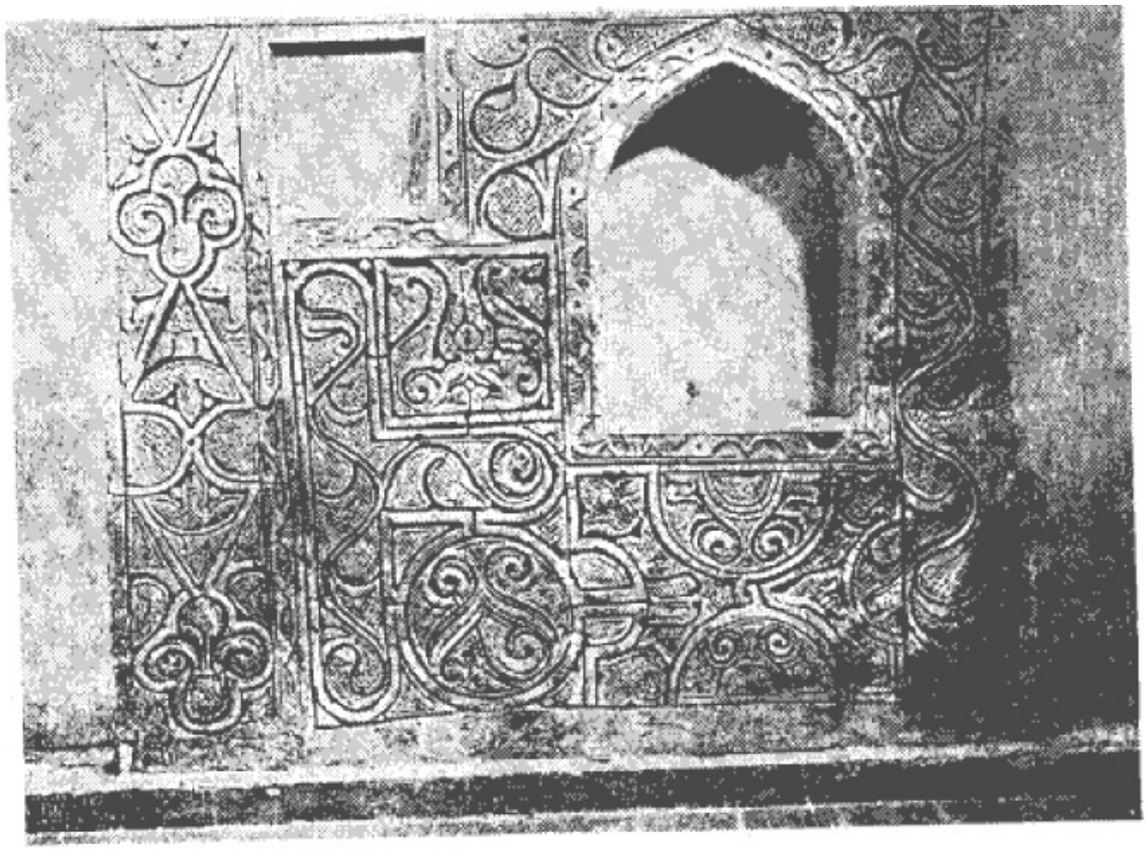

ع - طاق نمای گچ‌بری مربوط بقرن سوم هجری دریکی ازخانه‌های سامره یافت شد

موجبات انحطاط خلافت عباسیان وکم وکاست ثروت آنان بسیار است، قسمت عمده‌ای از آن موجبات را میتوانیم ازصورت درآمد علی‌بن‌عیسی درك کنیم، چه که درصورت مزبور به

یك‌نوع مالیاتهای غیرعادی برمیخوریم .

موجبات انحطاط (کمی وکاستی) ثروت عباسیان

عصردوم عباسی ـ درفصل‌مربوط بموجبات ثروت فراوان دورهٔ اول عباسی، گفته شدکه موجب‌عمدهٔ آن، زیادی درآمد وکمی‌هزینه بوده‌است. وشرح مبسوطی درآن‌باره صحبت داشتیم، بنابراین طبعاً اگر درآمدکم وهزینه زیادباشد ثروتی باقی نمیماند وهریك ازاین دوقسمت (کمی درآمد وزیادی خرج) بقسمتهای فرعی تقسیم میشود وهرکدام ازآن موجباتی داردکه تفصیل‌آن ازاین قرار است :

موجبات کمی درآمد

۱ـ کوچك‌شدن خطهٔ فرمانروائی عباسیان ـ درزمان‌هرون ومأمون ممالك عباسی به‌منتهای وسعت خود رسید وازآن‌پس نظر به پیش‌آمدهائی‌که شرح آن مفصل‌است ممالك مزبور روبتجزیه رفت، چنانکه‌قبلا اشاره‌کردیم پیش‌ازهمه افریقیه درزمان هرون‌خودمختار گشت، سپس درزمان مأمون خراسان مستقل شد، آنگاه دراواسط قرن سوم‌هجری در زمان معتمد مصر از دست‌رفت. سپس فارس وماوراءالنهر وسایر ممالك مجزا شدند بقسمی‌که در ربع‌اول قرن چهارم هجری ممالك‌وسیع عباسی به‌هفده تکه تقسیم‌شد ودرهریك ازآن نواحی یك‌دولت اسلامی پدید آمد. بااین‌حال غالب این حکومتهای اسلامی خلیفه را رئیس مذهبی خود میدانستند وبنام هدیه یااجاره یامصالحه یاامثال آن‌چیزی به‌بغدادمیفرستادند ولی‌بیشتر این‌اموال هرچند سال‌یکمرتبه به‌بغدادمیرسید؛ پرواضح‌است‌که باچنین‌جریانی‌اوضاع مالی مملکت خراب میشود .

پائین آمدن میزان مالیات

گفتیم‌که در دورهٔ اول‌عباسی یکی از موجبات زیادی ثروت سنگینی میزان مالیات بود بخصوص در عراق‌که تازمان مأمون بطور مقاسمه ونصف ونیمه دریافت‌میشد، ولی این‌خلیفهٔ خردمند همینکه خزانه را لبریز از اموال دید و سنگینی میزان مالیات را بنظر آورد دستور دادکه مالیات‌عراق را بطور دوپنجم بگیرند، یعنی ازنصفه به‌بیست‌درصد پائین بیاورند والبته این تخفیف بزرگی بودکه بمردم عراق داده شد وفوراً درپائین‌آمدن مبلغ مالیات عراق‌اثر کرد، چه بموجب‌صورت قدامه مالیات‌کشور عراق ۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم است ودرصورت این‌خردادبه یعنی بعداز تخفیف ۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم شده‌است .

خلفای بعداز مأمون نیز درکم‌کردن میزان مالیات بوی تأسی‌کردند، چنانکه واثق مالیات ده‌کشتی را که مبالغ هنگفتی بود بکلی معاف کرد (۲۳۲ هجری) و پس از واثق متوکل دوماه موعد پرداخت مالیات راعقب انداخت. مختصر آن تفصیل اینکه ایرانیان در آغاز نوروز مالیات میپرداختند وآنموقع نوروز آنان درپنجم حزیران (ژوئن ـ تیرماه) [۱]

۱ـ نوروز ایرانیان سیار بود ودرزمان ساسانیان اول تابستان یعنی موقع برداشت‌خرمن‌نوروز ـ

واقع میشد ودر هرصدو بیست سال یکماه آنرا عقب می‌انداختند تا به‌پنجم حزیران میرسید و همینکه ماه حزیران فرامیآمد پنجم‌حزیران (تیر) رابه پنجم ایار (خرداد) تبدیل میکردندو مالیات آنسال را بجای‌اینکه درپنجم خرداد بگیرند درپنجم‌تیر دریافت میداشتند وباین‌ترتیب مالیات یکماه ازبین میرفت، همینکه مسلمانان عراق‌را گشودند موضوع مالیات بهمان ترتیب سابق یعنی درپنجم تیرماه پرداخت میشد تا اینکه در زمان حکومت خالد قسری والی عراق و خلافت هشام بن‌عبدالملك اموی موعد صد وبیست سال رسید وایرانیان تقاضا داشتندکه یکماه تخفیف معمولی آنان ملحوظ شود. خالد تقاضای آنانرا نپذیرفته گفت این همان (نسیئی)[1] است‌که خداوند در قرآن ازآن نهی‌کرده است. هشام هم‌با نظرخالد موافقت نمودوایرانیان بدون تخفیف مالیات راپرداختند. پس‌از سقوط بنی‌امیه وپیدایش دولت عباسیان در زمان خلافت هرون‌ایرانیان به‌یحیی برمکی متوسل شدندکه‌کبیسه یاتخفیف سالانه رعایت شود، یحیی هم مقدمات‌کار را فراهم‌نمود اماعربها ومخالفین یحیی جاروجنجال راه‌انداختندکه‌کبیسه عادت زرتشتیان است و خلیفهٔ اسلام نباید آنرا مجری دارد تا اینکه نوبت خلافت بمتوکل عباسی رسید. وی‌روزی باندیمان در اردی‌بهشت‌ماه ازمزرعه‌ای میگذشت ودشت وبیابان راسبزوخرم دید واز یکی از همراهـان پرسید اکنون‌که محصول دست نیامده ومزرعه سبز است چگونه مأمورین مالیات جمع‌میکنند، ندیم خلیفه داستان‌کبیسه وعادت‌ورسم ایرانیان را از آغاز تا پایان شرح داد، خلیفه بحال ایرانیان ترحم نموده‌گفت: ازاین پس مالیات درهمان نوروز معمول جمع‌شود ودرآنموقع دوماه وچندروز بنوروز مانده‌بود ایرانیان از این بخشش خلیفه بسیار شادشدند چه بیش‌ازهفتاد روز ازپرداخت مالیات معاف‌گشتند (۲۴۳ هجری). بحتری شاعر آن‌زمان اشعاری درآن مورد گفته‌است.

ترجمهٔ شعر:

«خوشبختانه نوروز بهمان مرسوم اردشیر بازگشته‌است».

چیزی ازاین پیش آمد نگذشت‌که متوکل راکشتند واوضاع آشفته‌گشت تا بالاخره‌در سال ۲۸۱ هجری معتضد خلیفهٔ عباسی دستور داد موقع پرداخت مالیات‌را دوماه عقب‌ببرندو باآن دستور نوروزی‌که در اوایل محرم ۲۸۱ واقع‌شد به ۱۳ ربیع‌الاول ۲۸۲ برابر با۱۱

---

[1] ـ نسیئی بمعنای فراموشی است و عربهای پیش از اسلام را رسم بر آن بودکه برای رواج بازرگانی وتأسیس بازارمکاره هرسه‌سال یکبار حساب ماه‌هارا عمداً فراموش‌میکردند ویکماه‌کم وزیاد میکردند تاماه ذی‌الحجه همیشه بفصل پائیز بیفتد وبرای‌آمدن تجار وزوار وایجاد بازارمکاره‌در مکه فصل مناسبی‌پیداشودولی اسلام‌آنرانهی‌فرمود. چنانکه درسورهٔ توبه‌میفرماید انماالنسیئی‌زیادةفی‌الکفر یضل‌به‌الذین‌کفروا الی آخر. مترجم.

حزیران (ژوئیه ـ تیر) بازگشت ونیز از نظررفاه ایرانیان مقرر گردید در ظرف چهار سال ازسالهای ایرانی یك روز راکبیسه بشمارند.

مهتدی (۲۵۵ هجری) خلیفهٔ عباسی کسور مساحت رابخشید باین‌قسم که اززمان‌منصور مالیات عراق بطور مقاسمه (نصف ونیمه) تعیین گردید ولی پارهٔ اراضی از روی‌مساحت‌مالیات میدادند وبتدریج مساحت آن زمین‌هاکم وکسر میشد ولی مأمورین دولت همان مالیات های اول‌را میخواستند مهتدی دستورداد کسری‌ها رادریافت ندارند واز آن‌راه‌سالی دوازده‌میلیون درهم ازمالیات عمومی کسرشد.

آری این تخفیف‌های مالیاتی نیز عامل مؤثری درکم شدن مبلغ مالیات بود.

جزیه وزکوة ـ مسلمان شدن مردم نیزاز مقدار جزیه‌کاست ودرآمد دولت‌های‌اسلام را کسرکرد، مثلا در اواسط قرن سوم هجری از شهر بغداد فقط صدوسی میلیون درهم جزیه میگرفتند، در صورتیکه مطابق صورت تنظیمی علی‌بن‌عیسی جزیهٔ بغداد شانزده هزار دینار یعنی دوبرابر صورت تنظیمی‌ابن‌خردادبه بوده‌است. حال‌اگر حدوسط میزان جزیه‌راازقرار هرمردی ۲۴ درهم حساب‌کنیم در آن هنگام نه هزار مردغیر مسلمان دربغداد بوده‌وهرگاه بطور متوسط سی‌هزار زن وکودك برآن بیفزائیم درشهر بغدادی‌که آنروز بیش‌ازیك‌میلیون جمعیت داشته فقط چهل‌هزار زن ومرد وکودك غیر مسلمان میزیسته‌اند والبته سایر شهرهاهم بدینقرار بوده‌اند.

موضوع زکوة هم بهمین ترتیب روبکاستن گذاشت تاآنجاکه پرداختزکوة‌کاردشواری مینمود وهرکس زکوة میخواست بدمیشنید ودرکشور مصر بکلی‌موقوف شد، گرچه صلاح‌الدین ایوبی برای مدتی‌آنرا برقرار داشت امادر اثر نارضایتی مردم‌درزمان منصور قلاون درسال ۶۷۸ هجری تأدیهٔ زکوة رسماً در مصر ملغی شد.

۳ـ نادرستی‌مأمورین دروصول وایصال مالیات

گفتیم‌که در دورهٔ استبداد بنی‌امیه مأمورین دولت‌در وصول وایصال مالیات بیداد میکردند ودر دورهٔ عباسیان آنوضع بهبود یافت، اما این ترتیب چندان دوام نیافت وفرمانروایان (عمال) از ضعف دستگاه خلافت استفاده‌کرده بفکر استقلال افتادند؛ خلفای ناتوان هم خواه ناخواه با آنان مدارا وسازش کردند وموضوع پرداخت مالیات بمقاطعه واجاره برگذار شد.

مثلا مأمون درسال ۲۰۵ هجری مالیات سند را بمبلغ یك میلیون درهم به‌بشربن داود مقاطعه‌داد. درصورتی‌که مالیات حقیقی آن‌کشور سالی یازده میلیون ونیم‌درهم بود ودرزمان راضی خلیفهٔ عباسی، بریدی مالیات اهواز رابه ۳۶۰ هزار دینار بطور مقاطعه اجاره‌کرد که سالی چندقسط بپردازد، درصورتی‌که مالیات حقیقی آن استان درآنموقع یك‌میلیون‌ونیم‌دینار میشد. عجب‌اینکه غالب‌این اجاره داران ومقاطعه‌کاران ازپرداخت همان‌مال‌الاجاره ومقاطعه

هم‌سرمی‌پیچیدند وهمینکه خلیفه‌بآنان سخت میگرفت اعلام‌استقلال میدادند ودر آنصورت‌میان طرفین جنگ درمیگرفت وچون خلیفه بی‌پول بود خواه‌ناخواه شکست میخورد.

در دورهٔ انحطاط دستگاه خلافت‌سران‌سپاه بایکدیگر وسران‌سپاه باوالیان

۴ ـ عدم امنیت مردم‌را از کسب و کار باز میداشت

و عمال باخلیفه مرتب در زدوخورد بودند و در نتیجهٔ این جنگ و جدالها مردم‌از زراعت وتجارت دست‌میکشیدند وطبعاً پول کم میشد. مأمورین و عمال دولت هم بواسطهٔ ادامهٔ زد و خورد داخلی محتاج به‌پول بیشتری میشدند واز آنرو فشار زیادتری وارد میآوردند تااز تاجر وزارع پول بستانند ونتیجه این بودکه روزبروزبرخرابی وپریشانی‌افزوده شود وده‌ها ویران‌گردد وشهرها تهی بماندوچه عامل مخربی ازظلم هولناکتر که دست مردم را می‌بندد وسعی وکوشش را بی‌اثر میسازد ودهقان و بازرگان و صنعتگـر را بگوشه‌ای دور ازکار و زندگی میاندازد و دولت را ناتوان وزبون میسازد، چه‌که دولت محتاج بپول است وپول با عدل وامنیت بدست میآید. میگویند ستمگری گرفتن مال‌دیگری است بدون اینکه چیزی در ازای آن بمالك بدهد ویاموجبی (قانونی) برای‌آن موجود باشد، درصورتیکه دایرهٔ ستم و تعدی از این نیز وسیعتر میباشد بلکه‌گرفتن مال دیگران بـزور و یاتحمیل حق نامشروع برمردم وبازداشتن‌آنان ازکارشان ازانواع ستمگری میباشد، کسانی که‌مالیات ناحق‌میستانند ستمگرند. کسانی‌که بیش از میزان مقرر مالیات میگیرند ستمگرند، کسانی‌که همان مالیات را به‌یغما میبرند ستمگرند، کسانی‌که حق‌مردم‌را نمیدهند ستمگرند، وکسانی‌که اموال‌مردم را بدون حق میستانند ستمگرند. وهمینکه بیداد حکمروا گردد خرابی وپریشانی حتمی و قطعی است.

سدها ونهرهـا وترعه‌هائی‌که در دورهٔ اول عباسی ایجاد شده بودند بدبختانه بواسطهٔ همین انقلابات داخلی وعدم توجه ازکار افتاده خراب‌شد وچه بساکه درموقع‌جنگ سپاهیان یکطرف دستی دستی آنها راویران میساختند تاکشتی و سپاه دشمن ازآن استفاده نکنند و بدیهی است‌که این‌اقدامات چه‌زیان عمده‌ای به‌تجارت وزراعت وارد میآورد.

۵ ـ بیشتر ده‌ها و املاك تبدیل به «ضیاع» شد

باصطلاح آنروز مـزرعه‌ها را ضیاع (مفرد آن ضیعه است. مترجم) میگفتند چنانکه امروز در مصر بآن اراضی عزبه وابعادیه میگویند و غالباً ضیاع آن ایام متعلق بخلفاء، وزراء، امراء ومردم بانفوذ بود.

قبلاً گفته شدکه عمر مسلمانان‌را از اشتغال بکشاورزی وزمین‌داری منع‌کرد. چه‌که میخواست‌آنان پیوسته آمادهٔ میدان‌کارزار باشند وگرفتار وآلودهٔ ملك‌داری نگردند وبهمان جهات ازگرد آوردن مال در خزانهٔ دولتی جلوگیری میکرد وآنرا نوعی تجمل میدانست. اما این وضع‌دیری نپائید وهمینکه خلافت روحانی بسلطنت ظالمانه تبدیل

شد و بنی امیه روی کار آمدند خود صحابهٔ پیغمبر دست بکار جمع آوری ملك ومال شدند (تفصیل آن گذشت) وتابعین (پیروان صحابه) وتابعین تابعین وطبقات دیگر که بعد آمدند همان رویه را ادامه دادند وبیش از همه خلفای اموی دراین کار افراط نمودند، چه که آنان نه تنها املاك و اموال میخریدند و از راه معمول گرد میآوردند بلکه دارائی سایرین را نیز بجور وستم میگرفتند وکسی هم زورشان بآنان نمیرسید، بخصوص که بنی امیه غیرعرب را بنده وزرخرید خود میدانستند اگرچه آن اشخاص مسلمان باشند وهمینکه جائی را فتح میکردند هرچه میل داشتند برای خود میگرفتند وهرچه میخواستند بصاحبان اصلی میدادند تا آنکه نوبت خلافت بعمر بن عبدالعزیز اموی رسید وچون او مرد پرهیزکاری بود بفکر اصلاحات افتاد و رفتار عمر (جد مادری خود) را سرمشق قرار داده املاك مغصوبهٔ یهود ونصاری ومجوس را بصاحبان اولیه برگردانید ودرسایر موارد نیز بعدل واحسان عمل کرد. کسان وی که این عملیات را مخالف منافع خود میدیدند پیش از وقت کارش را ساختند وپس از درگذشت وی کارها بدترشد.

درسال ۱۳۲ که عباسیان بخلافت رسیدند آنچه توانستند از امویان کشتند وباقی ماندهٔ بنی امیه که جان دربردند اموال واملاك خودرا رها کرده باطراف گریختند وبنی عباس تمام دارائی آنان را ضبط کردند، چه که مجوزی مخالف آن نمیدیدند. وبرعکس تصرف آن اموال واملاك بیصاحب را ترکهٔ حلالی فرض میکردند که تملك آن برای ادارهٔ امور کشور ضروری مینمود واین طبیعی انسان است که تابتواند برمال وجاه خود می افزاید.

بااین حال بنی عباس نسبت بمردم ستم نمیکردند و مثل بنی امیه اموال واملاك را غصب نمیگرفتند ومخصوصاً دراین نوع رفتار اصرار داشتند تا مردم بدانند که آنان مانند بنی امیه نیستند، ولی از طرف دیگر وزیران وامیران ونزدیکان طمع کار آنان از دست اندازی باملاك و اموال مردم اباء نداشتند ولی هرگاه صاحبان اموال مغصوبه نزد خلیفه شکایت میبردند تا آنجا که زور خلیفه میرسید رفع شکایت میکرد واملاك واموال را بصاحبانش میداد واگر در زمان زندگی غاصبین (وزیران ـ بزرگان ـ امیران و غیره) کاری ازپیش نمیرفت اموال و املاك آنان پس از مرگ مصادره میگشت، چنانکه هرون دارائی محمدبن سلیمان عامل بصره پس ازمرگ او مصادره کرد وازآن بابت پنجاه میلیون درهم نقد وخانه ها ودکانها واملاك زیادی که اجارهٔ آن روزی صدهزار درهم بود بتصرف خلیفه درآمد.

و امثال اینگونه مصادره ها فراوان میباشد (تفصیل آن خواهد آمد) که درنتیجه خلفاء دارای املاك بسیار شدند.

اما این املاك بیشتر بدست نزدیکان وکسان خلیفه می افتاد و خود خلیفه کمتر ازآن بهره میبرد وبرسم حکومتهای استبدادی املاك منتسب بخلیفه مثل سایر سلاطین مستبد ازآن حاشیه نشینان میگشت. بخصوص اگر خلیفه شخص باسخاوت و یاضعیف الرأی بود که ربودن املاك وی اشکالی نداشت، روی همین جریانات اطرافیان خلیفه املاك زیادی بهم زدند. بقسمی

که املاک را میان خود هدیه میدادند و یا در برابر یک قصیده یا یک لطیفهٔ ادبی یا یک درخواست تملق آمیز ملک و املاکی می‌بخشیدند و از برمکیان و دیگران در این باره داستانها در میان است. از آنجمله هنگامیکه مأمون دختر حسن بن سهل را گرفت پدر عروس نام بسیاری از املاک و مزرعه‌های متصرفی خود را در تکه‌های کاغذ کوچکی نگاشت و آن کاغذ را میان سران سپاه و بزرگان نثار کرد و هریک از آن رقعه‌ها بدست هر کس می‌افتاد ملک و مزرعه‌ای که نامش در آن بود نصیبش میگشت. دیگر از موجبات ملاکی اطرافیان خلیفه آنکه در زمان بنی‌امیه بسیاری از اراضی و املاک حاصل خیز باقی مانده بود و خلیفه احیاء آن املاک را باطرافیان خود واگذار میکرد و مطابق قانون اسلام هر کس ویرانه‌ای را آباد سازد در آن زمین حق مالکیت پیدا میکند چنانکه منصور املاک باقی خوزستان را به پسرش صالح واگذارد و او آن املاک را دایر کرده ملاک بزرگی شد.

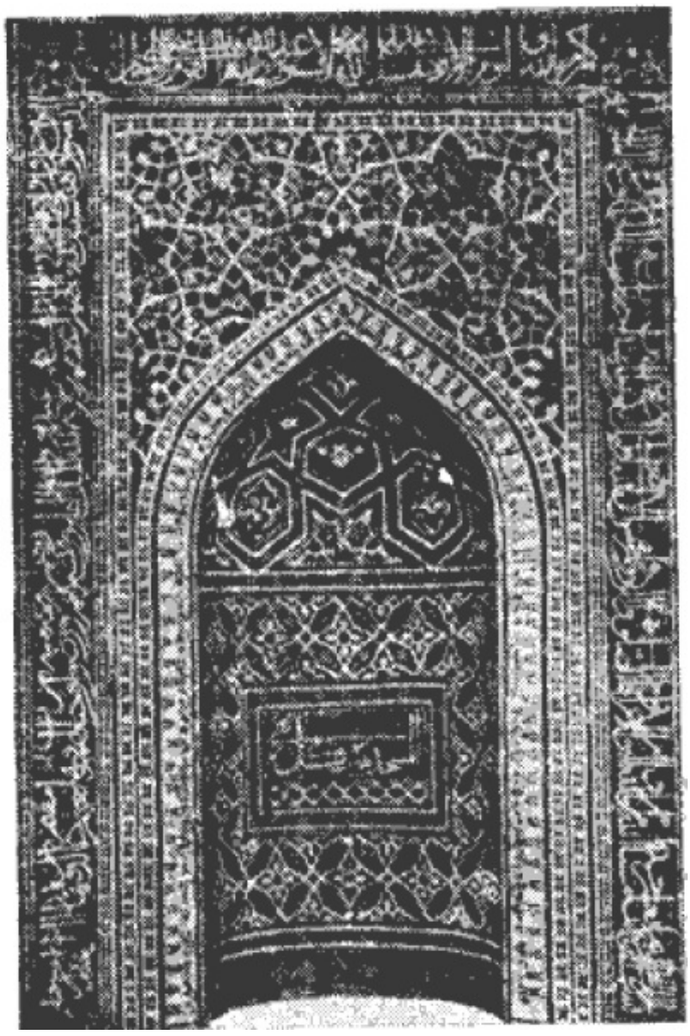

قطعه‌ای از یک محراب کاشی‌کاری که فعلاً در موزهٔ متروپولیتان نیویورک است

الجاء ــ دیگر از موجبات ملاک شدن بزرگان دورهٔ عباسی یکی هم الجاء بود، الجاء، یعنی پناه بردن و موضوع آن چنان است که مالکین اصلی از بیداد و تعدی باج گیران، املاک و مزارع و باغهای خود را بمردم با نفوذ واگذار میکردند و چیزی در عوض از آنان میگرفتند باین قسم که با اجازهٔ شخص متنفذ ملک را باسم او قباله مینمودند و از تعدی باجگیران بنفوذ آن شخص پناه میبردند، طبعاً آن ملک در دفاتر دولتی بنام مالک جدید ثبت میشد و رفته رفته مالک قدیم از آن بی‌بهره می‌ماند، هم اکنون در ممالک دیکتاتوری و استبدادی موضوع الجاء رواج دارد.

الجاء در آغاز زمان بنی‌امیه معمول شد چه که عمال آن سلسله بمالکین اجحاف میکردند

واول مرتبه در زمان خلافت ولید عده‌ای ازمالکان عراق املاك خودرا ازبیم تعدی باجگیران بنام مسلمة‌بن عبدالملك والی عراق و برادر خلیفه ثبت دادند و چنانکه تصور میرفت املاك مسلمه شد وتازمان عباسیان از آن بهره میبردند ودرآنزمان املاك مسلمه‌تیول داودبن‌علی‌بن عبدالله‌بن عباس درآمده سپس خالصهٔ سلطانی شد .

همینقسم مالکین‌مراغه املاك خودرا بهمان جهات بنام مروان‌بن‌محمد والی ارمنستان وآذربایجان ثبت‌کردند واملاك مزبور درخاندان مروان باقی ماند و سرانجام عباسیان آن املاك مانند دیگر املاك بنی‌امیه را ضبط کردند .

موضوع الجاء در دوران عباسی نیز دوام یافت حنانکه ملاکین زنجان برای دفع شر راهزنان املاك خودرا بنام قاسم پسرهرون ثبت‌کردند تامگر نزد اوتقرب هم‌بیابند وقبالهها باسم قاسم تنظیم‌نموده خودکشاورز وی گشتند وپس‌ازجندی آن املاك تیول سلطان شد .

ملاکین فارس هم بدیگـران تأسی جسته املاك خود را بملازمان سلطان مقیم عراق واگذاردند وبااین تدبیر از پرداخت یك‌ربع مالیات معاف شدند ومدت زمانی املاك مزبور بنام آن بزرگان بوده‌آنرا خرید وفروش‌میکردند وازیکدیگر ارث میبردند ومالکین واقعی آن املاك شدند[1] .

خلاصهٔ کلام اینکه هنوز دورهٔ طلائی‌عباسیان پایان‌نیافته‌بود که‌خلیفه ونزدیکان وملازمان وی از آنراه‌که گفتیم املاك بسیاری بدست‌آوردند و دولت دفتر مخصوصی برای رسیدگی بامور این املاك دایر ساخته آنرا دیوان ضیاع نامید که البته غیر از دیوان خراج بوده است .

درصورتی‌که علی‌بن‌عیسی درسال ۳۰۶ تنظیم‌کرده مبلغ درآمد خراج ملاحظه شد و اتفاقاً کلیهٔ ضیاع‌درممالك‌شرقی(ری، دماوند، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، ماسبذان وغیره) بوده است. ودرپارهٔ نواحی درآمد ضیاع ازمالیات معمولی زیادتر میشده است. مثلا درآمد ضیاع درماه بصره وایناربن ۲۶۷/۵۲۰ دینار بوده، درصورتیکه‌مالیات سایر اراضی آن‌نقاط ۱۸۵/۶۳۶ دینار میشده است واگر مالیات درآمد ضیاع‌را مثل سایر اراضی وصول میکردند البته چندین برابر آن میشدکه صورت داده‌اند چه‌که مالیات ودرآمد ضیاع‌غالباً خفیف بوده وگاه‌هم همان‌مالیات‌کم بواسطهٔ نفوذ مالکان اسمی وصول‌نمیشده وچه‌بساکه سالها عقب‌می‌افتاد وهمین‌که سیاست واوضاع‌تغییرمیکرده مالیات ودرآمدعقب افتادهٔ‌چندساله مطالبه میشده وبیك ترتیبی وصول وایصال میگشته است.

---

۱ - پیش‌از تأسیس ادارهٔ ثبت اسناد پاره‌ای از املاك ومزارع ایران نیز بهمین وضع بود یعنی مالکین اسمی درعین حال‌که همه نوع تصرف مالکانه در اراضی خود داشتند، ملزم بودندکه آن‌املاك‌را بکشاورزان‌محلی مزارعه دهند باین ترتیب‌که سهم‌مالك و زارع پس‌از وضع مخارج نصف ونصف‌میشد واگرچه این املاك‌خرید وفروش میشد اما بواسطهٔ همین الزام قیمت آن املاك ازاملاك مشابه کمتر بود، پس‌از تأسیس ادارهٔ ثبت آن‌وضع برهم خورد. مترجم .

ضیاع سلطانی

حال که مفهوم ضیاع دانستیم میگوئیم که ضیاع بردو قسم بوده ضیاع عمومی یعنی املاك رجال دولت ومردمان بانفوذ. ضیاع‌سلطانی که آن نیز چهار قسم بوده است :

۱ـ ضیاع خاصه‌یعنی املاك شخصی خلیفه که هیچ‌کس بااو شریك نبوده‌است. درصورت تنظیمی علی‌بن‌عیسی مالیات این‌املاك ۵۱۶/۴۴۷ دینار بوده (باستثنای املاك نواحی واسط که‌جزء املاك عمومی درآمده بود) .

۲ ـ ضیاع‌عباسی که غالباً متعلق بافراد خاندان‌عباسی‌بود وشمارهٔ آنان درزمان مأمون به‌سی وسه‌هزار میرسید ودر سال ۳۰۶ مالیات آن املاك ۱۴۴/۷۶۰ دینار بوده (باستثنای ضیاع عباسی واقع در واسط .)

۳ ـ ضیاع مستحدثه (نوبنیاد) که مالیات آن ۲۸۹/۰۳۶ دینار میشده است .

۴ ـ ضیاع فرات، درکنار رود فرات ودرسال ۳۰۶ هجری مبلغ ۶۱۷/۱۲۶ دینار مالیات میداده است .

این املاك در سواد (بغداد، کوفه، بصره، واسط) و خوزستان واصفهان وغیره بوده و مالیات و درآمد آن‌بطور اجاره یامقاطعه تعیین میشده و دفتر مخصوصی برای ضیاع تأسیس شده بود .

املاك مزبور گرچه بسیارحاصلخیز وآباد بوده اما بجهاتی که گفته شدکمتر ازهرجا مالیات میداده ودرآمد داشته است وگاه هم‌هیچ مالیات ودرآمدی نمیداده است. بااینوصف ضیاع سلطانی باستثنای آنچه در واسط بوده متجاوز ازیك‌میلیون ونیم مالیات میداده است و این میرساندکه املاك مزبور تاچه‌اندازه آباد وحاصلخیز بوده است .

معمولا درممالك دیکتاتوری واستبدادی بهترین وحاصلخیزترین املاك متعلق بشخص دیکتاتور وبستگان نزدیك او میباشد وقبلا گفته شدکه مالیات دولت عثمانی در زمان سلیمان هشت میلیون دوك بوده که‌از آن‌جمله پنج میلیون فقط از املاك‌سلطانی دریافت میشده است .

ایغار ـ ایغاربزبان عربی بمعنای‌دریافت‌داشتن‌تمام مطالبات واستیفای‌آن‌است وهمینکه میگویند مأمور مالیات مطالبات خودرا ایغارکرد مقصود آنست که تمام آنرا دریافت نمود ودر اصطلاح آنروز (زمان عباسیان) ایغار بدان معنی بودکه مالك زمین مبلغی نقداً بدولت میداد وبرای همیشه از پرداخت مالیات معاف[1] میشد و یااینکه مالك مستقیماً مبلغی بسلطان میپرداخت وازتعرض مأمورین مالیات وتحصیلداران معاف میگشت. از ایغارهای مشهورزمان

---

۱ ـ خدیو اسماعیل فرمانروای تلف‌کار مصر نیز درنتیجهٔ میلیونها لیره اسراف وتبذیر مجبور شد سیستم «ایغار» را درمصر نیز اجراء کند. اسماعیل از۱۸۶۳ تا ۱۸۷۱ میلادی فرمانروای‌مصر بود.وی پنجمین فرمانروا ازخاندان محمدعلی میباشد. برای تفصیل بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم این کتاب مراجعه شود . مترجم.

عباسیان ایغار یقطین است که شخصی بنام (یقطین) املاك بسیاری را بطور ایغار تصرف کرده بود وسپس آن‌املاك خالصهٔ دولت‌شد .

موجبات زیادی هزینه

۱- ولخرجی خلفاء وزنان آنها - این‌طبیعی است که اگر پول در دستگاههای دولتی فراوان‌باشد بذل وبخشش و ولخرجی هم‌زیاد میشود، بخصوص در دولت‌های استبدادی و دیکتاتوری مانند دولت عباسی که خلیفه دیکتاتور و صاحب اختیار تمام اموال و املاك بوده است وبرای‌دفع شر مخالفان وگردن‌کشان بوسیلهٔ پول باآنان مبارزه میکرده باینقسم که یا پول بسپاهیان داده آنهارا بجنگ بامدعیان میفرستاد ویازبان ودهان خود مدعیان‌را باپول می‌بست والبته این‌وسیلهٔ دومی سهل‌تر ومؤثرتر بوده بخصوص اگر پول فراوانی در دسترس خلیفه بود چنانکه در زمان هرون و مأمون همانطور بود اما خلفای عباسی علاوه برآنکه پول را وسیلهٔ دفع شر مخالفان خود قرار دادند برای فراهم ساختن بساط عیش ونوش و تجمل همه‌نوع ولخرجی میکردند، کنیزان وغلامان به‌قیمت‌های گزاف میخریدند ، فرش و اثاث ازخز ودیبا وحریر تهیه میکردند، حتی میخ‌های دیوار را ازنقره میساختند، باغ‌ها و کاخها وگردشگاه‌ها و شهرهای مخصوص بخود بنا مینمودند، مجالس خوشگذرانی باتجمل فراوان ترتیب میدادند، ندیمان وحاشیه‌نشینان استخدام میکردند. وازحیث خوراك وپوشاك وتفنن وتنقل همه نوع تجمل فراهم میکردند، وانجام این‌خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود، چون درعراق وایران میزیستند واز عیش ونوش وتجمل وخوشگذرانی بزرگان ایران بخوبی اقتباس میکردند وبدتر ازهمه آنکه دست‌زنان ومادران وکنیزان ونزدیکان خویش‌را در چپاول اموال عمومی باز میگذاردند .

تجمل وثروت زنان خلفاء

سفاح مؤسس سلسلهٔ عباسی فقط یك‌زن داشت‌منصور پیش‌از مرگ‌پسر خود مهدی‌را سفارش‌کرد که زنان را درکار مملکت مداخله ندهد با این همه خیزران مادر هرون درایام خلافت هادی و هرون همه‌کارهٔ دولت بودویحیی وزیرهرون فرمانبردار خیزران گشته بدستورآنزن رفتارمیکرد، خیزران‌درنتیجهٔ این اختیارات املاك واموال‌زیادی گرد آورد بقسمی که درآمد املاك او بسالی‌صد وشصت میلیون درهم یانصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد، درصورتیکه درآمد متمول‌ترین اشخاص امروز (زمان تألیف‌کتاب ۱۹۰۲) منتهی دوسوم درآمد خیزران میشود. مثلا درآمد رکفلر میلیونر مشهور آمریکائی سالی ده‌میلیون ونیم لیره است و درآمد خیزران ده میلیون ونیم‌دینار بوده است. ودرچند جای این‌کتاب تذکردادیم که ارزش پول‌در آنروزها سه‌برابر امروز میباشد ، پس اگر هردیناری را نیم‌لیره حساب‌کنیم درآمد رکفلر دوسوم در آمد خیزران میشود.

این زن طمع‌کار جاه‌طلب (خیزران) بقدری شقاوت داشت‌که بمحض احساس‌تمرد در

فرزندش هادی (خلیفه) کسانی را مأمور نمود تااو راکشتند و بیخود نبودکه هرون پس‌از مرگ جنین‌مادری نفس‌راحت‌کشیده اموال اورا تصرف‌کرد وبسیاری از املاکش‌را بدیگران تیول داد .

بااین همه خیزران زنی‌کاردان و باتدبیر و دانشمند بوده ودر دورهٔ طلائی عباسیان میزیسته است . و بنابرآن اگر آنهمه مال گرد میآورد جندان شگفتی نداشت وشگفتی در آنست‌که در دورهٔ پستی‌عباسی‌مادران پاره‌ای ازخلفاء‌که زنان‌عادی بودند باتهی‌بودن خزانه اموال زیادی می‌اندوختند. مثلادر سوراخ وپستوی دالانهای‌عمارت‌قبیحه مادر (خلیفهٔ‌عباسی) دومیلیون دینار ومقدار زیادی جواهرات واشیاء نفیس‌یافتند، از آنجمله مقدار زیادی زمرد قیمتی، مروارید درشت، یاقوت سرخ‌که بهای آنرا دو میلیون دینار تخمین زدند و عجب‌تر آنکه پسرهمین مادر برای پنجاه‌هزار دینارکشته‌شد ومادر بحال وی‌ترحم نکرد واز آنهمه دارائی این مبلغ بالنسبه مختصر را نداد وجان پسررا نخرید .

درآمد مادر محمدبن واثق سالی‌ده میلیون دینار یعنی معادل درآمد خیزران مادر هرون بوده واین‌خود بسیار عجیب است‌که در دورهٔ انحطاط وبی‌پولی خلفاء درآمد یکی‌از زنهای آن خاندان سالی ده میلیون دینار بوده است و همینکه مادر مقتدر مرد و خواستند او را درگوربگذارندششصدهزار دینار ازگورش درآوردندکه پیش‌ازمرگ درآنجا نهفته‌بود وکسی ازآن خبری نداشت وعجب آنکه مقتدر درآنموقع بی‌اندازه تنگدست بود ودرخزانه چیزی یافت نمیشد. البته وضع مادران سایر خلفاء درسایر ممالك اسلامی نیز بهمین منوال میگذشت باینقسم‌که مادران خلیفه معمولا باسران سپاه وبزرگان همدست شده اموال دولتی‌را میان خود قسمت میکردند وگاه هم خود خلفاء این زمینه را فراهم میساختند . مثلا مستعین عباسی (۲۴۹هجری) بمادر خود و دوسردار ترك: اتامش و شاهك اختیارات تام داد وآنان آنچه راکه ازهرجا میرسید سه‌قسمت‌کرده هرکدام سهمی برمیداشتند .

درنتیجه اموال عمومی‌میان زنان وسرداران وملازمان‌قسمت میشد وآنان ازاین‌پولهای گزاف انواع واقسام تجملات فراهم میساختند مثلامادر عمان‌مستعین فرشی برای‌خودفراهم کرده بودکه‌شکل حیوانات وپرندگان‌باتارهای زربرآن‌بافته بودند وچشمان آن پرندگان وجانوران ازجواهر بود وبهای آن به‌صدوسی‌هزار دینار (شایددرهم) بالغ میشد ویامادرفلان دهان فلان شاعر را پرازگوهر و مروارید میکرد وشاعر آن جواهر را به‌بیست هزار دینار میفروخت‌ویاقطر الندی وزنان دیگر خلفاء اموال بسیار وجواهرات‌زیاد بشاعران ومتملقان بذل و بخشش میکردند. البته این اخبار حقیقت دارد وجای تعجب هم‌نیست درنتیجهٔ ضعف خلفاء زنان دست‌اندرکار میشدند وهرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وبهرکس میل‌داشتند بذل وبخشش مینمودند .

دستهٔ دیگر اززنان‌حرمسراکه آفت‌زر وسیم محسوب می‌شدند بنام‌گیس‌سفید(قهرمانه)

امور حرمسرا و کاخ خلفای عباسی را در دست داشتند و با همدستی وزیران و جانشینان آنان هر چه میخواستند میگرفتند و می‌اندوختند و در تمام مملکت مداخله مینمودند ، ام موسی قهرمانه مشهور اوایل قرن چهارم هجری در ایام خلافت مقتدر عمه کارهٔ مملکت بود بدون اجازه و نظر او هیچ مهمی انجام نمیگرفت و اگر در سرای خلفاء کنیزکان و ملازمان و غلامان نبودند قهرمانه‌ها راهی برای مصرف کردن پولهای خود نداشتند.

کنیزان و غلامان

قبلا ضمن گفتگو از اخلاف منصور گفته‌شد که‌وی طنبور را برسر نوازندهٔ طنبور فرو کوفت اما هنوز چهل سال‌ازمرگ‌وی‌نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه ساز و رقص و آواز شدبقسمی که از قرار مذکور سیصد

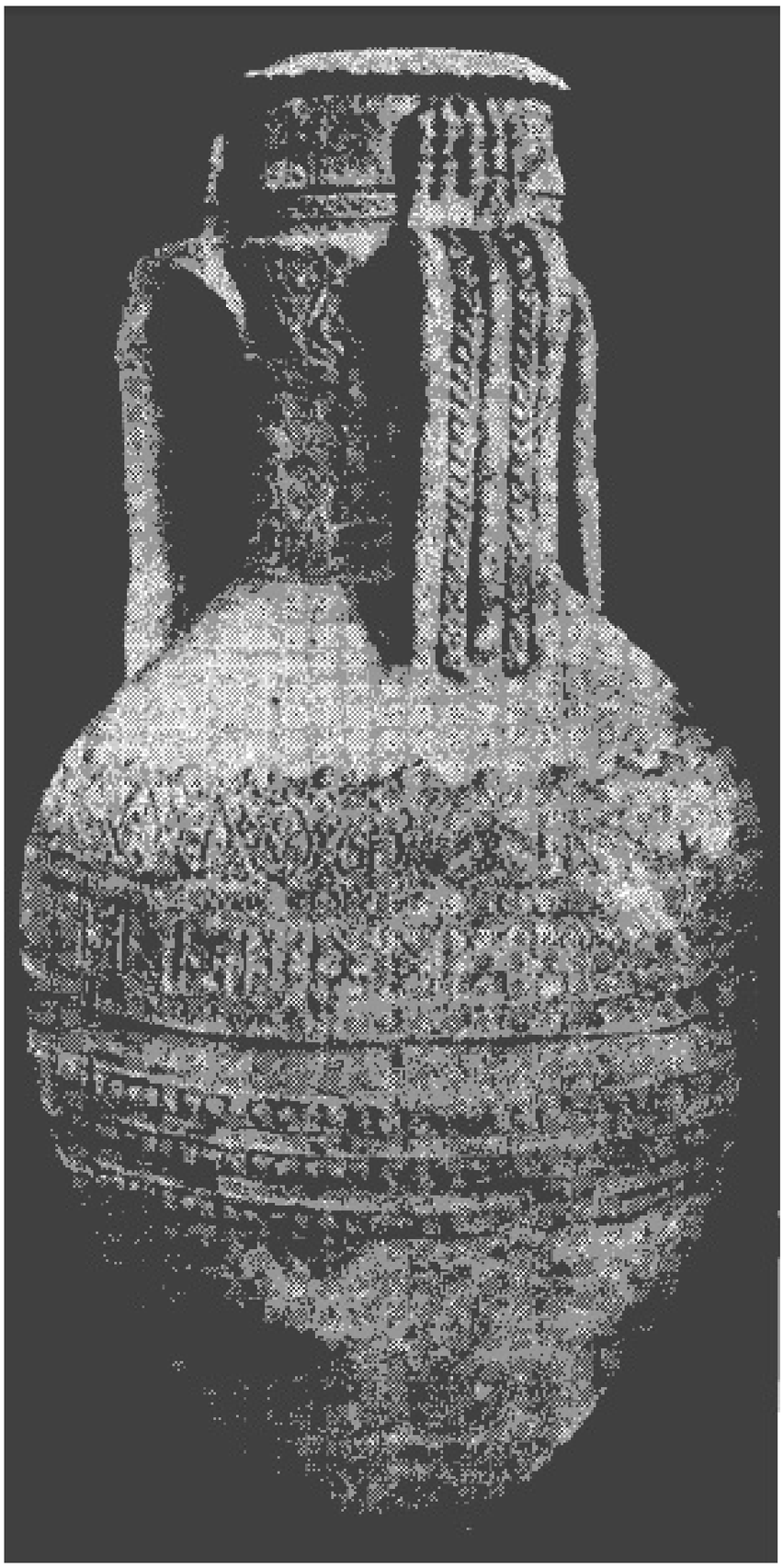

کوزهٔ سفالی بانقش و نگار ساخت خوزستان قرن دوم ویاسوم هجری

کنیز درکاخ هرون فقط بساز و آواز می‌پرداختند و دایره و چنگ و عود و نای و قانون و سنتور مینواختند و یا میرقصیدند و آواز میخواندند و اضافه‌برآن عده‌ای ندیم ودلقك مسخره‌چی درقصر اقامت‌داشتندکه مشهورترین آنها شیخ‌ابوالحسن‌خلیع دمشقی وابن‌ابومریم مدنی میباشد. بهای کنیزکان قصر ازهزار دینار تاصدهزار دینار بوده است، طبعاً نگاهداری آنان هزینهٔ گزافی برمیداشته و لباس ولوازم دیگرشان گران‌تمام میشده است، مثلا موقعی هرون انگشتری را به‌بهای صدهزار دینار خرید وبه‌یکی ازکنیزکان بخشید.

گذشته ازکنیزان غلام‌بچه‌ها وپیشخدمت‌ها وخواجه‌های بیشماری درکاخ بوده‌اند، از آنجمله درکاخ مقتدر یازده هزار خواجهٔ رومی و سودانی وغلام‌بچه و پیشخدمت‌کار میکرده است و البته‌کاخها و عمارتها متعدد بوده‌که آنقدر خدمتگزار ضرورت داشته است و برای هرعمارت ودستگاهی‌فرش واثاث ولوازم زیادی مصرف‌میشده است. مثلاساختمان‌کاخ‌خصوصی معز دربغداد سیزده میلیون درهم تمام‌شد وامین درخیزرانیه‌عمارتی بناکردکه بیست میلیون درهم خرج داشت وهمین قسم پنج‌کرجی (زورق) بشکل شیر وفیل وعقاب ومار واسب‌برای امین‌ساختندکه مبالغ هنگفتی مصرف‌آن شد وهمینکه‌آن (زورق)هارا در دجله بآب‌انداختند ابونواس[1] شاعرمشهور دربار این شعرها را بدان‌مناسبت سرود.

ترجمهٔ اشعار:

«خداوند برای‌امین مرکبهای راهواری فراهم‌ساخت‌که‌سلیمان مانند آنرا ندارد».

«اگر مرکب سلیمان درخشکی میرفت این‌مرکبها روی آب مثل شیر غرش میکنند.»

«مردم درشگفت ماندند همینکه دیدند خلیفه سوارشیرشده ومثل‌ابر شناور است.»

«آنها که ترا روی شیردیدند ازتعجب سبحان‌الله گفتند پس چگونه‌است».

«اگر ترا به‌پشت عقاب ببینند».

«عقابی‌که چنگال ومنقار ودو بال‌دارد وموج وطوفان می‌شکافد».

«از مرغان هوا پیشی می‌گیرد، وقتی‌که روی آب شناور میشود».

برای نمونه داستان زیرراکه حاکی ازتجمل و عیش و خوشگذرانی دستگاه خلفاست ذیلا می‌نویسیم:

«می‌گویند روزی امین درکاخ خلد فراز تختی جلوس‌کرده دستورداد بساط حریر و دیبا بگسترند وظرفهای طلا ونقره وبلور باانواع خوراکیها ومشروبات فراهم سازند، سپس به قهرمانه (سرپرست‌کنیزان ورقاصه‌ها) گفت صدکنیز سازنده وخواننده ببساط عیش‌حاضر

---

۱ - ابونواس نامش حسن فرزند هانی‌حکمی درسال ۱۳۹ هجری دراهواز بدنیا آمد. مادرش ایرانی وپدرش مرد سپاهی از اهالی‌دمشق بود. ابونواس ازشعرای‌بزرگ‌عرب ومعاصر هرون ومأمون میباشد: اشعار خمریات او وضع زندگانی اشراف بغداد آنروز را توصیف میکند. وی مدح وهجو و قصیده وغیره سروده‌است. وفاتش بسال ۱۹۵ هجری واقع‌شد. مترجم

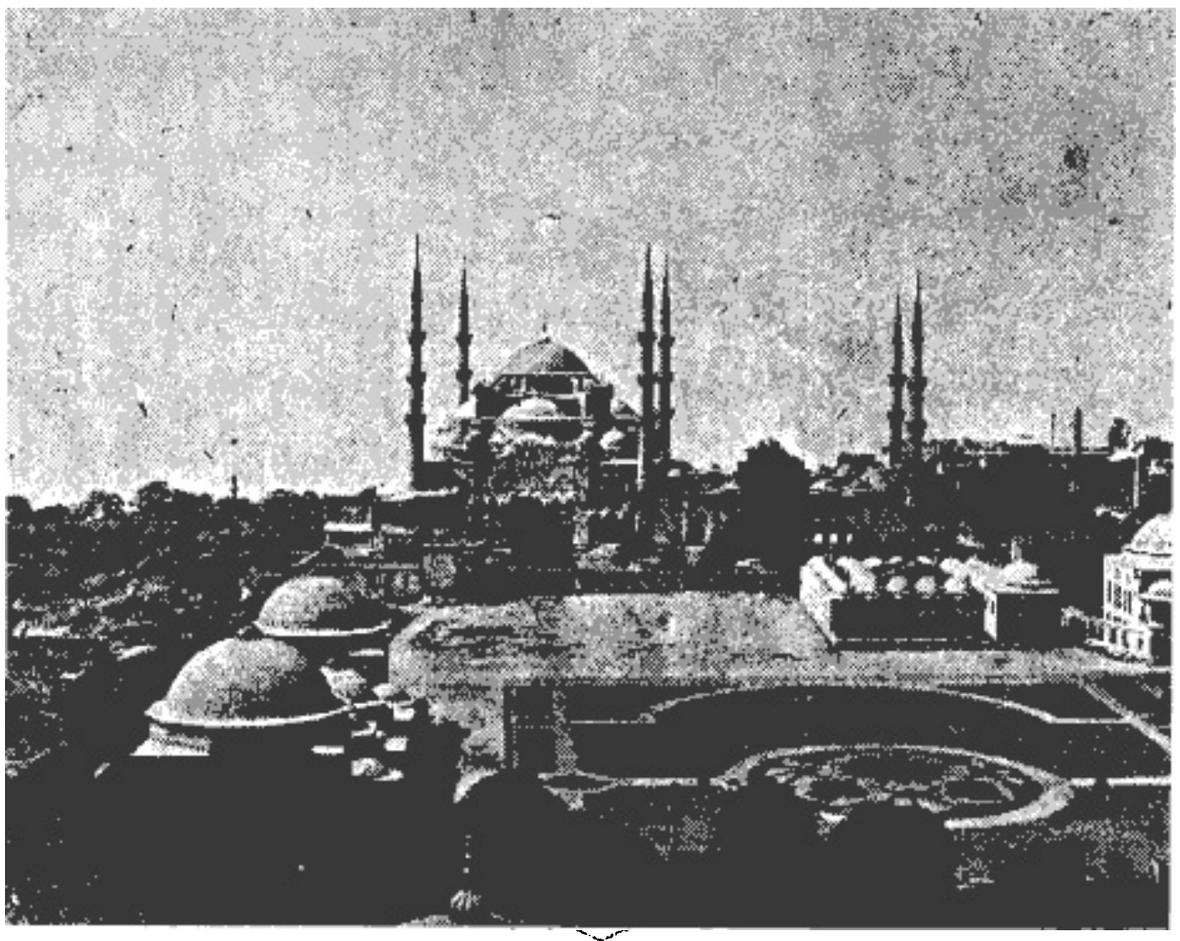

ت ـ استانبول : مسجد سلیمان احمر

سازد باین قسم که درهر نوبت ده کنیز با ساز و آواز در بزم حاضر شوند و آهنگ مخصوصی بنوازند و بروند ، آنگاه دستهٔ دوم که می‌آیند به آهنگ دیگری بپردازند و همینقسم تا صد کنیز ده آهنگ نو بنو بسرایند .

بزودی شرح تجمل وعیش واسراف خلفاء را در ضمن گفتگو از اوضاع اجتماعی آن ایام ذکر میکنیم .

سخاوتمندی

بذل و بخشش خلفاء گاه ازروی لزوم و گاه هم فقط در نتیجه سخاوتمندی طبیعی بود. مثلا هرون روزی هزار درهم ازمال شخصی خود بغیر از زکوة صدقه میداد ومأمون روزی شش هزار درهم بملازمان خود می بخشید واین مبلغ درسال دومیلیون درهم میشود والبته این مبالغ درمقابل هدیه‌ها وجایزه‌های بزرگ بسیار ناچیز است. بقرار نوشتهٔ مورخین مأمون دریك روز یك میلیون و نیم درهم بسه نفر بخشید وقبلا درهمین جلد گفتیم که وی پادر رکاب ۲۴ میلیون درهم بذل و بخشش کرد . وهرون وصیت کرد صدمیلیون درهم بمأمون بدهند. معتصم در دورهٔ خلافت خود صدمیلیون درهم صدقه داد. مقتدر علاوه بر پرداخت مقرری مأموران دولتی هفتادمیلیون دینار تلف کاری داشت. قسمتی از بذل و بخشش‌ها بعنوان صلهٔ شعروجایزه و یا بخشش وانعام تقاضا کنندگان پرداخت میشد، که البته

مبلغ آن بسیار هنگفت بوده‌است. ابن خلکان میگوید سالم شاعرمعروف بخاطر قصیده‌ای که‌در مدح مهدی خلیفهٔ عباسی‌سرود، سوگند خورد که صلهٔ آنرا کمتر ازصد میلیون درهم نستاند و همینکه قصیده را برای مهدی خواند مهدی صد میلیون درهم بوی داد ـ اگرچه از این روایات مبالغه‌کاری نمایان است اما میزان بذل وبخشش خلفاء را میرساند و چه بسیار که شاعران علاوه برپول نقد ملك ومزرعه‌هم صله میگرفتند .

آیا واقعاً این‌بذل وبخشش هامیشده است ؟

مطالبی‌که دربالا از بذل وبخشش خلفاء گفتیم در نظر مردم این زمان جزء موهومات درمیآید چه‌که آنرا با اصول اقتصادی امروزه مطابق نمی‌بینند، اما اگر مقدار ثروت خلفا وجانشینان آنها را (وزیران ، نویسندگان ، امراء وغیره) بطوری‌که در فصول سابق گفتیم درنظر بیاورند واختیارات غیر محدود آنها را نیز درك کنند تصور نمیرود که درصحت‌مراتب فوق تردید نمایند مگر اینکه درمقدار آن اموال و میزان ثروت خلفاء شك داشته‌باشند و البته این نیز معقول نیست زیرا آنچه‌که ما در آن خصوص نوشتیم از مهمترین کتب معتبر تاریخ نقل کرده ایم و انکار آن مطالب انکار مسائل حقیقی تاریخ میباشد .

ازآن گذشته اگر بدرجهٔ نفوذ شاعران در آن روزها وتأثیر گفتار آنها در اوضاع احتماعی واقف شویم (بزودی درآن باب صحبت میداریم) قبول این مطالب بر ما آسان میشود. درهمین امروزنیز ثروتمندان غرب پنجاه هزاروصد هزارلیره برای خرید یك تابلو یا یکی ازآثار باستانی میپردازند وکوچکترین سود وزیانی ازآن اشیاء تصور نمیرود. همین دیروز این خبررا خواندیم‌که مورگان میلیونر امریکا چندین تابلو را به یك میلیون لیره خریده تا به بعضی ازموزه ها اهداء کند. (سال ۱۹۰۳ میلادی)

علاوه بر همه در ضمن مطالعهٔ مطالب تاریخی بپاره‌ای وقایع برمیخوریم که صحت مطالب مذکور را تأیید میکند و از آنجمله داستان مأمل شاعر و مهدی ولیعهد خلیفهٔ عباسی است. مأمل‌میگوید هنگامی‌که مهدی ولیعهد منصوردرری اقامت داشت‌نزد وی رفتم وقصیده‌ای درمدحش سرودم مهدی بیست‌هزار درهم بمن جایزه داد پدرش منصور که این را دانست نامه‌ای بمهدی نوشته اورا ملامت‌کردکه اگرشاعری یك سال درآستانهٔ تو بماند و مدیحه بسراید مستحق چهار هزار درهم میشود نه اینکه یکباره بیست هزار درهم به یك شاعر صله بدهی . سپس منصور مرا احضار کرد وچون پیش او رسیدم بمن‌گفت جوان بی‌تجربه ای را فریب دادی و پول زیادگرفتی من‌گفتم آری ای خلیفه، جوان سخاوتمند بی تجربه ای را دیدم و فریبش دادم منصورگفت شعرها را بخوان من شروع بخواندن قصیده‌کردم و مطلع آن چنین بود :

ترجمهٔ اشعار:

« این همان مهدی است جز اینکه چهره‌اش ماه درخشان میباشد ... »

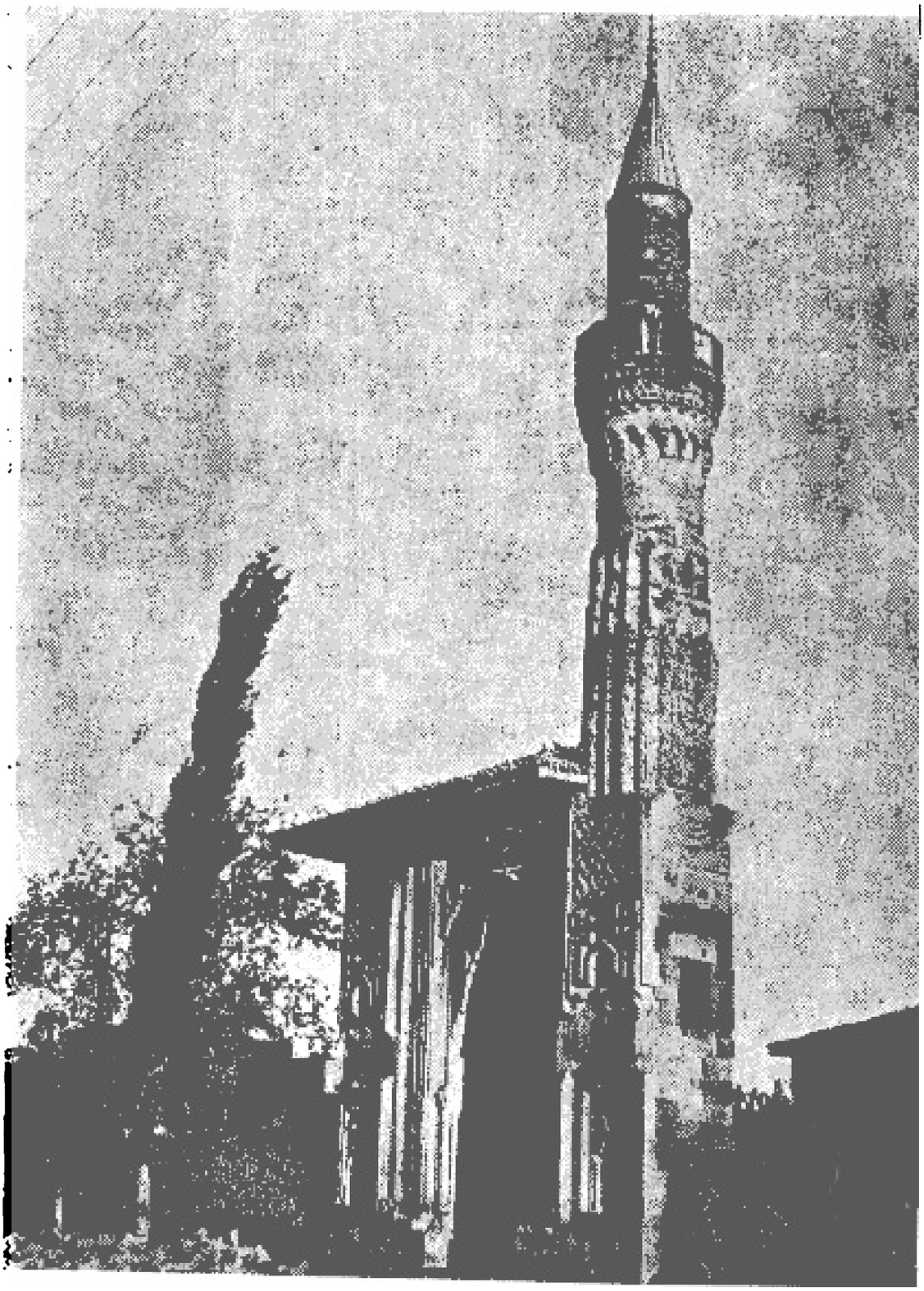

ت ـ قونیه : مسجد صاحب عطا

منصور گفت به‌به راست گفتی اما پولها کجاست گفتم همـراه آورده‌ام آنگاه منصور ربیع خادم را گفت بامن بیاید، چهار هزار درهم ازبیست هزاردرهم را بمن بدهد وشانزده

هزار درهم را نزد منصور بیاورد و اوچنان کرد .

همین داستان خود دلیل روشنی است که صلهٔ شعراء غالباً هزارها بوده است .

آیا این بذل و بخشش‌ها از کیسهٔ خلیفه بوده‌است ؟

حال دانستن این نکته نیز بی فایده نیست کـه آیـا خلفاء از کیسهٔ خود می‌بخشیدند و یا ازاموال عمومی (بیت‌المال) حواله میدادند؟ پاسخ قاطعی برای این‌پرسش‌نیست زیرا مـدرك کافی بدست‌نیاورده‌ایم ولی‌سکوت تاریخ‌نویسان میرساندکه بخشش‌ها ازبیت‌المال بوده است بخصوص‌که خلیفه خودرا صاحب اختیار مسلمانان میدانسته و هرچه میخواسته از اموال عمومی (برای صلاح مسلمانان) بشاعری صله میداده و یا بدیگری هبه میکرده است .

اما درضمن مطالعهٔ احوالات هادی خلیفهٔ عباسی باین موضـوع برمیخـوریم که وی خزانهٔ مخصوص بخود داشته است، و چنین مفهوم میشود که خلفـاء بذل وبخشش هـارا از بیت‌المال حواله میدادند و اگر باعتراض و مسامحهٔ وزیران برمیخوردند آنرا از خزانهٔ خاص‌خود می پرداختند و از آنجمله است حکایت هادی وعیسی بن داب سخنورنامی حجاز که بواسطهٔ شیرین زبانی وخوش صحبتی مقرب آستان هادی بوده است ودریکی ازموارد هادی سی هزاردینار پول حواله داد. عیسی گماشتهٔ خودرا نزد حاجب فرستاد که پول را بستاند حاجب گفت باید از دیوان وبمأمور توقیع مطالبه شود عیسی که‌اینرا دانست بملازم خود گفت فعلا صرف‌نظر کن وجائی نرو، این گذشت تا آنکه روزی هادی ازایوان‌کاخ شهربنداد را تماشا میکرد وچشمش بعیسی‌افتادکه فقط یك غلام دنبال اوست، هادی عیسی‌را احضارکرده پرسید چرا لباست شسته‌است وبرای زمستان لباس‌تازه نخریده‌ای عیسی گفت دستم‌کوتاه‌است هادی گفت، همین چهارروز پیش سی هزاردینار حواله دادیم عیسی اظهارداشت‌که حواله را ندادند هادی خزانه‌دار مخصوص خودرا احضارکرده دستورداد ازخزانهٔ خودش همانساعت سی‌هزار دینار آوردند وبعیسی دادند.

بنابراین معلوم میشود که اینگونه بذل وبخشش‌ها ابتداء به بیت‌المال حواله میشده واگر درآنجا بمانعی برمیخورده ازکیسهٔ خلیفه تأدیه میگشته است.

چیزی شبیه باین‌داستان ازهرون ویحیی‌برمکی نقل میشودکه موقعی هرون صدهزار دینار به‌یحیی حواله کرد تا برای خریدکنیزکی بپردازد این‌قیمت درنظر یحیی گزاف‌آمد و ازپرداخت آن عذرخواست، هرون بی‌اندازه بخشم رفت ویحیی برای آنکه زیـادی آن پول را مجسم‌کند دینارهارا تبدیل بدرهم نموده و یك میلیون ونیم درهم درحوضخانه‌ای‌که هرون درآنجا وضو میگرفت روی هم انباشت وهمینکه هرون برای وضو از آن محل گذشت وآن خرمن‌پول را دید بنظرش بسیاررسید وچون دانست بهای یك‌کنیزکی بوده البته متأثر شد اما درضمن‌کینهٔ یحیی را دردل گرفت‌که چگونه‌روی حرف اوحرف میزند وفرمانش را

نمی‌پذیرد و ازقرار مذکور یکی از موجبات تعرض هرون به برمکیان همین پیش آمد شده است. موقعی‌هم واثق (خلیفهٔ عباسی) بوزیرخود ابن زیات حواله کرد که مبلغ هنگفتی‌بابت بهای کنیزکی بدهد و چون ابن زیات قدری تعلل ورزید خلیفه اورا مجبور ساخت که دو مقابل آن مبلغ را تأدیه کند.

داستان مکاتبهٔ هرون وسفیان ثوری نیزدلیل برآن‌است که خلیفه ازبیت‌المال مسلمین همه‌نوع بذل وبخشش میکرده وصله وهدیه وجایزه میداده است. مختصرآن تفصیل اینکه هرون نامه‌ای به‌سفیان ثوری (مقیم‌کوفه) نوشته ویرا خبرداد که‌من (هرون) دربیت‌المال را گشوده‌ام وخاص وعام را ازهدایا و عطایا بهره‌مند ساخته‌ام.

سفیان نامه ای در پاسخ هرون نوشته اورا بسختی از این اسراف کاری ملامت نموده گفت:

«این نامه را بتو مینویسم ویادآور میشوم که ازاین پس رشتهٔ دوستی ترا بریدم چه‌که خودت درنامه‌ای که بمن نوشته‌ای اقرارکرده‌ای که بر بیت‌المال مسلمانان هجوم‌آوردی و آنچه خواستی بدون حق وعدالت داده‌ای وبخشیده‌ای توآنرا نوشتی وخودت را برخودت گواه گرفتی من وکسانی که نزد من بودند وآن نامه‌را خواندند وشنیدند نیز گواه هستند و روز بازپرس پیش خدای دادستان گواهی میدهند. ای هرون چرا بخزانهٔ مسلمانان حمله‌ور شدی، کی بتو این اجازه را داده‌است..؟

آیا آوارگان اجازه داده‌اند؟ آیامردانی که درراه خدا شمشیرمیزنند اجازه داده‌اند؟ آیا بیوه زنان ویتیمان اجازه داده‌اند؟ آیا قاریان قرآن وکسانی که بقرآن عمل میکنند اجازه داده‌اند؟ آیا مأمورین جمع‌آوری مالیات اجازه داده‌اند؟ آیاکسانی که باید ازاین اموال دلشان بدست آورده شود بتوچنین اجازه داده اند؟ آیا مردمی که رعیت تو هستند اجازه داده اند؟»

این نامه میرساندکه خلفاء ازموجودی بیت‌المال همه‌نوع ولخرجی وبذل وبخشش و اسراف‌کاری میکرده‌اند ودرهرحال گفته‌های سفیان ثوری بهرون مانند گفته‌های اباذرغفاری بعثمان می‌باشد.

۲- تنوع وفزونی هزینه‌های دولتی

درجلد اول این‌کتاب گفته شدکه چگونه‌تأسیسات دولت‌های اسلامی بتدریج توسعه یافت ودرآغازکار، خود پیغمبر، امیر ووزیر وقاضی و فرمانده بود، ودرزمان خلفای راشدین شمارهٔ مأمورین دولت اسلام به‌شش نفررسید. ودرزمان بنی‌امیه‌وبنی‌عباس که مملکت‌توسعه‌یافت‌ومردم متمدن‌شدندتأسیسات‌دولتی‌اسلام‌نیز وسیع گشت وکارمندان طبعاً زیاد شدند و هرقدرکه ثروت خلفاءفزونی‌یافت ودستگاه‌تجمل‌آنان‌بیشترشدخدم وحشم ومأمورین‌نیز اضافه شدند، بقسمی‌که عدهٔ‌آنان در زمان هرون بیش از زمان منصور و زمان مأمون افزونتر اززمان هرون گشت.

وهمینقسم بمیزان افزایش تجملات، مأمورین وکارمندان دولتی ودرباری زیاد شدند، چنانکه درصورت تنظیمی دورهٔ معتضد (قبلادرج شد) نام کارمندانی مانند آشپزان وندیمان ورکابداران وغلام پیشخدمتان وبندگان ذکرشدکه درآغاز دولت عباسی نامی ازآنان نبوده‌است، همینقسم عده‌ای ازخدمتگزاران مخصوص مانندپزشکان ونوازندگان ومسخرگان درآنصورت ذکرشده که بنا بمقتضیات تجمل طلبی وخوشگذرانی وارد خدمت دولتی شده‌اند.

یکی دیگر ازموجبات افزونی هزینه وتهی ماندن بیت‌المال اینکه پاره‌ای از مخارج درسابق ازمحل‌های دیگرغیرازمحل بیت‌المال پرداخت میشد. ودراواسط دورهٔ عباسی بربیت‌المال تحمیل شده بود، حال چرا این وضع پیش‌آمد؟ جهتش معلوم نیست ، فقط در ضمن رسیدگی بمدارك تاریخی مسلم‌میشودکه چنین وضعی پیش‌آمده بود، مثلاازتطبیق صورت‌هزینهٔ ایام خلافت معتضد درسال ۱۹۷ وصورت هزینهٔ علی بن عیسی درسال ۳۰۶ مسلم میگرددکه پاره‌ای مخارج مانند هزینهٔ حرمین (مکه ومدینه) ومستمری‌قضاة ومتصدیان امورحسبی وبرید درسراسرکشور، هزینهٔ شهرهای مرزی تماماً دردورهٔ علی بن عیسی ازبیت‌المال تأدیه میشده است، درصورتیکه ارقام مربور درصورت هزینهٔ دورهٔ معتضد دیده نمیشود. دراوایل دورهٔ عباسی‌که خلفاء قدرت داشتند مخارج مربور ازبابت مالیات محل تأدیه میگشت ولی همینکه خلفاء ضعیف شدند عمال سایرنقاط ازپرداخت‌آن خودداری‌کردند وخلیفه ناچارازبیت‌المال مرکزی‌آنرا تأدیه میکرد .

درجلد اول این‌کتاب گفته شد که مالیات سرحدات بمرکز خلافت نمیآمد و بمصرف امور محلی میرسید، درعوض‌غنیمت های زیادی که‌ازجنگ‌های سرحدی عاید میشدبرای‌خلیفه ارسال میگشت، اما دردورهٔ انحطاط که مرکزخلافت ناتوان وزبون گشت فتوحات سرحدی ازبین رفت ومخارج شهرهای مرزی بربیت‌المال تحمیل شد وبرمبالغ‌آن افزوده گشت، مثلا دراوایل دورهٔ عباسی هزینهٔ امورمرزی سالی صدهزاردیناربود وازمحل درآمد همان شهرها بمصرف میرسید. امادرزمان مقتدر هزینهٔ مربور به‌نیم میلیون دینارمیرسید وعلاوه‌برآن‌مخارج، حقوق سپاهیان وامثال‌آنان نیزفزونی یافت .

۳- فزونی حقوق کارمندان

نه‌تنهامؤسسات جدیدی دردولت عباسی‌پدیدآمدبلکه بودجهٔ مؤسسات سابق نیزاضافه‌گشت واین طبیعی است که چون ثروت فزونی یابد حقوق‌کارمندان دولتی نیزافزوده‌گردد . حال اگر وضع سیاسی‌آن دولت متزلزل‌باشد ومحل ثابتی‌برای پرداخت‌آن حقوق های‌گزاف پیدا نشود ثروت دولت روبه‌نقصان میگذارد وبحران اقتصادی شدت میکند وبرای رفع این بحران مالیات های جدیدی وضع میشود ودروصول مالیاتهاشدت بکار میرود ودرنتیجه‌کشور روبویرانی میگذارد ومردم دست ازکار وکاسبی برمیدارند .

در زمان پیغمبر(ص) وابوبکر مسلمانان از راه تحصیل غنیمت‌ها زندگی میکردند و

میزان درآمد آنان بسته بمقدار غنیمت هائی بود که بچنگ میآوردند ، عمر این ترتیب را برهم زد ودیوان ودفتر تنظیم کرده برای هر کس حقوقی معین نمود ولی میزان حقوق آنان بکارشان مربوط نبود بلکه سابقهٔ اسلام و انتساب به‌پیغمبر میزان کمی وزیادی حقوق محسوب

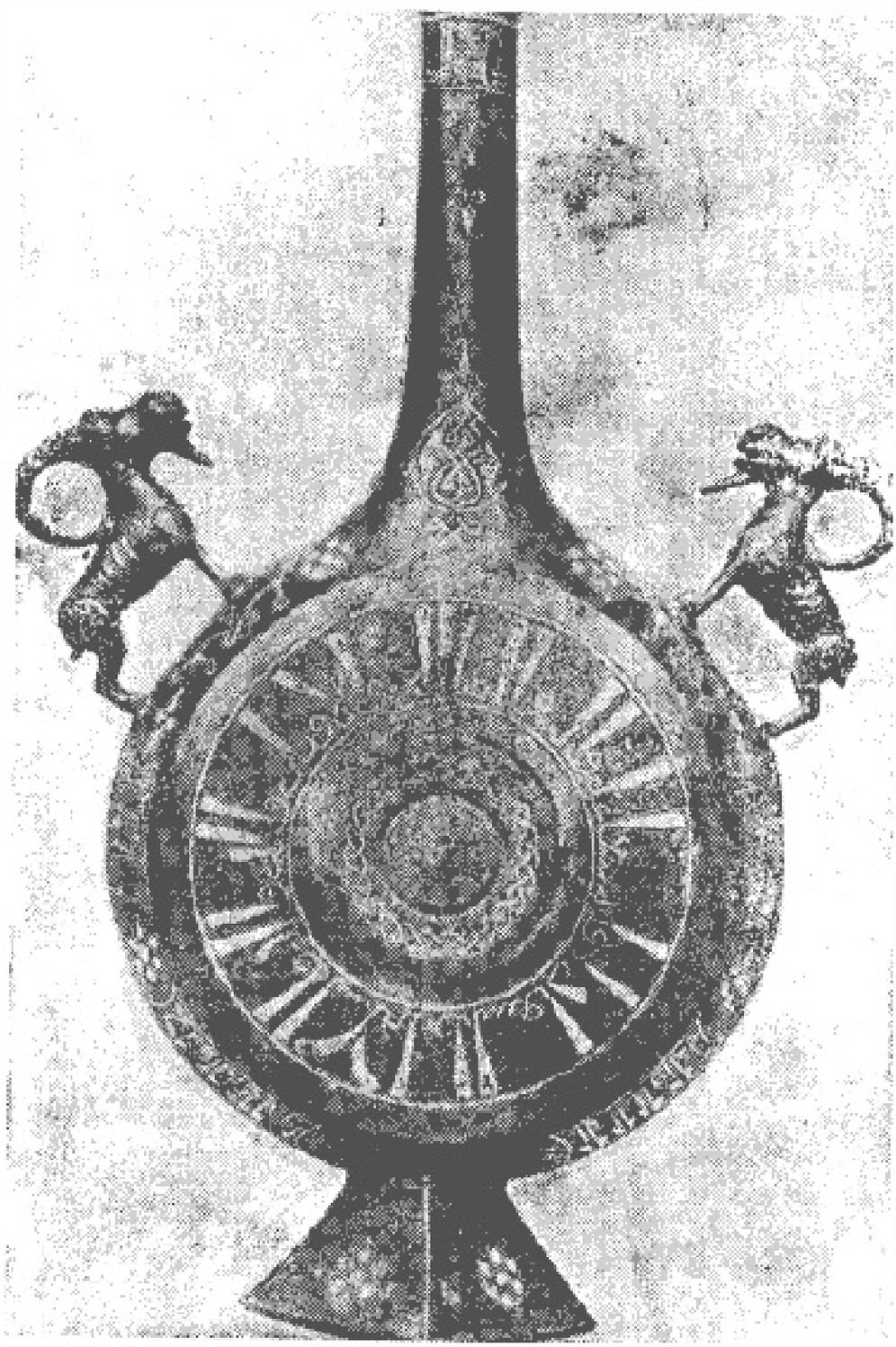

تنگ نقره کوب متعلق به‌قرن ششم هجری

شد وچه بسا که یك نویسنده یا قاضی یا والی با وجود اختلاف مشاغل حقوق مساوی میگرفتند اما همین که مؤسسات دولتی توسعه یافت ناچار آن وضع را تغییرداده برحسب مشاغل حقوق برقرارشد وطبعاً حقوق قاضی وحاجب ونویسنده و والی وغیره با هم فرق پیداکرد ودر زمان عباسیان که منصب جدیدی بنام وزارت پدید آمد حقوق مخصوص هم بـرای وزیر معین شد و البته با تغییرزمان واوضاع واحوال حقوق این مقامات نیز بالا و پائین میرفت واینك از نظر بررسی موضوع خودمان مشهورترین مقامات دولتی آن ایام ومیزان حقوق آنرا بررسی میکنیم:

حقوق عمال (والی) در زمان عمر

حقوق والی، ماهی ششصد درهم بود وپس از وی باهمیت شخص والی ومحل فرمانروائی او حقوق والی کم وزیاد میگشت، مثلا خود عمر همین که معاویه را بشام فرستاد سالی هـزار دینار برای او حقوق تعیین کرد، درزمان بنی امیه آن میزان ومقیاس برهم خورد وکار بهرج ومرج کشید وحقوق والیان ازروی نظرشخص خلیفه تعیین میگشت وعمدهٔ توجه براین بود که والی درجنگ باعلویان وخارجی ها (مخالفین خلیفه) چه نوع اقدام میکرد وچه کارهائی از نظر مساعدت باخلیفه انجام میداد وبهمان میزان حقوق او بالاوپائین میرفت وچه بسا که مملکتی را دربست باختیار یك والی میگذاردند واز او درآمد ومالیاتی نمیخواستند وباین ترتیب والی را تحت نفوذ درمیآوردند ولـی این وضع مخصوص بممالك مهمی مانند: مصر ـ عراق عرب ـ عراق عجم وخراسان بود ودر ولایتهای کوچك اعمال نمیشد، مثلا در زمان بنی امیه حقوق یزیدبن عمروبن هبیره والی عراق بهمان جهات بسالی ششصد هزار درهم رسید و درآمد خالد قسری درهمان سال سیزده میلیون درهم میشد. ولی این قسمت غیرازدرآمد شخصی بوده وجزء حقوق قلمداد نمیشود.

والیان بزرگ (استانـداران) فرمانداران کوچکی تحت اختیار داشتند، مثلا حجاج والی عراق وعمروعاص والی مصر طبعاً عدهٔ زیادی مأمور زیردست را اداره میکردند وحقوق اینان معمولا ازماهی سیصد درهم بیش نبود وتازمان مأمون میزان حقوق بهمین قسم بود، در آنموقع فضل بن سهل وزیرمأمون بمناسبت ازدیاد ثروت ودلجوئی ازمأمورین مقیم خراسان که با مأمون همراهی کرده بودند بر میزان حقوق کلیهٔ کارمندان افزود. ولـی این افزایش حقوق بمیزان اهمیت کار واهمیت محل کار ورضامندی خلیفه بالا و پائین میرفت، مثلا چـون فضل بن سهل درجنگ امین ومأمون، با مأمون همراهی بسیار کرده بـود وعامل مؤثری در شکست امین محسوب میشد، مأمون برای قدردانی از خدمات سابق سهل فرمانروائـی تمام ممالك شرق را بوی واگذارد. حدود این ممالك ازحیث طول ازکوههای همدان تا تبت، و ازحیث عرض ازخلیج فارس تا دریای خـزر وگرگان امتداد می یافت. واز طرف مشرق از ممالك ماورای عراق تا هندوستان میرسید. حقوق این فرماندار کل سالی سه میلیون درهم شد وبدستورمأمون پرچمی برروی نیزهٔ دوشعبه برای اوبستند واورا ذوالریاستین لقب دادند

و روی یکطرف شمشیر با نقره کلمهٔ فرمانده جنگ ودر طرف دیگر فرمانده سیاست نگاشتند وقریب بیست عامل کوچك تحت‌نظر او گماشتند. ولی این مورد استثنائی بوده ومیزان کلی نخواهد بود. بهرحال حقوق مأمورین زیردست فضل ازهزار تا سیصد درهم درماه بوده چون ابن حوقل نیز حقوق مأمورین ایام منصوربن نوح را بهمین میزان نوشته است.

حقوق والیان مهم بسته بنظر خلیفه بوده است و پاره‌ای از آنان حقوقهای گزافی میگرفته‌اند، مثلا حقوق حسین‌بن علی ماذرانی والی مصر دراواخرقرن چهارم هجری ماهی سه هزار دینار (یا شصت هزار درهم) بود که سالی ۷۲۰ هزار درهم میشده وهمین قسم حقوق دیگران بهمین میزانها بوده است.

حال اگر حقوق عمال آنروز را با حقوق مأمورین عالی رتبهٔ امروز مقایسه کنیم خواهیم‌دید که حقوق مأمورین آنروز خیلی زیادتر بوده‌است. مثلا حقوق‌والیان (استانداران) امپراتوری عثمانی به‌سه‌درجه تقسیم میشود، ازاین‌قرار:

درجهٔ اول ماهی ۲۵۰ لیرهٔ عثمانی. درجهٔ دوم ماهی ۲۰۰ لیرهٔ عثمانی. درجهٔ سوم ۱۵۰ لیرهٔ عثمانی.

وحقوق نایب‌السلطنهٔ هند (حکمدار هند) ماهی ۲۰/۸۳۳ روپیه، یا سالی نیم میلیون فرانك میگردد. و بزرگترین رقم حقوق مأمورین عالیرتبهٔ این ایام محسوب میشود. در صورتیکه بمراتب ازحقوق حسین‌بن علی ماذرانی والی مصر (درآن‌زمان) کمتراست. مضافاً براینکه والیان آنروز مبلغ هنگفتی ازتجارت شخصی وغیره استفاده میبردند.

حقوق نویسندگان(مأمورین دفتری) ـ حقوق نویسندگان تازمان مأمون مانند حقوق فرمانداران کوچك ازماهی سیصد درهم بیش نبود، چنانکه گفتیم فضل‌بن سهل حقوق آنان را نیز اضافه‌کرد ولی میزان افزایش آن معلوم نیست فقط از روی قیاس میتوان دانست‌که مبلغ کلی بحقوق آنها اضافه شده بود. و علاوه بر حقوق جیره‌های جنسی نیز به‌نویسندگان میداده‌اند. مقریزی صورت‌جنسی نویسندگان دفتری مصررا در دو سه صفحه بقطع این‌کتاب شرح داده‌که بنا برعایت اختصار ازنقل‌آن خودداری میشود وممکن است درصورت لزوم به‌عین‌کتاب مقریزی مراجعه شود. خلاصه اینکه بطور روزانه وماهانه مقداری سبزی، ادویه، میوه، شیرینی، عطر، لباس، فرش، بنویسندگان میداده‌اند.

حقوق وزیران

منصب وزارت درزمان عباسیان ایجاد شد ومهمترین وزیران‌آن‌دوره برمکیان بودند. گرچه میزان حقوق‌آنان معلوم نیست، اماظاهراً باید مقدار زیادی باشد. وازآن‌گذشته وزیران مزبور همه‌نوع در اموال عمومی دخل‌وتصرف میکردند، ضمناً در صورت حساب دوران معتضد می‌بینیم‌که‌حقوق وزیر روزی ۳۳ $\frac{1}{2}$ دینار یاماهی هزار دینار میباشد. وهرگاه آن مبلغ را با رعایت میزان ارز حساب‌کنیم به‌پول امروز هزار وپانصد لیره میشودکه هیچ وزیری درحال حاضر چنین

حقوق گزافی نمیگیرد ، چه حقوق صدراعظم عثمانی ماهی هزارلیره و حقوق سایر وزیران ماهی سیصد لیره است . ونخست‌وزیر انگلستان سالی دوهزار لیره حقوق دارد و حقوق وزیر مصری ماهی دویست‌وپنجاه لیره میباشد.

حقوق وزیران دول اسلام یکسان نبوده وکم وزیاد میشده است، مثلاحقوق وزیر در زمان ناصرامومی دراسپانیا سالی هشتاد هزار دینار باضافهٔ مقداری هدیه بوده است و حقوق یحیی‌بن هبیره وزیر مقتفی عباسی در اواسط قرن ششم هجری سالی صدهزار دینار پرداخت میشده است . وزیران دول اسلامی بخصوص وزیران مصری‌آنزمان علاوه برحقوق خودشان حقوقهای گزافی برای فرزندان و برادران وکسان واتباع خود مقرر میداشتند ، مثلاحقوق وزیران دولت فاطمی مصرماهی پنجهزار دینار بوده ، بعلاوه فرزندان و برادران وزیر از سیصد تا دویست دینار و اتباع وزیر از پانصد تا سیصد دینارحقوق ماهانه میگرفتند و علاوه براین حقوق نقدی املاك خالصه وتیول هم درتصرف داشتند و روزانه مقداری جنس (میوه و سبزی وادویه وغیره) جیره میستاندند. مثلا ابن‌عمار وزیر العزیزبالله فاطمی برای حرمسرای خودش وکسانش بمیزان ماهی پانصد دینار گوشت ویك سبد میوه بقیمت یك دینار وده رطل شمع بقیمت یك‌دینار ونصف‌باروخرما جیره میگرفت.

حقوق قضات

در زمان خلفای راشدین حقوق قضات ماهی‌صد درهم‌نقد ومقداری گندم جیره بوده است. در زمان بنی امیه حقوق‌آنان مثل حقوق دیگران اضافه شد وحقوق قاضی مصر درسال ۸۸ هجری به‌سالی هزار دینار رسید یعنی ده برابرحقوق دورهٔ خلفای راشدین شد . در زمان عباسیان حقوق قاضیان کسر شد چنانکه در زمان منصور حقوق قاضی ماهی سی دینار بوده سپس حقوق‌آنها افزایش یافته درزمان مأمون (۲۱۳ هجری) بماهی چهارهزاردرهم یا دویست وهفتاد دینار رسید ، در زمان ابن‌طولون بسالی هزاردینار بالغ شد.

ازحقوق قضات بغداد دراوایل حکومت عباسی مدرکی‌موجود نیست. امادرصورتحساب مستند حقوق قاضی‌روزی $16\frac{2}{3}$ دینار تعیین شده‌که ماهی پانصد دینار میشود و حقوق فقهاء ودستیاران قاضی هم جزءآن بوده است و نسبت بحقوق قضاة امروز مبلغ زیادی بوده چون حقوق شیخ‌الاسلام‌آستانه ازماهی پانصدلیره بیش نمیباشد وبارعایت قیمت ارز امروز وآنروز حقوق‌آن ایام زیاد بوده است.

حقوق خلفاء و اعضای خاندان خلافت

حال‌که دانستیم خلیفه برای همهٔ کارمندان دولتی حقوق تعیین میکرده طبعاً برای خودش هم‌که صاحب اختیار بیت المال بوده حقوقی مقرر میداشته ولی مدارك صحیحی دراین باب بدست نیامده همینقدر میدانیم‌که خلفاء بکسان ونزدیکان خویش اموال واملاکی می‌بخشیدند و بیشتر در آغاز تأسیس هرسلسله این بذل و بخشش‌ها

انجام میگرفت تا بدانوسیله ازشورش وعصیان اقوام جلوگیری کنند و با پول وملك بیعت را بخرند، چنانکه منصور بیعت عیسی‌بن موسی را برای پسرش مهدی بمبلغ یازده میلیون درهم خریده بخودش وپسرانش اعطاء کرد. گاه هم این‌بذل و بخشش‌ها برای‌آن میشدکه ازکسان خودکمك بگیرند چنانکه منصور برای اولین مرتبه بهریك از عموها یك میلیون درهم داد و آنانرا بخود جلب‌نمود وهمینکه مهدی را اجل فرارسید بموجب وصیت‌نامه برای هریك از کسانش سالی شش هزار درهم مستمری قرار دادکه ظاهراً مدتهای متمادی دریافت میداشتند واضافه برآن مقرری‌املاك واموال‌بسیاری بعنوان بخشش میگرفتند، پسران‌خلیفه وولیعهدان

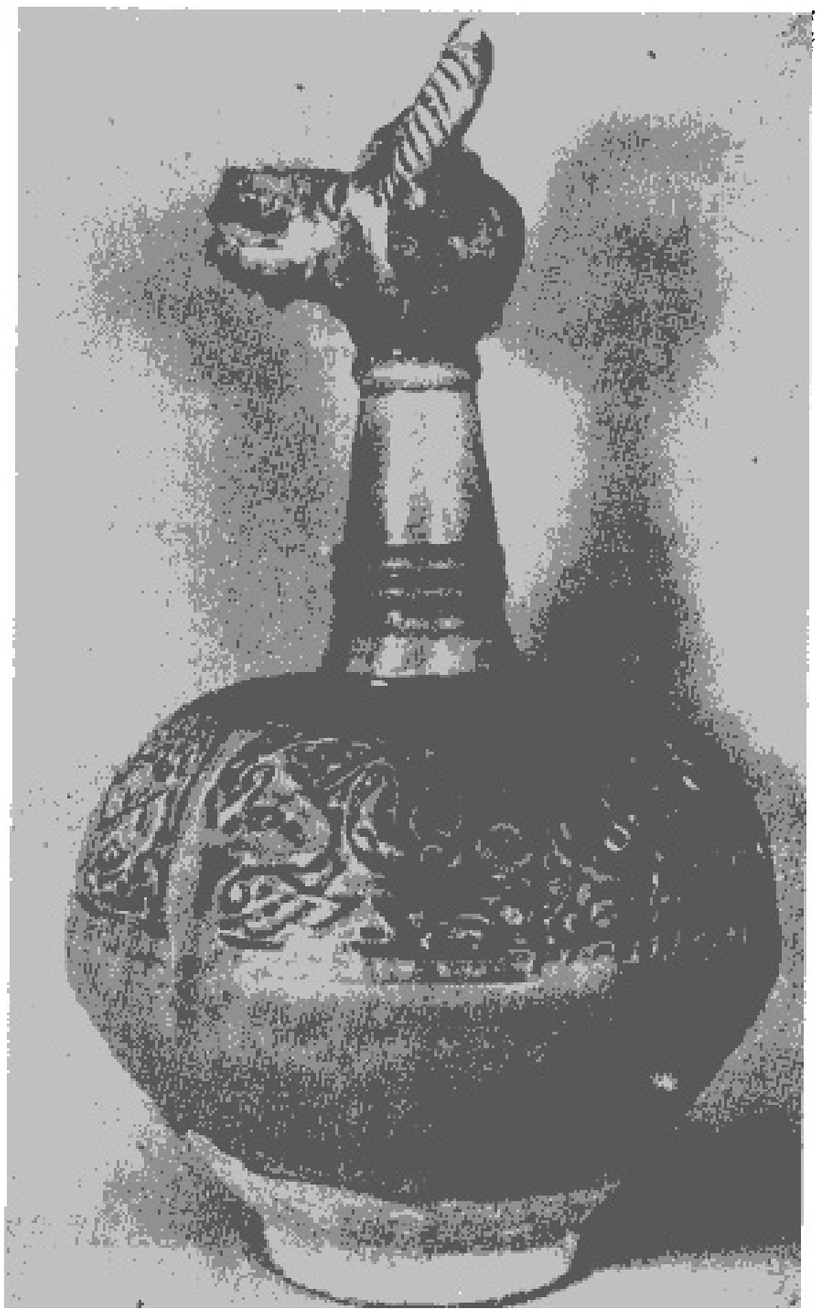

ابریق ساخته شده قرن ۷ هجری مجموعه دکتر علی‌پاشا ابراهیم

خلیفه نیز مبالغ بسیاری هدیه وحقوق میگرفتند. مثلا همینکه هـادی در سـال ۱۷۰ درصدد برآمد هرون را از ولیعهدی برکنارکند یك میلیون دینار ونصف مالیات یکسالهٔ مملکت را باو بخشید.

ظاهراً هرون هم مبلغی برحقوق کسان خویش اضافه کرد ، همینقسم مأمون هم تصور می‌رود حقوق کسان خود را مثل حقوق کارمندان دولتی زیادکرده درآنموقع اعضای خاندان عباسی بسی‌هزار بالغ شده بود و همین‌که مستعین در سال ۲۴۸ خلیفه شد تمـام مستمری و مقرری معتز را بسالی بیست هزار دینار وازآن مؤید را به پنج هزار دینارخرید و هردورا بزندان انداخت .

در زمان ابن رائق امیرالامرای بغداد در اوایل قرن چهارم هجری دست خلفـاء از بیت‌المال قطع شد وبزرگان دولت همه‌کاره شدند ونخستین خلیفه‌ای‌که باین بدبختی دچار گشت‌الراضی‌بالله بودکه درسال ۳۲۹ درگذشته است. ازآنموقع سران سپاه و رجال کشوری امور مالی را در دست گرفته و خلفاء را بکناری انداخته حقوق مختصری برای آنان تعیین میکردند .

ظاهراً خلفای صدراسلام حقوق معینی دریافت نمیداشته‌اند و درآمـد آنان عبارت از سهمیهٔ غنیمت‌هائی بودکه بدست مسلمانان میرسید ، فقط برای ابوبکرحقوقی بمبلغ ششهزار درهم معین گشت‌که با فراغ بال بکارمسلمانان رسیدگی‌کند. ازآن پس تا زمان ابن رائق از حقوق خلیفه چیزی نمیشنویم وهمینکه معزالدولهٔ دیلمی در۳۳۴ هجری بر بغداد دست یافت برای مستکفی خلیفه روزی پنجهزار درهم مقرری تعیین‌کرد. ولی مرتب باونمی‌داد وازآن به‌بعد خلفاء بحال تباه‌گدائی افتادند، چنانکه درموقع شرحش بیاید.

درعصر حاضرمیزان حقوق پادشاهان وخانوادهٔ آنها غالباً معین‌ومعلوم است ودرممالك متمدن دنیا حقوق مزبور دربودجهٔ سالانه منظورمیشود و اینك حقوق سالانهٔ خاندان سلطنتی انگلستان درسال گذشته. (۱۹۰۲میلادی)

شرح	لیرهٔ انگلیسی
حقوق ادوارد پادشاه انگلیس	۱۱۰/۰۰۰
» کارمندان‌کاخ سلطنتی	۱۲۵/۸۰۰
هزینهٔ کاخ سلطنتی	۱۹۳/۰۰۰
سایرمخارج متفرقه ومقرری‌ها	۴۱/۲۰۰
جمع حقوق شاه ودربار	۴۷۰/۰۰۰
حقوق افراد خاندان سلطنتی	۱۶۰/۰۰۰
جمع کل ۶۳۰/۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی	

حقوق سال گذشتهٔ خاندان خدیوی مصر

شرح	لیره (گینه) مصر
حقوق خدیو مصر	۱۰۰/۰۰۰
» افراد خانوادهٔ خدیو	۹۷/۹۲۷
حقوق افراد کابینهٔ خدیو	۵۷/۴۳۴

جمع کل ۲۵۵/۳۶۱ گینهٔ مصری

اعلیحضرت سلطان عثمانی باستثنای هزینه‌ها و مزایای دیگر ماهی ۷۵ هزار یا سالی نهصد هزار لیره حقوق می‌گیرد (میگرفته است. مترجم)

مقرری اطرافیان خلیفه

مقصود از اطرافیان خلیفه کارمندانی هستند که مانند پزشك و دربان و گارد مخصوص مراقب شخص خلیفه بودند و بکارهای دولتی نمیرسیدند و از بیت‌المال خصوصی خلیفه حقوق داشتند و گاه از بیت‌المال عمومی نیز حقوق دریافت میداشتند مثلا جبرائیل بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید مستمری ومقرری نقد وجنس داشته که از بیت‌المال عمومی و بیت‌المال خصوصی میگرفته است واینك صورت مقرری پزشك مزبور که بخط منشی جبرائیل تنظیم شده بود.

(حقوق و مستمری سالانه از نقد و جنس)

جبرائیل بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید

از بیت‌المال عمومی

	درهم
حقوق نقد	۱۲۰/۰۰۰
جیره	۶۰/۰۰۰

جمع کل ۱۸۰/۰۰۰ درهم

از بیت‌المال خلیفه

	درهم
حقوق نقد	۵۰/۰۰۰
لباسی که بهای آن تعیین شده بود	۵۰/۰۰۰
هدیهٔ عید روزهٔ مسیحیان	۵۰/۰۰۰
خلعت روز شعانین[1] بقیمت	۱۰/۰۰۰
انعام عید فطر نقد	۵۰/۰۰۰
خلعت بها	۱۰/۰۰۰

۱ - توضیح راجع به‌این کلمه سابقاً گفته شد . مترجم .

انعام برای فصد هرون از قرار هر مرتبه پنجاه هزار درهم، سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰
انعام برای دوا دادن بهرون هر مرتبه پنجاه هزار درهم، سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰

آنچه از کسان خلیفه میگرفته است

نقد و خلعت و عطریات

	درهم
از عیسی بن جعفر	۵۰/۰۰۰
از زبیده ام جعفر	۵۰/۰۰۰
از عباسه	۵۰/۰۰۰
از ابراهیم بن عثمان	۳۰/۰۰۰
از فضل بن ربیع	۵۰/۰۰۰
از فاطمه ام محمد	۷۰/۰۰۰
چهارپا و عطریات و خلعت	۱۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۴۰۰/۰۰۰**

از برامکه

از یحیی بن خالد	۶۰۰/۰۰۰
از جعفر بن یحیی وزیر	۱/۲۰۰/۰۰۰
از فضل بن یحیی	۶۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۲/۴۰۰/۰۰۰**
عایدی املاك شخص جبرائیل	۸۰۰/۰۰۰
عایدی املاك خالصهٔ جبرائیل	۷۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۱/۵۰۰/۰۰۰**

جمع کل عایدات سالانهٔ جبرائیل پزشك مخصوص هرون ۴/۹۰۰/۰۰۰ درهم.

پس اگر طبیب مزبور سالی چهارمیلیون و نهصدهزار درهم از دستگاه خلیفه برداشت می‌کرده درمدت بیست و سه سال که دورهٔ خدمت او بوده ۱۱۲/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی داشته است.

ازمبلغ مزبور بیست و چهارمیلیون درهم بابت پرداختی خاندان برمکیان درمدت ده سال اخیر که آنان ازبین رفتند طبعاً کسر میشود و بقیه مبلغ ۸۸/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی خالص برای وی باقی مانده است. و علاوه برآن مبلغ البته فوق‌العاده‌ها و انعام‌های کلانی نیز ازبیت‌المال گرفته بوده است.

اما مخارج حبرائیل مطابق صورت حساب منشی مخصوص اوبقرار زیر است :

۱ـ بابت خرج خود وافراد خانواده‌اش از قرارسالی ۱/۲۰۰/۰۰۰ درهم در۲۳سال.	۲۷/۶۰۰/۰۰۰
۲ـ بهای خرید خانه و باغ وگردشگاه وجارپا وکنیز وغلام در۲۳سال.	۷۰/۰۰۰/۰۰۰
۳ـ مزدکارگران (پزشکی) وتهیهٔ دارو وغیره در۲۳سال.	۸/۰۰۰/۰۰۰
۴ـ بهای خرید املاك برای ملازمان وخواص خودش.	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
۵ـ بهای جواهرات و مقدار پس‌انداز.	۵/۰۰۰/۰۰۰
۶ـ بذل وبخشش ونیکوکاری.	۳/۰۰۰/۰۰۰
۷ـ آنچه امانت داران بالاکشیدند و باو ندادند.	۳/۰۰۰/۰۰۰

جمع کل ۱۲۸/۶۰۰/۰۰۰درهم

(دراصل جمع کل مخارج ۹۰۰/۰۰۰دینار و ۹۰/۶۰۰/۰۰۰درهم ذکرشده‌است).

حقوق سایراطرافیان خلیفه‌را درآن روزها میتوان ازهمین‌میزان دانست چون درآمد رئیس گارد مخصوص هرون سالی سیصد هزار درهم ودرآمد رئیس پاسبانان پانصد هزار درهم و رئیس دربانان یك میلیون درهم بوده است .

حقوق سپاهیان

درجلداول‌این‌کتاب درقسمت مربوط بسپاهیان گفته‌شدکه‌آنموقع‌همهٔ مسلمانها سپاهی بودند ونیز گفته شدکه عمر بارعایت سابقهٔ اسلام و خویشاوندی باپیغمبر برای هرکس حقوقی مقررداشت . و دراوایل حکومت بنی‌امیه‌آن حقوق افزون گشت ودراواخر حکومت‌آنان‌کم شد، سپس دراوایل‌عباسی فزونی یافت ومجدداً کم شد تاآنکه در زمان مأمون حقوق هرسپاهی پیاده بسالی۲۴۰درهم تثبیت گشت، ولی‌هرگاه جنگی‌واقع میشد غنیمت سپاهی‌بخودش میرسید. ظاهراً دراوایل‌دورهٔ عباسیان غنیمت‌های جنگی‌را بسپاهیان نمیدادند تا آنکه درسال۱۹۸ سپاهیان غنایم‌را مطالبه کردند. غنایم مزبور بشرط اینکه سپاهیان بجنگ بروند میان‌آنها تقسیم‌گشت و بهرکدام شش‌دینارررسید وهمینکه امین ومأمون بایکدیگر نزاع میکردند هرکدام پول‌بیشتری‌بسپاهیان میدادند وچون درسال ۱۹۵ سپاهیان طاهربن‌حسین برسپاهیان علی‌بن عیسی‌بن ماهان‌پیروز شدند مأمون حقوق سپاهیان را افزوده ماهی۸۰ درهم (سالی ۹۶۰ درهم) قرار داد ، یعنی بهمان میزان زمان سفاح تثبیت‌کرد ولی پس‌ازاستقرار امنیت حقوق سپاهی بسالی ۲۴۰درهم بازگشت.

بابك وافشین

درسال ۲۱۸ که معتصم خلیفه شد چنانکه‌گفتیم دستگاه خلافت نظر بجهات مذکور درآن قسمت رو بضعف گزارد ومعتصم ترکان و فرغانی‌ها و مغربی‌هارا دورخودجمع‌کرد و در نتیجه نفوذ و قدرت

بدست لشکریان افتاد و آغاز استیلای لشکریان بواسطهٔ ظهور بابك خرمی در آذربایجان و ارمنستان پدیدآمد . بابك خرم دین در زمان مأمون خروج کرده آئین تازه‌ای براساس اباجه آورد[1] مأمون مکرر سپاهیانی بجنگ او فرستاد ولی همگی شکست خورده بازآمدند ، معتصم که بخلافت رسید کار بابك را بسیار خطرناك دید وبسرکوبی اوهمت گماشت وسپاهیان ترك خود را بسرکردگی ترکی موسوم به حیدر بن کاوس افشین بجنگ وی فرستاد . (۲۲۰ هجری) وپس ازوی سردار ترك دیگری را بنام بغای بزرگ مأمور آن مهم نمود، بعد از آن جعفر خیاط وسپس ایتاخ را باسی میلیون درهم برای مخارج قشون کشی روانه داشت، افشین پس ازدوسال کارزار باپول وحیله بر بابك دست یافت و او را بسامراء آورد، واثق بن معتصم و سایر افراد خاندان خلافت به پیشواز افشین آمدند وباور نمیکردند که ازخطر بابك نجات یافته‌اند، زیرا بابك سراسر امپراطوری اسلام را بوحشت انداخته بود ودرظرف بیست سال شورش ۲۵۵/۵۰۰ نفر کشته اموال بسیاری را بغارت ویغما برده بسیاری ازسرداران مأمون ومعتصم را شکست داده بود، ازآنرو گرفتاری بابك برای معتصم پیروزی بزرگی بشمار میرفت ودستور داد بابك راکه مرد تنومندی بود سوارفیل کنند ودرشهر گردانیده نزد اوبیاورند و همینکه بابك سواره برمعتصم وارد شد بامرمعتصم شمشیردار دست وپای بابك‌را برید، پس از آن بابك ازفیل بزمین افتاد معتصم بشمشیردار فرمان داد تاسر بابك را ببرد وشکمش را پاره کند، آنگاه سرش‌را بخراسان فرستاده تنش را درسامرا بدارآویخت . معتصم آنروز را جشن گرفت وبه افشین وهمراهان او محبت‌ها کرد و از روزی که افشین ازسامرا رفت تاروزی که بسامرا برگشت هر روز یك دست خلعت ویك اسب برای افشین میفرستاد وعلاوه برانعام وخواربار وجیره هرروزی که افشین در برابر بابك سواره جنگ میکرد ، ده هزار درهم و روزی که سوار نمیشد پنجهزار درهم فوق‌العاده میپرداخت و همینکه افشین بسامرا رسید معتصم بدست خود دونشان جواهر بوی آویخت وبیست میلیون درهم باوانعام داد تانصف آنرا برای خود بردارد ونصف دیگر را میان سپاهیان خود تقسیم کند ، همچنین فرمان حکومت سند رابرای وی امضاء کرد و شاعران‌را وادارساخت بخدمت افشین بروند واورا مدح بگویند.

البته افشین‌هم برای این‌همه‌پول وخلعت وجاه ومقام بجنگ بابك رفت وآنچه را هم که ازنقدینه وجنس در میدان کارزار بافشین میرسید مرتباً بشهرخود میفرستاد . ابن طاهر والی خراسان بخوبی ازاین جریان آگاه بود و هرموقع پولها وهدیه‌های افشین ازراه خراسان بطور محرمانه بشهر اشروسنه موطن افشین در ماوراءالنهر حمل میشد جاسوسان

۱ــ بابك خرم‌دین اصلاً اهل مداین بوده و با پدرش بآذربایجان رفته و در محلی موسوم به بلال‌آباد اقامت گزیدند. سپس در خراسان قیام کرده ادعای نبوت نمود و تعلیماتی حاکی از تناسخ حلول و رجعت انتشار داد و در زمان معتصم عباسی بـا حیله و مکر افشین سردار ترك عباسیان کارش ساخته شد. (مترجم).

چگونگی آنرا بوالی خبرمیدادند والی خراسانهم مراتب را بمعتصم گزارش میداد، معتصم هم از والی تقاضا داشت که باکمال دقت مراقب این ارسال و مرسول باشد تاآنکه موقعی افشین اموال بسیاری توسط دوستان خود درانبانها انباشته بمقصد اشروسنه حمل کرد ، والی خراسان عبدالله بن طاهر که مراقب کاربود مأمورینی فرستاده آن اموال را ضبط کردند و همینکه مأمورین اظهارداشتند این اموال متعلق بافشین میباشد ابن طاهر گفتهٔ آنهارا رد کرده گفت افشین بچنین عملی مبادرت نمیکند شما باو تهمت میزنید و این اموال را بدزدی میبرید وازهمان موقع میان ابن طاهر وافشین کدورت سختی پدید آمدکه بالاخره بحبس افشین منتهی گشت و درمحاکمهٔ وی (بنا بگفتهٔ ابن اثیر) محقق گشت که افشین بدروغی و برای پول درآوردن ازخلیفه مسلمان شده وباطناً بدین مجوس باقی‌است.

وضع سایر سرداران و افراد برجستهٔ سپاهیان معتصم را باید ازهمین‌جا درک کرد که هیچکدام‌آنان جز انباشتن پول وفرستادن‌آن بشرق دور هدفی نداشته‌اند و پرواضح است که اگرروحیهٔ سران سپاه چنین باشد اوضاع آن دولتی‌که بچنین سپاهی متکی‌است تاچه‌اندازه مختل ودرهم وبرهم میشود .

آری خلفای‌آن دوره جززورسپاهیان وسیله‌ای‌برای‌نگاهداری خود نداشتند وآنان‌هم چنانکه گفته شد هدفی غیرازپول نمیدانستند وازهرجاکه تصورمیرفت پول بدست می‌آوردند وبنام حقوق وانعام وهدیه تسلیم سران سپاه میکردند . حتانکه بعد از معتصم نیز سایر خلفاء برویهٔ او ادامه دادند.

امـا معتصم شهر سامراء را مخصوص سپاهیان بنا کرد و امـلاك وعزارعی دراطـراف سامراء بآنان واگذارد وکنیزکانی خریده بعقد سپاهیان درآورد وآنان را از مزاوجت با بیگانگان منع کرده مقررداشت میان خود ازدواج کنند ونام‌کنیزکان ترك را دردفاتردولتی ثبت‌نموده برای هرکدام حقوق معین ترتیب داد و ترکان را ازطلاق دادن همسران ویا جدا شدن ازآنان بشدت منع نمود. و البته پرداخت این همه حقوق و مقـرری زنانه و مـردانه سپاهیان ترك تحمیل بزرگی بر بودجهٔ مملکتی‌بود. طبری درضمن‌وقایع سال ۲۵۲راجع بفزونی هزینهٔ سپاهیـان چنین می نویسد: « در این سال حقوق سپاهیان ترك ومغـربی و شاکری را تخمین زدند ومعلوم شدکه بالغ برسالی دویست‌میلیون دینار می‌شود واین مبلغ مساوی با درآمد دوسالهٔ تمام مملکت می‌باشد».

ولی احتمال قوی میرودکه منظور دویست میلیون درهم (نه‌دینار) بوده‌است چه اگر ما آن مبلغ را ازقرار دیناری بیست درهم بنرخ امروز تبدیل بدرهم‌کنیم درآمدکشور سالی دوبیلیون درهم می‌شود، درصورتی‌که حد اکثر درآمد (مالیـات) ممالك اسلامی در دورهٔ عظمت وقدرت‌آن ازچهارصد میلیون‌درهم تجاوز نمی‌کرد، درهرحال پرداخت سالی دویست میلیون درهم برای سپاهی مبلغ هنگفتی میباشد بخصوص اگرارزش پول آنروزرا نیز بحساب

بیاوریم. امادرعصر حاضر مقتضیات تمدن جدید چنین ایجاب کرده که مبالغ گزافی بمصرف آرتش می‌رسد، بخصوص که هزینهٔ ناوهای جنگی نیز بر آن افزوده گردد وهرساله ازبودجهٔ دولت‌ها پول فراوانی صرف تجهیزات و تسلیحات میگردد، مثلا دولت بریتانیا سالی چهل میلیون لیره یا یك بیلیون فرانك به مصرف آرتش می رساند. وبودجهٔ جنگی فرانسه و روسیه هم بهمین مقدارها میرسد البته این مبالغ با محسوب داشتن تفاوت پول آنروز و امروز بازهم دوبرابر بودجهٔ سپاهیان دولت عباسی می‌باشد واینکه هزینهٔ سپاهیان عباسی درنظر ما زیاد آمده برای آنست که سپاهیان مزبور علاوه برحقوق معمولی غارتگری‌های بسیارداشتند واز راههای مختلف استفاده‌های کلانی میبردند. مثلا سپاهیان دولت عباسی درغالب موارد با کمترین بهانه‌ای اموال و اشیاء مردم را از خانه ودکانهایشان بغارت می گرفتند وخلفای عباسی‌هم بجای تنبیه سپاهیان و استرداد اموال غارت شده صاحبان مال را ملامت می‌کردند که‌چرا کالاهای‌خودرا درجای امن نگاه نداشتندکه از دستبرد سپاهیان محفوظ بماند!

خلفای عباسی با وسایل مختلف حرص وطمع سپاهیان را تحریك میکردند وحتی در میدان جنگ به‌آنان می گفتند: که اگر فلان عمل را انجام دهید فلان مبلغ بشما جایزه میدهیم! وهرموقع که خلیفه یا امیر ازناتوانی بیقرار می‌شد جارچی او میان سپاه جار میزد که هرکس اسیری بیاورد ده دینار و هرکس سری آورد پنج دینار جایزه میگیرد! چنانکه مقتدر درسال ۳۲۰ هجری چنین کرد. حقوق معمولی ورسمی سپاهیان عباسی مطابق صورت تنظیمی ایام معتضد قریب سی‌میلیون درهم ویا یك میلیون ونیم دینار درسال بوده‌است. سپس کار ترکان بالاگرفت وعدهٔ آنان افزون گشته حقوقشان اضافه شد. بقسمی‌که تعیین ارقام دقیق آن مقدورنیست زیرا با تغییر اوضاع واحوال حقوقها تغییر میکرده است وگذشته ازآن مورخین دراین باره سکوت کرده‌اند. فقط درضمن پاره‌ای‌مطالب تاریخی ارقامی ازآن بابت بدست می‌آید.

مثلا درسال ۳۱۷ هجری شمارهٔ گارد پیادهٔ سرای خلیفه (مقتدر) به بیست‌هزار رسیده بود وحقوق تمام آنها ماهی‌دوازده هزار دینار بوده‌که بهرنفری شش دینار میرسید. وگارد سوارهٔ سرای خلیفه دوازده هزارنفر میشد و حقوق ماهانهٔ کلیهٔ آنان ماهی نیم میلیون دینار بوده که بهریك ماهی ۴۲ دینار میرسید و ازآن قرار هرسپاهی پیاده سالی ۱۴۴۰ درهم و سواره دوازده هزاردرهم حقوق داشته‌است، اما سپاهیان‌باین حقوق اکتفانمیکردند وهرچند روز یکبار شورش‌کرده پول بیشتری می‌خواستند و اگر پول‌نمی‌رسید خلیفه رابکشتن‌تهدید میکردند، گاهی‌هم بخانهٔ خلیفه ریخته اورا برکنارمیساختند و هرکس‌راکه میل داشتند بجای او مینشاندند و اگر ازحائی پول می‌رسید پولهارا برای خود برداشته مبلغ ناچیزی بخلیفه یا بیت‌المال میدادند، چنانکه شاهك و آتامش در زمان مستعین‌کارشان چنین بود ـ ۲۴۹ هجری.

همانطورکه سران سپاه برخلیفه شوریده ازوی پول میخواستند افرادسپاهیان برسران خود یاغی شده پولهائی که بنام آنها گرفته میشد مطالبه میکردند و اگر بحرفشان گوش نمیدادند آنهارا میکشتند. مثلا درسال ۲۵۳ هجری سپاهیان ترک و فرغانی واشروسنه بر سرداران خود شوریده حقوق چهار ماههٔ خودرا مطالبه کردند وسه‌تن از سرداران بنام: بغا، وصیف، سیما، باشورشیان روبروشدند وازآن میان وصیف بشورشیان تندی‌کرده گفت: «پول نداریم، بروید خاك بخورید.» هنوز این سخن در دهان وصیف بود که یکی از شورشیان بیرون جسته ویراکشت. گاه هم سپاهیان شکایت پیش خلیفه میآوردند که بسیاری از املاك خالصه‌وتیول بواسطهٔ زیادی مالیات‌ویران گشته وسران سپاه نسبت بحقوق سابق‌خود اضافات وکمك خرجهای فراوانی گرفته‌اند وبرای زنان خود مقرری‌ها وضع‌کرده اند وبیگانگان را درمیان سپاهیان آورده‌اند ودرنتیجه بیشتر اموال دولتی را ربوده اند ودرپایان ازخلیفه میخواستندکه برادرخودرا بسرداری آنان بگمارد.

حقوق‌سپاهیان فعلی

اگر حقوق سپاهیان اسلامی را بطورمتوسط اززمان خلفای راشدین تا اواخر عباسی باحقوق سپاهیان امروز مقایسه‌کنیم خواهیم دیدکه حقوق سپاهیان اسلام بمراتب زیادتر بوده‌است، چه‌که حقوق سپاهی در زمان راشدین سالی از ۳۰۰ تا ۵۰۰ درهم بوده‌و در زمان بنی‌امیه هزار درهم شده است و در دورهٔ عباسیان کم و زیاد شده ، در زمان مقتدر چنان شد که سواره سالی دوازده هزار درهم وپیاده سالی ۱۴۴۰ درهم میگرفت ، این حقوق افراد سپاهی درآنزمان بود، ولی‌اکنون دولت انگلستان بسرباز پیاده‌روزی یك شیلینگ، بسواره روزی یك‌شیلینگ ونه پنس میدهد. یعنی حقوق سالانهٔ پیاده سالی ۴۵۵ فرانك یادرهم‌وسواره ۸۰۰ فرانك یا درهم میباشد . چیزی‌که هست آرتش انگلیس هنگهای مختلفی دارد که حقوق هر یك ازآن هنگها بادیگری متفاوت است ولی درهرحال نسبت بحقوق آرتش سایر دول زیادتر است اما نسبت بحقوق سپاهیان دولت عباسی‌کم وناچیز است بخصوص اگر ارزش پول امروز وآنروز را درنظر بیاوریم .

واما ازدیاد مبلغ بودجهٔ‌آرتش امروز برای‌آنست‌که درآرتش فعلی‌ممالك متمدن‌دنیا، تعداد افسران زیاد وحقوق آنان بالنسبه بسیار است اگرچه میزان حقوق افسران آن روز آرتش اسلام برما معلوم نیست .

اینك صورت حقوق ودرجات آرتش انگلیس ومصر وعثمانی از افراد عادی تادرجهٔ سپهبدی که عالی ترین مقام نظامی‌است.

حقوق آرتش انگلیس به لیره وشیلینگ و پنس در روز[1]

پیاده	سواره	درجات نظامیان
پ ـ ش ـ ل	پ ـ ش ـ ل	
ـ ـ ۸	ـ ـ ۸	سپهبد
۱۰ ـ ۵	ـ ۱۰ ـ ۵	سرلشکر
ـ ـ ۳	ـ ـ ۳	سرتیپ اول
ـ ۱۸ ـ	۶ ـ ۱ ـ ۱	سرتیپ دوم
ـ ۱۸ ـ	۶ ـ ۱ ـ ۱	سرتیپ سوم
۷ ـ ۱۳ ـ	ـ ۱۵ ـ	سرهنگ
۷ ـ ۱۱	۱۳ ـ ـ	سروان
۶ ـ ۶	۶ ـ ۷	ستوان یك
۳ ـ ۵	۸ ـ ۶	ستوان دو
۱ ـ ـ	۹ ـ ۱	سباهی

حقوق آرتش عثمانی درماه

سپهبد	۲۵/۰۰۰ قروش	سرگرد	۸۰۰ قروش
سرلشکر	۱۰/۰۰۰ «	سروان	۵۰۰ «
سرتیپ اول	۶/۰۰۰ «	ستوان یك	۲۵۰ «
سرتیپ دوم	۲/۵۰۰ «	ستوان دو	۲۰۰ «
سرتیپ سوم	۱/۸۰۰ «	سرباز	۲۰ «
سرهنگ	۱/۲۰۰ «		

حقوق آرتش مصر درماه

سپهبد	ندارد	سرگرد	۱/۵۰۰ قروش
سرلشکر	۷/۵۰۰ قروش	سروان	۹۰۰ «
سرتیپ اول	۶/۵۰۰ «	ستوان یکك	۶۰۰ «
سرتیپ دوم	۴/۷۰۰ «	ستوان دو	۵۰۰ «
سرتیپ سوم	۳/۰۰۰ «	سرباز	۳۰ «
سرهنگ	۲/۵۰۰ «		

۱ ـ یك لیره بیست شیلینگ و یك شیلینگ دوازده پنس است.
صد قروش یك لیره یا گینه.
تطبیق درجات آرتش در ترجمهٔ فارسی بطور تقریب میباشد. مترجم

مقرری‌ها و مستمری‌های دیگر

سیاست آنروزها چنان بود که زبان وقلم وقدم مخالفین (خلفا)را با پول‌ینفع خودبرگرداندند، چه‌که‌عده‌ای از علویان وخوارج ومانند آنان پیوسته از گوشه وکنار بمخالفت برمیخاستند و مانند همیشه کسانی‌بودندکه بمقام‌خلافت حسد میورزیدند و منتظر فرصت‌میشدند تا حملهٔ خودرا آغازکنند، درآن دوره رجزخوانی وخطابه سرائی بیش از مطبوعات امروز درافکار عمومی مؤثربوده وخلفای خردمند میدانستندکه این مدعیان را باید با مستمری‌های سالانه وماهانه وجایزه های موقت خاموش سازند ، چنانکه پادشاهان و سیاستمداران امروز با نامه‌نگاران همین معامله را مجری میدارند وبا پرداخت مقرری سالانه آنهـا را آرام و خاموش میکنند ویا آنانرا وادار میسازند که بوسیلهٔ نگارش افـکار عمومی را برانگیزند و دسته های مختلف را متحد سازند، شاعران وخطیبان آنروز مانند نامه‌نگاران امروز بودند و ازآنرو عجب نیست‌که خلفاء برای جلب رضایت آنان پول خرج‌کنند.

نخستین‌کسی‌که در اسلام این رسم را معمول داشت معاویه بود که فحش وناسزابگوش خود میشنید وکیفرآنرا باپول میداد و از این جهت در اصطلاح آنروز ها جایزهٔ شاعـر را زبان بری میگفتند،همینقسم نسبت بمردمان آبرومند وبانفوذ رفتار میکردند، خلفای بعداز معاویه نیز این روش را تعقیب‌کردند وبرای سران خاندان هاشم و ابوطالب مقـرری تعیین نمودند و ازکسانی‌که بیم داشتند بیشتر مـلاحظه‌کرده پولهای زیاد تـری میدادند وغـالب بخششهای خلفا بشعرا و اشخاصی‌که بدیدن آنها میرفتند روی همین نظرها بوده است .

بعضی اوقات باشخاص بانفوذ پولهائی میدادند تاآنان نفوذخودرا برای یاری خلیفه ومخالفت بارقیبان خلیفه بکاربرند، مثلا درسال ۳۸۱ علی بن حسین مغربی که مردبانفوذی بود ازبغداد (ازپیش خلفای عباسی) بمصرنزد عزیز فاطمی‌آمد، عزیزبالله سالی شش هزار دینار برای اومستمری برقرارکرد واورا جزء شیوخ مملکت (مثلا سناتور) معرفی نمود، گاه‌هم‌این بذل وبخششها برای دستگیری‌ازناتوانان‌بود چنانکه دراوایل دورهٔ چهارم هجری برای بینوایان‌آبرومند حقوقی ماهانه تعیین شدکه درزمان‌کافوراخشیدی، مبلغ‌آن بسالی‌نیم میلیون دینار رسیده بود والبته سپاهیان وکارمندان دولت ودرباریان ازآن محروم بودند و احتمال کلی میرودکه عباسیان نیزچنین بخشش‌هائی داشته‌اند.

علاوه براین مستمری‌ها عدهٔ زیادی که شمارهٔ‌آنان بچند هزار میرسید بنام اشرافیان وهواخواهان وءارادتمندان، گرد خلیفه وامیران ووزیران وبزرگان جمع‌میشدند ومقرری‌های‌گزافی ازآنان میگرفتندکه البته محل پرداخت‌آن ازبودجهٔ دولتی بوده است.

شمارهٔ ماه ها

دولت عباسی دردورهٔ قدرت وثروت، حقوقهای‌گزافی برای طبقات مختلف واطرافیان ومأمورین مقررداشت بدون اینکه بسنگینی این بارتوجه‌کند وهمین‌که درآمد دولت رو به تنزل رفت وکسر بودجه

پیش‌آمد خلفاء دچارمحظور بزرگی‌شدند، چه قطع آن‌مقرریها ویاکم وکسر کردن آن مقدور نبود، زیرا مستمری خواران مانند خود خلفاء برندگی پرتجمل عادت‌کرده دست ازآن برنمیداشتند و اگرحقوق‌آنان کم وکسر میشد زندگی آنها برهم میخورد و اسباب زحمت خلیفه میشدند، ازآنرو وزیران بفکرچاره جوئی برآمده تعداد روزهای ماه را زیاد کردند مثلا بجای اینکه ماهانهٔ هزار دینار را هشتصد دینار بپردازند همان هزاردینارراپس ازچهل یاپنجاه روز میدادند وتدریجاً برای هرگروهی ازجیره خواران ماه معینی‌تنظیم شد.

درصورت تنظیمی معتضد مندرج دراین‌جلد هردسته‌ای ازمستمری بگیرهاماه مخصوصی دارند. مثلا غلامان‌که‌آزادکردهٔ ناصر بودند ماه چهل روزه داشتند وچون درمطالبهٔ حقوق خود بی ادبی نمودند ماهشان ابتداء پنجاه روز و آنگاه نود روز شد وآنانرا ازآنرونودی میگفتند. ودستهٔ دیگر ۱۲۰ روزیکبارحقوق میگرفتند.

ماه دستهٔ مختارین هفتاد روز ودستهٔ سواران مثبت صدوبیست روز وهمینقسم سقاها و مأمورین شهربانی بنداد وفراشان ماهشان ۱۲۰ روز بود وکلیهٔ افرادی‌که درصورت مزبور نامشان ذکرشده ماه‌های مخصوصی داشتندکه ازسی روزبیش بود وبا این‌ترتیب حقوق ماهانه هزاردینار بربع‌آن مبلغ سرسید و چه بساکه برای پرداخت همین مبالغ هم پول نبود و سپاهیان شورش‌کرده خلیفه را برمی‌داشتند و یا می‌کشتند وآنکه پول داشت خلیفه میشد.

مخارج بیعت گرفتن

سابقاً گفته شدکه خلفای نخستین عباسی برای تحکیم مراسم بیعت مجبور بجلب‌رضایت اهالی‌حرمین(مکه ومدینه) بودند ودر آن‌مواقع هدیه وپولهای فراوانی درمکه ومدینه خرج میکردند اما همینکه نفوذ عرب ازمیان رفت ودرزمان معتصم ترکها همه‌کاره شدندحریان امور بدست سپاهیان ترك افتاد در واقع همهٔ‌کارها بپول موکول شد، حه‌که سپاهیان ترك‌جز پول هدفی‌نداشتند وموضوع بیعت گرفتن هم‌باختیارترکان درآمد وهرکس پولدارتر بود زودتر بیعت میگرفت، گرچه پیش ازآن هم‌خلفای عباسی درموقع بیعت‌گرفتن ازسپاهیان دلجوئی مینمودند وپولهائی بنام حق بیعت میان‌آنان پخش میکردند وآنرا حق‌بیعت میگفتند،چنانکه محمد امین درآغازخلافت، حقوق دوسال سپاهیان را انعام داد واگرغیر ازاین میکرد یك‌ماه هم خلیفه نبود وهنگامیکه مأمون برای حضرت امام رضا بولیعهدی بیعت میخواست یك ماه حقوق سپاهیان را انعام داد، بااین وعده‌که پس ازبرداشت محصول بازهم بدهد، اماسپاهیان نپذیرفته وشاید اگرمأمون همهٔ پولها را یکجا میداد برای هرکس‌که دلش می‌خواست‌بیعت میگرفت. خلفای اموی بجای پول حکمرانی یك‌کشوررا برای مدت مدیدی حق بیعت قرار میدادند، چنانکه در سال ۷۲ عبدالملك با عبدالله بن خازم آنطور رفتار نمود باین‌قسم‌که عبدالملك باعبدالله زبیر می‌جنگید وازمخالفت ابن خازم بیمناك بود،لذا شخصی‌را نزدعبدالله فرستاده اورا بهمراهی‌خویش‌خواند باین‌ترتیب‌که اگر باعبدالملك بیعت‌کند هفت سال والی

خراسان باشد.

پس‌ازمعتصم «بیعت» بکنوع دادوستد بازرگانی بود و هرکس پول داشت یاسپاهیان با او بودند خلیفه میگشت والبته پول وسپاهی هردویك معنی داشتند. درنتیجه سپاهیان خلع خلفاء را نعمتی میدانستند وهرچندگاه یکبارخلیفه راخلع‌کرده از خلیفهٔ تازه حقوق ششماه یا یکسال یاکمتر یابیشتر را (بسته بحرص وطمع آنها بود) مطالبه میکردند. این پیش‌آمدها در تاریخ خلفای عباسی‌بسیار بوده ممکن‌است علاقمندان، بتاریخ خلفای عباسی مراجعه کنند. خلاصه اینکه خلفاء بجای سپاستمداران ورسیدگی بکارهای مملکت بفکرحفظ مقام خویش و رانبی داشتن‌سپاهیان ونگاهداری‌املاك شخصی‌برآمدند وامورکشور روباختلال گزارده‌زراعت وتجارت وصنعت‌کساد شد وکارهای مملکت باختیارسپاهیان درآمد، بدبختی دیگرمردم‌اینکه هروقت سران سپاه محتاج پول میشدند ودرخزانه چیزی نمی‌یافتندآنچه میخواستند بزوراز مردم میستاندند وبیشتر این پیشآمد ناگوار موقعی بود که سران سپاه برای انتخاب خلیفه میان خودکشمکش داشتند، مثلا درسال ۳۳۴ هجری‌که میان ناصرالدوله ومعزالدولهٔ دیلمی برسر خلافت‌المطیع‌لله زدوخورد درگرفت سپاهیان دیلم‌شهر بغدادرا غارت‌کردند وده میلیون دینار ازاموال مردمان نامی‌آنشهررا بیغما بردند ودرهمان سال مستکفی‌خلیفهٔ عباسی‌شیرزاد را امیرالامراء بغداد قرارداد وشیرزاد مطابق معمول بعنوان حق‌بیعت مبالغ زیادی‌برای‌انعام سپاهیان تعیین‌کرد وچون پولی درخزانه نبودآن‌مبلغ را میان بازرگانان ونویسندگان و بزرگان‌کشور تقسیم‌بندی‌کرد وهرج ومرج بزرگی دربغدادایجاد شده دزدان بغارت ویغما پرداختند وبازرگانان ومتمولین ازبغداد گریختند.

این بدبختیها وهرج ومرجها مردم شهررا ازکار وزندگی بازداشته و دهقانان را از ادامهٔ کشاورزی محروم ساخت؛ گرسنگی وقحطی رایج‌شد، قتل وغارت دربغداد وسایرشهرها زیاد شد، راهزنانی بنام عیار وشطار وغیره پدیدآمدند وکاری جزایجاد بلوا وآشوب و قتل وغارت انجام نمیدادند خلفاء هم پولی نداشتندکه بسپاهیان بدهند وآنانرا باستقرار امنیت وادارسازند واگرهم پولی میداشتند نمیدادند چون اختیارکارها را دردست دیگران میدیدند مثلا درسال ۳۲۰ مقتدر ومادرش پول زیادی داشتند اما بهمان حهاتی‌که گفته شد ازپرداخت آن امتناع میکردند ودرنتیجه باسعایت مونس خادم شورشیان خلیفه را کشتند. این بی باکی مونس درفراهم ساختن وسایل قتل خلیفه باعث شدکه سران سپاه ودیگران بفکرغارت اموال خلفاء برآمدند، چنانکه درسال ۳۶۱ سپاهیان روم ازاطراف جزیره (عراق) آمده تانصیبین رسیدند وآنچه خواستندآتش‌زدند واسیربردند ومردم‌آن‌نقاط ببغدادگریخته‌ازخلیفه وسپاهیان خلیفه ومردم بمدادکمك خواستند، مردم بغداد نیزبوحشت افتاده بیمناك شدند و بختیارکه آن‌موقع‌امیرالامرای سپاه بود ازخلیفه پول خواست تاسپاهیان راتجهیز کند وبجنگ رومیان بفرستد، خلیفه درپاسخ بختیار چنین گفت :

«البته جنگجویان وهزینهٔ آنها ازاموری است که مربوط بمسلمانان میباشد واگر کار، «ملك بدست من بودی لازم میآمدی که پول فراهم سازم ولی اکنون حال من چنین است که، «میبینید وجز خطبه نام ونشانی ازخلافت ندارم، هرگاه‌هم بخواهید ازاین‌هم می گذرم وکنار «میروم وهرکس که اختیاردار همهٔ کارهاست طبعاً باید پول فراهم آورد.»

این آه وزاری خلیفه بگوش بختیار فرونرفت و اورا مجبور ساخت تا جامه و اثاث و دروپنجره کاخ را بفروشد وچهارصد هزار درهم به بختیار بدهد، بختیارهم چیزی از آن بسپاهیان نداد و تمام آن پول ها را صرف کارهای خصوصی خودکرد و درشهرشایع شدکه خلیفه را هم مصادره نمودند.

در واقع اوضاع خلفای عباسی وسران سپاه مانند وضع سلاطین عثمانی درقرن هیجدهم میلادی باسران ینی‌چریها بود ومعلوم نیست اگرسلطان محمود دوم در۱۸۲۶ آنانرا سرکوب نمی‌ساخت عاقبت کارچه میشد؟.

باری درنتیجهٔ این گرفتاریها وبدبختی‌ها شهرها وده‌ها ویران گشت وپولی باقی نماند که بخرج مؤسسات دولتی (عباسی) وسپاهیان برسد، جه‌که آشوب و غوغا مجال کار بمردم نمیداد، با این همه فرمانروایان برای حفظ مقام خود محتاج بسپاهیان بودند وهمینکه معز- الدوله درزمان مطیع بربغداد دست یافت سپاهیان شوریدند و باوناسزا گفته پول خواستند، معزالدوله ناچارضمانت کرد حقوق آنهارابدهد وچون نتوانست ازراه مشروع آن پول‌رافراهم سازد درصدد مصادرهٔ اموال مردم برآمد وازآنراه نیزمخارج لازم تأمین نگشت، لذا ده‌ها و املاك خلیفه ودیگران‌رابسرداران وبزرگان تیول‌داد ودفترهای مالیات‌رابرهم‌زده مأمورین را ازکاربازداشت، سران‌سپاه بده‌های آباد روآوردند وباقدرت ونفوذحویش آنرا اداره کردند وبردرآمدآن املاك افزودند، امارجال: سپاهیان که نفوذکمتری داشتند جز املاك خراب وده‌های ویران چیزی نیافتند وهمینکه سهم خودرا نامطلوب دیدندآن املاك را بمعزالدوله پس داده املاك بهتری مطالبه کردند وخواه ناخواه مجاری‌آب وراه‌آمد وشد بده‌ها ویران گشت و مأمورین مقاطعه و تحصیل مالیات بررعایا تاخته باظلم وزور از آنان پول گرفته و املاك را ویران تر ساختند، خلاصه اینکه معز الدوله ازآن اقدام هم سودی نبرد و موفق نشد برای پیش‌آمدها ذخیره‌ای فراهم سازد بخصوص که سپاهیان دیلمی سهم سپاهیان ترك رابهتر وبیشتردیده شورش نمودند وترك ودیلم بجان هم افتادند و کارها بد ازبدترشد.

۵- سوء استفادهٔ رجال دولت از اموال عمومی

همینکه دولتها به منتهای عظمت و ثروت میرسند پادشاهان طبعاً از ادارهٔ امورکشورکناره گیری کرده بعیش وعشرت می‌پردازند وکارها را باطرافیان وزیردستان خود مانند وزیران وامیران و دربانان و سرداران وامثال آنها وامیگذارندکه میان آنان ومردم واسطه باشند و درحقیقت فرمانروائی را بآنان میسپارند ، آنان هم از این نفوذ

وقدرت سوء استفاده مینمایند تا پول وملك وثروت گرد آورده قسمتی را پس انداز کنند وقسمتی را صرف خوشگذرانی نمایند، یا اینکه هرچه درآورند با اسراف وتبذیر هدر دهند و البته این وضع درممالك دیکتاتوری واستبدادی پیش میآید که مردم درکار کشور مداخله‌ای ندارند وازهیچ طریق حساب وکتابی درکار نیست، درچنان کشورهائی وزیران ونویسندگان وحاجبان که درواقع قائم مقام پادشاه هستند دارای نفوذ وقدرت سلطنتی میشوند واین وضع در حکومت عباسیان بیشتر وبهترصدق مینماید، چه وزیران آنان (ایرانیان) ازملتی بودند که دولت عباسی باکمك آن ملت پدید آمده بود وتمدن دورهٔ عباسی بافکرورأی آن ملت نشو ونموکرده بود، لذا وزیران ایرانی حتی دردورهٔ تمدن وترقی عباسیان صاحب اختیار مطلق بودند و حرف آنان مانند شمشیر برنده همهٔ کارهارا قطع وفصل میکرد بقسمی که برمکیان برهمه چیز کشور دست یافتند واموال واملاك هنگفتی اندوختند تاآنجاکه اگر هرون به‌پول مختصری احتیاج پیدا میکرد بدون موافقت برمکیان بدست نمیآورد وبالاخره خودسری و استبداد هرون وی راتحریك کرد که برمکیان‌را براندازد ودرهمهٔ کارها خودمختار باشد، همانطورکه مهدی نیز وزیر خود یعقوب بن داود را از پـا درآورد ، چه‌که مهدی درابتداء بعیش و عشرت وساز و آواز پرداخته تمام کارها را بوزیر خود یعقوب واگذارد . مردم بخصوص عربهـا از این وضع برآشفته وزبان باعتراض گشودند ازآنجمله : بشاربن برد، اشعاری گفت که یکی‌دوبیت آن نقل میشود :

ترجمهٔ اشعار :

« ای بنی امیه برخیزید، چرا بخواب رفته‌اید ؟ خلیفه یعقوب است. »

« ای مردم خلافت از دست رفت آنرا دریابید خلافت بدست چنگ وعود گرفتار شده است . »

این سخنان که بگوش مهدی رسید یعقوب را فراخوانده بزندان افکند وچند سال اورا درزندان نگاه داشت .

مأمون نیز یحیی‌بن اکثم را مانند برمکیان مقرب درگاه ساخت وکارهای مملکت‌را بدو سپرد ولی سرانجام ازاو ناراضی شد وهنگام مرگ به برادرش معتصم گفت، از من بتـو سفارش: هیچ کس را بنام وزیرصاحب اختیارمساز، من یحیی‌بن اکثم را همه‌کاره کردم امـا آن‌مرد بدطینت مردم را بامن بستیزه‌جوئی افکند .

عربها از وزیران بدمیگفتند، چه‌که‌بیشتر وزیران ایرانی بودند ومیان عرب وایرانی چنانکه میدانیم صفائی نبود. شعرای عرب وزیران را به‌بزدلی ورشوه‌خواری وبخل توصیف میکردند ازآنجمله شاعر عرب میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« برخلاف سیرت بصورت‌زاهد مینماید ولی مکار وترسو وبخیل. »

«ورشوه‌خوار است. وازهمین صفات او معلوم میشود وزیراست».

بااین همه بیشتر اوقات وزیران ازنظر صرفه‌جوئی وحفظ اموال عمومی (نه‌از روی طمع) خلفاء را از ولخرجی باز میداشتند، مثلا موقعی واثق خلیفهٔ عباسی از آوازکنیزکی

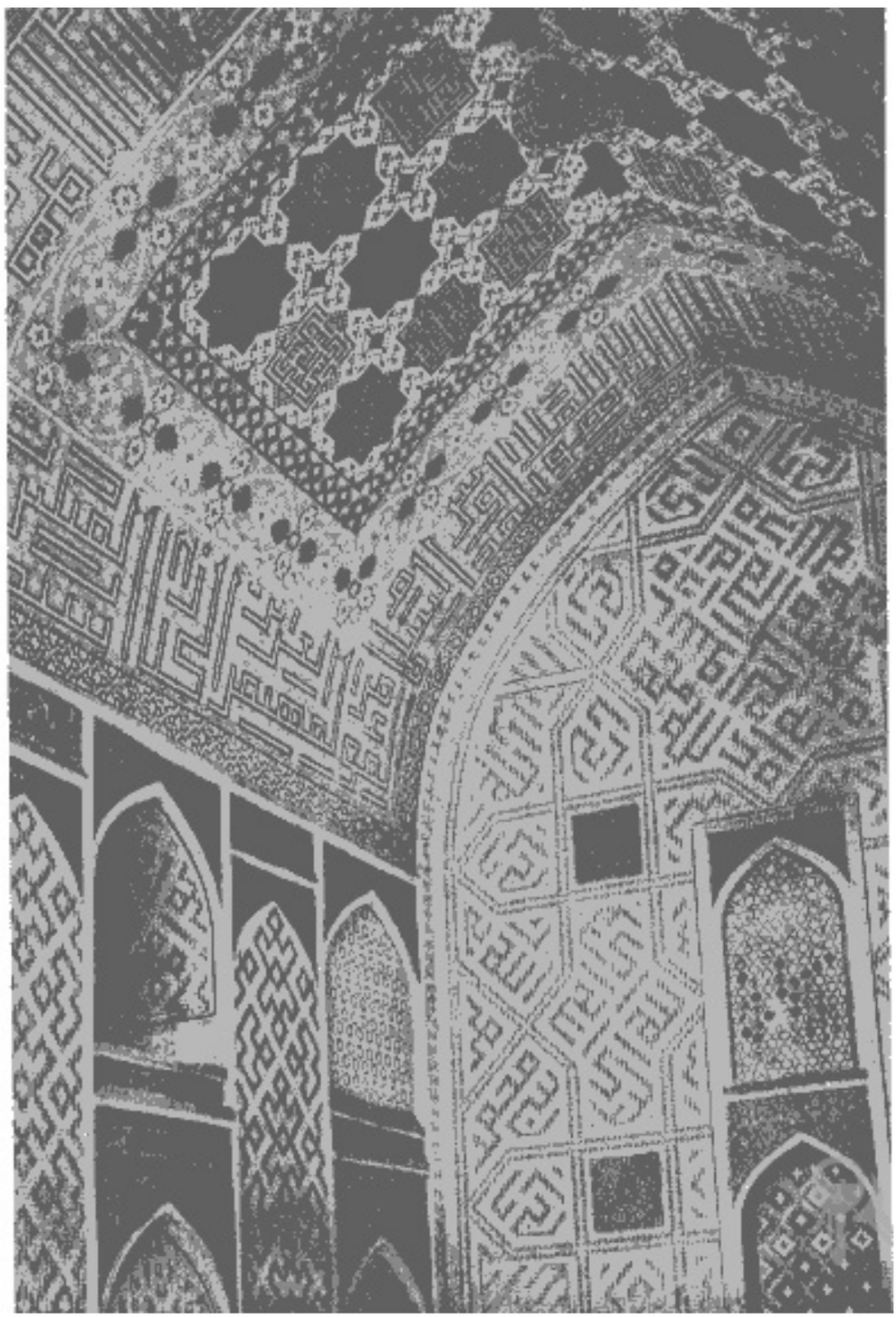

منظره ایوان جنوب شرقی مسجد گوهرشاد مشهد

خوشش آمد و دستور داد پنجهزار دینار بصاحب کنیز انعام بدهند ! ابن‌زیات وزیر خلیفه این بخشش‌را بی‌جا دانسته در پرداخت آن تعلل ورزید، خلیفه خشمگین گشته اورا مجبور ساخت بجای پنجهزار دینار ده‌هزار دینار بپردازد .

بطور کلی هرقدر خلیفه ناتوان میشدوزیرانش زورمندتر میگشتندو بیشتر دست به یغما میبردند. ثروت وزیران بقدری زیادشد که باندازهٔ ثروت خلفاء و بیت‌المال در دوران ترقی وتعالی عصر عباسی رسید، مثل اینکه سرای آنان بیت‌المال شده بود ومردمان طمع کار جاه‌طلب بارشوه‌ها وهدیه‌ها وپیش کش‌ها برای گرفتن مقام ومنصب وزارت دنبال این‌وآن افتادند. اما غالباً مقام وزارت از آن شخصی بود که حقوق سپاهی را میپرداخت و در هرحال پول تقدیمی را یابخلیفه یا بخسواص خلیفه میدادند ومنصب وزارت را میگرفتند، مثلا ابن‌مقله نیم میلیون دینار به‌الراضی خلیفهٔ عباسی تقدیم کرده در اوایل قرن‌چهارم هجری بوزارت‌رسید وابن‌جیبرمقام وزارت‌را ازقائم بامرالله بمبلغ سی‌هزار دینار خرید و البته وزیران اطمینان داشتندکه چند برابر مبلغ تقدیمی از مردم رشوه وپیشکشی میگیرند و نویسندگان وناظران و والیان تازه برسرکار آورده بوسیلهٔ آنان حیران خسارت میکنند .

وزیران

از رشوه‌خواری عجیب وزیران آنزمان یکی این‌بودکه خاقانی وزیر مقتدر درظرف یك‌روز نوزده ناظر برای کوفه تعیین کرد واز هریك پولی گرفته حکم آنهارا امضاء نمود و هریك پس‌از دیگری روانهٔ کوفه ساخت وطبعاً همهٔ آنان میان راه بیکدیگر برخوردند واز یکدیگر جاره‌جوئی نمودند، یکی ازآنان گفت اگرطرفدار عدالت باشید باید آخرین کسی که از پیش وزیر آمده است بنظارت کوفه بپذیرید چون فرمان او فعلا ناسخ ندارد، هیجده ناظر دیگر این‌پیشنهاد را پذیرفته‌آخری‌را بکوفه فرستادند وخود ببغداد نزد وزیر آمدند. وزیر از آمدن آنان اندیشه نکرده بهریك کار دیگری واگذارد، بعضی از شاعران آنروز خاقانی را باین اشعار هجو کرده‌اند .

ترجمهٔ شعر :

«وزیری‌که از فرمان نویسی خسته نمیشود
درظرف‌یکساعت حاکم‌را عزل ونصب میکند
هرکس توصیهٔ کاغذی ببرد نومید برمیگردد
وهرکس پول نقدداشته باشد حکم میگیرد
واگر چندنفر پول نقد ببرند البته آنکه بیشتر بدهد جلوتر است.»

والیان وسایرمأمورین‌ناچار بطور سالانه مبالغ معینی خدمت وزیر میفرستادند وگرنه فوری معزول میشدند.[1]

---

۱ ـ بشنوید ای‌دوستان این‌داستان ـ درحقیقت نقد حال‌ماست آن. مترجم .

این را نیز بگوئیم که بندرت وزیران پاکدامن نیز در آن دورهٔ انحطاط بوده‌اند مثلا فخری مینویسد که والی مصر بعادت معمول دویست هزار دینار و سی بسته پارچهٔ مصری برای عبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر مقتدر فرستاده ، چون هرسال با وزیران سابق نیز چنان میکرد، اما همینکه فرستادهٔ والی باهدایای نقد وجنس پیش وزیر آمد وزیر گفت: بخدا سوگند نمی‌پذیرم وبار او را سنگین نمیکنم آنگاه بسته‌ها را گشود یکدستمال برداشته زیر پای خود گذارد و پولها را بخزانه فرستاده از آن پول خانه‌های مناسبی جهت والی مصر خریداری کرد.

دیگر از وزیران پاکدامن درست‌کار علی بن عیسی وزیر مقتدر است که صورت بودجهٔ

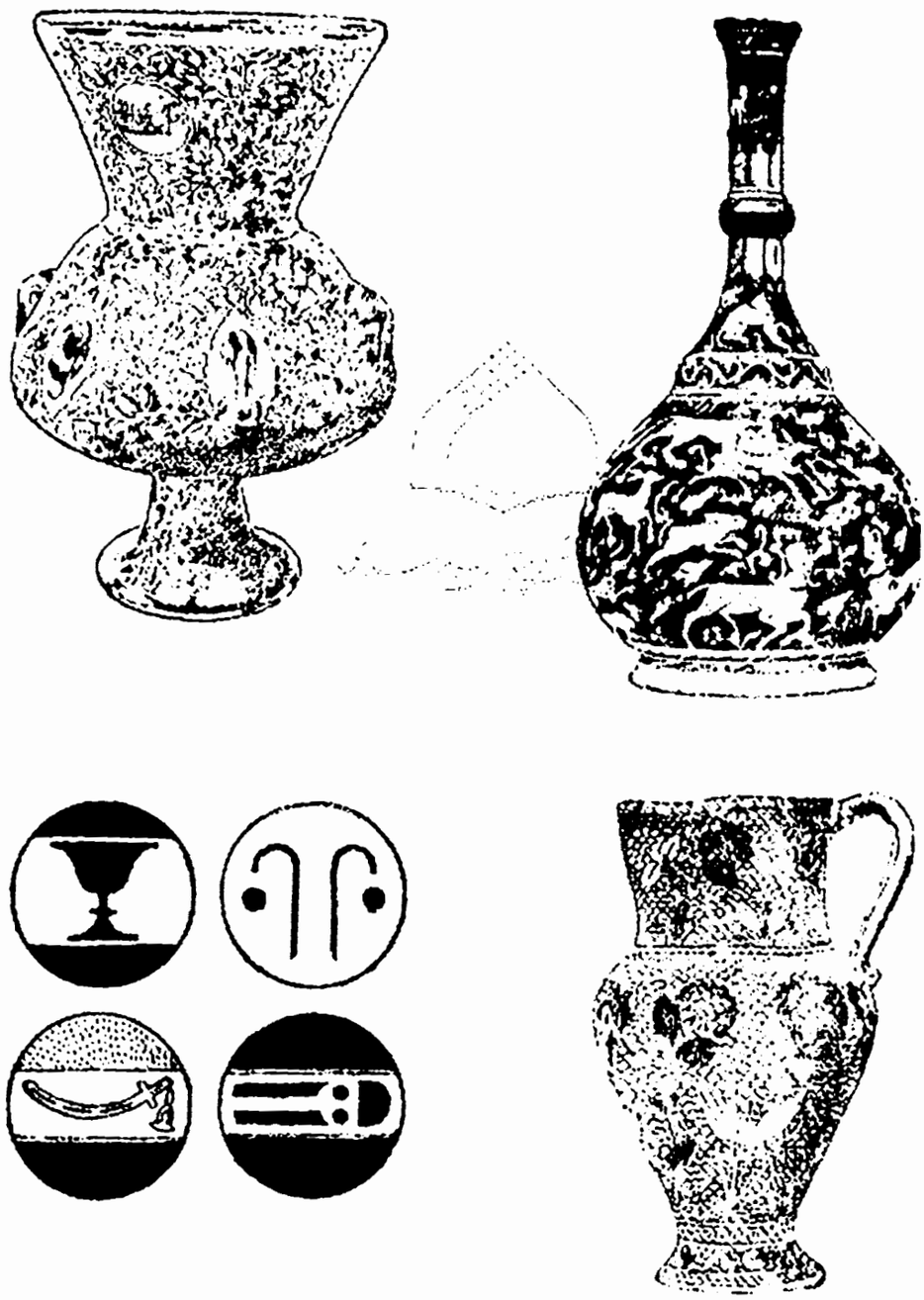

ظروف برنجی ساخت قرن چهارم هجری

تنظیمی اورا درهمین جلد منتشر کردیم والبته جزاین دو، پاره‌ای از وزیران درستکار نیز در آن ایام بوده‌اند. اما اصولا در دورهٔ انحطاط اکثریت باوزیرانی بوده که جز اندوختن مال هدف دیگری نداشتند. مثلا ابوالحسن بن فرات سه‌بار وزیر مقتدرشد: دفعهٔ اول از ۲۹۶ تا ۲۹۸ ودرظرف آن سه سال وزارت معادل هفت میلیون دینار اختلاس کرد که تمامش مصادره شد، سپس درسال ۳۰۴ وزیر شده در ۳۰۶ معزول گشت ودر ۳۱۱ مجدد وزیر شده ۳۱۲ خلع شد. خلاصه اینکه درمرتبهٔ دوم وسوم سه سال وزیر بود ودرظرف این سه سال ده‌میلیون دینار پول نقد ومقداری املاك اختلاس کرد ودرآمد املاك‌مزبور سالی دومیلیون دینار میبود وعجب آنکه هیچ‌یك از شاعران وتاریخ نویسان نام اورا ببدی نبرده‌اند زیرا بذل و بخشش فوق‌العاده میکرد و همانطورکه برمکیان با بذل و بخشش قلم تاریخ نویسان را شکسته وزبان شاعران را بستند. ابن‌فرات نیز باهمان وسایل خودرا نجات‌داد، مثلا هرموقع که ابن‌فرات وزیر میشد نرخ برف (یخ) و شمع وکاغذگران میگشت چون هرکس در هرموقع (سه فصل بهار ـ تابستان ـ پائیز) سال بخانهٔ این وزیر میرفت‌آب یخ مینوشید وهرکس موقع شب‌از خانهٔ وزیر بیرون میآمد شمع پاکیزهٔ بزرگی در دست‌داشت. درسرای این وزیر اطاقی‌بنام کاغذخانه بود وهرکس هروقت بکاغذ احتیاج داشت بآن حجره میرفت وهرچه کاغذمیخواست برمیداشت. وزیر مزبور مقرری‌های ذیل را در دورهٔ وزارت خودمرتب می‌پرداخت.

۱ـ راویان حدیث بیست هزار درهم.
۲ـ شاعران » » »
۳ـ ادیبان » » »
۴ـ فقیهان » » »
۵ـ صوفیان » » »

علاوه براین به‌پنج هزار نفر از مردمان آبرومند دیندار اهل علم ماهانه‌ای میداد که حداکثر آن‌ماهی صد دینار وحداقل آن ماهی پنج‌درهم بود .

آری‌بااین‌وسایل ابن‌فرات زبان وقلم‌را تحت‌اختیار خود درآورده همه‌نوع سوء استفاده میکرد، بسیاری از وزیران (در مصر و عراق واندلس و غیره) پولهائی اندوخته میکردند و بی‌پروا صرف عیش ونوش وتجمل و خوشگذرانی مینمودند و این‌کار در حکومت‌های پوسیدهٔ استبدادی جزو امور عادی میباشد و اینك اسامی پاره‌ای ازآن وزیران ومختصری از شرح زندگانی آنان :

۱ـ ماردانی وزیر خاندان‌طولون درمصر املاکی بهم‌زد که‌کمتر کسی تاآنزمان‌چنان املاکی‌دارا بود ودرآمد سالانهٔ آنها پس‌از وضع‌مالیات‌سالی‌چهارصدهزار دینارمیشد. این‌وزیر ۲۷ بار مکه‌رفت وهرمرتبه ۱۵۰ هزاردینار خرج کرد وعلاوه بر آن مبالغ زیادی صرف‌بذل وبخشش وخوشگذرانی نمود .

۲ ـ اما دارائی یعقوب بن کلس نخست وزیر فاطمیان مصر چنین بود:

الف ـ املاك واقع درشام باسالی ۳۰۰ هزار دینار درآمد.

ب ـ املاك ومستغلات واموال منقول وغیر منقول واسب واستر وشتر بقیمت چهارمیلیون دینار.

پ ـ مخارج جهازیهٔ دختر وزیر ۲۰۰هزار دینار.

ت ـ همخوابه ۸۰۰ نفر.

ث ـ غلام وغلام بچه چهار هزار (باستثنای غلامان وکنیزان وخدمتکاران) که آنانرا طایفهٔ وزیری میگفتند.

۳ ـ افضل سردار و وزیر مستنصر فاطمی نیز ثروتی داشته که مانند آن شنیده نشده است از اینقرار:

الف ـ نقد شصت میلیون دینار[1].

ب ـ درهم نقد ضرب مصر ۲۵۰ اردب.

پ ـ لباس حریر ۷۵هزار دست.

ت ـ سی بار شتر طلای عراقی.

ث ـ دوات مرصع بقیمت ۱۲ هزار دینار.

ج ـ صدمیخ طلا که وزن هرمیخ صد متقال بود ودرهراطاقی ده میخ بدیوار کوبیده و روی هرمیخ طلا یك دستمال ظریف برنگی که خود میخواسته آویخته بود.

ح ـ پانصد صندوق لباس.

وعدهٔ بیشماری کنیز وغلام واسب واستر وغیره.

وزیران اندلس نیز بهتر از وزیران دیگر نبودند، چون مقریزی و ابن خلدون در صورت هدایای تقدیمی ابن شهید وزیر عبدالرحمن ناصر (۳۲۷) خلیفهٔ اموی راکه بهمان خلیفه داده در سه صفحهٔ بزرگ نوشته اند واین خود نمونه‌ای از ثروت وزیران اندلس میباشد.

وزیران دولت عثمانی در روزگار ترقی وتعالی آن دولت نیز ثروت بسیاری بهم میزدند وبرای اینکه از باج وخراج معاف بمانند املاك بی حدوحساب خویش را وقف مساجد مینمودند وتولیت آنرا به خاندان خود وامیگذاشتند تاسهم مهم عایدات را بمیل خویش برداشت کنند.

اما منابع ثروت وزیران دورهٔ عباسی چنین بوده است:

۱ ـ رشوه درموقع واگذار کردن کار.

۲ ـ رشوه برای باقی گذاردن مأمورین برسر کار خودشان.

---

۱ ـ مقریزی نقدینهٔ افضل راشصت میلیون دینار نوشته. اما تصور میرود شصت میلیون باشد چه‌که ششصد میلیون دینار معادل مالیات صدسالهٔ مصر است وبعید مینماید که چنین مبلغی نقداً نزد کسی جمع شود والبته درهم نیز نخواهد بود زیرا پول رایج مصر بیشتر دینار بوده است. مؤلف

۳ ـ دست‌اندازی بی‌حد و حساب به‌املاك مردم.

۴ ـ اختلاس از اموال دولتی و مالیات‌ها، چه‌که دفاتر این ایام هر نوع دزدی را تسهیل میکرده است وقبلا نیز باین موضوع اشاره شد.

۵ ـ خریداری حوالهٔ حقوق مأمورین درماندهٔ دولتی توسط دلالان به‌نصف و نیمه و دریافت تمام‌آن ازخزانهٔ دولت وهمینقسم خریداری مستمری ومقرری فقیهان و خانواده‌های فقیر آبرومند.

۶ ـ تجارت با ارزاق عمومی.

۷ ـ دریافت مبالغی سرانه از کسانی که املاك دولتی را اجاره میکردند و یا مالیات شهری را بمقاطعه میگرفتند.

۸ ـ غصب اموال تجار با استفاده از پشتیبانی خلفاء و این قسمت اخیر بنام موافق وزیران درمیان مردم مشهور بوده است.

۹ ـ سوء استفاده ازعیارسکه وضرب سکه‌های کم عیار که سود زیادی ببارمیآورده‌است.

آری چنین بود وضع وحال وزیران که همهٔ‌کارها را اداره میکردند ولی سپاهیان حقوق خودرا ازخلیفه مطالبه مینمودند. چنانکه گفته‌شد سرداران ترك با کمال خشونت و سختی ازخلیفه پول میخواستند، خلیفه هم از وزیران پول میخواست واگر نمیدادند بزور ازآنان میگرفتند واین همان عملی است که مصادره خوانده میشود. در دورهٔ تنزل عباسی مصادره بسیار معمول شد چون راهی برای پرداخت مخارج جز بمصادرهٔ اموال وزیران و بزرگان بنظر نمیرسید وغالباً دوران وزارت وزیران بمصادره یا قتل وزیر یا قتل و مصادره هردو پایان می‌یافت.

مصادره

دراسلام مصادره‌سابقه دارد واز زمان‌راشدین شروع‌شده‌است، باینقسم که‌اگر والیان (عمال) ازراه تجارت یاطریق دیگراضافه برحقوق سودی‌بدست میآوردندخلفاء نصف‌آن سود را بنفع بیت‌المال مصادره میکردند، چنانکه عمر با والیان خود درکوفه و بصره و بحرین چنان‌کرد واین عمل را درآنزمان مقاسمه یا مشاطره میگفتند. در زمان بنی‌امیه که مأمورین عالی رتبهٔ دولت با ظلم و زور و استبدادمردم را غارت میکردند مصادره بنام استخراج صورت میگرفت‌تاآن درجه که در اواخر حکومت بنی امیه عاملی (والی) که از کار برکنار میشد دارائی او را حساب میکردند وآنچه دستشان میآمد ازدارائی والی ضبط مینمودند.

در اوایل دولت عباسی مأمورین عالیرتبه از میان برادران وعموهای خلیفه انتخاب میشدند واز آنرو صحبت مصادره بمیان نمیآمد، گرچه پاره‌ای از مأمورین واقعاً نیك سیرت نبودند، سپس کار بدست سایرین افتاد و جور و بیداد و طمع ورزی آغاز گشت وخلفاء هم دست بمصادره وضبط اموال گشودند، منصور محلی‌را بنام «بیت‌المال مظالم» تأسیس کرد و

آنچه ازمأمورین خود مصادره میگرفت در آن محل جمع میکرد واززمان مهدی آتش بیداد مأمورین بحدی مشتعل شد که مهدی (۱۵۸-۱۶۹هجری) وپس‌ازآن هادی وهرون ومأمون تا مهتدی (اواسط قرن سوم) مرتب برای رسیدگی بمظالم وشکایات در روزهای معین جلوس میکردند والبته تمام شکایات از دست عمال ومأمورین بود.

وزیران که خود ازطرف خلیفه به‌امورکشور میرسیدند بیش‌ازهرکس خلفاء را بمظالم عمال متوجه میساختند بخصوص برمکیان که دراین قسمت مراقب بودند وهر موقع که خلیفه برای انتصاب عمال باآنان مشورت میکرد آنچه بنظرشان میرسید از روی درستی و اخلاص بیان میکردند، موقعی هرون از وزیر خود یحیی برمکی راجع به‌علی‌بن عیسی مشورت کرد که اورا بفرمانروائی خراسان بفرستد یا نفرستد؟



ظرف طلا کاری ساخت ایران

یحیی نظر مخالف داد، اما هرون بمخالفت وزیر توجه نکرده علی‌بن‌عیسی‌را بخراسان فرستاد. علی‌بن عیسی درخراسان بیدادکرد وآنچه توانست‌اموال مردم راگرفت وهدیه‌های بسیاری ازجامه وپارچه ومشك وبرده واسب واستر برای هرون فرستاد، هرون‌که هدیه‌های بی‌نظیر را دید به‌یحیی گفت: ای ابوعلی(کنیهٔ یحیی ابوعلی بود. مترجم) ایـن همان والی است‌که با انتصاب او مخالف بودی وما برخلاف نظر تو اورا فرستادیم واکنون می‌بینی که مأموریت او چقدر پر برکت میباشد، یحیی گفت: «ای خلیفه خدا جان مـرا فدای تو کند اگرچه طبعاً میل دارم رأیم درست دربیاید ودرمشورت موفق باشم ولـی بیشتر میخواهم‌کـه رأی خلیفه والاتر وعلمش بیشتر ونظرش صائب‌ترباشد وآنچه‌که اومیخواهد ناپسند نباشد... امـا آنچه را که این‌عامل ستمگر برای خلیفه فرستاده بیشترش را با زور وتعدی ازمردمان شریف گرفته‌است واگرخلیفه اجازه‌دهد همین‌الان دو مقابل‌آنرا ازبازرگانان کرخ‌میستانم».

هرون گفت: چطور؟ یحیی گفت: باعون جواهرفـروش راجع بخرید جعبهٔ جواهری صحبت‌کردیم من تا هفت میلیون درهم حاضر شدم، او راضی نشد. اکنون دنبال او میفرستم که جعبهٔ جواهررا برای تجدیدنظر بیاورد وهمینکه‌آورد منکرمیشویم وبـاو رد نمیکنیم و فوراً هفت میلیون درهم استفاده میبریم وهمینطور با یکی دو تاجر دیگر رفتار میکنیم.

این گفتهٔ یحیی میرساند که وزیران وعمال میتوانستند بدون حساب وکتاب همه‌جور مال گردآورند و نیز معلوم میداردکه حتی درعصر ترقی عباسیان طمع‌ورزی عمال معمول‌بوده ولی برمکیان درمشورت خیانت نمیکردند وتا آنجاکه مقدور بود دست عمال را ازستمگری کوتاه میساختند. پس‌ازسقوط برامکه پـاره‌ای وزیران درست‌کار و عده‌ای از آنـان دغلباز بودند ونتیجه آن شد کـه عمال برشوه آنها را نگاهداشتند وخودشان برجان ومال مـردم تاختند وبرای خود ووزیران گنج‌های بیکران فراهم آوردند.

عمال (والیان ـ استانداران و فرمانداران)

واضح است‌که عمال بخصوص عمال موسوم باستیلاء[1] با کمال آسانی ثروتمند میشدند، چون راه سوءاستفادهٔ آنان بسیاربود از آنجمله: همینکه عامـل بمحل مأموریت خـود میرسید اول چیزیکه متوقع بود هدیهٔ ورود (حشم روشنی) بودکه باید پول و پارچه و برده و اسب واستر وغیره بمقدار زیادی تقدیم شود وگاه هم این هدیه‌های ورودی را منظور نظر نمیداشتند زیرا عین‌آن یا مثل آنرا برای اطرافیان خلیفه (وزیران، قهرمانه‌ها، نویسندگان، دربانان، امثال آنها) میفرستادند.

منبع دیگر درآمد آنان این که تجارت چوب و کالاهای دیگر در دست آنان اداره میشد ویا اینکه برای ذخیرهٔ روزهای معزولی یا برای خشنودی وزیران باج‌های گوناگونی ازپیش خود وضع کرده وسالی چند مرتبه مالیات‌هـای مختلف فوق‌العاده از مـردم دریافت

۱ ـ در جلد اول این کتاب موضوع امارت استیلاء شرح داده شد. مترجم

میداشتند ومهمترین انواع این مالیاتها باجی بود که بنام مکس (حقوق گمرکی) از کالاها دریافت میداشتند. مقدسی میگوید: «یك سوم اموال تجارتی یمن بآن اسم مأخوذ میشد و از هر بار گندم نیم دینار میستاندند.»

دیگر از راههای اختلاس عمال اینکه خانه‌ای یا پلی‌میساختند ویا نهری حفرمیکردند وهزار دینار مصرف واقعی را با دولت ده‌هزار وصدهزار دینار حساب میکردند وبیدادگری آنان نسبت باختلاس اموال عمومی چنان بود که ده دینار خرج را شصت‌هزار دینار بادولت حساب میکردند[1].

دیگر از راههای دزدی عمال صرف گرفتن ازپولهای طلا ونقره‌ای‌بودکه بنام مالیات جمع میشد ودیگر دست اندازی باملاك مردم و مانند آن.

با این وضع، عجیب نیست که بدانیم دارائی محمدبن سلیمان والی بصره درزمان رشید پنجاه میلیون درهم نقد واملاك زیادی بود که روزی صدهزار درهم درآمد آن املاك میشد ونقدینهٔ علی‌بن عیسی‌بن ماهان به‌هشتاد میلیون درهم رسید وهرون چاره‌ای جز مصادرهٔ آنهمه دارائی بخاطرش نیامده وهمه را ضبط کرد.

این مصادره گاه پس از مرگ عامل (مانند مصادرهٔ اموال محمدبن سلیمان) وگاه پیش‌ازمرگ او مانند (مصادرهٔ اموال علی‌بن عیسی) انجام میگرفت، چنانکه هرون عیسی را ازخراسان برداشته نقدینه واموال منقول اورا بر ۱۵۰ شتر بارکرده به‌بیت‌المال برد باستثنای سی‌میلیون درهم نقد که عیسی پسر علی‌بن عیسی در باغ عمارت خود واقع در بلخ پنهان کرده بود.

مصادرهٔ اموال وزیران

ضبط اموال عمال چندان دوام نیافت چه بزودی عمال استقلالی‌برهم زده درقلمرو خودفرمانروای مطلق گشتند وسالانه مبلغ معینی ببغداد میفرستادند (وغالباً نمیفرستادند) در عوض مصادرهٔ اموال وزیران شیوع یافت زیرا تمام غارتی‌های ولایات دربغداد نزد وزیران جمع میشد وخلفاء آنرا مصادره میکردند تا بدانوسیله کسری بیت‌المال را جبران نمایند و این عمل را نوعی عدالت اجتماعی میدانستندکه اموال عمومی را ازوزیران گرفته بخزانهٔ عمومی (بیت‌المال) برسانند.

خلفای نخستین عباسی درآغاز اموال وزیران را نه از روی احتیاج بلکه برای مجازات وزیران در مقابل گناهان سیاسی وامثال‌آن مصادره میکردند، مثلا ابوسلمه خلال (مشهور بوزیر آل محمد) نخستین وزیر سفاح پول زیادی در راه استقرار خلافت عباسیان مصرف میکرد وهمانطورکه ابومسلم آنانرا با شمشیر خودکمك‌کرد ابوسلمه پول میداد و چون بسفاح خبردادندکه ابوسلمه میخواهد خلافت‌را ازعباسیان بازستاند، سفاح‌بابو مسلم

---

۱ ـ چه‌نیکوگفته‌اند که تاریخ تکرار میشود، مترجم

اشاره کرد که کارش را بسازد، ابومسلم ابوسلمه را بکشت و خلیفه دارائی ابوسلمه را ضبط کرد و پس از چندی منصور همان کار را با ابومسلم انجام داد! همینقسم هرون با برمکیان و معتصم با فضل بن مروان رفتار نمود ولی معتصم بیشتر از نظر ضبط اموال فضل را از پا درآورد، چه از خانهٔ فضل یك میلیون دینار و مقداری ظروف و اسباب خانه که آنهم یك میلیون دینار می‌ارزید بدست معتصم افتاد. از آن پس که دورهٔ انحطاط فرارسید منظور از مصادرهٔ وزیران فقط رفع احتیاج و تصرف دارائی آنان بوده است.

مصادرهٔ اموال وزیران بیش از هر موقع در زمان مقتدر (۲۹۵-۳۲۰) انجام گرفت، چون مقتدر در خردسالی و جوانی بخلافت رسید و امور مملکت در دست مادر خلیفه و زنان خلیفه و گماشتگان خلیفه اداره میشد. وزیران نیز فرصت مناسبی بدست آورده بهمه‌جا دست انداختند و البته حکومتی که سرپرست آن پیرزنها و کنیزان و کلفتها باشند اساسش برباد میرود و همانطور که انتظار میرفت در زمان مقتدر خزانه تهی گشت و مملکت ویران شد و مقتدر از خلافت خلع شده دوباره بخلافت رسید و سرانجام کشته شد، در زمان خلافت مقتدر وزیران زود بزود تغییر میکردند و اموال آنان مصادره میشد و اول آنان ابن فرات بود که سه مرتبه بوزارت رسید و چنانکه گفتیم اموال زیادی گردآورد که تمام آن بمصادره رفت، پس از او خاقانی که مرد بد سیرتی بود بوزارت رسید، آنگاه علی بن عیسی آمد. این وزیر پاکدامن خوش نیت پرهیزکار بفکر اصلاحات افتاد ولی چون خرابی و فساد ریشه دوانیده بود هیچگونه توفیق نیافت، بعداز او حامد بن عباس وزیر شد و در اینما وغارت اموال مردم شدت و قساوت زیادی بخرج داد، بعداز حامد بن عباس این وزیران: عبدالله بن محمد، احمد بن عبیدالله بن خصیب، محمد بن علی بن مقله خطاط مشهور، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قسم یکی پس از دیگری بوزارت رسیدند. بطور کلی اموال تمام وزیران مقتدر مصادره شد و خودشان یا زندانی میشدند و یا بقتل میرسیدند، علاوه بر اموال وزیران اموال قاضیان و ملازمان و زنان حرمسرا وغیره نیز در ایام مقتدر مصادره میشد بقسمی که میزان اموال مصادره تا چهل میلیون دینار رسید و خود مقتدر علاوه بر پرداخت حقوق و مقرری معمولی هفتاد میلیون دینار صرف خوشگذرانی و عیاشی و تجملات کرد و از همین رفتار خلیفه عملیات وزیران را میتوان درك کرد.

خلاصه اینکه مصادره منبع درآمد عمومی و خصوصی شد. والی مردم را مصادره میکرد، وزیر والی را و خلیفه وزراء و طبقات مختلف مردم یکدیگر را. اما خلفاء تا برای پرداخت سپاهیان و سایر هزینه‌های لازم ببول احتیاج نداشتند اموال وزیران را مصادره نمیکردند، چنانکه امروز دولتهای اروپا برای پرداخت هزینهٔ جنگ و یا هزینهٔ تأسیسات عام‌المنفعه بجای مصادره قرض میستانند.

خلفاء اموال وزیران را چنانکه گفتیم متعلق به بیت‌المال میدانستند و عقیده داشتند که

استرداد اموالی که بازور وظلم ازمردم گرفته شده برای رفع حوائج عمومی امر مشروعی میباشد وهمین نظریه آنها را ازسنگینی قرضه‌های ملی که امروز بار دولتهای اروپارا سنگین ساخته بآسانی رها ساخته بود، درصورتیکه دولتهای اروپا اکنون یك چهارم بلکه یك سوم درآمد خود را صرف استهلاك دیون عمومی مینمایند وبرهرچیز وهرکس مالیات می‌بندند تا قرضهٔ ملی را اداء نمایند، مخصوصاً انگلستان که برای هرنوع کسب وکاری مالیات مخصوصی وضع کرده است.

نویسندگان[1] ــ غیر از وزیران و عمال مأمورین دیگر دولت هم از اختلاس اموال عمومی ثروتها می‌اندوختند که ازآن جمله نویسندگان دفاتر مالیات بودند، چه که آنها در رأس امور مالی قرار داشتند وبآسانی اقلام درآمد را زیر ورو میساختند. گاه هم (در زمان بنی‌امیه وبعدازآن) تمام درآمد رامیخوردند اماکار رسوائی وغارتگری این‌دسته ازمأمورین در دورهٔ انحطاط عباسی بالا گرفت وازآنرو اموالشان مصادره میشد، مثلا درسال ۲۲۹ واثق خلیفهٔ عباسی بسیاری ازآنان را بزندان افکنده باشدت هرچه تمامتر اموالشان را مصادره کرد وهمینطورمعتزدرسال ۲۵۵ هجری اموال نویسندگان را مصادره نمود. خاندان ماردانی مصر از نویسندگانی بودند که بجمع‌آوری واختلاس اموال عمومی شهرت یافتند.

نه‌تنها نویسندگان دیوان میتوانستند اموال عمومی‌را زیرورو کنند، بلکه نویسندگان و منشیان خلفاء ووزیران وغیره نیز توانائی این‌کار را داشتند و بیشتر از راه رشوه واختلاس ثروتمند شدند وبقدری درآن فجایع رسوائی بارآوردند که بیدادگری آنان مانند بیدادگری وزیران ورد زبانها شد وشاعران آنان را باین بیدادگری نکوهش میکردند وکسی راکه از بیدادآنان جلوگیری میکرد بنیکوئی میستودند، ازآنجمله شاعری چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر: «این امیر بقدری کاردان است که در زمان او سپاهی گرسنه نمی‌ماند وکاتب دولتمند نمیشود.» شاعر دیگری بنام ابن جیبات کوفی وزیر وکاتب را اینطور عجو میکند:

«چه خوب شدکه خالدبن برمك خود را امیرخوانده ازننگ وزارت آسوده شد، زیرا بدترین خلق خدا وزیران وکاتبان آنها هستند».

یکی ازراههای سوء استفادهٔ کاتبان این بودکه نزد خلفاء واسطه شده، فرمان حکومت برای اشخاص میگرفتند ودرعوض ازآنان رشوه میستاندند. مثلا احمدبن ابی‌خالد احول دبیر مخصوص مأمون فرمان حکومت خراسان را درمقابل سه میلیون درهم رشوه برای طاهربن حسین ازخلیفه گرفت.

عمال ولایات نیز کاتبانی داشتند وهدیه ها و رشوه‌ها راگاه تا نصف ونیمه باآن کاتبان

---

۱ ــ این دسته ازنویسندگان که بعربی آنها راکتاب میگویند هم رتبهٔ مستوفیان قدیم ومأمورین امور مالی ایران درعصر حاضر میباشند. مترجم

قسمت میکردند .

دربانان

هر کس کوچکترین وسیله‌ای برای راهنمائی یا راه دادن مردم بدستگاه خلافت داشت ازمقام خود سوء استفاده کرده و برای انجام کار پول ورشوه میگرفت، بخصوص حاجبان بیش از سایرین استفاده میبردند، زیرا آنها پرده دار ودربان خلیفه بودند و برای تحصیل اجازه «شرفیابی» یا عدم تحصیل اجازه یا پس وپیش راه دادن مردم به نزد خلفاء پولها ورشوه های هنگفتی میستاندند وحتی درزمان خلفای راشدین نیز این بدبختی گریبانگیر مردم بود، چنانکه مغیرة‌بن شعبه (نقل ازکتاب اعلاق‌النفیسه تألیف ابن رسته صفحهٔ ۱۹۵ ج ۷) میگوید: « درهم را در دستم میگرفتم وبالا وپائین میبردم تایرفا (دربان عمر) آنرا به‌بیند وبمن اجازهٔ شرفیابی نزد عمر بدهد وآنقدر این‌کاررا تکرار میکردم‌که پول دردستم حیس عرق میشد» .

حاجبان غالباً برای صدور فرمان حکومت وباوزارت نیز نزدخلفاء توسط‌کرده رشوهٔ کلانی میستاندند، چنانکه ربیع حاجب منصور صد هزار دیناراز یعقوب‌بن داود رشوه گرفت و او را بمقام وزارت رسانید . مختصر آنکه هر کس می‌توانست پیش خلیفه یا امیر یا وزیر وسیلهٔ راهنمائی باشد از شغل خود سوء استفاده‌کرده رشوه میگرفت ، اگرچه نوکر عادی معمولی بود .

خلاصهٔ مطلب

خلاصهٔ مطالب سابق‌آنکه پس از استیلای سپاهیان بر حکومت عباسی سرداران ترك اقتدار خلفا را تصاحب‌کردند ، ثروت دولت ازبیت‌المال بدست بزرگان افتاد. یعنی وزیران وعاملان وکاتبان و حاجبان وسرداران‌که واسطهٔ میان مردم وخلفاء بودند پول‌وقدرت ونفوذ را در دست داشتند وخلفاء جز غصب ومصادرهٔ اموال وزیران و مأمورین عالی رتبه وسیلهٔ دیگری برای حفظ دولت نداشتند ودرواقع باگوشت بدن خود تغذیه میکردند ، ازآنرو بتدریج دستگاه خلافت روبضعف رفته وسرانجام متلاشی شد .

ممکن‌است تصور شودکه سنگینی مالیاتها موجب انقراض دولت عباسی‌بود، اما چنانکه درفصول سابق‌ملاحظه شد درعصرطلائی عباسیان‌که علم‌وثروت‌به منتهای‌کمال رسید مالیاتهای سنگین ازمردم‌میگرفتند وکسی ازپرداخت‌آن شکایت نداشت بلکه پس ازسبك شدن بارمالیات اوضاع اجتماعی‌واقتصادی مختل‌گشت. البته مردم ازسبك شدن بارمالیات خشنود بودند ولی عیب ازآنجاپدیدآمدکه دراثرتخفیف مالیاتها درآمد دولت‌کم‌شد ودرمقابل طمع رجال دولتی بواسطهٔ زندگانی تجملی روبفزونی گذارد. طبعاً فساد غلبه‌کرد واوضاع اجتماعی روبتباهی گذارده، امنیت برطرف گشت ونظر بجهاتی‌که قبلا گفتیم مردم دست ازکارکشیدند وثروت عمومی مملکت روز بروزکاسته شد تاحدی که برای تأمین منافع رجال سود پرست طمع‌کار منابعی باقی‌نماند . مأمورین دولتی دروصول وایصال مالیاتها بزور وجبر وقهرمتوسل گشتند

وروزگار مردم را پریشان ساختند، بقسمی که ازجان خود سیرشدند، چون در پرتوتوجهات حکومتی بودندکه جان ومال آنان همه نوع در مخاطره واقع شده بود .

اگرواقعاً سنگینی مالیات موجب پریشانی اوضاع میشد بایستی اوضاع دولت بریتانیا

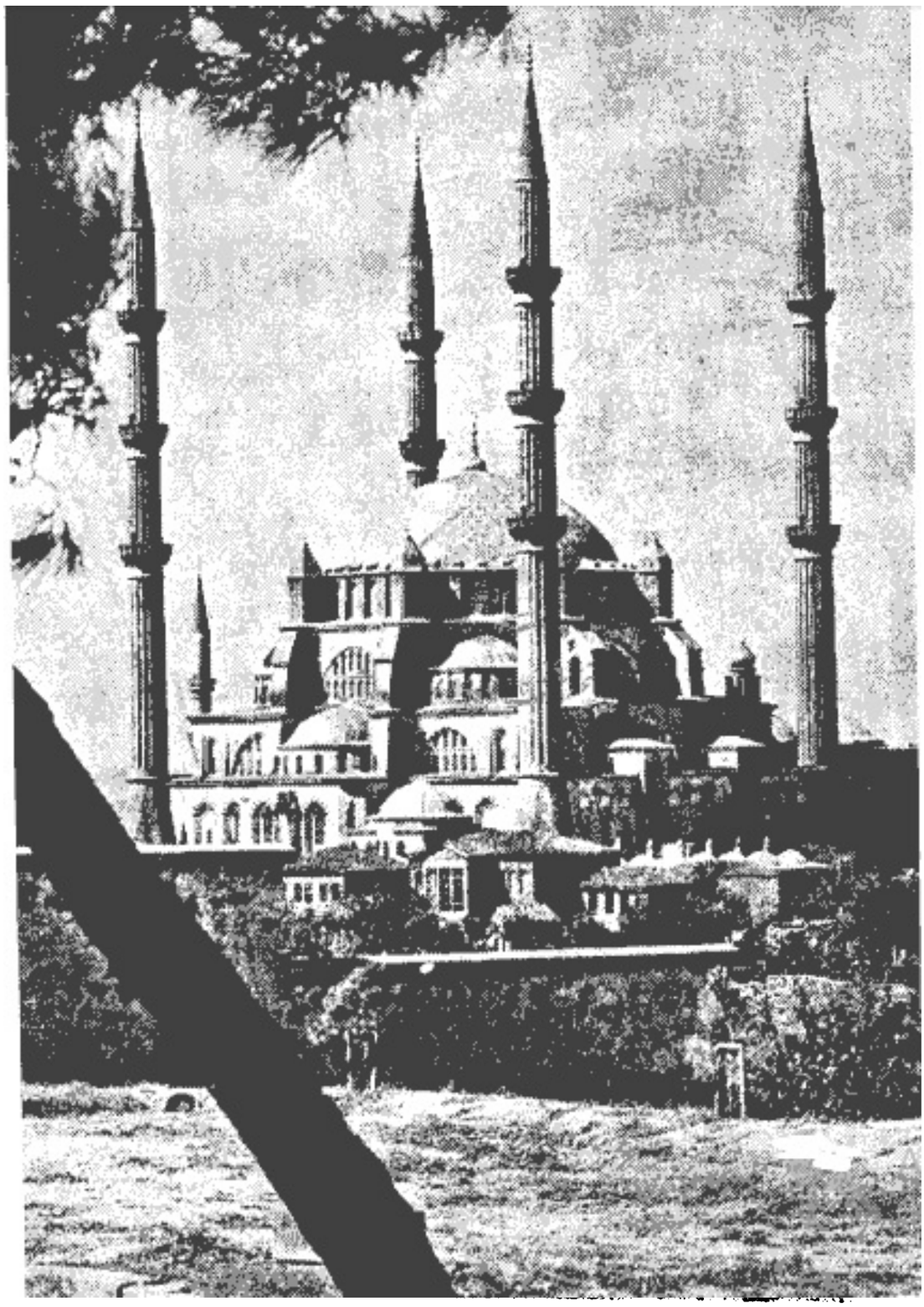

ت ـ ادرنه : مسجد سلیمیه

ازهر دولت دیگری پریشانتر باشد، زیرا دولت بریتانیا ازمردم خـود مالیاتهائی میگیرد که عرب آنرا بخواب ندیده است . چون علاوه برمالیات انواع محصولات وصادرات و واردات درانگلستان مالیات بردرآمد نیزمعمول است که ازسود دسترنج مردم مالیات میگیرد، وهرکس بخواهد بحرفتی یاصنعتی مشغول شود باید ازدولت پروانه بگیرد و برای آن پـروانه مالیات بدهد. حتی پزشك یاوکیل دادگستری نیز ازپرداخت چنین مالیاتی معاف نیست! بعلاوه پس ازدریافت پروانه اشتغال بکار سال بسال نیز صاحبان حرفه ومشاغل بـاید مالیات مخصوصی بپردازند، این مالیاتها بالنسبه سنگین است ودرجات مختلف دارد، مثلا مالیات قاضی ازسالی بیست تاپنجاه لیره میباشد. همینقسم پزشك، داروساز، وکیل، حتی ناطق وواعظ نیز ازمالیات معاف نمیشوند، بانکها ومؤسسات تجارتی، چاپ اسکناس، معاملات عادی، حتی طلاق ونکاح وامثال این امور مشمول مالیات است وازآن منابع مبالغ زیادی درسال جمع میشود .

مالیات بردرآمد انگلستان طوری است که علاوه برتاجر وصنعتگروصراف وغیره شامل خطیب و واعظ نیـز میگردد بعلاوه هروقت بـرای دولت مخارج فوق العاده‌ای مانند جنگ وغیره پیش آید مالیاتهای جدیدی وضع میکند و یاآنکه برمقدار مالیاتهای سابق می‌افزاید، چنانکه در سال ۱۹۰۱ موقع جنگ ترانسوال برای تعدیل بودجه مالیاتهای جدیدی وضع شد. درسال مزبور درآمد دولت بریتانیا صد و هفده میلیون لیره ، ولی هزینهٔ سالانه به صد و پنجاه و چهـار میلیون لیره رسید وکسری ۳۷ میلیون لیره با وضـع مالیاتهـای جدید بدینطریق تأمین گشت .

۱ـ مالیات بردرآمد ازهشت پنس بریك لیره بیك شیلینگ برلیره ترقی کرد ودرواقع صدی پنج شد وازاینراه نه میلیون بدست آمد .

۲ـ ازافزایش مالیات آبجو یك میلیون وهفتصد وپنجاه ودوهزار لیره عاید شد .

۳ ـ یك میلیون وصد هزار لیره ازاضافهٔ مالیات توتون حاصل گشت .

۴ ـ یك میلیون وپانزده هزار لیره ازاضافه مالیات مشروبات الکلی تهیه شد .

۵ ـ قریب دومیلیون ازاضافه مالیات جای تأمین گشت .

پس از پایان جنگ مالیات بر در آمد بمیزان پیش از جنگ تثبیت شد و ازآنرو ۸ میلیون ونیم ازعایدات دولت کسر شد ، همینقسم مقداری ازمالیات گندم برای رفاه حال مردم کسر شد .

مخلص کلام آنکه باوجود سنگینی بارمالیات وقرض اوضاع اقتصادی دولت ومردم بریتانیا بسیار ثابت ومنظم است . (در ۱۹۰۱ چنین بوده حالا آنطور نیست وازهرجهت خراب است. مترجم) البته تخفیف مالیات کمك بحال مردم میکند ولی سنگینی مالیات هم اوضاع اقتصادی ملت ودولت را مختل نمیسازد، بلکه آنچه باعث اختلال اوضاع میشود ظلم است، ظلم است، که دست مردم را ازکار بازمیدارد وارکان دولت را درهم میشکند، کشاورز ازکشاورزی وبازرگان از

بازرگانی وصنعتگر ازصنعت خود بازمیماند، این خود طبیعی‌است که تامردم‌کار نکنند ثروت بدست نمیآید وتاعدالت وامنیت نباشدکارها روبراه نخواهد بود وازآن جهت گفته‌اند واساس هرمملکتی بر عدالت استوار میباشد» .



نمونهٔ نقاشی دیواری قرن ششم هجری

دولت عباسی پس ازمعتصم دردست عده‌ای سپاهیان ترك اداره میشدکه جز غارت مردم وارسال غنیمتها بترکستان هدفی نداشتند ، وزیران و والیان و مأمورین دیگرنیز فقط وفقط درپی‌اندوختن مال بودند وخلفاء بقدری ناتوان شدندکه حتی درکاخ‌های خـود برغلامان و کنیزان‌خویش حکمفرمائی‌نداشتند. سنگینی تمام بارها بدوش‌کشاورزان وسایرطبقات مالیات بده افتاد، مأمورین دولت بدون اینکه‌کمترین مساعدتی درتولید محصولات وعایدات بکنند باکمال سختی‌ازمردم مالیات میخواستند ونتیجه‌آن شدکه دولت ومملکت روبتباهی وانقراض رفت. اما درعصر حاضراساس اجتماع برآزادی فردی ومبادی اقتصادی است، بازورچیزی‌از کسی مطالبه نمیشود واگر مطالبه شود مؤدی مالیات میتواند حق شکایت داشته باشد وبطور حتم بشکایتش‌رسیدگی‌میشود واگر ستمی براورفته جبران میگردد، مادرمجلدات‌آینده راجع باین موضوعها صحبت خواهیم داشت .

ثروت عمومی کشور عباسی

یعنی ثروت شهرها و ده‌ها ومردم آن

اکنون که ازموضوع ثروت دولت عباسی ورجال آن دولت فارغ شدیم راجع بثروت مملکت یعنی شهرها و ده‌ها و مردمان مختلف آنجا از کشاورزان و بازرگانان وصنعتگران وغیره صحبت میداریم .

طبعاً درممالك اسلامی‌هم شهر بوده وهم ده واینك ثروت هریك ازاین دوقسمت :

شهرها

درآن ایام تمدن منحصر بشهرها بود، یعنی نقاطی که فرمانروایان و اتباع آنان درآن زندگی میکردند و البته پایتخت برسایر شهرها مقدم بود، ازآنرو درآن دوره شهرهای بغداد، بصره، دمشق، فسطاط، قاهره، قیروان، قرطبه، غرناطه وامثال آن بسیار آباد گشت وده‌ها محل زراعت ودرخت‌کاری باقی مانده عمارت و اساس درآن ایجاد نشد ، بعبارت دیگر اثری از تمدن آن روز در ده موجود نبود .

سرچشمه‌های ثروت درشهرها بجوش آمد وشهرنشینان درپناه خلفاء ورجال دولت بعیش ونوش پرداختند، کالاهای گوناگون بآنان میفروختند وجایزه ها وخلعتها وانعام ها ازآنان میگرفتند، سازندگان ونوازندگان وشاعران وسخنوران ودانشمندان بشهرها روآورده ریزه‌خوار خوان نعمت بزرگان شدند .

اختلاف طبقاتی مردم آنروز را میتوان ازگفتهٔ فضل بن یحیی دریافت که گفته است :

مردم چهار طبقه‌اند: اول پادشاهان که بواسطهٔ شایستگی خدا داد برهمه مقدم هستند :

دوم ـ وزیران که دراثر هوش وزرنگی برتری یافته‌اند .

سوم ـ بزرگان واشراف که پیشرفت آنان درنتیجهٔ متمول بودن است .

چهارم ـ طبقهٔ متوسط که باسخنوری وفضل ودانش خودرا به بزرگان نزدیك ساخته‌اند.

بقیهٔ مردم که ازاین چهارطبقه نیستند مانند کف دریا وآب سیل گل‌آلود احمق ونادان وبی‌همه‌چیز وبی‌فکر هستند وجز خوردن وخفتن چیزی ندانند .

ابن‌خلدون معتقد است که بخشش پادشاهان ریشهٔ ثروت مملکت وموجب افزایش مالیات است. زیرا پادشاه مانند بازار بزرگ دنیا میباشد و مادهٔ عمران وآبادی از پادشاه است چه

اگر سلطان اموال ومالیات را توقیف کند ویااموال ومالیات نداشته باشد که درمملکت مصرف کند، کارمندان دولت وسپاهیان بینوا شوند، بقسمی که ازعهدهٔ اداره کردن زیردستان خویش عاجز میمانند، واین‌عده که تودهٔ واقعی میباشند وبیش‌از سایر طبقات مصرف میکنند ازخرید مصارف خودباز می‌ایستند و بازارها کساد وسود تجارت ازبین میرود ومالیات اندك میگردد، زیرا فزونی مالیات مربوط برواج بازار ومعاملات وآبادی املاك است و مردم درطلب سود برمیآیند، برعکس اگر مالیات نقصان یابد دست سلطان تهی مانده و وبال آن عاید دولت گردد چه‌که دولت عبارت از بازار بزرگ یاخود تمام بازارها دولت است واساس درآمد و هزینهٔ مملکت همان بازار میباشد وهرگاه که بازار بزرگ کساد گردد دیگر بازارها کسادتر شود وحال رو بسختی گراید .

بهرحال مردم شهرهای اسلامی عبارت بودند ازسلاطین و رجال که بواسطهٔ زیرکی و هوش خودرا بسلاطین نزدیك میساختند، سپس‌توانگران وآنگاه طبقهٔ متوسط یعنی سایرمردم که وضع زندگی آنان‌بسته بزندگی آن سه طبقه بوده است. این وضع اجتماعی آنروز در ممالك اسلامی بودکه بکلی مخالف وضع اجتماعی امروز میباشد چون امروز آزادی فردی از هرحیث تأمین‌شده وهرکس درکار خود استقلال تام‌دارد وخودرا عضو جامعه‌ای میداندکه بوجود وی نیازمند است[1] صنعتگر یاتاجر یانویسنده یاکارمند دولت یاهرکس دیگر درجامعه مقام مشخص‌معینی دارد .

ولی‌در شهرهای دورهٔ عباسی سایر طبقات ریزه‌خوار احسان‌بزرگان بودند وچشمشان بدست‌خلفاء وامراء و رجال بود و آنان‌نیز بمالیاتها چشم دوخته بودند اگر مالیات افزوده میشد عطا وبخشش‌بزرگان افزون میشد وعکسش عکس بود، مالیات را از زارع میگرفتند و زارع در مزرعه‌کار میکرد و همانجا میزیست پس سرچشمهٔ درآمد خلفای عباسی قریه‌ها و مزرعه‌ها بود واز دسترنج کشاورزان بهره میبردند، چنانکه امروز نیز چنین است و در غالب ممالك فلاحتی اساس اقتصاد کشور بدست‌زارعین میباشد ولی غالباً درچنین ممالکی بهرهٔ‌خود زارع ازسایر طبقات کمتر است بخصوص درممالك قدیم ویاممالکی‌که امروز بطرز قدیم‌اداره میشود چه‌در این‌ممالك (قدیم ویاامروزه که بسبك‌قدیم است) گروهی از زورمندان وهمکاران آنان برهمه چیز دست انداخته‌اند و اکثریت توده خدمتگزاران این‌عده میباشند و وسایل آسایش آنانرا فراهم میسازند وخدمتگزار وبنده و پیرو آنان هستند، اگر صنعتگرند برای آنعدهٔ معدود خانه وجامه واثاث‌خانه وجواهر وغیره فراهم‌میسازند، اگر دانشمند وهنرمندند درکاخهای بزرگان بطبابت وکتابت وغیره اشتغال دارند وبانمایش مناظر نیکو وساز وآواز وسرودن شعر وخواندن‌کتاب ومقاله ومانندآن گوش وچشم‌بزرگان را لذت می‌بخشند واگر برزگر هستند درباغها ومزرعه‌های بزرگان شب و روزکار میکنند تا برای آنان محصولات

---

۱ - البته درممالك غربی (نه درممالك‌شرقی) وضع چنان است . مترجم

گرد آورند ودر هردوره بزرگر قسمت‌عمدهٔ اجتماع را تشکیل‌داده ومیدهد، راجع بزارع وزراعت در جلد مربوط باوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بطور مفصل گفتگو میداریم .

پس بنابرآنچه که گفتیم ثـروت مردم شهرستانها تابع ثروت رجال و دولت بود، مثلا چون دربار هرون‌الرشید قبلهٔ حاجات مردم میگشت و بیت‌المال از زر و سیم لبریز میشد برمکیان صدها و هزارها بذل‌وبخشش میکردند، بازرگانان و صنعتگران بخصوص جواهر- فروشان وجواهرسازان بیش ازدیگران غرق تنعم میشدند، چون‌جواهر وزینت‌آلات ازلوازم زندگانی‌تجملی‌میباشد ودرفصل سابق ملاحظه شدکه یحیی برمکی جعبهٔ جواهری ازجواهر- فروش‌کرخ (بغداد) به هفت میلیون درهم میخرید وجواهر فروش‌با نقیمت نمیداد، درصورتی که آن‌جعبهٔ جواهر قسمتی از جواهرات آنمرد بوده وجواهرات بیشتری‌غیر ازآن درمنازل خود داشته است، جواهرات دیگری بنام ابن‌الجصاص (پسر گچ‌کار) دربغداد بوده‌که اموال وی درسال ۳۰۲ بامر مقتدر مصادره گشت بیست میلیون دینارپول وجواهر واشیاء دیگر از سرای او بدست آمد. یکی از ملاکین بغداد موسوم‌به‌محمدبن عمر سالی دومیلیون ونیم درهم بدولت مالیات اراضی واملاك می‌پرداخته است، ثروت سایر شهرها را میتوان ازهمین‌مقیاس بغداد مقایسه‌کرد .

در شهر استخر (فارس) خاندان متمولی بوده‌که آنان را آل حنظله میگفتند و تمول آنان باندازه‌ای بودکه سالی ده میلیون درهم مالیات میدادند، یکی از افراد این خاندان بنام عمروبن عینیه یك میلیون درهم به‌بهای چندین‌مصحف داده وآنرا درشهرهای اسلام‌پخش کرد، دوتن دیگر آن‌خاندان بنام مرداس‌بن‌عمر، ومحمدبن و اصل (دوپسر عمو) هرکدام سالی سه‌میلیون درهم مالیات میدادند .

تجار شهر سیراف نیز تمول زیادی پیداکرده بودند بقسمی‌که سرمایهٔ هریك ازآنان از شصت میلیون‌درهم میگذشت وثلث دارائی یکی از آن تجارکه برای مصرف درامر خیری وصیت‌کرده‌بود به‌یك میلیون دینارمی‌رسید ویکی دیگر از آن تجارت‌خانه‌ای بناکردکه سی هزار دینار مصرف‌آن‌شد وتمام این‌ثروت آنان ازتجارت دریا وخرید وفروش عود وعنبر و خیزران وکافور وجواهر وعاج وآبنوس وفلفل ومانند آن بدست آمده بود .

وشهرهای نظیر سیراف ازحیث ثروت در ممالك شرقی آنروزکم نبوده است .

علاوه بروزیران و والیان وکاتبان‌که ازنزدیکان خلیفه وکارمندان‌عالیرتبهٔ دولت‌بودند سایر مردمانی‌که از دور و نزدیك بدستگاه خلافت راه می‌یافتند ثروتهـای هنگفت بـدست میآوردند. مثلا شاعران وساز زنها وآواز خوانها نیز هرکدام ثروت زیادی پیدا میکردند، ابراهیم موصلی آوازه خوان هرون بیست‌وچهار میلیون درهم از خود باقی‌گذارد و ترکهٔ جبرائیل‌بن‌بختیشوع پزشك هرون نود میلیون درهم‌بود .

همین قسم در سایر شهرهای اسلامی هریك از این طبقات بواسطهٔ تقرب به‌بزرگان

ثروت و مالی فراهم میآوردند، حتی بازرگانان غالباً در پناه نفوذ وقدرت بزرگان آسوده میزیستند .

ده‌ها

ده مسکن برزگر بود ومردم بومی کشورها درآنجا میزیستند وعربها آنان‌را اهل خراج میگفتند اینان یا برای مالکین مزدوری میکردند ویا باخلفاء ورجال ومالکین بزرگ شرکت داشتند. در ممالک فارس وعراق روستائیان پیش از اسلام غالباً خود مالك بودند و پس از اسلام بواسطهٔ همین مالك در دستگاه خلفاء راه یافتند وباآنان شریك شدند، اما نظر بجهاتی که گفته شد کمتر روستائی بود که ازخود ملك ومزرعهٔ مستقلی داشت .

بنابراین ده‌نشینان همینقدر خوش بودندکه میتوانستند یاکشت وکار زندگی بخور و نمیری داشته باشند، گرچه بیشترآنان‌در منتهای بی‌نوائی‌میزیستند وچه‌بسیار ازروستائیان که در همهٔ دورهٔ زندگی خویش پول زر (دینار) نمیدیدند و دولتیان درشهرها نشسته از دسترنج آنان هزاران دینار بیهوده میبخشیدند. بدبختی وگدائی روستائی چنان‌بودکه اگر دیناری اتفاقاً بدستش میرسیدآنرا سجده میکرد ودوبار وسه‌بار آنرا میبوسید واگر ده یابیست‌دینار میدید ازشدت خوشحالی میمرد و یا دیوانه میشد، مثلا درقرن سوم هجری احمدبن طولون که مرد باجود وکرمی بود فرمانروای مصر گشت وکاخها وباغها و اصطبلهای بسیار برای تجمل‌وخوشگذرانی خویش بناکرد وهرماه هزار دینار بفقیران صدقه میداد. روزی یکی‌از گماشتگان نزد احمد آمده گفت زنانی باجامه نیکو و انگشتری طلا نزد من میآیند وصدقه میطلبند باآنان چه‌کنم. احمد گفت هرکس دست سؤال درازکرد باید باو چیزی داد. آری چنین فرمانروای باسخاوتی در یکی از روزهای سرد زمستان برای گردش سوار شده با همراهان از(مقس) بطرف فسطاط میرفت، صیادی‌ژنده‌پوش را دیدکه تقریباًتمام بدنش بیرون است وکودکی باهمان بدبختی همراه وی است و هردو دام بدریا افکنده ماهی صید میکنند، احمدرا دل برآن پدر و پسر بسوخت وبگماشتهٔ خود نسیم گفت بیست دینار باین‌صیاد بده، مونس چنان‌کرد، احمدساعتی بگردش‌رفته مجدد از آنراه بازآمدصیاد را مرده دید وپسرش راگریان برکنار وی یافت، احمدگفت گمانم‌کسی از غلامان و سپاهیان این مرد راکشته و دینارهایش‌را ربوده است سپس‌خود نزدیك آمده‌ازپسر پرسیدکه پدرت را چه‌شد؟

پسر اشاره به‌نسیم‌کرده جواب دادکه این مرد پدرم راکشت چه خود دیدم‌که وی چیزهائی درکف‌دست اونهاد واوآنها راگردانیده لختی نگریست‌سپس فریادی زده جان‌داد. احمد به‌نسیم گفت تاآن‌مرده را بازرسی‌کرد وتمام بیست‌دینار را نزد وی یافت وهرچه‌اصرار کردکه پسر آن‌طلاها را بردارد نپذیرفت وهمی‌گفت‌که این‌چیزها قاتل‌پدر من‌بوده و قاتل من نیز خواهد شد ، احمد قاضی وپیر مردان قریه مقس را حاضرکرده فرمان داد تادرآنجا از بهرکودك ملکی به پانصد دینار بخرند و محصول آنرا برای آن‌کودك

محفوظ دارند و نام کودك را در دفتر جیره‌خواران ثبت کنند تا از مقرری دولت نیز بهره‌مند گردد. احمد میگفت چون من باعث قتل پدر او شدم باید بسا پسرش تلافی کنم چه اگر من بیکباره بیست دینار بوی نمیدادم البته نمی‌مرد واولی آن بود که دینار دینار باو میبخشیدم تا از شدت شوق جان ندهد.

آری صیادی که در مجاورت پایتخت میزیسته بچنین وضعی گرفتار بوده و البته روستائیان و برزگرانی که دور از بساط عیش و نوش و تجمل امراء و خلفاء در ده‌های گوشه و کنار زندگی میکردند قطعاً حال وروزشان تباه‌تر بوده است.

شهرهای اسلامی

منظور از شهرهای اسلامی آن شهرهائی است که مسلمانان خود بنا کرده‌اند وشهرهائی که پیش از فتوحات اسلامی درممالك روم وایران ومصر بوده وبعداً بدست مسلمانان افتاده جزء این صورت در نمیآید، درهرحال شهرهای اسلامی درمصر وعراق وشام وافریقا و اندلس و ایران وغیره متعدد است وبعضی از آن مانند بصره وبغداد و قاهره هم امروز پا برجاست و پارهٔ دیگر مانند فسطاط و زهراء وغیره ویران گشته‌است واینك بشرح تاریخ شهرهائی میپردازیم که در ایام تمدن اسلامی ایجادشده واین مختصر را متمم جلد دوم قرارمیدهیم وپیش از شروع بمقصود چند کلمه ازعلل وموجبات پیدایش این شهرها بدست اعراب ومسلمانان باز میگوئیم.

مسلمانان درآغاز اسلام صحراگرد وچادرنشین بودند واز اقامت درشهرها وکناربرج وبارو بیزاری داشتند ونمیخواستند در شهرهای محصور بمانند و در ابتداکه بممالك مصر و عراق وشام حمله آوردندزنان وکودکان‌را نیز باخود میبردند وهمینکه شهری را میگشودند دربیرون شهر چادر میزدند ودرهمان چادرهاکه در واقع اردوگاه بود بازن وفرزند اقامت میکردند. عمرمخصوصاً اصراری‌داشت که‌لشکریان اسلام در جائی که‌میان آنان ومدینه رود یا دریاباشد فرود نیایند تاعمربتواندبرمرکب خود سوار شده‌بدون مانع سروقت آنها برود وبه همین‌نظر عمروعاص در فسطاط و سعدوقاص درکوفه وبصره اردو زد و این اراضی‌را رابط یا اردوگاه ولشکرگاه میخواندند ولی‌چون‌مدتی دراین اردوگاه‌ها ماندندخواه ناخواه‌مجبور گشتند خانه‌ها وبازارها وعمارات دیگری درآن نقاط بسازند وبتدریج شهرهای کوفه وبصره وفسطاط ازآن اردوگاه‌ها پدید آمد.

اما همینکه تدریجاً ممالك‌اسلامی وسعت‌یافت ودولتهای اسلامی متعدد گشت، مسلمانان برای‌حفظ خودشان ازتعرض مخالفان یابیادگار فتوحات خویش‌شهرهائی بناکردند چنانکه منصور وخلفای فاطمی‌مصر شهر بغداد وقاهره را برای محافظت خود وخاندان سلطنتی خود ساختند، گاه هم خلفاء برای تفریح و تعیش و دور بودن از مردم شهرهائی میساختند، مانند سامراء و متوکلیه و زهراء وغیره‌که بجهات اخیر بناشد و ذکر همهٔ آنان موجب طول کلام خواهد بود.

اینك بشرح معروفترین شهرهای اسلامی درعصر ترقی وثروتمندی اسلام می‌پردازیم:
باید دانست که‌مورخین اسلام‌مانند سیاحان‌امروزاوصاف بسیاری ازشهرها رانگاشته‌اند ولی هیچیك‌ازآنان مثل جهانگردان‌امروز مساحت اراضی‌شهر وجمعیت‌آنرا ذکرننموده‌اند،



مجسمه سفالین ساخت کاشان یا ساوه در قرن ۷ ه

بلکه آنچه راجع بشهرهای اسلامی نوشته‌اند از تعداد حمامها ومسجدها و مانند آن بوده و غالباً آن‌اعداد را نیز مبالغه‌آمیز گفته‌اند. بقسمی‌که تصدیق آن چنانکه ملاحظه خواهد شد دشوار مینماید.

اکنون شهرهای معروف اسلامی‌را مطابق نوشته وگفتهٔ قدما شرح میدهیم.

بصره

یکی ازقدیمی‌ترین وآبادترین شهرهای اسلامی است‌که هنوز باقی میباشد. در ابتداء اردوگاه عرب بود ومیان آن لشکرگاه تامدینه بدستور عمر آبی وجود نداشت، حه‌که ازکرانهٔ غربی فرات تا مکه زمین ریگزار وکوه وصحرااست ورودی فاصله نمیشود، درسال ۱۶ هجری عتبة بن غزوان کلبه‌هائی ازنی در آنجا ترتیب داد وسپس ازبیم‌آنکه مبادا‌آتش سوزی شود بااجازهٔ عمر ، نی‌را بخشت تبدیل‌کردند وشهرکوفه‌که بعداً راجع بآن صحبت میداریم نیزچنین بوده است. شهربصره درآغاز چندکوی‌بود وهرقبیله‌ای درکوی‌خود میزیستند، وسیع‌ترین خیابان بصره شصت ذراع بود وآنرا مربد نامیدند، سایرخیابانها بیست ذراع وکوچه‌ها هفت ذراع عرض داشته است، در میان هرکوی میدانی برای بستن اسبها وگورستان ترتیب دادند و بنای خانه‌هارا متصل بیکدیگر ساختند، چون بصره دارای موقعیت تجارتی و رابط ایران و شام بود لذا بسرعت روبه آبادی گذارد ودر زمان بنی‌امیه حاکم نشین عراق شد وبروسعت و آبادیش افزوده گشت بقسمی‌که درزمان خالدبن عبدالله قسری مساحت‌آن تا دوفرسخ در دو فرسخ رسید و درواقع تا سی وشش میل مربع بدون پستی وبلندی درزمین هموار بصره خانه ومغازه وسایر ابنیه دیده میشد واین مساحت ازمساحت شهر فعلی قاهره باآبادی ووسعت‌کم‌نظیرآن افزون‌تر میباشد.

درزمان عباسیان بصره مرکزمهم تجارتی اسلام گشت وخط‌کشتیرانی وکاروان تجارتی ازمشرق بصره تا هندوچین و ازمغرب تا انتهای بلاد مغرب وازجنوب تا حبشه امتداد یافت و درلنگرگاه آن همه روزه‌کشتی‌های بسیار لنگر می‌افکند وانواع کالاها ازقبیل پارچه و عطروچوب وغیره حمل میکرد. بیشترآبادی بصره بواسطهٔ مردمی‌بودکه برای‌کسب وتجارت بآن‌شهرمیآمدند ودرآنجا خانه وباغ ودریاچه وکاخ ومیدان میساختند. ابن حوقل دروصف بصره چنین میگوید:

« این‌شهردارای منظره‌های زیبا، میدانهای‌وسیع مجلل، دریاچه‌های وسیع وخانه‌های عالی ومیوه های نغز خوش میباشد وهیچگاه روی آب بصره ازمردم خوشگذران خالی‌نیست وپیوسته آیندگان وروندگان درفراز ونشیب حرکت میکنند».

آبهای بصره مرتباً لنگرگاه صدها کشتی بوده‌است ودرجای دیگر این‌کتاب گفته‌شده که یك تاجراهل بصره سالی‌صدهزار دینارمالیات میداد ومیزان ثروت سایر تجارآن‌شهررا میتوان ازاین رو دانست، چون درآن‌شهر بازرگان خرد وکلان بسیار بوده است.

مردم بصره ازهمان ایام بجهانگردی از نظر تجارت معروف بودند تاحدی که سودطلبی وکوشش آنان درراه تجارت ضرب‌المثل شده، دربارهٔ آن میگفتند: اهل بصره و خوزستان برای بازرگانی تا دورترین نقاط دنیا میروند وهرکس ازمشرق بفرغانه وازمغرب به سوس اقصی (درافریقا) رود درآن نواحی یکی از اهل بصره یا خوزستان یا حیره را خواهد دید و درواقع مردم آنروز بصره مانند اهالی سوریهٔ امروز بودندکه اینان‌هم چون نیاکان خود (فینیقیان) بمنظور تجارت تاهمه‌جا میروند.

درجلد اول تاریخ تمدن درضمن صحبت از وسعت شهر بصره گفته شدکه بنا بقول استخری درزمان بلال‌بن ابی‌برده درسال۱۱۸هجری ۱۲۰هزارنهر درزمینهای بصره جاری بود وبرروی همهٔ‌آن نهرها کرجی حرکت میکرد، اتفاقاً استخری در صحت این‌موضوع شك یافته شخصاً در قرن چهارم هجری ببصره رفته است وآنچه را که بچشم خود دیده چنین نقل میکند:

« من شمارهٔ نهرهای بصره را آنطورکه شنیده بودم باور نمیتوانستم، تا اینکه خود به بصره آمدم واراضی وسیعی دربصره دیدم‌که درمساحت یك تیر پرتاب نهرهای‌کوچکی درآن حفر کرده بودند وکرجیهای بسیاری روی‌آن نهرها حرکت میکرد وهرنهری بنام شخصی که آنرا حفرکرده ویا محلی‌که ازآنجا میگذشت منتسب شده است و چون این بدیدم باور کردم‌که درمساحت بصره صدوبیست هزارنهر جاری میباشد. بعلاوه ابن حوقل نیز شمارهٔ نهرهای بصره را صدوبیست هزار ذکرنموده است .

باهمهٔ این احوال از زیادی نهرهای بصره درتعجب بودم تا اینکه بمرد دانشمندی از مردم بصره برخوردم که سالیان دراز درآن‌شهر بوده وازجزئیات آن‌شهر اطلاع داشته‌است وهمینکه تردید خودرا دربارهٔ شمارهٔ نهرها بیان‌کردم آنمرد گفت‌که نهرها نزدیك بهم‌کنده میشود وبمجرای‌کوتاهی منتهی میگردد بقسمی‌که هرشاخه ازآن را نهر همی‌خوانند. پس‌از شنیدن این تفصیل باورکردن‌آن شماره برمن (استخری) آسان‌گشت.» نکتهٔ دیگر اینکه مساحت خود شهربصره به‌تنهائی سی وشش میل مربع نبوده بلکه باغهاومزرعه‌ها ونخلستان‌های توابع‌آن‌که تاآبادان درکنارخلیج فارس امتداد داشته جزء این مساحت درمیآمده‌است و البته با رعایت‌آبادی وحاصلخیزی اراضی مجاوربصره میتوان تصدیق‌کردکه مساحت شهر بصره وتوابع‌آن به سی وشش میل مربع میرسیده‌است. مؤید این گفتار نوشته‌های ابن حوقل و استخری دربارهٔ بصره است‌که چنین مینویسند:

« نخلستانهای بصره از عبدسی تا آبادان بطول پنجاه وچند فرسخ بهم پیوسته‌است و هرجاکه انسان درطول وعرض این‌مساحت فرود بیایدکنارنخلستان یاباغ یانهرآب است.»

حال اگر عرض این مساحت‌را نصف طول‌آن فرض‌کنیم هفتاد وپنج میل درصد وپنجاه میل ویا ۱۱/۲۵۰ میل مربع مساحت بدست میآید وبودن ده نهرکوچك در هرمیل مربع

چیزی نیست که قابل تردید باشد.

کوفه

این شهر چندماه پس از بصره بدست سعد وقاص بناگشت ودر علت پیدایش آن چنین گفته‌اند: که پس ازشکست ایرانیان وتسخیر شهر مداین (تیسفون) بدست‌اعراب؛ سعد وقاص فرمانده سپاهیان اسلام چند صحابی نزد عمر فرستاده تا مژدهٔ فتح را بدو ابلاغ کند، عمر فرستادگان سعد را زرد و زار ونزار دید وهمینکه سبب را پرسید گفتند: بدی آب وهوای عراق مارا چنین کرده عمر فرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمانان درنظر بگیرندکه با مزاج آنان سازگار باشد و اتفاقاً درهرجائی‌که شتران اعراب خوش وسالم باشند خودآنان نیزدرآنجا سلامت خواهند زیست، باری سعد وقاص بدستورعمر باکمك سلیمان وحذیفه زمینی درکنار فرات (میان‌حیره وفرات) برای اردوگاه انتخاب‌کردکه هوای آن مطابق فرمان عمر بری وبحری است وتا شهر مدینه رود ودریاچه‌ای فاصله ندارد ودرآغاز خانه‌هارا ازنی ساخت‌که‌شبیه بچادر بود، اما پس ازچندی‌آتش سوزی درگرفت ومقداری ازخانه های نیین سوخت.

مسلمانان با اجازهٔ عمر خانه‌های خشتی ساختند ولی مطابق فرمان عمر بنای آنـرا



نقشی سفالین ساخته شده درقرن ۵ هجری

بلند نکردند وهیچ کس حق نداشت بیش‌ازسه اطاق مالك شود.

شهر کوفه نزد شیعیان مقامی ارجمند دارد چه‌که حضرت امیر (علی علیه‌السلام) آنرا پایتخت قرارداده ودرهمانجا بدرجهٔ شهادت رسید.

فسطاط

نخستین شهر مسلمانان درمصر فسطاط است وآنرا عمروعاص درسال ۱۸ هجری درمحلی‌که اکنون قاهره و مصر قدیم است بنا نمود و اکنون چیزی‌ازآن بجا نمانده جزخرابه‌های مسجد عمرو وپاره‌ای تل‌ها و ویرانه‌ها که تاکوه مقطم امتداد می‌یابد، سپاهیان اسلام برای تسخیرقلعهٔ بابل باین محل آمده اردو زدند وهمینکه آن قلعه راگشودند عازم اسکندریه شدند .قلعهٔ بابل‌دراین ایام بدیر نصاری یادیر مارجرجس شهرت دارد باری همینکه عمروعاص عزیمت اسکندریه نمود فرمان داد سراپردهٔ (فسطاط) او را برکنند و مأمورین‌که برای برکندن فسطاط رفتند دوکبوتر را درون آن دیدندکه تخم‌گذارده اند و روی‌آن نشسته‌اند، مأمورین این جریان راباطلاع عمروعاص رساندند، عمروعاص‌را برآن‌کبوتران رحم‌آمده فرمود سراپردهٔ اورا باقی‌گزارند وچند قبطی را بمواظبت سراپرده وکبوتران‌گماشته خود باسکندریه‌رفت وهمینکه آنجارا گشود نامه‌ای به عمرنگاشت وازوی اجازه خواست‌که سپاهیان اسلام‌را در اسکندریه نگاه دارد اما چون میان اسکندریه ومدینه رود نیل فاصله بود عمر مطابق معمول باآن پیشنهاد موافقت نکرد ودرجواب عمروعاص مرقوم داشت‌که این‌پیشنهاد مراخوش‌نیامد زیرا دوست ندارم درتابستان وزمستان میان من ومسلمانان آبی فاصله‌باشد بلکه مایلم جائی مسلمانان اقامت‌کنندکه هرگاه بخواهم برمرکب خود سوارشده بلامانع نزد آنها بیایم، عمروعاص پس‌ازدریافت این پاسخ عده‌ای ازسپاهیان را دراسکندریه ساخلو قرارداده وباقیهٔ لشکر بقلعهٔ بابل بازآمد وچون بدانجا رسیدکبوتران بسیاری دیدکه درسراپردهٔ وی تخم گذارده وجوجه درآورده بودند، عمرو درشمال قلعهٔ بابل‌شهری بناکرده بمناسبت سراپردهٔ خود فسطاط آن شهررا نیز فسطاط نامید وازآن پس قبیله‌ها بیکدیگر پیوسته، لشکریان در آن‌نواحی برای‌خود خانه‌ها ساختند وچهارنفرازبزرگان‌لشکر بدستور عمروعاص مأموریت یافتندکه هرطایفه و قبیله‌ای را درمحلی قرار دهند وهرقدر دامنهٔ فتوحات اسلامی در مصر واطراف‌آن توسعه پیداکرد بهمان نسبت‌هم برآبادی‌ووسعت شهر فسطاط افزوده شد تا حدی که طول آن برکرانهٔ رود نیل تاسه میل رسید. تاریخ نویسان عرب مطالبی دربارهٔ وسعت و آبادی فسطاط نوشته‌اندکه تاحدی خالی از اغراق نمیباشد، ازآنجمله برای‌فسطاط ۳۶هزار مسجد ۱۱۷۰ حمام وهشت هزارکوچه ذکرنموده اندکه درتمام‌کوچه ها مرتب آمد و شد بوده است، گرچه این ارقام قدری مبالغه دارد ولی در هرحال از آبادی وعظمت فسطاط حکایت میکند . شریف عقیلی از شعرای آنروز فسطاط اشعار ذیل را در وصف فسطاط سروده است .

ترجمهٔ اشعار :

« ازبرای دیدن فسطاط بآتش شوق واشتیاق میسوزم، فسطاط بباران نیازندارد چه‌که نیل بهتر ازهر بارانی است و ازکنار آن میگذرد و باغهای آنرا شاداب وخرم میدارد، فسطاط عروسی است که‌کوه مقطم تاج آن ورود نیل گردن‌بند مرواریدآن میباشد.»

بزودی جمعیت فسطاط روبفزونی گزارد وناچار خانه‌هارا پنج طبقه وهفت طبقه بنا کردند وهزینهٔ ساختمان بعضی ازخانه‌ها تا ۷۰۰ هزاردینار میرسید وچه‌بساکه دریك‌عمارت چند طبقه بیش ازدویست نفر منزل داشتند و از جملهٔ عمارات مجلل فسطاط حرم سرای خمارویه بودکه هزینهٔ بنای‌آن هفتصد هزاردینارشد، دیگر ازخانه‌های زیبا وباعظمت‌فسطاط سرای عبدالعزیز بوده‌است‌که روزی چهارصد مشك (راویه)آب درآن خانه مصرف میشد و بنا بنوشتهٔ یکی‌ازمورخین شانزده هزارسطل با قرقره‌وطناب ازپنجره‌های این عمارت برود نیل آویخته بود و هرروزه باآن سطل‌ها برای مصرف عمارت عبدالعزیز آب بالا میکشیدند. مسافری‌که در اواخرقرن سوم هجری (درزمان خمارویه پسر احمدبن طولون) به فسطاط آمده ازعظمت وآبادی آن‌شهرچنین میگوید:

اتفاقاً مرا بصنعت‌گری احتیاج افتاد و هرچه جستجوکردم درآن‌شهرصنعتگر بیکاری نیافتم درصورتیکه هفتاد هزارصنعتگر درآن شهرکارمیکنند وهرصنعتگری دوسه شاگرد دارد و این شاگردان غیراز خدمتکارانی هستند که‌کارصنعتگران را انجام داده مرخص میشوند. دیگر ازداستانهای مربوط بعظمت وتوانگری شهرفسطاط ومردم‌فسطاط موضوع تعداد بسترها وفزونی اثاث خانه‌هااست وچه‌بساکه یکنفرازاهل فسطاط هزار یا ده هزاربسترداشته است ، وبنا بگفتهٔ یکی ازمورخین مردی از اهل فسطاط سیصد بستر داشته‌که هربستری مخصوص به یك هم‌خوابهٔ وی بوده است .

قضاعی مورخ میگوید: « درضمن جهیزیهٔ قطرالندی دختر خمارویه هزاربند شلوار بودکه هربندی ده دینارمی‌ارزید » وبا این وصف تنها بهای بند شلوارهای این‌بانوی مصری بده هزار دینار بالغ میشد.

مقریزی وسایر تاریخ نویسان مطالب مفصلی ازخوراکیها ونوشابه‌ها وسایر تجملات گوناگون مردم فسطاط نگاشته‌اندکه نقل‌همهٔ‌آن دراین‌کتاب موجب طول‌کلام خواهد شد.

بغداد

شهر بغداد را ابوجعفر منصور عباسی درسال ۱۴۵هجری بناکرده، پایتخت خود ساخت و تاکنون آن‌شهر باقی است ولی محل شهر تابحال چند مرتبه تغییرکرده است وموجب ایجاد آن‌شهرچنان بود که سفاح نخستین خلیفهٔ‌عباسی و برادرش منصورکوفه را برای اقامت خود برگزیدند، چه‌که آن شهر بعراق وایران‌که محل و مرکز یاران‌آنها محسوب میشد نزدیك بود، سپس منصور در نزدیکی شهر انبارشهری بنام هاشمیه بناکرد و اقوام وکسان خودرا از علوی وعباسی‌که

هاشمی‌نژاد بودند بدان شهر کوچ داد و برادرش سفاح نیز بهاشمیه آمد و همانجا درگذشته بخاك رفت و قبرش‌هم اکنون درآنجاست، منصور چندسال دیگردرآن شهرماند ولی‌اجتماعی بنام راوندیه در هاشمیه برمنصور شوریدند ومنصور از شهر هاشمیه متنفر شده درصدد برآمد شهرتازه‌ای بناکند و از هاشمیه برود و پس از جستجوی فراوان سرزمین بغداد را پسندیده آنجا را شهرکردکه بمدینهٔ منصور ویا شهر بغداد معروف شد .

ساختمان شهربغداد درساحل غربی‌دجله بشکل مدورآغازگردید ودراطراف خانه‌هائی برای غلامان وملازمان ساختند وچون نوبت خلافت بمهدی رسید لشکرگاه خودرا درکرانهٔ شرقی دجله قرارداد وآن محل به عسکرمهدی موسوم شد و تدریجاً اعیـان و اشراف دولت بدان محل منتقل شده خانه‌ها وعمارتهای عالی برای خود بناکردند ودربار خلیفه نیز بطرف مشرق دجله انتقال یافت ودر دوطرف مشرق ومغرب دجله باغها وعمارت ها احـداث گشته طرف شرقی را رصافه وطرف غربی راکرخ نامیدند .

درزمان مأمون شهر بغداد به منتهی‌درجهٔ وسعت وعظمت رسید ومساحت‌آن به پنجاه و سه‌هزار وهفتصد وپنجاه جریب بالغ شدکه بیست وشش هزار وپنجاه جـریب آن در طـرف مشرق دجله وبیست وهفت هزار جریب درطرف مغرب بوده است واگرهرجریبی را ۳۶۰۰ ذرع فرض‌کنیم مساحت شهر بغداد آنروز بالغ بر ۱۶ هزار فدان میشد کـه البته مساحت بسیاربزرگی میباشد و در تمام این مساحت باغها و عمارتهای نیکو ایجاد شده بود. خطیب بغدادی مورخ میگوید: « شهربغداد ازدجله شهر تشکیل میبافت‌که بهم متصل بوده‌است و۶۵ هزار حمام داشته‌است » مؤلف سراالملوك در توصیف آبادی بغداد میگـوید: « که این شهر شصت‌هزار گرمابه داشته ودرهرگرمابه لااقل ۵ نفرکار میکردند وبا این‌حساب سیصد هزار تون‌تاب و دلاك وزباله‌کش فقط درحمامهای بغداد مشغول بوده اند. مؤلف مزبور در مقابل



کاسهٔ سفالین ساخت قرن ششم هجری

هر گرما به پنج مسجد ذکر نموده و شمارهٔ مساجد بغداد را سیصدهزار دانسته است و بطور متوسط برای هرمسجد پنج نمازگزار فرض کرده و از آنرو نمازگزاران شهر بغداد را یك میلیون و نیم دانسته است.

ولی بطورکلی این ارقام با موازین علمی وریاضی درست درنمیآید وفقط از عظمت و آبادی بغداد آنروز نموداری میباشد وازتمدن عالی آن روز مسلمانان حکایت میکند.

طبری میگوید: «درسال ۲۵۵ شورشی دربغداد واقع شد وهنگام شورش صدهزار نفر از روی دجله عبورکردند». این گفتهٔ طبری خود دلیل دیگری بعظمت وآبادی بغدادآنرور است، چه اگرصدهزارنفر ازدجله عبورکرده‌اند لااقل ده برابر این‌عده از دجله نگذشته‌اند و ازآنرو میتوان جمعیت شهررا دومیلیون یا یك میلیون ونیم تصورکرد وطبعاً در اطراف شهر نیزده‌ها وآبادیهائی بوده‌که جمعیت آن برآن تعداد افزوده میشود.

ابن حوقل‌که درقرن چهارم هجری بغداد را دیده دروصف‌آن چنین میگوید:

« آبادی بغداد وکوفه بهم پیوسته‌است و نهرهای فراوانی از رود دجله جدا شده به‌اطراف جاری میشود ».

مسلمانان بجز بصره وکوفه وبغداد شهرهای دیگری نیز بناکرده اندکه ازآن جمله قیروان (درافریقا)، واسط (درعراق) میباشد وازآن گذشته مسلمانان شهرهای بسیاری را در مصر وعراق وشام وایران وغیره فتح‌کرده بر وسعت وآبادی آن افزودند وشهرهای دمشق (درشام) اسکندریه (درمصر) قرطبه وغرناطه و طلیطله (دراندلس) از جملهٔ آنشهر ها میباشد وامید است‌که درضمن تشریح اوضاع اجتماعی مسلمانان‌آنروز مطالبی در بارهٔ تمدن وآبادی آن‌شهرها ومردم آن بنگاریم.

پایان جلد دوم



راجع به :

پیدایش دولت اسلام ـ تاریخ مؤسسات‌اداری و سیاسی و نظامی آن ـ شرح ثروت ممالك اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات وبازرگانی وصنعت ونظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالك وملل اسلامی.

راجع به :

علوم و ادبیات عرب پیش از اسلام ـ علوم و ادبیات عرب بعد از اسلام ـ علوم و ادبیات اسلامی ـ علوم و ادبیات بیگانه در میان مسلمانان ـ علوم پزشکی ـ ستاره شناسی ـ ریاضیات و طبیعیات و غیره در اسلام ـ مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اسلامی.

بنام خدا

مقدمه

علم مهمترین و بزرگترین رکن فرهنگ و تمدن است و مذاکره ومطالعه در موضوع علم و دانش ملل وآداب ورسوم آنان ازمهمترین وظایف مورخین میباشد، بخصوص درتاریخ اسلام این وظیفه مهمتر مینماید، چون علوم اسلامی با سیاست حکومتهای اسلامی و اوضاع واحوال آن کاملا مربوط میشود، واز آن جهت اهمیت بیشتردارد که تاریخ علوم اسلامی با تاریخ علوم قبل از اسلام مربوط میشود. زیرا مسلمانان کلیهٔ علوم پیشینیان یا نتایج افکار ملل عظیم باستانی را بزبان خود نقل وترجمه کردند ودرواقع وارث علوم وفلسفه وحکمت وآداب ایرانیان ومصریان و یونانیان و هندیان و کلدانیان و فنیقیان شدند. بنابراین مطالب این مجلد خلاصه‌ای از تاریخ علم وفلسفه وادبیات ملل باستانی ازآغاز تمدن بشر تا ظهور اسلام میباشد وباضافه مختصری ازتاریخ ملل گذشته نیز در طی آن ذکر شده است.

پاره‌ای ازنویسندگان فرنگی چنان پنداشته‌اندکه اعراب یا مسلمانان چیزی بر علم نیفزودند و فقط آنرا از زبان یونانی ترجمه کرده‌اند، و اتفاقاً دراین پندار خود تعصب میورزند، پارهٔ دیگر از آن نویسندگان معتقدند که عربها علم را ببدی ترجمه ونقل کرده وازآن راه زیانی بعالم دانش و فرهنگ وارد آورده‌اند. این افکار و عقاید در دورهٔ تعصب پدید آمده وتاکنون کسی ازمسلمانان یا عربها بانتقاد این عقیده برنخاسته است. فقط بعضی ازخاورشناسان با انصاف فرنگی بطورمختصر اشاره کرده‌اندکه مسلمانان نه‌تنها علم‌را ترجمه کرده‌اند بلکه چیزهائی هم برآن افزوده‌اند. این اظهارات خاورشناسان بقدری مختصر است که اگر عرب زبانان آنرا بخوانند البته خشنود میشوند، ولی هرگاه بخواهند در اطراف آن مطالب تحقیقاتی بعمل آورند سعی‌شان هدر میرود، در صورتی‌که یگانه راه تحقیق این مسائل مراجعه بکتب عربی پیشینیان میباشدکه تنها منبع تاریخ تمدن اسلام وآداب و رسوم مسلمانان درآنجا بدست میآید و البته مستند غالب نوشته‌های فرنگیان نیز همان منابع است، بنابراین اگرچیزی راجع بمأثرعرب درکتب فرنگیان بیابیم ودرکتب اعراب ذکری از آن نبینیم طبعاً درصحت آن اطمینان نخواهیم کرد . چه ممکن است مطالب مزبور از سیاحت‌نامهٔ جهانگردان فرنگی درقرون وسطی نقل‌شده باشد. وگفتهٔ آن جهانگردان بهرحال محل تأمل است، ازآنجمله سفرنامهٔ بنیامین تودلی یهودی جهانگردکه در قرن ۱۲ میلادی

بهمصر وسوریه وایران وقسطنطنیه تا حدود چین سفر کرده ومطالبی راجع بآن ممالك نگاشته که با تاریخ وفق نمیدهد بعلاوه خالی از اغراق ومبالغه نیست، سفرنامهٔ این یهودی ابتداء بزبان عبری تألیف شده سپس درقرن ۱۶ به لاتین ودرقرن ۱۸ بزبان فرانسه و در قرن ۱۹ بهانگلیسی ترجمه شده است.

جهانگرد مزبور میگوید: درزمان فاطمیان دراسکندریه بیست مدرسهٔ علمی ودرقاهره مدارس بسیاری موجود بوده‌است، درصورتیکه بزودی ضمن شرح تاریخ مدارس ثابت‌خواهیم کرد که مدارس مزبور بعد از فاطمیان درمصر بنا شد ودرایـام آنان اصلا چنان مدارسی در مصر تأسیس نگشت، ولی نویسندگان ما (عربها) این مطالب بی اساس را جزء مفاخر عرب در مطبوعات خود نقل کرده وبآن‌میبالند، اگـر بحقیقت قضیه پی ببرند بی‌جهت نمیبالند و بمطالب واهی افتخار نمیکنند واین همان نکته‌ای است که دوست ما نعمانی دانشمند هند در نامهٔ خود بآن اشاره‌کرده وخلاصهٔ آنرا در مقدمهٔ جلد دوم نگاشتیم، یعنی نعمانی بما تذکر داد که برای رفع اینگونه توهمات مدارك هرمطلبی را در پائین صفحه ذکر کنیم، ما نیز دستور او را اطاعت‌کرده همان قسم رفتار نمودیم وچون بهاغلاط زیادی ازمنقولات مورخین برخوردیم ناچار آنچه را که مستند بمدارك مسلم بوده درکتاب خود نقل‌کردیم ویا مطالبی را نگاشتیم‌که برصحت‌آن قرائن محکمی شبیه بمدارك مسلم موجود بوده است.

اما در قسمتهائیکه مربوط بفرنگیان میباشد پاره‌ای از گفته‌های آنانرا باید بپذیریم مثلا موضوع هدیه دادن ساعت ازطرف هرون بشارلمان ویا موضوع ساختن پاندول که بقول فرنگیان ازعربها بهاروپائیان رسیده ویا تهیهٔ بعضی ترکیبات شیمیائی و کشف یکی ازمواد آن که ازعرب باروپا منتقل شده، البته قول فرنگیان حجت است ودر غیر این مطالب یگانه راه تحقیق مراجعه بکتب تاریخ وادبیات عـرب میباشد کـه در صورت مطالعه ودقت مسائل مهمی کشف خواهد شد. درضمن باید مساعی خاورشناسان را درطبع ونشر کتب مزبور نیز قدردانی نمود. چه اگرسعی وکوشش آنان نبودکتب مزبور ازمیان میرفت وازآنجمله کتاب بسیارسودمندموسوم‌بهالفهرست تألیف ابن ندیم میباشدکه با همت گوستاوفلوگل طبع‌وانتشار یافته است وتعلیقات وحواشی مهمی برآن نگاشته که همان حواشی وتعلیقات خود یك جلد کامل است.

بنای ما، درکشف حقایق تاریخی مندرج دراین جلد کتابهای عربی بوده که پس از تحقیق وبررسی مطالب آنرا نقل‌کرده‌ایم وبرای تکمیل تحقیقات خود بهتألیفات و نشریات دانشمندان فرنگ نیز مراجعه‌کرده کتب خاورشناسان انگلیس و فرانسه وآلمانی وغیره را نیز زیر و رو کردیم و اضافه برآن بکتاب سودمندی دست یافتیم‌کـه موسوم برسائل نعمانی از تـألیفات شبلی نعمانی میباشد و بزبان اردو تألیف شده وشرح مفیدی راجع بهمدارس و مریضخانه‌ها وکتابخانه وکتابهای عرب درآن مندرج‌است وپس‌ازآنکه‌آراء وافکاردانشمندان

را دربارهٔ تمدن اسلام دریافتیم بمدارک وکتب عربی مراجعه کردیم ودر مطالب آن دقت و بررسی نمودیم، ازعظمت آن تمدن وبخصوص علم وادب درشگفت ماندیم واین همان است که بطور تفصیل دراین مجلد از آن صحبت میداریم.

موضوع این مجلد

موضوع این مجلد در دو قسمت است که یکی مربوط بهعلوم عرب پیش ازاسلام و قسمت دیگر راجع به بعد از اسلام است. باین ترتیب که ابتداء بطور اختصار مطالبی راجع بهعلوم وادبیات عرب پیش از اسلام ذکر نمودیم وآن عبارت است از :

علم نجوم ـ هوا شناسی (انواء) ـ پتولوژی یا خواص وتأثیر اقتران ، کواکب بطور افسانه، کهانت و عرافه یا اخبار ازآینده و گذشته، پزشکی، شعر، خطابه، مجالس ادبی، علم انساب، تاریخ،

و راجع بمنابع ومدارک این علوم نظر فلسفی بحث وتحقیق نمودیم.

اما علوم عرب پس از اسلام نیز به سه قسمت بوده است از اینقرار :

۱ ـ علومی که با اسلام توأم بوده وآنرا علوم اسلامی نامیدیم.

۲ ـ علومی که در زمان جاهلیت بوده ودراسلام پیشرفت کرده وآنرا آداب جاهلیت عرب میخوانیم.

۳ ـ علومی که از زبانهای دیگر نقل وترجمه شده وآنرا علوم دخیله میگوئیم. وپیش ازشروع بمطلب مقدماتی ذکرمیکنیم که مشتمل است بر :

۱ ـ اسلام وعلوم اسلامی واینکه چگونهعرب درایجاد آن علوم پیشرفت کرد وملازمهٔ آن علوم با یکدیگر چه بوده است.

۲ ـ عرب وقرآن واسلام وتأثیر قرآن در روحیهٔ عرب واکتفای بآن و روگردانیدن از چیزهای دیگر.

۳ ـ نتیجهٔ این طرز فکر که منجر بسوزانیدن کتابهای پیشینیان شد بخصوص کتابهای کتابخانهٔ اسکندریه.

۴ ـ مقایسهٔ رومیان ومسلمانان درعلوم واینکهمقایسهٔ میان روم وعرب درتمدنظاهری خالی از انصاف میباشد وباید میان رومیان ومسلمانان مقایسه بشود.

۵ ـ دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند وجهت آن چه بوده است ؟

۶ ـ تدوین علوم دراسلام وعلت اینکه عربها تا اواخر قرن اول هجرت از تدوین آن امساک نمودند .

۷ ـ خط عربی، تاریخ آن، حرکات آن، نقطه گذاری آن وموجبات این جریانات.

و پس از ذکر این مقدمات بهعلوم اسلامی پرداخته آنرا بچند قسمت کردیم :

علوم شرعی اسلامی (دینی)، علوم لسانی یا لغوی ، علوم تاریخی.

ودرقسمت علوم شرعی ازقرآن، وتاریخ جمع‌آوری قرآن وتدوین وقرائت وتفسیر آن شروع نمودیم وتأثیر آنرا در روحیهٔ مردم ذکر کردیم.

سپس باحادیث واسناد وشمارش وپیدایش آن پرداختیم.

آنگاه به علم فقه ومأخذ آن پرداخته ازفقهاء ورأی وقیاس ومقام فقهاء در نزد خلفاء سخن گفتیم وچگونگی ارتباط آن علوم را با یکدیگر شرح دادیم.

بعدازآن به‌علوم لسانی متوجه شدیم ومقتضیات پیدایش‌آن علوم وارتباط آنرا بااسلام بیان‌کردیم وعلت پیدایش علم نحو را شرح دادیم ودرهمان فصل شرحی از ادبیات و لغت عرب دربصره وکوفه وبغداد نگاشتیم وارتباط آنرا با سیاست ذکرنمودیم وفصل جداگانه‌ای در بارهٔ انشای زبان عربی و بلاغت وتاریخ وجریان آن تدوین کردیم وموجبات فلسفی آنرا توضیح دادیم.

و در پیرو آن ازتاریخ وجغرافی وپیدایش آن در اسلام وبرتری تاریخ وجغرافی در زبان عرب نسبت بزبانهای دیگر گفتگو نمودیم.

بعد به‌ادبیات زبان عرب در زمان جاهلیت (که عبارت ازخطابه وشعر بوده است) توجه‌کردیم وتأثیر اسلام را درشعر وخطابه توضیح دادیم وخطابهٔ مسلمانان‌را با خطابهٔ ملل دیگرمقایسه‌کردیم و در پایان این مبحث ازشعر وانواع واسلوب و راویان شعر وتأثیر شعر درحکومتهای اسلام وشمارهٔ شاعران و اشعار آنها گفتگو نمودیم.

بعد از علومی صحبت کرده‌ایم که درمیان عربها سابقه نداشته و دورهٔ تمدن اسلامی بزبان عربی ترجمه شده است وبرای درک آن موضوع ابتداء از ادبیات وعلوم مللی‌که از زبان‌آنها علوم جدید ترجمه شده سخن گفتیم ومهمترین‌آن ملل یونانیان، ایرانیان،هندیان وکلدانیان بوده‌اند. ازآنرو ابتداء از ادبیات وزبان یونانی صحبت داشتیم و تاریخ نقل و انتقال علوم مزبوررا شرح دادیم‌که یونانیان ازکلدانیان ومصریان وفنیقیان تاریخ وفلسفه و نجوم را اقتباس‌کردند وبتدریج آن علوم بمسلمانان رسید ومخصوصاً در بارهٔ فلسفه مفصل صحبت داشتیم‌که چگونه ازسقراط بافلاطون وازافلاطون بارسطو منتقل‌گشت وتاریخ تألیفات ارسطو را نیز شرح دادیم سپس تاریخ مدرسهٔ اسکندریه‌را در دورهٔ یونانی ورومی تافتوحات اسلامی ذکرکردیم، آنگاه دربارهٔ ادبیات وزبان فارسی وتأثیرادبیات یونانی در زبان فارسی در مدرسهٔ گندی شاپور وغیره شرحی نگاشتیم ودر ضمن شرح زبان وادبیات هندی وسریانی وموجبات ارتباط آنرا با یکدیگر بیان کردیم.

آنگاه ازعلل توجه اعراب به‌علوم جدیده صحبت نمودیم واز نخستین کسیکه در بارهٔ عباسیان بآن عمل مبادرت کرد نام بردیم، سپس از اقدامات منصور عباسی بترجمهٔ علوم پزشکی وستاره شناسی از زبان هندی وفارسی سخن راندیم وموجبات اقدام او را بآن‌کار شرح دادیم وبعدازمهدی وهرون صحبت‌داشتیم‌وفصل‌جداگانه‌ای‌درشرح مترجمین علوم‌جدیده

در دورهٔ عباسی اختصاص دادیم ویادآورشدیم که همهٔ آن مترجمان نامسلمان (مسیحی، یهودی، صابئی، زرتشتی وسامری) بودند واز زبانهای یونانی، فارسی، هندی و نبطی آن علوم را بعربی ترجمه کردند. فصل جداگانه‌ای نیز راجع بمردم سوریه اختصاص دادیم ومتذکرشدیم که اینان از روزگار باستان وسیلهٔ نقل وانتقال علوم درمیان ملتها بوده‌اند.

سپس از یکایک کتابهائی که درآن نهضت علمی بعربی ترجمه شده با ذکر موضوع و مؤلف ومترجم کتاب نام بردیم وکتابهائی را که از یونانی، فارسی، هندی، نبطی، عبری، قبطی بعربی ترجمه شده ذکر کردیم وشمارهٔ آنان را یادآورشدیم که ازصدها میگذرد. و نیز متذکرشدیم که هیچ ملتی مانند عرب موفق نشده است که با چنان سرعتی آن همه کتاب را ترجمه کند وچگونگی وموجبات این‌سرعت عمل را بیان کرده، گفتیم که نیکوکاری ومدارای خلفای اسلام با مترجمان غیرمسلمان یکی از موجبات عمدهٔ این پیشرفت بوده است. آنگاه شرحی از سرعت انتشار علوم جدیده درممالك اسلامی نگاشتیم که چگونه پس از انتشار آن علوم در نقاط مختلف دور دست ممالك اسلامی فیلسوفان و پزشکان بزرگ ظهور کردند و چگونه خلفاء وامراء شخصاً بتحصیل علوم اشتغال داشتند وعلماء و مؤلفین را درترویج علم و تألیف کتب تشویق میکردند واز بذل مال در راه انجام آن دریغ نداشتند و چگونه این تشویق موجب ازدیاد دانشمندان وکثرت تألیفات آنان گردید.

سپس تأثیر این علوم جدیده را در تمدن اسلامی شرح دادیم و ابتداء از فلسفه شروع کردیم ویادآور شدیم که چگونه علم کلام ازفلسفه پدید آمد و در ممالك شرق انتشار یافت و چگونه پاره‌ای ازخلفاء فیلسوفان را تعقیب میکردند وآزارمیدادند و چه سان درنتیجهٔ این سختگیریها (پس‌ازنهضت علمی آزاد دورهٔ اول عباسیان) انجمنهای سری مانند انجمن‌اخوان‌الصفا وغیره درممالك اسلامی تأسیس شد و رساله‌های فلسفی از ممالك شرقی به‌اندلس منتقل گشت وبعداً تاریخ فلسفه را درممالك اندلس بیان کردیم، آنگاه ازتاریخ طب اسلام واختلاف آن با طب یونانی و ایرانی و هندی شرح دادیم و متذکر شدیم که طب اسلامی جامع تمام قسمتها بوده است.

همین قسم پزشکان مسلمان را نام برده بیمارستانهای اسلامی‌را توصیه کردیم سپس آنچه را که مسلمانان برعلم طب افزوده‌اند شرح دادیم وفروعی را (مانند شیمی ، داروسازی ، گیاه شناسی) که دانشمندان اسلام به‌طب اضافه کرده‌اند بیان نمودیم.

پس از آن بتاریخ علم نجوم یا هیئت در اسلام پرداختیم و رصدخانه‌های اسلامی را شرح دادیم وفرق میان هیئت وستاره شناسی‌را بیان کردیم[1] وهیئت شناسان اسلام را نام‌برده آراء وافکار تازهٔ آنانرادرعلم هیئت ذکرنمودیم وآلات جدیدی که ازاختراعات هیئت‌شناسان

---

۱ ـ مقصود ازهیئت یا نجوم دانستن وضع ستاره‌ها وحرکات و سکنات آنهاست ومنظور از ستاره شناسی یا تنجیم دانستن آثار حرکات ستارگان در زندگانی اهل زمین میباشد. مترجم

اسلام بوده بتفصیل شرح دادیم و از علوم ریاضی (حساب ، هندسه ، جبر) کـه جزء توابع هیئت میباشد سخن گفتیم. و بعد از هنرهای زیبا صحبت داشته ثابت کردیم که برخلاف تصور دیگران مسلمانها درترویج این‌قسمت نیز قصور نکردند ودرپایان ازمدارس اسلامی وتاریخ تأسیس وموجبات پیدایش آن سخن گفتیم.

بعد ازکتابخانه‌های اسلامی وشمارهٔ کتابهای آن صحبت داشتیم و یـادآورشدیم کـه فزونی تعدادکتابها وکتابخانه‌ها بهترین گواه پیشرفت وترقی علوم دراین‌تمدن شگفت‌انگیز میباشد وتاآنجاکه توانائی داشتیم و اوراق کتاب گنجایش داشت مطالب را بررسی کـرده راجع بهر موضوعی بقدر کافی شرح وبسط قائل شدیم.

اینک فرصت را غنیمت شمرده از دانشمندانی که خدمات ما را پسندیده‌اند و از آن به‌نیکوئی یادکرده‌اند بدینوسیله تشکر میکنیم ومخصوصاً از خاورشناسان بزرگ اروپـا که پس از مطالعه ودریافت کتاب از ما قدردانی کرده‌اند سپاسگزاریم. چون نامه‌ها ورساله‌هائی برای ما فرستاده‌اندکه مملو ازتقدیروتشویق میباشد وپاره‌ای ازآنان در مجله‌های فرنگـی ازکتاب ما تمجیدکرده برآن تقریظ نوشته‌اند. همین قدردانی‌ها ما را وادارساخت کـه از آن خاورشناسان پیروی‌کرده درخدمتگزاری زبانی بکوشیم که‌آنان (خاورشناسان) در زنده ساختن علوم و ادبیات و آثـار آنزمان بر ما پیشی گرفتند و راه را بـرای تحقیقات ما هموار ساختند .

اینک اجازه میخواهیم اسامی کسانی‌که با نامهٔ خود ما را سرفراز نموده‌اند دردیباچهٔ این جلد به‌ترتیب حروف تهجی بنویسیم:[1]

استاد دکویه از لیدن (هلند)ـ استاد دیرنبرگ ازپاریسـ استاد روزن از پترزبورگ (لنین‌گراد فعلی)ـ استادگولدتزیر از بوداپستـ استاد گویدی از روم ـ استاد مرگلیوث از آکسفورد .

امید است که فرصتی بدست‌آورده ازآنچه قریحهٔ خاورشناسان در این باب نسبت بما فیض بخشی کرده‌اند مجدداً سپاسگزاری‌کنیم وامیدواریم‌که این مجلد نیز مطبوع طبع‌آنان واقع گردد .

اما جلد چهارم ایـن‌کتاب انشاءالله سال آینده منتشر میشود و مـوضوع آن طبقات مختلف مردم آنزمان وآداب ورسوم اجتماعی ممالک اسلامی میباشد[2] و در هر حال توفیق از خداست .

(این مجلد مرتبهٔ سوم در سال ۱۹۲۰ بچاپ رسیده است .)

---

۱ ـ البته ترتیب حروف تهجی اصل عربی با ترجمهٔ فارسی تطبیق نمیکند.

۲ ـ ولی درموضوع جلد چهارم مربوط بتاریخ سیاسی تمدن اسلام وموضوع جلد پنجم مربوط بآداب و رسوم اجتماعی شده‌است والبته موقع تألیف تغییرفکری برای مؤلف پدیدآمده‌است. مترجم

مقدمه راجع بجزیرة العرب ومردم آن

جزیرةالعرب سرزمین کم آبی است که صحرا وکوه آن زیاد است ، مردمش زراعت نمیدانند، چون زمینش بایر میباشد وهر بشری طبعاً پرورده وتابع محیط است عربها هم مطابق مقتضیات محیط خشك و بایر خویش زندگی خودرا بغارت گری وکوچ نشینی برای پیدا کردن چراگاه بسر میبردند. ازآنرو زندگی صحرانشینی درمیان آنان برشهرنشینی فایق آمد وبیش ازهرچیز بدام پروری مشغول شدند وچون دام آنان نسبت باحتیاجات آنها کم بود برسردام با یکدیگر بزدوخورد پرداختند واین زد وخورد بجنگ داخلی منتهی گشت وجنگ داخلی آنانرا بکوچ کردن ازاین بیابان بآن بیابان و از این سرزمین بآن سرزمین مجبور ساخت، بقسمی که شب وروز آرام نگرفته در حرکت افتادند و چون هوای آنان صاف وآسمانشان روشن بود ازستاره‌ها وحرکات ستاره ها برای راهنمائی خود استفاده کردند وبرای دنبال کردن دشمنان خویش به پیداکردن وسیله جهت یافتن آنان وبیرون آوردن آنها ازجاهای پنهانی محتاج شدند و ازآنرو در شناختن جای پا مهارت یافتند ونیز وضع زندگی صحراگردی آنانرا وادارمیساخت که خودرا ازگزند باد وباران نگاهدارند وبآن جهت بهواشناسی پرداختند تا ریزش باران و وزش باد را پیشاپیش بدانند و این همان است که درمیان عربها به (انواء ـ یا هواشناسی) شهرت یافته بود.

جنگجوئی آنانرا بدسته‌بندی وادار میساخت ولازمهٔ دسته‌بندی آن بود که نسب و تیرهٔ یکدیگررا تمیز بدهند وچون اسب و اسلحه برای جنگجوئی وکوچ نشینی ضروری است لذا درپرورش اسب ونگاهداری آن ومعالجهٔ بیماری آن ماهرشدند. اماچون شهرنشین نبودند در اسلحه سازی کاری ازپیش نبردند .

عربها برادران کلدانیان وبابلیان وفنیقیان وسایر ملل متمدن قدیم هستند ومانند آنان خردمند وهوشیارند واگر در درهٔ فرات یا درهٔ نیل جا داشتند مانندآنان یامانند همسایگان خودشان (تبابعه) متمدن میشدند،اما آنها (عربها) درصحرای خشکی اقامت داشتند که هوای آن صاف وآسمان آن درخشان بود، لذا ذهن روشن پیدا کردند وقریحهٔ آنان بسرائیدن شعر گرائید وبوسیلهٔ شعر احساسات وعواطف خودرا شرح دادند ویا تبار ونژاد خودرا ذکر

کردند ویا وقایع‌مهم زندگی خویش را بیان نمودند. قوهٔ بیان آنان محکم شد ودرسرائیدن خطبه ماهر گشتند وبوسیلهٔ خطبه همت مردان را برانگیختند ویا آنان را بجنگ، آشتی، افتخار بریکدیگر ویاتنفر ازیکدیگر دعوت کردند. اگرعربها هوش وخرد خداداد نداشتند ازهمسایگان خودکه درگوشهٔ غربی کرانهٔ دریای سرخ هستند جلو نمی افتادند، چه آنان از صدها سال پیش تاکنون یکنواخت مانده‌اند.

عربهای پیش‌از اسلام مانند یونانیان در دورهٔ نادانی وروزهای هومر میباشند چه همینکه عربها شهرنشین شدند مانند یونانیان درهمه‌چیز پیش‌رفتند.

ولی عرب نیزمثل ملت‌های بزرگ معاصرخود از اعتقاد بپاره‌ای موهومات مانند: کهانه وعرافه (غیب‌گوئی ازگذشته وآینده) فال‌گیری وخوب وبد دانستن آهنگ وپرواز پرندگان وتعبیرخواب رهائی نیافتند، چه انسان طبعاً اشتیاق دارد جهات وعلل وقایع را بداند وچون ازوسایل عادی برای‌کشف آن محروم میماند یاوهام متوسل میگردد وبهمین جهات‌کاهن وعراف ومانندآن درمیان عرب زیاد شد.

بنابرآنچه‌گفته شد علومی که پیش از اسلام در جزیرةالعرب شیوع یافت، مطابق با مقتضیات محیط واوضاع زندگانی‌آنروز آنان بود اینکه‌آنرا علوم میخوانیم البته از روی مقایسهٔ‌آن معلومات باعلوم واقعی ملل دیگردرآن‌زمان میباشد وگرنه عربهائی‌که خواندن ونوشتن نمیدانستند البته نمیتوانستند علمی‌را ازروی‌کتاب در مدرسه بیاموزند وآنچه‌که ما بآن «علوم‌عرب پیش‌ازاسلام» میگوئیم همانا مطالبی بوده‌است‌که بمرور زمان سینه بسینه و دهن بدهن میان‌آنان منتقل و شایع شده است و یا موضوعاتی بوده که آنان استنباط کرده بودند وبتدریج برآن می‌افزودند تا اینکه درزمان پیدایش اسلام قریب بیست موضوع شد. پاره‌ای ازآن مانند علوم‌طبیعی، پاره‌ای مانند ریاضی، بعضی‌شبیه بادبیات یا پیشگوئی‌کاهنان ومانندآن بود ودرهرحال برای رعایت اختصار ازهرکدام چندسطری مینگاریم.

نکتهٔ دیگرآنکه پس‌از بررسی همان معلومات یا علوم پیش‌ازاسلام مسلم میگردد که پاره‌ای ازآن مخصوص عرب‌بوده وازمیان خودآنان پدید آمده است وپارهٔ دیگررا ازسایر ملت‌ها اقتباس‌کرده اند. مثلا آنچه مربوط بشعر وخطابه وتبار وتبره است ازخود اعراب میباشد وآنچه راجع به پزشکی وستاره شناسی وهواشناسی ودام پروری وورزش باد وافسانه‌سرائی وکاهنی وعرافی وقیافه شناسی و مانندآن است ازدیگران اقتباس شده‌است چنانکه بزودی شرح آن‌را خواهیم گفت.

۱ ـ ستاره شناسی نزد عرب

کلدانیان در سراسرجهان استاد علم نجوم (ستاره شناسی) میباشند چه‌که آنان اساس علم راگزارده و مبانی آنرا بالا بردند، آسمان صاف وهوای خشك وافق هموارکلده آنها را باین عمل کمك‌کرد و ازآنروبرای ستارگان رصدقرارداده محل هرستاره را معین‌ساختند

وبرج ها ترتیب دادند وبرای ماه وآفتاب منزلگاه تعیین کردند ، با آلات و افزار ستاره‌شناسی درچهل وچندقرن پیش گرفتن ماه وآفتاب (خسوف وکسوف) را پیش‌گوئی نمودند.

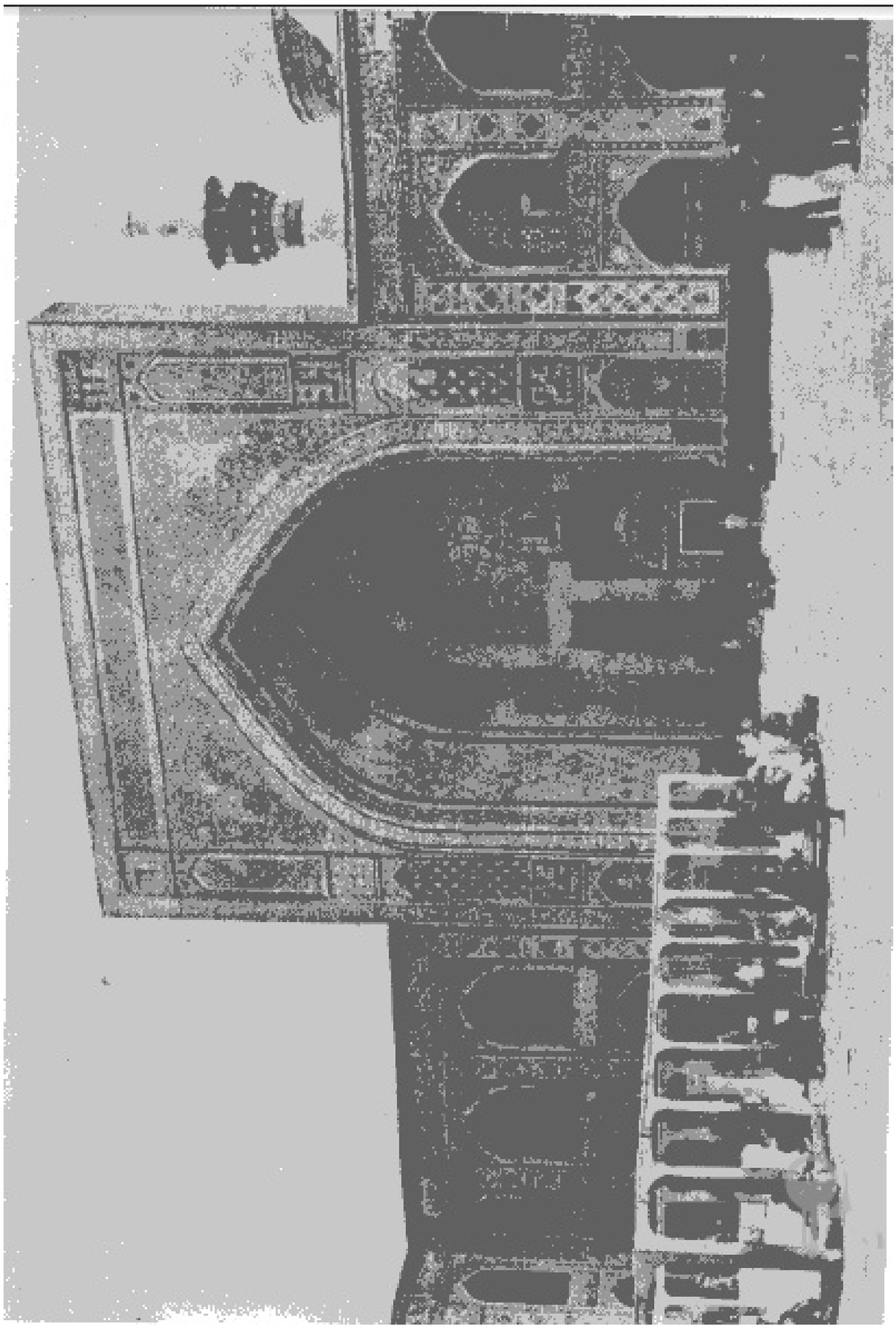

ایوان شمال شرقی مسجد گوهرشاد در مشهد قرن ۸ ه

مردم متمدن قدیم مانند هندی ها ویونانی‌ها ومصریها این علم را ازکلدانیان گرفتند.

کلدانیان یا بابلیان تا اوایل قرن هشتم قبل‌ازمیلاد سلطنت وقدرت داشتند. درآنموقع آشوریان برآنان مسلط شدند ولی‌چون دین وزبان آنان با هم شبیه‌بود، عادات ورسوم اجتماعی کلدانیان تغییری نیافت، امادرقرن پنجم قبل‌ازمیلاد ایرانیان برکلده مسلط شدند، شهرهای آنرا مسخر کردند، خدایان‌کلده را عوض وبدل نموده باآنان بسختی رفتارکردند وچون این وضع برای مردم‌کلده قابل تحمل نبود بسیاری ازآنان بکشورهای همسایه بخصوص شبه جزیرهٔ عربستان پناه بردند، چه‌که این شبه جزیره از دیر زمانی پناهگاه مهاجرین شام ومصر وعراق بوده است. زیرا زبان مردم آن ممالك بزبان عرب شبیه بود، بعلاوه صحرای سوزان عربستان مهاجرین‌را ازتعقیب دشمنان محفوظ میداشت.

درمیان کلدانیان مهاجر عده‌ای ستاره شناس وکاهن‌بودندکه عربها احکام نجوم و اسامی ستاره‌ها وبرجها ومنطقه‌ها ومنزلگاههای ماه وآفتاب را ازآنان آموختند، شاید هم عربها مطالبی‌راجع باحکام‌نجوم ازهندی‌ها فراگرفته بودند ویاخود چیزی ازآن میدانستند ولی بطورکلی عرب درقسمت ستاره شناسی مدیون کلدانیان است وآنرا دراصطلاح خودسابئه میگفتند. گرچه کلدانیان غیرازصابئه (صبیها) هستند بلکه سابئی‌ها شاگردان و جانشینان کلدانیان بشمار میآیند. آن ایام سابئی درعربستان زیاد بود ومانند یهود ونصاری با عربها میزیستند. باری عربها ستاره شناسی ونام ستاره‌ها واصطلاحات‌آنرا ازکلدانیان گرفتند، گرچه فعلا نام عربی بیشترستاره‌ها با نام کلدانی‌آن تطبیق نمیکند وممکن‌است بجهاتی‌که معلوم نیست این تغییر واقع شده باشد ولی‌تشابه نام‌کلدانی ونام عربی هنوز باقی مانده‌است. مثلا مریخ‌همان نرداخ کلدانی‌است‌که لفظ ومعنای او باعربی یکسان میباشد ولی‌قسمت‌بیشتر این تشابه لفظی ازمیان رفته وتشابه معنوی آن برجاست. مثلا زحل درعربی بمعنای بلندی آمده ونام ستارهٔ زحل درکلدانی کاون است که آن‌کلمه نیز بمعنای بلندی میباشد اما نام برج ها درعربی وکلدانی بهمان شباهت لفظی ومعنوی سابق باقی است.

و اینك اسامی برجها بعربی وکلدانی:

عربی	کلدانی	عربی	کلدانی
حمل یاکبش	امرار	میزان	ماساثا
ثور	ثورا	عقرب	عقربا
جوزایاتوأمان	تامی	قوس یارامی	قشتا
سرطان	سرطان	جدی	کدیا
اسد	اریا	دلو	دولا
سنبله	شبلتا	حوت یاسمکه	نونا

اسامی منازل ماه وآفتاب مانند اسامی سیاره‌ها درعربی‌وکلدانی فرق‌کرده است، اما

تعجب در آنست که اصطلاحات وقواعد علم نجوم درزبان عربی وکلدانی غالباً یکسان مانده و همانطور که اعراب جایگاه ماه وآفتاب‌را منازل شمس وقمر میگویند کلدانیها نیز آنرا منازل شمس وقمر میخوانند وباستثنای یهود وعرب که این اصطلاح را تغییر نداده‌اند هر ملت دیگری که علم نجوم را ازکلده گرفته این اصطلاح را عوض کرده است.

ستاره شناسی‌عرب درهمه‌جا بنام‌است. آنان از دیرگاه سیاره‌ها وبرج‌هارا می‌شناختند وبسیاری از ثوابت را میدانستند وآراء وافکاری درستاره شناسی داشتندکه باآراء و افکار دیگران مخالف بود ونام عربی آن ستاره‌ها گواه برآن است که ازدیرزمانی عرب آن را میشناخته مانند نام‌های عربی ذیل که برای ستاره‌ها وضع کرده‌اند.

بنات نعش کبری ـ بنات نعش صغری ـ سما ـ ظبا ـ ربع ـ رابض ـ عوائد ـ ذئبین ـ نثره ـ فرقد ـ قدر ـ راعی (چوپان) ـ کلب‌الراعی (سگ چوپان) ـ اغنام (گوسفندان) ـ رامح ـ سماك ـ عصای ضباع ـ اولاد ضباع ـ حارس السماء ـ اظفار ـ فوارس ـ کف مخضب (دست‌حنائی) ـ خباء ـ عیوق ـ عنز ـ جدیین وغیره.

عربها برخلاف هندی‌ها منازل قمر را ۲۸ منزل تعیین کردند و هندی ها آنرا ۲۷ دانسته‌اند، چه عربهاکه‌مردم بی‌سوادی بودند ازتعیین منازل قمر، شناختن اوضاع واحوال جوی را درچهارفصل میخواستند، برعکس هندی هاکه منظور دیگری داشتند و ازآنرو اعراب منازل قمررا باکواکب معین کردند، چنانکه بزودی در موضوع انواء (هواشناسی) تفصیل این مطلب را خواهی دانست.

اینك اسامی منازل بیست وهشت گانهٔ قمر درزبان عربی:

ثریا	حبهه	اکلیل	سعد سعود
دبران	زبره	قلب	سعد اخبیه
هقعه	صرفه	شوله	فرغ مقدم
هنعه	عواء	نعایم	فرغ مؤخر
ذراع	سماك	بلده	بطن حوت
نثره	غفر	سعد ذابح	شرطان
طرف	زبانیان	سعد بلع	بطین

عربها منازل‌قمررا بمناسبت اوضاع محیط وآب‌وهوای خود ازشرطان شروع‌میکردند.

درآغاز دولت عباسی هواخواهان‌عرب آنان‌را برترین ستاره شناسان دنیامیدانستند، ازآن جمله ابن‌قتیبه درکتاب خود موسوم به (تفضیل عرب برعجم) میگوید: «عربها ازهر ملت دیگر باوضاع ستاره هاآگاه تربودند وطلوع وغروب آنرا بهتر ازهرکس‌میشناختند» .

با اینکه بیانات فوق را اغراق ومبالغه میدانیم از مفهوم آن برای احاطهٔ عرب بعلم نجوم استدلال میکنیم .

این خود شگفت آور نیست که عربها ستاره شناس خوبی بودند ، چه که مسافرتها و زندگانی آنان با اوضاع جوی وستارگان وحرکات آن مربوط بوده‌است واگر کسی راجع براه شهری از آنان چیزی میپرسید درپاسخ میگفتند بفلان ستاره وحرکات آن مراجعه کن و یا اورا بمسیر باد ها حواله میدادند و از حرکات ستارگان و وزش بادها بنقاط مقصود راه میبردند .

مثلا سلیك بن سعد به قیس بن مکشوح مرادی گفت: بیا تا سرزمین خودرا براستی از روی حرکت ستارگان برای یکدیگر شرح دهیم وپس ازسوگند خوردن که جزراستی چیزی نگویندقیس برای سلیك سرزمین خودرا چنین توصیف کرد:

میان وزیدن گاه باد جنوب وصبا حدودی قراربده وازآنجا تا نقطه‌ای بروکه سایهٔ درخت‌درانشناسی آنگاه چهارم را بپیما تا بریگزار برسی، درآنجا بایست که منزلگاه قبایل من (مراد وقثلم)درآنجاست».

آنگاه سلیك برای سعد گفت :

« میان مطلع ستارهٔ سهیل و دست چپ ستارهٔ جوزاکه از افق آسمان بستارهٔ سهیل کشیده شده است، درست بالای چادرهای قبیلهٔ من، بنی سعدبن زیدبن ذاة میباشده گروهی ازاعراب جاهلیت بستاره شناسی معروف بودندکه ازآنجمله بنی ماریةبن کلب وبنی مرةبن همام شیبانی میباشند .

عربها از انواء همان هوا شناسی امروزه مارا منظـور داشتند یعنی تغییرات مربوط بباران وباد را انواء میگفتند منتهی آن تغییرات را دراثر طلوع ویاغروب ستاره‌ها میدانستند و از آنرو علم انواء نزد آنها شاخه‌ای ازستاره شناسی بود و چون کلمهٔ نوء در زبان عـربی بمعنای برخاستن میباشد، طلوع ستاره‌را نوء میگفتند، تأثیر طلوع را بارح و تأثیر سقوط یعنی غروب ستاره‌را نیز نوء میخواندند و ازطلوع هرستاره تاطلوع ستارهٔ دیگر سیزده روز بوده جزجبهه‌که از طلوع آن تا طلوع ستارهٔ پشت سرآن (زبره) چهار روز بود واشعاری نیز درآن باره گفته‌اندکه ترجمه‌اش چنین است:

« بدان‌که دوران چرخ و فلك (دهر) بچهار قسمت است وهـریك ازآن بهفت قسمت تقسیم میشود ودرهریك ازآن هفت‌قسمت ستاره‌ای طلوع میکند وستاره‌ای‌درمغرب فرومیرود، وازطلوع هرستاره تا ستارهٔ دیگر چهارروز ونه‌روز فاصله است».

۲ـ انواء (هواشناسی ازروی حرکت ستارگان)ومسیر بادها

عربها درمدت تأثیر تغییرات جوی نسبت بطلوع وغروب ستاره‌ها اختلاف‌داشتند بعضی میگفتند این تغییرات جوی ممکن‌است درضمن تمام مدت طلوع وغروب (سیزده‌روز) باشد بعضی معتقد بودندکه تغییرات در ظرف چند روزی ازآن سیزده روز واقع میشود وهـرگاه تمام آن مدت ویاقسمت محدود ومعین‌آن‌مدت میگذشت وتغییراتی رخ نمیداد میگفتند ستاره

یا منزلگاه آن بی اثرماند (خوی‌النجم) یا (خوت‌المنزله) و باد و بارانی نیامد وهوا گرم و سرد نشد و بهمین نظر مثلی میان عربها مشهور است که اگر کسی دنبال حـاجتی برود و محروم بر گردد باومیگویند (اخطاء نوءك) یعنی طلوع ستاره‌ات بی‌اثرماند.

هرگاه که باران میآمد آنرا از اثر ستاره ای میدانستندکه درآن هنگام طلـوع یا غروب‌کرده بود و از آن رو میگفتند ستارهٔ مجره (کهکشان) و یا (شعری) بما باران داده است .

وچنانکه گفته شد طلوع یك ستاره وغروب ستارهٔ دیگررا نوء میخواندند وآن را از روی ۲۸ ستاره تعیین میکردندکه بعقیدهٔ آنان طلوع و غروب هریك موجب آمدن بـاد و باران وسرما وگرما میگردد. بسیاری از اشعار عرب نیز باین معنی دلالت داردکه تغییرات سال مربوط بطلوع وغروب ستاره‌ها میباشد ومخصوصاً آنرابشعردرآورده‌اند که ازبرکردن آن آسان باشد .

ازآنجمله ترجمهٔ شعر:

«همینکه سه روز ازنزدیك شدن ماه (قمر) به‌ثریا گذشت زمستان میرود»

«همینکه ماه (بدر) باثریا بانتها رسید زمستان‌آغاز میشود.»

و دیگر :

«هرگاه ستارهٔ دبران بماه شب چهارده نزدیك شد»

«زمستان درهرسرزمین میرسد وستارهٔ خوارس عبدرخشد»

«وهمینکه بدر درآسمان حلقه زد سایهٔ ستونهای خیمه برطرف میشود»

«واین‌درنیمهٔ شب واقع میشودکه ابرها پراکنده میگردند».

«و دیگر :

«همینکه هلال باستارهٔ نعائم نزدیك میشود»

«باد سردازهرطرف میآید وسحرگاهان خنك میگردد».

و دیگر:

«آفتاب وستارهٔ عواء بهم رسیدند وهوا سردشد».

ونیز برای طلوع وغروب هرستاره سفتی ذکر میکردندکه‌آن خاصیت یا صفت را در تغییرهوا مؤثرمیدانستند وهمچنین عربها مانندکلدانیان معتقد بودندکه حرکت ستارگان در وضع زندگانی مردم اثردارد.

عربها از رنگ ابر، آمدن باران ومقدارآن پیش بینی میکردند. ازآن جمله ابرسفید را بی‌باران ویاکم باران وابرسیاه را پرباران وابرقرمز را کم باران میدانستند.

وبرای‌کوچ نشینی‌خود بشناختن مسیر بادها احتیاج داشتند و از آنرو عده‌ای اسامی ومسیر بادهارا چهار وبعضی‌شش دانسته‌اند ازاینقرار:

۱- بادصبا ازشمال میوزد ۲- باد شمال ازمغرب میوزد ۳- باد دبور از جنوب میوزد ۴- باد جنوب ازمشرق میوزد.

وبقول عدهٔ دیگر:

۵- باد نکباء بطرف شمال میوزد ۶- باد محوه بطرف جنوب میوزد.

میتولوژی (افسانه)

عربها پاره‌ای ازستارگان را بجای خدایان می‌پرستیدند و مانند یونانیان معتقد بودندکه این خدایان مثل بنی نوع انسان پاره‌ای حوادث مثل‌جنگ وآشتی‌وازدواج‌وغیره اتفاق‌می‌افتد واین‌معلومات را شعبه‌ای ازستاره شناسی تعبیرمیکردند، که امروز درنزد فرنگیان به میتولوژی یا افسون مشهوراست. داستان ستاره‌پرستی عربها فعلامعلوم نیست ولی میدانیم که‌آنها ستاره می‌پرستیدند. چون نام پاره‌ای بت‌ها و مردمانی‌که آنرا می‌پرستیدند بر آن معنی گواه است. مثلا لات، نام زهره بوده وبسیاری ازعربها بت لات را ستایش میکردند. پاره‌ای دیگر بآفتاب پرستی و ماه‌پرستی وپرستش ستارهٔ شعری شهرت داشتند و هردسته‌ای یکی‌ازاین‌کواکب را بردیگری‌برتری میداده است. مثلاابوکبشه‌که ستارهٔ شعری‌را پرستش میکرده دربارهٔ آن چنین میگوید:

«ستارهٔشعری تمام پهنای‌آسمان را می‌پیماید. درصورتیکه هیچ ستارهٔ دیگرحتی‌آفتاب وماه نیزنمیتوانند پهنای‌آسمان را به‌پیمایند».

عربها بستارگان شخصیت انسانی میدادند وبرای‌آنان‌پاره‌ای اتفاقات نقل میکردند، از آن جمله میگفتند: ستارهٔ دبران و ماه هردوبخواستگاری ستارهٔ ثریا آمدند، ثریا (پروین) بماه گفت من ازهمسری باستارهٔ دبران امتناع دارم چه‌که او تهی دست است، دبران‌که این را شنید شترخود را بدنبال کشید و اکنون هرجا که میرود جهاز خود را همراه دارد.

دیگر اینکه ستارهٔ جدی ستارهٔ نعش را کشت و اکنون دختران وی (بنات نعش) در اطراف نعش جمع شده‌اند. وستارهٔ سهیل بستارهٔ جوزاء لگد زد، جوزا هم او را لگدزده پرت‌کرد وستارهٔ سهیل باشمشیر جوزارا ضربت زده دونیم ساخت وستارهٔ شعرای یمانی با شعرای شامی همراه بود، شعرای شامی ازشعرای یمانی جدا شده از ستارهٔ مجره گذشت و بشعرای عبدر مشهور شد. اماشعرای یمانی از دوری شعرای شامی‌آنقدرگریست که چشمش نابیناگشت‌وبشعرای نابینا (غمیصاء) معروف گشت.

عربها پاره‌ای ازفرمانروایان وبزرگان و سرداران خود را بمقام خدائی میرساندند ودر بارهٔ بعضی دیگر از آنان معتقد بودندکه از نژاد ملك یا فرشته هستند ازآنجمله معتقد بودند مادر بلقیس جن بوده وپدر جرهم فرشته ومادرش‌آدمیزاد است وهمینقسم اسکندر از پدری فرشته ومادری‌آدمیزاد بدنیا آمده بود.

این عقیده‌ها ظاهراً ازهند ویا مصر ویونان بعربستان آمده بود، چه‌که کلدانیان کمتر باین‌چیزها معتقد بودند.

۴ـ کهانه و عرافه کهانه وعرافه دولفظ است ویك معنی داردکه غیب‌گوئی میباشد ولی بعضی‌ها غیب‌گوئی ازآینده‌را کهانه وغیب‌گوئی ازگذشته را عرافه میگویند و در هر حال معنی یکی میشود که همان غیب‌گوئی است، عربها معتقد بودندکه‌کاهن، هرکاری میتواند لذا برای مشورت وروا شدن حاجات وداوری ومعالجه وحل مشکلات و اطلاع ازآینده وگذشته بکاهن مراجعه میکردند وخلاصه اینکه عربها مانند همهٔ ملت‌های باستانی (مردم مصر، فنیقیه، بابل و غیره) کاهن را مرد علم فلسفه وطب وحقوق و دین میدانستند.

کهانه ازعلومی بوده‌که ازهمسایه‌ها بعربستان آمده وبنظرما کلدانیان آنرا باستاره‌شناسی بعربستان آوردند. مؤید این نظرآنکه عربهای‌کاهن را حازی یا حزاء میگویند وحازی و حزاءکلمهٔ کلدانی است وبمعنای خردمند ودانشمند وپیشگو می‌آید.

اماکلمهٔ‌کاهن‌را عربها ازیهود گرفتند، چه‌پس‌ازآنکه بدبختی‌به‌یهود اورشلیم روآورد، یهودیان بعربستان مهاجرت‌کردند، خصوصاً بعد ازخرابی اورشلیم بدست تیتوش درسال ۷۰ میلادی هجرت یهود بعربستان زیادترشد و عربها بسیاری از آداب و عادات یهود را فرا گرفتندکه شرح‌آن دراینجا مورد ندارد.

ولی کهانه اصلا ازکلدانیان بوده و شاید کاهنان کلدانی کهانه را مانند ستاره شناسی وغیره باخود بعربستان‌آوردند ومؤید این‌نظرآنکه عربها کاهن‌ومنجم را نیزحزاء میگویند و دیگراینکه مردم بابل بعد از اسلام نیز بعربستان میآمدند و عربها آنانرا بواسطهٔ عقل و فکرشان احترام میگزاردند.

عربها معتقد بودندکه کاهن همه چیز میداند و ارواح (اجنه) بآنها همه‌نوع اطلاع میدهند منتهی عربهای بت‌پرست میگفتند که اجنه به بت‌ها حلول میکنند وکاهن از بت خبر میگیرد ویا اینکه خود جن‌ها مستقیماً به‌کاهن خبرمیدهند وازچنان جنی‌که ازآسمان بکاهن خبر میرساند به‌کلمهٔ (هاتف) تعبیر مینمودند. اما عربهای خداپرست (موحد) میگفتندکه: فرشتهٔ خداوندکاهن را ازهمه چیزآگاه میسازد ودرمیان عربها مشهوراست‌که اگرمسیحیان راهب ویهودیان خبردارندکاهن عرب نیزمانندآنان‌است.

و درهرحال کاهن‌را باعالم غیب مربوط میدانستند، اگر برای معالجه پیش‌کاهن میرفتند بآنان طلسم و دعا میداد و اگر برای حل مشکلی مراجعه میکردند برای آنان فال میگرفت یا در ریسمان گره زده میدمید و اگر از وی داوری میخواستند با تیر و کاسه (رمی قداح) میان آنان حکم میکرد. اگر برای پیدا شدن مال دزدی کمك میخواستند درقمقمه فوت میکرد واگر تعبیرخواب می‌پرسیدند چیزهای نامفهومی بر زبان میراند

وخلاصه اینکه گفتارها و کردارهای نامربوط غیر مفهومی داشت و بدانوسیله خودرا غیب‌دان معرفی میکرد.

گفتیم که کهانه از بین‌النهرین بعربستان آمد و بیشتر کاهنان کلدانی (یا بقول عربها صابئی) بودند و ازهمه چیز خبر داشتند. کم کم علاوه بر کاهن کلدانی کاهن یهودی وغیره درعربستان پیدا شد وخود عربها نیز کاهن شدند. اما کاهن‌های عرب هر کدام دریك فن (مثلا پزشکی یا قیافه شناسی یا تعبیر خواب یا داوری) تخصص داشتند.

کاهنان ـ مردان کاهن و زنان کاهن درعربستان زیاد بوده و داستان آنان بیشتر شبیه بخرافات میباشد. از آن جمله داستان دوکاهن بزرگ عرب بنام شق و سطیح که میگویند: شق نیم انسان بوده یعنی یك پا ویك چشم داشته است وتمام بدن سطیح بجزسرش یك‌پارچه گوشت بی‌استخوان بوده ومانند پارچه تامیشده است وهردوی آنها چندین قرن زنده بوده‌اند. دیگر از کاهنان نامی عرب خنافر بن توام حمیری و سوادبن قارب دوس است که در زمان نهضت عرب پیش ازاسلام میزیسته‌اند. معمولا کاهنان بقبیله یاشهری که ازآنجا برخاسته‌بودند نسبت میدادند مانندکاهن قریش، کاهن یمن، کاهن حضرموت وغیره.

باعرافان نیز چنان کرده میگفتند: عراف هذیل، عراف نجد و غیره. مشهورترین عرافان، عراف یمامه‌بوده که عروة‌بن حزام بایك شعرخود اورا مشهورساخت. آری شاعران اینطور باشعرخود مردم‌را بدنام یاخوشنام میساختند.

ترجمهٔ شعرعروة:

«بعراف یمامه میگویم اگردرد مرا دارو دادی توپزشکی».

زنان کاهن درعرب زیاد بودند قدیمی‌ترین آنان طریفه، کاهنهٔ یمن است که خرابی سد مارب وسیل عرم را به‌پیشگوئی اونسبت میدهند. دیگر کاهنهٔ زبراء میان شحر و حضرموت وسلمی همدانیه حمیریه، وغفیراء حمیریه، وفاطمه خنعمیه مکیه، وزرقاء یمامه و سایر آنها.

گاه کاهنه را به‌قبیلهٔ خودش نسبت میدادند، مانندکاهنهٔ بنی‌سعد که بگمان عربها پیش‌از شق وسطیح بوده وآن دوجانشین وی شدند.

کهانه مدتهادرمیان اعراب معمول بود تا اینکه پیغمبرفرمود: پس ازنبوت کهانه باطل گشت وازآن موقع کهانه منسوخ گردید.

کاهنان عرب بطرزخاصی سخن میگفتند که آنرا سجع کاهن مینامیدند والبته پیچیده و مبهم‌بود و شاید مخصوصاً آنطور سخن میگفتند که اگر پیشگوئی آنان درست در نیامد عذری برای آنان باشد که بگویند منظورما ازآن سخنان پیچیده چنین بود و چنان نبوده است. چنانکه امروزهم منجمان چنان میکنند، ازنمونهٔ سخنان کاهن یکی گفتهٔ طریفه کاهنهٔ یمن‌است که میگویند مردم مارب ازسیل عرم بیمناك شده نزد طریفه آمده ازوی چاره خواستند.

وطریفه درپاسخ آنان چنین گفت:

ترجمه :

«تا من نگویم طرف مکه بروید و آنچه من میگویم خدای همهٔ مردم ازعرب وعجم با حکم محکم بمن آموخته است».

سپس از وی پرسیدند چه باید کرد؟ وی گفت :

«شتر شذقم را بکشید یاخون رنگین سازید، زمین جرهم همسایهٔ خانهٔ کعبه از آن شما خواهد شد».

قیافه ـ قیافه نیز مانند کهانه علمی بوده با این فرق که از روی قیافه بپاره‌ای مطالب پی میبردند. قیافه بردوقسم بوده است: قیافهٔ اثر وقیافهٔ بشر. اولی یعنی قیافهٔ اثر عبارت بوده است ازشناختن جای پا ، یاسم یاکفش روی خاك و ریگ و پی‌بردن ازآن اثر بمؤثر آن و بدانواسطه اشخاص فراری ودام‌های گم شده را میبافتند . عربها بقدری درقیافه مهارت داشتند که جای پای جوان وپیر و زن ومرد و دوشیزه وبیوه را ازیکدیگر تمیز میدادند .

واما قیافهٔ بشری عبارت ازآن بوده که از شکل وشمایل اشخاص خویشاوندی آنها را به‌یکدیگر تشخیص میدادند وعلم فراست نیز جزء همین قیافه شناسی میباشد.

درهرحال قیافهٔ اثری وقیافهٔ بشری هردو میان عربها معمول بوده و مشهورترین قبیله‌های عرب درقیافهٔ اثری طایفهٔ بنی لهب وبنی مدلج بشمارمیآمدند. قیافهٔ بشری هنوزهم درمیان عربها شایع است وازقرارمشهور طایفهٔ بنی‌مزه ازاهالی نجد در قیافه شناسی بقدری ماهرهستندکه ازجای پای شترمیتوانند شترسوار را بشناسند وهمینطورمیان عراقی وشامی و مصری ومدنی از روی قیافه تشخیص بدهند .

علم فراست یعنی علمی که ازشکل ورنگ وچهره و شمایل انسان بحالات و اخلاق او پی ببرند . عربها دراین علم نیز مهارت داشتند ولی فراست تقریباً یك نوع موهبت طبیعی خدا داد وهشیاری وسرعت انتقال میباشد .

تعبیرخواب نیز نزد عربهامعمول بوده که کاهنان وگاه غیرآنان خواب‌را تعبیرمیکردند. ابوبکر خلیفهٔ اول باآنکه کاهن نبوده خواب‌هارا تعبیرمیکرده است.

فال گرفتن باپرنده وامثال آن نیز درردیف کهانه بوده وبواسطهٔ کمی جا از شرح آن چشم میپوشیم .

۵ـ پزشکی پیش از اسلام

پزشکی یکی از علومی است که کاهنان بابل (کلدانیان) اساس آنرا وضع کردند ، چه که آنها نخستین مردمی هستند که در بارهٔ معالجهٔ بیماریها مطالعه نمودند و معمولشان چنان بودکه بیماران را درسر راه‌ها وگذرها میگذاردند تامگر رهگذری ازآنجا بگذرد وهرکس بآن بیماری دچار گشته و درمان او را پیداکرده ، اطلاعات خود را بازگوید ، سپس آن اطلاعات را روی لوحه‌هائی نگاشته در معبدها میاویختند و از آنرو کاهنان کلدانی کار

پزشك را نیز انجام میدادند . سایر ملتها پزشکی را از کلدانیان گرفتند و از آنجمله عربها بودند .

آشوریان ومصریان و فنیقیان نیز جنان میکردند ، یونانیها همان مطالب را جمع آوری کرده چیزهائی بر آن افزودند و آنرا مرتب ساختند. وایرانیان و رومیان طب را ازیونانیها فرا گرفتند. عربها که با ایران و روم هم مرز و هم زبان بودند مطالب تازه از آنان گرفته بر آنچه که از کلدانیان آموخته بودند افزودند وخود نیز تجربیاتی برهم زدند ومجموعهٔ آن معلومات همانست که ما به پزشکی عرب پیش ازاسلام تعبیر میکنیم که هنوزهم مقدارمهمی از آن پزشکی میان عربهای صحرانشین معمول میباشد. عربها برای معالجهٔ بیماردوراه داشتند یکی از راه کاهن وعراف ودیگر از راه دارو ومعالجهٔ واقعی. اما کاهنان بیمار را باجادو و طلسم (چنانکه گفته شد) معالجه میکردند ودرکعبه برای آنان قربانی مینمودند وعزایم ودعا میخواندند.

معالجه باطلسم ودعا، درملتهای قدیم شایع بوده است ودرآثارباستانی مصر طلسمهای بسیاری دیده شده که برای معالجهٔ بیماریهای گوناگون بکارمیرفته است.

کاهن مصری که برای معالجهٔ مریض میرفت دو گماشته همراه وی بودند، یکی از آنان کتاب عزایم (طلسم ودعا) ودیگری صندوق دارو برمیداشت و با آن‌دو بیمار را علاج میکرد وهمینکه عزائم (ورد ودعا) میخواندند به یکی ازخدایان (مخصوصاً ایزیس، اوزیرس، رع) متوسل میشدند و هنگام دوا دادن آن دعاها را میخواندند که یکی از آن دعاها چنین بوده است:

«این کتاب شفا برای هر بیماراست ، ای ایزیس مرا شفا بده همانطورکه اوریس را شفادادی. »

«از هر دردی که از برادرش ست رسیده بود موقعی که پدرش اوزیریس راکشته بود».

«ای ایزیس توجادوگر بزرگی هستی، مرا شفا ده و ازهر درد ورنج کثیف شیطانی»

«خلاص کن وازبیماریهای درونی وکشنده وناپاکی که بمن روآورده رهائی ده همانطورکه»

«پسرت جوریس‌را رهائی دادی ...»

عربها اورادی داشتند که برای بیرون کردن ارواح خبیث بکارمیبردند و امراضی که بگمان آنها ازحلول ارواح خبیثه حاصل شده بود با اخراج آنها شفامیداد ومعمولا برای تبها عزایم میخواندند وبرای اخراج جن وشیطان طلسم بکارمیبردند. دیگرازمعتقدات عرب آنکه موقع ترس مانند الاغ نعره میزدند تا ازخود دفع شر کنند ودیگر آنکه گمان میکردند خون پادشاهان دیوانگی‌را برطرف میسازد.

اما دارو دادن آنان شبیه بمعالجهٔ مصریان وسایرملل قدیمه بوده است . باینتسم که از گیاهها و شربتها استفاده میکردند و بخصوص عسل‌را برای بیماریهای شکم خیلی سودمند

میدانستند. ولی بیشتر معالجات آنان روی اساس خون گرفتن وداغ کردن بوده است ودرامثال عرب گفته شده که بهترین علاج برای هر درد داغ کـردن است وهر درد دشواری بـا داغ درمان میشود وبرای ضد عفونی (گند زدائی) ودرمان زخمها آتش بکار میبردند. یعنی محل زخمرا میبریدند. باینقسم که تیغ را درآتش گداخته وباآن عضوفاسد را قطـع کـرده وداغ میزدند. چنانکه صخربن عمروبرادرخنساء را همینطورمعالجه نمودند. چون قسمتی ازاعضای درونی او دراثرضربت شمشیر (مثل جگرسیاه) گندیده بود، لذا آنرا با تیغ گداخته بریدند وجایش را داغ کردند.

چشم چپ را با ادامهٔ نظر بسنگ آسیاب معالجه میکـردند و معتقد بودند کـه این عمل چپ بودن چشمرا علاج میکند. دیگر ازعقاید طبی آنان این بوده که اگر شخص زخمی آب بنوشد میمیرد وهرگاه زنی تاآن حد بترسد که قلبش سرد شود باید آب گرم بنوشد. والبته این عقاید اکنون درنظر ما جزء خرافات است.

پزشکان ـ درآغاز کاهن کار پزشك را انجام میداد، سپس گروهی ازعربها با ایرانیان ورومیان آمیزش کرده پزشکی آموختند و درعربستان بپزشکی پرداخته نام بلندی بهم زدند وبیشتر آنان در دورهٔ نهضت پیش از اسلام درقرن ۶ میلادی پدید آمدند. ولی پیش از آن تاریخ نیز پزشکانی درمیان عربها بوده اند که قدیمیترین ونامی ترین آنها لقمان میباشد که هم پزشك وهم فیلسوف عرب بوده است وراجع بزبان واصل وتبار اواختلافات زیادی هست. پس ازلقمان مشهورترین پزشکان عرب ابن حزیم از قبیلهٔ تیم الرباب است کـه مهارت او در پزشکی میان عربها ضرب المثل میباشد وهرپزشك کارشناسی را باابن حزیم برابر میدارند. ازآنجمله اوس ابن حجر دربارهٔ او چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر. «اورانزد من آرید من ازابن حزیم ماهرترم وآنچه راکه پزشکان نتوانند من میتوانم».

حرث بن کلده از پزشکان عصراخیرجاهلیت است، وی از قبیلهٔ بنی ثقیف وازمردم طایف میباشد وعلم پزشکی درایران در شهر گندی شاهپور آموخته درآنجا بطبابت اشتغال داشته وثروت فراوانی بهم زده است، آنگاه از ایران بشهر خود برگشته ودر طایف مشغول طبابت شده وشهرت بسیاری پیداکرده است. حرث معاصر پیغمبر بوده است وهرکسی در آن زمان بیمار میشد آنحضرت اورا نزد حرث میفرستادند وحرث بمعالجهٔ بیمار میپرداخت. حرث درسال ۱۳ هجری درگذشت.

دیگر از پزشکان نامی عرب در آن زمان ابن ابی رومیهٔ تمیمی و نضربن حرث بن کلده بوده است. بیشتر اینان درایران وروم طب میآموختند، بعضی هم در دیر راهب ویامعبدکاهن یهود وکلدانی این علم را فرا میگرفتند، پاره‌ای از آنان مثل نضربن حرث بن کلده هم پزشك وهم فیلسوف بودند. عده‌ای از آنان بیشتر درجراحی تخصص داشتند و بنام جراح مشهور

میشدند مانند ابن‌ابی‌رومیهٔ تمیمی که از نامی‌ترین جراحان دورهٔ جاهلیت است ودر عملیات جراحی مهارت داشته است .

چون عربها باسب وشتر خویش علاقمند بودند بعضی از پزشکان عرب‌تنها بمعالجهٔ اسب

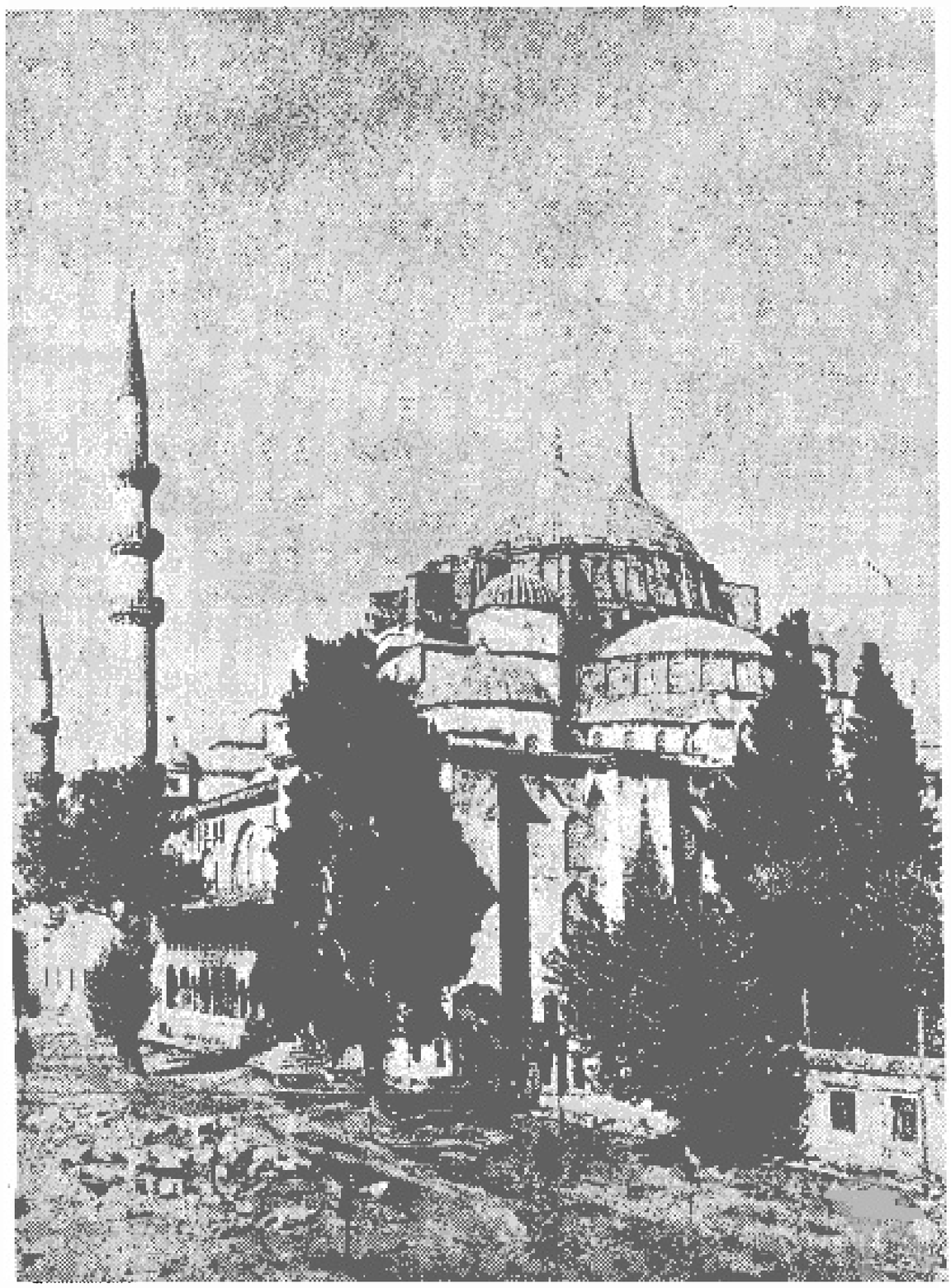

ت ــ استانبول : مسجد سلیمانیه

وشتر مشغول میشدند واین‌همان است که امروز بیطاری (دام پزشکی) نام‌دارد. عامر بن‌وائل از دام‌پزشکان نامی دورهٔ جاهلیت است .

در اصطلاح عرب هر کلام موزون باقافیه شعر است. ولی این‌تعریف

۶ـ شعر پیش از اسلام برای شعر جامع نیست بلکه اصطلاح و تعریف مـزبور بیشتر بکلام منظوم تطبیق میکند و البته شعر ونظم از یکدیگر جداست . چه‌بسا شاعری که از نظم بی‌بهره است وچه‌بسا اشخاصی که درتنظیم نظم مهارت‌دارند ولی شعر گفتن نمیتوانند ودر واقع نظم بمنزلهٔ قالبی‌است که شعر درآن‌قالب گیری میشود، اگرچه‌نظم رونق واثرشعر رامی‌افزاید درهرحال تعریف‌شعر از نظر کلی محتاج به‌تفصیل است واختصار درآن مورد بی‌مناسبت است. چه‌که در تحت‌عنوان شعر تعبیرهای مختلف و متنوعی گنجانیده میشود بعلاوه تأثیری که شعر در اشخاص دارد البته‌کلام مرسل چنان تأثیری ندارد و اما فرق میان شعر وکلام مرسل آنست که اشعار در خاطر انسانی یکنوع انفعالاتی ایجاد میکندکه محتاج بقیاس وبرهان نیست. درصورتیکه کلام مرسل عبارت ازتعبیراتی است که بامشهودات انسان و یااستنتاج انسان وباقیاس وبرهان‌حاصل شده باشد، بنابراین کلام‌مرسل زبان عقل وشعرزبان روح ودل است وبعضی‌ها شعر راچنین تعریف کرده‌اند :

«تصویرات ظاهری ازحقایق پنهانی شعر است» .

شعر از قدیم‌الایام بوده است، هیچ ملتی (چه‌در زمان قدیم و چه‌در زمان جدید) بدون شعر نبوده‌است، شعر آینهٔ تمام نمای‌عادات ورسوم مردم است. شعر دفترچه اخلاق ملتهاست، شعردفتر اخبار اقوام وکتاب مقدس ادیان میباشد، چه‌که قلب‌انسان زودتر ازعقلش بحرکت آمده ونفسش پیش‌از فکرش بکار افتاده‌است واز آنرو پیش از آنکه‌ازعلم وعقل سخن بگوید از شعر دم زده است. لذا قدیمی‌ترین اخبار مربوط باقوام‌که تقریباً نوعی خیال میباشد در ضمن شعر گفته شده وکهنه‌ترین محفوظات بشری‌در شعر جمع شده است. شعائر دینی وادبی وحماسه‌سرائی (رزم‌جوئی) وسایرانفعالات نفسانی اقوام درشعر نهفته است. شاهنامهٔ‌ایرانیان، ایلیاد، واودیسی یونانیان، اودیس‌رومیان، مهابهاراته ودراماینهٔ هندیان، وتوراة یهودیان، تمام اشعاری‌است که عادات واخلاق ورسوم واخبار ادبیات‌آن مللرا (بخصوص ازنظرپرستش خدایان) بصورت منظم نگاهداری‌کرده ونمایان‌میدارد واین‌خود طبیعی‌است، زیرا شعرزبان روح وجان‌است واز انفعالات ومشتهیات‌نفسانی بشرحکایت میکند ودلیل وبرهانی هم نمی‌طلبد وچنانکه میدانیم بیشتر افعال‌دینی محتاج به‌تسلیم دربرابر حوادث وغوطه‌وری درعالم خیال میباشد .

شعر عبری‌ـ اقوام سامی بیش‌از هرقوم دیگردرعالم خیال فرومیروند وبهمین جهت بدیانت توحید متمایـل هستند: چون عقیدهٔ بتـوحید عبارت از ایمان به‌مبدائی‌است که تحت کنترل حواس درنمیآید وبهمین‌نظر اقوام سامی بیش‌از دیگران به‌تصورات شاعرانه علاقه‌مند

بودند واین‌خود ازآثار شاعرانهٔ آنان پدیدار است، قدیم‌ترین آثار شاعرانهٔ سامی‌ها توراة است و در قدیم‌ترین اسفار توراة تصورات شاعرانهٔ بسیار است . مثلا سخنان لامك بدوزنش (عاده) و (صله) درسفر تکوین قسمتی از سرودی است که از دست رفته و فقط مطلعش مانده است و اگر باصل عبری آن‌رجوع شود معلوم میگردد که شعر قافیه‌دار موزونی بوده‌است[1] و در واقع قدیم‌ترین منظومهٔ عبرانیان همان است، بلکه بطور مطلق قدیمی‌ترین اشعار جهان میباشد .

در توراة تصورات شاعرانه‌کم نیست ازآنجمله گفتهٔ یشوع‌بموسی (سفرخروج باب۳۲ آیهٔ ۱۷) هنگامیکه موسی یاالواح ازکوه طورفرود میآمد صدای های وهوی بنی‌اسرائیل را شنید، به‌یشوع گفت: آیا درکوی ما غوغای جنگ برپاشده؟ موسی‌پاسخ‌داد. نه‌آهنگ پیروزی است، نوای گریز نیست، بلکه آواز دلنواز میباشدکه بگوشم میرسد، تصور میرود این گفتار قدیمی‌ترین است که موسی درآنحال گفته است وهمینطور سایر مطالب توراة .

کتاب ایوب که میگوید اصلش عربی‌بوده کتاب‌اشعیا، مزامیر داود وغیره نیزجزء اشعار عبری محسوب میشود . ولی اشعار عبری در زمان سلیمان حکیم به منتها درجهٔ ترقی رسید چون در زمان وی سلطنت یهود در کمال قدرت بود یهودیان امنیت و ثروت داشتند و آن‌دورهٔ حقاً دورهٔ طلائی یهود میباشد ودرحقیقت اوضاع یهود در زمان سلیمان مانند اوضاع عرب درزمان مأمون است، چه‌که این خلیفه نیز مانند سلیمان شاعر وحکیم‌بوده است .

شعرعرب ــ عربها که مانند عبرانی‌ها ازنژاد سامی هستند مانند آنان درعالم خیال وتصورات شاعرانه مستغرق میباشند وچون‌زبان عربی‌بیش‌ازعبری‌کلمات مترادف دارد ومعانی بیان آن نیز وسیع میباشد، لذا استعداد شعری عربی بیش ازعبری است واگر اوضاع محیط وآب وهوا را نیز درنظر بگیریم خواهیم دیدکه افکار شاعرانهٔ عرب وسیع‌تر از افکار عبری است، چه‌عرب درهوای آزاد بیابان اقامت‌دارد ودر احکام و افکار خویش استقلال ذاتی پیدا کرده است وبهمین‌جهت بیشتر اشعار عرب راجع بمسائل سلحشوری ورزم آوری است. اما یهودیان برعکس عربها آنچه درشعر گفته‌اند از خواری وبدبختی وتسلیم بامور دینی‌حکایت میکنند .

عقیدهٔ اکثریت برآن است که شعر باید موزون باشداگرچه در چگونگی نظم آن نیز اختلاف کرده‌اند، بعضی معتقدندکه شعر یعنی عبارات موزون و باقافیه، دیگران میگویند در شعرقافیه‌شرط است و وزن‌مهم نیست وعده‌ای‌برعکس وزن‌را مهم‌دانسته بقافیه اهمیت نمیدهند.

---

۱ ــ ترجمهٔ فارسی آیهٔ ۲۳ـ۲۴ باب چهارم سفر خروج چنین است:
لامك بزبان خود عاده و صله گفت قول مرا بشنوید ای زنان . سخن مرا گوش گیرید زیرا مردی‌را کشتم بسبب جراحت خود وجوانی رابسبب ضرب‌خویش، اگر برای قاین هفت چندان انتقام گرفته شود برای لامك هفتاد وهفت‌چندان. مترجم

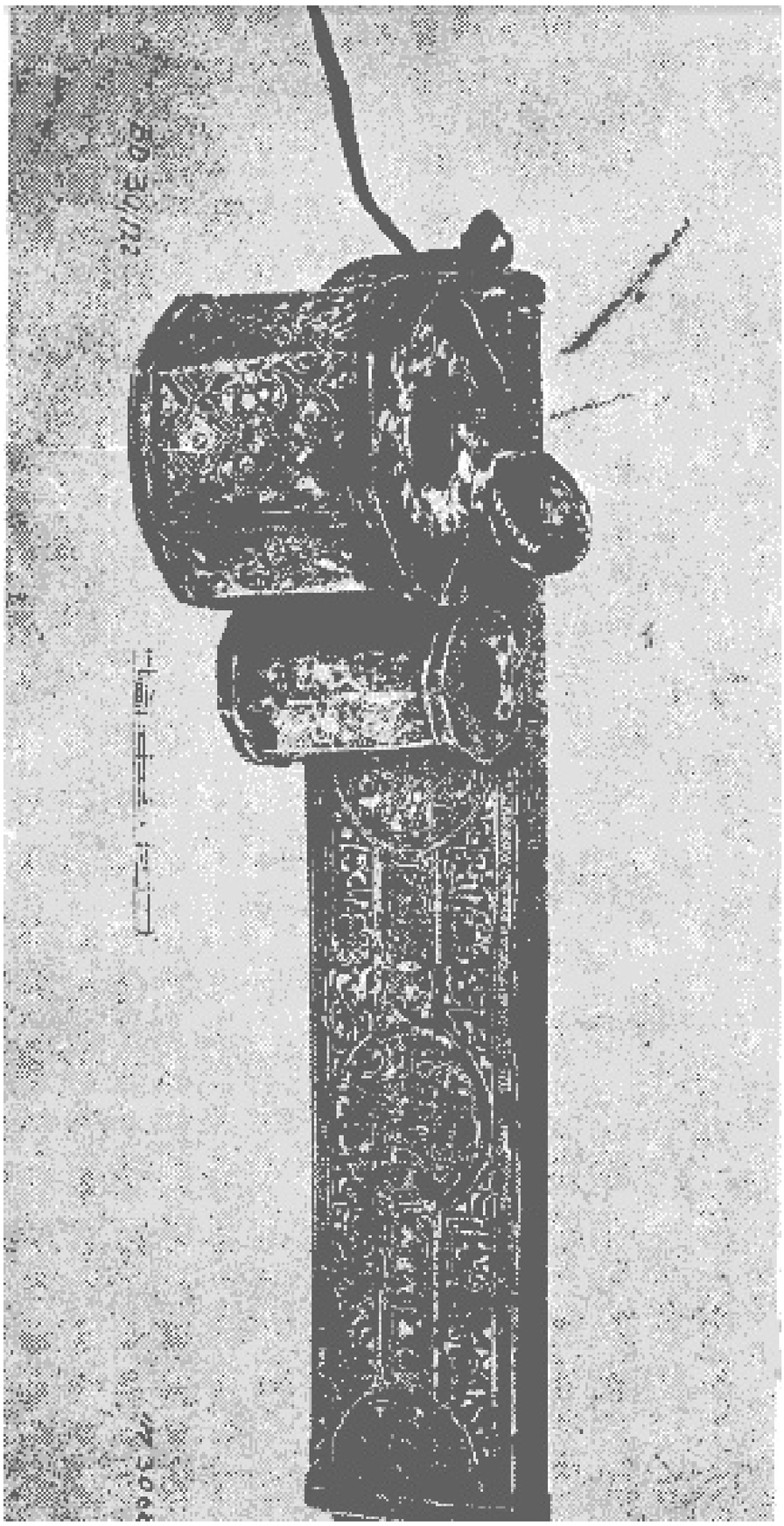

ع ــ قلمدان و دواتی که روی آن گل و بوته و نوشته‌هائی درج شده است

عربها برعکس برادران سریانی و عبری خود وزن وقافیه هردو را شرط لازم شعر میدانند. اما سریانی‌ها در اشعار قدیم خود التزامی بقافیه نداشتند ، اقوام سریانی و اسحق انطاکی از شاعرانی هستند که آن قسم شعر گفته‌اند. عبرانیان بهیچ کدام مقید نبودند واگر هم الزامی داشتند بقافیه بوده است نه به وزن و همینکه آیات قرآن را یا آن معانی وافکارعالی بارعایت قافیه شنیدند آنرا بزبان عبری خود قیاس کرده گفتند: «این‌هم شعر است!.»

گرچه شعر باقافیه و وزن درست نمیشود ، یعنی ممکن است شعری گفته شود که شعر وقافیه و وزن هم درآن رعایت نشده باشد ولی هرچه هست وزن وقافیه اثرشعر رامی‌افزاید، درهرحال وزن وقافیه شرط شعر نیست، چه که خطابه بدون‌وزن‌وقافیه است امااافکار واحساسات را تهییج میکند واز آنرو نوعی شعر بشمارمیآید چنانکه بزودی درآن‌باب سخن‌میگوئیم .

چگونه کلمات منظوم در عرب پدید آمد؟

افکار شاعرانه از قدیم در عرب بوده، اماکلمات منظوم درمیان آنها تازگی دارد وچه‌بسا که‌در ابتدا، شعررا باحمله‌های کوتاه مانندمثل نقل میکردند تا ازبرکردن آن آسان باشد، تااینکه تدریجاً مثل‌ها را نیز باسجع وقافیه‌تنظیم نمودندکه بگوش شنوندگان خوش‌آیندشد لذا همان مثل‌های منظوم را بجای آواز برای راندن شترها بکار بردند و البته غناء (آواز) یك‌زبان کاملا طبیعی میباشد و همینکه آهنگ یکی دو قافیه بگوش آنان خوش آمد قافیه‌های‌دیگر نیز برآن افزودند واین‌خود نوعی از«رجز» ساده بوده‌است و تا مدت‌زمانی هرگاه که‌قریحهٔ شاعران عرب گل میکرد، در موقع بدگوئی از یکدیگر یا اظهار تنفر یاابراز فخریه‌دوسه بیتی میسرودند وهمینکه نابغه‌ای میان آنان‌پدید میآمدکلمات منظوم روببهبود میگذاردو اصلاحاتی در آن میشد و از قرار مشهور عجاج و اغلب عجلی اصلاحاتی درکلمات منظوم‌نمودند، گرچه زمان آنها معین نیست .

نخستین قصیده سرای نامی عرب امرؤالقیس وجدش مهلهل است که از سخنوران قرن پنجم پیش‌ازمیلادمیباشد، میگویند مهلهل اولین‌قصیدهٔ عربی‌را سرود وامرؤالقیس آنراطولانی ساخت ودر شعر تفنن پدید آورد وباب شعر راگشود وآنرا توصیف‌کرد ودر اثر شعر بگریه در آمد. او اول کسی است که ستوران را به آهو و مانند آن تشبیه نمود و شاید بواسطهٔ مسافرت بشهرهای روم وشنیدن اشعار رومی ویونانی این‌فکر برای اوپیش آمدکه شعرعرب رامتنوع سازد چون شخص باهوش همینکه‌بامردم با اطلاع آمیزش کند براطلاعات اوافزوده میشود، چنانکه امرؤالقیس‌همانطوربود. بطورکلی شاعران‌عصر جاهلیت‌کمتر بداخله‌شهرهای روم میرفتند و باستثنای عدهٔ معدودی بقیهٔ شاعران یادر بلقاء ویادر حیره پیش بنی‌لخم منذری میماندند .

پس‌عرب طبعاً شاعر است چون:

۱ - عرب‌سامی است وسامی طبعاً اهل فکر وخیال است.

۲ ـ آنها بادیه‌نشین بودند ومردم بادیه‌نشین باستقلال و آزادی خو گرفته‌اند .

۳ ـ مردم صحرانشین عادتاً بایکدیگر مفاخره‌میکنند ویا به‌یکدیگر دشنام داده‌ابراز تنفر مینمایند وهمین کشمکش ومنازعه ذهن آنان‌را روشن میسازد وقوهٔ بدیهه‌گوئی آنها را تقویت مینماید .

۴ـ زبان‌عرب باکلمات متنوع تناسب دارد. عرب یك‌ملت قدیمی‌است وناچار ازقدیم‌الایام شعر میگفته، ولی قدیمی‌ترین شعری‌که ازعرب باقی‌مانده ازقرن دوم پیش‌از هجرت میباشد. دراینصورت آیا پیش‌از آن‌تاریخ عرب شعر نمیگفته است؟ بنظرما البته شعر میگفته وشاید سفر ایوب مجموعه‌ای از اشعار باستانی عرب بوده‌که اصل آن مفقود شده و ترجمهٔ عبری آن‌مانده است هیچ‌بعید نیست‌که اگرترجمهٔ عبری سفرایوب مانندا‌صل عربی آن‌مفقود میشد این قسمت از اشعار عرب هم بدست نمیآمد ، همانطورکه قسمتهای دیگر اشعار آنان بواسطهٔ دوری آن از ملل‌متمدن بکلی مفقود گشته است .

اشعار عرب زیاد است

نکتهٔ قابل توجه آنکه اشعارعرب متعلق بزمان نهضت پیش از اسلام که فعلا باقی مانده بسیار است و همین میرساندکه عرب زیاد شعر میگفته است، چه‌عرب‌درمدت یك‌قرن یادوقرن (ایام جاهلیت) بقدری شعر گفته‌که هیچ ملت‌متمدنی‌در ظرف چندین‌قرن بآنمقدارشعر نگفته مثلا ایلیاد،واد یسی که‌مهمترین‌اشعار زمان‌جاهلیت‌یونانی‌است ۳۰هزاربیت بیش‌نیست. همینطور اشعار هندی ۲۰هزاربیت وراماناپات فقط ۴۸ هزاربیت میشود در صورتی که‌طبق گفته‌ونوشتهٔ تاریخ‌نویسان‌عرب‌درنهضت اخیرپیش‌از اسلام چندین برابر آن‌شعر گفته‌شده‌است بعلاوه‌اعراب بیشتر قصیده(ونه‌شعر)میسرائیدند والبته قصیده‌ازشعر طولانی‌تر است‌وازقرار مذکور ابوتمام مؤلف کتاب‌حماسه گذشته‌ازقصیده ومقطوعات۱۴ هزاررجزعربی‌حفظ داشته است‌وحماد راویه ۲۷هزار قصیده محفوظ بوده‌که هرقصیده‌ای‌بایکی ازحرف‌هجا آغازمیشده است. اصمعی ۱۶ هزار رجز حفظ داشته‌است وابوضمضم ازصد شاعر اشعاری‌حفظ بوده‌که نام تمام آن صدشاعر عمر بوده است، گرچه دراین گفته‌ها تصورمبالغه میرود اما درهرحال دلیلی روشن بر زیادی اشعارعرب میباشدبخصوص اگراین‌نکته‌را درنظر بگیریم‌که بسیاری از راویان اشعارجاهلیت درجنگ‌های اسلامی کشته شدند و اخبار آنان باخودشان ازمیان رفته است. ابوعمرعلاء در آن‌خصوص چنین میگوید: قسمت بسیارکمی از اشعار جاهلیت بدست مارسیده واگر همهٔ آنها را میدانستیم علم وشعر زیادتری داشتیم .

این را نیز باید اضافه‌کردکه هندیها ویونانی‌ها و ملل دیگر دولت و جامعه ودین و تشکیلات داشتند و منظومات‌آنان در نتیجهٔ آن تشکیلات پدیدآمده و ترقی‌کرده بود.اما اشعار عرب بدون‌آن وسایل ازروی عوامل طبیعی وفطری پدیدآمده بود واگرغیر ازاین‌بود شعرعرب تا زمان تأسیس جامعه ودولت عرب بتأخیرمی‌افتاد، همانطورکه اشعارورومیان چند

قرن پس از تأسیس دولت آنان پدید آمده بود واشعارلاتینی (دورهٔ طلائی آن) درایام اوگوست و تیباریوس درقرن هشتم هنگام تأسیس دولت روم (قرن اول میلاد) نهایت ترقی ورونق را پیداکرد، سپس روبتهقرا رفت. همینقسم اشعار اروپائیان که پس ازتأسیس دولتهای اروپائی و پیشرفت علم وادب درمیان آنان روبه ترقی گزارده پیشرفت کرد .

اساساً شعر بدو قسمت مهم تقسیم میشود :

اقسام شعر ۱ـ اشعاری که درآن احساسات شاعروکسان او توصیف میشود .

قسمت اول را فرنگیان اشعار لیریك (Lyric) بزمی میگویند و لیریك ازکلمهٔ لیرLyre (عود) میآید، اشعاری که درآن احساسات عاشقانه، اشتیاق، وجدان، مرثیه، رجزخوانی، مباهات، انتقام سرائیده‌شده یا مشتمل برپند ونصیحت وحکمت است جزو اشعار غنائی (لیریك) درمیآید .

قسمت دوم سایرانواع شعراست که داستان سرائی جزء آن میباشد و فرنگیان آنرا اشعاراپیك Epic رزمی میگویند، یعنی اشعاری که حوادث ووقایع درآن ذکرشده ویاشعرهای تمثیلی وتوصیفی که باصطلاح فرنگیان درام Drama میباشد .

اشعار سامیان بیشترشعر غنائی (لیریك) است. بخصوص اشعار یهودیان ازمشهورترین شعرهای احساساتی است. چون یهودیان بیش از هرملت دیگردنیاآه وناله وگریه وزاری دارند. مزامیرداود و مرثیه خوانی‌های یهود و امثال و حکم سلیمان نبی وغیره نمونه‌ای از همان احساسات میباشد، خلاصه اینکه افکار شاعرانهٔ یهود (عبریان) از هرجهت حاکی‌از شکوه وگریه وتمسك بدین وتسلیم درمقابل قضا وقدر است .

عربها هم دارای همان‌افکار شاعرانه میباشند بااین فرق که مقتضیات محیط وزندگانی اعراب بیش از هرچیز متوجه رجزخوانی وعشق بازی واظهار افتخارو صحبت شمشیرواسب میباشد. بطورکلی اشعار عرب قریب بیست قسم است ازآن جمله اشعار غنائی (موسیقی) که عاطفه واحساسات را میرساند، مانند غزل، مباهات، مدح، هجو، عتاب، عذرخواهی، زهد، مرثیه، تبریك، وعید، حذردادن، رجزخوانی .

وقسم دیگرتوصیف شاعرانه ازگل وشراب وغیره ویا پند واندرزو حکمت .

وخلاصهٔ کلام اینکه درتمام اقسام فوق احساسات شاعرو یا قبیلهٔ شاعرابراز شده است.

نمیتوان گفت که عربها شعرافسانه وداستان سرائی نداشته‌اند، اما نسبت بسایراشعار آنان قسمت (داستان سرائی) بخصوص درایام جاهلیت کم بوده است وهمان اشعار مختصرهم راجع بتوصیف پاره‌ای حیوانات ویا ادوات بوده ویا وقایع کوتاهی را توصیف کرده است .

اما اشعار طولانی (داستان سرائی) مانند ایلیاد هومروشاهنامهٔ فردوسی اساساً درزبان عربی وجود ندارد. معذلك نمیتوان گفت که عربها اصلا چنان اشعاری نگفته‌اند بلکه تصور میرودا‌عراب نیز بواسطهٔ جنگهای داخلی خود چنان اتفاقاتی داشته واشعاری درآن خصوص

سروده‌اند، منتهی قسمت عمدهٔ آن مفقود شده وفقط قسمتهای کوتاهی ازیك چنان قصیده‌ای تا زمان اسلام بدست‌آمده است که پاره‌ای وقایع جنگی ومانندآن توصیف میکند و درهرحال بیش ازاین مجال گفتگو دراین مبحث برای ما مقدورنیست .

عربها فطرتاً شاعربودند، حتی دزدان ودیوانگان عرب شعرمیگفتند، زنان شاعره‌در میان‌عرب بسیارندوجمعی‌ازآنان جزء نابغه‌ها میباشند وهرکس هم‌که طبع شعر نداشته درمجالس شعراء میآمده وشعررا گوش میداده حفظ میکرده وراجع به‌آن اظهار عقیده مینموده است. زنها نیزبرای بررسی اشعارو تحقیق دربارهٔ برتری شاعران مجالس ادبی تشکیل میدادند. درآن مجالس از هرنوع شعری سخن میگفتندکودکان عرب که‌کمترین اطلاعی ازشعروادب نداشتند درزمان‌کودکی شعرمیسرائیدند و هرکس بسن جوانی میرسید وشعرنمیگفت وقریحهٔ خود را نشان نمیداد اورا معیوب وناقص میدانستند .

مقام و منزلهٔ شعر

عربها جوانان خود را ترغیب میکردندکه شعرنیکو بسرایند چه شاعردر میان عربها پناه شرف وناموس وراوی‌آثارو اخبارآنان‌بود وچه بساکه شاعررا برپهلوان (شوالیه) ترجیح میدادند وهمینکه در قبیله‌ای شاعری پیدا میشد قبایل دیگربمبارکبادآن قبیله رفته وقبیلهٔ شاعررا تبریك میگفتند سپس‌مجالس مهمانی وجشن ترتیب میدادند وخوانها میگستردند وزنان با سازوآوازپذیرائی میکردند وجوانان مشغول خدمتگذاری میشدند چه معتقد بودندکه شاعراز شرف وناموس قبیله دفاع میکند، نام‌آنان را بلند میسازد وآثار آنها را جاویدان میدارد، درواقع‌آنچه که از اخبار وآداب وعلوم واخلاق زمان جاهلیت باقی مانده همانا بوسیلهٔ اشعار است .

از اشعار عرب جنگهای‌آنان ووقایع تاریخی‌آنها بدست‌آمده وسیستانی (سجستانی) کتاب معمرین (سالخوردگان) را ازآن‌شعرها تألیف‌کرده است.

حالات شعرای گذشتهٔ عرب از همان اشعار جمع‌آوری شده وازآن‌کتابهائی مانند کتاب ابن‌قتیبه ودیگران تألیف شده‌است. توصیف شهرها (قبیله‌ها) کوه‌ها، دره‌ها، حیوانات، گیاهان و امثال‌آن بوسیلهٔ اشعار شاعران محفوظ مانده و درنتیجه‌کسانی مثل جاحظ و ابو-حنیفه دینوری‌توانسته‌اندکتاب حیوان وکتاب گیاه تألیف کنند. خلاصه اینکه اخبارواطلاعات مربوط بدین، عادات، آداب ورسوم عروسی، مهمانی، ماتم، اسب سواری وامثال‌آنان‌که از زمان‌جاهلیت‌باقی‌مانده بواسطهٔ همان اشعاربوده‌است.

پاره‌ای از شاعران عرب بواسطه اشعاری‌که درحمایت ازقبیلهٔ خود سروده‌اند بسیار مشهور شده‌اند ونام‌آنان باقی مانده است. مانند زیاد اعجم‌که قبیلهٔ قیس را تمجیدکرده و فرزدق، ازوی نام برده‌است وعتبة بن ربیعه قبیلهٔ قصی را ستوده است وامثال‌آنان بسیارند.

عربها بقدری شعرو شاعری رااحترام میگذاردندکه هفت قصیده ازاشعار قدیم شعرای خود را باآب طلا روی پارچهٔ مصری نگاشته وآنرا درپرده‌های‌کعبه آویختند واین همان

است کـه آنـرا معلقات یامذهبات میگفتند، مانند معلقه یا مذهبهٔ امرؤالقیس و معلقهٔ زهیرو بعقیدهٔ بعضی معلقات غیراز مذهبات است .

زبدهٔ اشعارجاهلیت ۴۹ قصیده است که از۴۹ شاعرباقی مـانده است وبه هفت مجموعه تقسیم میشودکه هرقصیده‌ای لقب مخصوصی دارد از اینقرار:

معلقات ـ مجمهرات ـ منتقیات ـ مذهبات ـ مراثی ـ مشوبات ـ ملحمـات .

وتمام این‌مجموعه‌ها درکتاب جمهرةاشعارالعرب تألیف ابوزید انصاری یافتمیشود.

تأثیر شعر

اما تأثیراشعار عرب درحمایت شرف وناموس‌آنان ازاین رو بوده‌که عربها فطرتاً خیال پرور و اهل حماسه هستند وچنین مـردمی طبعاً از سخنان بلیغ متأثرمیشوند وچه بسا که شعریك فرد آنانرا بجنگ برمی‌انگیخته یا ازجنگ بازمیداشته است، ازآنروعربها از هجو شاعران بیم داشتند وبمدح آنان فخرمیکردند، حتی عمرنیز تحت همین تأثیر بوده است و هرگاه که به حکمیت میان دو شاعرگـرفتار میشداز مداخلهٔ در کار شاعران امتناع میداشت وکسانی را مثل حسان بن ثابت و مانند اورا برای حل وفصل‌قضیه مأمورمینمود وموقعی باسه‌هزار درهم‌زبان‌حطیهٔ شاعر را خریداری کرد که بر ضد مسلمانان چیزی نگوید و بقـدری عربها از هجو شاعربیم داشتندکه‌ازوی‌برای‌عدم تعرض عهد و پیمـان میستاندند . گاه هـم زبان شاعررا با تسمه میبستند، چنانکه قبیلهٔ بنی‌تیم پس‌از اسیرکردن عبدیغوث ابن‌وقاص چنان کردند و شاعر مزبور درآن‌خصوص چنین میگوید :

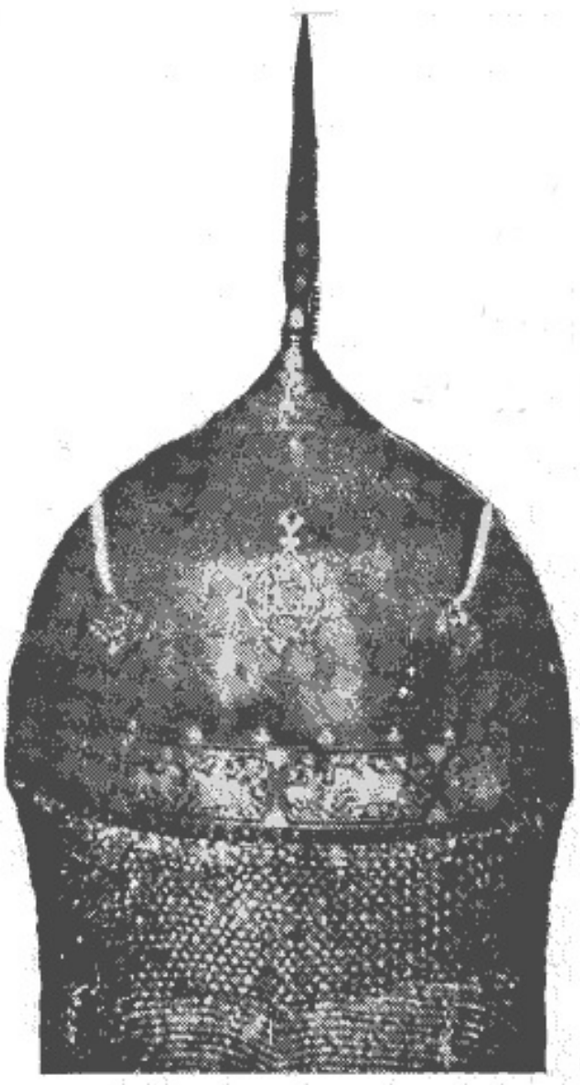

کلاهخود فولادین از ساخته‌های دمشق

ترجمهٔ شعر:

«ای قبیلهٔ تیم زبان مرا بگشائید چه‌باآنکه زبان مرابا تسمه بسته‌اید باز هم میگویم».

« پیرزن نادان ازحال و روز من میخندد مثل‌اینکه پیش ازمن اسیریمانی

ندیده است» .

عربها میکوشیدندکه شاعران آنها را مدح گویند، چه هرکس‌که مدح میشد قدر و منزلتش بالا میرفت واگردختر انی درخانه داشت پس ازمدح شاعر بشوهر میرفتند چنانکه دختران ملحق پس ازمدیحه گفتن اعشی‌اکبر ازوی درسوق عکاظ فوری بشوهررفتند، زیرا قصیدهٔ اعشی‌که درمدح ملحق گفته شده بود باعث شهرت وی گشته خواستگاران دنبال دخترانش‌آمدند .

موقع دیگرشخصی مقداری روسری سیاه خریده ودر فروش‌آن درمانده بود مسکین دارمی از شعرای مشهور عرب اشاری دروصف زن زیبائی سرودکه روسری سیاه برسرداشته است وهمین اشاردارمی سبب شدکه زنان عرب روسری سیاه تاجررا خریدند واو ازکسادی بوسیلهٔ شعرشاعررهائی یافت .

ترجمهٔ شعرمسکین :

«بگوبآن زن زیبای نمکین بااین روسری سیاه چه‌بلائی برسر زاهدآورده‌ای»

و بیچاره زاهد جامهٔ خودرا بالا زده آمادهٔ نماز بود، اما همینکه روسری سیاه تو را دید. نتوانست از درمسجد تو برود».

وبزودی دربارهٔ تأثیرشعر دردورهٔ اسلام صحبت خواهیم داشت .

القاب شاعران

شاعران غالباً بمناسبت الفاظی‌که درشعرخود میگفتند بالقابی ملقب میشدند، مثلا عوف‌بن سعد را بواسطهٔ یك شعرمرقش (نگارین) میخواندند .

جریربن عبدالمسیح ضبعی را متلمس میگفتند چون درشعروی کلمهٔ متلمس (دردناك) آمده بود .

زیادبن معاویه ذبیانی را نابغه میخواندند، چون درشعرش کلمهٔ نبوغ بوده است. و همینقسم سایرالقاب شاعران مانند :

مخرق، افنون، تابط شرا، اعسر، مستوعر، اعسر، طرفه، ذی‌الرمه، مزرد، عویق، جران‌العود، عجاج، موسی‌الشهوات، رقیات، صریع‌الغوانی، غبارالمسکر، مقبل‌الریح وغیره که بمناسبت اشعار خوددارای القابی بودند.

البته تمام قبیله‌های عرب در شعر و شاعری یکسان نبودند و شاعرترین قبیلهٔ عرب طایفهٔ ربیعه بودندکه این شاعران از میان‌آنان برخاسته‌اند :

مهلهل، مرقشان (بزرگ وکوچك)، طرفةبن عبد، عمربن قمیمه، حارث‌بن حلزه، متلمس، اعشی، مسیب .

پس ازربیعه، قیس شاعرترین قبیلهٔ عرب بشمار میآمد وشاعران ذیل ازآن قبیله‌اند.

نابغهٔ اول، نابغهٔ دوم، زهیربن ابی‌سلمی، ربیعه، لبیه، خطیئه، شماخ وغیره .

بعد از قبیلهٔ قیس قبیلهٔ تمیم است که اوس‌بن حجر شاعر معروف‌از آن بوده است آنگاه قبیلهٔ هذیل وغیره .

طایفهٔ حمیر نیز شاعرانی ازخود داشته‌اند .

شگفت آنکه عربها همه نوع برتری برای قریش قائل بودند، جز شعر وشاعری که قریش رادر آن قسمت بی‌بهره میدانستند وشاید آمیزش با ایرانیان افکار شاعرانهٔ اعراب را برمی‌انگیخته‌است، چون شاعرانی که با ایرانیان ورومیان آمیزش داشتند بهتر از دیگران شعر میگفتند وقبایلی که در مجاورت عراق (ایران) میزیستند بیش از دیگران شاعر بوجود آوردند.

باری، شعر درعرب رایج بوده وهرقبیله افراد شاعر وغیر شاعر داشته یعنی کسانی که شعر میگفتند ویا اشعار دیگران را از برمیداشتند وبوسیلهٔ شعر شرف وناموس خود را حفظ میکردند واحساسات خویش راابرازمیداشتند. درواقع شعر گنجینهٔ علم واخلاق‌وادبیات آنان بوده‌است، عمینقسم عربها بامثال علاقه داشتند ومثل‌های بسیار میان‌آنان رایج بودچه‌مثل آینهٔ تمام نمای عادات واخلاق وآداب بوده است وبسیاری از آداب ورسوم عرب‌را بوسیلهٔ‌اشعار آنان استخراج کرده‌اند.

۷- خطابه‌در جاهلیت

خطابه محتاج بلاغت وتصورات شاعرانه است واز آنرو میتوان‌آنرا نوعی شعر (نثر) غیر منظوم دانست. گرچه خطابه وشعر باهم فرق دارد، ازآنجمله اینکه خطابه نیازمند رجزخوانی (حماسه) است و در مردم دلیر آزادیخواه واستقلال طلب تأثیر بسیار میکند، در صورتیکه چنین شرایطی برای‌شعر لازم نیست، ازآنرو ایام جاهلیت یونان وعرب ازاین‌حیث با هم شبیه است زیرا هردو ملت اهل شعر وخطابه و استقلال طلب وبامناعت بودند و بهمین جهات خطابه در میان رومیان رایج بوده وبهمان لحاظ یهودیان پیش ازخطابه شعرمیگفتند، در صورتی‌که رومیان پیش از شعر بخطابه پرداختند چون یهودیان برعکس رومیان ذلیل و ضعیف و ناتوان بودند ومردم ضعیف وذلیل طبعاً بیشتر شعر میسرایند وبیشتر اشعار پر آه وناله وسوز و گداز می‌گویند وقریحهٔ آنان‌بمرثیه وحکمت وپند واندرز متوجه می‌شود.

اماعربها بواسطهٔ مقتضیات محیط خود بآزادی وحماسه‌علاقه داشته ومثل سایرمردمان خیال‌باف احساساتی دارای عواطف سرشاری بودند وسخنان بلیغ در آنان مؤثر بوده است. بقسمیکه یك احساسات بلیغ غرور آمیز آنان را تحریك‌کرده آنها را بجنگ میبرد ویا از جنگ بازمیداشت وچون عربها با یکدیگر زدوخورد داشتند برای مباهات و ابراز تنفر بخطابه‌سرائی‌احتیاج داشتند تا بدان‌وسیله طرف رامجاب سازند ویا دسته‌بندی‌کنندولی بیشتر خطابه‌ها برای مباهات به‌ایل‌وتبار ویا برای اظهار فضل وادب بوده ودر مجالس عمومی و خصوصی القاء میشده است. خطیب معمولا عمامه بر سر وعصا در دست گرفته ایستاده خطابه

میخواند وباعصا ونیزه افکار خود رامجسم میساخت، گاهم روی‌بار وباشتر خود نشسته‌خطبه میخواند، از جمله دلایل بر تشابه خطبه وشعر اینکه بیشتر شاعران خطیب وبیشتر خطیبان شاعر بودند واز عهدهٔ خطابه وشعر برمیآمدند. منتهی اگر شعر بهتر میگفتند شاعر میشدند وگر نه به خطیب شهرت می‌یافتند. اتفاقاً هر قبیله‌ای که شاعرش زیاد بود خطیبش هم زیاد بوده است.

از جمله مطالب مربوط بشاعران وخطیبان عرب اینکه طایفهٔ عبدالقیس پس‌از جنگ‌با طایفهٔ ایاد بدوقسمت تقسیم شدند، قسمتی ازآنان‌بعمان واطراف عمان وقسمت دیگربه‌بحرین واطراف بحرین‌کوچ کردند. در میان عمانیها خطیب ودر میان مهاجرین بحرین شاعرزیاد بود وعجب آنکه مهاجرین بحرین موقعیکه در بادیةالعرب وکانون فصاحت مقیم بودندچنان شاعران وسخنورانی پدید نیاوردند، واین‌گفتهٔ پیشین مارا ثابت‌میکندکه آمیزش باایرانیان قریحهٔ شعری مهاجرین را تقویت‌کرده ظاهرساخت. همین قسم عربهائی‌که دریمن میزیستند بواسطهٔ مجاورت وآمیزش با ایرانیان در خطابه سرائی پیشرفت‌کردند چون ایرانیان نیز مردم سخنور وخطیبی بودند.

موضوع خطبه‌ها

عربها با اینکه خواندن ونوشتن نمیدانستند خطبه‌های فصیح وبلیغی میگفتند. زیرا خطابه‌سرائی‌مانند شعرگوئی فطری آنان شده بود و پران، حوانان خودرا ازآغاز جوانی بخطابه سرائی‌عادت میدادند وتمرین مینمودند. چون همانطورکه شعر وشاعری رابرای حفظ نسب ودفاع ازناموس‌خود لازم میدانستند خطبه سرائی را نیز برای اعزام هیئتها ضروری میشمردند، زیرا اعزام مأمورین مخصوص بنقاط مختلف از لوازم اجتماعی زندگانی آنان بود و بهمین جهت در جاهلیت شاعر برخطیب مقدم‌بوده وپس‌از ظهور اسلام خطیب‌جلو افتاده، زیرا درایام‌جاهلیت وجود شاعربرای حفظ نجابت وتبار ودفاع ازشرافت وناموس قبیله ضرور بود ودراسلام‌اعزام مأمورین وهیئت‌های مختلف‌که از لوازم اوضاع اجتماعی بود وجود خطیب راایجاب میکرد تابدانوسیله جمعیت‌هائی تشکیل یابد وطرف را مجاب وقانع‌کند، قبایل‌عرب‌که غالباً باعزام هیئت‌ها (وفود) محتاج‌بودند، بخطابه‌سرا اهمیت میدادند چون‌خطیب‌زبان اهل‌قبیله ونمایندهٔ تمام مردم قبیله محسوب میشد.

اعزام هیئت‌ها در آن ایام خیلی شیوع داشت، ایرانیان، رومیان، هندیان، چینی‌ها نزد یکدیگر مأمورینی میفرستادند تا بدان وسیله روابط ایجاد نمایند ویا افتخارات خودرا عرضه بدارند، گرچه عربها از خود دولتی نداشتندکه هیئت‌هائی روانه سازند ویا هیئت‌های دیگران را بپذیرند ولی‌چون پادشاهان عرب درعراق نزد پادشاهان ایران از زبان آوری عربها مطالبی میگفتند پادشاهان ایران بی‌میل نبودندکه هیئتهای عرب را بپذیرند تا آنکه موقعی نعمان باکسری انوشیروان در این باب صحبت داشت ومقررگردید هیئتی از قبایل

مختلف عرب نزد انوشیروان بیایند واز هرقبیله دویاسه مرد دانشمند وآبرومند برای این‌کار تعیین شدندکه از آنجمله اکثم‌بن‌صیفی وحاجب بن‌زراره ازقبیلهٔ تمیم وحرث‌بن‌ظالم‌وقیس‌بن سعود ازقبیلهٔ بکر وخالدبن جعفر وعلقمةبن‌غلاثه وعامر بن‌طفیل از طایفهٔ عامر وغیره انتخاب شدند. اینان نزد انوشیروان آمدند وهرکدام خطابه‌ای خواندندکه ابن‌عبدربه آن خطابه‌ها را درجلدسوم عقدالفرید ذکرکرده‌است.

عربهای‌یمن‌وشرق شبه‌جزیرهٔ عربستان‌معمولا هیئتهائی نزدپادشاهان ایران‌میفرستادند واز بیداد مأمورین ایرانی‌شکایت میکردند، گاه‌هم هیئت‌های دیگری با هدایای چندی‌مانند اسب وغیره بمنظورگرفتن‌کمك مالی نزدپادشاهان ایران می‌آمدند، چنانکه ابوسفیان پدر معاویه آنطورکرد.

بعضی‌اوقات هیئت‌های عرب برای‌مقاصدمختلف بخدمت‌امیران می‌آمدند. مثلاحسان‌بن ثابت با عده‌ای برای دریافت جایزه وصله نزد نعمان بن‌منذر امیر حیره وآل جفنه امرای بلقاء رفتند وهیئتی ازبزرگان قریش پس ازاستیلای سیف بن‌ذی‌یزن امیریمن بسرحبشیان بمنظور مبارکباد بخدمت وی شتافتند وعبدالمطلب جد پیغمبر (ص) از جمله خطیبانی بودکه درحضور سیف‌خطابه خواند وهمینکه‌کار اسلام پیش‌رفت از قبایل مختلف عرب هیئتهائی نزد پیغمبر (ص) میآمدند که از حقیقت اسلام آگاه شوند ویا اینکه خود اسلام بیاورند و پس از پیغمبر (ص) نیز آمدن این هیئت‌ها ادامه داشت. چنانکه‌حبلة ابن‌ایهم وعمروبن‌معدی‌کرب با همراهان نزد عمر آمدند واهل یمامه هیئتی نزد ابوبکر روانه داشتند وهیئتهای دیگرکه شرحش طولانی میباشد مرتب درآمد ورفت بودند.

خطیبانـ خلاصه اینکه درنهضت قبل‌ازاسلام خطیبان‌مانند شاعران زیادبودندوغالباً امیران وخردمندان وآبرومندان هرقبیله خطیب میشدند. هر قبیله خطیب وغیر خطیب داشت، همانطورکه پاره‌ای قبایل شاعر متعددداشتند وپاره‌ای نداشتند. مشهورترین خطبای جاهلیت قیس بن‌ساعده ازطایفهٔ ایاد میباشد. حضرت رسول اورا موقعی دربازار عکاظ دیدکه بر شتر سرخی نشسته ومیگفت:

«ای مردم گردهم آئید، گوش‌فرا دهید وپندبگیرید، هرزنده‌ای میمیرد وهرکس مرد ازمیان میرود وآنچه‌آمدنی‌است میآید...»

دیگر از خطیبان عرب سحبان وائل است‌که زبان آوری او میان عربها مثل شده، میگویند فلانی ازسحبان هم سخن آورتر بود، هرگاه‌که سحبان خطابه میخواند مانند باران عرق می‌ریخت ویك‌حرف دوبار تکرار نمیکرد، ازخطابه بازنمی‌ایستاد ونمی‌نشست تا خطابه بپایان میرسید.

خطیبان دیگرعرب ازاین قرارند:

دوبدبن‌زید وزهیربن خباب ومرثدالخیر وغیره از قبیلهٔحمیر.

حارث‌بن‌کعب مذحجی، قیس‌بن زهیر عبسی، ربیع ضبیع خزاری، ذوالاسبع عدوانی، اکثم‌بن‌صیفی تمیمی، عمروبن‌کلثوم ثعلبی وغیره ازسایر قبیله‌ها.

خطیبان میکوشیدندکه عبارت‌های پسندیده وآشنا برزبان برانند، خطبه‌معمولاکوتاه‌ویا بلند بوده‌است.

خطبه هـای کوتاه را بیشتر دوست داشتند چـون از بر کردن آن آسان بود و البته خطبه‌های کوتاه بیش ازخطبه‌های بلند بکار می‌رفت، عرخطابه‌ای بمناسبتی اسم مخصوصی پیدا میکرد مانند خطابهٔ عجوزآل رقیه وخطبهٔ عذرا ازقیس بن خارجه و خطبهٔ شوهاء ارسحبان وائل وغیره. عربها بقدری توجه‌بخطابه داشتندکه‌آنراسینه بسینه ودهن بدهن نقل میکردند.

۸ - مجالس ادب وسوق‌عکاظ

عربها غالباً محفل‌های ادبی تشکیل میدادند ودرآن محفل مشاعره و سخنوری میکردند ودراین زمینه شب نشینی‌ها داشتند و در بارهٔ مسائل اجتماعی و ادبی صحبت مینمودند . این محفل‌های ادبی را باصطلاح‌آنروز (نادی-باشگاه) میگفتند،مثلا قریش باشگاه مخصوصی داشتندکه به نادی قریش مشهور بود ودیگر دارالندوه باشگاهی درمجاورت‌کعبه بوده‌است وهرگاه وبیگاه‌که ازکار روزانه فارغ میشدند بآن باشگاهها میرفتند ودرآنجا بسخنوری و شعرخوانی وگفتگو میپرداختند وعلاوه براین باشگاههای دائمی، بازار هائی دایرمیکردند که بمناسبت فصل تشکیل میشد .

بازار- مراد ازبازارمحلی است‌که اهالی‌شهرها موقع معین‌درآنجا جمع شده بخرید وفروش وداد وستد وکارپردازی مشغول میشدند وهم اکنون نیز دره‌ها وشهرهای دورافتاده ازدنیای متمدن چنین بازارهائی دایر می‌شود ودربعضی ازشهرهای بزرگ مثل قاهـره در روزهای معین مثل شنبه یاسه شنبه یاچهار شنبه بازارهـائی دایر میشود ومـردم از نواحی و اطراف برای داد وستد به‌آن محل می‌آیند.

پاره‌ای ازاین بازارها هفته‌ای یکبار، بعضی ماهی یکمرتبه یا سالی یکمرتبه وگاه هم چند سال یکبار تشکیل میبابد، مثلا هندوها سالی یکبار در (هروار)کنار رودگانژ بازاری تشکیل‌میدهندکه سیصدهزارجمعیت درآنجاگرد می‌آیندوهردوازده سال یکمرتبه درآن محل مراسم‌حج انجام میدهند وقریب یک‌میلیون زوار بدان نقطه رو می‌آورند وبهمین جهت‌بازار مزبوربزرگترین‌بازارهای دنیامیباشد،درروسیه‌وانگلستان وفرانسه وآمریکا وآلمان وعثمانی هم ازاین قبیل بازارها دایره‌میشود، مثلا درشهرنوگورود روسیه سالی دومـرتبه بازار مکاره تشکیل می‌یابد وازشرق‌اروپا وشهرهای دیگر روسیه قریب دوازده هزارنفر؟ (دراصل عربی دوازده هزار نوشته شده ولی ظاهراً صد وبیست هزاراست. مترجم) درآنجا جمع میشوند و معادل دوازده میلیون منات درآنجا خرید وفروش میشود. همین قسم سایرشهر های بزرگ دنیاکه چنین بازارهائی دایرمیکنند .

در روزگار باستان اینگونه بازارها مکرر تشکیل می‌یافت ولی هدف اساسی ازتشکیل آن انجام مراسم دینی بود وخرید و فروش خوراکی ونوشابه وغیره جزء متفرعات‌آن بشمار می‌آمد. بازارهای عرب درزمان جاهلیت مانند بازار عکاظ وغیره نیز بهمان منظورها دایر می‌شده است .

بازارهای عرب

عربها درزمان جاهلیت سالی چند بار بازارهائی دایر میکردند ودر فصل‌های معین مردم ازدور ونزدیك بآنجا می‌آمدند وهمینکه ازاین بازار فارغ می‌شدندببازار دیگری می‌رفتند، باین ترتیب‌که ازروز اول ماه ربیع‌الاول در دومةالجندل ازنواحی مرتفع نجد برای خرید و فروش وداد وستد بازارهائی ترتیب میدادند ومپس ازآنجا به هجر می‌رفتند ویك ماه درآن بازار بودندآنگاه ازهجر به عمان‌منتقل میشدند وازعمان بحضرموت وعدن کوچ میکردندوبعضی به صنعاء عزیمت مینمودند ودرآنجا بازار دایرمیکردند . بعد درماه‌های حرام بازار عکاظ‌که ازبازارهای مشهور عرب بوده دایر میشد، علاوه برآن بازارهائی درنواحی موسوم به شحر، صحار ، مخنه، حباشه، مشقر وغیره دایرمیکردند .

بازارعکاظ

مشهورترین بازارهای عرب درزمان جاهلیت بازار عکاظ واقع میان طایف ونخله بوده است وموقعی‌که اعراب قصدحج داشتند از اول ذی‌القعده تابیستم دربازار عکاظ اقامت میکردند سپس از عکاظ بمکه رفته مراسم‌حج بجا میآوردند وبخانه‌های خود باز میگشتند، معمولا بزرگ هرقبیله‌ای ببازار قبیلهٔ خود میرفت ولی تمام بزرگان عرب بلااستثناء ببازار عکاظ می‌آمدند ، هرکس اسیری داشت برای فدیه دادن و آزادکردن اسیر خود بعکاظ می‌آمد ، هرکس محاکمه داشت برای دادرسی بعکاظ میآمد و نزد داوران که از قبیلهٔ بنی تمیم بودند دادخواهی میکرد و هرکس خونخواهی میخواست وطرف خود رانمی‌شناخت برای پیداکردن گمشدهٔ خود بعکاظ می‌آمد، هرکس شهرت طلب بود ودرپی‌تحصیل شهرت میگشت برای‌نیل بمقصود بعکاظ میآمد، هرکس میخواست باکسی مباهات‌کند ومفاخر خودرابگوید درفصل عکاظ بآن محل می‌شتافت وعربها دراین قسمت بقدری مقید بودندکه در بزرگی وسنگینی مصیبتها بریکدیگر مباهات میکردند ویکی ازآن موارد مفاخرهٔ خنساء وهند است ازاینقرار :

خنساء شاعرهٔ نامی عرب پس ازکشته شدن کسانش اعلام داشت که مصیبت او در میان عرب سابقه ندارد وازاین حیث برتمام مردم عرب مقدم‌است وهمینکه هندزن ابوسفیان دختر عتبه‌ازاعلامیهٔ خنساء خبر شد برای مبارزهٔ باوی‌آماده گشت چون هند خودرادرمصیبت‌کسانش برترازهمه میدانست، ازآنروهمینکه موعد بازار عکاظ رسید در هودجی نشسته بطرف عکاظ شتافت و همینکه وارد بازار شد دستور داد پرچمی روی هودج بگذارند وشترش را نزدیك خنساء ببرند وچون دوشتربهم رسیدند خنساء گفت خواهرجان توکیستی؟ هندگفت من نامم

هند دختر عتبه‌واز حیث مصیبت بزرگترین مردم عرب هستم ولی شنیده‌ام که توخودرا بزرگترین مصیبت زدگان عرب میدانی آیا ممکن است مصیبت خودرا بگوئی تـا بدانم برای که عزادار هستی؟ خنساء گفت: من در مصیبت عمرو بن شرید وصخر ومعاویه پسران عمرو مصیبت زده‌ام توچه‌مصیبتی داری که آنرا آنقدر بزرگ میشماری ؟ هند گفت من درمصیبت پدرم عتبة بن ابی‌ربیعه وعمویم شیبة بن ربیعه وبرادرم ولید ماتم زده‌ام .

خنساء گفت: آیا همهٔ آنان نزد تو برابر بوده‌اند؟ سپس این اشعار را درمصیبت پدر و برادران خود سرود :

ترجمهٔ شعر :

«همینکه همه خواب هستند چشمانم برای ابوعمرو پر آب است .

«و برای دو برادرم می گریم، هرگز معاویه را فراموش نمیکنم که از اطراف بخدمت اومی آمدند».

«برای صخرمیگریم، چه کسی مانند صخرمیتوانست سرکردهٔ دلیران باشد» .

«ای هند بدان مصیبت این است، هنگامی که آتش جنگ برافروخته میشود » .

وهند درپاسخ وی این شعرها را خواند .

ترجمهٔ شعر :

« برای خداوندان نجد و حجاز گریه میکنم ، برای پشت و پناه همه از ستمکاران می گریم » .

« وای بر تو ای خنساء بدان بـرای این عتبهٔ نیکوکار و شیبه ولید پشت و پناه مردم می گریم » .

« آنها بزرگان آل غالب بودند و همینکه بزرگان قـوم را بشمرند آنان ازسران قوم می‌باشند» .

حال باید دانست که اگرعربها در بزرگی مصیبت بریکدیگر رشك میبردند وبیکدیگر فخروشرف میفروختند طبعاً دربارهٔ حسب ونسب وشجاعت‌وفضیلت بیش ازاین مبارزه مینمودند و درنتیجه روی همین مبارزه‌ها میان آنان زد وخورد ها وجنگهائـی روی میداد که ذکرش دراینجا مورد ندارد .

آنچه ذکرش دراینجا مهم است آنست که عربها ازتأسیس بازار مکاره واجتماع قبیله‌ها استفـاده میکردند ومجلس مناظره ومباحثه وسخنوری ومشاعره تشکیل میدادند . شعراء شعر میخواندند، خطیبان خطابه سرائی‌میکردند ودانشمندانی ازآنمیان انتخاب میشدند که بهترین و برترین گفتارها را تشخیص داده اعلام نمایند و هرگاه که نابغهٔ ذبیانی ببازار عکاظ میآمد سراپرده‌ای‌ازچرم‌قرمز برای اومی‌افراشتند وشاعران‌اشعارخود را درمحضراومیخواندند وهر شعری که ازهمه بهتر بود آنرا باآب طلا نوشته درعکاظ ویادرکعبه می‌آویختند که معلقات سبع

نیز از آن اشعار میباشد .

اتفاقاً این کار عرب‌ها بکار یونانیان قدیم شبیه است، چه که آنها نیز در محل موسوم به گیمنازیوم برای ورزش‌های بدنی و بازی های پهلوانی حاضر میشدند و فیلسوفان و دانشمندان از آن اجتماع استفاده کرده بمباحثه و مناظره مشغول میشدند و عیناً عملیات عربها در بازار عکاظ در آنجا معمول میشد، بدیهی است که در نتیجهٔ چنین اجتماعاتی حقایق بسیاری کشف میشد و قریحهٔ هوشمندان مردم بادوق بکار می‌افتاد بعلاوه زبان آنان رشد و نمو میکرد و از پاره‌ای معایب تصفیه میشد. مثلا قریش که ببازار عکاظ میآمدند لغات سایر قبایل را نیز می‌شنیدند و آنچه را که نیکو بود برمیگزیدند و در لغت خود بکار میبردند و در نتیجه لغت قریش فصیح ترین لغتهای عرب شد و از پاره‌ای عیوب و کلمات رکیك ناپسند تصفیه شد و چیزهائی مانند کشکسه و کسکسه و عنعنه و فخفخه و وکم و وهم و عجعجه و استنطاء و شنشنه و عیوب دیگر که در سایر لهجه‌ها یافت میشد از آن لهجه خارج گشت [۱].

نسب ـ ملتهای قدیم اهمیت زیادی به نسب میدادند ، چه بوسیلهٔ

۹ـ نسب در جاهلیت نسب مباهات کرده بر مخالفان چیره میشدند و از آنرو در حفظ نسب میکوشیدند . یونانیان نه تنها برای خود نسب نامه درست میکردند بلکه برای خدایان خویش نسب‌نامه‌هائی داشتند و سرانجام بزرگان خود را به نژاد و نسب خدایان منتسب میساختند . بقسمی که در یونان قدیم نسب هریك از اشراف و بزرگان بخدائی منتهی میشد و چندین قرن پیش از میلاد مسیح شعرای یونان اشعاری در این باب سروده و نسب بزرگان خودرا به خدایان رسانده‌اند، همین قسم رومیان نسب بزرگان خویش را بخدایان میرساندند و پتریقهای خودرا از نژاد مافوق بشر میدانستند، یهودیان نسب خویش را بانبیای بزرگ منتهی میکنند و از آنرو خودرا برتر از سایر مردم میدانند، با این فرق که نسب یهود سرانجام به یك پدر (آدم) منتهی میشود و شاید این وضع نسب نامهٔ یهود از آنست که ملتهای سامی به یگانگی (توحید) علاقمند هستند .

نسب عرب ـ نسب عرب به یکی از شاخه‌های عبری میرسد . چه که طایفهٔ عدنان خودرا از فرزندان اسمعیل بن ابراهیم میدانند و نسب نامهٔ قحطانیان را به یقطان بن عابر میرسانند . عربها از آن رو به نسب نامه و حفظ آن اهمیت میدادند تا بدانوسیله بر بیگانگان غلبه کنند و یا تیره‌ای از خودشان بر تیرهٔ دیگر برتری بیابند .

عرب‌ها برای شناسائی خود انساب را بهشت مرتبه (درجه) قسمت میکردند از اینقرار:

---

۱ ـ پاره‌ای از قبایل عرب لهجه‌های مخصوصی داشتند (چنانکه امروزهم دارند) از آن جمله اینکه بعضی‌ها کاف خطاب را شین تلفظ میکردند و بجای لك لش میگفتند و این اصطلاح کشکشه نام داشت، همینطور کسکسه و امثال آن که بجای سین بکار میبردند و عنعنه و غیره ولی زبان عربی قریش از این قبیل اصطلاحات منزه بوده است . مترجم

۱ ـ شعب که دورترین تیره را میرساند مثل عدنان وقحطان .
۲ ـ قبیله یعنی آنچه ازشعب جدا میشد مانند ربیعه ومضر
۳ ـ عمارة که ازقبیله پدید میآمد مانند قریش وکنانه .
۴ ـ بطن که‌ازعماره نزدیکتر بود مانند بنی‌عبد مناف ویابنی مخزوم .
۵ ـ فخذ که ازبطن میآمد مثل بنی‌هاشم وبنی‌امیه .
۶ـ فصیله مانندخانوادهٔ‌علوی وياعباسی (اولاد علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) وفرزندان عباس).

عربها در نسب سازی بقدری مبالغه میکردندکه‌کشور ها را نیزبه پـدران خود نسبت میدادند وغالباً نام‌آن‌شهر اسم جد یکی ازانبیای مذکور درتوراة درمیآمد. مثلا اگر گفته میشد چرا اندلس را اندلس میگویند جواب این بودکه چون اندلس را اندلس بن یافث‌بن نوح ساخته است .

کسانیکه نسب اشخاص واقوام را حفظ داشتندآنها را نسابه میگفتند. نسابه باندازه‌ای درحفظ نسب اشخاص ماهرودقیق بودکه تاچندین پشت اشخاص را مرتب میشمرد، مثلا اگر کسی میگفت‌که من ازبنی‌تمیم هستم ونسب خود را میخواهم نسابه ازقبیلهٔ بنی‌تمیم وشاخه‌ها و فروعات و تیره‌های‌آن میگفت تابه پدرآن شخص میرسید وشاید اسم خود آن شخص را نیز بزبان میآورد .

نسابه درجاهلیت بسیار بود وهرتیره ودسته‌ای ازخود نسابه داشتند ، نامی‌ترین‌آنان دغفل سدوسی از بنی شیبان و عمیرهٔ ابوضمضم و ابن لسان حمیره از بنی‌تیم‌لات وزیدبن‌کیس نمری ونخاربن اوس قضاعی وصعصعة بن صوحان و عبدالله بن عبدالحجربن عبدالمدان وغیره میباشند .

در صدر اسلام نیز نسابه بوده است ولی همینکه موالی ودست پـروردگان درکارهای دولتی‌وارد شدند نسب سازی‌کم‌کم منسوخ شد واشخاص را بسرپرست هایشان نسبت میدادند.

۱۰ ـ تاریخ

حقیقت آنست‌که عربها تاریخی بمعنی امروزنداشتند یعنی آنچه‌که فعلا ازعلم تاریخ بفکر مردم میآید در میان اعراب جاهلیت‌وجود نداشته است. اما پارهٔ وقایعی‌که برای خودشان اتفاق افتاده ویا در ممالك مجاور روی داده بود زبان بزبان نقل میکردند ومهمترین آنان ازاینقرار است:

جنگ‌های قبایل عرب مشهور بروزهای عرب، داستان سد مآرب ، استیلای ابی‌کرب بریمن و داستان بعضی از جانشینهای او ، داستان سلطنت ذی نواس ، قصهٔ اصحاب اخدود، فتح حبشه بدست فرمانروای یمن، قصهٔ اصحاب فیل و آمدن بکعبه، جنگ ذی یزن و حملهٔ ایرانیان به یمن ، قصهٔ عمروبن لحی وبتهای عرب ، حکایت جرهم و دفن زمزم ، داستان قصی‌بن‌کلاب وفرمانروائی برحاج، داستان عامربن ظرب، غلبهٔ قصی در مورد فرمانروائی مکه، داستان‌حلف فضول. داستان حلف‌مطیبین، جنگ‌فجار، کندن‌زمزم،ساختمان‌کعبه،اخبار

عاد وثمود وغیره از اعرابی که نابود شدند، داستان بلقیس وسلیمان ومانند آن ازتوراة وسایر مطالبی که مانند قصه زبان بزبان نقل میشد.

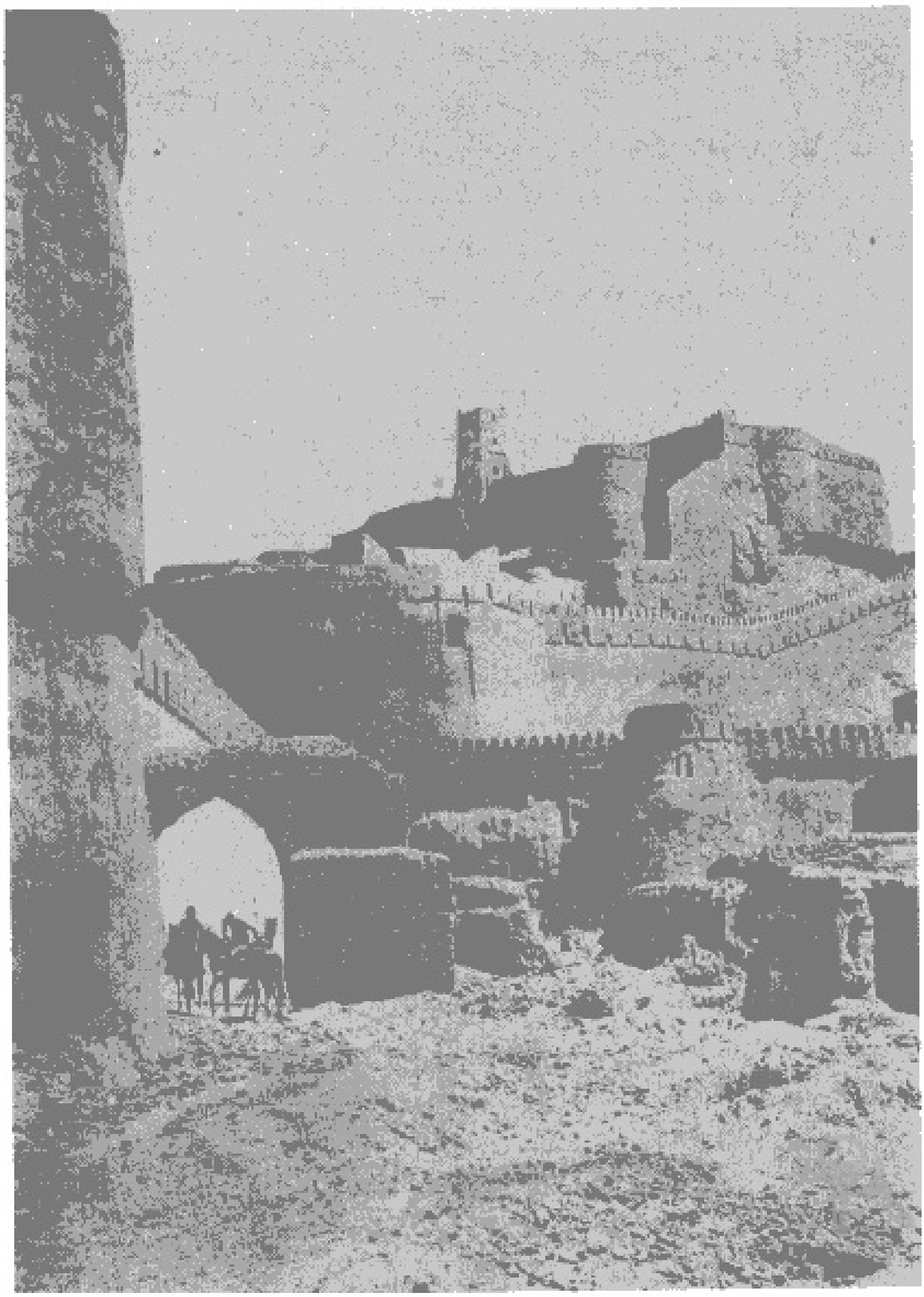

قلعه بم

خلاصه

خلاصهٔ مطلب اینکه چیزهائی موسوم به «علم» که شمارهٔ آن به بیست نمیرسیده درمیان اعراب جاهلیت مرسوم بوده وچون اسلام آمد پاره‌ای ازآن مانندکهانه ، قیافه ، عیافه [1] منسوخ شدو بعضی ازآن مطالب مانند ستاره شناسی، هواشناسی، وزیدنگاه باد ، پزشکی، دام پروری بصورت تازه ومطابق مقتضیات عصر تمدن درآمد وبقیه مثل شعر وخطابه وبلاغه در اسلام توسعه و اهمیت یافت والبته قرآن مجید درانتشار بلاغت میان مسلمانان عامل بسیار مساعدی بوده است.

علوم عرب بعد از اسلام

مقصود ازعلوم عرب بعد ازاسلام علومی است که ازآغاز اسلام تادورهٔ طلائی میان مسلمانان معمول بوده است. علوم مزبور بسیار است و میتوان آنرا بسه قسمت تقسیم کرد ازاینقرار:

۱ ـ علوم اسلامی یاآداب اسلامی که بواسطهٔ اسلام پدید آمده وآن عبارت است ازعلم قرآن، علم حدیث، علم فقه، علم لغت وعلم تاریخ.

۲ ـ علومی که درجاهلیت بوده ودراسلام ترقی کرده مانند شعروخطابه که آنراآداب ویاعلوم جاهلیت ویا عربیت میخوانیم.

۳ ـ علومی که از زبانی دیگر بعربی نقل شده است مانند: طب، هندسه، فلسفه، هیئت وسایر علوم طبی وریاضی که آن را علوم بیگانه یا دخیل میگوئیم.

پیش از آنکه راجع به‌آن علوم وروابط آن با تمدن اسلامی صحبت بداریم مقدماتی چند بیان میکنیم که ذکرآن برای فهم موضوع ضرورت دارد.

---

۱ ـ عیافه یازجرالطیر عبارت از یك نوع فال بوده که پرنده را بدست گرفته میپراندند اگر طرف راست میرفت فال خوب بود واگرطرف چپ میرفت فال بد میآمد. مترجم

مقدمات لازم

۱ ـ اسلام و علوم اسلامی

اوضاع اجتماعی عرب ازحیث علم وادب واطلاعات واخلاق آنطور بودکه مختصراً شرح دادیم ودرچنان محیط ووضعی قرآن نازل شدو اعراب که بلاغت وفصاحت قرآن را دیدندمات ومبهوت شدند. چون تا آنموقع کلامی مانند قرآن ندیده ونشنیده بودند، (باسجع) نازل شده بود بلکه آیاتی با نثر عالی بودکه قافیه‌های منظم داشت ودرعین حال سجع ونثروقافیهٔ آن به‌کلمات نثر وعلم سابق عربها شبیه بود واز حیث بلاغت و اسلوب تعبیر مثل و مانندی برای قرآن تصور نمیرفت وبخاطرها نمیآمد. پس طبعاً عربها مسحور ومفتون ومجذوب کلام فصیح قرآن شدند، بعلاوه اخبار واحکام قوانینی در قرآن بودکه ازآنجهت نیز اعراب را جلب میکرد و ازآنرو بمحض اینکه اعراب معنی اسلام را درك کردند ووارد حوزهٔ اسلامی شدند تمام سعی خود را در فهمیدن احکام قرآن وتلاوت آیات آن مصروف داشتند زیرا قرآن دین‌ودنیای‌آنان را تأمین میکرد وبوسیلهٔ قرآن سلطنت وخلافت اسلام مستحکم میشد، آنگاه درفهم پاره‌ای ازمطالب قرآن باشکالات برخوردند ودر تفسیرآن اختلاف پیداکردند، لذا باخبار ماثوره از پیغمبر (ص) یعنی احادیث متوجه شدند تا بدانوسیله مشکلات خودرا درفهم قرآن آسان سازند و ناچار به جمع احادیث پرداختند وچون احادیث بوسیلهٔ راویان نقل وانتقال می‌یافت ودر مفهوم احادیث نیز اختلافاتی وجود داشت به تصحیح اخباروا‌حادیث پرداختند وسلسلهٔ رواة را بدقت بررسی‌نمودند ودرنتیجه علم رجال یعنی دانستن شرح حال راویان حدیث وطرز روایت احادیث درمیان اعراب متداول گشت .

پس ازاینکه دولت اسلام نیرومند گشت وممالکی بتصرف آسان درآمد انواع واقسام مالیاتها وباج وخراج‌ها وضع‌کردند ولی این مالیاتها یکسان نبود چه‌که پاره‌ای ممالك را با جنگ وپاره‌ای را باسلح وپاره‌ای را بطورموقت وبعضی‌را باعاهده وغیره تصرف میکردند وطبعاً مالیات وباج وخراج آن فرق میکرد وبدین جهات مجبور شدند دراخبار واحادیث مربوط بفتوحات وبلاد متصرفی خود تحقیق بیشتری بکنند وخبرهای مربوط بآن‌راجمع‌آوری نمایند ودردورهٔ بنی‌امیه‌که خلفاء فاسد شدند دانشمندان برای موعظه ونصیحت اخبار واحادیث مربوط بزندگانی‌حضرت رسول(ص) وخلفای راشدین رابرای مردم نقل میکردند واز مجموعهٔ آن‌تاریخ زندگانی پیغمبر وصحابه (یاران) وتابعین (پیروان) صحابه‌پدیدآمد.

مطالعهٔ احکام قرآن واحادیث طبعاًمحتاج بفهمیدن عبارات ودرك مطالب بود بخصوص

که قراء بطرق مختلف قرآن راقرائت میکردند ودراثراین جریانات علم تفسیر وعلم قرائت بوجودآمد ونیز برای تعیین صحت وسقم‌احادیث وشرح حال‌راویان واسناد مربوط به‌احادیث علم حدیث پیدا شد، پس ازفهم عبارات قرآن واحادیث وتشخیص اخباردرست ونادرست برای استنباط احکام ازروی‌اصول علمی‌ناچار علم‌دیگری پدیدآمدکه همان علم فقه‌است وبادانستن آن علم طریقهٔ استنباط‌احکام بدست میآمد ، پس از آن علم کلام و عقاید ایمانی ایجاد شد.

مسلمانان غیر عرب‌که درصدد تلاوت قرآن واحادیث وتفسیر معانی آن برآمدند چون عرب زبان نبودند مجبور شدند لغت عرب وقواعد ومعانی الفاظ را دریابند وبه همین نظر علم لغت بروزکرد وبجهات مزبور بیشترعلمای لغت غیرعرب بودند، اشکال دیگرآنکه چون قرآن به لغت قریش نازل شده بود، محققین لغت برای فهم معانی الفاظ وتلفظ صحیح لغت بمسافرت درعربستان پرداختند چه‌که مرجع ومستند لغات صحیح اشعار وامثال عرب است و جمع امثال واشعارجزبوسیلهٔ مسافرت در میان قبایل عرب از راه دیگر مقدور نمیشد . بآن جهت دسته دسته طی طریق‌کرده میان قبیله‌های عرب آمد وشدکردند. دراینجا نیز اشکال تازه‌ای پیش‌آمد وآن اینکه لازمهٔ فهم معانی‌کامل اشعاروامثال عرب احاطه واطلاع ازانساب واخبار وآداب آنان بود وناچار محققین به تحقیق مراتب اخبر پرداختند ونتیجهٔ تحقیقات مزبور همان است‌که بادبیات ویا علم ادب موسوم میباشد ونیز برای فهم اشعار ودرجهٔ بلاغت آن اشعار وراویان اشعار مجبور شدند ازمحل ومسکن شاعران وقبایل آنان خبر بگیرند و خود شاعران را نیز ازحیث فصاحت وبلاغت طبقه بندی‌کنند.

مسافرینی‌که‌برای تحقیق وضبط لغات واشعار میان قبایل میرفتند علاوه برمنظور اصلی خود معلومـاتی ازسایره علوم ، قبایل عرب بدست میآوردند یعنی از موضوع هواشناسی ـ دام پروری ـ ستاره شناسی ونسب آنان مطلع میشدند وهمینکه از سفر برمیگشتند علاوه بر علم لغت و شعر مطالبی در هـوا شناسی ـ ستاره شناسی و امثال آن تـألیف و جمع آوری میکردندوچون پاره‌ای الفاظ واشعارنادربوده مجموعه‌ای درنوادر اشعاروالفاظ تهیه‌نمودند.

خلاصهٔ‌کلام اینکه درصدراسلام مسلمانان بعلومی دست زدندکه مرجع آن قرآن بود، چون علاوه بر علوم دینی علوم ادبی و لغوی اسلام بر محور قرآن دور میزد و باین جهت است‌که ما علوم مزبوررا علوم اسلامی نامیدیم.

۳ـ عرب ـ قرآن ـ اسلام

اسلام درابتداء یك نهضت عربی‌بود ومسلمانان عرب دولفظ مترادف بودنـد و هرکس عرب میگفت قصدش مسلمان بـود وا گر مسلمان میگفت منظورش عرب بـود و بهمین جهت عمر نامسلمانـان را از جزیرة العرب اخراج کرد وتمام سکنهٔ شبه جزیـرهٔ عربستان از مسلمانان تشکیل یافت.

اساس وقوام اسلام قرآن بود وتقویت ازقرآن طبعاً تأیید وتقویت عرب بشمار میرفت

و همینکه صحابهٔ پیغمبر موفق بتسخیر و فتح ممالك شدند و برایران وروم غلبه کردند این اعتقاد درآنان پدیدآمدکه سیادت مخصوص‌عرب‌است وغیرازقرآن نبایدکتابی خوانده شود. درزمان بنی‌امیه این‌نظریه خیلی‌شایع گشت وبقدری دراین عقیده تند رفتند که نسبت بسایر ملتها همه نوع ظلم وتعدی را جایز میدانستند.

درصدر اسلام نظر عمومی براین بودکه «اسلام گذشته را نابود میسازد» ودر نتیجه مسلمانان معتقد بودندکه نبایدکتابی جز قرآن بخوانند زیرا قرآن ناسخ همهٔ کتابهاست ـ شرع اسلام نیز برای اتحادکلمه، مسلمانان را ازمطالعهٔ کتب آسمانی غیر قرآن نهی میکرد تا بدانوسیله تمسك اسلامیان منحصراً بقرآن باشد وازجمله احادیثی‌که دراین باب وارد شده یکی هم این است:

«گفتهٔ اهل‌کتاب را نه تصدیق ونه تکذیب‌کنید وبآنان بگوئید ما بآنچه برشما وبر خودمان نازل شده ایمان داریم وخدای ما وشما یکی است».

دیگرآنکه حضرت رسول چون ورقی از توراة دردست عمردیدند بقدری خشمگین شدندکه آثارخشم ازچهرهٔ ایشان آشکارشد، آنگاه‌فرمودند:

آیا برای شما قرآن پاك وپاکیزه وروشن رانیاورده‌ام؟ بخدا سوگند اگرموسی‌زنده بودجزپیروی ازمن راهی نمی‌پیمود.

ودیگر ازاحادیثی‌که آن ایام شایع شده بود حدیث زیر است:

درکتاب خدا خبر گذشتگان وآیندگان موجود است ومیان شما حکم میکند.

درنتیجه تصمیم قطعی مسلمانان برآن شدکه ازهرکتاب دیگرچشم پوشانیده‌آنرا محو سازند وفقط متمسك بقرآن شوند وآنچه ازکتابهای روم وایران باقی مانده از بین ببرند، همانطورکه بعدها درصدد خراب‌کردن‌ایوان‌کسری وهرم‌های مصر وسایرآثار دیگران برآمدند، دراینصورت عجب نیست اگرعربها کتابخانهٔ اسکندریه یاسایر گنجینه‌های علوم قدیمه را سوزانیده باشند.

۳ ـ سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه وغیره

خاندان بطلمیوس درقرن سوم پیش ازاسلام دراسکندریه‌کتابخانه‌ای تأسیس‌کردند وبسیاری‌ازکتب علمی‌دنیای متمدن‌آن روزرا درآنجا جمع‌کردند (تفصیل آن را خواهیم نگاشت). اززمان رومیان تافتح اسلامی‌حوادث‌بسیاری برای‌این‌کتابخانه‌روی‌دادودرنتیجهٔ‌آتش‌سوزی وغارت‌کتابهای آن ازبین رفت. تاریخ نویسان عرب وغیرعرب در چگونگی نابودی این‌کتابخانه اختلاف دارند، بعضی میگویندکه عمروعاص بامر عمر[1] آن را

۱ـ درین مورد تاریخ وقوع قطعی و سوزاندن کتابخانه اسکندریه را قطعی قلمداد نکرده است چه بعضی از محققان را عقیده بر این است که این کتابخانه قبل‌از مسلمانان بدست رهبان سوخته شده است. الله‌اعلم (ناشر)

نقشه کشور مصر

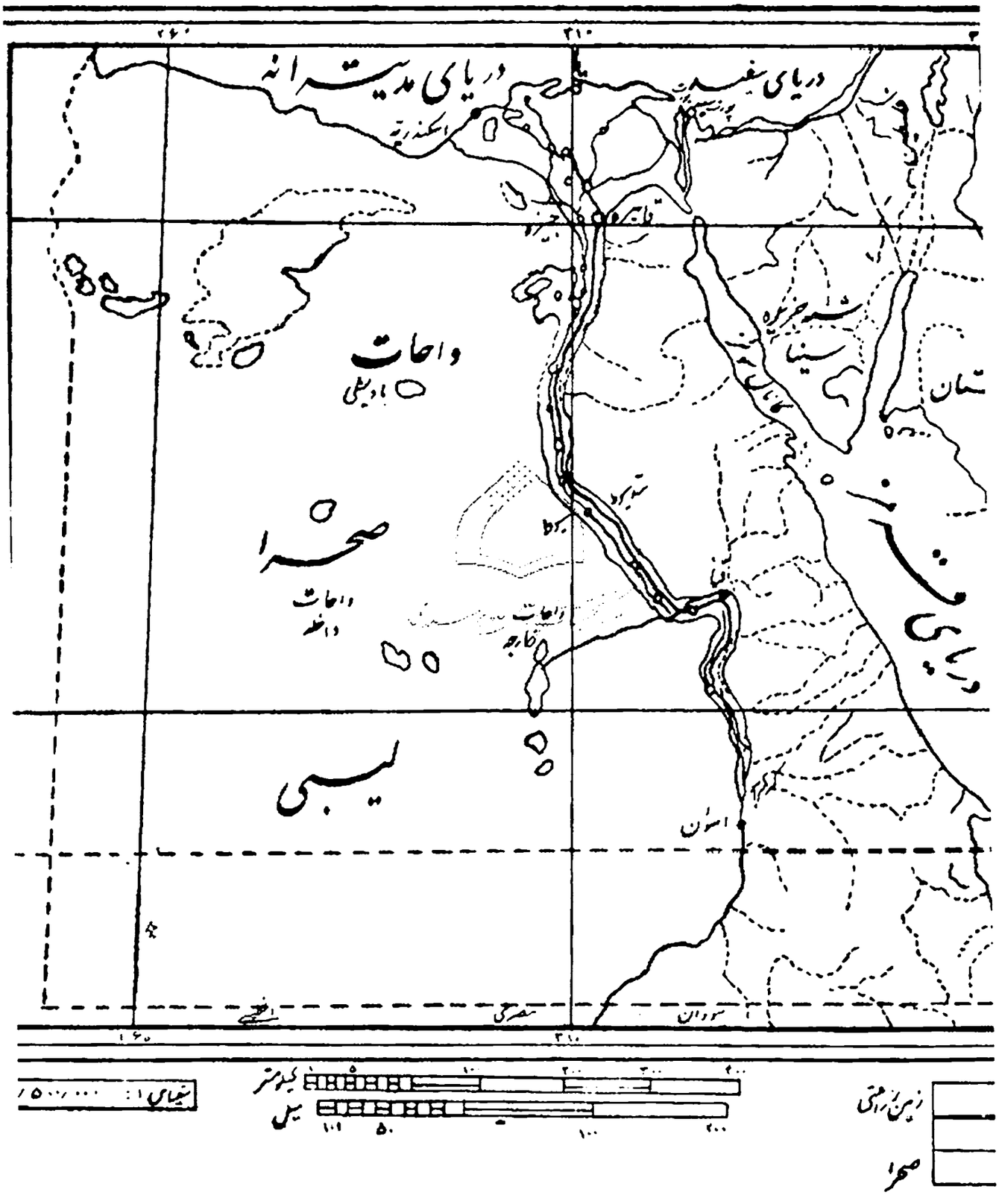

سوزانید وازاقوال واسناد عرب باین گفته استدلال میکنند ومشهورترین مدرك آنان در این باره نوشته‌های ابوالفرج مالطی ـ عبداللطیف بغدادی ـ مقریزی وحاجی خلیفه است.

عدهٔ دیگر ازتاریخ نویسان مقام عرب را بالاتراز آن میدانندکه کتابخانه را بسوزانند وارآنرو گفتهٔ اشخاص مذکور را نادرست ونادروا میشمارند، مانیز چندین سال پیش که کتاب تاریخ نوین مصر(تاریخ مصر الحدیث) را نوشتیم با مورخین اخیرهم عقیده بودیم ولی‌در نتیجهٔ مطالعات بیشتر درتاریخ اسلام وتمدن اسلام نظردستهٔ اول را مرجح دانستیم ودلایل ما برای عقیدهٔ اخیر بترتیبی است که ذیلا برای کشف حقیقت مینگاریم:

۱ ـ چنانکه ملاحظه شد مسلمانان صدر اسلام باستناد احادیث نبوی وتصریح صحابه اشتیاق وافر داشتندکه غیرازقرآن سایر کتابها را محو کنند.

۲ ـ ابوالفرج مالطی در کتاب مختصر تاریخ الدول راجع به فتح مصر بدست عمروعاص چنین مینویسد:

«یحیی گراماتیکی تا زمان فتح اسکندریه بدست عمروعاص زنده بود. در آن هنگام یحیی نزد عمروعاص آمد، عمرو مقام علمی یحیی‌را میدانست ازآنرو ویرا گرامی داشت. عمرومطالب فلسفی شیرینی که تاآن روز بگوش عرب نخورده بود ازیحیی شنید وچون مردخردمندخوش‌فکری بود وبرای آن قسم مطالب گوش شنواداشت دست ازیحیی نکشید واورا نزد خود نگاه داشت تاآنکه روزی یحیی بعمرو گفت تمام گوشه وکنارا سکندریه دردست شماست وهمه جارا مهروموم کرده‌ای البته آنچه برای شما سودمند است دردست شما باشد ولی چیزی‌که بدرد شمانمیخورد بما واگذار کنید، عمرو پرسید بچه احتیاج دارید؟ یحیی گفت گنجینه‌های حکمت که در خزانهٔ شاهانه است، عمرو گفت در این مورد بی‌اجازهٔ خلیفه (عمر) کاری نمیتوانم، سپس نامه‌ای بعمر نوشته گفتهٔ یحیی راباو مرقوم داشت، عمر در پاسخ این نامه را بعمرو نوشت:

«راجع بکتابها اگر مندرجات آن باکتاب خدا موافق است که بآن احتیاج نداریم واگرمخالف کتاب خداست بازهم بودنش سودی ندارد ودر هر دو صورت به‌نابود کردن آن اقدام کن».

پس ازرسیدن این نامه عمروعاص کتابها را میان حمامی‌های اسکندریه پخش کرد تا بجای سوخت درتون بسوزانندودرنتیجه ششماه تمام حمامهای اسکندریه باآن کتابها گرم شد. این داستان را بشنو وتعجب کن[۱].

پس درمتن عبارت هیچگونه اشتباه وپیچیدگی‌یافت نمیشود ولی‌آنان‌که مقام عرب را بالاترازاین میدانند این روایت را ناشی ازتعصب دینی دانسته نادرست میشمارند وعده‌ای از تاریخ نویسان فرنگ هم باآنان موافق هستند ورساله‌ها وکتابهائی‌بردآن روایت نوشته‌اند

---

۱ ـ نقل ازکتاب مختصرالدول صفحهٔ ۱۸۰ چاپ بوکوك (اوکسونی) ۱۶۶۳ میلادی. اما در نسخهٔ چاپ آباء یسوعیان (بیروت) تمام این جمله بجهتی‌که برما معلوم نیست حذف شده است. مؤلف

که خلاصهٔ گفتار آنان چنین است:

«ابوالفرج نخستین کسی است که ازروی تعصب مسیحیت و بنظر حقیر شمردن اسلام نسبت کتاب سوزاندن بعمروعاص داده است. ابوالفرج درقرن هفتم هجری میزیسته پدرش یهودی بوده خودش مسیحی شده ودرمیان مسیحیان پیشرفت کرده، ازمقام شاگردکشیشی بمقام کشیشی رسیده وتاریخی بسریانی نوشته که اقتباس ازکتابهای یونانی، فارسی، عربی وسریانی است و از آن کتاب سریانی خلاصه‌ای بعربی تألیف کرده که همان مختصرالدول باشد، کتاب مختصرالدول نخستین کتابی است که آن داستان را نوشته وفرنگیان برای همان منظور ازآن کتاب نقل کرده‌اند و اما آنچه که عبداللطیف بغدادی ومقریزی وحاجی خلیفه (از تاریخ نویسان مسلمان) درآن خصوص نوشته‌اند مدرك مستقلی محسوب نمیشود. زیرا مقریزی عیناً حرفهای عبداللطیف را نقل کرده است و حاجی خلیفه ازشهر اسکندریه اسم نبرده فقط گفته است که عربها درصدر اسلام جز بلغت وشریعت خود بچیز دیگری اهمیت نمیدادند تا آنجا که میگویند عربها هرجا راکه میگشودند کتابهای آنرا میسوزاندند. وعبداللطیف بغدادی هم بدون تحقیق درضمن گفتگوازعمود سواریه حریق کتابخانهٔ اسکندریه‌را ذکر کرده است، بنظر اهل تحقیق کتابخانهٔ اسکندریه پیش از اسلام درزمان رومیان سوزانده شده واگرعرب آنرا سوزانده بود تاریخ نویسان اسلام درکتابهای مربوط بفتوحات وجنگها آنرا مینوشتند».

این بود خلاصهٔ گفتارمخالفین. اینك ما میگوئیم که پاره‌ای ازاین کتابها البته پیش از اسلام سوزانده شد ولی مانعی هم نداشته که بقیهٔ آن درزمان مسلمانان سوخته باشد وبرخلاف آنچه که پاره‌ای توهم کرده‌اند تنها ابوالفرج این داستان‌را نیاورده بلکه سایرین هم نوشته‌اند. مثلا عبداللطیف بغدادی تمام مصررا گردش کرده وآنچه درمصر دیده نوشته وموضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه رابیست وچند سال پیش ازولادت ابوالفرج نوشته است، چه ابوالفرح درسال ۱۲۲۶ میلادی (۶۲۲ هجری) متولد شده وعبداللطیف دراواخر قرن ششم هجری بمصر آمده واینك متن عبارت عبداللطیف درآن خصوص: «ستونهائی دراطراف عمود سواریه دیدم که بعضی درست و بعضی شکسته بوده وظاهراً روی این ستونها سقف بوده وستونها سقف رانگاه میداشتند چنانکه روی عمود سواریه هنوز گنبدی دیده میشودوتصور میکنم این همان رواقی است که ارسطاطالیس وپیروان اوپس ازمرگ او درآنجا درس میگفتند و این همان دارالعلمی بوده که اسکندرموقع بنای اسکندریه ساخته‌است وکتابخانه‌ای که عمروعاص بفرمان عمررضی‌الله عنه آنرا سوزانید درهمین محل بوده‌است».

آری گفتهٔ بغدادی کوتاه است ودرضمن صحبت ازعمودسواریه گفته شده اماچنان محکم گفته شده که ازاطمینان گوینده بدرستی گفتار او گواه میباشد ومثل آنست که ازیك منبع قابل اطمینان وموثقی این خبررا نقل کرده وشاید منبع اووابوالفرج یکی بوده است.

اما ابوالفرج کتاب مختصرالدول (عربی) رادرروزهای آخر زندگانی خود نوشته‌است،

که وی درسال ۶۸۴ هجری مرده است و کتاب مختصر الدول خلاصهٔ کتاب سریانی او نیست زیرا باستثنای مطالب مربوط بفتوحات، مطالب بسیاری از اسلام ومغول وتاریخ علوم وروم و عرب وآداب ورسوم آنان دراین نسخهٔ عربی هست که درنسخهٔ سریانی دیده نمیشود وازآنرو نسخهٔ عربی خیلی زیادتر از نسخهٔ سریانی مطلب دارد . در قسمت سریانی فقط فتوحات را نوشته است وشاید موضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را ازآنرو درقسمت عربی آورده که مربوط بعلوم وآداب ورسوم عرب است وباسایرمطالب ارتباط دارد ودرهرحال نباید مانند بعضی‌هم توهم کرد که موضوع سوزانیدن کتابخانه را بعدازابوالفرج درآن واردکرده‌اند یا اینکه خود بی‌مدرك آنرا ذکر نموده است .

گذشته‌ازآن‌درنتیجهٔ بررسی‌های‌عمیقی‌که ماخود انجام داده‌ایم معلوم شدکه ابوالفرج موضوع‌سوزاندن‌کتابخانهٔ اسکندریه را ازیك تاریخ نویس‌مسلمان یعنی‌جمال‌الدین‌ابوالحسن علی‌بن یوسف‌بن ابراهیم قفطی وزیرحلب معروف بقاضی‌اکرم نقل‌کرده است. مورخ مزبور تقریباً چهل‌سال پیش ازابوالفرج مرده‌است زیرا جمال‌الدین بتاریخ ۵۶۵ درقفط ازنواحی صعید مصر بدنیاآمده و در سال ۶۴۶ هجری در حلب مرده است . همین جمال‌الدین کتابی داردکه بنام تراجم الحکماء موسوم است ومایك نسخهٔ خطی‌آنراکه در سال ۱۱۹۷ هجری نوشته شده درکتابخانهٔ سلطانی دیدیم .

جمال‌الدین ضمن شرح حال یحیی نحوی مطالبی نوشته‌که مانند نوشته‌های ابوالفرج است وقدری هم ازآن مفصل تراست، چون شرح مبسوطی‌ازتاریخ‌کتابخانهٔ اسکندریه ازآغاز تأسیس‌آن درکتاب مزبور دیده میشود واینك عین (ترجمه) گفتهٔ جمال‌الدین :

«یحیی نحوی تاموقع فتح مصر و اسکندریه بدست عمروعاص زنده بود وروزی نزد عمروآمد وچون عمرومقام علمی یحیی را میدانست وازماجرای او بانصاری واعتقادات وی آگاهی داشت اوراباحترام‌گذارد ومنزلتی برای وی تعیین‌کرد وسخنان اورا درباطل بودن تثلیث (اعتقاد باینکه خدا ومسیح وروح‌القدس یکی‌است)شنید، همین قسم عقیدهٔ اورا دربارهٔ دهردانست. ازگفته‌های یحیی تعجب‌کرده مجذوب اوگشت‌ومطالبی ازفلسفه ودلایل وبرهان عقلی ازیحیی استماع‌کردکه تاآنموقع بگوش عرب نخورده بود وچون مرد خوش عقیده، روشن فکروخردمندی بود ملازم یحیی‌شد واو را نزد خود نگاه داشت تاآنکه روزی یحیی بعمروگفت : توبرهمه چیزاسکندریه دست یافتی وتمام موجودی‌آنرا ازهرنوع مهر وموم کردی ، البته آنچه‌که بدردت میخورد ازآن تو باشد ولی چیزی‌که برای شما سود ندارد بما واگذارکنیدکه مامستحق تریم .

عمروگفت چه چیزلازم داری ؟ یحیی‌پاسخ دادکتابهای حکمت درگنجینه‌های شاهانه که‌آنرا حبس کرده‌اید ومابآن نیازمندیم وسودی ازآن برای شمانیست.عمرو پرسیدکه قصهٔ آن‌کتابها چی‌است ؟ یحیی‌گفت :

«پطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه بسلطنت رسید دانشمندان را بخود نزدیك ساخت وآنانرا بجمع‌آوری کتابهای علمی فرمان‌داد وگنجینه هائی برای کتابها مرتب ساخته شخصی‌رابنام ابن مرة (زمیره) متصدی کتابخانه کرد واورا دستور فرمودکه در جمع‌آوری کتاب و بدست آوردن آن بهر قیمتی که باشدکوشش کند و بازرگانان‌را بخرید



ظرف لعابی ازآثار قرن هفتم هجری

کتاب وادارد. زمیره آن‌خدمت‌را انجام‌داد ودر نتیجهٔ اقدامات‌وی پنجاه‌وچهارهزاروصدو بیست کتاب جمع شد وهمینکه شمارهٔ آنرا بپادشاه خبردادنداززمیره پرسیدآیا بازهم دردنیا کتابی هست‌که ما بدست نیاورده‌ایم ؟ زمیره پاسخ دادکه البته در سند وهند وفارس وگرگان و ارمنستان وبابل وموصل وروم‌کتاب فراوان است، شاه ازاین مطلب تعجب‌کرده گفت باز هم کوشش‌کن تا کتابهای بیشتری بدست‌آوریم ، زمیره بکوشش خود ادامه داد وتاآن پادشاه زنده بودکتاب میخرید. پس از مرگ آن پادشاه جانشین‌های او از آن کتابها نگاهداری میکردند وتا این موقع درجمع‌آوری وحفظ آن‌کوشش‌دارند .

عمرو ازگفته های یحیی متعجب شده موضوع را مهم دانست و به یحیی گفت باید از

خلیفه (عمر) اجازه بگیرم، سپس نامه بعمر نوشته جریان راگزارش‌داد، عمر درپاسخ عمرو چنین نگاشت :

«راجع بکتابها نوشته بودی اگر مطلب آن کتابها موافق مطالب کتاب خداست که بآن محتاج نیستیم . »

«واگر مخالف آن است که بازهم بآن محتاج نیستیم ، پس در هردو صورت کتابها را نابودکن» .

عمروعاص پس از دریافت آن نامه دستور داد تمام کتابها را بـرای سوزانیدن درتون حمام میان حمامیان قسمت کنند وتناسب حمامهای آنروز ومیزان سوخت چنان بودکه ششماه حمامهای اسکندریه باآن کتابها گرم شدند . پس این داستان راگوش بدار و تعجب کن» . پایان کلام ابن‌قفطی .

پس‌اگر نوشتهٔ ابوالفرج را بانوشتهٔ ابن قفطی تطبیق کنیم معلوم میشود که ابوالفرج گفتهٔ ابن قفطی را بطور اختصار نقل کرده است و هرگاه کتاب ابن‌قفطی و کتاب ابوالفرج هردوخوانده شود معلوم خواهد شدکه ابوالفرج بسیاری از مطالب کتاب عربی خود را از کتاب ابن‌قفطی گرفته، ازآن‌جمله داستان ثیادوك پزشك حجاج که عیناً از کتاب ابن‌قفطی نقل شده است .

حال باید بدانیم که ابن‌قفطی ازکجا آن‌مطالب رانقل کرده است، ظن غالب برآنست که منبع ابن‌قفطی بامنبع عبداللطیف بغدادی یکی بوده است . چه‌که هردو هم عصر بـودند و عبداللطیف کمی پیش ازابن قفطی میزیسته چون وی در۵۵۷ بدنیاآمده ودر ۶۲۹ درگذشته است. بدبختانه منبع هردوتألیف مانند بسیاری ازتألیفات عرب ازدست رفته است ولی‌اگر درمندرجات فهرست ابن‌ندیم راجع باخبار فلاسفهٔ طبیعی و تأسیس کتابخانهٔ اسکندریه دقت شود معلوم میگردد یکی از منابعی‌که ابن روایت از آنجا نقل شده‌کتاب تـاریخی است که مردی بنام اسحق راهب دربارهٔ اخبار وعادات ورسوم یونان وروم تألیف نموده است وازجمله مطالبی‌که ازاسحق راهب نقل شده یکی‌هم خبرتأسیس کتابخانهٔ اسکندریه بدست زمیره است که چنین مینویسد :

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه بسلطنت رسید در جستجـوی کتابهای علمی برآمد واین‌کار را بمردی‌موسوم بزمیره واگذارد وبطوریکه میگویند زمیره پنجاه‌وچهارهزار وصد وبیست کتاب جمع کرده وبپادشاه گفت‌که درسندوهند وفارس وگرگان وارمنستان وبابل وموصل وروم کتاب‌های بسیاری است» .

بطوریکه ملاحظه میشود این‌مطلب عین همان مطلبی است‌که ابن‌قفطی ذکـر نموده و معلوم میشود ابن‌قفطی خبر تأسیس کتابخـانه را از اسحق راهب گرفته و موضوع آتش زدن کتابهارا ازجای دیگر نقل کرده است.پس‌اگرابن‌ندیم نام‌اسحق راهب وکتاب اورا نمی‌برد

اصلا از وجود اسحق راهب بی‌خبر میماندیم و تصور نمیکردیم چیزی در این خصوص گفته باشد، همانطور که سابقاً تصور میکردیم مسلمانان راجع بسوزاندن کتابها چیزی نگفته‌اند، درصورتیکه گفته بودند. نتیجه آنکه ابوالفرج ازروی تعصب دینی داستان سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را نساخته‌است و کسی هم بعداز او این مطلب را جا نزده‌است بلکه ابوالفرج از ابن‌قفطی روایت کرده وچنانکه میدانیم وی از قضاة نامی اسلام بوده و برعلوم فقه وحدیث و قرآن ولغت ونحو و اصول ومنطق وهیئت وهندسه و تاریخ‌احاطه داشته وبرجرح وتعدیل آن قادر بوده‌است، بعلاوه صدراعظم باعظمتی بوده وعلاقهٔ زیادی بکتاب‌داشته بقسمی که کتاب را از هرحیز بیشتر میخواسته است ودرآن‌زمان کتابخانهٔ وی پنجاه هزاردینار می‌ارزیده است وچون فرزندی نداشته کتابخانهٔ خودرا بموجب وصیت بناصرالدوله فرمانروای حلب بخشیده است. ابن‌قفطی درتاریخ ونحو ولغت تألیفاتی داشته‌است، از آن جمله کتاب‌اخبار مصر از ابتداء تازمان صلاح‌الدین درشش مجلد وکتاب تراجم‌الحکماء که‌ما آنرا ذکر نمودیم ونکتهٔ مهم اینکه ابن‌قفطی وعبداللطیف خبر سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه‌را ازمنبعی نقل کرده‌اند که فعلا در دسترس نیست وازمیان رفته است.

واما اینکه مؤلفین کتب مربوط بفتوحات اسلامی متعرض این‌موضوع نشده‌اند البته‌علتی داشته است ولی احتمال کلی میرود که درکتب مزبور این‌خبر بوده‌است وهمینکه تمدن اسلام ترقی وپیشرفت کرد ومسلمانان ارزش علم‌وکتاب‌را دانستند وقوع‌این‌حادثه‌را درزمان خلفای راشدین‌بعید دانستند وازآنرو خبرمذکور را ازکتاب‌فتوحات انداختند وشاید هم‌غیر از این علت دیگری داشته است و در هرصورت بنظر ما گفتهٔ‌ابوالفرج راست است.

۳ ـ درکتب تاریخی مسلمانان‌خبر سوزانیدن کتابخانه‌های ایران وغیره‌موارد بسیاری دارد و مؤلف کشف‌الظنون درضمن صحبت ازعلوم پیشینیان‌آن اخبار را چنین تلخیص‌میکند:

«همینکه مسلمانان ممالک ایران راگشودند وبرکتب ایرانیان دست یافتند سعدوقاص نامه بعمر نگاشته اجازه خواست آن‌کتابهارا بمسلمانان انتقال‌دهد، عمر رضی‌الله‌عنه درپاسخ سعد اینطور نوشت:

«همهٔ آنها را درآب بریزید چه‌اگر درآن رستگاری هست خدا مارا به‌بهتر از آن راهنمائی فرموده و اگر گمراهی درآن بوده خدا مارا از آن‌گمراهی رهائی داده است».

سعد آن‌کتابهارا درآب انداخت وباسوزانید وباین‌طریق علوم‌ایرانیان ازبین‌رفت.

جای‌دیگر در ضمن گفتگو ازمسلمانان وعلوم اسلامی چنین میگوید:

«مسلمانان هرجائی راکه گشودند کتابهای آنجارا سوزاندند».

ابن‌خلدون نیز باین موضوع اشاره کرده میگوید:

«پس علوم ایرانیان که عمر درموقع فتح‌ایران به‌محو آن‌دستور داده بوده چه‌شد؟»

۴ـ در آن‌دوره سوزانیدن کتاب ازنظردشمنی باصاحبان کتاب یابواسطهٔ تنفر ازمطالب

کتاب معمول بوده است وهر ملت و گروهی کتب مخالفان خود را میسوزانید، چنانکه در سال ۲۱۳ هجری بعبدالله بن طاهر خبر دادند مقداری از کتب ایرانیان بدست آمده است. عبدالله گفت تمام آنرا در آب بریزند وشرحی باطراف نگاشت که هر کجا کتاب «مجوس» می‌بینند آنرا نابود سازند وهمینکه هولاکوی مغول درسال ۶۵۶ هجری بغداد را فتح کرد دستور داد تمام کتابهائیکه در کتابخانه‌های بغداد موجود بود در رودخانهٔ دجله بریزند و البته تصور نمیرود که این عمل هولاکو تلافی ازعملیات مسلمانان صدر اسلام در قسمت نابود ساختن کتب وعلوم ایرانیان انجام یافته بود. عده‌ای ازمورخین معتقدند که هولاکو دستور داد ازکتابهای بغداد آخور واسطبل حارپایان بسازند وکتابها را بجای خشت بکار برند اما ارجح آنست که هولاکو برای کینه‌جوئی ازسنیان کتابهای بغداد را در دجله ریخت.

موقعیکه فرنگیان در زمان جنگ صلیبی - طرابلس شام را گشودند بفرمان کنت برترام سان‌ژیل کتابخانهٔ شهر را آتش‌زدند باینقسم که کنت وارد اتاقی شد ودرآن نسخه‌های زیادی از قرآن دید وتاچشمش بقرآنها افتاد فرمان داد تمام کتابخانه را آتش بزنند وآنطور که نقل میکنند سه میلیون کتاب در آن کتابخانه بوده است. اسپانیولی‌ها که در اواخر قرن پانزدهم مسلمانان را از اسپانی بیرون کردند کتابخانه‌های آنرا آتش زدند.

۵- دینداران آن ایام تصور میکردند خراب نمودن معبدادیان قدیمه و سوزانیدن کتابهای آن یك نوع کمکی به پیشرفت دین جدید میباشد، مثلا امپراتوران روم پس از مسیحی شدن دستور دادند بتخانه‌های مصر را ویران سازند وکتابهای آنرا بسوزانند. خلفای اسلام نیز کتب فلسفه ومعتزله را میسوزاندند تا بعقیدهٔ خود ازپیشرفت آن افکار ممانعت کنند، اتفاقاً فرقهٔ معتزله تاپای جان بااین سخت گیری مقاومت مینمودند وپنهانی جلسه تشکیل میدادند و به ترویج افکار خویش میپرداختند وخلفاء بامراقبت کامل آنانرا تعقیب میکردند، کتابهایشان را میسوزاندند ومشهورترین وقایع مربوط باین قضایا داستان سلطان محمود غزنوی است که پس ازتسخیر شهر ری درسال ۴۲۰ هجری طایفهٔ باطنیه راکشت ومعتزله را تبعید کرد وکتابهای فلاسفه ومعتزله وعلمای هیئت راسوزانید.

۶- درتواریخ اسلام مذکور است که بسیاری ازبزرگان (مسلمانان) کتابهای خود را سوزانیدند از آن جمله احمدبن ابوالحواری پس از تعلیم و تعلم طولانی بخاطرش رسید که حق و حقیقت بوی ظاهر گشته است لذا کتابهای خود راکنار دجله برده ساعتی گریه کرد و گفت:

«این کتابها بهترین دلیل (راهنما) برای پی‌بردن بحق و حقیقت بودند ولی اکنون که بمقصود رسیدم باید بمدلول (مقصود) بپردازم وازدلیل چشم بپوشم.»

وپس از ادای این کلمات کتابهای خودرا درآب شست.

همینقسم اباعمروبن علاء یك خانه پر ازکتاب داشت و همینکه گوشه گیری اختیار کرد

همهٔ آن کتابهارا سوزانید .

بنابر آنچه گذشت محقق گردید عربها درصدراسلام برای تأیید مسلمانی آنچه کتاب غیر اسلامی (قدیمی) یافتند آتش زدند وهمینکه متمدن وهوا خواه علم گشتند چندین برابر آنچه سوزاندند بدنیای متمدن کتاب دادند .

دیگر ازجمله‌هائی که بعرب میشود این است که:

۴ـ رومیان اعلام علم

«عربها حتی در روزگار ترقی وتمدن خودشان بامورعلمی اشتغال نداشتند بلکه ایرانیان وسایر مللی که تحت حکومت اعراب بودند درتوسعهٔ علوم ومعارف کوشیدند. برعکس یونانیان ورومیان وسایر ملل قدیم که خود آنان مستقلاً ناشر علوم وآداب شدند و سایرین ازآنان اقتباس کردند ولی علومی که درمیان عرب شایع شد ازخودشان نبود بلکه از دیگران گرفتند».

این بود خلاصهٔ ایراد واعتراض و جمله‌ای که مخالفین بعربها وارد میآوردند ولی اشتباه دراین است که معترضین مزبور دولت عرب را بادولت روم مقایسه مینمایند وحق آنست که دولت روم بادولت اسلام مقایسه شود زیرا عربها دولتی بنام دولت اسلام تأسیس کردند وملل مختلفی درپرتو آن دولت (اسلام) جمع شدند که مجموع آنرا دولت اسلام نامیدند، همین قسم رومی‌ها درشهر روم دولتی تشکیل دادند وملتهای مختلفی بآنان ملحق گشت که عموم آنان را دولت روم میگفتند.

حال همانطور که مسلمانان (ازعرب وغیر عرب) علوم وآدابی ازدیگران نقل کردند، رومیان (اعم از رومی وغیررومی) نیز علوم و آدابی از سایرین اقتباس کردند ولی آنچه مسلمانان اقتباس نمودند بمراتب بیش از آنست که رومیان (اعم از رومی وغیر رومی) برای خود نقل وتألیف کرده‌اند. باتوجه باین نکته که ملل زیردست رومی اگرچه رومی نبودند باسم رومی خوانده میشدند اماعربها دولتی بنام عرب تأسیس نکردند بلکه ملل تابعهٔ آنان مسلمان خوانده میشدند، وهیچگاه آن ملتهارا عرب نمیگفتند، زیرا ملل مزبور دارای تمدن وشخصیت برجسته‌ای بودند که درعرب مستهلك نمیشد وممکن نبود آنهارا یکباره عرب بدانند، مضافاً براینکه عربها خودشان را ازملتهای زیردست برتر و بالاتر میدانستند و دیگر آنکه مذاهب مختلفه مانع از این میشد که دولتی بنام دولت عرب تشکیل شود .

اینك قدری هم از یونان صحبت بداریم، شکی نیست که آنان (یونانیان) واضع پاره‌ای علوم ومسائل فلسفی بودند چون طبعاً توانائی آنرا داشتند وبااین همه اساس علم وفلسفهٔ خودرا تاحدی از مصریان و کلدانیان اقتباس کردند ودرهرحال آنهارا واضع علم و فلسفه میدانیم والبته دراین قسمت از رومیان واعراب برترند ولی درقسمت تأسیس حکومت درتدوین قوانین یونانی‌ها ازاعراب ورومیان ضعیف‌تر میباشند، چه که دولت یونان چندان دوام نیافت وبیشتر ایام خودرا بحال ملوك الطوایفی یعنی (حکومت‌های کوچك) درجنگ‌ها وکشمکش‌های داخلی

ونزاع بایکدیگر بر گزار کرد .

رومی‌ها علم وفلسفه‌را ازیونانی‌ها اقتباس کردند و چیزکمی برآن‌افزودند ولی آنان دولت مقتدری تأسیس کرده قوانین ومقرراتی وضع نمودند، در صورتیکه یونانیان نتوانستند بچنان اقداماتی‌مبادرت ورزند، عربها هردوصفت را دارا شدند یعنی‌هم مثل یونانیان دارای فکر وخیال و تصور بودند وهم مانند رومیان فتوحات زیادی نموده ودولت بزرگی تشکیل دادند وقوانین ومقرراتی (فقه) برای ادارهٔ اموراجتماعی وضع کردند ونه‌تنها علوم وفلسفه‌را ازیونان گرفتند بلکه ازمعقولات خود واز منقولات علوم ایران وهند وکلده وغیره‌که بعربی نقل‌شده بود مطالب‌بسیاری برعلوم وفلسفهٔ یونان افزودند وعلاوه برآن عربها واضع پاره‌ای علوم مانند علوم اسلامی وصرف ونحو عربی میباشندکه پیش‌ازآن وجود نداشته است‌وگذشته ازآن در سرائیدن اشعار (ادبیات) قریحهٔ بی‌نظیری ازخود نشان دادندکه شرح همهٔ‌آن در دراینجا مورد ندارد .

خلاصه اینکه یونانیان مردمان فکور و خیالی بودند ، رومیان جنگجو وفاتح بودند وپس ازفتوحات دولت مقتدری تشکیل دادند وقوانین ومقرراتی وضع‌نمودند. اماعربهاجامع هردوکمال محسوب میشوند ، چه در فکر وخیال وفلسفه مانند یونانیان‌شدند وهم درتشکیل دولت وانجام فتوحات و وضع قوانین‌بمقام رومیان رسیدند .

بیشتر دانشمندان اسلام‌ایرانی‌بودند

پیش گفتیم علومی‌که درتمدن اسلام‌پدید آمده بود دوقسم است: علوم اسلامی وعلوم بیگانه (دخیل)، اما علوم اسلامی در غیرعرب بیشتر منتشرشد زیرا اعراب مردم بادیه‌نشین بی‌سوادی بودند وتمام‌همشان صرف انتشار دین اسلام وکشورگیری و تأسیس دولت اسلامی بود و مسلم است‌کهاین‌عملیات احتیاجی بعلم ندارد وفقط نیازمندی‌آنان بفهم قرآن‌بودکه معانی‌آنرا درک کنند ومردم‌را بوسیلهٔ قرآن باسلام بخوانند، هنوزسی‌سال از ظهور اسلام‌نگذشته بودکه عربها شام وعراق ومصر وفارس (ایران) وقسمتی ازافریقا وجاهای دیگر راگشودند وچنان ممالك وسیعی در دست عدهٔ بالنسبه قلیلی (اعراب) افتاد بخصوص‌که بسیاری از اعراب در همان‌جنگها وشورش‌های‌داخلی ازمیان رفته‌بودند وباآنکه جمعیت‌آنها‌نسبت بملل‌زیردستشان کم بود نگاهداری وادارهٔ آن‌ممالك راحق خود میدانستنداز آنرو بفرماندهی سپاه‌وتشکیل حکومت همت گماشته وچون طبعاًمردم خیال‌پرستی‌بودند فکرشان متوجه شعر وخطابه وامثال آن‌میشد ـ چیزی که در زمان جاهلیت و پیش از اسلام نیز بآن متوجه بودند ـ وفرزندان خودرا ازطرفی‌باسب‌سواری وتیراندازی وورزش‌های‌بدنی تمرین‌میدادند وازطرف دیگرشعر وخطابه وادبیات بآنان می‌آموختند وبوسیلهٔ همان تعلیمات جسمی و ورزش‌های بدنی موفق بفتوحات شدند ودرعین‌حال‌ازشهرنشینی وآمیزش‌باامردم شهری بیم داشتندکه مبادا شهرنشینی آنان‌را ازنشاط واتحادوحرکت بازدارد.مثل‌اینکه مرد بزرگ‌عرب (عمر بن‌الخطاب) باچشم

تیز بین خویش آیندهٔ اسلام را میدید ولذا عربها را از کشاورزی و شهرنشینی منع میکرد و بهمین جهت چون عربها خواه ناخواه ازصحرا ودریا گذشته نقاط دور دست را فتح کردند بآنان دستور داد شناگری هم بیاموزند واینك متن(ترجمه) نامهٔ عمردرآن باب:

«اما بعد فرزندان خودراشنا وسواری بیاموزید ومثلهای برجسته وشعر نیکو یاد بدهید.»

همین که زبان عرب رو بفساد گذارد وقرائتها مختلف شد خلفا بجمع آوری وتدوین قرآن برخاستند وبیشتر کسانی که با این عملیات همراه شدند ملل غیرعرب (موالی) بخصوص ایرانیان بودند که درآنروز تمدن وفرهنگ مهمی داشتند و عربها هم این را میدانستند واین از احادیث نبوی است که میفرماید:

«اگر دانش به آسمان آویخته باشد مردمی از ایران بآن دست می یابند».

ایرانیان چون عربها را از نظر حکومت ونبوت برتر از خود میدیدند کوشش داشتند باعلم وتمدن خود به آنان نزدیك شوند ومعلومات خودرا وسیلهٔ تقرب به اعراب قرار دهند و آنچه را که جامعهٔ آنروز اسلام به آن محتاج بود بافضل ودانش خویش برطرف ساخته رفع احتیاج کنند.

احتیاجات آنروز جامعهٔ اسلامی بقرائت (صحیح) قرآن، حفظ قرآن، تفسیر قرآن، جمع آوری احادیث واسناد احادیث ونگاهداری آن محدود می گشت وطبعاً بیشتر حافظان قرآن و راویان احادیث ومفسران وفقیهان ایرانی بودند واگرهم یکی ازآنان عرب درمیآمد غالباً ازقبیله‌ها وتیره‌های پست عرب بود مثلاً اصمعی ازراویان ومحدثین اسلام گرچه عرب بود ولی به قبیلهٔ باهلی انتساب داشت که بواسطهٔ خست ولئامت افراد آن ازقبایل پست محسوب میشد وبعضی ازشاعران عرب دربارهٔ پستی آن قبیله چنان گفته‌اند:

ترجمهٔ شعر:

«اگر به سگ گفته شود تو ازقبیلهٔ باهل هستی سگ زوزه میکشد وازآن نژاد وتبار بیزاری میجوید».

چنانکه گفتیم بیشتر مفسران ودانشمندان مانند وهب بن منبه از راویان با سابقهٔ اسلام ومفسران نامی ازنژاد وتبار ایرانیان بوده است ونافع قاری ازمردم دیلم میباشد، حسن بن ابوالحسن ومحمدبن سیرین ازبزرگان فقهاء اهل بصره وایرانی میباشند، عطاءبن ابی‌رباح، مجاهد وسعید پسران جبیر و سلیمان بن یسار از دانشمندان مکه، زیدبن اسلم، محمدبن منکدر، نافع بن ابی‌نجیح درمدینه، ربیعه رای، ابن ابی‌زناد در قبا، طاوس وپسرش وابن‌منبه دریمن، مکحول درشام وغیره درنقاط مختلف ممالك اسلامی و بسیاری دیگر از فقیهان ومفسران تماماً ازمسلمانان غیرعرب بوده‌اند.

سپس برای تلفظ صحیح وحفظ زبان ازخطا بصرف ونحو (ضبط وجمع آوری قواعد) محتاج شدند، در اینجا هم ایرانیان پیشقدم بودند، چه عربها بواسطهٔ ملکهٔ فطری به پیروی،

ازقواعد صرف‌ونحو احتیاج نداشتند لذا ایرانیان به‌تعلیم و تعلم صرف‌ونحو عربی پرداختند ودانشمندانی درعلوم مزبور ازمیان‌آنها برخاست‌که حماد راویهٔ دیلمی ، خلیل ، سیبویه ، اخفش ، رجاج وغیره از نامی‌ترین آنان میباشند وهمهٔ آنها ایرانی ویا شبه‌ایرانی بودند.

درقسمت‌علوم خارجی (دخیل) مانند فلسفه وغیره متصدیان وناقلان آن نه‌تنهاغیرعرب بودند بلکه بیشترشان مسلمان هم نبودند زیرا موقعی‌که عباسیان درصدد ترجمهٔ کتب علمی وفلسفی یونان وایران وهند برآمدند ازمردم آن زمان یعنی ایرانیان وسریانیان وکلدانیان کمك جستند واغلب‌آنها چنانکه خواهیم گفت مسیحی بوده‌اند.

خلاصهٔ‌کلام اینکه عربها دراوایل حکومت خود (بنا بجهاتی که گفتیم) از تحصیل علم چشم پوشیده بریاست وسیاست وحکومت مشغول شدند و تا اوایل حکومت عباسیان بعلم وادب توجهی نداشتند وتدریجاً در آنان این فکر پیدا شد که تحصیل علم جزء صنایع و حرف میباشد وسیادت وبرتری آنان با اشتغال بحرفه وصنعت منافات دارد واین‌فکرتاآنجا درآنان رسوخ‌کردکه اگریکنفر ازآنها (از اعراب) به‌تحصیل صرف‌ونحومی‌پرداخت اورا سرزنش کرده میگفتند « کار بندگان (موالی) را پیش‌گرفته است» . و از جمله گفتارهای آنان راجع باین موضوع یکی هم آن بودکه میگفتند :

«قرشی جز علم خبروحدیث بعلم دیگری نباید بپردازد چه‌که هرچه غیرازعلم‌حدیث وخبرباشد سخنان پوچ، بیهوده وبی‌مصرف است».

میگویند روزی مردی از قریش بیکی از فرزندان عتاب بن اسید بر خورده ملاحظه کردکه وی‌کتاب سیبویه میخواند قرشی ازاین وضع برآشفته گفت :

«وای برتوکه همت خودرا پست‌کردی وبه‌آداب ورسوم محتاجان پرداخته‌ای».

با این همه «موالی» مسلمان هم که در زمان عباسیان به‌نشر و ترویج علم پرداختند بواسطهٔ زناشوئی ومعاشرت وهم منزل بودن جزء اعراب درآمدند ودر واقع عرب شهرنشین خالص بتمام معنی درزمان عباسیان یافت نمیشد ، حتی خلفای عباسی نیز ازطرف مادر غیر عرب بوده‌اند. چنانکه تفصیل آن درجلد دیگر خواهد آمد .

۶ ـ تدوین علم در اسلام

سابقاً گفتیم که خلفای راشدین از شهری شدن عربها بیم داشتند از آنروکه بعقیدهٔ آنان پس‌ازشهری شدن نشاط وسادگی‌آنان باقی نخواهدماند ولذا عربهارا ازتدوین وتألیف‌کتاب بازمیداشتند بعلاوه اوضاع سادهٔ اجتماعی مسلمانان در صدر اسلام نیز احتیاج زیادی بکتاب نداشت چه‌که معلومات مورد نیاز آنان درقرآن وتفسیر و روایت احادیث محدود میماند واختلافات چندانی درتعبیر وتفسیر موجود نبود واگرهم اختلافی پدید میآمد حل‌آن با مراجعه واستفتاء بوسیلهٔ صحابه وتابعان آسان مینمود، زیرا آنان باصاحب شریعت اسلام قریب العهد بودند ومیتوانستند مشکلات مراجعین را تسویه‌کنند ودرنتیجه احتیاج زیادی

بکتاب پیدا نمیشد وازحدیث ابا سعید خدری وابن عباس چنین برمیآید کـه پیغمبر(ص) از نوشتن علوم نهی فرموده بود. مثلا ابن عباس ازقول پیغمبر(ص) نقل میکندکه فرمودند:

«گمراهی پیشینیان بواسطهٔ نوشتن بوده است.» ابا سعید میگوید: من از پیغمبر(ص) اجازه خواستم پاره‌ای ازعلوم را به‌رشتهٔ تحریر درآورم وایشان اجازه ندادند[1].

میگویند مردی نزد ابن‌عباس آمده گفت من کتابی نوشته‌ام ومیخواهم بتوعرضه بدارم. همین‌که ابن‌عباس کتاب را دید تمام آنرا بـا آب شست وچون پرسیدند چرا چنین کردی؟ پاسخ دادکه نوشتن حافظه را کم میکند ومسلمانان را ازحفظ علوم بازمیدارد در صورتیکه علوم مدون و مکتوب ازبین میرود اما علوم محفوظ بـاقی میماند کتاب کم وزیاد میشود اما حـافظه بدون تغییر برقرار است.

صحابه وتابعین آشکارا این عقیده را ابراز میکردند وبآن تمسک داشتند واگـر از آنان میخواستند علوم خودرا تدوین کنند ازانجام آن امتناع میجستند وشاید برای‌آن‌امتناع داشتند که مردم همیشه محتاج آنان باشند.

سعیدبن جبیر ازبزرگان تابعین بود وهمین‌که از وی خواستند کتابی درتفسیر بنویسد سعید خشمناک شده گفت:

«اگر بدنم دوپاره شود خوشترم میآید تا اینکه چنان‌کاری کنم.»

دورهٔ امویان سراسر بـا بدویت گذشت زیرا دولت بنی‌امیه دولت عربی بدوی بـوده مسلمانان تا اوایل قرن دوم هجری بجهاتی‌که خواهیم گفت جز قرآن‌کتاب دیگری تدوین نکردند وبه‌محفوظات و تلقین شفاهی برگزار نمودند، حتی ابوبکر از تدوین وجمع‌آوری قرآن خودداری نموده گفت:

«کاری‌که پیغمبر خدا نکرده من نمیکنم.»

ازآنرو اخبار واحادیث وتفسیر واشعاررا مانند دورهٔ جـاهلیت درسینه‌های خود حفظ کرده وسینه بسینه نقل وانتقال میدادند و اکثر راویـان اسلام مـانند شعراء وخطیبان عصر جاهلیت خواندن ونوشتن نمیدانستند.

اما کم‌کم اسلام انتشاریافت وممالکه اسلامی وسیع‌شد وصحابه دراطراف متفرق گشتند وفتنه وآشوب برپاخاست وآراء وعقاید مختلف گشت ومراجعه واستفتاء فزونی یافت، ناچار مسلمانان بتدوین حدیث وفقه وعلوم قرآن پـرداختند و باستدلال واجتهاد واستنباط تمسک جستند واصول وقواعدی تنظیم‌کرده ابواب وفصول تعیین نمودند واز آنـرو نه‌تنها کتابت را مکروه نشمردند بلکه‌آنرا مستحب دانستند وبه‌احادیث زیرکه انس بن مالك از پیغمبر(ص)

---

۱ ـ اخباری که جرجی زیدان در بارهٔ نهی از کتابت نقل کرده جزء اخبار ضعاف و قیاساً مردود است چه پیغمبر بزرگی کـه طلب علم را مـانند نماز بر زن و مرد مسلمان واجب فـرموده (طلب‌العلم فریضه...) طبعاً ازکتابت‌که نوعی از علم ووسیلهٔ‌آموختن علم است نهی‌نمیفرماید. مترجم

روایت کرده رجوع نمودند :

«علم را با کتابت مقید سازید ـ علم شکاری است که فقط با کتابت مقید میشود». با اینهمه بزرگان اسلام خودشان از نوشتن استنکاف داشتند و مطالب را بشاگردان دیکته میکردند و یا محرر استخدام مینمودند، باین‌قسم که فقیه یا محدث میگفت وشاگرد مینوشت واین طریقه را املاء میخواندند، معمولا شاگردان در اول صفحه یادداشت میکردند که این مطالب را فلان شیخ درفلان جامع درچنین روز املاء نمود. سپس گفته‌های استاد روی پوست یا کاغذ و مانند آن نگاشته میشد واسناد حدیث وخبر ازطرف استاد ذکرمیشد واگرشعر یاموضوع‌مهم

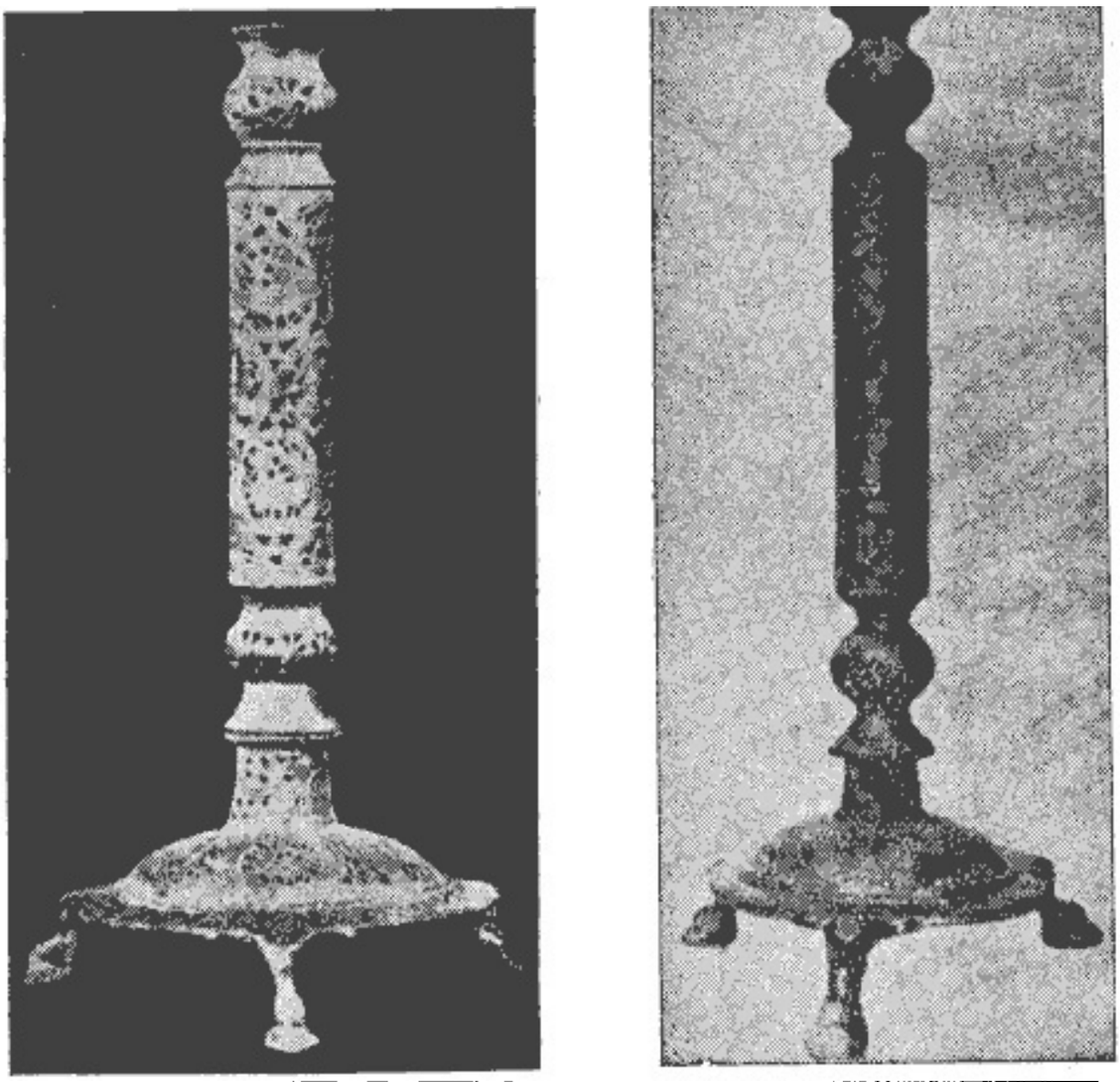

دو شمعدان برنجی متعلق به‌قرن ششم هجری

لغوی پیش میآمد آنرا نیز با ذکر سند یا بدون سند (بسته بنظر شیخ بود) املاء میکرد و مجموعهٔ آن گفته‌ها و نوشته‌ها بنام (امالی) فلان محدث یا فلان لغوی مشهور میشد.

وبا آنکه تدریجاً تألیف کتاب درمیان مسلمانان رایج میشد معذلك عشق وعلاقه‌ای بحفظ مطالب داشتند وبیش‌ازهرچیز بمطالب سماعی اعتماد میکردند والبته علوم دینی واشعار

بیش از مطالب دیگر بسماع (دهن‌بدهن شنیدن) محتاج بود، چه‌که درآن نام‌های عجیب و غیرمأنوس ازگیاه ودرخت ومحل وچاه وغیره‌یافت میشد واصطلاحات غیرمأنوسی درعبارات آن بود وچون در قرن اول اسلام خط عربی را بی‌نقطه مینوشتند تلفظ صحیح کلمات فقط از روی سماع بدست میآمد. مثلا درشعر هذلیین کلمهٔ«شابه» بوده وچون شابه نقطه نداشته آنرا سابه میخواندند وشابه وسابه هردونام یك مکانی بوده‌است وفقط از روی سماع معلوم میشد که منظور شاعر سابه یا شابه است.

میگویند روزی درمجلس اصمعی این شعر ابن‌ذویبرا خواندند:

«باسفل ذات‌الدیرافردحثها» عربی بیابانی که‌آنجابود بانگ برآورد که ای‌خواننده گمراهی تو از این بیش باد آنکه گفتی ذات‌الدبر(با باء) است نه ذات‌الدیر با یاء وبمعنای مرد پست میآید واصمعی تلفظ درست‌آنرا ضبط کرد.

همینقسم درشعر معذل دروصف اسب که میگوید:

«من السح جوالا کان غلامه یصرف سبداً فی‌العنان عمرداً»

منظورآنکه کلمهٔ سبد وسید اگر نقطه نداشته‌باشد میان‌سبد وسید (شخص داهیه وگرگ) اشتباه میشود.

باری مسلمانان یك قرن تمام جز قرآن کتاب دیگری نداشتند، درصورتیکه نوشتن تاحدی میان‌آنان معمول شده‌بود ومفسرین وراویان ونحویان وشاعران ولغویان بزرگی در آن قرن ازمیان مسلمانان برخاسته بود، معذلك بتألیف کتاب آشنا نبودند وکتابت فقط برای نوشتن قرآن ونامه نوشتن بفرماندهان سپاه بکارمیرفت وپس‌ازاینکه دفاتردولتی بزبان‌عربی منتقل شد علاوه برقرآن ونامه‌های رسمی دفاترحساب‌را هم بعربی مینوشتند وسایر علوم را سینه بسینه انتقال میدادند واگرهم پاره‌ای مطالب علمی‌را مینوشتند درجزوه‌ها و صفحه‌های نامرتب تهیه میکردند ودرهرحال بصورت کتاب چیزی نداشتند.

تاریخ نویسان اسلام دربارهٔ اولین کتاب واولین مؤلف اسلامی‌اختلاف دارند. بعضی‌ها آنرا ازابن‌جریح بصری میدانندکه وی درسال ۱۵۵ وفات‌کرده است وبعضی‌ها کسی را جز ابن جریح معرفی میکنند ودرهرحال بعقیدهٔ مورخین اسلام تانیمهٔ دوم قرن‌دوم هجری کتابی در اسلام تألیف نشده و اولین کتابی هم‌که تألیف شده راجع بحدیث بوده است ولی درنتیجهٔ تحقیقاتی‌که مابجاآوردیم معلوم شدکه پنجاه‌سال قبل ازتاریخ مزبور (۱۵۵) مسلمانان کتاب تألیف کرده‌اند وکتاب مزبور راجع به تفسیر بوده است، باین معنی‌که برای نخستین بار مجاهدبن جبیرکتاب تفسیری ازقرآن تألیف نمود و چنانکه میدانیم ابن‌جبیر درسال ۱۰۴ هجری وفات‌کرده است. پس از تفسیر مسلمانان بتألیف‌کتب تاریخی پرداختند وطبعاً از فتوحات‌وجنگها شروع‌کردند وتاآنجاکه اطلاع یافته‌ایم وازکتابهای تاریخی‌آن دوره باقی مانده‌کتاب اخبار وقصص وهب‌بن منبه متوفی بسال ۱۱۶ هجری‌میباشد ومؤلف مزبور اصلا

ایرانی و از مهاجرین مقیم یمن بوده است، وهب کتابی راجع باخبار و اشعار وداستانهای پادشاهان یمن تألیف کرده وابن‌خلکان مدعی‌است که کتاب مزبور را دیده‌وشرحی ازآن کتاب تمجید وتعریف کرده است، سپس کتاب اخبار ومغازی تألیف محمد بن مسلم زهری متوفی بسال ۱۴۱ هجری می‌باشد .

پس‌ازآن تألیف کتاب شیوع پیداکرد وازاواسط قرن دوم‌هجرت راجع به‌فقه وحدیث کتابهائی تألیف شد ونامی‌ترین مؤلفین‌آن زمان عبارتند از :

ابن‌جریح مقیم مکه، سعدبن ابوعروبه وحمادبن سلمه وغیره دربصره، اوزاعی درشام، ابوحنیفه مؤلف فقه واصول درکوفه و مالك درمدینه وغیره .

وتدریجاً تألیفات روبفزونی گزارد چنانکه تفصیل‌آن خواهدآمد .

خط عربی و تاریخ آن

در آثار باقیماندهٔ از اعراب حجاز چیزی در دست نیست‌که برخط وسواد داشتن آنان دلالت‌کند، در صورتیکه ازعربهای مقیم شمال وجنوب حجازآثارکتابت بسیار موجود میباشد ، مشهورترین آن اعراب مردم یمن‌هستندکه باحروف مسند مینوشتند ودیگرنبطی‌های شمال‌که خطشان نبطی بود وهنوزآثارکتبی‌آنان در نواحی حوران وبلقاء موجود میباشد و علت بیسواد بودن آنان این بوده‌که مردم حجازیااعراب مصر زندگانی‌صحرانشینی داشتند وخواندن ونوشتن ازعادات مردم شهری میباشد از آنرو تاکمی پیش از اسلام‌کتابت درمیان اعراب حجاز معمول نبوده است .

امابعضی‌ازمردم حجازکه (کمی) پیش ازاسلام بعراق وشام میرفتند بااخلاق شهرنشینی آشنا میگشتند وبطور استماره نوشتن را ازعراقیان و شامیان فرا میگرفتند و همینکه بحجاز میآمدند عربی را باحروف نبطی یا سریانی ویاعبرانی مینوشتند وخط سریانی ونبطی پس از فتوحات اسلام‌نیز میان اعراب باقی ماند وتدریجاً ازخط نبطی خط نسخ (دارج) پدید آمد وازسریانی خط‌کوفی پیدا شد. خط‌کوفی درابتداء بخط حیری مشهور بود وآنرا بشهرحیره ازشهرهای عربی عراق نسبت‌میدادند وبعدهاکه مسلمانان درنزدیکی‌حیره شهرکوفه ساختند شهرت خط حیری بخط‌کوفی تبدیل یافت واین میرساندکه سریانی‌های مقیم‌عراق خط خود را باچندقلم مینوشتندکه‌ازآن جمله‌خط مشهور به(سطرنجیلی) مخصوص‌کتابت توراة وانجیل بوده‌است. عرب‌ها درقرن اول پیش ازاسلام این خط (سطرنجیلی) را از سریانی‌ها اقتباس کردند ویکی‌ازوسایل‌نهضت‌آنان همین خط بوده است وبعداً خط‌کوفی ازهمان خط پدیدآمد وهردوخط ازهرجهت بهم شبیه هستند .

مورخین در بارهٔ شهری‌که آن خط ازآنجا به‌حجازآمده اختلاف نظر دارند و بقول مشهور خط سریانی ازشهر قدیمی انبار بحجازآمده است باینقرارکه مردی بنام بشربن ـ عبدالملك کندی برادر اکیدربن عبدالملك فرمانروای دومةالجندل آن خط را در شهر

انبار آموخت وازآنجا بهمکه آمده صهباء دختر حرب بن امیه یعنی خواهر ابوسفیان (پدرمعاویه) را تزویج کرد وعده‌ای ازمردم قریش نوشتن خط سریانی‌را ازداماد خود (بشر بن عبدالملك) آموختند و هنگامیکه اسلام پدیدآمد بسیاری از طایفهٔ قریش مقیم مکه خواندن و نوشتن میدانستند تاآنجاکه پاره‌ای گمان کـردند سفیان بن امیه اول کسی بودکه خط سریانی را بحجازآورد .

ودرهرحال آنچه مسلم است آنست که عربها درسفرهای بازرگانی که بشام میرفتند خط نبطی را ازمردم حوران آموختند وکمی پیش ازهجرت خط کوفی را از عراق فراگرفتند و هردوخط بعد ازاسلام میان آنان شایع بود واحتمال کلی میرود که بعد ازاسلام نیز هردوخط رابکارمیبردند یعنی همانطورکه سریانی‌ها خط سطرنجیلی رادرتحریر توراة وانجیل استعمال میکردند، مسلمانان هم خط کوفي را برای نوشتن قرآن ومسائل دینی تخصیص دادند و خط نبطی را درنوشتن نامه‌های رسمی وعادی معمول میداشتند وعلاوه بـراینکه خط کوفی و خط سطرنجیلی ازحیث شکل باهم شبیه هستند درخط سریانی و کوفی هردو چنین معمول است که‌اگرالف ممدود دروسط کلمه واقع‌شود درکتابت می‌افتد ، چنانکه دراوایل اسلام مخصوصاً در تحریر قرآن این قاعده کاملا مراعات میشده و بجای کتاب کتب وبجـای ظالمین ظلمین مینوشتند .

باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز بانوشتن آشنابودند ولی عدهٔ کمی ازآنان نوشتن میتوانستند وآنان نیز ازبزرگان صحابه بودند ازاینقرار :

علی بن ابی‌طالب، عمر بن خطاب، طلحة بن عبیدالله، عثمان وابان فرزندان سعیدبن ـ خالدبن حذیفه، یزیدبن ابی‌سفیان، حاطب بن‌عمروبن‌عبدشمس، علاء بن حضرمی، ابوسلمة بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعدبن ابی‌سرح، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بـن حرب، پسرش معاویه، جهیم بن صلت بن مخرمه، پس‌ازآن عدهٔ دیگری ازاینان نوشتن آموختند ودرزمـان خلفای راشدین متصدی دفترشدند ونامه‌های خلفا رانوشتند وقرآن راکتابت کردند، درزمان خلفای‌راشدین وبنی‌امیه قرآن رابخط کوفی‌می‌نوشتند.مشهورترین‌قرآن نویس زمان بنی‌امیه مردی بوده‌که قطبه نام داشته وخیلی‌خوش خط بوده است، بعلاوه خط کوفـی را بچهار قلم مینگاشته است . پس‌ازقطبه‌که قرآن نویس بنی‌امیه بوده در اوایـل حکومت عباسیان خطاط دیگری‌بنام ضحاك بن عجلان‌پیداشد وچیزی برچهارخط قطبه افزود، پس ازاواسحق بن حماد ودیگران نیزچیزهائی اضافه‌کردند تاآنکه دراوایل دولت عباسی‌دوازده رقم خط معمول شد ازاینقرار :

۱ ـ قلم‌جلیل ۲ ـ قلم سجلات ۳ ـ قلم دیباج ۴ ـ قلم اسطورمـار کبیر ۵ ـ ثلاثین ۶ ـ قلم زنبد ۷ـ قلم مفتح ۸ ـ قلم حرم ۹ ـ قلم مدمرات ۱۰ ـ قلم عمود ۱۱ ـ قلم قصص ۱۲ ـ قلم حرفاج .

سپس در زمان مأمون نویسندگان در نیکو ساختن خط بمسابقه پرداختند وچندین قلم دیگر بنام قلم مرصع، قلم نساخ، قلم رقاع، قلم غبارالحلیه وقلم ریاسی پدیدآمد وقلم اخیررا ازآنرو ریاسی میگفتندکه مخترع آن فضل‌بن سهل ذوالریاستین بوده ودرنتیجه خط

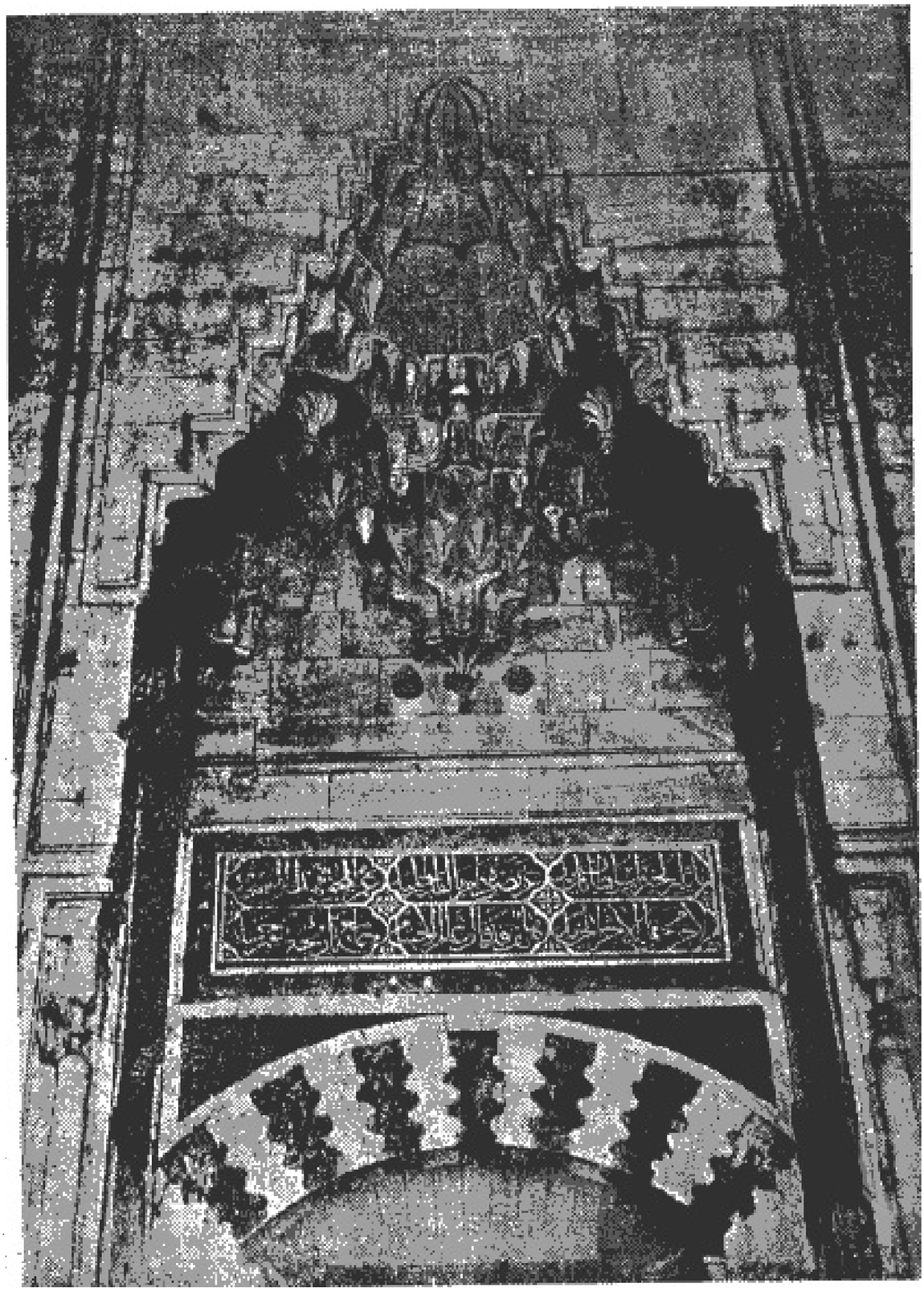

ت ـ ادرنه : مسجد سلیمیه

کوفی به بیست شکل درآمد .

اما خط نبطی یا نسخ بهمان شکل سابق درمیان مردم و برای تحریرات غیررسمی معمول بود تا آنکه ابن‌مقله خطاط مشهور متوفی بسال ۳۲۸ هجری با نبوغ خود خط نسخ را بصورت نیکوئی درآورد و آنرا جزء خطوط رسمی دولتی قرار داد و خطی که امروز معمول است همان خط اصلی ابن‌مقله میباشد، مشهور است که ابن‌مقله خط نسخ را از خط کوفی استخراج کرده است ولی ما معتقدیم که خط کوفی و نبطی هردو ازاوایل اسلام معمول بوده وچنانکه گفتیم کوفی را برای کتابت قرآن وامثال آن بکار میبردند و نبطی درمکاتبات رسمی استعمال میشد و ابن‌مقله اصلاحاتی درخط نسخ نمود وآنرا برای نوشتن قرآن شایسته ومناسب ساخت ، خود مادر نمایشگاه خطهای قدیمی عربی در کتابخانهٔ سلطنتی قبالهٔ نکاحی دیدیم که بتاریخ ۲۶۴ (قرن سوم هجری) روی پوست دراز اندامی تحریر شده بود، صورت عقدنامه را بخط کوفی مرتبی نوشته بودند وگواهان باخط نسخ بسیار منقوش زیرعقدنامه را امضاء کرده بودند وهمین دلیل است که ابن‌مقله درخط نسخ اصلاحاتی نمود بقسمیکه برای تحریر مصحف شایسته شد .

سپس بمرور زمان خط نسخی فروعی پیدا کرد وبطور کلی دوخط نسخ وکوفی در کتابت عربی معمول گشت وهرکدام ازآن شاخه‌هائی داشت که درقرن هفتم هجری مشهورترین آن بقرار زیر بوده است :

ثلث ـ نسخ ـ ریحانی ـ تعلیقی ـ رقاع .

همینقسم خطاطان بسیاری بوجود آمدند وکتابها ورساله هائی در بارهٔ خط وخطاطی نگاشتندوانواع خط ووسایل خط نویسی را (قلم ـ دوات ـ مرکب‌قلمتراش ـ طریقهٔ تراشیدن قلم ـ فاق زدن قلم ـ قطع زدن قلم ـ کاغذ وغیره) تشریح کردند وازآنروز تابحال نیزدربارهٔ اصلاح خط ووسایل خط نویسی اقداماتی بعمل میآید ومطابق‌قانون ارتقاء روز بروز پیشرفت بیشتری درخط ووسایل خط نویسی انجام خواهد یافت .

حرکات

قرآن درآغاز پیدایش اسلام سینه بسینه ودهان بدهان نقل میشد و بدین ترتیب درقرائت آن اختلاف مهمی روی نمیداد تااینکه قرآن را جمع‌آوری کردند وعدهٔ مسلمانان زیادشده قرآن مدون نیز بهمان تناسب افزونی یافت و تانیمهٔ دوم قرن اول هجرت مسلمانان قرآن را بدون حرکت ونقطه‌گزاری میخواندند ومینوشتند واول کسیکه حرکات رادرتحریرعربی معمول داشت ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ۹۶ هجری واضع علم نحو زبان عرب است که بوسیلهٔ نقطه‌گزاری برای کلمات عربی حرکاتی تعیین نمود و ازآنرو پاره‌ای ازمورخین گمان کرده‌اندکه ابوالاسود نقطه‌گزاری را اختراع کرد . در صورتیکه وی نقطه را برای تشخیص اسم وفعل وحرف از یکدیگر مقررداشت نه برای اینکه بوسیلهٔ نقطه باء وتا وجیم وحاء را ازیکدیگر تمیز بدهند، ارجح آنست که ابوالاسود حرکات را ازکلدانی‌ها یاسریانی‌ها همسایهٔ کلدانی‌های عراق گرفته

است. چه که آنان برای تشخیص اسم و فعل و حرف از یکدیگر بالا و پائین کلمات نقطه‌هائی میگذاردند ، مثلا کلمهٔ (کتب) که معلوم نبود جمع کتاب ویافعل‌ماضی ویامجهول است بوسیلهٔ نقطه گزاری اسم یافعل‌بودن آن مشخص میشد وکمی پیش ازآن یعقوب رهاوی نقاطی دروسط کلمه مینگاشت که بجای حرکات استعمال میشد و کم کم آن نقطه ها بشکل دو نقطه درآمد و حرکات سه گانه بوسیلهٔ آن تعیین میشد وهنوز هم کلدانیان آن طرز نقطه گزاری را معمول میدارند . بنابر این احتمال قوی میرود که ابوالاسود هم این نقطه گزاری را از کلدانیان گرفته باشد بخصوص که داستان زیر نیز این احتمال را تأیید میکند :

«هنگامی که ابوالاسود بفکر نقطه گزاری کلمات برآمد محرر خود را گفت موقع نوشتن کلمات بدهان من نگاه کن اگر دهانم راگشودم نقطه را بالای حرف بگذار واگر دهانم را جمع کردم نقطه رامیان حرف بگذار وهرگاه دهانم را بطرف پائین متوجه ساختم نقطه را زیرحرف بنویس» وازقرار معلوم عربها پس ازابوالاسود بهمان ترتیب نقطه گزاری میکردند. یعنی حرکات رابوسیلهٔ نقطه تعیین مینمودند وظاهراً نقطه را بارنگ دیگرمینوشتند مادرکتابخانهٔ سلطنتی قرآن بسیار قدیمی دیدیم که بهمان طریق روی تکه های بزرگ پوست نوشته شده باین قسم که متن قرآن رابامرکب سیاه ونقطه‌ها را باقرمز نگاشته‌اند وهمانطور که ابوالاسود گفته نقطهٔ بالا فتحه ونقطهٔ پائین کسره ونقطهٔ میان حرف ضمه میباشد قرآن مزبور که بخط کوفی نوشته شده درجامع عمروعاص نزدیك شهر قاهره بدست آمده وازقدیمی‌ترین قرآن‌های جهان میباشد .

نقطه گزاری

خطی‌راکه عربها ازسریانی‌ها وتبطی‌ها گرفتند بدون نقطه بوده‌است وتاکنون خط سریانی نقطه نداردویکی ازاصلاحاتی که عربها درخط اقتباسی انجام دادند همین نقطه گزاری بود . باین معنی که پس از تعیین حرکات (بوسیلهٔ نقطه) بازهم در قرائت قرآن وغیره مشکلاتی پیش میآمد چون مسلمانان غیرعرب نمیتوانستند حروف متشابه را (ج ـ ح ـ س ـ ش ـ ب ـ ث) تشخیص بدهند، لذا درصدد رفع اشکال برآمدند. ابن خلکان میگوید اول کسی که بفکر این کار افتاد حجاج والی عراق بود، اینك گفتهٔ ابن خلکان :

«حجاج که این آشفتگی را دید بکاتبان خود گفت‌روی حروف متشابه علاماتی بگذارید که خواندن آن آسان شود وازقرار مذکور شخصی بنام نصربن عاصم ابتداء نقطه ها را برای تشخیص حرکات درنوشتن نامه های رسمی معمول نمود ولی چون بازهم اشتباهات رخ میداد نقطه گزاری حروف بر نقطه گزاری حرکات افزوده شده.

گرچه درعبارت ابن خلکان هم یك نوع پیچیدگی دیده میشود که فرق میان نقطه گزاری برای حرکات و نقطه گزاری حروف را تعیین نکرده است و تصور نمیرود که نقطه گزاری برای حرکات مقصود بوده زیرا آن نقطه گزاری رفع اشکال نمیکرده است وازقرار معلوم نقطه‌

گزاری زمان حجاج برای تشخیص حروف متشابه بوده است و نصر بن عاصم در ابتداء پاره‌ای از حروف متشابه را نقطه میگذارده است و تدریجاً حروف متشابه را نقطه گذاردند. چنانکه تاکنون هم معمول میباشد واین همان نقطه گزاری است که آنرا اعجام مینامند .

ما خود در نمایشگاه خط در کتابخانهٔ سلطنتی مکتوبی بزبان عربی دیدیم که روی تکهٔ «پاپیروس» (بردی) بتاریخ ۹۱ هجری نگاشته شده و دارای نقطه گزاری (از نظر اعجام نه حرکات) میباشد . ولی فقط باء وياء وتاء را نقطه گزارده‌اند و نقطهٔ روی شین سه نقطه روی یك خط مساوی باینقسم ... نوشته شده است و سایر حروف نقطه ندارد همین قسم در نمایشگاه مزبور اوراقی از قرآن دیدیم که روی تیکه های کوچکی از پوست نگاشته شده ونقطه های (اعجام) را بامرکب سیاه نوشته‌اند و عجب اینکه درآن نمایشگاه خطوط کهنه دیده شد که بانقطه وحرکات تحریر یافته وخطوط تازه‌ای بود که بدون نقطه وحرکات نوشته بوده‌اند .

ازمطالعهٔ این مطالب چنین برمیآید که عربها از اواسط قرن اول هجری هم نقطه گزاری وهم حرکات را در نوشته های خود بکار میبردند ولی تا ممکن بود از نقطه گزاری وتحریر حرکات اکراه داشتند وفقط در موارد خاصی مانند کتابت قرآن وامثال آن که دقت وتوجه خاصی ضرورت داشت به نقطه گزاری وتحریر حرکات دست میزدند ودرغیر آنصورت اقدام نمیکردند. بخصوص اگر نامه را برای دانشمندی مینوشتند واطمینان داشتند که خواننده به نقطه وحرکت احتیاجی ندارد ودرهرحال ازنقطه گزاری ونوشتن حرکات خوششان نمیآمد چنانکه مشهور است هنگامی خط خوبی را بعبدالله بن طاهر نشان دادند ، عبدالله گفت : واقعاً نیکو نوشته اما حیف که زیاد نقطه گزارده است .

از جمله گفتارهای مشهور عرب دربارهٔ خط یکی هم این است که میگویند نقطه گزاری زیاد علامت بدگمانی نویسنده از مخاطب (گیرندهٔ نامه) میباشد .

گاهم نقطه گزاری موجب زیان کلی دیشده است. از آنجمله موقعی متوکل بیکی از مأمورین خود چنین نگاشته بود :

(ان احص من قبلك من الذمیین وعرفنا بمبلغ عددهم) .

ترجمه (ذمیانی که در قلمرو توهستند بشمار (احصاء کن) وشمارهٔ آنانرا بمابنویس).

اما نویسندهٔ نامه اشتباهاً نقطه‌ای بالای کلمهٔ احص اضافه کرده آنرا (اخص) نوشت و معنای کلمه بجای سرشماری کن (اخته کن) از آب درآمد، فرماندار پس از دریافت نامه تمام ذمی‌های منطقهٔ خود را اخته کرد وهمهٔ آنان حزدونفرشان درنتیجهٔ آن شکنجه هلاك شدند و یك اشتباه نویسنده درنقطه گزاری حاء و خاء سبب قتل عده‌ای بی گناه گشت .

چون در دورهٔ تمدن اسلام نویسندگان گاه بانقطه وگاه بی‌نقطه مینوشتند وغالباً نقطه نمیگذاردند لذا درنام بسیاری از اماکن وکلمات غیر مأنوس ومانند آن اشتباهاتی روی‌داده است، معمولا مردان ادیب در نامه‌نگاری نقطه‌ها را حذف میکردند و درکتابهای علمی مقید

به‌نقطه بودند، فقط خوشنویسی‌را در مکاتبات می‌پسندیدند و مقید بودند مطالب را سربسته و بطوراشاره باخط نیکو بنویسند وتوضیح کلمات وحروف‌را یك نوع‌قصورادبی فرض‌میکردند .

لوازم تحریر و وسایل آن

درجلد اول‌این‌کتاب شرح مبسوطی راجع به‌لوازم تحریر در دورهٔ تمدن اسلامی نگاشتیم، خلاصه‌اینکه تااواخر امویان روی‌پوست‌نازك وچرم مطلب‌را نگاشته طومار میکردند و دفترهای دولتی عبارت از بسته‌های چرمی بوده است و همینکه ابوالعباس سفاح بخلافت رسید خالدبن برمك‌را بوزارت خود برگزید وخالد دفترهای‌دولتی‌را ازصورت بسته‌بندی بصورت کتاب درآورد وتازمان جعفر برمکی دفاتر دولتی بشکل‌کتاب چرمی جمع‌آوری میشد ولی جعفر وزیرهرون‌کاغذ را معمول‌کرد وازآن به‌بعدهم روی‌کاغذ وهم روی پوست مینوشتند وتا مدتی‌پوست‌وچرم وکاغذچینی‌وتهامی‌وخراسانی‌وغیره درمیان‌مسلمانان بکارمیرفت ونوشته‌هاغالباً بشکل دفتر و یاکتابچه بود و پاره‌ای از نویسندگان مانند فارابی روی تکه‌های‌کوچك‌کاغذ (رقعه) تحریر میکردند وتمام تحریرات فارابی روی رقعه بوده است .

علوم اسلامی

علوم اسلامی چنانکه گفتیم عبارت از علومی بود که اسلام و تمدن اسلامی آنرا بوجود آورد و بطور کلی بسه قسمت تقسیم میشود از این قرار :

۱ـ علوم شرعی، یعنی علوم دینی اسلامی .

۲ـ علوم لسانی که تدریجاً برای فهم قرآن و حدیث و تفسیر و فهمانیدن آن مطالب ضرورت پیدا کرد .

۳ـ تاریخ و جغرافی .

۱ـ علوم شرعی اسلامی

قرآن و طرز جمع آوری و تدوین آن ـ عجبی نیست اگر مسلمانان بجمع آوری و تدوین قرآن همت گماشتند ، چون دین و دنیای آنان باقرآن بوده است و نخستین وسیلهٔ حفظ قرآن جمع آوری وتدوین آن بود وچنانکه میدانیم قرآن یکبار ظاهر (نازل. مترجم) نشد بلکه درمدت بیست سال از آغاز دعوت اسلام تارحلت حضرت رسول برطبق مقتضیات آیه بآیه وسوره بسوره درمکه ومدینه ظاهر شد (بوسیلهٔ وحی الهی بر پیغمبر اکرم «ص» نازل شد. مترجم) وهرآیه وسورهٔ آنرا صحابه وکاتبان (وحی) روی تکه‌های پوست یا استخوانهای پهن مانند کتف ودنده‌ها یا روی لیف خرما ویا روی سنگ‌های پهن سفید مینوشتند. پیغمبر اکرم(ص) درسال ۱۱ هجری رحلت فرمود وقرآن یا بترتیبی که گفتیم نوشته شده بود، ویا اینکه عده‌ای از مسلمانان بنام قراء آنرا درسینه حفظ داشتند .

کسانیکه بیش از دیگران درتدوین قرآن کوشش نمودند اول از همه علی بن ابیطالب (علیه السلام) و سعد بن عبید بن نعمان، وابودردا ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت و ابی بن کعب و دیگران بودند .

اما پس ازرحلت پیغمبر(ص) موضوع ارتداد پیش آمد وابوبکر (خلیفهٔ اول) بامرتدان جنگ کرد وعدهٔ زیادی ازمسلمانان در جنگ بامرتدان کشته شدند، بقسمی که تنها در غزوهٔ یمامه ۱۲۰۰ مسلمان بشهادت رسید وازآن جمله ۷۰۰ نفرشان قراء (حافظ قرآن) بودند و همینکه خبر شهادت قراء بمدینه آمد مردم مدینه سخت دلتنگ شدند بخصوص عمر بن خطاب مرد بزرگ اسلام ومسلمین بسیار نگران گشت و از ابوبکر خواست که بجمع آوری و تدوین

قرآن فرمان دهد تامبادا بواسطهٔ مرگ صحابه چیزی از قرآن کم وکسر گردد. ولی ابوبکر در اجرای ایـن پیشنهاد تأمل نموده گفت کاری راکه پیغمبر خد انکرده چگونه انجام دهم بخصوص که حضرت رسول در این باب چیزی نفرمودند ـ اما عمر بقدری اصرار ورزیدکـه بالاخره ابوبکر تسلیم شد وبجمع آوری قرآن فرمان داد. زیدبن ثابت راکه ازکاتبان وحی بود احضار کرد وبانظر او سوره‌ها وآیات راکه درنزد صحابه متفرق بود جمع آوری کرد، بعضی ازسوره‌ها دونسخه وسه نسخه بیشتر نزد اشخاص مربوط (صحابه وکاتبان) بدست میآمد ولی ازسورهٔ توبه فقط یك نسخه نزد ابی خزیمهٔ انصاری موجود بود .

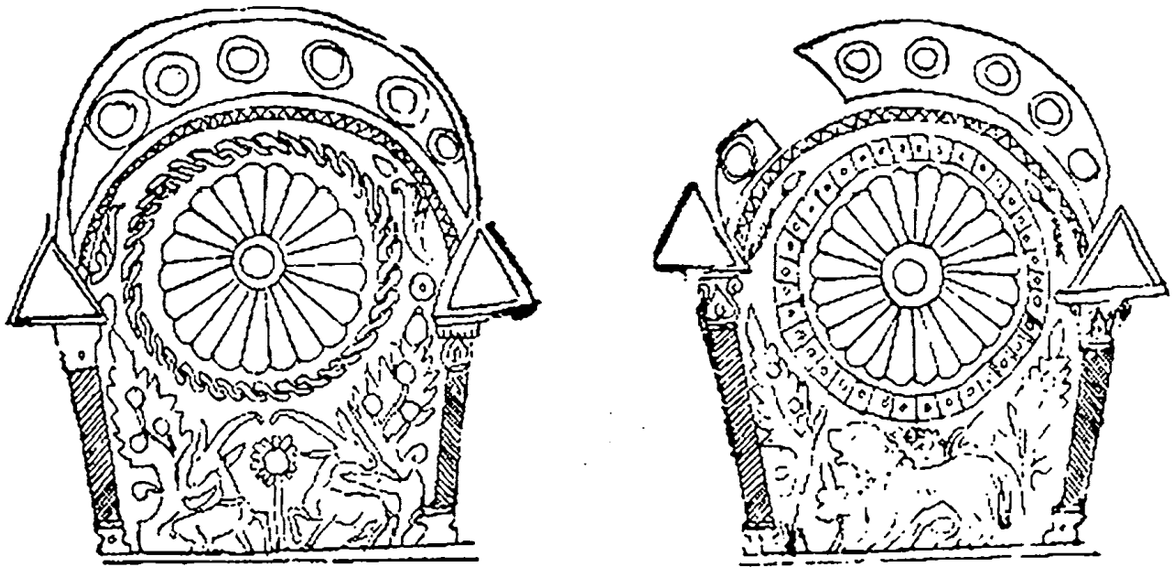

کنده‌کاری آفتابهٔ برنجی متعلق بمروان دوم اموی مربوط باوایل (قرن دوم هجری)

بهرحال بدستور ابوبکر نسخه‌های موجوده جمع آوری شد وبامحفوظات دیگران توسط زیدبن ثابت دقیقاً تطبیق شده بابوبکر تسلیم گشت واین قرآن مدون منظم نزد ابوبکر ماند تا اینکه وی در سال ۱۳ هجری درگذشت وقرآن مزبور از وی بجانشینش عمر منتقل شد وپس ازقتل عمر آن مصحف شریف بدست حفصه دختر عمر ازهمسران پیغمبر اکرم افتاد .

درسال ۲۳ هجری عثمان بخلافت رسید ودرزمان اوممالك اسلامی توسعه یافته مسلمانان درمصر وشام وعراق وایران وافریقیه (ممالك شمال افریقا) متفرق شدند وبعضی ازآنان نسخه‌هائی ازقرآن همراه داشتند که بمیل خود آنرا تنظیم کرده بودند واز آنرو اهل هرشهر وکشوری به نسخهٔ مخصوص خود اعتماد نمودند. مثلا اهل دمشق وحمص نسخهٔ مکتوب مقدادبن اسود را میخواندند ونسخهٔ ابن مسعود نزد اهل کوفه رواج داشت و اهل بصره نسخهٔ ابوموسی اشعری رامعتبر دانسته آنرا لباب القلوب (مغزدل) میخواندند وباآنکه قراء در ضبط و حفظ قرآن نهایت درجه کوشش داشتند معذلك درقرائت پاره‌ای ازسوره‌ها اختلاف پیدا میشد .

دراین اثناء غزوه (جنگ) ارمنستان و آذربایجان پیش آمد وحذیفهٔ یمانی بادیگران بآن صفحات رفت و همینکه ازجنگ برگشت شرحی از اختلاف قراء درممالك اسلامی برای

عثمان نقل کرده گفت :

«مسلمانان را دریاب واز این اختلاف رهائی ده وپیش از آنکه مانند یهود ونصاری درباره کتاب خود اختلاف پیدا کنند چاره‌ای بیندیش» .

چه در آن ایام معمول بود که هریك از قراء نسخهٔ خود را معتبر وبهتر میدانست والبته این کار عواقب بدی داشت، لذا عثمان متوجه اهمیت مطلب شده کسی نزد حفصه فرستاده که آن نسخهٔ معهود را نزد من بفرست تا از روی آن استنساخ کنم ودوباره پس بدهم .

حفصه نسخهٔ معهود را نزد عثمان فرستاد. وی زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر و سعید بن عاص وعبدالرحمن بن حارث بن هشام را دعوت کرد وبآنان گفت که نسخه‌های موجود را با نسخهٔ حفصه ومحفوظات خود وقراء دیگر تطبیق کنند وپس از تطبیق ومطالعه نسخهٔ کاملی تهیه نمایند ودر هرجا که با نسخهٔ زید بن ثابت اختلافی دیدند لغت قریش را انتخاب نمایند، چه که قرآن بزبان قریش نازل شد .

آنان در سال ۳۰ هجری این مهم را انجام دادند و چهار قرآن نوشتند که بچهار شهر مهم اسلامی یعنی مکه وبصره وکوفه و شام ارسال شد ودو نسخه هم بعداً تهیه شد که یکی را برای اهل مدینه نگاهداشتند و یك نسخه را خود عثمان برداشت و این همان است که آنرا (امام) مینامند ، سپس عثمان سایر مصاحف و صحف را جمع آوری کرد و فرمان داد آنرا بسوزانند .

از آن به بعد نسخهٔ عثمان نسخه‌ای که بامر ودستور عثمان جمع آوری شده بود مورد اعتماد تمام مسلمانان قرار گرفت ودر مدت کوتاهی نسخه‌های زیادی از آن استنساخ کردند.

مسعودی مورخ مشهور درضمن شرح جنگ صفین میگوید: که چون سپاهیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برمعاویه غلبه یافتند لشکریان معاویه برای جلوگیری از شکست معاویه بدستور عمروعاص قریب پانصد قرآن سر نیزه کرده گفتند کتاب خدا میان ماوشما حکم باشد. مقصود ازذکر جملات فوق آنکه ازموقع تنظیم نسخهٔ مربوط بعثمان تا این واقعه بیش از هفت سال طول نکشیده بود ولی بقدری استنساخ نسخه‌های قرآن بسرعت پیشرفت کرده بود که درچنان مدت کوتاهی تنها درمیان سپاهیان معاویه پانصد نسخهٔ قرآن یافت میشد وبهمین نسبت درمیان سایر مسلمانان نسخه‌های متعدد قرآن موجود بود .

گرچه ازطرف عثمان وسایر صحابه کوشش بسیاری میشد که تمام مصاحف موجود منحصراً مطابق نسخهٔ تنظیمی عثمان باشد معذلك نسخه‌های دیگری نیز پیدا میشد که با آن نسخه تطبیق نمیکرد ومشهورترین آن نسخه‌ها نسخهٔ (حضرت امیرالمؤمنین) علی بن ابیطالب (علیه السلام) میباشد .

بعقیدهٔ شیعیان حضرت امیر نخستین کسی است که پس از رحلت پیغمبر اکرم بجمع آوری سوره‌های قرآن پرداخت وآن نسخه درخاندان ولایت باقی بود وبحضرت جعفر صادق واهل بیت

منتقل گشت[1] ابن‌ندیم درکتاب فهرست میگوید که مصحفی بخط حضرت‌امیر(ع) نزد ابی‌یعلی حمزهٔ‌حسینی دیدم که درخانوادهٔ امام‌حسن دست بدست گشته بود .

دیگرازمصاحفی که بامصحف عثمان در ترتیب سوره‌ها اختلاف داشته نسخهٔ ابی‌بن‌کعب وعبدالله‌بن مسعودمیباشد .

درهرحال خلفاء و امراء اصراری داشتندکه بمنظور اتحادکلمه وجلوگیری از تفرقه فقط مصحف عثمان مورد استناد باشد وسایرنسخه‌ها ازمیان برود وبرای انجام واجرای نقشهٔ خود غالب‌امرای اسلام نسخه‌هائی از روی نسخهٔ عثمان مینوشتند ودرمسجدها میگذاردند تا مسلمانان بدان مراجعه‌کرده نسخه‌های خودرا تصحیح نمایند وچه‌بسا که‌بفرمان امیری ده‌ها وصدها مصحف مینوشتند ودرشهرها وممالک‌اسلامی پخش‌میکردند واین‌عمل یکنوع وسیلهٔ بسط نفوذ وقدرت میدانستند .

مثلا حجاج والی‌کوفه نخستین امیری‌بودکه نسخه‌هائی از قرآن (نسخهٔ عثمان) تهیه کرده وبشهرها وممالک‌اسلامی فرستاد واز آنجمله‌نسخه‌هائی بمصر ارسال داشت. عبدالعزیز ابن‌مروان‌والی مصر این اقدام حجاج‌را مخالف خود مختاری خود دانسته خشمناک‌گشت و چنین گفت :

«کار حجاج بجائی‌رسیده‌که درقلمرو من‌قرآن میفرستد؟» .

سپس‌فرمان داد نسخهٔ‌کاملی ازقرآن در مصر تهیه‌کنند و همینکه‌کتابت آن‌نسخه پایان یافت اعلام نمود هرکس در آن نسخه اشتباهی پیداکند سی‌دینار و یك رأس‌احمر[2] باوجایزه میدهم اتفاقاً یکی از قراءکوفه این اشتباه را در آن نسخه پیداکردکه‌کلمهٔ نعجه را اشتباهاً نجمه نوشته بود وجایزه‌را از عبدالعزیز دریافت‌کرد .

قرائت قرآن

در اوایل اسلام قرائت قرآن بسیارمهم بود، چون شمارهٔ با سوادان بچند صحابی محدود میشد، بقیه خواندن نمی‌توانستند و بطوریکه قبلا گفتیم اختلاف قرائت قرآن عثمان‌را واداشت‌که نسخهٔ معینی‌از قرآن تهیه‌کند ودر دسترس مسلمانان بگذارد ولی باوجود این‌اقدام‌بازهم اختلاف در قرائت ادامه یافت وهمینکه قرآنهای عثمان بشهرها وممالك اسلامی رسیده عده‌ای از قراء (قاریان

۱ـ مرحوم حاج میرزا حسین‌نوری از محدثین ورواة وعلماء ومؤلفین‌بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری درکتاب خود موسوم به فصل‌الخطاب فی‌تحریف‌الکتاب شرح‌مشبع ومفیدی‌دربارهٔ نسخهٔ حضرت امیر نگاشته است و نسخهٔ مزبور همانطور که جرجی‌زیدان هم اشاره کرده در خاندان ولایت باقی میباشد وبانسخه‌ای که عثمان جمع‌آوری کرده اختلاف دارد ولی بسند معتبر ازحضرت جعفرصادقدراصول کافی‌روایت شده‌که شیعیان تاظهورقائم‌آل‌محمد باید ازهمین‌نسخهٔ مبارك‌که‌موجود بود تبعیت‌کنند .

۲ـ رأس احمر ظاهراً یك‌نوع سکهٔ قیمتی بوده که تااین اواخر درمیان ترکان عثمانی رواج داشته وآن‌را بترکی باش‌بوزاق، وبفارسی کلمهٔ برهنه میگفتند. مترجم

قرآن) پدید آمدند که هر کدام یکنوع مخصوصی قرآن میخواندند ومردم آن شهر یا مملکت ازقاریان مخصوص خود پیروی میکردند واز میان آن قاریان هفت یا ده قاری شهرت بسیار یافتند واغلب مسلمانان ازقرائت آنان تبعیت مینمودند واسامی قراء مزبور از اینقرار میباشد:

۱ـ درمدینه نافع بن ابی‌رؤیم ـ یزیدبن‌قعقاع .

۲ـ درمکه عبدالله بن کثیر .

۳ـ در بصره ابوعمرو بن علاء ویعقوب‌حضرمی .

۴ـ در شام عبدالله بن عامر .

۵ـ درکوفه عاصم‌بن‌ابی‌النجود ـ حمزة بن حبیب زیات ـ علی کسائی ـ خلف‌بزاز .

علاوه برقاریان مزبور عدهٔ دیگری نیز بقرائت قرآن شهرت یافتند و بعضی از آنها قرائتهای عجیب و غریبی داشتند. بخصوص بعد از تعدد فرقه‌های اسلامی و اختلاف آراء پیشوایان اسلام درمسائل فقهی واخبار واحادیث وتفسیر این‌اختلاف شدت یافت و از طرفی خلفای اسلام مانند پیشوایان دین‌مسیح پیروان این‌آراء وافکار را تعقیب میکردند ولی البته آزادی‌فکر وعقیده‌دراسلام خیلی بیشتر از آزادی جامعهٔ مسیحی‌بود بخصوص دراوایل‌ظهور اسلام که هرکس آنچه بخاطرش‌میرسید آزادانه اظهارمیکرد اگرچه مخالف‌رأی خلیفه‌بود، از آنرو فرقه‌های اسلامی تعدد یافت ومذهب‌های مختلفی درتفسیر وفقه وسایر علوم پدیدآمد تاآنجاکه‌طایفه‌ای ازمسلمانان بنام عجارده اظهارداشتندکه سورهٔ‌یوسف جزء قرآن‌نیست‌بلکه قصه‌ای‌ازقصه‌ها میباشد. دستهٔ دیگری معتقد شدندکه‌حضرت‌مسیح‌دارای مقامی‌نظیر مقام‌الوهیت است واوبحساب خلق‌رسیدگی میکند. دراواسط دولت عباسی عدهٔ این‌قاریان عجیب و غریب زیاد شد، یکی از آنان مشهور به‌یعقوب عطار متوفی بسال ۳۵۴ هجری‌کارش بالاگرفت، و موجب اختلافات بسیار گشت، لذاخلیفه اورا احضارکرده وباحضور فقهاء وقاریان اورا توبه داد وتوبه نامهٔ اورا نوشته همگی امضاءکردند .

دیگر از آنان ابن‌شنبوذ بغدادی متوفی بسال ۳۲۸ هجری میباشدکه طرز مخصوصی در قرائت‌قرآن اختیارکرده‌بود وعده‌ای هم دور او جمع شده بودند. ابن‌شنبود در محراب مسجد می‌نشست وبطور عجیب وغریب آیات قرآن را تلاوت میکرد و مردم را به پیروی از قرائت‌خود فرامیخواند وداستان وی‌را ابن‌خلکان وابن‌ندیم بتفصیل ذکرکرده‌اند. درهرحال ابن‌مقله وزیرکه این را دانست در سال ۳۲۳ هجری ابن‌شنبوذ را بزندان انداخت ولی او دست برنمیداشت، لذا دستور داد اورا تازیانه بزنند، سپس‌از وی‌خواست‌که توبه‌کند او هم توبه‌کرده تعهد نمود فقط از روی مصحف عثمان و مطابق قرائت معمولی قرآن بخواند و شهود متعددی این توبه‌نامه‌را امضاءکردند .

بهرحال قرائت هریك از قاریان دهگانه مورد تأیید تمام مسلمانان میباشد و چه‌بساکه مردم یك‌کشور یایك شهر ازقرائت یکی یادوتا از آن قاریان پیروی میکنند و یاآنکه تابع

هرده قاری میشوند و برای اثبات صحت قرائت معمولا بروایات متواتر مراجعه میشود باینقسم که مثلا میگویند این نوع قرائت درست است، چون یعقوب بن اسحق این طرز قرائت را در

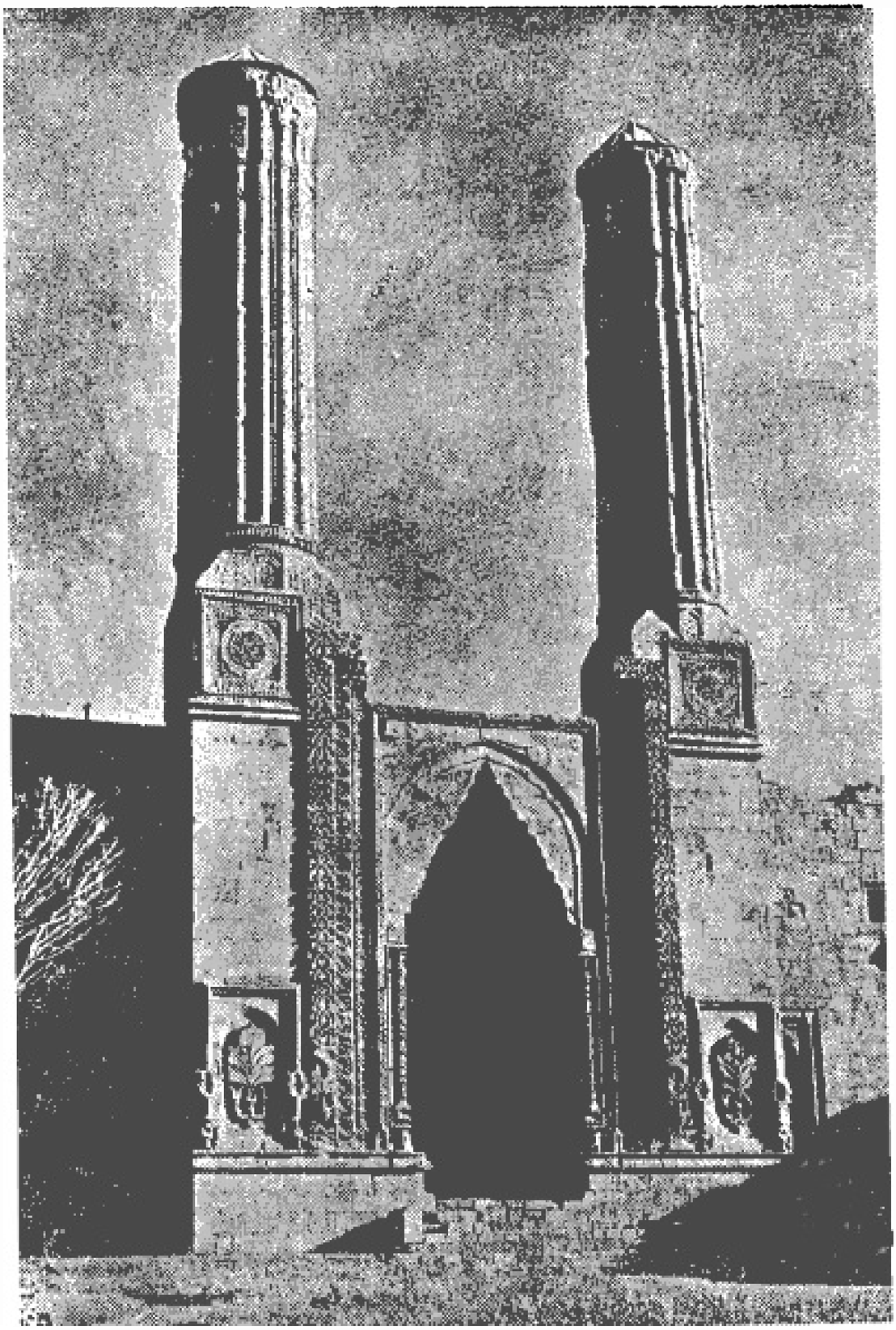

ت ـ مناره جفت

حضور سلام آموخته و او نزد عاصم خوانده و عاصم نزد عبدالرحمن قرائت کرده است و ابو عبدالرحمن نزد (حضرت امیر) علی بن ابیطالب (ع) آموخته است و (حضرت امیر) علی این طرز قرائت را درحضور (حضرت) رسول (اکرم) آموخته است .

تأثیر قرآن

قرائت وحفظ قرآن بخصوص دراول اسلام از نخستین فرایض مسلمانان محسوب میشد از آنرو اوامر ونواحی قرآن در دل آنان جایگیرشد وعبارات قرآن زبانزد ادبای اسلامی گشت واین کتاب مبین در شرع ودین ولغت وانشاء وهرچیز مرجع کلی اهل اسلام گردید .

اسلوب قرآن را درخطبه‌ها وکتابهای خود سرمشق قرار دادند و بآیات قرآن در تألیفات خویش تمثل جستند وآداب وتعلیم قرآن در اخلاق واطوار وزندگانی روزانهٔ مسلمانان پدید آمد. درصورتیکه بسیاری از ملل اسلامی زبانی جز زبان قرآن داشتند ودر کشورهائی میزیستند که ازقرآن دور بود. مسلمانان گذشته ازعلوم شرعی ، در علوم لسانی (صرف ونحو) بآیات ومعانی قرآن استشهاد واستدلال میکردند مثلا تنها درکتاب سیبویه (ازدستورنویسان زبان عرب) سیصد آیهٔ قرآن ذکرشده‌است، ادیبان ونویسندگان که درصدد تزیین گفته‌ها ونوشته‌های خود بودند حتماً ازآیات قرآن استمداد میجستند وچنانکه درفصل مربوط بخطابه وبلاغه (اسلامی) گفته خواهد شد خطبه‌ها و رساله‌ها وتوقیعات و نامه‌های بزرگان اسلام با آیات قرآنی مزین میشده است.

مسلمانان بقدری درحفظ وقرائت وفهم قرآن سعی میکردند که اگرحرفی از قرآن بگوش کسی میرسید فوری متوجه تمام آیه میشد وازآنرو با یك کلمه ازقرآن مطالب مهمی فهمیده میشد وشنونده یاخوانندهٔ دانا مقصودکلی‌را درك میکرد وبآن عمل مینمود درصورتیکه مردم عادی ازفهم آن عاجزمیماندند وداستانهای بسیار دراین باب نقل شده است.

ازجملهٔ آن داستانها یکی هم داستان مربوط بسلطان محمود غزنوی است که نامه‌ای بخلیفه نگاشته از وی خواست نام اورا (سلطان را) در خطبه بگنجاند و اسمش بر زر و سیم سکه زند وچون خلیفه امتناع نمود نامهٔ دیگری فرستاده خلیفه‌را تهدیدکردکه اگربخواهم میتوانم سنگهای بغداد را برپشت پیلان تا غزنین بیاورم.

خلیفه درپاسخ این نامه، مکتوب سر بمهری برای سلطان محمود فرستادکه چون آنرا گشودند در آن نامه بعد از بسم‌الله یك الف مدار و در وسط آن لام و درآخرش میم دیدند، سپس حمد وصلوة درآن نامه مرقوم رفته بود. سلطان ومجلسیان ازدیدن آن نامه حیران شدند زیرا چیزی ازآن نمی‌فهمیدند تا اینکه ابوبکرقهستانی برآنان وارد شد ونامه‌را دید قدری بفکر رفت وبسلطان گفت من معنای آنرا میدانم . سلطان گفت بگو هرچه بخواهی میدهم. ابوبکر برای سلطان شرح داد که حون تو خلیفه را بهپیلان تهدیدکردی خلیفه هم درپاسخ ا ـ ل ـ م نوشته واین اشاره به سورهٔ فیل است که میفرماید: الم ترکیف فعل ربك باصحاب ـ

الفیل... (یعنی ندیدی که خداوند چه بلائی برسر صاحبان پیل آورد...).

سلطان ازاین معنی بیمناک گشته باخلیفه بمدارا واحترام رفتار کرد.

وهمینقسم مشهوراست که وقتی مأمون برعبدالله بن طاهر خشم گرفت وبا یاران مشورت کرد که چگونه اورا ازمیان بردارد، یکی ازدوستان عبدالله که درآن مجلس بود نامه‌ای بدین مضمون بعبدالله نوشت (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم یا موسی) وچون عبدالله نامه‌را گشود ازعبارات آن متعجب گشت چه‌که معنای آنرا نمیدانست وبالاخره دانست که مقصود نویسنده از یا موسی اشاره بآن‌آیهٔ قرآن است که میفرماید: یاموسی ان‌الملاتأتمرون بك‌لیقتلوك (ای‌موسی دشمنان بفکر قتل تو هستند). وبلیغ‌تر ازآن دو حکایت داستان سدیدالملك وتشدید گذاردن نون(ان) است که چون درجلد اول گفته شده تکرار مورد ندارد[1].

مسلمانان درنوشتن ونگاهداری قرآن دقت واهتمامی کردند که نظیر آن سابقه ندارد باینقسم که قرآن را روی صفحه‌های طلا ونقره وعاج نگاشتند ویا پارچه‌های حریر وابریشم بسیارعالی انتخاب کرده‌آیات قرآن‌را باآب طلا ونقره برآن نوشتند و منزل‌ومحفل خودرا با آن آراستند و دیوار مسجدها و کتابخانه‌ها و مجلس‌های عمومی‌را با آیات قرآن تزیین نمودند وخطوط بسیار زیبا درنوشتن‌آن بکار بردند، انواع پوستها، چرمها، کاغذها در تحریر قرآن استعمال میشد وآنرا بطور لوله ودفتر وجزوه و رقعه وغیره با مرکبهای رنگارنگ‌نوشته میان خطهارا تذهیب میکردند. خلفاء وسلاطین برای تبرك بخط خود قرآن مینوشتند وآنرا درمسجدها وجاهای مقدس میگذاردند. در کتابخانهٔ خدیوی مصر قرآن‌های بسیاری است که با قلم درشت کوفی باحرکت ونقطه وبدون حرکات ونقطه‌گذاری باتزیینات عالی تحریر شده است.

مسلمانان شمارهٔ سوره های قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن را یکایك ضبط کرده‌اند وحتی شمارهٔ حروف را جدا جدا ضبط کرده‌اندکه درقرآن چند الف چند ب چند ت و غیره یافت میشود.

تفسیر قرآن

درآغاز ظهور اسلام فهم آیات قرآن برای عربها دشوار نبود چه قرآن بزبان آنان بود ومفردات وترکیبات آنرا بخوبی درك میکردند وبخصوص‌که قرائن موجوده نیز بر فهم آیات قرآنی‌که مطابق اوضاع زمان ومکان (نازل میشد) کار آنهارا آسان میساخت، با اینهمه اگرمشکلی پیش میآمد ازحضرت محمد(ص) میپرسیدند وآن بزرگوار ناسخ و منسوخ آیات و تفصیل اجمال را بیان میفرمود. باین‌طریق اصحاب پیغمبر (ص) آن مطالب را حفظ میکردند و بدیگران

---

۱ ــ اتفاقاً مؤلف کتاب داستان سلطان محمود غزنوی وفیل‌را هم مثل حکایت سدیدالملك در جلد اول نوشته ودراین جلد هم مکرر ذکر نموده بود و ما برای امانت درترجمه عین آن حکایت مکرر (سلطان محمود) را نیز ترجمه کردیم. مترجم

میگفتند وتابعان از آنان نقل میکردند وکسانیکه بعدازتابعان بودند ازتابعان اقتباس مینمودند.

همینکه دولت اسلامی تشکیل یافت و مسلمانان بقوانین واحکام محتاج شدند طبعاً مراجعه بقرآن میکردند تااحکام لازم را ازآیات قرآنی استنباط کنند والبته قاریان ومفسران میتوانستند بطورلازم استنباط کنند واینان (قاریان ومفسران) همان فقهای دورهٔ اول اسلام میباشند. تاآخرقرن اول هجری تفسیر قرآن زبان بزبان نقل میشد ونخستین کسی که تفسیر قرآن را بصورت کتاب درآورد مجاهد بود (درسال ۱۰۴ هجری) سپس بسیاری ازدانشمندان تفسیر نوشتند که از آن جمله واقدی متوفی در ۲۰۷ هجری و طبری متوفی در ۳۱۰ هجری می‌باشد.

بطوریکه گفته شد اساس تفسیر درابتداء بطورشفاهی وزبان بزبان استوارگشت چه عربهای آنروز خواندن ونوشتن نمیدانستند وهرگاه که مطابق احساسات وفطرت عادی خود میخواستند چیزی ازآفرینش ورازهای آن بدانند ازیهود ونصاری (اهل کتاب) که درمیان عربها بودند سؤال میکردند، اینان(اهل کتاب) بیشترازطایفهٔ حمیر مقیم یمن بودند که دین یهود داشتند وپس‌ازظهور اسلام گرچه مسلمان شدند وباحکام اسلام عمل میکردند ولی افکار واخباری را که کتبی وشفاهی از یهود گرفته همچنان نگاه میداشتند وهرگاه که عربها از آنان چیزی میپرسیدند بدون تحقیق از روی مندرجات تلمود وتوراة پاسخ میدادند وباین‌ترتیب کتب تفسیر ازهمان منقولات انباشته شد.

مشهورترین این اشخاص (مفسرین یهود تازه مسلمان) یکی کعب بن مانع معروف بکعب‌الاحبار است که در زمان خلافت عمر مسلمان شد، دیگرعبدالله‌بن سلام بن حارث است که هنگام ورود پیغمبر بمدینه اسلام‌آورد. گذشته از مفسرین یهود تازه مسلمان ازمسیحیان وصابئیان وزرتشتیان نیز عده‌ای مفسر برخاستندکه پاره‌ای از آنان در میان مسلمانان مقام بلندی پیداکردند وآنچه را که مسلمانان ازآنها میپرسیدند مطابق اطلاعات ومعلومات‌خود پاسخ میدادند، معروفترین آنان وهب‌بن منبه است که اصلش ایرانی ومذهبش زرتشتی بوده است وبا هیئتی از طرف پادشاه ایران برای‌همراهی فرمانروای یمن برضد حبشه به‌یمن‌آمد. این دسته ازایرانیان دریمن ماندند وتوالد وتناسل کردند وعربها آنانرا ابناء (فرزندان) یعنی ابنای فارس میخواندند وطاوس بن‌کیسان ازتابعین مشهور ازآنان میباشد، پدران وهب ابن منبه‌زرتشتی بودند وهمینکه به‌یمن‌آمدند با یهود آمیزش‌کردند واز عادات ورسوم یهود مطالبی فراگرفتند سپس‌باحبشیان مسیحی مخلوط ومعاشرشدند وازآنهاهم چیزی فراگرفتند وهب‌بن منبه علاوه براین معلومات زبان یونانی‌هم میدانست وطبعاً ازآداب‌ورسوم یونانی‌ها مطلع بود، در نتیجه اطلاعات وسیعی از اوضاع دنیا و تاریخ سلاطین و انبیاء وغیره بدست آورده بود وچنانکه خود او مدعی بوده ۷۲ کتاب آسمانی‌را مطالعه کرده‌است.

بدیهی‌است که عربها به‌چنین کسی‌اعتماد بسیارداشتند وهرچه میخواستند ازاومیپرسیدند

و او هم بواسطهٔ معلومات وسیع خود جوابهای مناسبی بآنان میداد.

ازآنرو تفاسیری‌که درقرن اول هجری گفته شد مطالب درست ونادرست بسیار دارد وآنچه را که میان یهود ونصاری ومجوس وسایر ادیان در جزیرةالعرب شایع بوده جزء آن تفاسیر درآمده است، همانطورکه درآغاز پیدایش مسیحیت بسیاری از عادات ورسوم بت پرستی جزو مسیحیت درآمدگرچه رهبران اولیهٔ نصاری برای رهائی ازاین گرفتاری کوشش بسیارکردند.

باری همین‌که علوم لسانی(صرف ونحو) درمیان مسلمانان پیدا شد و کتب فلسفه و منطق بزبان عربی انتقال یافت مسلمانان باستدلال وقیاس‌آشناگشتند وبرای هرمطلبی دلیل وبرهان خواستند وخواه ناخواه درمندرجات تفاسیر تجدیدنظرشده وآنچه‌که مخالف عقل و منطق بود حذف شد. ابن عطیه وقرطبی وجارالله زمخشری صاحب تفسیرکشاف از مفسران بزرگی هستندکه مطالب مخالف منطق وعقل را ازتفاسیر اولیه حذف‌کردند.

حدیث

همینکه مسلمانان درصدد فهم معانی قرآن برآمدند طبعاً به درک معانی گفته‌های حضرت رسول(ص) احتیاج یافتند تا بـا فهم احادیث نبوی معانی قرآن را بهتردرک‌کنند والبته احادیث نبوی ازصحابه روایت میشد جه‌که آنان ازپیغمبراکرم(ص) آنرا شنیده وحفظ‌کرده بودند ومسلمانان برای فهم احادیث ابتداء بصحابه رجوع میکردند ولی چون مسلمانان بکشورگشائی مشغول‌شدند صحابهٔ پیغمبر(ص) که ازسران مجاهدین بودند درممالك مختلف متفرق گشتند ازآنروهرکس که میخواست حدیث یا احادیثی ازپیغمبراکرم بداند ناچار بدنبال صحابه به ممالك ونقاط مختلف میرفت وچه بسا که یك حدیثی را فقط یکی ازآن صحابه ازحضرت رسول شنیده‌بود ودیگران‌آنرا نمیدانستند. پس‌کسی‌که دنبال جمع‌آوری وفراگرفتن احادیث برمیآمد ناچار بمکه ومدینه وبصره وکوفـه ومصر و ری وسایـرشهرها میرفت ودر هر نقطه‌ای علم وحدیثی میآموخت واین همان است‌که مسلمانان‌آنرا رحلة درطلب علم(کوچیدن برای بدست‌آوردن دانش) مینامند.

بدیهی است که ایـن اقدامات از ابتکارات مسلمانان نبوده وپیش‌ازمسلمانان هم هـر دانشمند ومحققی برای‌کسب معلومات محتاج به‌سفرمیشد چه‌که‌آنروزها وسایل نشروانتشار اطلاعات محدود بود.

مثلا هیرودوت وسترابون برای جمع‌آوری مطالب تاریخی وجغرافیائی خود باطراف جهان مسافرت‌کردند، همینطور مسیحیان در دورهٔ اسلامی بـرای فراگرفتن احکام دینی و استحکام مبانی مذهبی به‌ممالك روم سفر میکردند ، خود مسلمانان نیز بـرای تحصیل علوم دیگر غیر ازحدیث باطراف دنیا میرفتند.

جعل حدیث

پس‌ازقتل عثمان برسرخلافت فتنه برخاست وبسیاری داوطلب خلافت شدند وهردسته بطرفداری سردستهٔ خـود دنبـال دلیل‌تراشی رفته و دلایل‌خودرا باحادیث تحکیم میکردند وهرکدام‌که باستدلال محتاج میشدند فوری حدیثی جعل نموده وازآن استفاده میکردند ودرنتیجه جعل حدیث معمول شد وهرج ومرج راه یافت: مثلا مهلب‌بن ابی‌صفره‌که ازپرهیزکاران و نجیبان زمان خود بـود برای تقویت مسلمانان و ضعیف ساختن خوارج حدیث جعل میکـرد. بسیاری هم میدانستند که احادیث مهلب جعل است ولی معتقد بودندکه جنگ نیرنگ است وباید ازهرنیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده شود و البته امثال مهلب بسیاری از رجـال بهمان جهات احـادیث دروغین میساختند .

جعل حدیث بیشتر درموضوع خلافت معمول شده بـود وهردسته‌ای بنفع خـود راجع بشرایط خلافت احادیثی جعل‌میکردند، پس از رحلت حضرت رسول مهاجران وانصار برای خلافت‌کشمکش داشتند وهرکدام‌آنرا حق خود میدانستند تا اینکه ابوبکر گفت من‌ازپیغمبر شنیدم‌که فرمود پیشوای مسلمانان ازقریش باشد وهمین حدیث کاررا بسود مهاجران(قریش) یکسره ساخت. همینقسم سایر دسته‌های اسلامی دربارهٔ خلافت یا اثبات حقانیت عقایدخویش ویا راجع به امور اداری وقضائی ویا درخصوص ظهور مهدی وشرایط آن و در بـارهٔ تقسیم غنیمت‌های جنگی وسایرمطالب حقوقی وغیره متوسل بحدیث میشدند وباحدیث کار خـود را از پیش میبردند تاآنجا کـه مأمون درصدد برآمد متعه (نکاح موقت) را رایج سازد، امـا روایت یك حدیث او را ازآن‌کار باز داشت .

بنابرآنچه گفتیم شگفت نیست‌که طمع‌کاران برای جلب منافع خصوصی از خود حدیث بسازند و بآن استدلال کنند و مطابق گفته و نوشتهٔ اهل تحقیق مشهورتریـن حدیث سازان چهار نفر بودند :

۱ - ابن ابی‌یحیی در مدینه.

۲ - واقدی در بغداد.

۳- مقاتل‌بن سلیمان درخراسان .

۴- محمدبن‌سعید درشام .

حدیث‌سازان در پاره‌ای موارد بگناه خویش اعتراف میکردند، مثلا همینکه محمدبن سلیمان والی‌کوفه درسال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن‌ابوالعوجای حدیث ساز را صادرکرد وی گفت حال‌که مرا حتماً میکشید بدانیدکه چهارهزار حدیث‌ساخته وپرداخته‌ام وبدانوسیله حرام شمارا حلال وحلال شمارا حرام‌کردم وباآن احادیث روزهٔ خود راگشودید وبی‌جهت روزه گرفتید. دیگر از حدیث سازان مشهور احمد جویباری - ابن‌عکاشهٔ‌کرمانی - ابن‌تمیم فریابی است. وبطوریکه ابن‌سهل‌سری میگوید اینان‌ده‌هزارحدیث ازپیش خود جعل‌کردند.

آری همین حدیث‌سازی آن‌فتنه‌ها وجنگهای سنی و شیعی را برپاساخت . ولی همینکه از شدت فتنه‌ها کاسته شد مسلمانان درصدد تحقیق برآمدند و با دقت کامل احادیث را بررسی کرده درست ونادرست آن‌را تشخیص دادند وکتابهای زیادی در آن خصوص منتشر نمودند واز آنجا اصطلاحات مربوط باحادیث پیداشده آنرا به‌صحیح ومعتبر وموثق و ضعیف وحسن ومرسل ومنقطع ومفصل وشاذ وغریب ومانند آن تقسیم کردند ودر ضمن رسیدگی بصحت وسقم احادیث چگونگی نقل آنرا تعیین نمودندکه آیا از راه کتابت ویاشفاهی ویامقاوله(دست‌بدست) ویا اجازه بوده‌است .

اسناد ومدارك حدیث

چون حدیث در دین ودنیای مسلمانان مدخلیت‌داشت لذا تحقیق‌در صحت وسقم آن‌نیز بسیار مهم‌مینمود ودرآغازکاراین‌تحقیق به‌محفوظات بر میگشت‌چه‌که هرحدیثی سینه‌بسینه و زبان بزبان ازشخصی‌بشخص دیگر میرسید باینقسم‌که میگفتند فلانسی برای ماچنین گفت یا فلان حدیث را برای ما املاء (دیکته) کرد واین همان است‌که باصطلاح محدثین باسناد و مدارك حدیث موسوم است. ازنظرصحت وسقم حدیث وضع‌راویان در درجهٔ اول‌اهمیت است‌که‌کدام یك ازآنان راستگو ومورد اعتماد بوده‌اند وچگونه احادیث‌را جمع‌آوری کرده‌اند ودرنتیجه راویان احادیث بطبقات متعددی تقسیم میشوند از اینقرار :

صحابه ـ تابعان ـ تابع تابعان ـ مجتهدان ـ محدثان که‌کارشان جمع آوری و حفظ حدیث بوده‌است. ناقدان یعنی‌کسانی‌که میتوانستند خوب وبد آنرا جدا سازند، شارحان‌و غیره‌که درکتب مربوط باحادیث ذکر آنان مفصل آمده و تألیفات زیادی در آن‌باره منتشر شده است .

اسناد و مدارك حدیث در ممالك اسلامی یکسان نبود، مثلا اسناد اهل مدینه ازمدارك سایر بلاد اسلامی محکم‌تر وعالی‌تر مینمود چه‌که اهل مدینه برای نقل حدیث عدالت و ضبط را شرط لازم میدانستند ، سند اهل حجاز بعد از صحابه بمالك دانشمند مشهور اسلام متوفی بسال ۱۷۹ هجری منتهی میشود، سپس شافعی و ابن‌حنبل که از اصحاب مالك بودند. مالك نخستین کسی است‌که احادیث را بطرز ابواب فقه درکتاب خود موسوم بموطأ جمع‌کرد و پاره‌ای معتقدندکه اول ازهمه ابن جریح‌کتاب حدیث‌را تألیف نمود. محمداسماعیل بخاری مشهور بامام‌المحدثین‌در جمع احادیث مرد نامی‌زمان خویش‌بوده است وکتاب صحیح‌بخاری درمیان اهل تسنن مشهور میباشد، سپس مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری‌کتاب صحیح‌خود را تألیف نمود واین‌کتاب‌که مشتمل براحادیث صحیح‌است به‌صحیحین شهرت‌دارد پس‌ازآن جمع‌دیگر از رواة ومحدثین آمدند وازموطأ ومالك وصحاح بخاری ونیشابوری احادیثی جمع‌کرده و کتابهائی درآن‌باره تألیف نمودند وازمجموع تألیفات آن‌کتب ششگانه (اهل‌تسنن) احادیث پدید آمدکه مؤلفان آن‌کتب بدینقرار میباشند:

۱ـ بخاری متوفی درسال ۲۵۶ ۲ـ مسلم متوفی‌درنیشابور ۲۶۱ ۳ـ ابوداودمتوفی دربصره ۲۷۵ ۴ـ ترمذی متوفی‌درترمذ بسال۲۷۹ـ۵ـ نسائی متوفی بسال۳۰۳ـ۶ـ دارقطنی متوفی دربغداد بسال ۳۸۵[1].

همینکه حدیث علم مدونی‌شدعلمای‌حدیث درصدد تحقیق‌سلسله روایات برآمدند وطرز فراگرفتن حدیثرا از روی‌تمام یاقسمتی ازکتاب بطورتسلسل شرح دادندکه مثلاچه حدیثی را بوسیلهٔ چه‌اشخاصی مانند بخاری وغیره فراگرفته‌اند واینك‌برای نمونه سلسله حدیثی را که‌ابن‌خلکان ازبخاری نقل‌میکند ذیلا می‌نگاریم :

«صحیح بخاری‌را درشهر اربل درماه‌های‌سال ششصد وبیست ویك‌ازشیخ صالح‌ابوجعفر محمدبن‌هبةالله‌بن مکرم‌بن‌عبدالله صوفی شنیدم واو در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد درماه ربیع‌الاول در سال پانصد و پنجاه وسه از شیخ‌ابوالوقت شنیده بود واودر ذیقعدهٔ چهارصد و شصت وپنج ازابومحمدبن مظفر داودی شنیده بود و او در ماه صفر سیصد وهشتاد ویك از ابو محمد بن احمد بن حمویه سرخسی شنیده بود واودرسال سیصد وشانزده ازابوعبدالله محمدبن‌ابویوسف ابن‌مطرفربری شنیده‌بود واو دومرتبه‌یکی درسال‌دویست وچهل وهشت ودیگر درسال دویست وپنجاه ودو ازمؤلف صحاح حافظ ابوعبدالله محمدبن‌اسماعیل بخاری‌شنیده‌بود خدا همهٔ‌آنها را بیامرزد.»

دانشمندان اسلامی‌نه‌تنها علم‌حدیثرا باذکرسلسلهٔ راوی‌بیان میکردند بلکه سایرعلوم نقلی مانند تاریخ ادبیات وغیره‌را نیز باهمین‌دقت بااسناد مسلسل شرح میدادند وبسیاری از علوم اسلامی دارای همین مبانی متین و محکم میباشد در صورتیکه در هیچ‌کشوری و میان هیچ ملتی غیر از مسلمانان این نوع دقت در شرح و درج مطالب علمی بیش از آن معمول نبوده‌است .

مثلا ابن‌خلکان ضمن‌شرح حال فخرالدین‌بن‌خطیب میگوید: وی‌علم اصول را نزدپدر خود ضیاءالدین و او نزد قاسم‌سلیمان بن‌ناصر انصاری واونزد امام‌الحرمین ابوالمعالی واو نزد استاد ابواسحق‌اسفراینی واونزد شیخ‌ابوالحسن‌باهلی واونزد شیخ‌سنت ابوالحسن‌اشعری

۱ـ جای‌تاسف است‌که جرجی‌زیدان ازمحدثین‌کتب احادیث شیعهٔ اثناعشریه که ازمشهورترین فرق اسلامی هستند نام نبرده است ولی‌باید دانست‌که پیروان مذهب حقهٔ‌اثناعشری درقسمت‌احادیث بچهارکتاب وسه مؤلف (محدث) بزرگ استناد مینمایند و باصطلاح آنان کتب مزبور به‌کتب اربعه ومحدثین آن بمحمدین ثلاث شهرت دارند از اینقرار:

۱ـ ابوجعفر محمدبن یعقوب‌بن اسحق کلینی (کلین ازتوابع ری) رازی ملقب به‌ثقةالاسلام مؤلف (اصول‌کافی) بسال ۳۲۹ هجری دربغداد رحلت‌کرد.

۲ ـ ابوجعفر محمد بن علی‌بن حسین بابویه قمی ملقب بصدوق و ابن‌بابویه مؤلف کتاب (من‌لایحضره‌الفقیه) در ۳۸۱ هجری در ری وفات کرد.

۳ـ ابوجعفر محمدبن حسن‌بن علی‌طوسی مؤلف (تهذیب استبصار) بسال ۴۶۰ هجری وفات کرد. مترجم

واو نزد ابوعلی حبائی درآغازکار فراگرفت سپس از مذهب خود برگشته جزء اهل سنت و جماعت درآمد .

پس اینطور که ملاحظه میشود اگرعلماء اسلام نام دانشمندی را ذکر میکردند سلسلهٔ استادان اورا تاواضع آن علم نقل مینمودند .

شمارهٔ احادیث

بنا بمقتضیاتی که گفته شد رفته رفته شمارهٔ احادیث بصدها هزار رسید، ازآن جمله بقرار مشهور احمدبن حنبل یك میلیون حدیث روایت کرده است ویکصد وپنجاه هزار آن باذکر سند ومتن حدیث بوده است و یحیی بن معین مری مدعی است که ششصدهزار حدیث بدست خود نوشته است .

راوی این خبر میگوید که ازقرارمعلوم (گمان میرود) محررین یحیی نیز بامر او دو ششصدهزار حدیث مرقوم داشته اند بعلاوه صدصندوق پراز حدیث از یحیی باقی ماند .

ومسلم صاحب کتاب صحاح تألیف خودرا ازسیصدهزار حدیثی که شنیده استخراج کرده است و بخاری میگوید کتاب خود را ازششصد هزار حدیث تألیف کرده ام. همینقسم گفته ها و نوشته های بسیاری که زیادی احادیث را بطورشگفت آوری میرساند. اما آنچه که از این احادیث صحیح ومعتبر تلقی شده بسیار کم است وپاره ای ازمردمان بافکر ومنطق که در رأس آن ابوحنیفه است بحدافراط احادیث صحیح را کم شمرده اند. مثلا خود ابوحنیفه هفده حدیث را صحیح میداند. مالك سیصد حدیث را درست میشمارد، بخاری نه هزار و دویست را صحیح دانسته، اما سه هزار آنرا مکرر شمرده است. احمدبن حنبل در کتاب مسند خود پنجاه هزار حدیث را درست میداند.

فقه ومنبع آن

پس از تشکیل دولت اسلامی مسلمانان برای ادارهٔ امورشخصی وحقوقی واجتماعی بمقرراتی نیازمند شدند و بمنظور رفع احتیاج بقرآن و حدیث مراجعه کردند تا از روی آن مقرراتی وضع کنند تا روابط فرمانروا وفرمانبردار وهمچنین روابط مسلمانان درمیان خودشان تعیین شود واین درحکومت های بزرگ دنیا سابقه داشته که پس از تشکیل دولت درصدد وضع قوانین برآمدند. اما پس از ده پانزده قرن با نجام آن عمل موفق گشتند یعنی درسال ۵۳۳ میلادی درزمان یوستینیان امپراتور روم که تمدن رومیان نضج وقوام یافته بود کلیهٔ عادات ورسوم وعقاید واعتباراتی که درظرف قرنها ازملل لاتینی وساکسونی وغیره میان رومیان گردآمده بود بصورت مجموعهٔ قوانین کامل تدوین شد.

ولی مسلمانان احکام خودرا ازقرآن وحدیث استخراج کردند وچنانکه گفته شد درجمع آوری وحفظ آن از آغاز اسلام کوشش بسیار نمودند بقسمی که پس از دوسه قرن شریعت اسلامی نضج کامل یافت وفقه وقوانین آنان که ازبالاترین و برترین شریعتهای جهان محسوب میشود بطور جامعی تدوین یافت[1] یعنی باهمان سرعتی که مسلمانان دین خودرا انتشار دادند ودولت

---

۱ - جای بسی افتخار وخوشوقتی برای مسلمانان است که یك مسیحی دانشمند، شریعت مقدسهٔ اسلام را ازبرترین وبالاترین شریعتهای جهان معرفی میکند . مترجم

خودرا تأسیس کردند باهمان‌سرعت هم‌احکام ومقررات وضع نمودند .

گفتیم که اساس فقه‌اسلام قرآن است ودر زمان حیات پیغمبر اکرم مسلمانان مشکلات احکام‌را ازآن حضرت میپرسیدند وتوضیح‌لازم میشنیدند وطبعاً برأی وقیاس محتاج نبودند. پس‌از رحلت‌حضرت رسول(ص) مراجع احکام‌قرآنی‌صحابه بودندکه‌آیات قرآن وسنت‌پیغمبر را تفسیر وتعبیر میکردند وازآنرو صحابه نخستین فقهای اسلامی و یاحاملین شریعت بشمار میآیند وچون در صدر اسلام مسلمانان خواندن و نوشتن‌کمتر میدانستند، احکام دینی را از قاریان قرآن جویا میشدند ولی‌پس ازانتشار علم وسواد در میان مسلمانان وعربها علم فقه تکمیل‌شده، حرفهٔ مخصوصی شد وازآنرو نام‌فقهاء بعلماء تبدیل یافت .

فقهاء

پس نخستین فقهای اسلامی صحابه اولی‌میباشند و مقدم برهمهٔ آنان خلفای راشدین هستند سپس از میان صحابه اشخاص ذیل‌جزء فقهاء نامی صدر اسلام محسوب میشوند:

عبدالرحمن بن‌عوف ـ ابی‌بن‌کعب ـ عبدالله‌بن مسعود ـ معاذبن‌جبل ـ عمار بن‌یاسر ـ حذیفه ـ زیدبن‌ثابت ـ سلمان ـ ابودرداء ـ ابوموسی اشعری .

سعیدبن مسیب ـ ابوبکربن عبدالرحمن ـ قاسم ـ عبدالله ـ عروه ـ سلیمان ـ خارجه.

ویکی از شاعران برای سهولت در حفظ‌کردن اسامی نام آنان‌را دراین بیت آورده است .

«فخذهم عبیدالله‌عروة قاسم ـ سعید سلیمان ابوبکر خارجه» .

بعضی ازمورخان تابعین مشهور را ده‌نفر ذکر نموده وسه‌اسم دیگر باتغییراتی برآن افزوده‌اند ودر هرحال فقه اسلامی و فتوی‌ها و احکام اسلام از صحابه و تابعان مذکور نقل شده‌است .[1]

در آغاز اسلام فقه وقرائت قرآن و تفسیر قرآن و حدیث یك علم محسوب میشد سپس مطابق‌قانون تکامل هرکدام ازاین علوم مستقل‌گشت بخصوص فقه‌که استقلال‌کاملی پیدا کرد وعلمای آن‌علم به‌فقهاء معروف‌شدندکه فتوای آنان در عزل ونصب و قتل وعفو اشخاص تأثیر زیادی داشت وازآنرو درتشکیلات دولتی مقام‌مهمی پیدا کردند.

درزمان بنی‌امیه مرجع فقه وفتوی فقهای مدینه‌بودند وهیچ‌کار مهمی‌در دستگاه خلافت

---

۱ ـ جرجی‌زیدان در اینجا هم‌از روی بی‌انصافی و بی‌اطلاعی از فقه مذهب شیعه نام نبرده و اینك مابطور اختصار میگوئیم که بعقیدهٔ شیعیان خلافت وامامت ازطرف‌خدا ورسول تعیین میگردد وحضرت پیغمبر اکرم در غدیر خم و موارد دیگر صریحاً حضرت امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب علیه‌السلام را خلیفه وجانشین خود معین فرمود وپس‌از حضرت‌امیریازده فرزند آن‌بزرگوارهرکدام به‌نص صریح سلف خودشان امام وجانشین پیغمبر(ص) معرفی شدند ودرایام‌غیبت امام دوازدهم طبق توقیع مبارك امام غایب دانشمندانی که‌واجد شرایط اجتهادبشوند وقدرت استنباط احکام‌شرع راداشته باشند مرجع تقلید شیعیان میباشند . مترجم

بی‌نظر آنان انجام نمی‌یافت. در دوجلد اول ودوم گفته شدکه امویان تعصب زیادی نسبت باعراب داشتند وملل غیرعرب‌را حقیر میشمردند بااین‌حال چون فقهای مدینه خلافت راحق اهل‌بیت رسالت میدانستند وبنی‌امیه‌را غاصب میشمردند لذا خلفای‌بنی‌امیه قلباً ازفقهای‌مدینه متنفر بودندولی از روی ناچاری آنان راگرامی شمرده در راضی‌کردن آنها میکوشیدند بخصوص‌خلفای‌پرهیزکاراموی مانند عمربن‌عبدالعزیزکه بدون نظرفقهای مدینه‌بهیچ‌کار مهمی دست نمیزدند. پس‌از بنی‌امیه‌کار بدست‌عباسیان‌افتاد ومنصور عباسی درصدد کوچك‌کردن‌عربها وبزرگ‌ساختن ایرانیان برآمد چه‌بدست ایرانیان وباکمك‌آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود ویکی‌از اقدامات منصور برای اجرای نقشهٔ‌خودش این‌بودکه نظر مسلمانان‌را ازمکه و مدینه برگرداند لذا بنائی بنام قبةالخضراء (سبزگنبد) ساخت‌تامردم بدانجا رفته اعمال‌حج بجا آورند ومقرری معمول اهل مدینه‌را قطع‌کرد. وفقیه آنروز مدینه‌که امام‌مالك بود پس از استفتای مردم مدینه درخلع بیعت‌منصور بخلع او فتوی‌داد، اهل‌مدینه ازمنصور دست‌کشیده بامحمدبن‌عبدالله ازخاندان علی (علیه‌السلام) بیعت‌کردند. رفته رفته‌کار محمد بالاگرفت و منصور باوی جنگیده بازحمت بسیار بروی غلبه‌کرد واهل‌مدینه دوباره بامنصور بیعت‌کردند، بااینهمه مالك خلفای عباسی را خلیفه نمیدانست وچون حاکم مدینه جعفربن سلیمان عموی منصور این‌را فهمید خشمگین گشت و مالك را احضار نموده و شانهٔ اورا برهنه‌کرده برآن تازیانه زد.

رأی وقیاس

تدریجاً علوم قرآن درایران وعراق منتشر شد و اشخاص زیرکی از این‌دو کشور برخاستندکه فقه وفتوی‌را بخوبی فراگرفته بودند ولی مجبور به‌پیروی‌ازفقهای مدینه‌بودند، چه‌که‌مردم‌مدینه بحفظ‌احادیث صحیح وقرائت صحیح قرآن شهرت داشتند بخصوص‌که درعراق حدیث واهل حدیث‌کم بود و مسلمانان این نقاط غیرعرب وبیشترایرانی بودند وایرانیان‌طبعاً مردمان دانشمند وبافکری میباشند ازآنرو این مردم برای استخراج احکام فقه ازقرآن وحدیث بقیاسات عقلی متوسل شدند. برخلاف اهل مدینه‌که بیش‌از هرچیز به‌تقلید پابند بودند. دیگر از اقدامات منصور برای‌کوچك‌کردن مدینه وفقهای آن این‌بودکه فقهای عراق را (که قائل برأی وقیاس‌عقلی بودند) بزرگ‌سازد ودربرابر فقهای مدینه جلو بیندازد.

پیشوای‌فقهای آنروز عراق ابوحنیفهٔ‌نعمانی مقیم‌کوفه بودکه منصور اورا ببغداد‌آورده گرامی ومحترم داشت، ابوحنیفه نه‌عرب‌بود ونه‌اعراب‌را دوست داشت حتی جمله‌های‌عربی را بااعراب نادرست میخواند واهمیتی نمیداد. ربیع حاجب منصورکه منتسب بعربها بود با ابوحنیفه مخالفت میکرد زیرا ابوحنیفه‌را مخالف عربها می‌دید وفضل پسر همین‌ربیع‌است‌که برای برمکیان توطئه‌چید ودرقتل وسقوط آنان بسیارکوشید.

باری منصور خلیفه ابوحنیفه وپیروان اوراکه اهل‌رأی وقیاس‌بودند تقویت‌کرد ومالك

که این‌را دید بیش‌ازپیش بحدیث متوسل شد و پیروانش نیز چنان‌کردند و درنتیجه فقهای عراق اهل قیاس گشتند .

پیشوای اهل حدیث چنانکه گفتیم مالك و یاران حجازی او بودند ، همچنین اصحاب شافعی واصحاب سفیان‌ثوری واصحاب احمدبن‌حنبل از پیروان حدیث‌هستند و جز خبرچیز دیگری‌را معتبر ومستند نمیدانند وبهیچ‌نوع قیاس (چه‌قیاس‌جلی وچه‌قیاس خفی) عمل‌نمیکنند وبنای احکام را براحادیث واخبار وارده استوار میخواهند. مثلاشافعی یکی‌از پیشوایان‌آنها میگویدکه اگر فتوای من‌بگوش شما رسید و سپس‌خبری را یافتیدکه مخالف فتوای من بود بدانیدکه فتوای من‌همان خبر است‌که یافته‌اید .

وهمین اظهار شافعی تمسك‌آنان‌را به‌تقلید وپیروی از اخبار میرساند .

اما ابوحنیفه از سران اهل قیاس بود وفقهای عراق مانند محمدبن حسن و ابویوسف قاضی وزفربن‌هذیل وحسن‌بن‌زیاد وابن‌سماعه وابومطیع بلخی وعافیةقاضی وغیره از ابوحنیفه پیروی میکردند. اینان‌را اهل رأی هم می‌گفتند چه‌احکام فقهی را اصولا از روی قیاس عقلی واستنباط معانی‌استخراج میکردند وقیاس جلی‌را برآحاد اخبار ترجیح میدادند .

پس‌از مالك یکی ازپیروان او بنام محمدبن ادریس مطلبی شافعی از حجاز بعراق‌آمد وباپیروان ابوحنیفه آمیزش‌کرده مطلبی ازآنان فراگرفت، سپس مذهبی مخلوط ازنظریات مالك وابوحنیفه پدید آوردکه بنام مذهب شافعی شهرت دارد و دربسیاری ازموارد باطریقهٔ مالك مخالف است، پس‌ازمالك احمدبن‌حنبل‌که ازبزرگان‌محدثین‌بود پدید آمد وشاگردان او باآنکه احادیث بسیاری میدانستند نزدشاگردان ابوحنیفه فقه آموختند ودر نتیجه مذهب چهارمی بنام مذهب‌حنبلی ایجادشد ودرتمام ممالك اسلامی پیروی‌از این چهارمذهب(حنفی مالکی- حنبلی - شافعی)رواج یافت[1] .

فقه اسلامی شرح و تفصیل بسیاری داردکه محل آن اینجا نیست لذاگفتگوی مربوط بعلم فقه وسایر فروع آنرا در تاریخ آداب‌اللغةالعربیه بطور مشروح آغاز میکنیم .

---

۱ - این گفتهٔ جرجی زیدان اشتباه است. زیرا ملل اسلامی شیعی (اعم‌از اثناعشری‌وغیره) هیچگاه از چهارمذهب فوق‌تبعیت ندارند . مترجم

مقام علماء نزد خلفاء

همینکه ضمن علوم اسلامی نام علماء برده میشود منظور علمای حدیث وقرآن وفقه است، سابق گفته شدکه علوم مزبور نزد خلفاء بسیار مهم بود بنابرآن اگرخلفاء زاهدان و فقیهان و محدثین و علمای اسلامی را گرامی و محترم میشمردند جای شگفتی نخواهد بود وحتی خلفای ستمگر بنی‌امیه نیز در کارهای مهم از فقیهان مدینه مشورت میکردندوخلفای پرهیزکار درغالب موارد شرایط عدالت را از علماء می‌پرسیدند تابدان عمل‌کنند ، چنانکه عمربن عبدالعزیز شرحی بحسن بصری نوشته صفات امام عادل را از او جویاگشت وحسن پاسخ کاملی برای عمر فرستادکه پیوسته مد نظر وی بوده ومانند پند واندرز آنرا درگوش و دل میگرفت .

این اکرام واحترام ازعلماء منحصر بخلفای پرهیزکار نبود بلکه منصور عباسی‌که از خلفای‌سخت‌گیر باهوش وخردمند محسوب میشود باعلماء همانطور رفتار میکرد، مثلا موقعی عمروبن عبید نزد منصورآمد ومنصورکه درآن هنگام برای پسرخود مهدی از مردم بیعت گرفته بود بعمروگفت :

ای اباعثمان این شخص (مهدی) پسرامیرمؤمنان وولیعهد مسلمانان است .

عمرو بی‌پروا پاسخ دادآری تو راه خلافت را برای وی هموار ساختی والبته مسئول کارهای اوتوهستی .

منصور از این سخن پندگرفت و بعمروگفت مرا اندرز ده وعمرو اورا موعظه‌کرد و همینکه عمرو مرد منصور برای اومرثیه‌گفت :

داستان عجیب‌تراینکه موقعی شب هنگام منصور دورکعبه طواف می‌کرد وصدای مردی را شنیدکه ازظلم وجور وفساد شکوه داشت . منصور نزدآن عابد رفته مقصود را جویا شد ، عابد باکمال صراحت اظهارداشت‌که منظور من‌تو وعمال وهمکاران وحکومت تواست. منصور ازاین حرف نرنجید وموعظهٔ تند اورابدقت‌گوش‌کرد ، همین قسم موعظه‌های اوزاعی ـ ابن سماع ـ سفیان ثوری ـ شبیب‌بن شیبه بمنصور و مهدی وهرون وغیره‌که باوجود تندی وسختی مورد قبول‌آنان واقع می‌شد (درجلد دوم این‌کتاب نامهٔ سفیان ثوری درج شد) .

چه بساکه وعظ علماء خلفاء را بگریه می‌انداخت. زیرا خلفاء احترام فوق‌العاده در

بارهٔ علماء منظور میداشتند وکار را بجائی میرساندند که مانند نوکر فرمانبردار در خدمتگزاری علماء مبادرت میکردند. مثلا هرون‌الرشید بدست خود آب روی دست ابومعاویهٔ نابینا میریخت واو دستهایش را میشست.

در ابتدای کار احترام و تکریم مخصوص فقها ومحدثین بود اما بعداً مشمول تمام دانشمندان علوم اسلامی شد وعلمای علم لغت ونحو نیز مورد احترام واقع می‌شدند. مثلا هرون کسائی ومحمدبن حسن راروی دو صندلی می‌نشاند وازآنان خواهش میکرد که برای برخاستن ونشستن وی (هرون) از جا برنخیزند وهمینکه این دوعالم دریك روز در ری در گذشتند هرون ازروی تأسف گفت: حیف که فقه وزبان عربی دررری بخاك رفت.

امین ومأمون پسران هرون برای بردن نعلین فراء باهم نزاع میکردند و سرانجام قرار گذاردند که هرکدام یك تای نعلین استاد رابیرد.

مردم که این تعظیم واکرام خلفاء نسبت بعلماء میدیدند طبعاً آنان هم نهایت احترام را دربارهٔ دانشمندان مبذول میداشتند، چنانکه هشتصد هزار مردوشصت هزار زن درتشییع جنازهٔ ابن حنبل شرکت نمودند واین‌خود بزرگترین احترامی‌بود که نسبت به‌یکی ازعلماء اجراء شده بودوهنگامی که ابواسحق شیرازی ازطرف مقتدی خلیفهٔ عباسی‌نزد سلطان ملکشاه میرفت مردم شهرها دربوسیدن ودست مالیدن وبرکت خواستن از لباس وچارپای وی بر یکدیگر سبقت میگرفتند.

۲ - علوم لسانی - نحو

نحو درواقع علمی‌است که گویندهٔ هرزبانی آنرا ازشیرخوارگی (از مادر یادایه) میآموزد زیرانطق‌ونحودریك موقع بانسان تلقین‌میشود چون بدون فراگرفتن‌نحوهیچ‌کس نمیتواند افکار خودرا بخوبی‌بیان کند. این درموردزبان‌مادری اشخاص است‌ولی‌اگر کسی‌بخواهدزبان غیرمادری‌خودبیاموزدالبته قواعد نحوکار اوراآسان میسازد، ازآنرو ملت‌هاچندین‌قرن‌سخن میگویند، خطابه و شعرمیسرایند ولی‌علم نحوزبان‌خودرا تدوین‌نکرده‌اند، مثلایونانی‌ها تاقرن پنجم‌پیش‌ازمیلادعلم‌نحوزبان خودرا مدون نکرده بودند واول کسی که ازیونانیان بتدوین علم نحو اقدام‌کرد پروتوگوراس بودکه در ۴۱۱ پیش ازمیلاد مرد، وی مختصری دربارهٔ مذکر ومؤنث و سایر اسماء مطالبی تنظیم‌کرد و قواعدی ذکر نمود، پس از او پرودیکوس معاصر پروتوگوراس راجع بکلمات مترادف سخن گفت و آنگاه ارسطو و دیگران مطالبی برآن افزودند. خلاصه اینکه پیدایش و تدوین علم نحو زبان یونانی‌مانند علم نحو عربی تاریخی داردکه باهم‌شبیه است، همینطور رومی‌ها تامدتی برای زبان‌لاتین قواعد مدونی نداشتند ودر قرن اول پیش‌ازمیلاد درزمان پومپیوس دانشمندی بنام دیونیسیوس تراکس ازیونانی‌ها پیروی کرده برای زبان‌لاتین قواعدی تدوین کرد.

ازآنرومی‌بینیم که پیش‌ازتدوین علم نحوشاعران وخطیبان وفیلسوفان وادیبان بزرگی

در یونان پدید آمدند. هومر ایلیاد و ادیسی را پیش از آنکه علم نحو بیاموزد سرائید و ندانستن علم نحو زیانی بوی نرساند ، زیرا زبان مادری در ذهن او ملکه راسخ شده بود، اشیلوس نمایشنامه‌های خود را بدون یاد گرفتن نحو تألیف کرد و سراسر یونان را مجذوب خویش ساخت. تالیس و فریسیدیس و آناکسیمندر از فلاسفهٔ بزرگ یونان پیش از تدوین علم نحو پدید آمدند و هرودوت جهانگرد نامی پیش از تدوین علم نحو تاریخ و سفرنامهٔ خود را نگاشت، همین قسم عدهٔ زیادی شاعر و خطیب و ادیب پیش از تدوین علم نحو در میان رومی‌ها پیدا شد .

نحو عربی چگونه پدید آمد و که آنرا پدید آورد ؟

عربها مانند یونانیها شعر و خطابه و سخنوری و نامه نویسی داشتند و علم نحو زبان عربی را تدوین نکرده بودند، زیرا ملکه لغت در طبیعت آنان رسوخ داشت ولی چون اعراب بفهم دقیق معانی قرآن احتیاج یافتند زودتر از یونانی‌ها و رومیها بتدوین قواعد نحو خود پرداختند و هنوز پنجاه سال از تأسیس دولت عرب نگذشته بود که احتیاج بتدوین قواعد نحو در میان آنها احساس شد. گمان ما بر آن است که قواعد نحو زبان عرب مانند زبان سریانی تدوین شده باشد، چه که جماعت اخیر در قرن پنجم میلادی قواعد زبان خود را مدون کردند و کشیشی بنام یعقوب رهاوی ملقب بمفسر کتابها (متوفی در ۴۶۰ میلادی) برای اولین بار قواعد نحو زبان سریانی را تدوین کرد، در همان مواقع عربها در نتیجهٔ آمد و شد بعراق با سریانی‌ها معاشرت کردند و از قواعد نحو سریانیها اطلاع یافته آنرا نیکو دانستند و همینکه خود بتدوین قواعد نحو محتاج شدند از قواعد سریانی استمداد کردند چون هر دو زبان مانند دو خواهر باهم شبیه است. دلیل این مدعا آنکه عربها موقعیکه در عراق میان سریانی‌ها و کلدانیها میزیستند علم نحو خود را وضع کردند و تقسیمات کلام در عربی و سریانی یکی است. اما شتاب عرب برای تدوین قواعد نحو برای آن است که عربها باشتاب بسیار دین اسلام را منتشر ساخته ممالک وسیعی را گشودند و با ملل غیر عرب آشنا شدند و چون این ملتها زبان عربی را بخوبی نمیدانستند در مکالمه خطا میرفتند و رفته رفته زبان عربی رو به تباهی میگذارد حتی پیش از فتوحات اسلامی این جریان بوده که عربها بدون توجه بقواعد نحوی بی‌غلط صحبت میکردند و اعراب کلمات و جملات آنان مانند اعراب قرآن بود، اما مسلمانان غیر عرب بخطا میرفتند و موقعی یکی از همان مسلمانان غیر عرب در حضور حضرت رسول بخطا تکلم کرد حضرت بصحابه فرمودند: برادر خود را راهنمائی کنید اشتباه میرود. و از گفته‌های ابوبکر است که اگر موقع قرائت سقوط کنم بهتر از آنست که کلمه‌ای را بخطا بخوانم. ولی اشتباهات کلی چنانکه گفتیم بعد از فتوحات اسلامی روی داد و در آن موقع بود که مسلمانان غیر عرب در تکلم عربی و بخصوص در قرائت قرآن بخطا میرفتند و عمال و والیان عرب این را دیده بفکر ضبط قواعد نحوی بر آمدند .

مورخان عموماً اتفاق دارند که ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ۶۹ هجری علم نحو عرب

راوضع کرده است،وی از بزرگان تابعین وازصحابهٔ حضرت امیر بوده ودرجنگ صفین‌التزام رکاب آن‌حضرت راداشته است . پس‌ازآن ببصره آمده و درآنجا زبان سریانی آموخته وقواعد نحوآنرافراگرفت وچون‌آن را نیکودید بفکرافتادکه برای زبان عربی نیز قواعدی وضع کند واین نظرخودرا بازیادبن ابیه والی‌عراق درمیان نهاد ولی زیاد بجهاتی‌که گفته شد با آن پیشنهاد موافقت‌نکرده است اماچندی بعد مردی نزد زیادآمده وچنین اظهارکرده‌است: اصلح‌الله‌الامیر توفی‌ابانا وخلف‌لنابنون[1].

زیاد که خطای آن مرد را شنید دنبال ابوالاسود فرستاد و ازاوخواست‌که قواعدی برای نحو وضع‌کند وآنچه راکه سابق نهی‌کرده بود در نتیجهٔ‌آن پیش‌آمد بوی فرمان داد که اجراء نماید .

بعضی دیگرمیگویندکه موقعی دخترخویلد اسدی نزد معاویه‌آمده گفت :

ان‌ابوی‌ماتاوترکالی‌مالاً (بطوراماله)[2] وچون علی(علیه‌السلام) این‌را دانست باب‌ان‌ـ وباب‌اضافه وباب‌اماله رابرای ابوالاسود دوئلی شرح داد وترسیم‌کرد وبدین طریق علم نحو وضع شد، سپس‌ابوالاسود مردی راشنیدکه این‌آیه را (ازسورهٔ برائة) چنین میخواند «ان‌الله بریء من‌المشرکین ورسوله»یعنی‌کلمهٔ رسول راکه باید دراینجا برفع باشد بجر میخواند و ابوالاسود باب عطف وباب نعت را وضع‌کرده تاچنان خطائی روی ندهد .

هم چنین روزی دخترابوالاسود بطور پرسش‌گفت : «یاابت مـااحسن السماء؟» (چه چیزنیکوکرده است‌آسمان را) پدرش‌گفت نجومها ـ (ستاره های‌آن)، دختر گفت نه مقصودم خودآسمان است، ابوالاسودگفت: درآن سورت دهانت‌رابازکن‌وبگو یاابت‌مااحسن‌السماء!ـ چه نیکوست‌آسمان وروز دیگردخترك گفت مااشدالحر؟ چقدر هواگرم است ولی‌آنجمله را بطور استفهام بیان‌کرد، پدرش (ابوالاسود)اشتباه اورا بطریقی‌که گفته شد اصلاح‌کرد وباب تعجب را درعلم نحو وضع نمود .

گرچه تاریخ نویسان درچگونگی وضع علم نحو باختلاف دارند امـاهمهٔ‌آنان براین عقیده‌اندکه ابوالاسود دوئلی دراثرپیش‌آمدهائیکه گفتیم علم‌نحو را وضع‌کرد وخودابوالاسود میگویدکه اصول علم‌نحو را ازعلی(حضرت امیر) فراگرفته است. پس‌مسلم شدکه ابوالاسود علم نحورا وضع‌کرده وباشروع بآن‌کارکرده است. ودرتأیید این ادعاگفتهٔ ابن ندیم را نقل میکنیم‌که درکتاب فهرست خود چنین اظهار میدارد :

۱ـ ترجمهٔ‌آن جمله چنین است: خدافرماندار را نیکو بدارد پدر مامرده وبرای مافرزندانی (پسرانی)گذارده است .

و موضوع اشتباه و خطا آن است که مطابق قواعد نحوی در این جمله بنون باید بنین گفته شود .

۲ـ اماله درقرائت چنان است‌که خواننده (قاری) فتحه رامانندکسره والف‌رامانند یاء بخواند ودر علم صرف باب مخصوصی راجع باین موضوع میباشد . مترجم

«یکی ازاشخاصی که علاقه بجمع آوری کتاب داشت مرا بانبار وکتابخانه‌ای برد که در آنجا کتابهای بسیاری دیدم ازآن جمله صندوقی که سیصدرطل پوست وچرم وکاغذ مصری و چینی وتهامی، خراسانی ریخته بودند ودرمیان آن اوراق چهار ورق دیدم که گمان میکنم از اوراق چینی بود که درآن چهار ورق مطالبی راجع بفاعل و مفعول دیده شد ویحیی بن همیر بخط خود نوشته که این مطالب ازابوالاسود رحمةالله علیه میباشد وزیرآن خط نوشتهٔ دیگری بخط قدیمی ازعلان نحوی دیده میشد وزیر آن خط نصربن شمیل بود وهمینکه آن مردمرد آن صندوق ازدست رفت» .

درهرحال چون تألیفات مختصر ابوالاسود رفع حاجت آنی رانمیکرد واشتباهات رفع نمی‌شد لذا ابوالاسود علامات وحرکات راتعیین نمود تابدان وسیله اعراب کلمات معلوم شود واقسام اسم وفعل وحرف مشخص گردد واین همان علامات وحرکاتی بود که سریانی‌ها معمول میداشتند ودرقسمت خط عربی راجع بآن سخن گفتیم .

بنابر این عرب ها پیش از تدوین علم نحو اعراب کلمات را میدانستند ، همانطور که قبل از تدوین علم عروض شعر میگفتند ، چون درست سخن گفتن و شعر سرائیدن ملکه آنان بود. اماهمینکه ملت‌های غیرعرب مسلمان شدند وباعربها آمیزش کردندطبعاً ازفهم معانی قرآن عاجزماندند، زیرا زبان عربی ملکه آنان نبود ولذا درصدد تدوین قواعد نحو برآمدند وچنانکه مشاهده میشود بیشتر این اشخاص (کسانیکه مشغول تنظیم و تدوین نحو بودند) از میان مردم غیرعرب برخاستند .

ابوالاسود ابتداء علم نحوراوضع کرد، پس ازاو مردمانی ازکوفه وبصره کار اورا تعقیب کردند، نخستین کسی که ازابوالاسود علم نحو رافرا گرفته به تکمیل آن پرداخت عنبسة بن معدان مهری بود، سپس میمون اقرن وعبدالله حضرمی وعیسی بن عمر وخلیل بن احمد (امام علم عروض ولغت) وسیبویه (امام علم نحو) بترتیب علم نحو را از یکدیگر اقتباس کرده آنرا کامل ساختند ومطابق قانون طبیعی تکامل علم نحو ترقی کرد وکتابهای مفصلی درآن موضوع تألیف شد. اماسیبویه (متوفی بسال ۱۸۰) آنرا کامل ساخت وکتاب مشهور خودرا درعلم نحو تألیف نمود بقسمی که سایر کتب نحوی که بعداً تألیف شد بطورکلی اقتباس ازکتاب سیبویه و کتاب العین بود (شرح این کتاب اخیر بزودی خواهدآمد). شهرت واهمیت کتاب سیبویه تا آنجارسید که هروقت مردم کتاب میگفتندمقصودشان کتاب نحوسیبویه بود وآنرا مانند بهترین تحفه به یکدیگر هدیه میدادند .

ادب و لغت

همینکه مسلمانان به تفسیر قرآن مشغول شدند طبعاً بضبط لغات و فهم اسلوب عبارات قرآن محتاج گشتند وبرای رفع این نیازمندی بفهم اشعار وامثال وگفته‌های عرب احتیاج پیداکردند وبرای آنکه بدون اشتباه وخطاوطرز جمله بندی وعبارات فصیح زبان عربی را بدانند بمعاشرت وگفتگو

باعربهای بادیه نشین محتاج شدند. چه‌که قرآن بزبان قریش‌ظاهر (نازل) شده بود وقریش درزمان جاهلیت الفاظ ولغات واسلوب جمله بندی را ازعربهای صحرانشین فرامیگرفتند، ازآنروگروه انبوهی ازمسلمانان نزد اعراب بادیه رفتند تا ازآنان مثلها وشعرها وکلمات عرب را دهن بدهن فراگیرند وازاسلوب جمله بندی زبان عربی‌اطلاع بیابند واشتغال باین قسم علوم (صرف ونحو وبلاغه وامثال‌آن) را علم ادب نامیدند.

اماقبیله‌هائی‌که ازآنان مطالب مورداحتیاج را فرامیگرفتند سه قبیلهٔ قیس وتمیم واسد بودند، باین معنی‌که‌کلمات غیرمأنوس واعراب و تصریف را ازاین سه‌قبیله می‌آموختند وپس ازآن سه قبایل هذیل وطی‌وقسمتی ازکنانه نیزمورد استفاده بودند، برعکس سایرقبایل دیگر بخصوص‌آنانی‌که درمجاورت مردمان غیرعرب میزیستند و همچنین عربهای شهرنشین مورد مراجعهٔ اهل فن نبودند. مثلا به قبیلهٔ لخم وجذام برای همسایگی بامصریان وبه قبیلهٔ قضاعه وقسان وایاد برای همسایگی باشامیان (برای اینکه بیشترشان مسیحی‌بودند وسریانی‌وعبرانی میخواندند) وبه قبیلهٔ بکر برای مجاورت بانبطی‌ها و ایرانیان وبـه قبیلهٔ عبد قیس وازد و عمان برای اقامت دربحرین وآمیزش باهندیان وایرانیان وبه قبیلهٔ بنی‌حنیفه واهل یمامه و به قبیلهٔ ثقیف ومردم‌طایف بواسطهٔ‌آمیزش با تجار یمن وبه‌مردم یمن بواسطهٔ‌آمیزش باهندی وحبشی‌ها بمنظور فهم لغات وغیره مراجعه نمیشد، همینقسم ازمردم حجازچیزی نمیپرسیدند زیرادرآنموقع(موقعیکه جمع‌آوری وضبط لغات وکلمات معمول‌شده بود) زبان عربی‌حجازیها بواسطهٔ‌آمیزش باسایرملتها فاسد شده بود.

بهر حال‌کسانیکه دست باینکار زدند ودنبال جمع‌آوری‌آن مطالب رفتند وآنرا تدوین وتنظیم‌کرده بصورت علم درآوردند عموماً ازبصره وکوفه برخاستند وبیشترشان ایرانی‌بودند چه‌که‌آنان بیش‌ازعربها باین‌کار احتیاج داشتند.

علمای ادب در بصره وکوفه

کسی‌که پیش ازدیگران وبیش‌ازهمه درجمع‌آوری لغات وتدوین علم ادب فعالیت بخرج داد وروایات واخبارآنرازیادتر ازهرکس‌گرد آورد ابوعمروبن علاء تمیمی‌است‌که درمکه دنیاآمده ودرسال۱۵۴ درکوفه‌مرد. وی اتاقی پر ازکتاب داشته‌که تانزدیك سقف‌آن اتاق ازکتاب انباشته بود وتمام‌آن‌کتابها راجع بسخنوران عرب بود، بااین همه خود اومیگفته است‌آنچه از عرب بمارسیده اندکی از بسیار است واگر همهٔ‌آن میرسید دانش وشعر بسیاری داشتیم.

درقرن دوم هجری دانشجویان ودانشمندان بسیاری (درعلم ادب ولغت) از عراق برخاستندکه مشهورترین‌آنان ابوزید وابوعبیده واصمعی وخلیل میباشندکه هرچهار نفر در یك زمان میزیستند وتمام علوم مزبورنزدآنان ضبط شده بود. سه تای اولی‌لغت ونحو وشعر وقرائت را ازابوعمروبن علاء تمیمی فراگرفته بودند. ابوزید انصاری متوفی درسال ۲۱۴

هجری درقسمت لغت مورد اعتمادکامل است وسیبویه ازاوعلم لغت را فراگـرفته است. وی (ابوزید) درروایت حدیث نیزشهرت داشته است .

ابوعبیده درقسمت اخبار مربوط بعرب وجنگهای آنها ومعلومات واطلاعات آنان تخصص داشته وازگفته‌های اوست: «هردواسبی که درجاهلیت واسلام بهم نزدیك شده‌اند هم‌آن اسبان وهم سواران آنرا بخوبی میشناسم».

ابوعبیده درسال ۲۰۹ هجری وفات کرد ، اصمعی که در سال ۲۱۳ درگذشته بیشتر درشعر ولغت تتبع داشته است .

خلیل‌بن احمد متوفی بسال ۲۷۰ سید (بزرگ) علم ادب لقب داشته ومقدم بردیگران میباشد. چه‌که وی در کتاب خـود مشهور به«العین» لغات عربـی را ازنظرمخرج‌آن مرتب ساخته باینقسم تنظیم نمود که ابتداء ازحروفی‌آغازکردکه ازحلق بیرون میآید سپس‌حروفی که مخرج آن زبان ودندان ولب است لذا از حلق بیرون میآید سپس حروفی که مخرج آن زبان ودندان ولب است لذا ازحروف عین‌که از حروف حلقی است شروع نمود. و ترتیب کتاب عین چنین است :

ع ـ ح ـ ه ـ خ ـ غ ـ ق ـ ك ـ ج ـ ش ـ ص ـ ض ـ س ـ ز ـ ط ـ د ـ ت ـ ظ ـ ذ ـ ث ـ ز ـ ل ـ ن ـ ف ـ م ـ و ـ ا ـ ی .

مثل اینکه خلیل این ترتیب و طبقه بندی حروف را از هندیها آموخت چه‌که آنان نیز لغات سانسکریت را از حـروف حلق شروع نموده بحروفی پایان میدهند که بـا لب تلفظ میشود .

اما اینکه چرا کتاب خلیل را کتاب العین نامیدند جهتش آنست‌که عربها کتاب لغت را عادتاً بنام اولین حرفی که‌کتاب بـا آن آغاز میشده موسوم میساختند مـانندکتاب الجیم تألیف مروی وآن نیزکتاب لغتی بوده‌که ازحرف جیم آغازمیشده است وکتاب الجیم تألیف ابوعمروشیبانی وهمین‌قسم‌کتاب الغین وکتاب المیم وامثال‌آن.

نکتهٔ دیگری‌که ازمطالعهٔ‌کتاب العین وطبقه‌بندی حروف‌آن مستفاد میشود آن‌است که عربها درآنموقع جیم را مانندگاف فارسی تلفظ میکردند. همینقسم تلفظ بسیاری از حروف با تلفظ امروزی فرق داشته است.

حافظان و راویان اشعار وامثال ولغات والفاظ عرب سعی داشتند که آنچه از عربها میشنوند لفظ ومفهوم آنرا بدرستی فراگیرند و بـا امانت کامل نقل کنند. چه‌که فهم معنای صحیح قرآن موقف بفهم مسائل آن بوده‌است ازآنرو همانطورکه برای نقل روایات سلسله اسناد ترتیب میدادند ودر رواة احادیث عدالت وتقوی را شرط لازم میشمردند، درنقل‌اخبار واشعار وغیره نیز همین شرایط را رعایت میکردند چه‌که تفسیر وتأویل صحیح آیات قرآن واحادیث منوط بفهم وتعبیرکامل‌آن اشعار واخبار واصطلاحات بوده است ولی‌آنطورکـه در

رعایت شرایط فوق نسبت به‌نقل احادیث موفق شدند درقسمت علم وادب یعنی ضبط و معنی و تأویل وامثال واشعار وغیره توفیق نیافتند.

باری درقرن دوم وسوم هجری علمای بزرگی درنحو وادبیات وشعر وروایت وحفظ احادیث وغیره ازکوفه وبصره برخاستند، اما بصره ازکوفه جلوتر بود ومردم کوفه از مردم بصره اقتباس میکردند. برعکس مردم بصره چیزی ازکوفیان اقتباس نمیکردند چون گفتهٔ آنانرا محقق نمیدانستند فقط ابوزید انصاری که از علمای بصره بود مطالبی چند از کوفیان فراگرفت، درقسمت شعر مردم کوفه ازمردم بصره جلوتر افتادند، چه درآنجا(درکوفه) اشعار بیشتر ومنظم‌تر بود، گرچه اهل‌فن بیشتر اشعارکوفیان‌را ساختگی میدانند.

نامی‌ترین علمای کوفه کسائی‌است که در ۱۸۲ درگذشته پس از او شاگردش (درنحو) فراء است که درسال ۲۰۷ وفات کرده‌است ودیگر علی احمر لحیانی وغیره.

اما مشهورترین علمای بصره سیبویه وپس‌ازاوسایرین هستندکه نامشان‌را ذکر نمودیم.

علمای ادب در بغداد

مدتی بصره وکوفه مرکزعلم وادب بود، اما همینکه بغداد بنا شد آنجا مرکز علم گشت وعلمای کوفه که در نزدیکی بغداد میزیستند به‌بغداد آمدند. عباسیان هم آنان‌راگرامی داشتند زیرا درتأسیس دولت عباسی کمک کرده بودند، از آنرو خلفاء دانشمندان کوفه را بر بصره برتری‌دادند ودست وبال آنهارا گشودند وکم‌کم مردم بشنیدن روایات عجیب‌وغریب واخبار(نادر) کم‌نظیرمشتاق شدند وبه‌توصیفات مباهات کردند و در واقع اصل را رها کرده بفرع مشغول شدند. نامی‌ترین علمای آنروز بغدادکه بافراء همزمان بودند عبارتند از:

عبدالله بن سعید اموی ـ ابوالحسن اخفش‌کوفی ـ ابو عکرمه ضبی ـ ابوعمرو شیبانی وغیره.

خلاصه‌اینکه در دورهٔ ترقی وتکامل علم وادب (درزمان عباسیان) چهارنویسندهٔ بزرگ پدیدآمدندکه‌چهارکتاب درآن‌موضوع تألیف نمودند واساس وپایهٔ علم وادب درزبان عربی تاکنون‌همان‌چهارکتاب‌است وتألیفات دیگری‌که بعداً درآن موضوع پیدا شد بیشترش‌اقتباس از آن چهارکتاب است و اینک نام‌آن چهارکتاب ومؤلفان آن.

۱ ـ ادب‌الکاتب‌ابن‌قتیبه. ۲ـ کامل مبرد. ۳ـ بیان وتبیین‌جاحظ. ۴ ـ نوادرقالی.

همینکه خلفای عباسی دانشمندان‌کوفه را جلو آوردند آنان نیز از این موقع خود مغرور شده با دانشمندان بصره بمجادله ومناظره پرداختند ومیان‌آنان دربسیاری از مسائل مربوط به‌نحو وادب ولغت وغیره کشمکش‌هائی درگرفت‌که مشهورترین آن داستان زنبور و نحله واختلاف میان‌کسائی‌کوفی وسیبویهٔ بصری‌است وچون‌کسائی معلم نحو امین پسر هرون بود البته دربار خلافت ازکسائی طرفداری میکرد و طبعاً پیروزی هریك ازاین دودانشمند به‌پیروزی همشهری‌های‌آنان منتهی میشد.

اینکه برای نشان دادن نمونه‌ای از توجه خلفای اسلام بعلم وادب بی‌مناسبت نیست که خلاصه‌ای از آن داستان‌را بنویسیم :

«کسائی دربغداد میزیست وبه‌امین فرزند هرون نحو (دستور زبان) میآموخت، همانروزها سیبویه ازبصره به‌بغدادآمد، امین انجمنی بیاراست وکسائی وسیبویه را درآن انجمن‌آورد. این دوعالم دربسیاری ازمسائل بایکدیگر گفتگوداشتند از آنجمله مسئلهٔ زنبور بودکه‌کسائی مثلی از زبان عرب بدین مضمون گفت : «کنت اظن‌الزنبور اشدلسعا من‌النحلة فاذا هوایاها» (ترجمه: گمان میبردم نیش زنبور ازنیش مگس عسل تیزتراست ولی این‌درست همان بود). سیبویه گفت: مثل‌را اشتباه گفتی چه‌که‌آخرش چنین است (فاذا هوهی). کسائی اصرار داشت‌که همان گفتهٔ او درست است وسرانجام موافقت‌کردندکه گفتهٔ یك عرب صحرا- نشین را بپذیرند وآنچه او بگوید قبول‌کنند. امین اصرارداشت که معلمش (کسائی) پیروز شود، لذا فرمان داد عربی بیابان‌گرد را آوردند وپنهانی مسئله را از او پرسید، عرب حق به‌سیبویه داد ، امین بعرب گفت میل دارم گفتهٔ کسائی را تصدیق‌کنی ـ عرب گفتهٔ امین‌را نپذیرفته‌گفت زبانم یارائی آنرا نمیدهدکه برخلاف حقیقت سخن بگویم. لذا تدبیری بنظرشان رسید عرب را گفتندکه ما میگوئیم شخصی بنام سیبویه چنین وشخص دیگری باسم کسائی چنان میگویدآیا حرف‌کدام درست‌است؟ وتودرپاسخ ما بگوحرف‌کسائی درست‌است. عرب این پیشنهاد را پذیرفت وانجمنی ازبزرگان علم لغت باحضور کسائی وسیبویه تشکیل یافت وازعرب بیابان‌گرد همان سؤال شد عرب چنانکه باوآموخته بودند گفت‌کسائی درست گفته وسخن او عرب است .

سیبویه دانست‌که نیرنگ بکار رفته وبرای‌کسائی زمینه سازی شده ازآنرو بغداد را رهاکرده بایران رفت .

این میرساندکه گرچه اغراض ومقاصد سیاسی نیز در کار بوده ولی رجال رسمی و بزرگان اسلام بمسائل علمی وادبی توجه داشتند وحتی درزمان بنی‌امیه نیز این جریان‌بوده است وچنانکه مذکور است عبدالملك بن مروان غالباً برای مذاکرات ادبی جلسه‌هائی ترتیب میداد وموقعی در یکی ازآن جلسه‌ها بحاضرین گفت‌کدام یك ازشما میتواند اسامی اعضای بدن خودرا بترتیب حروف هجاء بگوید، ومقصودش این‌بودکه مثلا اول از حروف الف شروع‌کرده اسم عضوی را بگویندکه با الف شروع میشود وهمینطور تا حرف یاء که آخرین حرف هجاء میباشد ـ هنوزسخن خلیفه پایان نیافته یهود سویدبن غفله برخاست و آنطورکه خلیفه طرح (اقتراح)کرده بود اعضاء را برشمرد وهمین‌که سوید نشست شخص دیگری ازحاضران برخاسته برای هرعضوی دونام بهمان ترتیب شمارش کرد وخلیفه بهردو جایزه داد .

علم‌لغت درابتداء مختصرومستقل بود وسایرشعبات‌آن نیز بالغت مشترك ومخلوط میشد

ولی کم کم جدا جدا وشاخه شاخه گشت وعلوم زیر ازآن درآمد:

نحو ـ صرف ـ لغت ـ معانی ـ بیان ـ اشتقال ـ عروض ـ قافیه ـ اخبارعرب ـ امثال عرب ـ عرب ـ جدل وغیره که هرکدام ازآن شرح وتفصیل جداگانه‌ای دارد و در کتاب تاریخ آداب‌اللغه به‌تفصیل آنرا ذکر میکنیم.

بلاغت در انشاء

بلاغت در انشاء زبان عرب از نتایج ومقتضیات آشنائی مسلمانان با قرآن میباشد چون قرآن نزد مسلمانان نمونهٔ کامل بلاغت وفصاحت است واز آنرو آیات قرآن را درضمن خطبه‌ها ورساله‌ها (نامه‌ها) وسایر منشئات بکارمیبردند واگرهم عمداً ازآیات قرآن استمداد نمی‌جستند حفظ کردن قرآن درآنان ملکه بلاغت ایجاد مینمود بخصوص که در آیات قرآن نمونه‌های مهمی ازحماسه‌خوانی وعزت‌نفس‌وغرور موجود میباشد والبته این‌معانی درایام قدرت وعظمت دولتهای اسلام مورداستفاده بوده‌است. خلاصه اینکه پس‌ازظهوراسلام زبان عربی واردمرحلهٔ جدیدی ازفصاحت وبلاغت شد بقسمی که درعبارات زبان عربی (بعدازاسلام) آثارآن بخوبی نمایان است، منتهی طرزاستعمال آن درخطابه‌ها با منشئات کتبی فرق دارد، قسمت اولی را بزودی تشریح خواهیم نمود اما درقسمت‌دوم یعنی منشئات کتبی آنرا بدوبخش نموده میگوئیم منشئات مزبور یا نامه نویسی ویا تألیف کتاب بوده است.

نامه‌نویسی یا منشئات رسائل

عبارات نامه‌نویسی آنان مانند عبارات خطبه‌ها متنوع بوده‌است باین‌معنی که در نامه‌ها نیز مانند خطبه‌های خود پند واندرز ـ تهدید ـ وعده ـ وعید ـ جلب همت ـ جلب مودت وسایر افکار شاعرانه بکار میبردند، ودر اوایل اسلام بقدرامکان دراختصار الفاظ پرمعنی سعی داشتند چه‌که از حضرت‌پیغمبر(ص) روایت است: «جامع‌ترین سخنان‌بمن داده شده وکلمات را بحد امکان مختصر نموده‌ام» ازآنرو پیروان حضرت رسول نیز کوشش میکردندکه کوتاه وپرمعنی بنویسند، بقسمی که تقریباً معانی بسیار با الفاظ کوتاه درك میشد و البته چنین منشئات بلیغی اثرات مهمی داشت ومثل این بودکه بعد از اسلام فن خطابه تبدیل‌به‌فن انشاء شده بود و آن‌هنرنمائی‌های خطابه را درمنشئات بکار میزدند.

ازنمونه‌های آن منشئات یکی نامهٔ عمر به‌عمروعاص والی مصر است‌که در سال قحطی درحجاز معروف به‌عام‌الرماده ازمدینه بمصر نگاشته شد.

ترجمهٔ نامه:

«ازبندهٔ خدا عمر امیر مؤمنان بعمروعاص. سلام برتو، اما بعد ای عمرو بجان خودم سوگند اگرمن وهمراهانم ازگرسنگی بمیریم تو وهمراهانت کـه سیر هستید هیچ نگـران

نمیشوید. بداد برس، بداد برس».

و عمرو در پاسخ عمر چنین نوشت :



ظروف برنجی ساخت مصر

ترجمه :

«به بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان از بندهٔ خدا عمروعاص. اما بعد لبیک. لبیک کاروانی (از خواربار) برایت فرستادم که آغازش نزد تو وپایانش نزدمن است. درود فراوان برتو» .

واما نمونهٔ تأثیر نامه‌های بلیغ هم این است که عبدالملک بن مروان فرمان داد دری بنام وی در بیت‌المقدس بسازند وحجاج نیز چنان کرد، اتفاقاً صاعقه‌ای آمد ودرعبدالملک را سوزانید. ولی در متعلق به حجاج باقی ماند. عبدالملک آنرا بفال بد گرفت واین پیش آمد بروی دشوار نمود، حجاج که این را شنید نامهٔ زیر را بعبدالملک نوشت .

ترجمهٔ نامه :

«شنیده شد آتشی از آسمان فرود آمد، درمتعلق باسیرمؤمنان را سوزانید ودر متعلق به حجاج را واگذارد، این مانند سرگذشت دو پسران آدم است (هابیل وقابیل) که برای خدا

قربانی کردند وقربانی آن یك پذیرفته شده بود که بآتش آسمانی سوخت واز دیگری که پذیرفته نشده بود نسوخت ...»

عبدالملك ازتأثیر این نامه بسیار شادگشت .

خلفای اسلام دبیران خودرا از بهترین نویسندگان (بلیغ) انتخاب میکردند وکوشش داشتند که مراسلات آنان کوتاه وپرمعنی (بلیغ) باشد ویکی دیگر از نمونه‌های آن گونه نامه‌ها این است که هنگامی مأمون بدبیر خود عمروبن سعده فرمان داد بیکی از عمال سفارشنامه‌ای دربارهٔ خود آن دبیر بنویسد، دبیرچنین نوشت :

«نامهٔ من بتو نامهٔ کسی است که بگیرندهٔ نامه اطمینان دارد و بکسیکه سفارش او شده علاقه‌مند است والبته نامه‌ای که مورد علاقه واطمینان است بهدر نخواهد رفت» .

غالباً پاسخ نامه‌هارا بکوتاه‌ترین و رساترین (بلیغ‌ترین) عبارات مینوشتند، بخصوص اگر میخواستند کسی را تهدید کنند نامه مختصر مینگاشتند . مثلا نگفور پادشاه روم بهرون نامه‌ای نوشت واخطار کرد که از این به‌بعد نه‌تنها روم به‌بغداد باج نمیدهد بلکه آنچه راکه بغداد تاکنون گرفته باید پس بدهد وگرنه شمشیر بمیان خواهد آمد. همینکه هرون آن نامه را خواند خشمگین شد. دوات وقلم خواست وبعداز بسم‌الله درپشت نامه‌چنین پاسخ‌نگاشت :

«ای پسرزن بی‌ایمان، نامهٔ‌تورا خواندم، جواب آنست که می‌بینی نه آنکه بشنوی» .

وهمینقسم یوسف‌بن تاشفین پاسخ نامهٔ تهدیدآمیز پادشاه فرنگ را در پشت کاغذ چنین نوشت :

«پاسخرا بزودی خواهی دید» .

توقیعات

دیگر از نمونهٔ بلاغت انشاء جملات کوتاهی بود که خلفاء در پای عریضه‌ها و یا گزارش‌ها مینوشتند واین‌همان است که در حال حاضر بنام زیرنویس (تأشیر) خوانده‌میشود. توقیع خلفاء درپائین‌مراسلات متنوع بوده وشاهکارهای مهمی‌درآن بکار میبردند وغالباً آیه‌ای ازقرآن یاحدیث یاشعرمشهوری را استعمال میکردند. مثلا سعدوقاص نامه‌ای بعمر نوشته اجازهٔ ساختن مسکن خواست، عمر درپائین نامه‌اینطور توقیع کرد .

«جائی بسازکه فقط تورا از رنج گرما وآزار باران پناه دهد» .

میگویند جماعتی نزد عثمان آمده ازمروان بن‌حکم شکوه آوردندکه وی دستور داده بآنان پس گردنی بزنند. عثمان درپائین‌نامهٔ آنان این آیهٔ شریفه‌را نگاشت :

فان عصوك فقل انی بری‌ء مماتعملون ـ اگر آنان تورا نافرمانی کردند بگو من از کارهای آنها بیزاری میجویم (آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ شعراء).

سلمان‌فارسی‌شرحی بعلی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) نوشته پرسیدکه‌روز رستاخیز چگونه ازمردم حساب میگیرند. (حضرت‌امیر) در زیر نامهٔ او چنین توقیع فرمود :

«همانطور که روزی میخورند حساب پس میدهند.»

عبدالله بن عامر شرح مفصلی بمعاویه نگاشته اورا عتاب و خطاب کرد، معاویه در پائین نامهٔ عبدالله چنین نوشت :

«تو خود میدانی که خاندان بنی‌امیه در جاهلیت شریفتر از خاندان حبیب در اسلام بودند .»

ربیعة بن عسل یربوعی شرحی بمعاویه نگاشت واز وی دوازده‌هزار تیرخواست تادر بصره خانه‌ای بسازد، معاویه درپائین این نامه چنین نوشت :

«آیا خانهٔ تو دربصره است یابصره درخانهٔ تو است» .

حجاج بعبدالملك نامه نگاشته ازنافرمانی مردم عراق شکایت کرد واجازه خواست بزرگان عراق‌را بقتل برساند، عبدالملك زیر نامهٔ او اینطور نوشت :

«از تدابیر وخوشبختی سیاستمدار یکی‌هم این‌است که پراکندگان راگرد خودجمع کند واز نادانی وبدبختی وی اینکه جمعیت از دورش پراکنده شود» .

عبدالملك زیر نامهٔ ابن‌اشعث این شعر را نوشت :

ترجمهٔ شعر :

«من میکوشم استخوان شکستهٔ او را به‌بندم وجوش‌بدهم چرا اومیکوشد استخوان‌مرا بشکند» .

موقعی اهالی شهری ازستم فرماندار خود پیش عمربن عبدالعزیز شکایت آوردند عمر زیر نامهٔ آنان خطاب بفرماندار چنین‌نوشت :

«شکوه کنندگان‌تو بی‌حساب، شکرگویان‌تو نایاب، یاازمسند حکومت برخیز ویارسم عدالت آموز والسلام» .

همینطور توقیع‌های خلفای اموی وعباسی که هریك‌نمونه‌ای ازانشای بلیغ آنزمان‌بوده وشماره‌اش‌بسیار میباشد. ازآنجمله توقیع‌مهدی‌بوالی خراسان دربارهٔ گزارشی که از اورسیده بود باین‌مضمون :

«توخوابی ومن بیدار» .

ونامهٔ هرون بوالی‌مصر بدین مضمون :

«زنهار خزانهٔ من وبرادرم یوسف‌را بربادمده ودر غیر آن‌صورت چیزی وکسی راکه انتظار نداری‌میرسد وازطرف خدانیز بیش‌ازآن برتو فرود میآید» .

موقعی ابن‌هشام نزد مأمون شکایت نوشت ومأمون در زیر نامهٔ اوچنین‌نگاشت :

«نشانهٔ شخص شریف آنست برزبردستان ستم‌کند و از زیردستان ستم بکشد توازکدام آنان هستی» .

امیران ووزیران نیز مانند خلفا جمله‌های کوتاه و رسا در زیر نامه‌ها مینگاشتند مثلا

شخصی‌از مأمورین زیادبن‌ابیه نزد وی‌شکوه کرده، زیاد زیر آن نامه‌نگاشت:

«من باتو هستم».

فرماندار کوفه شرحی به‌حجاج نوشت وازنفاق و شقاق اهل‌کوفه شکوه نمود، حجاج زیر نامهٔ وی نگاشت:

«از مردمی‌که خداوندگار خودرا کشتند چه توقع‌داری؟».

جعفر بن‌یحیی درپای نامهٔ زندانی چنین‌نگاشت:

«هرجریانی دوره‌ای دارد».

وبرای زندانی دیگری اینطور نوشت:

«جنایت تورا حبس‌کرد وتوبه آزادت میکند».

این‌طرز کوتاه نویسی(توقیع)راعربها از ایرانیان آموختند، چه‌آنان دراین‌کارسابقه داشته‌اند، ولی بعداز آنکه اعراب شهرنشین شدند وباایرانیان آمیزش کردند ازکوتاه‌نویسی چشم پوشیده مبالغه واغراق وتجلیل‌را ازآنان یادگرفتند واین‌از اوایل‌قرن دوم‌هجرت‌آغاز شد ونخستین‌کسی‌که نامه‌هارا طولانی نگاشته تمجید وتحسین‌درآن بکار برد وبلاغت را از اختصار به‌طول مقال‌کشانید عبدالحمیدکاتب مشهور است‌که درسال ۱۳۲ هجری وفات‌کرده است وچنانکه میدانیم او اصلا شامی‌بوده وعرب‌نژاد نمیباشد، پس‌از وی‌بسیاری ازنویسندگان که وزیران وامیران نیزجزء آنان بودند از روش عبدالحمید پیروی‌کرده نامه‌هارا باطول و تفصیل زیاد مرقوم داشتند واتفاقاً غالب‌آنان عرب‌نبودند و مشهورترین آنها اینانند:

یحیی‌بن‌خالدبرمکی ایرانی ـ فضل‌بن‌ربیع‌ازموالی (بندگان) ـ فضل‌بن‌سهل ایرانی‌ـ صاحب‌بن‌عباد طالقانی ـ ابن‌عمید متوفی بسال ۳۶۰ خراسانی‌ـ عمادالدین‌کاتب متوفی بسال ۵۶۷ که ازهمهٔ آنان طولانی‌تر مینوشته اصفهانی بوده‌است.[1]

انشای کتاب

گفتیم‌که انشاء عبارات‌طی‌نامه ویاطی‌کتاب بکارمیرفت. قسمت‌مربوط به‌نامه‌نگاری ذکرشد واینك قسمت مربوط بکتاب را شرح میدهیم و منظور ازکتاب دراینجا تألیفات ادبی و علمی وتاریخی میباشدکه طرز عبارت‌پردازی آن ازنظر فصاحت وبلاغت فرق‌دارد والبته‌کتابهای ادبی بواسطهٔ‌خیالات شاعرانه‌کنایات و بیش از سایر تألیفات بفصاحت و بلاغت محتاج میباشد عموماً مؤلفین‌کتاب ادبی باعرب‌ها آمیزش‌داشتند، اشعار وگفته‌ها ومثل‌های‌آنانرا حفظ میکردند، طرز عبارت‌ـ پردازی آنانرا میآموختند وازهرجهت آداب عربی یاد میگرفتند تاحدی‌که بلاغت درزبان عربی‌ملکهٔ آنها میگشت. برعکس فقهاء وعلمای علوم طبیعی‌که آن ممارست را نداشتند اهل بلاغت‌نبودند وتألیفات آنهاخشك و بی‌روح از آب درمیآمد واگر میخواستند شعر بگویند و

---

۱ ـ غالب توقیعاتی‌که دراین فصل ذکرشده درجلد اول‌هم گفته‌شده ودراینجا مکرر است و فقط برای امانت درترجمه تکرار شده است. مترجم

یا نظم بنویسند ازعهده بر نمیآمدند و گفته‌ها و نوشته‌هایشان بی‌مزه میشد .

از آنرو پیش‌از انتشار علم فقه وترجمهٔ علوم طبیعی‌قلم وزبان‌نویسندگان وگویندگان

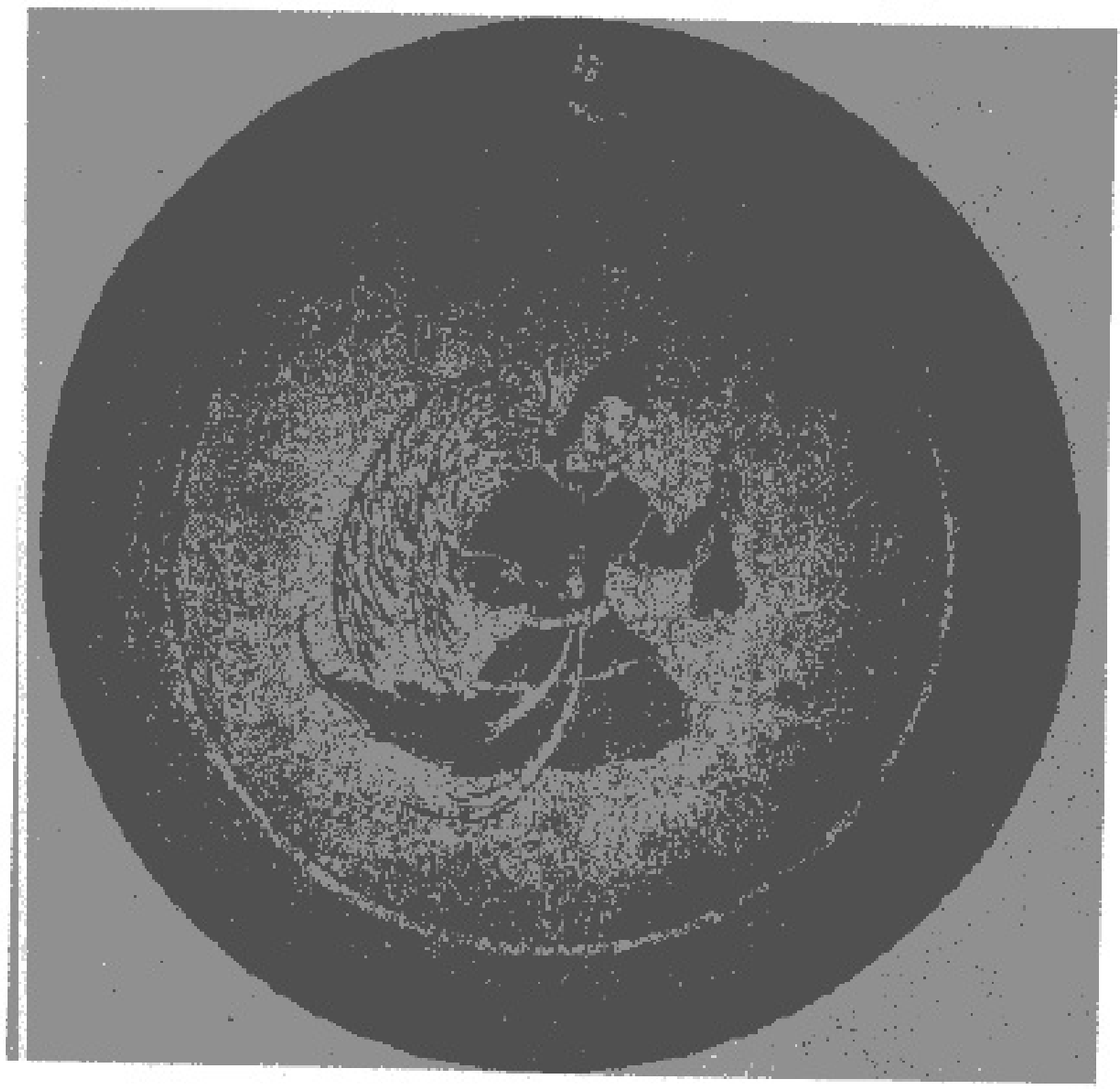

نقشی بر روی شیشه کهربائی‌رنگ که درقرن ۹ هجری در هرات یا سمرقند ساخته شده

عرب بلیغ‌تر بود وپس‌ازآن‌رو به‌پستی گذارد، زیرانویسندگان وگویندگان درابتدای‌ظهور اسلام ازروی اسلوب قرآن سخن میگفتند و چیز مینوشتند و چنانکه میدانیم قرآن (مجید) نمونهٔ‌کاملی ازبلاغت میباشد ولطایف ادبی‌شاعرانهٔ آن‌بالاتر ازکلام‌مرسل است ولذاخطبه‌ها و نامه‌های صدر اسلام‌که ازروی‌اسلوب قرآن‌تهیه‌شده بسیارعالی بوده چه‌که‌درخواننده وشنونده تأثیر فوق‌العاده داشته است. همینکه مسلمانان بتألیف‌کتاب پرداختندآن‌بلاغت سادهٔ‌نخستین را ازدست دادند زیرا بیشتر مؤلفین ایرانی بودند ودر نوشته‌های خود اسلوب فارسی بکار میبردندکه نوعی ازکلمات‌مرسل ونظم منثور بود وازبلاغت‌پیشین عربی‌چندان بهره‌ای‌نمی‌برد وبهترین‌نمونهٔ آن ترجمهٔ‌کلیله ودمنهٔ ابن‌مقفع است‌که‌تاامروز نمونه‌ای ازبلاغت اوایل‌اسلام میباشد .

ابن‌مقفع

ابن‌مقفع زبان وادبیات فارسی واسلوب‌تحریر وتقریر آنرامیدانست چه‌که فارسی‌زبان او وزبان نیاکانش‌بود. ابن‌مقفع بزبانهای پهلوی ویونانی آشنائی داشت ودر نیمهٔ اول قرن دوم هجری درشهر بصره نشو ونمو کرد وچنانکه گفتیم شهر بصره‌درآن‌تاریخ مرکز شاعران ونویسندگان بشمارمیآمد، ابن‌مقفع که طبعاً نویسندهٔ بااستعدادی بود زبان وادبیات عرب‌را بخوبی‌در بصره فراگرفت و ترجمهٔ عربی‌کلیله ودمنه‌که توسط چنین‌نویسندهٔ کاملی انجام پذیرفت نمونهٔ‌کاملی ازبلاغت و روانی گردید وسایرین از او پیروی کـردند. زیرا او نخستین مترجمی‌است‌که انشاء فارسی (خود)را درزبان عربی محفوظ نگاه داشته‌است. وی‌درسال ۱۴۳ هجری وفات‌کرد.[1]

سایرنویسندگان‌کتب ادبی‌آن‌دوره کمتر ازپیش‌خود چیزی می‌نگاشتند وبیشتر تألیفات آنان همان‌گفته‌ها وخطبه‌های‌پیشینیان ومردم بادیه‌نشین بوده‌است. منتهی آن‌موضوعات‌ادبی را باجمله‌های‌کوتاهی ازاین قبیل :

«فلانی ازفلانی نقل‌کرد ویافلانی خبرداد و یافلانی برای ماروایت‌کرد» .

که‌البته این‌عبارات جزء قطعات ادبی محسوب نمیشود .

حتی‌نویسندگان بزرگ‌کتب ادبی در نیمهٔ قـرن سوم هجری مانند جاحظ ـ مبرد ـ ابن‌قتیبه وغیره نیزهمان روش را داشتند وتألیفات آنان چیزی جز روایات واخبار واقوال اعراب‌پیشین نیست وفقط اسناد ومدارکی برای‌نقل‌آن ازخود ذکرنموده‌اند .

نویسندگان‌کتب‌تاریخی،جنگی واخبار واشعار وغیره مثل‌حماد ـ اصمعی ـ ابوعبیده ـ محمدبن‌اسحق، مانند نویسندگان‌کتب ادبی مطالب‌خودرا به‌راویان نسبت میدادند وغالب‌آن راویان ازبادیه‌نشین‌ها بودند .

اشخاصی مثل ابن‌عبدربه مؤلف‌کتـاب عقدالفرید ویاابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی وغیره‌که هم‌مطالب ادبی و هم مطالب تاریخی نوشته‌اند از آن‌قاعدهٔ‌کلی مستثنی نشدند

۱ـ جرجی‌زیدان شایدبواسطهٔ تعصب عربیت‌نخواسته است فاجعهٔ خونین‌ابن‌مقفع راشرح‌دهد وستمگری عربها را نسبت باین‌نویسندهٔ بزرگ بازگوید. از آنرو قتل‌اورا نادیده‌گرفته بطور ساده میگوید ابن‌مقفع وفات‌کرد (توفی:) درصورتیکه عربها وی را بطور هولناکی قطعه قطعه کرده‌اند، مختصر تفصیل‌آنکه‌عبدالله بن‌مقفع یا روزبه پسر دادویه‌ازمردم‌گور (فیروزآباد) ازنواحی‌فارس واز دانشمندان‌نامی ایران در قرن دوم هجری میباشد وکاتب (منشی مخصوص) عیسی‌بن‌علی‌عموی‌منصور خلیفهٔ عباسی‌مقیم‌بصره بوده‌است. اتفاقاً برادر عیسی‌بن‌علی عبدالله‌بن‌علی برمنصور یاغی‌شد وپس‌از آنکه درجنگ‌شکست خورد نزدبرادرخود عیسی به‌بصره پناه‌بردعیسی‌نزد منصورازبرادرشفاعت‌کرد وقرارشدامان نامه‌ای‌برای‌عبدالله‌بنویسند واین‌کاربابن‌مقفع واگذار گشت وی امان نامه‌را طوری‌نوشت که‌منصورنتواندآنرا بشکند ولی‌خلیفه‌که خیال‌پیمان شکستن‌داشت ازمحکم‌کاری ابن‌مقفع برآشفت و بسفیان والی‌بصره نوشت‌که ابن‌مقفع رابکشد، سفیان ویرا کنارتنوری پراز آتش‌آورده یکایک‌اعضای بدنش را قطع‌کرد ودرتنور انداخت، این‌بیدادگری اعراب نسبت بآن‌دانشمند ایرانی درسال ۱۴۲ یا۱۴۳ هجری واقع‌شد . مترجم

وهرچه درکتب آنان دیده میشود اخباری است که از راویان نقل کرده‌اند وکمتر ازطرف خود مؤلف کلام مرسلی درآن موجود است .

بنابراین قدیمی‌ترین انشائی که از طرف یك مؤلف در زبان عربی دیده شده همان ترجمهٔ کتاب کلیله ودمنهٔ ابن‌مقفع میباشد وچنانکه گفتیم وی یکی از دانشمندان بزرگ ایران بوده است وچون ترجمهٔ کلیله ودمنه (ابن‌مقفع) ازحیث روانی وآسانی انشاء و جمله‌بندی ازسایر تألیفات معاصر خودش و حتی بعداز آن نیزعالی‌تر است تصورمیکنیم که مترجم کتاب بواسطهٔ احاطه زبانهای دیگرغیر ازعربی وفارسی توانسته است اسلوب آن زبانهارا درترجمه واردکند وکتاب خویش‌را باینقسم کامل وممتاز نماید ویااینکه مترجم ازپیش خود قدرت ابتکار چنان اسلوبی‌را داشته است تاآنجاکه باوجودترقی وتکامل علم در دورهٔ عباسیان وظهور نویسندگان بزرگ در آنزمان کسی بهتر از ابن‌مقفع کتابی ننوشته وکمتر کسی توانسته مانند اوکتابی بنویسد واین‌میرساندکه قریحهٔ نویسندگی مانند قریحهٔ شعرتحت‌تأثیر زمان ومکان درنمیآید واگرهم درآید تأثیرآن ناچیزاست .

سجع

همینکه‌تمدن اسلامی‌نضج گرفت وشعراء ونویسندگان زیادشدند شعر درمیان تمام‌طبقات‌شایع گشت وزبانزد خاص‌وعام گردید وجزء امثال درمجالس و محافل رواج یافت، همه‌شعرخوان شدند و شعر از بر کردند وکم‌کم صدای قافیه درگوشها دلنواز آمد، لذا درکلمات غیرمنظوم هم بقافیه‌پردازی دست‌زدند واین‌همان است که به‌سجع معروف شده‌است. سجع‌نویسی و سجع‌پردازی درابتداء کم ومطلوب‌بوداماپس‌ازچندی درتألیف کتاب هم‌بسجع‌پردازی مشغول شدند ونخستین کسیکه آنرا شروع نمود بدیع‌الزمان همدانی‌مؤلف مقامات، متوفی درسال۳۹۸هجری میباشد وشاید بدیع‌الزمان‌سجع‌نویسی‌را ازاحمدبن‌فارس رازی متوفی‌بسال ۳۹۰هجری‌اقتباس‌کرده است .

مقامات‌حریری هم مانند مقامات بدیع‌الزمان نوشته‌شده، بااین‌تفاوت‌که انشای وی (حریری) به‌روانی ورونق‌مقامات بدیع‌الزمان نیست‌سبك‌مقامات تدریجاً رواج‌یافته شیوع‌پیدا کرد ودرقرون وسطای اسلامی از حدگذشت بقسمی‌که گوشها از شنیدن آن‌خسته شد وسجع آن‌دوره مانندکلمات‌کاهنان پیش‌از اسلام نامربوط ونامفهوم جلوه‌کرد .

این‌نکته قابل تذکر است‌که اگرسجع‌نویسی در نامه‌ها مطلوب باشد درتألیف‌کتاب (مانند تاریخ ویاعلوم‌دیگر) که‌احتیاج بعبارت‌پردازی وقافیه‌سازی نداردالبته نامطلوب‌میشود وبگوش‌ها سنگین‌میآید: مثلا کتاب قلائدالعقیان تألیف فتح‌بن‌خاقان متوفی‌بسال ۵۳۵ هجری ویاکتاب فتح‌القسی فی‌الفتح‌القدسی تألیف عمادالدین‌اصفهانی (سابقاً نام‌او برده‌شد) یاتاریخ آل‌سلجوق تألیف همان عمادالدین‌که تماماً باسجع وقافیه‌تدوین‌شده طبعاً دل‌چسب وپسندیده نمیباشد. چه‌اگردر خطابه ویانامه‌های‌کوتاه قافیه وسجع تاحدی خوش‌آهنگ مینماید، در عبارات طولانی‌کتاب بالعکس گوش خراش میگردد .

خوشبختانه بزرگان مؤلفین و نویسندگان عرب مانند ابن خلدون - ابن اثیر - مسعودی وغیره باهمان بلاغت مهود و بطور مرسل کتاب نوشته‌اند و بسیاری از آنان در مذمت سجع نویسی مقالات ومطالبی نگاشته ازآن انتقاد کرده‌اند وآنرا دلیل برضعف ملکهٔ انشاء دانسته‌اند.

قرنها برانسان گذشت وازتدوین تاریخ بی‌بهره بود، چه انسان آن دوران خواندن ونوشتن نمیدانست وتمام سعیش صرف آن میگشت که لوازم ضروری زندگی خودرا فراهم سازد بعلاوه وضع سادهٔ بدوی انسان آنروز به‌تدوین تاریخ احتیاج نداشت، فقط چیزهائی که در زندگی سادهٔ انسان مؤثر میشددر خاطرش باقی میماند، یعنی اگر مردم بدوی آن روزگار گرفتار قحطی وجنگ ویا طوفانی میشدند شرح آن حوادث درنظرشان میماند وبرای آیندگان نقل میکردند وچون بشر طبعاً ازشنیدن اخبار عجیب وغریب لذت میبرد حوادث مزبور بتدریج باافسانه واغراق آمیخته میگشت وهمینکه مدتی از وقوع آن میگذشت، حوادث باشاخ وبرگهای زیادی نقل میشد وازآنرو می‌بینیم که داستانهای باستانی غالباً بصورت اوهام و خرافات درآمده است ودراثر مقتضیات زمان ومکان پاره‌ای رنگ دینی بخود گرفته بعضی بصورت افسانه‌های رزمی درآمده وقسمتی هم مانند خیالات شاعرانه ظهور کرده‌است. نمونهٔ این افسانه‌های تاریخی یکی ایلیاد یونانی و دیگر روایات شاهنامهٔ ایرانی وسها بهارا تهٔ هندی وداستانهای اعراب بائده (ناپدیدشده) میباشد که دراصطلاح امروز آنرا میتولوژی یاافسانه و افسون میخوانند. مثلا داستانهائی که عربها از عاد وثمود وطسم وجدیس و سیل عرم و ملکهٔ بلقیس ومانند آن میگویند یك سلسله حقایق تاریخی است که بمرور زمان افسانه‌هائی برآن افزوده‌اند.

بعداز این اخبار مطالب دیگری مانند جنگهای قدیم عربها ومهاجرت آنان وهم‌چنین داستان عام‌الفیل وامثال آن درضمن تاریخ عرب مذکور است که جنبهٔ حقیقت آن برافسانه‌های کهن می‌چربد وماقسمتی ازآنرا ضمن علوم جاهلیت اعراب یادآور شدیم. بهرحال هنگامی که اسلام ظهور کرد ازعلم تاریخ جز آن اخبار و افسانه‌هائی که گفتیم چیزی در میان اعراب نبود جز اینکه نسبهای خودرا تاحدی میدانستند وازملتهای مجاور آنان تاحدی که مربوط بخودشان بود مختصر اطلاعی داشتند وازپیشوایان دینی یهود ونصاری مطالب کوتاهی ازحوادث توراة وتلمود شنیده بودندکه البته صورت تاریخی نداشت بلکه اطلاعات کوتاهی بود که از پاره‌ای حوادث ووقایع حکایت میکرد.

۴- تاریخ وجغرافی

از اینرو باید گفت عربهای جاهلیت ازحیث دانستن تاریخ ناتوان‌ترین مردم دنیا بودند، اماهمینکه اسلام آمد مسلمانان بجنگ رفتند وممالك دیگران را فتح کردند وهمینکه ازکشور گشائی فارغ شدند بمملکت داری پرداختند ودرعلم تاریخ مانند سایر علوم اسلامی پیشرفت نمودند واینکه تاریخ را جزء علوم اسلامی گفتیم نه برای آنست که مسلمانان واضع علم تاریخ شدند بلکه ازآن نظر که اسلام تاریخ را برای اعراب (مسلمانان) آورد.

پیش گفتیم (ضمن گفتگو ازاینکه دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند) که عربها بیش از هر علمی بشنیدن اخبار گذشتگان علاقه داشتند وهمینکه آن اخبار را می‌شنیدند بادقت حفظ کرده برای دیگران میگفتند وپیش از هرچیز بسرگذشت دلیران، سخنوران، شاعران و گویندگان علاقه‌مند بودند. چه که شنیدن اخبار آنان همت برمی‌انگیزد وروح انسانی را نیرو میبخشد .

اتفاقاً هریك از خلفاء که هشیارتر و سیاس‌تر بودند بیش از خلفای دیگر بشنیدن اخبار ابراز علاقه میکردند. مثلا معاویة بن ابوسفیان نابغهٔ بنی‌امیه هرشب بعد از شام تاپاسی از نیمه شب گذشته (دوسوم شب) باداستان سرایان واشخاص مطلع شب نشینی داشت واز آنان داستان جنگ عربها ـ ایرانیان وروميان وغیره را میشنید وازشرح حال پادشاهان وطرز مملکت‌داری وسیاست آنان خبر میگرفت وازحیله‌ها وتدبیرهای آنان در ادارهٔ امور کشور آگاهی می‌یافت، آنگاه یك سوم شب را دربستر میگذراند وهمینکه صبح نزدیك میشد عده‌ای ازکتابخوانها که در موقع خواب او مشغول مطالعهٔ کتب تاریخی بودند کنار بستر معاویه میآمدند وخلاصهٔ آنچه را که راجع بجنگها و سیاستمداریها و غیره درکتاب خوانده بودند برای معاویه باز میگفتند. تصور میرود که کتب مزبور بزبان یونانی ولاتینی بوده واخبار مربوط بتاریخ قهرمانان یونان وروم مانند اسکندر، ژولی‌سزار، هانیبال وغیره درآن کتب دیده میشده وکتابخوانها (غلامان) آنرا بعربی برای معاویه ترجمه میکرده‌اند وجز این هم نمیتواند بود، چه که اعراب پس از معاویه بتألیف کتاب دست‌زدند .

شکی نیست که شنیدن وخواندن اخبار وسرگذشت بزرگان همت اشخاص را برمی‌انگیزد وآنرا بکارهای مهم وادار میکند واز همین جهت سرکردگان و سیاستمداران بزرگ دنیا (چه عرب وچه غیر عرب) اخبار وسرگذشت پیشینیان را بااشتیاق تمام گوش میکردند واگر بمشکلی دچار می‌شدند باشنیدن وخواندن سرگذشت گذشتگان راه چاره را پیدا کرده رفع محظور میساختند .

میگویند منصور عباسی چندی درقتل ابومسلم خراسانی مردد بود، ازطرفی اورا رقیب بزرگ خود میدید واز وی بیم داشت وازطرف دیگر نمیخواست مساعدت‌های فوق‌العادهٔ ابومسلم را درتأسیس دولت باقتل آن راد مرد پاداش دهد وبقدری در این اندیشهٔ فرومانده بود که غالب شبها تاصبح بیدار میماند تا آنکه روزی ازآن شب زنده‌داری‌ها خسته وناتوان سر برآورد واسحق بن مسلم عقیلی راخواسته گفت داستان آن پادشاه وقصهٔ حیره را برای من بازگو کن.

اسحق گفت :

وشاپور پادشاه وزیرخودرا بخراسان فرستاد تامردم آنجا راباطاعت او(شاپور) دعوت کند، وزیربخراسان رفت وبامردم خراسان بقدری خوشرفتاری کرد که اهالی اورا(وزیررا) بیش ازشاپور خواستار شدند، سپس بااعیان وبزرگان خراسان نزد شاپور بازگشت. شاپور

که ازماجراخبردار بود بطورناگهان سروزیر را بریده پیش پای بزرگان خراسان افکند وآنان ازبیم جان مطیع شاپور گشتند.» منصور تااین داستان راشنید قدری بفکرفرورفت و وضع خود وشاپور راباوزیر وابومسلم یکسان دیده سربرآورد واین شعررا خواند :

لذی الحلم قبل الیوم ان تقرع العصا.

وماعلم الانسان الالیعلمها.

وباخواندن آن شعرفایدهٔ شنیدن تجربیات گذشتگان رامتذکرشد وسپس به قتل ابومسلم تصمیم گرفت ودرمدت کوتاهی فکرخودرا عملی ساخت .

بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل تمام شب های ماه رمضان را بشنیدن داستانهای تاریخی میگذرانید وهمینقسم سایر فرمانروایان وپادشاهان اسلام علاقهٔ بسیاری بتاریخ پیدا کردند بقسمیکه درهمان اوایل اسلام این مثل میان مسلمانان شایع بود :

«پادشاهان علم تاریخ میخواهند، جنگجویان داستانهای رزمی میپسندند وبازرگانان کتاب وحساب دوست دارند .»

همینکه خلفاء ناتوان شدند وقدرت بدست وزیران افتاد خلفاء راازمطالعهٔ کتب تاریخی وسرگذشت پیشینیان منع کردندکه مبادا ازخواندن آن مطالب چیزی بفهمندوفهم آنان بضرر وزیران تمام شود .

میگویند مکتفی ازوزیرش کتابهائی خواست تاخودرابدان مشغول دارد وزیرهم بملازمان خود گفت کتابهای لازم را تهیه کرده بنظراوبرسانند وسپس بخلیفه بدهند . اتفاقاً کتابهائی از تاریخ وشرح حال وزیران وطریقهٔ جمع آوری مالیات ومانندآن برای خلیفه انتخاب شد و تاچشم وزیربآن کتابها افتاد فریادش برخاست که «واقعاً شمادشمن من هستید» من گفتم کتابهایی باو بدهید تاازمن ودیگران دست بردارد وباآن سرگرم شود. شمابرعکس کتابهائی آورده اید که طریقهٔ جمع آوری اموال وآزار وزیران راباومیآموزد وکشور راازاین خراب ترساخته کار اورا بسامان میرساند. فوری این کتابها رابردارید وچیزی باو بدهیدکه سرگرم باشد، آنهاهم مطابق دستور وزیرعمل کردند .

منابع تاریخی اسلامی

منابع تاریخ اسلام متعدد است که برحسب مقتضیات زمان وپیش آمدها تهیه شده است مثلا :

موقعیکه مسلمانان بجمع آوری قرآن وتفسیر وجمع آوری احادیث پرداختند محتاج بآن شدندکه ازمحل (نزول) قرآن (مکه ومدینه) وصدور احادیث واوضاع واحوال آنروز نیز اطلاعاتی بدست آورند، لذابتدوین شرح حالات حضرت رسول اکرم (ص) پرداختند. چه که باجمع آوری آن مطالب تمام احتیاجات آنان بر طرف میشد. نخستین کسیکه سیرهٔ نبوی راجمع نمود بقول مشهورمحمدبن اسحق متوفی بسال ۱۵۱ هجری میباشد وکتاب مزبور برای منصور خلیفهٔ عباسی تألیف شد ولی بطوریکه مادر

کشف‌الظنون دیدیم محمدبن مسلم زهری متوفی بسال ۱۲۴ نخستین کسی است که در باب غزوه‌های نبوی کتابی تألیف کرده است واین مؤلف تقریباً بیست وپنجسال قبل از ابن‌اسحق مرده است. اماازشرح حال آنانکه دروفیات‌الاعیان درج شده چنین برمیآیدکه این دومؤلف همزمان بوده‌اند وبقول دیگرعروةبن زبیرمتوفی بسال ۹۳ هجری و یا وهب‌بن منبه متوفی بسال ۱۱۴ هجری نخستین کتاب سیرهٔ نبوی وشرح غزوات را تألیف کرده‌اند ودر هرحال هیچیك ازآن کتابها فعلا موجود نمیباشد وقدیمترین کتابی‌راجع بآن موضوعات که اکنون در دست مانده سیرهٔ عبدالملك‌بن هشام متوفی بسال ۲۱۳ است وبسیرهٔ ابن‌هشام مشهور شده‌است وابن هشام هم‌کتاب خودرا ازابن‌اسحق نقل‌کرده ودرهرحال سیرهٔ ابن‌هشام چندین‌بار بطبع رسیده است .

چون مسلمانان بوضع مالیات (برممالك مسخر شده) مبادرت نمودند درطریقهٔ تسخیر آن ممالك اختلاف پیداکردندکه‌آیاآن مملکت رابزور یابامذاکره ویا باعهدو پیمان ویا بعنوان تحت‌الحمایه فتح‌کرده‌اند. (چه‌که مالیات هریك ازآن چند طریقه در شریعت اسلام متفاوت است) وازآنروخواه‌ناخواه برای فتح هرکشوری کتابی‌تألیف‌کردند تادرآینده وضع مالیات‌گزاری برآن مملکت معین‌باشد وبدان جهت‌کتاب فتوحات شام تألیف واقدی متوفی بسال ۲۰۷ هجری وکتاب فتوحات مصر و مغرب تألیف ابن عبدالحکم متوفی بسال ۲۵۷ هجری وکتاب فتوحات بیت‌المقدس وغیره پدیدآمد آنگاه از مجموع‌آن‌کتابها کتابی بنام فتوح‌البلدان یافتح‌الامصار بلاذری متوفی بسال ۲۷۹ پیدا شدکه ازمعتبرترین وجامع‌ترین و قدیمترین‌کتب مربوط بآن موضوع میباشد وفقط تاریخ واقدی برآن مقدم است ولی این‌نکته را باید درنظر داشت‌که‌کتاب واقدی بیشتر بافسانه شبیه است ومبالغات زیادی دارد .

طبقات وغزوه‌ها

پیش‌گفتیم‌که مسلمانان برای فهم قرآن وحدیث‌ونحو وادب وتحقیق درآن مسائل محتاج بدست‌آوردن سند ومدرك بودند تامیان روایات صحیح وسقیم و ضعیف ومعتبر فرق بگذارند و ایـن موضوع محتاج باطلاع ازحالات راویان وناقلان اخباربود وخواه ناخواه یکی ازشرایط اجتهاد درفقه این شدکه‌مجتهد ازحال راویان باخبرباشد واوضاع‌واحوال زمان‌آنهارابداندتابتواندراخبار راست ودروغ راازهم تشخیص بدهد، درنتیجهٔ این پیش‌آمددانشمندان مجبورشدند راویان‌رابطبقات مختلف‌ادیبان،فقیهان، نحودانها،علمای علوم طبیعی وغیره تقسیم‌بندی‌کنند ولذاطبقات شعراء، ادباء ، فقهاء، پهلوانان، حدیث‌گویان ، نحودان‌ها، لغتدانها، مفسران، متکلمان، قرآن‌خوانها، حفاظ، پزشکان، نسب شناسان حتی‌ندیمان ومغنیان پدیدآمد و دربارهٔ هریك ازاین طبقات‌کتابهای متعددی تألیف شد وازآنروکتب مربوط‌بشرح حال اشخاص درمیان مسلمانان بیش‌ازهرملت دیگرپیدا شد .

قدیمترین‌کتاب طبقات‌که فعلا دردست‌است‌کتاب صحابه تألیف محمدبن سعید معروف

بواقدی متوفی بسال ۲۳۰ هجری است که بیش از پانزده مجلد میشود وشرح حال صحابه وتابعین خلفاء تازمان مؤلف درآن درج است. این کتاب در کتابخانه‌های مهم دنیا متفرق بود، واز



یك ظرف برنزی که در سنه ۶ ه توسط دو تن از صنعتگران هرات (محمدبن احمد ومسعودبن احمد) ساخته شده

آنجمله جلد دوم آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر دیده میشد واکنون که ما این کتاب خود را مینویسیم عده‌ای از خاورشناسان آلمان شروع بجمع‌آوری وچاپ تمام مجلدات آن کتاب (واقدی) کرده‌اند وجلداول آن ازچاپ درآمده است .

سپس کتاب طبقات‌الشعراء تألیف ابن‌قتیبه متوفی بسال ۲۷۶ هجری است که در سال ۱۹۰۴ میلادی باتوجه پرفسور دیکویه خاورشناس نامی‌هلند درلیدن چاپ شده‌است، پس‌از این‌دو کتاب تألیفات بسیاری‌درطبقات‌رجال‌پدید آمد وازمجموعهٔ آن کتابها کتابهای مبسوط تازهٔ وفیات‌الاعیان، وافی‌فی‌الوفیات ـ فوات‌الوفیات وغیره پیداشدکه تفصیل‌آن خواهدآمد. علاوه برکتب مربوط بطبقات، کتابهای دیگری راجع بتاریخ شهرها نیزتألیف شد مثل تاریخ دمشق تألیف ابن‌عساکر درهشتادجلد وتاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی وغیره که درضمن‌آن کتب نیزشرح حال رجال مربوط ذکرشده است وهم چنین طالبان علم و ادب برای جمع‌آوری اشعار ولغات عرب بصحرای‌عربستان‌مسافرت میکردند واززبان صحرانشینان مطالبی‌میشنیدند و چنانکه گفتیم مجموع‌آن معلومات را بنام‌کتابهای ادبی تألیف مینمودند والبته مطالب مهم تاریخی‌ازآن تألیف بدست می‌آمد چنانکه ابن‌یونس میگوید : «اگرشعر فرزدق نبود نصف اخبار واطلاعات ازبین میرفت.»

پس‌ازاینکه‌امویان دست به‌بیداد زدند مردم بیادخلفاء راشدین ونیکوکاری‌آنهاافتادند واین خودبدیهی‌است‌که دربحبوحهٔ ظلم بیشتر ازعدل وداد یاد میشود ازآنرو درآن دوره کتابهائی‌درحالات خلفاء راشدین ویابطورکلی‌درحالات خلفاء تألیف شدوقدیمترین‌آن تاریخ دینوری متوفی‌بسال۲۸۱ میباشد. همین‌قسم‌کتابهائی‌مخصوص‌حالات وزیران رؤسای‌شهربانی. مردمان باهوش ـ عاشقان ـ بخیلان وغیره تألیف شد .

تاریخ عمومی

تانیمهٔ قرن‌سوم هجری کتب تاریخی‌مسلمانان وطبقات وتاریخ‌جنگها وفتحها محدود بود، ازآن زمان ببعد بتدوین تاریخ عمومی‌ممالك و ملل قدیم وجدید مشغول‌شدند و قدیم‌ترین تاریخ عمومی‌اسلامی‌تاریخ ابن‌واضح معروف بیعقوبی‌در دومجلداست که‌یك مجلدآن مربوط بتاریخ یهود وهند ویونان و روم وایران وغیره وجلد دیگرراجع بتاریخ‌اسلام ازآغاز تازمان معتمد عباسی‌است که درسال ۲۵۶ بخلافت‌رسید. پس‌ازیعقوبی‌تاریخ ابن‌جریرطبری مفسرمشهورمتوفی‌بسال ۳۱۰میباشد. تاریخ طبری تاریخ بزرگی‌است که بترتیب سال‌تنظیم‌شده وتاسال۳۰۲ میآید، فرغانی‌تکمله‌ای برآن نگاشته‌که تاسال ۳۱۲ میباشد وهردوکتاب بچاپ رسیده است .

سپس‌تاریخ مسعودی متوفی بسال ۳۴۶ هجری موسوم بمروج‌الذهب است‌که علاوه بر تاریخ، وضع شهرها ودریاها وحیوانات وغیره بترتیب درآن نگاشته شده و برای هردولت وملتی ابوابی‌جداگانه تدوین گشته است. مسعودی‌کتابی دیگربنام اخبارالزمان داشته‌که در دست نیست و از قراریکه در مروج‌الذهب اشاره کرده‌کتاب مزبور نیز مفصل بوده است وبعد

کتاب تاریخ سنی‌ملوك‌الارض تألیف حمزهٔ اصفهانی است که درسال ۳۵۰ هجری تألیف آنرا باتمام رسانیده است .

تاقرن هفتم هجری تاریخ عمومی وخصوصی مسلمانان کم وبیش درهمین زمینه‌ها بوده

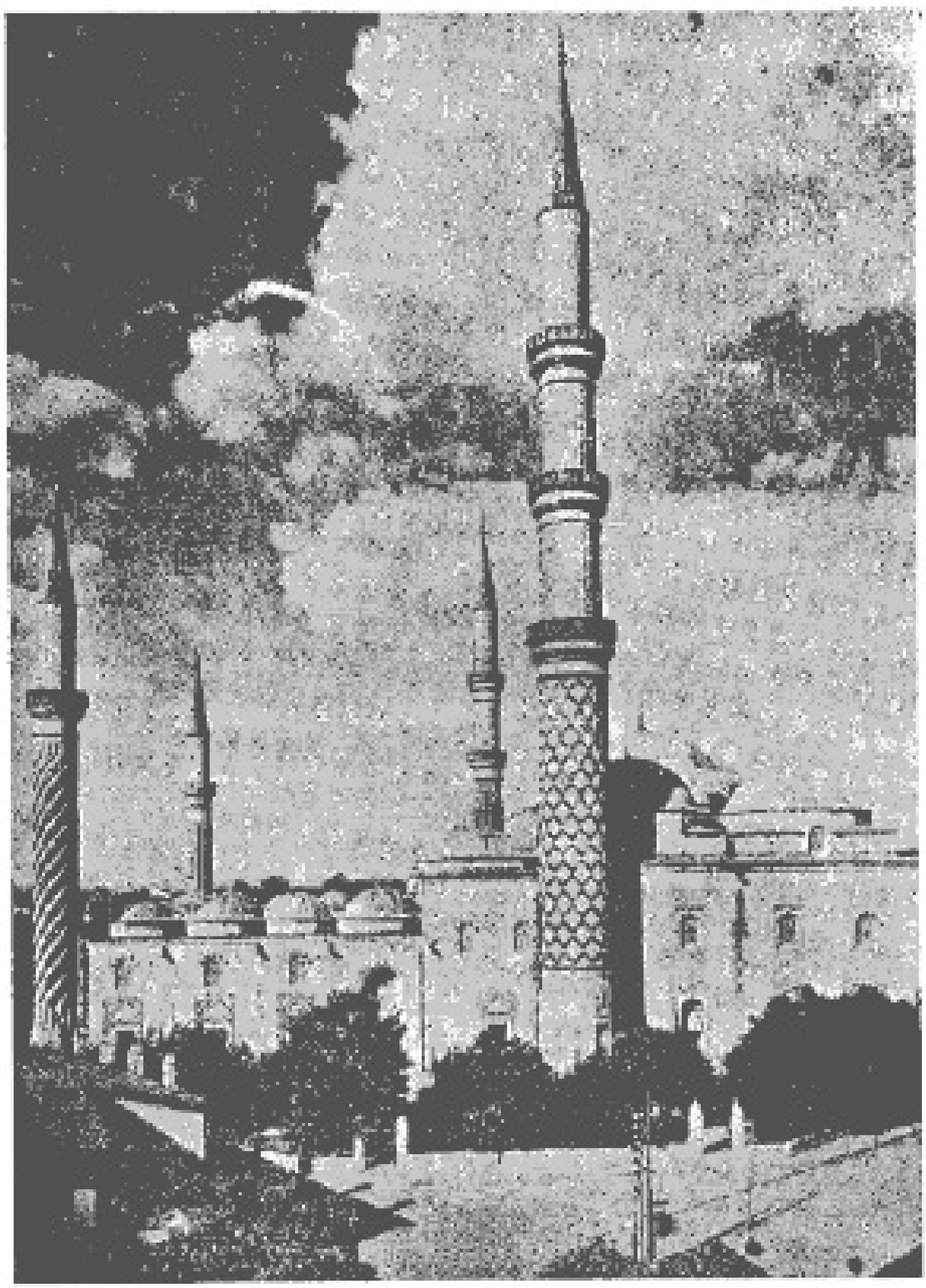

ت ــ ادرنه: مسجدبامنارهٔ سه طبقه

است، درآن هنگام دولتهای عربی اسلامی (عباسیان عراق، فاطمیان مصر، امویان اندلس) منقرض شدند وحکومت‌های ترك وکرد وبربر پدیدآمدند ومردم درصدد تألیف تاریخ گذشته شدند. لذامختصرآن را مفصل ساختند وپراکنده‌ها راگردآورده مرتب نمودند وچیزهائی بر آن افزودند وتاریخ‌های مبسوطی نگاشتند که جامع‌ترین و دقیق‌ترین وکامل‌ترین آن تاریخ کامل ابن‌اثیرمتوفی بسال ۶۳۰ هجری‌است، ابن‌اثیرتمام تاریخ طبری رابطوراختصار باحذف اسناد ذکرنموده وآنچه درزمان طبری دراندلس‌روی داده وطبری ننوشته درکتاب‌کامل‌آورده وآنچه‌بعدازطبری‌واقع‌شده نیزدرکامل‌ابن‌اثیرموجوداست، ابن‌اثیرهم‌مثل‌طبری‌کتاب خودرا از روی تاریخ سال مرتب کرده است . کتاب مزبور دوازده جلد بزرگ‌بطبع رسیده‌است. پس ازابن‌اثیر ابوالفداء فرمانروای حماة متوفی بسال ۷۳۲ تاریخ دیگری نوشته‌که عبارت ازمختصرکامل‌است واضافاتی ازشرح حال ادباء وعلماء واخبار جاهلیت دارد و بترتیب سال مرتب شده درسه جلد بطبع رسیده است. دیگرتاریخ عمروبن وردی متوفی‌بسال ۷۴۹ هجری است‌که تاریخ ابوالفداء رامختصرکرده‌است .

بعدازآنان‌ابن‌خلدون نابغه درموقعی پدیدآمدکه عرب ودولت عرب بکلی ازبین‌رفته وتاریخ آنان عبرت اهل تاریخ شده بود. ابن‌خلدون که دانشمند با فکر و منطقی بود در آنموقع تاریخ مشهور خودرا تألیف‌کرد وبجای اینکه‌آنرا ازروی سال مرتب سازد بترتیب دولتها مرتب نمود ومطالب بسیاری‌که تاآنموقع تألیف نشده بود ازتاریخ اندلس ومغرب در کتاب خودآورد، مزیت عمدهٔ تاریخ ابن‌خلدون ازمقدمه‌ای‌است‌که براساس‌فلسفهٔ تاریخ نوشته شده وپیش‌ازوی نه یونانی‌ها ونه‌رومی‌ها هیچکدام چنان‌کتابی درفلسفهٔ تاریخ ننگاشته بودند بقسمی‌که فعلا شهرت‌آنان محتاج بتوصیف مانمیباشد .

پاره‌ای ازتاریخ نویسان‌روش دیگری درتاریخ نویسی‌پیش‌گرفتند باین معنی‌که راجع بشهرها تاریخ نوشتند ودرضمن شرح وتوصیف‌آن شهرها احوالات مردمان مهم‌آن بلاد را نیز نگاشتند. مفصل‌ترین این‌نوع‌کتابها کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی‌متوفی بسال۴۶۳ هجری میباشد ودیگرتاریخ دمشق تألیف ابن‌عساکر درهشتادجلد متوفی بسال ۵۷۱ هجری میباشد. این هردوکتاب بچاپ‌رسیده ولی‌تاریخ‌دمشق بیش ازتاریخ بغداد یافت میشود. همین قسم‌کتاب خطط‌کندی ـ خطط قضاعی وخطط مقریزی دربارهٔ تاریخ مصر واخبارمصرالقاهره تألیف ابوالمحاسن وسیوطی‌ازآن نوع‌کتابهائی‌است‌که شرح حال‌رجال راضمن شرح شهرها درآن‌گنجانیده‌اند وکتاب خطط مقریزی ازهمهٔ‌آن‌کتابها مشهورترمیباشد .

شرح حال رجال وقاموس اعلام

درقرن اول هجری شرح حال رجال راچنانکه‌گفتیم ازروی طبقات وبمناسبت‌حرفه ودانش‌آنان مینوشتندوهمینکه معارف‌اسلامی پیشرفت کرده توسعه یافت، مؤلفین بطقبه بندی تألیفات پرداختند و پاره‌ای تاریخ نویسان زبر دست ظهور کرده ازکتب طبقات وغیره بترتیب

حرف هجاء شرح حال رجال را استخراج وتألیف نمودند .

مشهورترین آن کتابها (وفیات‌الاعیان) ابن خلکان متوفی بسال ۶۸۱ میباشد . دیگر فوات‌الوفیات تألیف صلاح‌الدین کتبی متوفی‌بسال ۷۶۴ که درواقع مستدرك ابن‌خلکان است وهردوی این کتاب بچاپ رسیده است . پس ازآن کتاب‌الوافی‌فی‌الوفیات تألیف صلاح‌الدین صفدی متوفی بسال ۷۶۴ هجری میباشد، این کتاب که درچندین مجلد تـألیف شده تاکنون بچاپ‌نرسیده‌وتمام مجلدات‌آن دریکجا دیده نشده‌بلکه درکتابخانه‌های اروپا پراکنده‌است. همینسقم‌کتاب مرآة‌الزمان تألیف سبط‌بن جوزی متوفی بسال ۶۵۴ درچهـل مجلد پراکنده است وطبع هم نشده است. راجع برجال اندلس‌کتابهای بسیاری نوشته‌اندکه مشهورترین‌آن کتاب (الصله) تألیف ابن‌بشکوال متوفی‌بسال ۵۷۸ هجری وکتاب (المعجم) تألیف‌ابن‌آبار وغیره است .

پاره‌ای از این‌تألیفات‌که بترتیب حروف هجاء جمع آوری شده (معجمها) مخصوص به‌یك‌گروه ویاطبقه میباشد مانند اسدالغابه در اخبار صحابه تألیف ابن‌اثیر مؤلف‌تاریخ‌کامل درپنج‌جلد بچاپ رسیده است ودیگر تراجم‌الحکماء ابن‌قفطی که‌بچاپ نرسیده است .

اما بسیاری از مطالب تاریخی وشرح‌حال رجال درکتابهای ادبی‌درج‌شده مانند اغانی عقدالفرید ـ کشکول ـ مستطرف ـ بیان‌والتبیین وغیره‌که ضمن‌مطالب ادبی شرح‌حال‌وتاریخ هم‌در آن دیده میشود. گاه درکتابهای مربوط بعلوم طبیعی مطالب تاریخی یافت میشود مانند حیوة‌الحیوان‌دمیری‌که دارای مطالب مهم‌تاریخی میباشد بقسمیکه درسایرکتب تاریخی چنان مطالبی یافت نمیشود .

یکی ازمزایای علم تاریخ‌عرب آنکه در تواریخ‌آنهاشرح‌حال رجال، آن‌هم به‌ترتیب قاموس (فرهنگ) نگاشته شده وپیش‌از عربها کسی مانند آنها فرهنگ تاریخی تألیف نکرده واین‌ترتیب را سایرین ازعربها اقتباس‌نمودند وعده‌ای از این قاموس‌ها (فرهنگ‌های منظم) واقعاً گنجینه‌ای از علوم تاریخ و جغرافیا و ادبیات وسایر علوم محسوب میگـردد. مثلا در وفیات‌الاعیان‌بیش‌از ۸۲۰ شرح‌حال بترتیب حروف‌هجاء ذکرشده است. بعلاوه درطی‌صحبت ازشرح‌حال عده‌ای از رجال شرح‌حال اشخاص جدیدی نوشته شده است. دیگر ازمزیت‌های این‌کتاب آنکه نام اشخاص، تاریخ ولادت ووفات آنها وهمچنین نام بلاد را بترتیب حروف هجاء ذکر کرده ودارای پاره‌ای‌فواید علمی‌وادبی است‌که درسایرکتابهای مانندآن موجود نیست ، همین‌قسم در فوات‌الوفیات بیش‌از ۴۵۰ شرح حال ذکر شده‌که‌ابن‌خلکان هیچ‌یك‌از آنانراشرح نداده است. کتاب‌الوافی‌فی‌الوفیات ـ اسدالغابه فی‌اخبارالصحابه ـ کتاب تراجم‌الحکما ازهمان قاموسهای فرهنگی بسیار سودمند بشمار می‌آید، علاوه برقاموسهای مزبور کتابهای‌دیگری درشرح حال‌رجال‌تدوین شده‌که بترتیب الفبا نمیباشد مانند طبقات‌الاطباء ـ طبقات‌الفقهاء ـ طبقـات‌الشعراء و غیره‌که نیکوترین آن‌کتاب طبقات‌الاطباء ابن‌ابی‌صیبعه

متوفی بسال ۶۶۸ هجری است چه درکتاب مزبورتاریخ علم‌طب وشرح‌حال اطباء وعلم‌علماء وفلسفه و فلاسفهٔ یونان و ایران وهند وکلده و عرب و مسلمان بترتیب شهرها و قرنها ذکر شده است .

بعلاوه تألیفات آن دانشمندان و اوضاع اجتماعی زمان آنان وآداب ورسوم آن ایام تماماً دراین‌کتاب درج است. کتاب مزبور بطبع رسیده ودر دسترس عموم میباشد .

شمارهٔ کتب تاریخی مسلمانان

مسلمانان بیش‌از هر ملت دیگر (باستثنای ملل عصرجدید) درتاریخ پیشرفت کرده وکتاب نوشتند بقسمیکه در کشف‌الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب‌تاریخی‌ذکرشده‌استواین عدد بجز کتابهائی‌است‌که درشرح‌آن تواریخ‌نوشته شده‌استویاکتابهائی‌که درتلخیص‌آن‌تواریخ تألیف‌شده ویاکتبی‌که در تاریخ تدوین شده بوده واز دست رفته‌که نام هیچ‌یك از آنها درکشف‌الظنون نیست وبارعایت این مراتب مسلم میگرددکه‌کتابهای تاریخی مسلمانان بسیار بوده وقسمتی‌از آن مفقودگشته است. مثلا مسعودی درمقدمهٔ‌کتاب مروج‌الذهب خود نام‌کتب تاریخی رابرده که درزمان اوموجود بوده واز آن‌کتابها ذکرشده است. بااینوصف اگرتمام‌کتابهای‌تاریخی عرب‌در دست‌بود ازچندین‌هزار بیش‌میشد وقاعدتاً پاره‌ای ازآن‌کتب درهشتاد وپنجاه وچهل ویالااقل پنج وده‌جلد ویابیش وکم‌بوده است .

پاره‌ای از این‌کتابهای تاریخی بابهترین طرزی بترتیب سنوات (مثل‌تاریخ طبری ـ ابن‌اثیر وابوالفداء وغیره) وپاره‌ای بترتیب اسامی ملتها ودولتها (مثل تاریخ مسعودی ـ ابن‌خلدون ـ فخری) وپاره‌ای بترتیب اسامی‌شهرها وپادشاهان تدوین شده‌است وغالب آنان باانشای عالی تألیف‌گشته و علاوه برمطالب تاریخی دارای نکات مهم سودمند میباشد وبیشتر مطالب آن‌کتب باحقیقت وفق میدهد . چه مورخین عرب بذکر سند وتحقیق درصحت اسناد تاریخی عادت داشتند. فقط در قرن اول‌هجری‌از روی طمع‌کاری ویاهوسهای سیاسی وغیره، دسته‌ای ازتاریخ نویسان ازسادگی عربها سوء استفاده‌کرده مطالب نادرستی در جزء تاریخ حقیقی قالب زده‌اند .

عیوب مورخین اسلام چه بوده است ؟

بااین‌حال ناچار باید برای‌کشف حقیقت پاره‌ای از عیوب مورخین اسلام‌را نیز یادآور شویم وآن اینکه آنان بذکـر سند اکتفاکرده مطالب تاریخی‌را بدون قیاس ومنطق و بررسی علمی ذکر نموده‌اند واز یك یاچند راوی شرح حال وجریان وقایع را همانطورکه گفته درج‌کرده‌اند. درصورتیکه بنابرآنچه ذکرشد، درقرن اول‌اسلام‌نظر پاره‌ای جهات بعضی احادیث واخبار نامربوط درآن زمینه‌ها جعل شده‌است .

دیگر از انتقادات وایرادات وارد برمورخین اسلام آنکه‌بذکر اخبار مربوط بجنگ وفتح وعزل ونصب وولادت اکتفا نموده وازشرح تاریخ علوم وادبیات واوضـاع اجتماعی و

پیشرفت تمدن وموجبات آن ونتایج آن ومقایسهٔ اوضاع سیاسی خودداری نموده‌اند مگردر بعضی‌موارد که ضمن گفتگو از سایر مطالب (نه‌مستقلا) بآن‌مسائل نیز اشاره‌ای نموده‌اند و کمتردیده شده که یك‌مورخ مسلمان نظر خودرا دربارهٔ یك‌حادثه‌ای اظهارکند ویاملاحظاتی راجع به‌یك موضوع تاریخی‌ذکر نماید و یاازخلیفه وامیری انتقاد نماید، اگرچه حتم‌داشته باشدکه انتقاد او نه‌فقط خلیفهٔ وقت‌را بخشم نمی‌آوردبلکه خلیفه‌را خشنود میسازد، مثلاپس‌از امویان، عباسیان بخلافت رسیدند وریشهٔ بنی‌امیه را درآوردند اما بجز پارهٔ موارد استثنائی (وآنهم درضمن سایرمطالب) دیده نشده‌است‌که مورخین دورهٔ عباسی‌ازخلفای‌اموی بدبنویسند وشاید این‌سکوت تاریخ‌نویسان مسلمانان مربوط بمسائل‌شرعی ودینی است‌که نخواسته‌اند از هم‌کیشان خویش انتقادکنند. در نتیجه همینکه میان دوخلیفه یاامیرمسلمان جنگ وکشمکش روی‌میداده است تاریخ‌نویسان مسلمان بپاس‌احترام‌مذهب به‌هیچکدام بد نمیگفته‌اند وجریان قضایارا بسادگی نوشته اظهارنظر را بخواننده واگذار میکردند وهمین رویهٔ بیطرفانه وعدم نظرباعث شدکه ما برای‌کشف‌حقایق ازتواریخ اسلامی دچار رنج‌بسیارشده‌ایم .

وشاید علت‌دیگر سکوت مورخین ازانتقاد آن‌بوده که‌ازامیران وبزرگان استفاده‌کنند وبآنان نزدیك شوند، زیرا درغالب موارد خلفاء وسلاطین وامراء از دانشمندان میخواستند بنام‌آنها کتاب تألیف‌کنند وآنان‌هم برای‌گرفتن جایزه‌از انتقادچشم پوشیده مطالبی‌برخلاف حقیقت مینوشتند. ازبرجسته‌ترین نمونهٔ این‌جریان‌یکی موضوع تاریخ‌نویسی ابواسحق‌صابی نویسندهٔ مشهوراست‌که بخواهش‌عضدالدولهٔ دیلمی تاریخی‌بنام (تاجی) راجع بآل‌بویه‌نگاشت وبطوریکه ابن‌خلکان میگویدیکی‌از دوستان‌صابی درموقع تألیف‌کتاب بروی واردشده پرسید چه مینویسی؟ صابی گفت:

«یك مشت دروغ وچرند وپرند بهم میبافم» .

گاه‌هم نویسنده بواسطهٔ دشمنی باشخصی شرح‌حال‌اورا برخلاف واقع مینگاشت‌چنانکه فتح‌بن‌خاقان درنگاشتن شرح‌حال ابن‌باجه فیلسوف اندلسی همان رویه راگرفته است .

درهرحال مورخین اسلام بندرت چیز بدی از امیران و وزیران وسلاطین وخلفاء در تواریخ خود نگاشته‌اند باستثنای ابن‌خلدون و فخری مؤلف آداب‌السلطانیه‌که تا حدی حق انتقاد را اداء نموده‌اند. اما فخری چون شیعی مذهب بوده ازخلفای عباسی بدگوئی‌کرده است. مثلامورخ مزبور داستانی ازهرون وابونواس ذکرمیکندآنگاه یکی‌از اشعار ابونواس را برای نمونه میگوید .

ترجمهٔ شعر ابونواس :

«ای خلیفه تومرا ترساندی، سپس‌از ترس‌خدا مرا ازترس رها ساختی» .

فخری پس‌از ذکراین شعرمیگوید واقعاً ابونواس بی‌جاگفته‌که‌هرون‌ابداً ازخداترس نداشت و اگر داشت به‌آل‌علی(ع) فرزندان دختر پیغمبر(ص)آن ستمها را روانمیداشت...

اینگونه آشکار گوئی وانتقاد در تاریخهای اسلامی یافت نمیشود مگر درمواردمخصوص که سنی‌ها ازشیعه‌ها وشیعه‌ها ازسنی‌ها انتقادهای تندی میکنند ولی ابن‌خلدون ازهردولت ویا فرمانروائی که انتقادکرده باادلهٔ منطقی ومقیاس فلسفی آن‌را تطبیق نموده است .

دیگر ازعیوب تواریخ اسلامی آنکه در ذکر مطالب‌رعایت‌عفت‌قلم رانکرده‌اند وکلمات زشت ورکیك و یا حوادث واتفاقات شرم آور را عیناً نوشته وآنرا یکنوع شیـرین‌کاری و خوشمزگی (احماض) خوانده‌اند واز آن جمله اشعار بـی‌معنی هرزه‌ای است که در تواریخ اسلامی عیناً نقل‌شده است وشاید هم که‌در زمان آنان ذکر آن‌قبیل مطالب‌برخلاف ادب نبوده ومقتضیات زمان ذکرآنرا ایجاب‌میکرده است. اما باید انصاف دادکه بعضی‌از آنان (تاریخ نویسان) مانند ابن‌خلکان از این‌عیب منزه هستند، مثلا مورخ مزبور شرح حال حسین‌محمد متخلص به‌بارع یکی ازشعرای مشهور را مینویسد، سپس در ضمن‌حالات آن‌شاعر مینویسدکه شخصی قصیده‌ای برای بارع گفته و بارع هم قصیده‌ای در پاسخ اوسروده است وبیت اول آن قصیده را نیز ذکرنموده آنگاه میگوید اگر درآن قصیده فحش وکلمات‌رکیك نبود همهٔ‌آنرا مینوشتیم .

جغرافیا

یاشرح و توصیف کشورها وشهرها

تنها لفظ جغرافیا میرساندکه این‌علم را عرب وضع نکرده، اماچون جغرافی باتاریخ مربوط است وچون عربها بواسطهٔ مقتضیات شریعت اسلام پیش از ترجمهٔ جغرافی بـزبان عربی‌کتابهائـی در توصیف راه‌ها وشهرها نگاشته‌اند، لذا در اینجااز جغرافی اسلامی هم اسمی میبریم .

میگویند حاجت ما در اختراع است واقعاً هم همینطـور است. بشر هیچ علم وفنی را ایجاد نکرده مگرآنکه بآن نیازمند بوده است. احتیاج بشر بجغرافی ناگهانی نبوده بلکه بتدریج بآن نیازمند شده ومطابق قانون تکامل آن علم پیشرفت‌کرده است، در آغازکار مردم برای تجارت و یاتسخیر ممالك به‌پیداکردن راه‌ها و نشانی شهرهـا محتـاج شدند وکم‌کم اطلاعات مربوطهٔ بازرگانان وفاتحین را جمع‌آوری‌کرده آنرا علم جغرافی نامیدند .

نخستین بار فنیقی‌هاکه اولین تجار وجهانگرد دنیا هستند باین‌کار دست‌زدند یعنی‌در سی و چند قرن پیش‌کرانه‌های مدیترانه را پیموده مستعمرهٔ خود ساختند وشهر صور در آن روزها مرکز بازرگانی جهان بشمار میآمد ومحصولات فلاحتی وصنعتی‌دنیای قدیم‌درآن‌شهر جمع و پراکنده میشد .

مثلا ازهند عاج وعطر ومیمون وغیره بصور میآوردند واز آنجا بنقاط دیگـر میبردند وتاکنون این کالاها بزبان هندی در آثار عبری وفنیقی باقی میباشد، فنیقی‌ها در نتیجهٔ این مسافرتها براوضاع و احوال بسیاری از شهرها آگاه شدند ومسافت آن‌بلاد را دانستند .

همینکه اسکندر به‌جهانگیری پرداخت وتا هندوستان از راه دریـا و صحرا پیش رفت همراهان وی با اوضاع آسیای میانه وقسمت‌های دیگر آن قاره آشنا گشتند وچون مشهودات خودرا غریب وعجیب میدیدند اطلاعات ومعلومات خودرا تنظیم میکردند وبعدهاآن‌معلومات بطور پراکنده درمیان مردم منتشرشد و عده‌ای درصدد جمع وتألیف آن برآمدند واول‌کسی که اطلاعات مزبـور را مدون نمود آراتستین یونانی بود کـه در سال ۱۹۶ قبل از میلاد درگذشته است . مجموعهٔ آراتستین در زمـان سلطنت بطلمیوس هـا تألیف شد و از مجموعهٔ معلومات فنیقی‌ها وهمراهان اسکندر تشکیل می‌یافت، سپس سترابون جهانگـرد نامی روم و

بلنیوس جغرافی‌دان مشهور یونـان پدیدآمدند، آنگاه بطلمیوس قلوذی در اواسط قرن دوم میلادی کتاب مبسوطی درعلم جغرافی تنظیم کرد،وی درآن کتاب از روی علم ریاضی و هیئت مواقع جغرافی اماکن را تعیین کرده ونقشه‌های بالنسبه منظمی ترسیم نموده و ۴۳۵۰ شهررا یکایك برشمرده و ۲۰۰ کوه را نام برده ومعدنهای موجود درآن کوهها را شرح داده وآنچه ازحالات مردم آنروز میدانسته درکتاب مزبور ذکر نموده است، کتاب مزبور در آن زمان مهمترین کتب جغرافیائی محسوب میشده‌است وهمینکه اسلام آمد کتاب بطلمیوس مدرك ومستند علم جغرافی آن‌ایام‌بود. درزمان‌عباسیان کتاب‌جغرافی‌آن دانشمند بعربی ترجمه شدوهمینطور کتاب دیگر وی درهیئت باسم مجسطی ازیونانـی بعربی منتقل شد واساس جغرافیای اسلامی همان دو کتاب بود.

علم جغرافی درمیان مسلمانان

پیش گفتیم که فنیقی‌ها ویونانی‌ها بواسطهٔ جهانگیری و بازرگانی بـا جغرافی آشنا شدند ولـی مسلمانان بسه جهت قبل از ترجمه کتاب بطلمیوس با علم جغرافی مربوط گشتند بعلاوه مردم حجاز پیش از اسلام به‌تجارت اشتغال داشتند وهمینکه اسلام ظهورکرد عربها واز آن جمله مردم حجاز بکشورگشائی پرداختند وبیش‌ازهرملت دیگر با سرعت هرچه تمام تر ممالك وسیعی را گشودنـد وطبعاً تجارت عربها رونق گرفت. بنابراین مسلمانان از نظر جهانگیری وبازرگانی نیز به‌جغرافی توجه داشتند اما آن سه جهت مخصوصی کـه عربها را بیشتر بجغرافی علاقه‌مند می‌ساخت عبارت است از :

۱ ـ زیارت مکه ـ مسلمانان درهرجاکه میزیستند طبق دستورمذهبی خود می‌بایستی (درصورت توانائی) حج بروند وهمین دستور وسیلهٔ مهمی برای اطلاع از شهرها و راههای مبدأ (هندوچین وغیره) تا مقصد یعنی مکه بود.

۲ ـ مسافرت برای کسب علم ـ قبلا گفته شد که مسلمانان بـرای کسب اطلاعـات و معلومات لازم دیار بدیار میگشتند واین مسافرت با جغرافیا ارتباط دارد واز آنرو مشاهده میشودکه نخستین کتاب جغرافیای عرب از منزل‌ها و مسکن‌هـای قبایل چـادرنشین صحبت میدارد واولین مردمی‌که درآن‌باره تألیف‌نمودند راویان ادب مانند اصمعی وسکونی‌میباشند وپس‌ازآن بجغرافیای جزیرةالعرب پرداختند وهمدانی کتابی راجع بعربستان تـألیف نمود وابوالاشعث کندی مجموعه‌ای دربارهٔ کوههای تهامه تنظیم کرد .

۳ ـ واما جهت سوم آنکه مسلمانان پس‌ازگشودن ممالك روم وایران ومصر وغیره در طرز تسخیر آن بلاد اختلاف نظر داشتند واین از آنرو بـرای آنان مهم بود که طرز فتح با طرز وضع مالیات وجزیه ارتباط دارد وکشورهائیکه بصلح یا بجنگ یابه‌معاهده وامثال آن مسخرشده درپرداخت بـاج وخراج بموجب قوانین اسلامی متفاوت میشود . همین قسم موضوع تقسیم غنیمت‌ها وواگذاری املاك خالصه وتبول واجرای مواد پیمان وبرداشت‌مطالبات

مطالبی بود که علاوه برامیران، فقها نیز درآن دخالت داشتند ودر نتیجهٔ دانستن وضع شهرها و ده ها و راه ها وغیره ازمسائل واجب دینی مسلمانان درمیآمد و طبعاً جغرافی و تاریخ می‌آموختند تا مجهولات آنان درآن موارد روشن گردد.

همین که جغرافی بعربی ترجمه‌شد مسلمانان آنرا توسعه دادند وکتابهائی درآن‌موضوع نگاشته معلوماتی برمعلومات پیشینیان افزودند وبگفته‌ها و نوشته‌ها اکتفاء نکرده از راه خشکی ودریا شرق وغرب وشمال وجنوب عالم را پیمودند ومشاهدات خودرا نگاشته بااصول دقیق علمی بررسی نمودند وبسیاری از اغلاط بطلمیوس را تصحیح کردند.

ظاهراً علم جغرافی درقرن چهارم هجری درمیان ملل اسلامی(اعراب) بحد کمال رسید وهمانطورکه در آن قرن کتب تاریخی آنان فزونی یافت کتب جغرافیائی اسلامی نیز زیاد شد، نخستین کسی که مانند یونانی‌ها بزبان عربی کتاب جغرافی نوشت ابوزید بلخی مؤلف کتاب(صورالاقالیم) است. وی در اوایل قرن چهارم آن کتاب‌را در بیست قسمت تألیف کرد ومثال‌هائی از اقالیم معروف آنزمان درکتاب خود ذکر نمود پاره‌ای ازآن‌نمونه‌ها را شرح وتفصیل داد ولی قسمت عمدهٔ مثال‌ها را بطور مختصر ذکر نموده بسیاری ازشهرهای مهم را ننوشت. دیگر ازجغرافیادانان اسلام ابو اسحق فارسی استخری معاصر بلخی‌است که علاقه بمسافرت داشته وبسیاری ازشهرهارا دیده و در آن باب تحقیقاتی نموده است. کتاب مسالك‌الممالك استخری مختصری ازصورالاقالیم بلخی ومجموعه‌ای ازمشهودات خوداستخری میباشد. این کتاب بطبع رسیده ودر دسترس عموم قراردارد. اما کتاب بلخی ازمیان‌رفته‌است.

استخری مانند بلخی ممالك اسلامی را به‌بیست قسمت تقسیم کرده، از عربستان شروع نموده وبماوراءالنهر(ترکستان) خاتمه داده وشهرهای اسلامی ومشاغل مردم‌آن‌بلاد وتجارت وسایرمتعلقات‌آنرا ذکر کرده‌است. دیگرازجغرافی‌دانهای آنزمان ابن حوقل است که اونیز مسافرت‌هائی نموده وکتابی بنام المسالك والممالك نگاشته است. وی در مقدمهٔ کتاب خود چنین مینویسد:

«روز پنجشنبه هفتم رمضان ۳۳۱ مسافرت خود را ازشهر بغداد آغازکردم.»

تقسیمات کتاب وی مثل تقسیمات کتاب استخری ودرپاره‌ای موارد عبارت هردوکتاب تقریباً یکنواخت درمیآید. استخری پس‌ازپایان مسافرت کتاب خودرا تألیف کرده برای پاره‌ای ازاقلیم‌های اسلامی نقشه کشیده و شهرها و رودها و کوهها ودریاها و جزیره‌ها را ترسیم نموده است.

ابن فقیه همدانی ـ مقدسی ـ مسعودی وغیره نیز کتابهائی درجغرافی تألیف کرده‌اند. مسعودی تاآخرین نقطهٔ هند رفته وآنچه دیده وشنیده درکتاب خودآورده‌است. این‌دانشمندان همه درقرن چهارم هجری میزیستندوتألیفات آنان بچاپ رسیده‌منتشرشده‌است. فقط نقشه‌های کتب مذکور ازبین رفته تنها نامشان مانده وگاه هم بآن نقشه‌ها اشاره‌ای شده است.

تامدتی تألیفات جغرافیائی اسلام درهمین حدود ماند تاآنکه دانشمندان اسلام درصدد تألیف کتابهای تاریخی برآمدند ودرهمان اوقات کتابهائی نیز درعلم جغرافی تألیف کردند واین دفعه تألیفات جغرافیائی آنان بطور قاموس(انسیکلوپدی) وبترتیب حروف تهجی بود، مشهورترین این تألیفات معجم‌البلدان یاقوت حموی متوفی بسال ۶۲۶ میباشد که شرح و وصف شهرها ـ کوه‌ها ـ دره‌ها ـ ده‌ها ـ محال‌ها ـ دریاها ـ رودها ـ نهرها ـ بت‌ها ونیز شرح حال رجال ومردمی‌که درآن نقاط میزیسته‌اند در کتاب مذکور مندرج میباشد و در واقع کتاب یاقوت یك قاموس تاریخی وادبی و جغرافیائی است. ابوالفداء فرمانروای حماة نیز کتابی بنام تقویم‌البلدان درعلم جغرافی تألیف کرده‌است وغیر از او هم دیگران کتابهای دیگری درجغرافیا تألیف کرده‌اند. بعلاوه عده‌ای از اعراب بجهانگردی مشغول شدند واز آن راه بجغرافی خدمت کردند وتفصیل تمام این مطالب درکتاب تاریخ آداب اللغة العربیه خواهدآمد ودراینجا باشاره اکتفاء میشود.

ادبیات زمان جاهلیت

خطابه بعدازاسلام

خطابه وشعر ازادبیات دورهٔ جاهلیت بوده است ودراسلام رونق و پیشرفت زیادی پیداکرد. اما خطابه دراسلام بیش ازشعر ترقی کرد، چه کهمسلمانان درفتح‌هاوجنگها بیشتر بخطابه احتیاج داشته‌اند، عربهای امروزنیز بشدت درتحت تأثیر شعروخطابه درمیآیندوعلت اینکه شعر ازخطابه عقب‌ترمانده یکی آنکه درقرآن ازشعروشاعران بدگوئی شده ولی ازخطابه انتقادی نشده‌است. همانطورکه درزمان جاهلیت شعر برخطابه مقدم بود ومردم آن‌روز بوسیلهٔ شعرمآثرخودرا ضبط میکردند ومقام خویش را بالا میبردند ودشمنان خود را بیم میدادند ودلیران خویش‌را تشجیع میکردند. دراسلام بوسیلهٔ خطابه آن مقاصد انجام می‌یافت ومسلمانان با خطابه تهییج شده دشمنان خود را مرعوب میساختند. فرق خطابهٔ اسلام وجاهلیت آن شدکه رونق وبلاغت خطابه‌های اسلامی بیش‌ازخطابه‌های جاهلیت بود، چه‌که مسلمانان خطابه‌های خود را ازآیات قرآن اقتباس میکردند، واگرچه قرآن دراشعار اسلامی نیز همان اثررا داشته اما اثر آیات قرآنی در خطابه زیادتربوده‌است. زیرا میدان خطابه ازنظر تأثیر در شنونده وسیع‌تر است. خطیبان اسلام غالباً خطابه‌های خودرا باآیات قرآن‌تزیین میکردند، ازآیات قرآن گواه میآوردند، بآن مثل میزدند، بآن اشاره میکردند وگاه هم تمام خطبهٔ آنان ازقرآن بود. مثلا موقعیکه مصعب‌بن زبیر بعراق آمد برای‌تشویق مردم به‌پیروی‌ازبرادرش عبدالله بالای منبر رفته گفت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. طسم تلك‌آیات‌الکتاب المبین نتلوا علیك من نباء موسی‌وفرعون بالحق لقوم یؤمنون ان‌فرعون علا فی‌الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم انه‌کان من‌المفسدین ـ آنگاه با دست بطرف شام اشاره کرده گفت:

ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی‌الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ـ سپس بطرف حجاز با دست اشاره کرده گفت: ـ ونمکن لهم فی‌الارض ونری فرعون وهامان و جنودهما مماکانوا یحذرون ودرپایان بادست بطرف عراق اشاره نمود.

ترجمهٔ آیات مبارکه:

«اینها آیه‌هائی ازکتاب مبین (قرآن) است. فرعون درزمین پیشرفت نمود ومردم را دسته دسته ساخت. گروهی ازآنان‌را ناتوان کرد، کودکانشان‌را سربرید زنانشان‌را به‌رنج و

درد دچارنمود. اینك میخواهیم بـرناتوانان منت بگذاریم وآنانرا پیشوا سازیـم وآنها را وارث قراردهیم وزمین‌را بدست‌آنان بسپاریم وبفرعون وهامان وسپاهیانش ازآنچه کـه بیم داشتند چیزهائی نشان بدهیم».

نیروی خطابه دراسلام بیش‌ازپیش شد واثرآن دربرانگیختن اعراب بجنگ وپیروزی زیادتر از زوزهای پیش از اسلام گشت . از آنرو غرور ملی عرب با خطابه افزایش یافت وهمت ومردانگی‌آن فزونی گرفت وبدان جهات ذوق‌آنان دربلاغت تقویت شد وپس ازدیدن شهرهای تازه وزبانهای تازه قریحهٔ خطابه سرائی آنها قوی‌تر گشت وبلاغت آنان درخطابه بجائی رسیدکه‌کمترملتی پیش‌ازآنها بآن درجه رسیده بود. حتی غربها ازحیث خطابه‌هـای مؤثر وبلیغ ازیونـان و روم هم جلوتـرافتادند. البته روم و یونـان خطابه سرایانـی مانند دیموستن ـ اشنیس ـ هیبریدیس(یونانی) وسیسرون ژولی‌سزار ـ سالوستس ولوکیرس(رومی) داشتند ونمیتوان درتأثیرخطابه‌های آنان وبلاغت خطبه‌هایشان تردیدکرد.

اما خطابه‌ها وخطیبان عرب‌کمتر از آنها نبودنـد بخصوص‌کـه شمارهٔ خطیبان عرب بیشتر وشمارهٔ خطابه‌های‌آنان زیادتر وبلاغت خطبه‌های آنـان عالی‌تر ازرومیان ویونانیان بوده است، درصورتی‌که ازحیث زبان واخلاق وآداب ورسوم اختلاف زیادی میان عربها و رومیان ویونانیان وجود دارد.

مثلا تمام خطبه‌های دیموستن خطیب نامی یونـان‌را بیش از شصت ویك خطابه ذکـر نکرده‌اند، درصورتیکه نصف آن‌هم ازخود دیمستن نیست. اما (حضرت‌امیر) علی(ع) صدها خطابه‌القاء فرموده‌است ودرصدراسلام نه‌تنها خلفاء وامراء وسرداران بلکه عابدان و زاهدان خطابه سرائی میدانستند وخطیب بودند واین‌هم ازملتی مثل عرب شگفت نیست چه‌که‌اعراب مردم احساساتی وشاعرمشرب هستند وخطبه‌های بلیغ درآنان اثر کلی دارد وچه بـا که یك خطبه آنانرا برخیزانده ویك خطبه‌آنهارا فرونشانده‌است ویکی‌ازعوامل مؤثر پیشرفت‌اسلام نیزهمین خطابه سرائی مسلمانان بوده است وغالباً فتح یك شهر یا یك قلعه بایك‌خطبه انجام می‌پذیرفت وسپاهیانی‌که مدتی پشت دروازهٔ شهری مانده بودند پس ازشنیدن خطابهٔ پیشوای خود چنان به‌هیجان می‌آمدندکه برای دفاع یـا هجوم همه‌نوع جانبازی میکردند. درضمن مطالعهٔ تاریخ فتوحات دلایل بسیاری برنیروی خطابه وتأثیر آن مشاهده میشودکه شرح همهٔ آن دراینجا مورد ندارد.

چه‌بسا ازسرداران اسلام‌که خطابه سرائی ونیروی سخنوری‌آنان سبب پیشرفت‌کارشان شده آنها را بالا آورده است .

حجاج بن یوسف که ازطبقات پست بوده بواسطهٔ خطابه سرائی وقوهٔ بیان برجاه‌ومقام خویش افزوده‌است، درزمان عبدالملك مردم عراق بروی شورش کـردند وهمینکه خلیفه از ادارهٔ عراق عاجزماند حجاج را بعراق فرستاد، حجاج تا بکوفه رسید با سر و روی بسته،

کمان وتیر بدوش گرفت وافگشت ابهام برلبان گذارده ازمنبر بالارفت. عراقیان اورا ناچیز شمردند وخواستند اورا سنگباران کنند، همانطورکه سایر والیان‌را تحقیرمیکردند، اماحجاج اعتنائی بآنان نکرده روی خودرا گشود وشروع بخطابه سرائی نموده گفت:

انا ابن جلا وطلاع الثنایا متی اضع العمامة تعرفونی

«من پسر مردی بزرگ هستم. کسی‌که بکارهای بزرگ دست زده وهمینکه عمامه را بردارم مرا میشناسید» تاآنکه بدینجا رسید.

«من سنگینی بدی‌را تحمل نمیکنم بلکه‌آنرا پاداش میدهم، بخدا سوگند می‌بینم سرها مانند خوشه‌های گندم رسیده وهنگام درو آن سرآمده، بچشم خود ریش‌ها و عمامه‌های خون‌آلود را مشاهده میکنم.»

«موقع سختی رسیده‌آگاه باشیدکه شبان سرسختی در پی شما میآید.»

«هان ای مردم امیرمؤمنان عبدالملک‌بن مروان تیرهای خودرا ازترکش بیرون کشیده آزمود ومرا ازهمه سخت‌تر دید وبرای شما فرستاد، شما مردمان منافق، خلاف‌کار، فاسد، آشوب‌طلبی هستید. مدتهاست‌که در آن‌راه‌ها قدم برمیدارید، بخدا سوگند پوست شما را مانند پوست درخت میکنم و مانند سنگ شمارا میکوبم ودرهم میشکنم وخرد میسازم همانطورکه شترهای نافرمان را میزنند شما را میزنم، بخدا سوگند بوعدهٔ خود وفا میکنم وآنچه را بگویم خواهم‌کرد...»

همینکه از خطبه فارغ شد ترسش در دلها جای‌گرفت وآنچه خواست برسر مردم عراق‌آورد چنانکه داستان بیدادگری او بنام است، بااینهمه هرگاه‌که پس‌ازآن منبرمیرفت وبا قوت بیانی‌که داشت نیکی‌های خود وبدی‌های مردم عراق وگذشت واغماض خویش را شرح میداد شنونده می‌پنداشت‌که اهل عراق بوی ستم‌کرده‌اند واو راست میگوید.

این بودکه خلفاء وامراء ازخطیبان مانند شاعران ملاحظه داشتند چه میدانستندگفتهٔ آنان درمردم احساساتی(عرب) تأثیر زیاد دارد.

تأثیرخطبه درجنگ‌ها، پیروزیها، خاموش ساختن شورش‌ها، جمع‌آوری دسته‌ها و پراکندن جمعیت‌ها بقدری مهم بوده‌که شخص را دچار تعجب میسازد.

نخستین‌شورشی‌که در اسلام پدیدآمد پس‌ازوفات حضرت رسول(ص) بود که مردم مدینه ازشنیدن‌آن به‌هیجان‌آمدند وصحابه کار را زار دیدند. ابوبکرکه این پیش‌آمد را مشاهده کرد میان مردم برخاسته چنین خطبه خواند:

«ای مردم اگر محمد(ص) درگذشت خدا زنده و جاوید است (محمد (ص) مانند سایر پیغمبران پیغمبری بیش نبود اگراوبمیرد یاکشته شود نباید بعقب بازگردید از آیات قرآن).میدانیدکه تجربیات من ازهمهٔ شما بیشتراست. پس از فرمانروای خود پیروی‌کنید، من ضمانت میدهم که اگر کار را سرانجام دهم برکنار میروم».

وهمین کلمات کوتاه پرمعنی کافی بود که آن شورش بزرگ را بخوابانند.

همینقسم خطبهٔ ابوبکر درسقیفهٔ بنی‌ساعده (موقع تعیین خلیفه) تأثیر زیادی داشت خلفای راشدین همه خطیب وخطبه‌سرا بودند وبدون تردیدفصیح‌ترین وخطیب‌ترین همهٔ آنها (حضرت) علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) است وکتاب نهج‌البلاغهٔ علی(ع) که اکنون میان‌ما موجود است بزرگترین گواه این مدعاست و اگرچه در انتساب تمام آن گفته‌ها بحضرت علی(ع) تردید واختلاف میباشد اماقطعاً غالب آن‌اقوال ازآن‌جناب‌میباشد وچنانکه ملاحظه میشود مطالب‌علمی،ادبی، دینی، رزمی وغیره (مفاخره ومانند آن)در آن خطبه‌ها دیده میشود .

پس‌از خلفای‌راشدین عدهٔ دیگر ازخلفاء نیزخطیب وناطق بودندگرچه درسخنوری و بلاغت‌تفاوت داشتند، اماهمینکه رفته‌رفته فتوحات وجنگجوئی پایان یافت وخلفـاء بعیاشی و بزم‌آرائی پرداختندهوهٔ بیان وحماسه‌سرائی آنان‌ضعیف گشت وازآن‌بیانات‌مردانه ورزم‌جوئی بشکایت و وعظ ونصیحت پرداختند. خلاصه اینکه پس‌از ضعف وفساد دولت‌های عرب‌درمشرق خطابه‌سرائی آنان ازبین رفت، برعکس‌خلفای بنی‌امیه درغرب (اندلس)که تازه نفس‌بودند خطبه وخطابه‌را رونق دادند وخطیبان‌را مانند شاعران مقرب‌درگاه ساختند ولـی آنها هم خطابه‌را برای‌حمـاسه وسلحشوری وامثال آن بکار نمیبردند، چه بواسطهٔ زندگانی آسودهٔ شهرنشینی آن جوش وحرارت اولیهٔ بدوی‌را از دست داده بودند، فقط موقعی‌که خلیفهٔ تازه بتخت مینشست یامسافرمحترمی ازسفر میآمد ویابردشمنی‌پیروز میشدندخطیبان برای‌مبارکباد پیش‌میآمدند و بمنظور بزرگ ساختن آنان و یا استحکام مبانی خلافت خطبه‌هائی‌میسرودند.

امیران وسرداران‌نیز خطبه‌میخواندندوپیش‌ازحمله بدشمن بخطابه‌سرائی می‌پرداختند وسپاهیان‌را باستقامت درمقابل دشمن‌تشویق مینمودند وچه‌بسا که‌خطبهٔ آنان‌عامل‌مؤثرپیروزی میشد مانند خطبهٔ خالدبن‌ولید درجنگ‌یرموك وخطابهٔ مغیره در واقعهٔ قادسیه وخطبهٔ‌خلیدبن منذر درجنگ‌فارس وخطبهٔ طارق‌بن‌زیاد در فتح اندلس‌که شمارهٔ آن خطابه‌ها بسیار است و مجلداتی برای درج‌آن لازم میباشد .

همینطور قبایل مختلف خطبای متعدد داشتندکه مانند ایام‌جاهلیت درمواقع لازم خطبه میخواندند، غالباً هیئت‌های مخصوصی ازمدینه وبغداد ودمشق و سایر شهرهای بزرگ اسلام برای‌اسلام برای‌مبارکباد خلیفه‌یابرای دادخواهی یابرای‌کمك‌خواستن وامثال‌آن به‌پایتخت میآمدندویك‌یاچندنفرآنان‌بخطابه‌سرائی می‌پرداختند وجوانان‌تازه‌کارکه میخواستندخطابه‌سرائی ونامه‌نگاری بیاموزند بااشتیاق تمام‌در آن مجالس حاضر میشدند تااز اسلوب خطابهٔ آنان استفاده واقتباس‌کنند .

عربها بلاغت‌درنامه‌نگاری‌را مانندبلاغت درخطابه‌مهم میشمردند وخلفای اسلام‌بخصوص درصدر اسلام همینکه‌باامیری یابزرگی‌مکاتبه میکردندسعی مینمودندکه مکاتبات آنان‌به‌منتهی درجه بلیغ ورساباشد ونامه‌را طوری مینوشتندکه مانند خطبهٔ بالای منبر بود (شرح‌لازم در این‌مورد گفته شده‌است) .

شعر بعد از اسلام

شعر در زمان بنی‌امیه

پس ازظهور اسلام عربها ازاسلوب فصیح‌قرآن (مجید) وپیدایش‌مقام نبوت و وحی (الهی) بهیجان و ذوق درآمدند و تمام همّ خود را بانتشار دین‌اسلام وفتح ممالك مبذول داشتند ازآنرو قریحهٔشاعرانهٔ آنها بقریحهٔ خطابه سرائی تبدیل یافت، چه‌برای برانگیختن مردم بجهاد وتحریك احساسات وتشویق وترغیب نفوس به‌بندگی‌خدا خطابه ازشعر مؤثرتر بود و درنتیجه از آغازپیدایش اسلام تاپایان دورهٔ خلفای راشدین شعر وشاعری آنقدرها در میان مسلمانان پیش‌نرفت ولی‌همینکه امویان بخلافت رسیدند برای‌مبارزهٔ بامخالفان ورقیبان (از خاندان پیغمبر ص) بوسایل تازه‌ای دست زدند چنانکه گفته‌شد عامل‌مؤثرپیشرفت‌آنان‌بذل و بخشش وتطمیع مردم‌بود وعلاوه برآن ازشعر وشاعری نیزاستفاده‌کردند. چه‌که شاعری نیز میان‌احزاب وجماعات‌مؤثر واقع‌میشد، بدان‌جهت خلفای‌بنی‌امیه شاعران‌راگرامی میداشتند تا باشعر آنان‌مردم‌رابخودجلب‌کنند ویااز شرزبان شاعران‌آسوده بمانند وباصطلاح‌خودشان باصله وجایزه زبان شاعر راقطع میکردند.

خلفای بنی‌امیه نه‌فقط شاعران‌راگرامی میداشتند بلکه‌خود هم شعر حفظ میکردند و بفرزندان خود شعرمیآموختند وازآنان میخواستندکه شعرحفظ‌کنند. بعلاوه صله‌ها وجایزه‌های بزرگ بشاعران میدادند وحتی‌در زمان‌عمر هم مرسوم بوده‌که بجوانان شعر بیاموزند (چنانکه‌گذشت)، ولی‌البته در زمان بنی‌امیه بیش‌از هروقت بشعر وشاعری اهمیت میدادند، معاویه‌مؤسس دولت‌اموی چنین میگوید:

«شعررا بالاترین وظیفه وهدف اخلاقی وادبی خود قرار دهید».

معاویه شاعران‌را محبت میکرد اگرچه اورا هجو میکردند، خلفای بنی‌امیه نیزمانند اونسبت بشاعران مهربان بودند. حتی حجاج‌که ازوالیان‌ستمگر بنی‌امیه بودنسبت بشاعران احترام مخصوصی مبذول میداشت، ازحالات و اشعار آنان تحقیق میکرد و برترین آنها را گرامی‌تر میداشت واگرتحقیقات شفاهی اوبجائی نمیرسید از دانشمندان معاصر کتباً تحقیق میکردتابهترین شعر وبالاترین‌شاعر را بخوبی بشناسد، چنانکه وی (حجاج) در این باب باقتیبة‌بن‌مسلم مکاتباتی دارد واگرشاعران‌نزدآنها نمیآمدند دنبال‌آنان میفرستادند و باپول

وانعام وبخشش آنها راجلب میکردند. عبدالملک‌بن مروان بیش‌از سایر خلفای بنی‌امیه بشعر وشاعری علاقه‌مند بود ودرزمان خلافت وی‌مردم دسته‌دسته دورهم جمع‌شده ازشعر وشاعری سخن میگفتند .

شاید اینطور تصورشود که چون‌دولت بنی‌امیه‌یك دولت عرب خالص‌بوده وعربهای‌بدوی طبعاً بشعر وشاعری علاقه‌مندهستند لذا خلفای‌بنی‌امیه بدان‌جهت‌دنبال‌شعر وشاعری‌برمیخاستند وبشاعران محبت میکردند. اماعلت عمدهٔ توجه آنان‌بشعر وشاعری‌از روی‌خلوص‌نیت وعلاقهٔ بادبیات‌نبوده بلکه هدف عمدهٔ بنی‌امیه از احترام‌شاعران همانا مبارزه بامخالفان ورقیبان‌ـ اهل‌بیت پیغمبر(ص)ـبوده چه بخوبی‌میدانستند که مردم‌خلافت‌را حق‌اهل‌بیت‌میدانند وآنانرا غاصب میشمارند بقسمی‌که شاعران زمان بنی‌امیه باوجود بهره‌مندی از بذل وبخشش امویان غالباً آن‌حقایق‌را آشکارا میگفتند ودرهرحال اگرهم علاقه‌مندی‌طبیعی بنی‌امیه درآن‌موضوع مدخلیت داشته آن علاقه‌مندی عامل مؤثر کلی نبوده بلکه‌روی‌اغراض سیاسی شاعران‌را مقرب میساختند .

باری چنانکه گفته شد بسیاری ازشاعران باآنکه ازبنی‌امیه‌پول میگرفتند درطرفداری از اهل‌بیت پیغمبر(ص) هم پایدار میماندند. مثلا فرزدق‌پول ومال بسیاری ازبنی‌امیه‌میگرفت ودرباطن طرفدار بنی‌هاشم بود وبنی‌امیه‌هم این را میدانستند، موقعی همین فرزدق مطالبی برضد بنی‌امیه گفت ومروان‌بن‌حکم والی معاویه‌درمدینه درصدد‌مجازات وتنبیه فرزدق‌برآمد. فرزدق‌که‌آنرا دانست ازمدینه به‌بصره گریخت، مردم‌بمروان گفتند بدکردی‌که چنین‌کردی زیرا ناموس و شرافت خودرا بدست شاعر مفترسپردی ـ مروان گفتهٔ مردم‌را پسندیده توشهٔ راه وصد دینار زر برای فرزدق فرستاد تااز هجو او رهائی یابد بااین همه مهربانی موقعی که هشام‌بن عبدالملک خلیفهٔ اموی مناسك حج بجا میاورد حضرت علی‌بن‌الحسین (امام زین‌العابدین‌ع) را در طواف دید واورا ناشناس‌گرفته هویتش‌را جویا شد فرزدق‌که آنجا حضور داشت فوراً قصیده‌ای در مدح اهل بیت سرودکه بسیار مشهور است و مطلع آن این شعر است :

هذا الذی تعرف‌البطحاء وطأته ـ والبیت یعرفه والحل والحرم

ترجمه :

«کسی راکه توناشناس‌گرفته‌ای سراسر مردم حجاز اورا میشناسند .

«خانهٔ خدا ومردمی‌که دراحرام هستند ومردمی‌که دراحرام نیستند اورا می‌شناسند».

یکی از دلایل دیگر براستفادهٔ سیاسی‌خلفای بنی‌امیه ازشعر وشاعری آنکه عمربن عبدالعزیز ازرویهٔ پیشینیان خود عدول‌کرد و چون مرد پرهیزکار پاکدامنی بود ومیخواست مانند خلفای راشدین رفتارکند ازشعر وشاعری چشم پوشید واعلام داشت‌که نه‌شاعرمیپذیرد ونه‌شعر گوش میدهد، اماچنانکه‌میدانیم دیری‌نپائید وکسانی‌که‌پس‌از او آمدند مانندپیشینیان

خود شاعران‌را مقرب ساخته زبانشان را باپول وجایزه قطع کردند .

شعر وبنی‌عباس

پس‌از بنی‌امیه عباسیان بخلافت رسیدند. منصور برعکس خلفای‌اموی از گرامی داشتن شاعرانی‌که بجایزه گرفتن ازخلفـاء و ملازمت درگاه آنان خوگرفته بودند مانند سابق بدرگاه منصور عباسی رو آوردند ولی منصور آنان را بآسانی نمیپذیرفت و هرچه حاجب منصور برای شاعران اجازهٔ ورود میخواست خواهش آنهارا رد میکرد وهمینکه توشه و خرجی شاعران پایان می‌یافت و مدتی در انتظار بسر میبردند آنان‌را بارمیداد وازآنها میخواست‌که اورا مدح نگویند،سپس جایزهٔ مختصری بشاعران داده مرخصشان‌میکرد.درنتیجهٔ این‌رفتار شاعران ازاو رنجیدندو بعلویان متوجه شدند ورفته‌رفته‌کار محمدبن‌عبدالله علوی درمدینه بالاگرفت وشاعران درمدح او شعرها گفتند، منصور ناگاه باشتباه خود پی‌برد ودر مغلوب ساختن رقیب خود محمد رنج بسیار برد. جانشینان منصور از این‌پیش‌آمد پندگرفتند و شاعـران را مقرب درگاه‌ساخته گرامی داشتند وآنهاهم برای خوش‌آیند خلفای‌عباسی به‌هجو خاندان علوی‌پرداختند. هرون بیش‌از سایرخلفای عباسی به‌هجو علویان علاقه‌مند و مروان‌بن ابی‌حفصه فقط باهجو اهل‌بیت خودرا نزد هرون مقرب‌ساخت، وزیران عباسی مانند خلفای عباسی شاعران‌راعزیز ومکرم میداشتند جعفر برمکی وزیر هرون شاعران‌را زوار لقب‌داد وپیش‌از وی‌شاعررا سائل(گدا) میخواندند. هرون بیش‌از تمام خلفای‌عباسی بشاعران محبت‌میکرد وحتی از هجوآنان چشم می‌پوشاند. موقعی ابراهیم‌بن مهدی عباسی نزد مأمون آمـده گفت : دعبل خزاعی مرا هجو کرده، مأمون گفت: این‌شاعر مرا هم هجوکرده، توهم‌مثل من اورا به‌بخش سپس‌این اشعار راکه دعبل درهجو مأمون گفته بود برای ابراهیم خواند .

ترجمهٔ شعرها :

«آیا مأمون مرا نادیده می‌انگارد. مگر یادش رفته‌که دیروز سربرادرش بالای‌نیزه رفت» .

«مأمون بداندکه قوم‌من برادر اوراکشتند واورا بخلافت رساندند» .

«قوم من‌مأمون‌را از پستی برآورده نام‌نیك دادند وبلند مرتبه‌ساختند» .

ابراهیم‌که این اشعار راشنید گفت: «ای‌امیرالمؤمنین خدا حلمت‌را بیفزاید» .

دربارگاه مهدی وهرون ومأمون شاعران بسیارگرد آمدند وکسانی‌مانند بشاربن‌برد عقیلی وابونواس وابوالعتاهیه‌ازمیان آنان برخاستند.

شعر و دولت‌های عرب

همانطورکه گفتیم شعراز علوم عرب‌بود وهمینکه عربها ضعیف شدند وکاربدست ترکها افتاد شعر وشاعری نیز بی‌رونق شد تاآنکه دولت بنی‌حمدان (درشام) پدیدآمد وچون‌اینان عرب خالص بودند مجدد بشعر و شاعری اهمیت دادند تاآنجاکه بقـرار مذکور شاعـرانی‌که

بدربار گاه سیف‌الدوله (ازملوك آل‌حمدان) روی آوردند ازهرحیث بیشتر وبهتر از شاعران دربارهای دیگر بوده‌اند ، بعلاوه خود سیف‌الدوله شاعر وادیب بود و باهل سخن احترام میگذارد .

ابوفراس- متنبی - سری- رفاء - نامی- ببغاء - واواء ، وغیره ازشعرای مشهوردربار این پادشاه میباشند .

پس‌ازانقراض‌دولت‌آل حمدان‌مجدد شعروشاعری درشرق بی‌رونق شد ودرممالك غرب (اندلس) روبترقی گذاشت. خلفای اندلس بشعر وشاعری توجه خاصی داشتند، درزمان‌آنان شاعران مهمی‌دراندلس ظهور کردند .

دولتهای دیگراسلامی‌که عرب نبودندکم وبیش بشعروشاعرتوجه داشتند امااین توجه آنان (بیشتر) یکنوع تقلیدازپیشینیان بود، چه خودآنان(پادشاهان غیرعرب) ازشعروشاعری چیزی نمیدانستند، ازمطالب خنده‌آور مربوط باین موضوع یکی‌آنکه دسته‌ای از شاعران ببارگاه یوسف‌بن تاشفین روآوردند، وی از پادشاهان بربربود ودرقسمتی ازافریقای شمالی حکومت داشت والبته شعروشاعری را درك نمیکرد .

اماشاعران برای گرفتن جایزه قصیده‌های بلیغی درمدح وی سرودند وتوسط معتمدبن عبادتقدیم‌کردند . معتمدبن عباد تمام قصیده‌ها رابرای پادشاه خواند ودرپایان پرسیدآیاامیر مسلمانان فهمیدکه اینهاچه‌گفتند؟ پادشاه بربربسادگی‌تمام جواب دادکه ندانستم چه‌گفتند، امامیدانم‌که پول میخواهند .

وهمینکه معتمد ازپیش یوسف رفت نامه‌ای درمدح اوفرستاد ودرضمن نامه این دوبیت را نوشت :

ترجمهٔ دوبیت:

همینکه ازشما جدا شدیم چشمان ماازگریه خشك نشد وقتی باشما بودیم شب ما مانند روز سپید بود واکنون‌که ازشما دورهستیم روزما مانند شب سیاه است».

دبیرپادشاه که‌آن نامه‌واشعار راخواند شاه بربرسری تکان داده گفت : گمان میکنم از ماکنیزان سفید وسیاه میخواهند .

دبیرجسارت نموده معنای واقعی‌اشعاررا‌عرضه داشت، آن موقع ذوق ادبی پادشاه بربر تحریك شده بدبیر گفت : «درپاسخ معتمد بنویس‌که‌آری ازفراق توسرمن درد میکند !»

جمع‌آوری شعر وراویان شعر

همینکه مسلمانان بتفسیر قرآن پرداختند محتاج بفهم معانی الفاظ گشتند وطبعاً بجمع‌آوری اشعار مشغول شدند وآنرا ازراویان شعر فراگرفتند واین‌کارازقرن اول‌هجرت شروع شد. مردم‌عراق بیش‌از دیگران باین‌کارمشغول بودندواهالی بصره وکوفه‌که نزدیکتر بدیار عرب بودند ازسایرمردم عراق بیشترشعرجمع‌کردند وکوفیان ازبصریان دراین قسمت جلو

افتادند، نخستین کسیکه اشعار عرب واخبار مربوط بآنرا جمع‌آوری کرد حماد راویهٔ دیلمی کوفی متوفی بسال ۱۵۵ هجری میباشد. پس‌از اوخلف‌بن حیان احمر فرغانی بنده (مولی) ابی‌برده و ابی‌عمروبن علاء وابوعبیده واصمعی ودیگران بآن کارمبادرت نمودند وچنانکه در قسمت ادبیات اشاره شد بیشتر اینان مردمان‌ادیب وسخنور بوده‌اند.

درنتیجهٔ اقدامات اینان هزاران قصیده وشعرجاهلیت بدست‌آمد بقسمی‌که درهیچ ملتی چنان مجموعه‌ای وجود نداشته است. اماپاره‌ای‌ازاین اشخاص بمناسباتی اشعاری جعل‌کرده جزء اشعارجاهلیت جامیزدند ولی شمارهٔ‌آن اشعار جعلی‌زیاد نیست. مثلا خلف احمرمیگوید: «من‌درطلب شعربکوفه‌آمدم وچون مردم‌کوفه ازمساعدت‌من‌دریغ نمودند اشعارساختگی بآنان تحویل میدادم واشعار درست از آنان میگرفتم وهمینکه بیمار شدم بآنان یادآوری نمودم‌که این شعرها ازخودم بوده ولی‌آنان نپذیرفتند وشعرهای من جزء شعرهای عرب درآمد.»

ابوعمربن علاء میگوید: من فقط یك شعر ازخود ساختم‌وجزء اشعار عرب جازدم و آن شعراین است‌که درجزء اشعاراعشی درآوردم:

«وانکرتنی وماکان‌الذی نکرت ـ من‌الحوادث‌الاالشیب والصلعا».

ترجمه:

«مرا ناشناس‌گرفت وآنچه ناشناس‌گرفت ازپیری وریختن موی سربود».

حماد راویه نیز چنان‌کرد، اماعربها بزودی خوب وبد را بواسطهٔ تحقیق درسلسلهٔ روایات شعرتشخیص دادند ومانند حدیث درست ونادرست‌آنرا درك‌کردند.

یکی از عادات عرب درحفظ شعراین بوده‌که از زمان جاهلیت مردی ملازم شعرای نامی میشد واشعار اورابرای دیگران در حضور شاعران میخواند ویا شعردیگران را برای شاعرمیسرائید وکسانی‌که داوطلب شاعری بودند باین خدمت مشغول میشدند ومثل شاگرد در ملازمت استاد میماندند تا از او شعر و شاعری بیاموزندو چون در آن روزها خواندن و نوشتن نمیدانستند اشعار شعراء زبان بزبان توسط همان ملازمان نقل میشد. مثلا کثیر عزه راوی و ملازم جمیل بثنیه خود ملازمت هدبةبن خشرم را داشت و هدبة راوی حطیئه وحطیئه راوی اشعار زهیر وپسرش بوده‌است. درزمان جاهلیت ودراوایل اسلام هرشاعری‌یك راوی وشاگرد مخصوصی‌داشت‌که فقط اشعار آن شاعررا روایت میکرد و ازاو دفاع مینمود واستاد خودرابرترازدیگران معرفی میکرد. اماهمینکه عربهابجمع‌آوری‌اشعار نیازمندشدند، راویان متعددگشتند وهر دسته‌ای برای منظور بخصوصی اشعار معینی راجمع میکردند. مثلا نحویان برای تنظیم قواعد نحوی اشعار مخصوصی راجمع‌کردند وشاعران اشعاری را جمع آوری میکردندکه‌کلمات عجیب‌وغریب درآن بود، وتاریخ نویسان اشعاری میخواستندکه در آن شاهد مثالی‌بود، وحتی پاره‌ای ازآنان اشعاردیوانگان و راهزنان ویهودیان وشعرهای کوتاه (ارجوزه) عرب راجمع مینمودند. اما اینان جزء راویان شعر بشمار نمیآمدند ودستهٔ

دیگر ازراویان تمام انواع اشعار را جمع‌آوری میکردند واینان بنام راویه معروف بودند .
مانند حماد وخلف وغیره .



مجموعه‌ای از کاشی‌های ایوان
کاشان قرن ۷ ه

عربها چنانکه گفتیم از نوشتن مطالب (چه شعروچه غیر آن) خوششان نمیآمد وازآنرو همه چیزرا حفظ میکردند ودر نتیجه حافظهٔ آنان بسیار قوی بود، علاوه برحفظ تمام قرآن واحادیث، اشعارزیادی ازبرمیکردند تاآنجاکه یکنفر بیست وچند هزارقصیده باذکر سلسلهٔ سند ومعانی مشکل آن از حفظ داشت. شاعران برای تقویت ملکهٔ شاعری اشعار زیادی از گذشتگان حفظ داشتند و معتقد بودند هر شاعری که اشعار شعرای نامی را حفظ کند میتواند مانندآنان شعربسراید وچون خلفا وامرای دولت اموی واوایل عباسی به تحقیق حال شعرای عرب واشعارآنان علاقه مند بودند، عده‌ای هم ازآنرو شعرحفظ میکردندکه درموقع لزوم جواب گوئی کنند.

طبقات شاعران

عربهاطبعاً شاعرپیشه هستنداما احساسات وافکارشاعرانهٔ آنها بمقتضیات زمان ومکان فرق میکرده‌است، مثلاشاعربدوی درصحرا شتر خود را میچرانید و در اطراف خود جز ریگ زار و شن زار چیزی نمیدید وهمینکه ازسوزش آفتاب ویاتاریکی شب بستوه می‌آمد بچادری پناه میبردکه ازپشم و موبافته شده بود. هم نشین اوشترواسب وخوراکش شیروخرما وهم بسترش شمشیر ونیزه بود، پیوسته ازدشمن بیم داشت که‌ناگاه بروی بتازدیاحانوری که اورا آزاربرساند. واگربادوست خود قرار ومداری میگذارد محل ملاقات آنان دره یا تپه یابیشه بوده است. خدایان خودرا ازسنگ وچوب وخرمامیساخت وهمینکه گرسنه میشد خدای خرمائی خودرا میخورد، اماشاعر شهرنشین درباغهای باصفا وکاخهای عالی‌اقامت‌داشت. جامهٔ حریرمی‌پوشیدبربالش‌های‌ابریشم تکیه میزد، باخلفاء ووزراء وامراء معاشرت‌داشت، ازانواع تجمل و خوشگذرانی وعیش و نوش بهره میبرد. البته طرزفکراین شاعرباآن‌شاعرتفاوت داشت‌ازآنروشعرهای‌دورهٔ جاهلیت خشن ومتین درمیآمد وکنایه ومجازکمتر داشت.

همینکه قرآن (نازل) شد ومردم قرآن‌وحدیث حفظ کردند وبجمع‌آوری‌اشعاروامثال ومسائل ادبی پرداختند ونیك و بدکلمات را دریافتند ذوق آنان تلطیف شد وطبع آنان عالی گشت، طبعاً بلاغت وفصاحت آنان‌کامل شد وتصورات و افکارآنان درشعر وخطابه ترقی‌کرد و نظم ونثرآنها عالی‌تر وروشن‌تر ازگذشته گشت ازایرانیان طول وتفصیل درشعر ونثررا فرا گرفتند و از آنرو شاعران دورهٔ اسلامی باذوق‌تر وفصیح‌تر از شاعران جاهلیت شدند. مثلا اشعار حسان‌بن - عمروبن ابی‌ربیعه - حطیئه - جریر - فرزدق - نصیب - ذی‌الرمة - اخوص از نظر بلاغت وذوق وتفنن درتعبیر ازاشعار نابغه و عنتره وابن‌کلثوم وزهیروعلقمه وطرفه عالی‌تر میباشد، همانطور که خطابهٔ خطیبان اسلامی از خطبه‌های خطیبان دورهٔ جاهلیت فصیح‌تر و مؤثرتراست.

اینك طبقات شعرای عرب را میشماریم‌که ازاینقرار است:

۱ــ شعرای جاهلیت.

۲ـ شعرای مخضرمین ازظهور اسلام تاآخر بنی‌امیه .
۳ـ مولدین درزمان عباسیان .
۴ـ محدثین.

ولی‌نمیتوان حدفاصلی‌میان این چهارطبقه تعیین‌کرد، چه بعضی‌ازشاعران جاهلیت در دورهٔ اسلام هم بودند وپاره‌ای ازشعرای مخضرم در دورهٔ مولدین هم حیات داشتند ودرهر حال ازنظرهمان تقسیم اجمالی میگوئیم :

الف ـ شعرای دورهٔ جاهلیت کسانی‌هستندکه تمام عمرخود یاقسمت بیشترآن را درایام جاهلیت گذرانده‌اند. از ممیزات اشعاراین دوره آنکه سادگی و خشونت ازآن نمایان است که اگرمثلا دروصف کسی‌سخن گفته‌اندآنرا بشریاآهوتشبیه میکنند ودرگفته‌های‌آنان تکلف ومبالغه وعبارت پردازی دیده‌نمیشود.مشهورترین این‌شاعران گویندگان سبعهٔ معلقه‌هستند.

ب ـ مخضرمین مانند شاعران دورهٔ جاهلیت ساده شعرگفته‌اند، امامختصرنمونه‌ای از تمدن دراشعارآنان دیده میشود وازاشعارجاهلیت بلیغ تراست، مشهورترین شعرای این دسته حسان‌بن ثابت ـ کعب‌بن زهیر ـ جریر ـ اخطل وفرزدق است .

پ ـ مولدین که‌باهرون ومأمون معاصر بودند وعصرطلائی دورهٔ عباسی را درك کرده‌اند وازانواع تفنن وتجمل وخوشگذرانی وعیش ونوش بهره‌مند شده‌اند. ازآنروطبع شاعرانهٔ آنها بسیار لطیف شده ودرنتیجهٔ معاشرت وآمیزش باطبقات عالی‌ذوق وسلیقهٔ مخصوص بهم رساندند ودروصف شراب وباغ وگل وکاخ وبزم ومانندآن شعرسرودند، شعرمولدین طبعاً از اشعارآن دوطبقهٔ‌دیگرلطیف‌تراست وتاحدی شهوت‌انگیز میباشد. مشهورترین‌این طبقه بشار عقیلی ـ ابوالعتاهیه ـ ابونواس ـ ابوتمام وبحتری است .

ت ـ محدثین این‌دسته ازشاعران پس‌ازانتشار وانتقال فلسفه وکلام وعلوم یونان پدید آمدند ودراشعارشان رنگ‌آمیزی فلسفی وجدلی ورموزحکمت دیده میشود ونمونهٔ‌آن اشعار متنبی ـ معری ـ شریف رضی ـ وصفی حلی‌است .

شعرای اسلام و اشعار آنان

چون بازار شعر درقرن اول‌هجرت رواج داشت شاعران اسلامی در همان تاریخ بیش‌از شعرای دوران جاهلیت بودند بااین همه چون بیشتر اسامی آن شاعران مفقود شده شمارش تمام‌آن‌شاعران مقدور نیست. همینقدر ازپاره‌ای مطالب معلوم میشودکه عدهٔ آنان زیادبوده است. مثلا ابن‌خلکان میگوید :

«هرون‌بن‌علی منجم بغدادی‌کتابی بنام بارع درشرح‌حال شعرای مولدین تألیف‌کرده و۱۶۱ شاعر را درآن‌کتاب نام‌برده‌که اولشان بشارعقیلی وآخرشان محمدبن عبدالملك‌بن‌صالح میباشد». درصورتی‌که فاصلهٔ میان این دو شاعر بسیارکم است. بعلاوه مؤلف آن‌کتاب یادآور شده‌که‌فقط‌شرح‌حال برجسته‌ترین ونیکوترین شاعران را جمع آوری‌کرده است وار

همین میزان میتوان بشمارهٔ شعرای طبقات دیگر پی‌برد واین‌را نیز باید درنظر داشت‌که عدهٔ زیادی ازشعرای اندلس جزء آن‌چهار طبقه منظور نشده‌اند .

همین قسم تعیین شمارهٔ اشعار شعرای عرب فعلا از آن جهت امکان ندارد که نام و آثار بسیاری از آنان بواسطهٔ جنگهای‌داخلی قرون وسطی‌از میان رفته‌است، بنابراین‌فقط بگفته‌ها ونوشته‌های‌کشف‌الظنون دراین‌مورد اکتفاء میشود. وی ششصد دیوان ازششصد شاعر درکتاب خود نام‌برده واسامی وکنیه‌ها والقاب وسال وفات آنهارا نوشته‌است .

این‌شاعران ازعراق وشام وخراسان ومصر واندلس وغیره برخاسته‌اند وهر کدام‌دیوان اشعاری دارند که صفحات آن از دوهزار تاسدصفحه وباکمتر میباشد. میزان برآورد اشعار این‌دیوان‌ها چنان است‌که هرورقی را دوصفحه وهرصفحه‌ای را بیست‌خط یابیست‌شعر تخمین میزنند. مثلا دیوان بشار عقیلی‌که دوهزار صفحه‌است چهل‌هزار سطر دارد ودیوان ابن‌هرمه که‌هزار صفحه است بیست‌هزار شعر دارد وبهمین میزان دیوان دو هزار نسخه‌ای ابونواس و چهارصد صفحه‌ای مسلم‌بن‌ولید را باید حساب‌کرد. حال اگر دیوان‌های‌گم شده‌را هم بآن اضافه‌کنیم ودیوانهائی‌که کشف‌الظنون ازآن اسمی‌نبرده برمجموع آن‌بیفزائیم‌عدد اشعارعربی وشعرای عرب مافوق تصور خواهد شد، بقسمی‌که هیچ زبانی وهیچ ملتی‌درگذشته وحال‌بآن اندازه شعر وشاعر نداشته ونخواهند .

علم عروض

مشهور است‌که خلیل‌بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ هجری برای اولین مرتبه شعر عربی‌را وضع‌کرده، آنرا به‌پنج‌دایره تقسیم‌نمود وازآن پانزده بحر شعر را بیرون آورد. سپس‌اخفش بحر دیگری بنام بحر خبب برآن افزود. اما احتمال‌کلی میرود که عربها پیش‌ازآن بعلم عروض آشنابودند وگرنه نمیتوانستند اشعار خود را مطابق بحرهای عروض تنظیم‌کنند وگواه این‌گفتار قول ولیدبن مغیره است‌که میگوید: «قرآن‌را باتمام بحرهای شعر تطبیق‌کردم و آنرا بهیچ‌کدام از آن بحرها مطابق ندیدم، پس‌مسلم است‌که قرآن شعر نمی‌باشد.»

والبته تاولیدبن‌مغیره عروض نمیدانسته این‌حرف‌را نمیگفته است. پس‌تصور میرود که خلیل‌برای اولین‌مرتبه عروض‌را مانند سایر علوم اسلامی تدوین‌کرده وبحرهای تازه علاوه بربحر عرب‌برآن افزوده است وسپس ازبحر اشعار یونان نیز بربحراشعار عرب اضافه شده چه‌آنانی‌که بازبان یونانی آشنابودند میان‌شعرهای‌عربی وشعرهای یونانی مقایسه می‌کردند. واین‌هیثم در اوایل قرن‌پنجم هجری رساله‌ای دربارهٔ شعر عرب و یونان تألیف نموده‌که ما بآن دست نیافتیم. این‌شرشیر شاعر معروف به‌ناشی‌اکبر متوفی بسال ۲۹۳ در علم عروض اصلاحاتی نموده شواهد وامثالی‌جز شواهد وامثال خلیل در رسالهٔ خود ذکر نموده است .

دراین هیچ‌شك وتردید نیست‌که‌علم عروض مانند موجودات‌زنده بمرور زمان رو به‌تکامل رفته است وتدریجاً فن‌قصیده سرائی‌متنوع شده وطرز‌اصمعی و بدوی و حورانی وامثال آن‌در

قصیده‌سرائی معمول شده‌است .

اما مردم‌اندلس تاریخ مخصوصی درشعر تنظیم‌کردند، چه‌که آنان بعد ازدیگران بشعر وشاعری پرداختند واسلوب وروش‌آنرا متنوع نموده بهمنتها درجهٔ‌کمال رساندند، چنانکه تنظیم شعر موشح از مبتکرات آنان میباشد[1] و مقدم‌بن‌معافر فریری اندلسی در اواخر قرن سوم هجری شعر موشح را ابتکارکرد وموشحات اندلسی ازآن به‌بعد رواج یافت . همینطور نوعی از ادبیات دراندلس تنظیم‌شدکه آنرا (زجل) میگفتند ومبتکران آن ابوبکربن‌قرمان قرطبی مشهور بامام‌الزجالین میباشد ودرآن‌نوع شعر مقید به‌اعراب نیستند.

پس‌از آن‌شعرای مغرب(افریقا) بزبان محلی‌خود اشعاری سرودندکه‌آنرا عروض‌البلد میگویند وابن‌عمیر اندلسی این‌طریقه‌را ابتکارکرد و بعداً درفارس عروض‌البلد شایع‌شده بنام مزدوج ـ کاری ـ ملمبه ـ غـزل وغیره تنوع یافت، چنانکه اکنون درمصر زجل مصری ودر لبنان قریض‌لبنانی ودرشام معنی شامی رایج است .

دربغداد یك‌نوع شعر محلی موسوم به(الموالیا) رایج‌بوده وبانواع‌مختلف تقسیم‌میشده که مشهورترین آن نوع (القوما) و(کان وکان) میباشد وپاره‌ای ازآنان‌دوبیتی ویك‌بیتی‌بوده است، سپس‌این‌طرز شعرگوئی درسایرممالك شایع‌شده چنانکه‌اکنون درسوریه وعراق ومصر هم رایج‌است .

شعر ودولت

در ضمن گفتگـو از شعر وجاهلیت اشاره شدکه عربها بواسطهٔ طبع شاعرانه واحساساتی خود بطورعجیبی تحت‌تأثر شعر قرار میگرفتند وطبعاً پس‌از آنکه متمدن‌شدند ودولتی ازخود پیداکردند احساسات آنان لطیف‌تر گردید وبیش‌ازپیش تحت‌تأثر شعردرآمدند وهرقدرکه دولت‌اسلامی توسعه‌یافت وحکام اسلامی خودمختاری پیداکردند اثرشعر در میان آنان افزوده شد بخصوص در زمان بنی‌امیه ودر دولتهای عربی‌که‌خلفاء بشعر وشاعراهمیت زیادی‌میدادند وچنانکه دیدیم‌خلفای اموی شاعران‌را گرامی میداشتند و مقرب درگاه میساختند واین‌جریان تاأوایل دولت‌عباسی وسایر حکومتهای عربی دوام داشت باین‌قسم‌که شاعر ببارگاه خلیفه یاامیر میرسیدواذن‌دخول میخواست، سپس واردمجلس میشد وقصیدهٔ‌خودرا بلندبلند میخواند. خلیفه وباامیر وحاضرین محلس آنرا میشنیدند وپاره‌ای از ابیات آنرا زیر لب زمزمه میکردند. سپس امیر یا خلیفه جایـزه بشاعر میدادکه‌گاه میزان آن تایك میلیون درهم میرسید گاه هم برای شاعر ماهانه مقرر میشد ویاشخصی باوتفویض میگشت وخلعت هم میگرفت. سخی‌ترین خلفای عباسی نسبت بشاعـران مهدی ورشید و سخی‌ترین خلفای امویان اندلس ناصر ومنصور وسخی‌ترین امراء خالد قسری امیر عراقین در زمان امویان وسیف‌الدوله حمدانی بوده‌اند .

---

[1] ـ شعر موشح چنان است‌که ابیاتی در مدح کسی میسرایند وحرف اول هربیت از آن ابیات باحرف اول نام وکنیه ولقب ممدوح تطبیق میکرده است . مترجم

وبطورکلی همهٔ خلفا وامراء باستثنای عدهٔ کمی شاعران راگرامی داشته پول زیادی بآنها میدادند. در هفته یا ماه یاسال روزی را برای پذیرائی شاعران تعیین میکردند ودر آنروز جز شاعران کسی‌را نمی‌پذیرفتند. مثل‌اینکه میخواستند درآن روز جز بشعر وادبیات بکار دیگری نپردازند، شاعران دسته دسته بحضور میآمدند و دربارهٔ مسائل ادبی مناظره و مباحثه میکردند وشکی نیست که در نتیجهٔ آن مناظرات افکار روشن میشد وقریحهٔ سخنوران نیرو میبافت و همتشان نیرو میگرفت. خلفای اندلس بیش‌از خلفای دیگر باین‌موضوع توجه داشتند. معتضد عباسی متوفی بسال ۴۶۱ هجری‌خانهٔ مخصوصی برای پذیرائی شاعران‌ترتیب داده بود وهرهفته روزهای دوشنبه درآن خانه می‌نشست وجز شاعران کسی را نمی‌پذیرفت وازآنان بخوشی ومهربانی پذیرائی میکرد. معتضد شاعران را طبقه‌بندی‌کرده رئیسی برای آنان تعیین نموده بود و اسامی شاعران مانندکارمندان رسمی در دفترهای دولتی ثبت بود. هرگاه‌که امیران اندلس ازمیدان پیروزی باز می‌آمدند، سلام‌عام ترتیب میدادند. ودر آن مجلس ابتداء قاریان قرآن میخواندند، سپس شاعران‌شعر می‌سرودند وگمان میرودکه خلفاء وامرای اندلس به‌تقلید خلفای بغداد در تجلیل شاعران مبالغه میکردند چنانکه دربسیاری‌از نظامات وآداب ورسوم از آنان پیروی داشتند.

شعر-خلفاء-امراء

یکی ازعوامل مؤثر در پیشرفت شعر آن بودکه خلفاء شعر میگفتند وبشعرعلاقه داشتند وپاره‌ای ازآنان قصیده‌ها واشعارنیکوسروده‌اند.

مشهورترین شاعریزیدبن معاویه‌است‌که مجموعهٔ اشعار اودرسه دفتر جمع شده است، ابن‌خلکان میگویدکه من آن اشعار را دیدم وخواندم وازبس نیکو بود آنرا حفظ‌کردم و این عجیب نیست، چه‌که مادر یزید میسون دختر بحدل‌کلبیه از عربهای جادرنشین بوده ویزید خود درصحرا نشو ونموکرده بود مادرش نیز از زندگی درکاخ‌های معاویه به‌تنگ آمده هوای صحرانشینی بسرش زده بود و ابیاتی درآن باب‌گفته که ترجمهٔ آن چنین است.

«کلبهٔ تنگ وتاریك صحرا ازکاخهای عالی شهر پیش من خوش‌تر است.»

«چه خوشاکه عبای پشمینه در صحرا بپوشم و از این جامه‌های حریر شهرنشینان‌دور باشم.»

میسون موقعی‌که آن ابیات را سرود بیزید حامله بوده، شوهرش‌معاویه بمحض‌شنیدن این ابیات اورا طلاق‌داده بایل‌خودش برگردانید. یزید درمیان ایل‌مادرش درصحرا بدنیا آمد وتادو سالگی درمیان ایلات بود.

دیگر از خلفای شاعر ولیدبن عبدالملك و هرون‌الرشید است. بیشتر خلفای عباسی شعرمیگفتند و شاعرترین آنها ابن معتز است‌که فقط یك‌شبانه روز خلیفه بود و درسال ۲۹۶ درگذشت. ابن‌معتز مرد دانشمندی بوده و دیوانی داردکه در مصر چاپ ومنتشر شده است.

الراضی‌بالله آخرین خلیفه‌ای است که دیوان اشعار او تنظیم شده و آخرین خلیفه‌ایست که از روی منبر خطبه خوانده و با بزرگان اهل علم معاشر بوده و ندیمانی داشته است .

امراء و خلفای اندلس نیز شعر میگفتند و مشهورترین خلفای شاعر آنها عبدالرحمن اوسط و مستعین‌بالله است. صولی کتاب مستقلی در اشعار خلفای عباسی تنظیم کرده بود و چون خلفای اموی (اندلس) آنرا دانستند برعباسیان رشك بردند و حکم خلیفهٔ اموی اندلس تصمیم گرفت کسی را وادارد تا برای اشعار خلفای اموی نیز دیوانی ترتیب بدهد .

باملاحظهٔ این مراتب، معلوم میشود که چون بیشتر خلفاء وامراء باشعر وشاعری آشنا بودند لذا بشعر و شاعری توجه داشتند و در حکومتهای استبدادی رسم چنان است که اگر پادشاه بعلم وصنعت و ادبیات راغب باشد، در ترویج آن میکوشد وآنچه را که بهتر بپسندد رایج‌تر میشود . مثلا ولیدبن عبدالملك قصیدهٔ یزید بن‌منبه را یك یك شمرد و برای هر بیتی هزار درهم داد و او نخستین خلیفه‌ای است که چنان اقدامی کرده است.

همین‌قسم سایر خلفاء وامرائی که شعر دوست بودند شعر را ترویج میکردند مانند سیف‌الدولهٔ آل‌حمدان که خود شعر میگفت واز آنرو شعر را دوست داشت .

گرچه در آغازکار امویان شعر دوستی خلفا از روی سیاست بود اما کم‌کم جنبهٔ ادبی بخود گرفت و خلفاء از شنیدن شعر واقعاً لذت میبردند ، لذا خلفا مخصوصاً برای بررسی اشعار انجمن تشکیل میدادند وشعر شاعران را میشنیدند واگرشعری را فراموش کرده بودند ازشاعر میپرسیدند، ومشکلات شعری خودرا مستقیماً ازشاعر سؤال میکردند، در صورتیکه میان خلیفه و شاعر فاصلهٔ زیادی بوده است. مثلا هشام‌بن عبدالملك خلیفهٔ اموی مقیم دمشق نامه‌ای بوالی خود در عراق یوسف‌بن‌عمر ثقفی نوشت و از او خواست که حماد راویه را از عراق بفرستد وپانصد دینار ویك شتر راهوار بدو بدهد، حماد درظرف دوازده شبانه روز از عراق بدمشق آمد وچون سبب احضار خودرا جویاشد، خلیفه گفت: خواستم بدانم این شعر ازکی است؟ وبقیهٔ آن چیست، سپس شعر را خواند :

«دعوا بالصبوح یوماً فجائت ـ قینة یمینها ابریق»

ترجمه: چون برای صبوحی دعوت شد کنیزکی آمد که در دست راست اوتنگ بلوری بود.

حماد فوری پاسخ داد که شعر از عدی‌بن‌زید عبادی است وبقیهٔ قصیده‌را خواند وغالباً خلفاء دربزم عیش و نوش که مخالف شرع اسلام تشکیل می‌یافت بمشکل شعری برمیخوردند ودنبال شاعران میفرستادکه مشکل آنان‌را آسان سازد، از آن جمله یزیدبن عبدالملك عاشق بی‌قرارحبابه که در راه عشقبازی وی‌جان داد، شبی باحبابه درعیش خوش، بود حبابه این بیت را خواند :

«اذارمت عنها سلوة قال شافع ـ من‌الحسن میعاد السلو المقابر»

یزید پرسید این‌شعر ازکی است ؟ حبابه گفت: نمیدانم یزید دنبال زهری فرستادکه

از او بپرسد وچون دیرگاه بود رهری برجان خود ترسیده لرزان لرزان بخدمت خلیفه رسید وهمینکه موضوع را شنید خوشحال شده مشکل خلیفه‌را حل کرد .

بیشتر اوقات خلفاء برای استفادهٔ ادبی مجلسی از شاعران تشکیل میدادند واز آنان میخواستندکه در وصف منظره ویا چیزی شعر بگویند وآن موضوع را بمسابقه میگذاردند. مثل مهدی شمشیر عمروبن معدی‌کرب را برای هادی هدیه داد، هادی شاعران را جمع‌کرد واز آنان خواست‌که راجع بآن شمشیر شعر بگویند ودر این مسابقه ابن‌یمین مصری جایزه را برد.

هرون بیش از سایر خلفاء برای این‌کار انجمن میآراست وبیش از دیگران در بارهٔ شعروشاعری تحقیق مینمود وموقعی از هم نشینان خود پرسید مصرع اول این بیت چی‌است:

«ومن یسئل‌الصعلوك این مذاهبه»

وکسی از حاضران پاسخ این پرسش را نتوانست وچون اصمعی بیمار بود خلیفه اسحق موصلی را با هزار دینار نزد اصمعی فرستاد ومشکل را جویا شد. اصمعی گفت: شعر از ابونشناش نهشلی است ومصرع اول آن چنین است:

«وسائلة ابن‌الرحیل وسائل ومن یسئل‌الصعلوك‌این مذاهبه»

ترجمه:

«کسی می‌پرسدکه‌کاروان وراه‌کدام است وشگفت آنکه از درد راه‌می‌پرسند.»

هرون غالباً برای معنای یك شعر مجلس بحث تشکیل میداد تا معنای واقعی آنرا بداند، ازآنجمله روزی با حضورکسائی واصمعی انجمنی آراست تا معنای این شعر رابداند.

«قتلوا ابن‌عفان‌الخلیفة محرما ورعاً فلم ارمثله مخذولا»

ومدتی‌کسائی واصمعی راجع بمعنای این شعر با یکدیگر کشمکش داشتند.

موقعی هرون از بهترین شعر عرب در بارهٔ گرگ جویا شد وچون فضل مشکل او را حل‌کرد خلیفه انگشتری بوی دادکه بهای آن ۱۶۰۰ دینار بود. مأمون بولی‌بن جهم گفت که اگر فلان شعر را پیداکنی حکومت فلان محل را بتو میدهم وچون ولی بن‌جهم توانست شعر را بیابد بحکومت رسید وهمین قسم هم سیف‌الدولهٔ آل حمدان برای پیشرفت شعر و شاعری اقدام میکرد.

تأثیر شعر در دولت

خلاصهٔ کلام آنکه نه تنها خلفاء وامراء وبزرگان بلکه زن ومرد عرب با شعر وشاعری آشنا بودند، چه‌که شعر جزء آداب آنان بود، شعر میخواندند وبا شعر داستان سرائی میکردند و سخنوری مینمودند، وبقدری شعر حفظ داشتندکه با ذکر نام شاعر به مشهورترین شعر او اشاره میکردند ومطالب یکدیگر را بدین‌طریق با رمز بیان می‌نمودند مثلا روزی مردی‌کنار پل بغداد نشسته بود وچشمش بزن ماهروئی افتادکه از طرف رصافه می‌آمد وهمان موقع جوانی

باستقبال آن زن آمده گفت:

خدا علی‌بن‌جهم را بیامرزد. زن گفت: خدا ابوالعلاء معری را بیامرزد. جوان تا این‌را شنید از طرفی رفت وزن ازطرف دیگر گذشت، مردی که ناظر این جریان بود دنبال زن را گرفته گفت: راز این واقعه را بگو وگرنه تورا رسوا میکنم. زن گفت: مقصود از ذکر نام علی‌بن جهم این شعر بود.

«عیون المها بین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولاادری»

ترجمه:

«چشمان گیرنده بطریقی که میدانم ونمی‌دانم در میان رصافه وجسر عقلم را ربود.»

ومن در مقابل نام ابوالعلاء را بردم ومنظورم این دو بیت ابوالعلاء بود که میگوید:

«فیادارها بالخیف ان مزارها قریب ولکن دون ذلك اهوال»

ترجمه:

«اگر چه سر منزل معشوقه نزدیك است اما خطرهای بسیاری در راه است». حال که دانستیم نفوذ وتأثیر شعر در میان اعراب تا این حد بوده تعجب نمیکنیم که بدانیم با یك شعر جنگی برپا شده وعده‌ای کشته شده‌اند ویا از مرگ نجات یافته‌اند.

مثلا ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی پس از استقرار برمسند خلافت امویان را تعقیب کرد وهر قدر از آنان یافت کشت ولی عده‌ای از بزرگان بنی‌امیه از وی امان خواستند او هم آنان را امان داد، اتفاقاً روزی سلیمان بن‌هشام‌بن عبدالملك بمجلس سفاح آمد، سفاح او را احترام گزارد ودر همان موقع سدیف بن میمون شاعر سر رسید واین اشعار را خواند:

ترجمه:

«از اطاعت ظاهری اینان فریب مخور، اینها کینهٔ تو را در دل گرفته‌اند، با شمشیر وتازیانه‌کار آنانرا بساز ویك نفر از بنی‌امیه باقی مگذار.»

همینکه شعر تمام شد سلیمان بسدیف گفت ای شیخ مرا بکشتن دادی، اتفاقاً سفاح در اثر همان اشعار دستور داد سلیمان راکشتند.

موقع دیگر سفاح با هفتاد نفر از بنی‌امیه سر خوان نشسته بودندکه شاعری سررسیده این اشعار را خواند.

ترجمه:

«آری کشور بدست بزرگان بنی‌عباس آرام شد..»

«حالا ای بنی‌عباس شهادت حضرت حسین وزید وسایر بنی‌هاشم را در نظر بیاورید»

«که باکمال ذلت وخواری بدست ستمگران بنی‌امیه شهید شدند..»

سفاح چنان تحت تأثیر شعر رفت که فرمان داد تمام آن هفتاد نفر راکشتند وروی

لاشهٔ آنان خوان گستردند وخود ویارانش روی آن خوان نشسته غذا خوردند میگویند همانطورکه سفاح ویارانش روی آن مردان نیمه جان نشسته بودند وغذا می‌خوردند صدای نالهٔ جان‌کندن آنها از زیر خوان بگوش حضار میرسید وسرانجام همهٔ آنان در زیر پای سفاح ویارانش مردند.

همین قسم شعر یك قصیده هرون را بجنگ با رومیان برانگیخت ومطلع آن قصیده این است:

ترجمه:

« ففور پادشاه روم تورا فریب داد ولی سرانجام او از این فریب دادن بهلاکت میرسد.»

چه بساکه مردی با یك شعر از قتل نجات می‌یافت وداستان مالك بن‌طوق با هرون مشهور است ، بدینطریق‌که هرون فرمان قتل مالك را داد وهمینکه او را در برابر خلیفه روی بساط جرمی نشاندند وجلاد با شمشیر برهنه بالای سرش ایستاد مالك زیر شمشیر این قصیده را بالبداهه سرود:

ترجمه:

«من از مرگ بیم ندارم، چه میدانم مرگ یك چیز زود گذر است»

«من برای کودکان بی‌کسم نگرانم وجگرم ازرنج آنان میسوزد.»

«مثل اینکه آنان را بچشم خود می‌بینم، چگونه پس از من مینالند ومیگریند»

«اگر من زنده باشم آنان چنان نخواهند شد واگر من بمیرم مرگ آنان حتمی است».

«پس ازکشته شدن جمعی از من به نیکی یاد می‌کنند وجمعی دیگرکسان مرا شماتت می‌نمایند».

هرون‌که این اشعار را شنید بگریه درآمد گفت: ای مرد از روی بلند همتی ساکت شدی واز روی علم وحکمت سخن گفتی، من هم تو را از روی جوانمردی بخشیدم وبکودکانت سپردم، برو پیش فرزندانت ودیگر برنگرد.

مالك بچشم گفته از زیر شمشیر برخاست ورفت.

وچه بساکه سردار یك سپاهی با یك شعر از فرار صرف نظرکرده آمادهٔ فداکاری میشد وبا جانبازی به پیروزی میرسید.

موقعی‌که معاویه مردم را بشعر وشاعری ترغیب میکرد واقعهٔ ذیل را برای آنان شرح داد:

«شعر بیاموزید. آثار پر افتخار نیاکان شما در شعر است، شعر شما را راهنمائی میکند. من موقعی در میدان جنگ مصمم بگریز بودم و این یك شعر ابن‌اطنابهٔ انصاری مرا

از گریز بازداشت.

ترجمه شعر:

«شرف وافتخار مرا ازکارهای زشت بازداشت ونخواستم آنرا ارزان بفروشم».

امثال این وقایع که از تأثیر عظیم شعر حکایت دارد در زمان جاهلیت واسلام بسیار می‌باشد.

علوم دخیل (بیگانه)

اکنون از شرح علومی که با مقتضیات اسلام شیوع یافت فارغ شدیم وتفصیل آن را گفتیم که چگونه این علوم با اسلام پدید آمد وهمینقسم از آداب جاهلیت شرحی نگاشتیم و سیر ترقی علوم وآداب اسلامی وجاهلیت را بتفصیل مرقوم داشتیم. اینك میخواهیم از علوم دخیل (بیگانه) صحبت بداریم ومقصود از علوم دخیل علومی است که در زمان ظهور اسلام شایع بوده ومسلمانان آنرا از زبانهای بیگانه بعربی نقل وترجمه کرده‌اند. این علوم خلاصه‌ای از مطالعات دانشمندان وفیلسوفان وادبای ممالك متمدن دنیای قدیم بوده است که در قرنهای متمادی در نقاط مختلف دنیای آنروز از آغاز تاریخ تا زمان ظهور اسلام جمع‌آوری شده بود. بعبارت دیگر خلاصهٔ معلومات آشوریان ـ کلدانیان ـ بابلی‌ها ـ فنیقی‌ها ـ مصریها ـ هندیها ـ ایرانیان ـ یونانیان ـ رومیان را مسلمانان بزبان عربی ترجمه ونقل کردند. البته مقصود آن نیست که عربها این علوم واطلاعات را جدا جدا از ملتهای فوق اقتباس نمودند، بلکه منظور آنست که بمرور ایام این علوم دست بدست گشته وبیشتر آن در میان یونانیان جمع شده وآنان این علوم را مرتب ومدون کرده چیزهائی برآن افزوده بودند وپس از ظهور دین مسیح علوم مزبور تا حدی تحت تأثیر آن دین درآمد ودر عین حال قسمتی از آن علوم میان ایرانیان وهندیان وکلدانیان وغیره باقی ماند و همینکه ملتهای اخیر تحت اطاعت مسلمانان درآمدند جزء کارمندان دولتهای اسلامی شدند ودر نتیجه مسلمانان از همهٔ آنان استفاده کردند، بهمین جهت یکی از مزایای تمدن اسلام آنست که علوم پراکندهٔ یونان وایران وهند وکلده را بعربی نقل کرد وچیزهائی برآن افزود وآنرا ترقی داده کامل کرد، چنانکه بزودی شرح آنرا میگوئیم.

اینك پیش‌ازشروع باصل مقصود بطورمقدمه مختصری ازاوضاع و احوال علمی وادبی ممالك مزبور(ممالکی که علوم‌آنان بعربی‌نقل‌شده) صحبت میداریم، یعنی‌تاآنجاکه باموضوع مامربوط است، از وضع علمی و ادبی یونان وایران وهند وکلده سخن میگوئیم ، سپس‌آنچه راکه عرب ازآنان گرفته وموجباتی که برای اینکار بوده شرح میدهیم.

ادبیات زبان یونانی یونانیان ازتیرهٔ آریا هستند ودر روزگار پیش ازتاریخ ازشمال هند فرودآمده درمجمع‌الجزایر یونان وکرانه های مقابل‌آن درآسیای

صغیر واطراف دریای اژه اقامت کردند .

یونانیان عقاید وافکار برادران آریائی خود مقیم هند راباخود باین نواحی آوردند، چه که آنان ازروزگارهای پیش آن عقاید وافکار وآداب را درکتابهای دینی برهمائی خودبزبان سانسکریت ضبط وثبت کرده بودند .

یونانیان هلاس یاهلین خوانده میشدند وجمعاً سه طایفه بودند ازاینقرار :

۱ـ یونانیها که درکرانهٔ آسیای صغیرماندند .

۲ـ ایولیان که درلسبس ونواحی آن اقامت کردند.

۳ـ دوریان که در موره وسیسیل قرار گرفتند .

درآنموقع تمدن قدیم درکرانهٔ نیل وفرات نوشکفته بود وفنیقیها (همسایگان یونانیان ازراه خشکی) ودوریان (همسایه‌های یونانیان ازراه دریا) درآنروزها کرانهٔ آسیای صغیررا مستعمرهٔ خودنموده بودند ودرآن نواحی میزیستند، ازآنرو یونانیان بسیاری ازآداب ورسوم وتمدن فنیقیها را اقتباس کردند وآنان هم بسهم خود تمدن خویش را ازبابلیها و آشوریها و مصریها گرفته بودندویونانیان آنچه راکه ازعلوم وادبیات مانند هیئت وطب ومراسم دینی فرا گرفتند به برادران دوری خویش مقیم کرانهٔ غربی دریای اژه انتقال دادند. یونانیان که مردم بانشاط وباذوقی بودند بزودی شاعری وخطابه سرائی آغاز کردند چه که شعروخطابه ازممیزات وصفات طبیعی آنان بود ودرنتیجه شاعران وخطیبان ازمیان آنان برخاست وپس ازآن فلاسفه وپزشکان ودانشمندان بزرگی دریونان پدیدآمد ومردم یونان قواعد واصولی برای علم وفلسفه وضع نمودندکه بیشترآن تااین زمان بقوت خود برقرارمیباشد .

ادبیات وعلوم زبان یونانی بسه دوره تقسیم میشود ازاینقرار :

۱ـ دورهٔ قدیم که ازآغازتاریخ شروع میشود وبسال ۵۲۹ میلادی منتهی میگردد واین همان سالی است که ژوستینین قیصرروم مدارس بت‌پرستان را درکشور روم بست .

۲ـ دورهٔ بیزانس یاقسطنطین که از۵۲۹ شروع شده وبسال ۱۴۵۳ منتهی میشود ودر این سال ترکهای عثمانی قسطنطنیه را فتح کردند .

۳ـ عصرجدیدکه ازفتح قسطنطنیه شروع میشود وتااین تاریخ ادامه دارد .

البته آنچه مورد توجه میباشد همان عصراول ودوم است.

ادبیات و علوم در یونان قدیم

این دوره نیزبسه قسمت تقسیم میشود ازاینقرار :

۱ـ دورهٔ شعرکه بسال ۴۷۵ پیش ازمیلاد منتهی میشود .

۲ـ دورهٔ نمایش وتاریخ وفلسفه از۴۷۵ تا ۳۰۰ پیش ازمیلاد .

۳ـ دورهٔ علم وتمدن یادورهٔ اسکندرکه بدوقسمت یونانی ورومی تقسیم میشود .

۱ـ شعریونانی

ملت یونان ازملتهائی است که افکار خیالی شاعرانهٔ خود را ازکسی تقلید واقتباس نکرده وآنچه دراین قسمت دارا بوده نتیجهٔ استنباط

خود یونانی‌هاست، همانطور که عربها علوم‌اسلامی وادبیات عربی‌راخودشان بوجودآورده‌اند وازکسی‌نگرفته‌اند . قدیم‌ترین ادبیات یونان شعر است‌که از دیرزمانی شعر میگفته‌اند و بتدریج آنرا کامل نموده ترقی‌داده‌اند وهرقبیله‌ای ازآنان‌بترقی‌وتکمیل‌یك‌رشته‌ازاشعارکوشش نمودند. مثلا تیرهٔ یونان شعرهای داستانی وایولیان شعرهای موسیقی‌ساده ودوریان نیزمانند ایولیان شعرهای موسیقی‌راتکمیل‌کردند وتیرهٔ اتیان‌که شاخه‌ای‌ازیونانیان‌میباشند بشعرهای نمایشی (مانند اپرا) وسایرفنون خیالی پرداختند و ازآن طریق وارد رشتهٔ نثر شده بتاریخ وفلسفه وامثال‌آن مشغول گشتند.

گرچه زبان‌این اقوام یکی‌بوده امالهجهٔ‌آنها مانند لهجهٔ قبایل‌عرب درزمان جاهلیت اختلاف داشته است .

باحتمال قوی پیش ازاینکه قبایل و اقوام یونان متفرق شوند بگفتن شعر پرداخته‌اند وقدیمترین اشعار آنان اشعار موسوم به (سرود فصلها) میباشد، سپس‌اشعاری دروصف خدایان ویاجنگها سروده‌اندکه بطور داستانهای کوچك بوده وآنرا باموزیك میسروده‌اند و همینکه اقوام مزبور ازهم جداشدند یونانیهاباشعار داستانی‌پرداختند و ازآن داستانهای رزمی‌درست کردند وقدیمترین داستانهای رزمی‌ایلیاد واودیسی ازگفته‌های هومر درقرن‌نهم پیش‌ازمیلاد میباشد ودرآن شرح محاصرهٔ ده روزه اخیرهٔ‌تروا‌ده» بیان شده است .

شعرهای داستانی‌بیش‌ازسایراقسام شعرمیان یونانیان ترقی‌کرد حه‌که درطی‌آن اشعار جنگهای خودراشرح میدهند، یونانیها درابتداء مانند عربها بودند وامیران یونانی بشنیدن اخبارنیاکان وپهلوانان ونیمه خدایان علاقه داشتند وازآنرو مردم خوش قریحه را تشویق میکردندکه وقایع ایام جنگ رابشعر درآورند ودراواسط قرن هشتم پیش ازمیلاد حکومت استبدادی یونان رو بزوال گزارد و آزادی فردی تاحدی رواج یافته مردم برای حکومت جمهوری‌آماده گشتند، ازآنروحس استقلال‌خواهی وغروردرآنان ایجاد شد ودرنتیجه بوصف احساسات وعاطفه متمایل گشتند وبسرودن اشعار موسیقی مشغول شدند ونبره های ایولیان و دوریان بیش‌ازدیگران بشعرموسیقی توجه‌کردند . ازآنرومشهورترین شعرای موسیقی‌یونان درآن دوره دونفر شدند یکی سیمونیدکه اصلایونانی است ولی بزبان و لهجهٔ دوری اشعار خودرا سروده‌است وبیشترآن‌اشعار راجع بجنگهای‌ایران‌ویونان‌میباشدودیگر بندارکه دوری بوده واشعار اوبلهجه واسلوب دوری میباشد .

ادبیات وتاریخ - این دوره را بمناسبت انتساب بجزیرهٔ اتیکا از جزایر یونان دورهٔ اتیك میگویند. مردم این جزیره مخلوطی از یونانی ودوری بوده‌اند وبعدازاینکه تمام اقوام یونان بشعروشاعری پرداختند تاریخ واخبار مربوط بجنگها وغیره راضمن‌شعر گنجاندند وعواطف واحساسات خودرا طی‌آن اشعار ابراز داشتند، سپس طبع

۲ - ادبیات وعلم و فلسفهٔ یونان از ۶۷۵ تا ۳۰۰ قبل ازمیلاد

سرشار وقریحهٔ روشن آنان درصدد برآمد که آن احساسات وعواطف را بوسیلهٔ نمایش مجسم سازند تامردم آن را دیده احساس کنند و ازنزدیك آشناشوند. ازآنرو فن نمایش (درام) در میان آنسان پدیدآمد و تراژدی وکمدی دنبال آن پیدا شدودر تمام این قسمتها پیشرفت کامل نصیبشان شد وهنرپیشگان بزرگی ازیونان برخاست که شرح وتفصیل مربوط بآن دراین مورد مناسبت ندارد. بطورکلی باید گفت که یونانیها درتمام اقسام شعرپیشرفت کردند وپیش ازآنکه به نثرمرسل بپردازند شعر خود را تکمیل نمودند وچون اشعار داستانی داشتند بداستانهای نثری توجه نکردند ومدتی بعد ازتکمیل شعرسروقت نثررفتند.

قدیمترین نثر یونانی همان داستانهای هیرودوت جهانگرد مشهور متوفی بسال ۴۰۶ قبل ازمیلاد است وتقریباً ازنظرمطلب مانند اشعار ایلیاد هومرمیباشد.

گرچه هیرودوت اولین نویسندهٔ نثر یونانی نبوده و پیش ازاو دانشمندانی از یونان برخاسته‌اندکه افکار فلسفی‌وتاریخی ومیتولوژی(افسانه) وغیره را به نثرنگاشته‌اند ولی‌چون موضوع نوشته های هیرودوت و انشای‌آن بهتر ومهمتر از دیگران بوده لذا نثروی اینطور مشهورمانده است. هیرودوت در۴۳۱ پیش ازمیلاد سفرنامهٔ خودرا نوشته وجنگهای ایران ویونان مربوط بقرن ششم واوایل پنجم پیش ازمیلاد رادرآن شرح داده است وبقدری عالی نوشته که هنوزهم‌کتاب اوبی‌نظیر است وخودش هم پدر تاریخ‌لقب دارد. کمی بعد ازهیرودوت جنگ داخلی میان مردم‌آتن وموره‌آغازشدکه بجنگ‌های پیلوپونی‌نیز مشهوراست واز۴۳۱ تا۴۰۴ قبل‌ازمیلاد ادامه یافته است.

ثوسیه‌که ازمعاصرین هیرودوت وجوانتر از او بوده تاریخ‌آن جنگ‌های هولناك را نگاشته است، پس از ثوسیه مورخین دیگری از یونان برخاستندکه مشهورترین‌آن‌گزنفون میباشد. آنگاه خطابه سرائی دریونان پدیدآمد وخطیبان بزرگی مثل دیموستون - اشینس - هپریدس‌وغیره ازآنجا ظهورکرد. سپس‌یونانی‌ها بوضع قوانین پرداختندومشهورترین قانون‌گزاران‌آنها سولون قوانینی وضع‌کرد وپس‌ازوی عده‌ای از دانشمندان یونانی قواعد صرف ونحو زبان وغیره تدوین‌کردند.

علم وفلسفه

موقعی‌که قبیلهٔ یونان بشعروتاریخ وادبیات مشغول‌بودند قبیلهٔ دوری بعلوم طبیعی وفلسفه اشتغال‌داشتند. اما همینکه جنگهای داخلی‌پس‌از ۲۷ سال بشکست مردم آتن پایان پذیرفت قبیلهٔ یونان دنبال فلسفه ومباحث علت ومعلول وتحقیق ازاوضاع خلقت پرداختند، چه درآن‌موقع یونانی‌ها خوارشده بودند وطبعاًمردم شکست خورده بمسائل فلسفی‌علاقه‌مند میشوند. نخستین فیلسوف نامی‌یونان سقراط است‌که اساس فلسفهٔ یونان را بنا نهاد.

معمولا پس‌ازهرجنگ یك نوع نهضت ادبی‌یاعلمی‌یاسیاسی میان ملل‌جنگ دیده شروع میشود ولی یونانیان پیش‌ازجنگ‌های داخلی‌نیز بامورفلسفه توجه داشتند وشاید نهضت فلسفی

آنان درنتیجهٔ جنگ باایرانیان آغازشده بود . اما پیش ازسقراط توجه یونانی‌ها بیشترمتوجه درك اسرار وناموس طبیعت بودکه امروزه آنرا علوم طبیعی می‌خوانند . نخستین دانشمند



یك سجاده نفیس بافت تبریز (قرن ۱۰ هـ)

مشهور آن‌زمان تالیس مالتی‌است که درمالت ازشهرهای یونان‌درسال ۶۴۰ پیش‌ازمیلاد بدنیا آمده ومعلومات خودرا ازمردم مصر وفنیقیه وکرت اقتباس کرده است. تالیس بیشتر درهیئت وهندسه مطالعه‌کرده وآراء وعقایدی دربارهٔ وجود وموجودات وعنصرهای مادی ازوی باقی است. تالیس برای‌استخراج خسوف وکسوف و اندازه گرفتن اجسام مرتفع بوسیلهٔ سایهٔ‌آن قواعدی وضع‌کرده است . شاگردان تالیس و شاگردان او نیز هرکدام‌آثاری از خودباقی گزارده‌اند. ازآنجمله آرکیلاوکه علوم طبیعی رابه‌آتن‌انتقال داده‌است وسقراط ازشاگردان وی بوده است. درزمان این فیلسوف جنگ های داخلی روی داد ومردم حزایر یونان با یکدیگر تصادم‌کرده احساسات وعواطف‌آنان بیش‌ازپیش تهییج شد وبمناظره‌ومباحثه ومجادله پرداختند بقسمی‌که دریك خانوادهٔ چند نفری این کشمکش‌بروزکرده واقوام وخویشان باهم منازعه داشتند .

چنانکه گفتیم درنتیجهٔ این جنگها آتن‌مغلوب گشت وپس‌ازعزت دچار ذلت شد ومانند همهٔ مردم دل شکسته مردم‌آتن دنبال فلسفه رفتند تاعلل شکست خودرا دریابند وبافهم علت ومعلول خویشتن را تسلی دهند. مردم آنروز آتن جز مطالعات فلسفی برای تسکین خاطر پریشان خود چاره‌ای نمیدیدند چه‌که برگذشتهٔ خودحسرت میخوردند وازآینده بیم‌داشتند، وعزت وسربلندی خویش را از دست داده‌بودند وحکومت تازهٔ آنان تشکیل نیافته بود. لذا فکرشان دنبال فلسفهٔ خلقت انسانی ووضع زندگانی اجتماعات رفت تامگر باآن مطالعات وضع تأسف‌آور خودرا تشخیص داده چاره‌جوئی کنند. این‌بود که ازآغاز قرن چهارم قبل‌از میلاد مردم‌یونان اصول وافکار فلسفی پیشینیان رازبان بزبان نقل‌میکردند وچیزهای‌بیشتری میخواستند .

سقراط

سقراط درسال ۴۶۹ متولدشد وموقعی وارد جامعه گشت‌که یونانیان بافکار فلسفی آنهم فلسفهٔ طبیعی وکشف‌اسرار طبیعت مشغول بودند . سقراط آن‌فلسفه را بحال مردم آنروز مناسب ندید ومتوجه فلسفهٔ ادبی‌شد وآن‌موضوع را بادقت بررسی‌کرده بسیاری ازمشکلات آنرا حل‌نمود و بااحتیاجات آنروز مردم آتن تطبیق‌کرد وقوانین فلسفی مربوط بانسان را بسه طبقه تقسیم نمود، باین معنی‌که برای انسان بعنوان‌پدر ویامدیر اداره ویافرد اجتماع مقرراتی در نظر گرفت وبقای روح‌را تأیید نمود .

یونانی‌ها سقراط را واضع فلسفهٔ ادبی و علمی میدانند و یا معتقدندکه لااقل سقراط برای نخستین‌بار فلسفهٔ قدیمی نظری‌را بفلسفهٔ عملی تبدیل نمود. سیسرون میگوید: سقراط فلسفه‌را از زمین بآسمان آورد .

باری‌کمتر اتفاق افتاده‌که نابغه یافیلسوف وصاحب‌نظری از تعرض حسودان وآزار آنان محفوظ بماند وچون سقراط‌نیزفکر تازه‌ای‌آورده بودکه باافکاربت‌پرستان یونان‌مخالف

بود لذا مخالفان برضد او برخاسته ویراکشتند

سقراط کتابی تألیف نکرد وافکار او پس از مرگش بوسیلهٔشاگردانش

افلاطون تدوین شد، آنها هم در تفسیر آراء استاد اختلاف پیدا کردند وبسه دسته شدند ـ کلبی ـ کیرینی ـ اشراقی. دستهٔ اخیر را افلاطونی هم میگویند، چه سردستهٔ آنها افلاطون متولد بسال ۴۲۸ قبل از میلاداست. فلسفهٔ افلاطون از سه‌فیلسوف اقتباس شده، باین معنی که آراء طبیعی را ازهیروقلیط وآراء ماوراء طبیعت را از فیثاغورث وافکار فلسفی، ادبی واخلاقی‌را ازسقراط اقتباس کرده است. افلاطون بخدا وماده وادراکات معتقد بوده والوهیت را به‌طبقهٔ عالی ومتوسط و دانی تقسیم‌نموده وبه‌تناسخ ارواح عقیده داشته است. کتابهای افلاطون بطورمکالمه تدوین شده وهمینکه از ترجمهٔ فلسفه بزبان عربی‌سخن بگوئیم راجع بکتابهای افلاطون نیزصحبت میداریم .

شاگردان افلاطون‌نیز چنددسته‌شدند، مشهورترین آنان طبقهٔمشایین

ارسطو وسردستهٔ آنها ارسطو یاارسطاطالیس است‌که بعقیدهٔ عموم فلاسفه وی توانا ترین‌فیلسوف‌قدیم‌میباشد وعربهااورامعلم اول‌میخوانند. ارسطودر ۳۸۴ ق.م به‌دنیا آمدودر۳۲۲ق.م‌مرد. بیشترمنقولات فلسفی‌ومنطقی عرب‌ازکتب‌ارسطوست، چه کتابهای‌ارسطومجموعه‌ای ازخلاصهٔافکارفلسفی‌وعلمی یونان قدیم‌محسوب‌میشود. ارسطوفلسفه‌را ازاستاد خود افلاطون‌گرفته است وفلسفهٔ ارسطو عبارت از مباحث منطقی ـ عقلی ـ روحی و سیاسی میباشد واما اصول علمی یعنی حقایقی راکه ارسطو بامشاهده و تجربه بدست آورده (مانند ریاضیات، طبیعیات و مانند آن) ازعلمای قدیم یونان اقتباس‌کرده است و خودش نیز چیزهائی باتجربه برآن معلومات افزوده است. ارسطو بعبارت پردازی وحمله سازی اهمیت نمیداده ودرکلیهٔ تألیفات خودکوشش داشته‌که فلسفه را باعلم تطبیق‌کند . یعنی هرموضوع فکری ونظری را بااصول طبیعی وفق‌دهد وبرعکس افلاطون‌که افکارفلسفی خودرا باتفکرات شاعرانه آمیخته عقاید ارسطو خشك، وخالی ازتخیلات میباشد .

ارسطو معمولا در رواق معبد آپولو نزدیك آکادمی افلاطون درس‌میگفت وهمانطورکه درمعبد قدم میزد (مشی‌میکرد) مطالب فلسفی را تقریرمینمود، ازآنرو شاگردان ارسطو را مشائیان یارواقیان نیز میخوانند. واز خوش‌بختی ارسطو یکی‌اینکه‌اسکندر در زمان اوپیدا شد وشاگرد وی بود وارسطو را برای‌بررسی علم‌طب وحیوان‌شناسی باکمك‌های نقدی یاری نمود. ارسطو درآتن ماند واسکندر برای جهانگیری عزیمت‌کردوهمینکه خبرمرگ اسکندر بآتن رسید حزب اسکندر وازآن‌جمله سقراط از اهمیت واعتبار افتادند. اماشکی نیست‌که فتوحات اسکندر قریحهٔ یونانیان‌را فزونی بخشید، همانطورکه جنگهای‌داخلی درآن‌نهضتی ایجادکرد ولی این نهضت اخیر قوی‌تر و تواناتر از نهضت سابق بود وشاید هم اسکندر پاره‌ای علوم‌را ازفنیقیه وبابل وایران (چنانکه‌خواهیم گفت) بآتن انتقال دادوارسطو بامطالعهٔ

آن علوم فلسفهٔ خود را تألیف کرده راجع بطبیعیات و مسائل عقلی و روحی ومنطقی ولغوی مطالبی نگاشت .

تألیفات ارسطو بسیار است ولی قسمتی از آن منسوب باوست وازخود او نیست و آنچه مسلم است نوزده کتاب متعلق بخود ارسطوست وچنانکه خواهیم دانست عربها بیشتر آنرا ترجمه کرده اند.

تألیفاتی درعلوم ادبی وریاضی وبلاغت ومکانیك بارسطو نسبت میدهند که ازاو نیست و لزومی ندارد که آنهارا نام ببریم، فقط دوتای آنرا ذکر میکنیم: اول کتاب (مقولات یا کاتیگوری) درمنطق ودیگر کتاب تفسیر .

ارسطو درزمانی پدید آمد که تمدن وفرهنگ یونان بمنتهی درجهٔ تکامل رسیده بود. ارسطو تمام معلومات راکه خلاصهٔ افکار دانشمندان پیشین ومجموعه‌ای از تجربیات ومشاهدات وافکار بود جمع آوری کرد وآنرا بقسمتهای منظم تقسیم نمود ویاعباراتی ساده وروشن مطالب علمی وفلسفی را شرح داد، ازآنرو تألیفات او دیرپائید چه تاامروز بسیاری ازآن تعلیمات مورد توجه است و ملل متمدن معاصر یونان وپس از یونان رومی‌ها ـ عربها ـ ایرانیان وغیره که جزو ملل متمدن درآمدند خودرا ازتعلیمات ارسطو بی‌نیاز ندیدند .

تألیفات ارسطو دابستان عجیبی داردکه ذکر آن بی‌تناسب نیست.

تألیفات ارسطو «همینکه ارسطو مرگ خودرا نزدیك دید کتابهای خودرا ببزرگترین شاگردخود ثیوفراستوس واگذارد، شاگردش ۳۵ سال پس از ارسطو مرد وکتابهای ارسطورا بشاگرد خود نیلوس سپرد. نیلوس کتابها را برداشته بشهر خود سیس واقع درآسیای صغیر رفت وهمانجا مرد، ورثهٔ وی ازترس پرگامیس پادشاه سیس کتابها را درغاری برده پنهان کردند ومدت ۱۸۷ سال کتابها درغار ماند تاآنکه درقرن اول پیش از میلاد آنرا ازغار درآوردند. پاره‌ای ازآن کتابها راکرم خورده بود وپارهٔ دیگر ازرطوبت پوسیده بود ودرهرحال تمام آنرا بکتابفروشی یونانی موسوم به آپلیکون فروختند اوهم آنرا بآتن برگردانید وهمینکه سولای رومی درسال ۸۶ قبل ازمیلاد آتن راگرفت کتابهای ارسطو را جزء سایر غنیمتها بروم برد ویونانیان مقیم روم آنرا استنساخ کردند ونخستین کسی که بآن کار پرداخت تیرانیون همکار سیسرون بود. پس از او آندرونیك از اهالی رودوس آنرا تصحیح کرد وآنچه که از اواسط قرن اول میلاد تاکنون از تألیفات ارسطومیان مردم بوده از همان نسخه‌هائی است که آندرونیك آنرا ضبط وتصحیح کرده است. ازآنموقع (از اواسط قرن اول میلادی) تاکنون دانشمندان بشرح وترجمه وانتقاد و تلخیص مؤلفات ارسطو مشغول بوده وهستند ابتداء یونانیان بآن پرداختند، سپس ایرانیان وعربها مشغول شدند، آنگاه در قرون وسطی اروپائیان بآن توجه نمودند واز اوایل عصر جدید تاکنون عده‌ای بمطالعهٔ آن کتابها مشغول هستند. عجب آنکه در همانموقع که کتابهای ارسطو درغار پنهان بود درمکتب اسکندریه (شرح آن بیاید) از روی کتابهای منتسب بارسطو فلسفه درس میدادند . همینکه

رومیها اسکندریه را فتح کردند فلسفهٔ ارسطو را از روی نسخه‌های آندرونیکوس در مکتب اسکندریه ترویج کردند چه که میدانستند تعلیمات حقیقی ارسطو در آن نسخه‌ها میباشد واز آنموقع برنامهٔ تدریس فلسفه دراسکندریه وروم یکنواخت‌شد، پس ازظهور دین‌مسیح تدریس فلسفهٔ ارسطو در روم تعطیل‌شد. فقط دراسکندریه ماند وپس‌از آمدن اسلام درزمان عمربن عبدالعزیز دراسکندریه نیزفلسفهٔ ارسطو موقوف شده‌بانطاکیه انتقال ودرآنجاهم‌جز یهودیان وحرانیان کسی فلسفهٔ ارسطو نمیخواند وآنهاهم برای آن فلسفهٔ ارسطومیخواندندکه بتوانند بامسیحیان مجادله‌کنند. عجب آنکه قیصرهای‌روم پس‌از مسیحی شدن بعنوان نابود ساختن آثاربت‌پرستی کتب ارسطو را نابود میساختند وکلیهٔ علوم قدیمه وکتب آنرا از قلمرو خارج میکردند وفقط بعضی‌ازکتابهای منطقی ارسطو ازآن‌قاعده مستثنی بود .

طب وستاره‌شناسی

این دوعلم نیزدر نتیجهٔ نهضت مهمی‌بودکه پس ازجنگهای داخلی‌در یونان پدید آمد. تاپیش از آن مردم یونان بیماریها را بادعاهای کاهنان معالجه میکردند، چه مرض را ازشیاطین وشفارا از خدایان میدانستند وفلاسفهٔ یونان‌طب را شعبه‌ای ازعلوم طبیعی میخواندند ومبحث مستقلی دربارهٔ طب نداشتند. نخستین‌کسی‌که اساس‌طب را بربنای علمی استوار ساخت بقراط متوفی بسال ۳۵۷ قبل‌از میلاد میباشد وازآنرو پدر علم طب‌خوانده میشود. علم طب در اثنای جنگهای داخلی پدید آمد وبعد ازجنگ پیشرفت‌کرد. بقراط (واضع علم‌طب) سفری بسوریه نمود وشاید از طب مردم مصر وبابل نیز اطلاع یافته‌چیزهائی برطب یونان افزود وکتابهائی درآنخصوص تألیف‌کرد واساس‌معالجه‌را برقوانین‌طبیعت‌نهاد. بقراط بیماران‌رارگ‌میزد، حجامت‌میکرد، اماله میکرد، داغ‌میکرد وباگوش مریض‌را معاینه‌میکرد ومسهل‌های نباتی (گیاه‌ها) ومعدنی تعیین مینمود . تألیفات طبی بقراط زیاد است بقسمیکه ۸۷ کتاب طبی باو نسبت میدهند ولی بیست‌کتاب طبی مسلماً از بقراط است ودر فصل مربوط بترجمهٔ طب ازیونانی بعربی اسامی آن‌کتابها را شرح میدهیم. عجب آنکه تاکنون هم‌کتابهای طبی بقراط مورد استناد واعتماد پزشکان است وبرآن شرح وتعلیق مینویسند و آنرا ترجمه وتفسیر میکنند . بعضی ازفلاسفهٔ بزرگ یونان مانند ارسطو وغیره پس‌از بقراط مطالبی برطب افزودند و بطوریکه خواهیم گفت مدرسهٔ اسکندریه بطلمیوس‌ها درپیشرفت علم‌طب‌کمک مهمی انجام داد .

علم ستاره‌شناسی از قدیم میان ملت‌های باستانی بوده وضمن صحبت ازعلوم عرب (در جاهلیت) بآن موضوع اشاره‌کردیم . یونانیها بوسیلهٔ فنیقیها مبادی ستاره‌شناسی را آموختند وچیزهائی برآن افزودند وپیش‌از همه‌تالیس درآن مطالعاتی نمود وپس‌ازوی‌نیز غالب‌فلاسفهٔ یونان در ستاره شناسی مطالعاتی داشتند و آنرا شاخه‌ای از فلسفه میدانستند. آنکسیمندر، انکسیمینس وانکساگوراس مشهورترین فیلسوفان‌ستاره شناس یونانی میباشند . یونانیان مقیم ایتالیائی نیز بستاره‌شناسی‌اهمیت میدادند، فیثاغورث متوفی‌بسال ۵۰۰ قبل‌از میلاد ازحکمای

ستاره‌شناس آنقسمت میباشد. فیثاغورس ستاره‌شناسی را از مصریها آموخت و مطالبی بر آن افزود. پس‌ازوی دیگران آن‌علم راتوسعه دادند بقسمیکه کمتر فیلسوف یونانی راجع بستاره‌شناسی واحکام آن صحبت نداشته وذکر آنهمه مطالب در اینجا مورد ندارد. همینقسم فلاسفهٔ یونان در علوم ریاضی مانند حساب و هندسه مطالعات مفصلی داشتند، اما مطالعات آنها در مدرسهٔ اسکندریه بدست اقلیدس تکمیل شد.

۳ـ دورهٔ اسکندر

مدرسهٔ اسکندریه و کتابخانهٔ آن

یونانی‌ها تازه از جنگهای داخلی فراغت یافتندکه مرد بزرگی (اسکندر) از میان آنها برخاست و بدنیای متمدن آنروز حمله آورده مصر راگشود ومدرسهٔ اسکندریه‌را درمصر تأسیس نمود وشام وعراق وایران راگرفته تاهند رفت ودرنتیجهٔ این کشورگشائی عالم آنروز تکان خورد. ملتها بایکدیگر تماس گرفتند. یونانی ومصری وایرانی وفنیقی وکلدانی وهندی بهم رسیدند وافکار یکدیگررا شناختند ومنافع ومصالح آنان باهم تصادم کرد وکمترین نتیجهٔ این‌پیش‌آمدها آن‌شدکه:

۱ـ علم وادب یونان میان مردم روی زمین انتشار یافت.

۲ـ علوم ایران وکلده وغیره بمصر ویونان آمد.

میگویند اسکندر عمارات شهر استخر پایتخت ایران‌راویران ساخت ونقش ونگاراورا درهم‌ریخت وخزانه‌ها ودفترهای ایرانی‌را بزبان یونانی ومصری ترجمه کرد، سپس آنچه را که‌لازم نمیدید آتش زد وآنچه راکه‌ازطب وستاره‌شناسی وغیره شایسته میدانست همراه‌علمای آن‌فن‌باموال وخزانه‌ها بمصر فرستاد.

همینکه اسکندر در ۳۲۳ قبل‌از میلاد مرد امپراتوری وسیع اومیان سردارانش تقسیم شد ودانشمندان یونان ازکشور خود به‌مستعمرات جدیدآمدند ودرمصر وشام وعراق اقامت کرده دراسکندریه ـ بیروت ـ انطاکیه وغیره‌مدارسی تأسیس کردند وبیش ازدیگران بطلمیوس‌ها (بطالسه) درپیشرفت علم وفلسفه وادبیات درشرق موفق شدند. سوتراول ازپادشاهان بطالسهٔ مصر (۳۰۶ ـ ۲۸۵ قبل از میلاد پادشاه بود) دارگر و دانش‌پرور بود، دانشمندان و فیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدربار او آمدند. سوتر مقدم آنان را باگرمی پذیرائی میکرد و برای تحقیقات علمی بآنها کمك مالی‌میداد وبدان سبب دانشمندان اورا محترم میشمردند و درنتیجهٔ تشویق سوتر تحقیقات خود را افزون میداشتند.

خطیب مشهور یونانی دیمتریوس فامیروس ازسخنران درگاه این پادشاه بود وبدستور سوتر کتابهای بسیاری ازاطراف جهان جمع کرده کتابخانهٔ اسکندریه را تأسیس کرد واین همان‌کتابخانه‌ای است که درفصلهای سابق راجع باتش زدن آن سخن گفتیم و ظاهراً کتابهائی‌که اسکندر از استخر فرستاده بود دراین‌کتابخانه جمع شد واین دیمتریوس همان است‌که ابن قفطی اورا زمیره گفته است والبته اشتباه مزبور دراثر استنساخ کتابهاست. سوتر

باشارهٔ دیمتریوس موزه ویا باشگاه ویا دانشگاهی ترتیب دادکه علماء وادباء وفلاسفه برای بحث وتدریس بآنجا بیایند و باین محل همان مدرسهٔ نامی اسکندریه است کـه بشکل مدارس عالی امروز اروپا درآن زمان دایرشد.

پادشاهان دیگر بطالسه پس از سوتر رویهٔ اورا درترویج علوم تعقیب کردند، بخصوص فیلادلفوس (۲۸۵-۲۴۷ - پیش از میلاد) بسیاری ازکتابهـای یهـود و مصری‌ها و همچنین کتابهائی‌راکه نزد ارسطو بود خرید وبه‌کتابخانهٔ اسکندریه آورد و در هرکجا، چه یونان وچه جای دیگر، که‌کتاب سراغ میگرفت آنرا میخرید و باسکندریـه میاورد تـا کتابخانهٔ اسکندریه ازهرجهت کامل گردد. جانشین او اورجنیس (۲۲۲ - ۲۴۷ قبل از میلاد) نیز از پادشاهان دانش پرور بطالسه میباشد. چه‌که او هم مقداری‌کتابهای شعرونمایش وادبیات را ازآتن باسکندریه آورد ومقرر داشت هردانشمندی‌کـه از اسکندریه میگذرد و یـا درآنجا میماند یك نسخه ازکتابهای خودرا بکتابخانهٔ اسکندریه بدهد، از آنرو اسکندریه دارالعلم شد ودانشمندان بزرگی از آن شهر برخاستند بقسمی‌که تا آنروز چنان دارالعلم مهمی در دنیای قدیم پدید نیامده بود واین جریان یعنی تمرکز علم دراسکندریه بیش ازنه‌قرن طول کشیدکه‌به دو دورهٔ مهم تقسیم میشود از این قرار:

۱ - دورهٔ یونانی از زمان سوتر تا سال ۳۰ پیش‌ازمیلاد که رومی‌ها مصر راگرفتند.

۲ - دورهٔ رومی از سی قبل از میلاد تا ۶۴۰ میلادی‌که عمروعاص مصررا گشود.

در دورهٔ اول هدف دانشمندان اسکندریه پیشرفت علوم وآداب وآنهم علوم وادبیات یونان وتوسعهٔ آن بود، ازآنرواسکندریه یگانه مرکز علمی جهان محسوب میگشت ولی در اواخرقرن دوم میلادی مدرسهٔ اسکندریه روبه‌تنزل رفت وعلت عمدهٔ آن فساد دستگاه دولتی وپیدا شدن مدارس دیگری درسوریه و رودس بود کـه دانشمندان از استبداد فـرمانروایان مصر بستوه‌آمده بممالك آزاد عدالت خواه پناه بردند، درزمان رومیان بیشتر توجه دولتیان بشهر روم بود وکوشش رجال رسمی بیشتر برای روم مصرف میشد. معذلك مدرسهٔ اسکندریه نیز اهمیتی داشت تـا آنکه دین مسیح پدید آمـد وطوایف مختلف مذهبی (مسیحی) مـانند معمول برسرمسائل‌دینی‌اختلاف نظر پیداکردند وچون‌شهراسکندریه بمیدان‌جنگ این‌طوایف نزدیك‌بودتدریجاً مطالعات ومباحثات‌مدرسهٔ اسکندریه‌جنبهٔ‌فلسفهٔ دینی بخودگرفت‌وازآن‌نظر مدرسهٔ اسکندریه دو دوره داشته است: اول‌یونانی: «علمی،ادبی». دوم رومی: «فلسفی،دینی.»

دورهٔ یونانی اسکندریه از ۳۰۶ تا ۳۰ قبل از میلاد

همین‌که یونانیان استقلال خـودرا از دست داده گـرفتار بدبختی شدند کتابهای علمی وفلسفی وادبی (طبی - تاریخی - اشعار وغیره) خود را برداشته باسکندریه آوردند و البته این کتابها غیر از آن‌کتابهائی است که بطلمیوس‌هاجمع‌آوری نمودنـد. کلنی یونانی بآزادی وآسایش باحفظ آداب ورسوم ملی خود دراسکندریه اقامت

کردند ولی آن روح آزادی واستقلال وغرور سابق را نداشتند. زیرا در پرتو حکومت‌های دیکتاتوری میزیستند و طبعاً بـرای تقرب بدستگاه‌های دولتی متملق و بی‌شخصیت میشدند و احساسات وعاطفه را زیرپا گذارده بنرخ روز نان میخوردند. نتیجه آن بود که قریحهٔ آنان فاسد گشت، عقل وفکر آنان به‌تنگنا افتاد وازفلسفه ومنطق آزاد منصرف‌شده بشعروافسانه‌سازی وتاریخ وخطابه مشغول گشتند وبهمان جهات دراین قسمت نیز مانند یونانی‌های آتن وموره وساکس در دوره‌های سابق ترقی نکردند وذرضمن بمسائل طبیعی و ریاضی متوجه شدند ودر نتیجه علمای بزرگـی درطبیعیات وریاضیات وجغرافـی وهیئت وهندسه از مدرسهٔ اسکندریه برخاست ولی باز هم بهمان جهات تألیفات و تحقیقات ایـن دانشمندان غالباً روی تحقیقات قدماست وفقط شرح وتفسیری از افکار گذشتگان میباشد.

ریاضیات

اقلیدس ازمردم«صور» متولد سال ۳۲۳ قبل‌ازمیلاد،ازعلمای ریاضی آنزمان میباشد،وی تحصیلات خودرا در رشتهٔ ریاضیات در یونـان تکمیل‌کرد وبدعوت فیلادلفوس ازپادشاهان بطالسه باسکندریه‌آمد.

فیلادلفوس امور زندگانی اقلیدس را مرتب ساخته، تدریس هندسهٔ مدرسهٔ اسکندریه را باو واگذارکرد وبرای اولین‌بارفیلادلفوس هندسه را از اقلیدس فراگرفت. اصول اقلیدس درهمانموقع توسط اقلیدس تألیف‌شدکه تاکنون مورد استناد علمای هندسه میباشد وبه‌زبانهای زنده ترجمه شده است.

دیگر آرشمید از اهالی سیسیل متولد بسال۲۸۷ قبل‌ازمیلاد، ازعلمای ریاضی مدرسهٔ اسکندریـه میباشد.وی علم ریـاضی را درآن مدرسه آموخت وسپس به سیسیل رفت وپـادشاه سیسیل او را گرامی داشت ودرجنگ سیسیل و روم ازنظرعلمی‌کمکهائی بمردم سیسیل کرد که سرداران وپهلوانان ازانجام‌آن عاجز مانده‌بودند وسرانجام بطورناشناس بدست سپاهیان روم کشته شد وجان خودرا در راه وطن خویش فدا کرد.

آرشمید اکتشافات مهمی‌کرده وبسیاری ازاسرارطبیعت‌را آشکار نموده‌است ودرهندسه وحساب قواعد مهمی پدیدآورده‌است. کتابهای عمده‌ای باونسبت میدهند که از آنجمله کتب زیر میباشد :

«کتاب راجع به‌کره واستوانه ـ راجع به‌تربیع دایره وتسبیح‌آن(چهارقسمت و هفت قسمت‌کردن دایره) ـ راجع بدوایری‌که باهم تماس می‌یابند ـ راجع به مثلثات ـ خطوطی متوازیه ـ مأخوذات ـ مفروضات و غیره .

دیگر از آن دانشمندان آپولونیوس متولد سال ۲۵۰ قبل از میلاد است کـه تألیفاتی درمخروطات دارد ودیگر هیپارگوس متولد ۱۲۵ قبل از میلاد که عقاید مربوط بـافلاك و آسمان‌ها از وی میباشد.

سپس علمای مدرسهٔ اسکندریه به‌تحصیل جغرافیای ریاضی دستزدند وآراتستین منوفی

بسال ۱۹۵ قبل از میلاد اول عالمی است که برای زمین مقیاس تعیین کرد واسامی فرعونهای مصر را جدول بندی نمود.

آنگاه در اواسط قرن دوم میلادی بطلمیوس کلودی پیدا شد وازافکار هیپاگوس پیروی کرده وبرروی آن افکار کتاب مجسطی را تألیف نمود که تا چندی پیش مورد استناد علمای زمان بوده است. ازآنرو گفته اند که از روزگار پیش کتابی مانند این سه کتاب تألیف نشده که از هرجهت درقسمت مربوط بخودش کامل باشد وآن سه کتاب این است:

۱ ـ کتاب مجسطی درهیئت. ۲ ـ کتاب ارسطو در منطق.

۳ ـ کتاب سیبویه در نحو.

دیگر ازتألیفات بطلمیوس کتاب جنگ، کتاب جغرافی و کتب چهارگانه است. دانشمندان اسکندریه زیجهای منظمی داشتند واز روی آن اوضاع ستاره‌ها را تشخیص میدادند وتاظهور اسلام این زیجها یگانه مرجع دانشمندان جهان بوده است.

طب

ابتدا طب درمدرسهٔ پرگامس تدریس میشد و بعد باسکندریه انتقال یافت، در مدرسهٔ اسکندریه تألیفات بقراط مورد استناد وبحث بود باضافه در آنجا کالبد شکافی هم می‌آموختند و بدان جهت مدرسهٔ پزشکی اسکندریه ازتمام مدارس پزشکی دنیا برترآمد، دو پزشك یونانی از این مدرسه برخاستند که تا قرن دوم میلادی نظریات طبی آنان مورد اعتماد اطبای جهان بوده وهریك از این دو طبیب نظر و عقیدهٔ مخصوصی در تشخیص ومعالجهٔ امراض داشتند. اولی آنها هیروفیلوس از اهالی خالکیدون بود وتحصیلات طبی خودرا دریونان تکمیل کرده، درعلم تشریح (کالبد شناسی) تخصص داشت. این پزشك کتابهای بسیاری تألیف کرده که غالباً با تألیفات بقراط شباهت دارد وباآراء بقراط موافق است وبدان نظر هیروفیلوس را بقراط دوم میخوانند.

واما پزشك دوم، آراستراتس اول معاصر هیروفیلوس ازاهالی انطاکیه است و برای تکمیل علم تشریح بمدرسهٔ اسکندریه وارد شده است. او هم تألیفاتی دارد وآراء طبی او کاملا برخلاف آراء هیروفیلوس بی‌باشد.

شاگردان این دو پزشك هرکدام نظر استاد خودرا ترویج میکردند وبرضد یکدیگر برمیخاستند و سرانجام سفسطهٔ پیروان آراستراتس زمینه را برای موهومات قرون وسطی آماده ساخت.

دورهٔ یونانی مدرسهٔ اسکندریه سرآمد ومدتی هم از دورهٔ رومی آن مدرسه گذشت. پزشکان آن مدرسه دو دسته بودند وبایکدیگر اختلاف نظر داشتند تاآنکه جالینوس کلوذی در سال ۱۳۰ پیش‌ازمیلاد درشهر پرگامس بدنیا آمد ومقدمات علوم را نزد پدر خود آموخته مختصری ازطب فراگرفت. سپس درسال ۱۵۸ میلادی به‌ازمیر آمد واز ازمیر برای تکمیل علم

تشریح به‌اسکندریه ونقاط دیگر سفر کـرد ودرسال۱۵۸ میلادی به‌پرگاموس بـازگشت واز آنجا درسال ۱۶۴ به‌روم رفت که آن‌موقع مرکز دانشمندان بـود. اتفاقاً جالینوس درشهر روم موفق به‌معالجهٔ عده‌ای ازبزرگان شد ونامش در روم به‌نیکی شهرت یـافت بقسمی‌کـه اورا خطیب عجیب لقب دادند ولی همکارانش بـر وی حسد بردند ، جالینوس در سال ۱۶۸ بوطن خود بازگشت وپس‌ازچندی به‌روم بازآمد وچندین امپراطور را خدمت‌کرد ودرسال ۲۰۰ میلادی مرد. تألیفات جالینوس درعلم طب متعدد است، مشهورترین آن کتب شانزده‌گانه است وپـاره‌ای ازآن تألیفات بنام موضوع کتاب شهرت دارد وبزودی درضمن شرح کتابهای طبی‌کـه بعربی ترجمه شده بآن قسمت اشاره میشود. گـرچه جالینوس از پزشکان مدرسهٔ اسکندریهٔ یونانی نبوده اما برای تکمیل تاریخ طب از او نام بردیم.

دورهٔ مدرسه رومی اسکندریه از ۳۰قبل‌ازمیلادتا۶۴۰میلادی

این دوره ، دورهٔ دوم مدرسهٔ اسکندریه است کـه در واقع نیم قرن پس‌ازفتح رومیان وتصرف شهر آتن یعنی درقـرن اول پیش از میلاد آغاز میگردد، چه درآن‌موقع سولا سردار رومی آتن را مسخر کرد وچنانکه گفته‌شد مقداری‌کتب علمی وفلسفی جزء سایر غنیمت‌ها بـا خود به‌روم برد ومرکز علم وادب ازآتـن به‌روم منتقل شد و همین‌که اوگوست کتابخانـهٔ مشهور روم را تشکیل داد آنـرا به‌دوقسمت لاتینی ویونانی تقسیم کـرد وروم نه‌تنها وارث کتابهای علمی وفلسفی آتن گشت بلکه وارث علماء وفلاسفهٔ آتن هـم شد، چه هرگاه کـه دانشمندان آتن درصدد تحقیق موضوعی برمیآمدند ناچار به‌روم میرفتند و فعلا آن موضوع جزء بحث ما نیست.

مدرسهٔ اسکندریه پیش ازآنکه بدست رومیان بیفتد رو بانحطاط گذارد وپس از رومی شدن با سرعت رو به‌تنزل رفت وموضوعات علمی آن مدرسه منحصراً درفلسفه محدود مانـد زیرا ازهمان موقع‌که اسکندریه بناگشت عده‌ای یهودی درآن محل گرد آمدند و بتدریج یهودیان دیگری درتلاش معاش یا از بیداد فرمانروایان باسکندریه پناه آوردند و در آنجا اقامت‌کردند و با یونانی‌ها محشورشدند و اتفاقـاً هم ذوق وهم سلیقه درآمدند، یونانی‌هـا مردمی خرافاتی شده بودند و بیش‌ازهرچیز بمسائل فلسفی ودینی علاقه‌داشتند، یهودیان موحد ومذهبی نیز مانند یونانیان آن‌روز فکرمیکردند، این همفکری وهم‌ذوقی با پیدایش مسیحیت افزایش یافت و همینکه یونانی‌ها مسیحی شدند بفکرافتادندکه دین وفلسفه را با هم مربوط سازند ودرنتیجه فلسفهٔ جدید افلاطونی وفلسفهٔ جدید فیثاغورثی پدید آمد.

Neo _ platonic _ neo _ Pyitha goric

خلاصهٔ‌کلام‌آنکه مدرسهٔ اسکندریه در دورهٔ دوم آنقدرها خدمتگزار علم نبود وبیشتر به‌امورفلسفی ودینی توجه داشت.

باید دانست‌که دوعامل مؤثر درپیشرفت وترقی علوم درمدرسهٔ اسکندریه کمک میکردند:

۱ ـ مصریان که مرده‌ها را مومیائی میکردند، از کالبد شناسی اطلاع کامل داشتند و همین موضوع به‌پیشرفت علم تشریح در آن مدرسه کمك مهمی بود.

۲ ـ مصریان پیش‌از آمدن اسکندر به‌یونان ازشیمی بـا خبر بودند و همینکه مدرسهٔ

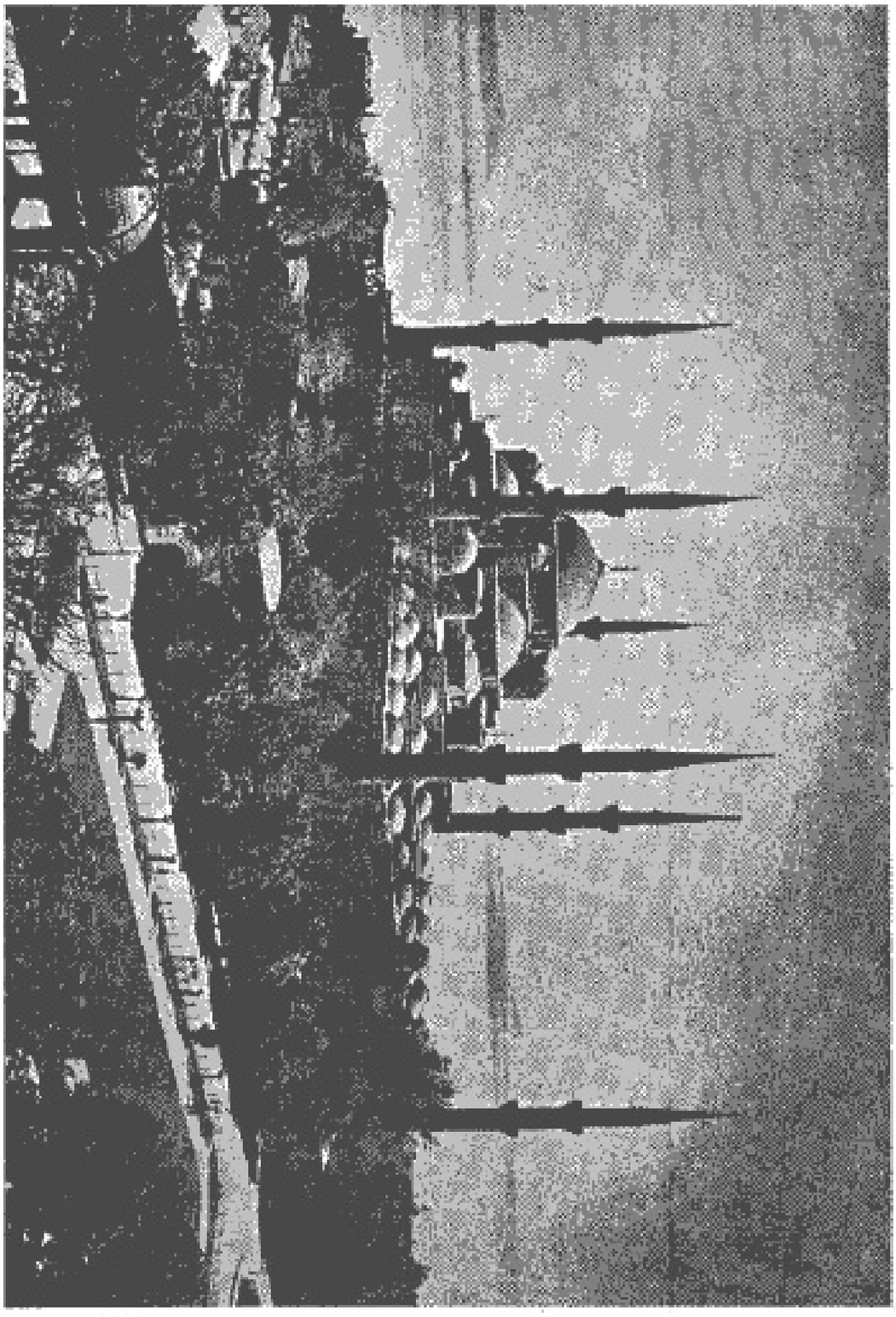

ت ـ استانبول : مسجد سلطان احمد

اسکندریه بازشد اطلاعات مصریان درقسمت شیمی بآنان کمك کرد واطلاعات مصرویونان در تشریح وشیمی وغیره دریکجا جمع شد.

مدرسهٔ اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری مرکز علمی شرق بود تا آنکه عمربن‌عبدالعزیز آن مرکز را بمدرسهٔ انطاکیه ومدرسهٔ حران ونقاط دیگر انتقال داد.

دورهٔ بیزانتی از ۵۲۹ تا ۱۴۵۳ میلادی

این دوره را بمناسبت بیزانس یا قسطنطنیه دورهٔ بیزانتی میگویند وچون زبان وادبیات یونانی در آنشهر مزیت مخصوصی داشت لذا بآن نیز اشاره‌ای میکنیم. بطور خلاصه باید دانست که گرچه گنجینه‌ای علمی یونان در شهر قسطنطنیه مانند شهر اسکندریه گرد آمده بود ولی با این‌همه علم وادب (یونانی) کمتر دراین پایتخت ترقی کرد بخصوص بعد از مرگ ژوستینیان وضع علمی آن‌شهر بدتر شد و همین‌که میان پیشوایان مذهبی جنگ درگرفت مخالفان کتابهای یکدیگررا ازمیان بردند و از علم وادب کنارماندند واگرهم توجهی به‌علم وادب میشد بیشتر سطحی بود بقسمی‌که هروقت قیصرهای قسطنطنیه به‌تقلید ازاسلاف خود بفکرترویج وتشویق فرهنگ برمی‌آمدند و مردم را بمطالعه وتألیف تشویق.مینمودند چیزی جز شرح وتفسیر تألیفات قدیمه بدست نمیآمد وگاه هم‌خود قیصرها باین عمل مبادرت میکردند. چنانکه قسطنطین هفتم (۹۰۵ـ۹۵۹ میلادی) از قیصرهای معارف دوست چندین کتاب درتاریخ ومقررات حکومتی تألیف نمود، همینطور عده‌ای ازمؤلفان آن‌زمان کتابهائی درتاریخ وشعر ولغت تألیف نمودند، اما تألیفات آنان مانند تألیفات قسطنطین جنبهٔ تحقیقاتی نداشت. اتفاقاً عربها هم که بانروز رومی‌ها افتادند ازهمان نوع کتابها تألیف نمودند، فلسفه هم درآن ایام جنبهٔ لاهوتی بخودگرفت. حه‌فلاسفهٔ آنروز فلسفه را برای مناظرهٔ دینی واثبات عقاید مذهبی میخواستند و با آن افکار تطبیق میکردند واین همان‌است که به‌فلسفهٔ جدید افلاطونی مشهور شده است. مشهورترین فلاسفهٔ آن طبقه یوحنای دمشقی است (۷۱۸ـ۷۴۱ میلادی) یوحنا در موضوع‌های دینی و فلسفی و غیره تألیفات زیادی داردکه ذکرآن دراینجا بی‌مورد است.

ادبیات و علوم ایرانیان پیش از اسلام

پارس‌ها از تیرهٔ آریا وبرادران هندیها ویونانی‌ها میباشند. این‌ملت کهنسال چندین قرن پیش‌ازمسیح بایونان جنگیده است ودر بیست و چند قرن پیش، ازوسط‌آسیا تا مدیترانه سپاهیان ومهمات وخواربار بجنگ یونانیان فرستادند (عملی که امروز بزرگترین دولتهای غرب ازانجام‌آن تا حدی عاجزمیمانند) وطبعاً چنین دولت‌نیرومندی بی علم وادب نبوده است بخصوص که‌پارسیان مردم باهوش وبا استعدادی میباشند وطبعاً مانند هندیها شعرمیگفتند ومثل مهابهاراته (اشعار قدیمی هند) اشعاری داشته‌اندکه مختصری ازآن بدست ما رسیده است. ایرانیان قسمتی ازعلوم طبیعی و ریاضی مثل ستاره شناسی وغیره را

از آشوریان و بابلیان فراگرفتند و در بحبوحهٔ تمدن یونان با یونانیان معاشر شدند و با هندیها آمیزش پیدا کردند. ایرانیان خواندن و نوشتن میدانستند و بزبان پهلوی بر روی تخته‌سنگها مطالبی حجاری میکردند و چنانکه گفتیم اسکندر پس از تسخیر استخر پایتخت ایران قسمتی از کتابهای آنان را سوزاند و قسمتی را ترجمه کرده باسکندریه فرستاد. در آن موقع ایرانیان گنجینه‌هائی از علوم هند و چین وغیره در پایتخت خود گرد آورده بودند.

البته تمام علوم و ادبیات ایران منحصر بکتابهای موجود در استخر نبود چه در اوایل قرن چهارم هجری در محافل جی از نواحی فارس سردابی یافتند که در آن باسنگ بسته بود و در آن سرداب کتابهائی یافتند که بزبان پهلوی روی پوست درخت علوم باستانی را نگاشته بودند و از مطالعه و ترجمهٔ آن کتابها چنین برآمد که تهمورث پادشاه دانش‌پرور ایران برای حفظ کتب علمی تهیهٔ آن خزانهٔ سنگی را دستور فرموده بود و در آن کتابها مطالب بسیاری از حرکات ستاره‌ها وغیره یافت شد و همانموقع سرداب دیگری مملو از کتب یافتند ولی خواندن آنرا ندانستند و ظاهراً حبس کردن کتاب در آن ایام معمول و متداول بوده است؛ ابن ندیم میگوید من بچشم خود دیدم که ابن عمید در سال سیصد و چهل و چند هجری تکه‌هائی از کتب مختلفه از اطراف برج و باروی اصفهان بدست آورد که درصندوقی گذارده بودند و همینکه علمای فن مانند یوحنا وغیره آنرا بعربی ترجمه کردند معلوم شد صورت افراد سپاهیان و مقرری آنها در آن الواح بیونانی نوشته شده است ...

ولی تا زمان شاپور و پسرش اردشیر ساسانی در اواسط قرن سوم میلادی جز پاره‌ای کتابهای مذهبی و اشعار و اخبار چیزی از علم و ادب در ایران رایج نبوده است. در زمان این پادشاه مانی ظهور کرد و میان ایران و روم جنگ درگرفت. شاپور بر رومیان پیروز شد و بسیاری از رومیان را اسیر آورده بخوزستان فرستاد و در آنجا شهری برای اسیران ساخت که به گندی شاپور موسوم شد.

شاپور با اسیران مهربانی بسیار کرد و آنان نیز بشاپور تذکر دادند که بیش از پیش به نشر علم و تمدن توجه کند. شاپور این گفتهٔ آنانرا پذیرفت و عده‌ای را از ایران بیونان فرستاد تا کتاب‌های علمی و فلسفی را از یونانی بفارسی انتقال دهند، این کتابها در شهر گندی‌شاپور جمع‌آوری شد و مردم ایران آنرا استنساخ کرده مورد استفاده قرار دادند.

در زمان انوشیروان دادگر (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) فرصت بهتری برای ایرانیان پیش آمد که از علماء و فلاسفهٔ روم استفاده کنند. چه در آنموقع ژوستینیان قیصر روم معبدها و مدرسه‌های بت‌پرستان روم را بست و فلاسفهٔ بت‌پرست را تعقیب کرده آزار داد و آنان نیز از روم باطراف جهان گریختند و هفت فیلسوف بت‌پرست نزد انوشیروان بایران روآوردند. انوشیروان آنها را گرامی داشت و از آنان خواست که پاره‌ای مطالب فلسفی را بصورت کتاب درآورند و یا از رومی بفارسی ترجمه نمایند. آنان منطق و طب را بفارسی ترجمه کردند و کتابهائی نیز

درآن دوموضوع تألیف نمودند. انوشیروان آن کتابها را مطالعه کرد ومردم را بمطالعهٔ آن ترغیب نمود وهمانطور که دویست سیصدسال بعد ازاو دربارگاه خویش مجلس مباحثات علمی ترتیب میداد انوشیروان بیش ازمأمون بآن عمل مبادرت ورزید وخود نیز بتحقیق مسائل فلسفی پرداخت تا آنجاکه یونانیها او را ازشاگردان افلاطون می‌پنداشتند و تصور میرود طریقهٔ صوفیه که بعد درایران پدیدآمد براساس همان کتب فلسفی زمان انوشیروان بوده‌است.

انوشیروان علاوه برعلوم یونان علوم هندرا نیز ازسانسکریت بفارسی ترجمه کرد ودر گندی‌شاپور برای معالجهٔ بیماران وآموزش طب بیمارستان دایر کرد وازهند ویونان پزشکان استخدام نمودکه درآنجا طب هندی وطب بقراطی (یونانی) تدریس کنند ودر نتیجه ایرانیان دارای دو رشته طب شدند. بیمارستان گندی شاپور شهرت بی‌نظیری در دنیای آنروز پیدا کرد وچنانکه خواهیم گفت در دورهٔ اسلام نیز آن بیمارستان بسیار مهم شد.

خلاصهٔ کلام اینکه ایرانیان پیش‌از اسلام بفلسفه وطب اشتغال داشتند و ازآنرو فکری عالی پیداکردند ونامشان درسراسر جهان بلندشد. همینقسم ازهیئت اطلاعات مهمی داشتند وآن اطلاعات‌را ازهمسایگان گرفته ویا ازنیاکان ارث‌برده بودند ودر زمان انوشیروان‌عادل علم‌و ادب درایران بمقامی بلندرسید واین خود طبیعی است علم درپرتو عدالت وآزادی‌بمقام بلند میرسد.

علوم و ادبیات سریانی پیش‌از اسلام

سریانیها بقیهٔ کلدانیان و بابلیان قدیم میباشند و چنانکه میدانیم کلدانیان و بابلیان تمدن و فرهنگ عظیمی داشتند، ستاره شناسی میدانستند وساعت آفتابی اختراع کردند. وچند قرن پیش از میلاد مسیح اساس طب را پایه‌گزار بودند ولی همینکه ایرانیان کشور کلده را مسخر کردندکلدانیان علم وتمدن را باآزادی واستقلال از دست دادند وپس ازظهورآئین‌مسیح‌وانتشارآن‌درممالك مختلف سریانی‌ها(کلدانیها وبابلی‌ها) مسیحی شدند ودرتاریخ آئین‌مسیح عنصر وعامل مؤثر ومهمی بشمارآمدند.

آنچه‌که دراینجا مورد بحث ماست علوم وفلسفهٔ آنان میباشدکه درهردو قسمت(فلسفه و علم طب) سریانیها شاگرد یونانیها میباشند، همانطورکه رومیان نیز پیش ازکلدانیان در این‌قسمتها شاگرد یونانیان بوده‌اند وچنانکه ایرانیان نیز ازآنان گرفتند ومسلمانان بعداً از آنها اقتباس کردند، سریانیهامردم باذوق وبانشاطی‌میباشند وهرموقع‌که ازبیداد ستمگران وغوغای جهانگیران آسوده میشدند بتحصیل وترویج علم می‌پردازند وبهمان‌نظر توانستند در ایام آسودگی مدارس لاهوت وفلسفه وادبیات تأسیس کنندوپاره‌ای علوم‌را ازیونانی بسریانی ترجمه نمایند وبرآن شرح وتفسیر بنگارندو یاآنرا خلاصه کنند و فارغ‌التحصیل‌های همین مدارس بودندکه‌درزمان عباسیان‌علوم وفلسفه‌را بعربی‌ترجمه کردندوچنانکه خواهیم‌دید بیشتر آنان‌از نسطوریان‌بودند واما دراینجافقط راجع‌بمعلومات واطلاعات خودآنهاصحبت‌میداریم.

سریانیها قریب پنجاه مدرسه در بین‌النهرین تأسیس نمودند و در آن مدارس انواع مختلف علوم و ادبیات را بسریانی و یونانی تدریس میکردند، مشهورترین مدارس آنان مدرسهٔ «رها» میباشد که در قرن پنجم میلادی مرکز تعلیم فلسفهٔ ارسطو محسوب میشود و در اواسط همان قرن پنجم منطق را بزبان خود ترجمه کردند و سرکیس رأس عین از استادان مشهور منطق در آن زمان میباشد. این استاد منطق پزشك عالیقدری هم بوده است و در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌های خطی از ترجمه‌های وی موجود است که یکی از ترجمهٔ ایساغوجی بسریانی و دیگر ترجمهٔ مقولات ارسطو تألیف فرفوریوس و دیگر کتاب نفس وغیره است و بعضی از آن کتابها اخیراً چاپ و انتشار یافته است.

در اوایل قرن هفتم میلادی مدرسهٔ قنسرین واقع در کرانهٔ فرات ترقی کرده توسعه یافت چه در آن مدرسه فلسفهٔ یونان را بزبان یونانی تدریس میکردند و بسیاری از دانشمندان سریانی از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شدند که از آن جمله اسقف سویرس میباشد که مدتی از عمر خود را بتحصیل فلسفه و ریاضیات و لاهوت گذراند و همینکه در آن مدرسه از علوم مزبور فارغ‌التحصیل شد قسمتی از آنرا بسریانی ترجمه کرد و هنوز هم قسمتی از ترجمه‌های او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است. پس از سویرس شاگردش یعقوب رهاوی واضع علم نجوم سریانی و از دانشمندان مشهور سریان است و دیگر اثناسیوس بلد شاگرد سویرس که او هم دانشمند بزرگی بوده است. اثناسیوس جورجیوس معروف باسقف عرب (۶۸۶ میلادی) هم از شاگردان یعقوب رهاوی میباشد.

اسقف اخیر پاره‌ای از کتابهای ارسطو را بسریانی ترجمه کرده است، عدهٔ دیگری از سریانی‌ها کتب افلاطون و ارسطو و سایر حکمای یونان را ترجمه نمودند که شرح همهٔ آن در اینجا گنجایش ندارد. دیگر از مدارس مشهور آنان مدرسه نصیبین است که هشتصد دانشجو در آن مدرسه علوم عقلی و نقلی تحصیل میکردند.

سریانی‌ها در علم طب نیز سرآمد بودند و بیمارستان گندی شاپور بیشتر باکمك آنان (از آن جمله سرجیس رأس عینی که نامش گذشت) اداره میشد، آتاتوس امدی سمعان ـ طیبوتی. اسقف گریگوریوس کشیش (بطریرك) سیودوسیوس وغیره از پزشکان نامی سریانی هستند و زمان عباسیان را درك کرده و در خدمت خلفای عباسی میزیستند.

پزشکان سریانی در همانموقع که کتب طب یونانی را بعربی ترجمه میکردند بترجمهٔ همان کتب از یونانی بسریانی مشغول بودند و عده‌ای فقط مشغول ترجمهٔ عربی و عده‌ای بترجمهٔ عربی و سریانی اشتغال داشتند.

مثلا سرکیس بعضی از کتابهای جالینوس را بسریانی ترجمه کرد و موسی بن خالد آنرا از سریانی بعربی ترجمه نمود. طیبوتی در اواخر قرن هفتم میلادی کتابی در طب و کتابهای دیگری نیز ترجمه نمود. خاندان بختیشوع و خاندان حنین وغیره نیز از دانشمندان سریانی

هستند که کتب مهمی از سریانی بعربی ترجمه کرده‌اند .

سریانی‌ها علم نجوم را از کلدانیان (نیاکان خود) ارث برده‌اند و کتابهائی درستاره‌شناسی دارند .

بردیصانی از علمای سریانی کتابی در نجوم داشته که اکنون نامش باقی مانده است ؛ رأس‌عینی کتابی درتأثیر ماه وحرکت آفتاب تألیف‌نموده است، سبکتی راجع به‌برجها کتاب نوشته است، یعقوب رهاوی (تامش گذشت). داودبیت ربانی‌موسی بن کیفا ـ عموئیل برشهاری وغیره نیز تألیفاتی درستاره شناسی دارند .

دانشمندان سریانی ازشیمی وریاضیات نیز بهره‌مند بودند وصرف ونحو وادبیات‌زبان خویش‌را نیز بخوبی میدانستند. معروف است که سریانی‌ها قواعد نحورا از یونانیان‌آموختند واز آنرو حروف سریانی‌را باحروف کوچك یونانی اعراب میگذارند وبالا یاپائین حروف سریانی مینویسند، سریانی‌ها بقدری درزبان وادبیات یونانی ترقی کردندکه ایلیاد وادیسی‌را (بخوبی) بسریانی ترجمه نمودند و مترجم آن ادبیات ثیوفیل رهاوی از دانشمندان مشهور سریان‌است ۸۷۵ میلادی. ولی‌ترجمهٔ مزبور (جز دوبیت آن) ازمیان رفته است. گفته میشود همینکه سریانی‌ها بفکر ترجمهٔ ایلیاد برآمدند برای تلفظ صحیح اسامی (اعلام) حروف یونانی را بجای حرکات استعمال‌کردند. موقع گفتگو ازحرکات خط عربی متذکر شدیم‌که سریانی‌ها نقطه‌را بجای حرکات بکار میبردند ولی موضوع استعمال حروف یونانی بجای حرکات غیراز آن است‌که درآنجا گفته شد و تاامروز سریانی‌های شرقی بجای‌حرکات نقطه استعمال میکنند وسریانیهای غربی حروف یونانی‌را بجای حرکات‌بکار میبرند .

هندیها ملت‌عظیم باستانی هستند، سکنهٔ قسمت شمالی هند برادران ایرانیان ویونانیان میباشند .

علوم وادبیات هند پیش از اسلام

این ملت از روزگارهای باستان اشعار رزمی و بزمی سروده‌اند و بطوریکه از مطالعهٔ تاریخ آنان برمیآید هندیها از ایام خیلی قدیم دارای تاریخ وادبیات علوم وعادات ورسوم مخصوصی بوده‌اند تاآنجاکه پادشاهان ایران از پزشکان هندی استمداد میکردند و چنانکه گفتیم انوشیروان برای بیمارستان خود (گندی شاپور) ازآنان کمك خواست. همین‌قسم خلفای‌عباسی درآغازکار اطبای هندی‌را برای‌معالجهٔ امراض‌خود استخدام میکردند وهمینکه ازمعالجهٔ اطبای‌ایرانی وسریانی نومید میشدند دست بدامن پزشکان هندی میزدند جه‌طریقهٔ معالجات هندی‌غیر ازطریقهٔ ایرانی ویونانی میباشند. کنکه ـ سنگ‌هال ـ شاناك و غیره از پزشکان نامی هندی هستندکه پاره‌ای ازکتب هندی را بعربی ترجمه کرده‌اند .

هندی‌ها ستاره‌شناسی میدانستند وبزبان هندی اسامی مخصوصی برای برجها ومواضع ستارگان وضع کرده بودند، هندیها سه‌طریقه داشتندکه در آن آراء وعقاید خود را دربارهٔ

ستارگان شرح داده بودند، سه‌طریقهٔ مزبور عبارت بوده است از طریقهٔ آرکهیر ـ طریقهٔ آرکند ـ و طریقهٔ دیگری که بزبان سانسکریت آن را سیدها نتا Siddhanta میگفتند و آن عبارت از زیجی است که در آن نظریات خودرا دربارهٔ ستارگان شرح داده بودند. زیجمزبور بدست عربها افتاد و بزبان عربی ترجمه شد و آنرا سندهند نامیدند.

هندیها ارقام هندسی را اختراع کردند و طریقهٔ خاصی در حساب ایجاد نمودند. عربها ارقام هندسی و طریقهٔ حساب هندی را از آنان گرفتند هندیها از موسیقی نیز بهرهٔ وافری داشتند و پاره‌ای از کتابهای موسیقی هندی رامسلمانان بعربی ترجمه کردند (شرحش خواهد آمد).

خلاصه

آری همینکه مسلمانان بفکر ترجمه و نقل علوم بزبان عربی برآمدند اوضاع ممالك اسلامی آنطور بود که شرح دادیم وچنانکه ملاحظه شد بیشتر آن علوم، یونانی بوده ویونانیها درموقع بت‌پرستی آنرا وضع کرده بودند و یا ازملل متمدن دیگر اقتباس کرده بودند و چون آن علوم بفارسی و سریانی نقل شد مطابق اوضاع واحوال آن ملل تصرفاتی درآن بعمل آمد وپس از ظهور مذهب مسیح آن آئین نیز تأثیراتی درعلوم مزبور نمود.

در آن موقع عراق مرکز دانشمندان بود، پزشکان، ستاره شناسان، فیلسوفان وحساب‌دانهای بسیاری از ایرانی ورومی وهندی وسریانی درعراق گرد آمده بودند وموقعیکه خلفای عباسی درصدد نقل علوم برآمدند کسانی رایافتند که بانجام مقصود آنان همه نوع لیاقت واستعداد داشتند.

عرب و علوم بیگانه

چه شد که عربها بفکر نقل و ترجمهٔ علوم بیگانه برآمدند؟

در قسمت مربوط بعرب و قرآن و اسلام گفته شد که بعقیدهٔ مسلمانان صدر اسلام، اسلام هرچه از پیش بوده ازمیان میبرد وجز قرآن چیز دیگری نباید خوانده شود، از آنرو سوزانیدن کتابهای یونانی و فارسی دراسکندریه وفارس برآنان آسان مینمود، لذا توجهی بسایر علوم نکرده ومتوجه قرآن واحکام قرآن شدند وفقط بعلوم اسلامی ازقبیل فقه ونحو وتاریخ فتوحات وامثال آن پرداختند.

مردمان بومی ممالك اسلامی مانند ایرانیان و رومیان سعی داشتند که خلفاء را بعلوم پیشینیان بخصوص طب وفلسفه متوجه سازند ولی خلفاء بگفتهٔ آنان گوش نمیدادند وحرفشان را نمیپذیرفتند.

تردید وممانعت خلفاء از ترویج علوم (غیر اسلامی) پیشینیان را میتوان از واقعهٔ ذیل دانست:

«یکی ازکشیشان سریانی بنام هرون بن امین ازعلم طب اطلاع کامل داشت وکتابی بزبان سریانی درآن علم تألیف نموده بود. در زمان خلافت مروان بن حکم مرد دانشمندی بنام ماسرجویه سریانی نژاد ویهودی مذهب که در طبمتبحر بود کتاب هرون را ازسریانی بعربی ترجمه کرد، کتاب مزبور همچنان درخزانهٔ خلفای بنی امیه باقی ماند تا خلافت بعمر بن عبدالعزیز رسید وعده‌ای ازعلاقمندان بخلیفه مراجعه کردند و خواهش نمودند آن کتاب را در اختیار آنان بگذارد، عمر مدت چهل روز باخدا راز ونیاز داشت واستخاره واستشاره میکرد که آیا باتقاضای آنان موافقت کند ویا نکند وسرانجام کتاب را در دسترس مردم قرار داد حال اگر نسبت بانتشار کتاب طب تا آن درجه سخت گیری میشده طبعاً راجع بفلسفه وعلوم دیگر بیشتر ممانعت میشد.

اما همینکه مملکت اسلام توسعه یافت و مسلمانان از انشای علوم اسلامی فارغ شدند کم کم بفکر علوم وصنایع افتادند وبرای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند وطبعاً در سدد تحصیل علم وصنعت برآمدند وچون از کشیشان مسیحی مطالبی ازفلسفه شنیده بودند از سایر علوم بفلسفه علاقه‌مند گشتند بخصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکرم (ص)

آنان را به تحصیل علم وبخصوص فلسفه تشویق مینمود که ازآنجمله فرموده است :

«علم بیاموزید اگرچه علم درچین باشد، حکمت (فلسفه) گمشدهٔ مؤمن است ازهرکه بشنود فرامیگیرد واهمیت نمیدهد که‌ازکی است‌وکی‌آنرا گفته‌است، آموختن علم‌برهرزن ومرد مسلمان واجب است. ازگهواره تاگورعلم بیاموزید .»

ولی مسلمانان یکمرتبه بتمام‌علوم متوجه نشدند بلکه بنابمقتضیات زمان تدریجاً علوم پیشینیان را فراگرفتند .

نخستین کسی که بآن کار دست زد

نخستین‌کسیکه ازمیان عربها بتحصیل علوم بیگانه (دخیل) مبادرت نمود نضربن حارث بن‌کلدهٔ ثقفی پسرخالهٔ پیغمبراکرم میباشد ، حارث پدرنضر ازطبیبان نامی‌عرب معاصر حضرت رسول بود، نضر مثل پدربایران وسایرممالك مجاورسفر کرد وازعلمای یهود ونصاری مطالبی ازحکمت وفلسفه‌آموخت وعلم طب را ازپدرفراگرفت. نضر دردشمنی با پیغمبر(ص) همکارابوسفیان بود، چه‌که وی‌ازطایفهٔ ثقیف بوده وثقیف‌هم،هم پیمان‌بنی‌امیه‌بودند، نضرمطالب نامربوط ناسزائی دربارهٔ حضرت رسول(ص) میگفت ومیکوشید ازعظمت ومنزلت پیغمبر(ص) نزد مردم مکه بکاهد، ازآنروهمینکه درجنگ بدر اسیرمسلمانان شدبامرحضرت رسول (ص) کشته شد ونامش ازبین رفت .

نضرفقط درفلسفه وحکمت مطالعات‌داشت ولی چیزی ازآن مطالب بعربی‌ترجمه نکرد و اولین ترجمه‌ای که از علوم بیگانه بزبانی عربی صورت گرفت توسط خالدبن یزیدبن معاویه است‌که اورا حکیم‌آل مروان میگویند، خالد پس‌ازمرگ برادرش معاویهٔ دوم بفکر خلافت افتاد ولی مروان‌بن حکم اورا مغلوب ساخت وخلافت ازخاندان ابوسفیان بخاندان مروان منتقل‌گشت وهمینکه خالد ازخلافت نومید شد دنبال تحصیل رفت . درآنزمان علم کیمیا (شیمی) درمدرسهٔ اسکندریه بسیار رایج بود . خالد عده‌ای از فارغ‌التحصیل‌های‌آن مدرسه رابشام‌آورد تا باوشیمی درس بدهند وازآن جمله راهبی رومی بنام مریانوس بخالد شیمی‌یادمیدادوچون‌خالد ازآن صنعت بهره‌مندگشت درصدد ترجمهٔ‌کتاب شیمی بعربی برآمد ومردی بنام‌استیفان قدیم بامرخالد شیمی‌را برای نخستین بار بعربی ترجمه نمود.

خالد بعلم نجوم نیزعلاقمند بود ومقداری‌لوازم ستاره شناسی برای خود فراهم ساخت وشایدهم‌کتابی درآن‌علم بامروی ترجمه شده‌که مااطلاع نداریم. اماکسانیکه درقرن چهارم هجری‌کتابخانهٔ قاهره را دیده‌اند درآنجایك‌کره مسی ازکارهای بطلمیوس مشاهده‌کرده‌اند که روی‌آن نوشته شده بود :

«این‌کره بفرمان خالدبن یزیدبن معاویه حمل‌شده‌است» .

پس‌ازکتاب خالد دومین کتابی‌که ازعلوم‌بیگانه (دخیل) بعربی‌ترجمه شده همان‌کتاب هرون‌بن‌اعین است‌که ماسرجویه (نامش گذشت) آنرا ازسریانی بعربی‌منتقل نمود، اصل‌کتاب

مزبور سی‌مقاله بوده ومترجم دومقاله برآن افزوده است .

نقل‌وترجمهٔ علوم درزمان عباسیان

منصور ـ سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی‌توجهی بعلوم نداشت، حه‌که دیری نپائید پس‌ازاوبرادرش منصور (۱۳۶-۱۵۸) بخلافت رسید، منصور مرد سخت‌گیر با تدبیر بود وچون در زمان وی شورش‌های داخلی زیاد شد بیشتر اوقات منصور بجنگ گذشت و با آنکه مدت حکمرانی وی طولانی گشت قسمت عمدهٔ آن بساختن بغداد وزد و خوردهای داخلی برگزار گردید .

ستاره شناسی

منصور ازعلم‌فقه‌بهرهٔ بسیاری داشت ولی بستاره شناسی وعمل باحکام ستاره عقیده‌مند بود وبدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمیبرد، وی اول خلیفه‌ایست‌که ستاره شناسان رابدربار گاه خودآورد وپس‌ازوی سایر خلفاء ازاوپیروی‌کردند. ایرانیان درآنروز از ستاره شناسی اطلاع داشتند و لذا منصورجمعی ازستاره شناسان ایرانی را بخدمت خویش‌خواند ومشهورترین‌آنان نوبخت زرتشتی‌است‌که بدست منصور اسلام‌آورد. نوبخت از حرکات ستارگان ونتایج‌آن حرکات با خبربوده وچون منصور بآن جریانات علاقه‌داشت همه‌جا نوبخت را باخود میبرد. سرانجام نوبخت‌بواسطهٔ پیری ازملازمت خلیفه‌درسفروحضرعاجزگشت وبفرمان خلیفه پسرخودابوسهل نوبخت را ملازم خلیفه قرارداد. خاندان نوبخت مدت‌ها درخدمت عباسیان باقی ماندند و کتابهائی در حرکات‌کواکب واحکام‌آن برای عباسیان ترجمه کردند و چون مردمان دانشمندی بودند در علوم گذشتگان تحقیقات انجام داده و رأی و نظر خویش را برآن می‌افزودند .

ابراهیم فزاری وپسرش محمد وعلی‌بن عیسی اسطرلابی از ستاره شناسان نامی زمان منصور میباشند وچون منصور بستاره شناسی واوضاع‌کواکب علاقه‌مند بود عده‌ای ستاره شناس ازهند وروم و ایران بخدمتش رسیدند، ازآنجمله مردی درسال ۱۵۶ ازهند به بغداد رسید که اززیج سید هنتا (ذکرش گذشت) اطلاع وافی داشت. این مردکتابی درعلم نجوم مطابق عقاید هندیان بمنصور نشان داد، منصور دستورداد‌کتاب مزبور رابعربی‌ترجمه‌کنند وازروی آن‌کتابی بزبان عربی درستاره شناسی تألیف نمایندکه برای عربها مأخذ اطلاعات نجومی باشد. محمدبن ابراهیم فزاری این‌کاررا انجام داد وستاره شناسان‌آن را سند هندکبیر نامیدند، تازمان مأمون مطابق‌آن‌کتاب عمل میکردند .

ازآن ایام مسلمانان بستاره شناسی ومتعلقات‌آن علاقه مند شدند وازستاره شناسی به هندسه متوجه گشتند. منصور شرحی بپادشاه روم نگاشته ازوی خواست ترجمهٔ عربی‌پاره‌ای ازکتب علمی را (علم نجوم وهندسه) برای‌اوبفرستد. پادشاه روم‌کتاب اقلیدس وبعضی‌کتب علوم طبیعی رانزد منصور فرستاد وشایدکتاب مجسطی‌هم جزءآن بوده زیراکتاب مزبور نیز

ازعلم نجوم گفتگو میدارد .

ولی ظاهراً ترجمهٔ این کتابها مرتب نبود، چه اقلیدس ومجسطی در زمان هرون و مأمون بعربی ترجمه شد. خلاصه اینکه علاقهٔ منصور بستاره شناسی سبب شد پاره‌ای از کتب مربوط بستاره شناسی ومتعلقات آن (هندسه وغیره) بامر آن خلیفه بعربی ترجمه شود .

طب ـ پزشکی

طب یکی دیگر ازعلومی بود که زمان منصور به نقل وترجمه آن دست زدند، چون منصور دراواخرعمردچار مرض معده شده اشتهایش از دست رفت و پزشکان درباری کاری نمیتوانستند، لذا منصور آنان را خواسته پرسید آیا پزشك حاذقی نمیشناسید که بمعالجهٔ من کمك کند ؟ همه گفتند کسی بهتر از جورجیس رئیس بیمارستان گندی شاپور وجود ندارد، جورجیس بن بختیشوع از پزشکان حاذق سریانی بود ودرعلم طب تألیفات مهمی دارد وبواسطهٔ حذاقت وکاردانی رئیس بیمارستان گندی شاپور بزرگترین مدارس طب آنزمان شده بود .

منصور کسی نزد اوفرستاده احضارش کرد، جورجیس میخواست تأخیر کند ولی فرستادهٔ منصور اورا بکشتن تهدید کرد، جورجیس بیمارستان را بپسرش بختیشوع سپرد وخود بادو شاگردش ابراهیم وعیسی بن شهلا عازم بغداد شد وپس ازورود به بغداد نزد خلیفه آمده اورا بفارسی وعربی دعا کرد. جورجیس مرد باوقار زبان آور باهیبتی بود وبدان جهت منصور وی رانیکو پذیرفت وازاوپرسشهائی کرد. جورجیس پاسخ پرسشهای اورا بخوبی داد وبیشتر در دل منصور جای گرفت. پس ازآن منصور شرح بیماری خویش را گفت، جورجیس بادقت آنرا شنیداظهارداشت که تورا بزودی معالجه میکنم. منصورطبیب را خلعت پوشانیدودرکاخ مخصوصی جاداده گرامی داشت. جورجیس روز دیگر نزد خلیفه آمد وادرار اورا ملاحظه کرده داروی مناسبی داد وخلیفه بهبود یافته حالش خوب شد وجورجیس را از بازگشت بگندی شاپورمنع کرد. منصور چون جورجیس را مرد پاکدامن باایمانی (دردین خودش) دید بیشترمجذوب اوشد، منصورکه میدانست جورجیس بی زن وبچه به بغداد آمده سه کنیز رومی وسه هزاردینار برای اوفرستاد، طبیب پولها راگرفته کنیزان را پس فرستاد وهمین که منصور اورا مؤاخذه نمود جورجیس گفت مامسیحیان یك زن اختیار میکنیم وتااوزنده است زن دیگر نمیگیریم . منصور این پاکدامنی جورج راپسندید واورا بیش ازپیش مقرب درگاه ساخت واجازه دادکه وی بحرمسرا بیاید وهم خوابه‌های منصور را علاج کند .

چنانکه گفتیم جورج بتألیف علاقه داشت وزبانهای عربی، سریانی، فارسی، یونانی را بخوبی میدانست وهمینکه نزدمنصور مقرب شد علاوه برکتابهائیکه بسریانی تألیف کرده بود پاره‌ای کتب طبی را ازیونانی برای منصور بعربی ترجمه کرد ولی پیش از جورجیس عده‌ای ازاطباء که درخدمت امویان بودند بعضی کتابهای طبی برای خلفای اموی بعربی تألیف کرده بودند. معمولا درزمان بنی امیه اطبای درباری ودولتی موظف بودند کتابی درفن خودشان بنام

فرزندشان یایکی‌ازشاگردانشان‌یابنام خودشان تألیف کنند وغالباً بجای کتاب، جونگ‌تألیف میکردند، مانند جونگی که میثادوق طبیب حجاج متوفی بسال ۹۰ برای پسرش تهیه کرد و نیز کتابی دربارهٔ داروها وطریقهٔ استعمال آن تألیف نمود. بهر حال خاندان بختیشوع مدتی درپرتو توجه عباسیان به طب وسایرعلوم بهترین خدمتها راانجام دادند.

بنابرآن منصور نخستین خلیفه‌ایست که به نقل وترجمهٔ کتاب های قدیم توجه کرد ولی تنها به نجوم وهندسه وطب اکتفاء نمود ودرزمان وی ابن مقفع کلیله ودمنه رابعربی ترجمه کرد. درزمان مأمون عباسی فلسفه و منطق وسایر علوم بعربی ترجمه شد. مؤلف الفهرست میگوید: ابن‌مقفع بعضی‌ازکتابهای منطق وطب راکه ایرانیان ازیونانی‌ترجمه کرده بودند از فارسی بعربی ترجمه کرد وشاید هم ابن‌مقفع آن را برای خودش ترجمه کرده باشد.

مهدی ورشید

درزمان مهدی (۱۵۸ـ۱۶۹) اختلافات مذهبی وانواع‌های دینی رو بفزونی گذارد چه‌که ابن‌مقفع و دیگران پاره‌ای ازتألیفات مانی و وابن‌دمیان ومرقیون وغیره را ازفارسی وپهلوی بعربی ترجمه کرده بودند وعده‌ای هم‌کتابهائی درتأییدآن مذاهب تألیف کردند وطبعاً اختلافات وکشمکش‌های مذهبی درگرفت وزندیق‌ها افزون گشته‌آراء وعقایدشان انتشار یافت. مهدی متکلمین (علمای علم‌کلام) را برآن داشت که‌کتابهائی در رد زندیقها تألیف کنند ودرهرحال‌مهدی مجال بیش ازآن بدست نیاورد وهادی جانشین مهدی دوام نیافت وکارمهمی انجام نداد.

اماهرون‌الرشید (۱۷۰ـ۱۹۳) عوقعی بخلافت رسیدکه بواسطهٔ‌آمد وشد دانشمندان و پزشکان هندی وایرانی وسریانی‌به بغداد افکار مردم تاحدی پخته شده بود وتوجهات عمومی بعلوم وکتب پیشینیان توسعه یافته بود. دانشمندان غیرمسلمان‌که زبان عربی آموخته بودند وبامسلمانان معاشرت داشتندآنانرا بفراگرفتن علوم‌گذشته تشویق میکردند، ولی باز هم مسلمانان از توجه بعلوم بیگانه، جز علم پزشکی بیم داشتند، چه بفکرشان رفته بودکه جز طب هرعلم بیگانهٔ دیگرمخالف‌اسلام است. بااین همه چون پزشکان نزد خلفاء مقرب شدند وغالب‌آنان دوستدار منطق وفلسفه بودند وازآن علم بهره‌ای داشتند، خواه ناخواه خلفاء را بشنیدن مطالب منطقی وفلسفی مشغول میداشتند. رفته رفته خلفاء بافلسفه و منطق‌آشنا شدند وباآن خوگرفتند تا آنجاکه اگرکشوری یاشهری را فتح میکردندکتابهای‌آنجا را آتش نمیزدند ونابود نمیساختند بلکه دستور میدادندکتابهارابه بغداد بیاورند وبزبان عربی‌ترجمه کنند چنانکه هرون پس ازفتح آنقره وعموریه وسایر شهرهای روم‌کتاب‌های بسیاری درآن بلاد بدست‌آورد وآنرا به بغداد حمل‌کرد و طبیب خود یوحنا ابن ماسویه را دستور دادآن کتاب‌ها را بعربی‌ترجمه‌کند. اماکتابهای مزبور راجع به طب یونانی بود وچیزی ازفلسفه درآن یافت نمیشد.

درزمان هرون‌کتاب اقلیدس برای مرتبهٔ اول توسط حجاج‌بن مطر بعربی‌ترجمه شد و

این ترجمه را هرونیه میگویند وباردیگر درزمان مأمون آن کتاب بعربی ترجمه شد و این دومی رامأمونیه میخوانند. یحیی بن خالد برمکی درزمان هرون کتاب مجسطی رابعربی ترجمه کرد وعده‌ای آن کتاب را تفسیر کردند وچون بخوبی از عهده برنیامدند هرون اباحسان و سلما مدیر بیت الحکمه را بآن کار گماشت وآنان مجسطی رابادقت تصحیح وتفسیر نمودند.

کتابهای فلسفی درزمان مأمون ترجمه شد وآنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی

مأمون وفلسفه ومنطق خود مأمون بآن کار بود ازآغازاسلام مسلمانان بازادی گفتار وفکر ومساوات معتاد بودند واگرهریك ازآنان دربارهٔ امورسیاسی وغیره فکری بخاطرش میرسید بی‌پرواآنرا بخلیفه وباامیر ابراز میکرد وابهت مقام فرمانروائی اورا ازاین کار بازنمیداشت، همین قسم درامور دینی نیزدونوع آزادی عقیده داشتند واگر کسی چیزی ازمعنای آیه وياحدیث درك میکرد وآنرامخالف نظردیگران میدید نظرخودرا آشکارامیگفت وبا مخالفان مناظره ومجادله میکرد و همین آزادی فکر وعقیده سبب پیدایش مذاهب مختلف گشت بقسمی که پس ازانقضای دورهٔ صحابه وآغازقرن دوم هجری فرقه‌های متعددی درآئین اسلام پدیدآمد که ازجملهٔ آنها فرقهٔ معتزله بود. معتزله گروه بسیاری هستندواساس مذهب آنان تطبیق دین وعقل میباشد واگر بادقت درافکار و عقایدآنان مطالعه شود معلوم میگردد که بعضی ازافکار وآراءآنان باجدید ترین آراء انتقادی مذهبی امروز موافق دربیاید. اگر چه چندین قرن از پیدایش وتحقیق آن افکار (افکار معتزله) میگذرد و ازآنرو معتزله را اصحاب عدل وتوحید میخوانند [1].

مذهب اعتزال در اواخر قرن اول هجری پدید آمد وچون اصول

مأمون واعتزال این مذهب پیروی از احکام عدل ومنطق بود لذا پیروان زیادی در مدت کوتاهی پیداکرد. در فصل مربوط به فقه گفتیم که منصور عباسی با پیروان طریقهٔ رأی وقیاس موافق بود وابا حنیفه را پیش آورده با نظر او همراه شد، این فکر ونظر منصور پس از وی در میان عباسیان باقی ماند. اتفاقاً مذهب معتزله با این طریقه (پیروی از رأی وقیاس) بسیار نزدیك است، چون طایفهٔ مزبور کوشش دارند عقاید خود را با ادلهٔ عقلی ثابت کنند وبدانواسطه هرکس راکه مطلع از منطق وگفته‌های ارسطو میدیدند دنبال او را میگرفتند واز او برای تأیید نظر خودشان وجدال با مخالفان استمدادمیکردند وچنانکه گفته شد در زمان خلافت مهدی بواسطهٔ کثرت زنادقه این فکر (پیروی از منطق)

---

۱ ـ مؤسس فرقهٔ معتزله واصل بن عطاء غزالی (فارسی) ازشاگردان حسن بصری مشهور واز رجال متکلم اواخرقرن اول واوایل قرن دوم هجری میباشد. میگویند واصل باستادش حسن بصری راجع بگناه و گناهکار اختلاف نظر پیداکرد وازحلقهٔ درس حسن خارج شده بکناری رفت وازهمان گوشه مردم رابه پیروی ازافکار وعقاید خویش دعوت کرد. حسن که این را دید بیاران خودگفت: اعتزل عنا ـ واصل ازماکناره گرفت وازآنرو پیروان واصل بمعتزله یعنی گوشه گیران مشهور شدند. مترجم

بیشتر شایع شد و باحتمال قوی در نتیجهٔ نیازمندی بمنطق وفلسفهٔ یونانی ویا احساس احتیاج بآن، علم کلام در میان مسلمانان پدید آمد.

طایفهٔ برامکه نیز از پیروان رأی وقیاس بودند وطبعاً بعلم توجه واشتیاق داشتند، و بدان جهت پیش از مأمون به‌ترجمهٔ کتاب‌های علمی مشغول شدند ودر خانه‌های خویش انجمن مباحثه ومناظره تشکیل میدادند. ظاهراً هرون با این‌کار آنان موافق نبود وبرامکه از بیم هرون تظاهر بآن عمل نمیکردند.

همینکه مأمون خلیفه شد (۱۹۸-۲۱۸) اوضاع تغییر یافت، چه‌که مأمون مرد باهوش مطلعی بود و بطریقهٔ قیاس میل‌وافر داشت و بسیاری ازکتب قدیمه را که قبل از وی ترجمه شده بود مطالعه وبررسی کرده بود ودر نتیجه بیش از پیش بطریقهٔ قیاس متمایل گشت وسرانجام مذهب معتزله را پذیرفته بزرگان آن طایفه را (ابی‌الهذیل علاف ابراهیم‌بن‌سیار وغیره) بخود نزدیك ساخت ومجالس مناظره با علمای علم‌کلام تشکیل میداد ودر مذهب اعتزال پابرجا ماند وپیروان آن طریقه را همراهی‌کرد ودر اثر این توجه مأمون‌حرفهائی که اظهار آن (بواسطهٔ بیم از فقهاء) ممکن نبود بی‌پرده در میان مردم شایع شد واز آن جمله صحبت از مخلوق بودن قرآن‌که یکی از دعاوی معتزله میباشد.

اتفاقاً مأمون پیش از رسیدن بمقام خلافت بآن‌موضوع (خلق قرآن) معتقد بود و مسلمانان میترسیدندکه مبادا مأمون خلیفه شود وآن عقیده راترویج‌کند تا حدی‌که فضیل‌بن عیاض علناً میگفت من از خدا برای هرون طول عمر میخواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم.

اما بالاخره مأمون خلیفه شد وبه پیروی از معتزله تظاهرکرد. فقهای عامه‌که این را دیدند جار وجنجال برپاکردند واکثریت مسلمانان نیز برخلاف معتزله بودند ودر نتیجه برای مأمون تولید زحمت‌کردند. مأمون‌که نمیتوانست از نظر خود برگردد از راه مناظره ومباحثهٔ علمی وارد شد ومجالس بحث وگفتگو تشکیل داد تا با عقل ومنطق گفته‌های طرفین سنجیده شود وبرای تأیید مباحث منطقی دستور ترجمهٔ کتب فلسفی ومنطقی صادر نمود تا هرچه زودتر از یونانی بعربی ترجمه شود و خود نیز آن ترجمه‌ها را مطالعه میکرد و عقیده‌اش دربارهٔ معتزله بواسطهٔ مطالعهٔ کتب مزبور محکم‌تر میگشت ولی عامهٔ مردم چنانکه مسلم‌است زیر بار حرف حساب ومنطق نمرفتند، مأمون‌که این را دانست واز مماشاة نومید شدبقوای قهریه دست زد ودر اواخر خلافت خویش با مخالفان اعتزال بخشونت رفتارکرد وهنگامی که خارج بغداد بود باسحق‌بن ابراهیم والی بغداد دستور داد قضاة وشهود واهل علم را امتحان‌کند وهرکدام آنان‌که به مخلوق بودن قرآن اقرار دارد آزادگردد وکسانی‌که آن عقیده را ندارند بآنان تعلیم داده شود.

با مطالعهٔ این مراتب چنان بنظر میرسدکه مأمون بواسطهٔ‌کثرت اطلاعات وآزادی

عقیده وتمایل بقیاس عقلی از ترجمهٔ علوم یونانی بعربی باك نداشت وابتداء برای تأیید مذهب معتزله بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه دست زد سپس به ترجمهٔ کلیهٔ تألیفات ارسطو ازفلسفه وغیره پرداخت ودر اوایل قرن سوم هجری ترجمهٔ آن کتابها آغاز گشت. معتزله مانند تشنه‌ای که بآب زلال برسند مطالب فلسفی ارسطو را دریافته وآن راکاملا بررسی ومطالعه کردند ودر نتیجه برای مبارزهٔ بامخالفان نیروی تازه‌ای بدست آوردند وهمانطورکه‌مسیحیان پس از مطالعهٔ کتب منطقی یونان، فلسفهٔ جدید افلاطونی انشاء نمودند مسلمانان هم‌پس ازآن مطالعات دارای علم‌کلام شدند.

مأمون وترجمهٔ کتابهای یونانی

راجع بعلت مبادرت مأمون بترجمهٔ کتاب‌های یونانی مطالب‌بسیاری گفته‌اند، از آنجمله ابن‌ندیم مؤلف الفهرست چنین میگوید: «مأمون شبی ارسطاطالیس حکیم را در خواب دید و از او مسائلی پرسید وچون از خواب برخاست بفکر ترجمهٔ کتابهای حکیم افتاد ونامه‌ای بپادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم‌که در بلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد، پادشاه روم پس ازگفتگوی بسیار این خواهش را پذیرفت، مأمون عده‌ای را (مانند حجاج‌بن‌مطر وابن‌بطریق وسلماصاحب بیت‌الحکمه)مأمور انجام آن مهم نمود، آنان نیز آنچه راکه در بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع‌آوری‌کرده نزد مأمون فرستادند ومأمون دستور ترجمهٔ آنرا داد».

ابن‌ابی‌اصیبعه مؤلف طبقات‌الاطباء وابوالفرج مؤلف مختصرالدول و دیگران نیزاین داستان را نقل‌کرده‌اند وتصور میرودکه آنها هم ازمؤلف‌الفهرست اقتباس‌کرده باشند. درهر صورت علت هرچه باشد شکی نیست‌که مأمون در ترجمهٔ کتاب‌های یونانی‌کوشش بسیارنمود وپول زیادی درآن‌راه صرف‌کرد بقسمی‌که درمقابل وزن‌کتابها طلامیداد و بقدری درترجمهٔ کتابها توجه داشت‌که وی روی هرکتابی‌که بنام او ترجمه میشد از خود علامتی میگذارد و مردم رابخواندن وفراگرفتن آن‌علوم تشویق میکرد وباحکماء خلوت نموده از معاشرت و صحبت آنها لذت می‌برد.

ثروتمندان وبزرگان واعیان دولت نیز بمأمون تأسی میکردند وارباب منطق وفلسفه راگرامی میداشتند ودرنتیجه مترجمین بسیاری از عراق وشام وایران به‌بغداد آمدند وچه بساکه نسطوریان ـ یعقوبیان ـ صابئه ـ زرتشتیان ـ رومیان ـ برهمن‌های هندی میان آنان بودند واز زبانهای یونانی وفارسی وسریانی وهندی (سانسکریت) ولاتینی وغیره کتاب ترجمه میکردند.

تعدادکتاب فروش وکاغذفروش در بغداد فزونی یافت وانجمن‌های علمی وادبی متعدد گشت، مردم بیش‌از هرکار بمباحثات علمی ومطالعه پرداختند وپس ازمأمون نیز این نهضت دوام یافت وعده‌ای ازخلفای عباسی رویهٔ مأمون را ادامه دادند ومهمترین‌کتب قدماء بعربی

ترجمه شد.

مترجمین (ناقلان) علوم در زمان عباسیان

سابقاً گفته شد که کمی پیش‌از اسلام‌میان سریانی‌ها یك‌نوع نهضت‌علمی موجود بود وکتابهای یونانی را بسریانی ترجمه کرده بسیاری از آن‌کتب را مطالعه وبررسی میکردند وبخصوص در طب وفلسفه پیشرفت‌هائی نمودند تا آنجا که بعضی از آنها بریاست بیمارستان گندی شاپور رسیدند وزبان یونانی رادر مدارس خود تدریس میکردند وهمینکه مرکز خلافت به‌بلاد آنان (عراق) منتقل شد وبغداد بواسطهٔ آمد ورفت اقوام وملل مختلف اسلامی روبآبادی گزارد سریانی‌ها نیز برای امرار معاش به‌بغداد آمدند وهمانطورکه امروز عربها برای گذران روز انگلیسی میآموزند سریانی‌های آنروز به‌تحصیل زبان عربی مشغول شدند وچون عدالت ومساوات عباسیان (در اوایل‌کار آنان) را دیدند آمیزش بامسلمانان واعراب راپسندیدند، چه‌که عباسیان درآغاز امربقدری نسبت برعایای خود آزادی داده بودندکه مسیحیان برای رفع‌اختلافات مذهبی واوضاع واحوال قومی بخلفای عباسی مراجعه میکردند وحکمیت آنان‌را میپذیرفتند وهمین خوشرفتاری وعدالت خواهی عباسیان سبب شدکه عده‌ای از ایرانیان لایق وکاردان به‌بغداد آمدند ودر دستگاه خلافت‌راه یافته درادارهٔ امورکشور باآنان کمك کردند. اتفاقاً عده‌ای ازآن ایرانیان‌که در دستگاههای دولتی بودند از علم وادب نیز بهره‌داشتند وبه‌پیشرفت علم مساعدت مینمودند.

خلفای عباسی گروهی ازپزشکان هندی‌را برای استفاده ازمعلومات طبی‌آنان استخدام کردند ودر نتیجه بغداد مرکز دانشمندان گردید.

همینکه خلفای عباسی بفکر ترجمهٔ‌کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق و شام وایران وهند استفاده‌کردند وچون خلفاء همه نوع‌مساعدت مالی وغیره بااین دانشمندان میکردند طبعاً عدهٔ‌آنان روزافزون میشد، بیشتراین مترجمین ازنسطوریان انتخاب میشدند. چه آنان درترجمه تواناتر از سایرین بودند وبرفلسفه وعلوم یونانی احاطهٔ بیشتری داشتند وگروهی از ایرانیان وهندیان نیزکتب هندی وفارسی را ترجمه میکردند وغالباً این شغل (ترجمه) درخاندان مترجمین باقی میبود ، بقسمی‌که ازیك خانواده تاچندین پشت مترجم وناقل برمیخاست واینك اسامی نام‌ی‌ترین ناقلین ومترجمین زمان عباسیان:

۱ـ خاندان بختیشوع: سردستهٔ اینان جورجیس بن بختیشوع پزشك منصور است (شرحش گذشت)که از نسطوریان سریانی میباشد، پس‌از مرگ جورجیس هرون پسر او بختیشوع رااز بیمارستان گندی شاپور احضارکرد (همانطورکه منصور خود جورجیس را احضارکرده بود) وچون بختیشوع به‌بغداد آمد هرون پزشکان خود (ابوقریش‌عیسی ـ عبدالله طیفوری ـ داودبن‌سرابیون وغیره) راگفت: که بختیشوع را امتحان‌کنند، وچون‌آنان بختیشوع رادیدند به‌هرون گفتند: که ای‌خلیفه کسی ازما یارای سخن بااین مرد ندارد! چه

که اوخود جان کلام است وخود وپدر وقومش از فلاسفه‌اند.

این گفتهٔ آنان عظمت مقام خاندان بختیشوع رادر علم فلسفه میرساند. باری هرون بختیشوع را رئیس پزشکان قرار داد. بعد از بختیشوع پسرش جبرائیل بآن مقام رسید واز خلفاء اموال وانعام بسیار دریافت داشت. پس ازمرگ جبرائیل پسرش بختیشوع بن‌جبرائیل رئیس اطباء وپزشك مخصوص خلفاء شد وحنان ثروت وجاه ومقامی بهمرساندکه هیچ یك از پزشکان آن‌جاه ومال و منصب را نداشتند. جبرائیل بن‌عبدالله بن‌بختیشوع پزشك مخصوص مقتدر عباسی وپسرش عبیدالله‌بن جبرائیل نیز از پزشکان نامی ودانشمندان معروف این خاندان میباشند. این شش پزشك درعلم طب سرآمد عصر خویش محسوب میشدند ولی جز جورجیس اول هیچ کدام آنان کتابی ترجمه نکردند واینکه نام آنان را جزء مترجمان آوردیم برای آن است که بیشترشان درعلم طب کتابهای مفیدی تألیف نمودند وبعضی ازآنان مترجمهائی برای ترجمهٔ کتب طب یونانی بسریانی استخدام کرده‌اند.

۲ـ خاندان حنین: سرخاندان آنان حنین‌بن‌اسحق عبادی معروف به‌شیخ‌المترجمین از مسیحیان حیره در سال ۱۹۴ متولدشد، پدرش سوداگر بود، خودش به‌بصره آمده زبان عربی آموخت، آنگاه به‌بغداد رفت تاطب بیاموزد ولی بااشکالات بسیار مواجه شد، چه در آنروزها پزشکان بخصوص پزشکان گندی شاپور نمیخواستند مردم بازاری وارد سلسله‌اطباء بشوند، موقع آمدن‌حنین به‌بغداد مهمترین مدرس طبی، مدرس یوحنا‌ابن ماسویه بودکه از فارغ‌التحصیلان نامی بیمارستان گندی شاپور میباشد، حنین بمجلس درس او حاضر شد، اتفاقاً روزی از آنچه‌که نزد وی‌میخواند مطلبی پرسید یوحنا بخشم آمده گفت:

«مردم حیره را به‌طب چه‌کار، برونزد یکی از اقوامت وپنجاه درهم از او بستان یك درهم انگشتوانهٔ‌کوچك وسه درهم زرنیخ وبقیه را پول‌کوفی وفارسی بخر وآنها را با هم مخلوط‌کن وسر راه مردم بنشین وفریادبزن پول برای صدقه، پول برای مخارج وآن درهم‌های تقلبی را بفروش که بیشتر بدردت میخورد، آنگاه او را از خانهٔ خود بیرون کرد.[1]

حنین گریه‌کنان وپریشان از خانهٔ یوحنا در آمد ولی شوقش به‌تحصیل علم طب آن‌هم بزبان یونانی بیش ازپیش شد واز آنرو از بغداد باسکندریه رفت ودو سال تمام در آنجا زبان وادبیات یونانی آموخت واشعار هومر را حفظ‌کرد وهمینکه به‌بغداد بازآمد علاوه‌بر عربی زبانهای یونانی، سریانی وفارسی را بخوبی میدانست وپزشکان بغداد از آنجمله‌یوحنا

۱ـ آن‌موقع صرافی وپول خردکردن شغل پستی بوده است‌وبیشترصرافان پول رالای‌انگشتان خودپنهان میکردند وبمشتریان‌کم میدادند وزیاد میگرفتند ومنظور یوحنا آن بودکه چون حنین از خاندان بازاری است. لذا نباید دنبال علم طب برود والبته این‌در موقعی بودکه دموکراسی‌اسلام بدست خلفای اشرافی پایمال شده بود. مترجم

ابن‌ماسویه بوی نیازمند بودند تاآنجاکه یوحنا حنین را استخدام نمود و ترجمهٔ کتابهای جالینوس را بعربی وسریانی باو واگذارد ودر اینکار ازمکتب اسکندریه پیروی‌کرد. حنین کتاب تشریح جالینوس را برای جبرئیل بن‌بختیشوع ترجمه نمود وجبرئیل بقدری او را

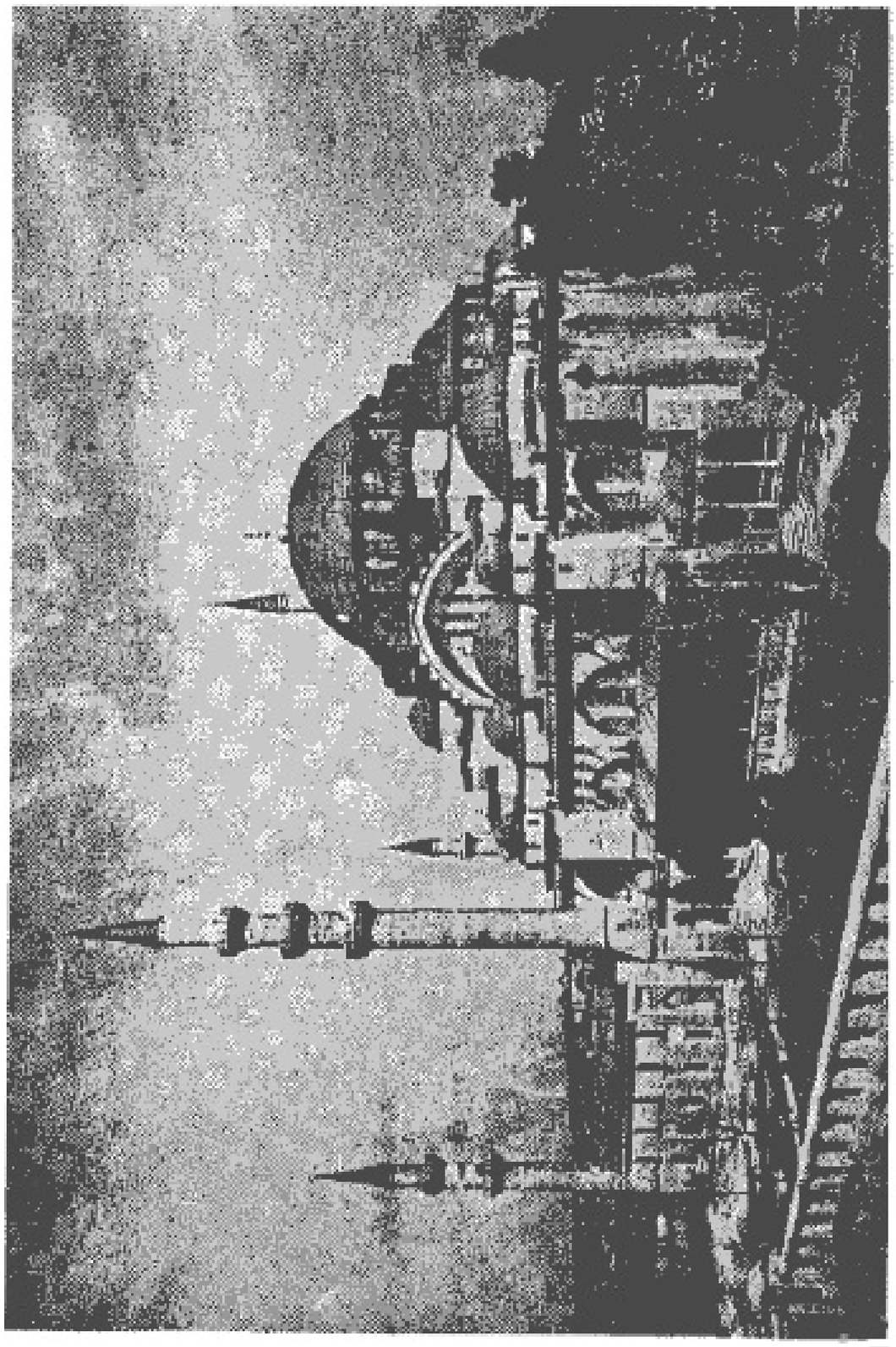

ت ـ استانبول : مسجد سلطان احمد

احترام میگذارد که بوی، رین‌حنین خطاب میکرد ورین بزبان سریانی یعنی ای‌معلم،میباشد وچون مأمون بفکر افتاد که فلسفهٔ یونان رابعربی ترجمه کند،کسی را بهتر از حنین نیافت. چه وی باآنکه جوان بود سرآمد مترجمین محسوب میشد، لذا مأمون عده‌ای از مترجمین مانند حجاج بن‌مطروابن بطریق ومسلم صاحب بیت‌الحکمه وغیره را مـأمور آن‌کار نمود و حنین رابرهمهٔ آنان ریاست داد تاترجمهٔ آنهارا اصلاح کند.

مأمون در مقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به‌حنین میداد وحنین برای استفادهٔ خـودکلمـات را با حـروف درشت وروی‌کاغـذ ضخیم وباسطرهای پراکنده مینگاشت تاکتاب ضخیم‌تر گردد. میگویند حنین شخصاً برای بدست آوردن‌کتابهای مطلوب بروم رفت وعلاوه برترجمهٔ‌کتابهای مأمون برای خاندان شاکر ودیگران نیز کتاب ترجمه میکرد.

حنین دوپسر داشت: یکی داود ودیگری اسحق وبنام آنان‌کتابهای طبی در مبادی وتعلیم، طب تألیف‌کرد وهم‌چنین از تألیفات جالینوس برای آنها ترجمه نمود.

اسحق درترجمه مهارت‌یافت ومانند پدرکتابهائی از یونانی بعربی ترجمه‌کرد وبیشتر کتابهای حکمت (مانندکتابهای ارسطوطالیس وغیره) را ترجمه مینمود ولی پدرش غالباً به ترجمهٔ‌کتابهای طبی وبخصوص‌کتابهای جالینوس مشغول بود وکمترکتابی ازجالینوس ترجمه شده‌که یادست‌کار حنین نبوده و یااقل حنین آنرا اصلاح نکرده است واگر غیراز این میبود کسی بآن‌ترجمه توجه نداشت. چه‌که حنین علاوه برمهارت دوزبان عربی ویونانی درعلم‌طب نیز ماهر بود.حنین‌درزمان متوکل‌رئیس مترجمان گشت وعده‌ای ازمترجمان مانند استفان‌بن باسیل وموسی‌بن خالد ترجمه‌های خودرا برای اصلاح به‌حنین میدادند .

حنین بعادت آنروز مسیحیان زنار بگردن میآویخت. وفات حنین در۲۶۴ واقع شد. اسحق پسر حنین نیز در ترجمه شهرت یافت و بیشترکتابهای فلسفه وآنهـم فلسفهٔ ارسطو و شرح‌های آنرا بعربی ترجمه‌کرده است. اسحق غالباً باپدرش همکاری داشت سپس‌جزء محارم قاسم‌بن‌عبیدالله وزیرالمعتضد درآمد . اسحق علاوه برترجمه تألیفاتی در طب و داروسازی از خود باقی‌گذارده است .

۳ـ حبیش اعصم دمشقی ـ حبیش‌بن‌حسن دمشقی‌خواهرزادهٔ حنین‌بن‌اسحق است. طب را نزد دائی‌خود آموخته ودرترجمه از اوپیروی‌کرده است. میگویند: یکی‌از خوشبختی‌های حبیش‌آن بوده‌که ملازمت حنین‌را داشته‌است وآنچه راکه حبیش ترجمه میکرده به‌حنین‌نسبت میدادند وچه‌بسا ازترجمه‌های قدیمی‌که متعلق به‌حبیش بوده وصاحبان آن برای رواج‌بازار نام‌حبیش را محوکرده‌بجای‌آن‌نام‌حنین راگذاردند .

۴ـ قسطاابن لوقای بعلبکی ـ ازمسیحیان شام، طبیب و فیلسوف عالی‌قدری بوده است وبرای تحصیل‌علم بروم سفرکرده، یونانی وعربی وسریانی‌را میدانسته است،کتابهای زیادی بعربی ترجمه‌کرده است وچون درترجمه دقیق بوده‌بسیاری ازترجمه‌های دیگران را تصحیح

نموده، ورساله‌های متعددی در علم طب تألیف کرده‌است. انشای وی سلیس وقریحه‌اش عالی بود. در طب وتاریخ وفلسفه و هیئت وجبر ومقابله و هندسه ومنطق وادبیات ودیانت بیش از صد کتاب تألیف نموده، ابوالفرج مالتی دربارهٔ وی چنین میگوید :

«راستش را بخواهید کسی بهتر از قسطا کتاب تألیف نکرده چون جملاتش مختصر و مطالبش پرمعنی وبامغز است» .

۵ـ خاندان ماسرجویه ـ سرخاندان آنها ماسرجویه پزشک یهودی مذهب سریانی‌زبان مقیم بصره است، و از سریانی بعربی ترجمه میکرده است. (نامش گذشت) پسرش عیسی بن‌ماسرجویه نیز مترجم بوده وتألیفات مهمی درطب دارد .

۶ ـ خاندان کرخی ـ سرخاندان آنها شهدی کرخی است ، سپس پسر اوکه بشغل ترجمه اشتغال داشته وهردو در این فن متوسط بودند ولی پسردر اواخر عمر ازپدر برترشد .

۷ـ خاندان ثابت سرخاندان آنها ثابت بن قرهٔ حرانی از صابئی‌های حران بوده‌است، ابتداء صرافی میکرد، سپس طب و فلسفه ونجوم آموخته و زبان سریانی رابخوبی میدانسته و کتابهائی بعربی ترجمه نموده است، در ریاضی وطب ومنطق تألیفاتی دارد وکتابی راجع بمذهب صابئه بزبان سریانی نوشته‌است. ازمقربان دستگاه معتضد بوده تاآنجاکه باوی مینشست واورا میخنداند ومدتها بااو سخن میگفت وهیچ‌یك از وزیران وملازمان تاآن‌حد نزد معتضد تقرب نداشتند. پسرش سنان بن ثابت ازمقربان القاهر بالله شد، تألیفات زیادی از او هست. ثابت بن‌سنان پسرسنان نیز تألیفاتی دارد ولی این‌پدر وپسر چیزی ترجمه نکردند .

۸ـ حجاج بن‌مطر ـ ازمترجمین مأمون است کتاب مجسطی واقلیدس‌را بعربی ترجمه کرده وثابت بن‌قرهٔ حرانی بعداً آن‌ترجمه را اصلاح کرده است .

۹ـ ابن‌ناعمهٔ حمصی ـ نامش عبدالمسیح بن عبدالله حمصی ناعمی است، درترجمه‌متوسط بوده و قدری از متوسط برتر محسوب میشده است. دیگر از مترجمین این خاندان زروبا ابن‌مانحوه که از ابن‌ناعمه در ترجمه ضعیف‌تر است .

۱۰ـ استفان بن باسیل ـ درترجمه تقریباً بپای حنین بن اسحق میرسیدولی عبارات حنین فصیح‌تر ونیکوتر است .

۱۱ـ موسی بن خالدمعروف به‌ترجمان ـ ازشاگردکتاب جالینوس چندین کتاب ترجمه کرده ودر ترجمه ازحنین پست‌تر است .

۱۲ـ سرجیس رأسی ـ از شهر رأس‌العین از جزیرةالعراق است. کتاب‌های بسیاری ترجمه کرده، مترجم متوسطی بوده، حنین ترجمه‌های اورا اصلاح میکرده است .

۱۳ـ یوحنا ابن‌بختیشوع ـ وی از خاندان بختیشوع طبیب نمیباشد و فقط از یونانی بسریانی ترجمه میکرده است .

۱۴ـ بطریق ـ ازمترجمان‌زمان منصوراست، بامر اوکتابهائی ترجمه‌کرده وترجمه‌اش

عالی‌است. اما بدرجهٔ ترجمهٔ حنین نمیرسد .

۱۵ـ یحیی‌بن بطریق ـ ازملازمان حسن‌بن سهل است، یونانی نمیدانسته وعربی‌را هم به‌نیکی نیاموخته بود، فقط‌لاتینی میدانسته است .

۱۶ـ ابوعثمان دمشقی ـ بعربی نیکوترجمه میکرده است .

۱۷ـ ابوبشر متی‌ابن‌یونس ـ ازاهالی دیرقنی است. در مدرسهٔ ماریماری نزد استادان بزرگ تحصیل‌کرده وریاست علمای علم منطق بوی منتهی میشود .

۱۸ـ یحیی‌بن‌عدی ـ ازعلمای منطق درقرن‌چهارم هجری‌است، برخلاف سایرمترجمین سریانی یعقوبی مذهب بوده، سرعت قلم داشته، درشبانه‌روز صدورق مینوشته است. نزدمتی‌بن یونس وابونصر فارابی تحصیل علم‌کرده است .

این‌بود اسامی ونام ونشان مشهورترین ناقلان ومترجمان آن‌دوره‌که بطور مختصر بآن اشاره‌کردیم .

اما مترجمان و ناقلان سایر زبانها عبارت بودند از ابن‌مقفع و خاندان نوبخت‌که از عربی بفارسی ترجمه میکردند. نام نوبخت بزرگ برده‌شد، پسراو فضل‌بن نوبخت‌کتابهائی درنجوم وغیره از فارسی بعربی ترجمه‌کرده است. موسی ویوسف پسران خالد نیز ازفارسی بعربی ترجمه میکرده‌اند و در خدمت داودبن عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه مشغول بودند . علی‌بن‌زیاد تمیمی‌کتیه‌اش ابوالحسن، کتاب‌زیج شهریار را ازفارسی بعربی ترجمه‌کرده‌است.

حسن‌بن‌سهل از ستاره شناسان آن زمان است، احمدبن یحیی بلاذری، حبلةبن سالم منشی‌هشام، اسحق‌بن یزید ازمترجمین فارسی هستند. اسحق‌کتاب اختیارنامه را بنام سیرة‌ـ الفرس ازعربی بفارسی ترجمه‌نمود. دیگر از مترجمین عربی بفارسی محمدبن‌جهم برمکی، هشام‌بن‌قاسم، موسی‌بن عیسی‌کردی وعمربن فرخان وغیره میباشند .



پیشوایان مذهبی یهود و نصارا و اسلام درخاورمیانه

منکهٔ هندی و ابن‌دهن هندی ازمترجمین زبان‌هندی هستند. اولی درخدمت اسحق‌بن‌سلیمان‌بن علی‌هاشمی میزیسته است ودومی ریاست بیمارستان برمکیان‌را داشته است.

ابن وحشیه از مترجمین نبطی (کلدانی) است، کتاب‌های بسیاری ترجمه کرده و شرحش میآید.

مردم سوریه و نقل و ترجمهٔ علوم

اگر درشرح حال وملیت و موطن مترجمان وناقلان علوم در عصر عباسی مختصر دقتی شود معلوم میگرددکه بیشترشان از مردم سوریه یعنی اهالی‌شام وجزیره وعراق‌بودند، این‌مردم از دیرزمانی کارشان این‌بوده‌که علوم وآداب‌را از زبانی بزبانی دیگر وازکشوری بکشور دیگر انتقال میدادند. زیرا موقع جغرافیائی کشورشان (واسطهٔ ارتباط شرق وغرب) وهوش واستعداد فطری آنها برای‌این‌کار مساعدبود.

ازآنرو مردم‌سوریه یا فنیقی‌ها چندین‌قرن‌پیش‌از میلاد حروف هجاء (الفباء) رادرضمن سفرهای‌تجارتی بشهرهای دوردست (یونان وکلدان وغیره) برده منتشر ساختند ونام وشکل الفبای امروزی ملل متمدن گواه‌این‌مطلب میباشد. آنان واسطه نقل‌علوم وادبیات‌میان‌مصریان وکلدانیان‌بودندوچنانکه گفته‌شدهمین‌مردم‌علوم‌وادبیات‌را ازمصر بیونان‌انتقال‌دادندوهمان‌طور که دراین ایام مردم برای تجارت یاترجمه یااستخدام درادارات دولتی زبان‌های انگلیسی وفرانسه میآموزند مردم‌سوریهٔ آن‌روز برای همان‌مقاصد زبان‌یونانی وبابلی وغیره‌میآموختند.

همینکه تمدن دریونان توسعه وترقی‌یافت فلسفه ومنطق وسایرعلوم بافتوحات اسکندر ازیونان بعراق وشام‌آمدومردم سوریه‌آنرا فراگرفته بزبان‌خود ترجمه‌کردند وپس ازظهور آئین‌مسیح‌چیزهائی‌از مسیحیت بر آن‌افزودندوادبیات یونانی،مسیحی‌راپدیدآوردندوآنرافلسفهٔ یونانی‌قدیم در دیرهای خود محفوظ‌داشتند سپس‌علم‌وفلسفه‌رابه‌هند وایران وغیره انتقال‌دادند.

ابن‌مردم در زمان ساسانیان واسطهٔ علوم یونانی بفارسی بوده‌اند و همینکه انوشیروان برای تدریس طب وفلسفه بیمارستان گندی شاپور را تأسیس‌کرد(چنانکه گفته شد) اساس‌کار بدست مسیحیان عراق وجزیره استوار گشت وهمین‌ها بودندکه‌بسیاری ازآداب ورسوم سامی را درحران باهمان رنگ (صبئه) بت‌پرستی محفوظ داشتند. زیرا مردم حران بآئین سابق خویش تامدتی مانده بودند.

همینقسم مردم عراق‌که ازهمان ملت‌سوریه میباشندآداب وعلوم‌کلدان قدیم‌را نگاهداری کردند وپس‌از ظهور اسلام وتصمیم خلفاء برای‌ترجمه وانتقال علوم بزبان عربی‌مردم سوریه دست راست آنان‌شدند وآن مهم‌را بخوبی انجام دادند وچنانکه میدانیم مترجمین آن علوم ازاهالی حمص،دمشق، بعلبك، حیره، حران و بصری وغیره برخاستند. این‌مسلم است‌که برای ترجمهٔ مطالب علمی از زبانی بزبان دیگر باید مترجم ازآن بهره‌مند باشد والامطلب نامفهوم وغیرقابل ترجمه میشود. وبهمین جهات می‌بینیم‌که مترجمان دورهٔ عباسیان (مردم‌سوریه)در

علومی که ترجمه میکردند متبحر بودند وعلاوه برترجمه درعلوم مزبور (طب - فلسفه - منطق وغیره) تألیفات داشتند وشرح وتعلیق برآن مینگاشتند .

اکنون نیز میبینیم که مردم‌سوریه درترجمهٔ علوم وادبیات غربی بزبان‌عربی ازهرملت دیگری ساعی‌تر میباشند .

نقل وترجمهٔ علم برای مردم دیگر غیر از خلفاء

چنانکه ملاحظه شد خلفاء بیش از دیگران بترجمهٔ علوم و آداب پیشینیان دست بکار شدند و چون بعضی از این ترجمه‌ها میان مردم منتشر شد ومردم بغداد برآن آگهی یافتند عده‌ای از بزرگان آن شهر برای پیروی از منظور خلفاء مترجم استخدام‌کردند و باپول و سرمایهٔ خود به‌نقل وترجمهٔ کتب علمی پرداختند .

مشهورترین این گروه سه‌نفر بنام‌احمد - محمد - حسن که هرسه‌فرزندان موسی‌پسر شاکر بودند و بهمان‌جهت آنان‌را بنی‌موسی و یابنی‌شاکر هم میگفتند و بعداً فرزندان آنها به‌بنی‌منجم شهرت یافتند. موسی‌پدر آنان از دوستان مأمون بود و مأمون بملاحظهٔ دوستی باموسی بفرزندانش‌کمك میکرده است .

موسی اهل‌علم وادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشود، چه‌که درجوانی‌لباس سپاهی دربرمیکرده وشبها راه میزده است وچون‌مرد دلیریی‌باکی‌بوده دست‌خالی برنمیگشته است . بطوریکه میگویند وی شبها نمازخفتن را باهمسایگان درمسجد میخواند، پس از آن بخانه میآمد ولباس دیگری می‌پوشید ودرجادهٔ خراسان‌چندین فرسخ راه می‌پیمود وپای‌اسب کهرخود را پارچهٔ سفید می‌بست‌که بنظرابلق بیاید ضمناً موسی‌جاسوسانی داشت‌که بوی‌خبر میدادند جه‌کسانی باچه‌اموالی ازجاده عبورکرده یامیکنند، لذا موسی بااطلاع‌کامل برآنان میتاخت واموال ودارائی آنان راگرفته پس از پیمودن چندین فرسخ‌راه صبحگاهان بشهر برمیگشت ونماز صبح‌را باهمان همسایه‌های شبانه اداء میکرد وهرگاه‌که درصدد دستگیری‌او برمیآمدند همسایگان گواهی میدادندکه وی‌نماز بامداد را باآنان درمسجد خوانده است و ازآنرو تعقیب او دشوار مینمود و سرانجام موسی توبه‌کرد وپس‌ازچندی درگذشت وسه‌پسر کوچك‌ازخود باقی‌گزارد. مأمون بواسطهٔ دوستی باپدرشان آنان‌را باسحق‌بن‌ابراهیم مصعبی سپرد ودر بیت‌الحکمه نزد یحیی‌بن‌ابی‌منصور برای آنان‌جا تعیین‌کرد وهرگاه مأمون بسفر میرفت اسحق‌را میخواست وسفارش فرزندان موسی را میکرد تاحدی‌که اسحق رنجیده خاطر شده میگفت: مأمون‌مرا دایهٔ فرزندان‌موسی قرار داده است. بااین‌حال مقرری آنان‌غیرمکفی بود وزندگانی خوبی نداشتند ولی‌سرانجام تحصیلات عالی خودرا به‌پایان رسانیده هرکدام دررشته‌ای متخصص‌شدند. محمد ازسایربرادران عالمتر بود وازهندسه ونجوم‌اطلاع‌کافی داشت اقلیدس ومجسطی وکتابهای دیگری ازهیئت وریاضی وطبیعی‌مطالعه‌کرده بود. احمد درقسمت علمی بپای‌محمد نمیرسید ولی در قسمت مکانیك مهارت بی‌نظیری پیداکرده بود. حسن‌بیش از ۷

هرچیز درهندسه متبحر شد وباآنکه غیراز شش‌مقالهٔ اقلیدس‌را نخوانده ونزد معلمی هندسه نیاموخته بود معذلک‌در رشتهٔهندسه بالاترین علمای معاصر خویش گشت .

فرزندان شاکر درنقل وترجمهٔ علوم قدیمه فداکاری بسیارکردند و خود را همه نوع بزحمت انداختند واموال بسیاری درآن‌راه مصرف نمودند. عده‌ای را بروم روانه‌کردند تا کتابهای مطلوب‌را بدست‌آورند ومترجمین زبردست را باحقوق‌های گزاف ازاطراف واکناف استخدام نمودند واز جمله اشخاصی‌که برای تحصیل‌کتاب بروم فرستادند حنین‌بن‌اسحق و دیگران بودند، سپس حنین و حبیش وثابت‌بن‌قره رابه‌ترجمه واداشتند وماهی پانصددینار برای آنان حقوق تعیین‌کردند. بنی‌موسی درهیئت و مکانیك وهندسه تألیفات بسیاری دارند واز خود استنباطهائی در آن علوم کرده‌اندکه بکلی بیسابقه است. اینان‌برای مأمون بادلایل محسوسی ثابت‌کردندکه محیط زمین‌بیست وچهارهزار میل است. مهارت آنان‌در زیج وسایر مطالب‌علمی نیز فوق‌العاده بود .

محمدبن عبدالملك زیات‌نیز ازکسانی است‌که ماهانه قریب دوهزار دینار برای‌ترجمهٔ کتاب مصرف میکرده است وکتابهای بسیاری بنام او ترجمه شده است. علی‌بن‌یحیی معروف بابن‌المنجم ازدبیران مأمون، چندکتاب طبی برای‌محمد ترجمه‌کرده است وهمین‌قسم محمدبن موسی‌بن عبدالملك‌کتابهائی ترجمه نموده‌است .

ابراهیم‌بن‌محمدبن‌موسی‌معروف‌بکاتب‌کتاب‌های‌یونانی‌راباهزینهٔ‌خودبعربی‌ترجمه‌کرده است. تادری اسقف(کشیش) کرخ‌درجمع‌آوری‌وترجمهٔ‌کتابهاسعی‌فراوان‌داشت‌وپزشکان مسیحی کتابهای زیادی برای‌او تألیف‌کردند. دیگرعیسی‌بن یونس معروف بکاتب وحاسب از اهالی عراق بسیاری ازکتب قدیمه وعلوم یونانی را جمع‌آوری و نقل‌کرده است همینقسم شیرشوع ابن‌قطرب ازمردم گندی شاپورمترجمان‌را پول میداد وآنان را بترجمه وجمع آوری‌کتب قدیمه تشویق میکرد ولی‌نسبت بترجمهٔ یونانی بسریانی بیش‌از عربی‌توجه داشت .

یوحنابن ماسویه، جبرائیل‌بن بختیشوع، داودبن سرابیون، سلمویه‌ابن طیفوری وسایر اطبای‌خلفاء هرکدام تاحدی درراه ترجمه ونقل‌علوم قدیمه اقداماتی‌کرده‌اند .

بسیاری ازامیران مستقل اسلامی به‌پیروی ازخلفاء کتاب‌های قدیمی را به‌عربی ترجمه میکردند. مثلا سیف‌الدوله آل‌حمدان طبیبی بنام عیسی‌رقی داشت‌که کتابهای سریانی‌را به‌امر سیف‌الدوله وبزبان عربی ترجمه میکرد .

و اما کتابهائی که در نهضت عباسی ترجمه شد

حال که‌موجبات اقدام خلفای‌عباسی‌رابرای ترجمهٔ علوم‌قدیمه‌دانستیم واسامی مترجمان وناقلان را شناختیم اینك نام‌کتاب‌های ترجمه‌شده را ذکرمیکنیم. چون همین‌کتاب‌ها بعداً مدرك ومأخذ تألیف‌اسلامی شد. البته ذکر اسامی تمام آن کتابها دشوار است، زیرا تعداد آن بسیاربوده وبسیاری‌ازآن مفقودشده‌است، فقط تاآنجاکه ممکن بوده

پاره‌ای از آن کتب را نام میبریم و برای آسان‌شدن کار کتابهای مزبور را از نظر زبان اصلی ضبقه‌بندی میکنیم .

کتاب‌هائی که بعربی در آن‌زمان ترجمه شده از زبانهای اصلی ذیل نقل گشته‌است:

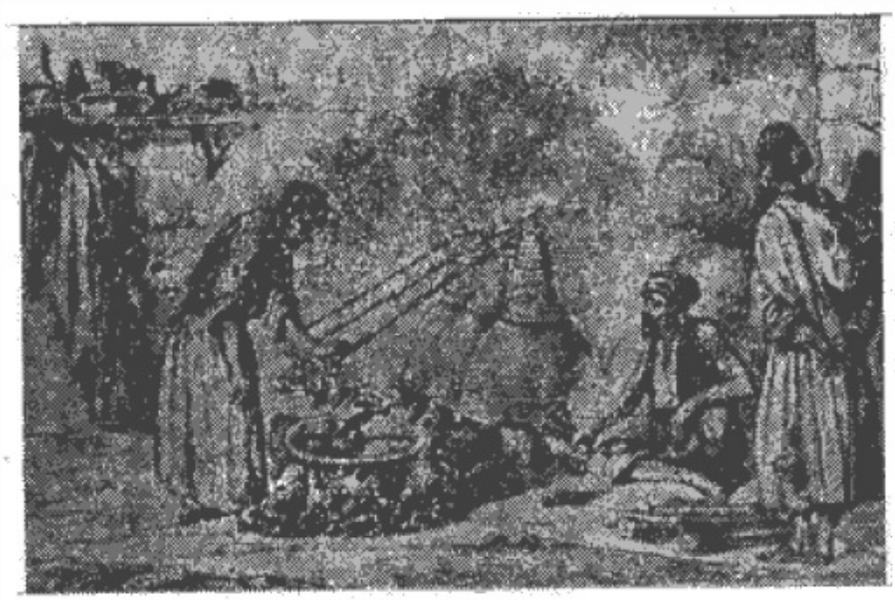

طریقهٔ عرق‌گیری نزد اعراب

یونانی ، فارسی، هندی(سانسکریت) ، نبطی ، عبرانی ، لاتینی ، قبطی والبته موضوع کتابها نیز مختلف بوده که آن قسمت نیز ذیلا طبقه بندی میشود.

۱ـ کتابهای ترجمه شدهٔ از یونانی

در آن دوره بیش از هر زبان از زبان یونانی ترجمه شده و بیشتر کتابهای یونانی فلسفه و طب و ریاضیات وهیئت و فروع علم طبیعی بوده است. اینک نام آن کتابها ومؤلفین ومترجمین آن وموضوع کتابهائی‌که از یونانی ترجمه شده است.

آ ـ فلسفه و ادبیات

(کتابهای افلاطون)

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ سیاست	حنین‌بن اسحق
۲ ـ مناسبات	یحیی‌بن عدی
۳ ـ نوامیس	حنین و یحیی
۴ ـ تیماوس	ابن بطریق با اصلاحات حنین
۵ ـ نامهٔ افلاطون باقرطنی	یحیی بن عدی

نام کتاب	نام مترجم
۶ ـ توحید	. . . . .
۷ ـ حسن و لذت	. . . . .
۸ ـ اصول هندسه	قسطابن لوقا

کتاب‌های ارسطوطالیس

۱ ـ کاتگوری یا مقولات	حنین بن اسحق
۲ ـ عبارات	حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کرد
۳ ـ تجلیل‌القیاس	تئودور با اصلاحات حنین
۴ ـ البرهان	اسحق بسریانی و متی بعربی ترجمه کرد
۵ ـ الجدل	اسحق بسریانی و یحیی بعربی ترجمه‌کرد
۶ ـ مغالطات یا حکومت	ابن ناعمه وابوبشر به‌سریانی و یحیی بعربی ترجمه کردند
۷ ـ خطابه	اسحق وابراهیم بن عبدالله
۸ ـ شعر	ابوبشر ازسریانی بعربی ترجمه‌کرد
۹ ـ سماع طبیعی	ابوروح صابی وحنین ویحیی وقسطا وابن ناعمه
۱۰ ـ السماء والعالم	ابن بطریق با اصلاحات حنین
۱۱ ـ الکون والفساد	حنین به‌سریانی و اسحق و دمشقی بعربی
۱۲ ـ الآثار العلویه	ابوبشر یحیی
۱۳ ـ النفس	حنین به‌سریانی واسحق بعربی
۱۴ ـ الحس والمحسوس	ابوبشر متی بن یونس
۱۵ ـ الحیوان	ابن بطریق
۱۶ ـ حروف یا الهیات	اسحق ـ یحیی ـ حنین و متی
۱۷ ـ اخلاق	اسحق
۱۸ ـ مرآة	حجاج بن مطر
۱۹ ـ اتولوجی	حجاج بن مطر

شاگـردان وپیروان ارسطو بـر بسیاری از کتب او شرح وتعلیق نگاشته‌انـد. مانند تموذسطس ، ویدوخس برقلس ، اسکندر ، افرودیسی ، فرفوریس ، امونیوس ، تـامسطیوس ، نیقولاوس، فلوطرخس، یحیی نحوی‌وغیره که پاره‌ای ازآنان شارح کتب ارسطو میباشند و عدهٔ دیگر درآن زمینه‌ها ازخود تألیفات دارند وبسیاری از این‌کتابها توسط اشخاصی‌که نامشان معلوم نیست‌بعربی ترجمه شده ومؤلف الفهرست آن‌کتابها را اسم برده ولی ما از ذکر آن چشم پوشیدیم .

کتابهای فلسفی و ادبی جالینوس که ضمن کتاب‌های طبی وی مذکور شده از این قرار است :

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ آنچه‌راکه جالینوس معتقد بوده‌است	ثابت
۲ ـ شناختن مرد عیب خودش را	توما با اصلاحات حنین
۳ ـ کتاب اخلاق	حبیش
۴ ـ محرک اول بی‌حرکت است	حبیش و عیسی
۵ ـ بهره‌مندی از دشمنان[1]	

ب ـ طب و فروع آن
(کتاب‌های بقراط)

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ عهد بقراط	حنین به سریانی وحبیش وعیسی بعربی ترجمه‌کردند.
۲ ـ فصول	حنین برای محمد موسی ترجمه کرد
۳ ـ الکسر	« « « « « « « « «
۴ ـ تقدمة المعرفه	حنین و عیسی بن محمد
۵ ـ امراض حاده	عیسی‌بن یحیی
۶ ـ اپیدمی (بیماریهای واگیر)	عیسی‌بن یحیی
۷ ـ اخلاط	عیسی‌بن یحیی برای محمدبن موسی
۸ ـ کاتی تیون	حنین برای محمد بن موسی
۹ ـ آب و هوا	حنین و حبیش
۱۰ ـ طبیعت انسان	حنین و عیسی

کتاب‌های جالینوس

مشهورترین کتابهای جالینوس کتابهای شانزده‌گانهٔ اوست از این قرار :

الفرق ـ الصناعه ـ النبض ـ شفاء الامراض ـ مقالات پنجگانه ـ استقسات ـ کتاب المزاج ـ قوای طبیعی ـ علت‌ها ومرض‌ها ـ شناسائی بیماری اعضای درونی ـ نبض کبیر ـ تب‌ها ـ بحران ـ حفظ الصحه ـ جارهٔ درد.

کتابهای‌مزبور باستثنای علل باطنیه ـ نبض‌کبیر وحفظ‌الصحه وجارهٔ درد (حلیة‌البرء)

---

۱ ـ نام عربی آن کتاب‌ها بقرار ذیل است :

مایعتقده رأیا ـ تعریف‌المرء عیوب نفسه ـ المحرک‌الاول لمایتحرک ـ انتفاع الاخیار باعدائهم.

توسط حنین‌بن اسحق بعربی ترجمه شده است . ولی کتابهای مذکور بعداً بوسیله حبیش بعربی ترجمه شد .

اما نام بقیهٔ کتابهای طبی جالینوس ونام مترجمین آن چنین است :

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ تشریح کبیر	حنین اعسم
۲ ـ اختلاف تشریح	«
۳ ـ تشریح حیوان زنده	«
۴ ـ تشریح حیوان مرده	«
۵ ـ علم بقراط در تشریح	«
۶ ـ احتیاج به‌نبض	«
۷ ـ علوم ارسطو	حبیش اعسم
۸ ـ تشریح رحم	«
۹ ـ آراء بقراط وافلاطون	«
۱۰ ـ عادات	«
۱۱ ـ خصب البدن	«
۱۲ ـ منی	«
۱۳ ـ ترکیب دواها	«
۱۴ ـ ورزش با کرهٔ کوچك	«
۱۵ ـ ورزش با کرهٔ بزرگ	«
۱۶ ـ طریقهٔ تعلیم طب	«
۱۷ ـ منافع الاعضاء	«
۱۸ ـ قوای نفس و مزاج بدن	«
۱۹ ـ حرکات سینه	ترجمهٔ اسطیفان با اصلاح حنین
۲۰ ـ علل التنفس	« « « «
۲۱ ـ حرکت عضله	« « « «
۲۲ ـ احتیاج به‌نفس	« « « «
۲۳ ـ امتلاء	ترجمه اسطیفان
۲۴ ـ تلخی و سوداء	« « « «
۲۵ ـ علل الصوت	ترجمهٔ حنین
۲۶ ـ حرکات مجهوله	« «
۲۷ ـ افضل الهیئات	« «

نام کتاب	نام مترجم
۲۸ ـ سوءالمزاج المختلف	ترجمهٔ حنین
۲۹ ـ دواهای مفرد	» »
۳۰ ـ نوزاد هفت ماهه	» »
۳۱ ـ تنگ نفس	» »
۳۲ ـ پژمردگی	» »
۳۳ ـ قوای اغذیه	» »
۳۴ ـ التدبیرالملطف	» »
۳۵ ـ مداوای امراض	» »
۳۶ ـ بقراط و امراض حاد	» »
۳۷ ـ نامه به تراسوبولفوس	» »
۳۸ ـ پزشک و فیلسوف	» »
۳۹ ـ حفظ الصحهٔ بقراط	» »
۴۰ ـ محنت طبیب	» »
۴۱ ـ افلاطون در تیماوس	حنین واسحق
۴۲ ـ تقدمة المعرفه	عیسی
۴۳ ـ فصد	عیسی و استفان
۴۴ ـ توصیف کودکی که فریاد میزند	ابن‌الصلت
۴۵ ـ ورمها	»
۴۶ ـ الکیموس	ثابت و حبیش
۴۷ ـ الادویة والادواء	عیسی
۴۸ ـ تریاق	ابن بطریق

مؤلف کتاب الفهرست بیست‌وچندکتاب درطب وفروع طب بدون ذکر نام مترجم اسم برده است. کتابهای مزبور تألیف روفس از اهالی افسس میباشد که پیش ازجالینوس میزیسته وشاید تمام آن کتابها بعربی ترجمه نشده است.

و نیز مؤلف مزبور(صاحب الفهرست) کتابهای ذیل را با ذکرمؤلف ومترجم اسم برده که همهٔ آن درطب وفروع طب میباشد.

۱ ـ کتاب الادویةالمستعمله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ استیفان بن باسیل:

۲ ـ کتاب هفتاد مقاله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ حنین وعیسی‌بن‌یحیی بسریانی.

۳ ـ نامهٔ اوریباسیوس به‌پسرش ستاث ترجمهٔ حنین .

۴ ـ نامهٔ اوریباسیوس به‌پدرش اونافیس » »

۵ ـ کتاب گیاهها (الحشایش) تألیف دیسقوریدس عین زربی مشهور بجهانگرد(چون برای پیداکردن گیاههای طبی باطراف مسافرت میکرده است) بزودی شرح ترجمه و نقل این کتاب را خواهیم گفت .

۶ ـ کتاب البرسام (ورم حجاب حاجز) تألیف اسکندروس ترجمهٔ ابن بطریق و بسیاری ازکتابهای دیگر که مترجم آن معلوم نیست .

پ ـ کتاب‌های ریاضی و هیئت و سایر علوم

کتب مزبور شامل هیئت وحساب وموسیقی و مکانیك وهندسه میباشد از این قرار:

۱ ـ کتابهای اقلیدس : اصول هندسه ترجمهٔ حجاج‌بن مطر. این کتاب یکمرتبه زمان هرون توسط حجاج بن مطر بنام هرونی ترجمه شد وبار دیگر در زمان مأمون توسط اسحق ابن‌حنین ترجمه شد وثابت بن قره آنرا اصلاح کرد و ابوعثمان دمشقی نیز آنرا ترجمه کرده است. کتاب مزبور فعلا نیز موجود است .

کتاب الظاهرات ـ اختلاف مناظر ـ کتاب‌الموسیقی ـ کتاب‌القسمة ـ کتاب‌القانون ـ کتاب سنگینی وسبکی (الثقل والخفه) از تألیفات اقلیدس بعربی ترجمه ولی نام مترجم آن معلوم نیست .

۲ ـ کتابهای ارشمیدس : شرح آن قبلا داده شده مجموع آن ده کتاب است که از یونانی بعربی ترجمه شده ولی مترجم آن معلوم نیست .

۳ ـ کتابهای ابلونیوس: کتاب‌المخروطات ـ قطع‌السطوح ـ قطع‌الخطوط ـ النسبة ـ المحدوده ـ الدوائرالماسه بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست .

۴ ـ کتابهای منالاوس: کتاب‌الاشکال الکرویه ـ کتاب اصول هندسه را ثابت‌بن قره بعربی ترجمه کرده است.

۵ ـ کتابهای بطلمیوس قلوذی : کتاب مجسطی شرحش گذشت. یحیی برمکی آنرا تفسیر کرده است.

کتابهای چهارگانه‌که ابراهیم‌بن صلت آنرا ترجمه کرد وحنین آنرا اصلاح نمود. کتاب جغرافیای بلاد معمور وتوصیف زمین‌که ثابت‌بن قره آنرا بعربی فصیح ترجمه کرد. پانزده‌کتاب دیگر بطلمیوس درجغرافی وغیره‌که بعربی ترجمه شده ومترجم‌آن معلوم‌نیست.

۶ ـ کتاب جبر معروف بحدود وکتاب قسمة الاعداد از تألیفات ابرخس که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست .

کتاب جبر تألیف ذیوفنطس‌که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست. ابن‌ندیم درکتاب فهرست خود کتب ذیل را که بعربی ترجمه شده بدون ذکر مترجم نام برده‌است.

کتاب‌العمل بالاسطرلاب‌المسطح تألیف ابیون بطریق .

کتاب حرم‌الشمس والقمر تألیف ارسطرفس .

کتاب العمل بذات الحلق .

کتاب جداول زیج بطلمیوس المعروف بالقانون المسیر تألیف ثاون اسکندری .

کتاب العمل بالاسطرلاب .

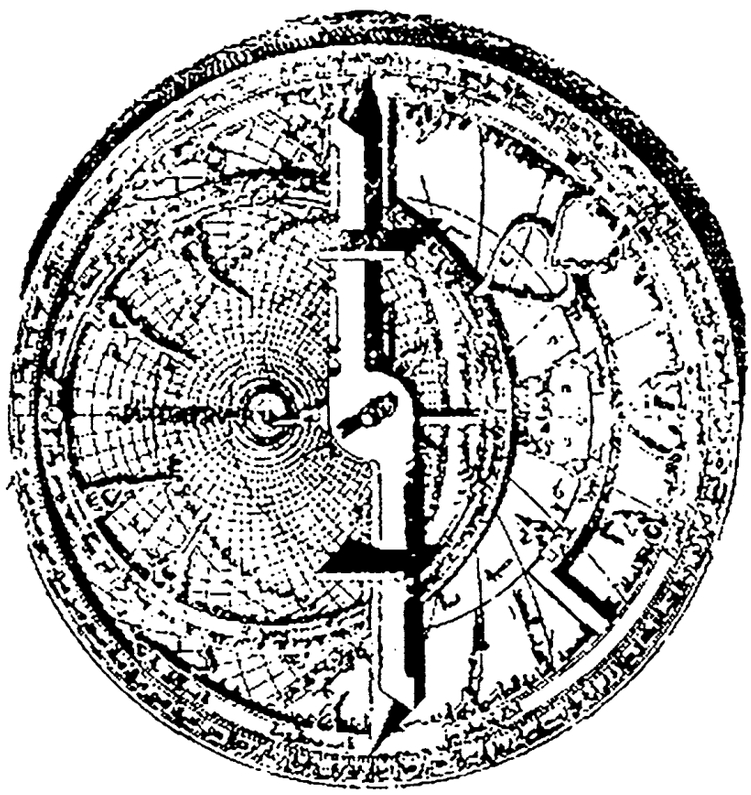

استارلاب عربی

بطوریکه ملاحظه میشود علاوه بر کتابهای فوق که درریاضیات وزیج وهیئت تألیف وترجمه شده کتابهای دیگری دراین موضوعات بعربی ترجمه شده که ضمن کتابهای فلسفه از آن نام بردیم.

این کتابهای موسیقی ازیونانی در دورهٔ نهضت عباسیان بعربی ترجمه شده است .

کتاب الموسیقی الکبیر تألیف نیقوماخس جهراسینی .

کتاب موسیقی منتسب باقلیدس .

کتاب ریموس وکتاب الایقاع تألیف ارسطکاس .

مقالات موسیقی تألیف فیثاغورس .

کتاب الآلات مصوته موسوم بارغن بوقی } تألیف مورطس

کتاب ارغن زمری }

علاوه بر کتاب های ارشمیدس این کتاب ها در علم مکانیك از یونانی بعربی ترجمه شده است .

کتاب الحیل الروحانیه } تألیف ایرن

کتاب ثیل الاثقال }

کتاب استخراج المیاه تألیف پادروگرگی.
کتاب الآلات المصوته علی ستین مبیلا تألیف مورطیس.

۳ ـ کتابهائی که از فارسی ترجمه شده است

بیشتر کتابهائیکه در دورهٔ نهضت عباسیان ازفارسی بعربی ترجمه شده راجع بتاریخ وشرح حال واشعار وقسمتی هم درعلوم نجوم است که خاندان نوبخت وعلی بن زیاد تمیمی وغیره آنرا ترجمه کرده‌اند. اما کتابهائی که اکنون موجود است وازفارسی بعربی ترجمه شده از این قرار است:

۱ـ کتاب رستم واسفندیار ترجمهٔ جبلة بن سالم
۲ـ کتاب بهرام شوس » » »
۳ ـ خدای نامه » ابن مقفع
۴ ـ آمین نامه » » »
۵ ـ کلیله ودمنه » » »
۶ ـ خردك » » »
۷ـ تاج درسیرت انوشیروان » » »
۸ ـ الآداب الکبیر » » »
۹ ـ الآداب الصغیر » » »
۱۰ ـ کتاب الیتیمه » » »
۱۱ـ هزار افسانه مترجم معلوم نیست
۱۲ـ شهرزاد و پرویز » »
۱۳ـ کارنامك انوشیروان »
۱۴ ـ دارا وبت طلا » »
۱۵ ـ بهرام و نرسی » »
۱۶ ـ هزار دستان » »
۱۷ ـ خرس وروباه » »
۱۸ـ کتاب سیرملوك الفرس (غیرازآنکه محمدبن جهم برمکی ترجمه کرده‌است)
۱۹ ـ » » ترجمهٔ زادویة بن شاهویهٔ اصفهانی
۲۰ ـ » » محمدبن بهرام بن مطیار اصفهانی.

دراینجالازم است ازیك کتاب مهم دیگری نام ببریم که بعدازقوام تمدن اسلامی بزبان فارسی تنظیم شد وسپس آنرا بعربی ترجمه کردند. این کتاب شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که بسبك ایلیاد هومر راجع بتاریخ ایران باستان بنام سلطان محمود غزنوی در ۳۸۴ هجری گفته شد ومشتمل برشصت هزار بیت میباشد وفتح بن علی بنداری اصفهانی آنرا به نثر بنام ملك المعظم عیسی ایوبی درسال ۶۹۷ ترجمه کرده است. والبته غیرازکتابهای مذکورکتابهای تاریخی وادبی دیگری بخصوص کتابهای مربوط بمذاهب قدیمه ازفارسی بعربی ترجمه شده است.

۴ ـ کتابهائی که از هندی بعربی ترجمه شده است

کتابهای بسیاری ازطب ونجوم و ریاضیات وحساب وداستان وتاریخ اززبان هندی (سانسکریت) بعربی ترجمه شده است والبته کتب طبی آن زیادتر بوده، گرچه کمتر از آن موضوع اطلاعاتی بدست آمده است. درزمان نهضت عباسیان شهر بغداد مرکز آمد وشد بازرگانان وجهانگردان ودانشمندان تمام ملل بوده وخاندان برمکی پزشکانی

ازهند استخدام‌کرده به بغداد آورده بودند. یحیی‌بن خالد برمکی چندین پزشك هندی رابه بغداد آورد که مشهورترین آنان اینانند .

کمنکه ـ بازیکر ـ قلبرفل ـ سند باز وغیره .

وازتألیفات اسلامی‌بعد ازعباسی چنین فهمیده میشودکه بیشترموضوعهای ادبی، طبی، داروشناسی، وشرح حال و رفتار وکردار بزرگان را ازکتابهای هندی اقتباس‌کرده‌اند . مثلا پس‌ازمراجعه بقانون ابن‌سینا باالملکی رازی و سایرکتابهای طبی مهم اسلامی درموقع ذکراسامی پاره‌ای ازبیماریها اشاره شده‌که نام‌آنرا به هندی چنین میگویند: ویادرهندآنرا اینطور معالجه میکنند .

همینقسم پس‌ازمطالعهٔ عقدالفرید ابن‌عبدربه ویا سراج‌الملوك طرطوشی وسایرکتب‌ادبی معتبربعباراتی ازاین قبیل برمیخوریم :

«ودرکتاب هند چنین وچنان ....»

کتابهای پزشکی و شاخه های آن

بنابمندرجات‌کتاب طبقات‌الاطباء در زمان عباسیان عده‌ای پزشکان هندی دربغداد وجاهای دیگر بوده ومشهورترین آنان ازاینقرارند:

۱ـ منکهٔ هندی که‌باشارهٔ یحیی‌بن خالد برمکی ازهند به‌بغداد آمد و هرون را از بیماری شفاداد و هرون مقرری شایسته‌ای برای‌اومعین کرد. منکه فارسی نیزمیدانست و ازهندی وفارسی بعربی ترجمه میکـرد. وی علاوه برطب هیئت نیزمیدانسته است وتألیفات بسیاری دارد. ازآنجمله‌کتاب نمودار درعمر ـ کتاب‌اسرار موالیه‌ـ کتاب قرانات‌کبیر وصغیر ـ کتابی دراخذات عالم ودور درقران.

منکه از مشاهیر دانشمندان هند بوده و در طبقات‌الاطباء شرح مفصلی راجع باو ذکر شده است .

۲ ـ شاناق که پنج مقاله‌ای دربارهٔ سموم (زهرها) تألیف‌کرده است. وکتاب مزبوررا منکه ازهندی بفارسی ترجمه‌کرده است و شخصی بنام ابوحاتم بلخی باشارهٔ یحیی‌بـن خالد برمکی‌آنرا بعربی‌ترجمه نمود. سپس عباس‌بن سعید جوهری غلام مأمون بامـر مأمون آنرا مجدد بعربی ترجمه‌کرد .

۳ ـ سنگ هال (سنجهل) وباکهروغیره که تألیفات مهمی‌درطب وهیئت دارند وتألیفات آنان یامستقیماً ازهندی (ویاازهندی بفارسی) بعربی ترجمه شده است .

اینك‌صورت کتابهای‌پزشکی که درزمان عباسیان بعربی ترجمه شده است

نام‌کتاب	نام مترجم
۱ ـ کتاب سسرد درپزشکی	منکه
۲ ـ نام‌گیاه‌های هند (اسماء عقاقیرالهند)	« برای اسحق بن سلیمان

نام کتاب	نام مترجم
۳ ـ استانکر الجامع	ابن دهن
۴ ـ صفوة النجح	»
۵ ـ مختصر الهندفی العقاقیر (گیاه شناسی)	معلوم نیست
۶ ـ علاجات الحبالی للهند (مداوای زنان باردار)	»
۷ ـ روسا الهندیه فی علاجات النساء (بیماری زنان ومعالجهٔ آن)	
۸ ـ السکر للهند	معلوم نیست
۹ ـ التوهم فی الامراض والعلل	»
۱۰ ـ رأی الهندفی اجناس الحیاة وسمومها	»

۱۱ ـ کتاب سیرك الهندی عبدالله بن علی ازفارسی بعربی ترجمه کرده است .

۱۲ ـ تشخیص بیماریها وطرز معالجهٔ آن بامر یحیی بن خالد برمکی ترجمه شده است.

۱۳ ـ کتاب مااختلف فیه الروم والهندفی الحار والبارد وقوی الادویه.

(آنچه که روم وهند دربارهٔ گرمی وسردی ونیروی داروها باهم اختلاف دارند) .

وپاره‌ای کتابهای دیگر درشاخه‌های پزشکی.

صالح بن بهلهٔ هندی نیز ازپزشکان نامی است ودرزمان هرون بعراق آمده وشهرت زیادی پیدا کرد وباپزشکان همزمان خویش آمیزش نمود واگرچه تألیف وترجمه‌ای از اوذکر نشده ولی شك نیست که ازنظروی استفادهٔ علمی شده است .

کتابهای هیئت و ریاضیات

مسلمانان درقسمت هیئت وریاضیات ازدانشمندان ومؤلفات هندی بسیار بهره‌مند شدند وفصل‌های گذشته موضوع سند راباد آورشدیم ونقل و ترجمهٔ این زیج تأثیرمهمی میان مسلمانان داشت وآنان را بیش از پیش بعلم هیئت آشناساخت وبسیاری از دانشمندان اسلام از آن کتاب تقلید کرده وبرمبانی آن کتابهائی تألیف نمودند .

محمدبن ابراهیم فزاری ـ حبیش بن عبدالله بغدادی ـ محمدبن موسی خوارزمی وغیره کتابهای خودرا ازروی سند هند تألیف نمودند. فزاری مربور اول ستاره شناسی است که در اسلام اسطرلاب ساخت وازسند هند استفاده نمود وبطورکلی هریك ازدانشمندان مسلمان که میخواستند درهیئت تخصص یابند ناچار تألیفات هندی را یا بزبان سانسکریت مطالعه میکردند و یا ترجمهٔ عربی آنرا میخواندند.

ابوریحان بیرونی متوفی بسال ۴۴۰ بیش ازسایر علمای اسلام درعلوم وادبیات هند مطالعه داشته‌است، وی ده‌ها تألیف داردکه پاره‌ای ازآنان ترجمه وباتصحیح ویاانتقادمیباشد وبیشتر آن راجع بعلوم وادبیات هندی است ومهمترین آن کتاب مشهور (الآثارالباقیه‌عن القرون الخالیه)میباشد. بیرونی پس‌ازگردش درممالك هندکتاب‌مزبوررا تألیف نموده‌است .

بیرونی راجع بتألیفات ونگارش‌های خود چنین مینویسد :

«درسند کتابی درهیئت باین اسم در ۵۵۰ برگ نوشتم» .

«جوامع‌الموجود لخواطر الهنود».

زیج ارکند رادیدم باکلمات نامفهومی ترجمه شده بود و پاره‌ای ازالفاظ آن بهمان زبان هندی باقی مانده - من ترجمهٔ مزبوررا کاملا تصحیح کردم .

همینقسم کتابی درمدارین متحدین ومتساویین تألیف کردم وآنرا بنام :

خیال‌الکسوفین عندالهند موسوم ساختم .

این‌موضوع درتمام زیجهای هندی ذکرشده ولی‌تاکنون میان دانشمندان اسلام مجهول بوده است .

رسالهٔ دیگری در ۳۰ برگ راجع‌بحساب وشمارش برقم سندی وهندی تألیف نمودم .

تذکرهٔ دیگری راجع بموضوع زیر نگاشتم :

رأی رب درمراتب عدد درست تر ازرأی هند درمراتب عدد میباشد .

تذکره‌ای درباب راسکیات هندوترجمه ابرهم سدهاند ازراه حساب‌تألیف نمودم.

مقاله راجع بزمان نزد هندیان نگاشتم .

مقاله درپاسخ پرسشهای ستاره شناسان هند تألیف کردم .

مقاله راجع بطریقهٔ استخراج عمر، نزد هند هندیان تألیف کردم .

رسالهٔ‌کلب باره راترجمه کردم وآن عبارت ازبحث دربارهٔ امراضی است که درمجزای عفونت جاری میشود» .

این گفته‌های بیرونی میرساندکه هندیها درهیئت وتوابع آن اطلاعات وسیعی داشتند و دارای عقاید و افکاری درآن موضوعات بوده‌اند ومسلمانان ازمعلومات آنان استفادهٔ بسیاری نموده‌اند .

کتابهای ادبی

کتابهای زیردرادبیات و تاریخ ومنطق وداستان وافسانه وموسیقی از هندی بعربی ترجمه شده است .

۱ـ کلیله ودمنه ابتداء ازهندی بفارسی (نظم ونثر) وسپس بعربی نظم ونثرترجمه شد (شرحش گذشت)ابان‌بن عبدالحمیدبن‌لاحق عفیررقاشی وعلی‌بن داودآنرابشعر عربی‌ترجمه کردند .

۲ـ کتاب سندباد کبیر. ۳ـ کتاب سندبادصغیر. ۴ـ کتاب‌البد. ۵ـ کتاب‌یوذاسف ۶ـ یوذاسف مفرد. ۷ـ کتاب هندوچین. ۸ـ کتاب هایل درحکمت. ۹ـ کتاب هند در بارهٔ هبوط آدم. ۱۰ـ کتاب‌طرق. ۱۱ـ کتاب دبك‌هندی دربارهٔ مردوزن. ۱۲ـ کتاب حدود منطق هند . ۱۳ ـ کتاب سادیرم . ۱۴ ـ کتاب پادشاه‌آدم‌کش و شناگر هند . ۱۵ـ کتاب‌بیدپای‌درحکمت. ۱۶ـ کتاب‌بیافر یامیوه‌های‌خرد درموسیقی‌راجع‌بآهنگهاونغمه‌ها .

۴ ـ کتابهائی که از زبان نبطی ترجمه شده است

در فصل گذشته بسیاری از کتابهای پزشکی وفلسفی‌را ذکر نمودیم که که‌یا مستقیماً از یونانی بعربی ترجمه شده ویااز سریانی (خواهر زبان نبطی‌ها یاهمان زبان نبطی) بعربی درآمده است واکنون آنرا تکرار نمیکنیم وآنچه دراین فصل مورد بحث است کتابهائی است که

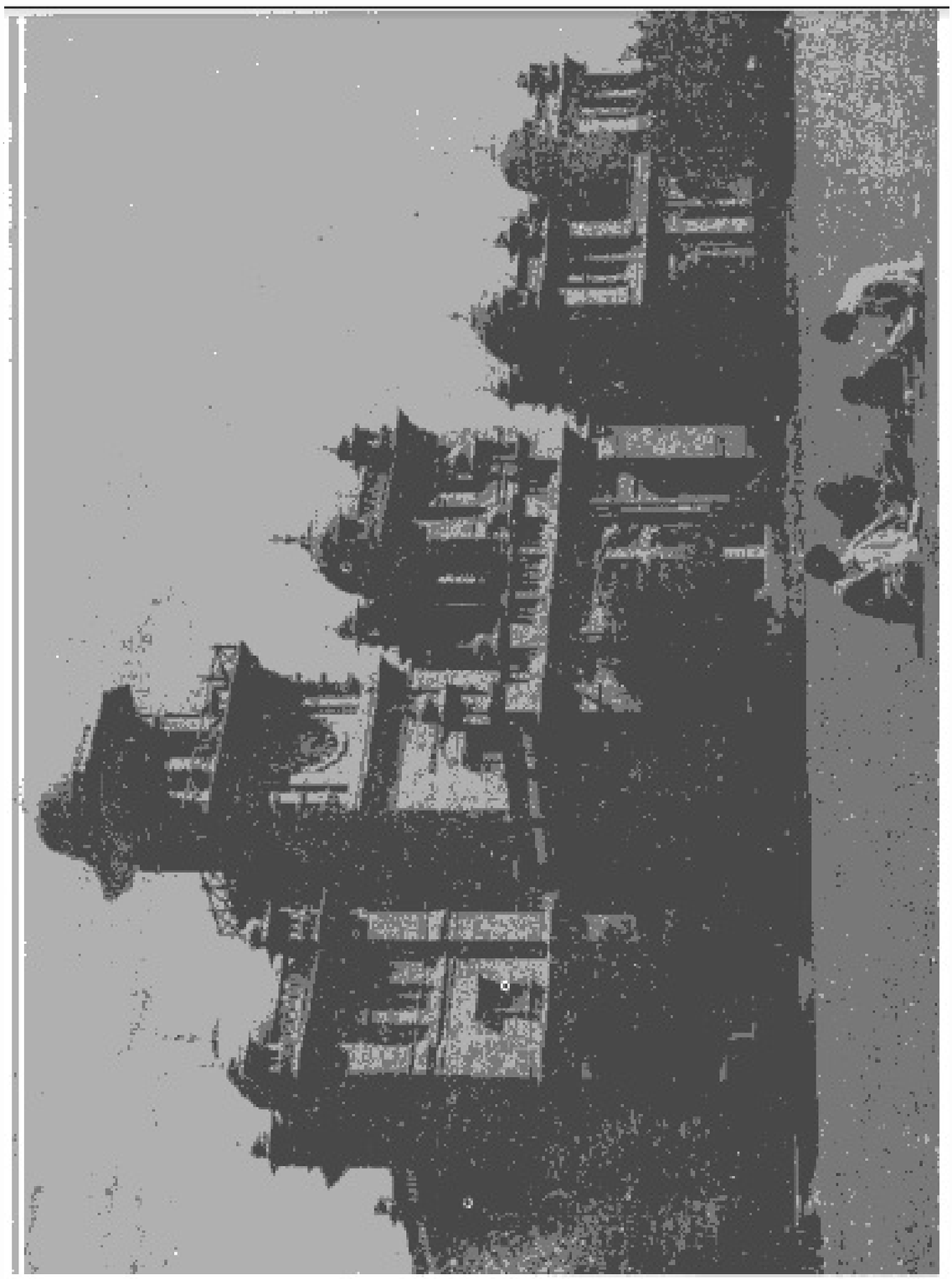

ساختمان دانشگاه پشاور

مستقیماً از کلدانی و یا نبطی بزبان عربی ترجمه شده و اگر ترجمه نمیشده البته از بین میرفته است ومهمترین آن کتاب فلاحت نبطی است که درنوع خود بی‌نظیرمیباشد و احمدبن علی‌بن مختار نبطی‌معروف بابن وحشیه در سال ۲۹۱ هجری آنرا بعربی‌ترجمه کرده است و تاچندی پیش مورد استناد و توجه علمای علم‌کشاورزی بوده و از آنرو بزبانهای غربی نیز ترجمه شده است واگر مسلمانان آنرا ترجمه نمیکردند آن گنجینهٔ گرانبها ازدست میرفت. اتفاقاً ابن وحشیه مترجم عربی کتاب مزبور در مقدمهٔ کتاب باین مطلب اشاره کرده است و همینکه در سال ۳۱۸ هجری آنرا برای علی‌بن محمد زیات دیکته (املاء) میکرده چنین گفته است :

« پسرجان این را بدان، من این کتاب را در ضمن کتابهای کسوانیان (کلدانیان یا نبطی‌ها) یافتم وترجمهٔ آن بعربی کتاب کشاورزی زمین و اصلاح درخت ومیوه ودفع آفات از آن میباشد. کسوانیان این کتاب سودمند را پنهان میداشتند وکمتر بکسی نشان میدادند ولی خداوند مرا باآن‌زبان آشناساخت واین کتاب را توانستم بدست بیاورم وبخوانم، این کتاب نزد مرد دانشمندی بود واو آنرا ازمن پنهان میداشت و همینکه من‌از بودن آن آگاه شدم اورا سرزنش کردم وباو گفتم که‌پنهان داشتن‌این کتاب سبب میشود که‌آن کتاب‌فراموش گردد و نام ونیك نیاکان تو ازمیان برود. چه‌کتابی‌که پنهان‌بماند وکسی‌آنرا نخواند وندانند،مانند سنگ وکلوخ بی‌فایده میشود. آن‌مرد گفتهٔ مرا پسندید وگذشته ازاین کتاب کتابهای دیگری که‌داشت نزدمن آورد واز آنجمله دوانای بابلت راجع باسرار فلك واحکام حوادث‌نجوم که ازکتابهای مهم میباشد و دیگر همین کتاب کشاورزی که همهٔ آنرا ترجمه‌کردم ...»

واما سایر کتابهائیکه از زبان نبطی بعربی ترجمه شده از اینقرار است :

۱ـ کتاب طرد الشیاطین معروف باسرار. ۲ـ کتاب سحرالکبیر. ۳ـ کتاب سحرالصغیر. ۴ـ کتاب دوار بعقیدهٔ نبطی‌ها. ۵ـ کتاب بت‌پرستی‌کلدانیان. ۶ـ کتاب اشاره در سحر. ۷ـ کتاب اسرارکواکب. ۸ـ کتاب فلاحت صغیر. ۹ـ کتاب طلسم‌ها. ۱۰ـ کتاب زندگی ومرگ درمعالجهٔ امراض. ۱۱ـ کتاب قوانین. ۱۲ کتاب طبیعت. ۱۴ـ کتاب اسماء.

علاوه برآن کتابهای دیگری راجع بمذهب و اخبارکلدانیان قدیم نیز از زبان نبطی بعربی ترجمه شده‌است و غالب کتابهای نبطی‌را ابن‌وحشیه ترجمه نموده است.

۵ ـ کتابهائی که ازعبری و لاتینی و نبطی ترجمه شده است

چنانکه قبلااشاره‌شد بسیاری ازتعالیم یهود وآداب ورسوم‌آنان که‌در تلمود وسایرکتابهای یهود بوده بعربی نقل‌شده است و اگر ترجمهٔ مدون آن امروز در دست نیست برای آنست که یهودیان آنراشفاهی برای صحابه میگفتند وشایدهم ترجمهٔ مدون آن‌بوده واکنون ازبین رفته است واما ترجمه‌هائیکه اکنون‌در دست‌است همان ترجمهٔ اسفار توراة است که برای اولین مرتبه توسط سعیدفیومی متوفی‌بسال ۳۳۰

هجری ازعبری بعربی ترجمه‌شده است. فیومی‌علاوه بر ترجمهٔ توراة، شرح وتفسیری‌نیز بر آن نگاشته است.



سرباز عرب وسرباز یهود

درقسمت لاتینی نیز تصور میرود ترجمه‌هائی انجام یافته است، که بزبان لاتینی کتب علمی - فلسفی - تاریخی - قانون وغیره یافت میشده وشایدنام مترجمین باترجمهٔ آنان ازبین رفته باشد ولی نام یحیی‌بن بطریق جزء مترجمین دورهٔ عباسی دیده میشودکه غیراز لاتینی زبان خارجی دیگری نمیدانسته وظاهراً کتابهائی ازلاتین بعربی ترجمه‌کرده است.

اما در قسمت زبان قبطی میتوان گفت که اگرهم چیزی مستقیماً ازقبطی بعربی ترجمه نشده حتماً ازکتب قبطی بوسیلهٔ زبان یونانی استفاده شده‌است. چه‌که مصریان دربسیاری از علوم بخصوص شیمی (کیمیا) تألیفاتی داشته‌اند و چنانکه ابن‌ندیم‌مؤلف فهرست میگوید: علم کیمیا بامر خالدبن‌یزید ازقبطی ویونانی برای اولین‌بار بعربی ترجمه شد.

خلاصه

خلاصهٔ مطلب آنکه مسلمانان قسمت‌عمدهٔ علوم فلسفی وریاضی وهیئت وطب وادبیات ملل متمدن را بزبان عربی‌ترجمه و نقل‌کردند واز تمام‌زبانهای مشهور آنروز وبیشتر ازیونانی وهندی وفارسی کتابهائی ترجمه‌کردند ودر واقع بهترین معلومات هرملتی‌را ازآن ملت گرفتند. مثلا در قسمت فلسفه وطب وهندسه وموسیقی ومنطق وهیئت ازیونانیان استفاده‌نمودند وازایرانیان تاریخ وموسیقی ستاره‌شناسی و ادبیات وپند و اندرز وشرح حال بزرگان را اقتباس‌کردند و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی و داستان وگیاه شناسی آموختند و ازکلدانیان ونبطی‌ها کشاورزی وباغبانی وسحر وستاره شناسی وطلسم فراگرفتند وشیمی وتشریح ازمصریان‌یاد گرفتند ودر واقع عربها علوم‌آشوریان و بابلیان ومصریان وایرانیان و هندیان و یونانیان را گرفته وازخود چیزهائی برآن افزودند وازمجموع آن‌علوم وصنایع وآداب تمدن اسلام را

پدید آوردند .

ازملاحظهٔ ترجمه‌ها وعلوم و ادبیات منقولهٔ مسلمانان چنین میفهمیم که آنان چیزی از کتابهای تاریخی و ادبی و اشعار یونان ترجمه نکرده‌اند ولی برعکس شاهنامهٔ فارسی وتاریخ سلاطین ایران را ترجمه نموده‌اند از ترجمهٔ تاریخ هرودت وایلیاد و اودیسی هومر وجغرافی سترابون خودداری نموده‌اند.



فرمول شیمیائی ازیك کتاب شیمی عربی

اما سبب علاقه‌مندی خلفای اسلام به فلسفه وطب وهیئت در فصلهای پیش گفته شد ودرقسمت ترجمهٔ ادبیات وتاریخ ازفارسی وهندی وغیره چنین تصور میرود که ایرانیان و کلدانیان ومصریان و هندیان مقیم ممالك اسلامی برای احیای نام نیاکان خویش ازپیش خود بترجمهٔ آن موضوعها مبادرت کرده‌اند و شاید اگر یونانیها هم میان مسلمانان میزیستند اشعار وتاریخ نیاکان خودرا بعربی ترجمه میکردند. ممکن است علت دیگر ترجمه نکردن ایلیاد بعربی آن بوده که دراشعار مزبور نام خدایان وبتهای یونان برده شده است. اما این هم دلیل نمیشود چه در شاهنامهٔ فردوسی نیز مطالب بسیاری راجع به بت وغیره هست. معذلك مسلمانان شاهنامه را بعربی ترجمه کردند .

نکتهٔ قابل توجه آنکه عربها درمدت یك قرن واندی مطالب وعلومی بزبان خود ترجمه کردند که رومیان درمدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند .

آری مسلمانان در ایجاد تمدن شگفت آور خود در غالب موارد بهمین سرعت پیش رفته‌اند .

نیکوکاری خلفا بادانشمندان نامسلمان

یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام و ترقی وتعالی علوم و ادبیات درنهضت عباسیان این بود که خلفاء در راه ترجمه و نقل علوم از بدل هرچیز گران وارزان دریغ نداشتند وبدون توجه بملیت ومذهب ونژاد دانشمندان ومترجمین را احترام میگزاردند و همه نوع باآنان مساعدت میکردند وازآنرو دانشمندان مسیحی، یهودی زرتشتی ـ صابئی ـ سامری دربارگاه خلفاء گرد میآمدند وخلفا طوری باآنان بمهربانی رفتار میکردند که باید طرز رفتار آنان برای فرمانروایان هرملت ومذهبی سرمشق آزادیخواهی وعدالت گستری باشد .

مثلا منصور عباسی تاآن اندازه پزشك مسیحی خود جورجیس بن بختیشوع را محبت میکرد که دستور فرمود نوشابه برای وی آماده سازند درصورتیکه نوشابه درآئین اسلام حرام

است، باینقسم که منصور متوجه شد روز بروز رنگ وروی جرجیس پس از آمدن به بغداد زرد وزار میگردد از آن جهت بحاجب خود ربیع گفت: چرا رنگ این مرد زردشده مبادا اورا از نوشیدن شراب که بآن عادت داشته منع میکنی ؟

ربیع پاسخ داد که باو اجازه ندادیم در اینجا شراب بیاورد .

منصور حاجب را پرخاش کرده گفت :

«همین الآن خودت برو وهر شرابی راکه جرجیس میخواهد آماده ساز .»

«ربیع از بغداد به قطربل رفت ومقدار زیادی از بهترین شرابها را باخود آورد .»

منصور نه فقط باجورجیس این قسم مهربان بود بلکه با همهٔ پزشکان خویش محبت و خصوصیت داشت وموقعیکه درصدد ببعث گرفتن برای پسرش مهدی برآمد با پزشك یهودی خود ـ فرات بن شحاثا ـ در آن خصوص مشورت کرد ، فرات آنچه بنظرش میرسید آزادانه برای منصور بیان کرد .

مأمون بقدری باجبر ئیل بن بختیشوع محبت داشت که موقع ادای فریضهٔ حج در مکه جبرئیل را بسیار دعا کرد و بنی هاشم که آنجا بودند وی را ملامت کرده گفتند: ای مولای ما چگونه در حق این کافر ذمی چنین دعا میکنی؟ مأمون گفت: آری جبرئیل ذمی است ولی تندرستی من بدست اوست وتندرستی من بخیر و صلاح مسلمانان میباشد. بنی هاشم که این راشنیدند گفتهٔ او را تصدیق کردند، محبت و خوشرفتاری مأمون نسبت بدانشمندان مشهورتر از آنست که باز گو شود .

پاره‌ای ازخلفاء اطباء را درکارهای مهم مملکتی وامورخانوادگی خود مداخله میدادند وازآنان مشورت میکردند وچه بسا که اطباء بجای آنان نامه‌هارا توقیع (امضاء) مینمودند، از آنجمله معتصم سلمویه بن بنان نصرانی را بطبابت شخصی خود برگزید وهرگاه که اودر حضور خلیفه بود ونامه برای توقیع میرسید خلیفه نامه را پیش سلمویه می انداخت تابجای او توقیع کند، ابراهیم بن بنان برادرسلمویه خزانه‌دارکل ممالك اسلامی بود ومهراو بامهرخودمعتصم ازحیث ارزش برابر می‌نمود وکسی مانند سلمویه وبرادرش در دستگاه خلیفه (معتصم) مقرب مورد اعتماد نبودند وهرگاه که عید پاك (فصح) نزدیك میشد سلمویه را اجازه میداد بموطن خود قادسیه برود ودرکلیسای قادسیه مراسم عیدرا اجراء کند وموقع حرکت مشك وعود وجامه باو میداد وچون سلمویه بیمارشد معتصم بعیادت اورفت وبربالینش گریه کرده گفت:

بعداز توکی طبیب من بشود؟ سلمویه در پاسخ خلیفه یوحنا بن ماسویه را معرفی کرد سلمویه ازآن بیماری جان درنبرد، معتصم در روز مرگ وی از شدت اندوه غذا نخورد وخود بخانهٔ سلمویه رفته در تشییع جنازهٔ اوحضوریافت ومسیحیان باشمع وبخور وسایر مراسم مسیحیت جنازه‌را حرکت دادند، خلیفه در تمام این جریان ناظر بود وباین جریان (مهربانی وهمراهی بامسیحیان) مباهات میکرد.

متوکل ومهتدی ودیگران نیز در مهربانی وگرامی داشتن پزشکان (غیر مسلمان) و نیکوئی بآنان مانند هرون ومأمون ومنصور بودند و آنان را روی تخت کنار خود می نشاندند و چه بسا که پزشکان نشسته وامیران و وزیران ایستاده بودند. ثابت بن قره طبیب معتضد بالله از

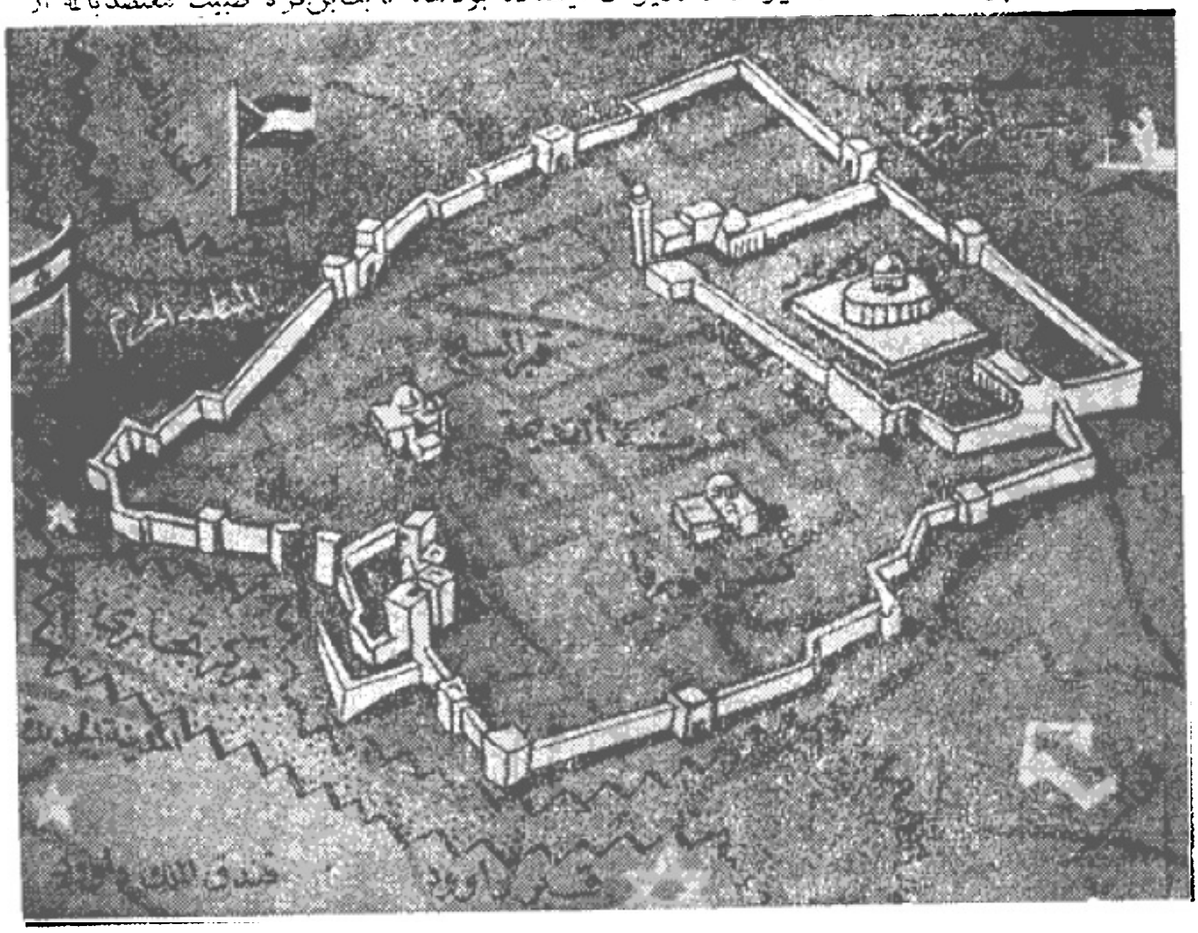

شهر بیت المقدس

همان اطبائی بود که در حضور خلیفه می نشست وسایر بزرگان حق جلوس نداشتند. پزشکان موقع حرکت مانند وزیران وامیران باتشخص وتحمل رفتار میکردند وغلامان وسواران دنبال خود می انداختند. خلفاء باآنان شوخی وخوش احوالی میکردند و آنانرا قبل ازهرکس می پذیرفتند وراجع بخوراک وبهداشت خود باآنها مشورت مینمودند. خلیفه بدون اجازهٔ طبیب مخصوص خود هیچ دوائی نمیخورد واگر میخورد طبیب بروی خشمناک میشد وخلیفه خواه ناخواه درصدد رضایت طبیب برمی آمد.

موقعی متوکل بدون اجازهٔ پزشک خود اسرائیل طیفوری حجامت کرد اسرائیل که این را دانست غضبناک شد، متوکل سه هزار دینار ویک مزرعه ای که سالی پنجاه هزار درهم درآمد داشت باسرائیل داد تا دوباره باخلیفه سرمهر بیاید. جبرائیل کحال هرروز صبح بعد از آنکه مأمون نماز میخواند پیش از دیگران نزد وی میآمد، چشمانش را میشست و سرمه میکرد.

این خود طبیعی است که هرکسی بپزشک خود مهربان میشود و بااوانس می گیرد

بخصوص در آنزمان که خلفاء مدعیان ودشمنان بسیار داشتند وهیچکس بهتر از طبیب (خائن) نمی‌توانست خلیفه‌را زهر بدهد وازمیان ببرد. خلفاء بیش‌ازهمه‌ازپادشاهان روم‌بیم داشتندکه مبادا بااطبای غیر مسلمان سازش‌کنند و آنانرا زهر بدهند، از آنرو هرخلیفه‌ای سعی‌داشت که طبیب خودرا ازهرجهت بی‌نیازسازد وچشم‌ودل‌اورا پرکند، غالباً خلفاء پیش‌ازآنکه‌طبیبی را انتخاب‌کنند او را ازهرجهت آزمایش میکردند تا راستی و درستی آنانرا بدانند و جان خودرا بدست‌آنها بسپارند. مثلا موقعی‌که متوکل درصدداستخدام حنین‌بن‌اسحق (ازاطبای مشهور آن زمان) برآمد ابتداء املاکی باو واگذارد ومبلغی پول نقد بوی داد واوراخلعت پوشاند، سپس پنهانی او را خواسته‌گفت از تو میخواهم زهری برای من بیاوری‌که دشمن خودرا بکشم، حنین‌گفت من درس آدمکشی نخوانده‌ام! اگر خلیفه طبیب آدمکش‌میخواهد اجازه بدهد بروم آن‌درس رابخوانم وبرگردم؟ خلیفه‌گفت: آنکار بطول میانجامد بایدهمین اکنون زهر راآماده سازی. حنین بسختی پاسخ‌دادکه این‌کار ازمن ساخته‌نیست. خلیفه‌حنین رابیکی از قلعه‌های دور دست فرستاده یکسال حبس‌کرد، آنگاه او را احضار نموده جلاد و سفرهٔ چرمی خواست‌تاهمانجا سرش را ببرد، باتمام این‌سختگیری‌ها حنین‌گفتهٔ پیشین‌خود را تکرار میکردکه درس آدمکشی‌نمیدانم. خلیفه بعد ازآن جریانات حنین را پزشك مخصوص خود ساخته بوی‌گفت: که برای آزمایش وی این سختگیریها را مینموده است.

بهمین جهات خلفاء اصرار داشتندکه پزشکان نامسلمان در اجرای مراسم دینی خود آزاد باشند وکسی متعرض آنان نگردد، حتی هم مذهبان آنها را نیز بخاطر آنان محترم میکردند تاآنان نسبت بخلیفه وفادار بمانند. مثلا موقعی‌که ثابت‌بن‌قره صابئی (صبئی)طبیب معتضدشد صابئیان در پایتخت اسلام دارای همه‌نوع نفوذ وقدرت شدند وکمتر اتفاق می‌افتاد که خلیفه طبیب نامسلمان خودرا وادار بمسلمان شدن‌کند، فقط‌القاهر خلیفهٔ عباسی سنان بن ثابت بن قره را مجبورکردمسلمان بشود سنان ابتداء ازپایتخت گریخت ولی بعد ببغداد آمده مسلمان شد.

صابئیان گاه هم برای دلجوئی مسلمانان ماه رمضان روزه می‌گرفتند ولی همچنان بر دین خود باقی بودند. ابواسحق‌کاتب، منشی عزالدولهٔ دیلمی از صابئی هائی بودکه برای مماشاة با مسلمانان رمضان را روزه میگرفت، ولی همینکه عزالدوله از وی خواست مسلمان شود ابواسحق باشدت هرچه تمامتر آن پیشنهاد را ردکرد وتاآخر عمر بدین خود باقی‌ماند، معذلك همینکه ابواسحق مرد سید رضی (از بزرگان علمای شیعه ونقیب الاشراف بغداد) قصیده‌ای بنام قصیدهٔ دالیه در مرثیهٔ ابواسحق‌گفت‌که مطلعش حنین است:

ترجمهٔ شعر:

«دیدی چگونه اورا روی چوب بردند وشمع انجمن علم وادب خاموش شد»

آزادی فکر وعقیده ومماشاة بادانشمندان چنان‌بودکه آن‌مرد بزرگ روحانی باکمال

آزادگی آن دانشمند صابئی را مرثیه گفت.

این میرساند که مردم در تعصب ویا عدم تعصب از بزرگان خویش پیروی میکنند واگر بزرگان وفرمانروایان آزادمنش باشند سایرین نیز از آنان تبعیت دارند وعکسش هم عکس است وبهمین جهت در دورهٔ نهضت عباسی بزرگان واشراف مانند خود خلفاء از آزار نامسلمانان احتراز داشتند وبا آنان به نیکوئی رفتار میکردند، تا آنجاکه علمای اسلام باکمال فروتنی برای تحصیل علم نزد علمای مسیحی وغیر مسیحی میشتافتند. چنانکه ابونصر فارابی نزد یکی از مسیحیان حران پاره‌ای علوم می‌آموخت ومسیحیان هم نزد فقهای اسلام توراة وانجیل می‌آموختند.

موضوع بذل وبخشش خلفاء باطباء (غیرمسلمان) محتاج بشرح وتفصیل نیست وهمینقدر کفایت می‌کند که برای پی‌بردن بآن موضوع بجلد دوم این کتاب مراجعه کنند وثروت هنگفت جبرائیل بن بختیشوع را در نظر بگیرند خلفاء نه‌تنها خودشان متری وانعام وتیول وخالصه وخلعت باطباء میدادند بلکه‌سایر بزرگان رانیز وادار می‌کردند باطباء پول بدهند. مثلا مأمون دستور داده بود هرکس بمقام مهمی میرسد ویا شغل بزرگی می‌گیرد، بایدنزد جبرائیل طبیب برود وباو احسانی بکند.

مأمون اشعارمزاح آمیزی باجبرائیل داشته‌که برای‌نمونه یکی‌ازآن ذیلا نقل میشود. ترجمهٔ شعر:

«ای جبریل عزیز آیا درعلم طب تودارویی برای عاشق یافت میشود؟»

«آیا میتوانی درد عشق را معالجه‌کنی؟ یك آهوی خوش خال»

«وخط بدون گناه مرا اسیر کرده وعقلم را ربوده‌است.»

آری درپرتو چنین عدالت‌خواهی وآزادی طلبی علم وادب ترقی میکند واگر غیر از این باشد البته دانش وفرهنگ ازمیان مردم رخت برمی‌بندد.

تنها خلفای عباسی (در دورهٔ نهضت) دارای این روش پسندیده نبودند بلکه هر دولت اسلامی‌که هواخواه علم وادب بود طبعاً آزادی فکر وعقیده را ترویج میکرد. پزشکان درباری خلفای فاطمی‌مصر نیز غالباً یهودی ومسیحی وسامری بودند واز تمام مزایای بزرگان قوم بهره‌مند میشدند، منصبهای عالی میگرفتند، حقوقهای گزاف دریافت‌میداشتند، در امور مهم‌مملکتی مورد مشورت بودند، خلفاء بآنان القاب عالی (سلطان‌الحکماء، امین‌الدوله، معتمدالملك) میدادند وعنوان آن‌را باعنوان وزیران واسیران برابر میداشتند.

موقعی منصوربن مقشر طبیب مسیحی‌العزیز خلیفهٔ فاطمی بیمار شد، خلیفه از بیماری وی نگران گشت وپس از چندی‌که بهبود یافت خلیفه بخط خود این نامه‌را بوی نگاشت.

ترجمهٔ نامه:

«بنام خدای مهربان، درود فراوان برپزشك گرامی ماخداوند اورا نگاهداردونعمت»

«را براو تمام‌کند. مژدهٔ سلامتی شما بمـارسید. بخدای بـزرگ سوگند از بیماری شمـا،» «تندرستی مـا از دست رفته بود، از خـدا میخواهیم خداوند تندرستی بیشتری بشما بدهد و» «لغزش‌ها را جبران‌نماید وزندگانی خوش وآسوده بشما ارزانی دارد. بحول‌وقوهٔ‌الهی.»

خلفای اموی اندلس‌نیز مـانند عباسیان وفاطمیان همین نوع‌رفتار میکردند. بخصوص در ایام الحکـم‌که مثل مـأمـون دوستدار علم وادب بود وشرح آنرا خواهیم‌گفت ولی باید دانست‌که این وضع بمقتضیات زمـان و مقتضیات روحیه واخـلاق خلفاء و دانشمندان تغییر و تبدیل میکرده است.

انتشار علوم بیگانه در ممالك اسلامی

بمحض اینکه علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شدکلیهٔ مسلمـانان به‌تحصیل ومطالعهٔ آن علوم مشغول شدند، در ابتداء مطالعات آنان براساس شرح وتعلیق وتلخیص (خلاصه‌کردن) بود وهمینکـه تمدن آنان نضج‌گرفت وعـلوم وآداب توسعـه وانتشار یافت، مسلمـانان مشغول تألیف‌کتب علمی شدند وپس از دوقرن‌که فقط به‌نقل وترجمه اشتغال داشتندکم‌کم‌در صدد تحقیق برآمدند وبجای اینکه معلومات دیگران را در حـافظهٔ خود بسپارند از روی تتبع وقیاس معلوماتی برمعلومات سابقین افزودند وبه‌تحلیل وترکیب قضایا پرداختند.

بغداد در دورهٔ نهضت عباسی بخصوص درزمان عباسیان قبلهٔ اهل‌علم ومرکزدانشمندان ومنبع علم وفضل شد تاآنکه معتصم ترکان را بخدمت خود برگـزید وبدرفتاری ترکان مردم را رنجانید وموجب تنفر عموم‌گشت ولی چون مأمون مانند برادرش از مذهب معتزله‌پیروی داشت وبا شیعیان خوشرفتاری میکرد آزادی فکر وعقیده هم‌چنان باقی ماند. واثق نیز مانند مأمون علماء راگـرامی میداشت وانجمن‌هائی از فقهاء وفلسفه ترتیب میداد وخـود در آن انجمن‌ها شرکت میکرد وسخنان آنانرا گوش میداد.

پس از مرگ واثق (۲۳۳ هجری) برادرش جعفر متوکل خلیفه شد وی از شیعیان و معتزله متنفر بود تا آنجـاکه دستور داد مرقد (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) حسین بن‌علی وخانه‌های اطراف آنرا خراب‌کنند ومردم را از زیارت‌کربلا منع‌کرد دشمنان‌علی(ع) را نزد خود مقـرب ساخت وآن (بزرگوار) را استهـزاء مینمود وبرخـلاف افکار مأمون و معتصم وواثق از مناظره ومحادله جـلوگیری مینمود وانتشار عقیدهٔ معتزله (درباب مخـلوق بودن قرآن وغیره)رابسختی ممانعت‌کرد ومردم را ازآزادی فکر وعقیده باز داشته‌به‌پیروی از فقهاء مجبور ساخت وهرکس تخلف میورزید بشدت مجازات میدید وحدیث‌گویان‌رابذکر اخبار واحادیث تشویق وترغیب نمود از آنرو فلسفه و علم کلام‌که در زمان مأمون به‌منتهای ترقی رسیده بود در دورهٔ متوکل‌رو بـه‌تنزل گزارد. حه متوکل باکلیهٔ علوم بیگانه بخصوص فلسفه مخالفت میورزید واز روزی‌که بخلافت رسید تا آخـرین نفس در آزار وشکنجـهٔ فیلسوفان وطرفداران رأی وقیاس ومنطق‌کوشش داشت.

چه بسیاری از دانشمندان که بدست او هلاك شدند وآنان که زنده ماندند خوار و بیچاره شدند، همینقسم یهود ونصاری واهل ذمه از متوکل، یکی اینکه وی بر بختیشوع طبیب خشمناك شده اموالش را مصادره کرد وخودش را به بحرین تبعید نمود وابویوسف یعقوب معروف بابن‌سکیت را کشت وبرعمر بن مصرح راجحی (از دانشمندان ونویسندگان نامی) غضب کرده دارائی اورا ضبط کرد ودستور داد روزی چند بار او را پس گردنی بزنند تاآنجاکه شمارهٔ این پس گردنی‌ها بشش هزار رسید.

سرانجام پسر متوکل بابزرگان همدست گشته ویرا درسال ۲۴۷ کشت وکم کم دستگاه خلافت روبه‌پریشانی گزارد ترکان بیش ازپیش برکارها مسلط شدند واز آن پس یعنی قرن چهارم هجری بآنطرف دانشمند مشهوری از بغداد بر نخاست برعکس فیلسوفان وپزشکان و ستاره‌شناسان ومهندسان وفقیهان وعلمای منطق ولغت وغیره از سایر نقاط اسلامی (غیر از بغداد) پدید آمدند.

موقع ظهور اسلام شهر اسکندریه مرکز طب وفلسفه وعلوم طبیعی بود ودر زمان عمر بن عبدالعزیز در آخر قرن اول هجرت بانطاکیه منتقل شد واما علوم اسلامی ابتدا در شهر مدینه مرکزیت داشت سپس به بصره واز آنجا بکوفه انتقال یافت وپس از بنای بغداد علوم اسلامی ازکوفه به‌بغداد آمد وعلوم بیگانه نیزدرآنشهر بعلوم اسلامی ضمیمه شد وپای‌تخت‌عباسی سرآمد شهرهای عالم اسلام ومرکز مهم علوم اسلامی وعلوم بیگانه گردید. یعنی علم وادب وفلسفه وطب ومنقول ومعقول در آنجا جمع شد وچون در ایام متوکل دستگاه خلافت روبانحطاط گذارد در سایر ممالك اسلامی دولت‌های تازه‌ای ایجاد شد ومطابق قانون طبیعی ارتقاء شاخه‌های چندی از حکومت‌های اسلامی بوجود آمد ودانشمندان بنقاط‌مختلف آن ممالك پراکنده گشتند وعلم وادب مراکز بسیاری پیداکردکه گاه‌بگاه یکی از آن مرکزها بردیگری برتری مییافت ودر واقع انتقال علوم وآداب از بغداد، ابتداء بعراق‌عجم سپس خراسان وماوراءالنهر (آنطرف رود جیحون) از طرف مشرق بقاهره واندلس ازطرف مغرب انجام پذیرفت.

ولی اندلس از حیث شعر وادبیات بیشتر وبیشتر از سایر ممالك مرکزیت یافت زیرا تمام میراث ادبی شرق بآنجا رفت ودر زمان حکومت مروانیان‌شهر قرطبه قبةالاسلام ومحفل علماء گشت وشاعران وسخنگویان برای مناظره ومشاعره بآن شهر رو میآوردند والبته‌دراین قسمت وهمینطور در قسمت علوم بیگانه شهر قرطبه مدیون بغداد میباشد.

مثلا موسیقی توسط دوهنرپیشه بنام‌زرقون وعلون درزمان حکم‌بن‌هشام ازبغداد بقرطبه انتقال یافت‌وفلسفه‌درزمان خلافت‌مأمون‌معاصرعبدالرحمن‌اوسط فرمانروای‌اموی اسپانی‌باندلس آمد و در روزگار حکم‌بن‌ناصر پیشرفت کامل نمود وطبیبی بغدادی بنام اسحق‌بن عمران در اوایل قرن سوم هجری از بغداد باندلس رفت وعلم طب درآنجا ترویج‌کرد . اطباء وسایر

دانشمندان اندلس برای تکمیل تحصیلات خویش از اندلس ببغداد می‌آمدند، حتی فقهای یهود (اندلس) برای فراگرفتن فقه اسرائیل از اندلس ببغداد میآمدند و سایر ممالک اسلامی نیز مانند اندلس ازحیث تکمیل علوم ببغداد توجه داشتند.

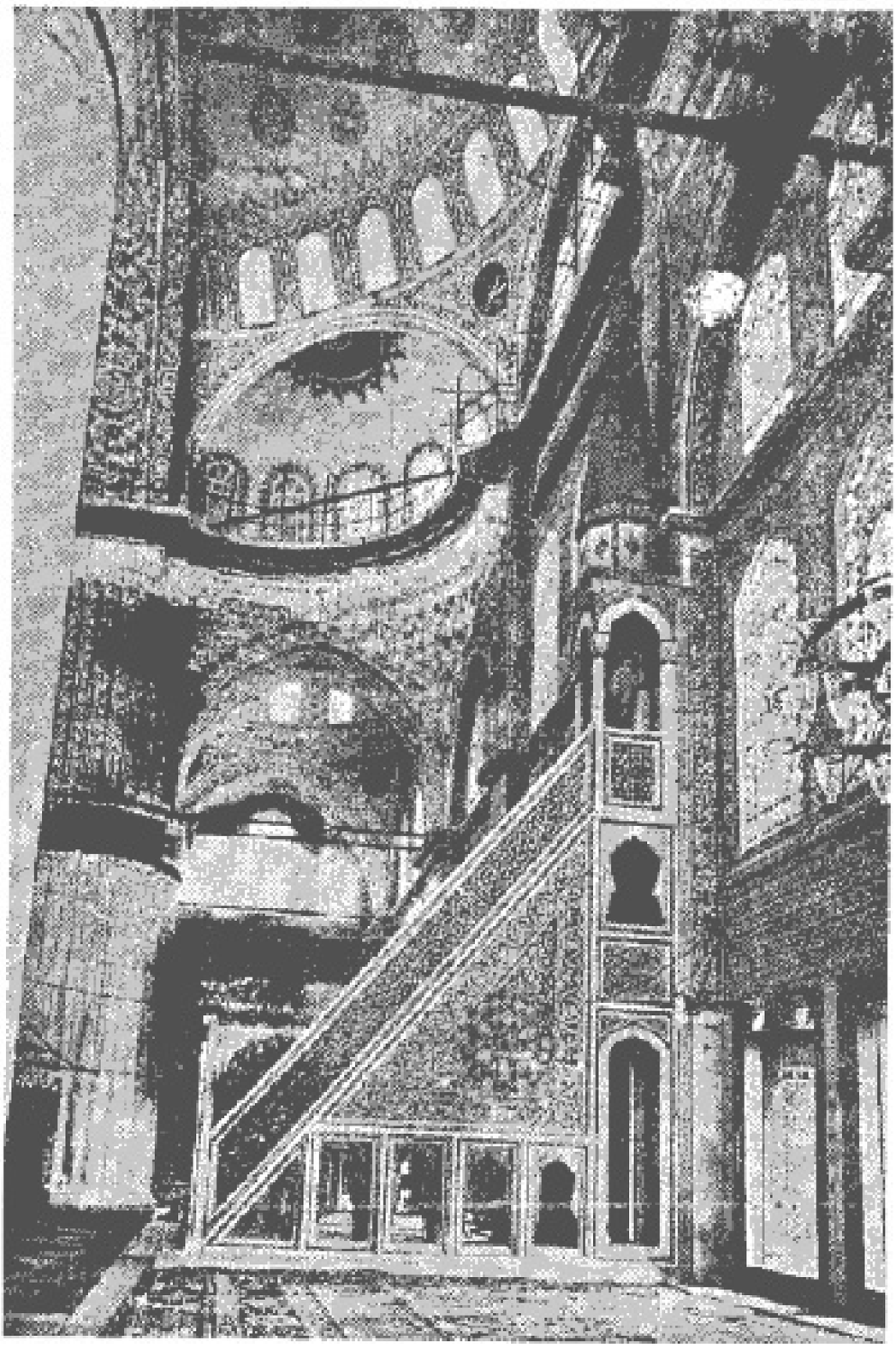

ت ـ استانبول: داخل مسجد سلطان احمد

خلاصهٔ کلام اینکه خلفای عباسی در دورهٔ نهضت تخم علم وادب را در بغداد افشاندند و میوه ومحصول آن بتدریج در خراسان وآذربایجان وماوراءالنهر ومصر و شام واندلس وغیره بدست آمد ودر عین حال بغداد که مرکز خلافت وثروت اسلامی بود بقوهٔ استمرار تامدتی مثل سابق مرکز دانشمندان ماند و گذشته از پزشکان مسیحی که در خدمت خلفاء بترجمه وطبابت مشغول بودند عده‌ای از دانشمندان مسلمان نیز از بغداد برخاستند ولی بطور کلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشتر مسیحیان بودند که از عراق وسایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفاء ببغداد می‌آمدند و دانشمندان مسلمان غالباً در خارج بغداد ظهور کردند، بخصوص موقعیکه مملکتهای کوچك اسلامی پدید آمد وفرمانروایان آن ممالك بتقلید خلفاء درترویج علم وادب کوشش نمودند ودانشمندان را بمراکز فرمانروائی خود (قاهره - غزنین - دمشق - نیشابور - استخر وغیره) دعوت کردند. نتیجه این شد که رازی از ری، ابن‌سینا از بخارا (ترکستان)، بیرونی از بیرون (سند)، ابن‌جلجل (گیاه‌شناس)، ابن‌باجه فیلسوف، ابن‌زهر پزشك وخاندان وی وابن‌رشد فیلسوف وابن رومیه گیاه‌شناس از اندلس برخاستند.

در مصر بیشتر پزشکان یهودی ونصرانی وسامری بودند ودر عین‌حال این دانشمندان بزرگ نیز از مصر برخاستند:

ابن‌هیثم فیلسوف وطبیعی‌دان، علی‌بن‌رضوان طبیب مشهور، شیخ‌السدید رئیس‌الاطباء، رشیدالدین ابوحلیقه طبیب وفیلسوف، ضیاءالدین بیطار گیاه‌شناس نامی ازشام، فارابی فیلسوف، ابومجدبن ابوالحکم، شهاب‌الدین سهروردی و موفق‌الدین بغدادی (جهانگرد بزرگ) و بسیاری از دانشمندان (فیلسوف وطبیب وغیره) که در خدمت خلفای بغداد میزیستند اصلااهل شام بودند.

در قسمت علوم‌اسلامی نیز همین‌جریان موجودبود. یعنی در عین حال که دانشمندان بزرگی (درقسمت علوم اسلامی) در بغداد بودند فقیهان و شاعران و محدثین مهمی ازسایر شهرهای اسلامی ظهور کردند که عنوان آنان ازموطنشان خبر میدهد مانند:

بخاری- شیرازی- نیشابوری- سیستانی- فرغانی - بلخی- خوارزمی- فیروزآبادی - حموی - دمشقی - فیومی - سیوطی - قرطبی - اشبیلی وغیره.

خلفاء و امراء و علم

خلفاء و امراء خود بتحصیل علم مشغول می‌شدند

در کشوری که خلیفه و پادشاه و امیر و وزیر خود طالب علم باشد و بتحصیل علم مشغول گردد، طبعاً علم و فرهنگ پیشرفت میکند و دانشمندان سعادتمند میشوند. تحصیل علم برای خلفاء شرط حتمی خلافت بود زیرا مطابق مقررات مذهب اسلام خلیفه باید احکام فقهی اسلامی را بخوبی بداند و بهمین جهت خلفاء علم فقه تحصیل میکردند و نزد فقها درس میخواندند و برای تبحر در علم فقه خواه ناخواه صرف و نحو و لغت و تاریخ را نیز فرا میگرفتند و چنانکه میدانیم هر علمی بعلم دیگر ارتباط دارد و طبعاً خلیفه‌ای که باید فقیه باشد ادیب و تاریخ دان هم میشود. همینکه مرکز خلافت ببغداد انتقال یافت خلفای اسلام بواسطهٔ آمیزش باایرانیان و سریانیان بعلوم طبیعی و فلسفه و ستاره‌شناسی آشنا گشتند و بااشتیاق زیاد در پی تحصیل آن علوم برآمدند و البته باآموختن آن علوم فکرشان بازشد و در نتیجه خلفائی پدید آمد که علاوه براحراز مقام عالی ادبی در علوم طبیعی نیز مقام مهمی احراز کردند.

مأمون اعلم خلفای بنی‌عباس بود. جه از علوم شرعی و فلسفی و نحوم و منطق اطلاع کامل داشت. حکم بن ناصر اموی فرمانروای اندلس (۳۶۶ هجری در گذشت) از این حیث مانند مأمون بود، همینقسم، حاکم فاطمی (۴۱۱ هجری در گذشت) خلیفهٔ دانشمندی بود، حکم بن ناصر علاوه براینکه فرمانروای دانشمندی بود، بجمع آوری کتاب علاقهٔ زیادی داشت و برای خرید کتاب پول فراوانی خرج میکرد، حاکم بامرالله فاطمی بعلم نحوم علاقه‌مند بود و چنانکه خواهیم گفت درقاهره کتابخانه وزیجی ایجاد کرد، همین قسم عبدالرحمن اوسط فرمانروای اندلس (۲۳۸ هجری در گذشت) که تقریبا هم عصر با مأمون میشد، بتقلید مأمون نسبت بعلوم فلسفی اظهار علاقه میکرد.

درزمان امیر (عبدالرحمن) برای اولین مرتبه کتابهای فلسفی باندلس آمد و عبدالرحمن آن علم را ترویج کرد. پیش از مأمون و عبدالرحمن هیچیك از خلفای اسلامی فلسفه نمیدانستند واگر هم میدانستند جرئت بتظاهر فلسفه نداشتند ولی از علم نحوم مطلع بودند، چنانکه رشید و منصور هر دو علم نحوم میدانستند. اما پس از نهضت عباسی عده‌ای از خلفاء بتحصیل علوم طبیعی

وفلسفه تظاهر میکردند .

خلفاء ازشعر وادبیات بهرهٔ کامل داشتند ودرفصل مربوط بشعر، خلفای شعر دوست و شعر گو راصرفی کردیم، امادر قسمت ادبیات سفاح ازمناظرهٔ ادبی خوشش میآمد وبرای شنیدن افتخارات عرب(نزار و یمن) مجالس ادبی تشکیل میداد، منصور در ادبیات کتابی تألیف کرده است، هادی ادباء وسخنوران راگرد میآورد تابرای اوسخن بگویند وقصه بخوانند، ابن معتز نخستین کسی است که در علم بدیع کتاب تألیف کرده است ، ابراهیم بن مهدی از نویسندگان وگویندگان معتبر محسوب میشود همین قسم عده‌ای از فرمانروایان آل حمدان و آل بویه وآل عباد (اندلس) اشخاص ادیب سخنوری بوده‌اند .

این فرمانروایان (خلفاء وامراء) دانشمندان را بوزارت وکارهای مهم میگماشتند . از آنجمله یحیی بن خالد برمکی وپسر هرون، یعقوب بن کلس وزیر المزیر بالله فاطمی(مصر) از وزیران دانشمند میباشند و بیشتر وزیران دورهٔ عباسیان مردم بااطلاع و بامعلوماتی بوده‌اند.

در دولتهای استبدادی و(گاهم درغیر استبدادی) مردم از رویهٔ پادشاه و بزرگان سرمشق میگیرند واگر درکشوری فرمانروا خود دانشمند و دانش‌دوست باشد طبعاً مردم آن کشور ازپادشاه وفرمانروای خویش سرمشق میگیرند.

اسامة بن منقذ میگوید :

«چون سفاح از خطبه‌های فصیح ونامه‌های بلیغ خوشش میآمد، طبیبان ومنشیان را معزز میداشت وبآنان پول میداد، من برای تقرب بدستگاه وی هزار خطبه وهزار نامه حفظ کردم وازآنراه بخلیفه نزدیک شدم، پس از سفاح منصور آمد، وی داستانها واخبار عرب را میپسندید، من بخاطر اوقصه وتاریخ مطالعه کردم وپیش منصور مقرب گشتم. موسی هادی بشعر توجه داشت. من بسیاری ازاشعار نادر وداستانهای منظوم را حفظ کردم: حقیقت آنست که بهترین وسیله برای ترویج علم وادب همان آرزوی تقرب بدستگاه بزرگان وبدست آوردن ثروت میباشد که آنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی بزرگان بعلم وادب حاصل میشود. »

آنچه که اسامه گفته واقعاً درهردوره‌ای همانطور بوده وخواهدبود.

تألیف کتاب برای خلفاء وامراء

اگر مأمون خودش دانشمند نبود بترجمهٔ کتاب‌های علمی اقدام نمیکرد ودانشمندان راگرامی نمیداشت تاآنجاکه قسمتی از اوقات خود را صرف مناظرهٔ ادبی بکند. مأمون که خلیفهٔ دانش‌پروری[1] بود بمنظور ترویج دانش برای فراء (ازعلمای بزرگ علم نحو) خانهٔ مناسبی ساخته پول زیادی بوی داد و فرمودش که درعلم نحو کتاب تألیف کند ودرنتیجهٔ این اقدامات علوم طبیعی وغیرطبیعی درزمان

۱ــ یکی از بزرگترین علل ترویج فلسفه و ادب بیگانگان در زمان عباسیان انحراف اندیشه مردم از توجه به مرکز فلسفه و ادب و عرفان اسلامی اهل‌بیت رسول‌الله بود و این امر از طرف دربار خلافت و بطور عمدی اعمال می‌شده.

مأمون پیشرفت کرد. پس از مأمون نیز غالب امراء وخلفاء وپادشاهان ووزیران مسلمان که دانشمند ودانش‌پرور بودند دانشمندان را جمع میکردند و بآنان پول وجایزه میدادند تا بهترین کتابها را تألیف کنند. مثلا محمدبن‌اسحق (راویه‌نامی) در حیره کتاب المغازی را برای منصور نگاشت وابن‌بکار کتاب اخبار معروف بالموفقیات را برای الموفق‌بالله تألیف کرد و رازی کتاب منصوری را باسم منصوربن اسحق جمع‌آوری نمود و همینکه عضدالدولهٔ دیلمی فرمانروای دارالسلام گشت دانشمندان ازاطراف بخدمت اوآمدند وکتاب‌التاجی (درتاریخ

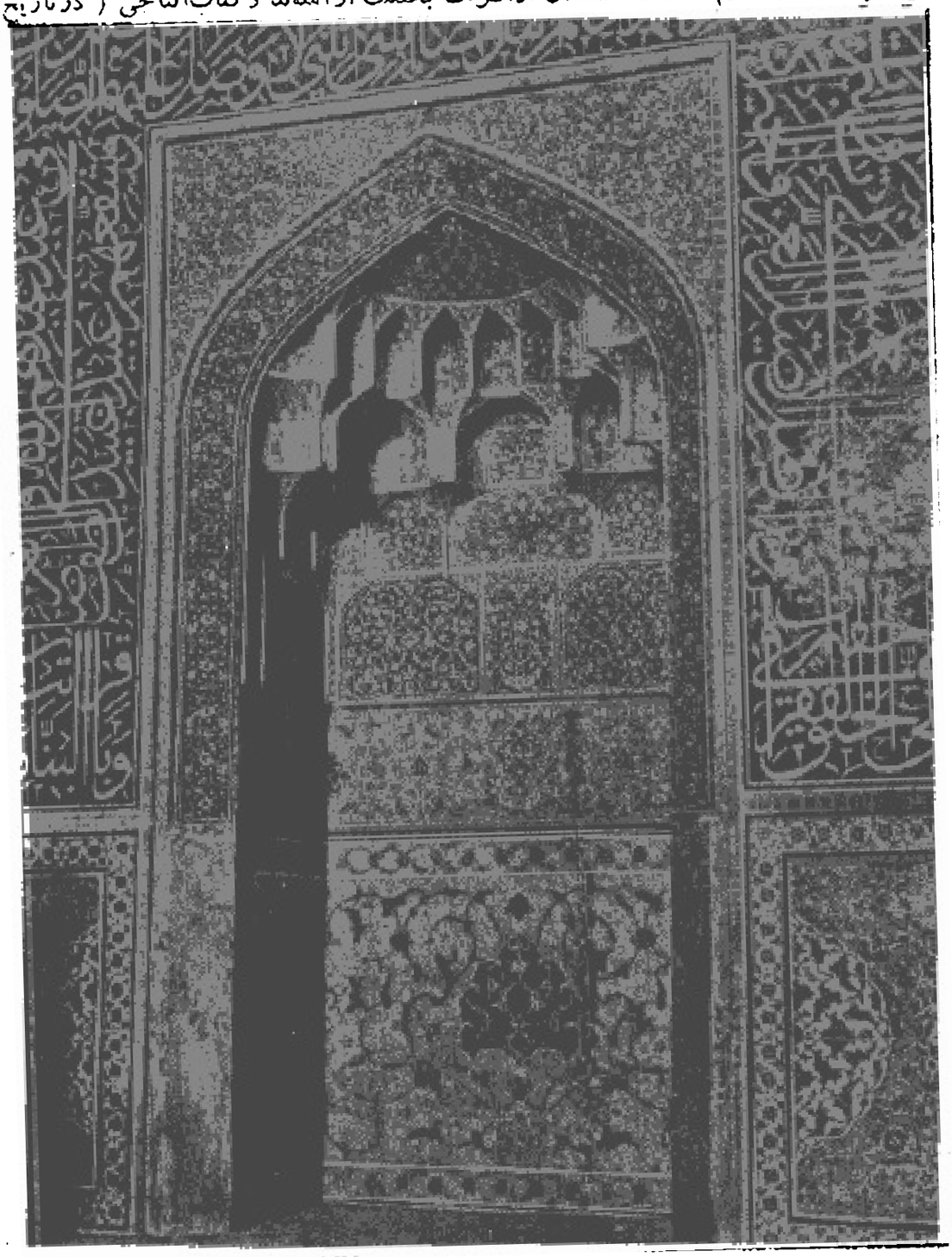

محراب کاشی‌کاری مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان

دیلم) کتاب الحجه (درقرائت) وکتاب الایضاح (درنحو) وکتاب الملکی (درطب) رابرای وی تألیف کردند. سعیدبن هبةالله از پزشکان مشهور، کتاب (المغنی) را درعلم طب برای المقتدی بامرالله تألیف کرد، پاره‌ای از دانشمندان بنام وزیران وامیران کتاب مینوشتند.

مثلا جریری مقامات خودرا بنام انوشروان وزیر المسترشد نوشت وجبرائیل بن عبدالله ابن بختیشوع کتاب الکافی را بپاس محبت‌های صاحب بن عباد نگاشت. بسیاری ازمؤلفین برای پول ومقام وانعام وخلعت بنام امیران ووزیران و بزرگان کتاب مینوشتند و غالباً جایزه‌های مهم میگرفتند. مثلا منصور اندلسی برای کتاب الفصوص پنج‌هزار دینار جایزه داد وسلطان محمود غزنوی بفردوسی وعده داده بود که برای هرشعری از کتاب شاهنامه یك‌دینار بدهد و ازآنرو فردوسی شاهنامه‌را درشصت‌هزار بیت تنظیم کرد. سخنوران ودانشمندان که وسع را چنین‌میدیدند بآسانی تسلیم نمیشدند تاپول زیاد (آنهم پیشاپیش) دریافت نمیداشتند در مدح آنان‌شعر نمیگفتند وبنام آنان کتاب نمی‌نوشتند وگاه هم بهیچ‌نوع تسلیم زر وسیم نمیشدند، مثلا ابوغالب تمام‌بن‌غالب از دانشمندان قرطبه متوفی بسال ۴۳۶ کتابی درعلم لغت تألیف کرد وهمینکه‌ازتألیف آن فارغ شد ابوالجیش مجاهد عامری فرمانروای دانیه هزاردینار وخلعت ومرکوبی نزد مؤلف فرستاده وخواهش کرد درآخر کتاب فقط این‌جمله را بیفزاید:

«این کتاب ازجمله تألیفاتی است که‌ابوغالب برای ابوالجیش مجاهد جمع‌آوری کرده است.»

مؤلف پول را پس داده گفت:

«من از آنرو کتاب تألیف کردم که مردم ازآن سود ببرند و بر همت بلند من آفرین گویند والبته این افتخار را ببول نمیفروشم.»

ابوالجیش این رفتار ابوغالب را پسندیده برمردانگی اوآفرین خواند وجایزه را دو برابر کرده نزد وی فرستاده گفت:

«من ترا مجبور به‌آن‌کار نمیکنم این جایزه ازآن تو باشد وهرچه خواهی بکن.»

عده‌ای ازدانشمندان بدون توقع جایزه، بنام فرزندان وبرادران وکسان خودکتاب مینوشتند وگاه هم باسم خودشان تألیف میکردند و خوش‌مزه اینکه دمیری مؤلف حیوة الحیوان در مقدمهٔ کتاب خود مینویسد هیچکس ازمن نخواست که این‌کتاب را تألیف‌کنم و از پیش خود باینکار دست زدم.

خلاصه اینکه تمدن اسلامی شوری درپیشرفت علم وادب مؤثر بود که از کاخ خلیفه تا مسجد، تاخانهٔ وزیروامیر وحتی دربساطهای عیش‌ونوش دانشمندان‌ونویسندگان وگویندگان بوجود آورد ودرهرجا وهمه‌جا برای تحقیقات علمی وادبی انجمن ومحفل تشکیل می‌یافت وتحصیل علم را برنوجوانان وپیران وکنیزان وغلامان وهمسران(زنها) فرض وواجب مینمود مخصوصاً کنیزان را شعر وتاریخ ونحو وعروض‌میآموختند وآنان‌را وامیداشتند قرآن وحدیث

وحبر حفظ کنند وهمینکه درعلم وادب پیشرفت میکردند آنان را بجای بهترین تحفه هدیه میدادند. زبیده همسر نامی هرون‌الرشید صد کنیز داشت که تمام قرآن را حفظ داشتند و همین که سحرگاهان آنان در کاخ زبیده با آواز خوش قرآن میخواندند مثل آن بود که زنبوران عسل در کندوی خویش زمزمه میکنند، خواجگان حرمسرا نیز مثل مردان و زنان خدمتگزاران دیگر علم وادب تحصیل میکردند. دراندلس عده‌ای از خواجه‌های دانشمند پدیدآمدند که دارای تألیفات مهم بودند.

عجب اینکه فرمانروایان دانش‌پرور اسلام نه‌تنها به مؤلفین ودانشمندان پول وجایزه میدادند بلکه برای ترویج علم وادب محصلین را نیز با انواع محبت‌ها مینواختند. مثلا ملک‌المعظم شرف‌الدین عیسی ایوبی فرمانروای دمشق اعلام کرده بود که هرکس کتاب‌المفصل زمخشری را ازبر کند صد دینار نقد ویکدست لباس باومیدهد ودرنتیجه عدهٔ زیادی آن کتاب را حفظ کردند و جایزه گرفتند واین نوع مجاهدت در راه ترویج علم تا آن‌زمان سابقه نداشت.

مؤلفان و تألیفات آنان

آری این دانش پروری و علم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روز بروز مؤلف وکتاب درقلمرو اسلام فزونی یابد و دایرهٔ تحقیق وسعت پیداکند. پادشاه و وزیر وامیر ودارا ونادار وعرب و ایرانی و رومی وهندی وترك ویهود ومصری ومسیحی ودیلمی و سریانی در شام ومصر وعراق وفارس وخراسان وماوراءالنهر وسند وافریقا واندلس وغیره درتمام شبانه‌روز بتألیف مشغول شدند و خلاصه آنکه هرجا اسلام حکومت میکرد علم و ادب بسرعت پیشرفت مینمود. دراین تألیفات گرانبها خلاصه‌ای ازتحقیقات بنی نوع انسان از روزگار پیشین تا آن زمان دیده میشد و مباحث مهمی از: علوم طبیعی ـ الهی ـ نقلی ـ ریاضی ـ ادبی ـ عقلی درآن کتب جمع شده بود ودر نتیجهٔ تحقیقات علمای اسلام علوم مربور دارای شعب متعدد گشت تا آنجا که بنا بقول طاش کبری‌زاده درکتاب مفاتیح‌العلوم علمای اسلام علوم معاصر خودرا تا پانصد شعبه رساندند وچیزهائی مانند علم اقتصادی سیاسی وفلسفه‌تاریخ وفرهنگ‌های تاریخی وجغرافیائی وعلوم مخصوص اسلامی توسط علمای اسلام ابداع شد.

شمارهٔ تألیفات دانشمندان مسلمان به‌هزارها رسید وازآنچه که درقرن یازده هجری درکتاب کشف‌الظنون راجع بتألیفات اسلامی ذکر شده فزونی تعداد آن معلوم میگردد که درکتاب مزبور شمارهٔ تألیفات باستثنای کتب مربوط بشرح و تعلیق بالغ بر ۱۴۵۰۱ جلد بوده است والبته بسیاری ازتألیفات هم درطی جنگهای داخلی بکلی ازبین رفته و نام و نشانش گم شده است. بعلاوه مقدار زیادی از تألیفات فلسفی وامثال آن بامر فرمانروایان متعصب در آتش سوخته است (شرح آن خواهد آمد) و آنچه که باقی‌مانده قسمت بسیار مختصری میباشد.

درهرحال مسلم است که بسیاری از تألیفات اسلامی مفقود گشته، زیرا درمقدمهٔ تألیفات دانشمندان قدیم مانند: مسعودی ـ طبری ـ ابن‌اثیر وغیره نام کتابهائی دیده میشود که آنان از آن کتابها مطالبی نقل کرده‌اند ولی اکنون حتی اسم آنها هم درکتب فهرست موجود نیست.

ازمؤلفین معتبر اسلامی یکی ابوعبیده‌است که دویست جلد تألیف داشته است وتألیفات ابن‌حزم به ۴۰۰جلد وتألیفات کندی به ۲۳۱وتألیفات قاضی فاضل‌به ۱۰۰ جلد بالغ میشده

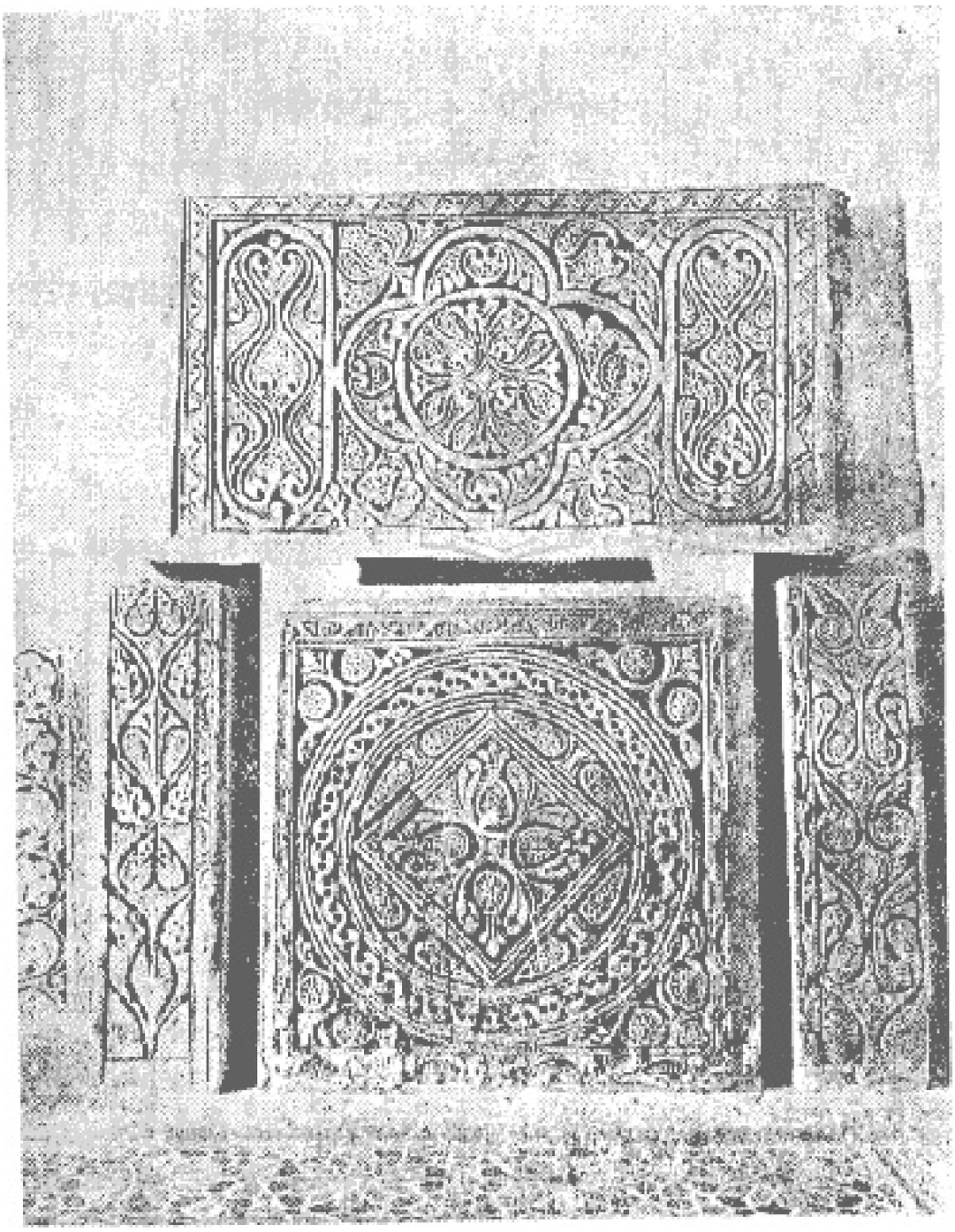

ع ـ نمونه‌ای از گچ بریهای قرن سوم هجری در سامره

است وغالباً دانشمندان اسلام مانند رازی ـ سیوطی ـ ابن‌سینا درموضوع‌های مختلف کتاب مینوشتند. تألیفات عبدالملک‌بن حبیب دانشمند نامی اندلس به‌هزار رسیده بود و همینکه تألیفات جمال‌الدین الحافظ را با روزهای عمرش تطبیق کردند بطور متوسط روزی نه دفتر نوشته بود و نکتهٔ مهم‌تر آنکه غالب این تألیفات در چندین مجلد بوده است. مثلا کتاب مرآة‌الزمان سبط بن الجوزی چهل جلد وتاریخ دمشق ابن‌عساکر هشتاد جلد وتاریخ خطیب بغدادی چهارده جلد وکتاب اغانی بیست‌جلد وتاریخ ابن‌اثیر دوازده جلد وکتاب گیاه‌شناسی (النبات) ابوحنیفهٔ دینوری شصت جلد میشده است، ومجلدات مزبور کوچك وبزرگ بوده است، مثلا مجلدات اغانی وابن‌اثیر بطور متوسط جلدی دویست صفحه یا بیشتر میشود ولی معمولا هر ده ورق را یك جلد حساب میکنند.

شیوهٔ مؤلفین اسلامی بر آن بوده که علاوه برموضوع کتاب مطالب متناسب علمی دیگر نیز درطی آن تألیف مینگاشتند، مثلا فرهنگ یاقوت حموی اساسش بر علم جغرافیاست. اما شرح حال بسیاری ازدانشمندان وادبای اسلام بمناسبت مقام در طی جغرافیا ذکر شده است، کتاب اغانی گرچه راجع بغناء(آواز) صحبت میدارد اما مطالب مهمی ازتاریخ واشعارعرب درجاهلیت وصدراسلام نیز درآن مندرج است، کتاب عقدالفرید اساسش در بارهٔ ادبیات است ولی از شعر وعروض واخلاق وتاریخ وغیره نیز مطالب سودمندی نوشته است و همینقسم سایر کتابهائی که درتاریخ وشرح‌حال نوشته‌اند دارای مطالب متنوع میباشد. کتاب قانون ابن‌سینا فرهنگ جامعی‌است که ازکلیهٔ مباحث مهم طبی مانند تشریح وحیوان‌شناسی‌ومعالجه وتشخیص امراض و داروسازی وگیاه شناسی وغیره گفتگو میدارد. در کتاب طب رازی نیز همانقسم ازهرجهت جامع است. گاه هم کتابی درموضوع معین ومشخصی تألیف شده ومطالب دیگری که با موضوع کتاب ارتباط نداشته درآن کتاب مندرج است مانند حیوة الحیوان دمیری که موضوعش حیوان شناسی است ولی ازتاریخ وادبیات واخلاق وطب وداروشناسی وگیاه‌شناسی نیز گفتگو میدارد. کتاب کشکول درادبیات وپند و اندرز تألیف شده ولی مقالات مفصلی از جبروهندسه ومنطق ونجوم و فلسفه وتاریخ ولاهوت وفقه وحدیث وغیره (که با هم اختلاف دارند) درطی کتاب دیده میشود.

تأثیر تمدن اسلام در علوم بیگانه (دخیل)

همین‌که تمدن اسلام نضج گرفت وعلوم تازه میان مسلمانان منتشر شد دانشمندانی از میان مسلمانان برخاستند که افکار وعقایدشان ازصاحبان اصلی علوم درپاره‌ای موارد عالیتر بود ودر واقع علوم مربور با تحقیقات جدید علمای اسلام رنگ تازه بخود گرفته مطابق مقتضیات محیط ومناسب با تمدن اسلام پیشرفت کرد وهمینکه فرنگیان برای اقتباس علوم یونان قیام کردند ناچار قسمت عمدهٔ آنرا اززبان عربی بارنگ وبوی (صبغه) اسلامی ترجمه واقتباس نمودند و اینك بمختصری ازتأثیر تمدن اسلام درپیشرفت علوم قدیم صحبت میداریم.

۱ ـ فلسفه دراسلام

مسلمانان تألیفات فلسفی افلاطون وارسطو را باشرح وتعلیقات آن مطالعه کردند ومطالب جدیدی ازمنطق و طبیعیات واخلاق و الهیات برآن اضافه نمودند باینقسم که ابتداء آن کتابها را خواندند سپس بشرح وتلخیص آن کتب پرداختند آنگاه تألیفاتی درآن موضوعها نگاشتند و غالباً تألیفات آنان درطب وفلسفه ونجوم باهم توأم بوده‌است چنانکه حنین‌بن‌اسحق میگوید:

«پزشك باید فیلسوف هم باشد.»

ولی معمولا عالم بکسی میگفتند که در یك رشته ازآن علوم تخصص داشت.

فیلسوفان اسلام در شرق

بزرگترین ومشهورترین فیلسوف مسلمان شرقی یعقوب بن صباح کندی یگانه فیلسوف مسلمان عرب نژاد میباشد ونسبش به‌پادشاهان کنده میرسد و از آن‌رو به‌فیلسوف عرب مشهوراست وعربهائی‌که در آغاز اسلام حتی از اشتغال به‌علوم اسلامی امتناع داشتند وآنچه را که ازعلوم بیگانه درمصر وایران می‌یافتند نابود میساختند در اندك زمانی چنان علم دوست وعلم‌پرورشدندکه شاهزادهٔ آنان فیلسوف شد. کندی در طب وفلسفه وحساب ومنطق وهندسه‌و آهنگ‌سازی (الحان) ونجوم وشمارش خواص اعداد تتبع داشته است و موقعی پیدا شده که دراسلام جز وی فیلسوفی نبوده است. کندی در تألیفات خود روش ارسطاطالیس را داشته وکتابهای مهمی(برای‌خودش) به‌نیکوئی اززبانهای دیگر ترجمه کرده‌است واینکه نامش جزء مترجمین درنیامده برای‌آنست‌که از راه ترجمه زندگی نمیکرده‌است. کندی دربسیاری از علوم دخیل (بیگانه) تألیفاتی دارد و اینك اسامی‌آن از روی کتاب الفهرست نسبت به‌تناسب

موضوع‌های علمی آن .

«درفلسفه ۲۲ کتاب، درحساب ۱۱ کتاب، درنجوم ۱۹ ، درهندسه ۲۳ ، درفلکیات ۱۶ ، درطب ۲۲ ، درجدل ۱۷ ، درسیاست ۱۲ ، دراحداث ۱۴ ، در طبیعیات ۳۳ ، درکرویات ۸ ، درمنطق ۹ ، درموسیقی ۷ ، دراحکام ۱۰ ، در علم‌النفس ۵ ، در ابعاد ۸ ، در تقدمة‌المعرفة ۵ ، که مجموع آن ۲۳۱ کتاب میشود.»

متأسفانه بیشتر این تألیفات ازبین رفته است ولی از مراجعه باسامی آن معلوم میشود که آن مرد بزرگ دربسیاری ازعلوم متبحر بوده است. کندی شاگردانی تربیت کرد که از وی پیروی میکردند .

پس‌ازکندی ابونصر فارابی اصلا ایرانی و از اهالی فاراب است. فارابی در شام به‌تحصیل پرداخت وفیلسوف کاملی شد، آنچه را که کندی خوانده ونوشته بود مطالعه کرد ودرپاره‌ای موارد ازکندی بهتر شد بخصوص در منطق ازکندی جلو افتاد ودرفلسفه بسیار عمیق شد، درتحلیل و تجزیهٔ علوم وطریقهٔ تعلیم واستفادهٔ ازعلوم تحقیقات سودمندی بجا آورد ودرموضوع‌هائی کتاب نوشت که پیش‌ازوی کسی ازآن خبر نداشت از آن جمله کتاب موسوم به :

(فی‌احصاء‌العلوم والتعریف باغراضها) .

این کتاب مانند یك فرهنگ جامع علمی است که تا آن‌زمان کسی بآن ترتیب راجع بتاریخ علوم تألیفی نیاورده بود ودیگر کتاب موسوم به :

«السیاسة المدنیه».

راجع باقتصاد سیاسی ـ شگفت‌آنکه فرنگیان تصورمیکنند آنان علم سیاست اقتصادی را وضع کرده‌اند درصورتی‌که هزارسال پیش فارابی درآن‌باب کتاب نوشته وپس‌ازوی ابن‌خلدون درمقدمهٔ تاریخ خود درآن‌باره بحث کرده‌است. فارابی ازموسیقی اطلاعات دقیقی‌داشته وساز(قانون) را وی اختراع کرده‌است (شرح آن خواهدآمد) و ترجمه‌هائی‌که تا زمان او اصلاح نشده‌بود بدست او اصلاح شد از آن‌رو فارابی را معلم ثانی لقب دادند. وفات فارابی درسال ۳۳۹ واقع شد .

دیگر از دانشمندانی‌که جنبهٔ فلسفی او غالب بوده شیخ‌الرئیس ابن سیناست که قریب صد جلد تألیفات دارد و۲۶ جلد آن درفلسفه میباشد. ابن‌سینا درسال ۴۲۸ درگذشت .

ودیگر ابوحامد غزالی ملقب به‌حجةالاسلام پیشوای اهل تصوف در ۵۰۵ وفات کرده است. این‌ها فیلسوفان اسلام درشرق بودند وشرح‌حال فیلسوفان مسلمان غرب را نیز خواهیم گفت ، ولی بطورکلی صحبت درشرح‌حال فلاسفهٔ اسلام وآراء وافکارآن مفصلا درآداب‌اللغة‌العربیه خواهدآمد ودراینجا فقط ازتاریخ فلسفه دراسلام وتأثیرآن درعلم ودین گفتگوسیکنیم.

مهم‌ترین تأثیر فلسفه دراسلام آن بود که علمای اسلام ازفلسفه علم‌کلام را درآوردند

وبرای تأیید مسلکهای مختلف دینی خویش بآن استدلال نمودند. علم کلام درمیان مسلمانان رواج یافت وبسیاری ازبزرگان قوم بآن استناد نمودندکه ازآن‌جمله سید مرتضی زمخشری وباقلانی وغیره میباشند. طایفهٔ معتزله بیش‌ازسایرطوایف اسلامی بعلم کلام توجه داشتند.

ولـی کسانیکه صرفاً بفلسفه پرداختند در جامع اسلامی متهم بکفروالحاد شدند ودر بارهٔ آنان چنین گفته میشد :

«خدا اورا بیامرزد وازگناهانش بگذرد . متهم بودکه بعلوم عقلی‌بیشتر توجه دارد.»

والبته مردم عوام بیش‌ازدیگران ازفلسفه تنفرداشتند ومأمون رابواسطهٔ توجه بفلسفه امیرالکافرین میخواندند. تازمان‌مأمون هیچیك از مسلمانان جرئت تظاهر به فلسفه نداشتند وچندی درزمان مأمون‌ومعتصم وواثق‌هواخواهان فلسفهٔ آزادشدند، امابارویکارآمدن متوکل تحت تعقیب قرارگرفتند . ولی چون علاقه‌مندان به فلسفه دست‌بردار نبودنـد در پنهانـی جمعیت‌هائی تشکیل داده افکارخود رامنتشر میساختندکه یکی‌ازآن جمعیت‌ها جمعیت اخوان‌الصفا میباشد .

یکی ازجمعیت‌های سری هواخواهان فلسفه جمعیت اخوان‌الصفاست

جمعیت‌اخوان‌الصفا که دراواسط قـرن چهارم هجری دربغداد تشکیل شد وسران عمدهٔ این جمعیت پنج نفرند ازاینقرار :

ابوسلیمان محمدبن معشربستی معروف به مقدسی- ابوالحسن علی‌بن هرون زنجانی- ابواحمد مهرجانی - عوضی - زیدبن رفاعه .

اخوان‌الصفا پنهانی دورهم جمع میشدند ودربارهٔ آراء فلسفی مباحثه میکردند تاآنکه برای خودطریقهٔ مخصوصی (درفلسفه) پدیدآوردند. این‌طریقهٔ آنان نتیجهٔ مطالعهٔ افکارفلسفی هند ویونان وایران بودکه بامقتضیات اسلامی‌نیزوفق میداد باینطریق‌که‌آنان میگفتند دیانت (مقدس) اسلام‌باپاره‌ای اوهام ونادانی‌مخلوط شده ویگانه تصفیهٔ آن ازطریق فلسفه است زیرا حکمت اعتقادی ومصلحت‌اجتهادی‌درفلسفه تکوین شده‌وهمینکه فلسفهٔ یونانی وشریعت اسلامی باهم‌آمیخته گرددکمال مطلوب بدست میآید .

اخوان‌الصفا اصول عقاید خودرا طی پنجاه رساله جمع‌کـرده بودند که بنام رسائل اخوان‌الصفا موسوم است وتامدتی نام‌آنان مکتوم ماند. رسائل اخوان‌الصفا مشتمل برفلسفهٔ تکمیل شدهٔ اسلامی دربهترین ادوار میباشد ودرمسائل ذیل اظهارنظرمیکند :

هیولا- صورت - ماهیت طبیعت - زمین‌وآسمان- سطح زمین وتغییرات‌آن - عالم‌کون وفساد- آثارعلویه -السماء والعالم- علم نجوم -تکوین معادن - علم نباتات - اوصاف حیوانات- مسقط نطفه - چگونگی‌ارتباط نفس‌بانطفه - ترکیب جسد- حواس‌ومحسوسات - عقل ومعقولات- صنایع علمی‌وعملی - عدد وخواص عدد- هندسه - موسیقی - منطق - فروع‌منطق - اختلاف اخلاق - طبیعت اعداد - مبحث اینکه عالم انسان‌کبیر ، و انسان عـالم صغیراست - اکـوار

وادوار و ماهیت .

خلاصه اینکه رسائل مزبور مشتمل بر کلیهٔ علوم ریاضی وفلسفی وعقلی‌والهی بود و اکنون خلاصه‌ای از آن رسائل نزد ماست که به همت دکتر دیتریش در ۶۵۰ صفحهٔ بزرگ در لایپزیك چاپ شده‌است وازمطالعهٔ آن چنین مفهوم میشود که بعد ازدقت‌ومطالعهٔ کامل دررشته‌های مختلف باین نحو تکمیل‌شده است وپاره‌ای‌افکار وآراء درآن مندرج است که مردم این زمان هم بهتر ازآن نیاورده‌اند . در ذیل کتاب فصل مخصوصی راجع بچگونگی معاشرت اخوان ـ الصفا وهمکاری‌وفداکاری وراستی ودرستی آنهامذکوراست که شرط پذیرفته شدن درآن جمعیت واجد بودن صفات مزبور میباشد .

معتزله و هم مسلکان آنها رسائل اخوان‌الصفا را پنهانی دست بدست درشهرهای اسلام می‌گرداندند وبمطالعهٔ آن اشتغال داشتند وهنوز یك قرن از تألیف آن نگذشته بود که بوسیلهٔ ابوالحکم عمروبن‌عبدالرحمن کرمانی ازاهالی قرطبه‌وارد اندلس شد باین قسم که ابوالحکم مانند سایردانش‌طلبان اندلس برای تکمیل مطالعات خود ازغرب بشرق آمد وهمینکه باندلس برگشت‌رسائل مذکور رابرای‌نخستین‌بار به‌اندلس‌آورد. رسائل اخوان‌الصفا درمدت‌کوتاهی مورد توجه خردمندان اندلس واقع‌گشته بمطالعه ومباحثهٔ آن مشغول شدند .

فلاسفهٔ اندلس

سابقاً گفتیم که فلسفه درزمان عبدالرحمن اوسط باندلس‌آمد و عده‌ای ازدانشمندان اندلس‌به تحصیل علوم فلسفی‌پرداختند وپاره‌ای ازآنان درفلسفه ونجوم وسایرعلوم پیشینیان مقام ارجمندی پیداکردند که اولین‌آنان ابوعبیده مسلم‌بن احمد معروف بصاحب قبله است ودر اواخرقرن سوم هجری در گذشته است. سپس‌یحیی‌بن یحیی قرطبی معروف بابن‌السمینه که درسال ۳۱۵ درگذشته‌است وابوالقاسم سلمةبن احمدمعروف بمرحیطی یامجریطی ازاهالی قرطبه که سرآمد ریاضی‌دانان اندلس بوده ودر۳۹۸ هجری‌درگذشته است. مرحیطی شاگردانی تربیت‌نمود که مشهورترین آنان ابن‌السمح مهندس غرناطی و ابن‌الصفار استاد ریاضیات درقرطبه وزهراوی مؤلف کتاب الارکان فی‌المعاملات علی‌طریق‌البرهان میباشد ودیگرابوالحکم عمروکرمانی که نامش برده شد، وی ازمغرب بمشرق‌آمد ودرحران هندسه وطب‌آموخت وبارسائل اخوان‌الصفا باندلس رفته بسال ۴۵۸ هجری درسرقسطه وفات‌کرد .

دانشمندانی‌که نام بردیم بیشتر درریاضیات ونجوم وهندسه ومانندآن دست داشتند و فلسفهٔ واقعی بعد از انتشار رسایل اخوان الصفا در اندلس ترویج شد واگرچه حکم‌بن ناصر پاره‌ای‌کتب فلسفی‌را ازشرق باندلس‌آورده میان مردم انتشار دادولی‌توجه مردم بآن‌کتابهای فلسفی پس‌ازانتشاررسایل‌اخوان‌الصفا عمومیت پیداکرد ودرنتیجه فیلسوفانی مانند ابوبکربن باجه معروف بابن‌الصائغ ازاندلس برخاست (سال‌وفات ۵۳۳ هجری) قاضی‌ابوالولیدبن رشد فیلسوف قرطبی متوفی بسال ۵۹۵ یکی ازشاگردان ابن‌باجه میباشد ابن طفیل وابن‌هود هم

ازفیلسوفان نامی اندلس میباشند وکتاب های مفصلی درفروع فلسفه تألیف نمودند وفرنگیان درآغاز رستاخیز علمی خود ازآن تألیفات استفاده واقتباس کردند .

این فیلسوفان درآن ایام مثل همیشه موردحمله وتحقیرمردم عوام بودند وپادشاهان نیز برای خشنودی عوام و پیشرفت کار خود فیلسوفان را آزار میرسانیدند وتعقیب میکردند و مشهورترین این وقایع تأسف آورداستان منصوربن عامرفرمانروای اندلس دراواخرقرن ششم هجری میباشدکه بفرمان وی عده‌ای ازفلاسفه مانند ابن رشد ـ ابوجعفرذهبی ـ ابوعبدالله قاضی بجایه وغیره نفی بلد شدندوبرای نابود ساختن کتب فلسفی بامر او کتابهای بسیاری سوخته شد، عامهٔ مردم برضد فیلسوفان وهواخواهان آنان قیام کردند وهرکس تمایلی بفلسفه ونجوم ابراز میداشت زندیق خوانده میشد وخودش هم تحت نظرقرارمیگرفت وباکوچکترین لغزش سنگسار میشدویازنده زنده درآتش میسوخت. باتمام این احوال عده‌ای از خواص پنهانی بمطالعهٔ علوم فلسفی مشغول بودند وچه بسا که پادشاهی برای رضایت مردم حکم قتل فیلسوفی را میداد ودر باطن فلسفه را دوست داشت .

۲ ـ طب دراسلام طب اسلامی

طب اسلامی خلاصه‌ای است ازطبی که تاظهور اسلام درمیان ملل متمدن شایع بوده است زیرامسلمانان کتابهای طبی بقراط وجالینوس وسایر پزشکان یونانی راترجمه نمودندوبرطب اطبای سریانی که مخلوطی از طب قدیم کلدانی و طب یونانی بود احاطه یافتند و بوسیلهٔ اطبای ایرانی (گندی‌شاپور) آنچه اطبای ایرانی ازیونان گرفته بودند بعربی انتقال دادند وبااستخدام اطبای هند ازمعلومات طبی هندیها آگاه شدند وعلاوه براین خود چیزهائی ازدورهٔ جاهلیت دربارهٔ طب میدانستندوازاختلاط وامتزاج این معلومات طب اسلامی پدیدآمدکه بهترین نمونهٔ آن کتاب الملکی یاالملوکی تألیف ابوبکررازی ملقب بجالینوس عرب است وبنام عضدالدولهٔ دیلمی تألیف شده است[1]، کتاب مزبور در دورهٔ تکمیل وتکامل تمدن اسلامی (دراواسط قرن چهارم) نگاشته شده وآنچه که راجع بمطالعهٔ امراض و تشخیص آن درکتابهای قدیم پراکنده بوده درآن جمع شده‌است. رازی علاوه براین تألیف نفیس کتابهای دیگری در طب وفلسفه داردوتا پیدایش قانون ابن‌سینا کتاب ملوکی یگانه سند و مرجع دانشمندان طب محسوب میشده است، قانون ابن‌سیناکه اکنون دردست است یك فرهنگ جامع طب و داروسازی بشمار میاید وخلاصهٔ مطالبات یونان وکلدان وهندو ایران دربارهٔ تشخیص امراض و معالجهٔ آن وگیاه‌ها وخواص آن درقانون مذکور است .

بعضی‌ها تصورکرده‌اند قانون ابن‌سینا منحصراً ازطب یونان بحث میکند ولی ابن تصور اشتباه است زیرا درکتاب مزبور درموارد متعدد ابن‌سینا نظراطبای هند را متذکرشده و

---

۱ ـ عجب آنکه جرجی زیدان، دانشمند ایرانی (ابوبکررازی) ونامهٔ شهریاری راکه برای یك پادشاه ایرانی عضدالدولهٔ دیلمی کتاب نوشته ازروی تعصب ملی (جالینوس عرب) میخواند . مترجم

آنرا انتقاد یا تمجید کرده است. مثلا ابن سینا ذالوهای متنوع هند و اشکال و خواص آنرا در قانون اسم میبرد و دیگر آنکه میگوید بعقیدهٔ اطبای هند خوردن شیر و ترشی و ماهی باهم موجب ابتلاء بمرض خوره میگردد و همچنین بنا بگفتهٔ ابن سینا در قانون خوردن ماست با ترب و گوشت پرنده و یا خوردن آرد و برنج و شیر ضرر میرساند؛ بعلاوه ابن سینا بسیاری از گیاههای هندی را در قانون نام برده است. دیگر از کتب طبی اسلامی که در رسنا خیر اروپا مورد استفاده شد کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف نگارش و تصنیف ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی اندلسی از اطبای قرن پنجم هجری است که علاوه بر سایر مزایا قسمت جراحی هم در آن ذکر شده است و دیگر کتاب التفسیر تألیف عبدالملک بن زهر اندلسی است که برای ابن رشد فیلسوف در اواسط قرن ششم هجری نگاشته شده است طبیبان اسلام و تألیفات آنان زیاد است و ذکر نام همهٔ آنان بطول می انجامد.

پزشکان مسلمان

پس از ترجمهٔ کتب طبی یونانی و بعد از انقضای نهضت عباسی تا آغاز دورهٔ انحطاط عباسیان یعنی در ظرف سه چهار قرن صدها پزشک در میان مسلمانان پدید آمد که غالبا در طب و سایر علوم بیگانه کتاب نوشته‌اند و شرح حال و تألیف آنان در تراجم الحکماء تألیف ابن القفطی و طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه و در کشف الظنون وغیره مندرج است ولی تعیین آمار دقیق آنان بواسطهٔ حوادث داخلی و از بین رفتن مدارك میسر نیست، اما از قراین معلوم است که زیاد بوده‌اند مثلا در زمان المقتدر بالله در اوایل قرن چهارم هجری بموجب سرشماری ۸۶۰ پزشك در بغداد بوده که میبایستی برای دریافت پروانهٔ پزشکی امتحان بدهند و البته عده‌ای نیز بواسطه حسن شهرت یا بواسطه اشتغال در خدمت خلیفه علاوه بر این عدد بوده‌اند که جزء سرشماری برای امتحان دادن ذکر نشده‌اند و خلاصه اینکه حداقل آنموقع در بغداد هزار پزشك میزیسته است. در اواسط قرن سوم هجری در زمان متوکل ۵۶ پزشك مسیحی در درسنگاه دولتی کار میکرده‌اند و هر وقت که سیف الدوله سرخوان مینشست ۲۴ پزشك حضور می‌یافتند و بعضی از آنان دو یا سه مقرری میگرفتند چه که علاوه بر طبابت در علوم دیگر نیز تخصص داشتند.



یك دختر عرب دهاتی

برای طبابت مقررات سختی بوده که توسط رئیس‌الاطباء اجراء میشد وپس‌ازگذرانیدن امتحان پروانهٔ طبابت‌داده‌میشد. مشهورترین‌رؤسای‌اطباء سنان‌بن‌ثابت دربغداد ومهذب‌الدین داخوری درمصرمیباشندوچون در داروسازی وداروفروشی‌تقلباتی پدیدآمد برای داروسازان نیزرئیس مناسبی‌تعیین گردید وداروسازان ودارو فروشان مجبور بگذرانیدن امتحان شدند و کسانی‌که درامتحان شکست میخوردند ازکارخودممنوع میشدند واین‌امتحان داروسازی اولین باربامر افشین دربغداد توسط زکریابن طیفوری اجراء شد وداستان مفصلی دارد. اطباء دو دسته بودند دسته‌ای‌که برای سپاهیان وخلفاء و دولتیان طبابت میکردند واز دولت حقوق میگرفتند ودسته‌ای‌که اشخاص عادی را معالجه مینمودند .

پزشکان بچند طبقه تقسیم میشدند ازاینقرار :

پزشك بطورکلی- چشم پزشك - دندانساز - جراح - ماما - پزشك زنان- پزشك ویژه دیوانگان و خون‌گیر (کسی‌که در رگ زدن وحجامت تخصص دارد) ودرواقع مثل امروز پزشکان‌آن ایام هرکدام درقسمتی تخصص‌داشتند. درمصر بواسطهٔ بدی‌آب و هوا چشم پزشك بیشتر پیدا میشدوآب سیاه راباداغ‌کردن‌چشم معالجه مینمودند همانطورکه امروزآن بیماری بوسیلهٔ الکتر کتا علاج میشود .

زنان پزشك میان مسلمان‌کم نبودند ازآنجمله اخت‌الحفید اندلسی‌ودخترش‌که ازعلم طب بخصوص دربخش بیماری‌های زنانه سررشتهٔ‌کامل داشتند وکسی جزآن مادر ودخترزنان حرم سرای منصور خلیفهٔ اندلس رامعاینه ومعالجه‌نمیکردند، زینب پزشك بنی‌اود از زنان نامی دورهٔ امویان است‌که در شام طبابت میکرده است بخصوص درعمل جراحی چشم ماهر بوده است پاره‌ای ازآنان بعلم ادب‌نیز شهرت داشته‌اند مانندشهده دینوی و بنت‌دهین اللوز دمشقی وغیره‌که نابغهٔ زمان خود بشمار میآیند. تحقیقات اطبای اسلام برای‌تشخیص بیماری منحصر بمعاینه وآزمایش‌ادرار وگرفتن‌نبض‌بود باین‌قسم‌که بیمار باشیشهٔ‌ادرارنزد پزشك‌میآمد وپزشك‌ادرار را میدیدبعد برای تحقیق بیشترآنرامی‌چشیدکه‌بداندقند یاترشی یامواد زیادی دیگر درآن هست یا نیست سپس حرکت نبض مریض‌را بدقت رسیدگی میکرد چه‌که بعقیدهٔ اطبای اسلام از حرکت نبض‌وضع قلب مریض و از چشیدن ودیدن ادرار وضع‌کبد واخلاط وی معلوم میگردد وعجب آنکه تاکنون آن‌آزمایش در دنیای متمدن بحال‌خود باقی‌است و ازنبض وادرار بیماری‌را تشخیص میدهند .

مسلمانان چه‌چیز تازه‌ای‌درپزشکی پدید آوردند

اینك باید بدانیم عرب‌چه اختراعات وابتکارات‌تازه‌ای درطب‌داشته است والبته مطالعه وتحقیق این‌موضوع مجال بسیاری لازم داردکه اینجا محل آن نیست فقط بطور مختصر میگوئیم‌که مسلمانان ، طب یونان، ایران، هند،کلده وعرب را جمع‌کردند و چیزهائی ازخود برآن افزودند واین‌مطلب ازمراجعه بکتب‌طبی اسلامی بخوبی‌آشکار

میگردد، مثلا چه بسیار که در کتب طبی اسلامی از نظر جالینوس و بقراط وغیره ذکر شده و از آن انتقاد شده و یا آنرا توضیح داده‌اند و درست و نادرستش را بیان نموده‌اند، بعلاوه کتابهائیکه ترجمه کرده‌اند بفصل‌ها و بخش‌ها مرتب ساخته‌اند از آنجمله ابن‌اثمث کتابهای جالینوس را برای آسان کردن کار بچندین بخش مرتب کرده است و بسیاری از دانشمندان اسلام بر کتب قدماء شرح و تفصیل نگاشته‌اند مثلا ابن‌جلجل در ذیل کتاب دیسقوریدس گیاه‌هائی را شرح داده که قدماء آنرا نمیدانسته‌اند ولی تعیین آراء وافکاری که اطبای اسلام مستقلا در طب ابراز داشته‌اند دشوار است وفقط آنچه که مسلماً نزد ما ثابت شده بطور نمونه دراینجا مینگاریم از آنجمله اینکه نظریات تازه‌ای مخالف نظر اطبای قدیم داشته‌اند مثلا بیماریهای (باصطلاح) سردرا (مانند لقوه وفلج وسستی) که قدماء باداروهای سرد علاج مینمودند و نخستین پزشکی که آنطور معالجه رامرسوم نمود ابومنصور ساعدبن‌بشر طبیب بغداد بود. وی بیماران فالج ومانند آنرا بافصد وتبرید وممانعت ازغذا معالجه کرد و بیماران بهبود یافتند ودر نتیجه این پیشرفت مهم ابومنصور رئیس بیمارستان عضدی‌شد وداروها ومعجونهای گرم را منسوخ نموده بیماران را باماءالشعیر (آبجو) و شیرهٔ تخم گیاه معالجه نمود وپیشرفتهای عجیبی در معالجه ملاحظه شد وبعداز آن پزشکان بوی اقتدا کردند .

عربها برای نخستین بار بنگ را در معالجات طبی استعمال کردند واز قرار مذکور ابتداء تلخهٔ گندم‌را برای آن مقصود استعمال میکردند و خلال معروف اطباء نیز از اختراع پزشکان مسلمان میباشد .

بنا باظهار محققین فرنگ، عربها برای نخستین‌بار داغ کردن موضوع زخم‌را درطب بکار بردند وچنانکه‌اکنون نیز آن‌طریقه معمول میباشد همین‌قسم برای اولین‌مرتبه تشخیص بیماری سل‌را از راه ناخن مریض درک کردند و معالجهٔ یرقان و زردی را توصیف نمودند و برای معالجهٔ دیوانگان مقدار زیادی افیون تجویز نمودند و برای جلوگیری از خونریزی آب‌سرد استعمال کردند ودرآوردن سنگریزه وشن ومیل‌زدن چشم وطریقهٔ معالجه خلع کتف بارد مقاومت ناگهانی هم‌از پزشکان مسلمان بدیگران‌رسیده است .

عربها کتابهائی در طب تألیف نمودندکه پیش از آن سابقه نداشته است مثلا یوحنابن‌ماسویه نخستین‌کسی است‌که کتابی راجع به‌جذام (خوره) نوشته‌است وابوبکر رازی نخستین پزشکی است‌که راجع به‌حصبه وآبله‌کتاب مخصوصی تألیف‌نموده است وعلاوه براین اطبای عرب (مسلمان) فرهنگ‌های جامعی در علم طب تألیف کرده‌اند .

داروسازی ـ شیمی ـ گیاه شناسی

داروسازی از فروع پزشکی‌است واعراب دراین‌قسمت خدمات‌زیادی انجام داده‌اند وگیاه‌های طبی از هند و سایر نقاط آورده‌اند . این اقدام ابتداء در زمان یحیی‌بن خالد برمکی انجام‌یافت وبعد داروسازان وپزشکانی نابغه از میان مسلمانان برخاستند وکتابهای گیاه‌ـ

شناسی وداروسازی‌را ازهندی ویونانی ترجمه کردند وازخود کتابهائی‌درآن‌موضوع نگاشتند وفرنگیان که در رستاخیز علمی‌اخیر خود درفن داروسازی مطالعه وتحقیق نمودند، دریافتند که‌عربها این‌علم را پایه‌گزار بودند و برای نخستین‌بار طریقهٔ داروسازی را ترتیب‌داده و داروهای تازه‌ای پیدا کردند. عربها نخستین مردمی بودندکه قرابادین را بشکلی‌که اکنون بدست‌ما رسیده مرتب ساختند، اعراب در نهضت دورهٔ عباسیان در بیمارستانها و داروخانه‌ها بقرابادین شاپوربن‌سهل (۲۵۵ هجری درگذشت) مراجعه‌میکردند. پس‌ازآن قرابادین‌امین الدولة‌بن‌التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰ هجری) مورد توجه واعتمادشد. عربها نخستین مردمی هستندکه‌بطرز امروز داروخانه بازکردندودلیل براین‌مطلب آنکه تاکنون‌اسامی‌پاره‌ای‌داروها وگیاه‌هاکه فرنگیان دارند همان اسامی عربی ویافارسی‌وهندی‌است‌که عربها وضع کرده‌اند.

البته پیشرفت عربها در داروسازی بواسطه پیشرفت آنان درشیمی وگیاه‌شناسی بوده و شکی نیست‌که عربها باتجربیات وعملیات خویش علم جدید شیمی را پایه‌گزاری‌کردند و قبلا گفتیم‌که خالدبن یزید برای اولین‌مرتبه‌کتاب شیمی‌را از مدرسهٔ اسکندریه‌گرفته بعربی ترجمه‌نمود و(حضرت امام)جعفرصادق (متوفی‌بسال ۱۴۰هجری) ازخالد آنرا فراگرفت،[1] سپس جابربن‌حیان وپس‌از او کندی وپس‌از او ابوبکر رازی وغیره آن‌علم را توسعه دادند و بسیاری از ترکیبات شیمی راکشف‌کردند وبراساس آن اکتشافات شیمی‌جدید استوار شد. دانشمندان فرنگ‌اقرار دارندکه عربهااسیدنیتریك ـ اسید سولفوریك ـ اسیدنیترو ـ هیدرو کلوریك ـ پوتاس ـ جوهر نشادر ـ نمك نشادر ـ نیترات ـ دارژان ـ کلوریدسولفوریك ـ اسید سولفوریك ـ نیترات ـ پوتاس‌ـنمك طرطر ـزاج سبز‌ـالکل ـ قلیا ـ زرنیخ ـ بوریك وغیره راکشف‌کرده‌اند .

علاوه براین‌علمای شیمی‌اسلام چیزهائی‌کشف واختراع‌کرده‌اندکه خبرش بمارسیده، اما ازچگونگی آن‌اطلاع نداریم وتاحال‌حاضر (مقصود موقع تألیف‌کتاب نیم‌قرن پیش‌است. مترجم) نیزعلماء باکتشاف آن‌ترکیبات موفق‌نشده‌اند مثلا ابن‌اثیر درضمن‌شرح واقعهٔ‌زنگیان (سال ۲۶۹هجری) میگویدعربهاموادی داشتندکه‌اگرآنرا بچوب میمالیدند خوب‌نمیسوخت، ولی ابن‌اثیر نام آن مواد را نبرده است، احتمال قوی میرودکه عربها باروت را اختراع کردند ونخستین مردمی هستندکه موضوع تقطیر، دوب شدن، متبلور شدن، تبدیل مایعات و جوشانیدن (تصعید) را دانستند وکیمیای قدیم راباآن معنی‌که قدماء تصور میکردند موهوم و بی‌اساس اعلام داشتند ونخستین کسیکه درآن‌باب کتاب‌نوشت یعقوب‌کندی ازفلاسفه وحکمای عرب در اواسط قرن سوم هجری می‌باشد .

درقسمت گیاه شناسی، عربها عملیات درخشانی انجام داده‌اند، در دورهٔ نهضت عباسی ابتداء باترجمهٔ تألیفات دیسقوریدس و جالینوس وکتابهای هندی بآن‌کار اقدام نمودند و در

---

۱ ـ این ادعا مورد تصدیق شیعیان‌نیست بخصوص‌که مدرك هم ذکرنشده است. مترجم

زمان متوکل استفان بن باسیل، کتاب گیاه‌شناسی دیسقوریدس ازیونانی بعربی ترجمه‌شد وچون استفان نام‌عربی پاره‌ای ازگیاهها را نمیدانست، آن‌اسامی را بهمان زبان یونانی درترجمه نگاشت تامگر خداکسیرا پس‌از وی‌برگزیندوآن‌نامها رابعربی درآورد. این‌ترجمه‌ها بهمان وضع ناقص در اواسط قرن‌چهارم هجری در ایام‌الناصر باشه باندلس برده شده ومردم ازآن تاحدی استفاده میکردند تاآنکه در سال ۳۳۷ هجری پادشاه قسطنطنیه باناصر مکاتبه‌کرد و کتابهائی برای وی‌فرستادکه از آنجمله‌کتاب گیاه شناسی دیسقوریدس بزبان یونانی بود، بااین مزیت‌که در نسخهٔ مزبور شکل گیاهها باتصویرهای عجیب رومی نیز ترسیم شده بود و چون دراندلس‌کسی یونانی نمیدانست ناصر از پادشاه روم‌کسیرا خواست‌که یونانی ولاتین بداند (دراندلس بسیاری‌از مردم‌زبان لاتین میدانستند) پادشاه روم راهبی را بنام نیکلا نزد ناصر فرستاد، راهب درسال ۳۴۰ هجری بقرطبه‌رسید وباکمک‌عده‌ایکه‌لاتین وعربی‌میدانستند نقیصه‌های ترجمهٔ استیفان را برطرف نمودند واسامی یونانی گیاهها را بعربی ترجمه‌کردند سپس ابن‌جلجل در اواخر قرن چهارم هجری شرحی برکتاب دیسقوریدس نوشت وآنچه‌را که وی (دیسقوریدس) ازگیاههای طبی وداروها ننوشته‌بود ابن‌جلجل برآن‌افزود.

در اواسط قرن‌هفتم هجری ابن‌بیطار گیاه شناس نامی پس از مطالعهٔ دوکتاب مذکور بیونان وسراسر روم سفرکرد وباگیاه‌شناسان وداروسازان آن‌نواحی آمیزش‌نموده بسیاری ازگیاههای طبی‌را درمحل روئیدن آن‌مشاهده‌نمود وازآنجا ببلاد مغرب رفته همین‌تحقیقات را انجام داد، آنگاه بشام رفته‌گیاههای طبی آنجا را مورد مطالعه قرارداد وازآنجا بمصر آمده درخدمت ملك‌الکامل ایوبی مشغول شد وازطرف آن پادشاه بریاست‌کلیهٔ گیاه فروشی‌ها وداروسازی‌ها تعیین‌گشته است وبرای تهیهٔ داروهای مفرد وگیاههای طبی مورد اعتمادکامل پادشاه مزبور بوده‌است. ابن‌بیطار پس ازاین‌همه مطالعه و تجربه‌آموزی‌کتاب مهمی‌درگیاه شناسی تألیف نمودکه در نهضت‌علمی اروپا موردکمال اعتماد واستناد علمای مربوط میباشد.

دیگر ازگیاه‌شناسان نامی رشیدبن‌صوری متوفی بسال ۶۳۹ هجری‌میباشد وکتابی‌در آن فن تألیف‌کرده‌که موسوم به کتـاب الادویةالمفرده میباشد. رشیدالدین بقدری درگیاه شناسی دقیق بوده‌که نقاشی باتمام لوازم همراه خود برمیداشته ودرصحراها وچمن‌های‌لبنان، وسوریه بمطالعه وتحقیق می‌پرداخته است وهرگیاهی راکه‌میدیده رنگ، برگ، ریشه، ساقه وتمام جزئیات آنرا یادداشت می‌نموده و صورت آنرا توسط نقاش ترسیم میکرده است واین رویه‌ای است‌که گیاه‌شناسان امروز نیز بهتر ازآن را انجام نمیدهند.

بیمارستانهای اسلام (مارستانات)

مارستان یابیمارستان‌کلمهٔ فارسی‌است وبمعنای محل مریضان میباشد، در دورهٔ تمدن اسلامی بیمارستان مشتمل برمدارس طب هم بـوده و همانجا درس‌طب می‌خواندندوعملا نیز ازمریضان معاینه می‌نمودند. عربها بیمارستان را از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان گندی،

شاپور، بیمارستان دایر کردند .

نخستین بیمارستان اسلامی درسال ۸۸ هجری در دمشق بامر ولیدبن عبدالملك اموی تأسیس شد، عبدالملك اطبائی را در آن بیمارستان بکار گماشت و دیوانگان را در آنجا گرد آورد و برای ادارهٔ آن بودجه‌ای تعیین کرد، تاانقراض دولت اموی بیمارستان منحصر بفرد اسلام، همین بیمارستان دمشق بود. منصور نخستین خلیفهٔ عباسی از بیمارستان گندی شاپور اطبائی به‌بغداد آورد، اما بیمارستانی تأسیس نکرد فقط نوانخانه‌هائی برای کوران و پیرزنان دایر نمود وشاید منصور یاجانشین او تیمارستانی دربغداد تأسیس کرد .

نخستین بیمارستان دورهٔ عباسی بامرهرون دایرشدکه چون مهارت پزشکان بیمارستان گندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد، به‌پزشك خود جبرائیل بن بختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان گندی‌شاپور در بغداد تأسیس کند، در آن موقع رئیس بیمارستان گندی‌شاپور پزشکی هندی بود که دهشتك نام داشت، هرون از وی‌خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد، ولی دهشتك آنرا نپذیرفت و ماسویه را بآن کارمعرفی کرد وپس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس بیمارستان شد. برمکیان که مردمی‌دانش‌پرور و معارف خواه بودند وبه طب هندی و اطبای هندی علاقه داشتند بیمارستانی بنام‌خود در بغداد دایر نمودند و ابن‌دهن پزشك هندی را بریاست آن گماشتند ، ابن‌دهن زبان عربی را نیکو میدانست و کتابهای طبی هندی را مستقیماً ازهندی بعربی ترجمه کرده است .

همینکه نام بیمارستان بغداد درسایر شهرها مشهور شد در غالب نقاط مهم به‌تقلید از بغداد بیمارستان دایر کردند همانطورکه سایر وسایل تمدن را نیز ازبغداد میگرفتند. فتح‌بن خاقان وزیرمتوکل درمصر بیمارستانی بنام مصافره تأسیس نمود و ابن‌طولون درسال ۲۵۹ هجری بیمارستان دیگری بنام خود تأسیس کرد وشصت هزار دینار صرف ساختمان آن نمود وملکی را برای تأمین مصارف آن بیمارستان وقف کرد ودر وقفنامهٔ بیمارستان‌شرط شدکه در آنجاسپاهی ومملوك معالجه نشودبلکه بیمارستان‌مخصوص‌معالجهٔ بیماران عمومی و دیوانگان باشد، ابن‌طولون هرروز جمعه به‌بیمارستان می‌آمد وازبیماران سرکشی میکرد تا اینکه در یکی‌از آن‌جمعه‌ها دیوانه‌ای بااو بدرفتاری کرد وازآن‌به‌بعد به‌بیمارستان نرفت .

هنوز قرن سوم بپایان نرسیده‌بودکه درمکه ومدینه وسایر شهرهای اسلامی بیمارستان دایرشد ودرآغاز قرن‌چهارم مقتدرعباسی و وزیرانش درساختن بیمارستان و دایرکردن آن دربغداد واطراف بغداد باهم مسابقه گذاردند. ابتدا، علی‌بن‌عیسی وزیر مقتدر درسال ۳۰۲ هجری ازپول خود درحریمه بیمارستانی دایر کرد وپزشك خود ابوعثمان دمشقی‌را بریاست آن گماشت، سپس سنان‌بن‌ثابت درسال ۳۰۶ هجری دربازار یحیی بیمارستان سیده را گشود وازکیسهٔ خود ماهی ۶۰۰ دینار برای ادارهٔ آن‌بیمارستان اختصاص‌داد ودر همانسال باشارهٔ سنان‌بن‌ثابت در باب‌الشام (دروازهٔ شام) از محله‌های خارج بغداد بیمارستان مقتدری بامر

المقتدر دایر شد وخلیفه ماهی دویست‌دینار از مال خود برای آن بیمارستان معین کرد ودر همان ایام ابن‌فرات وزیر در نردیکی باب‌الفضل بیمارستانی بنام خود بنا کرد وهمینطور در ری ونیشابور وغیره بیمارستانهائی دایرشد ودر اواسط قرن چهارم‌هجری بیمارستان‌کافوری مصر تأسیس گشت ودرسال ۳۶۸ هجری درطرف‌جسر، درقسمت غربی‌بنداد عضدالدوله‌دیلمی بیمارستان عضدی را دایر نمود و۲۴ پزشك (جراح - شکسته‌بند - چشم‌پزشك - خون‌گیر -



ابوالقاسم طبیعی‌دان وجراح‌بزرگ اسلام

پزشکان متخصص درعلوم طبیعی) برای آن بیمارستان تعیین گردید. آن بیمارستان رئیسی داشت که اورا الساعور میگفتند.

بیمارستان عضدی بواسطهٔ این مزایا تامدتی سرآمد تمام بیمارستانهای اسلامی بود تا آنکه نورالدین زنگی بیمارستان مهمتری در اواسط قرن ششم هجری در دمشق تأسیس کرد وپس از وی صلاح‌الدین ایوبی بیمارستان عتیق قاهره را دایر نمود و چون ممالیک درمصر حکومت یافتند ملک‌منصور قلاوون درسال ۶۸۳ هجری بیمارستان منصوری قاهره را ازروی نقشهٔ بیمارستان دمشق بنا کرد. مقریزی درجلد دوم خطط شرح مفصلی از آن بیمارستان نگاشته است. آثار بیمارستان منصوری تاکنون در شارع النحاسین قاهره دیده میشود ودرسال ۸۲۱ هجری ملک‌المؤید بیمارستان مؤیدی را دایر نمود.

البته درسایر ممالک اسلامی مانند خراسان ـ فارس ـ موصل ـ شام ـ اندلس وغیره نیز بیمارستانهائی درهمان ایام تأسیس شد که شرح همهٔ آن در اینجا گنجایش ندارد ابن جبیر ضمن سفرنامهٔ خود که درقرن ششم هجری نگاشته، مطالب مشروحی از بیمارستانهای اسلامی که خود دیده می نگارد.

بیمارستانهای اسلامی آنروز درکمال نظم وترتیب اداره میشد وبدون توجه بملیت و مذهب ومنزل همهٔ بیماران بانهایت دقت معالجه میشدند وهرمرضی سالون یاسالونهای مخصوصی داشته است پزشکیاران و پرستاران بیماران را معاینه میکردند و دواء وغذای آنانرا تعیین مینمودند، هرمریضی که بهبود می‌یافت مرخص میشد وهرکه میمرد مخارج کفن و دفن اورا بیمارستان میداد ودرعین حال طب و داروسازی نیز در همان محل تدریس می‌شد وشاگردان علاوه برتحصیل علمی، تمرین علمی نیز داشتند.

مسلمانان بیمارستانهای سیار (مثل امروز) نیز دایر کرده بودند و باشتر وقاطر آنرا باینطرف وآنطرف میبردند از آن جمله در اردوی سلطان محمود سلجوقی بیمارستانی بود که چهل شتر آنرا میکشید وبااردو بهرطرف میرفت.

۳ـ تنجیم ـ نجوم یا هیئت

ستاره شناسی در قدیم دوعلم بوده، اول علمی که در حرکات وموضع‌های ستارگان واحکام آن از نظر خسوف وکسوف گفتگو میداشت. دوم آنکه ارتباط وضع کواکب را باحوادث زمین از قبیل جنگ، صلح، سعد، نحس، مرگ، تولد، باران، آفتاب ومانند آن شرح میداد. بطوریکه گفته شد، عربها این هردوعلم را میدانستند وهمینکه متمدن شدند وعلوم دیگران را نیز ترجمه کردند، از یونان، ایران، کلده، هند وغیره چیزهائی اقتباس نمودند. در قسمت ستاره‌شناسی دونوع معلومات یافتند که بمنظور آسان شدن آنرا باسم تنجیم ونجوم می‌خوانیم.

تنجیم

اول خلیفه‌ای که در نهضت عباسی به‌تنجیم ونجوم علاقه‌مند شد ابوجعفر منصور بود، وی دستور داد زیج سند هند را بعربی ترجمه کنند وپس از او سایر خلفاء نیز بمنصور تأسی کردند وتنجیم در

دستگاه خلافت مقام مهمی یافت، ستاره شناسان مانند پزشکان و نویسندگان وحسابداران جزء کارمندان رسمی دولت درآمدند، خلفاء درکارهای مهم اداری وسیاسی با آنان مشورت میکردند واگر از عاقبت‌کاری اندیشناك بودند با منجمان شور مینمودند وآنان در اوضاع کواکب واقتران، ستاره‌ها نظر کرده از روی آن بخلفاء میگفتند که اقدام بفلان عمل نتیجه دارد یا ندارد. نظر ستاره شناسان بقدری مهم بود که خلفاء در غذا خوردن وملاقات‌ها نیز با آنان مشورت میکردند، اما علماء شریعت اسلام علناً برضد منجمان تبلیغ می‌نمودند و گفتهٔ آنان را بی‌اساس میخواندند در صورتیکه مردم چه خلفاء وچه غیر آنان کاملا بصحت گفتار منجمان ایمان داشتند وتاکنون نیز بعضی‌ها با همان ایمان وعقیده هستند.

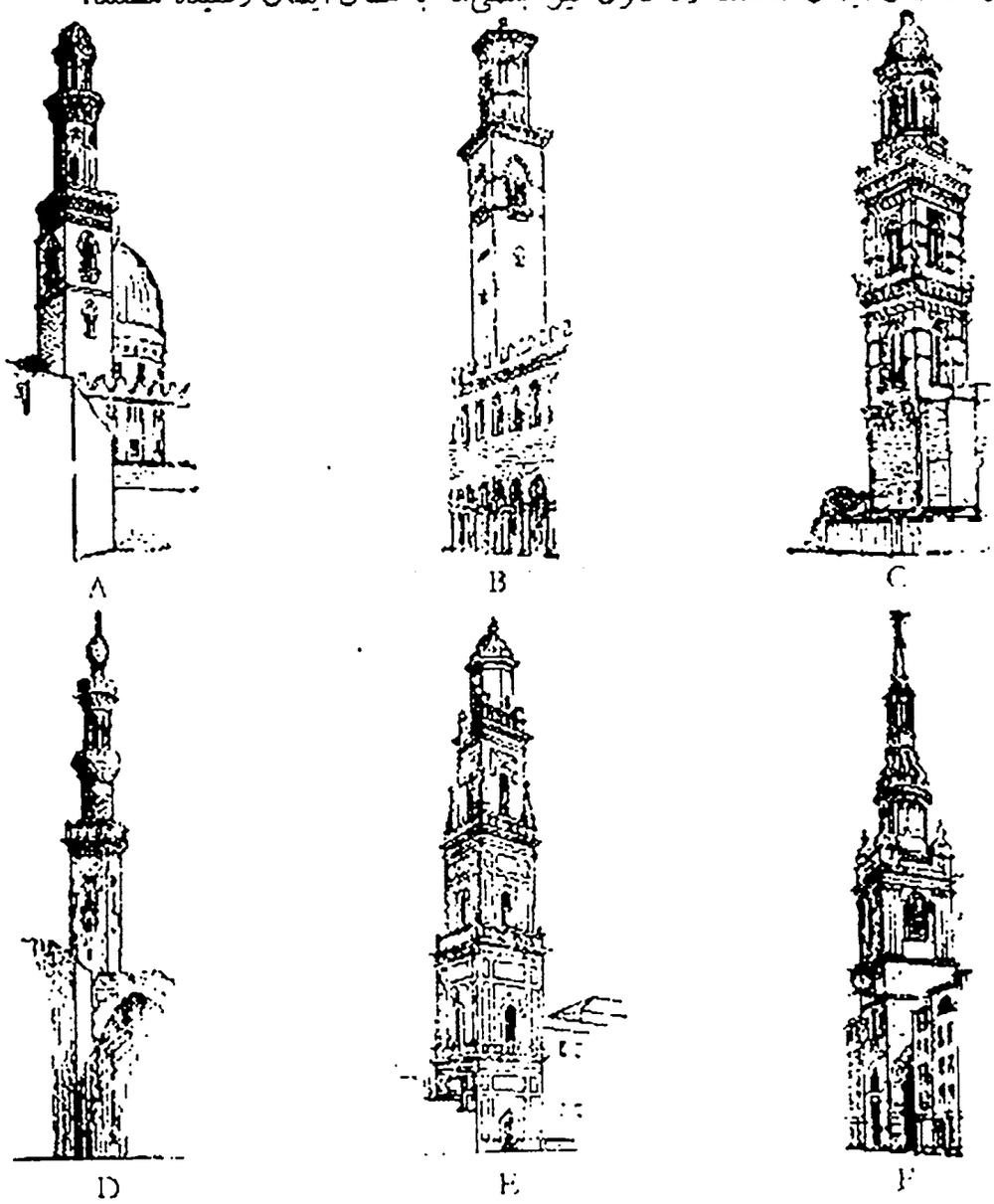

مقایسه مناره‌ها

A- مدرسهٔ سنجار الجولی، قاهره B- نوردن کمون، ورونا ایتالی C- دوومو، سولنو، ایتالیا

D- مسجد یرکوك، نزدیك قاهره E- دوومو، لسی، ایتالیا F- سنت ماری لونو، لندن

هیئت یا نجوم

چون مسلمانان علم نجوم را مانندسایر علوم از یونان وهند وایران وکلده وعـرب جمع‌آوری‌کرده مدون نمودند طبعاً در آن قسمت معلومات مهمـی بدست آوردند وچنانکـه گفتیم محمد فزاری زیج سندهند را برای منصور بعربی ترجمه‌کرد وتازمان مأمون زیج مزبور مستند مسلمانان‌بود، در آن هنگام محمدبن موسی خوارزمی ستاره‌شناس نابنه پدید آمد ودر بیت‌الحکمهٔ مأمون مقیم شده زیجی تنظیم‌کردکه مشتمل برآراء ستاره شناسان هند، روم وایران بود. اساس این زیج ازسند هند تشکیل می‌یافت ولی در میل وتعادیل با آن اختلاف داشت باینقسم‌که تعادیل این‌زیج مطابق نظر ایرانیان ومیل شمس موافق عقیدهٔ بطلمیوس بود، خوارزمی زیج خودرا به‌بخش‌های مناسب تقسیم‌کرد وآنرا چنان نیکو نوشت‌که مورد پسند همه شد ونام آن زیج در سراسر جهان اسلام پراکنده‌گشت وچون تاریخ زیج خوارزمی بحساب فارسی بود، مسلمةبن احمد مرحیطی اندلسی متوفی بسال ۳۹۸ هجری حساب زیج خوارزمی را بعربی تبدیل‌کرد واواسط‌کواکب را باتاریخ آغاز هجرت تطبیق نمود، زیج‌کتابی است‌که حرکات کواکب درآن جدول بندی شده واز آنروگاه شماری (تقویم) تنظیم میگردد.

سه فرزند شاکر (بنوشاکرالثلاثه) چنانکه گفته شددر علم نحوم شهرت زیادیافتند واز کارهای مهم آنان یکی‌این‌که درجهٔ خط نصف‌النهار را برای مأمون مقیاس گرفتند وآنرادر محیط زمین بکاربردند (ابن‌خلکان وغیره این موضوع را به‌تفصیل نگاشته‌اند) فرزندان‌شاکر کتابهای معتبری در هندسه وهیئت تألیف‌کردند، نابغهٔ دیگری‌که معاصر آنان بود ابومعشر بلخی متوفی بسال ۲۷۲ میباشد. ابومعشر در ابتداء مردم را برضدکندی فیلسوف معاصر خود میشوراند واز فلسفه خواهی وی تقبیح می‌کرد، کندی‌کسی را نزد ابومعشر فرستاد تا علوم ریاضی را در نظر وی نیکو جلوه دهد واین تدبیر مؤثرگشته ابومعشر به‌علوم ریاضی مشغول شد وبیش‌از همه به‌هیئت پرداخت وکتابهائی درآن باره تألیف‌کرد. دیگر از علمای نامی هیئت در آنزمان حنین‌بن‌اسحق مترجم مشهور و ثابت بن‌قرهٔحرانی متوفی بسال ۲۸۸ هجری واحمدبن‌کثیر فرغانی وسهل بن‌بشر خدمتگزار طاهرین حسین می‌باشند. محمدبن‌عیسی ماهانی ومحمدبن جابر معروف به‌بتانی نیز از دانشمندان نامی (هیئت) درآن‌عصرند. بتانی مذهب صابئی داشت وزیجی تنظیم‌کردکه آنرا زیج‌صابی میخوانند، زیج صابی در دو نسخه است ونسخهٔدوم آن‌درست‌تر میباشد، صابی ازسال ۲۶۴ تا ۳۰۶ هجری مشغول تنظیم رصد خودبود ودرسال ۲۹۹ هجری‌کواکب رادر آن تثبیت‌کرد. صابی در هیئت یگانهٔ دوران بود ودر۳۱۷ هجری وفات‌کرد درقرن چهارم وپنجم هجری ابوالوفای بوزجانی وبیرونی و دیگران پدید آمدندکه هرکدام در هیئت تحقیقات مهمی انجام دادند. پیشوای علم هیئت‌در قرن هفتم هجری‌خواجه نصیرطوسی است. مؤیدعرضی ـ پسرش محمد عرضی ـ فخرمراغه‌ای مقیم‌موصل ـ فخراخلاطی مقیم تفلیس ـ نجم‌الدین قزوینی وغیره در زمان خواجه نصیر وپس

از وی از علمای مشهور هیئت هستند، تفصیل حالات آنان وتألیفات آنها از مختصات کتاب «تاریخ آداب اللغةالعربیه» میباشد ودر اینجا فقط از ابتکارات مسلمین در علم هیئت بحث میشود.

نخستین موضوعی که تمدن اسلام در علم نجوم پدید آورد آن بود که عربها (یا بهتر بگوئیم مسلمانان) موهومات مربوط به‌تنجیم را (تأثیر اوضاع کواکب در احوال مردم روی زمین از حیث سعد ونحس) ردکردند وبی‌اساس بودن آنرا اعلام داشتند معذلك آنرا باطل نساختند ودر هر حال ستاره شناسان مسلمان پایهٔ معلومات هیئت را مانند علم شیمی براساس تجربه ومشاهده یعنی حقایقی‌مسلم‌استوار ساختند. علمای اسلام به‌هیئت بسیار علاقه‌مندبودند، رصد میساختند، زیج تنظیم میکردند، مراقب‌حرکات سیارات بودند، مقیاس میگرفتند، برای تحصیل علم هیئت به‌هند وایران میرفتند، کتابهای پیشینیان را با دقت‌زیر ورو میکردند، نقیصه‌ها را برطرف میساختند، عقاید مختلف را جمع‌کرده وجرح وتعدیل مینمودند. علم هیئت در اسلام تاریخ مفصلی داردکه شرح تمام‌آن در اینجا بیمورد است فقط بطور اختصار مطالبی از رصد میگوئیم وپاره‌ای ازنتایج تحقیقات علمای اسلام‌را بعنوان‌نمونه ذکرمیکنیم.

رصد

اساس هیئت برروصد است، مواضع نجوم وحرکات آن از روی رصد تعیین میشود، رصد پیش یونانی‌ها بسیار مهم‌بود وآلاتی برای رصد ساخته بودند. درقرن سوم پیش‌از میلاد یونانی‌ها در اسکندریه‌رصد خانه‌ای ساختندکه در دورهٔ بطلمیوس قلوذی مؤلف کتاب مجسطی به‌منتهای عظمت رسید،رصد خانهٔ اسکندریه تانهضت اسلام یگانهٔ دوران خودبود آنگاه مسلمانان دردمشق وبغداد ومصر واندلس ومراغه وسمرقند وغیره رصدخانه بناکردند (شرح آن بیاید).

آلات رصد

در دورهٔ تمدن اسلام آلات رصد از ده‌بیست آلات تشکیل می‌یافت که هرکدام برای غرض مخصوصی بکار میرفت ومهم‌ترین آن بقرار زیر است:

۱ـ لبنه: جسم مربع مسطحی است‌که ابعاد ستارگان وعرض شهرها ومیل‌کلی با آن تعیین میشود.

۲ـ حلقهٔ اعتدالی: حلقه‌ایست‌که درسطح دایرهٔ معدل نصب میشود تا تحویل اعتدالی بدان وسیله تعیین گردد.

۳ـ ذات‌الاوتار: چهار استوانهٔ چهارگوشه است‌که با آن تحویل میل معلوم میشود و منجم را از حلقهٔ اعتدالی بی‌نیاز میسازد.

۴ـ ذات‌الحلق: این آلت از حیث تشکیل وفایده بزرگترین ومهم‌ترین آلات رصد محسوب میشود وعبارت ازحلقه‌ای است‌که بجای منطقهٔ فلك‌البروج بکار میرود وحلقهٔ‌دیگری که بجای‌مارةالاقطاب استعمال میشود. این دوحلقه رابه‌نسبت تقطیع وتنصیف بریکدیگرسوار

می‌کنند ودیگر حلقهٔ طول کبری وحلقهٔ طول صغری که اولی درمحدب منطقه ودومی درمقعر منطقه سوار می‌شود. آنگاه حلقهٔ نصف‌النهار که قطر مقعر آن مساوی باقطر محدب حلقهٔ طول کبری می‌باشد وحلقةالارض قطری دارد که قطرمحدب آن باندازهٔ قطر مقعر حلقهٔطول صغری است واین آلت رابرروی چهارپایه (کرسی) می‌گذارند.

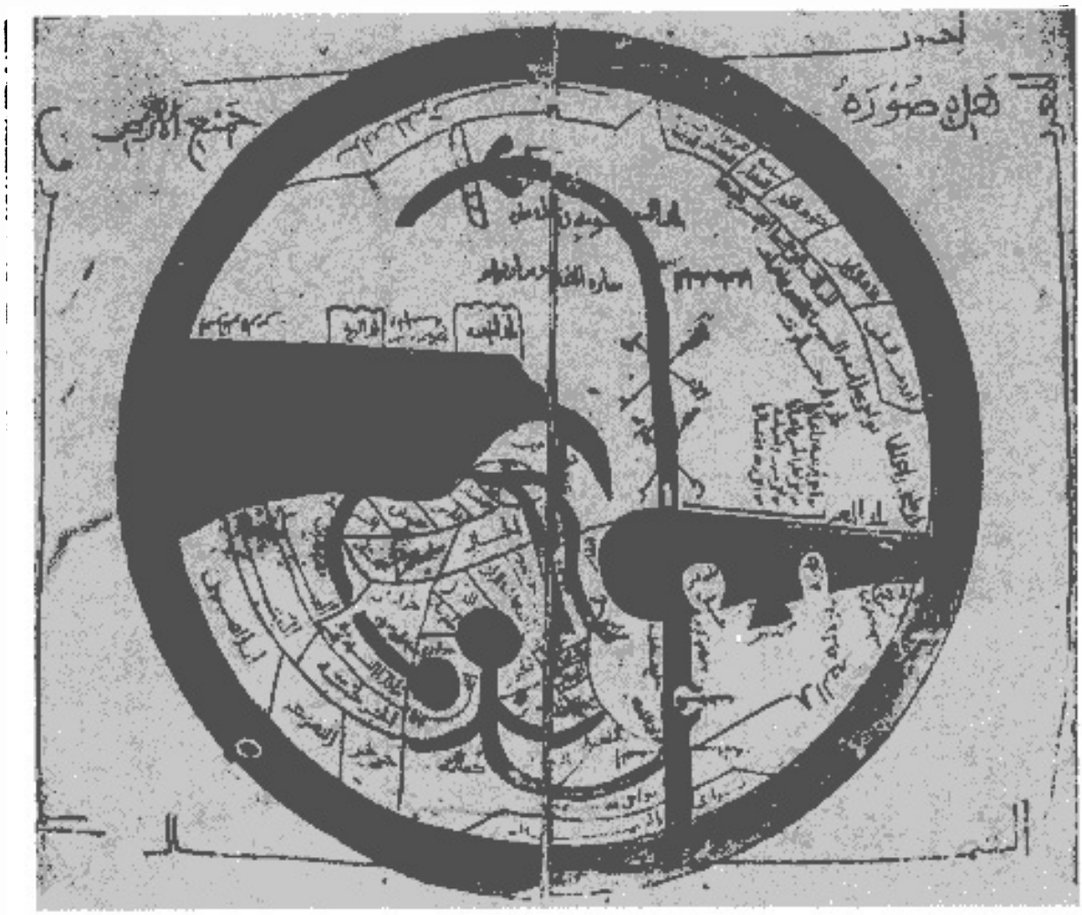

نقشه عالم از رساله ابن‌حوقل (۹۷۵م) که درسال (۱۰۸۷م) از روی نقشه اصل کپیه شده

۵ـ ذات‌السمت والارتفاع: نیم‌حلقه‌ایست که قطر آن سطحی ازسطح‌های متوازی‌السطوح میباشد وباآن سمت وارتفاع تعیین میگردد ورصدشناسان مسلمان آنرا اختراع کرده‌اند.

۶ـ ذات‌الشبتین: سه مسطرهٔ بر روی یك چهار پایه است که بدان وسیله ارتفاع تعیین میشود.

۷ـ ذات‌الجیب: دومسطرهٔ منظمی است که دوشعبه دارد.

۸ـ المشتبهة بالمناطق: آلتی است دارای سه مسطره وبا آن بعد ستارگان تعیین میشود.

۹ـ اسطرلاب: برچندین نوع است واسامی مختلف دارد:

تام ـ مسطح ـ طوماری ـ هلالی ـ زورقی ـ عقربی ـ آسی ـ قوسی ـ جنوبی ـ شمالی ـ مبطح ـ سرطق ـ حق‌القمر ـ مغنی ـ جامعه ـ عصاموسی.

بعلاوه بسیاری از آلات رصد که به تناسب شکل‌هایشان مربع، مستطیل وغیره نامیده میشوند وشمارهٔ آن ازحد افزون است (برای اطلاع جامع ودقیق اصطلاحات‌رصد وآلات‌آن بکتاب ابجدالعلوم مراجعه شود.)

رصدخانه دراسلام

همینکه مأمون بترجمه وانتقال علوم پیشینیان بزبان عربی فرمان داد ودانشمندان ازکتاب مجسطی بطلمیوس آگهی یافتند واز آلات رصد مطلع شدند خلیفه درصدد برآمد رصدخانه‌ای مانند بطلمیوس بناکند و در سال ۲۱۴ هجری درکوه قیسون دمشق ودر شماسیهٔ بغداد تأسیس رصدخانه را آغازکردند، اما چون مأمون در ۲۱۸ مرد ، رصدخانه ناتمام ماند ولی دانشمندان نتایجی راکه از دو سه سال‌کارخود برده بودند مدون ساختند وآنرا رصد مأمون نامیدند. متصدیان این عملیات عبارت بودند ازیحیی‌بن منصور سرآمد ستاره‌شناسان آنزمان ـ خالد مروزی ـ سندبن‌علی ـ عباس‌بن سفید جوهری‌که هر یك زیجی تنظیم‌کردند وزیج آنان بنام خودشان مشهور میباشد واین نخستین رصدی بودکه دراسلام تأسیس شد.



تنگ درکوهی ـ خلفای فاطمی قرن دهم ه

سپس فرزندان شاکر در اطراف جسر بغداد متصل بطاق کسری رصدی بنا کردند و حساب عروض اکبررا از حساب عروض قمر استخراج نمودند. بعداً در اواسط قرن چهارم هجری در اطراف بستان دارالمملکه (بغداد) بامر شرف‌الدوله پسر عضدالدولهٔ دیلمی ابوسهل کوهی رصدخانه‌ای بنا کرد و دربارهٔ ستاره‌های هفتگانه تحقیقاتی انجام‌داد.

پس از انحطاط دورهٔ عباسی وپیدایش ممالك مستقل اسلامی بغداد از نظر علمی طبعاً عقب افتاد وبرعکس علم وادب بممالك‌دیگر اسلام انتقال یافت‌که مهمترین آن مملکت مصر درزمان فاطمیان محسوب میشد. آنان درکوه‌المقطم (نزدیك قاهره) در زمان‌الحاکم‌بامرالله متوفی بسال ۴۱۱ هجری رصدخانه‌ای ساختندکه بنام رصدخانهٔ حاکمی شهرت یافت وابن یونس ستاره‌شناس مصری زیج حاکمی رادر آن رصدخانه تنظیم‌کرد، سپس در زمان افضل‌بن امیرالجیوش متوفی بسال ۵۱۵ هجری بنای آن‌رصدخانه تجدیدشد ومقریزی درکتاب‌خطط شرح مفصلی ازآن رصدخانه نگاشته است. بنواعلم نیز در سال ۴۲۵ هجری در بغداد رصدخانه‌ای ساختندکه بنام آنان مشهور است. مؤلف فوات‌الوفیات میگوید دراطراف شام‌رصدخانه‌ای بنام بنیانی‌ها بنا شده‌بود.

رصد خانهٔ حاکمی تا دیر زمانی یگانه مرجع علمای هیئت بود، ولی همینکه خواجه نصیرطوسی در زمان هولاکوی مغول در مراغه از شهرهای ترکستان[1] در سال ۶۵۷ هجری رصدخانهٔتازه‌ای‌بناکرد،رصدخانهٔ حاکمی از اعتبار افتاد زیرا رصدخانهٔ مراغه ازهر جهت کاملتر بود وپول زیادی برای تکمیل آن مصرف شد بقسمی‌که درکتابخانهٔ آن چهار صد هزار جلدکتاب جمع شده بود. بعد از آن تیمورلنگ در سمرقند رصدخانه‌ای بناکرد ودر اصفهان ومصر واندلس رصد خانه‌های دولتی وخصوصی وغیره تأسیس شدکه شرح وتفصیل آن بمانرسیده وفقط اسمشان درپاره‌ای‌کتب ذکر شده است.

علم نجوم واسلام

در رصد خانه‌های مذکور ستاره‌شناسان اسلام زیج تنظیم میکردند و حرکت ستاره‌ها را تشخیص میدادند. مفصل‌ترین زیجهای آنزمان زیج‌الحاکم (ذکرش‌گذشت) بوده‌که بگفتهٔ ابن‌یونس چهار جلد میشده است.ومسلمانان پس از زیجهای بغداد بآن زیج استناد میکردند. زیج فزاری، زیج خوارزمی، زیج‌ابوحنیفهٔ دینوری (اصفهان)، زیج ابومعشربلخی‌که بطرز زیج ایرانیان تنظیم شده‌بود، زیج‌ابوسمح غرناطی متوفی بسال ۴۲۶ هجری، زیج‌ابوحماد اندلسی، زیج‌ابلخانی خواجه نصیر طوسی، زیج‌ابن شاطر انصاری سال ۷۷۷ هجری وغیره از زیجهای مشهور اسلامی وغالب اشتباهات یونانیان بوسیلهٔ زیجهای مزبور تصحیح شده‌است.

مسلمانان راه‌های تازه برای رصد پیداکردند وآلت‌های بسیار اختراع نمودندکه از آن جمله ذات‌السمت و ارتفاع (ذکرش‌گذشت) و ذات‌الاوتار ـ والمشتبهة بالمناطق است‌که

۱ـ مراغه از شهرهای مشهور آذربایجان ایران است وارتباطی با ترکستان ندارد. مترجم

تقی‌الدین رصد شناس آنرا اختراع کرد. بدیع اسطرلابی بغدادی متوفی در اوایل قرن ششم هجری ذات‌الکرسی را در کره افزود و پس از سالها آن نقیصه مرتفع شد و همچنین رساله‌ای در آن خصوص تألیف کرد و آلت موسوم به شامله را که خجندی اختراع کرده بود تکمیل نمود، باین قسم که خجندی آن آلت را دارای یك عرض میدانست ولی بدیع اسطرلابی پس از مطالعات طولانی برای آن آلت چندین عرض ثابت کرد و نقیصهٔ خجندی را مرتفع ساخت، همین قسم بدیع اسطرلابی مسطره‌ها و پرگارها و آلات علمی دیگر اختراع کرده است.

شیخ شرف‌الدین طوسی اصلاحات نیکوئی در اسطرلاب کرد، باین قسم که کره و اسطرلاب را در یك خط ترسیم نموده آنرا عصا نامید و رسالهٔ بدیعی در آن باب تألیف کرد، او نخستین کسی است که این موضوع را بوجود آورد و از آن پس هیئت در کره بصورت جسم درآمد و در سطح و خط نیز موجود شد و چیزی جز نقطه باقی نماند. دیگر از علمای نامی هیئت در اسلام ثابتی است که نقطهٔ ذیب را برای زمین شرح داد و مبادرت اعتدالین و میل دائرة‌البروج بر دایرهٔ خط استواء را اصلاح کرد، او نخستین کسی است که برای اندازه گرفتن مثلثات وزوایا «وتر، وجیب» را بکار برد.

بیرونی نخستین کسی است که تسطیح کره را استنباط نمود و در کتاب خود آثارالباقیه - آنرا شرح داد و هر کس فهرست تألیفات بیرونی را در مقدمهٔ کتاب آثارالباقیه مطالعه کرده باشد و خود آثارالباقیه را خوانده باشد تصدیق خواهد کرد که بیرونی در هیئت و ریاضیات مطالب عمده استنباط کرده است و همین مزیت برای بیرونی کافی است که علوم یونانی را به هندی و حکمت هندی را بعربی انتقال داده است. بیرونی به هند رفته سالها در آنجا اقامت کرد و در ظل توجه سلطان محمود غزنوی موفق شده که با حکماء و علمای هندی مربوط شود و فلسفه و حکمت یونانی را بآنان تلقین نماید، همانطور که خواجه نصیرطوسی هم علم نجوم را در پرتو هولاکو میان مغولها و عمر خیام هیئت را در میان سلجوقیان رواج داد و البته همهٔ این عملیات درخشان از برکت اسلام بوده است.

پس از آنکه مسلمانان رصدخانه‌های عالی تأسیس کردند و زیجهای منظم ترتیب دادند نام بلند هیئت شناسان اسلام بجهان پراکنده گشت و از دور و نزدیك بعلمای اسلام مراجعه شد پادشاهان فرنگ نه تنها بعلمای مسلمان اندلس (که نزدیکشان بودند) مراجعه میکردند بلکه برای حل مشکلات علمی خود بممالك شرقی اسلام نمایندگانی میفرستادند، از آن جمله ابن ابی اصیبعه میگوید آبرور پادشاه فرنگی فرستاده‌ای نزد بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل فرستاد تا مشکلاتی را از علم نجوم برای پادشاه حل کند و بدرالدین فرستاده را بکمال‌الدین بن یونس ستاره شناس مشهور معرفی کرد.

مردم اسپانی اعتراف دارند که پاندول (رقاصه) تعیین وقت را عربها بآنان آموختند ومسلم است که همین پاندول اساس بسیاری از اختراعات مربوط بعلم نجوم میباشد، عربها

مدت زمانی پیش‌ازآن اختراع ساعت رامیدانستند مشهور است که‌هرون ساعتی برای شارلمان پادشاه فرانسه هدیه داد وخود فرنگی‌ها این خبررا نقل‌کرده‌اند .

اگرعربها کتابهای یونانی‌رابعربی ترجمه نمیکردند، اصولا علم هیئت ونجوم ازمیان میرفت، چه اکنون میبینیم نسخهٔ اصل یونانی‌آن‌کتاب‌ها موجود نیست و فرنگیان در نهضت علمی خود ازترجمه‌های عربی استفاده‌کردند والبته این برای مسلمانان افتخار بزرگی‌است که بااقدامات مفیدخود نگذاردندعلوم پیشینیان نابودگرددمثلا اکنون ترجمهٔ عربی‌کتابهای توخارس ـ ارستلوس ـ کرویات میلاوس ـ کرویات ثادون ـ شرح ثادون برمجسطی موجود میباشد واصل یونانی‌آن مفقود شده است، نه تنها درمورد علم نجوم و هیئت چنین پیش‌آمدی شده‌که اصل‌کتاب ازبین رفته وترجمه‌اش باقی‌مانده باشد بلکه درقسمت‌های ادبی نیز چنان بوده ، ازآن جمله‌کلیله ودمنه‌که اصل فارسی (باستانی)آن مفقود شده وفرنگیان از ترجمهٔ عربی‌آن استفاده‌کردند .

حساب و جبر و هندسه

عربها درصدراسلام حساب نمیآموختند وآنراکارپستی‌میدانستند چه حسابداری وظیفهٔ باجگیران بود وباجگیران ازمیان موالی(بندگان) واهل ذمه انتخاب‌میشدند. مسلمانان بوصیت عمررفتارکرده بفرزندان خود اسب سواری، شنا وشعرومثل میآموختند. اماهمینکه شهرنشین گشتند نیازمندی بحساب را احساس نمودند وبآموختن حساب مشتاق شدند وگفتهٔ ابن‌توام راکاربستندکه میگوید: «حساب را پیش ازکتاب بیاموزید» .

وچون علوم بیگانه بعربی‌ترجمه شد حساب هم جزءآن علوم ترجمه ورایج گشت و مهندسان وهیئت شناسان خواه ناخواه حساب‌آموختند، ولی متخصص حساب میان مسلمانان کم بود .

ازبزرگترین مآثر تمدن اسلام آنکه حساب هندی وارقام هندی را در دنیای متمدن انتشار دادند. عربهااین‌ارقام راهندی میگویند زیرا ازهندیها آموخته‌اند وفرنگیان آنراعربی مینامند چون از عربها گرفته اند. نخستین کسیکه این ارقام را از هندی بعربی انتقال داده ابوجعفرمحمدبن موسی‌الخوارزمی است وازهمان‌کلمهٔ الخوارزم فرنگیان لفظ آلگوریزم را ساخته‌اند . [1]

عربها دروضع وشرح علم جبرحق تقدم دارند ودرضمن صحبت ازترجمهٔ علوم یونانی اشاره شدکه مسلمانان دوکتاب درعلم جبر ازیونانی بعربی ترجمه کردندکه یکی تألیف ذیوفانتس ودیگری تألیف ابرخس بود، ولی اکنون علمای فن تشخیص داده‌اندکه دوکتاب مزبور چیزمهمی نبوده واساس علم جبررا عربها (مسلمانان) وضع کرده‌اند وآنچه مسلم است آنست‌که مسلمانان پس‌ازاقتباس اعدادهندی علم جبر را وضع کرده‌اند. مشهورترین تألیفات اسلامی علم جبر کتاب جبرومقابلهٔ خوارزمی است‌که ظاهراً پس‌ازاطلاع ازعلم جبر دریونان وایران وهند جبرعربی‌را استخراج کرد همانطورکه زیج خوارزمی جامع افکار وآراء علمای هند وایران ویونان درآنموضوع‌میباشد، عربهاکتاب خوارزمی رامکررشرح کرده‌اند ، ابو-کامل شجاع‌بن اسلم - ابوالوفاء بوزجانی نیز درجبر تألیفاتی دارند ولی بیشتر تألیفات بوزجانی درحساب‌است،ابوحنیفهٔ دینوری متوفی‌بسال ۲۸۱ وابوالعباس سرخسی متوفی‌بسال

1_ Algorism

۲۸۶ هجری وغیره نیزدرعلم جبر کتابهائی نوشته‌اند وفرنگیان علم جبر راازاینان (مسلمانان) استفاده کردند. دیگر ازاقدامات قابل تحقیق مسلمانان آنکه هندسه را بامنطق تطبیق کردند ودر اوایل قرن پنجم هجری ابن هیثم کتابی تألیف کرده، برای نخستین بار اصول هندسی و عددی اقلیدس و آبلونیوس را درآن جمع نموده وآثرابچندین بابمرتب تقسیم کرد وبابرهان ودلیل صحت آنرا ثابت نمود بقسمی که موضوع مزبور جزء امورحسی منطقی تعلیمی درآمده

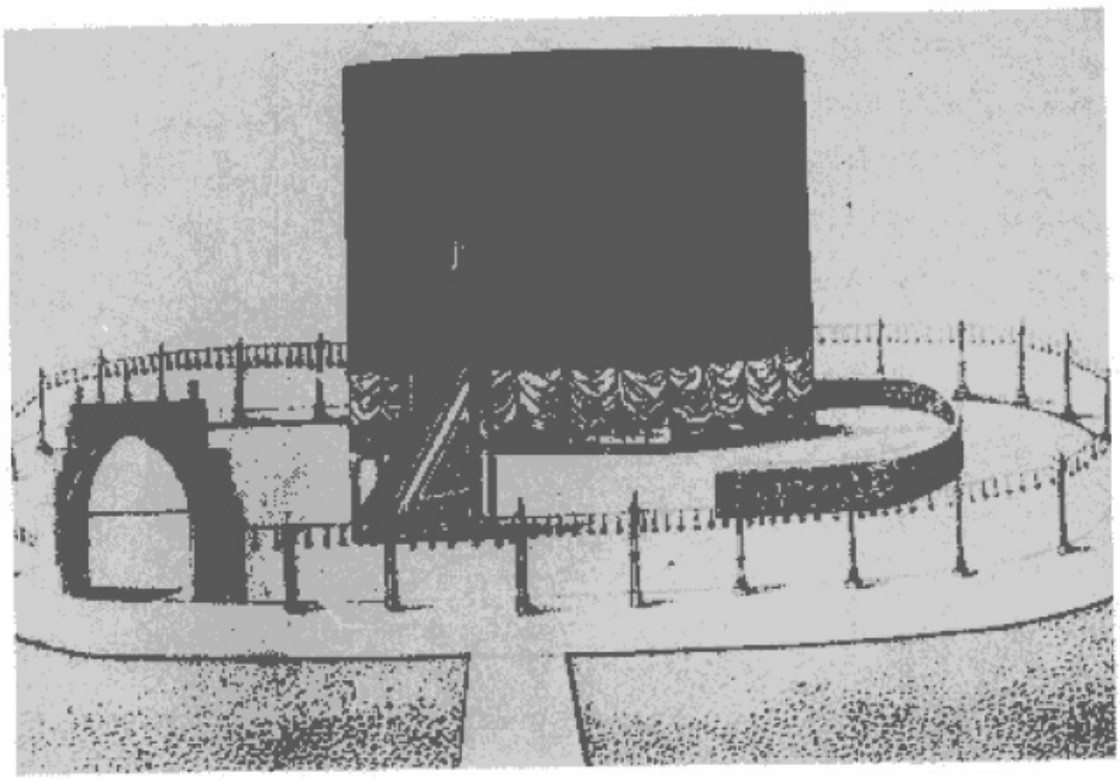

مکه معظمه

است ونقیصه‌های اقلیدس وآبلنوس ازآن مرتفع شده است . ابن هیثم الفاظ واصطلاحات علمای جبری راتعدیل کرده وبرای حل مسائل حسابی و جبری اسلوبهای جدید وضع کرده است .

حسن بن موسی بن شاکر نخستین کسی است که زاویه را بسه قسمت متساوی تقسیم کرده است و دو خط را میان دو خط متوالی به نسبت (اینطور ها) طرح کرده وتا (غیرالنهایه) برده است .

هنرهای زیبا (فنون جمیله)

هنرهای زیبا یا فنون جمیله اصطلاح تازه برای نوعی از معلومات میباشد ، این نوع معلومات (هنرهای زیبا) دوقسم است : اول آن قسمت که اشکال محسوس دارد، مثل سنگتراشی ـ کنده کاری ـ نقاشی ـ مجسمه سازی ـ نمایش .

دوم آنچه که صورت محسوس ندارد مثل شعروموسیقی وآواز .

بطورکلی مقصود از هنرهای زیبا معلومات ویامحسوساتی است که بشر بمتانت و فایده

مادی اوکاری ندارد بلکه آنرا برای انبساط خاطر واستفاده از جمال وزیبائی میطلبد ودرهر حال هنرهای زیبا تصویروتصور است، یعنی قسمتی‌ازآن مثل شعر تصویر خیالی دارد وقسمت دیگرمانند نقاشی دارای تصویرمحسوسی‌است. ملت‌های متمدن پیش‌ازاسلام کم وبیش‌هنرهای زیبا داشته اند. یونانیان (رومیان) مجسمه سازی ـ نمایش ـ شعر ـ آهنگ‌سازی ـ نقاشی ومانند آن را میدانستند .

شایع است که مسلمانان (ویاتمدن اسلام) درترویج هنرهای زیبا مقصر ویاقاصرمیباشند وبرعکس‌رومیها ساختمانها وتصویرها ومجسمه‌هائی دارندکه ازمسلمانان چنان چیزهائی‌باقی نمانده است، امااگر مختصر دقتی شود معلوم میگرددکه استعداد عربها یامسلمانان دراین قسمتها (هنرهای زیبا) ازبسیاری دیگر بیشتراست ونه‌تنها ازیونان وروم عقب ترنیستند بلکه درپاره‌ای موارد ازآنان جلوتر رفته‌اند. مثلا بامشاهدهٔ جامع دمشق ، جامع قاهره، جامع دهلی، جامع اصفهان، کاخ‌الحمراء وکاشی‌کاریها وهندسه وطرزساختمان‌آن مسلم میگرددکه مسلمانان دراین راه ترقی‌بسیارکرده‌اند همین قسم درزرگری ، نساجی وامثال‌آن ذوق سلیم بسابقه‌ای نشان داده‌اند وامادرقسمت نقاشی چون اسلام‌آنرا تحریم‌کرده‌آنقدر ها پیشرفت نداشته‌اند [1] دربارهٔ شعربه تفصیل‌صحبت شدکه عربها بیش ازهرملت دیگربشعر وشاعری‌علاقه دارند وطبعاً شاعرمیباشند واشعار عربی ازحیث وسعت دایرهٔ خیال وتصور بی‌نظیراست .

موسیقی

عربها درقسمت موسیقی ازدیگران برترشدند، چه‌آنان‌آهنگهائی از خود ساختند وآلات جدید موسیقی اختراع نمودند وبموسیقی‌اهمیتی بسیارمیدادند، مشهوراست عربها پیش‌ازاسلام‌آهنگها وسازهائی‌داشتند که بامحیط سادهٔ صحرانشین‌آنان مناسب بود ولی پس‌ازظهور اسلام وآمیزش باایرانیان و رومیان چیزهائی از موسیقی‌آنان‌آموختند واین اقتباس‌که محتاج بتجربه نبود زودترازسایر اقتباس‌های علمی عملی شد و اول‌کسی‌که بآن‌کار دست زد یك زرخرید مکی بودکه سعیدبن مسجح نام داشت، سعید نیکوآواز میخواند وعلاقه مند بموسیقی بود ودرثلث اخیر قرن اول هجرت‌درمکه میزیست وموقعیکه امویان مکه رادرزمان عبدالله‌بن زبیرمحاصره کرده بودند، سعید جزء بناهاکارمیکرد، باینقسم‌که عبدالله دسته‌ای ازبناهای ایرانی رابرای ترمیم‌کعبه بکار گماشته بود، بناهای‌مزبور موقع‌کار بعادت معمول زیرلب‌زمزمه میکردند سعید ازآوازدلنواز آنان بنشاط‌آمد وتصنیف‌های‌ایرانی‌را ازآنان فراگرفت وسپس‌بشام وایران رفت وآهنگهای رومی وایرانی‌آموخته بعربستان بازآمد وآن‌آهنگ‌هائی راکه مطابق ذوق عرب نبود از بین

---

۱ ـ جرجی‌زیدان درقسمت اخیرنیزتعصب مسیحیت بخرج داده ومسلمانان را به عقب‌ماندگی درنقاشی متهم ساخته ونقاشی‌را جزء محرمات اسلامی‌آورده‌است: درصورتیکه تحریم نقاشی متفق‌علیه عموم مسلمانان نیست ومعذلك مسلمانان بخصوص ایرانیان درقسمت نقاشی پیشرفتهای مهمی‌کرده‌اند وبرای اطلاع کامل ازآنموضوع خوانندگان را بکتاب‌الفنون‌الجمیله‌الایرانیه تألیف دکتر زکی محمد حسن مصری مراجعه میدهیم . مترجم

برده الحانی مطابق ذوق عربها تنظیم کرد، پس ازآن علمای موسیقی اسلام درتکمیل آن فن کوشیدندوهرقدرکه دراواخر دولت اموی واواسط عباسی تجمل وخوشگذرانی میان‌مسلمانان شایع ترمیشد بهمان اندازه موسیقی‌آنان نیز (طبعاً) حلومیرفت، مشهورترین آوازخوانها و آهنگ سازان‌آن عصر بدینقوارند :

ابن سریج ـ غریض ـ معبد ـ حکم‌الوادی ـ خلیج‌بن ابی‌العوراء ـ سیاط ـ نشیط ـ عمرالوادی ـ ابراهیم موصلی ـ اسحق پسر ابراهیم وغیره .

و نامی‌ترین زنان آوازه خوان آن عصر عبارتند از :

جمیله ـ حبابه ـ سلامه ـ عقیله و غیرها :

مسلمانان درضمن ترجمهٔ علوم بیگانه کتابهای موسیقی یونان وهند را نیز ترجمه کردند وآنرا تحت مطالعه قرارداده مطابق ذوق خویش تکمیل‌نمودند وازآهنگ‌های ایرانی ویونانی وهندی وعرب آهنگ تازه‌ای پدیدآوردند وعلم مخصوصی در بارهٔ موسیقی تدوین کردندکه جزء مآثر تمدن اسلامی میباشد. موسیقی‌دانهای مسلمان علاوه بر اختراع آلات



یك ابریق برنجی بانقوش نقره

موسیقی جدید وساختن آهنگ‌های تازه وکتابهای سودمندی درموسیقی تألیف نمودند. خلفای اسلام درترویج وتکمیل موسیقی کوشش داشتند و همه قسم برای رسیدن بآن مقصود کمك میکردند. خلفای اسلام سعی داشتندکه آوازه خوان‌ها ادیب و درس خوانده باشند تا اشعار را درست بخوانند، ابراهیم بن اسحق موصلی آوازه خوان مشهور دورهٔ عباسی علاوه بر اطلاع ازموسیقی ازعلم فقه و صرف ونحو ولغت نیز مطلع بود و زریاب آوازه خوان ازهیئت

اطلاع کامل داشت، خلفاء غالباً آهنگ سازان را بـرای مناظره وتحقیق جمع میکردنـد و به‌بهترین آنان جایزه ومقرری میدادند وکنیز وغلام واستر می‌بخشیدند، مثلا موصلی علاوه برانعام و صله و تبول ماهی ده هزار درهم از هادی عباسی حقوق میگرفت وهمین‌که زریاب آوازه خوان ازعراق به‌اندلس رفت امیر عبدالرحمن شخصاً باستقبال او بیرون آمد. آهنگ‌سازان مسلمان آهنگهائی میساختند که در فن خود بی‌سابقه بوده‌است. از حمله آهنگی که شخص سیر (غذا خورده) نمیتوانست آنرا بخواند وآهنگی‌که اگرسقا مشك آب بدوش داشت ازخواندن آن آهنگ عاجز بود وآهنگ دیگری که فقط ایستاده خوانـده میشد و آهنگ مخصوصی‌که درموقع تکیه دادن خواندن آن مقدور نبود و بایـد خواننده درست بنشیند تـا خواندن آنرا بتواند.

آلات موسیقی

مسلمانان آلات موسیقی را از ایرانیان و نبطی‌ها ورومی‌ها وهندی‌ها فرا گرفتند، چون هرکدام از این مـردم اسباب موسیقی مخصوص داشتند، مثلاایرانیان عدد وسنج وخراسانیان زنگ هفت‌پرده(صدایش شبیه سنج بود) ومازندرانی‌ها طنبور و نبطی‌ها و جرمقی‌ها عیروازه (نوعی طنبور) و رومیان تار شانزده پرده (اوعر) وتار بیست‌وچهارپرده (سلمیان) مینواختند، رومیان ساز دیگری‌هم داشتندکه نامش لوزا میباشد ومانند رباب آنـرا از چوب میسازند وپنج پـرده دارد. گیتار (غیثاره) که دوازده پرده دارد و سبلج‌که آنرا از پوست گوساله میساختند وارگان(ارغن) که با پوست ساخته میشد ودرآن می‌دمیدند، عندیان کیلکه داشتند وآن عبارت از ساز یك پرده‌ای بودکه روی‌کدو میکشیدند وبجای سنج و عدد بکارمیرفت، عـربها سازی بنام دف و مزمر داشتند، مسلمانان همهٔ این‌ها را گرد آورده بهترین آنرا برگزیدند و چیزهائی بر آن افزودندکه ازآن‌جمله ساز معروف به‌قانون ازمخترعات فارابی فیلسوف بزرگ‌اسلام‌است وتاکنون بهمان ترکیبات فارابی باقی مانده است.

فارابی ساز دیگری نیز اختراع‌کرده‌که ازچند چوب وسیم تشکیل می‌یافت وهمینکه ترکیبات آنـرا تغییر میدادند صدایش عوض میشد وچیز عجیبی بود میگویند فارابـی بطور ناشناس در بزم سیف‌الدوله وارد شده ازسازندگان ونوازندگان عیبجوئی کرد، سیف‌الدوله از وی پرسید مگر از موسیقی اطلاعی داری؟ فارابی ساز مشهور خود را از انبان درآورده سوارکرد و قسمی نواخت که همه بخنده درآمدند سپس آن ساز را پیاده‌کـرده طور دیگر سوارکرد وقسمی نواخت‌که همه‌گریستند. آنگاه بشکل سوم آنرا ترکیب‌کرده نوای تازه‌ای نواخت که همه حتی دربان بخواب رفتند و فارابی آنرا رها کرده رفت. عود سابقاً چهار پرده داشت و زریاب آهنگ ساز همینکه به‌اندلس رفت پردهٔ پنجم را بـر آن افزود وآن چهار پردهٔ سابق مطابق طبایع چهارگانه ترتیب داده شده بـود. زریاب پنجمی را برنگ قرمز درآورده و با طبـایع تطبیق‌کرد، سابقاً مضراب عود ازچوب بود وزریاب آنـرا بپای

کرکس تبدیل نمود. عباس بن فرناس (در اندلس) آلت مثقال را اختراع کرد که با آن وقت می‌شناختند.

خلاصه اینکه عربها در پیشرفت هنرهای زیبا قصور وتقصیر نکردند و در قسمت‌های مهم آن از دیگران جلو افتادند واگر هم در بعضی قسمت‌ها که عقب ماندند بواسطهٔ قیود مذهبی بوده است.

مدارس در اسلام

تعلیم

سابقاً گفته شد که قرآن اساس علوم اسلامی بود وتعلیم قرآن اساس تعلیمات اسلامی بشمار می‌آمد و نخستین درس قرآن قرائت صحیح آن می‌بود. درنتیجه پیغمبر(اکرم) اولین معلم عالم اسلام است. چه آن بزرگوار قرآن را بهصحابه (یاران) آموخت وآنان قرآن وعلوم تابعهٔ آن‌را بدیگران آموخته وازآنرو همانطورکه مدارس مسیحیان دیر وکلیسا بود، مدارس مسلمانان هم مسجد آنان شد وشاگردانی‌که درمسجد دوراستاد جمع میشدند بهحلقه موسوم گشتند وچون‌تدریجاً علوم توسعه یافت حلقه‌ها هم متعدد گشت وغالباً حلقه‌ها بهاستادان منتسب میشد، مانند حلقهٔ ابواسحق شیرازی درمسجد منصور وغیره. هرمسجدی‌کتابخانه‌ای داشت ومقداری‌کتاب برای مطالعه واستنساخ درآنجا گرد می‌آمد.

تنها مسجد حلقهٔ درس نبود، در بیمارستان‌ها ـ خانقاهها ـ رباطها ـ منزل‌ها نیز حلقهٔ درس تشکیل می‌یافت. خلفاء وثروتمندان (چنانکه امروز هم معمول است) برای تعلیم فرزندان خویش معلم سرخانه می‌آوردند.

بطور مطلق مشهورترین مسجدها(ازنظرتدریس) جامع ازهرقاهره بود، این جامع در اواسط قرن چهارم هجری با شهر قاهره بنا شد واز همان موقع قرآن وفقه درآنجا تدریس میشد، عده‌ای ازطلاب بنام مجاور در ازهر میماندند وازدورترین نقاط ممالك اسلامی حتی (ترکستان ـ زیلع ـ سنار) به ازهر رو میآوردند وهردسته‌ای رواق مخصوصی داشتند، مثل رواق شامیان ـ مغربیان ـ ایرانیان ـ مردم زیلع ـ مردم سنار ـ مردم یمن ـ مردم‌هند ـ مردم صعید مصر. در اوایل قرن نهم هجری شمارهٔ شاگردان ازهر به۷۵۰۰ رسید که از ممالك مختلف اسلام بودند وهر کدام صندوقی داشتندکه کتابهای مخصوص خودرا درآن مینهادند. دانشجویان بیشترفقه وحدیث وتفسیر ونحو ومنطق می‌آموختند وحلقهٔ ذکر ومجلس وعظ داشتند وچه بسا که غیر از طلاب هم عده‌ای برای تبرك یا هرچه، در جامع اقامت میکردند. جامع ازهر تاریخ مفصلی داردکه درخطط مقریزی و خطط توفیقی درج شده است وبطورکلی اوضاع واحوال جامع ازهر با اوضاع واحوال مصر و فرمانروایان مصر تغییر میکرد، در زمان فرمانروائی خاندان محمد علی پاشا شمارهٔ مجاورین ازهر بچند هزار

رسید وپارهٔ علوم جدید نیز جزء برنامهٔ آن درآمد .

مدارس

ازمطالعهٔ فصول سابق دانسته میشود که علم وتمدن در ممالك اسلامی بدون مدرسه رواج وتوسعه‌یافت، فقهاء واطباء وفیلسوفان ودانشمندانی بدون رفتن بمدرسه پدید آمدند. مورخین مسلمان متفق هستند که نخستین مدرسهٔ اسلامی بامر خواجه نظام الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی در اواسط قرن پنجم هجری تأسیس شد. عجب‌آنکه در دورهٔ نهضت عباسی کتب علمی ترجمه شد و علوم قدیم بعربی‌انتقال یافت ولی‌درآن دوره مدرسه دایرنشد ویااینکه دایرشد ونامش نماند. پاره‌ای‌از مورخین فرنگی اظهار داشته‌اندکه مأمون موقع ولیعهدی درخراسان مدرسه‌ای دایر کرد ولی معلوم نیست فرنگیان این خبر را ازکجا آورده‌اند، چون مورخین مسلمان اسمی ازآن نبرده‌اند، اما مورخین اسلام از مدارس ذیل نام برده‌اند که پیش از مدرسهٔ نظام‌الملك در نیشابور پایتخت خراسان تأسیس شده بود .

۱ ـ مدرسهٔ ابن‌فورك متوفی بسال ۴۰۶ هجری .

۲ ـ مدرسهٔ بیهقیه منتسب به‌بیهقی متوفی بسال ۴۵۰ هجری .

۳ ـ مدرسهٔ سعیدیه ازآثار نصربن سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی .

۴ ـ مدرسهٔ اسمعیل استرآبادی واعظ و صوفی .

۵ ـ مدرسهٔ استاد ابواسحق .

۶ ـ مدرسهٔ خواجه نظام‌الملك در نیشابور که برای امام‌الحرمین در زمان سلطنت الب ارسلان تأسیس گشت .

تمام این مدارس پیش از مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد دایرشد وشاید سبب اشتهار مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد از آنروست که خواجه نظام الملك برای اولین بار تدریس را در آن مدرسه مجانی ساخت وبرای شاگردان مقرری معین کرد .

چرا امیران مدرسه تأسیس میکردند

درهرحال نخستین مردمی‌که در اسلام مدارس تأسیس کردند امراء (بزرگان) ایران بودند واگرهم روایت فرنگیان مربوط بمأمون درست باشد باز هم نخستین مدرسهٔ اسلامی درایران (خراسان ویا نیشابور) وبا نظر ایرانیان بنا شده است واگر جزاین بود مأمون میبایستی پس‌ازخلیفه شدن دربغداد مدرسه دایرکند ونکرد .

درفصل‌های سابق گفتیم‌که خلفای اسلام و امراء نسبت بعلماء توجه خاصی داشتند زیرا دین وسیاست باهم مربوط بود وعلماء نگاهبانان دین محسوب میشدند و ضمناً باخلفاء در ادارهٔ امور کشور شرکت داشتند ونزد مردم محترم ومعزز می‌زیستند همینکه خلفاء ضعیف شدند کار مملکت بدست سلاطین وامرای ترك وفارس وکرد وغیره افتاد واینان برای تقویت نفوذ خود وتقرب نزد مردم وسیله‌ای میخواستند و بهترین وسیله نیکوئی بفقیران وگرامی

داشتن عالمان وفقیهان بود، ازآنرو اگر سلطان یا امیر یك شهر یا یك کشور مرد خردمند کاردانی بود علماء را گرامی میداشت و برای خشنودی آنان ومردم، مسجد وبیمارستان و رباط (مهمانسرا) وغیره بنا میکرد وبرای عالمان وفقیهان مقرری تعیین مینمود تا علاوه بر ثواب آخرت مردم‌را بخود جلب کند چنانکه احمدبن طولون درمصر وعضدالدوله دربغداد ونورالدین درشام وصلاح‌الدین درمصر چنان کردند وآخرین کسی که از فرمانروایان مصر بآن عمل مبادرت ورزید، محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی(سابق) مصر میباشد که در نتیجهٔ اقدامات او یکنوع نهضت علمی درمصر وشام پدید آمد. باری همین جهات سبب شد که نظام‌الملك هم بساختن مدرسه اقدام کرد. وی ده سال وزیر الب ارسلان بود و بجای پدر او محسوب میگشت و نزد او مقام مهمی داشت همینکه الب ارسلان مرد فرزندانش بسر سلطنت بجان هم افتادند، نظام‌الملك سلطان ملکشاه یکی از پسران الب‌ارسلان را کمك کرده بسلطنت رسانید و در واقع خود نظام‌الملك شاه گشت چه که الب ارسلان بیشتر بشکار وتفریح مشغول بود. مدت بیست سال تمام نظام‌الملك فرمانروای مطلق شد.

درآنروزها طایفهٔ باطنیه (اسمعیلیان) نیرومند شده بودند و تولید زحمت میکردند، نظام‌الملك که‌مرد خردمند با کفایتی بود با نیکوکاری واحسان به‌عالمان و فقیهان ودلجوئی ازمردم کارها را روبراه میکرد ویکی‌ازاقدامات عاقلانهٔ وی همین تأسیس مدارس وخانقاه‌ها ومهمانسراها ومسجدها وبیمارستانها بود، نظام‌الملك برای کلیهٔ طلاب علوم‌وغیرآنان مقرری وانعام تعیین کرده بود وازشام ودیار بکر وعراق عجم وعراق عرب وخراسان تا سمرقند عدهٔ کثیری ازخوان احسان این وزیر با تدبیر نیکوکار (ایرانی) بهره‌مند میگشت وجمع مقرریهای او سالی ششصد هزار دینار میشد. فتنه‌انگیزان ازروی رشك بسلطان گفتند که با این پولها میتوان لشکری آراست که قسطنطنیه را بگشاید، سلطان نظام‌الملك را مؤاخذه کرده از وی بازخواست نمود که چرا آنقدر مقرری می‌پردازد خواجه نظام الملك به‌سلطان گفت :

«پسرجان، من یك پیرمرد ایرانی هستم اگر برضد من بشورند پنج دینار هم از خود نخواهم داشت و تو یك جوانك ترکی هستی که اگر برتوبشورند شاید سی‌دینار برای خود داشته باشی، تو شب و روز بشهوت‌رانی مشغول هستی، نافرمانی تو نزد خدا خیلی بیش از فرمانروائی تو است. سپاهیانی‌که تو بآنان پشت‌گرم هستی تیر پرتاب‌آنها سیصد ذرع است وشمشیرشان به‌درازی دو ذرع میباشد ومانند تو غرق عیش وعشرت میباشند و با ساز وآواز سرگرم شده‌اند. من برای توسپاهیانی گردآورده‌ام که‌آنرا سپاهیان شب میگویند همینکه تو وسپاهیانت شب بخواب میروید این لشکریان بشب زنده داری برمیخیزند، دست رازونیاز بدرگاه خدای چاره‌ساز برمیدارند، تورا ازجان ودل دعا میگویند، تو وسپاهیانت ازبرکت دعای آنان خوش وخرم میمانید».

ملکشاه این حرف نظام‌الملك را پسندیده خاموش شد.

خواجه نظام‌الملك در ۴۸۵ کشته شد.

یکی دیگر از جهاتی که امرای (غیرعرب) را بساختن مدارس وامثال آنان وامیداشت این بود که آنان بیشتر از بندگان ودست پروردگان خلفاء وسلاطین بودند ودر پرتو آنان مال فراوانی بهم میزدند وهمینکه میمردند سلاطین اموال آنان را مانند اموال سایر بندگان خود مصادره میکردند، اینها پیشدستی نموده ازاموال خود مسجد ومدرسه وموقوفات میساختند وتولیت آنرا بفرزندان خود میدادند تا با این حیلهٔ شرعی اموالشان تا حدی از مصادره محفوظ بماند.

هواخواهی از مذهب ومسلك هم موجب تأسیس مدارس میشد وهر پادشاه یا امیر یا فرمانروائی از نظر ترویج مذهب خود مدرسه‌ای بنا میکرد، مثلا خلفای فاطمی شیعی مذهب جامع ازهر را برای تأیید مذهب شیعه بنا کردند وهمینکه صلاح‌الدین ایوبی (سنی مذهب) برمصر دست یافت مذهب شیعه را منسوخ ساخته مذهب مالکی وشافعی را ترویج کرد وبرای تأمین نظر خود درسال ۵۶۶ مدرسهٔ ناصریه را دایرساخت همینقسم کردها و ترکها برای تقویت مذهبی که بآن متمایل بودند مدارسی دایر کردند.

درهرحال سبب هرچه بود نظام‌الملك اولین کسی بود که دراواسط قرن پنجم هجری بواسطهٔ تأسیس مدارس درممالك اسلامی شهرت یافت ودر بغداد واصفهان ونیشابور وهرات وغیره مدارس ساخت وهمهٔ این مدارس بخصوص مدرسهٔ بغداد بنام وی مدرسهٔ نظامیه خوانده میشد. مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد درسال ۴۵۷ هجری بامر نظام‌الملك و بدست ابوسعید صوفی در کنار دجله بنا شد ونام نظام‌الملك را بسر در مدرسه نگاشتند وبازارها وکاروانسراها و گرمابه‌ها و ده‌ها در اطراف دور ونزدیك مدرسه خریداری و وقف مدرسه شد وهزینهٔ آن به‌شصت هزار دینار رسید. این مدرسه ازمراکزمهم علمای اسلام گشت و رجال بزرگی از آن مدرسه بیرون آمدند. اولین استاد این مدرسه شیخ ابواسحق شیرازی سپس ابونصر صباغ صاحب کتاب اشامل، ابوالقاسم دبوس، ابوحامد غزالی، شاشی، کیا الهراسی، سهروردی، کمال‌الدین انباری وغیره که همه ازبزرگان اهل علم میباشند. دراین مدرسه علوم دینی و فقه وصرف ونحو تدریس میشد.

سایر سلاطین و امراء نیز بنظام‌الملك اقتداء کرده در اطراف واکناف ممالك اسلامی مدارس مجانی دایر کردند که مشهورترین آن عبارت‌است از:

۱ـ مدارس نورالدین زنگی (ترك) فرمانروای شام متوفی بسال ۵۷۷ در دمشق ـ حلب ـ حمص ـ حماة ـ بعلبك ـ منبوگ ـ رحبه.

و نیز نورالدین مهمانسراها ومسجدها وخانقاه‌ها و موعظه خانه‌های بسیاری در شام بنا کرد.

۲ـ مدارس سلطان صلاح‌الدین ایوبی (کرد) متوفی‌بسال ۵۸۹در مصر واسکندریه و بیت‌المقدس وغیره .

۳ـ مدارس ویتیم‌خانه‌ها ونوانخانه‌ها وتیمارستانهای ملك‌المعظم مظفرالدین‌فرمانروای اربل متوفی بسال ۶۳۰ هجری .

۴ـ مدارس جانشینان‌صلاح‌الدین درمصر که قریب ۲۵ مدرسه میشد .

۵ـ مدارس فرمانروایان‌ممالیك در مصر که تا۴۵مدرسه میشد ومجموعاً تااواسط قرن نهم هجری شمارهٔ مدارس مصر به‌هفتاد بالغ شد .

وهمینقسم درسایر ممالك اسلامی که‌بهمان نسبت مدارس دایر گشت .

نخستین‌کسی که از سلاطین عثمانی بتأسیس مدارس اقدام‌کرد سلطان اورخان عثمانی متوفی‌بسال ۷۶۱ میباشد. پس‌از وی‌نیز سایرسلاطین مدارسی دایر کردندکه مشهورترین‌آن مدارس هشتگانهٔ سلطان سلیمان میباشد .

ابن‌جبیر که درقرن ششم‌هجری ممالك‌مشرق اسلامی را دیده طی‌سفرنامهٔ خودمینویسد که بیست‌مدرسه در دمشق وسی‌مدرسه دربغداد موجود بود. امیرعلی مؤلف تاریخ اسلام‌بزبان انگلیسی میگوید عربها در قرطبه ـ اشبیلیه ـ طلیطله ـ غرناطه ـمالقه وغیره مدارسی‌دایر کردند ودر غرناطه تنها هفده مدرسهٔ بزرگ و دوازده مدرسهٔ‌کوچك بود ولی‌ظاهراً مدارس اندلس مانند مدارس نظامیه نبوده است. مقری مؤلف نفح‌الطیب (در تاریخ اندلس) میگوید مردم اندلس مدارسی ندارندکه‌آنانرا برای‌تعلیم علم‌کمك‌کند بلکه درمساجد درس‌میخوانند وپول هم بابت حق‌التعلیم میدهند در واقع اینان درس میخوانندکه چیز یاد بگیرند نه برای اینکه مقرری دریافت دارند .

ظاهراً امیرعلی گفتهٔ خود را از فرنگیان گرفته و آنان میان مسجد ومدرسه فرق نمیگذارند. مدارس اسلام متنوع بود: پاره‌ای بشکل حلقه در مسجدها وخانقاهها وتکیه‌ها و خانه‌ها تشکیل‌می‌یافت، بعضی‌از مدارس بزرگ مخصوص علوم اسلامی‌بود. دربیمارستانها طب وفلسفه تدریس میشد. هرقدر استاد مشهورتر بود شاگردانش‌زیادتر بودند مثلا درحلقهٔفارابی صدها نفر جمع میشدند وگاه هم شاگردان استاد درهمان حلقه شاگردانی داشتند. میگویند ابوبکر رازی پزشك نامی هرگاه برای درس می‌نشست شاگردانی دور او می‌نشستند و شاگردانی دور شاگردان می‌نشستند. مردی‌که مشکلی داشت به‌ترتیب ازشاگردان حلقهٔاول می‌پرسید واگر مشکلش حل نمیشد بحلقهٔ دوم میرفت واگر آنجا هم حل‌نمیشد خدمت‌استاد میرسید . شهرت استادان بیشتر از زیادی شاگردان معلوم میشد، گاه استاد سواره حرکت میکرد و شاگردان پیاده‌دنبال او راه می‌افتادند مثلا هرموقع‌که فخرالدین‌بن خطیب رازی سوار می‌شد سیصد شاگرد (از فقیهان) پای رکاب او راه می‌افتادند . هرگاه کتابی نزد استادخوانده میشد شیخ آنرا امضاء میکرد و تصدیق مینمودکه همهٔ آن کتاب در خدمت او

خوانده‌شده است. ابواسحق شیرازی - فارابی - رازی - ابن‌خطیب رازی - ابن‌سینا - غزالی ازحیث زیادی شاگرد سرآمد استادان بودند. تمام طبقات (مسلمانان) از سیاه وسفید وزن ومرد وخواجه وکنیز وغلام وبنده وآزاد میتوانستند تا آنجاکه میلشان باشد تحصیل کنند و تحصیل هم می‌کردند.

کتابخانه‌ها یا گنجینه‌های کتاب

از آنروزی‌که بشر علم وعمل خودرا مدون ومرتب‌کرد برای حفظ آن کوشش‌داشت واگرعلاقه بحفظ آن نداشتمرتبش نمیساخت. مرتب کردن معلومات و اخبار و مدون کردن آن بوسیلهٔ کتاب انجام می‌گرفت و جائی‌که کتاب درآنجا میماند کتابخانه یا گنجینهٔ کتاب نام‌داشت و(اکنون هم بهمان اسم است) قدیمی‌ترین کتابخانه‌های دنیا دربابل بسال ۱۷۰۰ پیش‌از میلاد دایرشد ودانشمندان‌قرن گذشته درخرابه‌های بابل کتابخانه‌ای یافتندکه کتابهای آن ازآجرهای پخته بود وروی آن‌آجرها باخط اسفینی مطالبی نگاشته بودند. پس‌از آن مصریان کتابخانه دایر کردند، دیودوروس میگوید درمقبرهٔ پادشاه‌مصر (اوسی‌مندیاس) کتاب‌خانه‌ای مشاهده کردم. پس‌از مصریان یونانی‌ها نخستین مردمی‌بودندکه برای استفادهٔ مردم کتابخانهٔ عمومی دایر کردند. سترابوس دانشمند یونانی در اواسط قرن ششم پیش‌ازمیلاد نخستین‌کتابخانهٔ عمومی را دریونان دایر ساخت. پلوتارك ازکتابخانه‌ای نام میبردکه در پرگاموس بوده ودویست هزارکتاب‌داشته است، بطلمیوس‌ها در اسکندریه کتابخانهٔ مهمی‌دایر کردند، پس‌از یونانیها رومیان‌کتابهای مقدونیه را در سال ۱۶۷ پیش‌از میلاد بروم آوردند ودر سال ۱۳۳ قبل از میلادکتابخانهٔ پرواموس را بروم بردند و در سال ۸۶ پیش‌از میلاد کتابخانهٔ آتن‌را بروم‌آوردند. قسطنطین‌کبیر در ۳۳۵ میلادی در قسطنطنیه کتابخانهٔ مهمی تأسیس‌کرد وچنانکه گفتیم ایرانیان در زیرزمین‌ها کتابخانه‌هائی دایر نمودند آنگاه تأسیس کتابخانه تامدتی تعطیل بود تامسلمانان متمدن شدند وکتابخانه‌های مهمی دایر کردند.

کتابخانه‌های اسلامی

پس‌از ظهور اسلام مسلمانان بکشورگشائی بر خاستند و بجهاتی‌که ذکرشد هرجاکتاب دیدند آتش‌زدند. ولی‌بمحض اینکه متمدن‌شدند ومزهٔ دانش وفرهنگ‌را چشیدند ازهرکس بیشتر دنبال‌کتاب رفتند وبیش از همه در راه جمع آوری‌کتاب ونگاهداری و خریداری و تهیهٔ آن‌کوشیدند، درقرن اول ونیمهٔ قرن دوم عربها بی‌کتاب بودند ودر اواخر قرن دوم هجری فقط علوم اسلامی را مدون‌کردند، کتابهای آنروز مسلمانان عبارت بود از شعر ـ قصه ـ مثل ومانندآن، که برروی پوست و چرم و پارچه وغیره مینوشتند، میگویندکتابهای ابی‌عمروبن علاء تاسقف اتاق رامیگرفت، همینقسم راجع بکتابهای اصمعی ـ حماد وابوعبیده مطالبی میگویند (اینها از راویان اشعار واخبار بودند).

البته این‌کتابخانه‌هاکتابخانهٔ عمومی نبوده وجزء کتاب‌خانه‌های خصوصی محسوب

می‌شود .

معمولا پادشاهان وفرمانروایان برای استفادهٔ مردم کتابخانهٔ عمومی تأسیس می‌کنندو نخستین فرمانروایان مسلمان که باین کار پسندیده مبادرت نمودند خلفای عباسی بودند گرچه در زمان بنی‌امیه نیز کتابخانه‌هائی بوده ودرفصلهای سابق گفته شد که عمر بن عبدالعزیز کتاب طبی هرون‌را از کتابخانه در آورد ودر دسترس مردم قرارداد ولی آن کتابخانه‌ها بیشتر توسط پزشکان وفیلسوفانی که در خدمت دولت بودند تأسیس‌میشد و خودشان و فرزندانشان از آن استفاده میکردند .

کتابخانه‌های بغداد

خلفای عباسی در دورهٔ نهضت که بترجمه ونقل علوم پرداختند طبعاً بتأسیس کتابخانهٔ عمومی مبادرت نمودند و نخستین کتابخانهٔ عمومی را در بغداد دایر کرده (بیت‌الحکمه) نامیدند. احتمال قوی میرود که هرون مؤسس آن کتابخانه بوده وترجمه‌های عربی کتب طبی وعلمی وتألیفات اسلامی‌را در آنجا جمع کرده‌ویحیی‌بن خالدبرمکی ازهمدکتابهائی آورده بآن افزود سپس که هرون آنقره وسایرشهرهای‌روم راگشود مقداری کتاب‌ازسایرنقاط‌به‌بیت‌الحکمه فرستاد. درزمان مأمون که دارالترجمهٔ‌متعدد دایر گشت کتابهای یونانی ـ سریانی ـ فارسی ـ هندی ـ قبطی بر کتابهای عربی بیت‌الحکمه افزوده شد . مردم که علاقهٔ مأمون را بکتاب دانستندکتابهای متنوع و مختلف به‌بیت‌الحکمه تقدیم داشتند . اگرچه پاره‌ای از این کتابها ارزش علمی نداشت. مثلا ابن‌الندیم درفهرست‌مینویسدضمن کتابهای‌غیرعلمی که بمأمون‌اهداء شدمکتوبی‌بخط‌عبدالمطلب ابن‌هاشم جدحضرت رسول بودکه برروی پوست نوشته شده‌بودکه عبدالمطلب‌ازفلان‌پسرفلان حمیری‌از اهل‌صنعاء هزار درهم‌نقره بوزن (جدیده) طلب‌دارد وهروقت‌بخواهدباید بدهدخدا و دوملك براو گواهند. دربیت‌الحکمه شعبهٔ مخصوص برای‌ترجمه واستنساخ کتاب‌وتألیف‌یافت میشد، عده‌ای در گوشه‌ای مینشستند و برای خود یابرای دیگران کتاب استنساخ میکردند. دسته‌ای دیگر مشغول مطالعه ویاترجمه میشدند. علان شعوبی (ایرانی) ازکسانی است که در بیت‌الحکمه کتاب استنساح‌میکرد، وی انساب‌واخبار عرب‌را نیکو میدانست ودرمقابل‌دریافت مزد برای هرون ومأمون و برمکیان کتاب استنساخ میکرد. علان کتابی در بدی‌های عرب تألیف کرده است وصفات نکوهیدهٔ آنانرا شرح‌داده است، دیگر ازکسانی‌که برای مطالعه و تألیف به‌بیت‌الحکمه میآمدند، محمدبن موسی خوارزمی ستاره‌شناس نامی و یحیی‌بن ابی منصور موصلی‌(یکی‌از دانشمندان‌رصد زمان‌مأمون)، فضل‌بن نوبخت وبنی‌شاکر وغیره بودند بیت‌الحکمه‌مدیری داشت‌که آنرا صاحب بیت‌الحکمه میگفتند.مشهورترین مدیران بیت‌الحکمه سهل‌بن‌هرون شعوبی فارسی است‌که ازعرب بدش می‌آمد وکتابهائی درآن باره تألیف‌کرده است. دیگر سلم‌که مطالبی‌ازفارسی بعربی ترجمه‌کرده است، بطوریکه ملاحظه میشود بیت‌الحکمه بدست ایرانیان تأسیس‌شد وبدست‌آنان اداره میشد وکسانیکه بآنجا آمد وشدداشتند

بیشترشان ایرانی بودند و بیشترشان شعوبی بودند و باعربها عداوت داشتند و بهمان جهات خراسانیان بامأمون همراه شده امین را شکست دادند (در دوجلد سابق جهات این جریان به تفصیل ذکر شده است .) .

پس از تأسیس بیت الحکمه دیگران هم در بغداد کتابخانه دایر کردند از آنجمله کتابخانهٔ شاپوربن اردشیر وزیر بهاءالدولهٔ دیلمی در محلهٔ بین السورین کرخ است که در سال ۳۸۱ هجری آنرا وقف کرد و بیش از ده هزار کتاب در آنجا گزارد و بیشتر کتابهای آن بخط دانشمندان مهم بود و غالباً مؤلفین یك نسخه از تألیفات خودرا وقف آن کتابخانه میکردند اما در سال ۴۴۷ هجری موقعی که طغرل بك اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد شد محلهٔ کرخ آتش گرفت و آن کتابخانه بکلی سوخت . عبدالسلام بصری لغوی متوفی بسال ۴۰۵ هجری از مدیران این کتابخانه بوده است. الناصربن مستضیء متوفی بسال ۶۲۲ هجری از خلفائی است که بجمع آوری کتاب علاقه داشت .

کتابخانه‌های اندلس

مأمون از نظر تأسیس کتابخانهٔ عمومی و نهضت علمی برای سایر فرمانروایان اسلام سرمشق شد بخصوص خلفای اموی اندلس در این کارها ازمأمون تقلید کردند و بیش از همهٔ آنان حکم بن ناصر (درسال ۳۵۰ هجری خلیفه شد ودر ۳۶۶ مرد) از آنجهات بمأمون شبیه بود. وی دانشمندان را گرامی میداشت واز اطراف جهان کتاب میخرید وباندلس میآورد و برای اینکار تجار مخصوصی استخدام میکرد وهمه نوع بآنان اعتبار میداد ونظرش آن بود که دراین قسمت باعباسیان رقابت کند . ابوالفرج اصفهانی که مثل حکم از امویان بود طبعاً بخاندان خودعلاقهٔ بیشتری داشت. حکم از این احساسات وی استفاده کرده هزار دینارطلا برایش فرستاد وخواهش کرد پیش از اینکه کتاب اغانی خودرا بدست عباسیان بدهد برای وی (حکم) ارسال دارد و همینقسم باقاضی ابوبکر ابهری رفتار کرده کتاب اورا (شرح مختصرابن عبدالحکم) پیش خرید کرد ودر نتیجه کتابهای معتبری در کتابخانه‌های اندلس جمع شد. این کتابها را در سالونهای متعددی درکاخ سلطنتی قرطبه گذاردند وفهرست‌هائی جامعی برای آن تهیه کردند ومدیران ودفترداراني جهت ادارهٔ آن کتابخانه تعیین نمودند .

میگویند تنها فهرست دیوان اشعار ۴۴ فهرست وهر فهرستی بیست برگ بود واگر در هرصفحه فرضاً نام ۲۵ کتاب نوشته شده بود بآن حساب چهل وچهار هزار دیوان شعردرآن کتابخانه بود وازهمین میزان شمارهٔ سایر کتابها را میتوان حدس زد از آنرو اگرما باابن‌خلدون ومقری هم عقیده شده وشمارهٔ کتابهای آن کتابخانه را چهارصد هزار جلد بدانیم راه دوری نرفته‌ایم. بزرگان مملکت و رجال دولت بحکم اقتداء کرده در سایر شهرهای اندلس کتابخانه دایر کردند تاآنجا که بقرار مذکور تنها در غرناطه هفتاد کتابخانهٔ عمومی بوده است وکتاب‌دوستی جزء صفات اهل اندلس محسوب میشد ودر جمع آوری کتاب مظهر ریاست

و برتری بشمار میآمد و چه‌بسا که بزرگی در عین نادانی کتاب جمع میکرد ودر خانهٔ خود برای شهرت کتابخانه دایر میکرد تامردم بگویند کتابخانهٔ فلانی بسیار مهم است و کتابهائی که او جمع کرده هیچ جـای دیگر یافت نمیشود . داستان زیر صحت ایـن گفتار را تأیید میکند :

«حضرمی میگوید روزی در بازار کتابفروشی قرطبه میگشتم و کتابی را که درطلبش بودم باخطی خوانا وتفسیری کامل پیدا کردم و بی‌اندازه ازاین پیش‌آمدخوشحال شدم و برای خرید آن‌قیمت را بمزایده گزاردم اتفاقاً جارچی کتابفروشی هم‌شروع به‌مزایده کرد من واو آنقدر قیمت‌را بالا بردیم تاجائی که پرداخت آن‌برای من‌مقدور نمیشد لذا بجارچی گفتم مشتری کتاب کی است که آنقدر قیمت را بالا میبرد جارچی مرد محترمی‌را بمن نشان داد که لباس‌فاخر دربرداشت، من نزد او رفته گفتم خداوند عمر جناب آقای فقیه را زیادکند واقعاً درمزایده قیمت کتاب خیلی تندرفتید چون این کتاب آنقدر نمی‌ارزد هرگاه‌شما طالب هستید مال شما باشد، مرد گفت من‌فقیه نیستم واصلا نمیدانم توی کتاب‌چه نوشته‌اند فقط چون دیدم این کتاب جلد قشنگی دارد وخطش نیکوست خواستم برای تجمل آنرا بخرم وبه‌همسران خود مباهات کنم زیرا بهمین زودی جشن تأسیس کتابخانهٔ خـود را برپا میسازم و لذا بقیمت آن اهمیت نمیدهم خداوند بقدری مرا توانگـر ساخته که خرید این کتاب بهرقیمتی باشد برای مـن ارزان است .

حضرمی میگوید بقدری ازاین‌حرف برآشفتم که بی‌اختیار گفتم آری رسم روزگارچنین است بکسی که دندان ندارد گردو میدهد منکه قدر این کتاب را میدانـم ومطلبش رامی‌فهمم بواسطهٔ تنگدستی ازخریدآن محروم میمانم . »

درهرحال‌مردم‌قرطبه طبعاً کتاب دوست بودند همانطورکه مردم اشبیله به خوشگذرانی وسازوآواز علاقه داشتند بقسمیکه اگـر مطربی در قـرطبه میمرد اسباب‌کارش را در اشبیله میفروختند واگرعالمی‌دراشبیله‌وفات میکرد کتابهایش رادرقرطبه میفروختند، کتابخانهٔ قرطبه تاموقع‌محاصرهٔ بربرها باقی‌ماند ودرآن هنگام بیشتر کتابها فروخته شد وسپس فرنگی‌ها کار کتابخانه رایکسره کردند .

کتابخانه‌های مصر

العزیزبالله دومین خلیفهٔ فـاطمی مصر نخستین خلیفهٔ مصراست که در تأسیس کتابخانه وجمع‌آوری کتاب بخلفای بغداد واندلس تأسی کرد وی دراوایل جوانی بسال ۳۶۵هجری خلیفه شد، خوشبختانه وزیر اویعقوب بن‌کلس مردی دانش پرور وکتاب دوست بود وخلیفه رابعلم دوستی ومعاشرت علماء تشویق‌میکرد، دانشمندان را بخدمت اومیآورد تااو را (خلیفه را) بترویج علم وادب تشویق کنند. این تدبیریعقوب مؤثر واقع‌شده والعزیزبالله درصدد تأسیس کتابخانه وجمع‌آوری کتاب برآمد ودرکاخ اختصاصی‌خود کتابخانهٔ بزرگی دایر کرده آنرا خـزانةالکتب نامید و برای

خرید کتابهای مهم تاریخی، ادبی، علمی اعتبار بسیاری تخصیص داد و اگر از یك کتاب صد نسخه یا بیشتر فراهم میشد تمام آنرا میخرید، میگویند از کتاب العین خلیل بن احمد، سی و چند نسخه در آن کتابخانه دیده میشد که از آن جمله نسخه‌ای بخط خود خلیل بود، بیست نسخه از تاریخ طبری از قرار نسخه‌ای صد دینار برای آن کتابخانه خریده بودند و نیز صد نسخه از کتاب الجمهره ابن درید در آنجا یافت میشد و بتدریج نسخه‌های مکرر کتابها افزایش یافت تا آنجا که در موقع استیلای صلاح الدین ایوبی بر مصر ۱۲۰۰ نسخه تاریخ طبری و ۳۴۰۰ قرآن در آن کتابخانه بود و تمام قرآن‌ها را با آب طلا بخط زیبا نگاشته بودند. بنابراین میتوان باور کرد که شمارهٔ کتابهای آن مخزن ۱،۶۰۰،۰۰۰ جلد بوده است از آن جمله ۱۸،۰۰۰ جلد در علوم قدیمه که ۶،۵۰۰ جلد آن کتاب نجوم و هندسه و فلسفه بوده و علاوه بر کتاب مقدار زیادی اسباب و افزار مربوط به هندسه و هیئت در آن یافت میشده است و بقیهٔ کتابها از کتب علمی اسلامی مانند فقه و نحو و لغت و حدیث و تاریخ و شیمی و نجوم تشکیل میشده است.

در هر حال تصور میرود که عدد یك میلیون و نیم کتاب منحصر بکتابخانهٔ شخصی العزیز نمیباشد بلکه مجموع کتابهای کاخ العزیز و سایر خاندان (امراء و منتسبین العزیز) فاطمی بآن شماره میرسیده است، چه که عده‌ای از بزرگان آن خاندان از العزیز پیروی کرده و در کاخهای خود کتابخانه‌هائی تأسیس نمودند. از طرف دیگر شمارهٔ کتابهای العزیز را دویست هزار و صد و بیست هزار هم ذکر نموده‌اند و ظن غالب آنست که حداقل تخمین عبارت از کتابهای کتابخانهٔ شخصی العزیز و حداکثر تخمین شامل کلیهٔ کتابهای کتابخانه‌های العزیز و کسان العزیز میباشد و بهر صورت عدد کلیهٔ کتابهای العزیز و خانواده‌اش از یك میلیون جلد کمتر نمیشده است.

العزیز توجه زیادی بکتاب و کتابخانه داشت و با آنکه برای کتابخانه مدیر و مباشر تعیین کرد خودش گاه گاه بکتابخانه میآمد و کتابها را بررسی میکرد، با مدیر کتابخانه صحبت میداشت و برایش کتاب میخواندند. ابوالحسن شابشتی نویسندهٔ معروف متوفی بسال ۳۹۰ یکی از مدیران آن کتابخانه است.

این کتابخانهٔ مهم مثل کتابخانهٔ اسکندریه از سرنوشت شوم روزگار محفوظ نماند چه بعضی از کتابهایش را در آتش سوزاندند و بعضی دیگر را در نیل افکندند و بعضی را در صحرا ریختند و با دو باران تلی از آن ساخت که به تل کتاب مشهور شد و غلامان و بردگان از جلد آن کتابها برای خود کفش میساختند و در اواسط قرن ششم که کردها بقاهره آمدند بقیهٔ کتابها را فروختند و صلاح الدین ایوبی صد و بیست هزار جلد آنرا بفاضل عبدالرحیم البیسانی بخشید.

دارالحکمه

دارالحکمه یا دارالعلم برعکس تصور دیگران کتابخانهٔ العزیز نیست و مؤسسهٔ مستقل دیگری میباشد. این مؤسسه را الحاکم بامرالله بن العزیز بالله در سال ۳۹۵ هجری در نزدیك قصر غربی تأسیس کرد و

کتابهای موجود در کاخها را بانجا آورد و املاکی برای ادارهٔ آن وقف کرد و این عمارت به بهترین طرز آراسته و پیراسته بود، فرشها و پرده‌های عالی داشت و مدیران و اعضای متعددی بادارهٔ آن مشغول بودند. منظور از تأسیس آن این بود که در آنجا مثل بیت‌الحکمهٔ عباسیان عامهٔ مردم مجاناً بمطالعه و مباحثه و استنساخ کتاب بپردازند و چون در زمان قدیم قیمت کتاب گران بوده و غالب مردم از عهدهٔ خرید کتاب عاجز بودند لذا دولت همای معارفخواه اینطور مؤسسات عام‌المنفعه تأسیس میکردند و نمونهٔ آن یکی بیت‌الحکمهٔ بغداد، دیگر کتابخانهٔ اسکندریه وهمین دارالحکمهٔ قاهره میباشد. بعضی از مورخان این دارالحکمه را مدرسه پنداشته‌اند زیرا الحاکم در آنجا قاریان وستاره شناسان و پزشکان ومعلمین نحو و لغت وغیره گماشته بود و بآنان حقوق میداد که باشخاص درس بدهند. بعلاوه دوات وقلم و کاغذ مجانی بواردین داده میشد که هرچه میخواهند بنویسند و هر کتابی را مایل باشند استنساخ کنند، الحاکم گاه بگاه علمای دارالحکمه را پیش خود میخواند و آنانرا به مناظره و مباحثه وادار میکرد و مثل مأمون بآنان خلعت میداد. الحاکم اجازه داده بود که در دارالحکمه نیز مناظره و مباحثه انجام یابد و بعضی اوقات این مناظرهٔ علمی بزد و خورد میکشید و بعضی‌ها مباحثهٔ آنجارا وسیلهٔ تبلیغ عقاید دینی خود قرار دادند و از آنرو در اوایل قرن ششم هجری افضل بن امیرالجیوش مناظره را منع کرد. پس از مرگ افضل در سال ۵۱۷ بفرمان الآمر بإحکام‌الله (خلیفهٔ فاطمی) مأمون بن بطایحی وزیر خلیفه بمردم اجازه داد در دارالحکمه فقط به مناظرهٔ علمی و شرعی بپردازند



یك زن ومرد مسلمان درقفقاز

وشخص متدینی را برای نظارت درمناظره تعیین نمود ومقرر گردید مناظره با تلاوت آیاتی چند ازقرآن آغاز شود وتصور نمیرود که شمارهٔ کتابهای آن کمتر ازصد هزار بوده است ودرهرحال صلاح‌الدین ایوبی دارالحکمه راخراب کرد وبجای آن مدرسه‌ای برای شافعیان ساخت .

کتابخانه‌های شام

چون خلفای اموی باکتاب سروکاری نداشتند وخلفای عباسی هم در شام نبودندتامدتی شام ازکتابخانه بی‌بهره بودتاآنکه خلفای فاطمی درطرابلس‌شام کتابخانه‌ای‌دایر کردند وفرنگیان درسال۵۰۲ هجری پس ازفتح طرابلس آنرا غارت نمودند . گیبون مؤلف تاریخ امپراتوری روم میگوید سه میلیون کتاب آن کتابخانه را فرنگیان سوزاندند . نورالدین زنگی والی شام مدارس و کتابخانه‌هائی‌درشام‌دایر کرد که بگنجینهٔ نوریه‌مشهور بود. صلاح‌الدین نیزدرآنجا کتابخانه‌هائی تأسیس نمود .

امادرایران چنانکه گفته شد پیش‌ازاسلام کتابخانه‌هائی درسرداب‌ها وپستوها داشته‌اند وکتابهایشان ازپوست وبخط پهلوی بوده است وپس ازپیدایش تمدن اسلام ایرانیان چنانکه ذکر شد ازبزرگترین عوامل تأسیس کتابخانه و مدارس دربغداد وغیره بشمار میآمدند .

اماخراسان بیش‌ازتمام ممالك اسلامی‌دارای مدرسه وکتابخانه شد وازآنرو بدیار علم وادب معروف گشت. بااینوصف اطلاعات مهمی ازکتابخانه‌های خراسان دردست نیست، فقط یاقوت حموی میگوید درسال۶۱۶ هجری درمروشاه جهان ازشهرهای نامی‌خراسان ، ده کتابخانهٔ عمومی دیدم که مانند آن درهیچ جای دنیا یافت نمیشد کتابهای بسیار عالی درآنجا بود وتنها دریکی‌ازآن کتابخانه‌ها دوازده هزار جلدکتاب موجود بود. یاقوت مطالب مفصلی دربارهٔ آب کتابخانه‌ها وواقفان آن ذکر نموده‌است. یاقوت‌درپایان میگویدمن معلومات خودرا از آن کتابها اقتباس کردم .

درماوراءالنهر نیز کتابخانه‌هائی‌بوده‌است، ازآنجمله کتابخانهٔ بخاری که ازقرارمشهور ابن سینا علم خودرا از آنجا اقتباس نمود و نوح بن منصور آنرا تأسیس‌کرد. شیخ الرئیس میگویدکتاب هائی درآن کتابخانه دیدم که مردم نامش را هم نشنیده‌اند و مانند آنرا من ندیده بودم ..

هولاکو برای خواجه نصیرطوسی در مراغه‌کتابخانه‌ای دایر کردکه چهارصد هزار جلدکتاب درآن بوده وبیشترش را ازشام وبغداد وجزیره بغارت‌آورده بودند .

آری تاآنجاکه ما تحقیق کرده‌ایم کتابخانه‌های عمومی اسلامی همین‌ها بودکه ذکرشد والبته مسجدها و بیمارستان‌ها ومدرسه‌ها کتابخانه‌هائی داشتندکه بعضی ازآنان ازحیث شمارهٔ کتاب مهمتر ازکتابخانه‌های عمومی بوده است وازخود مدیران وکتابدارهائی داشته است و فهرست‌ها وصورت‌هائی برای کتابهای‌آن تهیه‌کرده بودند، بعلاوه بزرگان ودانشمندان نیز کتابخانه‌های مهم خصوصی داشته‌اند، ازآنجمله کتابخانهٔ مشهور صاحب‌بن عبادکه چهار صد

شتر آنرا حمل میکرد وپس‌از مرگ افرایم طبیب مصری بیست هزار جلد کتاب از وی باقی ماند. موفق‌الدین‌بن مطران ده هزارجلدکتاب ازخود باقی گذارد، بعلاوه سه‌کاتب برای او کتاب استنساخ میکردند، درکتابخانهٔ امین‌الدوله بیست هزارجلدکتاب بوده است. همینقسم درکتابخانهٔ فتح‌بن‌خاقان وابن‌قفطی وغیره کتابهای بسیار بوده است

برای درك عظمت واهمیت کتابخانه‌های اسلامی بی‌تناسب نیست که کتابخانه‌های مزبور را باکتابخانه‌های مهم دنیای امروز مقایسه کنیم ومیزان برتری نسبی کتابخانه‌های اسلام را برکتابخانه‌های فعلی تشخیص بدهیم، چه درآنروز ها صنعت چاپ اختراع نشده بود وکاغذ باین‌ارزانی وفراوانی دردسترس‌همه‌کس‌قرارنداشت، بااینهمه بزرگان اسلام‌آن‌کتابخانه‌های معتبر و معظم را ازنظر معارف خواهی وفرهنگ دوستی تأسیس کرده بودند و اینك شمارهٔ کتابخانه‌های مهم اسلامی راباذکر تعدادکتابهای‌آن باشمارهٔ کتابخانه های مهم دنیای اروپا وتعدادکتابهای‌آنان مقایسه میکنیم :

مشهورترین کتابخانه های دورهٔ تمدن اسلام

نام کتابخانه	شمارهٔ کتابها
بیت‌الحکمهٔ بغداد	۴،۰۰۰،۰۰۰
کتابخانهٔ شاپور دربغداد	۱۰،۰۰۰
» الحکمه درقرطبه	۴۰۰،۰۰۰
» سلطنتی وخاندان سلطنتی درقاهره	۱،۰۰۰،۰۰۰
» دارالحکمه درقاهره	۱۰۰،۰۰۰
» طرابلس شام	۳،۰۰۰،۰۰۰؟
» مراغه	۴۰۰،۰۰۰

کتابخانه‌های مهم اروپا وامریکا

نام کتابخانه	شمارهٔ کتاب
۱ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس	۲،۷۰۰،۰۰۰
۲ ـ » موزهٔ بریتانیا درلندن	۱،۶۴۸،۰۰۰
۳ ـ » سلطنتی پترزبورگ (لنین گراد)	۱،۳۶۰،۰۰۰
۴ ـ » ملی برلین	۱،۲۳۰،۰۰۰
۵ ـ » سلطنتی وین	۹۲۴،۰۰۰
۶ ـ » ملی رم	۶۷۷،۰۰۰
دراتازونی جمعاً ۴۰۲۶ کتابخانه است	(۱)۳۳،۰۵۱،۸۷۲

۱ ـ صورت‌کتابها وکتابخانه‌هائی‌که جرجی زیدان راجع باروپا وامریکا انتشار داده متعلق به نیم قرن قبل میباشد واکنون صورت‌کتابخانه‌های مهم اروپا وامریکا بدینقرار است.

خلاصه اینکه مسلمانان با کمی وسایل آنروز میلیونها کتاب تألیف و جمع آوری کرده درصدها کتابخانهٔ عمومی وخصوصی نگاهداشته بودند که قسمت عمدهٔ آن در گیر ودار حوادث قرون وسطی از بین رفت وبا انقراض تمدن اسلامی نابودشد وهرچه از دستبرد حوادث محفوظ ماند بیشترش درقسطنطنیه (اسلامبول) جمع شد .

خاورشناس مشهور گوستافلوگل که کتاب فهرست ابن ندیم وکشف الظنون را منتشر کرده صورتهائی از کتب عربی (قبل از انتشار صنعت چاپ درمشرق) بدست آورده ودرذیل کتاب کشف الظنون باذکر موضوع آن کتابها منتشر کرده است ومطابق آن صورت مجموع کتابخانه‌های اسلامی در آنزمان (پیش از انتشار صنعت چاپ درمشرق) بیست وچند کتابخانه بوده واز آن جمله ۲۱ کتابخانه درقسطنطنیه موجود بوده ومجموع کتابهای موجود در کتابخانه های قسطنطنیه ۲۷۴۴۵ جلد میشده است و در مصر ودمشق وحلب ورودوس قریب ۲۴۰۰ جلد کتاب یافت میشده است وبااین وصف کلیهٔ کتابهائی که ازدورهٔ تمدن اسلامی باقی‌مانده بودبه سی‌هزار جلد میرسیده است. واینك اسامی آن کتابخانه‌ها ومحل آن :

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب	
۱ ـ کتابخانهٔ سلطان محمد فاتح درقسطنطنیه (استامبول)	۱۵۳۷	جلد
۲ ـ » » سلیمان » »	۸۰۳	»
۳ ـ » قلیچ علی پاشا درطب خانهٔ استامبول	۷۵۲	»
۴ ـ » حافظ احمد پاشا درقسطنطنیه (استامبول)	۴۱۲	»

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب خطی وچاپی
۱ ـ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیای لندن	۵۰۰۰۰۰۰۰
۲ ـ » ملی پاریس با تمام سکه‌ها وکراورها وغیره	۵۰۰۰۰۰۰۰
۳ ـ » دولتی برلین	۲۰۸۵۰۰۰۰
۴ ـ » ملی وین	۱۰۰۰۰۰۰۰
۵ ـ » واتیکان	۷۵۶۰۰۰
۶ » سلطنتی بروکسل	۲۰۰۰۰۰۰۰
۷ ـ » ملی مادرید	۱۰۵۰۰۰۰۰
۸ ـ » دانشگاه آمستردام	۱۰۵۰۰۰۰۰
۹ ـ » لنین درمسکو	۱۰۰۰۰۰۰۰۰ (چنین میگویند)
۱۰ ـ » ملی لنین‌گراد	۶۰۰۰۰۰۰۰ (» »)
۱۱ ـ » آکادمی علوم لنین‌گراد	۴۰۰۰۰۰۰۰ (» »)
۱۲ ـ » کنگرهٔ واشنگتن	۸۰۹۸۷۰۳۸۵
۱۳ ـ » عمومی نیویورك	۵۰۷۰۰۰۰۰
۱۴ ـ سایر کتابخانه های اتازونی بالغ بر شش هزار است ومجموع کتب آن	۱۴۴۰۶۷۵۰۰۰

واما درتهران عزیز هزارها اماکن فساد ووقط دوکتابخانهٔ عمومی دارد با اینحال هنوز مردم ارزوتق ملك ناامیدند . مترجم

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب
۵ ـ کتابخانه شهید علی پاشا قسطنطنیه (استامبول)	۲۹۰۶ »
۶ ـ » کپو بریلی اوغلو » »	۱۴۴۸ »
۷ ـ » ابراهیم پاشا	۸۳۱ »
۸ ـ » والده سلطان	۷۳۲ »
۹ ـ » بشیر آغا	۵۵۲ »
۱۰ ـ » عاطف افندی	۱۳۳۶ »
۱۱ ـ » ایاصوفیه درقسطنطنیه (استامبول)	۱۴۴۵ »
۱۲ ـ » غالاته سرای » »	۵۵۶ »
۱۳ ـ » سلطان عثمان سوم قسطنطنیه	۲۴۲۱ »
۱۴ ـ » محمد راغب پاشا »	۱۰۷۷ »
۱۵ ـ » لعلهلی دفتر اول »	۹۸۰ »
۱۶ ـ » لعلهلی دفتر دوم »	۱۹۴۷ »
۱۷ ـ » سرای همایون »	۹۱۶ »
۱۸ ـ » ولی‌الدین افندی »	۱۷۶۹ »
۱۹ ـ » عاشر افندی درقسطنطنیه (استامبول)	۱۸۷۷ »
۲۰ ـ » داماد زاده محمدمراد افندی درقسطنطنیه (استامبول)	۱۱۰۹ »
۲۱ ـ » سلطان عبدالحمید درقسطنطنیه	۱۳۸۳ »
۲۲ ـ » حالت افندی دراستامبول	
جمع کتابهای موجود دراستامبول	**۳۷۴۴۵ جلد**
۲۳ ـ کتابخانهٔ جامع ازهر درقاهره	۱۰۹۹ جلد
۲۴ » عبدالله پاشا عظیم دردمشق	۴۲۲ »
۲۵ ـ » مدرسهٔ احمدیهٔ حلب	۲۶۹ »
۲۶ ـ » رودس	۱۶۰۹[1] »
جمع کل	**۳۹۸۴۴**

مسلم است که تمام کتابهای (خطی) عربی منحصر باین مجلدات نبوده ومقداری ازآن درکتابخانه‌های شخصی باقی مانده که دراینجا ذکر نشده است معذلك نبایدآن هم چیزمهمی

۱ ـ جرجی‌زیدان وفلوگل ازذکرکتابخانه های مهم ایران مانندکتابخانهٔ حضرت رضا وغیره غفلت‌کرده‌اند . خوانندگان محترم برای اطلاع ازکتابخانه‌های مهم ایران بفهرست‌کتابخانه‌های ایران تألیف‌آقای عبدالعزیز جواهرکلام چاپ تهران سال ۱۳۰۸ مراجعه‌کنند . مترجم

باشد والبته بادر نظر گرفتن کثرت تألیفات بزبان عربی دردورهٔ تمدن اسلام ودرقرون وسطی هرقدرهم که موجود مانده بازهم بسیار کم است و چنانکه گفته شد قسمت عمدهٔ کتابهای مزبور باانحطاط وانقراض تمدن اسلام نابود گشته است چه که هرقومی وهرملتی دوره‌ای (احل معینی) دارد وباانقراض وانحطاط آن قوم وتمدن آن قوم آثارش نیز ازمیان میرود . سنت ازلی الهی براین بوده وبراین خواهد بود وتغییر پذیرهم نیست .

پایان جلد سوم